

حدود سپاس بی حد در قیاس مرغانی لایله
 وز دال است و سر او تاج و تاج منور از صمد تغییر و انتقال در دایره جبروت و
 او بر صفیات موجودات ماطعه و تارک کجاست و احسان او بر و جنات کائنات اله
 جمیع عقول و انعام منیر در کبریا ذات او جمیع نفوس و او نام متوکل و در بیدار غفلت
 او دلیل بر ذات او نفس ذات اوست و شاهد بر وحدانیت او نظام مصون و حیات
 او متوکل بر خدا و متفر و نظم و کبریا و علی و سلطان از قوی و بر یمن
 او و وجدان او و فنی حول او کامل و طبع او شامل و قول او فاصل و رواه
 عالم جمیع معلومات قادر بر جمیع ممکنات سرمد از برای جمیع کائنات
 و ابد و صمد منزه از شباه و امثال و مقدر کمال اقیانوس بی پایان عالم همایان
 تن و جان و جبروت و بخشیدن جان بجهت کمال و جبروت و حمدی که زمان است آن
 و حمد است و حمدی که تراست مرزا آن حمد است و از برای اوست حمد و ثناء و حمد
 و ستایش بر آنکه جمیع موجودات را بفضل وجود خلعت و وجود پوشانید و از جلالتها و انوارها
 را مشرف بقبل سلیم و طبع مستقیم گردانید و از ان نوع صنف انبیا اکرام را بفضله انوار
 برگزید و از ان صنف فرو کمال را واصل بدرجه نبوت و فائز بر تبه کمال گردید
 گردانید که در نسب اشرف و در حسب الغف و در قدر اعلی و در فضل و در بزرگواری
 و در بر اعدا و در وطن الحیب و از ان در صفت و از ان در کمال

و چون در این کتاب در بیان احکامات و عبادات
 عموماً آنچه در کتب معتبره و در روای معتبره
 وارد شده و در حدیث معتبره و در کتب معتبره
 من و دوست و دامن ال رسول به چه کم کرد ای خضر فرخنده
 درگاه می چه که باشد شستی که ایمان خیل به بهمان در بهمان
 پس میگوید بنده که در این کتاب در بیان احکامات و عبادات
 احکام دین متین و احکام دین متین و احکام دین متین
 این است که در حدیث معتبره و در روای معتبره و در کتب معتبره
 از کلام ایزد معین و احادیث رسول بین و آثار اصحاب و تابعین
 علم دین فقه است و تفسیر و حدیث و هر که خواند خیر ازین کرد و غیبت
 فقه است و احکام ایزد علام و احادیث رسول علیه السلام
 و این کلمات و احکامات اند و بیان آنها از احادیث فضل
 جهان به جل شان و اقیمو الصلوة و اتوا الزکوة
 بر ادوات و عدد رکعات او و کلیات و هیئات و در دنیا
 بدهیات او و ادعای و صفات او از احادیث و آثار معلوم
 میاسن کوة و اکثر احکام شرعیه اصلیه و فرعیه پس علم حدیث
 می و النفع از جمیع فنون محمود و علوم مقصوده شد و ازین مقدمه
 رتبه عالمان احادیث بوی و ناما قلان اخبار مصطفویه و متفقان
 اسرار و معانیها اعلی و فضل از جمیع علما
 و فضلاء و کرام و مجتهدین و فاضلان و عظامه و کبار
 و جلالت و کبریا و کرامت و کبریا و کرامت و کبریا

و انضباط و دستبها و ارتباط و احتیاط و انس کلام درین مقام
 هیچ تر از جمیع کتب بر میل اطلاق با اتفاق اکثر جمیع آفاق است
 جمیع الکتاب بعد کتاب المدحی البخاری و چگونه آن کتاب مبارک
 مان آنکه همیشه زوال رسول با کمال و اکثر افعال و احوال و مشاهد
 و غزوات او و اخلاق و معجزات او و اداس و کرامات او و مناقب اصحاب و مناقب
 احباب او و احکام معاش و احوال معاد و تفسیر قرآن بر وجه دقیق و طریقی
 و تا امر و نیز حکم از علماء تحقیق و فضلا و مدققین از برای
 رت فارسی متعرض نشدیم و هر چه که آن شرح پارسی گمانی
 شکلات و معضلات او باشد لهذا این بسکین خیرین درین حال
 پس از صلاویه و متعرض از برای آن شرح فارسی توفیقی الهی است و ما
 و غرضی است و مقصود کلی تسهیل آن کتاب مبارک بر طالبان است
 و درین عاشقان و در شرح کردن آن کتاب مبارک حال من
 شانه است که از برای خریدن حضرت یوسف صدیق در بار او
 شده بود و بدست او جزا تا ریود و مانند ریسان شود
 تا در حضرت یوسف را دران بازار خرید نماید چنانچه عالم نای
 باجمی در نظم فارسی گفته ابیات چو یوسف شد بخوبی گرم بازار
 و خریدار پیوسته بر پیوسته که هر کس دست در داشت و دران بازار
 شد پسندم که غرض زالی بر شفت و تنیده ریسان چند میگفت
 همین بس که چو بس شد قاشم که در سلک خریدارانش باشم و انشاء الله تعالی را این
 شرح فارسی کافی و دوانی در تحقیقات مبانی و در تحقیقات معانی باشد و متضمن از برای
 کلمات و اشارات خفیه و متکلف از برای ابرار کنوز بهیمه و اظهار موز خفیه و ارفع
 و کلمات بکار خالق او و دافع انظار از ستورات او و توفیق الهی است
 و غایت و غرض از او هر عالمه و مشتمل بر فوائد شریفه و
 و غیر فضل و متاخرین مذکور اند و ایضا مشتمل بر
 و این فوائد علمیه و اصطلاحات مخدیه و مضبوطه و اسما

ثقات و موالید و صفات آنها و قبائل و شتمائل آنها و مسکن و مرفق آنها و جیات
 و دفات آنها و بیان وجه توفیق و تطبیق میان اخبار و آثار که بحسب ظاهر افکار
 متعارض اند و میان تاریخ و متون که بوفیق واضح اظهار شافقت اند و در مسکن چین
 در چنین زمانه رنگین واقع شده ام که معاللم متخفص و منهدم شده اند و مراسم
 جهل مرتفع و منظم و آیات علم سترو منجی و ریایات جلال منشر و منجلی و علم موجب
 شین و ملال طبع گردیده و جهل شبت زین و کمال رفع اهل علم و ادب از مجالس
 محبوب و مدفوع اند و اهل کب و طرب در محافل موب و مرفوع و جمیع مردمان
 از صغیر و کبیر و امیر و نقیر مستغرق و اسیر در فسق و فجور و کذب و دغور و در
 حرص و وفور و بخل و فقور شده اند و امتیاز بالکل از جهان مرتفع شده و
 بحدیکه میان عالم و جاهل و ناقص و کامل و میان نرگ و نجی و دلی و غوسی
 و میان منافی و موافق و موصل و مفارق و میان عاشق و فاسق و کاذب
 و صادق و میان صالح و طالح و خاسر و فالح امتیاز مفقود شده بلکه عاقل را از عاقل
 نشناخته و قاتل را از قاتل و عارف از عارف و عادل را از عادل
 و بر مردمان صرف یک جبهه از مال بر اهل علم و کمال دشوار تر از کندن کوه عظیم
 بنوک دندان است و خرج کوه عظیم از مال بر اهل طرب و ضلال آسان تر
 از دادن ذره صغیر است حاصل آنکه مصداق قول رهول مقبول که در روایت
 حضرت علی منقول است متحقق شده و از اسفندم هزارم و از هزارم
 مانده و آثار ذلیل و وضع شده اند و جهلاء جلیل و رفیع و عدل از امراء
 و عمل از علماء و انصاف از قضات و امانت از تجار و احتیاط از اهل کسب
 بالکل مرفوح شده و پانزده خصائل که در روایت حضرت علی از رسول علیه
 اسلام علامات قیامت میسر شده اند همه آنها درین زبان متحقق
 شده اند این آن زمان است که رسول علیه السلام فرموده که نگه داشتن
 دین برای مسلمان در آن زمان سخت تر باشد از گرفتن قطعه ای آتش از زوزند
 بدست خود و دفع علم بر وفق حدیث رسول اکرم نزدیک به تحقق رسیده و
 و الله ایام از حیث مردم القمار انانم باین زمره عظام از زوزان و بیه خمول اختیار

ورزیدند لهذا بن سکیں خیزین از ایل زمان اعراض نموده و منتهی بکجناب حضرت
 رب الالباب گردیده در تالیف شرح صحیح بخاری برای بقاء یادگاری زبان فارسی
 آنجا کردند و دستمدا نمودم از ان شاه ولایت و صفاء شهنشاه درایت و زکا
 مجموعه جامع کونیه و الهی مظهر کمالات و هبی و کبی کامل در علوم عقلی و نقلی فاضل
 در فنون اصلی و فرعی جامع کمال الحسی و نسبی کارنامه بکارستان عشق و محبت
 فهرست کتاب معنی و صورت مست خم فانه آکست عالی فطرت بلند همت
 لیلیف پیکر کریم دل جوان مرد طبع فسرور دشمن سوز دوست
 و نفس گذار مظهر فیض الهی مجمع کمالات نامناهی عالم کامل و عارف
 ائمه آفاق و در باب توحید و معرفت طاق زینت وجود و مرآت
 باب قطاب و فردا جاب قطب اگر تم واکمل و غوث اعظم
 و امام فریقین لسان تمکین و ترجمان عارفین جلال علماء و جمال
 جواهر عالم ربانی و قطب افراد انسانی حضرت محبوب سبحانی و غوث صمدی
 شیخ محمد الدین ابو محمد عبدالقادر عسکری الحسینی البیجلانی قدس الله سره و نور روحه و اصل
 الیاب رکاته و فتوحه و آن حضرت در اصل تولد از دیار عجم است و هم در عفو ان شباه
 بیدرت بهیجوق طلب بیداد رفته و علوم الظاهر و باطن تحصیل نموده و در تعمیر و تفریر
 انسانیت و بیرونیانین ملقب گشته بر نام ایل آن دیار فائق آمد و بحسن و ملاحضت
 تمورش و فضل و کمال کسب صید دلهائی سدان مملکت عرب کرد و تمام آن
 دیار را بر اب سلطان ولایت خود شیخ نموده قدم بر گردن اولیاء دقت نهاد و بنیض
 راجعاً بقدرة عالی و نساء مرتبه متعالی شاه ابوالعالی که از اولهان و شیدایان راه و محرم
 گاه بگاه آن درگاه است در لباس مجازة غلوتیان مجلس راز خوش جاوه داده و گفته این
 آن ترک عجم چون زنی حسن طرک کرد و بر پشت سمند آمد و صید عرب کرد چون کاکل ترکانه بر
 انداخت فرستی پد غارتگری کوفه بغداد و طلب کرد و خوابان چو زخوبی کل دلاله نمودند
 نماز آن همه را زیر قدم کرد و عجب کرد و داری خبری میبیلی که معاینه بر یاد تو القادر قادر
 شکست و عواقب آنحضرت را حاطه لیا و فقه و ازان متجا و زانده و خلاصه آنکه جمیع اقوال
 و افعال و کلمات و احادیث و عادات و عبادات و سادات و برادران و اولاد و علی شانه بودند

چنانچه هم از آن حضرت مروی است که فرموده ما اکلث و ما شربت حتی قیل لے
 بحق علیک یا عبد الله ان کل شرب ولا لبست حتی قیل لے بحق علیک البس فبا
 زرا عا منه بدینار ولا تلکمت حتی قیل لے بحق علیک مکلم بمع مک و این شرح را نیز
 ابزاری شرح صحیح بخاری نام نهادم و از یزید و مشال تبرع و ابتهال استعدا می نمایم
 که باین شرح من مسکین خیرین مانند من متین ثقیع عام از برای جمیع حصیلین و غیر عام از
 برای جمیع مسکین نصیب گرداند و امید از جمیع عالمان و طالبان و فاضلان و صالحان
 و از جمیع مسلمانان است که این مسکین خیرین بدعا و خیر و فلاح یاد گردانند که رب العالمین
 این مسکین خیرین را قرب و محبت خود بر وجه حق و متابعت رسول گرام بر درجه اعلی
 نصیب گرداند و جمیع مطالب دینی و دنیوی و جمیع مقاصد علمی و عملی از برای او حاصل
 گرداند و از جمیع گناهان و تقصیرات او عفو و تجاوز نماید و از جمیع درجات عالیه منزلت
 او را بر روی گرداند و او را توفیق رفیق گردانند تا استیصال ماموزات و اجتناب از منہیات
 نماید و اختتام این شرح فارسی بزودی میسر گرداند که او بر هر چه خواهد قدرت و با جابته
 دعا و زندگان بدید و قبل از شروع در آن شرح بر ملازم هست که سنده از مناقب ائمه اربعه
 و از مناقب مؤلف صحیح بخاری یاد نمایم تا شارح و طالبان از آن مناقب واقف گردند و بسبب
 اقوال و تالیفات آنها راغب و اول مناقب امام ابو حنیفه ذکر میکنم زیرا که من مسکین
 تابع مذہب آن امام دین ام مناقب امام ابی حنیفه رحمه الله علیه بدانکه
 آن امام مسلمین از کابر تابعین و ائمه صالحین بود و سردار علمای محققین و سر تاج فصحاء
 و متقین رئیس ائمه مجتهدین امیر شیوخ مستظفین صاحب فکر صاحب در تحریر دلائل و
 تقریر مطالب شهر در مشرق و مغارب مذہب و اعلی از جمیع مذہب صاحب محاسن
 و مناقب امام اعظم کوفی نعمان بن ثابت بن زوعلی رحمه الله علیه و علی اتباع و خلیف
 عمر و بن حماد بن ابی حنیفه آورده که ثابت بر اسلام در دار اسلام متولد شده
 زوعلی ملوک آن برای بنی تیم بود پس آنها او را آزاد کردند و دولا و او برای آنها بود و برادر
 او اسماعیل پسر حماد نکور این سخن را بر دینی الحاکم کرد و گفت پدر ثابت از ابناء فارس
 بود و آنها بنده حرار بود و گفت و الله ما وقع علینا رقی قط و باز گفت که جد من امام ابو حنیفه
 در سال هجرت تا مدت متولد شد و او را پدر او ثابت بخیر مت حضرت علی شاه ولایت

بوده بود و بدان حال او خورد سال بود پس حضرت علی در بمانی حال با
 متعال و عابدین منوالی کرد که حق تعالی بلطف و رحمت بسیار خیر و برکت
 در وی و اولاد وی پدید آید و مایان امیدوار از جناب پروردگار
 حضرت علی در حق مایان مستجاب شده و آنجی واقع چنان شد که زیر آن
 شانه در وجود امام ابی حنیفه برکات تسلیه غیر متناهی نبوده تا بجان او در راه نبوی و بهمنابر
 و در هر موطن و بهمنابر بسیار در بسیار پدید کرد و از کمال حدیث و انصاف او عویم و خواص از
 عالم واقعه او سفید شدند و او چهار نفر از اصحاب کرام بلکه بیست نفر از ان جماعه
 عظام صحبت و ملاقات کرده که بعضی از آنها حضرت الشریف ابی مالک و عبدالله بن
 ابی اوفی و سهل بن سعد و ابی الطفیل است و آن کسی گفته که آن امام چه راه اندازی
 از حق با کرام ملاقات نکرده پس قول او ضعیف و از حافظ بر غیر حافظ را چه است و قول
 مثبت بمانی مقدم و آن امام خوش روی و خوش خوی و خوش لبان خوش بوی بود
 و در کرم و جسان و علم و عرفان متوجه و در لطف تقریر و حسن تحریر متفرد از اقران بود
 و در فصاحت و بلاغت و در ملاحضات و در فراست و کیاست و در حیرت
 و سیاست فائق از ابله زبان خود بود و او امام اصفیا و القیاء و عصام اولیا و استیلا
 بود و مایالی از رسول صاحب جمال در خواب سوال کرد و گفت یا رسول الله که من
 ترا در کمال عالم طلب نمایم پس رسول کامل در جواب آن سائل گفت انا عند علم ابی حنیفه
 و آنچه خوش گفته مشیخ عطار که گفته است ابو حنیفه بود امام با صفا و آن سائل
 امتنان مصطفی و مقابلان او سبقت او را در باب علم و علم و درج و کرم غیر مسلم کرد
 اند و او بر سبیل دوم و تکرار شب بیدار در ذکر پروردگار بود و در اکثر شبها قرآن
 مجید را از اول تا آخر ختم میکرد و اسد بن عمر گفت که امام ابو حنیفه مدت چهل سال نماز فجر
 را با نیت نماز عشاء و او را میکرد و منقول یقول یقول صحیح آمده که امام ابو حنیفه بمقادیر آخرت
 و آن مجید را از اول تا آخر تمام کرد و در مکانی که او در وی وفات یافته بود و حسین
 بن عماره او را غسل داده و گفت که یا پروردگارا خدای تعالی ای ابو حنیفه که بودی
 تو بکمالی که در مدت سی سال گاهی روزه را افطار نکردی و از مدت چهل سال گاهی
 فریض خواب خود در مدت رست خود نیک نکردی و جمیع مردمان را بوفات می نمود

پنج و شصت انداختی پس خوشبختانه ثمانه ترا در جابت عالیات در ربه جنات
 جنات نصیب گرداند و این مبارک گفته که امام ابو حنیفه پنج نماز فرض را در
 مدت چهل و پنج سال بیک وضوء ادا کرد و تمام کلام الله را در دو رکعت نماز
 ختم کرد پس در خانه کعبه در خواب یا میان بیداری در خواب از ثقیف آواز
 شنید که یا ابا حنیفه اخلاص صدامتی و احسن معرفتی فقد غفرت لک و لم تنکب
 الی قیام ساعه زانده گفته که در شبی از شبها نماز عشاء همراه امام ابی حنیفه ادا
 کردم و تمام مردم از مسجد بیرون شدند و من امام ابو حنیفه در آن مسجد ماندم پس پس
 و امام ابو حنیفه مرا ندید که من در یک گوشه آن مسجد بنهان شدم پس امام ابو حنیفه نماز
 را آغاز کرد و قرآن مجید را از ابتدا شروع کرد و خواند تا آنکه باین آیه کریمه رسید
 قَمِّنْ لَنُفَصِّلَنَّ لَهُ وَ قِنَّا هَذَا لِمَنْ نَعْلَمُ پس همین آیه کریمه را مکرر می کرد و گریه و آزاری
 بدرگاه آله بار می کرد تا آنکه مؤذن اذان صبح داد و من او را در همان
 حال می دیدم و قاسم بن گفته که امام ابو حنیفه در شبی از شبها آیه کریمه
 بَلِّغْ السَّاعَةَ وَ لَنُفَصِّلَنَّ لَهُ وَ قِنَّا هَذَا لِمَنْ نَعْلَمُ را مکرر می خواند و گریه بسیار
 می کرد تا آنکه مؤذن اذان صبح داد و آورده اند که آن امام پنجاه و پنج مرتبه خالص
 از برای پروردگار در عمر خود ادا کرده و کوچ گفته که امام ابو حنیفه بر خود چنان لازم
 کرده بود که اگر در اثنا کلام سو کند بایزد علام یاد کند پس البته او یک و نیم صدق
 کند پس روزی سو کند خود و بیک دینار تصدق کرد و بعد ازین عادت او
 چنان بود که هر وقت که سو کند میکرد تصدق بیک دینار می کرد و عادت
 مبارک او چنان بود که چون بر عیال خود از مال خود چیزی خرج میکرد پس بعد از آن
 چیز در راه خدای تعالی نیز خرج می کرد و چون جامه نو می پوشید پس جامه
 مستعمل را بشوید علماء و آله صلوات الله علیهم و آله را بیک می بخشید و آن حجر گفته که
 بسیار از اهل کمال تمیز امام ابی حنیفه شدند و بسیار از اهل فاضل استفادۀ علم از او
 کردند که هر یکی از آنها در عصر خود از آن مجتهدین و از علماء و اسخون بود مانند عبداللہ بن مسعود
 و یثرب بن سعید و تمام مالک پسر انس و داؤد طائمی و ابراہیم پسر ابی ریحان و یثرب بن سعید
 و ابی یوسف و یثرب بن حسن و از فرزندانها و امام ابو حنیفه بر کربسایه دیوار مدیون نفع بگرفت

و تکیه او را برای تعاضای دین نزد آمده بود و بجمع مال خود تصدیق نمود
 او من باینکه معیبت مال و غلط کرده بود و در وقت بیع نشان دادن
 نزد اموش کرده بود و آن مال بقدر سی هزار بود و هفت سال کوشش
 ترک کرده چون شنیده بود که در شهر کوفه کوس
 از کسی کم شده و این از جهت آن بود که بخرید و بوزن
 کوس چند در آن شهر زیاده از هفت سال زنده نمی ماند باینکه گفته که پنج سال
 در خدمت امام ابو حنیفه بودم پس در طول صمت و سکوت نظیر نهشت و چون
 در باب علم و فقه از وسع الیاء کرده می شد پس او مثل سیلاب روان می شد
 و او بلا تأمل دشوار بر جان خود اختیار کرد و منصب قضا قبول نکرد آورده اند که امیر
 مشهور ابو جعفر منصور از آن امام بهام بستند تا بنود که قضا بگذار قبول نماید و امام
 باینکه آورد پس امیر سوگند یاد کرد که او را والی و قاضی در بقعه مذکوره می گرداند و امام
 سوگند یاد کرد که من هرگز آن منصب را قبول نمی نمایم پس امیر گفت که ای امام تو از حکم
 من عدول می کنی امام گفت فدای تعالی امیر را نیک کرد اند من اهلیت و صلاحیت
 از برای ولایت قضا ندارم و باینکه حاجب بر جیل زجر آور گفت که ای امام
 مسلمانان آیینی یعنی که امیر مؤمنان سوگند یاد می کند امام گفت که امیر مؤمنان برادر
 گفازت بین قادیان و من است باز امیر بستند و قبول قضا نمود پس امام گفت
 که ای امیر من ترا گفتم که من اهلیت و صلاحیت قضا ندارم امیر گفت که ای امام
 این سخن دروغ گفتی زیرا که اعدی در علم و حلم و دین و کرم مانند تو نیست و لیاقت
 بمنصب مذکور در تو حضور است امام گفت ای امیر تو مرا خود بدروغ نسبت کردی
 پس اگر این قول تو صادق است پس دروغ کو لائق منصب قضا نیست و اگر قول
 من صادق است پس من گفتم که من اهلیت و صلاحیت قضا ندارم و برایم لازم است
 که بهین قول عمل نماید پس هرگز قضا بگذار نکرد و امیر او را بضر و صلب اختیار کرد
 و مناقب ابو فضل الخیر متشاهی اند و تولد او در سال شصت و چهار هجرت رسول تعالی
 واقع شده در راه حرج المذهب بشهر بغداد در سال یکصد و پنجاه و یک یا صد و فست
 یافت و باینکه گفتند که او در زندان از ظلم ظالمان و فاسق یافت

و قراوه در بغداد معروف و مشهور است که زیارت کرده می شود و تبرک باو
 جسته می شود مناقب امام مالک رحمه الله علیه و او امام مالک
 پسر انس پسر مالک پسر ابی نعیم است و او شیخ علمای عصر خود و استادان کثیری بود و در
 تاریخ خود پنجاه سال از هجرت رسول باکمال متولد شد و او در مدینه مقدمه در سال
 یک صد و هفتاد و نه وفات یافت و عزا و در آن حال هشتاد و چهار سال بود
 و او آدمی گفته که عزا و در آن حال نود سال بود و او امام مردم و معتقدی در فقه و حدیث
 مصطفی بود و امام شافعی از جمله یاران و شاگردان او بود عبد الرحمن بن مهدی گفته که
 سفیان ثوری امام در حدیث است پس بس و او را می امام در سنت است پس بس
 و مالک بن انس در آن هر دو امام است و او در تعظیم علم و دین مبالغه متین می کرد
 تا بحدیکه او را ده بیان حدیث مبارک میکرد پس اول وضوء میکرد و بر صدر فرش خود
 می نشست و روشن خود را شانه میکرد و خوشبوی را استعمال میکرد بعد از آن بهیبت
 و وقار بر فرش و شمار خود می نشست و حدیث مبارک را بیان با وضوء لسان میکرد
 و چون سوال از او کرد که این فعل را بدین منوال چرا میکنی پس در جواب گفت که من
 دوست میدارم که حدیث رسول علیه السلام را تعظیم تمام نمایم و از منقول است
 که علم بکثرت روایت و قرائت نیست بلکه او نوری است که از دستهای در
 دل هر بنده اندکدگان که می خواهند می بند و ابو عبد الله گفته که دیدم من در خواب رسول
 خدا صلی الله علیه و سلم را که در سجده مبارک خود نشسته و امام مالک پسر انس
 پیش روی مبارک او ایستاده و حال آنکه از رسول علیه السلام قبضه قبضه از چیزی
 میکرد و با مالک بن انس می دید و مالک آن را در دهن خود گرفته بر مردم اذرا می کند
 معترف گوید پس من این خواب را بعلم و اتباع سنت تعبیر تا وایل نمودم و آورده است
 که مراد عالم در قول رسول علیه السلام که فرموده سی ضرب الناس ابکا و الابل نسل
 یکبدون عالما و اعلم من عالم الدین امام مالک بن انس است و بارون رشید او را
 سه هزار دینار داد بعد از آن گفت که همراه من از مدینه مقدمه بیرون آئی تا ما یان استغفار
 دین و علم نمایم پس گفت که آؤذکر الدنيا کلها علی هدیه الی رسول صلی الله علیه و سلم
 شیاء و نه دنیای ترک آن شست فخر و آن شست فخرها شافعی گفته که روزی عیسی

از برای من گفت که من اشتب و افتد عجیبه در خواب دیدم که گویا قاضی کوبی کوید
 که اشتب آن کسی که از جمیع اهل نین در علم و فقه و دین زانما بود وفات یافت
 شافعی گوید که چون آن شب را حساب کردم پس ناگاه آن شبی بود که امام مالک
 بن انس در آن شب وفات یافته بود و مناقب او بسیار است و بعضی از آنها در انباء
 این شرح مبارک خواب آید ان شاء الله تعالی مناقب امام شافعی
 رحمه الله علیه و او ابو عبد الله محمد بن ادریس پسر عباس پسر عثمان پسر شافعی پسر
 سائب پسر عبید پسر عبد یزید پسر هشتم پسر مطلب پسر عبد مناف قرشی مطلبی است و او
 در سال یک صد و پنجاه و در غزه از بلاد فلسطین متولد شد و بعضی گفته اند بعلقان متولد
 شد و بعضی گفته اند به بین و بر تقدیر تولد او در سالی واقع شده که امام ابو حنیفه در آن
 سال وفات یافت و بعضی گفته اند که امام شافعی در روز وفات امام ابی حنیفه متولد شد
 محمد بن حاکم گفته که چون مادر امام شافعی حمل او برداشت پس شبی از شبها خواب
 دید که گویا مشتری از شکم او پیرون آمد و پارچه پارچه شد و هر پارچه او بسوی
 یک ولایت افتاد چون پیش بخت اظهار کرد معبر گفت که تعبیر این خواب آن است
 که از شکم تو عالم کامل می براید که علم او در جمیع نواحی و امصار پرانگند خواهد شد
 و جمیع مردمان از علم او فایده حاصل می کنند شافعی گفته که من رسول خدا صلی الله
 علیه و سلم را در خواب دیدم پس مرا گفت که ای غلام تو از کدام قوم هستی من گفتم که
 از قوم تو من پیامبر رسول الله پس مرا گفت که بمن نزدیک شو چون با من نزدیک شدم
 لب از دهان مبارک خود گرفت و من دهن خود را و اگر دم پس رسول مقبول بآن
 لب زبان و زبان و لپهای مرا بمسول کرد و از زبان در نشان خود فرمود انش
 باریک اند فیک یا غلام و نیز او گفته که من در حالت صبا رسول صاحب فیض را
 در خواب دیدم بحال که رسول علیه الصلوٰه و السلام در مسجد حرام با مردم اهل
 اسلام امامت نماز میکنند و چون از نماز فارغ شد و بسوی مردم برای تعلیم متوجه
 شد پس من نزدیک شدم و گفتم یا رسول الله مرا تعلیم کن پس رسول عالمیان از
 استیض مبارک خود دین را کشید و بمن داد و از زبان در نشان فرمود که ای شافعی
 این از تو باشد چون بر معبر خواب خود را اظهار کردم گفت تعبیر آن است که نزد

علم و هدی امام و تقدای خواهی شد و بر سنت رسول کریم راسخ و مستقیم زیرا که
 امام سید محمد خاتم فضل از ائمه و امام هست و عطا میزان مرترا اشارت است بآنکه
 نور حقائق اشیا مطابق از برای نفس الامر مطلع و آگاه خواهی شد احمد بن حنبل گفته
 که من در عصر شافعی پنج کسی را ندیدم که با احکام اسلام اعلم از شافعی باشد و من بر سبیل
 دوم بدرگاه ایزد عظام بعد از ادا و غار بزاری و نیاز میگویم اللهم اغفر لی و لوالد سی
 و لمحمد بن ادریس الشافعی و ابوالمحمد خواهر زاده امام شافعی از مادر خود نقل کرده که عادت شافعی
 چنان بود که در حالت استسقاء تذکر و تفکر در مسائل دین می کرد و در هر شب جاریه از
 برای اوستی باز یا زیاده یا کمتر چراغ روشن می کرد و نزد او می آورد و او آنگاه بسته
 می کرد و باز برای آن جاریه می گفت که چراغ را بردار پس از سبیل محمد سوال کرده
 که غرض او از برداشتن چراغ چه بود گفت مقصود من آن بود که تاریکی در
 حدت ذهن و وجودت طبع تاثیر بسیار دارد و امام مالک چون نجابت و امام
 دروی بر سبیل فراموشی در یافت پس مراور گفت که ای شافعی از
 برای تو شان عظیم ظاهر خواهد شد و گفت آن امد تعالی قد العقی علیک نور افلا
 تقفنه بالعصی پس امام شافعی در تمام عمر خود مکتب گناه کبیره نشد و امام محمد
 در مدح شافعی گفته که او کتاب و سطر را از اول تا آخر در یک روز و شب یاد کرد
 و عادت او چنان بود که سیوم حصه شب کتابت هم میکرد و سیوم حصه آخر
 اشتغال با دوا و غازی می کرد و در ماه مبارک رمضان هر روز ختم قرآن می کرد و گفته
 که من در تمام عمر خود هرگز نگاهی در رخ نگفتم و هرگز موکند بخدای خود یاد نکردم و گاهی غلبه
 را در روز جمعه ترک نکردم و مدت شانزده سال هرگز میر نخوردم و آرد در باب کرم و نجاست
 مانند علم و شجاعت نظیر نهشت چنانچه منقول است که چون او از صفا بسوی
 که شریف آمد و همراه او در ملک او ده هزار دینار بود و مردم آنجا از برای سلام و اکرام او
 آمدند پس هرگز آن مجلس نگذشت تا آنکه تمام آن مال را بر همان مردم تقسیم کرد و گفته
 اند که روزی که سوط او از دست افتاد و شخصی او را بدست او داد پس مر غلام خود را
 فرمود تا هیچ دنا نیرا که نزد او است بآن شخص تسلیم نماید و نزد او بگفت یا نه دینار
 بود پس آن همه را بآن شخص داد و گفته اند که روزی تسمیه لغلی و منقطع شد پس مر او را صلوات

مرد پس خادم خود را گفت که بیفت و نیار که از نفقه ما نزد تو باقی است. باین مرد تسلیم
 نمائی پس او تسلیم کرد و رفتی گفت که به یکجسی را در کرم و احسان فائق ازو ندیدم
 بگردش شب عید من همراه او از مسجد بیرون شدم تا آنکه بر در سرای او رسیدیم پس
 غلامی او را در همان مکانی کیسه آورد و او را گفت که مولای من بر تو سلام یا بعدا اگر ام
 خوانده و گفته که این کیسه هدیه و تحفه از برای تو است و در قبول این هدیه منت
 و احسان از جانب تو بر میان است پس او را گرفت و قبول کرد و در همان مکان
 مردی از سگینان نزد او آمد و گفت که ای ابا عبد الله زن من در همین ساعت زائیده
 و من خشنی نمی دارم که بزوی خرج نمایم پس آن کیسه را با و داد و خود غلامی بسوی
 خانه بمانی برداشت و او طعام بر دوشی بستاند و یاران میخورد و او معرفت تمام در باب
 پیران و اخوان و در باب اسب دو اندن داشت تا آنکه گفته اند که او بیک تیره نشانه
 میدهد و در حالت سخت دیدن اسب کوش خود را و کوش اسب را می گرفت و از
 کلام او است که گفته بود لم یکن العلماء اولیا فلیس بعدولی ما اتخذ الله ولیا جاهلا منی گفته
 که منی در مرض موت او بروی داخل شدم و گفتم چگونه صبر کردی پس گفت صحبت
 من الدینار ملا و لا خواستے مغار قوا و لکاس المیتة شار با و اسوار اعمالے ملا قیاد
 الله و اراد فلا ادری تصویر نفسی الی الجنة فاجتنبنا و الی النار فاعزها یستر کریم بسیار کرد و این
 شهر گفت و شعر و لافقی قلبی و ضاقت مذابی جعلت رجائی نحو عفو کلماتی تعافونی
 ذنبی فلما قرنته بعفو کبی کان عفو ک اعطاه فحازت تعفون الذنب لم تزل تجود و تعفونه
 و تبرک با فلوله لم تسل من الملیس عانده به کیف قدر اعوی صیفک آذناه و در آخر روز ماه جیب
 از جیب شب پنجه شب جمعه در حالی که او نماز شام را در همان شب ادا کرده بود در سال ۲۰
 و چهار وفات یافت و قبر او در مصر معروف شهر است که زیارت کرده می شود
 و تبرک با وجسته میشود و عمر او چاه و چهار سال بود و مناقب بسیار اند مناقب امام
 احمد بن حنبل رحمه الله علیه تمام احمد پیر محمد پیر حنبل شیبانی مروزی است که در
 سال یکصد و شصت و چهار بیغداد متولد شد و در همان بقعه در سال دوم و چهل و یک وفات
 یافت و عمر او در آن حال بیغداد و هفت سال بود و او امام در مدینه ریاضت و ورع و عبادت
 بود و با حدیث صحیح از سقیسم و مجروح از عدل و قوی از ضعیف منکشف بشده

و قول او مقبول و در سبب او معمول است و اسحاق بن راهویه گفته که امام احمد حجت است
 میان رب العالین و میان بنده کائنات او در بقعه زمین ابو زرع گفته که امام احمد بن حنبل
 همیشه مبارک یاد داشت که من همراه او در آن مقدار ندا کرده کردم و بران ابواب که نتم
 ابراهیم حرمی گفته که من امام احمد را دیدم که گویا رب العالین او را عالم اولین و آخرین
 در حل مسائل مشکل و فتح دقایق مغلطه عطا کرده بود و گویا او کلید علم و بر خیز بود و سبحانی
 گفته که مجلس امام احمد از مجلسهای آنست بود که در وی هیچ چیزی از امور دنیا
 ذکر کرده نمی شد و من او را برگزیدم که گاهی ذکر دنیا کرده باشند محمد بن موسی گفته
 که میراث حسن پسر عبدالغفر از من بر روی او در بغداد آورده و آن میراث او صد هزار
 دینار بود پس او از جمله آن مال سه کیسه را بخدمت امام احمد برداشت و آورد و در
 به کیسه سه هزار دینار بود پس گفت ای ابا عبد الله این مال از میراث حلال است
 پس این سه کیسه را قبض نمای و بر عیال و جوانی خود صرف کن امام احمد را گفت
 که مرا هیچ حاجت نیست پس این مال تو نیست که مرا قادر و الجلال کفایت ازین مال دارد
 کرده پس آن مال را رد کرد و هیچ چیزی از قبول ننمود و عبد الله پسر احمد گفته که
 من از پدر خود بسیار شنیدم که می گوید اللهم کما شئت و جی عن سجد و یکر فضن و جی
 عنی و کما شئت و جی عن سجد و یکر فضن و جی عن سجد و یکر فضن و جی عن سجد و یکر فضن و جی
 شنیدم پس بدیدم که این چه شور است گفت که امام احمد بن حنبل امتحان کرده می شود
 پس من در آنجا در آمدم پس هرگاه او را اول دُرّه زدند گفت بسم الله و چون دُرّه
 دوم زدند گفت لا حول و لا قوة الا بالله چون دُرّه سوم زدند گفت القرآن کلام
 العبد خالق و چون دُرّه چهارم زدند گفت کن یحییٰ یا الله لا تکتب الله لنا ما نکتب الله لنا و چون
 دُرّه پنجم زدند و حال آن بود که از این امام احمد عاشره جامه بود پس در آن
 حال منقطع شد و وزیر جامه او تا بماند او فرو و پس گوشه چشم خود را بسوی آسمان کرد
 و هر دو لب خود را شور داد پس در همان حال بپرعت کمال زیر جامه او بالاشد
 و باز فرو دنیا بدید پس من بعد از هفت روزی بروی داخل شدم و گفتم که ای ابا عبد
 الله من ترا دیدم که تو دو لب خود را چنان می و وزیر جامه تو خود بخود بالاشد پس چه
 گفتی گفت که در آن زمان یاقم اللهم انی اسئلك باسمک الذی ملأت به العرش ان کن

تعالیٰ علی الصواب فلا یثبت لی ایتر و احمد بن محمد کشمیری که من امام احمد را بعد از وفات
 او در خواب دیدم پس از پرسیدم که حق تعالیٰ بتو چگونه معائنہ کرد گفت حق تعالیٰ
 جمیع تفصیلات من بخشید و مرا فرمود که ای احمد راه من زده سستی پس این
 روی من است نبلج کردم ترا دیدن بسوی او بر سبیل و هم نقل است که امام شافعی
 بسوی بغداد رسول فرستاد تا قمیصی را که امام احمد بدو می زده شده بود نزد
 او بیاورد پس آن قمیص را امام احمد بدست آن رسول بسوی او فرستاد پس امام شافعی
 آن قمیص را شست و آب او را نوشید و این از اجل مناقب اوست و امام احمد را
 چپا می پیا ده کرد و اکثر اوقات سر که را دهم از برای نان میگرد و آتوزرعه کشید که باو نشاء
 بتوکل که مذخرفا عباسیه بود این زمین را مساحت کرد که در وی مسلمانان بر امام
 احمد نماز بجا زده کرده بودند پس معلوم کرد که آن قطعه زمین نظام مست لکه و بیست و پنج
 هزار فاع بود و در روز وفات او بیست هزار کس در اسلام داخل شدند و قبر او به بعد از وفات
 و نشاء و راست که زیارت کرده میشود و تبرک باو جسته می شود و چون از وفات امام احمد
 و قیامده سی سال گذشت پس بعضی از اشراف به جلوی او دفن کردند پس از یک کوشه
 او منکشف شد پس دیدند که نقیصه و صحیح بود که هرگز مندرس نشده و جسم او صحیح است
 که هرگز متغیر نشده سبحان الله حال دوستان ایزد متعال برین منوال میباشد **و**
محمد بن اسماعیل بخاری رحمة الله علیه که مؤلف صحیح بخاری است
 این حجر گفته که پدر او از علماء عالمین و از فضلاء را سخن بود که او روایت حدیث مبارک
 از حاد و زید و مالک کرده و همه را بعد از من مبارک صحبت کرده و جمیع عراقیین
 روایت خدیش مبارک را می کردند و پدر او گفته که یک روز هم از شبیه در اموال ملوک خود
 نمیدانم و بخاری منسوب بسوی بخاری است و آن بلده عظیمه و بقعه کیمیه از بلاد ماوراءالنهر
 است و آن بلده مولد مسکن او بود و او در حفظ احادیث و قرآن و فهم حقائق و دقائق
 آن و در حدیث ذمین و فکر و در دقت طبع و نظر و در وفور فقه و اجتهاد و کمال زهد و انقیاد
 و در کثرت و رعایت احتیاط و وفای رای و در استنباط و در نهایت اطلاق بر طبق احادیث
 و علل او و غایت اقتباه و انقسام و احکام او نظیر نداشت و ما در او بدرگاه قاضی
 الحاکم استجاب الدعوات بود آورده اند که پدر بزرگوار او از قید حیات بحال حیات

رسید و او در آن حال نوزده سال بود پس مادر در گذشت و او را تربیت کرد بعد از آن هر چه
 او نیازمند بود جمیع اهلای آن زمان از مصالح آن عاجز شدند پس مادر او بسیار گریه و زاری
 بدرگاه آنکه باری اختیار کرد پس ناگاه مادر او حضرت ابراهیم خلیل الله را در خواب دید
 و آن حضرت از برای مادر او گفت که ندای باری بسبب کثرت دعا و زاری تو فرزند
 مرا برد و چشمش باز و چون وقت صبح از خواب بیدار شد دید که حق جل و علی شانه پدر
 چشمش بر زنده او ریخت و سالم گردانیده و او پناشده بعد از آن او در حجر علم تربیت یافت
 و از آن فضل نیز خود تا آنکه او را از جانب ایزد علام در طلب حدیث الهام
 میسر و در آن حال عروا شش سال بود و چون از کتب بیرون شد و عمر او یازده
 سال فرون شد پس از بعضی مشایخ بخارا خطا در ضمن اسناد یک حدیث واقع
 شد و او آن خطا را اصلاح کرد تا آنکه کتب خود را از حفظ او اصلاح کرد و هرگاه عمر او
 شانزده سال در رسید پس او ب حفظ مناقب و فکر صاحب برکت بعد از مدتی مبارک
 و وکیع ب حفظ قوی و فکر وسیع رسید و در احوال امام ابی حنیفه را با جمیع حقائق شریفه و دقائق
 لطیفه دریافت بعد از آن همراه مادر و برادر خود احمد بن اسماعیل بسوی مکه شریفه بیرون
 شد پس برادر او از آنجا بازگشت و او در آنجا بقعه نطفه اقامت اختیار کرد و سعی تبلیغ در
 طلب حدیث رسول کریم نمود و چون در سال هجدهم یابی نهاد پس احوال صحابه کرام و حکام
 تابعین عظام را در مدینه منوره نزد تربیه مطهره در شبهای مقرر در کتاب تاریخ کبیر تصنیف
 کرد و چون عزا بهتر و سال تمام و کمال برسد ائمه تعالی را و بیت حدیث مبارک از
 کردند و چون از مکه شریفه از محال کرد و بسوی سایر ولایات اقبال پس طلب حدیث
 رسول مختار از مشایخ آن دیار نمود و محب باری امام محمد بخاری میگوید که با بحث
 بر تالیف این کتاب صحیح پس آن بود که من جان خود را در خواب ایستاده پیش روی
 رسول اواب دیدم و رفائی که بدست من فروخته بود که بآن مروضه دفع اشیاء موزیه از
 رسول غلبه ای نمی برد چون خواب خود را پیش معبر بیان کردم گفت تعبیر این خواب
 آنست که تو از رسول خدا صلی الله علیه و سلم دفع در دفع خواهی کرد و حدیث مبارک
 را بر وجه حسن و الیق تصحیح خواهی کرد و من هیچ را در آن کتاب وضع نکردم مگر
 بعد از آنکه اول غسل کردم و دو رکعت نماز را ادا نمودم و در مدت شانزده سال در تصنیف

نمودم و در میان خود و حق تعالی او را بجهت کردار نیکم و جزا بدیشت تسبیح ندروی داخل نکردم
 و تسبیح حدیثی را در روی داخل نکردم بعد از آنکه استخاره از پروردگار نگردم و در رکعت نماز
 ادا نکردم و در تسبیح اعدایت کمال دفع و طاقت نمودم و در صد هزار حدیث تسبیح
 را از رسول شفیع و دو صد هزار حدیث غیر تسبیح از بهجت کثرت طاق آنها یا کردم یکن یا سوا
 اعدایت مکرره و موقوفه و ماعدائی آثار مسموعه از اصحاب کرام و تابعین عظام و قنادی
 آنها که سلف محققین بر جملة آنها اطلاق لفظ حدیث میکردند آنو خریدم گفته که زیر بام آسمان
 اخدی از افراد انسان نیست که اعلم و افهم بحدیث رسول کردم از محمد بن اسماعیل بخاری
 باشد و آنرا از پدر خود مال بسیار میراث مانده بود و او جمیع آن مال را در راه رب العالمین
 بزرگوار و مساکین صدقه کرد و او بسیار کم بخورد تا آنکه گفته اند که او در هر روز از ایام
 نبویه و فاطمه با دم طاسه دانه و قناعت میکرد و گفته اند که بدت چهل سال چیزی را از او دم
 شالی نخورد و تسبیحی طالبان علم و عرفان بسیار تسبیح و احسان میکرد تا آنکه بدرجه افراط
 میرساند و گفته اند که در برهه دستخاست او با قصد در هم باو عالمی شدند و جمیع آنها را برفقار
 بختگاه طلباء خرج میکرد تا از برای او پنج چیزی از آن باقی نمی ماند و بنا علی طلباء را ترغیب
 کامل در طلب علم دین و تحصیل حدیث سید المرسلین میکرد و گفته اند که بعضی از تجاران آن
 ولایت بعوض یک بضاعت پنج هزار درهم بر سهیل مراجعت او را میداد پس او تا خیر
 کرد بعد از آن جماعه دیگر از تجار آن دیار ده هزار درهم او را پنج میدادند پس او از آن
 بیع امتناع کرد و گفت من در دل خود نیت بیع آن بضاعت بعوض پنج هزار درهم
 مراجعت بهمه پیشینان از جماعه سوداگران مقرر کرده بودم پس پسندادم که الحال از
 برای پنج هزار درهم نیت خود را متغیر و متبدل سازم و منقول است از بعضی صالحین و بابه
 تاریفین که من رسول علیه السلام با جماعه از اصحاب کرام در خواب دیدم در عالمی که آن ذات
 مبارک منظر ایستاده بود پس من سلام بروی دادم و او جواب سلام بمن داد پس پس
 عرض گفتم که ای رسول خدا سبب انتظار و توقف تو درین مقام چیست رسول علیه السلام
 فرمود که از برای دوست خود محمد بن اسماعیل بخاری منظر ایستادم پس من از آن
 خواب بیدار شدم و چون چند روز بعد ازین خواب در گذشت پس تبر و ذرات محمد
 بن اسماعیل بخاری بمن رسید چون فکر نمودم و سباب کردم پس ناگاه در همان

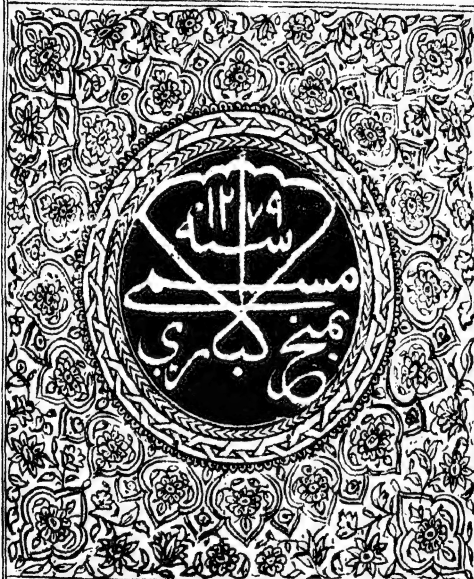
ساعت وفات یافته بود که من در خواب رسول علیه السلام مستظرف ایستاده دیده بودم
 و من آن حجاج قشیری از برای محمد بن اسماعیل بخاری در وقت ملاقات گفت و فرمود
 اقبل علیک یا استاد الاستاذین و سید المحدثین او یا طیب المحدث فی حلقه و گفته
 اند که در شبی خفقان دل بروی ایستاده یافت چون از ادای نماز آن شب فارغ شد پس
 گفت اللهم قد ضاقت علی الارض بیزجها فاقضنی الیک پس در همان روز وفات
 یافت و از دیرینه نمانده و در شب عید فطر در سال دویست و پنجاه و شش وفات یافت
 و عمر او شصت و دو سال بود و ولادت او در روز جمعه بعد از نماز عصر در ماه شوال
 در سال یکصد و نود و چهار سال متحقق شده بود و قبر او در سمرقند است زیارت کرده
 میشود و تبرک با وجسته می شود و مقبول است که چون او را در قبر خود گذارند پس
 از خاک مرقد او خوشبوی مانند مشک فالص بیرون شد و مردم مدت مدید از خاک
 قبر او خوشبوی مانند مشک فالص می یافتند بلکه از برای آن بوی خوش خاک قبر او
 بسوی خانه های خود می بردند و بوی مشک فالص از آن می یافتند و الله تعالی اعلم

رَبَّنَا اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِلْمُؤْمِنِينَ

يَوْمَ نَقُومُ الْحِسَابَ

و اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اوله

الحمد لله و الله انك درین زمانه نیستی تو ایان کتاب لطیف و شرح لطیف بن نصیر
جامع فضائل عادی فو حسن عالم نبیل و اذ غط جلیل فادام اعدیت ختم رسل رسیر خط
و دستار کمال متوجه الی الله و تارک از ملا محمد حسن نقیب ایما فظ و راز



شرح پار اول صحیح بخاری با پای عمده و الله جرمین احمدش
سید فانی الدرش بن مافظ محمد فظ مرحوم غفره الله اقیوم و

مطبعه امیر احمد و مطبعه احلیه و مطبعه



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سبحی تک لا علم لنا الا ما علمتنا فرمود امام محمد بن برکتره باری مجرب
اسماعیل بخاری رحمة الله تعالی باب کیف کان بدء الوحي لرسوله
الله صلى الله عليه وسلم یعنی این باب است در بیان آنکه چگونه بود ابتدا
و آغاز وحی برای رسول خدا صلی الله علیه و سلم یعنی رحمت پرستنده خدا تعالی
بر وی و سلام برسانند بر وی یا مراد آنکه چگونه بود ظهور روحی بر نور بر رسول
مقبول صلی الله علیه و سلم و این تردید از است که لفظ بدء چه معنیست
شده است و بعد اول بهر دو معنی دال بر معنی ابتدا و ثانی خواهد شد
و بضم دال یعنی ظهور و اول انسب است بمقام و موافق است بآنکه در بعضی
نسخ عیج بخاری آمده باب کیف کان ابتدا الوحي و بعد آنکه سه وجه حاضر است
درین باب و نظائر او اول رفع بامتنون و دوم رفع فی تنوین بر سبیل
اضافت و برین هر دو تقدیر لفظ باب خرمیدار حذف است ای هذا باب
و سیوم و وقف بر سبیل تعداد و درین هنگام او را محلی از اعراب نبود و وی
در لغت معنی آگاه کردن است در پوشیدگی و در شرح آگاه کردن
بشرح و گاه اطلاق کرده میشود بمعنی مفعول یعنی موحی و آن کلام منقول است
بر رسول مقبول صلی الله علیه و سلم و قول الله عز وجل انا و حبیبنا الذین
ثم اوحينا الی نوح و الذین من قبله و باب است در بیان قول خدا

قالمب و نیز کرب که فرمود است انا و جنات الیک الخ پس لفظ قول الله مجبور باشد و معقول
 بر تخیل نمائیم که آن بد الوهی چنانچه مصنف رحمه الله بسیار خواهد گفت باب قول الله
 و هو جل و ذکر آیه کریمه بنابر آنست که عادت امام بخاری رحمه الله علیه بر آن قرار گرفته
 که دلیل میگیرد بر ترجمه باب با آنچه در تکرار و بیاید از قرآن مجید یا از حدیث یا از غیر آن
 هر دو که دلیل شرعی باشد و ایضا باین است که می بینیم میناید بر آنکه وحی نازل در آن
 عادت خدا تعالی از قدیم است در حق انبیاء که هم صلوات الله علیهم اجمعین و معنی
 این آیه مبارکه آنست که بعد از آنکه بایان وحی فرستادیم بسوی تو ای محمد صلی الله علیه
 و سلم چنانچه وحی فرستاده بودیم بسوی حضرت نوح علیه السلام و بسوی پیغمبرهای
 که از پیش او بودند و مراد آنست که بسوی تو وحی پیغمبری فرستادیم نه وحی الهامی
 زیرا که بگویم بسیار اقسام دارد و تخصیص حضرت نوح از آنجمله واقع شد که اول پیغمبر
 است که عذاب داده شد قوم او را و هلاک نمود و شد امت او را بطوفان یا آنکه
 او اول از او لغرم است پس تخصیص تهدید برای قوم رسول خدا صلی الله علیه و سلم
 حاصل شد و نوح علیه السلام را شیخ المسلمین و الطول الانبیاء عرا کو نید و بدیده در باد و م
 علیه السلام رسیده برده مسلمان و از صدر اول بوده و بغض روی همه اهل عالم کافر بوده
 است کان الناس ائمة واحدة یعنی در زمان حضرت نوح و ابراهیم علیهما السلام
 و بهیئت صد گونه معنی و کافری موجود بوده است بر زمان وی و بوقت وی جهان
 چنان آباد بوده است که مزارع زمین دنیا و فائز و نکر و قوت خلق را تا قبله را بر سر
 کوه بردندی و گشت کردند و نوح علیه السلام باشند بر زمین کوفه بوده است و از
 کوفه تا مکه شریف چنان بوده که همه بر سر سایه درخت فرستند و اغلب همه بت پرست
 بودند و قالوا لا یذکران و قالوا لا یغوث و یغوث و نکر و عمر نوح علیه السلام
 بر دیت درست آنست که هزار و چهارصد و پنجاه سال بوده است و دو و سیست و پنجاه
 سال قبل از نوحی و دو و سیست و پنجاه سال بعد از طوفان و نه صد و پنجاه سال خلق را
 دحوت میکرد و گویند نام حضرت نوح یسکر بود و نوح او را از آن گویند که کریم و نوحه کرد
 بود و مرجان خود و اختلاف کردند که سبب نوحه او چه بود بعضی گویند که از آن جهت
 که دعا کرده بود و مردم خود را هلاکت و استیصال و بعضی گویند که از آنجمله که بایر د

باب کیف کان
 بدء النوحی رسول
 الله صلی الله علیه
 و سلم و قول الله
 عذ و جلینا اوجنا
 الیک کما اوجنا
 الی طوفان و التبتین
 من قبل و

متعال جواب و سوال در شان پسر خود کنعان نموده بود و بعضی گویند
که از آنجهت که روزی حضرت نوح علیه السلام که ششتم بود بسکی که او را میض
جدام عارض شده بود پس ناگاه از زبان او برآمد که دور شوای سگ بیخ
پس حق سبحانه جل شانده وحی باو فرستاد که ای بنده من آیا تو را عیب کردی
یا بر سگ عیب نهادی پس تو میدانی یک سگ خوش و تر ازین پس ازین جهت
صد سال گریه و نوحه میکرد و نوح پسر ملک پسر متوشلخ پسر خفیخ که ادریس است حدیث
انحیدری یعنی حدیث کرد مایا ترا حمیدی و حمیدی بر صیغه تصغیر و یا انبیت است
و کنیت او ابو بکر و نام او عبدالله پسر زبیر پسر عینی پسر عبدالله پسر زبیر پسر عییند
حمید قرشی اسدی بود پس حمیدی منسوب پدر کلان خود است و آن سردار صحابی سفیان
بن عیینه بود و در سال د و صد و نوزده سال در مکه شریفه وفات یافت قال حدیثنا
سفیان گفت حمیدی حدیث کرد مایان را سفیان و او بضم سین ممله مشهور است از جم
فتم و کسر و نیز منقول است و کنیت او ابو محمد و او پسر عیینه بضم عین ممله و فتح یا شاة
تحتانیه اولی و سکون ثانیه هلائی کوفی بود و او عالم کامل و زاهد عامل و ارجاء علماء
منفقد شده بر صحت روایت و کمال درایت و اوردیت کرده است از باب انش
سفیان ثوری و شافعی و شعبه و احمد و جز آنها امام احمد رحمه الله علیه گفت الرئی بود
مالک و سفیان بر آئینه رفته بود علم از جاز و گفته است سفیان بن عیینه من خواندم
قرآن مجید را در چهار سالگی و نوشتم ام حدیث را در هفت سالگی و ایضا سفیان
بن عیینه در فرد لغه برای برادرزاده خود که نامش حسن بود گفت که من دارم شدم
برین موضع شریف مقدار مرتبه و میفتم من هر بار ای بار خدایا مگردان این نوبت را آخر
ملاقات من و سال چیا اگر دم از حق سبحانه جل شانده از بسیاری سوال خود پس در میان
سال روز شنبه بغره رجب المرجب در سال یکصد و نود و هشت وفات یافت قال
حدیثنا یحیی بن سعید الاکثر ری گفت سفیان حدیث کرد مایا از یکی پسر سعید که
منسوب بالنصار بود و لفظ النصار در اصل وضع اگر چه جمع بود اما در استعمال مثل علم از
برای قبیلہ اوس و خزرج شده لهذا یا انبیت در آخر آن لاحق شد و یکی از
جمله تابعین است و او پسر سعید پسر قیس پسر عمرو پسر اسماعیل پسر ثعلبه النصار ری

حدیثنا یحیی بن سعید
قال حدیثنا سفیان
قال حدیثنا یحیی بن سعید
قال حدیثنا یحیی بن سعید

نود و او شهور بعلم و فراغت و معروف بفهم و کیاست و در حدیث فائق
 و در نقد رائق و باور و صلاح ارادت و بازه و فلاح پیراسته قاضی مدینه مقدسه
 در عهد بنی امیه بود بود و اول او را منصور بن نه قضایا بنیمیه مقرر بود و در سال یکصد و
 چهل و سه سال فوت یافت قال الحنفی محمد بن ابی یوسف علیه السلام گفت یکی خبر داد
 مرا آنها محمد پسر ابی یوسف که منسوب به تیمم است زیرا که او پسر ابی یوسف عاریت پسر محمد پسر خالد
 پسر صخر پسر عامر پسر کعبت پسر سعید پسر تیمم بفتح تاء مشاء فوقانیه و سکون یاء مشاء
 بتجانیه پسر مره است و او از جمله تابعین است در علم و حکم کامل در ضبط و حفظ
 فاضل و در سال یکصد و پنجاه و یک در مدینه مقدسه زاد ما الله شهر فاطمه
 و فوت یافت انه سمیع علمه بن و قاضی الکیفی که بدستی آن شنیده است
 از علمه پسر و قاص که منسوب به لیث است و علمه بفتح عین مهمله و سکون لام و قاص
 بن تیمم مفتوحین و و قاص بفتح و او تشدید قاف است و لیث بلام مفتوحه و سکون
 یاء مشاء تحتانیه و ثناء مشاء فوقانیه و در خلافت عبدالملک در مدینه مقدسه وفات
 یافت یقول میکوید سمعت محمد بن الخطاب شنیدم من از حضرت عمر پسر خطاب
 و آنکه میراث بنو امیه را عمر فاروق رضی الله عنه پسر خطاب بخواب و بجا میبرد و بجا میبرد و بجا میبرد
 و فتح فاء و سکون یاء مشاء تحتانیه و بلام پسر عبدالغری بن عمر عین مهمله و فتح زاء میبرد و بجا میبرد
 رباح یاء مشاء تحتانیه پسر عبدالله پسر قریظ بفتح قاف و سکون راء و بلام مهمله پسر رباح
 پسر مهمله مفتوحه پس زاء میبرد و بجا میبرد و بجا میبرد و بجا میبرد و بجا میبرد
 بفتح کاف سکون عین مهمله قرشی عدوی بود و او عالم ربانی از علمای در سخنان و عیله ثانی از خلفاء
 راشدین مؤید دین متین منظر شریف مبین قاص بدعه و لامح سنت و جید در عدل و جاد
 فرید در رای و فطانت و در سال ششم از نبوت رسول اکرم صلی الله علیه و سلم بعد از جلیل
 و یازده زن با سلام مشرف شد و بسبب سلام او جد حق از باطل پیداشد از پنجه سیاهی با بستم فاروق
 شد امام زهری رفته الله علیه گفته چون حضرت عمر با سلام مشرف شد حضرت جبرئیل امین
 از آسمان بر زمین رسید مرسلین فرود آمد و گفت یا محمد بشارت و مبارک دادند ای ایها
 نیکو کیر با سلام عمر رضی الله عنه و گفته است عبدالل بن مسعود رضی الله عنه که هر آینه من میدانم که حضرت
 عمر در وقت وفات شدن نه حله علم را همراه خود برد و در جمع جنگها همراه رسول خدا صلی الله علیه و سلم حاضر

قال الحنفی محمد بن ابی یوسف علیه السلام گفت یکی خبر داد
 مرا آنها محمد پسر ابی یوسف که منسوب به تیمم است زیرا که او پسر ابی یوسف عاریت پسر محمد پسر خالد
 پسر صخر پسر عامر پسر کعبت پسر سعید پسر تیمم بفتح تاء مشاء فوقانیه و سکون یاء مشاء
 بتجانیه پسر مره است و او از جمله تابعین است در علم و حکم کامل در ضبط و حفظ
 فاضل و در سال یکصد و پنجاه و یک در مدینه مقدسه زاد ما الله شهر فاطمه
 و فوت یافت انه سمیع علمه بن و قاضی الکیفی که بدستی آن شنیده است
 از علمه پسر و قاص که منسوب به لیث است و علمه بفتح عین مهمله و سکون لام و قاص
 بن تیمم مفتوحین و و قاص بفتح و او تشدید قاف است و لیث بلام مفتوحه و سکون
 یاء مشاء تحتانیه و ثناء مشاء فوقانیه و در خلافت عبدالملک در مدینه مقدسه وفات
 یافت یقول میکوید سمعت محمد بن الخطاب شنیدم من از حضرت عمر پسر خطاب
 و آنکه میراث بنو امیه را عمر فاروق رضی الله عنه پسر خطاب بخواب و بجا میبرد و بجا میبرد و بجا میبرد
 و فتح فاء و سکون یاء مشاء تحتانیه و بلام پسر عبدالغری بن عمر عین مهمله و فتح زاء میبرد و بجا میبرد
 رباح یاء مشاء تحتانیه پسر عبدالله پسر قریظ بفتح قاف و سکون راء و بلام مهمله پسر رباح
 پسر مهمله مفتوحه پس زاء میبرد و بجا میبرد و بجا میبرد و بجا میبرد و بجا میبرد
 بفتح کاف سکون عین مهمله قرشی عدوی بود و او عالم ربانی از علمای در سخنان و عیله ثانی از خلفاء
 راشدین مؤید دین متین منظر شریف مبین قاص بدعه و لامح سنت و جید در عدل و جاد
 فرید در رای و فطانت و در سال ششم از نبوت رسول اکرم صلی الله علیه و سلم بعد از جلیل
 و یازده زن با سلام مشرف شد و بسبب سلام او جد حق از باطل پیداشد از پنجه سیاهی با بستم فاروق
 شد امام زهری رفته الله علیه گفته چون حضرت عمر با سلام مشرف شد حضرت جبرئیل امین
 از آسمان بر زمین رسید مرسلین فرود آمد و گفت یا محمد بشارت و مبارک دادند ای ایها
 نیکو کیر با سلام عمر رضی الله عنه و گفته است عبدالل بن مسعود رضی الله عنه که هر آینه من میدانم که حضرت
 عمر در وقت وفات شدن نه حله علم را همراه خود برد و در جمع جنگها همراه رسول خدا صلی الله علیه و سلم حاضر

حصه علم یعنی این حدیث مبارک مشتمل است یک حصه علم در آن
 کسب بنده یا بدل است یا زبان یا باعضاء و ارکان و نیت تعلق بدل دارد
 لهذا این حدیث مبارک مشتمل بر سیوم حصه علم شد و ایضا درین حدیث دلیل است
 بر آنکه جمیع اقسام عبادت بی نیت حکم صحیح نداد و اگر گفته شود که وضو و غسل بی نیت
 نزد امام اعظم کوفی رحمه الله علیه نیز صحیح است جواب آنکه چهارت در عبادت بودن نیز
 محتاج به نیت است اگر چه در وسیله بودن بسوی صلوٰه موقوف بر نیت نیست
 و اما از آنکه نجاست و امثال آن پس محتاج به نیت نیست زیرا که او از جمله
 اعمال نیست بلکه از جمله ترک است قائل و انما لک فی امری ما فوجی
 یعنی باین نیست که برای هر مرد آن چیزی است که نیت کرد و سیف نیست از برای
 هر مرد مگر آنچه نیت کرد و این قول تأکید است برای ما قبل خود و درین قول
 یک معنی خاص است که حاصل نمی شود از قول انما الاعمال بالنیات و آن بیان
 آنکه تعیین منوی شرط است پس اگر نیت نماز قضا کند روا نبود بلکه شرط است
 که نیت نماز قضا ظهر یا عصر مثلا نماید یا اگر نیت بوجبی نماید که اگر در نماز
 او فرض فاست باشد پس این نیت از برای آن فرض باشد و اگر
 فاست بدیده او نباشد پس این نیت از فعل باشد هم از فرض روا نباشد
 اگر چه در دمه او فاست هم باشد زیرا که نیت را خالص از جهت فرض نکرد
 بلکه در آن تردید نمود و در لفظ امر دو وجه جائز است اول آنکه بفرجه و جعل باشد
 چون زبرج و ثانی آنکه مجرد از او باشد چون فجلس و جمع او از لفظ و نیامده و او از عبادت
 و عجب الفاظ است از جهت آنکه عین فعل و همیشه تابع لام او در حرکات ثلثه میباشد
 قال الله تعالی ان امرأه کذبت و قال تعالی لکل امری منتهی یومئذین یفنیه و قال
 الشاعر شعری انک امرأه کسبین امرأه و ناز تو قد باللیل نارابه و بعضی گفته اند که احتیاج
 دارد که این قول تعریف بعد از تخصیص باشد زیرا که قول و فتن بعینا است و بقول اعتقاد است
 نیز شامل است و اگر گفته شود پس بین تقدیر لازم آمد که نیت نیز محتاج به نیت باشد و ازین
 تسلسل لازمی آید جواب آنکه نیت بدلالة عقل مخصوص شده چنانچه تصریح نمودند که ذات حق سبحانه
 جل شانہ در آیه کریمه خالق کل شیء بدلالة عقل مخصوص شده و این نوع تخصیص در

این حدیث
 قائل است
 از نیت

تقصیص عام بیج خلل نمیکند و اگر نه پس لازم می آید که جمیع خطاهاست شرعی فطیه باشد بنابر
 آنکه صبیان و مجانبین از آنها مخصوص شده اند یا گوئیم که نیت عبارت از قصد است
 و قصد از امور اعتباریه است و تشل در امور اعتباریه محال نیت چنانچه در موصوف
 خود محقق شده لکن جواب اول صواب است و در بعضی روایات و انما لامری ثانوی
 شده و برین تقدیر نیز لفظ امر عام است زیرا که معنی در غیر نفی واقع شده گو یا تقدیر
 کلام چنان است لیست لعل امر الا ثانوی **فَنَزَّكَاتٌ** پس هر کس که باشد
 بجهت او و بجهت در لغت عبارت است از رحلت نمودن از یک وطن بوطن
 دیگر و لکن بکمال بجهت نیت که ترک منبهاست نموده استغال با دایم امورات نماید چنانچه
 رسول مقبول صلی الله علیه و سلم فرموده **اَللّٰهُمَّ جَرِّمْ نَفْسًا تَبَاهُ** الله زیر انگشت در اصل
 طاعت و جبت خود مشتاق بشهوات و ارتکاب منبهاست پس ترک آنها گو یا
 استغال نفس است از وطن صلی و طبعی و بسوی وطن دیگر که ریاضات شاقه باشند الی دنیا
 بسوی دنیا بی وفاء و لفظ دنیا مقصور و موصوف او مخدوف است ای الحیوة الدنیا
تُصِيبُهَا نه برسد و را یعنی حاصل گرداند و را بزودی مثل رسیدن تیر به نشانه یا تقدیم میکند
 رسیدن او و درین ایام است که اگر طلب دنیا نماید تا آنکه وسیله حصول عقیق گرد پس
 شرعاً مذموم نیت او آنرا که یا بسوی زن یا بچیکها که نکاح کند او را و تخصیص زن از برای
 چنان سبب حدیث واقع شده است چنانچه طبرانی روایت از عبد الله بن مسعود رضی
 الله عنه آورده که در میان ما مردی بود سوال نکاح از زنی نمود که گفته میشد برای او هم
 پس آن زن ابا کرد و نکاح ایما آن مرد بآن زن بجهت از وطن نماید پس بجهت کرد
 و در عقد نکاح خود او را آورد و ما او را هاجرم قیس می نامیدیم و احتمال دارد که تخصیص زن
 از جهت آن کرده باشد که کلان ترین فتنه زن است چنانچه حق سبحانه جل شانّه فرمود
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْجُوا أَنْفُسَكُمْ أَنْ تَخِذُوا فِى شَيْءٍ مِنْهَا أَنْ تَفْشَوْا فِيهَا و چنانچه رسول مقبول صلی الله علیه و سلم فرمود
لَا تَرْكَبُوا فِتْنَةَ أَصْحَابِ الرِّجَالِ مِنَ النِّسَاءِ لکن بهترین متاع دنیا نیز زن است و وقتیکه
 صالحه باشد چنانچه رسول مقبول صلی الله علیه و سلم فرمود **الدُّنْيَا كَلْبُهَا مَتَاعٌ وَ خَيْرُ مَتَاعِهَا الْمَرْءُ**
الصَّالِحَةُ و محبت زن صالحه مباح است زیرا که او دل را فارغ از بهر ذکر خدا تعالی نمیکرد
 و معاونت بر طاعات و اجتناب سیئات مینماید و ازین جهت رسول مقبول صلی الله علیه و سلم

فَنَزَّكَاتٌ
 بجهت نیت
 دنیا و طبعی
 در اصل
 طاعت

فرمود جب انبی من دنیا کم ثلاث الطیب و این روایت قریه معنی فی اصوله
 هجره تکراری ماهاجر الیه پس هجرت آن واقع می شود بسوی آن چندی که هجرت
 کرد بسوی او یعنی هجرت او و دو عند الله هیچ ثواب معهود ندارد و چنانچه فرمود
 است حق بل علی شانه من کان یزید حرث الاخره نزد که فی حرث و من کان یزید
 حرث الدنيا فلیزید منها ما له فی الاخره من تعینیب و بعضی علماء گفته اند که طلب دنیا
 در صورت هجرت نفاق است و لهذا امام حسن بصری رحمه الله علیه چون پهلوانی
 را دید که بازی بر کوه می ورزید پس گفت این پهلوان بهتر از یاران ما است
 زیرا که این پیروز دنیا بدینا و یاران ما پیروزند دنیا را بدین و هجرت در تفصیل
 اعمال بنابر آن تخصیص نمود که هجرت از عظم خنات است چنانچه قول رسول
 مقبول صلی الله علیه و سلم الهجرت تهدم ما کان قبلها از آن خبر میدهد و هرگاه
 هجرت بی اخلاص نیست شمر هیچ فایده نداشت پس باقی اعمال با طریق الاولی
 بدون نیت بی فایده خواهند بود **فاعد** بدانکه این حدیث
 تمام از سید الانام علیه و علی السلام چنان واقع شده که فن کانت هجرت
 الی الله و الی رسول الله فهجرت الی الله و الی رسول الله و من کانت هجرت الی
 دنیا یصیبها اذمره و یترو جها فهجرت الی ما باجر الیه چنانچه محب باری امام محمد باقر
 رحمه الله علیه در مواضع بسیار از همین کتاب روایت خواهد کرد و در اینجا
 شرط اول گذشته پس سبب آن چه خواهد بود بعضی از شارحین کالمین
 اعتراف بهیچ از توجیه نمودند و بعضی توجیه آن کردند که غرض امام بخاری
 رحمه الله علیه آنست که سید مرسلین و حبیب رب العالمین فرموده انما
 الاعمال بالنیات و من درین کتاب قصد جمع احادیث بنویس نمودم پس
 آن جمع اگر فالحاصله و خالی از شائبه عجب و ریا باشد پس امید است که حق
 جل و علی شانه مرا مجازات و مسکافات خواهد کرد و این کتاب را نافع از برای
 جامعه مسلمانان خواهد ساخت و اگر قصد من بتناعی از متاع دنیا باشد پس نیز
 بروقی نیست مرا جزا خواهد داد و برای همین نکته حذف کرد جمله اولی را که دلالت
 بر تزکیه محضه دارد و ذکر کرد جمله ثانیه را که دلالت بر تردد دارد معنی هجرت الی ما باجر

و در یوسف شش و چهارده حرکات تلاوته در حسین جمله اثبات هفده یا بتر آن قال لانا
 مالک گفت عبدالسیر یوسف خبر داد ما یان را امام مالک و او پسر النسیر الی عامر صحیح
 بفتح هزده و سکون صاد جمله و فتح با، موحده تختانیه و کجا، جمله منسوب بسوس ذمی اصح
 که یکی از بادشاهان یمن بود و نام آن عارث بن عوف و امام مالک صاحب مذہب است
 و بجمع محاده و فضائل معروف و باجمع مناقب و فاضل موصوف صاحب قوه قدسیه مؤید
 بتائیدات الهیه عالم عامل و عارف کامل مناقب او خارج از حد بیان و احاطه اذهان است
 امام ترمذی آورده است که رسول مقبول صلی الله علیه و سلم فرمود یوشک ان یضرب
 الناس اباط المطی فی طلب العلم فلا یکدون عالما علم من عالم المدنیة یعنی زود است
 که خواهند زد و مان بعلها شتران در طلب کردن علم پس می یابند عالمی بزرگتر از
 عالم مدینه مقدسه و سیفان بن عیینه گفته مراد از عالم مذکور امام حسن و النس مالک بن
 النس است و وهیب گفته نیست در میان مشرق و مغرب هیچکسی که اعتماد حسن باو
 قوی تر باشد بر ضبط و حفظ احادیث رسول خدا صلی الله علیه و سلم از عالم سالک امام
 مالک و آن از جمله تبع تابعین است و بعضی او را در زمره تابعین محسوب کرده زیرا که
 بصحت رسیده است که امام مالک روایت کرده است از عائشه و فقر سعد بن ابی
 وقاص که محدود و در فرقه صحابیات است و امام مالک در تعظیم حدیث مبارک متابع
 بسیار میکرد و بحدی که چون اراده بیان حدیث بنوی میکرد طهارت را تازه می ساخت و ریش
 خود را شانه میکرد و خوشبوی میمالید و با همپست و وقار حق نشست بعد از آن شروع
 در حدیث رسول مقبول صلی الله علیه و سلم می نمود و از جمله کلام امام مالک است که علم بکبرت
 رت نیست بلکه علم نور و درایتی است که خدای ذوالجلال پسپل کرم و افضال دل
 برینده که میخواهد آن روشن سازد و قوله آن فخر ملک ملک در خلافت سلیمان
 بن عبد الملک اتفاق افتاد و گویند مدت سه سال نشستند و خود ماند بعد از آن در سال
 چهارم متولد شد بعضی زیاد از سنال گفته اند و بعضی دوسال مقرر کردند و در سال کعبه
 چهارم افتاد و نه سال بدین مقدسه زاد الله شرفا و فاتا یافت و در بقعه بقیع مدفون شد
 و بن هشام بن عوف امام مالک روایت کرد از هاشم پسر عروه و هشام بکر
 از جمله و بشین ترجمه مخففه و او از جمله تابعین است و در سال شصت متولد شد و در

قال مالک
 عن قتاد
 بن شريك

و در بعد او در زمان منصور بسال یکصد و چهل و شش وفات یافت و پدر او عروه
 بعضی عین جماله و سکون را، جمله و فتح و او از جمله تابعین است و آن عروه عالم متورع
 و عامل مشرع فائق و رامشت و صیانت و کمال در صیانت و دیانت و آن
 یکی از فقهای سنی است که در مدینه مقدس مشهور بودند چنانچه بعضی از شعرا آن هفت
 فقهار را در سلسله نظم آورده و گفته اند شعر فخر هم عبید الله عروه قاسم بن سعید ابو
 سلیمان قاریه و نام او عروه است که دختر حضرت ابوبکر صدیق و خواهر حضرت عائشه
 صدیقیه است رضی الله عنهما جمعین و گفته است سیاق بن عیینه که عالم ترین مردم مدینه
 عائشه صدیقیه رضی الله عنها سه نفر اند قاسم پسر محمد پسر ابوبکر صدیق و عروه و عمرو و در سال
 پنجاه و سه شد و در سال نود و هفت یا چهار و فات یافت عن آیه یعنی بشمار
 برویت کرد و پدر خود که عروه است و عروه روایت کرده است عن عائشه از حضرت
 عائشه صدیقیه رضی الله عنها و آن صدیقیه دختر ابوبکر صدیق که نام او عبد الله است پسر
 عثمان بن پسر عامر پسر عمر و پسر کعب پسر سعید پسر تیم بفتح ثاء مشاء فوقانیه و سکون
 یا مشاء تخانیه و او از واج مطهرات طاهرات زاکیات است و نکاح او در مکه
 شریفه پیش از هجرت واقع شد و آن دختر شش ساله بود و عروس کردن او بدین مقدمه
 بعد از بخت اتفاق افتاد و او دختر نه سال بود و رسول مقبول صلی الله علیه و سلم مدت
 نه سال به او اشتراک با وی نمود و رسول مقبول صلی الله علیه و سلم انتقال از دار فناء بدار
 بقا نمود و وی هر ده ساله بود و از جمله فضائل وی است که او منکوحه سید المرسلین
 و حبه حبیب رب العالمین و دختر خلیفه اول است و وفات یافت رسول مقبول
 صلی الله علیه و سلم در خانه او و مدفون شد در حجره او و حق سبحانه و جل شانه در
 میان آب و دهن او و آب دهن حبیب خود قبل از وفات جمع کرد و نازل شد
 و حی از رب عظیم بر رسول کریم صلی الله علیه و سلم در فرش و لحاف او بخلاف سایر
 از واج مطهرات نازل شد از آسمان آیات قرآن در برات و پاک او و نکاح
 او کرد رسول مقبول صلی الله علیه و سلم بکریمه او و عده داد او را رب عظیم مغفرت
 و زرق کریم و بس است در فضیلت و منقبت وی آنچه مروی شده که رسول
 مقبول صلی الله علیه و سلم فرمود فضل عائشه علی النبی کفضل الشریه علی سایر الطعام

عن عائشه
 عن عائشه

و از جمله فضائل وی آنست که آن عالم ترین مردمان بحیث و قرآن بود چنانچه ابو موسی
 اشعری رضی الله عنه گفته که هیچ چیزی مشکل در مشقه نشد بر اصحاب افضل الانام علیه
 و علی آنکه بصاکه و سلام و سوال نمودیم از حضرت عایشه صدیقہ رضی الله عنها مگر یافتیم
 نزد وی علم او و حل او و آمانم سر دق بن اجمع و فیکه اسناد حدیث از عائشہ رضی
 الله عنها میگردید میگفت حدیثی الصدیقہ بنت الصدیق حبیبہ رسول الله علیه و سلم المنزل
 براتهامن اسما بعد از آن شروع در حدیث مبارک میگردد و در سال پنجاه و هشت
 در خلافت حضرت معاویه بحدیث مقدسه زاد الله شرفا وفات یافت و نماز جنازه
 بروی حضرت ابو هریره رضی الله عنه خواند و در بقعه بقیع مدفون شد **أَمْرُ الْمُؤْمِنِينَ**
 که مادر مومنان است یعنی زوجه سید رسولان است و این ما خود از قول حق
 سبحانه جل شانہ کہ فرموده **وَأَزْوَاجُهُ أَهْلُ ثَمَمٍ** یعنی ازواج مطهرات رسول خدا
 صلی الله علیه و سلم مادرهای مومنان اند یعنی در حق تعظیم و تحريم کماح اجہات
 اند اما در جواز خلوت و نظر و نبات پس آنها مثل اجنبیات اند لهذا عائشہ صدیقہ
 رضی الله عنها فرمود انما هم لانکم یعنی من ماوراء نمی شمام نہ
 ماوراء تنہای شما آن انکار است بن ہشتم در بدستی عارث پسر بشام و او برادر ابو جہل
 عیین است و از زمرہ سلاطین و در روز فتح مکہ شریف با سلام شرف شد بعد از آنکہ
 امان داده بود و اورا ام بانی و مقرابی طالب داد از جمله مؤمنہ القلوب بود لهذا
 رسول مقبول صلی الله علیه و سلم حدیث را داد و بعد از آن نیک شد اسلام او
 و گاہ کہ لفظ حرث بدون الف برای تخفیف نوشته می شود و او در باب
 عمواس بسال پترده از ہجرت وفات یافت و ہشام بکسر او و شین معجمه مخففہ
 ثابت شد **سَأَلَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** پرسید رسول خدا
 صلی الله علیه و سلم فقال پرس گفت یا رسول الله ای رسول خدا کیفت
يَا بَنِيكَ الْوَحْيِي چگونه می آید ترا وحی و اسناد ایتیان بسوی وحی مجاز عقلی
 است از جهت ملائمت میان حامل و محمول و قبل او برین وجه است
 کہ کیف یا تیک حامل الوحی و احتمال دارد کہ این کلام از قبیل استعاره
 بالکنایہ باشد یعنی تشبیه دادند و وحی را بر جل مشلا و اضافت کردند

من انزل القرآن
 ان الحارث
 بن هشام
 بن سالم
 رسول الله صلى
 الله عليه و سلم
 فقال يا رسول
 الله كيف
 يأتيك الوحي

شبه بسوی مشبه اتیان را که از خواص شبه به است و احتمال دارد که از قسم
 حذف باشد یعنی ملک الوحی یعنی چگونه می آید ترا فریشتہ وحی و شاید مراد
 ازین کلام سوال از کیفیت ابتداء و آغاز وحی باشد تا موافق آید بترجمه باب
 فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هِيَ فَرَسٌ مود رسول خدا صلی
 الله علیه وسلم احیا گار بسیار اوقات بعضی گفته اند که آن وقت آمدن
 وعید است یا تثنی می آید وحی مرا عیث صلک الانجرس در حالی که آواز
 وحی مشابیه و مانند آواز جرس باشد و صاصله یعنی هر دو صاد جهله و سکون
 لام اولی و فتح لام ثانی آواز سخت برشی را گویند چنانچه آواز زنجیر
 و جران و بعضی گفته است که صاصله مخصوص است باوازی که پی در پی
 پیردن آید و جرس سخت جیم و را و مهله و سین مهله است اگر چه نزد عوام
 بجای مهله مشهور شده زیرا که در کلام عرب کلمه که دو و صاد مهله
 با جیم جمع شده باشد نیاید مگر صحیح که عبارت از قبیل است و اما
 لفظ جص پس معرب است و آن چیزی است مشهور و معروف که در کربل
 شتران می آویزند و در رویت ابی داؤد آمده گنا صبح عنده مثل
 ووی النخل یعنی مامی شنیدیم نزد وحی آوازی را که مشابیه آواز
 زنبور عسل باشد پس وجه توفیق آن باشد که اول نسبت به رسول
 مقبول علیه الصلوٰة و السلام و ثانی نسبت به اصحاب کرام است
 وَهُوَ أَشَدُّهُ عَلَى و این قسم وحی سخت ترین است بر من زیرا که
 فهم مراد از کلامی که مشابیه آواز جرس باشد سخت تر است از فهم
 مراد از کلامی که صادر از مرد بطریق معروف و مالوف باشد
 و بسوی همین نوع شد بد اشارت کرده است رب حمید در قرآن
 حمید که فرموده انا خلقی علیک قولاً تقیلاً یا از جهت آنکه مقرر
 است نزد طبايع سلیمه و عقول مستقیمه که مناسبت میان قائل و سامع
 لازم است تا قسماً و تعلیم صحیح گردد و افاده و استفاده
 حاصل آید و آن مناسبت بدو وجه می باشد یا آنکه از جهت

یا سوال از کیفیت

فهر و بروز

وحی باشد چه

فقال رسول الله

صلى الله عليه

وسلم احيا

جانم می شنیدیم

زنجیر و جران

فجیم و را و

عکب

بجای مهله

و اما

در کربل

سرب علی ملک

برای قانع

جنت علیه روایت سامع باوصاف قائل موصوف کرد و این نوع اول است
و دلیل بر دو مقابله اوست با نوع ثانی یا بالعکس یعنی قائل بصفات سامع متصف کرد
و این نوع ثانی است چنانچه قول تیرشل لی الملک رجلا شابه بر د است و شک نیست
که متعلق شدن از طبع بشریت و متصف شدن بوضع ملکیت سخت تر است و درین وقت
وجه صدد و قسم واضح شد فی قصه عتی پس قطع می شود و حی از من و بغضم فتح
یا شانه تختانه و کس صا جمله ما خود از قصم یعنی قطع است و مراد از قطع شدن
و حی یا جدا می فریخته باشد یا قطع شدن نختیه های وحی باشد و در بعضی
نسخه بغضم یا و فتح صا جمله واقع شده و درین هنگام ما خود از افصام یعنی
اقلال باشد و معنی آن باشد که کنده میشد از من رنجهای وحی و در دیگر روایت
فی قصم عتی بغضم یا و فتح صا جمله آمده یعنی قطع کرده می شود از من و حی را یعنی فریخته
یا شتهای وحی و احتمال دارد که فعل مجهول هستند بسوی جار و مجرور باشد
پس درین هنگام این قول از ترمه بیان شدت باشد یعنی بدرجه سخت بود که قطع
کرده میشود از بدن آن چیزی را و قد و حیت عنه ما قائل و حال آنکه تحقیق باید
م گرفته بودم از وی آن چیز را که گفته بود و لفظ و حیت بفتح عین جمله است و یاد کردن
درین نوع قبل از افصام باشد چنانچه در نوع ثانی فاعل کلام بود لهذا راجع به نامی
و در ثانی صیغه حال وارد شد و احیانا و در بسیار اوقات یتمثل لی الملک
میشود برای من فریخته رجلا مانند صورت مرد و حیک لمعنی پس کلام میکرد
مرا و سخن میگفت همراه من فاعلی پس یاد میکرد فتم در وقت کلام ما یعقول آن چیز را
که میگفت و اکثر اوقات جبرئیل این بر رسول اولین و آخرین بصورت وحیه سکینه
می آمد و گاه در صورت شخصی دیگر از نوع بشر می آمد چنانچه از حضرت ابی هریره
رضی الله عنه در حدیث حضرت جبرئیل از یحیی و سلام وارد شده که حضرت جبرئیل
بصورت مرد کوستانی بر رسول سبحانی آمده بود و در تمام عمر خود خیر بشر جبرئیل
این را بر صورت اصلی او و بار دید چنانچه در قرآن مجید بیان شده و اگر سائلی
سوال کند که خواب نیک نیز از قسم وحی است چنانچه در حدیث دیگر عن قرین
مذکور خواهد شد و درین حدیث مبارک مذکور شد جواب آنکه مقصود سائل از

فی قصم عتی
و قد و حیت
ما قائل
یتمثل لی الملک
رجلا
فاعلی یعقول

سوال طلب بیان آن نوع و حی بود که مختص بر رسول مقبول باشد و مشهور و معروف
نماید یا آنکه ظهور و حی در خواب بر رسول مقبول صلی الله علیه و سلم نیز با و از جرس
یا شکل فرشته بصورت مرد بود یا آنکه سوال از کیفیت و حی در پیداری بود
یا آنکه ظهور و حی در وقت سوال برین دو سوال نبود زیرا که و حی بطریق خواب
بر رسول او اب در ابتدا از زمان بعثت بودند در آنها کمال نبوت چنانچه مردی
شده که اول آن چهری که آواز کرده شد با و رسول خدا صلی الله علیه و سلم خواب
نیک بود پس از آن دوست گردانیده شده بسوی او تنهایی را در غار حرا
تا آخر غزیت که می آید یا آنکه سوالی از نوعی واقع شده که در اغلب اوقات واقع
شود و اگر سألی سوال کند آواز جرس نکرده است که جماع ملائکه از و مستقر می شوند
پس ازین حدیث مبارک چگونه مشبه به از برای او از خویشته واقع شده
چون آنکه در آواز جرس و و چهر موجود است یکی قیمت آوازی در پی بود
او دیگر طنین و تشبیه نظر با و ل واقع شده است پس پس تو رپشتی گفته است
که این حدیث است که مغالطه میخورد و در کمال آن و کراه می کنند با و عامه مردمان
و خلاصه قول آنست که بود رسول مقبول صلی الله علیه و سلم و اوقف بر علوم
غیبیه و اسرار نبویه و بر امت خود بقدر استعداد پان مینمود و چون میخواست
که اگاه کند باین امت را از علوم غیبیه میا خست از برای اخبار مثالی از امور
غیبیه تا مستصور و مفهوم آنها کرد و پس درین مقام چون صحابه سوال نمود
از کیفیت و حی و این از مسایل دقیقه و علوم غریبه بود لهذا تشبیه داد او را
از رسول مقبول صلی الله علیه و سلم با و از می که پی در پی شنیده شود و چهری
از و معلوم نشود و تا غیبیه حاصل آید بر آنکه است خطاب در وقت و در و و حی
تا هم دل را محیط گردد و ملاقات میکنند و دل را در سنگینی آن کفار آن چهری
که او را بان کفار با و جو داد و علم نیاید پس وقتی که آن حالت از و دور گردد
می باید قول منزل را محفوظ در دل و مسموع در گوش و این قسم و حی مشابه است
با آنچه و حی کرده می شود بسوی ملائکه عظام چنانچه روایت کرده است حضرت
ابو هریره رضی الله عنه در رسول خدا صلی الله علیه و سلم که فرمودند و افضی الله

و حضرت ام الملائكة باجتهابا حضرت عائشة را فرموده كه انما قلنا على صفوان فاذا فرغ عن
 قلوبهم قالوا ما ذا قال ربكم قالوا الحق و هو العلي الكبير و اما ضي غياض كفته كه تنال
 اين حديث نمول بر ظاهراست و او از جمله متشابهاست كه كيفيت او
 را جز حق سبحانه معلوم نيست فاكده سوال از كيفيت از براي علميت
 لما نيت خلل نميكند در يقين چنانچه در كتاب مابين پروردگار و جليل حكايه از ابراهيم
 خليل نموده و عادت صحاب كرم آن بود كه سوال نمي كردند از رسول مقبول صلي
 الله عليه وسلم اموري را كه در كتاب مجس نميشدند و شك نمي كردند از سوال رسول
 مقبول صلي الله عليه وسلم جواب آنها بوجه اخلل مي نمود و هرگز انكار بر آنها نمي كرد
 قال عائشة گفت حضرت عائشه همدقيقه رضي الله عنها اين قول اتمال دارد كه در
 زير سنان سابق داخل باشد خصوصا و قتيكه عطف بخلاف حرف جائز باشد و احتمال
 دارد كه در زير آن اسناد داخل باشد بلكه از جمله تعليلات امام محمد بخاري رحمه الله
 عليه باشد كه ذكر كرده است از براي تا كيد شدت و تا ييد صعوبت و لغت
 اين حديث اين موقوفه قول است يعني هر كمي تحقيق ديدم من رسول مقبول را بيايد الله
 عليه وسلم يزل عليه الوحي فرود مي آيد برو و حي في اليوم الشهد بيد البره در
 روزي كه سخت سرد بود و في قصه عنه پس قطع مي شد و حي از و
 و لان جينته و مال آنكه بد رستي پشاني مبارك او ليقتصد بر آيد
 مير بخت در وان مي شد عرقا از روي عرق يعني جاري مي شد عرق از
 پشاني مبارك او چنانچه جاري مي شود خون از ركي كه فصد كرده
 شده باشد و در حديث عائشه رضي الله عنها در قصه افك آمده فانه
 ما كان ياخذ من البراء بضم موحده تحتانية و فتح را و جمله و كجا جمله و آن
 عرق است كه مشابه عرق محوم باشد و در حديث عباد بن صامت رضي
 الله عنه كه آن اذ انزل الوحي كرب و تر به بونه يعني بود رسول خدا صلي الله عليه وسلم
 و نبي كه نازل مي شد و حي بر و سخت غمناك مي شد و تبغرمي شد رنگ مبارك و حي
 در روزي و حي بود رسول مقبول صلي الله عليه وسلم و در آن او بر المن از پيشه باشد
 رضي الله عنه بود پس بگويد استخوان شد و روي كه رنگ بود و كه بشكند و ريزد و ريزد

قال عائشة
 و قال عائشة
 و قال عائشة
 و قال عائشة
 و قال عائشة
 و قال عائشة
 و قال عائشة
 و قال عائشة
 و قال عائشة
 و قال عائشة

کرده و آن زید بن ثابت را و در بعضی روایات از زید بن ثابت آمده که قریب بود
 که بشکند پای من از سبکی قرآن مجید تا آنکه من میگفتم که هرگز برپای دو باره را و
 نخواهم رفت یعنی من یقین داشتم که دو باره رفتن از من محال است حدیث
 یحیی بن یسکین مدیث کرد مایان را یکی پسر کبیر و یکبر جد اوست و لکن نسبت
 او بسوی جد از جهت شهرت اوست و یکبر تصغیر بکر است و او امام اهل مصر در عصر
 خود بود و کنیت او ابو زکریا و نام او یکی پسر عبد الله پسر کبیر قرشی مخزومی مصری
 بود در سال یکصد و پنجاه و چهار یا پنجاه و پنج تولد شد و در سال دوصد و سی و یک
 وفات یافت قال انا الکلیث گفت یکی خبر داد مایان را لیث بلام مفتوح و
 سکون یا زشاة تخمائیة و بنابر مشکی و ابو عارث پسر سعد پسر عبد الرحمن فہمی
 بن قحطاف و سکون مازنیوب بسوی فہم بن عمر و مصری بود جمیع علماء و صلحا اتفاق
 نموده بر امامت و جلالت او و بر عبادت و فرست او با جمیع مکارم اخلاق
 و محاسن او صاف موصوف بافعال جمیل و معروف باقوال جلیله یکی بن
 بکر گفته ندیدم من مثل لیث کسی در فصاحت و بلاغت و در دیانت و صیانت
 و قیام گفته که در هر سال لیث اشتهاد هزار دینار می آمد و گاه زکوة بروی و جب
 نشد و فضائل او بسیار خارج از حد شمار است و در سال سی یا چهار متولد شد
 و در ماه شعبان در سال یکصد و هفتاد و پنج وفات یافت عن عقیل لیث روایت
 کرد از عقیل بن مہر عن مہر و قاف مفتوح و او عقیل بن خالد ابلی بفتح بزمه و فتح یا
 زشاة تخمائیة در تمامی این صحیح و او ابو خالد اموی که مولای حضرت عثمان بن عفان
 بود و در بلکہ مصر در سال یکصد و چهل و چهار یا یک بفتہ وفات یافت عن ابن
 شہاب عقیل روایت کرد از ابن شہاب و کنیت او ابو بکر و نام او محمد پسر مسلم
 بن عبد الله پسر شہاب پسر عبد الله پسر عارث پسر زہرہ پسر کلاب امام زہری مدنی
 است سکونت او در شام بود و او تابعی است عظیم الشان و جلیل البیان و شنیدہ است
 از زہد افراد اصحاب کرام بلکه زیادہ بران و لیث گفته است ندیدم من هیچ عالمی را که
 بجامع جمیع علوم باشد زیادہ تر از زہری و عمرو بن دینار گفته که ندیدم من هیچکسی را که در امور
 و دانیہ در نظر سبکتر باشد مثل زہری بدرستی دینار و در ہنم نزد او مثل شکل شتر بود

حدیث یحیی بن
 یسکین قال نا الکلیث
 عقیل بن مہر

[illegible]

عَنْ عَمْرِو بْنِ
الْأَسَدِ عَنْ عَائِشَةَ
أُمِّ الْوَضَائِتِ
أَنَّهَا قَالَتْ قَالَ
رَسُولُ اللَّهِ ﷺ
اللَّهُ صَاحِبُ الْعَرْشِ
وَسُكُنُ مِنَ الْوُجُوهِ
الرُّوحُ يَا صَاحِبَ
فِي التَّوْحِيدِ

در هر چیزی که میجواید منع نمیکند و او را از خلق نه خواب و نه بیداری بسیار اوقات
 واقع میشود و بیداری آنچه دیده است در خواب و بسیار اوقات میگرداند او را
 علم است بر امور دیگر که خلق خواب کرده چنانچه گردانیده است حق تعالی ابراهیم را
 بر باران و چنین نقل کرده اند که چون حسن شریف آن غصه لطیف مدت چهل سال
 رسید مدت شش ماه و دهی بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم بخواب می آمد چنانچه
 بعضی محققین در تاویل حدیث الروایة الصالحة جزء سالتة و اربعین جزء من انبوة
 ما و ذیل نمودند که مدت نبوت آنحضرت صلی الله علیه و سلم هشت و سه سال
 و از آن جمله شش ماه و دهی بخواب می آمد پس خواب نیک برین حساب
 یکصد و چهارصد و ششصد نبوت شد زیرا که هشت و سه سال چهل و شش
 عدد از شش ماه می شود و حکمت در ابتدا دهی بخواب آن بود که قوی بشهریه
 با وای و به طاعت تحمل بار نبوت و دیدن فریشته نداشتند از این حکیم کردگار اول
 و دهی بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم بخواب نمود تا بتدریج آنس با هم می کرد
 وقت نزول ملک قوت و طاقت از دست ندهد و گمان لایبری
 در قیاس بود در رسول خدا صلی الله علیه و سلم نمیداد هیچ خوابی را و لفظ رؤیا نیز
 در این است مثل جلی الا جاءت کمری آمد آن خواب مثل فلق الصبح
 بنیبل و شش ماهی صبح صادق یا مانند شکافته شده صبح صادق و فلق یفتح فها
 الا انهم بدو شبانه صبح را گویند و عرب به استعمال میکنند این را در شش ماه و بعضی
 گفته اند که فلق بمعنی مغلق است و او نیز اسم صبح است لکن اضافت
 او بنوی اسم دیگر بنا بر تعارض لفظین واقع شده است زیرا که این لفظ از الفاظ
 شتر است که چنانچه اطلاق صبح می شود نیز اطلاق بر زمین چهر میشود و گاه
 لفظ فلق بر آن لفظ صبح نیز آمده چنانچه حق جل و علی شانه فرمود است فلق
 اعوذ برب الفلق یعنی گفته که برای فلق شان عظیم است لهذا در قرآن کریم
 بوصف قادر حکیم واقع شد و بجای که دارد شده فلق الا صبح و او امر نمود
 به پند نمودن به پروردگار فلق بجای که گفت قل اعوذ برب الفلق و وجه حکمت
 نشان او آنست که او بمنی از انجاق ظلمت شب و ظهور سلطنت آفتاب

ممکن است
 در باب اول
 در باب اول

که عالم از شعلای او منور گردد و پس شبیه خواب بیاو از آن جهت واقع شده که
 خواب نیز خبر میدهد از نمود و حواس عالم شهادت و آثار ضلالت و وقود اسرار
 عالم غیب و انوار هدایات و تشبیه داده شد و یامی که در ادنی مراتب نبوت
 است تا دلالت کند که نور صبح و آفتاب با علی درجه نبوت هیچ مناسبت نیست
 و تنی را این جهت نمی گویند که خبر میدهد از عالم غیب با موری که عقل مستقل در
 ادراک او نیست و بعضی گفته اند روایمی صالحه مشبه بخلق صبح از آن جهت شده
 که خلق صبح مقدمه طلوع آفتاب است همچنان روایمی صالحه مقدمه ورود حضرت
 جبرئیل بومی از جناب رب جلیل بر رسول کریم بود **ثُمَّ حُجِبَ الْيَهُودُ** که
 پس دوست گردانیده شد بپویی رسول مقبول صلی الله علیه و سلم گوشه و تنهایی را
 بگذری که زمان قریش زبان طعن بر حضرت ندید و رضی الله عنهما گشتاوند
 و گفتند ای سیده عرب توبه الطاف بسیار محمد صلی الله علیه و سلم را
 مغرور و مکرم ساختی اکنون سپیل الفت و طریقی مودت بهمه تو گذاشته
 خلوت را محبوب خود ساخته است و ندانسته که جستی خلوت و غزلت
 از شان صالحان و حال عارفان است زیرا که در غزلت فوائد بسیار
 است فراغ دل از برای قربت و تفکر در آثار قدرت و ذهاب ظلمت
 از نفس بر که رت و اخلاص نیت و رهایی از کذب و غیبت و جز آن
 که در کتب اخلاق مذکورند و اختلاف کردند علماء که فضل غزلت و خلوت است
 یا خلوت و جلوت لکن جمیع آنست که هر یک باشد و طبعه در محل خود فضل و محل
 است و **وَكَاَن يَخْلُوْا بَعْضُهُمْ** و بود رسول خدا صلی الله علیه و سلم که خلوت میکرد
 در غار کوه حراء و آن غاری است چهار کرد در طول و عرضش در بعضی محل یک کرد و ثلث
 کز می و در بعضی کمتر و غار در لغت سوراخ را گویند و چرا بکسر ما جمله و تخفیف را
 جمله و بدیه صحیح شده و او مذکور منصرف است بر اصحا و احوال و آن کوه هست که بر
 سه کرده از مکه شریفه واقع است بر طرف چپ آنکس که از مسجد حرم بموضع
 منی رود و ابل اشارت در اختیار آنحضرت صلی الله علیه و سلم خلوت و دشتن در کوه
 است حکمت گفته اند اول آنکه تأییدات قدم از صفات جلال الکتاب نماید

وكان يخلو
 و كان يخلو
 و كان يخلو

در حدیث مدبرج است الالبانی در شبهای پس لفظ لیلای منصوب به ظرفیت است
 و عامل در او یعنی تحت است نه تعبد زیرا که در مفهوم تحت تخصیص شب معتبر نیست
 و مراد از لیلای شبها بار و ز بار بر سبیل تغلیب است از جهت آنکه شبها بجلوت زیاد
 تر مناسب اند و آیت العلقه که صاحب شمار بودند معنی شبهای معدود و کنایت
 از قلت است چنانچه در بیت کلام آمده واقع شده در آیه هم معدود و مراد از و قلت
 و احتمال دارد که مراد ازین قول اکثر است باشد زیرا که کشیر محتاج بعد است یقینا
 و این مناسب تر است بتمام و بعضی گفته اند که ایها هم عدد از آن است که مدت رجوع
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم بسوی اهل و عیال مینمود و بعضی افاضل بدت
 یک ماه در هر سال مینمودند و آن ماه مبارک رمضان بود و احتمال دارد
 که بدت چهل روز باشد چنانچه بیضاوات حضرت موسی علیه السلام نیز چهل روز
 بود و جهت آنکه در چهل روز خواص و اسرار اند که بر صوفیه ابرار آثار و انوار
 انظار ظاهر و جود است و رسول علیه السلام فرمودند من غلص بقلبه اربعین صباحا ظهر
 ینا یخ لجمکة من قلبه علی کسبه قبل ان یتبع الی اهلهم پیش از آنکه مشتاق و
 مائل گردد بسوی اهل و عیال خود و درین اشارت است بآنکه آن حضرت صلی
 الله علیه و سلم با وجود دوستی غلوت اعراض کلی از اهل و عیال نکرده بود
 چنانچه دلالت میکند برین قول او و یتزو د لیل لاک و توشه می گرفت رسول
 خدا صلی الله علیه و سلم برای آن پرستش شبهای معدود و قول او و یتزو
 مرفوع و معطوف بر تمییز است و این از جهت آن بود که تا فارغ البال از زاد
 مشتغل برب عباد و متبوی برای ابرم عباد باشد و درین اشارت است بآنکه
 توشه گرفتن منافعه توکل نیست ثم یرجع الی خدیجه پس باز میگشت
 بسوی حضرت خدیجه رضی الله عنها و یتزو د لیل لاک و توشه میگرفت برای
 مانند آن شبهای معدود و خدیجه بفتح خا معجمه و کسر دال جمله نام اول
 حرم محترم رسول مقبول است و آن ام المؤمنین و خرقه یلبد بر وزن تعصیر میبرد
 پیر عبد العزیز پسر قحطی است طاقات میکند همراه رسول مقبول صلی الله علیه
 و سلم در قحطی و رسول مقبول در سالی که عمر آن سرور پرست و پیغمبر سال

الالبانی
 العلقه
 ان یتبع الی
 اهلهم
 و یتزو د لیل لاک
 و یتزو د لیل لاک
 و یتزو د لیل لاک

و چند ماه رسیده بود و او را بعد کمال خود آورد و تمام داد و در قبول خدا صلی الله علیه و آله
از دست بگریه این که آن پسر از ناریه قبطیه بود و در حیات او بر سر او رسیده بود
صلی الله علیه و آله و سلم هیچ زنی نداشت و او همان و مال فدائی رسول با مال آمد
و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مدت پست و چهار سال و چند ماه با او معاشرت
کرد و پیش از هجرت بمقدار سه سال در شهر احوال و وفات یافت و وفات
بعد از وفات ابوطالب عم رسول خدا بمقدار سه روز اتفاق افتاد و خدا ملک
و جنایب و بی بیار است چنانچه بعضی از آنها درین صحیح غیر خواهد آمد ان شاء الله
تعالی و پس است او را در فضیلت آنکه او مادر حضرت فاطمه قبول است و حد حسن
و خیرین متقول است و آجاء علماء بر آن اتفاق شده که فضل از و اج انحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم خدیجه و عائشه است و لکن اختلاف نمودن که این هر دو که این
افضل است و حاصل آنکه آن سرور با کمال در همان حال بود حتی جاءه الی حقی تا آنکه آمد
بود و ام حق که وحی باشد یا رسول حق که جبرئیل باشد یا معنی آنکه تامل هر شد برای
او حق و روشن شد و وی را حال مطلق و هو حق غار حراء و حال آنکه آن رسول مقبول
صلی الله علیه و آله و سلم در سوراخ کوه حراء بود و جاءه الی الملائک پس آمد و او را آن فرشته
خاص که آن جبرئیل است و بعضی گفته اند که آن اسرافیل بود و این در روز و شب
به هفتاد و نه ماه مبارک رمضان واقع شد و آن سرور پس چهل سالگی رسیده بود
فقال له اقرأ پس گفت آن فرشته برای او که بخوان بجز و جی که باشد یا چنانچه
من میخوانم قال فرمود رسول صلی الله علیه و آله و سلم فقلت ما انا بقاری پس گفتم
من برای آن فرشته که نیست من خواننده و اکثر شرح بر آنند که قول رسول
مقبول صلی الله علیه و آله و سلم ما انا بقاری در هر سه موضع یک معنی است و بعضی گفته
اند که مادر عبارت اولی نافی است و در عبارت ثانی استغفایه است و با
زاده یعنی ای ششی انا اقرأ یعنی کدام چیز من خوانم و در عبارت ثالثه موصول
است و او مستدا خبر او محذوف است و تعبیر کلام چنان هست انا بقاری
ما بقاری آنچیزی که من خواننده او باشم آن هست و فرق میان این دو با قبل او
آنست که اول استغفایم انکار و این استغفایم اعلام است و صحیح اول است قال فرمود

صحیح است
و هو حق
فجاءه الملائک
فقال له اقرأ
قال فقلت ما انا
بقاری قال

رسول خدا صلی الله علیه و سلم فاخذنی پس گرفت آن فرشته مرا و خطمی پس افرو
 مرا و بکدی زور داد مرا حتی ملک منی را بچند تکه ها شکست آن افشردن از من نهایت
 طاقت مرا یا آنکه رسید حضرت جبرئیل از من نهایت طاقت و قوت خود را اگر
 گفته شود تحمل قوت ملک برود و تمام و اکمل از بشر جمالی است پس چگونه رسول
 خدا صلی الله علیه و سلم طاقت تحمل آن پیدا کرد و جواب آنکه ملک در وقت
 افشردن و زور دادن باقی بر صورت ملکی نبود بلکه مشهور بر صورت بشر
 شده بود پس گویا بشر تحمل قوت بشر شد و این جائز است اما بعضی شراحین گفته اند
 که لازم نمی آید از تحمل ملک بصورت بشر از این قوت ملکی از وزیر اگر امر معنوی
 بغير هيكل صورتی متغیر نیک و دو لکن در شکرت این طیل البضاعة می آید که سبب
 نیست که خدای تعالی در وجود رسول مقبول صلی الله علیه و سلم در جهان
 حال آن قدر مرتب پیدا کرده باشد که تحمل قوت ملک برود و تمام و اکمل توان
 شد و این از جمله خصائص وی باشد اما این معنی سابق و قتی نیست که لفظ
 جهد بضم دال خوانده شود و اما بقدر رفع دال پس معنی آن باشد که سید از من
 جهد و شقت نهایت و کمال خود را تمام از سنگینی پس را کرد مرا در مقام بعد کویا
 رسول مقبول صلی الله علیه و سلم انتقال از مقام جمع بسوی حال تفرقه و از رتبه ولایت
 مرتبه نبوت نمود تا رتبه بسوی مقام جمع اجمع حاصل آید فقال افرو پس گفت بخوان
 ای محمد صلی الله علیه و سلم فقلت ما انا بقاری پس فرمود که میترسم خواننده فاخذنی پس گرفت مرا و خطمی
 پس افرو و دوباره حتی ملک منی را بچند تکه ها شکست آن افشردن از من نهایت طاقت مرا یا رسید جبرئیل
 از من نهایت طاقت خود را یا آنکه رسید از من شقت بدرجه کمال خود تمام از سنگینی پس را کرد مرا
 فقال افرو پس گفت بخوان ای محمد صلی الله علیه و سلم فقلت ما انا بقاری پس گفت که میترسم بخوان
 فاخذنی پس گرفت مرا و خطمی الثالثة پس افرو و موسوم بار حتی ملک منی را بچند تکه ها شکست
 از من افشردن نهایت طاقت مرا یا رسید جبرئیل از من نهایت قوت خود را یا آنکه رسید
 من شقت بدرجه کمال خود و افشردن از رتبه آن بود که تا رسول مقبول صلی الله علیه و سلم را خود را
 با کل متوجه بسوی قول و کرده و با سواهی آن التفات نکند و نگردد و سیه مرتبه از رتبه مبالغه در تنبیه
 واقع شده زیرا که معلوم لازم است که در تعلیم تعلیم حیاط تمام نماید و هر شی را با و سه مرتبه تکرار نماید

فاخذنی پس گرفت
 حتی ملک منی را
 بچند تکه ها شکست
 آن افشردن از من
 نهایت طاقت مرا
 یا رسید جبرئیل
 از من نهایت
 طاقت خود را
 یا آنکه رسید
 از من شقت
 بدرجه کمال
 خود تمام از
 سنگینی پس
 را کرد مرا
 فقال افرو
 پس گفت بخوان
 ای محمد صلی
 الله علیه و سلم
 فقلت ما انا
 بقاری پس
 فرمود که میترسم
 خواننده

تا بوجه احکام و دل نمکون یابد و متعلم را لازم است که توجربا بالکل غلبه تعلیم معلّم نماید تا استفاده
بر وجه اتم حاصل آید و معلّم را لازم است که بر مایه تعلّم را با حصار دل استفاده حاصل بد و بعضی علما گفته
اند که مکمل است در سه با فشرده آن بود که نفس نفس تحفّت صلی الله علیه و سلم از مرتبه ثلثه اماره گوید و تعلّم
یابد و به منزلت نبی مطهر کنی شتابه ششتر از سبکی پس را کرد مرا افتاد
پس گفت اقرؤ باسم ربک انخوان در حالی که آغاز کنند با فسی بنام پروردگار
خود یا در حالی که طالب بیاری کنند با فسی از کردار خود و این قول دلیل صریح
است بر آنکه آنچه اول نازل شده از قرآن مجید اول این سوره مبارکه است چنانچه
نعمت سبحان و تعالی و خاف بهین است و بعضی گفته اند که استبداد سوره بدر
اول غزل نبی شده چنانچه در روایت جابر بن عبد الله انصاری خواهد آمد و بعضی
گویند که اول سوره مبارکه فاتحه نازل شده چنانچه در روایت ام المومنین
حضرت فاطمه زهرا رضی الله عنها آمده و بعضی از علما از همین و صلواتی اکتفا بر تقدیر
صحبت روایات ثلاثه و هر توفیق و توفیق چنان همان نموده اند که اول حقیقی بر سبیل
الخلاص اقرؤ باسم ربک بوده و اول ضاتی یا ایها المدثر و سوره مبارکه فاتحه
یعنی اول آیت که بعد از قدرت وحی شده است و سوره مدثر بود و اول آیت که دلالت
بر تبلیغ و انداز کند یا ایها المدثر بود و اول سوره کافه که از قرآن مجید نازل شده فاتحه
الکتاب بود و ایضا از این قول معلوم شد که بسم الله الرحمن الرحیم و آغاز سوره مبارکه
جز نیست زیرا که در اینجا ذکر نشد اگر گفته شود درین هنگام هنوز بسمله نشده بود بلکه او
در وقت دیگر بعد ازین نازل شد جواب آنکه پس برین تقدیر بسمله جز اول ازین
سوره مبارکه نشد و چون ازین سوره مبارکه جزا نشد پس لازم آمد که از جمیع سوره مبارکه
جزا نشد زیرا که قابل فضل کسی نیست بلکه یا جزا از جمیع سوره مبارکه گویند یا سبب جزئیست
از جمیع سوره مانند الذی خلق آن پروردگار که آفریده است جمیع موجودات را و از هم موجود
آورده و جمیع مصنوعات را که از جمله آن آفرین قدرت بر قراءت است و وقت بر طاعت
خلق الانسان من خلق انسان را که اشرف موجودات است
از نعمتهای بسته که محسوس است و این تخصیص پس از تقسیم از ان واقع
شد که نوع انسان از جمله احوال در عدالت و شرافت ممتاز است

وایضا چون انسان جامع عجایب مخلوقات و غرائب مصنوعات بود و محسوس
برائشال محسوسات و منطوی برصور معقولات لهذا خلق موجود است و او را از جمیع
کلمات جدا ذکر نمود و آوردن لفظ خلق بصیغه جمع بنا بر آن است که در آن معنی
جمع است و وجه عدول از لفظه بلفظه در بیان خلق این درین آیه قرآن شاید انکشاف
تقریب باشد زیرا که منفعت نیست مگر خون غلیظ است و شاید از جهت آن باشد که وقت
خلق اول وقت است که علم فرشته موکل بر علم حاصل کرد و آنکه در رحم ولد است
و شاید از آن باشد که تا با قبل خود در فاصله مناسب آید لافرح بخوان و این تکریر
از برای تفریط است و بعضی گویند که اول امر مطلق خواندن است و ثانیه امر بخواندن
از برای رساندن است یا ثانی امر بخواندن در حال نماز گذاردن است و **وَسَبَّكُمُ الْمَلَكُ** گویند
و پروردگار تو بخشنده تر است از هر بخشنده زیرا که هر کرم هر کریم از آن کرم اوست
و ذره از شعاع ظهور آفتاب نعم او درین اشارت است که وصف اگر میت اوست
که شخصی ای را بمقام علم میرساند و او را سبب رسیدن فیض علم بسوی افراد عالم
میگرداند **الَّذِي عَلَّمَ** آن پروردگار هر کرم که تعلیم کرد و **بِالْقَلَمِ** بواسطه قلم بسیاری
از علوم متعارفه برای افراد بنی آدم و جمیع است که معنی است که تعلیم کرد خط
و کتابت را تعلیم چنانچه در بعضی قریب است این چنین آمده **الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ** و این از
جمله بزرگترین نعم الهی است زیرا که بکتابت قلم قید کرده می شود علما متفرد را تعلیم
کرده میشود اشخاص مبعده را **عَلَّمَ الْإِنْسَانَ** تعلیم کرد و بنس انسان را **لَهُ كَمِ** آنچنانکه
نمیدانست و این تعلیم با فریدن قوی و آلات است و بایستادن دلائل و فرد و مورد
آیات و درین اشارت حاصل شد آنکه یا محمد هرگاه قادر بچون این است از چه برای
کونا کون تعلیم نمود بعد از آنکه او را هیچ شایده ادراک حاصل نبود پس ترا نیز تعلیم خواند
مینماید بلکه چه تو را می بخش هستی و خواننده و نویسنده نیستی و درین آیه قرآن
بیزدیشان و دهنده احوال انسان و انبیاء و او در بیان آورد از جهت کمال کرم خود در شان
او که او را از جنس مرتب با علی مناقب ترقی و او را تفریر بر پوست و تحقیق اگر میت
حاصل آید و احتمال دارد که هر از اینسان و در آنکه هر یک انسان کامل باشد و لام درین
شکاک اشارت بمجهود فی الاموال باشد پس درین قول اشارت است بسوی

فلیکن فی سباجا جل شانه که فرموده و علمک مالم یکن تعلم و کان فضل الله علیک عظیم
 فوج پس از گشت بها همراه آن آیات پس با معنی مع است رسول الله صل الله
 علیه و سلم رسول خدا صلی الله علیه و سلم یزید دل او یا میان دل
 یا برده دل او و این از کمال خوف و دهرشت که استیلا یافته بود بر دل مبارک
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم و یزید بضم خیم است و بعضی گفته اند که رجع معنی صارت
 و باز در بهاسبیه است و ضمیر ما را رجع بوی ضعف و یزید فواده خبر صاریعی کردید رسول
 خدا صلی الله علیه و سلم بسبب آن افشردن در حالتی که میلزید دل او فدخل علیه
 خدیجه پس در آمد بر حضرت خدیجه رضی الله عنها فقال کرمی یلونی پس گفت رسول
 خدا صلی الله علیه و سلم به پیچید مراد با همها و زبانی تشبیه میم کمسوره است و جمع
 از برای تنظیم حضرت خدیجه واقع شده و احتمال دارد که خطاب از برای
 خدیجه و خادمان او باشد و درین کلام ایما است بآنکه خدیجه اگر چه از جمله زنان است
 اما از جهت کمال عقل از زمره مردان است و یلونی به پیچید مراد و فکر این قول
 از برای تاکید است یا از برای زیادت تا بد و این قول از جهت آن فرموده که عادت
 انسان در اکثر اوقات بر آن قرار یافته که به پیچیدن جامها لرزه اندم آرم میگیرد
 و بر آرمی میزد و قولمونی پس چنانند رسول خدا صلی الله علیه و سلم حتی که هب
 البرزخ آنکه رفت از رسول خدا صلی الله علیه و سلم ترس و دهرشت و در شد از وی
 لرزه و دهرشت و روع بفتح راه جمله است فقال خدیجه پس گفت
 مرحضت خدیجه را رضی الله عنها و آخرها الحکم و اکاه کرد و از ناخبر حال خود که گذشت
 بود و روی یعنی رسول خدا صلی الله علیه و سلم تمامی قصه خود را از اول تا آخر حضرت
 خدیجه رضی الله عنها ظاهر و هویدا ساخت و این جمله معترضه است که واقع شده در میان
 قول و مقوله او و مقوله او قول آنحضرت صلی الله علیه و سلم است که فرمود لعل
 خشیت علی نفیته هر آینه تحقیق رسیدم من بر جان خود یعنی از جنون و گمان
 یا از مرگ و بلاکت یا از مرض و کفایت یا از دوام مرض و نقابرت یا ترسیدم
 از راجع شدن از برداشتن بار نبوت یا ترسیدم از آنکه درین صبر بر از قوم خود یا
 ترسیدم از گشتن آنها از انکذیب آنها فقال خدیجه پس گفت حضرت خدیجه

فلیکن فی سباجا جل شانه که فرموده و علمک مالم یکن تعلم و کان فضل الله علیک عظیم

فوج پس از گشت بها همراه آن آیات پس با معنی مع است رسول الله صل الله

علیه و سلم رسول خدا صلی الله علیه و سلم یزید دل او یا میان دل

یا برده دل او و این از کمال خوف و دهرشت که استیلا یافته بود بر دل مبارک

آنحضرت صلی الله علیه و سلم و یزید بضم خیم است و بعضی گفته اند که رجع معنی صارت

و باز در بهاسبیه است و ضمیر ما را رجع بوی ضعف و یزید فواده خبر صاریعی کردید رسول

خدا صلی الله علیه و سلم بسبب آن افشردن در حالتی که میلزید دل او فدخل علیه

خدیجه پس در آمد بر حضرت خدیجه رضی الله عنها فقال کرمی یلونی پس گفت رسول

خدا صلی الله علیه و سلم به پیچید مراد با همها و زبانی تشبیه میم کمسوره است و جمع

از برای تنظیم حضرت خدیجه واقع شده و احتمال دارد که خطاب از برای

و ازین است که حق تعالی در آیه کریمه فرموده و هو کل علی مولاه و این را از ان جهت
 یاد کرده که شفقت بر خلق با ذب رحمت حق است چنانچه وارد شده از جمود
 فی الارض یرحمکم من فی السماء و تکسب المعدوم و میدی تو محتاج را که از کثرت
 فقر و احتیاج گویا در ذات خود معدوم است یا در نظر غنی و معطی و لفظ تکسب بنظر
 نا نیز رویت شده اگر چه مشهور بفتح تاء است و قتی که مصنوم خوانده شود پس تقدیر
 کلام چنان باشد و تکسب غیر کمال المال المعدوم یعنی نیمی غیر خود را مال معدوم
 یا حاصل نکرده می باشد بر سبیل تبرع و احسان مال فراوان که خارج است غیر تو از ان
 پس برین تقدیر زندقه کرده اند یکی از دو مفعول عطاء و مفعول ثانی که موصوف
 بود و زندقه نموده شده و صفت او قائم مقام او نموده شده و بعضی گفته اند
 که برین تقدیر معنی آن باشد که میدی مردم را چیزی معدوم که یافته نمی شود
 غیر تو و آن فضائل جمیده و شائلی برزیده است و اما بر تقدیری که متفق
 چونند ه شود پس بعضی گفته اند که معنی او و معنی مصنوم یکی است لکن اتفاق
 نمونده که مجرور افعی از مرید است و بعضی گفته اند که معنی او اکتست که کسب
 میکنی مالی را که یافته نمی شود و نزد غیر تو یعنی حاصل میکنی آن مال را که غیر تو از حصول
 آن عاجز است و این بنا بر آن است که عسب روح میکردند تحصیل
 مال لکن تا این معنی ضعیف است یا غلط و بعضی تحقیقین گفته اند که معدوم کمایت
 از مرد محتاج است که عاجز از کسب باشد و او را معدوم از ان جهت نامیده
 شد که او از جهت کمال فقر گویا معدوم و بیت است یا او از کثرت احتیاج
 گویا معدوم است در نظر غنی و معطی و این را از جهت آن یاد فرمود که صدقه
 و عطاء سبب رد بلا است چنانچه وارد شده الصدقة تلطفی فغضب
 الرب كما یلطفی الماء النار و تقری الضیف و طعام میدهند
 همان را که نازل شود و تقری بنوع تاء مشدده و قانیه و
 بکسر راهط است و این از جهت آن یاد فرمود که غرت کردن
 جهان موجب لطف الهی است زیرا که همان تحفه خداست و ثقیل علی
 نواب الحق و یاری میکنی بر حاد ثانی که بر طبق مقصد بر حق می آیند

تکسب المعدوم
 تقری الضیف
 و ثقیل علی نواب

در حق

حتی در دین بشاری و دل شده بود و فی الجمله در زمانه جایست و این زمانه
 ایست که قبل از نبوت رسول مقبول صلی الله علیه و سلم بود زیرا که در آن زمان مردی
 عرب مشکب در جهالت فاحشه و متفرق در ضلالت فاسقه بود و بعضی گفته اند
 جامعیت جهالت از طلق زمانه قدرت است و کان یکتاب الکتاب الکملانی
 بود و در قه که میوشت کتاب را که بزبان عبرانی نازل شده یعنی انجیل او در کتابه
 تغییر لفظ عربی بدل عبرانی واقع شده و ابام نووی گفته حاصل زور و بیت انست
 او در قه از سبب کثرت مدارست چنان چهارست در انجیل سانه بود که اگر میوشت
 انجیل را مترجم کرده عربی میوشت و اگر میوشت عبری میوشت و عبری میوشت
 غیبی میوشت و در او را که میوشت و در او را که میوشت و در او را که میوشت
 نیست و همچنین گفته است که زبان عبرانی آن زمان است که جمیع کتب الهیه ماسو
 از قرآن مجید بآن زبان نازل شده و ازین معلوم میشود که انجیل عبرانی است
 و ابام نووی در این کتاب انجیل کرده بخفظ آن زیرا که حفظ کتب الهیه در هر
 ساقه برای ماسوای میامیران میره بود و این حفظ در صد و در هر ساقه قرآن مجید است
 حفظ الله تعالی و قدسیتنا انظر ان لذر کفر قبل من ذکره فیکتب پس میوشت
 بعد از انجیل العبرانی از کتاب انجیل که زبان عبرانی است ما شاء الله آنچه
 میوشت خدای تعالی آن کتاب یک نویسد و کارش بسیار گهرا و بود و در
 هر روز یک سال شیخ بر قول مشهوران را گویند که ازشت سال تجاوز کرده باشد
 قلذنی تحقیق با پنا شده بود و قتالت له حکم یجیه پس گفت مر آن و در قه
 حضرت خدیجه رضی الله عنها یا بن عکرم ای سیدم من و در بعضی روایات
 با عمنی آمده و این بنا بر آن است که در محاوره عرب وقت مخاطبه صغیر با کبر و عام
 یکسخت از جهت پاس حرمت و رفع منزلت استمع من ابن اخیک بشنوا و میر
 برادر خود یعنی از برادرزاده خود که چه میگوید و رسول خدا صلی الله علیه و سلم را
 پس برادر او و از آن جهت قرار داد که در ثلث از و قه بعینه در رابع از رسول خدا
 است پس دین کلام اضا است کو یا گفته من ابن اخی حدک و همچنین که در قه
 را عم رسول خدا صلی الله علیه و سلم از جهت تقطیم و مکریم قرار داد و قتال له ویر

فی الجمله در زمانه
 ایست که قبل از نبوت
 رسول مقبول صلی الله
 علیه و سلم بود زیرا که
 در آن زمان مردی
 عرب مشکب در جهالت
 فاحشه و متفرق در
 ضلالت فاسقه بود و
 بعضی گفته اند جامعیت
 جهالت از طلق زمانه
 قدرت است و کان یکتاب
 الکتاب الکملانی بود
 و در قه که میوشت
 کتاب را که بزبان
 عبرانی نازل شده
 یعنی انجیل او در کتابه
 تغییر لفظ عربی بدل
 عبرانی واقع شده و
 ابام نووی گفته حاصل
 زور و بیت انست او
 در قه از سبب کثرت
 مدارست چنان چهارست
 در انجیل سانه بود
 که اگر میوشت انجیل
 را مترجم کرده عربی
 میوشت و اگر میوشت
 عبری میوشت و عبری
 میوشت غیبی میوشت
 و در او را که میوشت
 و در او را که میوشت
 و در او را که میوشت
 نیست و همچنین
 گفته است که زبان
 عبرانی آن زمان است
 که جمیع کتب الهیه
 ماسو از قرآن مجید
 بآن زبان نازل شده
 و ازین معلوم
 میشود که انجیل
 عبرانی است و ابام
 نووی در این کتاب
 انجیل کرده بخفظ
 آن زیرا که حفظ
 کتب الهیه در هر
 ساقه برای ماسوای
 میامیران میره بود
 و این حفظ در صد
 و در هر ساقه قرآن
 مجید است حفظ
 الله تعالی و قدسیتنا
 انظر ان لذر کفر
 قبل من ذکره فیکتب
 پس میوشت بعد از
 انجیل العبرانی از
 کتاب انجیل که زبان
 عبرانی است ما شاء
 الله آنچه میوشت
 خدای تعالی آن کتاب
 یک نویسد و کارش
 بسیار گهرا و بود
 و در هر روز یک سال
 شیخ بر قول مشهوران
 را گویند که ازشت
 سال تجاوز کرده
 باشد قلذنی تحقیق
 با پنا شده بود و
 قتالت له حکم یجیه
 پس گفت مر آن و در
 قه حضرت خدیجه
 رضی الله عنها یا بن
 عکرم ای سیدم من و
 در بعضی روایات با
 عمنی آمده و این بنا
 بر آن است که در
 محاوره عرب وقت
 مخاطبه صغیر با کبر
 و عام یکسخت از
 جهت پاس حرمت و
 رفع منزلت استمع
 من ابن اخیک بشنوا
 و میر برادر خود
 یعنی از برادرزاده
 خود که چه میگوید
 و رسول خدا صلی
 الله علیه و سلم را
 پس برادر او و از
 آن جهت قرار داد
 که در ثلث از و قه
 بعینه در رابع از
 رسول خدا است پس
 دین کلام اضا است
 کو یا گفته من ابن
 اخی حدک و
 همچنین که در قه
 را عم رسول خدا
 صلی الله علیه و سلم
 از جهت تقطیم و
 مکریم قرار داد و
 قتال له ویر

پس گفت و رفته برای رسول خدا صلی الله علیه و سلم باین احی ای پدر را درین مقام
 نوحی چمی پنی یا چیست آن چری که می پنی فاجبه رسول الله صلی الله علیه
 و سلم باین مقامی پس آگاه کرد رسول مقبول صلی الله علیه و سلم آن درقه را بضمه
 استخراجی که دیده بود از احوال فرشته از اول تا آخر بروی بیان کرد فقال له و ترقه
 پس گفت و رفته از برای رسول خدا صلی الله علیه و سلم هدا این فرشته که تو دیده
 اننا مؤمنون الذی انزل الله علی مؤمنی این صاحب راز است آن صاحب راز که نازل
 کرده بود و رانده ای تعالی بر حضرت موسی علی نبینا و علیه السلام یعنی جبرئیل ایضا
 و اهل نطق گفته اند که صاحب راز نیک را ناموس گویند و صاحب راز بد را جاسوس و
 حضرت جبرئیل را ناموس ازان گویند که حق تعالی او را خاص گردانیده بود و همراه
 غیبیه و تبلیغ کتب الهیه و ناموس با فون و ضم میم و بسین مملکت اگر گفته شود که
 شایسته بجمال و رفته آن بود که ذکر میکرد عیسی را به بدل موسی زیرا که او در دین انصاف
 دخل شده بود جواب آنکه چون رسالت حضرت موسی متفق علیه بود در میان چاه
 بود و نصاری در رسالت حضرت عیسی مختلف فیه زیرا که بعضی از جهودان منکر
 رسالت او بودند پس ذکر موسی از برای تحقیق رسالت آن حضرت صلی الله علیه
 و سلم واقع کرد و بعضی گویند از جهت آن موسی را یاد کرد که جاعله نصاری نیز
 در بعضی احکام بسوی تورات رجوع میکردند مع ذلک بعضی روایات در غیر این
 صحیح عیسی بدل موسی نیز وارد شده و هر دو روایت صحیح اند یا لکنی چنانچه
 ای کاشکی میبودم در مدت ظهور نبوت تو جوان و قوی تا بوجو اهل دریای تو
 میکوشیدم و بفتح جبر و فتح ذال جهوت و او در اصل لغه اسپ را گویند که در
 سال سیوم قدم نهاده باشد لکن درین مکان از جای انسان جوان استعاره کرده
 شده و ضمیر را در فیهما راجع بسوی یام نبوت است و یام نبوت را اگر چه در لفظ ما تقدم مذکور
 نیست لکن اقتراها مذکور است زیرا که نزول آن حضرت جبرئیل مستلزم ظهور نبوت
 در یام است پس ارجاع ضمیر بسوی او صحیح شد و جدا در بعضی روایات بر رفع آمده
 و آن ظاهر است و در بعضی روایات بنصب واقع شده و برین تقدیر منسوب
 تقدیر گشت باشد چنانچه در بعضی نسخ شکوّه شریف واقع شده یا تقدیر اکنون

یعنی که دیده بود
 یا ای پدر
 نوحی چمی پنی
 یا چیست آن چری
 که می پنی
 فاجبه رسول الله
 صلی الله علیه و سلم
 باین مقامی
 پس آگاه کرد رسول
 مقبول صلی الله علیه و سلم
 آن درقه را بضمه
 استخراجی که دیده بود
 از احوال فرشته
 از اول تا آخر
 بروی بیان کرد
 فقال له و ترقه
 پس گفت و رفته
 از برای رسول خدا
 صلی الله علیه و سلم
 هدا این فرشته
 که تو دیده
 اننا مؤمنون الذی
 انزل الله علی مؤمنی
 این صاحب راز است
 آن صاحب راز که
 نازل کرده بود
 و رانده ای تعالی
 بر حضرت موسی
 علی نبینا و علیه
 السلام یعنی
 جبرئیل ایضا
 و اهل نطق گفته
 اند که صاحب راز
 نیک را ناموس
 گویند و صاحب راز
 بد را جاسوس و
 حضرت جبرئیل را
 ناموس ازان
 گویند که حق
 تعالی او را
 خاص گردانیده
 بود و همراه
 غیبیه و تبلیغ
 کتب الهیه و
 ناموس با فون و
 ضم میم و بسین
 مملکت اگر گفته
 شود که شایسته
 بجمال و رفته
 آن بود که ذکر
 میکرد عیسی را
 به بدل موسی
 زیرا که او در
 دین انصاف
 دخل شده بود
 جواب آنکه چون
 رسالت حضرت
 موسی متفق
 علیه بود در
 میان چاه بود
 و نصاری در
 رسالت حضرت
 عیسی مختلف
 فیه زیرا که
 بعضی از
 جهودان منکر
 رسالت او
 بودند پس ذکر
 موسی از برای
 تحقیق رسالت
 آن حضرت
 صلی الله علیه
 و سلم واقع
 کرد و بعضی
 گویند از جهت
 آن موسی را
 یاد کرد که
 جاعله نصاری
 نیز در بعضی
 احکام بسوی
 تورات رجوع
 میکردند مع
 ذلک بعضی
 روایات در
 غیر این
 صحیح عیسی
 بدل موسی
 نیز وارد
 شده و هر دو
 روایت صحیح
 اند یا لکنی
 چنانچه
 ای کاشکی
 میبودم در
 مدت ظهور
 نبوت تو جوان
 و قوی تا
 بوجو اهل
 دریای تو
 میکوشیدم
 و بفتح جبر
 و فتح ذال
 جهوت و او
 در اصل لغه
 اسپ را
 گویند که در
 سال سیوم
 قدم نهاده
 باشد لکن در
 این مکان
 از جای
 انسان
 جوان
 استعاره
 کرده شده
 و ضمیر را
 در فیهما
 راجع بسوی
 یام نبوت
 است و یام
 نبوت را اگر
 چه در لفظ
 ما تقدم
 مذکور
 نیست لکن
 اقتراها
 مذکور است
 زیرا که
 نزول آن
 حضرت
 جبرئیل
 مستلزم
 ظهور
 نبوت در
 یام است
 پس ارجاع
 ضمیر بسوی
 او صحیح
 شد و جدا
 در بعضی
 روایات
 بر رفع
 آمده و آن
 ظاهر است
 و در بعضی
 روایات
 بنصب
 واقع شده
 و برین
 تقدیر
 منسوب
 تقدیر گشت
 باشد چنانچه
 در بعضی
 نسخ شکوّه
 شریف
 واقع شده
 یا تقدیر
 اکنون

چنانچه قول لاحق برود دلالت میکند یا منصوب بلیت بتأویل نیست باشد و هم هست
که منصوب بر مال هست و تقدیر کلام چنان باشد یعنی حاصل فیها بعد عا پس درین
نیکام خبر کلمه لبیت لفظ فیها باشد لکننی اکتون حیثا کاشکی می بود من زنده
اگر چه من جوان و قوی نمی بودم از این خبر جلت قوت ملک وقتی که پیرون خواهر
کرد ترا قبله تو یعنی اقارب تو اگر کار قرائش مثل عقارب ترا پیدا خواهند داد و در وطن
الفت ترا ب وطن غربت پیرون خواهند کرد پس در اینجا کلمه لازمی است قبالت مثل اذ
استعمال واقع شده فقال له رسول الله صلی الله علیه و سلم پس فرمود رسول حمید
چون این کلام از رفته شنید او بخیر حجتی فهمید آیا و اینها پیرون کننده من اند این
سؤال جوابی خدا صلی الله علیه و سلم پس لبیت تعجب از برای تاکید مطلب نمود و تعجب از آن
نمود که در وجود مبارک آن حضرت صلی الله علیه و سلم چیزی موجب
اضحاح نبود بلکه ذات او ضیق بود و مروت بود و درین کلام
همزه استفهام از برای استعلام است و واو مفتوحه برای
عطف و یا تکلم شده مفتوحه اگر چه کلمه یا نیز آمده
است و قبل تقدیم حرف عطف استفهام است چنانچه
و کیف تکفرون و قال فاعلموا انکم کائنات و کائنات تکفرون زیر که معطوف
بر ما تقدیم جمله استفهامیه است و حرف استفهام جز از ان جمله
است و تقدیم جز از معطوف بر حرف عطف از جمله مستغاث است
و لکن این اصل را از همزه ترک نمودند تا تنبیه حاصل آید بر آنکه همزه اصل
و زادات استفهام است زیرا که استفهام اقتضای صدارت کلام میکند
و این مقتضی را در غیر همزه ترک نمودند از جهت تنبیه بر همان نکته
ساجده و بعضی معطوف علیه را در مثال این حذف و مقدر کردند و آن تکلیف
محض است و کلمه انهم مبتدا و مخبر می باشد و است قال نعم
کذا و قرآری ترا پیرون خواهند کرد و تنبیه او آنست که که کائنات و کائنات
نیامد هیچ مردی بر کز بمثل میا حیثت به با نند آن چیزی که آوردی تو از
رسالت الا غودی که دشمن گرفته شد و آن یکدیگر یعنی قوت ملک

نیز می گویند
از این خبر جلت
قوت ملک
صلى الله عليه وسلم
او بخیر حجتی
فهمید
نعم که فایده
قطعیست
باز آن غودی
و آن یکدیگر

و اگر می یابد مراد روز قیامت که من زنده باشم در آن روز که تو خلق را در عورت برادر
حق میکنی و کفار قریش ترا از ارغوان خواهند داد و انصرت کفایت میکند تا یاری میدهم
ترا یاری قوی و محکم و لفظ مؤثر باشد و از این همه مفتوحه مقدم برادر و مهمل است فتمت کلام
یثرب و تفرقة آن قریش پس درنگ نکرد دور قدر از جهت وفات شدن خود یعنی
وفات او بعد ازین زود تر واقع شد و زمان ظهور دعوت در نیافت و یثرب بگو
نون دفع شین مجرب است و آن بفتح همزه و سکون نون است و قول آن توفی منصوب
بر تیزبخت و طبعی گفته که بدل است مال از ورقه است پس برین تقدیر مرفوع خواهد بود
و قریه آل کعبی و منعقد شد و می چند روز و جرم کرده است ابن اسحاق که در
تقرت دمی سه سال قائم و علماء و فضلا و اسلام و رقده اختلاف نموده اند بر کس قول
اسلام را جبر است زیرا که در بعضی روایات آمده که رسول مقبول صلی الله علیه و سلم
فرمود که در این شب شین فی الحقیقه یثرب خیر است از آن بی و صد کفای میسر بر این
بتحقیق دیدم عالم را که ورقه باشد در بهشت و جامهای سبزه بهشت پوشیده زیرا که
او بن ایمان آورده بود و تصدیق من کرده بود گفت محب باری امام محمد بخاری
رحمة الله علیه قال ابن شهاب گفت پدر شهاب که مشهور بر هر ی است و مثل این
که از اول اسناد یک راوی یا زیاده ذکر کرده نشود و در مطلق محمد بن عقیق باشد
و امام بخاری رحمة الله علیه در کتاب خود هر که تعلیق ذکر نکنند کفر و قبیح است این حدیث
نزد او سند با سند سابق باشد کو یا درین مقام گفته اند که بنی بن بکر بن خزیمه
عن عقیل ان قال ابن شهاب یا انا حدیث سند با سند و یکو باشد لکن آن
اسناد حذف کرده از برای حصول غرضی از اغراض که تعلق بتعلیق دارند چنانچه آن
حدیث در میان ثقات مشهور باشد یا در بای دیگر با سند مذکور باشد
و نحو آن امام نووی گفته که علماء تصریح کرده بآنکه حدیث و تکیه ضعیف باشد لفظ
قال که دلالت بر جرم و قطع دارد و در حق وی گفته نمی شود بلکه گفته میشود لفظ قبل یا
ما یقال که دلالت بر ضعف و عدم قطع کند و امام بخاری رحمة الله علیه همین فرق را
بسیار درین معنی عایت نموده ازین جهت که ای لفظ جرم و قطع و کای لفظ عدم
و می آنکه و باعث بروی کثرت احتیاط و تحقیق و بر باب حدیث است و اخبار

انصرتي انصرتي
انصرتي انصرتي
انصرتي انصرتي
انصرتي انصرتي

[illegible]

بخیر پس بترسان کافران را از عذاب و مرده ده مؤمنان را بنواب ملک قضا
 بر انداز از جهت عموم کفار و هجوم فجار واقع شد و لفظ قم امر مطلق قیام
 از برای طاعت رب نام است یا امر است بمناجات کرد کار در شب تار
 چنانچه مستفاد از قول پروردگار است یا ایها المرسل قم اللیل یا امر است بقیام از برای
 دعوت خلق بمسوی حق و تبارک و تعالی و پروردگار خود را پس تعظیم کن
 یعنی خاص کن غذای را بتعظیم و بگویم که تربیت کند تا تو هست و محافظت نمائند تو
 و این را از جهت آن فرمود که رسول مقبول صلی الله علیه و سلم یتیم مانده بود پس خدا
 اگر یم آن طفل یتیم را تربیت نموده بدرجه فتوت و مرتبه نبوت رساند و بعضی
 گفته اند که مراد از تکبیر وین آیه عطیه تکبیر تحمیه است و تبارک و تعالی و جامه
 خود را پس پاک کن از جمیع انواع نجاسات تا صحیح آید از توفیق که راس
 جمیع عبادات است و بعضی گفته اند که مراد آنست که کوتاه کن جامه های خود را
 تا حاصل آید تواضع و انکسار که ملایم جودیت است و بر وجه اول چون
 طهارت جامه لازم شد پس طهارت بدن و مکان با طریق الاولی و جب
 شد زیرا که انفکاک از ثیاب ممکن است اما انفکاک از بدن و مکان ممکن
 و بعضی مفسرین محققین گفته اند که مراد از ثیاب ذات مبارک آن جناب
 است یعنی پاک کن باطن خود را از جمیع غلظت و ظاهرا هر خود را از جمیع علالت
 و پاک کن وجود خود را از جمیع صفات ذمیمه و سمات شنیعه چنانچه
 بعضی گفته اند که پاک کن نفس خود را از زلات و دل خود را از مخالفت
 و سر خود را از اتقات و بعضی گفته اند که مراد از ثیاب اهل است چنانچه حق تعالی
 در کلام خود فرموده هتق لباسکم پس برین تقدیر معنی آن باشد
 که پاک کن اهل خود را بوعظ و نصیحت و بیان راه حق چنانچه حق سبحانه و تعالی
 شانه فرموده فوالله انکم و اولیکم ناراً و التورج فالتجیر و شرک و عصیان
 را باطلیم و عدوان را با شیطان و او شان را پس بگذار و بر جز بضم را
 مجله و کسر آن در لغت بمعنی عذاب است و شرک و عصیان و ظلم و عدوان
 و شیطان و او شان منبج هر گاه اندیش بخور آیه تسبیح سبب باسم سبب است

و بگویند که
 و بگویند که
 و بگویند که
 و بگویند که

و بعضی گفته اند که چنانچه گذشته طعام مرخص نمی یابد پس هر کس که دل او مرخص باشد لذت
 طاعت عبادت ترک نماید و ظاهر آنست که این اقتضای و خضار از او می است زیرا که
 قول حق سبحانه و تعالی است که **وَلَا تَتَّبِعُوا الْاَوَّلَ وَلَا الْآخِرَ وَلَا مَنَاسِبَ بَيْنَهُنَّ** مثل است کجایی
 الوجودی از جهت کرم شد و حی یعنی بسیار نازل شد و بتتابع و پی در پی شد و می بینیم
 حال جمله و کسب هم است و لفظ تابع تاکید با قبل خود واقع شده و امام نووی گفته بعضی
 گفته اند که اول آیت که در کلام الله نازل شده یا **يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ قُمْ فَأَنْذِرْ** است و تسکین
 حدیث نموده اند مکن هیچ آنست که آنچه اول از قرآن مجید نازل شده و اقوال ما
 زیادت بوده چنانچه تحقیق این در سابق گذشته است و قول یابیر ذرین حدیث و هو
يَوْمَ تَنْفَخُ فِي نَفْسِكَ نَفْثَةً الْوَعْدِ و **فَأَنذَرْتُكَ الْكَلْبُ** اللهی جائی بخوار نیند و است میکند که دل حق
 جل و علی شانه یا **يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ** اول بعد از قدرت و حی است و ادل علی سبیل الاطلاق
 قول و جل شانه از **يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ** است و در است تابعه **يَعْبُدُ اللَّهَ** بن يوسف
 و ابو صالح پیروی و متابعت کرد و بعد از پیروی و ابو صالح پیگیری پس بگوید
 رویت کردن این حدیث مبارک از ایشان بد آنکه این اول موضع است که ذکر
 متابعت از محبت باری امام محمد بخاری رحمة الله علیه واقع شده پس واجب است
 درین مقام که بیان معنی این کلام نمایم حاصل آنکه امام محمد بخاری رحمة الله علیه
 این حدیث را با سند مقدم بر پیگیری شنیده بود و ثانیاً آن حدیث بهمان
 اسناد سابق از بعد از پیروی و ابو صالح نیز شنیده پس بعد از ابو صالح
 ریفیق پیگیری پس بگوید و از همین رفاقت بعیم متابعت ینماید و بعد ازین آن
 رفاقت از دو وجه خالی نیست اگر آن رفاقت و متابعت از اول سند تا آخر
 باشد و اگر متابعت تامه در مصلح اهل حدیث نمی نامند و اگر رفاقت از اول
 نباشد بلکه در آخر ریفیق شده باشند و اگر متابعت ناقصه می نامند و در هر دو نوع
 گاهی نام متابع عنه مذکور میشود و گاهی ترک کرده میشود و مراد از ابو صالح در قول
أَشْهَرُ النَّاسِ عِندَ اللَّهِ پیروی و متابعت است و **وَتَابِعَهُ هَلَالُ بْنُ رَدَّادٍ** عن
الْوَهْبِيِّ و متابعت کرده است و او را هلال پیرو داد از هر بی هلال متابعت
 کرده است آن شخصی را که او را پیروی اند هر یک کرده است و آن عقلی است یعنی

و بعضی گفته اند که چنانچه گذشته طعام مرخص نمی یابد پس هر کس که دل او مرخص باشد لذت طاعت عبادت ترک نماید و ظاهر آنست که این اقتضای و خضار از او می است زیرا که قول حق سبحانه و تعالی است که وَلَا تَتَّبِعُوا الْاَوَّلَ وَلَا الْآخِرَ وَلَا مَنَاسِبَ بَيْنَهُنَّ مثل است کجایی الوجودی از جهت کرم شد و حی یعنی بسیار نازل شد و بتتابع و پی در پی شد و می بینیم حال جمله و کسب هم است و لفظ تابع تاکید با قبل خود واقع شده و امام نووی گفته بعضی گفته اند که اول آیت که در کلام الله نازل شده یا يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ قُمْ فَأَنْذِرْ است و تسکین حدیث نموده اند مکن هیچ آنست که آنچه اول از قرآن مجید نازل شده و اقوال ما زیادت بوده چنانچه تحقیق این در سابق گذشته است و قول یابیر ذرین حدیث و هو يَوْمَ تَنْفَخُ فِي نَفْسِكَ نَفْثَةً الْوَعْدِ و فَأَنذَرْتُكَ الْكَلْبُ اللهی جائی بخوار نیند و است میکند که دل حق جل و علی شانه یا يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ اول بعد از قدرت و حی است و ادل علی سبیل الاطلاق قول و جل شانه از يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ است و در است تابعه يَعْبُدُ اللَّهَ بن يوسف و ابو صالح پیروی و متابعت کرد و بعد از پیروی و ابو صالح پیگیری پس بگوید رویت کردن این حدیث مبارک از ایشان بد آنکه این اول موضع است که ذکر متابعت از محبت باری امام محمد بخاری رحمة الله علیه واقع شده پس واجب است درین مقام که بیان معنی این کلام نمایم حاصل آنکه امام محمد بخاری رحمة الله علیه این حدیث را با سند مقدم بر پیگیری شنیده بود و ثانیاً آن حدیث بهمان اسناد سابق از بعد از پیروی و ابو صالح نیز شنیده پس بعد از ابو صالح ریفیق پیگیری پس بگوید و از همین رفاقت بعیم متابعت ینماید و بعد ازین آن رفاقت از دو وجه خالی نیست اگر آن رفاقت و متابعت از اول سند تا آخر باشد و اگر متابعت تامه در مصلح اهل حدیث نمی نامند و اگر رفاقت از اول نباشد بلکه در آخر ریفیق شده باشند و اگر متابعت ناقصه می نامند و در هر دو نوع گاهی نام متابع عنه مذکور میشود و گاهی ترک کرده میشود و مراد از ابو صالح در قول أَشْهَرُ النَّاسِ عِندَ اللَّهِ پیروی و متابعت است و وَتَابِعَهُ هَلَالُ بْنُ رَدَّادٍ عن الْوَهْبِيِّ و متابعت کرده است و او را هلال پیرو داد از هر بی هلال متابعت کرده است آن شخصی را که او را پیروی اند هر یک کرده است و آن عقلی است یعنی

بلال و قتیق تحصیل است در روایت کردن این حدیث از زهری و این فرد از افراد نوع
 متابعت ناقصه است که نام متابعت عده مذکور شده و آن زهری است و آنچه سابق
 گذشته است از افراد نوع متابعت تمامه است لکن نام متابعت عده که لیث است ذکر
 کرده نشده و بلال بر وزن بلال است و زاده بر او جمله و بدو ال جمله که الف در میان
 آنها فاصله واقع شده لکن دال اول مشدود است و او امام طائسی حمصی مشهور بعلم و فقه
 و مذکور بحکم و عقل بود و فائده از ذکر متابعت تقویت حدیث مذکور میباید باشد لهذا در
 غیر متابعت گاه ذکر کرده می شود حدیث آن کس که تنهیا بحدیث او احتجاج کرده
 نمی شود و قال یونس و معمر بن یزید و گفته است یونس و معمر لفظ بود و را بدل فواید
 که از ثقیف است در قول یحیی فواید یعنی این هر دو یحیی بودند و روایت نموده
 در بود یحیی با موصوفه و تحتانی و کسر دال جمله پس بر او جمله جمع با و روایت و آن عبارت
 از کلمه است که در شان و کردن است و آن می جنبید و تنبیه خوف و ترس بر انسان
 محال آید پس حاصل آن شد که میلزید پارچه گوشت از وی که در میان شان و کردن
 است و در لفظ یونس شش وجه جایز است یعنی حرکات ثلاثه در نون با ثبات همره
 و ترک او لکن منم نون با ترک همره و فتح است و آه پس فرید که ما خود از زیادت است
 قرشی موی حضرت معاویه پس ابی سفیان ابی یحیی همره و سکون یا دشنام و تحتانی
 منسوب بایله که از دیهات شام است و او شنیدند حدیث را از زهری و روایت
 کرده است از ولایت و در سال یکصد و پنجاه و نه وفات یافت و معمر یحیی هر دو
 میهم و سکون عین جمله پس را شد بصری که در مین سکونت اختیار کرده بودند شنیدند
 حدیث را از زهری و از جمله فضائل وی است که او از جمیع تابعین نبود و چهار نفر
 بزرگ از زمره تابعین روایت حدیث از او کرده اند و آنها عمر و پیر و یار و اسحاق
 سبعی یحیی عین و کسر با موصوفه و تحتانی و بعین جمله و هشام پسر عروه و یحیی پسر
 ابی کثیر فند و این را روایت اکابر از اصاغر در مخطوطات اهل حدیث می نامند و در
 سال یکصد و پنجاه و ست یا چهار و فاش یافت و فائده از ذکر این کلام نیز هست شاید
 و تقویت روایت متقدمه است زیرا که مراد است که یونس و معمر نیز بودند و چه
 سابق حدیث مذکور را روایت نموده و سپس فرقی در میان آنها و در مذکور نگه لفظ

و یونس و معمر
 یحیی و کسر با
 موصوفه و تحتانی

و هشام پسر عروه
 و یحیی پسر ابی کثیر
 روایت حدیث را

مر از سعید پسر جبر بن جهم و فتنه بلاء موعده تحتانیه و یا شانه تحتانیه
 ساکنه و او پسر پست م کوفی اسدی و البی بکرام و بیا موعده تحتانیه که بولاء طوب
 یمنی و البی بولاء و او عالم باع و تابع شارع و بوفرت جلالت شارع و بکثرت عبادت
 ذابغ و او جوان جمیل و بسیار اقوال جلیله و بی شمار تابع مفسرین و راس تحقیقین
 معتقد ای اهل حدیث و آثار پیشوای در بیان احکام و سیرار و حضرت عبدالله بن عمر
 شخصی از فریضه سوال کرد پس گفت آیا در میان شما سعید بن جبر نیست که این فریضه
 را از من می پرسد گفت آری در میان ما موجود است گفت پس فریضه را از چو
 نامید و حضرت عبدالله بن عباس را چون مردم کفر از چیزی سوال میکردند میگفت
 آیا در میان شما سعید نیست که او در بای عمیق از علوم دقیق است و فی الواقع آن
 بحر دمار در علم تفسیر و حدیث بود و او را جاج بن یوسف بطریق جبر هذوان
 در ماه شعبان در سال نود و پنج کشت و بعد از کشتن زود آن عالم هلاک شد و هرگز
 بعد از کشتن او بر کشتن نفسی دیگر قادر نشد خلف بن خلیفه گوید که بواسطه دربان
 ججاج عالم با نقل نموده دیدم من سعید را که پس از قتل بر زمین و جسد
 شدن از تن آخرین نعره و ندا بگم لاله لاله میگوید و ایضا نقل از یک رجل آمده
 که میگفت که چون سر جبر سعید منفصل و بعهده شد و از هوا بر زمین تنزل شد باو
 بلند شد و یک عرب و عجمی شنیدند در صد آله و لاله لاله است باری یاد کرد
 چون از بختن پس سعید بن جبر از حضرت عبدالله پسر عباس رویت میکند و او پسر حموی رسول
 خدا بود و مادر هم افضل خواهر میمونه ام المؤمنین است و او و جید در فقه و علم و فیه در فهم
 و علم ما هر معانی قرآن کامل در فهم سردار نهان سردار مفسران سر تاج محدثان که
 رسول عالمین بارگاه ایزدستان در حق آن زبده عرب و عجم که مکنی باین عم است و او
 بر سبیل تضرع و ابتیال در اکل احوال حال نمود و فرمود اللهم نقه فی الدین و عکله فی الدنیا
 و الحکمة یعنی ای بار خدا یا محکم گردان این طفل جوان را در دین و پاموزان این معانی قرآن
 و تو چه بات فرقان و عبدالله بن مسعود که کمال علم محمود است فرمود نیک ترجمه در میان
 جلد سیزدهم است و عمر بن الخطاب مشهور برای جویس که بهترین از صفار و کبار که در علم غیره راس
 است عبدالله بن عباس است ازین جهت او را مغرور و مکرم و از جلیه و بان و را مقدم میدشت

و او یکی از چهار عباد است که اهل قبول قول انوار را مقدم بر قیاس مینمایند و آن چهار
 عباد عبارت از عبد الله بن عباس و عبد الله بن مسعود و عبد الله بن عمر و عبد
 الله بن زبیر است و این عباس از جمله شش نفر است که معروف بکثرت روایت از
 غیر بشمارند و آن شش نفر عبارت از ابی هریره و عائش و ابن عمر و جابر بن عبد الله
 و ابن عباس و انس بن مالک است رضی الله عنهم اجمعین لکن ابو هریره از آن
 همه احادیث بسیار روایت از رسول مختار کرده است و از جمله مناقب وی آن
 است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم کلام او را بلب مبارک خود مایلید
 و میمون بن هیران که اعلم زمان خود بوده گفته که حاضر شدم با جماعه ناس
 بر جنازه عبد الله بن عباس لغوی الله عنه پس چون تخت جنازه برای نماز خواندن
 نهادند تا گاه جانوری سفید رنگ در کفن او پدید رنگ درآمد و بعد از آن
 از حواس جماعه ناس غائب شد و احدی او را ندید و کسی آواز او نشنید و وقتی
 که آن عالم پاک را دفن در زیر خاک نمودند تا گاه از برده غیب آواز خوش بگوش
 میر شنیدم و هرگز قائل اورا بحسب خبر ندیدم که میگوید و میخواند آیه کریمه یا ایها النفس
 المطمئنه تاتوا آخره چون سرتاج مرسلین و حبیب رب العالمین ازین دار فناء بدار
 بقا انتقال و ارتحال نمود عبد الله بن عباس بر قول مشهور بسن سینه ده سالگی رسید
 بود و در سال چهارم دعل شد بود و امام عطا گفت که هرگز ندیدم ماه شد چهار
 را یک چشم راس بگرداگردم روی عبد الله بن عباس را از جهت کثرت حسن
 و لطافت و بخت رنگ و نصارت و گویند در آخر عمر ناپنا شده بود و همچنان پدر
 او عباس در حسن و صباحت و علم و ظرافت فائق بر اقران خود بود و میکشید
 بر خد و رخسار عبد الله بن عباس نشانهای و اثری از سبب باریدن اشک
 بسیار بر روی ماه و از از ترس از دقتها منقش شده بود و روایت کرده شد از عبد
 الله بن عباس مقدار یک هزار و شش صد و شصت از حدیث رسول مقبول صلی الله
 علیه و سلم و از جمله آنها امام محمد بخاری رحمه الله علیه و صد و پانزده حدیث ذکر کرده
 و حضرت جریر بن ابراهیم را ابن عباس در عمر خود دو بار دیده و در سال شصت و هشت

ز طایفه از دنیا رفت و عمر او بر قول مشهور هفتاد و یک سال بود و نماز چهار روزه بروی
 امام محمد خفیه خواند و بعد از فراغ جنازه امام محمد خفیه بر سبیل تاهب و تاسف گفت
 ایوم قیامت ربانی بده الاله یعنی ام و زمر و عالم ربانی که بفضل رحمانی درین میت
 مرغوبه ظاهر و باهر بودنی قوله تعالی لا تحزن لذلک لیسناک لتجمل به در معنی قول
 خدای بزرگ که فرموده است لا تحزن الخ یعنی ای محمد صلی الله علیه و سلم بان
 قرآن زبان خود را تا آنکه زودی میکنی تو بان قرآن قال گفت حضرت عبدالعزیز
 عباس کسان رسول الله صلی الله علیه و سلم بود رسول خدا صلی الله
 علیه و سلم یعالم من الشیخین مشکده میرسد و ملاقات میکرد از فرود آمدن قرآن
 سنجی را به این سختی از سبب دیدن فرشته بود یا از جهت بزرگی قول فقیر چنانچه
 در حدیث سابق قول آنحضرت صلی الله علیه و سلم و هو اشد علی الاله بان
 میبکشد زیرا که استغفار می شود از او که نفس شدت در جمیع اقیام وحی موجود است
 اما کمال شدت در قسم اول موجود است نه در ثانی و کسان چنانچه در
 شیعیه و بود آن معالجه ناشو از جنابان لبهای مبارکه خود یعنی ابتدا علام
 از بود پس ضمیر کان راجع بسری علاج است که از رواج لغو می شود و کلمه مسیده
 یا معنی آن باشد که بود رسول مقبول صلی الله علیه و سلم از آن کسی که میباید
 برود و بپایای خود را پس کلمه بابرین تقدیر موضوع له یعنی من است و لفظ کان در
 سبب از ذکر زمیناید فقال این عباس پس فانما آخر کمالک پس گفت حضرت
 ابن عباس رضی الله عنهما پس من سبب آن هر دو لب برای تو ای معبد کا
 کان رسول الله صلی الله علیه و سلم نمیگفت چنانچه بود رسول مقبول صلی الله
 علیه و سلم می جنابان هر دو لب را یعنی حضرت ابن عباس لبهای خود را نزد
 سعید حرکت داد و بیستی که رسول خدا صلی الله علیه و سلم بهمان بیست هر دو لبها
 مبارک خود را حرکت میداد و در موضع دیگر آمده گمارش رسول الله صلی الله
 علیه و سلم و این عبارت تصریح کرد دیدن است و عبارت اولی دو احتمال دارد
 دیدن چشم خود یا شنیدن از غیر خود اگر چه غالب است که این قصه را از غیر عبد
 الله بن عباس شنیده است زیرا که این کار در دست او وحی بود و ابن عباس در آن

محمد بن عباس
 فی قوله تعالی لا تحزن
 یا ایها الشیخ
 قال کان رسول الله
 صلی الله علیه و سلم
 یعالم من الشیخین
 سید و کان ثانی
 شعیبه فقال این
 عباس فانما آخر
 کمالک پس گفت
 لای کان رسول الله
 صلی الله علیه و سلم
 سبب

اگر چه خبر فزوده وصل نیز آمده و معنی هر دو یک است ثم ان علینا بیانا پس
بدرستی بر ما است بیان او ای گفتار که یعنی خواندن او بار دیگر حاصل آنکه
مرد از پنهان بگنیزد خواندن آن است و بعضی گفته اند مراد پنهان مجملات و کشف
مشکلات است و اهل اصول از همین آیه کتاب بر وجه تاجیه میان از وقت خطاب
استدلال گرفته اند زیرا که کلمه ثم دلالت میکند بر تراخی و مهلت ذکات
رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پس بود رسول خدا صلی الله علیه
و سلم بعد از ذلک پس از نزول این آیه مبارکه اذ آناه جبرئیل وقتی که
بی آمد او را جبرئیل این اسمع می شنید و گوش و هوش بالکل متوجه میکرد و
خواندن جبرئیل این فاذا انطلق جبرئیل پس وقتی که روان می شد
حضرت جبرئیل نزد رسول خدا صلی الله علیه و سلم می رفت و آیه الهی
صلی الله علیه و سلم بخواند رسول خدا صلی الله علیه و سلم آن قرآن را که
قرآن جبرئیل مانند آنکه خوانده بود آن قرآن متقی را حضرت جبرئیل این واجب
خواندن دیگر و تکرار آن بود و بعضی نسخها که فرقی در کیفیت ضمیر مفعول آیه حدیثا
عبدان فتح عین مهمله و سکون بار موده تمانیه و بدال مهمله لقب جده
علی بن ابی طالب و فتح تا مشاء فوقانیه و او ابو عبد الرحمن مروزی
مولای مملکت بستم نام شده از ابی صفیه بضم صاد مهمله و سکون
قار است و در سال دوم و چست و دو یایی وفات یافت قال
انا عبد الله یعنی پسر مبارک که امام خلیف و بهام سابق بود
و او از جمله تبع تابعین و از زمره علمای شیخین و او در علم و ریاضت
و ورع و عبادت مشهور و در سخا و شجاعت و زکات و دیانت
ذکور و صفات نفیه او و سمات غریبه او خارج از احوال پنهان
و او را که از زمان است و او از جمله آن کسانی است
که رحمت پروردگار و مغفرت کردگار بر بندگان صفای
ایشان نازل میگردد و پدر آن امام مبارک نام تزیین
و غلام مردمت رانی بود و مادر او خوارزمیه است و در وقت

پس از آنکه علی بن ابی طالب
را از آنکه رسول الله صلی الله علیه و سلم
فرمود که بخوان قرآن را که جبرئیل
این واجب خواندن دیگر و تکرار آن بود
و بعضی نسخها که فرقی در کیفیت ضمیر
مفعول آیه حدیثا عبدان فتح عین مهمله
و سکون بار موده تمانیه و بدال مهمله
لقب جده علی بن ابی طالب و فتح تا مشاء
فوقانیه و او ابو عبد الرحمن مروزی
مولای مملکت بستم نام شده از ابی صفیه
بضم صاد مهمله و سکون قار است و در
سال دوم و چست و دو یایی وفات یافت
قال انا عبد الله یعنی پسر مبارک که امام
خلیف و بهام سابق بود و او از جمله
تبع تابعین و از زمره علمای شیخین و او
در علم و ریاضت و ورع و عبادت مشهور
و در سخا و شجاعت و زکات و دیانت
ذکور و صفات نفیه او و سمات غریبه او
خارج از احوال پنهان و او را که از زمان
است و او از جمله آن کسانی است که
رحمت پروردگار و مغفرت کردگار بر
بندگان صفای ایشان نازل میگردد و
پدر آن امام مبارک نام تزیین و غلام
مردمت رانی بود و مادر او خوارزمیه
است و در وقت

و رویت کرده شد از حسن پسر عیسی که جمیع شیخ جماعه از علما و کرام از فضلاء عظام
 پس گفتند با یکدیگر در آن زمان که بیاض تامل کرمیه و شمل جمیده از این مبارک
 را در تعداد و بیان آنیم بعد از آن گفتند که او جامع علم ادب و نحو و فقه و لغت و طب
 و عبادت و شعر و فصاحت و ورع و انصاف و قیام شب و حسن رای بود
 و این مهدی گفته که این مبارک افضل از سفیان ثوری است و گفته است که این مبارک
 در حدیث مثل امیر مومنان است و غایت سعی در طلب علم نموده که از برای
 طلب علم رحلت بسوی یمن و شام و مصر و بصره و کوفه کرده و از صغار و کبار
 آن دیار تعلیم و کتابت کرده و این ابی جهم گفته که روزی میان برای این مبارک
 گفتیم که ای عالم مشرق حدیث بایمان بیان کن پس شنید این سخن را پاک
 مردی پس آن مرد متوجه شد و گفت هلاکت با و مرثما را وی عالم مشرق
 و مغرب است و آنچه در میان آن هر دو است و قوله او در جمله مرثما در سال یک صد
 و هفده اتفاق افتاد و در سال یکصد و هشتاد و یک در ملک عراق وقت بازگشت
 از جنگ وفات یافت قال انابو شیبه پسر زید قرشی که احوال او در سابق
 ذکر شده عن الزهري انما سمعنا قبش در ماقدم یاد شده و حدثننا شیبه
 بن جهمی بشیر کبیر با موحده تخانیه و سکون شین بمجمه و برای مهله پسر محمد بن
 مروزی است و تخانیه لفظ فارسی است و منعه وی پوست است و در سال دو
 صد و بیست و چهار وفات یافت قال انابو شیبه قال انابو شیبه و معمر
 بن الزهري و معمر بن جهم و معمر بن جهم که در میان آنها عین مهله ساکنه است و در
 سابق احوال این نیز گذشته است بدانکه این حدیث مبارک را محب مبارک
 امام محمد بخاری رحمة الله علیه از دو شیخ خود شنید یکی عبدان و دیگر بشیر که آن
 هر دو از عبدان بن مبارک روایت نموده اند لکن عبدان برای عبد الله بن
 مبارک یک شیخ ذکر کرده که آن یونس است و بشیر دو شیخ از برای او ذکر نموده که یکی
 یونس و دیگر معمر است و در بعضی نسخ صحیح بخاری قبل از لفظ و حدثننا بشیر حرف
 ما مهله باین صورت ح نوشته شده و این بنا بر آن است که عادت محمد بن
 قرار گرفته که چون برای یک حدیث دو سند یا زیاد از آن باشد پس نزد

قال انابو شیبه
 عن الزهري
 و حدثننا شیبه
 بن جهم قال انابو
 شیبه قال انابو شیبه
 بن جهم و معمر
 بن الزهري

حاکم واقع شده است و احتمال دارد که لفظ وجود منصوب باشد و لفظ مایکون بمعنی وقت باشد چنانچه در قول عرب اینک نفوق النجم لفظ نفوق ظرف واقع شده یا لفظ وقت مقدر کرده شود پیش از مایکون که بنا و مل مصدر است و فی رمضان متعلق با مایکون باشد یعنی بود رسول مقبول صلی الله علیه و سلم معنی تراستی ترین مردمان در وقت وجود او در ماه مبارک رمضان و این از جهت آن بود که ماه مبارک رمضان موسم خیرات و وقت طاعات است و درین ماه مبارک خدائی کریم فضل عظیم بر بندای خود می نماید پس رسول کریم متابع خدائی رحیم اختیار نمود و ایضا حق سبحانه جل شانهدرین ماه مبارک عنایات بی غایات در نشان آن منبع معارف مینمود چنانچه ملاقات جبرئیل امین و تاج کرامات و غیر ذلک لهذا رسول مقبول صلی الله علیه و سلم احسان فراوان در باره بندگان میکرد و این اشارت است بسوی آیت نبوی که حق جل و علی شانده فرموده يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَادَيْتُمُ الرَّسُولَ فَجَبِّدُوا لَهُ أَبْصَارَكُمْ ترجمه کنید که هرگاه که حضرت جبرئیل نیز رسول رب العالمین است و اگر وجوب تقدیم صدقه منسوخ شده پس ندب و استجماب آن هرگز منسوخ نشده وَأَنْ يَلْقَاَهُ فَرِيضَةً ملاقات میکرد و حسب رب العالمین را چنانچه يَلْقَاهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ ملاقات حضرت جبرئیل امین علیه السلام و كَانَ يَلْقَاهُ ملاقات میکرد حضرت جبرئیل را فِي كُلِّ لَيْلَةٍ مینرمضان در هر شبی از ماه مبارک رمضان فِي كُلِّ رُكْعَةٍ القرآن پس درس میداد حضرت جبرئیل او را قرآن که کلام ایزد منان است و لفظ قرآن منصوب است بنا بر آنکه او مفعول ثانی از برای مدارست هست زیرا که هر فعل متعدی و قیقه نقل کرده شود بسوی باطناً متفاعله از وی بنا کرده شود پس البته او متعدی بدو مفعول می باشد چنانچه جاذبه الثوب و معنی این کلام آنست که حضرت رسول کریم و حضرت جبرئیل امین در خواندن قرآن منادوست میکردند چنانچه عادت حافظان و قاریان است یا آنکه هر دو در یک وقت میخواندند و فائده تعلیم جبرئیل آن بود که تا رسول مقبول را

جبرئیل علیه السلام که ملاقات میفرمود در هر شبی از ماه مبارک رمضان در هر رکعتی از قرآن

بجود حفظ و بر وجه اکل و تصحیح مخارج حروف بروجه بلغ حاصل آید و تا از برای
 دست مردم و ایشان عادت مقرر گردد که شاکر دان بر شیوخ خود قرائت بسی
 تمام نمایند **فَلَرَسُولُ اللَّهِ أَجُودُ** پس هر گاه رسول خدا صلی الله علیه و سلم سنی تر بود
 پس لام رسول الله ابتدایه موطئه برای قسم است یا **لَا تُخَيِّرُ بَيْنِي مِنَ الرِّجَالِ الْمُسْكَو**
لُ باد و زیاده شده و فرستاده شده و مسطره بفتح سین مبهله است و لفظ خیر شامل جمیع
 انواع خیر است یعنی رسول خدا صلی الله علیه و سلم بر هر یک موافق حال و حاجت او
 بخشش میکرد و بپیکس از الطاف و اعطاف خود محروم ننیکرد و لام در اینجا از
 برای جنس است پس مراد از **الرِّجَالِ** برین تقدیر باد مطلق است و احتمال دارد که برای
 جمیع یا بیشتر پس مراد از **الرِّجَالِ** آن نباشد که برای رحمت فرستاده شده چنانچه جبل و علی
 شان فرموده و **هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ إِلَيْنَا رَسُولًا مِنْ ذِكْرِ أَنْفُسِنَا** تشبیه داد بود رسول
 مقبول را به یکی در شان بندگان بر آنکه شدن باد و باران در بیابان و شهرستان
 زیرا که بیاد و باران زمین مرده زنده میشود و بگو دینی در شان بندگان
 دل نمرده زنده میشود پس فکر کن که در میان این هر دو چه قدر بزرگ است و درین
 کلام تخصیص بعد تقسیم بر سبیل ترقی واقع شده زیرا که اول تفضیل بود رسول مقبول
 بر جود سایر مردم پان کرد و ثانی تفضیل جود او در ماه مبارک رمضان بر
 سایر اوقات پانموده و ثالث تفضیل جود او در ماه مبارک رمضان
 بر ملاقات جمیع این بر سایر مبارک رمضان ذکر نموده تا موقوفی
 رحمة الله علیه گفته که درین حدیث شریف فوائد بسیار است فائده اولی
 تینو کردن انسان بر احسان است در جمیع اوقات خصوصاً در ماه مبارک رمضان
 که او را ماه رحمت و غفران می نامند و خصوصاً نزد اجتماع صالحان که سبب نزول
 الطاف رحمان است و فائده ثانیه آنکه بسیار خواندن قرآن در ماه مبارک
 رمضان مستحب و فضل است و فائده ثالثه آنکه کثرت زیارت صلوات و مجالست
 علماء جائز است اما وقتیکه خاطر حاضر آنها از کثرت مجالست و بسیار رس
 مصاحبت ملال پذیر نشود و فائده چهارم آنکه مدارست قرآن
 و علوم شرعیه از جمیع اشغال اولی و افضل است و فائده پنجم آنکه اگر

فکر سنی تر بود
 از جود یا تشبیه
 من این تفسیر را

توق

فبط فوجون ولقب بادشاه مصر غریز ولقب بادشاه خزینة و مانند آن و هر قل بکسر باء مر فتح
 را مجهله و سکون قاف و بعضی گفته اند که بکسر باء و کسر قاف سکون را مجهله است و او
 بادشاه روم بود که مدت سی و یک سال در ملک روم بادشاهی کرد و در بادشاهی
 او رسول مقبول صلی الله علیه و سلم انتقال از دار فناء به دار بقا نمود و او سکنی لکن فرستاد
 رسول خود را بنی دکنب متقی قزیش و رطالی که ابوسفیان ثابت بود در جماعت
 سواران از قزیش و او امیر و کبیر آنها بود لهذا بادشاه رسول را یسوی او فرستاد یا معنی
 آنکه فرستاد رسول خود را یسوی او و در شان جماعت سواران از قزیش که آنها را همراه خود
 طلبیده و بحضور بادشاه یار و آتشیاسی مرد بودند و بعضی گفته اند که قدریست نفر بودند
 و بعضی گفته اند که میفره بن شعبه ثقفی نیز در میان آن جماعت بود و بعضی برین ایراد نمودند
 که میفره قبل ازین در سال خندق اسلام آورده بود پس چگونه همراه ابوسفیان حاضر
 شد و ساکت ماند لکن جواب دادند که ابوسفیان درین کلام خبری ذکر نکرده
 که منافی سکوست میفره باشد و آنست که رکب اسم جمع است اگر چه بعضی گفته
 اند که جمع را کبست مثل صحیب و صاحب و او اطلاق کرده میشود بر صاحبان و دشمن
 یا زیاده ازان باشد و قزیش اولاد نصر بن کنانه را گویند و بعضی گویند که قزیش
 عبارت از اولاد فهر بن مالک پسر نصر است و قزیش ما خود از قرش است
 و قزیشی بمعنی کسب و جمع است و چون آنها مال را کب میگردند و جمع می نمودند
 پس سبی با سم قزیش شدند یا ازان جهت که اینها بعد از تفرق جمع شدند چنانکه
 از تواریخ معلوم میشود و بعضی گفته اند که قزیش ازان جهت نامیده شدند که لفظ قزیش
 ما خود از قرش است و قرش ما می است در دریای قوی و بزرگ که حیوانات
 بکمر را میخورد و او را سم چرخ خورد نمیتواند و او غالب است بر جمیع مخلوقات
 بکمر و جماعت قزیش چون غالب و قوی بودند بر غیر خود لهذا مختص باین نام شدند
 و قصیر از برای تنظیم است پس اگر مراد از قوی باشد منصرف خواهد بود و اگر
 مراد از قبیله باشد پس آن غیر منصرف خواهد بود و لکن صحیح و فصیح انفراد
 است در آن چنانچه قرآن مجید وارد شده است بآن و کافوا انما را با شما
 و بودند آنها جماعت سوداگران در ملک شام و لفظ تجارت را نیز است که بکسر تاء مشتق

و این را سکنی
 قزیش
 و کسب
 و کسب
 و کسب

فو قانیة و تخفیف جمیع جمع تا جری باشد مثل صاحب و صحاب و جائز است که بعظم تاء
 نشاءة فو قانیة و تشدید جمیع جمع تا جری باشد مثل ضارب و ضارب و لفظ هشام جایگز
 است که متعلق به تجارت باشد یا بکالوا یا بصفت دیگران برای ركب باشد هشام
 ولایتی است که مشهور بیکت و منشور بکرم است و او سرای انبیاء و مادی
 اعیان است و حبیب پروردگار در آن ولایت دو بار قبل از نبوت داخل شده
 یکبار همراه عم خود ابوطالب داخل شده و در آن بار دوازده سال عمر
 مبارک او شان بود تا آنکه رسید به بلده بصری و در همانجا ملاقات کرد و ی
 را راهب یعنی گوشه نشین و این راهب التماس از ابوطالب نمود که رسول
 قبول صلی الله علیه و سلم را بسوی مکة شریفه باز فرستد که جماعه یهود
 دشمنان وی اند مبادا که ایذائی بوی رسانند و دیگر بار برای
 حضرت خدیجه رضی الله عنها داخل شد و ثمانی سال از او بصری رسید و عمر
 مبارک ایشان درین هنگام پست و پنج سال بود و دو بار بعد از نبوت
 یک بار در شب معراج از مکة شریفه که در آن شب هشام در پست
 المقدس امامت انبیاء کردند و دیگر بار در جنگ تبوک از مدینه
 مقدسه رفته بودند و همدشام از عریش تا فرات و از ایله تا دریاء رودم
 است فی المدة التي كان رسول الله صلى الله عليه وسلم
 در مدتی که بود رسول خدا صلی الله علیه و سلم مادی فیهما اکا سفیان و کفار
 قریش صلح کرده بود در آن مدت اباسفیان را و کافران قریش را
 و آن صلحی بود که رسول مقبول صلی الله علیه و سلم همراه کفار قریش بخدیجه بنته
 صلح نموده بود و آن در سال ششم از هجرت واقع شده بود و مدت آن
 صلح ده سال مقرر نموده بودند و در بعضی روایات چهار سال نیز آمده لکن کفار
 قریش آن را در سال ششم شکستند پس در همان سال رسول مقبول صلی
 الله علیه و سلم بآن کفار جنگ کردند و مکة شریفه را فتح نمودند و در همان روز
 ابوسفیان که مالکی این قصه است اسلام آورد و لفظ مادی بشاید دال مفتوحة
 ماضی از باب مفاعله است و اگر گفته شود که این قصه در آخر زمان بعثت بود

فی المدة التي كان
 رسول الله صلى الله
 عليه وسلم
 مادی فیهما اکا سفیان
 و کفار قریش

پس چگونه موافق آید بترجمه باب که آن کیفیت ابتداء وحی بود جواب آنکه
لازم نیست که جمیع مانع الباب مناسب برای ترجمه باشد بلکه در هر حدیث
ادنی ملاست و اقل مناسب کافی است چنانچه ازین حدیث رسول مقبول
صلی الله علیه و سلم معلوم می شود که در حال ابتداء وحی تا بعان رسول مقبول
منعها بودند نه کبراء فاقه و کسب بانی پس آمدند هر قل را در حالی که آنها
در ایلیا بودند در قار و قول او فاقه و فقیه است و فاقه فقیه آن را گویند که معطوف
علیه او مقدر باشد زیرا که تقدیر کلام درین مقام چنان است فجاء الرسول
فطلب ایتانهم فاقه و چنانچه در قول حق سبحانه و جل شانده وارد شده آن خبر
تقدیر است فیما بعد فافقت زیرا که تقدیر کلام چنان است فخریه فافقت و از
ابام محمد بخاری راجع الله علیه در کتاب جهاد خواهد آمد که رسول هر قل یافته
بود ایلیان و تا بعان او را در بعض شام و تعیین مکان در آن مقام نکرده
و در لفظ ایلیا سه لغات آمده که مشهور از میان آنها کسر همزه و کسر لام است
که در میان آنها یا ساکنه فاصله باشد و در آخر بت باشد و معنی او بیت الله است یعنی
خانه خدا و آن عبارت از بیت المقدس است و در کتاب جهاد از امام بخاری راجع الله
علیه خواهد آمد که هرگاه دور کرد خدای تعالی از هر قل لشکرهای فارس و آنها را بنزیت و او پس
از جهت سپاس و شکر هر قل برای خود روان شد از بلده و حصن تا ایلیا که عبارت از بیت
المقدس است و ابن اسحاق از زهری روایت کرده که کسری فخری شد برای وی در آن
راه فرسها و قالین و نهاده میشود بر آنها ریاحین شبانه بهیست بسایین پس می بران
بسط مفروشه برای راه میرفت و همچنین میکردند تا ایلیا و سبب این آن بود که طرانی آورده که کسری
همراه لشکر هر قل مبارزه و قتال نمود پس بنزیت داد و لشکر هر قل را و بسیاری از بلاد او متصرف شد
پس ترشورت کرد کسری بکشتن و بایستادن و میزدیکر را قائم مقام او که نایب جانب او باشد چون
آن میر مطلع شد پس باطن همراه هر قل اتفاق نمود پس هر قل با شارت آن میر به سمت آن بلاد آمد
و همراه لشکرهای جنگی نمود پس بنزیت داد و لشکر کسری را پس ازین جهت برای خود هر قل روانه ایلیا
شد تا لشکر خدای ذوالجلال و الاکمال را نماید و نام آن میر مذکور شهر برابر بود و نام آن
میر و دیگر فغان بود و قدح حاکم فیما بعد پس خواند و طلبید آنها را در مجلس خود

فانقذه و صله
یا ایلیا و قلانهم
فی تجلیه

ایم خود که در آن
دارند و در کلام
بود

و اگر گفته شود که در صله دعا کلمه الی استعمال میشود چنانچه در کلام آمده و الله یستغفر
 و در ستم پس مناسب آن بود که میگفت قد عاصم الی مجلسه جواب آنکه کلمه فی صلح
 از برای دعا نیست بلکه مراد است دعا هم حال کونه فی مجلس یعنی مجلسه آنها را در صله
 که در مکان جلوس و محل مکمل بودند در حال غلوت یا در حرم یا مانند آن و در بعضی
 کتب آمده دعا هم و هو جالس فی مجلس ملکه علیه التاج و در شرح سنت دعا هم مجلس
 آمده و حوله عظماء الزعم و کرد او سرداران روم بودند جوهری گفته که آنها
 از اولاد روم پسر عیص پسر اسحاق اند کویا تغلیب داده شد نام پدر آنها را بر آنها پس
 کردید و شد نام مر قبیله را مانند عاو و شمود و لفظ حوله و حوالیه و حواله و حوالیه بفتح لام
 یک معنی اند قد عاصم هم پس طلیه و خواند آنها را و دعائهم جماعه و خواند و طلیه بر
 خود را و ترجمان آن را گویند که تعبیر از یک زبان بدیکر آن نماید چنانچه ترجمه
 آن لغت عربی را بقایسی و لغت فارسی را به عربی و ترجمان بعضی نام و فستح آن
 جائز است و در بعضی نسخها بهتر جماعه آمده و با برین تقدیر زائد است چنانچه در اول
 سخن سبحانه جل شانده وارد شده و لا تلقوا یادکم الی التملک و مراد ازین کلام
 آنست که آنها را و ترجمان را در آن مقام طلیه و طلیه یدن ترجمان از جهت
 آن بود که آن بادشاه با سپاه از زبان عربی واقف و آگاه نبود زیرا که او
 بزبان رومی تکلم میکرد و احتمال دارد که ترجمان را از جهت ترغ حال خود و از
 جهت نخوت و تکبر طلیه باشد چنانچه بادشاهان را عادت بر این مقرر شده
 فقال پس گفت آن ترجمان و این فانی نیز فسیح است زیرا که تقدیر کلام چنان است
 فقال لترجمان قل لهم ایکم اقرب آه فقال الترجمان ایتکم اقرب لشبا
 بهذا الزعم الی الذی یزعم انه یقرب فقیست از شمان نزدیک تر از روی
 نسب باین مرد یعنی آن مرد که گمان میکنند که بد رستی او پندیر است و تخصیص
 اقرب در سوال از آن جهت که اقرب بر حال اقرب اعظم و اقرب میباشد و این
 اقرب افخر و بتمان در حق اقرب نینماید زیرا که آن هر دو در نسب مستند اند
 و چون لفظ اقرب اسم تفضیل است و مفضل عنه میخواند و ایضاً قرب امراضی
 است و مقرب منه میخواند پس بالضرورة آن هر دو درین کلام مخدوم اند

بگویند عظماء الزعم
 که در صله دعا
 از برای دعا نیست
 بلکه مراد است
 دعا هم حال کونه
 فی مجلس یعنی
 مجلسه آنها را در
 صله که در مکان
 جلوس و محل مکمل
 بودند در حال
 غلوت یا در حرم
 یا مانند آن و در
 بعضی کتب آمده
 دعا هم و هو
 جالس فی مجلس
 ملکه علیه التاج
 و در شرح سنت
 دعا هم مجلس
 آمده و حوله
 عظماء الزعم
 و کرد او سرداران
 روم بودند جوهری
 گفته که آنها
 از اولاد روم
 پسر عیص پسر
 اسحاق اند کویا
 تغلیب داده شد
 نام پدر آنها را
 بر آنها پس کردید
 و شد نام مر
 قبیله را مانند
 عاو و شمود و
 لفظ حوله و
 حوالیه و حواله
 و حوالیه بفتح
 لام یک معنی
 اند قد عاصم
 هم پس طلیه و
 خواند آنها را و
 دعائهم جماعه
 و خواند و طلیه
 بر خود را و
 ترجمان آن را
 گویند که تعبیر
 از یک زبان
 بدیکر آن نماید
 چنانچه ترجمه
 آن لغت عربی
 را بقایسی و لغت
 فارسی را به
 عربی و ترجمان
 بعضی نام و
 فستح آن جائز
 است و در بعضی
 نسخها بهتر
 جماعه آمده و
 با برین تقدیر
 زائد است چنانچه
 در اول سخن
 سبحانه جل
 شانده وارد
 شده و لا تلقوا
 یادکم الی
 التملک و مراد
 ازین کلام آنست
 که آنها را و
 ترجمان را در
 آن مقام طلیه
 و طلیه یدن
 ترجمان از جهت
 آن بود که آن
 بادشاه با سپاه
 از زبان عربی
 واقف و آگاه
 نبود زیرا که او
 بزبان رومی
 تکلم میکرد و
 احتمال دارد که
 ترجمان را از
 جهت ترغ حال
 خود و از جهت
 نخوت و تکبر
 طلیه باشد
 چنانچه بادشاهان
 را عادت بر این
 مقرر شده
 فقال پس گفت
 آن ترجمان و این
 فانی نیز فسیح
 است زیرا که
 تقدیر کلام
 چنان است
 فقال لترجمان
 قل لهم ایکم
 اقرب آه فقال
 الترجمان ایتکم
 اقرب لشبا
 بهذا الزعم الی
 الذی یزعم انه
 یقرب فقیست
 از شمان
 نزدیک تر از
 روی نسب باین
 مرد یعنی آن
 مرد که گمان
 میکنند که بد
 رستی او پندیر
 است و تخصیص
 اقرب در سوال
 از آن جهت که
 اقرب بر حال
 اقرب اعظم و
 اقرب میباشد
 و این اقرب
 افخر و بتمان
 در حق اقرب
 نینماید زیرا
 که آن هر دو
 در نسب مستند
 اند و چون
 لفظ اقرب اسم
 تفضیل است و
 مفضل عنه
 میخواند و
 ایضاً قرب
 امراضی است
 و مقرب منه
 میخواند پس
 بالضرورة آن
 هر دو درین
 کلام مخدوم
 اند

استحسان صحیح
 است و در بعضی
 نسخها بهتر
 جماعه آمده و
 با برین تقدیر
 زائد است چنانچه
 در اول سخن
 سبحانه جل
 شانده وارد
 شده و لا تلقوا
 یادکم الی
 التملک و مراد
 ازین کلام آنست
 که آنها را و
 ترجمان را در
 آن مقام طلیه
 و طلیه یدن
 ترجمان از جهت
 آن بود که آن
 بادشاه با سپاه
 از زبان عربی
 واقف و آگاه
 نبود زیرا که او
 بزبان رومی
 تکلم میکرد و
 احتمال دارد که
 ترجمان را از
 جهت ترغ حال
 خود و از جهت
 نخوت و تکبر
 طلیه باشد
 چنانچه بادشاهان
 را عادت بر این
 مقرر شده
 فقال پس گفت
 آن ترجمان و این
 فانی نیز فسیح
 است زیرا که
 تقدیر کلام
 چنان است
 فقال لترجمان
 قل لهم ایکم
 اقرب آه فقال
 الترجمان ایتکم
 اقرب لشبا
 بهذا الزعم الی
 الذی یزعم انه
 یقرب فقیست
 از شمان
 نزدیک تر از
 روی نسب باین
 مرد یعنی آن
 مرد که گمان
 میکنند که بد
 رستی او پندیر
 است و تخصیص
 اقرب در سوال
 از آن جهت که
 اقرب بر حال
 اقرب اعظم و
 اقرب میباشد
 و این اقرب
 افخر و بتمان
 در حق اقرب
 نینماید زیرا
 که آن هر دو
 در نسب مستند
 اند و چون
 لفظ اقرب اسم
 تفضیل است و
 مفضل عنه
 میخواند و
 ایضاً قرب
 امراضی است
 و مقرب منه
 میخواند پس
 بالضرورة آن
 هر دو درین
 کلام مخدوم
 اند

باز از ترجمان
 ان فانی نیز فسیح
 است و در بعضی
 نسخها بهتر
 جماعه آمده و
 با برین تقدیر
 زائد است چنانچه
 در اول سخن
 سبحانه جل
 شانده وارد
 شده و لا تلقوا
 یادکم الی
 التملک و مراد
 ازین کلام آنست
 که آنها را و
 ترجمان را در
 آن مقام طلیه
 و طلیه یدن
 ترجمان از جهت
 آن بود که آن
 بادشاه با سپاه
 از زبان عربی
 واقف و آگاه
 نبود زیرا که او
 بزبان رومی
 تکلم میکرد و
 احتمال دارد که
 ترجمان را از
 جهت ترغ حال
 خود و از جهت
 نخوت و تکبر
 طلیه باشد
 چنانچه بادشاهان
 را عادت بر این
 مقرر شده
 فقال پس گفت
 آن ترجمان و این
 فانی نیز فسیح
 است زیرا که
 تقدیر کلام
 چنان است
 فقال لترجمان
 قل لهم ایکم
 اقرب آه فقال
 الترجمان ایتکم
 اقرب لشبا
 بهذا الزعم الی
 الذی یزعم انه
 یقرب فقیست
 از شمان
 نزدیک تر از
 روی نسب باین
 مرد یعنی آن
 مرد که گمان
 میکنند که بد
 رستی او پندیر
 است و تخصیص
 اقرب در سوال
 از آن جهت که
 اقرب بر حال
 اقرب اعظم و
 اقرب میباشد
 و این اقرب
 افخر و بتمان
 در حق اقرب
 نینماید زیرا
 که آن هر دو
 در نسب مستند
 اند و چون
 لفظ اقرب اسم
 تفضیل است و
 مفضل عنه
 میخواند و
 ایضاً قرب
 امراضی است
 و مقرب منه
 میخواند پس
 بالضرورة آن
 هر دو درین
 کلام مخدوم
 اند

تو تیر کلام درین مقام چنان است ایکم اقرب من البنی من غیرکم یعنی کیست
 در نزدیکی از ان بنیغیر زیاد تر از دیگران و تقدیر اقرب بیا در قول بعد
 الرجل از جهت تفسیر معنی الصال است و در روایت مسلم من هذا الرجل اصل
 واقع شده است و از مؤلف رحمة الله علیه در باب جهاد الی هذا الرجل واقع
 شده و نظر زعم در اکثر مواضع و اغلب مواقع در مقام شک و تردد استعمال
 می شود و گاه بمعنی مطلق قول نیز می آید و بنی در لغت بمعنی حیز یا مرتفع است
 و در شرح عبارت است از انسان که او را یزدنمان برای تبلیغ قوا عد شرعی
 و تعلیم عقائد الهیه مختص و ممتاز گردانیده باشند تا حجت اهل ضلال و فساد
 در دین منقرض و معاد بخسور رب عباد منقطع گردد و قال ابوسفیان فقلت انا
 اقر بکم نسباً گفت ابوسفیان پس گفتیم من برای تر جان که من نزدیکترین
 این جماعه حاضرین از وی نسب بسوی آن مردمستم زیرا که آن مرد محمد
 پسر عبد الله پسر عبد المطلب پسر هشتم پسر عبد مناف است و من ابوسفیان
 پسر عرب پسر امیه پسر عبد شمس پسر عبد مناف هستم و درین جماعه از بنی
 عبد مناف هیچکسی غیر از من نیست و از امام بخاری رحمه الله علیه در کتاب
 جهاد خواهد آمد که ابوسفیان گفت هو ابن عمی و این کلام یا محمول بر حذف مضایف
 است یعنی هو ابن عم جدی زیرا که پدر رابع از رسول مقبول صلی الله علیه و سلم
 عبد مناف است و همچنین پدر چهارم از ابوسفیان نیز عبد مناف است چنانچه
 الحال پان نمودیم یا محمول است بر آنکه پدر رسول مقبول را بمنزله عم خود قرار
 داده از جهت رفع منزلت و پاس حرمت چنانچه عادت عرب بر آن واقع
 شده فقال اذ فوه متنی پسر گفت هر قل که نزدیک کنید او را از من و فوف
 اصحابه که نزدیک کنید یا ران و رفیقان او را و اصحاب جمع صحب بفتح صاء
 جمله و کسر هاء جمله که آن جمع صاحب است یا اصحاب جمع صحب بسکون هاء جمله
 که مخفف از صحب بکسر هاء جمله که آن بمعنی صاحب است فاجعلوهم عند کلهم
 پس بگردانید آن جماعه یاران او را نزد پست ان ابی سفیان یعنی ابوسفیان
 را مقدم بنشیند گفت فاجعلوهم عند کلهم یعنی بگردانید آن جماعه یاران او را نزد پست ان ابی سفیان

قال ابوسفیان
 فقلت انا اقرب
 نسباً فقال فوف
 متنی و فوف اصحابه
 فاجعلوهم عند
 کلهم

و انهارا بلفظ
 او بنشیند چنانچه
 در دیگر روایات
 آمده که ابوسفیان

بر قل پس نشاندند مرا پیش روی او و نشاندند یاران مرا و جمال من و ابرام
را از جهت آن نمود که اگر اوسعیان دروغ و افترا در شان اقبال بنمایند پس
آن جماعه از تکذیب آن دوران قول شرم و حیا کنند زیرا که تکذیب انسان
در حال مواجعت بسیار دشوار است خصوصا و قبیله که آن کذاب سردار باشد
و ایضا تا آنکه ممکن شود برای آن یاران که تا اشتهارست یاد داشت بر که به و پنهان
الی سفیان نمایند یا بشور و اذن دست یا بجنبانند سر یا مانند آن و بعضی گفته
اند که شاید آن تقدیم اثر برای تعظیم از جهت اقریت رسول کریم باشد **فقال**
لترجمان **انه** **پس** **ترجمان** گفت از برای ترجمان خود **فقل** **للسفیان** **ان** **یاریان**
ابن **سفیان** **القی** **سراطل** **لهذا** **که** **بدرستی** **من** **سوال** **کنستم** **هم** **این** **الی**
سفیان را یعنی اراده دارم که به پرسیم از وی - سائل متعین است
و در یک نسخه باضافت نیز آمده **و عاهد** **الرجل** **ان** **یصفت** **و** **نفت** **این**
مرد که دعوی نبوت در سالت میکند **قال** **گذا** **بني** **پس** **اگر** **دروغ**
گفت مرا یعنی اگر بمن نقل کرد کلامی را که خلاف واقع باشد و کند نسبت
بتخفیف ذال معجمه است و تیمی گفته که لفظ کذب و صدق از باب الفاظ
و غرائب کلمات اند زیرا که به تشدید عین کلمه می یکس فعل می
شوند و به تخفیف عین کلمه متعدی بد و مفعول می شوند چنانچه گفته می شود که زنی
الکدیت بر تخفیف ذال معجمه و چنانچه تن سبب خانه جل شانه فرموده گفته شد
و **اندر** **سؤله** **الروایا** **بالحقی** **پس** **بنابرین** **تقدیر** **پس** **در** **تن** **اگر** **مخفف** **خوانده**
شود یک مفعول محذوف خواهد بود و تقدیر کلام چنان باشد **قال**
کذبتی **الحديث** **فكذب** **بوقه** **پس** **نسبت** **دروغ** **بجسمه** **ادرا** **و** **ان** **م**
شرم **کنیم** **و** **خاموشی** **بر** **باطل** **جسمه** **نکنیم** **بلکه** **مارا** **بالحقی** **اعلام** **نماید** **و** **لفظ**
کذب **و** **کذب** **ذال** **معجمه** **شده** **است** **قال** **گفت** **ابو** **قیس** **و** **در** **اگر** **نسخ**
صحیح بخاری لفظ **قال** **شاید** **نشده** **پس** **درین** **بنکام** **لفظ** **قال** **مقدور** **باشد** **و** **اگر**
نه **بچنین** **باشد** **پس** **لازم** **می** **آید** **لفظ** **کلام** **الی** **سفیان** **کلام** **به** **قول** **یا** **کلام**
ترجمان **فوالله** **پس** **نمکن** **است** **مرا** **بجد** **جل** **نماید** **لولا** **الحجه** **ان** **اگر** **می** **بود**

قال ترجمان
فقال لیسفیان
ان یاریان
ابن سفیان
القی سراطل
لهذا که بدرستی
من سوال کنستم
هم این الی
سفیان را یعنی
اراده دارم که
به پرسیم از وی
سائل متعین است
و در یک نسخه
باضافت نیز
آمده و عاهد
الرجل ان یصفت
و نفت این
مرد که دعوی
نبوت در سالت
میکند قال
گذا بني پس
اگر دروغ
گفت مرا یعنی
اگر بمن نقل
کرد کلامی
را که خلاف
واقع باشد
و کند نسبت
بتخفیف ذال
معجمه است
و تیمی گفته
که لفظ کذب
و صدق از باب
الفاظ و غرائب
کلمات اند
زیرا که به
تشدید عین
کلمه می یکس
فعل می شوند
و به تخفیف
عین کلمه
متعدی بد و
مفعول می
شوند چنانچه
گفته می شود
که زنی الکدیت
بر تخفیف ذال
معجمه و چنانچه
تن سبب خانه
جل شانه
فرموده گفته
شد و اندر
سؤله الروایا
بالحقی پس
بنابرین
تقدیر پس
در تن اگر
مخفف خوانده
شود یک
مفعول
محذوف
خواهد بود
و تقدیر
کلام
چنان
باشد قال
کذبتی
الحديث
فكذب
بوقه پس
نسبت
دروغ
بجسمه
ادرا و ان
م شرم
کنیم و
خاموشی
بر باطل
جسمه
نکنیم
بلکه
مارا
بالحقی
اعلام
نماید
و لفظ
کذب و
کذب
ذال
معجمه
شده
است
قال
گفت
ابو
قیس
و در
اگر
نسخ
صحیح
بخاری
لفظ
قال
شاید
نشده
پس
درین
بنکام
لفظ
قال
مقدور
باشد
و اگر
نه
بچنین
باشد
پس
لازم
می
آید
لفظ
کلام
الی
سفیان
کلام
به
قول
یا
کلام
ترجمان
فوالله
پس
نمکن
است
مرا
بجد
جل
نماید
لولا
الحجه
ان
اگر
می
بود

شرم مرا بمن آن یاقوت علی کن با ازینکه نقل خواهند کرد یاران من از من
 دروغ را نزد قوم من وقتی که رجوع بسوی وطن اصلی خود نمایند و لفظ یاترو البصر
 تا مثلثه و کسر آن معنی بیقلو آمده و علی معنی غنی است و لفظ کذب بفتح کاف
 و کسره ذال مجرب است چنانچه در قول حق سبحانه جل شانہ وارد شده یعقروا
 علی الله الکذب و در بعضی نسخ بکسر کاف و سکون ذال مجرب آمده و آن در
 مشهور نقیض صدق است لکن کذب غنثه بر آئینه روایت دروغ میگردد
 از رسول مقبول تا طبع آن بادشاه از دستفر کرد و بسوی اطاعت او میل
 نکند و لکن شرم نمودم که اگر در مجلس این بادشاه جمه باه اقرار و پیمان در
 شان محمد این کفر البتہ یاران من وقتیکہ ازین وطن غربت بسوی وطن
 الغبت رجوع نمایند این دروغ و دستر را پیش مردم عرب از اقرار ب
 و اجانب نقل خواهند نمود و این عازر و اجاب و اغیار تا ابد الابد
 بر من خواهد ماند پس از سبب آن شرم هرگز بغیر است بر زبان خود
 نیاوردم و بعضی گفته اند که معنی کلام است که ابوسفیان میگوید که اگر مرا ترس
 از جماع یاران نمی بود که وقت دروغ گفتن من بحضور بادشاه با سپاه آن
 دروغ را بر من ظاهر خواهند کرد و مر البسب آن خجالت تامه حاصل خواهد شد
 بر آئینه البته دروغ و پیمان در شان رسول آخر الزمان میگویم کن رسیدم از کذب
 یاران که منم خجالت تامه خواهد شد ازین سبب هرگز شمه از دروغ در باب رسول گرام نگفتم
 لکن صواب معنی اول است زیرا که در روایت ابن اسحاق تصحیح معنی اول آمده که لفظ او چنان
 است فوالله لیکن کذبت ما ردوا علی و کفنی کفنت بهر اسبدا انکرتم عن الکذب علمت ان
 اسیرانی ذلک ان کذبت ان یخلفوا ذلک معنی تم تجده ثواب فلم الکذب و در لفظ اختیار یاف
 بر کذب و نیز دلالت است بر آنکه مراد معنی اول است و ایضا ابوسفیان بر یاران خود عهد و کلی
 داشت که هرگز آنها نکذیب من نخواهند کرد زیرا که آنها در عداوت رسول مقبول او متفق
 بودند مع ذلک ابوسفیان میر آنها بود و نکذیب بهر از تا بعد از مجلس آن سلطان بعید است و چون
 معنی اول صحیح شد پس دلیل صریح شد بر آنکه کذب میان آن جماع کفایه و عار بود و وقوع او از شرع
 سابق یا از عرف زمان معلوم کرده بودند ثم کان اول ما سألنی عنه آن قال کذب بود اول

آن یاقوت علی
 کن با ازینکه
 نقل خواهند
 کرد یاران من
 از من

که پرسیده بود آن ترجمان مرا از آن چیز اینکه گفت و اول جا نرسید که مرفوع باشد
 بنا بر آنکه او هم گمان باشد و خبر او آن قال باشد و جا نرسید که بر عکس باشد و
 رویت نیز بر عکس آمده گفت کتبیه این کتب چگونه است نسب او در شما یعنی آیا
 نسب او شریف است یا غیر شریف و این مقوله قال است قلت هو فینا و نسب
 گفتیم من در جواب آن سوال که آن مرد در میان ما صاحب نسب بزرگ است که هرگز
 هیچکس در نسب با او برابر نیست پس تنوین لفظ نسب از برای تعظیم است پس معنی
 آنست که ذونب عظیم چنانچه در کلام آمده فاذنوا بحرب من الله و رسول
 ای بحرب عظیم قال گفت آن ترجمان از زبان آن سلطان هل قال هذا القول
 پس ای گفته است این سخن را یعنی دعوی نبوت و رسالت را اینک که احد
 از شما هر کس قط قبله هرگز پیش ازین مرد و لفظ قط در شهر بفتح قاف و تشدید
 طاء مهمله منصوبه آمده اگر چه بعضی بهر دو ضمه روایت کرده اند و بعضی بفتح قاف
 و تخفیف طاء مهمله نقل نموده اند و بعضی بضم قاف و تخفیف طاء مهمله تصحیح نموده اند
 و لفظ قط مستعمل میشود مکرر ماضی منفی اگر گفته شود پس در چنانچه گجاست جواب
 آنکه استفهام در حکم نفی است و در بعضی روایات بدل قبله شده و اردشد و پس
 بنا برین روایت لفظ مثل منصوب خوانند بنا بر آنکه او بدل از هذا القول واقع شده
 قلت لا گفتیم من در جواب آن سوال که گفته است این سخن را هرگز هیچ کسی
 از مایان پیش ازین مرد قال گفت آن ترجمان از زبان آن سلطان هل
 كان من ابائهم من ملك پس آیا بود از پدرهای او هیچ پادشاهی
 یعنی آیا در اجداد او سلاطین این مرد که هم پادشاهی با سپاهی بود و لفظ ملک و وجوب
 مردی شده یکی آنکه ملک بکسر لام صقه مشبیه باشد و من حرف از حروف
 جاره باشد و دیگر آنکه ملک بفتح لام و کاف صیغه ماضی باشد و من موصوله باشد
 و در بعضی روایات ملک با سقا من نیز آمده لکن وجه اول شهرت قلت لا
 گفتیم من در جواب آن سوال که نبود در اجداد او هیچ پادشاهی با سپاهی
 قال گفت آن ترجمان از زبان سلطان فاشتراف الناس الجمع ام ضعفا
 پس آیا بزرگان مردم پیروی میکنند آن مرد را یا ضعیفان مردم پیروی او می نمایند

کتبیه این کتب چگونه است
 نسب او در شما یعنی آیا
 هل قال هذا القول
 پس آیا گفته است این سخن را
 قط قبله هرگز پیش ازین مرد
 قال هل كان من ابائهم من ملك
 پس آیا بود از پدرهای او
 فاشتراف الناس الجمع ام ضعفا
 پس آیا بزرگان مردم پیروی میکنند آن مرد را یا ضعیفان مردم پیروی او می نمایند

پس بفرموده است فہام در قول او اشرف الناس مقدر است و مراد از اشرف درین
مقام اہل نجات و تکبر و اہل سلطنت و تجرباند نہ ہر شریف تریر کہ حضرت ابو بکر و عمر
رضی اللہ عنہما قبل ازین واقعہ باسلام مشرف بودند مع ذلک از جملہ اشرف
و اکابر قوم خود بودند و در روایت ابن اسحاق آمدہ تبعہ منہ الضعفاء و ہلسا لکین
والاحداث فاما ذوالا سنان و اشرف فاتبعہ منہم مد و جائز ہست کہ حمل کردہ
شو و کلام را بر غالب پس معنی آن باشد کہ غالب از اتباع او ہر شرف اند
یا ضعفاء پس جواب داد کہ غالب از اتباع او ضعفاء اند اگرچہ اقل از اتباع او
اشرف نیز باشند پس نقص بجنرت ابو بکر و عمر رضی اللہ عنہما وارد نشد قلت
بیل ضعفاء ہمہ گفتہ من بلکہ اتباع او ضعفاء مردم اند قال گفتہ این ترجمان از زبان
سلطان اینک وقت آیا زیادہ می شوند تا بعد از او روز بروز ام یقصون یا کم
می شوند یعنی ہر روز ایام بر گاہ نامہ تا بعد از او از قلت بکثرت ترقی مینمایند یا از
کثرت بقلت تنزل مینمایند قلت بلکہ اینک وقت گفتہ در جواب آن کہ کم نمی شوند
بلکہ روز بروز زیادہ می شوند قال گفتہ آن ترجمان از زبان سلطان فہل
یبتدئ انکسائہم پس آیا مرتد میشود و هیچ یکی از اتباع او مستحقۃ الدینہ از
برای گرفتہ دین او و مستحقۃ بخت سین مہلہ و سکون خاد مجتہد و بضمیرین
مہلہ نیز آمدہ بعد از آن یک خل فیہ پس از آنکہ در آید در برضا و رغبت خود
قلت کہ گفتہ در جواب آن کہ مرتد نمیشود و هیچ کسی از تابعان او برای گرفتہ
دین او اگر گفتہ شود کہ بصحت رسیدہ کہ بعضی ناس بعد از اسلام آوردن
مرتد شدہ اند پس این جواب چگونہ میچشد جواب آنکہ ارتداد آنها از برای
گرفتہ دین نبود بلکہ از جهت اگر اہل یا از برای خطفانی بود قال گفتہ
آن ترجمان از زبان سلطان فہل کنتم تنہمونیہ بالکذب پس آیا بود
شما کہ تہمت میکردید او را بدروغ گفتن فیلان یقول ما قالہ پیش از آنکہ بگوید
انچیزی را کہ گفتہ یا بگوید قول خود را و در سوال تہمت کذب یاد نمود نہ
نفس کذب تا منفی کذب از وی بروجہ بلغ حاصل آید زیرا کہ انتھا
تہمت کذب مستلزم ہست از برای انتھا کذب لہذا سوال عدم عذر عقب

قلت بلکہ اینک وقت
گفتہ در جواب آن کہ کم
نمی شوند بلکہ روز بروز
زیادہ می شوند قال گفتہ
آن ترجمان از زبان سلطان
فہل کنتم تنہمونیہ بالکذب
پس آیا بود شما کہ تہمت
میکردید او را بدروغ گفتن
فیلان یقول ما قالہ پیش
از آنکہ بگوید انچیزی را
کہ گفتہ یا بگوید قول
خود را و در سوال تہمت
کذب یاد نمود نہ نفس
کذب تا منفی کذب از وی
بروجہ بلغ حاصل آید زیرا
کہ انتھا تہمت کذب
مستلزم ہست از برای
انتھا کذب لہذا سوال
عدم عذر عقب

زیرا که اکثر شیعیان بعد از حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام از اولاد حضرت
 اسحاق بودند و ازین نسل او باطل بود لان لظن لا یغنی عن تحقیق شد ما قلوا فی اعلم
 پس بدستی اگر من میدنستم ای اخلص الیه که بدستی من می رسم بسوی او یعنی بسوی
 نه دست و روایت او و اخلص ضم لا نه دست انجمن لغاء هر یک تکلیف میکرد
 به شورای ملاقات او و غیبت می شمردم صحبت و متابعت او را و تجسست بحکم
 و اینهم مجرب است یعنی من اگر یقین میدنستم که در حال آن جمال صاحب کمال را
 میسر خواهد شد هر آینه جان خود را فیه الحال برانفعال و ارتحال بسوی آن
 جناب بر فضاخل بر میدنستم لکن از منع مانع و دفع مانع میترسم و از زوال ملک
 و ریاست و ذهاب ملک و سیاست ملاحظه مینمایم و اگر گفته شود که قول سابق از هر قری
 که یا م گفته است دلالت بر ایمان و ایقان وی میکند و همچنین قول لاحق که بعد
 ازین خواهد آمد دلالت بر اذعان وی مینماید و آن قول او است فوالقی را می
 هر قل علی خروج البنی صلی الله علیه و سلم و انه نبی و قول او قبا یعواذ البنی صلی
 علیه و سلم پس عام با سلام او چگونه خواهد بود جواب آنکه حکم بایمان او صحیح نیست
 زیرا که قول لاحق وی که گفت قلت تعالی انفا لا خیر بها شد تکم علی دیکم منافی
 و معارض است با قول سابقه او و آرزو معلوم شد که آنچه صادر شده بود از وی
 آن ایمان و ایقان صحیح نبود بلکه از برای امتحان تابعان آن ایمان و اذعان را ناگزیده
 بود بکلاف ایمان و رقبه بن نوفل که وی سالم از معارض و منافی بود لهذا صحیح شد
 اتمام نودی گفته که هیچ صدر هر قل نزد اهل عقل و نقل نماند زیرا که او حسب جاه و ریاست
 را و حفظ مال و سیاست را مقدم بر سلوک و عزت کرد و راه رشد و هدایت را
 ترک نمود و در هیچ بخاری تصحیح بنفی ایمان و ایقان آمد در جای که گفته و لو اراهم
 برایت لوفقه که وفق النجاشی و ما زالت عنه الیه است و بعضی لائل که بر کفر و طغیان
 او دلالت میکند است که او جنگ و جدال کرد بجماع مسلمان در غزو موده و رسال
 بشتم بعد ازین قصه پس در مغازی ابن اسحق آمده که بجماع مسلمانان خبر رسید و قیام
 نازل شد نه در معان از ملک شام که هر قل نازل شد است برای قتال آنها
 در صحرای ارمش لکن و آن جهان هیچ خود رو است از حضرت انس بن مالک کرده است

فوالقی را می
 هر قل علی خروج
 البنی صلی الله علیه
 و سلم و انه نبی
 و قول او قبا یعواذ
 البنی صلی الله علیه
 و سلم پس عام با سلام
 او چگونه خواهد بود

که بدستی رسول خدا علی علیه و سلم مکتوب بسوی هر قل از تبوک نیز فرستاده
بود و او را باز دعوت باسلام نمود و او نیز یک پا جایست آمد لکن پا جایست نکرد
و از آن سعادت محروم ماند و این قول بعضی صحیح و کفر و طغیان اوست لکن احتمال
دارد که او در قل خود ایمان و ایمان محکم کرده باشد لکن از برای خوف و مال ملک
در یاست و ترس کشتن از قوم خود بعد اوت انکار ایمان نموده باشد اما در سند
احمد رحمه الله علیه وارد شده که هر قل مکتوب از تبوک بچندینت رسول مقبول صلی
علیه و سلم نوشته بود که یا رسول الله که بدستی من ایمان آوردم بر سالت تو و اقیاد
نمودم شریعت تو پس رسول مقبول صلی الله علیه و سلم فرمود که او دروغ گفته این سخن
را بلکه او باقی است بر کفر اینست خود و شایع اهل الدین گفته که علم و معرفت هر قل
نافع نشد زیرا که او شکر باریا و هویها پیشمار بر اصحاب رسول مختار جمع نمود و یک
بار نیکو بسیار بار همراه اصحاب کبار لشکر از برای جنگ قتال میخواست پس ایزد
قهار نیزیت میداد آن جاعه کفار او را و هلاک میکردند و باز پس نیکشت از آن جماعه
کفایه کمر اقل قلیل و پنجهین حال ستم بود تا آنکه هر قل مرد در حالی که مسلمانان فتح و ظفر
بر اکثر بلادشام یافته بودند و اجرای احکام اسلام در آن بلاد گردید پس از مردن او
والی ملک و کده او شد لیکن غمگین بعد از هلاک او ملک و زمین هلاک شد یعنی ملک
رومی و جالبیت هلاک شد و ملک رومی و اسلامی بر پای شد تا آنکه اقامت داد آنها را
حق تعالی برای جنگ قتال طائفه نصرانیه و برای مقابله و فضا کفرانیه و قیام نمودند آنها
در خدمت آخرین شریفین از عمارات و خیرات و تعظیم شریعت و علماء و مکریم مشایخ
و اولیا پس جزا و پاداشها را خدای تعالی بهترین جزا و غلبه بر اعدا و تار و زنده و من یهدی
الله فلا مضل له و من یضل الله فلا هادی له پس این مقام مقام حیرت است که هر قلی با وجود
کمال علم و معرفت و تمام عقل و ظرفیت محروم ماند و رشت و هدایت نیافت از
برای عدم سعادت از لیه و وجود تقاوت ابریه و سبب اوطع ربیاست و ظهور کمال
بود و میل بسوی وصول و حصول منازل غفلت از آن از غری و نکال پس نابینا قول صاحب
استغاب که گفته است آن قیصر رسول الله صلی الله علیه و سلم و ائمت بطایفه محمول
بر ایمان ظاهر است یعنی هر قل ظاهر که تصدیق خود را بر رسول مقبول لکن از جهت پارس

ملک و ریاست و حفظ حکم و سیاست از آن تصدیق اعراض ننموده و امد اعلم و اگر چه
 معرفت در ایمان کافی باشد پس لازم می آید که جمیع علماء اهل کتاب و بعضی از
 مشرکان اهل حجاب در دائر اسلام داخل باشند زیرا که معرفت حقیقت
 رسالت رسول مقبول صلی الله علیه و سلم در آنها متحقق بود قال الله تعالی
 اَلَّذِینَ آمَنُوا بِکِتَابِ یَعْقُوبَ کَمَا یَعْقُوبُ اَبْنَاهُمْ وَ قَالَ غَرَضُ قَائِلِ یَعْقُوبَ
 نِعْمَتِ الله تَمَّ نِعْمَتُهُنَّ وَ اَکْثَرُهُمُ الْکَافِرُونَ لکن از سبب حسد و عناد ترک اسلام
 و انقیاد مینمودند چنانچه خبر می رسد که جاند بل شانه فرموده حسد امن عند یفهم من
بعد اثبتین اهل الحق وَ کَوْنُکُمْ عِنْدَهُ وَ اکرمین مینمودم نزد وی لغسلت
عز قل میله بر این می شستم غبار و گرد از پای او و او را سعادت بخود
 می شستم لکن چه کنم که از خدمت وی دور افتادم و افتخار دارم که معنی آن باشد هر ششم
 می شستم روی خود را بآب هر دو پای او پس بنا برین تقدیر مفعول غسلت و
 مضاف قدیم مقرر باشد و تقدیر کلام چنان باشد لغسلت و جی عن با قدیم
 پیر بوجه خوشتر خواند و طلبد بکتاب رَسُولَ لِلّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ سَلَّمَ بکتاب
 و نوشته رسول خدا صلی الله علیه و سلم الَّذِی بَعَثَ بِهِ اَنْ کُتُبَیْهِ که فرستاده
 بود آنحضرت صلی الله علیه و سلم آن مکتوب مع وَحِیَۃُ الْکَلْبِیْ همراه و حیه که
 محبوب یسوی قبیل بنی کلب است و حیه بکسر دال مبدل و سکون عا جمله و یا
 شایسته محتایه مشهور است اگر چه بعضی بغیر دال مبدل نیز روایت کرده اند و او حیه
 پس خلف پیرونده کلبی است و او بسیار خوش رو و صاحب جمال بود بحدیکه و تنگد حیه
 و اردنی شد بدین مقدمه هیچ ستوره نمی ماند مگر پیروان می شد برای رویت حسن
 و جمال و در اکثر اوقات حضرت جبرئیل امین بر سید مرسلین در صورت و حیه می آمد
 از جهت کثرت حسن و جمال و وفرت عقل و جلال و او اسلام در زمان قدیم آورد و او
 جمیع جنگها همراه رسول مقبول صلی الله علیه و سلم حاضر شد مگر در جنگ بدر و فرستاده بود او را
 رسول مقبول صلی الله علیه و سلم در آخر سال ششم کتاب بعد از رجوع آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 و سلم از صلح حدیبیه که تا آن کتاب یسوی هر قل رسانده آن مکتوب شریف در شهر حرم
 و سال ششم گفت این سخن و اقدی و زنده ماند تا خلافت حضرت معاویه رضی الله عنه و در خلافت

و کَوْنُکُمْ عِنْدَهُ
 غَرَضُ قَائِلِ یَعْقُوبَ
 وَ اَکْثَرُهُمُ الْکَافِرُونَ
 اَلَّذِی بَعَثَ بِهِ اَنْ کُتُبَیْهِ
 وَ حِیَۃُ الْکَلْبِیْ
 وَ حِیَۃُ الْکَلْبِیْ

حضرت معاویه وفات یافت و حاضر شده بود بر جگه یرموک و سکونت اختیار نمود و زنزه کبیر سیم و نزاره عجمه دیدار و بیعت داشت و دمشق را به خطبه بصری بنویسید و سردار بصری را آنکه دی مکتوب بهر قل برساند و بصری بضم با موحده تحت ثانیه و مکتوبه صا و حمله نام دیدار و بیعت شام است و بعضی گویند که آن حران است بفتح حاء و همزه و در آن دیده کار کشیده بسیار خوب و اعلی می شود و نام آن سردار حرث پسر ابی شمر غسانی و ابن سکن آورده که آن سردار مکتوب رسول خدا را علی بن ابی طالب و سلم به دست عدی پسر عاتق طامی فرستاد و عدی در آن وقت هنوز مشرف به اسلام نشده بود بلکه در آن وقت بصرانی بود پس رسید آن عدی به مع و دید که مکتوب بهر قل مکتوب رسول خدا را صلی الله علیه و سلم رسانده اند فان فقهه الی هر قل پس فرستاده و باو آن مکتوب را سردار بصری بسوی بهر قل فرستاد که پس خواند بهر قل آن مکتوب شریف را به تعظیم تمام و همین تعظیم سبب برای تعالی ملک و دولت در نسل و اولاد او تا ابد الایمان گشت بخلاف کسی که چون مکتوب شریف رسول مقبول صلی الله علیه و سلم پاره کرد پس حق سبحانه ملک او را پاره کرد و خوار گردانید و پدر او را و اولاد او را و پیرون کرد و اولاد او را از ملک و سلطنت و از دولت و شمت اما بهر قل چون تعظیم مکتوب آن محبوب نمود پس خدای تعالی باو شاه را در اولاد او محفوظ و مصون از زوال کرد سیف الدین گفته که مراد بادشاه مغرب بقبوی بادشاه فرنج برای شفاعت فرستاد پس آن پادشاه قبول نمود و از او گفت که اقامت را درین ملک اختیار کن پس من از وی ابا آوردم بعد از آن بمن گفت آیا نشان به نام تخته بزرگی که در عمر خود ندیده باشی پس پیرون آورد از یک صندوق قلمی را که از طلایی خالص بود و پیرون کرد از آن قلعه آن مکتوبی را که اگر حرف آن زائل شده بود پس گفت آن بادشاه که این مکتوب پیغام بهر شماست که از برای پدر کلان من بهر قل فرستاده بود و این مکتوب شریف را مایان بطریق توریث تا زمان حال نگاه میکنم به تعظیم تمام زیرا که فیض بایان وصیت کرده که مادامی این مکتوب نزد شما باشد ملک و سلطنت و دولت و شوکت از شما زائل نخواهد شد پس مایان او را محفوظ نگاه کردیم

بصری
الی خطبه
فان فقهه الی
هر قل
پس خواند

بنا در خانه و بادشاهی علی الله و هم بحکم خالق انام باقی ماند این قصه را اکل الهم
 ذکر کرده است **فَاذْأَيْنُوْا** پس ناکاه در آن مکتوب شریف این کلام لطیف بود **بِسْمِ اللَّهِ**
 بنام مبارک خدای که مستجمع جمیع صفات کمال است **الرَّحْمَنُ** یعنی روزی و بنده مؤمن
 و کافران درین دنیا که محل زوال است **الرَّحِيمُ** یعنی بخشنده مؤمنان نه کافران و عقی
 که محل نوال است **مِنْوَسِمْ** و میفرستد این مکتوب و تحقیقات بسمله در تقاسیر بطریق
 تفصیل مذکور است و ایضا فضل آن در اخبار و آثار مسطور است امام شعبی گفته که رسول
 مقبول صلی الله علیه و سلم در ابتدا اسلام بر رسم قریش می نوشت **بِاسْمِكَ اللَّهُمَّ** پس هرگاه
 نازل شد **بِسْمِ اللَّهِ** میفرستاد و میفرستاد پس از آن در ابتدا مکتوب **بِسْمِ اللَّهِ** می نوشت
 و چون نازل شد **آیه کریمه قل ادعوا الله و ادعوا الرحمن** پس می نوشت **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ**
نازل شد اِنَّ مِنْ سُلَيْمَانَ وَاِنَّهٗ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ پس می نوشت **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ**
 من محمد این مکتوب شریف ثابت است از خضر لطیف که نام مکرم آن محمد است
 و محمد در لغت توده شده را گویند لیکن در وی معنی مبالغه و تکرار است و آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم در دنیا محمود و در بیت و در آخرت بر حرم و شفاعت و فضائل این
 اسم مبارک و خواص آن در مقام خود مذکور و مسطور است **عَبْدُ اللَّهِ** که بنده خدا
 است و این را از جهت آن یاد فرمود تا قریض از برای نصرا نیان حاصل آید که آنچه
 جامع نصرا نیان گویند که عیسی فرزند خداست البته آن قول باطل و کاذب است
 زیرا که جمیع رسل در عبودیت خدا یک حکم دارند و مقدم کرد ذکر عبودیت را بر ذکر رسالت
 تا ترقی از ادنی بوی علی حاصل آید و ترسوا لله و فرستاده اوست و در بعضی روایات
 من محمد بن عبد الله و رسول الله و در روایت اولی اشارت است بآنکه ذات مبارک
 جامع در میان کمال عبودیت و جلال رسالت است و بآنکه آن ذات مبارک کامل
 و مکمل است و داعی طلق بوی عبادت حق است **اَللّٰهُمَّ** یعنی خدایا بوی طلق
 که بزرگ اهل و م است و در مکتوب شریف ملک الروم نوشتند زیرا که او مغول
 از ملک دریاست است بحکم اسلام زیرا که سلطنت و ریاست ثابت نمی شود برای
 هیچکس مگر از جانب رسول مقبول صلی الله علیه و سلم و انکاف بنام او هم نکرد بلکه عظیم الروم
 همراه او و ضم نمود از جهت رعایت نوعی از شفقت و ملاحظت زیرا که رسول مقبول صلی الله

قَدْ اَفِيضَ
 اللَّهُ الرَّحْمَنُ
 مِنْ مُحَمَّدٍ
 وَرَسُولِهِ
 عَلَيْهِ السَّلَامُ

علیه السلام عرض بسیار بر اسلام هر قل درشتند از جهت آنکه اسلام و انقیاد با دشتا و شکر
 است از برای اسلام اکثر از اتباع او چنانچه آمده الناس علی دین ملوکهم و مراد از عظیم مردم
 است که مردم روم و عظیم دیگریم او میکنند و ایضا حق تعالی امر کرده است بنیم
 کردن کلام و دعوت بجانب اسلام پس فرموده ان ینالی سبیل ربک بالکفر و بالهدی
 الخنة ای نمی بینی که حق تعالی حضرت موسی و مارون علیهما السلام را امر فرمود که وقت
 ملاقات همراهِ فرعون در مخا طبات سختی و درشتی نکنند بلکه ملطف و نرمی نمایند سلام
 علی من اتبع الهدی سلامت باد از کزنده و آفات بر آنکس که پیروی کند راه رست
 و این مقبس از قول خدا ی تعالی است که بر سبیل حکایت از حضرت موسی علیه السلام
 یاد فرموده و گفته و اسلام علی من اتبع الهدی و تخصیص هر قل بسلام آن فضل الانام
 مرکب نمود زیرا که او از جمله کافران بود و بتدا کردن بسلام برای غیر اهل سلام جائز
 نیست و درین کلام اشعار فرمودند بآنکه اگر آن متابعت راه شد و بدیت نمود پس
 او از اهل سلامت و دگریت و بدیت و نهایت خواهد بود و اگر از سبب حد و غنا
 اعراض از راه صواب کرد البته در دنیا و عقبی معذب بعذاب خواهد شد اما بعد ای پس
 از یاد کردن جمله بدیت و سلام بر شیخ بدیت و اگر گفته شود که کلمه اما از برای تفصیل
 است و تفصیل بجز از تکریر حاصل نمیشود و درین مقام قسیم و مقابل و مذکور نشده
 پس کلام چگونه صحیح شود جواب آنکه قسیم مستفاد از ما قبل شده کویا حکما مذکور است پس
 تقدیر کلام درین مقام چنان است اما ابتداء المکتوب فیسم الله و اما المکتوب به
 فمن محمد و نحو ک و اما بعد فلک فلذا فانی اذ عوفک پس بدستی من میخوام تلطف
 و حسان ید عاتک اللهم السلام و ایمان و مراد این کلمه شهادت است
 که بآن خوانده می شود جمله کافران را بسوی اسلام و اذعان و دعایت بکسر دال
 جمله مصدر رست از دعا ی دعوت مانند مثل شکلی نیکو شکالته امام نووی گفته که معنی است
 که هر یک که ترا بکلمه توحید و تجید و در رویت مسلم بدعیه الاسلام آمده یعنی میخوام ترا
 بکلمه که آن کلمه خوانده است ترا بسوی اسلام و احتمال دارد که دهجیه بمعنی دعوت
 باشد چنانچه در قول پروردگار جل شانۀ لفظ کاشف معنی کشف است باینکه فرموده
 لیس لها من دون الله کاشف و بعضی گفته اند که اضافه دعوة الاسلام مثل اضافه

مع
 رجوع در تفسیر
 عظیم باشد

سید بن طاووس
 در کتب

سلام علی من اتبع

الهدی اما بعد

فانی اذ عوفک

یا عاتک اللهم

شجره دارا رکب است پس معنی آن باشد که میخوارم ترا بجز حق که آن مدعو بعینه است
 و یا بمعنی الی است زیرا که علماء بنحو جائز دستند ایستاده که در آن یک حرس فی
 از حروف جریجا و دیگر از آنها پس حاصل آن شد که ادعوی الی الاسلام است پس
 اسلام آوردن برادران کن مرخدا می را که خالق تو است و مسلم امر از باب
 افعال است مسلم یعنی اگر اسلام آوردی سلامت میسانی از کردند دنیا و از
 خدای عقی و مسلم بفتح لام است مضارع از مسلم یسلم و میسم مجزوم است از جهت
 آنکه او جواب بر واقع شده و این کلام در بلاغت لفظیه و معنوی بر آن قاطع است
 و آنکه از جمله جوامع الکلم است و بعضی گفته اند که معنی است که اسلام آوردن اگر اسلام
 آوردی پس سلامت میسانی از عقائد و نیت و از اعمال و اخلاق را دیته **يُؤْتِيكَ اللَّهُ**
الْجُودَ هر گاه اگر اسلام آوردی میدهد ترا خدای تعالی فرد و ثواب تو و بارگشت
 بار از نیت ایمان آوردن بحضرت عیسی علیه السلام و دیگر بار از جهت ایمان آوردن
 بان حضرت صلی الله علیه و سلم در کتاب جهاد و ضعف رحمة الله علیه مسلم
 بکبر روایت کرده و گفته است **يُؤْتِيكَ اللَّهُ الْجُودَ** مرتبه و زمین تو را بر از جبهه
 کمال حرص رسول مقبول صلی الله علیه و سلم است در ایمان آوردن هر قلی زیرا که
 ایمان او سبب ایمان اکثر کما بعان وی است و بعضی گفته اند که جائز است
 که مرتبه متعلق مسلم نیز بسبیل نماز باشد پس معنی آن باشد که
 سلامت میسانی دو بار یک بار در دنیا مسلم اگر شستن و دادن جزیه و شمال
 آن و دیگر بار مسلم در عقبی از عذاب میانی **وَإِنْ تَوَلَّيْتَ** و اگر گشتانند
 زوی خود را از اسلام و اسلام را اختیار نکردی **فَأَنْتَ عَلىٰ كَيْفِكَ** پس برستی
 بر تو است **لَا تَذْهَبُ** از پیشین گناه مزارعان و کشت کنندگان ویریسین
 بفتح یا و شمشه تهمینه و کسر را مهله بعد از آن بیاض شمشه تهمینه ساکنه
 و بسین مهله پس از آن بیاض شمشه تهمینه ساکنه جمع یریس بروزن
 فعل است و گاه یا اولی بهمه بدل کرده می شود پس یریس گفته
 می شود و ایضاً رویت کرده است بدو یا پس از بسین مهله و مرین
 تقدیر او جمع یرسی که خوب بسوی یریس است و ایضاً در بعضی

و آنکه از جمله جوامع الکلم است و بعضی گفته اند که معنی است که اسلام آوردن اگر اسلام آوردی پس سلامت میسانی از عقائد و نیت و از اعمال و اخلاق را دیته

روایات از یسین بکسر تفرقه و کسر را در جمله شده و بیا در متنه
تحتانیه و بعد از یسین جمله نیز آمده و در بعضی روایات در غیر این
صیغ فلان علیک اثم الاکارین منظر آمده و بر هر تقدیر مراد آنست اگر تو
پشت دادی از اسلام و اعراض کردی از ایمان و اذعان پس
گناه منرا عان و رعیت و تابعان در ذمه تو است زیرا که رعیت و سپاه
تابع با دشاه در سلوک راه می باشند اگر با دشاه تابع راه رشد و هدایت
شود پس آن مردم نیز متابعت آن راه می نمایند و اگر با دشاه اعراض از
راه حق اختیار نمایند پس آن مردم نیز اعراض از آن راه و اشیای نمایند
چنانچه مشهور و معروف است که الناس علی دین ملوکهم و تخصیص منرا عان
از آن جهت یاد فرموده که اغلب در مردم رعیت و اهل کشت و زرع
بودند یا آنکه اهل زراعت نسبت بسائر مردم ولایت اسیر در
انقیاد و متابعت می باشند و احتمال دارد که مراد از اریسین
مجموعه یسین باشند یعنی اگر تو راه ضلالت اختیار کردی پس جماعه
نحو یسین نیز تقلید و متابعت تو اشیار خواهند کرد پس گناه آنها بر ذمه
تو است و بعضی گفته اند که مراد از اریسین تابعان عبد الله بن
اریس باشند اگر گفته شود که حق سبحانه و تعالی در کلام خود فرموده و
تجدد و از زرت و زکرا آخری پس این سخن چگونه صحیح شود جواب آنکه
مراد از این کلام آنست که گناه کراه کردن و بیکران بر ذمه تو است و شک
نیست که کراه کردن فعل از افعال متصل است و وی ماخذ بفعل خود
شد و همین است مراد از قول حق سبحانه و تعالی که فرموده
و لیکن انما هم و انما مع انما لیکن و احتمال دارد که مراد آن باشد که اگر چه تو از
اهل کتاب هستی اما و قیله از اسلام و انقیاد اعراض کردی پس بر تو گناه
و عذاب مثل گناه و عذاب مجوسیان که اهل کتاب نیست اند خواهد
بود و برین تقدیر مراد از اریسین نیز مجوسین خواهد بود و یا اهل نیکو کلام
و اهل اهل کتاب و این خطاب عام است از برای جماعه یهود و نصاری

و یا اهل الکتاب

و در حدیث مبارک و او از برای عطف است بر لبم اینها آخر فقالوا یا رب
 و تعالوا بفتح لام است اگر چه در قرائه شاذه بضم لام بنا بر نقل و حذف نیز آمده و الی
 کلامه ایسوی سخن سئواله بینکم که برابر است در میان ما و در میان
 شما و هیچ اختلاف و منازعت در میان ما و شما دران کلمه نیست پس لفظ سوا بمعنی
 ستوئیه است چنانچه صاحب کشاف در قول حق تعالی سَوَاءٌ لَّكَ لِحْمُنِ تفسیر نمود
 و گفته ای ستوئیه و احتمال دارد که سوا بمعنی استواء بر مثل مبالغه باشد و مراد از کلمه جمله
 مفید است و دلیل بروی تفسیر او است اِنَّ لَا تَعْبُدُ اِلَّا اللَّهَ اینکه پرستش کنیم بجز از
 خدا تعالی یعنی احدی را همراه او شریک در عبادت نکنیم و لا تَشْرِكُ بِاللَّهِ شَيْئًا و شریک
 نیاریم بآن خدای تعالی هیچ چیز را در استحقاق عبادت و لا تَجْعَلْ دُونَهُ مِثْلًا
 بَعْضًا بَعْضُ الزَّامِيَانِ بعضی دیگر را از جنس خود از بابا مِثْلُ دُونَ اللَّهِ پروردگار ان از جنس
 خدای تعالی یعنی نگویم که غیری جز خدا است یا بعضی جز خدا است و اطاعت
 کنیم جبار را در تحکیم و تحریر زیرا که آنها مثل ما بشره و عاجز اند فلان تَقُولُوا پس اگر پشت
 دهند و روی خود بگردانند آن جماعه اهل کتاب فقولوا پس بگویند شما ای جماعه
 مسلمانان اَشْهَدُ قَا که گواه باشم شما ای جماعه کافران يَا اَنَّا كُفِّرْنَا بَايْكُمْ
 بدستی ما یا ان مسلمانیم و معنی گفت که ما زود شد بر شما حجت پس اقرار نماید که ما یا ان
 مسلمانیم نه شما یا ان و جایز است که از قبل تعریض باشد یعنی اعراف نماید که ما یا ان
 کافرانیم و تسلطانی آورد که این آیهست مبارکه قبل از نزول رسول مقبول در مکتوب
 شریف نوشته بودند پس موافق شد لفظ آن بلفظ آیه که میزد و وقت نزول آن
 زیرا که این آیه کریمه در قصه و قد بخران نازل شده و وفود آنها در سال نهم بود و این قصه
 ابی بنیان در سال ششم متحقق شده و اکثر مفسرین بر همین متفق اند و بعضی گفته
 اند که این آیه کریمه در شانیه بود و نازل شده و بعضی گفته که این آیه کریمه مثل سوره
 فاتحه دو بار نازل شده و لکن این سخن بغیر از نقل مدید بسیار از صواب بعید است
 و الله تعالی اعلم بدانکه امام نووی رحمه الله علیه آورده که این مکتوب شریف
 از ان محبوب لطیف شتبل است بر قواعده عجیبه و فوائد غریبه فائده اولی آنکه
 مکتوب فرستادن بسوی کفار از برای اعلام آنرا جایز است دوم آنکه دعوت

تعالی کلامه
 سَوَاءٌ لَّكَ لِحْمُنِ
 اِنَّ لَا تَعْبُدُ اِلَّا اللَّهَ
 وَلَا تَشْرِكُ بِاللَّهِ شَيْئًا
 وَلَا تَجْعَلْ دُونَهُ مِثْلًا
 بَعْضًا اَزْ بَعْضٍ
 اَشْهَدُ قَا
 فقولوا
 يَا اَنَّا كُفِّرْنَا

است و چون گفتار پس بملک و نلفظ الحمد لله درین مکتوب شریف واقع شد
پس هر یک را معلوم شد که مراد از حمد خدا در حدیث مذکور مطلق ذکر خداست و دلیل
برین آنست که در یک روایت در حدیث مذکور بقرعه بدل بجا آمده واقع شده
و بهم آنکه ابتدا کاتب بنام خود در مکاتیب و رسائل مسنون است که بگوید از
فلانی نام بسوی فلانی نام چنانچه روایت از ربیع بن انس آمده که اصحاب
رسول خدا صلی الله علیه و سلم نظم و تکریم رسول کریم بوجهی میکردند که حد
و نهایت نیست و مع ذلک در مکاتیب خود که بسوی رسول مقبول صلی الله
علیه و سلم میفرستادند ابتدا بنام خود قبل از نام رسول مقبول صلی الله علیه
و سلم میگذراند و بعضی علماء رخصت بابتدای نام مکتوب ایله نیزه کردند چنانچه
منقول شده که زید بن ثابت مکتوب بسوی حضرت عسائی فرستاد پس
ابتدا بنام حضرت عسائی کرد و بهم آنکه کاتب را لازم است که در
تمامت الفاظ و تغریبات و نوعی از شفقت و ملاطفت رعایت کند لهذا
رسول مقبول صلی الله علیه و سلم در مکتوب شریف الی هر قل عظیم الروم
نوشت و نوشت الی هر قل پس پس الی الی هر قل ملک الروم و یا زوهم
آنکه بلاغت در اینجا و تحریر الفاظ بزیاده شتبل بر معانی کثیره بامتنان
مستحب است زیرا که قول رسول مقبول صلی الله علیه و سلم آنچنین است که در
انجامت اختصار و بلاغت و فایده در جمع معانی کثیره واقع است مع
ذلک برین تجنیس نیز ردی تحقیق است و دوازدهم آنکه هر کسی از اهل کتاب
زمان رسول مقبول را دریافت و ایمان و از حان بوی آورد پس برای او کتاب
مضاعف است و سیزدهم آنکه استعمال ما بعد در خطب و مکاتیب از جمله
مستحبات است و چهاردهم آنکه هر کس که سبب اضلال یک جماعه باشد پس
کنه آن یک کس برابر کنه آن جماعه باشد بلکه زیاده بر آن قال الله تعالی
و لیخینن الله الهم و انما لا یجمع انما لایجمع و پانزدهم آنکه مرتبه عبودیت از جمیع مرتب
مقدم است لهذا رسول مقبول صلی الله علیه و سلم او را رد و ذکر مقدم نمود بلکه
طریق حصول بسوی پروردگار جز از عبودیت نیست زیرا که خلق مخلوقات از

از جهت عبادت است قال الله تعالی و ما خلقت الجن و الإنس الا ليعبدون
 قال ابو سعیدان گفت ابو سعیدان فکما قال پس هرگاه گفت آن سلطان ما قال
 آنچه گفت از سوال جواب برای صواب و دفع من قراءه الکتاب و تفرغ شد
 از خواندن کتاب مبارک آن جناب گشت بخند بسیار شدند روی الصالحین
 شور و شغب و صخب بفتح صاد مهمله و فتح فاء معجمة عبارت است از اختلاط آوازها
 بایکدیگر و در بعضی روایات بحب بدل صخب واقع شده و او در معنی متحد با صخب است
 و از تفکات الأصوات و بلند شدن آوازها و مولف در کتاب جهاد زیاده کرده
 فلما همی ما قالوا و آخر جنا و پیرون کرده شدیم مایان از مجلس آن سلطان و آخر جنا
 بعضی همزه و سکون چشم است فقلت پس هتم من لا صحنی بران باران خود چنین
 آنچه جنا و قیقه که پیرون کرده شدیم مایان از مجلس آن سلطان لکذا صر
 سو کند است بخدا تعالی که برائینه تحقیق بلند شد و لام منقوذه در لفظ جواب
 قسم مخدوف است و امر بفتح همزه و کسر میم است بمعنی کبر و ارتفع و فاعل او
 امرا این آبی کشته کار سپرالی کشته و ابوکبشه مردی بود از قبیله خزاعه که عبادت
 و ثمان ترک کرده بود و عبادت شمری میکرد و درین کار بیچاره از مردم عرب
 باو بی موافقت نکرد پس نسبت دادند مردم قریش رسول مقبول صلی الله علیه و سلم را بان
 مرد از جهت عداوت یا از جهت حقارت نسبت کردند او به نسب غیر مشهور یا از
 جهت مجروحان گفت زیرا که رسول مقبول صلی الله علیه و سلم همراه مردم عرب مخالفت درین
 اختیار نمود چنانچه ابوکبشه مخالفت با آنها کرده بود و ابواحسن جرجانی گفته که ابوکبشه بدر سو
 مقبول از جانب مادر بود لهذا نسبت بان کردند لیکن درین اشکال است زیرا که اهل نسب
 تصریح کرده اند که بدر رسول مقبول از جانب مادر و هب بود و نام مادر و هب عالمکه دختر و قحط
 پسر هب سپهر بلال بود و هرگز از حدی از اهل نسب منقول نشده که او مکنی بابی کبشه بود
 و بعضی گفته اند که ابوکبشه بدر بعد المطلب از جانب مادر بود لیکن درین نیز اشکال است
 زیرا که با اتفاق اهل نسب معلوم است که مادر عبد المطلب سلمی دختر عمرو پسر زید بود و عمرو بن زید
 هرگز مکنی بابوکبشه نبود و بعضی گفته اند که ابوکبشه بدر رضا عبد المطلب بود و نه یحیایه زیرا که
 بدرستی او بدر جو رسیده است که میرسد او را یا میرسد از وی ملک بنی الاخیار یا شاه مردم

قال ابو سعیدان فلما همی ما قالوا و آخر جنا و قیقه که پیرون کرده شدیم مایان از مجلس آن سلطان لکذا صر سو کند است بخدا تعالی که برائینه تحقیق بلند شد و لام منقوذه در لفظ جواب قسم مخدوف است و امر بفتح همزه و کسر میم است بمعنی کبر و ارتفع و فاعل او امرا این آبی کشته کار سپرالی کشته و ابوکبشه مردی بود از قبیله خزاعه که عبادت و ثمان ترک کرده بود و عبادت شمری میکرد و درین کار بیچاره از مردم عرب باو بی موافقت نکرد پس نسبت دادند مردم قریش رسول مقبول صلی الله علیه و سلم را بان مرد از جهت عداوت یا از جهت حقارت نسبت کردند او به نسب غیر مشهور یا از جهت مجروحان گفت زیرا که رسول مقبول صلی الله علیه و سلم همراه مردم عرب مخالفت درین اختیار نمود چنانچه ابوکبشه مخالفت با آنها کرده بود و ابواحسن جرجانی گفته که ابوکبشه بدر سو مقبول از جانب مادر بود لهذا نسبت بان کردند لیکن درین اشکال است زیرا که اهل نسب تصریح کرده اند که بدر رسول مقبول از جانب مادر و هب بود و نام مادر و هب عالمکه دختر و قحط پسر هب سپهر بلال بود و هرگز از حدی از اهل نسب منقول نشده که او مکنی بابی کبشه بود و بعضی گفته اند که ابوکبشه بدر بعد المطلب از جانب مادر بود لیکن درین نیز اشکال است زیرا که با اتفاق اهل نسب معلوم است که مادر عبد المطلب سلمی دختر عمرو پسر زید بود و عمرو بن زید هرگز مکنی بابوکبشه نبود و بعضی گفته اند که ابوکبشه بدر رضا عبد المطلب بود و نه یحیایه زیرا که بدرستی او بدر جو رسیده است که میرسد او را یا میرسد از وی ملک بنی الاخیار یا شاه مردم

و احتمال دارد که ضمیر نه از برای شان باشد و لفظ نه احتمال دارد که بکسر هم
 باشد و برین تقدیر این کلام ستافت از برای تعلیل باشد و احتمال دارد که
 بنسبت مفرده باشد و درین جنگا م بدل از هر باشد یا بیان وی و آنجی صغیر عبارت از اهل
 روم است و آنها را بنی صغیر از ان جهت گویند که روم سپهر عین پسر اسحاق ک که جدا آنها
 بود دختر پادشاه حبشه را در عقد نکاح خود آورده بود و چون اولاد او از ان تنگوار جدا
 شد پس رنگ آنها در میان سفیدی و سیاهی بود لهذا گفته شد آنها را بنو صغیر
 و بعضی گویند که حضرت بی بی ساره حرم حضرت ابراهیم خلیل مد علی نبینا و علیها السلام
 خلافاً لخاص را در کلوی نوبه خود نمود لهذا اولاد او سکنه بنی صغیر شده و بعضی
 که آنها منسوب بسوی صغیر پسر روم سپهر عین پسر اسحاق اند و از انست پسر بنو حبشه
 بود م من از همان روز موقوفه یقین کننده در دل خود آنکه که بدستی آن محمد صلی
 الله علیه و سلم سبب ظن زود است که ظاهر و غالب میشود و کار او در ترقی می افزاید
 حتی ادخل الله علی الانبیاء ما انکم داخل کردنید خدای تعالی برین سلام را و ایمان
 و ادغان را در سینه من جای داد و شرف با سلام شد و مراد ازین سلام
 است که این یقین سابق را بر بنیه ظهور رساندم نه آنکه آن یقین سابق مرتفع شده
 بود و در حدیث عبد الله بن شداد از ابی سعیدان چنان آمده فاولت من عوایا
 من محمد حتی سلمت و کان ابن الناطور و بود سپهر ناظور و ناظور بنی ناظور و ناظور
 مبدع مروی شده پس بنا برین تقدیر از اسم عجمی است و بر هر تقدیر او عبارتست
 از حافظ و عارس بستان است صاحب ایلکاء که حاکم ایلکاء بود و ایلکاء عبارتست از
 بیت المقدس است و تحقیق این در سابق گذشته است و صاحب ایلکاء منسوب است
 بر خصوص عینی صاحب ایلکاء یا مرفوع است بنا بر آنکه او لغت از برای ابن ناظور
 است و هر قل و صاحب هر قل بود پس هر قل مخوفه الام مجرور است بنا بر آنکه او
 مخوف برای ایلکاء است پس معنی آن شده که ابن ناظور که صاحب ایلکاء و صاحب
 هر قل بود اگر گفته شود مراد از صاحب ایلکاء حاکم و میر است و آن معنی مجاز است از
 برای لفظ صاحب مراد از صاحب هر قل معنی حقیقی و بی است پس لازم آمد جمع بین
 تحقیق و المجاز و آن باطل است جواب آنکه مراد امام شافعی رحمه الله علیه آن بانو

که آنها منسوب بسوی صغیر پسر روم سپهر عین پسر اسحاق اند و از انست پسر بنو حبشه بود م من از همان روز موقوفه یقین کننده در دل خود آنکه که بدستی آن محمد صلی الله علیه و سلم سبب ظن زود است که ظاهر و غالب میشود و کار او در ترقی می افزاید حتی ادخل الله علی الانبیاء ما انکم داخل کردنید خدای تعالی برین سلام را و ایمان و ادغان را در سینه من جای داد و شرف با سلام شد و مراد ازین سلام است که این یقین سابق را بر بنیه ظهور رساندم نه آنکه آن یقین سابق مرتفع شده بود و در حدیث عبد الله بن شداد از ابی سعیدان چنان آمده فاولت من عوایا من محمد حتی سلمت و کان ابن الناطور و بود سپهر ناظور و ناظور بنی ناظور و ناظور مبدع مروی شده پس بنا برین تقدیر از اسم عجمی است و بر هر تقدیر او عبارتست از حافظ و عارس بستان است صاحب ایلکاء که حاکم ایلکاء بود و ایلکاء عبارتست از بیت المقدس است و تحقیق این در سابق گذشته است و صاحب ایلکاء منسوب است بر خصوص عینی صاحب ایلکاء یا مرفوع است بنا بر آنکه او لغت از برای ابن ناظور است و هر قل و صاحب هر قل بود پس هر قل مخوفه الام مجرور است بنا بر آنکه او مخوف برای ایلکاء است پس معنی آن شده که ابن ناظور که صاحب ایلکاء و صاحب هر قل بود اگر گفته شود مراد از صاحب ایلکاء حاکم و میر است و آن معنی مجاز است از برای لفظ صاحب مراد از صاحب هر قل معنی حقیقی و بی است پس لازم آمد جمع بین تحقیق و المجاز و آن باطل است جواب آنکه مراد امام شافعی رحمه الله علیه آن بانو

استند و مانند امام عظمی رحمة الله علیه پس جواب نسبت که مراد از صاحب بر
سبیل عموم مجازت منعی ملائیس است مثلاً و آن ملائیس نسبت بایلیار بامارت است
و نسبت بهر قل صاحب است سقفاً سر دریا عالم نصاری پس او منصوب است
بنابر آنکه او خبر کان است و یکدش خبر بعد خبر است و بعضی شارحین گفته اند که او منصوب
بر حالیت است و یکدش خبر کان و بعضی گفته اند که او مرفوع است بنابر آنکه او خبر
بنایا و محذوف است و سقفاً بضم سین و ضم قاف و بشدید قاف است و آن
بر مارت روایات سقفاً بر صیغه باضی مجهول از باب تفعیل آمده و در بعضی سقفاً
بنیة القنف در اول نیز آمده و سقفاً و سقفاً هر دو لفظ یکی اند معنی سر در
پشت یا نصاری یا عالم آنها و بعضی گفته اند که لفظ عربی است و معنی او وکیل الاکن
زبان نیز که سب و او را تنها ضنوع و خشیع بسیار میگرد گفته اند نظیر این لفظ نیست
در لفظ عرب که عبارت از خاص است و آن سبیده گفته که اسلف نیز آمده
و معنی صانع است و اگر گفته شود که لفظ ازخج نیز آمده و جواب آنکه او جمع است و
مراد از مرفرد است و باید دانست که او در قول و و کان این ظاهر عطف است
و هر کلام چنان است عن الزهری بن عیسی بن عیسی بن عبد الله بعد از آن ذکر
نزد حدیث بزرگ و در از از ابی سفیان ثم قال الزهری و کان ابن النبی
سید صفت و این در ظاهر اگر چه بر صورت ارسال است لکن در دلائل ابی نعیم آورده
که زهری گفته که بدرستی من ملاقات کردم ابن مالک و در بلد دمشق در زمان
عبد الملک پس مروان و کمان میکنم که تحقیق او عقل این حدیث از وی نشده مگر
پس از آنکه او اسلام آورد و زهری توصیف او بصفیة ازان کرد و گفته معلوم کرد
که آن خلق بر سر را تنها بود و بعضی اهل مغارب نیز عزم کردند که اقل این حدیث از ابن
مالک و نیز ابی سفیان است لکن زوایت ابی نعیم در دلائل رو میکند قول آنها را و بعد
اعلم علی نصاری الشام بر جامع نصاری که در ملک شام بودند و نصاری جمع نصاری
یعنی یاری کنند است و تسمیه آن جامع نصاری از جهت آن بود که آنها میان
خود با یکدیگر معاشرت و یاری می نمودند یا آنکه آنها همراه حضرت عیسی علیه السلام یار
بنوده بودند چنانچه حق سبحانه جل شانده در کلام خود فرمود قال عیسی بن مریم من

من انصاری الی الله قال الخوار یون سخن انصار آمد یا از جبهه انگیزانها سکونت نمود
 بودند در یک جا یکی آن جایی را نصره یا نصرانه یا نصره گفته شد و این اسم را خود
 با اختراع نموده بودند چنانچه مفسرین تحقیق کردند در قول پروردگار جل و علی
 شان و من الذین قالوا ان انصاری ان هر قل که بدستی باد شاه هر قل چنین قلیم
 ایلیکاء و قیامه آنده بود و موضع ایلیار و آن وقتی بود که هر قل بشکر فارس فتح و ظفر
 یافته بود و این در سالی بود که رسول مقبول صلی الله علیه و سلم بحرم بعمره مدینه رسته
 بود و چون خبر غلبه اهل روم بر اهل فارس رسید پس مسلمانان بسیار خوش شدند
 چنانچه این قصه را امام ترمذی در کتاب خود مفصل آورده و تفسیر قول حق سبحانه
 اهل شان یومئذ یفرح المؤمنون بنصر الله و مولف اشارت باین قصه نیز در کتاب
 بسیار کرده و شبهه از آن در سابق نیز ذکر شده است صحیح یومئذ صحیح کرد در یک روز
 خبیث النفس در مالی که نفس او پلید بود یعنی غناک چنانچه تفسیر در روایت ابن
 اسحاق آمده و گاه و گاه در کسل نفس نیز استعمال می شود چنانچه در حدیث صحیح
 آمده است ان الله لم یجعلکم جثث نفسی کویا رسول مقبول صلی الله علیه و سلم این لفظ
 را کرده و استعمال این لفظ در حق هر قل جائز نیست زیرا که او در عاقبت
 اسلام نیامد فقال بعض بطارقیه پس گفت بعضی از خواص دولت او برای او
 در بطارقیه بفتح با موعده تخمینه جمع بطریق یکم با موعده تخمینه است
 قد استنکرنا هیتک که بدستی مایان نشناختیم صورت و شکل ترا امروز
 یعنی شکل و صورت تو هر روز بسیار تغییر شده پس سبب آن چیست قال ابی
 انما فخری گفت ابن ناخور و کان هر قل حواء و بود باد شاه هر قل کا هن
 و خرافه ما مملد و تشدید را میجو و در آخر همه منونه عبارت از کا هن است
 یظلم فی النجوم میدید در ستار و این قول اگر فخر شانه باشد پس
 معنی آن باشد که هر قل جامع برد او بود و اگر تفسیر با فید پس وجه صحت
 آنست که کبانت گاه با لغا شیه طاینها اخبار را در دل میشو و گاه استفا
 از احکام ستاره می شود و این هر دو قسم شایع و ذائع بودند تا آن وقتیکه
 خالق اتم نظر هر کرد ایند سلام را پس غلبه و شوکت آنها بشت و اعتماد

یحدثه
بیا

یحدثه
بیا

یحدثه
بیا

یحدثه
بیا

یحدثه
بیا

یحدثه
بیا

یحدثه
بیا

یحدثه
بیا

یحدثه
بیا

برای باطل گشت و هر قل و دین باب مقتضای حساب متعین معلوم کرده بود
که مولد نبوی بمقارنت علویین در برج عقرب می باشد و آن هر دو ستاره
در هر سیست سال یکبار مقارنت می یابند پس در شصت سال سه بار اتفاق
نمودن باقی و پس در اتمه اوست سال اول مولد نبوی واقع شد و در اتمه اوست
سال دوم حضرت جبرئیل این بر سید مرسلین نازل شده و در اتمه اوست سال
سیوم فتح خبر میسر شد و ایضا در همین مقدمه عمره واقع شد که منجر بسوی فتح
می شد و درین هنگام اسلام بدرجه کمال و تمام رسید و چون برج عقرب
را بنی است پس منجانب استدلال از آن گرفتند که بادشاهی جامع که خسته می کنند
آنرا نخواهند داشت و بر سایر مردمان غلبه و استیلا نخواهند یافت و آن جامع عرب
است زیرا که ملک جماعیه و مقتضی شده و اگر گفته شود که امام بخاری
رحمه الله علیه چگونه با نرداشت آوردن این حدیث و درین مقام با وجود
اینکه او مشعر است بقویت قول منجانب و کاجنان و منظم است از اعتماد کردن
اجرام آن مفسدان جواب آنکه مقصود امام بخاری رحمه الله علیه که بشارت
این سرور کائنات از هر طریق و از هر فرقی آمده بود از گاهین و بخت ارحم و بطل از
ایمنی و جبری و این از لطائف مجیبیه است که قبل ازین هیچ عالم بگردیان این نکته
نزدیک نتهذه نه در عبارت و نه در اشارت فقال لست پس گفت هر قل از برای
آن خواص دولت خود چنین سنا و قتی که پرسیدند آنها او را از سبب تغییر
شکل و هیئت و آن کلام سابق آنها که در ظاهر اخبار از تغییر صورت و شکل مادی باطن
سوال از سبب آن تغییر است انا کرأیت اللیلة بدرستی که من دیدم شب چنین نظری
فی الجوف و تنگه من دیدم و مطالعه نمودم در سارک ملک الختان قد ظهرو که بادشاهی
اهل خسته تحقیق ظاهر شده یا بادشاهی اهل خسته غالب و آشکارا شد و ملک بضم میم و سکون
لام است و بعضی بفتح میم و کسر لام نیز تصحیح نمودند و بخان بکسر هاء و جمع اسمی است یا خود از ختن
و آن عبارت از پیرین پوستی که پوشیده می کنند خف را سیمی گفته که مراد آن سلطان بملک
ختان رسول آخر الزمان است و درین قول هر قل صائب بود زیرا که در دنیا باطن و غلبه فضل
علیه علی نه صلوات الله بود و در قتی بود که رسول علیه السلام صلح بر جدیچه همراه افرا قوتی کرده بود

فقال لست
سأفعل فی
اللیلة
فی الجوف
من یختار قل

بودند و در بعضی روایات پنجاهم بهم آمده آنی هر قل آورده شد هر قل را و نام خضر
 را چنین نگردید و بجل بردی از عرب از مسکن به ملک نختان که فرستاده بود بان مرد
 بسوی وی بادشاه غسان و بادشاه غسان همان صاحب بصری است که نام او
 حرث بن ابی شمر بود چنانچه در سابق گفته شد و غسان بفتح غین حمزه و تشدید
 سین جمله نام است که نزد آن نازل شدند و سکونت در اینجا اختیار کردند
 و از کتاب ابن السکن معلوم می شود که نام آن مخضر مدعی بن عاتم است و درین پنج
 بنده نیست زیرا که در آن هنگام مدعی مذکور مشرف باسلام نشده و در زمره صحابه کرام
 در شمار نشده بود بخیر عن خیر رسول الله صلی الله علیه و سلم که خبر میداد آن مرد و او
 از مال رسول خدا صلی الله علیه و سلم چنانچه ابن اسحاق در روایت خود تفسیر کرده
 و گفته که آن مرد گفت که در میان ایامان بیرون شده است یک مردی که آن دعوی
 نبوت و رسالت مینماید و بعضی مردمان انقیاد و متابعت او اختیار نمودند و بعضی
 از آنها انفراد و مخالفت از آن ایثار نمودند پس در میان ما جنگ و جدال و حرب
 و قتال برپای شد و من آنها را در همین حال که گفته آمدم فلما استخبره هر قل
 پس هرگاه پرسید آن مرد را هر قل از احوال رسول مقبول صلی الله علیه و سلم قال گفت
 هر قل از برای تابعان خود از هبوا یا پیروی باین مرد بخیر را بسوی گوشه و کنار و قافله
 پس پیچید از محنت هوا و لایا خسته کرده شده است آن مرد یا خسته نگردیده شده است
 فنظر و الالبه پس دیدند آن تابعان هر قل بسوی آن مرد پس دیدند که او خسته گرد
 شده بود و بود فخذوه انه محتقن پس گفتند او را که بدستی آن مرد خسته کرده شده
 است و سألته عن العرب و پرسید هر قل آن مرد را از عرب که ایام و عرب خسته
 میکند یا نه فقال پس گفت آمد و در جواب آن سوال هم یخندون که آن مرد
 عرب تمامی خسته میکنند و این کلام دلیل است بر آنکه مردم عرب قبل از بعثت
 حضرت رسالت پناه صلا الله علیه و سلم خسته میکردند و در بعضی روایات مختون
 بفتح تاء فاخته فوقانیه اولی و کسر ثانی آمده و در بعضی روایات مختون نون نیز آمده
 فقال هر قل پس گفت هر قل از برای خویش دولت خود هذا این مردی که
 دعوی نبوت و رسالت در عرب مینماید ملک هلین الا مکه با و شاه ابن

در بعضی روایات
 از کتاب ابن السکن
 معلوم می شود که
 نام آن مخضر مدعی
 بن عاتم است و در
 این پنج بنده نیست
 زیرا که در آن هنگام
 مدعی مذکور مشرف
 باسلام نشده و در
 زمره صحابه کرام
 در شمار نشده بود
 بخیر عن خیر رسول
 الله صلی الله علیه
 و سلم که خبر میداد
 آن مرد و او از مال
 رسول خدا صلی الله
 علیه و سلم چنانچه
 ابن اسحاق در روایت
 خود تفسیر کرده و
 گفته که آن مرد
 گفت که در میان
 ایامان بیرون شده
 است یک مردی که آن
 دعوی نبوت و رسالت
 مینماید و بعضی
 مردمان انقیاد و
 متابعت او اختیار
 نمودند و بعضی از
 آنها انفراد و مخالفت
 از آن ایثار نمودند
 پس در میان ما جنگ
 و جدال و حرب و قتال
 برپای شد و من آنها
 را در همین حال که
 گفته آمدم فلما
 استخبره هر قل پس
 هرگاه پرسید آن
 مرد را هر قل از احوال
 رسول مقبول صلی
 الله علیه و سلم
 قال گفت هر قل
 از برای تابعان خود
 از هبوا یا پیروی
 باین مرد بخیر را
 بسوی گوشه و کنار
 و قافله پس پیچید
 از محنت هوا و لایا
 خسته کرده شده
 است آن مرد یا خسته
 نگردیده شده است
 فنظر و الالبه
 پس دیدند آن
 تابعان هر قل
 بسوی آن مرد پس
 دیدند که او خسته
 گرد شده بود و
 بود فخذوه انه
 محتقن پس گفتند
 او را که بدستی
 آن مرد خسته
 کرده شده است
 و سألته عن
 العرب و پرسید
 هر قل آن مرد را
 از عرب که ایام
 و عرب خسته
 میکند یا نه
 فقال پس گفت
 آمد و در جواب
 آن سوال هم
 یخندون که آن
 مرد عرب تمامی
 خسته میکنند
 و این کلام
 دلیل است بر
 آنکه مردم
 عرب قبل از
 بعثت حضرت
 رسالت پناه
 صلا الله علیه
 و سلم خسته
 میکردند و در
 بعضی روایات
 مختون بفتح
 تاء فاخته
 فوقانیه اولی
 و کسر ثانی
 آمده و در بعضی
 روایات مختون
 نون نیز آمده
 فقال هر قل
 پس گفت هر قل
 از برای خویش
 دولت خود هذا
 این مردی که
 دعوی نبوت و
 رسالت در عرب
 مینماید ملک
 هلین الا مکه
 با و شاه ابن

با هم با وجود آنکه در کمال داشتند بلکه در جهالت و ضلالت از آنها خالق و رازنده بودند
 فَوَجَدُوا هَاسٍ يَأْتِيهِمْ مِنْ دُونِهَا بِالْحَقِّ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ مِنْ دُونِهَا فَاهٍ وَهَاسٍ
 در ما و راه گریز بطرف میرون نیافتند فلما رأی هر قل فخر فخرم پس هرگاه که دید
 بر قل که نیت آنها از آن دعوت حق و ائیس من الایمان و نامید شد از ایمان آنها
 یا نامید شد از ایمان خود زیرا که آن هر قل جب ملک و ریاست را و طبع حکم و ریاست
 را مقدم بر اختیار و ایتاد راه رشد و هدیت کرد و بغرض او در دل آن مقرب بود که
 آن جامع عظمی از راه ایمان و ایقان را سلوک نمایند آن هم راه رشد و هدیت را اختیار
 نمود باز گرد تا با دوشاهی وی استمرار و بقا یابد چون آن جامع راه است بکار از حق اختیار
 نمود و دید پس آن نیز از ایمان خود نامید شد و فقط ایس تملوب از پیش است چنانچه اصل
 در کلام الله واقع شده که حق سبحانه و تعالی فرموده الیوم یس الیوم یس الیوم یس
 و در اینجا نیز بر صل و رویت آمده قال گفت از برای خادمان خود و ذنوب و گنای پس
 باز آید آن سرداران را بر من پس آن خادمان آن سرداران را پس آید و در
 و قال و گفت آن هر قل برای آن سرداران ای قُلْتُ مَقَالَتِی بدرستی من کفتم حق
 خود را از رفقا و در همین ساعت یاد از زمان نزدیک و این منصوب بر حال است
 اخبر بشد تکم علی دین که در حالیکه من امتحان و تجربه میکنم سختی و احکام شایع
 بر دین شما که آن نصرایت باشد و این جمله حال از بیگانه است و این بر تقدیری که مرفوع
 خوانده شود و اگر منصوب باشد چنانچه در این روایت آمده پس تقدیر کلام چنان باشد
 لان اخبر پس آن مقدره شد و حذف جز آن بسیار است فقدا کانت پس تحقیق
 من و دیدم احکام شمارا در دین خود و در کتاب تفسیر امام محمد بخاری رحمة الله علیه زیاده
 کرده و گفته فقدا رایت منکم الذی جیت حاصل آنکه غرض من از باعث شدن شما
 بر ایمان آن پیغمبر که از عرب ظاهر شده است امتحان و تجربه بود که آیا شما مردم بر دین
 نصرایت خود را سخ و محکم هستید یا نیکو لکن الحال مقرر و معلوم شد پس که شمار سخن
 تمام و احکام تمام بر دین خود و از دید پس من الحال بسیار از شمار رضی و خشنود شد
 فسجد و الله پس سجده کردند آن جامع عظمی برای هر قل و رضی و خشنود
 شدند از وی پس هر قل رضا مخلوق را بر رضا خالق اختیار کرد فلکان قال الله

پس بود چنین مذکور با خبر ایشان هر قل آخر حال هر قل مراد از این قصه خاصیت
یا اطلاق آخریت بر مذکور نیست بعلم صنف است زیرا که از برای هر قل بعد از این
قصه قصهها دیگر بسیار واقع شده چنانچه بسوی بعضی از آن قصهها اشارت در سابق
گذاشته که هر قل بسوی تبوک فوجهای بسیار بر اصحاب رسول مختار بسیار
بار برای جنگ و قتال فرستاده و رسول مختار مکتوب شریف خود از تبوک
بسوی وی دوباره و باز ارسال فرمود و آن هر قل بخد مت رسول مقبول صلی
الله علیه و سلم ملای احمد فرستاد که آن را رسول علیه السلام در میان اصحاب
گرم قیمت نمود و ابن اسحاق روایت کرده که هرگاه هر قل اراده کرد که از
شام بسوی قسطنطنیه انتقال نماید پس برای اهل روم گفت که ای
مردم روم یا اسلام همراه رسول علیه الصلوة و السلام اختیار کنید یا جزیه
قبول کنید یا بر ملک شام همراه وی صلح نمایید پس آنها ازین هر سه حرف
اشاره آوردند و چون روانه شد استقبال بسوی زمین شام نمود و گفت
شیل موقع اسلام ملک یا ارض الشام بعده از اینجا انتقال کرد و رفت
تا آنکه داخل شد در قسطنطنیه و او را صاحب بن کیسان و یونس معری
عنه الزهری روایت کرده است این حدیث را صالح پسر کیسان و یونس
و عمر از زهری یعنی این هر سه نفر موافقت کردند همراه شعیب در روایت
کردن این حدیث از زهری و این را اهل حدیث متابعت می نامند و قاضی
و اتقویت و تاکید است و ترجیح بکثرت راویان و این متابعت مقید است
زیرا که نام متابع عنه مذکور شده که آن زهری است و اگر مذکور نمی شد هر آینه فرد
از متابعت مطلق می شد بدانکه این عبارت احتمال دو وجه دارد یکی آنکه نام
حمید بخاری روایت این حدیث از سه نفر مذکور باشد و دیگری آنکه خبر نا ابو
ایمان الحاکم بن نافع قال اخبرنا هؤلاء الثلاثة عن الزهری و دوم آنکه روایت
کنند این حدیث را از آن هر سه نفر بطریق دیگر چنانچه زهری در هر سه روایت
خود احتمال دارد که روایت کند از حمید الله از حمید بن عباس یا روایت
کند از غیر حمید الله و این بحسب احتمال لفظ است اگر چه ظاهر اتحاد است

این حدیث
روایه صالح بن
کیسان و یونس
و عمر از زهری

آن مرد پناهی میبرد یعنی هیچ شک و شبهه در نبوت و رسالت او نیست
و این عبارت دلیل صریح است بر آنکه هر قتل و صاحب او هر دو اقرار بحقیقت
رسالت رسول مقبول صلی الله علیه و سلم کردند لکن هر قتل بران اقرار است
انتخاب نکرد چنانچه کلام لاحق ناظمی است بآن اما صاحب او استمرار بر همان اقرار
کرد و در روایت ابن اسحاق آمده که هر قتل و حینه کلبی را مع مکتوب تفریق
آن عنصر لطیف بسوی ضغاطر فرستاد و گفت که این روم قول او را بپذیر
اعتبار میکنند و حینه کلبی آن یکتوب شریف را برداشته ضغاطر رسانید
پس ضغاطر سلام آورد و لباس سیاه خود را دور انداخت و جامه های سفید پوشید
بعد از آن پیرون آمد بر اهل روم و آنها را دعوت بسوی اهل اسلام کرد پس بر
خوستانند آن مردم بگوئی و زدند و او را تا آنکه او را کشتند و قتل رسانیدند
و از آنجا حینه کلبی باز رجوع بسوی هر قتل کرد و حقیقت حال ضغاطر را با و ظاهر
کرد پس هر قتل در جواب گفت که من قبل ازین بتو گفته بودم که ما از مردم روم
بیشتر پس اهل الحان چشم خود مشابه کردی که با ضغاطر چه معامله کردند با وجود آنکه
او در نظر آنها از من بزرگتر بود پس ازین معلوم شد که احتمال دارد که صاحب
رومی که در اینجا مبهم ذکر کرده ضغاطر باشد لکن بعضی گفته اند که حینه هرگز بر هر قتل
اقدام نکرد و بگوئی که آنحضرت صلی الله علیه و سلم در سال هجریه فرستاده بود بلکه اقدام
کرد بر وی بگوئی که آنحضرت صلی الله علیه و سلم در غزوة تبوک با و فرستاده بود پس
بنابرین تقدیر احتمال دارد که از برای ضغاطر و قضیه واقع شده باشد یکی آنکه ابن ناظم
نقل کرده و در میان آن نیست که ضغاطر اسلام آورد و کشته شد و دیگر آنکه ابن اسحاق
ذکر کرده و در میان آن مذکور است که او اسلام آورد و قتل شد و الله اعلم فاذن هر قتل
پس اذن داد بر هر قتل و اذن بقصر هجره است و در بعضی روایات بدست و برین تقدیر
معنی آن باشد که آگاه کرد بر هر قتل لعظماء الزوم برای سرداران روم فی دستک کرده که
در در آمدن در دستک کرده برای وی بود و دستکرة بفتح دال جمله و کافه سکون
سین جمله تقری میگوید که کردار او خائنانه و تابعی باشد کویا بر قتل اهل بی و برای سرداران
رومی اذن داد که در آن خانه داخل شوند بعد از آن در می آن خانه را بران سردار بستمه کویا

فان قتل
للعظماء الزوم
فی دستک کرده

شده و ضغاطر خود را در
بند کرد بعد از آن درگاه
آنها را که در آنجا بود
بود خاص کرد و

و فریغ بر سر آتیا نگاه کرد و مخاطبه کرد با آنها با آنچه در حدیث مذکور است و این کار
 از جهت آن کرد که مباد آن قوم همراه او آن معامله نمایند که قوم مضطرب بشناظر نمودند
 بخص که آن قوم در بلده محض بود و قاصد یا بوالها غفلت پست را مکرر بدردی
 او پس بند کرده شدند آن در آن قلع پس ترنگا کرد و از بابا بسوی آن عظام چنان
 تقرر آن گذشت فقال پس گفت یا معشر الزوم ای جماعت روم یعنی ای مردم
 و معشر بفتح سیم و سکون عین جمله و فتح شین معجز عبارت از جماعت است که شان
 آنها یک باشد چنانچه آدمیان یک معشر اند و حیایان یک معشرند و انبیاء کرم علیهم
 السلام یک معشرند هکذا لکم فی الفلاح و الکوشد آیا هست بر ما هشمار غبت
 در استکاری و در راه رست که رساننده باشد مطلوب و گفته اند که انفعی نیست مثل
 لفظ فلاح که جامع تر برای خصائل سزاوارده ازان باشد و رشت بعضی را جمله و سوا
 شین جمیع بفتح آن هر دو آمده و آن ینبت ملک که و آیا هست برای شما میل
 در آنکه ثابت و باقی باشد ملک شما و این از جهت آن گفت که استمرار بر کفر سبب
 زوال ملک است فبما یعو لهذا النبی صلی الله علیه و سلم پس بیت بخند و عطا
 نمایند این پیغمبر آخر الزمان را که در عرب ظاهر شده یعنی اگر میخواهید که ملک و ریاست
 و حکم و میاست از شما باقی باشد و راه رشد و هدایت دریابید پس پاینده بکنی متابعت
 این رسول قبول صلی علیه و سلم که در عرب ظاهر شده و شما نمایم و بونی ایمان آریم
 که تحقیق آن پیغمبر حق است و در بعضی روایات متابعا یعو و تا مشاء فو قاینه تصحیح شده
 و در بعضی بنون نیز آمده و لکن در شهر یک تا مشاء فو قاینه وارد شد و در
 بعضی روایات لهذا النبی بذکر لام آمده و لکن مشهور بکذف لام است فحاصلا پس
 که بخند و نفرت نمودند حیضه حیر الوحش مثل که ختن خرابی و حش الالو و
 بسوی درای آن غایتها و خاص و ابجاء جمله و صاد جمله آمده و در بعضی روایات بجیم
 بدل ما جمله واقع شده و معنی هر دو یک است و ابو زید گفته که خاص بجاء جمله یعنی
 ربع است و بجیم معنی عدل و حم بعضی ما جمله و ضم سیم جمع حار است و حش بعضی ما
 است و اضافت حم بسوی و حش از قبیل اضافت موصوف بصفة است و نشاء
 آنها بخرابی و حشی از جمله بیایم ازان جهت نمود که در جهل و عدم فطنت مناسبت

و فریغ بر سر آتیا نگاه کرد و مخاطبه کرد با آنها با آنچه در حدیث مذکور است و این کار
 از جهت آن کرد که مباد آن قوم همراه او آن معامله نمایند که قوم مضطرب بشناظر نمودند
 بخص که آن قوم در بلده محض بود و قاصد یا بوالها غفلت پست را مکرر بدردی
 او پس بند کرده شدند آن در آن قلع پس ترنگا کرد و از بابا بسوی آن عظام چنان
 تقرر آن گذشت فقال پس گفت یا معشر الزوم ای جماعت روم یعنی ای مردم
 و معشر بفتح سیم و سکون عین جمله و فتح شین معجز عبارت از جماعت است که شان
 آنها یک باشد چنانچه آدمیان یک معشر اند و حیایان یک معشرند و انبیاء کرم علیهم
 السلام یک معشرند هکذا لکم فی الفلاح و الکوشد آیا هست بر ما هشمار غبت
 در استکاری و در راه رست که رساننده باشد مطلوب و گفته اند که انفعی نیست مثل
 لفظ فلاح که جامع تر برای خصائل سزاوارده ازان باشد و رشت بعضی را جمله و سوا
 شین جمیع بفتح آن هر دو آمده و آن ینبت ملک که و آیا هست برای شما میل
 در آنکه ثابت و باقی باشد ملک شما و این از جهت آن گفت که استمرار بر کفر سبب
 زوال ملک است فبما یعو لهذا النبی صلی الله علیه و سلم پس بیت بخند و عطا
 نمایند این پیغمبر آخر الزمان را که در عرب ظاهر شده یعنی اگر میخواهید که ملک و ریاست
 و حکم و میاست از شما باقی باشد و راه رشد و هدایت دریابید پس پاینده بکنی متابعت
 این رسول قبول صلی علیه و سلم که در عرب ظاهر شده و شما نمایم و بونی ایمان آریم
 که تحقیق آن پیغمبر حق است و در بعضی روایات متابعا یعو و تا مشاء فو قاینه تصحیح شده
 و در بعضی بنون نیز آمده و لکن در شهر یک تا مشاء فو قاینه وارد شد و در
 بعضی روایات لهذا النبی بذکر لام آمده و لکن مشهور بکذف لام است فحاصلا پس
 که بخند و نفرت نمودند حیضه حیر الوحش مثل که ختن خرابی و حش الالو و
 بسوی درای آن غایتها و خاص و ابجاء جمله و صاد جمله آمده و در بعضی روایات بجیم
 بدل ما جمله واقع شده و معنی هر دو یک است و ابو زید گفته که خاص بجاء جمله یعنی
 ربع است و بجیم معنی عدل و حم بعضی ما جمله و ضم سیم جمع حار است و حش بعضی ما
 است و اضافت حم بسوی و حش از قبیل اضافت موصوف بصفة است و نشاء
 آنها بخرابی و حشی از جمله بیایم ازان جهت نمود که در جهل و عدم فطنت مناسبت

متابعا یعو
 و تا مشاء فو قاینه

است و صالح امام عالم و ماہر در علم حدیث بود و او ملاقات کرده است
 جماعتی از اصحاب رسول مقبول علی السد علیہ وسلم مع ذلکست تلمیذ
 امام زہری شد و تلقین علم از او کرد و و شروع تعلیم نمود و وقتی کہ
 عمر او بنود سال رسید بود و کینست او ابو محمد و بعضی گفته اند ابو حارث
 غفاری بکسر غین معجر و تحفیف فار و سبی مدنی بود و در سال یک صد
 و شصت و نینف وفات یافت و یونس پسری کہ ما خود از زیادہ است
 و معمر بنع ہر دو میم کہ در میان آنها عین سکنہ فاصدہ است و احوال
 این در مقدمہ گذشتہ و اذنی اعلیٰ

بسم اللہ الرحمن الرحیم
 کتاب الإیمان یعنی این کتبہ حاضر فی الاذن ثابت است در
 بیان ایمان و اقیان کہ جمیع اعمال صالحہ فروع و اغصان اوست و اوست
 بہر شرافت نوع انسان بر سایر انواع ان کہ ان لهذا خلق مستعان و در زم
 کا قرآن بایہ کریمہ قرآن فرمودہ او ایک کالاً تعام بل ہم عقل و ایمان
 درافت عبارت است از مطابق تصدیق و کرویہ و در شروع شریف
 عبارت است از تصدیق رسول حقار در جمیع احکام و اجار کہ از جانب
 پروردگار جل شانہ آورده کہ آن ہمہ حق و ثابت اند و اگر گفته شود کہ
 تکلیف شایع بایمان چگونہ پیچ شد و حال آنکہ لازم است کہ تکلیف
 از افعال ختیار یہ باشد چنانکہ در موضع خود محقق شدہ و شک
 نیست کہ تصدیق از کیفیات نفسانیہ است نہ از افعال اختیار
 جواب آنکہ تکلیف بآن از جہت صرف قوی و آلات است و از جہت
 موافقہ اشکالات و ترتیب مقدمات در تحصیل آن کیفیت و مبانی
 اسباب اختیار یہ کہ مفصل بآن کیفیت یاشند و بعضی گفته اند
 کہ تصدیق فی ذاتہ امر اختیار یہ است زیرا کہ او عبارت است
 از نسبت کردن صدق بسوی مجر از جہت اختیار و اگر نسبت صدق
 بسوی مجر بے اختیار واقع شود در دل او تصدیق نمی نامند

کتاب الایمان
 فی بیان ایمان
 و احوال

و در این کتاب است بایگان
 تصدیق بران و تصدیق
 عقلی کہ قسم از آن است
 شدہ و مکرر اند

فریاده بر جو داید و قول الشی صلی الله علیه و سلم و در بیان قول پیغمبر صلی الله
 علیه و سلم که فرمود: «بَنِي الْاِسْلَامِ عَلَى خَمْسٍ بَيْنِي بَنَاءُ» کرده شد سلام را بر پنج چیز و هو
 و آن ایمان قول گفتن است و اقرار کردن است بزبان و عقل و کار کردن است
 موافق آن و اگر گفته شود که ایمان عبارت است از اعتقاد کردن و اقرار کردن بزبان
 و کار کردن بارکان بلکه اول اصل است پس مضاف چنانکه او ترک کرد جواب آنکه
 تصدیق در ایمان معتبر است با اتفاق جمیع علماء و اسخین و پنجگونی در وی نزاع نکرده
 و اعتبار اقرار و افعال مختلف غیر است لهذا امام محمد بخاری رحمه الله متنازع فیہ را
 ذکر نمود و متفق علیہ را ترک کرد و آنکه مراد از فعل عام است که شامل افعال جوارح
 و فعل قلب باشد لکن وارد میشود برین جواب آنکه برین تقدیر حاجت بذکر قول
 بریزد که او نیز فعل نفس است بد آنکه مذہب سلف نیست که ایمان اعتقاد است
 یحیانا و قول است بلسان و عمل است بارکان و مراد آنها نیست که اعمال داخل
 یا شرط اند در کمال ایمان نه در نفس آن و از همین جا ممکن شد برای آنها قائل
 شدن بآنکه ایمان زیادت و نقصان قبول میکند چنانچه می آید و مرجه گویند که
 ایمان عبارت از اعتقاد است بدل و اقرار بزبان پس بس و گزاشد گویند که ایمان
 عبارت از تلقی لسان است بشهادتین پس بس و معتزله گویند که ایمان عبارت
 از اعتقاد و قول و اعمال است و فرق در میان قول سلف و معتزله نیست که سلف
 اعمال را شرط در کمال ایمان میکنند و معتزله شرط در صحت وی و این همه چیزها
 که گفتیم نظر باعث الله است و اگر نظر بخلق گویم پس نزد ما ایمان اقرار است پس بس
 پس بر کس که اقرار بشهادتین بزبان کرد پس مایان بروی احکام ایمان در دنیا جاری
 میکنیم و هر حکم بکفر و نیکیم مگر و قیست که آن اقرار مقارن شود بیک فعلی که دلالت بر
 کفر وی نماید چنانچه سجده کردن از برای صنم و اگر آن فعل دلالت بر کفر نمیکند بلکه بر
 فوق دلالت میکنند پس آن نزد اهل سنت و جماعت مؤمن است و اگر کسی از آنها حکم
 میکند بسلب ایمان از وی پس مراد نیست که آن مؤمن کامل نیست و یزید و یقصر
 و ایمان زیاده میشود و کم می شود و درین سلسله نیز اختلاف است پس مذہب سلف
 است که ایمان زیاده و نقصان قبول میکند و اکثر متکلمین ازین منکر اند و گویند که اگر

بانی الشی صلی الله
 علیه و سلم
 بانی الشی صلی الله
 علیه و سلم
 و معتزله و سلف

خبر کند زیادت و نقصان را پس آن شک و کفر باشد و محققان از متکلمین گویند
که نفس تصدیق زائد و ناقص نمی شود و باعتبار ثمرات و نقصان زائد و ناقص میشود و لکن
مشی رانست که نفس تصدیق نیز زائد و ناقص نمی شود بکثرت نظر و تنوع اوله
و لهذا ایمان صدیقین قوی از ایمان سایر مؤمنین شد چنانچه در حدیث مبارک
وارد شده بود از آن ایمان الی بکری ایمان الامة لرج ایمان الی بکر و ایضا اگر نفس تصدیق
متفاوت نمی بود پس لازم می آمد که ایمان انبیاء کرم علیهم السلام و ایمان عامه مؤمنان
مساوی باشد پس قول مطلق راجح شد و همین قول منقول است از سفیان ثوری
و مالک بن انس و آوزاعی و ابن جمیع و سمر و شافعی و ابن راهویه و ابی عیبه و غیر
از ائمه امان وین متین امام بخاری رحمه الله علیه گفته که من ملاقات کردم بهمه از ائمه
از علماء شافعیین و فضلای ارسطین پس ندیدم هیچ یکی را از آنها که اختلاف کند در آنکه
ایمان زائد و ناقص میشود بلکه جمیع آنها متفق بر آن بودند که ایمان قبول زیادت
و نقصان میکند و سفیان بن عیینة گفت برای برادر خود که ابراهیم نام داشت که
ایمان ناقص می شود پس آن برادر گفت که این سخن را بر زبان نیار پس سفیان
گفت و الله که ایمان ناقص میشود تا بحدی که از وی یک ذره نماند و هیچ
گفت شنیدم من از شافعی که میگفت الا ایمان قول و عمل و یزید و یقین و بعضی
محققین گفته اند که در میان قول اهل حدیث و اهل سنت مغایرت نیست زیرا که
اقبال او هر دو جنبه را و بر اتفاق جمیع علماء جز از کمال ایمان است نادر
ما هست آن پس نزاع لفظی شده نه حقیقی و همچنان اختلاف در زیادت ایمان و
نقصان آن و اختلاف در قرآن ایمان بشت و اختلاف در خلق ایمان
و عدم خلق آن و اختلاف در تفضیل بلکه بیشتر لفظی است نه حقیقی چنانچه در موضع خود
از کتب کلامیه مسطور شده اند و امام محمد بخاری رحمه الله علیه عادت خود بر آن قرار داد
که برتر جبر باب است دل میکند با آنچه بروی ظاهر شده باشد از آیات و اخبار و آنرا
و اقوال علماء صاحبین رحمه الله علیهم اجمعین چنانچه در سابق گذشت پس بنا بر عادت
خود درین مقام گفت قال الله عز وجل گفت خودی که غالب و بزرگ است
باینکه آن را ایمان نامند یعنی نازل کرد خدای تعالی طمانیت در دل مؤمنان

اینکه
ایمان
زیادت
و نقصان
میکند
و بعضی
گفته اند
که در میان
قول اهل
حدیث و اهل
سنت
مغایرت
نیست

بن عبد الغزیز وفات یافت بود و امام احمد بن حنبل رحمه الله فرموده که در حدیث
 شریف وارد شده **إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى مَبِیْثٌ عَلَى رَأْسِ كُلِّ مَائَةِ عَامٍ مِنْ صُحُفِ الْهَدَى** و اینها
 پیش نظر کردیم در اول حدیث ناکا ه آن عمر بن عبد الغزیز بود و گویند بر پیشانی عمر
 بن عبد الغزیز اثر شکستگی بود از جبهه آنکه او را دایه او بر روی او زده بود و حضرت
 عمر بن الخطاب رضی الله عنه قبل ازین فرموده بود که از اولاد من یک مردی پیدا
 خواهد شد که بر روی وی اثر شکستگی باشد و او پر میکند زین را بیدل و انصاف و آن
 مرد عمر بن عبد الغزیز بود زیرا که مادر او حفصه دختر عاصم پسر حضرت عمر رضی الله عنه بود
 و عمر بن عبد الغزیز در بلد مصر تولد یافت و در دیر سمعان که دیده از دیهات حمص
 است وفات یافت و در جمیع کتب پنج شب از شهر رجب انده بودند در سال یکصد
 و یکصد و فوات یافت و بود نزد وی موبهائی مبارکه و مانجهائی متبرکه که از رسول صلی
 الله علیه و سلم پین صیت کرد که آنها را در کفن او مشج کرده همراه او دفن نمایند پس
 آن وصیت را از ایشان او با تمام رسانند و آن کار سر انجام نمودند و امام احمد
 و مساک یوسف پسر ماسک روایت کرده که وقتی که ما یان خاک را بر زمین ریختیم
 بر قبر عمر بن عبد الغزیز ناکا و یک ورق از آسمان بر ما جماعه حاضران افتاد پس ما ناکا
 در وی نوشتیم بود بسم الله الرحمن الرحیم **بِإِذْنِ اللَّهِ** من الله عمر بن عبد الغزیز من
 و عمر وی چهل سال بود و فضائل مناقب وی بسیار است و وجوب بن مینه گوید که
 اگر درین است مبدی باشد پس بی شک آن عمر بن عبد الغزیز است **إِنَّ عَلِيَّ بْنَ**
عَلِيٍّ بَسُوِي عَدِيٍّ پسر عدی بفتح عین جمله سید طلیل القدر و جمیل الاشربه بود و او بود
 فروه گندی جزری تابعی بود و او عامل از جانب عمر بن عبد الغزیز بر جزیره و موصل
 بود و بعد از کتاب خود بسوی وی فرستاد و ازین معلوم شد که عدی اصحاب کرم
 نبود زیرا که هیچ یکی از اصحاب کرم تازمان خلافت عمر بن عبد الغزیز نمانده و امام
 بخاری رحمه الله علیه گفته که عدی سردار اهل جزیره است و اعمم احمد بن حنبل گفته
 که عدی در جله رسید ه است که از شل آن سوال کرده نمیشود و در سال یکصد و بیست
 وفات یافت **إِنَّ لِلْإِيْمَانِ فَوْقَ كُلِّ بَرَسْتِي** برای ایمان فرضها اند و در معظم روایات
 چنان ثابت شده که **لِلْإِيْمَانِ بِلَامٍ** و فرائض بنصب بنا بر آنکه اسم آن باشد و در

وَشَرَّاطُ

روایت است که عساکر آمده ان الایمان فرايض و معنى انت که برای ایمان اعمال مفروض
اند و شریک و عقائد دینیہ قطوعه و حدودا و منہیات ممنوعه و مستنکاه و طرق
منذوبه و این تفسیر از جہت آن گردیم تا نگراید لازم نیاید و تا شامل شود اجتماع
و اعمال و ترک را واجب باشند یا مندوب فہن استکمالها استکمال
و ایمان پس هر کس که کامل گردان مجموعہ را کامل گردایمان را و من کہ لیستکمالها
کہ لیستکمال ایمان و هر کس کہ کامل نکرد آن مجموعہ را کامل نکرد ایمان را فان اعش
پس اگر زنده ماندیم ضابطہ ما لکم پس زود است کہ بیان خواهیم کرد آن مجموعہ را
برای شما بہ بیان واضح مفصل کہ در فہم ہر یک پاید و اگر گفتہ شود کہ تا خبر بیان از
وقت حاجت جائز نیست جواب بعد از تسلیم عدم جواز آنکہ مراد است کہ اگر
من زنده ماندیم سپس فروع آنها برای شما بیان خواهیم کرد نہ حصول آنها زیراکہ
اصول یا آنها معلوم بود یا آنکہ مراد است کہ ایمان بر سبیل اجمال شمار معلوم
است و اما بر سبیل تفصیل پس بعد از فراخ بشما بیان خواهیم نمود و در آن وقت او
مشغول بود بکاری کہ آن اہم ازین بیان بود حتی فہموا فیما ساءلکم عنہا عمل کنید
بان مجموعہ و ان امت و اگر مردم من ضا انا علی محبت کفر و غیرہ پس
یستمین بر صحبت شما عرض کنندہ و عرض ازین اثر است کہ عمر بن عبدالعزیز
نیز قابل زیادت و نقصان ایمان بود زیرا کہ گفتہ است استکمال و کمیت استکمال
و کمیتانی گفتہ و این بر یک روایت مسلم است و اما بر روایت اخری برل
مورخین است زیرا کہ او گردانیدہ است ایمان را غیر فرائض لکن بعضی گفتہ
اند کہ مشہورین تقدیر زیادت و نقصان ایمان قول اوست فمن استکمل
الیم و من لم یستکمل الیم و قال و فرمود انہ یحکم علیہ السلام حضرت ابراہیم
تحلیل شد علیہ السلام دوی است کہ رب جلیل حبیب جلیل را با اتباع ملت و
او فرمود و گفت ثم اوحینا الیک ان ابعث الیہ ابراہیم خنیفا و لکن لیظلمن قال
یعنی و لیکن تا مرا کہ در دل من اول آتیا کریم چنان است و او قال ابراہیم
ارنی کیف تمحی الموصی قال لہ لم تو من قال لی لکن لیظلمن قلبی یعنی یا کو من
محبی صلی اللہ علیہ وسلم وقتی را کہ گفت حضرت ابراہیم کہ ای پروردگار من بنا

مرا چشم من که چگونه بقدرت کامله خود زنده میکنی مرد را فرمود حتی جل
 و علی شانه ای ابراهیم آیا تو تصدیق نیاوری که من بقدرت کامله خود زنده میکنم
 مرد را حضرت ابراهیم گفت که آری تصدیق باین بر سپیل یقین آوردم
 که شاید بر میب و بر شهبه در آن نیست و لکن این سوال از آن جهت نمودم
 که تا بشا به آن آورم و اطمینان گیرم دل من یعنی علم من اندر چه هسته رال
 اطمینان بر تپه هست شاید و عیان ترستی یا به و علم یقین بر دل عیان بر تپه
 و این از جهت آنکه بود که آن چه در دین تین وقت نماز است
 با نمر و دین گفت که پروردگار من بقدرت کامله خود زنده میکند
 مرد را و می پیراند زنده را پس این یقین گفت من هم زنده می کنم
 و می پیرانم پس بلید و نفرسمیر را از زنده ان و یکی را از زنده ان
 یقین رسانده دیگر می را را که حضرت ابراهیم علیه الصلوٰه و السلام
 فرمود که خدای من بقدرت کامله خود همین مقول ما زنده میکند
 و اگر تو در دعوی ربوبیت خود محقق هستی پس همین مقول را بگو
 کن چون آن کاف این از آن عاجز و مهین شد گفت ای ابراهیم
 تو چشم خود دیدی که خدای تو مرده را زنده میکند پس حضرت ابراهیم علیه
 السلام فکر کرد که اگر گوید آری چشم خود دیدم کذب و دروغ می شود و اگر
 گوید که ندیدم آن کاف و رجه مغلوب نمیشود لهذا انقال لبوی حق و انسخ
 دیگر کرد و گفت ان الله یاتی بالشمس من یشرق فات بها من المغرب یعنی
 بدستی خدای تعالی می آید و آفتاب را از جانب شرق پس اگر تو در دعوی ربوبیت
 صادق هستی پس بیا تو آن آفتاب از جانب مغرب غیبت الذی کفر پس متجر
 و پریشان شد آن کاف فریغ جان ان با حقه منقصی شد پس حضرت ابراهیم این سوال
 از پروردگار نمود چنانچه حق تعالی در کلام الله چنان کرد و این قدم مقول از بعضی تفاسیر
 است و مقصود امام محمد بخاری رحمه الله علیه از آوردن این قول آنست که
 ازین قول حضرت ابراهیم معلوم می شود که ایمان قابل زیادت و نقصان است زیرا که
 مرتبه اطمینان که بشا به و عیان حاصل آید اقوی و علی است از مرتبه استدلال و اطمینان

و اگر گفته شود که مناسب آن بود که امام محمد بخاری رحمة الله علیه این آیه کریمه را متصل
 بآیات سابقه ذکر میکرد پس وجوبیست که این آیه کریمه اذان ایات مبارکه جدا گردد
 جواب آنکه آن آیات بر سهیل تصریح دلالت بر زیادت ایمان میکردند و این آیت
 مبارکه بر سهیل اقترام دلالت میکند لهذا جدا ذکر کرد تا اشعار و تنبیه باین فرق حاصل آید
 و قال معاذ رضی الله عنه و گفت حضرت معاذ رضی الله عنه برای مردی از برادران خود
 در معاذ بضم میم و ذال معجبه پسر جبل پسر عمرو پسر اوس ابو عبد الرحمن انصاری خزرجی مدینه
 بود و او در اسلام داخل شد در حالیکه عمر او پشده سال رسیده بود و در عقبه ثانیه همراه او
 نفر کبار از جاعه انصار در خدمت رسول مختار حاضر شده بود و در جمیع جنگها همراه رسول
 مقبول صلی الله علیه و سلم حاضر شده و رسول محمود در میان آن مرد محسود و عبد الله بن
 مسعود و عده موافقات نمود و حضرت انس بن مالک فرمود که در عصر رسول اکرم صلی الله
 علیه و سلم چهار شخص جمع قرآن نمودند ابی سرحب و معاذ پسر جبل و زید پسر ثابت و ابو
 زید انصاری رضی الله عنهم و رسول مقبول صلی الله علیه و سلم فرمود اعلیکم بالحلل انکم
 معاذ بن جبل و رسول اکرم صلی الله علیه و سلم او را فرستاد بسوی یمن که در ارمین و یمن
 است تا دعوت کند آن مردم و ولایت را بسوی اسلام و بدایت بعد ازان بروفتی
 شریعت غزا و ولت خیفه یضا احکام و مخاصمت را انفصال قضا نماید و او از آنجا
 جمع صدقات نموده بخدمت رسول مقبول صلی الله علیه و سلم میفرستاد و بعد ازان
 رسول مقبول آن صدقات را در میان مصارف و مستحقین قسمت میکرد و او یکی از آن
 شش نفر است که در عهد رسول خدا صلی الله علیه و سلم فتوی میدادند سه نفر از
 مهاجرین بودند و آنها عمر و عثمان و علی بودند و سه نفر از انصار بودند و آنها ابی بن کعب
 ثعب و معاذ بن جبل و زید بن ثابت بودند و روایت کرده شد از وی احادیث
 رسول مقبول صلی الله علیه و سلم بمقدار یکصد و پنجاه و هفت حدیث که از جمله آنها
 امام محمد بخاری رحمة الله علیه پانزده حدیث در صحیح خود روایت کرده است و در
 طاعون عمواس در سال شصت و نهم وفات یافت و عمر وی سی و سه سال بود
 و عمواس نام وی است که در میان رمله و بیت المقدس واقع است و نسبت طاعون
 بسوی وی را آنکه واقع شده که ابتدا طاعون و وبا در آن زمان ازان دیده شده بود

قال معاذ بن جبل
 و زید بن ثابت

جلیلی بنی امییه همراه یاران فوجی مساعی که ایان ابریم یک ساعه و این عبارت
 ممکن نیست که حل کرده شود و نیز پس ایان نیز که حضرت معاذ رضی الله عنه قبل
 ازین مومن بود پس می آید بر زیادت ایان است و معنی است که حضرت معاذ گفت
 برای آن برادر خود که پاتایک ساعت بایکدیگر صحبت کنیم و ذکر نماییم و لیکن
 بسیار که دعا است بر و خوب ایان کنند تا ذکر آنها ایان زانده و قوی شود و اما
 نو و حقه الله علیه گفته که معنی این کلام است تا ذکر کنیم در کار نیک و احکام
 آن حضرت و نیز ایان عبارت از این است و قال ابن مسعود و فرمود
 عالم خود و عجمه ابن مسعود و سپهر غافل اینین میجو و فانی که در زمان قدیم قبل
 از حقیقت حضرت رضی الله عنه اعلام آورده بود و پیش از وی پنج نفر ایان همراه رسول
 مقبول صلی الله علیه و سلم آورده بودند و ششم وی بود و اولی چون از گاه شریف
 بسوی حبشه گشته بودند و باز حجت از حبشه بسوی مدینه مقدسه نمود و بود و او
 صاحب نعل رسول مقبول بود که هر وقتی رسول مقبول صلی الله علیه و سلم ایان
 می شد آن نعل را می پوشید و وقتی که یک شید حضرت عبد الله بن مسعود او را
 نگاه میکرد و عالم کامل میبخت فاضل بود که اهل اصول قول او را مقدم بر قیاس میدانست
 و بیست صد و چهل و هشت حدیث رسول مقبول صلی الله علیه و سلم از وی نقل
 روایت کرده شده که امام بخاری رحمه الله علیه از جمله آنهاست و پنج حدیث
 در کتاب خود آورده و وی در آخر عمر اقامت در بلده کوفه اختیار نموده بود
 و در همان بلده در سال سی و دو وفات یافت و بعضی گفته اند که بعد از آن باز مدینه مقدسه
 نموده بود و در مدینه مقدسه وفات یافت و در بقعه بقیع دفن شد و نماز جنازه بروی
 حضرت عثمان خوانده و بعضی گفته اند که حضرت زبیر بود و بعضی گفته اند حضرت عمار
 بن یاسر جنازه خواند و حضرت خدیجه بعضی مردم سوال کردند و گفتند که هم شخص در
 شکل و وقار و در صورت و سیرت مشابه تر است بر رسول مقبول صلی الله علیه و سلم
 تا عالم را از دستفاده نمایم حضرت خدیجه گفت آن عبد الله بن مسعود است و او صاحب
 سر رسول مقبول صلی الله علیه و سلم و سوگند نعل بود و فرموده است حضرت رسول مقبول
 صلی الله علیه و سلم خوش نمودم برای است خود آنچه خوش نمود کند و ناپسند نمودم

این کلام
 است و قال ابن
 مسعود

در آنجا ناپسند ناید عبد الله بن مسعود و او و الی قضا و بیت المال در بلده کوفه
 در خلافت حضرت عمر رضی الله عنه بود و صدر در آن بلده در خلافت حضرت عثمان
 بود **الْیَقِینُ الْإِیْمَانُ** کلمه یقین کردن است همه و تمام و نمیکند بلفظ کل نیشود
 بلکه آنچیزی که صاحب اجزاء باشد یا در حس یا در حکم پس ازین معلوم شد که برای ایمان کل
 و بعضی ثابت است پس قابل زیادت و نقصان آمد و این اثر نصف حدیث است که
 طرانی و ابن مسعود صحیح روایت کرده است و بقیه او و بصیر نصف الامان آورده و مقصود
 امام محمد بخاری رحمه الله علیه درین مقام ذکر آن اقوال است که بطریق اشارت دلالت
 بر زیادت و نقصان نمیکند بطریق عبارت لهذا نصف اخیر ذکر نکرد زیرا که لفظ نصف
 صحیح در تخریج است و ایضا ازین جهت نیار و در آنچیز روایت کرده است امام احمد
 از عبد الله بن مسعود رضی الله عنه که آن در دعا می گفت اللهم زدنا ایمانا و یقینا
 فقما و قال ان عمر و کفنت حضرت عبد الله پس حضرت عمر پس خطاب
 قرشی صدوی و وی اسلام همراه پدر خود پیش از بلوغ آورده بود و او از
 همه شش نفر است که بکثرت روایت اخبار از رسول مختار معروف و مشهور
 بودند و روایت کرده شده است از وی احادیث رسول مقبول صلی الله
 علیه و آله و سلم مقدار یک هزار و شش صد و سی حدیث که از جمله آنها امام بخاری جمیع
 روایت کرده و دو صد و پنجاه و یک در کتاب خود ذکر کرده و امام بخاری رحمه الله علیه
 گفته که صحیح ترین اسانید آن است که امام مالک روایت از نافع و نافع از عبد
 الله بن عمر کنند و جابر رضی الله عنه فرمود که نبود در جماعه اصحاب عظام که سنت
 رسول علیه السلام را بسیار متابعت و ملازمت نماید و حضور و سفر از عبد الله بن عمر و او
 بسیار مال را بر فقرا و مساکین صدقه میکرد و بحدیکه گاه گاه در یک مجلس سی هزار
 در تم خرج میکرد و بر جماعه مستحقین صرف مینمود و اجل مناقب و مناقب خودی نیست
 که رسول مقبول صلی الله علیه و آله و سلم شهادت بصلاحیت او دادند و گفته اند عبد الله
 رجل صالح و کامل و کامل از دنیا و متعاصد آن اجتناب از ریاست و توابع آن اختیار نموده بود
 و زهری گفته که هرگز بر این بیکم قول نیکنم که رسول مقبول عبد الله بن عمر زیرا که او بعد از رسول
 مقبول صلی الله علیه و آله و سلم مدت شصت سال باقی ماند و بروی شیعیان امری از خود نداشت

الیقین الایمان
 کلمه و قال ان
 عمر

صحابه کرم پوشیده نماند و وی در هیچ جنگی از جنگها که در میان جماعه مسلمانان واقع
 شده حاضر نشده و او میگفت که من بر هیچ چیزی افسوس و غم نمیخورم که در دنیا از من
 فوت شد مگر بر آنکه جنگ قتال بر قات حضرت علی کرم الله وجهه همراه جماعه با غیبه
 نمودم و حضرت جابر بن عبد الله فرموده که از بایان هیچکسی نبود که میل و رغبت بدین
 لغو و مکر عبد الله بن عمر که او هرگز شایسته توجه بدینا نگردد و تا فسخ گفته که وفات نیافت
 عبد الله بن عمر آنکه در حیات خود هزار نفس بر در راه خدا آزاد کرد و یک سال عمر
 از وی متوله شده بود و در سال هشتاد و سه در مکه شریفه بعد از قتل ابن زبیر شتر را
 عوفات یافت و بعضی سینه گفته اند و عمرو بن شمس و شش بود و وصیت کرد و فرمود
 که دفن کرده شود در حل پس حجاج ظالم منع کرد و دفن کرده شد بمقبره مهاجرین
 و ردی طوی رویه است از وی علق بسیار از علما کبار را کینع البیدیه
 البتقی حقیقت و ما هیئت تقوی را یعنی ایمان نیزه که مراد از تقوی نگه داشتن
 خود است از شرک و اعمال سیئه و بد طبیعت نمودن بر اعمال صالحه و ایمان
 همیشه استدل مضاف بر زیادت و نقصان ایمان حتی یک ع تا آنکه بگذارد
 تا حال آنکه تجزیه را که مضطرب و متردد شود فی الصلوه و در سینه او و اما که
 کاف آمده و در بعضی نسخ مغایرت باشد بترشید کاف آمده و در بعضی نسخ
 حالت از محاکم آمده امام نووی گفته که ما حاکم تخفیف کاف عبارتست از پند
 در دل آید و حقیقت او واضح نشود و در سینه تر و حاصل آید و ازین قول معلوم
 میشود که بعضی از مؤمنان بکینه ایمان رسیدند و بعضی نرسیده اند پس ایمان و ناقص
 و در بعضی روایات بدل لفظ تقوی ایمان آمده و چون درین مقام مقصود ذکر آن است احوال
 بطریق اشارت دلالت بر زیادت و نقصان ایمان کند پس امام محمد بخاری رحمه الله علیه از روایت
 ترک نمود و وارد شده است معنی قول ابن عمر نزد مسلم از حدیث نواس نزد احمد از حدیث
 و نزد ترمذی از حدیث عطیه سعدی که فرمود رسول مقبول صلی الله علیه و سلم لا یؤمن الرجل
 حتی یرع ما لا یاسر من المالباس لکن چون این حدیث تعلق بمقصد نیست لهذا گفته اند که این حدیث
 اخیرا گرد و قال مجاهد و گفته است مجاهد بن جبر که مقصود بیا موده ساکنه که امام اهل بیام اکل
 تره مفسرین و جای مجاهدین بود بفضل الله شهور و تعلق نشود و جلالت و امامت و این حدیث

شتر را که
 در راه خدا
 آزاد کرد

عبد الله بن عمر

حقیقت تقوی

یعنی ایمان

و از وی علق

بسیار از علما

کبار را کینع

البیدیه

البتقی

حقیقت

و ما هیئت

تقوی را یعنی

ایمان نیزه

که مراد از

تقوی نگه

و در تالیفی که
 در این باب
 نوشته شده است
 که این حدیث
 در بعضی نسخ
 با این است

و در علم تفسیر و حدیث و فقه زائد و از طلب مال و منال و آمال زاهد مجاهد گفته که من یک
 کرم قرآن مجید را بر حضرت عبداللہ بن عباس سہی بار و آفتہ اند کہ اعلم علماء تہنہ
 قرآن مجاہد است و در مالست جدہ بمکہ شریفہ در سال یکصد و یک فہات یافت یعنی
 گفت امام مجاہد در تفسیر قول حق سبحانہ جل شانہ کہ فرمودہ شَرَعَ لَكُمْ مِزَاجًا وَ مَدَارًا
مَنَاجًا برای شما ای بندگان من الذین از دین و آئین ما و حتی بہ فوجا انجیز برا
 کہ مر کردہ بود آن چیزی حضرت نوح علیہ السلام را اَوْصَيْنَاكَ بِالْحَمْدِ وَ اَنَّا وَدَيْنَا وَ اَحْلَا
لَيْنِي وصیت کردیم ترا ای محمد صلی اللہ علیہ وسلم و حضرت نوح علیہ السلام را بدین و احد
 یعنی در دین تو و در دین وی هیچ تفاوت و اختلاف نیست و مقصود مصنف از ایراد این
 قول آنست کہ در شرع نوح علیہ السلام و دیگر از انبیاء کرم ایاں زائد و ناقص است لکن
 مجاہد حضرت نوح علیہ السلام گفتا نمود زیرا کہ اولاد کلام اللہ وی مذکور است و باقی
 را بر فہم سامع گذشت تا از آیت لاحقہ معلوم کردند و قول او اَوْصَيْنَاكَ اِلٰی آخِرِهِ
مَقُولَةٍ قول است و قال بن عباس و فرمود حضرت ابن عباس رضی اللہ عنہما در بیان
 قول حق سبحانہ جل شانہ شَرَعَ لَكُمْ مِزَاجًا وَ مَدَارًا وَ مَنَاجًا یعنی مراد از شرع است
 است و مراد از منہاج سبیل در آہ است پس کلام از قبیل لف و نشر غیر مرتب است
 و در بعضی نسخہا سنۃ و سبیل آردہ پس بنا برین لف و نشر مرتب خواہد بود و جوہری کہ منہج
 را روشن را گویند و بمنجین منہاج و شرع و شریعت را همین است قول حق جل و علا
 شانہ کہ فرمودہ و اَحْلَا لَيْنِي وَ اَحْلَا لَكُمْ مِزَاجًا وَ مَدَارًا وَ مَنَاجًا است کہ حق تعالی
 مشروع کردہ است برای بندگان خود از دین و آئین و اگر گفته شود کہ آیت سابقہ
 دلالت بر اتحاد و شراغ جمیع انبیاء میکند و این آیت دلالت میکند کہ شریعت
 ہر فرد و از نسبیا مختلف است پس توفیق در میان دو آیه کہ مرید پاوند ماحصل شود
 جواب آنکہ مراد از آیت اولی اتحاد در حصول دین است و مراد از آیت ثانیہ اختلاف در
 وقوع دین است و تسک نیست کہ زیادت و نقصان ایمان از تہ جہول است پس
 ثابت شد کہ ایمان و جمیع شرائع زائد و ناقص است و وَدَعَاكُمْ اِيْمَانًا نَّكْمُ یعنی
 تفسیر کردیم است ابن عباس رضی اللہ عنہما دعا را ایمان در آیت کلام اللہ کہ حق تعالی
 فرمودہ قُلْ اَلَيْسَ بِكُمْ رَبٌّ مَّا تَدْعُوا بِالْحَمْدِ لَكُمْ یعنی بلوای محمد صلی اللہ علیہ وسلم چہ مقدار

تفسیر امام مجاہد
 الذین از دین و آئین
 ما و حتی بہ فوجا
 انجیز برا
 کہ مر کردہ بود
 آن چیزی حضرت
 نوح علیہ السلام
 را
 اَوْصَيْنَاكَ بِالْحَمْدِ
 وَ اَنَّا وَدَيْنَا
 وَ اَحْلَا لَيْنِي
 وصیت کردیم ترا
 ای محمد صلی اللہ
 علیہ وسلم و حضرت
 نوح علیہ السلام
 را بدین و احد

و در بعضی نسخہا
 سنۃ و سبیل آردہ
 پس بنا برین
 لف و نشر مرتب
 خواہد بود و
 جوہری کہ منہج
 را روشن را گویند
 و بمنجین منہاج
 و شرع و شریعت
 را همین است
 قول حق جل و علا
 شانہ کہ فرمودہ
 و اَحْلَا لَيْنِي
 وَ اَحْلَا لَكُمْ
 مِزَاجًا وَ مَدَارًا
 وَ مَنَاجًا

و اعتبار میکند باین ای جماعه مؤمنان اگر نمی بود ایمان شما خد و در حق سبحانه بفرستاده که
 وی اهتمام و اعتبار بجایه کافران نکرده و اگر ایمان مؤمنان نبود و هر آینه ناهنجاری
 و اعتبار نمیکرد پس معلوم شد که اطلاق دعا که از جمله اعمال است بر ایمان صحیح است پس
 قه ای ایمان علی نیز صحیح شد و آیه عا زاید و ناقص میشود پس معلوم شد که ایمان نیز
 ناقص میشود بدانکه در اکثر نسخ صحیح بخاری در اینجا واقع شده باب دعا که در
 آخر حدیث و این غلط فاحش است و صواب آنست که ما ذکر نمودیم که آن غلطی و دعا که
 ایمانکم است زیرا که او را تعلق بمانحن فیه نیست و آیه در ترجمه باب گفت است و قول
 النبی صلی الله علیه و سلم بنی الاسلام علی محسن و تا حال آن حدیث مبارک مذکور شد
 بلکه بعد ازین ذکر خواهد کرد و آیه درین هنگام حدیثی که بعد ازین مذکور شده موافق
 باب نمی آید و در بعضی نسخ دعا که ایمانکم فیه از لفظ باب و و آیه و ممکن است
 توجیه سخن مشهوره بآنکه چون حضرت عبداللہ بن عباس تغیبه دعا ایمان کرد پس گویا
 گفت باب دعا که ایمانکم زیرا که این عبارت در تمام تغیه شایع و و آیه است
 چنانچه از امام بخاری رحمه الله علیه درین صحیح بسیار جا خواهد آمد حتی ثنا عیسی بن
 یونس مؤلفی عبداللہ بلطف حضرت و او پسرو منی پس بازم بیا آمده و تخمین و در
 معجزه لفظ فارسی معرب یعنی نویست و و معنی است بفتح عین جمله و سکون با
 موند و تخمین و بسین جمله منسوب بسوی عس بن یعفیض است و کنیت ابو تمیم و او
 سید طلیل بود و وی عالم بمعانی قرآن و ما بر در تفسیر آن بود احمد بن عبد الله و در
 گفته ندیم من عیذ الله را کاهی که سر خود را بلند کند یا خندد نماید و در اسکندریه در
 سال دوصد و سیزده یا چهارده وفات یافت قال انا حفصه بن ابی سفیان
 خطبه بفتح عا جمله و سکون نون و فتح طاء بجمه و بلام پیر ابی سفیان پس عبداللہ
 قرشی می بود و او را و لاد صفوان پسرمی جمعی بنیم و فتح نیم و بجا جمله منسوب بسوی
 جمی پسرم و پسرمی حصص بود و در سال یکصد و پنجاه و یک وفات یافت عن حکیم
 بن خالد مکره بکسر عین جمله و سکون کاف و کسر را جمله پسرم خالد پسرمی
 پسرمی قرشی مخرومی می بود و وی از ثقات جلیل القدر و جمیل الاشهر بود و در سال یکصد
 و چهارده یا پانزده وفات یافت عن ابن غنم قال گفت حضرت عبداللہ بن

در این حدیث
 دعا که ایمانکم
 فیه از لفظ باب
 و و آیه و ممکن
 است توجیه سخن
 مشهوره بآنکه
 چون حضرت
 عبداللہ بن عباس
 تغیبه دعا
 ایمان کرد پس
 گویا گفت
 باب دعا که
 ایمانکم زیرا
 که این عبارت
 در تمام تغیه
 شایع و و آیه
 است چنانچه
 از امام بخاری
 رحمه الله
 علیه درین
 صحیح بسیار
 جا خواهد آمد
 حتی ثنا عیسی
 بن یونس مؤلفی
 عبداللہ بلطف
 حضرت و او
 پسرو منی
 پس بازم
 بیا آمده و
 تخمین و در
 معجزه لفظ
 فارسی معرب
 یعنی نویست
 و و معنی
 است بفتح
 عین جمله
 و سکون با
 موند و
 تخمین و
 بسین
 جمله
 منسوب
 بسوی
 عس بن
 یعفیض
 است و
 کنیت
 ابو
 تمیم
 و او
 سید
 طلیل
 بود و
 وی
 عالم
 بمعانی
 قرآن و
 ما بر
 در
 تفسیر
 آن بود
 احمد
 بن
 عبد
 الله و
 در
 گفته
 ندیم
 من
 عیذ
 الله
 را
 کاهی
 که
 سر
 خود
 را
 بلند
 کند
 یا
 خندد
 نماید
 و در
 اسکندریه
 در
 سال
 دوصد
 و
 سیزده
 یا
 چهارده
 وفات
 یافت
 قال
 انا
 حفصه
 بن
 ابی
 سفیان
 خطبه
 بفتح
 عا
 جمله
 و
 سکون
 نون
 و
 فتح
 طاء
 بجمه
 و
 بلام
 پیر
 ابی
 سفیان
 پس
 عبد
 الله
 قرشی
 می
 بود
 و
 او
 را
 و
 لاد
 صفوان
 پسرمی
 جمعی
 بنیم
 و
 فتح
 نیم
 و
 بجا
 جمله
 منسوب
 بسوی
 جمی
 پسرم
 و
 پسرمی
 حصص
 بود
 و
 در
 سال
 یکصد
 و
 پنجاه
 و
 یک
 وفات
 یافت
 عن
 حکیم
 بن
 خالد
 مکره
 بکسر
 عین
 جمله
 و
 سکون
 کاف
 و
 کسر
 را
 جمله
 پسرم
 خالد
 پسرمی
 پسرمی
 قرشی
 مخرومی
 می
 بود
 و
 وی
 از
 ثقات
 جلیل
 القدر
 و
 جمیل
 الاشهر
 بود
 و
 در
 سال
 یکصد
 و
 چهارده
 یا
 پانزده
 وفات
 یافت
 عن
 ابن
 غنم
 قال
 گفت
 حضرت
 عبداللہ
 بن

عمر رضی الله عنهما قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انه قد فرغ من رسول الله
 صلى الله عليه وسلم واما بخاری وراول حدیثا ودر ثانی اخبرنا کفایت از اول شیخ
 بروی خوانده بود و در ثانی وی پیش خوانده و در ثالث درایع بحکم حسن از او
 معنعن می نامند و معنعن عام است شامل است برای آنکه شیخ بر تلمیذ خوانده یا
 پیش خوانده و لکن نزد امام محمد بخاری رحمه الله علیه در معنعن شامل شرط است
 و امام نووی رحمه الله علیه گفته که امام بخاری رحمه الله علیه این حدیث بسیار گرا
 درین باب از جهة آن داخل کرده تا محقق و ثابت گردد که ایمان بر افعال و اقوال اطلاق
 کرده می شود و ایمان و اسلام در اثنا کلام کاد کاد یک معنی می باشند
 بنی الاصلام بنا کرده شده است اسلام را معنی نخستین بر پنج ارکان که هر یک از آنها
 مثل ستون است از برای اسلام پس درین کلام تشبیه داده شد اسلام را
 یک چیزی که مبنی بر ستونها باشد بر سیل مشبهه با کلمات و اضافات کرده
 شد بسوی اسلام بنا را که از خواص مشبهه است بر سیل تخیل و اگر گفته
 شود که چهار چیز که در حدیث مذکور اند مبنی بر شهادت مذکوره اند زیرا که
 آن هر چهار بر وجه صحت غیرند مگر و قیقه شهادت موجود باشد پس قیقه مبنی
 بسوی بنی الیه در یک مسمی چگونه هیچ شد جواب آنکه جائز است اول یک مبنی
 مبنی بر یک امری باشد بعد از آن بر آن هر دو یک شیئی ثالث مبنی شود و آن هر
 مبنی علیه از برای آن شیئی ثالث باشند و اگر گفته شود که معاشرت مبنی بامبنی علیه
 لازم است جواب آنکه مجموع از جهة افراد غیر است و از جهة جمع این است چنانچه
 یک خانه از سوی بنا کرده شود بر پنج ستونها که یکی از آنها وسط باشد و دیگر بر چهار
 طرف ارکان باشند پس هر وقتی که وسط قائم باشد البته مسمی است و خانه قائم
 است اگر چه بعضی از ارکانها بیفتند و وقتی که وسط افتد پس مسمی خانه زایل گردد
 اگر چه هر چهار ارکان قائم باشند پس خانه نظر بمجموع خود یک شیئی است و نظر بر افراد
 اشیا کثیره است و نظر باساس اصل است و نظر بر ارکان تبع کدانی بعضی اشیا که
 یکی از آنها کواهی داون است بزبان آن لا اله الا الله که بدستی نیست معبود با حق موجود در
 جلد کوان لا اله الا الله مکافات متبع جمیع صفات کمال از جلال و جمال اگر گفته شود که هر دو

قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انه قد فرغ من رسول الله صلى الله عليه وسلم واما بخاری وراول حدیثا ودر ثانی اخبرنا کفایت از اول شیخ بروی خوانده بود و در ثانی وی پیش خوانده و در ثالث درایع بحکم حسن از او معنعن می نامند و معنعن عام است شامل است برای آنکه شیخ بر تلمیذ خوانده یا پیش خوانده و لکن نزد امام محمد بخاری رحمه الله علیه در معنعن شامل شرط است و امام نووی رحمه الله علیه گفته که امام بخاری رحمه الله علیه این حدیث بسیار گرا درین باب از جهة آن داخل کرده تا محقق و ثابت گردد که ایمان بر افعال و اقوال اطلاق کرده می شود و ایمان و اسلام در اثنا کلام کاد کاد یک معنی می باشند بنی الاصلام بنا کرده شده است اسلام را معنی نخستین بر پنج ارکان که هر یک از آنها مثل ستون است از برای اسلام پس درین کلام تشبیه داده شد اسلام را یک چیزی که مبنی بر ستونها باشد بر سیل مشبهه با کلمات و اضافات کرده شد بسوی اسلام بنا را که از خواص مشبهه است بر سیل تخیل و اگر گفته شود که چهار چیز که در حدیث مذکور اند مبنی بر شهادت مذکوره اند زیرا که آن هر چهار بر وجه صحت غیرند مگر و قیقه شهادت موجود باشد پس قیقه مبنی بسوی بنی الیه در یک مسمی چگونه هیچ شد جواب آنکه جائز است اول یک مبنی مبنی بر یک امری باشد بعد از آن بر آن هر دو یک شیئی ثالث مبنی شود و آن هر مبنی علیه از برای آن شیئی ثالث باشند و اگر گفته شود که معاشرت مبنی بامبنی علیه لازم است جواب آنکه مجموع از جهة افراد غیر است و از جهة جمع این است چنانچه یک خانه از سوی بنا کرده شود بر پنج ستونها که یکی از آنها وسط باشد و دیگر بر چهار طرف ارکان باشند پس هر وقتی که وسط قائم باشد البته مسمی است و خانه قائم است اگر چه بعضی از ارکانها بیفتند و وقتی که وسط افتد پس مسمی خانه زایل گردد اگر چه هر چهار ارکان قائم باشند پس خانه نظر بمجموع خود یک شیئی است و نظر بر افراد اشیا کثیره است و نظر باساس اصل است و نظر بر ارکان تبع کدانی بعضی اشیا که یکی از آنها کواهی داون است بزبان آن لا اله الا الله که بدستی نیست معبود با حق موجود در جلد کوان لا اله الا الله مکافات متبع جمیع صفات کمال از جلال و جمال اگر گفته شود که هر دو

یا آنکه فایده است یا اعراض و قد و کذا بهر دو تقدیر کذب لازم می آید زیرا که
معبودات باطله بسیارند و ایضا بر تقدیر اول لازم آید که استثنا منقطع
باشد و اصل در استثنا اتصال است و اگر مراد از آنکه معبود بالحق باشد پس لازم می آید
استثنا شئی از نفس خود زیرا که الله نیز علم از برای معبود بالحق است جواب آنکه
مراد از آنکه معبود بالحق است و آن مفهوم کلی است و الله علم از برای فرد خاص از
مفهوم آنکه است یعنی معبود بالحق که موجود و خالق و رازق عالم باشد پس استثنا
جزئی از کلی شده و می صحیح است و اگر گفته شود که نه نبی امام عظم رحمة الله
آن است که در استثنا حکم تشنی مسکوت عندی باشد پس بنا برین
مذهب توجیه تمام ازین کلام حاصل نشد زیرا که توجیه عبارت است از
نفی الوهیت از مابعدی و حق تعالی و ثبوت الوهیت از برای وی و برین
تقدیر جز ثنائی حاصل نشد و لازم آید که اگر این عبارت از دهری
شود پس نیکو است و صحیح نباشد و این مخالف اجماع است
جواب آنکه این کلام از برای رد مشرکان در اصل واقع شده و اعتقاد
مشرکان بوجود آنکه متعدد و همراه الله بود و وجود الله نزد آنها مسلم
و مقبول بود چرا که خود سبحانه جل شانته فرموده و لَیْسَ مِثْلُ شَيْءٍ مِنْ خَلْقِ السَّمَوَاتِ
وَ الْأَرْضِ یَقُولُ هَذَا مِثْلُ مَا عِنْدَ رَبِّیْ وَ وجود از آنکه سوی الله تعالی نفی کرده شد پس
لازم آید وجود الله تعالی بطریق ضرورت نه بطریق عبارت یا آنکه ثبوت وجود
الله تعالی از لفظ الله آمده نه از استثنا زیرا که الله علم از برای ذات است
که متبوع جمیع صفات کمال باشد و شک نیست که وجود اعلی از صفات کمال است
پس درین تمام ثبوت وجود از خصوص تشنی حاصل شده نه از استثنا و در اینجا
اجوبه دیگر نیز هست که در کتب اصول مجرب و مفصل شده و آن محکمات و بدیهاتی
که محمد صلی الله علیه و سلم بگفته اند خاص اوست که در ذات خود کامل است و گفته اند
و فرستاده اوست که برای غیر خود کامل است و هر دو شهادت را یک فقه حاشا
نموده اند که آن هر دو در شریعت لازم اند و آنچه در بعضی روایات ذکر یک شهادت
آمده بهر آن دلیل آنکه این روای است و جمع کردن هر دو شهادت در حدیث مبارک

و آن محکمات
بدیهاتی است

که ثبوت الوهیت
از برای الله است

اینجای در آنکه رو یا نه اندر دلیل قانع و اینان سالی است بر آنکه در اسلام لازم است
 که بر دو شهادت زبانی بی با تر جیب انی صلی او نماید و اقامه الصلوة و بر پای کردن
 او و نمودن نماز یا نماز که بر دو کار سبب نماز برندگان خود فیض و لازم گردانیده
 و او را هم عباد است چرا که نماز چنانچه خبر را هم نباشد میگویند و تمام اقامت را از جهت
 لیل عبارت حذف کرده اند و بعضی گفته اند که اقامه و اقامت هر دو مصدر است
 بر اینکه اولی که و اولی از کوة مفروضة و قلیلک آن از برای مصارف مع و ده که در
 شمس است و کبر و شمس و اولی و صلوة و زکوة و در رسم خدا بود و نوشته شده و آنچه
 و قصد کردن خانه کعبه از برای اداء مناسک و حج بکسر عا جمله و افتح آن مصدر است
 و اگر گفته شود که سوم قبل از کوة فرغ شده و زکوة قبل از حج پس اگر چه و از برای
 طاق جمع است و بر ترتیب بدالات نمکین کند و تقدیم و گری چیست جواب
 آنکه البته اشارت است به بسوی آنکه عبارت یا بدنی است یا ماله یا مکرک است
 از مالی و بدنی یا نکتة اشارت است بآنکه عبادت یا یوچی است یا سالی یا عمری
 و شرط است تمامیت و هر چه ذکر نکرد زیرا که سه طاعت در هر طاعت شرط است قال
 الله تعالی لا یحکم فی الله نفسا از و جهاد و صوم رمضان و زکوة و فتن بل و
 مبارک رمضان که حتی سجد و جل شان فرموده شهر رمضان الذی انزل فیهِ المیزان
 و این کلام معلوم و مفهوم نیست و که عالم ما مبارک رمضان است و قول حق سبحان
 جل شان شهر رمضان از قبیل انفاقة پانته است زیرا که حذف از شهر دین کلام خبر
 تکلیف است و در بعضی روایات صوم مقدم بر حج آمده و بنا بر منع کتب فقیهین
 همان روایت است و هر دو روایت صحیح اند فاکند و بدانکه صلوة عبارت است از
 عبادت که وقت تاج و تبکیه و تعظیم است و انتها و اختتام او به تسلیم است و زکوة
 عبارت است از قدر ماله که پیرون کرده میشود بسوی حاجت مستحقین و حج عبارت
 است از قصد کردن بسوی خانه کعبه از جهت اداء مناسک و صوم عبارت است
 از نگه داشتن جان خود در روز از مفطرات ثلاثه که اکل و شرب و جماع است و درین
 حدیث مبارک رسول مقبول صلی الله علیه و سلم ذکر جهاد فرمود زیرا که او در اکثر
 احوال از فروض کفایه است و درین مقام بیان فروض عینی است که از انهم شعائر

این عبارت
 در بعضی روایات
 آمده و بنا بر
 منع کتب فقیهین

شعار اسلام اند و این بطل گفته که این حدیث مبارک در اول اسلام قبل از فرض
 جهاد فرمودند مگر درین قول او خطا است زیرا که فرض شدن جهاد پیش از او
 بود و او آنقدر برده و در رمضان و رسال و دویم بود و در همان سال و دویم روز دایما مبارک
 در رمضان فرض شده و زکوة بعد از آن فرض شده و حج بعد از زکوة فرض شده و در
 صحیح اقوال و اگر گفته شود که در حدیث مبارک ایمان بسیار انبیا و اکرام و ملائکه علیهم
 السلام ذکر نشده و ایمان بغیر از وی تمام نمیشود بگوئیم آنکه مراد از شهادت برائت
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم تصدیق رسول مختار در جمیع احکام و اخبار است و شک
 نیست که ایمان مذکور در وی بمندرج است و سماعی گفته که این عبارت از قبایلی
 شیعی و جزی است چنانچه گویند که گوید که من الحمد لله خواندم و مراد جمیع سوره فاتحه باشد
 پس در اینجا نیز ذکر شهادت بر رسالت محمد صلی الله علیه و سلم مراد شهادت
 بر رسالت محمد و جمیع انبیا و ملائکه است و درین حدیث مبارک فائده است
 اول آنکه تفضیل ارکان از بعد بر سایر فرائض و واجبات و دویم جو از تخصیص مفهوم
 سنت بنطوق قرآن است زیرا که حدیث مذکور بطریق منطوقی و الاست میگوید
 بر صحت اسلام آنکسی که مباشر اسلام باشد و بطریق مفهوم از و معلوم میگردد
 که اسلام غیر مباشر نیست و این حکم عام مخصوص است بقول حق قبل و شانه که فرمود
 و الذین آمنوا و بعثتم ذریههم ایماناً کفنا بهم ذریههم چنانچه در موضع خود محقق شد
 و سیوم ترتیب ارکان در میان خود فائده مراد از اسلام در حدیث مبارک اسلام
 کامل است زیرا که حقیقت اسلام با قطع نظر از کمال و اتمام مبنی بر دو شهادت است
 پس پس این غایب ترین آثار در میان مبنی و مبنی علیه واضح تر شد **باب امور**
الایمان یعنی باب است در بیان اعمال و اقوال که عین ایمان اند یا باب است در
 بیان اموری که خصوصیت به ایمان دارند در تحقیق حقیقت و تکمیل اهمیت او و قول
 الله عز و جل و در میان قول خدای که غالب و بزرگ است که فرموده لیکن الذین آمنوا
 و جوهکم قبل المشرق و المغرب و لیکن الذین آمنوا بالله الی قوله تا قول
 پروردگار جل و شانه و اولیایک هم الملقون تمام آیه کریمه بیان است پس این
 آن تو بود و چون بکر قبل المشرق و المغرب یعنی نیست نیکنی آنکه بکر و انید و روئیا

این حدیث در صحیح
 مسلم و ابوداود
 و ترمذی و ابن ماجه
 و نسائی و بیهقی
 و غیره وارد است
 و در حدیث مبارک
 فائده است
 اول آنکه تفضیل
 ارکان از بعد بر
 سایر فرائض و
 واجبات و دویم
 جو از تخصیص
 مفهوم سنت بنطوق
 قرآن است زیرا که
 حدیث مذکور بطریق
 منطوقی و الاست
 میگوید بر صحت
 اسلام آنکسی که
 مباشر اسلام
 باشد و بطریق
 مفهوم از و معلوم
 میگردد که اسلام
 غیر مباشر نیست
 و این حکم عام
 مخصوص است بقول
 حق قبل و شانه
 که فرمود و الذین
 آمنوا و بعثتم
 ذریههم ایماناً
 کفنا بهم ذریههم
 چنانچه در موضع
 خود محقق شد و
 سیوم ترتیب
 ارکان در میان
 خود فائده مراد
 از اسلام در حدیث
 مبارک اسلام کامل
 است زیرا که حقیقت
 اسلام با قطع
 نظر از کمال و
 اتمام مبنی بر
 دو شهادت است
 پس پس این
 غایب ترین آثار
 در میان مبنی و
 مبنی علیه واضح
 تر شد

خود را در تاز بسوی جانب مشرق یا جهت مغرب یعنی آنکه روی بکعبه آید یا به پشت
المقدس و لکن اگر برین من بابند و لکن میگوید آن کسی است که ایمان آورد و است
انگس نبوت خدای تعالی و صفات او را در و نبی ویرا قبول کرده و الیوم
الآخر و ایمان آورده بر روز جزا که آخر روز است و الملائکة و ایمان آورد بکلمه فرشتگان
زمین و آسمان و الکتاب و ایمان آورد بکلیه کتابها که از جانب ایزد رحمن
بر جماعه رسولان نازل شده اند و الشیخ و ایمان آورد بکلیه پیغمبران از حضرت
آدم تا رسول آخر الزمان و الی المال علی وجه و میدد مال را بر دوستی خداست
بی شبهه عجب و زیادتی لمع شکر و جزایا معنی آنکه میدد مال را بر دوستی
آن مال یعنی آن مال محبوب و مطلوب دوست لکن مع ذلک آن مال را
برای رضا پروردگار میدد و وی انقرضی خوششان را و ایشانی و میماند
را و این الین و مسکینان را و این شپیل و راه گذریان را و السائلین
و خواهند گان را و این القرب و در گردنهای یعنی مکاتبان را تا آن
مال را در بدل کفایت بدهند و اقام الصلوة و آن کسی که بریائی کرد
نماز را و ان فی الزکوة و داد زکوة مال را بمصالح معلومه و المؤمنین
بعینهم اذا عاهدوا و آن کسی که وفاء کند و وعده اند دقتی که و عده
میکنند خواه بحق خواه بخلق و الصابرين فی البأساء و الضراء و بین البائس
و آن کسی که صبر کنند اند در سختیها و نیکبها و در وقت جنگ
و جدال اولیک الذین صدقوا ایشانشان را تا آنکه رست گواند و اولیک
هم المتقون و ایشانشان متقیان و رست گاران و و جه استدلایل باین آیه
کریمه است که حق سبحانه جل شانہ صبر کرد متقیان را بر صاحبان این
صفات و اعمال و مراد از متقیان آن کسانی که اجتناب از شرک
نمایند و آن جماعه مؤمنان اند یا مراد مؤمنان کامل اند و ایضا و چه
استدلایل باین آیه کریمه و مناسبت او بحدیث باب ظاهر می شود
از حدیثی که روایت کرده است او را عبد الرزاق و غیره از طریق
مجاهد که در کتب خود روایت کرده است او را عبد الرزاق و غیره از طریق

از این پس خواند رسول خدا صلی الله علیه و سلم بروی لبس البریا آخر آیه
 از مکریمه و قرآن قد افلح المؤمنون الایة تمام آیه کریمه چنان است قد افلح المؤمنون
 یعنی و فخر شد از فلاح و رستگاری جماعه مؤمنان یعنی نجات از عذاب درگاه
 به غیر از عذوبه و آب در جات باشد جماعه مؤمنان الذین هم فی صلواتهم فاشعرون
 آنکه از انوار نماز خود فروتنی کنندگان اند و الذین هم عن التكبر مبرضون و آنانکه
 ز قیام و فعل عیث روی کردند و از ان الذین هم عن التكبر فاعلمون و آنانکه
 از انوار برای زکوة مفرودند و اگر کنندگان و الذین هم لغزوهم حافظون
 و آنانکه برای فرجهائی خود نگاه کنندگان علی ازواجهم مکرز نهائی منکوحه
 نمود و اما ملکات از انهم یکم برانچیزی که مالک شده است دستهای آنها
 یعنی کینه و فانیهم غیر ملوکین پس بد رستی آنها که نزدیک بر نهائی منکوحه یا کینه را
 نمایند نمایند در شرع شریف و عند الله ملاست کرده شده نیستند
 فخر ابعی و از انکس پس هر کس که طلب کند نزدیکی را با سواى
 منکوحه و منکوحه فاد لیک هم الفادون پس آن جماعه آنانند که تجاوز
 کنندگان از حد شرع اند و الذین هم لا انا انا هم و جهد کرا خون و آنانکه
 آنها برای امانت خود و عده خود نگاه کنند و اند یعنی امانت را از
 خیانت حیانت می نمایند و عده خود را از خلف و ضیاعت نگهدارند
 و الذین هم علی صلواتهم یکم فخلون و آنانکه آنها بر نمازی خود محافظت
 و در دست میکنند و وجه استلال باین آیه کریمه آن است که این
 آیه کریمه دلالت میکند بر آنکه ایمان که سبب فلاح و رستگاری آن
 ایمان است که اعمال مذکوره در و س متحقق باشند و این
 بطلان گفته که ایمان تصدیق است و استکمال و ی باین امور
 مذکوره است و مراد امام بخاری میفرست کمال است لهذا در عنوان
 این کتاب آورده با سبب امور الایمان با سبب الجهاد من الایمان باب الصلوة
 من الایمان و امام محمد بخاری رحمة الله علیه کویا اشارت کرد بسوی امکان
 سبب تبعیض ایمان ازین دو آیه کریمه و امثال آنها و از

قافیه
 المؤمنون الایة
 درین کتاب است
 در فلاح از انهم
 در نهائی منکوحه

سی اقوال واضح است که نام وی عبدالرحمن پسر صحیح و بی بدال مظلوم مقتول و دو
 ساله و بسین همله منسوب بسوی دوس بن عبداللہ تبیعی است تا اثبات فوقانیه
 و سکون یا اثبات تحتانیه و بیهم منسوب بمتیم بن مرة ابن عبداللہ گفت اختلاف کرده
 نشده و ز نام احدی نه در جا هلیت و نه در اسلام مانند اختلافی که در نام ابی هریره
 واقع شده و روایت کرده شده است از ابی هریره که نام من در جا هلیت بعد شمس
 بود و در اسلام عبدالرحمن و نام او میمون است و بعضی گفته اند که امیمه است و مادر وی
 سیرکت و مادر رسول کریم یا راکه آلہ عظیم شرف باسلام شد و حضرت ابوهریره رضی
 عنه فرموده پیدا شد من تیمم و بجزت کردم من در حالی که من مسکین بودم و بودم
 من از دور و خادم از برای شکره دختر غولان پس حق سبحانه جل شانہ بخلق باطل
 و فضل خیر آن شکره را مکتوبه من گردانید و جد و ستایش است مرندای را که دین را
 قیام دانی هریره را نام کرد و انید و ایضا گفت من بزمار در صحرا میچرانیدم و مرا یک گز خور
 نمود که من همراه وی بازی میکردم پس مردم مرا کنی بکنیت آن کردند و گفته اند ابوهریره
 گفته اند که رسول مقبول صلی اللہ علیہ وسلم وی را در که شریفه دید و همراه او گریه نمود و فرمود
 پس فرمود یا ابوهریره و وی آمد بدین مقدمه در سال خیر و حاضر شد همراه رسول خدا صلی اللہ
 علیہ وسلم در جنگ خیبر بعد از آن لازمست و مواظبت بر مصاحبت حضرت رسالت
 صلی اللہ علیہ وسلم اختیار نمود و وی عمده از اصحاب گرام و زبده اهل صفه عظام بود و علم
 بسیار از رسول مختار تحصیل نمود و او بسیارترین اصحاب کبار در روایت احادیث و جناب
 است با اتفاق علماء و اجماع عرفا و روایت کرده شده از وی احادیث بسیار مقبول است
 و بعد علیہ وسلم بمقدار پنج هزار و صد و هشتاد و چهار حدیث که امام بخاری رحمه اللہ علیہ
 از جمله آنهار چهار صد و هشتاد حدیث در کتاب خود آورده و بود حضرت ابی هریره رضی اللہ
 عنه که علی اللہ و هم رفاقت رسول علیہ السلام اختیار کرده بود و هر جای که رسول علیہ السلام
 میرفت وی نیز همراه میرفت و حضرت ابی هریره بخدمت رسول مقبول صلی اللہ علیہ وسلم
 عرض نمود و گفت یا رسول اللہ من احادیث مبارکه بسیار شنیدم و حفظ و ضبط نمودم لکن
 از زیان بسیار در ترس و لرزان میباشم پس رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم فرمود که پنهان
 مینداز جا در خود را پس اند ختم یاد خود را و مرا رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم را بجا آوردم پس

و است مبارک خود را بر آن چادر مالیدند و فرمودند که این چادر را بر من
خود بال پس من آن چادر را بر سینه خود مالیدم بعد از آن هیچ چیز را فراموش
نکردم و نسیان بالکل از من زایل شد و بود حضرت ابوهریره کندرم در نکاح صاحب
دو کس و دو صاحب طبع لطیف و فکر لطیف و سردان کا بجای آورد و بر مدینه مقدسه
طایفه میکرد و سوار می شد بر شتر و دست میکرد بروی کلیم خود را و در سر نوذ پنجم تا
از لطف خرمایکند پشت و سپر میکرد و دوی یک همراه مرد از ملاقات میکرد می
گفت الطریق الطریق قد جاء الایمر و نازل شد در وی طلیفه برای وی در شکم
الطلیفه سمی است که نقدی کرده است آن را بر موالی خود اما م شافعی رحمه
الله علیه گفته که ابوهریره اخضر زمان خود در حدیث مبارک رسیده بود و روایت
کرده است حدیث مبارک از وی زیاده از هشت صد نفر از صحابه و تابعین بنقل
ابوعلیه جمیعین که بعضی از آنها حضرت عبداللہ بن عباس عبدالمسلم بن عمرو جابر
والس بن مالک رضی اللہ عنہم اجمعین و در مدینه مقدسه در سال پنجاه و هفت
پیشرفت یافته ذات یافت و در بقعہ بقیع مدفون شد عی الی صلی الله علیه
وسلم قال فتموا الايمان بوضع وستون شعبه ایمان شصت و چند شاخ
است و اکثر اصول بضعه بها آمده و مشهور در هر دو کسر یا موده فتحنامه است
که چنانچه آن با نیز منتول شده و در اصل لغته معنی قطعه است و الحال استعمال
شود در عددی که در میان موده باشد و بعضی گفته اند از سه تانه و بعضی گفته اند
از دو تانه و بعضی گفته اند از یک تانه غلیل گفته که بضع هفت است و شعبه بضم شین
معجز و سکون بین جمله و یا موده فتحنامه شاخ درخت را گویند و در بعضی روایات
بضع و سبعون آمده یعنی بقا و چند و در بعضی روایات اربع و ستون آمده یعنی
شصت و چهار و در هیچ مسلم سبعون بطریق مجزم آمده و پوشیده مانده که شعبها می
ماند از اخلاق و اعمال و درجات و سنن و ادوات مستحاطه خارج از حدود احصاء است
و تعیین عددی مفوض بعلم شارع است شاید که اصول حکما و قواعد ایمان راجع بدین
عدد باشد که فرموده است و اختلاف روایا شاید که از آن جهت باشد که ارجاع آن شعب
بشرع بر نه پنج باشد پس گاهی این عدد را اعتبار کرده و فرموده و گاهی آن عدد دیگر را

یا بحکم آنکه اولی حجت بعد و کمتر شده باشد و وقتی دیگر بعضی احکام دیگر بر آن افزوده
 شده و بعضی گفته اند که مقصود از ذکر این عدد و تصریح تعیین نیست مراد بیان تعداد
 و کثرت است و این توجه در عدد و سبعین درست افتد که ذکر آن و بر بیان معنی نکات
 متعارف است نه در شین با آنکه ذکر بعضی زاید بر سبعین نیز غالی از منافاتی نایز
 معنی نیست مگر آن که مقصود مبالغه در تکلیف باشد و بعضی علماء را برای بیان شنب
 ایمان بعد و معین متمم و کشنده و آیین غالی از تکلیف نیست چه بسیاری از
 انواع و افراد آن از حیطة بیان ایشان بیرون افتاد و مجمل شعب ایمان با ذکر
 تنها و از آن حصا راجع است باصل واحد که تکمیل لغت تحصیل سعادت است و شنب
 در نهد و معاد تحصیل کمال علمی و عملی و آن نصیحت و اعتقاد و استقامت در عمل است
 چنانچه حجت علی شانه در قرآن مجید فرمود ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا
 و در حدیث مبارک آمده قل امت بائنه ثم استقم و در حدیث مبارک کشیده شده
 شده ایمان را بدرختی که صاحب شاخها باشد چنانچه در قرآن مجید تشبیه داده شده که
 طبر را برخت پاک قال تعالی کلمه طيبة شجرة اصلها ثابت و فرعها فی السماوات
 فانضلتها قول لا اله الا الله پس بهترین آن شاخها گفتن کلمه طيبة است بر زبان و اند
 اما طه الاذی عن الطریق و فروترین آن شاخها و در کردن آنچه اندکند و بر اصل
 خار و سبک پلیدی ز راه ظاهر و بر دشتن آن بعد از افتادن و اگر هم از اول نه میدانند و در بار
 پاک نگه دارند پس آن نیز حکم و در کردن دارد بلکه مراد مطلق ترک ایزد مردم و از ایشان است
 بناحق و بحقیقت این رفری است ترک وجود و دعوی هستی که مبداء همه شمر و قیام است
 است بر دار خار و شکسته این چه رفر بود یعنی وجود خود همه در از میان بیاورد
 شعبه اولی از عبادات قولیه است و شعبه ثانیه از عبادات فعلیه یا آنکه شعبه اولی فعلیه است و شعبه
 ثانیه ترکیه است یا آنکه شعبه اولی از قسم معامله است که با حق باشد و شعبه ثانیه از قسم معامله است
 که با خلق باشد یا آنکه شعبه اولی از قسم تعلیم امر خداست و شعبه ثانیه از قسم شفق بر خلق خداست یا آنکه
 شعبه اولی از قیام بحق خداست و شعبه ثانیه از قیام بحق عباد است پس هر کسی که قائم شد بان برده است
 در زمره صالحان مندرج شد و احیاء شعبه من الايمان و شمر دهن از شاخهای فضل و انسانی است
 و انشا است کینا شام بر گشت از با و عده است در کار دین ایمان و لهذا او را بعد از ذکر کرد و تخصیص نمود

فانضلتها قول

لا اله الا الله

و انضلتها قول

لا اله الا الله

و انضلتها قول

لا اله الا الله

و حیاء در لغت تغییر و انکساری است که عارض می شود آدمی را از ترسکاری که عیب
 کرده شود بدان و در شرح شریف مراد بدان سیر فی هست که باعث میگردد بر پرهنیز کردن
 از نافرموده و مانع می آید از تقصیر در حق فرموده و حیاء اگر چه حکم طبیعت و جبلت آید
 و لکن در وجود حیاء شرعی اختیار بنده در ریاضت او را وظیفی هست چنانچه در سایر اخلاق
 و بهزیب آن سید الطائفة جنید بغدادی قدس الله سره الغریر فرمود الحیا و عاله تنوله
 من رویته الا لا و رویته از تقصیر چون بنده نعمت الهی در خود سبب اندازه می بیند
 و در ادای شکر آن تقصیر مشاهده مینماید پس آید از ان شرم و خوف از فضیلت
 و نیاید فطاعت عجبی پس برهنیز مینماید از ارتکاب منافی و نگاه میدارد جان خود را
 از کتاب ملائمتی و از بهین جا گفته شده الحیا ان لایزاک مولاک حیث نهاک و مرا
 مصنف است که ازین حدیث مبارک معلوم میشود بطریق صراحت نه بطریق رمز
 و اشارت که اطلاق اسم ایمان بر اقوال و افعال صحیح است لکن بعضی شارحین گفته اند که
 مقصود بیان شعب ایمان است نه حقیقت ایمان زیرا که تعبدی قلبی خارج است
 باتفاق جمیع علماء **باب** **الْمُسْلِمُ مَنْ سَلِمَ الْمُسْلِمُونَ مِنْ لِسَانِهِ وَ قَلْبِهِ وَ رُوحِهِ**
 در لفظ بابتون و ترک آن بر سبیل اضافه بمبوی جمله حدیث و ایضا رویت وقف
 بر سکون لکن رویت بوجه ثانی نیامده و مصنف لفظ حدیث را در ترجمه باب بغیر از
 تصرف و تغیر ذکر نمود بر سبیل تعلیق حدیثنا آدم بن ابی ایاس اوم مشهور است
 دایاس بکسر همزه و پاء شانه تخمائی و بسین جمله و کینت آدم ابو الحسن و وی پسر عبد
 الرحمن پسر محمد است و اصل او از خراسان بود لکن نشو و نما در بغداد یافت و او را طلب
 کرد و حدیث را در بغداد بعد از ان در طلب آن در کوفه و بصره و حجاز و شام و مصر در آمد
 و در عسقلان شام وطن گرفت ابو حاتم گفته که وی از جمله ثقافت معتبرین و از زمره
 علماء متعبدین بود و مامون از تغیر و تهمت صاحب حفظ و اہمست و از برگزیدگان بنی
 خدای تعالی بود و وی نویسنده و در سال دو صد و پست بلبله عسقلان وفات
 یافت کمال انا شعبه بنی بصره شین و سکون عین جمله و پاء موده تخمائی امام اجل
 از علماء اعلام و فاضل الکمل فرغ از عظام و کینت او ابو بسطام و وی پسر حجاج
 پسر و از وی بود و مولای هم و وظیفی جدا از ان نقل کرد بمبوی بصره و علماء و صلحا

کتاب التعلیل
 فی التعلیل
 و بکسر همزه
 و بیاء شانه
 تخمائی و بسین
 جمله و کینت
 آدم بن ابی ایاس
 اوم مشهور است
 دایاس بکسر همزه

اشاق و اساطیر کردند بر جلالت و العالی او در روح و عرفان او امام شافعی گفته که
 اگر شعبه نبود هرگز حدیث مشهور و معروف نمی شد بهراق امام احمد گفته که شعبه نبی
 یک جماعه بود در باب حدیث امام نووی گفته که شعبه امیر مؤمنان است در حدیث
 و گفته اند که پوست او بر استخوان او خشک شده بود و هرگز در میان پوست و استخوان
 گوشت نماند بود از کثرت عبادت و وفرت ریاضت و در سال یکصد و شصت
 ببلده بصره وفات یافت **عن عبد الله بن ابی السیف** بفتح سین مهمله و فتح فاء
 امام ابو سعید پس یکصد و بیست و نه ساله و فتح میم و بعضی گفته اند بیست و نه ساله و کسر میم
 بعد از آن کوفی بود و در زبان مروان پس محمد که ختم دولت بنی امیه باو شد و وفات
 یافت و خلیفه گردانیده شد و در سال یکصد و پست و هفت و باقی ماند
 تا بیست و نه سال **و ابو یوسف خالد** و کنیت او ابو جعفر الله بکلی بفتح باء موحده و تحمینه
 و فتح میم منسوب بنوی یکصد و بیست و نه ساله و کسر میم که والد انبار بود و حسن
 بنزه مفتوحه و ما مهمله ساکنه و میم مفتوحه و بسین مهمله منسوب بنوی حسن کوفی
 بود شنیده از جماعه اصحاب کرم و زمره تابعین عظام و بود عالم کامل و متقی فاضل
 و در چند در صلاح و فزاید در فلاح و در زمان خود میان مردم معروف با اسم میزان بود
 و در سال یکصد و چهل و پنج ببلده کوفه وفات یافت و اسماعیل بفتح لام است
 زیر کاف و معطوف بر عبد الله است نه بر شعبه **عن الشعمی** بفتح شین مجر و سکون عین
 مهمله و کنیت او ابو عمرو و نام او عامر بن شمر جلیل بضم شین مجر و فتح راء مهمله و سکون
 ما و مهمله و کسر باء موحده و تحمینه کوفی منسوب بنوی شعب که لطن است از هجران
 بسکون میم و اهل دال و متولد شد در خلافت حضرت عثمان رضی الله عنه بعد از
 گذشتن شش سال و در ویت کرد از حضرت علی و حسن و سعد و سعید و ابن عباس
 و ابن عمر رضی الله عنهم و شبی گفته که من یا فتم یا نه نفر از اصحاب کرام و نوشتم
 من سیاه را بر سفید هرگز و شنیدم من هیچ حدیث را از هیچ مردی مگر من او را
 بجز نوشتن و شنیدن یا در کفرتم و هرگز فراموش نکردم و گفته است ابن عیینه که
 شعبی فاضله من مردم و عصر خود بود و وی بسیار خفیه و لاغر بود پس بعضی از مردم
 از وی سوال کردند که سبب خافت چیست در جواب گفت که من جنگ کرده شدم

عبد الله بن ابی السیف
 الشعمی و ابو یوسف
 خالد

بشکم ماوردرحم و این ازجهت آن گفت که وی یکی از دو نوام بود و وی نویسنده
 عبدالسیر مطیع عدوی امیر فرس در روز حرة بود و شعبی بسیار خوش طبع بود
 ازهری گفته که علما را سنجین چهار نفر صالحین بود یعقوب بن مسیب بدریه مقدسه و
 شعبی بکوفه و حسن بصره و کنجول بشام و در کوفه در سال یکصد و چهار وفات
 یافت و عمر وی هشتاد و دو سال بود عن عبد الله بن عمر بن نفیع عین و بود
 و لفظ عمر و نفیع عین جمله بود نوشته می شود تا ممتاز شود از لفظ عمر بن نفیع عین جمله در
 حالت غیر غضب اما در حالت غضب پس بالف ممتاز می شود و وی عمر و پسر عاص
 پسر و اهل قرشی بود و کینت او ابو محمد بر اصح اقوال است اسلام آورد و پیش
 از پدر خود و پدر وی از وی سینده سال بزرگ بود و بعضی دوازده سال
 گفته اند و معروف بذات همچاکس که در میان وی و پدر وی این قدرت
 باشد بخردی و دود عالم صاحب درایت و مجتهد در عبادت و حافظ در گفتارهای
 و از رسول مقبول صلی الله علیه و سلم اذن طلب کرده بود در نوشتن احادیث
 بنویس پس اذن فرمود ویرا ابوهریره رضی الله عنه گفت که فرق در میان من
 و وی همین بود که وی احادیث می نوشت و من می نوشتم و وی محب اهل
 بیت بود اگر چه بجهت رضای پدر که آنحضرت صلی الله علیه و سلم او را پسران
 کرده بود در صحبت پدر و معاویه پیبوده در معرکه صفین بر فاقست حضرت معاویه
 با پدر خود حاضر شده بود و جنگ کرده بود و در اصل نام او نام جد و عاص
 بود و آنحضرت صلی الله علیه و سلم عبد الله نام کرد و روایت کرده شد از وی
 احادیث رسول خدا صلی الله علیه و سلم بعد از مفقود حدیث که امام بخاری رحمه الله علیه از جمله
 آنهاست و پنج در کتابش آورده و گویند در آخر عمر ناپا شده بود و در که شریف یا بطاف
 یا بعد در سال شصت و پنج یا سه یا هفت یا در سال هفتاد و دو یا سه وفات یافت
 عن ابی بنی صلی الله علیه و سلم قال فرمود رسول خدا صلی الله علیه و سلم سلم المذنب من سلم
 انسان من لسانه و کلام مسلمان کامل آنست که سلامت مانند مسلمانان از زبان وی
 و دست وی یعنی از زبان نفس و دستان او نگوید و از نیت و نیت او نگوید و بدست کسی را
 نزبانه و آن غضب کند رسول آخر الزمان تخصیص سنت و از باز آنکه فرمود که اکثر انواع این

عن عبد الله بن عمر بن
 عن ابی بنی صلی الله
 علیه و سلم قال
 المذنب من سلم
 انسان من لسانه
 و کلام مسلمان

صفین هم در آن جنگ
 جنگ قرط و معاویه
 بنی امیه در آن جنگ
 واقع شده

از جهت آنکه نفس در جبلت خود لغت بپشواست و منہیات دارد پس میل دادن آن
نفس از منہیات بسوی تمثال مامورات گویا انتقال و ارتحال دوست از وطن
الغت بوطن غربت و ایضا درین کلام اشارت است بآنکه جامع انصار و ابرار بنیاد
که علی الدوم در وطن اصلی خود سکونت کردند و در اینجا با جناب از منہیات و تمثال
مامورات مشتغل باشند و هرگز از آن وطن اصلی انتقال و ارتحال نکردند آنها نیز از ثواب
هجرت محروم نیستند چنانچه نقل کرده اند که بعضی از اصحاب کرم فوت هجرت و حرمان
از ثواب آن بسیار دشوار شد لهذا رسول مقبول صلی الله علیه و سلم فرمود المهاجر من
ناجر ما نهد الله عنه و احتمال دارد که این حدیث مبارک بعد از فتح مکہ فرموده باشند
و درین هنگام هجرت بغیر از هجرت معاصی نبود چنانچه قول رسول خدا صلی الله علیه و سلم بخبر
بعد الفتح با اعتبار ظاهر دلالت بر آن میکند لیکن بعضی محققین از تمثیلین تصریح کرده اند که مراد
از قول مذکور نفی هجرت از مکہ شریفه بسوی مدینه مقدسه است نه از سایر مواضع که کفار
بر آنها استیلا یافته باشند بسوی موضعی که اسلام و احکام آن در آن موطن برقرار
باشد و الله اعلم خطابی گفته مراد از حدیث مبارک آنست که فاضلترین مسلمانان
آنکسی است که مردمان از ایشان را و مأمون باشند زیرا که عادت عرب بر آن رفته که نفی شئی
میکند یا اثبات میکند و مراد افضل میباشد چنانچه میگویند الناس العرب یعنی افضل الناس
العرب پس در اینجا مراد آنست که افضل المسلمین من مسلم المسلمون من لسانه و یدیه و افضل
المهاجرین من هجر ما نفی الله عنه هذا تلک اسلام در شرح الملاق بر دو قسم می شود قسمی است
که از ایمان کمتر است و آن اقوال و اعمال ظاہر است چنانچه در قول حق سبحانه و جل شانہ
و ارد شده قل لم تؤمنوا و لکن قولوا بآئمتنا و قسمی است که از ایمان بالاتر است و آن اعمال
و اقوال است که با عقائد دل مقارن اخلاص و حسن باشند و در جمیع امور انقیاد
برای قضاء و قدر نماید و هر چه بر وی آید بان رضی کرد و چنانچه حق جل و علا شانہ از حق
ابریم خلیل الله یاد فرمود و گفت اذ قال له ربهم سلم قال آئمتنا پس نابراین احتمال
دارد که مراد در حدیث مبارک همین قسم باشد یعنی مراد از مسلم مرد مخلص که جمیع امور
خود را بسوی خدای تعالی تفویض کرده باشد گویا گفته مسلم مخلص هر آنکسی است که بسبب اراده
روی خود را بسوی خدا متعالی و راضی شود بقدیرات حق سبحانه و جل شانہ و بر ایدی خود

عبد الاعلى عن محمد بن عبد الله بن عمر بن قيس عن ابي اسحاق بن رافع عن ابي اسحاق بن رافع
 اقوى واولى است وتعليق ابي معاوية اسحاق بن رافع بن رافع بن رافع بن رافع بن رافع بن رافع
 است وپسرون کرده است اورا ابن جنان در صحيح خود **باب** اي الاصل
 افضل لفظ اى مرفوع است نه مجرور برابر است که لفظ باب منون متبوع باشد يا خالی
 از متبوع باشد و برابر است که بلفظ باب وقف کرده شود يا نى و معنى کلام آنست که
 که اين از خصال اسلام بهتر و خوشتر است پس لفظ خصال مقدم است زیرا که کلمه اى بر تعدد
 داخل مى شود و در نفس اسلام تعدد نيست و الايضاد جواب سوال بيان حصول افتراق
 شده پس معلوم شد که سوال از خصال اسلام است نه از نفس اسلام پس معنى کلام آنست
 که باب است در بيان آنکه کدام خصله از خصال اسلام زياده تر است از جهت ثواب
 نزد خداى تعالى **قَالَ ثَنَا سَعِيدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ سَعِيدِ الْأَمَوِيِّ الْقُرَشِيِّ** حديث کرد
 ما يان را سعيد پسر يحيى پسر سعيد اموى بضم همزه و فتح سيم منسوب بسوى ائمه پسر
 عبد شمس پسر عبد مناف و گاه گاه بفتح همزه نيز آمده قرشى بضم قاف و بفتح
 را از جمله و بشين معجم منسوب بسوى قرشى است و قرشى اولادى نداشتند و گاه گاه
 و نسبت سعيد ابو عثمان و كنى يكي پدر او ابو ايوب است و وى بغدادى است
 و شيخ اصحاب اصول فقه است که بخاري و مسلم و ترمذى و ابى داود و نسائى و غيره
 روايت کرده است حديث را از پدر خود و غيره او در سال دوصد و چهل نه وفات
 يافت **قَالَ ثَنَا ابْنُ يَحْيَى عَنْ سَعِيدِ بْنِ يَحْيَى** حديث کرد ما يان را پدر من که وى يكي است که الحال
 در متن مذکور شد و اين يكي مغائر است همراه يكي بن سعيد القطان و همراه يكي بن سعيد
 که در اول کتاب در حديث اما الاما اعمال بالنيات مذکور شد زیرا که وى انصاري
 ملى تابعى است که كنى بابى سعيد است و متوفى شد در سال يكصد و چهل و سه يا ستم
 و اين يكي قرشى اموى كوفى است که در بغداد سکونت مى کرد آرى آن يكي سابق
 از جليل شيعان اين يكي لاحق است و وى در سال يكصد و نود و چهار وفات يافت
قَالَ ثَنَا أَبُو بَكْرِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ حديث يكي خبر داد ما يان را ابو برده پسر عبد
 الله پسر ابى برده و نام ابو برده بر يد بضم باء موحده تخمينه هم در كنى و هم در اسم و
 پنج را در جمله و وال جمله در هر دو و وى پسر عبد الله پسر ابى برده پسر ابى موسى كوفى

باب اي الاصل
 افضل لفظ اى مرفوع
 بن يحيى بن سعيد
 الاموي القرشي
 قال ثنا ابى
 بكر بن عبد الله
 بن ابي بكر بن عبد
 الله بن موسى

و چون ازین حدیث مبارک معلوم شد که بعضی خصال اسلام افضل از خصایل دیگر
 است پس مراد مصنف که قبول ایمان از برای زیادت و نقصان است حاصل شد
 پس درین بنگام مناسبت این حدیث و حدیث سابق از برای اقبل خود که آن
 تقدیر امور ایمان است ظاهر شد زیرا که ایمان و اسلام نزد مصنف یک اند و احتمال
 دارد که در کلام جامع الاسلام فصلی بیج تقدیر نباشد زیرا که لفظ اسلام چون مصدر است
 خالی از تقدیر نیست و در قول او من سلم لم یؤمن من لسانه ویده مضایف حذف
 کرده شود یعنی اسلام من سلم المسلمون چنانچه تصریح نمودند در قول حق سبحانه
 و تعالی و لکن فی من یؤمن بالله و کفنه که تقدیر کلام چنان است و لکن لایبرئ من
 بانه و الله اعلم **باب** اطعام الطعام من الاسلام است در بیان آنکه
 خوردن طعام از خصال اسلام است و اطعام مرفوع بنا بر تقدیر است و من الاسلام بخرد
 و در ترجمه باب درین مقام گفت اطعام الطعام من الاسلام و نگفت ای الاسلام
 غیر چنانچه در اقبل گفته بودند تا دلالت کند بر اختلاف مقاین و تقدیر سو این چنانچه
 خواهد آمد و چون مصنف استدلال بر زیادت و نقصان ایمان بحدیث شعب
 نمود پس استغناء و توجیع نمود آنچه وارد شده است در قرآن مجید و در سنن صحیح از
 بیان آن شعب پس آورد درین ابواب از روی تصریح و تلویح حدیثنا عن
 بنی حلالی حدیث کرد ایمان را عمر و پسر خالد پسر فروخ بفتح فاء و تشدید را مضمر
 حرانی ساکن مصر بود و در سال دوهصد و پست و نه بمصر وفات یافت قال نا انکنت
 گفت عمر و خرداد یا ای ایش لیث پسر سعد فنی بنی بختو ح و سکون مار منسوب بسوی
 فیمین عمر و مصری و وی فقیه اهل مصر بود و کاسه است در جلالت و امامت وی
 شهادت امام شافعی و ابن کبیر که لیث در فقه زیاده تر از امام مالک است و امام
 احمد گفته تعجب است از کمال صحیف حدیث وی و احوالی در سابق گذشته
 عن یزید لیث روایت کرد از یزید پسر ابی حبیب سدید مصری است و کینت وی
 ابو جبار و وی تابعی است گفته است یونس که یزید در اهل مصر مفتی بود و وی کامل
 در علم و فاضل در علم بود و وی اول کسی است که علم را در مصر ظاهر کرد و کلام در حلال
 و حرام نمود و وی سردار علما و سر تاج فقها بود و در سال یکصد و پست و شصت

در بیان آنکه
 اطعام
 غذا
 خوردن
 بنی حلالی
 ایش لیث
 فیمین

بسته اقصی و سیوم ما خود از غریبه یعنی قطعه و چهارم ما خود از رعبه یعنی
 خرقة و سه دیگر از الفاظ عجیبه اند اول از آنها بدال جمله
 و نون و راه جمله و ثانی بسین جمله و ثالث بعین جمله و اسد اعلم اتفاق کردند
 علماء بر جلالت وی و در سال دو صد و بیست و هشت وفات یافت قال النایحیه
 و وی پس فروغ بغار و بر راه جمله شده مضموم و بجای مجسمه استی بصری و وی
 شنید حدیث را از یکی پس سعید انصاری مدنی که در حدیث انما الاعمال بالنیات
 مذکور شد اتفاق کردند علماء بر جلالت و امامت وی امام احمد بن حنبل گفته که ندیم
 من هیچکسی را که مانند یکی باشد در جمیع احوال در بصره اقتداء بسوی وی انتہای
 یافت و آن معین گفته که اقامت کرد یکی بیست سال که علی الدوم در هر شب رو
 ختم قرآن مجید می کرد و گاهی از وی قضا شد و آن ششوی گفته بود یکی فائق
 از اهل عصر خود در حفظ و ضبط و در ورع و زهد و در علم و فضل و در حلم و عقل و وی
 است که از برای اهل عراق تمهید رسم حدیث کرد و بحث عمیق از احوال ثقات نمود
 روایت کرده است حدیث را از وی صاحبان هر شش صحاح نقل کرده شد که وی
 نماز عصر ادا میکرد و بعد از آن تکیه میکرد بسوی یک مناره که در مسجد وی بود و می
 نشست و امام احمد بن حنبل علی مدنی و آن معین و غیره از یاران وی پیش روی
 وی ایستاده می شدند و از وی سوال احادیث مبارکه تا نماز شام می نمودند و از جنت
 عظمت و بیست و یک روز نمی نشستند و در سال یک صد و نود و هشت وفات
 یافت عن شعبه بن یساف بن یزید بن ابی اسلمی بصری که مشهور بایمرومندان
 در حدیث است و وی را خلیفه اصغیر می نامند و احوال وی در سابق گذشته
 عن قتاده بن یزید قاف پس در عامه سد و سی بصری و کنیت وی ابو الخطاب
 و وی آنکه بود و سد و سی بین جمله نام یکی از اجداد وی است و زنجشیری در کشف
 آورده که یهودین امت مرحومه که یعنی مسیح العین یخز از قتاوه سد و سی که صاحب
 تفسیر است و بن سبب گفته که هیچکس برین وارد نشده که در حفظ زیاده از قتاوه
 باشد و اندر وی بسوی ابن سیرین پس گفت من در خواب دیدم که بوتراده را که لقمه کرد
 یک دانه مروارید را پس پیرون آورد آن دانه را در حالیکه آن بزرگتر از مقدار اول

و در بعضی نسخ
 از این جمله
 و در بعضی نسخ
 مذکور بود

قال النایحیه
 عن شعبه
 عن قتاده

و دیدیم بن یک کبوتر دیگر را که لقمه کرده و آن را میروارید راپس پیرون آورد خود را از لقمه
 نه وقت دخول بود و دیدیم بن یک کبوتر دیگر را که لقمه کرده و آن را میروارید راپس پیرون
 آوردی را بر همان حال اولی بغیر از زیادت و نقصان پس این سیرین در جواب آن مرد
 گفت که کبوتر اول حسن بصری است که حدیث مبارک را سمع مینماید بعد از آن همراه
 آن و عمل مینماید از جای دیگر که مناسب وی باشند و کبوتر دوم سیرین است
 که سمع میکند حدیث مبارک و بعد از آن نقصان و اختصار میکند و شک میکند و وی
 و کبوتر سوم قاده است که وی در حفظ و ضبط زیاده تر از سایر مردم است و او را میکند
 حدیث را بوجهی که شنیده است بغیر از زیادت و نقصان و جمیع علما تصریح نمودند که
 وی عالم کامل و حافظ فاضل و متقن عاقل متقی عادل بود و بلکه واسطه در سال یکصد و
 پنجاه وفات یافت **عَنْ النَّبِيِّ** فتح بن محمد بن ابی طالب پسر مالک پسر نصر بن فزح بن
 مجرمه ساکنه پسر خنضم بن فزح هر دو شاد و مجسم و سکون بیستم فاصله خبری نصاری بود و
 خادم رسول مقبول صلی الله علیه و سلم روایت کرده شده است از وی احادیث رسول
 خدا صلی الله علیه و سلم بمقدار یک هزار و دویست و سی و شش حدیث که از جمله آنها امام
 بخاری رحمه الله دویست و پنجاه و یک حدیث ذکر کرده و مناقب و فضائل وی خارج
 از حد حصا است و بعضی از آنها در همین صحیح مبارک در کتاب مناقب خواهد آمد و آمد
 وی ام سلیم بن محمد بن رسول خدا صلی الله علیه و سلم گفت یا رسول الله این فرزند من ان
 خادم خورد تو هست پس از برای وی بدرگاه خدای پاک بی نیاز بر سپیل تضرع و نیاز
 دعا بکن پس رسول مقبول صلی الله علیه و سلم فرمود اللهم بارک فی ماله و ولده و اطلعه
 و نفعه و نه پس گفت حضرت انس هر آینه دفن کردم دو کم صد نفر از پشت خود و منکو
 من عالمه میشد در هر سال دو بار و من پیر شدم تا الحال از زندگی نا امید شدم و امید دارم
 چهارمینی را یعنی مغفرت گناهان و گفته اند که عمر وی زیاده از صد سال بود و وی آخر
 صحابه کبار است که در بلده بصره وفات یافتند و در زمان حجاج در سال نود و سه
 وفات یافت و غسل دوا و را محمد بن سیرین و دفن کرده شد در قصر خود که بر مقدار
 یک و نیم فرسنگ از بصره است **عَنْ النَّبِيِّ** صلی الله علیه و سلم و در بعضی سخنان درین
 مقام صورت نا امله نوشته شده باین صورت حج و تحقیق وی ازین که نوشته

عن النبی
 صلی الله علیه و سلم
 فی مناقب
 و فضائل
 و مناقب

عن النبی
 صلی الله علیه و سلم
 فی مناقب
 و فضائل
 و مناقب

[illegible]

و مراد از رسول سرور عالم و سر دار اولاد آدم سید المرسلین و حبیب رب
 العالمین محمد مصطفی و احد محبتی است زیرا که قول رسول کریم صلی الله علیه و سلم حتی
 ان کون احب الیه دلالت بروی میکند و محبت جمیع انبیا و کرم علیهم الصلوٰه و السلام
 اگر چه از جمله واجبات است لکن احبیت مختص بآن جناب رسالت مآب
 است که خاتم النبیین و حبیب رب العالمین است و ایضا مراد از محبت محبت
 ایمانی است که آن عبارت است از اتباع محبوب در جمیع افعال اقوال و حرکات
 و سکات نه محبت طبعی غیر اختیاری لهذا حکم کرده نشد بایمان الی طالب خدیجه
 که وی محبت طبعی همراه رسول خدا صلی الله علیه و سلم مرکوز در خاطر داشت
 حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ وَ هُوَ عَمْرُو بْنُ نَافِعٍ حَمَصِيٌّ سَمِعْتُ قَالًا تَأْتِيهِ
 بِرُؤُوسِ مَصْفُورٍ إِلَى خَمْرِهِ يَفْتَحُ عَاهِدَهُ وَ زَارِعَهُ قُرْشِيَّ وَ أَحْوَالَ أَيْنَ هَرْدٍ
 وَ رَدِّثَ بِهَرَقْلٍ كُنْشَتْ قَالًا أَنَا أَبُو الزَّكَادِ بَكْرٌ زَارِعُهُ وَ نُونٌ نَامُ أَوْ
 عَبْدِ اللَّهِ بِسَرْدُكُوَانِ مَدَنِي قُرْشِيَّ وَ هُوَ يَنْ كُنْثِي رَاكُمُوهَ مِيدَانِ
 لَكِنْ أَشْتَهَى نَامُ دَرْمِيَانِ أَنَامُ بَانَ كُنْثِي يَافَتْهُ لَهَذَا مَصْنُفٌ وَ سَامُرُ مُحَمَّدِ بْنِ
 وَ رَا بَانَ كُنْثِي يَافَتْهُ مِيدَانِ كُنْثِي وَ هُوَ أَبُو عَبْدِ الرَّحْمَنِ وَ هَلْ لِي مِنْ
 هَذَا نَاسْتِ وَ سَقِيَانِ ثَوْرِي وَ هُوَ رَا اِمِيرُ مُؤْمِنَانِ دَر حَدِيثِ سِيدِ مَرِ سَلَانِ مِيكَفَتْ
 أَبُو مَاتَمُ كَفَتْهُ كَرْدِي ثَقَّةً سَتِ وَ صَاحِبِ سَنَتِ لَامِعَةٍ وَ حَبَّتِ سَالِمَةٍ وَ اَرَا
 ثَقَاتِ رَوَايَاتِ اَحَادِيثِ نَبَوِيَّةِ كَرْدَه اَنْدَ وَ بَر جَا زَهْ شَمْحِي اَز مُسْلِمَانِ
 هَمْرَاهِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَهْفَرِ مَاضِرْ شَدَهْ بِوَدُو وَ هُوَ بِسَرِ تَابِعِي هَسْتِ كَرْدَه
 جَاعَاتِ كَثِيرَهْ اَز تَابِعِينَ رَوَايَتِ اَحَادِيثِ كَرْدَه اَنْدَ وَ اَيْنِ اَز جَمْلَه
 فَضَائِلِ وَ هُوَ هَسْتِ كَرْدِي سَمِعَ حَدِيثِ اَز اَصْحَابِ كَرَمِ نَكْرَدَهْ مَعَ ذَلِكِ اَيْنِ
 جَاعَهْ تَابِعِينَ عَظَامِ اَز وَ هُوَ رَوَايَتِ كَرْدَه اَنْدَ وَ صَاحِبِ عَدَلِ وَ تَمِيزِ عَمْرِ
 بِنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ وَ رَاوَالِي بِرِجَالِ اَفَاقِ عِرَاقِ كَرْدَانِدَ عَجْدَرِي كَوِيدِ كَرْدِيدِ
 بِنِ ابُو الزَّنَادِ كَرْدَه اَدْخَلَ شَدَ دَر سَجْدِ رَسُوْلِ خَدَا صِلَا اَللّٰهُ عَلَيْهِ وَ سَلَمَ وَ هَمْرَاهِ وَ هُوَ
 اَز تَابِعَانِ مَانَدِ تَوَابِعِ سُلْطَانِ بُوَدِ اَز جَهْتِ كَثَرَتِ وَ دَوَرَتِ وَ اَنَامُ بَخَارِي
 رَحْمَةُ اَللّٰهُ عَلَيْهِ كَفَتْهُ كَرْدِي سَمِعَ تَرِينِ اِسْنَادِي حَضَرَتِ اِلِي هَرِيرَهْ اَنْسَتِ كَرْدِي اَبُو الزَّنَادِ

حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ
 وَ هُوَ عَمْرُو بْنُ نَافِعٍ
 حَمَصِيٌّ سَمِعْتُ قَالًا
 تَأْتِيهِ بِرُؤُوسِ
 مَصْفُورٍ إِلَى
 خَمْرِهِ يَفْتَحُ
 عَاهِدَهُ وَ زَارِعَهُ
 قُرْشِيَّ وَ أَحْوَالَ
 أَيْنَ هَرْدٍ وَ رَدِّثَ
 بِهَرَقْلٍ كُنْشَتْ
 قَالًا أَنَا أَبُو
 الزَّكَادِ بَكْرٌ
 زَارِعُهُ وَ نُونٌ
 نَامُ أَوْ عَبْدِ
 اللَّهِ بِسَرْدُكُوَانِ
 مَدَنِي قُرْشِيَّ وَ
 هُوَ يَنْ كُنْثِي
 رَاكُمُوهَ مِيدَانِ
 لَكِنْ أَشْتَهَى
 نَامُ دَرْمِيَانِ
 أَنَامُ بَانَ
 كُنْثِي يَافَتْهُ
 لَهَذَا مَصْنُفٌ
 وَ سَامُرُ
 مُحَمَّدِ بْنِ
 وَ رَا بَانَ
 كُنْثِي يَافَتْهُ
 مِيدَانِ كُنْثِي
 وَ هُوَ أَبُو
 عَبْدِ الرَّحْمَنِ
 وَ هَلْ لِي مِنْ
 هَذَا نَاسْتِ
 وَ سَقِيَانِ
 ثَوْرِي وَ هُوَ
 رَا اِمِيرُ
 مُؤْمِنَانِ
 دَر حَدِيثِ
 سِيدِ مَرِ
 سَلَانِ
 مِيكَفَتْ
 أَبُو مَاتَمُ
 كَفَتْهُ
 كَرْدِي
 ثَقَّةً
 سَتِ
 وَ
 صَاحِبِ
 سَنَتِ
 لَامِعَةٍ
 وَ
 حَبَّتِ
 سَالِمَةٍ
 وَ
 اَرَا
 ثَقَاتِ
 رَوَايَاتِ
 اَحَادِيثِ
 نَبَوِيَّةِ
 كَرْدَه
 اَنْدَ
 وَ
 بَر
 جَا
 زَهْ
 شَمْحِي
 اَز
 مُسْلِمَانِ

از حج و اعجاز حضرت ابی هریره روایت کند آنام و اقدی گفته که ابو الزناد در
 جای غسل خود بمرکب مغافات در شب جمعه در ماه مبارک رمضان در سال
 یک و سی وفات یافت عنی الاعمش بنحی بر صیغه فعل صفتی است و کینت وی ابو
 داؤد و نام وی عبد الرحمن پسر هریره بنی مدنی بود و وی مشهور است بروایت
 حدیث از ابی هریره و جماعه ثقات مثل زهری و غیره از وی روایت حدیث
 کرده اند و با سکندریه در سال یکصد و هفده وفات یافت عن ابی هریره
 و احوال و مناقب وی در سابق گذشت انّ رسول الله صلی الله علیه و سلم
 قال بدرستی رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود و الذی نفسی بیده سوگند
 بر این ذاتی که جان من در دست یا قدرت اوست و درین کلام دلیل است بر آنکه
 سوگند خوردن بر کار و هم جائز است اگر چه طالب سوگند بچیزی نباشد و لفظ یدانه
 تشابهات است و در مثل وی علماء دو فرقه اند فرقه اولی میگویند که آنها ایمان
 بنظایرویی می آرند و علم حقیقت و باطن را بسوی پروردگار تعالی تفویض می نمایند و بن
 جماعه در قول حق سبحانه و ما یعلم ما و یله الا الله و وقف لازم بر اوست میانه
 چنانچه مذهب حنفی همین است و دیگر فرقه ما و یله است که آنها متشابهات
 را تا و یله می نمایند چنانچه گویند مراد از و یله ذات و اید قدرت است و غیر ذلک
 و این جماعه در قول حق سبحانه و ما یعلم ما و یله الا الله و الا سخون
 فی العلم و وقف بر العلم می نمایند و بر الا الله و وقف نمیکند چنانچه مذهب شافعی
 همین است و دلائل هر یک در موضع خود مذکور و مسطور است لایقون احدکم
 ایمان نمی آرد و هیچ یکی از شما مؤمن کامل نیست که در هرگز و در بعضی روایات
 عبد بن احمده حتی اكون احب اليه تا آنکه با ششم من دوست تر
 بسوی وی من و ولده از زانیذ وی که مادر و پدر باشد و این بر تقدیری
 است که مراد از والد ذات و ولد یادی و ولد باشد زیرا که ولد شامل زوداده
 است یا مراد از والد پدر است و تشابه در بنر همین است و درین هنگام انکاف
 بر ذکر پدر نموده و مراد پدر و زید را مادر است گویا گفته من و والده و اما چنانچه
 تشابهات جل شان فرموده هر ایدل یقیمکم الحرح و المراد یقیمکم الحرح و المراد است

بیت
 از وی روایت
 حدیث است

عن الصادق

ابن هاشم

روایت کرده است

ابن هاشم

روایت کرده است

ابن هاشم

روایت کرده است

ابن هاشم

روایت کرده است

ابن هاشم

روایت کرده است

پیشتر از محبت رسول آخر الزمان میباشد پس تکلیف با آن چگونه صحیح میشود و حق سبحانی
جل شانه در کلام خود فرموده **لَا يَكُفُّ اَنْذَرُهَا جَوَابُ** آنکه مراد از جب
نذکور جب طبعی و غریزی نیست بلکه مراد جب عقلی و تکلیفی است که عبارت از اتباع
محبوب است در جمیع امور چنانچه قبل ازین گذشت با هر چه طبع و جبلت اقتضای
مخالفت آن نماید چنانچه چهار دو از ارجحه طبع بدسپندان کنگ میل و رغبت با و مینماید
بسبب ملاحظه فوائد که در مال و عاقبت نوی مترتب میگردد پس معنی حدیث مبارک
آفت که هرگز آن بدرجه کمال ایمان نمیرسد مگر وقتیکه مقتضیات نفس خیر را
نگذارد و متابعت رسول نفیس در هر باب مقدم گرداند و اختیار نماید رضاء رسول
که بر او بر موی جان خود و بر نوازش مادر و پدر خود و جمیع مخلوق چنانچه حدیث مبارک
آمده که آن حضرت صلی الله علیه و سلم فرموده **لَا طَاعَةَ لِمَخْلُوقٍ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ وَ عِلَاتِ**
وَيُؤْتِي طَاعَتَهُ حَتَّى يَبْرَأَ غَرَضُ نَفْسِهِ مقدم گرداند اگر چه نفس باعث و محرک بسوی
آن غرض باشد و این درجه ادنی از ایمان کامل است و علی درجه وی است که نفس و طبع
تماماً مطیع شمع شود و جب رسول صلی الله علیه و سلم از برای وی طبعی و غریزی شود
و این رتبه اطمینان نفس است و درین حدیث مندرج است امر کردن بمعروف نهی
کردن از منکر زیرا که محبت مذکوره باعث بروی است و درین حدیث مبارک اشارت
ببوی فیض است فکر زیرا که اجماع مذکوره بغیر از فکرها ساخته نمی شود بدو آنکه محبوب
انسان یا نفس وی است یا غیر آن اما محبت با نفس عبارت از آنکه قصد کند انسان دوم بقاء
خود که سالم از آفات و بلیات باشد و اما محبت خیر خود پس نزد تحقیق راجع میشود بسوی تحصیل
نفع خود در مال یا در مال یا بسوی دفع ضرر از جان و مال پس و قیسه فکر کند بنده مؤمن
آن شافع را که دیر از ارجحه رسول مقبول صلی الله علیه و سلم حاصل شده و قائل نماید آن
ضرر را که بواسطه رسول مقبول صلی الله علیه و سلم از وی دفع شده پس یقین خواهد کرد
که نفع آن سیدم سلین در دنیا و دین از سایر منافع خلق بیشتر است زیرا که آن ذات
مبارک او را پیروز کرده است از تار و پودر کفر بسوی روشنائیها ایمان و تعلیم کرده
است او را احکام شرعیه که سبب نظام معاش و صلاح معاد است لهذا لازم است که محبت
وی زیاده تر از محبت سایر اشیا باشد و لیکن مردم در استحضار این فکر متفاوت اند لهذا در

در این حدیث مبارک مراد از جب عقلی و تکلیفی است که عبارت از اتباع محبوب است در جمیع امور چنانچه قبل ازین گذشت با هر چه طبع و جبلت اقتضای مخالفت آن نماید چنانچه چهار دو از ارجحه طبع بدسپندان کنگ میل و رغبت با و مینماید بسبب ملاحظه فوائد که در مال و عاقبت نوی مترتب میگردد پس معنی حدیث مبارک آفت که هرگز آن بدرجه کمال ایمان نمیرسد مگر وقتیکه مقتضیات نفس خیر را نگذارد و متابعت رسول نفیس در هر باب مقدم گرداند و اختیار نماید رضاء رسول که بر او بر موی جان خود و بر نوازش مادر و پدر خود و جمیع مخلوق چنانچه حدیث مبارک آمده که آن حضرت صلی الله علیه و سلم فرموده لَا طَاعَةَ لِمَخْلُوقٍ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ وَ عِلَاتِ وَيُؤْتِي طَاعَتَهُ حَتَّى يَبْرَأَ غَرَضُ نَفْسِهِ مقدم گرداند اگر چه نفس باعث و محرک بسوی آن غرض باشد و این درجه ادنی از ایمان کامل است و علی درجه وی است که نفس و طبع تماماً مطیع شمع شود و جب رسول صلی الله علیه و سلم از برای وی طبعی و غریزی شود و این رتبه اطمینان نفس است و درین حدیث مندرج است امر کردن بمعروف نهی کردن از منکر زیرا که محبت مذکوره باعث بروی است و درین حدیث مبارک اشارت ببوی فیض است فکر زیرا که اجماع مذکوره بغیر از فکرها ساخته نمی شود بدو آنکه محبوب انسان یا نفس وی است یا غیر آن اما محبت با نفس عبارت از آنکه قصد کند انسان دوم بقاء خود که سالم از آفات و بلیات باشد و اما محبت خیر خود پس نزد تحقیق راجع میشود بسوی تحصیل نفع خود در مال یا در مال یا بسوی دفع ضرر از جان و مال پس و قیسه فکر کند بنده مؤمن آن شافع را که دیر از ارجحه رسول مقبول صلی الله علیه و سلم حاصل شده و قائل نماید آن ضرر را که بواسطه رسول مقبول صلی الله علیه و سلم از وی دفع شده پس یقین خواهد کرد که نفع آن سیدم سلین در دنیا و دین از سایر منافع خلق بیشتر است زیرا که آن ذات مبارک او را پیروز کرده است از تار و پودر کفر بسوی روشنائیها ایمان و تعلیم کرده است او را احکام شرعیه که سبب نظام معاش و صلاح معاد است لهذا لازم است که محبت وی زیاده تر از محبت سایر اشیا باشد و لیکن مردم در استحضار این فکر متفاوت اند لهذا در

بحسب متفاوت آمدند و صحابه کرام ازین معنی خط امام داشتند لهذا افضل از سایر
 خلق آمدند و الله اعلم حقا یعقوب بن ابراهیم و وی ابویوسف و در قی
 بصری است که در بغداد سکونت میکرد و در قی عبارت از نوع کلاههاست
 که آنها بر سر خود می پوشیدند لهذا منسوب باو شدند و وی شیخ صاحبان
 اصول خمس است و جز آنها و در سال دوهصد و پنجاه وفات یافت قال ابن
 ابی عمیر علیه السلام بنی و فتح لام و تشدید یا مشاة تخمین و کنیت آن امام
 ابو بشر و نام وی اسماعیل پسر ابراهیم پسر سہم اسدی بصری و پدر او
 از جلد سوداگران مردم کوفه بود و بعد از آن اثر کوفه بصره انتقال کرد و در نخل
 کرد در بصره علیه دختر حسن را که وی معتقد بنی مشیسان بود و وی نسبت
 را با مادر خود علیه کرده میداشت کن از سبب شهرت قریف بوی کردند و وی
 امام جلیل القدر و جمیل الاثر بود ابن شعبه گفته که ابن علیه ریخته فقهها و مدر
 محمد بن بود عمرو بن زرارہ گفته که من صحبت کردم ابن علیه را چهارده سال
 پس ندیدم ویرا گاهی که در آن مدت خفه کرده باشد و آلی صدقات بصره
 در زمان مارون کرده شد و در سال یک صد و پست در بغداد وفات
 یافت عن عبد الغنی بن یزید عن یزید بن یزید عن یزید بن یزید عن یزید بن یزید
 موصی و تخمین و بنون منسوب بسوی بنان که بطین از قریش است ابن قتیبہ گفته
 که وی پدر وی هر دو ملوک بودند و با زنه کرد یا پس پسر معاویه شهادت
 عبد الغنی را تنها زیرا که در حدیث و صحاح حدیث ممتاز بود عن الحسن بن علی بن خالد
 عن النبی صلی الله علیه و سلم قال گفت عبد الله امام محمد بخاری رحمة الله
 علیه و حدیثنا آدم بن ابی یاسین و کنیت وی ابو الحسن و وی خراسانی پس
 بغدادی عسقلانی بود و مصنف رحمة الله علیه عطف کرد اسناد ثانی را بر
 اسناد اول پس از ذکر متن حدیث تا مقینه حاصل شود به مساوات هر دو اسناد
 و در بعضی نسخها قبل از حدیثنا آدم صورت عامه آمده و در وی اشارت بسو
 تحول است از اسناد اول بسوی اسناد دیگر و در بعضی نسخها موجود نیست و بر
 سند پس ازین کلام تحول است از یک اسناد بسوی اسناد دیگر و درین برود

خط امام یعقوب
 بن ابراهیم قال ابن
 ابی عمیر علیه السلام
 بنی و فتح لام و تشدید
 یا مشاة تخمین و کنیت
 آن امام ابو بشر و نام
 وی اسماعیل پسر ابراهیم
 پسر سہم اسدی بصری و
 پدر او از جلد سوداگران
 مردم کوفه بود و بعد از
 آن اثر کوفه بصره انتقال
 کرد و در نخل کرد در
 بصره علیه دختر حسن را
 که وی معتقد بنی مشیسان
 بود و وی نسبت را با مادر
 خود علیه کرده میداشت
 کن از سبب شهرت قریف بوی
 کردند و وی امام جلیل
 القدر و جمیل الاثر بود
 ابن شعبه گفته که ابن
 علیه ریخته فقهها و مدر
 محمد بن بود عمرو بن
 زرارہ گفته که من صحبت
 کردم ابن علیه را چهارده
 سال پس ندیدم ویرا گاهی
 که در آن مدت خفه کرده
 باشد و آلی صدقات بصره
 در زمان مارون کرده شد
 و در سال یک صد و پست
 در بغداد وفات یافت
 عن عبد الغنی بن یزید
 عن یزید بن یزید عن
 یزید بن یزید عن یزید
 بن یزید عن یزید بن یزید
 موصی و تخمین و بنون
 منسوب بسوی بنان که
 بطین از قریش است ابن
 قتیبہ گفته که وی پدر
 وی هر دو ملوک بودند و
 با زنه کرد یا پس پسر
 معاویه شهادت عبد
 الغنی را تنها زیرا که در
 حدیث و صحاح حدیث ممتاز
 بود عن الحسن بن علی بن
 خالد عن النبی صلی الله
 علیه و سلم قال گفت
 عبد الله امام محمد بخاری
 رحمة الله علیه و حدیثنا
 آدم بن ابی یاسین و کنیت
 وی ابو الحسن و وی خراسانی
 پس بغدادی عسقلانی بود
 و مصنف رحمة الله علیه
 عطف کرد اسناد ثانی را
 بر اسناد اول پس از ذکر
 متن حدیث تا مقینه حاصل
 شود به مساوات هر دو
 اسناد و در بعضی نسخها
 قبل از حدیثنا آدم صورت
 عامه آمده و در وی اشارت
 بسو تحول است از اسناد
 اول بسوی اسناد دیگر و در
 بعضی نسخها موجود نیست
 و بر سند پس ازین کلام
 تحول است از یک اسناد
 بسوی اسناد دیگر و درین
 برود

در بیت لفظ والناس اجمعین زائد واقع شده قال انا شعبه بضمتین بمعجم
 امام عالم و عامل پسر حجاج و سبطی پسر بصری اسدی عن قتادة بفتح قاف امام
 کامل عالم فاضل ابو الخطاب الکه سدوسی عن ابنی و وی صحابی بزرگ مشهور
 و معروف است قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود رسول خدا صلی
 الله علیه و سلم لا یؤمن احدکم بمومن کامل نمیکرد هیچ یکی از شما حتی اگر
 احببت اليه تا آنکه باشم من محبوب تر بسوی وی من والیه از پدر وی یا از پدر و
 مادر وی و چون والد محبب وجود و شرافت مقدم بود پس رسول مقبول صلی الله علیه
 و سلم وی را در ذکر مقدم کرد و ولیه و از اولاد وی خواه فرزند باشد خواه دختر
 و النکاح اجمعیان و از مردم یکی و تمامی یعنی متابعت برابر متابعت این یکی مقدم
 نماید و ذکر نایب تعمیم بعد از تخصیص است چنانچه عکس آن در کلام الله واقع شده که حق
 تعالی فرموده و ملائکته و کتبه و رسله و جبریل میکال زیرا که وی تخصیص بعد از تعمیم است
 و اگر گفته شود که نفس ذات هر مرد را یاد دل است در عموم ناس یا فی جواب
 آنکه ظاهر دخول وی است در ان عموم و بعضی گفته اند که بقرینه اضافت خارج است
 زیرا که قائل وقتی که گوید جمیع الناس احب الی زید من غلامه البته از ان کلام
 معلوم نمیکرد که زید خارج است از ان جماعه ناس قاضی عیاض گفته که از محبت
 رسول خدا صلی الله علیه و سلم نصرت سنت وی است و دفع کردن از شریعت وی
 و آرزو کردن عیبت وی در حیات وی و جان و مال خود را فدا کردن در متابعت
 وی و ازین حدیث مبارک معلوم شد که حقیقت ایمان بجز از محبت مذکوره تمام
 نمی شود و ایمان هیچ نمیکرد و مکروه و قبیحه مرتبه رسول خدا صلی الله علیه و سلم را علی
 و اشرف از جمیع موجودات داند و هر کس که این اعتقاد ننکند پس آن هرگز مومن
 نیست و امام نووی گفته که درین حدیث تلخیص و تلویح است بسوی قضیه نفس اماره
 و مطمئن پس هر کس که دوستی اهل دله و جان و مال را دوستی جمیع خلق را ترجیح داد و بر
 دوستی رسول مقبول صلی الله علیه و سلم پس بی شک آن ترجیح داد بجانب نفس اماره را و هر کس که
 عکس آن اختیار نمود پس ترجیح داد بجانب نفس مطمئه را و حاصل آنکه اگر ترجیح داد مقتضای قوه
 عقلیه را بر مقتضای قوه شهوانیه پس مطمئن است و اگر بالعکس معاملة کرد

بعد از اولاد

قال انا شعبه

قتادة بفتح قاف

امام کامل

عالم فاضل

ابو الخطاب

الکه سدوسی

عن ابنی و وی

صحابی بزرگ

مشهور و معروف

است قال قال

رسول الله صلى

الله علیه و سلم

لا یؤمن احدکم

بمومن کامل

نمیکرد هیچ یکی

از شما حتی اگر

احببت اليه تا آنکه

باشم من محبوب

تر بسوی وی من

والیه از پدر وی

یا از پدر و

مادر وی و چون

والد محبب وجود

و شرافت مقدم

بود پس رسول

مقبول صلی الله

پیش روی مار و بالو است و الله تعالی علمه **کاف حلاوة الایمان**
باب است در شیرینی ایمان و لذت وی که آن بچه حاصل آید و مقصود مصنف آنست
که حلاوت از ثمرات ایمان است و چون مصنف ذکر محبت رسول بقبول صلی الله علیه و سلم
مقدم کرد پس تابع کرد آن را بیکر آنچه می که موجود میکردند حلاوت ایمان را حلاوتنا
و محمد بن المثنی بلفظ مفعول که ما خود از تشبیه بنا مشاء باشد و وی ابو موسی عنری
بفتح نون و برا بجمیع بصری است که معروف بر من بود و روایت کرده است از وی شیوخ
نخسه و وی در سال یکصد و پنجاه و سی وفات یافت قال انا عبد الله هاب
المثنی یعنی منسوب بسری ثقیف که بد قید بود و وی ابو محمد پسر عبد المجید بصری
و روایت کرده است از وی امام شافعی و امام احمد و علامه عبد الوهاب در هر سال
از یکصد و پنجاه هزار بود و مع ذلک گاهی وقت حوالان حول چیزی از آن غله نزد
وی باقی نماند از جهت کثرت اتفاق و سخا بر اهل حدیث و وی در سال یکصد و هشت
متمم شد و در سال یکصد و نود و چهار سال وفات یافت قال انا ایوب و وی امام
علیل بن ابی کثیر بن کسان پسر ابی تیمه بفتح تاء مشاء فوقایه سختیانی بصری تابعی
و سختیانی بفتح سین مملو منسوب بسوی سختیان که عبارت از پوست است و ویرا
سختیانی پوست از آن ساخته کرده که وی رنگ میکرد و پوست را و سختیان لفظ فارسی است
پس از آنکه ایوب سرور فقها بود و حسن گفته که ایوب سرور جوانان بعد از است در علم و جلال
و کمال و خالص سید علما و در باب افتخار بود و در بصره در سال یکصد و سی و یک وفات یافت
و کمالی و کمالی بکسر قاف و تخفیف لام و بیاء موح و تحتانی نام او عبد الله پسر زید پسر
عبد الله بن حسن بن اسماعیل الشافعی در اهل عصر و زمان بود ایوب گفته که ابو قلاب از فقها حسب
مقتل و ذکا بود و وی را سلطان زمان تقلید قضا در بصره تکلیف نمود پس از بسبب آن که کثرت
بوی و بعد شام و در جوان بقعه در سال یکصد و چهار وفات یافت و در نجایک لطیف است
که راویان این حدیث مبارک است بلی بصری اند عن ائمة عن النبی صلی الله علیه و سلم قال
و بعد و کمالی است قصد است مکرر گویند که هر کسی که موجود و متفق شوند آن سه خصایص
در وی و بعد حلاوة الایمان می یابد آن کس شیریانی ایمان را و لذت وی را و رسول
آخر الزمان در توفیق حلاوة الایمان تشبیه واد ایمان و یقین را بچیزی شیرین مثل شکر و عسل

کاف حلاوة الایمان
باب است در شیرینی ایمان
و لذت وی که آن بچه حاصل آید
و مقصود مصنف آنست که حلاوت
از ثمرات ایمان است و چون
مصنف ذکر محبت رسول بقبول
صلی الله علیه و سلم مقدم کرد
پس تابع کرد آن را بیکر آنچه
می که موجود میکردند حلاوت
ایمان را حلاوتنا و محمد بن
المثنی بلفظ مفعول که ما خود
از تشبیه بنا مشاء باشد و وی
ابو موسی عنری بفتح نون و
برا بجمیع بصری است که معروف
بر من بود و روایت کرده است
از وی شیوخ نخسه و وی در سال
یکصد و پنجاه و سی وفات یافت
قال انا عبد الله هاب المثنی
یعنی منسوب بسری ثقیف که بد
قید بود و وی ابو محمد پسر
عبد المجید بصری و روایت کرده
است از وی امام شافعی و امام
احمد و علامه عبد الوهاب در هر
سال از یکصد و پنجاه هزار بود
و مع ذلک گاهی وقت حوالان
حول چیزی از آن غله نزد وی
باقی نماند از جهت کثرت اتفاق
و سخا بر اهل حدیث و وی در سال
یکصد و هشت متمم شد و در سال
یکصد و نود و چهار سال وفات
یافت قال انا ایوب و وی امام
علیل بن ابی کثیر بن کسان پسر
ابی تیمه بفتح تاء مشاء فوقایه
سختیانی بصری تابعی و سختیانی
بفتح سین مملو منسوب بسوی
سختیان که عبارت از پوست است
و ویرا سختیانی پوست از آن
ساخته کرده که وی رنگ میکرد
و پوست را و سختیان لفظ فارسی
است پس از آنکه ایوب سرور
فقها بود و حسن گفته که ایوب
سرور جوانان بعد از است در علم
و جلال و کمال و خالص سید
علما و در باب افتخار بود و در
بصره در سال یکصد و سی و یک
وفات یافت و کمالی و کمالی
بکسر قاف و تخفیف لام و بیاء
موح و تحتانی نام او عبد الله
پسر زید پسر عبد الله بن حسن
بن اسماعیل الشافعی در اهل عصر
و زمان بود ایوب گفته که ابو
قلاب از فقها حسب مقتل و ذکا
بود و وی را سلطان زمان تقلید
قضا در بصره تکلیف نمود پس
از بسبب آن که کثرت بوی و بعد
شام و در جوان بقعه در سال
یکصد و چهار وفات یافت و در
نجایک لطیف است که راویان این
حدیث مبارک است بلی بصری اند
عن ائمة عن النبی صلی الله علیه
و سلم قال و بعد و کمالی است
قصد است مکرر گویند که هر
کسی که موجود و متفق شوند
آن سه خصایص در وی و بعد
حلاوة الایمان می یابد آن کس
شیریانی ایمان را و لذت وی را
و رسول آخر الزمان در توفیق
حلاوة الایمان تشبیه واد
ایمان و یقین را بچیزی شیرین
مثل شکر و عسل

و ثابت گردانید برای وی آنچه از لوازم و جوهرش شبهه است که آن علاوه باشد و درین
 اشارت خفیه است بسوی مقصود مریض صحیح زیرا که مریض صفراوی غسل شیرین را تلقین
 می یابد و هر قدری که صحت زیاده کرد و آن ذوق نیز بهمان قدر کامل میگردد و در همین
 استعاره مقصود مصنف قوی شد و آن است لال است بر قبول ایمان زناوت و
 نقصان را آن یُکُونُ اللَّهُ فَمِنْ مَوْلَاهُ یُکَلِّمُ الْاَنَامَ مَا شَاءَ خَدَّی تَعَالٰی وَرَسُولُ وَ احَبُّ الْاَشْیَاءِ
 مِمَّا سِوَاهُمَا دُوسْتِ بَسُو ی آن کس از اسوای آن هر دو پشواوی گفته که مراد بکس و دنیا
 حب عقلی است و آن عبارت است از تمیز کردن مقتضای عقل سلیم بر هوای نفس لیم
 چنانچه مریض در ابراهیم طبع کرده میداند لکن بحسب اقتضای عقل میل و رغبت بسوی
 تناول وی می نماید پس وقتیکه مائل فکر کند که شارع امر و نهی نمیکند مگر از برای مصلحت
 و منفعت وی خواهد آن نفع عاقل باشد یا اجل عقل بجهان این جانب اقتضا کند
 پس البته آن عادت میگیرد بایستاد و مراد از جاز و جر تا بحدیکه هوای بی باطل
 مانع وی گردد و باین التذاذ عقلی یابد زیرا که التذاذ عقلی عبارت است از ادراک آنچه
 کمال خیر باشد از حیث کمالیت و خیریت و از همین حالت شارع تغییر بجای آورده
 زیرا که آن حالت اظهار ندارد محسوس است و آن یُحِبُّ الْمَرْءُ وَ دُوْیَمُ اَمَّا دُوسْتِ مِیْبَرِ
 مرد را از بندگان خدا تیمار خواهد چرباشد خواه ملوک لا یُحِبُّهُ و عاقلیکه دوست ندارد
 آن مرد را از برای هیچ عرضی الا الله مگر از برای خدای تعالی یعنی دوستی وی از برای
 غرض و موضوع خط و نهوی و اخروی نباشد بلکه نالصل از برای حق تعالی باشد و مراد از حب
 فی الله همین است و در حقیقت وی راجع بسوی حب خدا تعالی است و دوستی عالم
 که است نماند و این و کمال کرده بشود و از اقوال احوال وی و دوستی مرد صالح که تابع
 هر دو کائنات در جمیع حرکات و سکنات باشد و دوستی زنی که فارغ البالی از برای
 تمام در و الجلال گردانند مندرج در وی است و از آنکه و دوستی آنکه بداند آن یُحِبُّ
 فی الکلمه آنکه بیع کند و قرار نماید بر کفر گمانی چنانچه میداند آن یُحِبُّ ذَا النِّارِ اَنَّهُ
 انداخته شود و او را آتش مراد از آتش مطلق شش است یا آتش جهنم و در روایت لسانی
 آمده و آن توفه مار غلیظه فیقع فیها حسب الیه من ان یشربک باسد یعنی افقون در آتش
 دنیا مجرب تر باشد بسوی وی از کفر و درین اشارت بسوی قول موافقه که گفته اند الحجاب

می یابد و هیچ ذوق
 می نماید و هر قدری
 صحت کم شود ذوق
 صورت جهان تفرقه

و این گفته که مراد بکس و دنیا
 حب عقلی است و آن عبارت است از تمیز کردن مقتضای عقل سلیم بر هوای نفس لیم
 چنانچه مریض در ابراهیم طبع کرده میداند لکن بحسب اقتضای عقل میل و رغبت بسوی
 تناول وی می نماید پس وقتیکه مائل فکر کند که شارع امر و نهی نمیکند مگر از برای مصلحت
 و منفعت وی خواهد آن نفع عاقل باشد یا اجل عقل بجهان این جانب اقتضا کند
 پس البته آن عادت میگیرد بایستاد و مراد از جاز و جر تا بحدیکه هوای بی باطل
 مانع وی گردد و باین التذاذ عقلی یابد زیرا که التذاذ عقلی عبارت است از ادراک آنچه
 کمال خیر باشد از حیث کمالیت و خیریت و از همین حالت شارع تغییر بجای آورده
 زیرا که آن حالت اظهار ندارد محسوس است و آن یُحِبُّ الْمَرْءُ وَ دُوْیَمُ اَمَّا دُوسْتِ مِیْبَرِ
 مرد را از بندگان خدا تیمار خواهد چرباشد خواه ملوک لا یُحِبُّهُ و عاقلیکه دوست ندارد
 آن مرد را از برای هیچ عرضی الا الله مگر از برای خدای تعالی یعنی دوستی وی از برای
 غرض و موضوع خط و نهوی و اخروی نباشد بلکه نالصل از برای حق تعالی باشد و مراد از حب
 فی الله همین است و در حقیقت وی راجع بسوی حب خدا تعالی است و دوستی عالم
 که است نماند و این و کمال کرده بشود و از اقوال احوال وی و دوستی مرد صالح که تابع
 هر دو کائنات در جمیع حرکات و سکنات باشد و دوستی زنی که فارغ البالی از برای
 تمام در و الجلال گردانند مندرج در وی است و از آنکه و دوستی آنکه بداند آن یُحِبُّ
 فی الکلمه آنکه بیع کند و قرار نماید بر کفر گمانی چنانچه میداند آن یُحِبُّ ذَا النِّارِ اَنَّهُ
 انداخته شود و او را آتش مراد از آتش مطلق شش است یا آتش جهنم و در روایت لسانی
 آمده و آن توفه مار غلیظه فیقع فیها حسب الیه من ان یشربک باسد یعنی افقون در آتش
 دنیا مجرب تر باشد بسوی وی از کفر و درین اشارت بسوی قول موافقه که گفته اند الحجاب

و این گفته که مراد بکس و دنیا
 حب عقلی است و آن عبارت است از تمیز کردن مقتضای عقل سلیم بر هوای نفس لیم
 چنانچه مریض در ابراهیم طبع کرده میداند لکن بحسب اقتضای عقل میل و رغبت بسوی
 تناول وی می نماید پس وقتیکه مائل فکر کند که شارع امر و نهی نمیکند مگر از برای مصلحت
 و منفعت وی خواهد آن نفع عاقل باشد یا اجل عقل بجهان این جانب اقتضا کند
 پس البته آن عادت میگیرد بایستاد و مراد از جاز و جر تا بحدیکه هوای بی باطل
 مانع وی گردد و باین التذاذ عقلی یابد زیرا که التذاذ عقلی عبارت است از ادراک آنچه
 کمال خیر باشد از حیث کمالیت و خیریت و از همین حالت شارع تغییر بجای آورده
 زیرا که آن حالت اظهار ندارد محسوس است و آن یُحِبُّ الْمَرْءُ وَ دُوْیَمُ اَمَّا دُوسْتِ مِیْبَرِ
 مرد را از بندگان خدا تیمار خواهد چرباشد خواه ملوک لا یُحِبُّهُ و عاقلیکه دوست ندارد
 آن مرد را از برای هیچ عرضی الا الله مگر از برای خدای تعالی یعنی دوستی وی از برای
 غرض و موضوع خط و نهوی و اخروی نباشد بلکه نالصل از برای حق تعالی باشد و مراد از حب
 فی الله همین است و در حقیقت وی راجع بسوی حب خدا تعالی است و دوستی عالم
 که است نماند و این و کمال کرده بشود و از اقوال احوال وی و دوستی مرد صالح که تابع
 هر دو کائنات در جمیع حرکات و سکنات باشد و دوستی زنی که فارغ البالی از برای
 تمام در و الجلال گردانند مندرج در وی است و از آنکه و دوستی آنکه بداند آن یُحِبُّ
 فی الکلمه آنکه بیع کند و قرار نماید بر کفر گمانی چنانچه میداند آن یُحِبُّ ذَا النِّارِ اَنَّهُ
 انداخته شود و او را آتش مراد از آتش مطلق شش است یا آتش جهنم و در روایت لسانی
 آمده و آن توفه مار غلیظه فیقع فیها حسب الیه من ان یشربک باسد یعنی افقون در آتش
 دنیا مجرب تر باشد بسوی وی از کفر و درین اشارت بسوی قول موافقه که گفته اند الحجاب

اشد العذاب و این خصائص ثلاثه را عنوان از برای کمال ایمان از آن جهت قرار داده
 شده که انسان چون تامل نماید که منعم بالذات خالق کائنات هست پس بس و معنی و
 مانع و نافع و دافع بجز از خدا رفع نیست و ماسوائی وی همه و سائط و وسائل اند و رسول
 علیه السلام بین مراد پروردگار علامت و مبلغ احکام از جانب خالق نام بسوی
 خلق عام پس البته بالکل متوجه بسوی حق و منقطع از جمیع خلق میشود پس دوستی
 نمیکند مگر همراه آن کسی که از دوستان رب استعان باشد و دوستی وی فالص از
 طلب عوض و غرض می باشد چون یقین سدید بود و عید که پروردگار حمید در قرآن
 مجید یاد فرموده حاصل نماید بیک موعود کامل و جو داند پس البته یقین خواهد کرد که مجلس
 ذکر باغبای بهشت اند و بازگشتن بسوی کفر انداختن جان خود را در آتش است و درین
 حدیث مبارک اشارت است بآنکه کفر عین آتش است و حق سبحانه جل شانہ در کلام عظیم خود
 بآل یتیم را عین آتش قرار داده و فرموده **إِنَّ الدِّينَ يَكُونُ أَمْوَالٌ نِسَائِي ظُلْمًا أَمْ يَكُونُ**
فِي بَطْنِهِمْ نَارًا پس کفر بطریق اولی ناره آتش شد و درین خصلت ایضه اشارت باینکه کفر
 است که حق سبحانه جل شانہ فرموده **وَالَّذِينَ آمَنُوا يُحِبُّونَ مِمَّنِ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ**
وَسَاءَ مَا يَحْكُمُونَ مبارک قول پروردگار است که حق تعالی در قرآن مجید فرموده **قُلْ**
إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ وَأَنَّكُمْ تُرْجَوْنَ إِلَىٰ رَبِّكُمْ وَتُنصَرُونَ و انما انا بشر مثلكم و انتم ترجون الى ربكم و تنصرون
تَحْشُرُونَ كَسَادًا و مساکین ترضون بها حب اليكم من الله و رسوله **فَرْتَضَوْا** احتی یا قبیله
 باینکه زیرا که پروردگار حمید تهدید و وعید شدید بر حبیت ماسوائی خدا و رسول و قبول
 خود **فَرْتَضَوْا** فرموده **فَانْذَرُوا** درین حدیث مبارک اشارت است بسوی تحلی بافتاد
 و تحلی از ذل پس اول استفاد از اول است و ثانی از قول ثانی و ایضه اشارت است
 بسوی آن که محبت رسول مقبول صلی الله علیه و سلم از محبت حق سبحانه جل شانہ منفک
 و ممتاز نیست پس هر کسی که دعوی محبت خدا نماید و محبت رسول خدا را در پس آنکس در آن
 دعوی کاذب است چنانچه حق تعالی در کلام الله فرموده **قُلْ إِن كُنتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُوا**
رِسَالَاتِي بن معاذ رازی گفته که حقیقت محبت است که زیاده نشود بعبادت و کم نشود
 بکفر و محبت نامیه بر تحقیق بجز از صدق حاصل نمیشود که وی جذب کرده باشد غایت از لیه
 و توفیق سرمدیه تا آنکه در هفت و مطلق گردانند و بر بر سر او ولایت و بر او نوار بدایت پس

۱۴۳

شاهد مینماید که در است و وجب حق است و مساوی وی باطن محقق است باب
علامه ایمان حُبُّ الْأَنْصَارِ باب است در بیان آنکه نشانی ایمان دوستی جماعت
الانصار است و انصار در لغت جمع نصیر است مثل شراف شریف یا جمع ناصر مثل اصحاب
و صاحب و لام در الانصار از برای عهد است و قرآن انصار رسول فخراند و در عرف
محقق باین مدینه است که جارا دادند مهاجران را یاری کردند همراه آنها بودند اگر دزد جان
و مال در تقویت دین متین برپیل کمال ابتدا بهجت و اطاعت رسول بلند منزلت
نمودند و آنها سبب اعلام احکام اسلام در کافران نام شدند لهذا حب انجماء اهل تقوا
از نشانی ایمان شد حدیثا ابوالولید و وی هشام کسره را پس عمره الملک طیارسی
است ابو حاتم گفته که وی امام کامل دقیقه عاقل و حافظ احادیث نبویه و تابع متن مصطفی
بود و وی ثقه از جمله ثقات معتبره در روایت و در بیت بود و در سال دو صد و بیست
و هفت در بصره وفات یافت قال انما شعبته و وی پسر حجاج که مشهور بایر مؤمنان
در حدیث است و ذکر وی در سابق گذشته قال خبرني عبد الله بن عبد الله بن جابر
وعبد الله در هر دو جا بلغ بکر است نام پسر و نام پدر مختار است و جبر لقب چهارم و بیاض
معهده حکمای نه سالگانه آیده و بعضی نام وی جابر قرار دادند و او پسر عیسا انصاری
مدنی عالم کامل و عارف فاضل بود قال گفت عبدالله سمعت ابا شمیم من مرسور
وفهم نمودم بوش از خادم ذات مبارک النضر بن مالک که روایت میکرد عن
النبي صلى الله عليه وآله انه ارى نبعرا فداه صلى الله عليه وسلم قال که فرمود ان
الإيمان نشاني الإيمان حُبُّ الْأَنْصَارِ دوستی جماعت انصار است و آیه
الْمُتَّقِينَ وَ لَشَانِي نفاق که عبارت است از اظهار ایمان فرمان و دستار
کفر و طعنان زرد دل و جهان بغض الْأَنْصَارِ دشمنی جماعت انصار است و در اینجا
مقصود انجیز نیست که بسبب آن مؤمن حقیقی از مؤمن ظاهری ممتاز گردد
لذا رسول علیه السلام و آیه النفاق فرمودند نه آیه الکفر زیرا که امتیاز مؤمن از
کافر معلوم واضح و مبین است و احتیاج بعلامت و اما نه دارد و قرآن از ایمان
در صریح مبارک ایمان کامل است و شک نیست که حب بغض متفاوت از جهت
و نقص میباشد پس مقصود مضاف حاصل شده که ایمان قابل زیادت و نقصان است

و اگر گفته شود که از حدیث مبارک لازم نمی آید که هر کس که بغض انصار دارد پس آن کس منافق است اگر چه با قصد تیق دل مرافقی باشد و این مخالف اجماع است و معنوق نمی آید
 با آنچه گفته اند لایکفر احد من اهل القبلة جواب آنکه مراد آنست که هر کس که بغض انصار دارد از
 جهت آنکه آنها انصار رسول خدا اند پس آن منافق است و از دایره اسلام خارج است و مشک
 نیست که تصدیق رسول علیه السلام در جمیع اخبار و احکام با بغض انصار از جهت مذکور جمع
 نمیشود و این جواب مبتنی بر آنست که در علم اصول مقرر شده که هر حکم متعلق مشتق باشد
 پس البته آن دلالت نمیکند بر آنکه بعد از اشتقاق علیّه از برای آن حکم باشد چنانچه در
 قول پروردگار تعالی و السارق و السارقة و الزانی و الزانیة و غیر آن و در حدیث مبارک
 نیز کردن است بر حب انصار که جماعه انصار و ابرار اند و بیان فصل آنها زیرا که آن جماعه
 عظام مال و جان را در تقویت دین رسول علیه السلام فدا نمودند و جماعه مهاجران را
 بجای دادند و بنمایان آنها باری گردید و آنها را بر جانهای خود بنمایان نمود چنانچه حق سبحانه
 جل شانزه فرموده و فَوْزَنَ عَلَىٰ قَوْمِهِمْ وَلَوْ كَانُوا مِنْ قَوْمٍ فَصَّاحَةٍ وَمَنَاقِبِ جماعه انصار
 خارج از چهار است چنانچه بعضی از آنها درین صحیح مبارک خواهد آمد **باب**
 مصنف رحمه الله علیه درین باب ترجمه یاد کرد و وی را مطلق بغیر اضافت ذکر
 کرد و عادت مصنف آنست که هرگاه باب بغیر از ترجمه ذکر کند پس آن بمنزله فصل
 از ما قبل میباشد با وجود آنکه وی را تعلق فی الجمله با قبل نیز باشد چنانچه عادت مصنفین
 از قبهار نیز بر همین نط جاری است و وجه تعلق در اینجا با قبل آنست که چون در حدیث
 سابق ذکر انصار واقع شد پس اشارت کرد درین حدیث مبارک که تشبیه آنها با هم
 انصار از چه سبب بود یعنی این اسم از آن جهت بر آنها شخص شده که در شب عقده
 همراه رسول علیه السلام موافقت اختیار کردند و در آن شب نزد عقده پیعت کردند
 و ایضا آنچه مذکور درین باب است تعلق بمباحث ایمان دارد و وی انبیاء است
 که درین حدیث اعلام است با آنکه اول از همه شیاء مبايعت بر توحید واقع شد و معلوم
 شد که توحید اساس امور ایمانیه و اساس احکام و مینیه است یا از جهت آنکه ترک منیایم
 داخل در مبايعت اند که آن مبايعت شعرا ایمان است پس معلوم شد که ایمان متفاوت
 بحسب زیادت و نقصان شد و حال اهل ایمان شد یا از جهت آنکه این اشارت است

در شب عقیقه بود و آن دوازده نفر بودند که مقدم آمده بودند از برای بیعت رسول مقبول
 صلی الله علیه و سلم بر نصرت در شب عقیقه و عقیقه بفتح عین جمله و قاف بالای کوه را
 گویند و مرد و در اینجا عقیقه منی است بدانکه رسول مقبول صلی الله علیه و سلم همان خود را
 در هر موسم حج بر قبایل عرب اظهار آشکارا میکرد پس در وقتی از اوقات آن سرود
 کائنات نزد عقیقه مذکور ملاقات کرد و در وی را از خرنج پس فرمود آیا منی نشینید نزد
 من تا همراه شما سخن بگویم پس آن کرده آمدند و پیش رسول مقبول صلی الله علیه و سلم
 نشستند پس رسول علیه السلام آنها را دعوت بسوی اسلام نمودند و کلام پروردگار
 علام را بران جامعه عظام خواندند و قبل ازین آن جامعه شنیده بود از فرمان یهود
 که پیغمبر محمود صلی الله علیه و سلم عن قریب موجود و مبعوث خواهد شد پس گفت
 بعضی ازان کرده با شکوه برای بعضی دیگر که بنی شک اینها پیغمبر بر حق است
 که جامعه یهود احوال و اطوار آن را بر مایان میان میکردند پس لازم است
 از مایان بقت بسوی اجابت نایم و قبل از جامعه یهود راه رفته و بدست
 را اختیار کنیم پس آن کرده یکی و تمامی در همان شب تا نزد آن عقیقه که همنام
 اجابت رسول مختار نمودند و چون باز پس گشتند بسوی وطن الفت خود و احوال
 آن حضرت رسالت پناه را صلی الله علیه و سلم اظهار با قریب و اقربا نمودند
 پس شایع و ذائع شد شان رسول مختار دران جامعه انصار پس در سال آینده وقت
 موسم دوازده نفر از سرداران آن جامعه ابرار بخدمت رسول مختار آمدند که یکی
 ازان دوازده نفر عباده بن صامت بود پس ملاقات کردند همراه رسول
 مقبول نزد عقیقه و بنین بیعت عقیقه اولی است پس بیعت کردند همراه آن صاحب
 اصطفای مثل بیعت جامعه نسا که حق سبحانه و تعالی قرآن با حسن
 بیان یاد فرموده و گفته یا ایها النبی اذا جاءک المؤمنات یتألفنک علی ان لا
 یشکن باسده ولا ین برقن ولا یرین ولا یقلین اولاد منهن ولا ینین بیعت ان
 یقرینن بین یدینین و از جلین و لا یغنینک فی معروف جاعین بعد ازان باز
 رجوع نمودند بسوی وطن صلی خود و در سال دیگر بمقام درازانها بسوی حج در
 موسم دی سیر و ن شدند پس رسول مقبول صلی الله علیه و سلم آنها را و عده داد که در میان

شبی از ایام تشریق نزد آن عقبه همراه آنها ملاقات خواهد کرد و کعب بن مالک
 گفته که هرگاه آن شب وعده در رسید پس مایان در اول شب همراه قوم خود
 مشغول بودیم و چون مردم را خواب در گرفت پس بدریج فرشبای خود
 گذاشته بیرون شدیم تا آنکه جمع شدیم نزد عقبه مذکور پس رسول خیر الناس با علم
 خود عباس را با جماعه ناس وارد شد و همراه رسول مقبول بجز از حضرت عباس هیچکس
 از جماعه ناس نبود پس حضرت عباس در سخن آمد و گفت ای جماعه خرنج که بد رستی
 محمد صلی الله علیه و سلم از مایان است و میدید که وی در قوم خود صاحب قورست
 و منعت و حمیت و نصرت است و وی بسیار لغت و محبت همراه شما دارد
 و هیچ چیزی را قبول نمیکند مگر اقطاع از قوم و اقربا، خود بسوی شما جماعه اقویا
 پس اگر شما همراه وی آنچه وعده نمودید وفا میکنید پس این را برداشته
 بگریید و اگر ناینجین است پس وی را بگذارید در قوم خود بعد از آن تکلم فرمود
 رسول محمود صلی الله علیه و سلم و دعوت کرد مایان را بسوی پروردگار عالم
 در رغبت داد مایان را در احکام اسلام و خواند بر مایان قرآن مجید را
 بتحسین تمام پس اجابت کردیم مایان وی را با مایان و ایقان پس رسول علیه
 اسلام فرمود من بیعت همراه شما میکنم بشرطی که نگهدارید مرا از آنچه بکینه دارید
 فرزندان خود را پس مایان گفتیم ای رسول خدا در ازین دست مبارک خود را
 ما مایان همراه شما بیعت نمائیم پس رسول مقبول صلی
 الله علیه و سلم فرمود که پیروان کنید از میان خود
 و از ده نفر بزرگ را تا برای من ضامن بوفاء عهد و استیفاء
 عقد شوند پس بیرون کردیم مایان از هر فرقه و گروه و مهتر و صاحب
 شکوه و بود حضرت عباده مهتر بنی عوف پس یکی بیعت کردند همراه
 رسول مقبول صلی الله علیه و سلم و این بیعت ثانیة نزد عقبه بود
فائدہ بدانکه در میان عرب دستور بود که هر کس که متابعت شخصی
 دیگر اختیار میکرد و همراه آن دیگر عقد میکرد که نصرت همراه وی در هر باب که مرضی
 وی باشد خواهد کرد و جان و مال را در متابعت و نصرت وی فدا خواهد کرد

پس دست خود را بدست آن دیگر متصل میکرد و میزد و این را در کلام مباحثت و بیعت اینها
و وقت بیعت صحابه کرام دست رسول علیه السلام بالا و دست خود را از جهت پاس ادب
پایک نشاند و آن دست را که همراه دست مبارک رسول علیه السلام ملاقات کرده بود
تعلیم بر وجو اتم و اکمل میکرد چنانچه حضرت عثمان بن عفان رضی الله عنه فرمود ما منته
بیدی فوجی منته بایعت بر رسول الله صلی الله علیه وسلم فائد و بیعت آن بودند که ذکر
یافتند و درین جایک بیعت ثالثه مشهوره نیز هست و آن بیعت است که در حدیث نیز
درخت سدره واقع شده و قتیکه رسول مقبول صلی الله علیه وسلم از مدینه مقدسه بیوی
که شریفه توجیه فرموده بودند و وی را بیعت رضوان می نامند زیرا که در همان بیعت حق
سجاده جل شانته فرموده اَقْرَضَنِي الْمُسْلِمِينَ اَوْ يَأْتِيَكُمُكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ و این بیعت
رضوان بعد از هجرت رسول مقبول صلی الله علیه وسلم بود بخلاف آن دو بیعت سابقه
که قبل از هجرت بودند و حضرت عباده در بیعت رضوان نیز حاضر شده بودند و مباحثت
کرده بودند پس وی صاحب هر سه بیعت است و نقیبا بضم نون و فتح قاف جمع نقیبت
اینانچ بجا جمع نجیب و نقیب رئیس و ضمیمه را گویند آن رسول الله صلی الله علیه وسلم
درستی رسول خدا صلی الله علیه وسلم قال فرمود و حوله عصا به مِنْ اصْحَابِهِ و حال آنکه کرد
آنحضرت صلی الله علیه وسلم جماعتی بود از یاران وی و عصا به بکسر عین مذهب جماعتی را گویند
که از ده تا چهل باشد و فائد در ذکر این عبارت تقویت حدیث است و علام است
بانکه مخاطبین باین حدیث مبارک جم غفیر بودند حضرت عباده نهایی پس بس و این دین
بیان مبالغه ضبط و حفظ او و بیان آنکه وی رویت میکند از تحقیق و ایقان و یقین
در وصف وی بقول راوی شاهد بر او انه ابد القهار شعار است بفظ و ضبط وی
بلکه در وی فائد زائده نیز هست و آن تنجیح و تصحیح حدیث مبارک است زیرا که
فضل راوی و شرف وی موجب صحت روایت و ترجیح وی است بِأَيْحُوْنِي مباحثت
کنید مرا و عقد بنید با من فَسَلِّ مباحثت از بیعت است کویا هر که عهد می بندد با کسی میفرماید
ذات خود را بدست وی چنانچه در بیعت بر دست میزنند در معاشرت نیز عادت
برای جاری بود چنانچه در سابق گذشت و باب مفاعله از آن جهت فرمود که معاشرت از هر
طرف بود از طرف رسول مقبول عهد ثواب و از طرف صحابه کرام عهد متابعت در هر باب

آن است
صلی الله علیه وسلم
قال و حوله عصا به
مِنْ اصْحَابِهِ
فَسَلِّ

از باب خبری که موجب فضیحت در سواهی باشد بناحق مندرج در وی است
 و لا تقصوا فی معروف و بی فرمانی نکنید در امری که شناخته شده است
 در شرع شریف وجود او یعنی در هر شروع و مقابل بی منکر است که شناخته
 نمی شود در شرع وجود او یعنی هر ما شروع و معروف کلمه جامع است از برای
 جمیع مامورات و احتمال دارد که مراد از معروف ذات مہارک آن سرور
 باشد لکن از ان تعہد یہ معروف از ان جہت فرمودند تا معلوم کرد که آن ذات
 مبارک صلی علیہ وسلم امر نمیکند مگر معروف لهذا و لا تقصوا فی نفرمودند
 بدانکہ آن سرور کائنات و خلاصہ موجودات درین خطابات جمیع
 اعتقادات و علیات را بیان فرمود لکن در اعتقادات الکفای و توجہ
 فرمود کہ وی اصل و اساس قواعد دینیہ و عقاید یقینیہ است و بیان اجتناب
 از منہیات و ترک مامورات فرمود و اگر گفته شود کہ رسول مقبول صلی
 علیہ وسلم ذکر ترک منہیات فرمود و اتیان واجبات را هر ذکر نکرد
 پس مطلوب مذکور حاصل نشد جواب آنکہ اتیان واجبات را قبول خود و لا
 تقصوا فی معروف نیز ذکر فرمودہ زیرا کہ عصیان عبارت از مخالفت امر
 است و بیان ترک منہیات را بر فعل مامورات از ان جہت مقدم نمود کہ
 تکلی از رد اہل مقدم بر تکلی یا فضائل است و اگر گفته شود کہ سائر منہیات را مثل خوردن
 مال قیم و نواح مشرکات و غیر آن از ممنوعات را ذکر نکرد پس وجہ خواہد بود
 جواب آنکہ این مقدمہ را ابتدا اسلام واقع شد و بود و هنوز در ان وقت غیر از
 محرمات مذکورہ حرم نشده بود یا آنکہ اعتقاد بعضی از منہیات نمود تا قیاس کرد
 شود باقی محرمات را بروی یا آنکہ زیادہ اہتمام بہ منہیات مذکورہ کرد کہ آہناصول
 جمیع قبایح اند تا اشارت حاصل کرد کہ اجتناب بروجہ کمال از منہیات مذکورہ
 مؤمن را ہم و اقدم است **فَمَنْ فَعَلَ مَعْصِيَةً مِّمَّا نَهَىٰ عَنْهَا** کہ و فا کرد عہد
 مذکور را و ثبات و احکام بروی اختیار نمود و دفع تخفیف فاء و
 تشدید وی آمدہ **فَاَجْنِبْ عَلَی اللّٰهِ سِرّاً** و ثواب او بر خدا
 تعالیٰ است و اگر گفته شود کہ مذہب اہل سنت و جماعت السنۃ کہ ثواب

ولا تقصوا فی معروف
 و بی فرمانی نکنید
 در امری که شناخته
 شده است

مجرد فضل و اگر هم است واحدی را از جمله انعام استحقاق بریزد علام نیست و قائل
 به استحقاق ثواب بر قادر و الهملال اهل قدر و قهرالاند و لفظا جر که در حدیث
 مبارک وارد شده دلالت بر استحقاق عوض و ثواب می کند و ایضا لفظ
 دلالت میکند بر وجوب ثواب بر پروردگار روز حساب و نه بسبب اهل سنت
 و جماعت آنست که بر حق سبحانه جل شانیه هیچ چیزی از برای خداگان واجب
 و لازم نیست و قائل بوجوب ثواب از برای مطیع و وجوب عقاب از برای
 غیر مطیع معتزل اند پس این حدیث مبارک چگونه مطابق و موافق عقاید اهل سنت
 و جماعت آید جواب آنکه مراد از اجراء حقیقی نیست بلکه اجراء صوری یعنی چون
 ثواب مترتب بر وفا عهد بود چنانچه اجراء مترتب بر عمل می باشد پس لفظ
 اجراء از برای آن استعاره کرده شده و مراد از لفظ علی نیز نماند و مبالغه است
 نه وجوب و معاوضه تا معلوم گردد که آن ثواب متحقق الوقوع است مانند
 وجوب که متیقن الثبوت می باشد و محصل جواب آنست که این هر دو لفظ
 معمول بر غیر ظاهر اند زیرا که دلائل عقلیه و لغوی شریعه دلالت میکند بر آنکه ثواب
 مجرد فضل و نشان بر جاعه مؤمنان است و بر آنکه هیچ چیزی بریزد و نشان لازم
 و وجوب از برای بندگان نیست و ایضا آخر حدیث مبارک نیز دلالت بر
 همین میکند زیرا که قائل بفضل کسی نیست یا هر دو را از ثواب و عقاب لازم
 و واجب میگویند یا هر دو را لازم و وجوب میگویند و قول ثالث مخالف
 اجماع است و مثل این تحقیق جاری است در قول حق سبحانه جل شانیه که فرمود
 فَتَقَعُ الْجَزَاءُ عَلَىٰ سِدْرٍ مِّن دُونَ ذَٰلِكَ شَيِّئًا و هر کسی که رسید از بعضی
 منہیات مذکور و چیزی را یعنی بسبب هوا می نفس شیطان بعضی از منہیات
 مذکوره واقع و صا در شد فَعَوَّقَ فِي الدُّنْيَا پس عذاب داده شد ویرا
 در دنیا با مراض و آفات در جان و نقصان مال و نفس ثمرات و دبا و جز
 آن قَوَّكَ قَارَةُ لَهُ پس آن عقاب دنیا کفارت است از برای
 آن کسی تا آنکه عذاب آخرت از وی ساقط شود و زیرا که پروردگار
 رحیم است و بر بندگان خود دو عذاب جمع نمیکند

و من اصحاب
 ذلک شیئا
 فی الدنیا
 کما

و درین کلام اشارت بسوی آنکه ثواب وقتی حاصل می شود که وفا بر جمیع مورات مذکوره
 نماید و عقاب بترک بعضی از مورات مذکوره نیز متحقق میشود و ازین حدیث مبارک معلوم
 میشود که حدود کفارات از برای جنایات اند تا آنکه صاحب جنایت در آخرت ما خود
 نخواهد شد و در باب جمهور علماء همین است و استدلال بهین حدیث مبارک نمودند
 امام بخاری رحمه الله علیه فرموده که بعضی علماء ازین باب توقف نمودند از برای آنکه روایت
 کرده شد از حضرت ابی هریره رضی الله عنه که بدست رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود
 لا ادري الحمد و کفارة ام لا و لکن امام نووی در شرح صحیح مسلم جواب آورده که حدیث
 حضرت ابی هریره مقدم بر حدیث حضرت عبادیه بود بد آنکه عموم این حدیث مبارک مخفی
 است بقول حق تبارک که فرموده ان الله لا یغفر ان یشرک به یا جامع زیرا که مرتد و قبیله بر
 ارتداد کشته شود پس آن قتل کفارت از برای وی نباشد و این معنی است بر آنکه لفظ ذلک
 در کلام مبارک اشارت بسوی جمیع مذکورات باشد و بعضی گفته اند که لفظ ذلک اشارت
 بسوی ماسوای شرکست زیرا که مخاطب باین کلام جماعه اهل اسلام اند و ایضا لفظ ستر در کلام
 آئیده نیز دلالت بر همین میکند زیرا که ستر متصور نمیشود مگر در اخالی که اظهار و خفا در آنها
 ممکن باشد و شرک از امور باطنه عقایدیه است که اظهار آنها محال است زیرا که وی ضد
 ایمان است و ایمان عبارت از تصدیق قلبی است بر اصح اقوال و مؤید این قول آنست که در
 بعضی روایات در همین حدیث مبارک از حضرت عبادیه بن صامت آمده و من اتقینکم
 زیرا که قتل بر شرک مد گفته نمیشود لکن این جواب ضعیف است زیرا که کلمه فار دلالت میکند
 بر ترتیب مابعد خود بر اقبل و منمیر در منکم بلای عصابه معهوده است پس چگونه تخصیص کرده
 شود شرک را غیر آنها و خطاب کردن بجماعه مسلمانان مانع از تحذیر بر شرک نیست و آنچه در
 حد ذکر کرده شد امر عرفی است پس جواب دل باصواب است و یسبی گفته که مراد از شرک شرک
 صغیر است که آن عبارت از ریا است چنانچه تنکیه لفظ شینا دلالت بر وی میکند زیرا که
 از وی معلوم می شود که مراد از شرک است بهر وجهی که باشد لکن برین وارد میشود که شرک در
 عرف شارع الطلاق بر آنچه می میشود که مقابل توحید باشد و الله عالم و من اصحاب
 من ذلک شینا و هر کسی که رسید از بعضی منبیات مذکوره چری را نمیکند و الله بعد
 از آن پوشیده و را خدا می تعالی یعنی در دنیا ما خود نشد حق تعالی الله پس آن کس مفوض بسوی

صحیح است
 ذلک شینا
 من ذلک شینا
 الله

خداوند تعالی هست از شما و عفو کند اگر خواهی خداوند تعالی عفو کند اگر بخواهی
 عاقبت و اگر خواهی عذاب بدوی را و ازین حدیث مبارک معلوم نشد که مرکب بگیرد
 مشیت پروردگار هست اگر خواه عفو نماید و اگر خواه عذاب دهد و نه هبایل منته
 و باقی همین است پس قول خوارج باطل شد که گفته اند مرکب بگیرد و کافر است و قول
 معتزله نیز باطل شد که میگویند مرکب بگیرد و وقتی که بعد قبل از توبه پس محله در پیش از
 خواهد بود و هرگز عفو از وی جائز نیست و لطیفی گفته که درین حدیث مبارک اشارت است
 آنکه روانیست که گواهی داده شود برای کسی بهشت یا بدو نوح مکر برای آن کسی که نفس
 صیغ در شان آنها وارد شده چنانچه عشته و مشرو و غیر آنها رضی الله عنهم اجمعین بجا نیامده
 علی ذلک پس بحث کردیم بایان رسول خدا صلی الله علیه و سلم را بر همین مذکور که در سابق
 مسطور شده **باب من الذین اقرضوا من الفتن** باب است در بیان آنکه از دین
 باین است که بختن از فتنها و مصف رحمة الله علیه در ترجمه باب عدول کرد از لفظ
 ایمان بسوی لفظ دین با و بود آنکه مناسب با ابواب سابق و ابواب لاحق آوردن لفظ
 ایمان بود از جهت مراعات لفظ حدیث مبارک و از جهت اشارت کردن بآنکه دین و ایمان
 متحد است چنانچه ایمان و اسلام متحد اند پس لفظ دین و اسلام مترادفند و عرف شرع چنانچه از کلام
 حق جل و علی شانه معلوم میشود که فرموده **ان الذین عند الله الاسلام و ایضا فرموده** **فاقرضوا من**
کان فیها من المؤمنین **فما وجدنا فیها غیر بیت من المسلمین** **حد ثنا عبد الله بن مسعود** حدیث
 کرد ایمان را بعد از اسلام پس مسلمة میم و سکون سین جمله و فتح لام پیر تعجب بفتح قاف و سکون
 سین جمله و فتح نون و با و موده تحتانیه دوی را نسبت بحد خود میکنند و میگویند قبضی دوی سینه
 بود و نسبت ابو عبد الرحمن و سکونت وی در بهر بود و از وی روایت کرده است شیوخ
 خمه که اصحاب اصول شریعت اند و اجماع کردند علماء و صلحا بر جلالت و امامت او و بر علم
 و عمل او و امامت مالک و وسط معارف نهشته بود که ناکاه قضی در سجد و گفت ای
 امام مالک عالم قضی آمد پس امام مالک از برای حضار مجلس فرمود که چایند و بخورید بسوی
 بهترین اهل مدین در عمل و یقین بر وفق دین متین عمرو بن علی گفته که قبضی مستجاب الدعوة
 بود و در مکة شریفه در سال دوحه و پست و یک در حالی که مجاور در حرم بود و کلمات یافت
 عن مالک از امام مالک که مشهور و معروف در افاق است که امام مدینه مقصد بود

این حدیث از
 مالک است
 فایضا
 باب من الذین
 اقرضوا من الفتن
 حد ثنا عبد الله
 بن مسعود

است و آن عبارت از سرکوه و بلندای وی است و در بعضی کتب بخاریست بدشت الجبال
وارد شده و برین تقدیر ضمیر بهاراج لغتم است و مواقع القطر و پیروی میکند جانی
اقدام و باران و محل نزول آن که عبارت از رودها و صحرا باشد و تخصیص این دو
محل از آن جهت واقع شده که در اکثر اوقات چراگاه کوسپند را همین دو جایی باشد و
تخصیص غنم از جمله اموال از آن جهت فرمودند که در کوسپند دام و زیادت و برکت
و امانت میباشند و ایضا آنها خیف از جهت مونت و کثیر از جهت منفعت و سهل از جهت
انقیاد و عالی از جهت وسادند بخلاف سایر حیوانات که این اوصاف در آنها نفع
ند از انبیا و کرام علیهم الصلوة و السلام چنانچه کوسپند را از جمله حیوان با اختیار
فرمودند و تخصیص اتباع بدو موضع مذکور از آن جهت یاد فرمود که در اغلب اوقات
سالم از آفات میباشند و ایضا عالی میباشند از مقامات که موئی بسوی کوه
باشند فیقولون من الفتن در حالی که میکشند و آن مسلمان بدین و این خود از
فتنهای که در آن زمان بسیار واقع می شوند درین کلام اشارت است و آنکه
لازم است که این دو رشدن از مساکن معموره بسوی اماکن مذکوره از برای حفظ
دین و ضبط یقین باشند نه از برای امر و نیوی و حفظ نفسانی مثل طلب کثرت عسل
و جز آن و چون درین نوع از مال رفیق و ریح با صیانت دین و رعایت یقین بهم
شد لهذا از سایر اموال بهتر و خوشتر شد و اگر گفته شود که ازین حدیث مبارک بر
سبیل تفسیر معلوم شد که غارت افضل از غلظت است و شمارع اجتماع را میند و سبب
و مستحسن دانسته چنانچه نقیبا تفسیر نمودند که اجتماع اهل محله از برای اقامت جماعت و
اجتماع اهل بلده از برای اقامت جمعه و اجتماع اهل سواد بهمه اهل بلده از برای اقامت
ایجاد و اجتماع اهل فاق از برای ایستادن بفرقه و غیر آنها از جمله امور مهمه اند لهذا گفته اند
که نقل نمودن لفظ از بادیه بسوی دیه و از ریه بسوی بلده جائز است اما عکس آن پس جایز
نیست جواب آنکه آن محمول بر وقتی است که در آن وقت قهقرا فاسده نباشد و در آن
اجتماع معاصی واقع نشوند و مجالست علماء و صلحا که راه هدایت بیان نمایند میر
کرد و اگر ضد جهات مذکوره در هنگام اجتماع حاصل شوند پس در آن وقت غلظت
نمودن و سبب دانستن سببها که میباشند و صحابه و خلفاء از جمله قهقرا فاسده

از کتب
و تفسیر
تفسیر
سین

از هر دو که در حدیث مبارک فوائد بسیار است اول پان فضل غزلت و غلوت
 بر ناطت و غلوت در ایامی که قتها عیم الورد و اکثر الوجود باشند بکوتقی که انسان
 قادر بر از الة آن افتند و طینان باشند پس درین هنگام فرض عین است بر همان انسان
 یا فرض کفایه بحسب حال و مکان که سنی در از الة آن فتنه و فساد نماید و یاری اهل
 صلاح و عباد و قمع اهل ضلالت و عناد نماید و آنا در ایامی که فتنه و فساد نباشد پس امام
 شافعی رحمه الله گوید که فضل غلظت است زیرا که در وی فوائد کثیره حاصل میشود و چنانچه
 احسان کردن بسوی بنای مسلمانان با فاد و استفاده احکام ایمان و عبادت مرایض
 و جنازه خواندن بر مردگان و احسان کردن به فقیران و مسکینان و یتیمان و غریبان
 و پوذران و هر مبر و ف و نهی از منکر و اعانت محتاج و یاری کردن بر نیکوی
 و تقوی و حضور در جماعت مسلمین از برای ادا نماز و غیره از احکام دین متین و غیر
 ختم و همین است مذہب بهرور از علماء و فرفراز علماء گفته اند که غزلت بهتر از غلظت
 است زیرا که در وی سلامت از افات کثیره میسر گردد مثل کذب و هتمان و صحت
 اهل حق و طینان و غیبت و نمیت مردمان و محش و انداز مسلمانان و غیر آنها چنانچه
 گفته اند اسلامه فی الوجوده و الافات بین الاثنین و بعضی گفته اند که هر یک از غلظت
 و غلظت بحسب وقت صلاح حال و وجود شر و ط معتبره افضل و اکمل است
 اگر شر و ط غلظت موجود شوند پس همان بهتر است و اگر شر و ط غزلت متحقق شوند
 پس البته آن افضل خواهد بود و آن شر و ط مفصل ذکر شده اند در کتب علم اخلاق
 و بعضی عقیدین گفته اند که محار در زمان ما غزلت است زیرا که اکثر محافل و مجالس غانی
 از خور و معاصی نیستند پس حرار و جناب از ان مجالس اولی و افضل باشد
باب قول النبی صلی الله علیه و سلم یا ابی ایمن است در بیان قول پیغمبر اکرم
 صلی الله علیه و سلم که فرموده انا اعلمکمکم بالله من دنا ترین شام بخدای ذی نعم
 و این جمله مقول قول است و در بعضی روایات اعرفکم آمده و اگر گفته شود که وضع
 این کتاب در بیان ایمان است نه در بیان ایمان است نه در بیان علم و عرفان
 پس تعلقی ترجمه این باب بمقصود کتاب چه خواهد بود جواب آنکه علم و عرفان
 عبارت از تصدیق مجرد است یا از تصدیق مقارن بعلم پس مقصود ازین کلام

باب غلظت
 و غلوت
 و غلظت
 و غلوت

این کتاب
 در بیان
 ایمان است

آنتست که رسول اکرم صلی الله علیه و سلم در ایمان و ایتقان قوی تر از سایر مردمان
 بود و ایضا مقصود ازین کلام آنتست که یا فعل قلب است پس پس یا فعل قلب اغل
 ز روی است تا قول کرامیه باطل کرد و که آنها میگویند ایمان فعل است پس پس
 پس پس وَأَنَّ الْمَعْرِفَةَ فَعْلُ الْقَلْبِ باب است در بیان آنکه بدرستی که شناختن
 و دانستن کار دل است نه کار تن که آب و گل است پس لفظ آن بفتح همزه است
 و معطوف بر قول است نه بر مقول و اگر یکسر همزه خوانده شود پس توجیه وی
 نیز ظاهر است لَقَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ برای فرمودن خدا که غالب و بزرگست که
 فرموده وَلَكِنْ يُولُوا أَرْخًا كَذِبًا كَسِبَتْ قُلُوبُهُمْ كُفْرًا و لیکن موافقه میکند و میگوید
 تعالی شمارا با آنچه می که کسب کرده است آن را دلها می شنایند موافقه میکند
 شمارا بفرجهای که در دلها می شمارا قرار یافته اند و درین آیه کریمه تخصیص تصریح
 است با آنکه ندیده ما خود بفرجه تمام است چنانچه ما خود بکسب اجرام است و مذنب
 جمهور علماء همین است پس بنا برین قول سید مرسلین صلی الله علیه و آله اجماعین
 که فرموده اند ان الله تعالی سجا و زلاتی ما حدثت به نفسها ما لم یکنوا و اولیها
 بر محمول بر وقتی است که آن حدیث و خیال بدرجه استقرار در بال نرسد و اگر بیان
 در بدر رسید البته بآن حدیث ما خود خواهد بود و عزم عبارت از قصدی است
 که بآن درجه برسد و علماء و فضلا اختلاف کردند در محل علم حادث و آن نزد اهل
 حق و فضل معین از جهة عقل نیست زیرا که خدای تعالی موصوف بقدرت کامله
 و قوت بالغه است و میتواند که در هر جوهری از انسان علم و عرفان خلق نماید
 اما از روی سمع و نقل معلوم شده که آن محل قلب است چنانچه حق سبحانه
 جل شانہ در کلام خود فرمود يَكُونُ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا و ایضا فرموده
إِنَّا جَعَلْنَا لَكُمُ قُلُوبَهُمْ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ و جز آنها از آیات و احادیث سردرگامان
 که درین معنی خارج از حد تعداد و احصاء اند و مقصود مضاف آنتست که ازین
 آیه کریمه معلوم و مفهوم شده که ایمان بجزد قول با تمام نمیرسد بلکه لازم است که
 همراه آن قول اعتقاد انضمام نماید و اعتقاد دل فعل و همان است چنانچه قول
 فعل لسان است و این آیه مبارکه که اگر چه بحسب ظاهر در ایمان بفتح همزه وارد

این آیه در فعل
 قلب است
 و در حدیث
 نقل شده
 است

شده لکن استدلال بان در میان بکسر همره نیز صحیح است از جهت آنکه مدار هر دو در
 حقیقت بر اعتقاد دل است کویا مصنف اشارت حقیقه کرده است بسوی آنکه از زید
 بن اسلم در تفسیر این آیه مبارکه نقل شده زیرا که وی گفته و تفسیر قول حق سبحان
 جل شانده که فرموده لا یؤاخذکم الله باللغو فی ایمانکم که آن لغو مانند قول مردی است
 که گوید ان فعلت کذا فانما کافراً و گفته که رب معبود آن مرد را بان قول ما خود
 میکند مادی که دل خود را بان سبته نمکند حکایت محمد بن سلیمان بن جعفر
 لام مشهور است اگر چه صاحب مطالع به تشدید آن تصحیح نمود و آن محمد بن جعفر
 میگوید بیای موده تخمینه بکسوره پس بیای شانه تخمینه ساکنه پس بکاف
 مفتوحه پس بنون ساکنه پس بدال ممله منسوب بسوی یکمند که دید از دیها
 بخاری است و در سال دو صد و بیست و پنج وفات یافت قال انا عبد
 یحیی ممله مفتوحه پس بیای موده تخمینه ساکنه پس بدال ممله کنیت او
 ابو محمد است و وی پسر سلیمان حاجب بکلاس بن کوفی است و بعضی گفته
 اند که نام وی عبد الرحمن است و بنده لقب وی است امام احمد گفته که
 وی ثقة است وی ثقة است وی ثقة است و باصلاح و فلاح آراسته و
 با جلال و کمال پرورسته و بسیار سخت ترفه و قناعت داشت و شب
 و روز مشغول علم و تقاوت بود و بگوید در سال یکصد و هشتاد
 و هشت وفات یافت عز هاشم بکسر ناکنیت او ابو المنذر پسر عروه مدینه
 تابعی که در بغداد وفات یافت و وی روایت کرده حدیث مبارک را
 از پدر خود عروه پسر پیر که تابعی جلیل القدر در مدینه مقدسه بود و یکی
 از فقهای سجمه بود و آن عروه روایت کرده است حدیث مبارک را
 از قاله خود حضرت عائشه صدیقه و ختر حضرت صدیق اکبر رضی الله عنهما و آمو
 این هر سه در باب وحی گذشت عن ابنه که آن عروه پسر پیر است
 عن عائشه صدیقه که مادر مومنان است قالت گفت آن خاتون صالحه حضرت
 عائشه رضی الله عنهما کان رسول الله ﷺ بود رسول خدا صلی الله
 علیه و آله و سلم اذا اصاب من الاعمال بما یطیعون و قیلک امر میفرمود اصحاب کرام و

حدیث
 سید قال
 عبد یحیی
 هاشم بن
 عن عائشه
 قالت کان
 رسول الله
 اذا اصاب
 من الاعمال
 بما یطیعون

اما میفرمود از جمله افعال بان چری که طاقت میداشتند آن چیز را ظاهر
 کلام مبارک دلالت میکند بر آنکه رسول علیه السلام امر بحسب وسع وطاقت می
 فرمود و تکلیف بالا لیاقت نمیفرمود لکن مراد آنست که تکلیف میفرمود بان چری
 که جامع تکلیفین طاقت مداومت و مواظبت بروی داشتند حاصل آنکه رسول
 علیه السلام بچری که در وسع وطاقت انسان باشد لکن مداومت و مواظبت
 بروی بحسب عاده محال و دشوار باشد تکلیف نمیفرمود بلکه تکلیف با تجزیه
 می فرمود که مواظبت و مداومت بروی آسان باشد زیرا که فرمودند احب
 الی اعمال الی الله ادومها و در بعضی روایات امر بهم بکار بد و نیکو واقع شده
 قالوا گفتند اصحاب کرام برای آن غیر الانام انما لکننا بدرستی مایان نیستیم
 که هفتاد و یک مثل صورت و شکل مبارک تو یا رسول الله صلی الله علیه و آله گیتی حال یان
 مثل حال شما یا رسول الله نیست زیرا که ان الله قد غفر لک بدرستی خدای
 تعالی تحقیق آمرزیده و بخشیده است از برای تو ما تقدیم آن تجزیه را که پیش
 گذشته است من ذنوبک از گناهان تو و ما تا آخر و آخری پس مانده است از وی
 بخلاف مایان که محتاج بر آمرزش و مغفرت هستیم و مایان را لازم است
 که عبادت بسیار و ریاضت پیشمار نماییم و جان خود را قیاس بر ذات
 شریف اشرف نمائیم که چه نسبت خاک را با عالم پاک و اگر گفته شود که
 ایسیا که ام علیه السلام از جمله کبار بررسیل الملاق معصوم
 اند و از صفات که بطریق عمد و قصد صدور یابند نیز معصوم بر ارجح اقوال اند
 و اما صفاتی که بررسیل جهو و خطا صادر شوند پس بآنها هرگز مواظبت پس
 لازم است که دهنده شود که آن که کم گناه است که رب العالمین سید مرسلین را
 آمرزیده و بخشیده جواب آنکه مراد آن گناه است که قبل از زمان بعثت و نبوت
 صدور یافته باشد یا مراد از گناه ترک اولی است فغضب پس قهر و خشم کرد رسول
 علیه السلام از قول آن صحابه که مر و در بعضی نسخها فی غضب بر صیغه مضارع آمده پس
 مقصود برین تقدیر حکایت حال ماضیه و استحضار صوره واقعه از برای حاضرین باشد
 حتی یغیث فی وجهه الغضب اما آنکه شناخته می شود در روی مبارک وی قهر و خشم

قالوا انما لکننا بدرستی مایان نیستیم
 که هفتاد و یک مثل صورت و شکل مبارک تو یا رسول الله صلی الله علیه و آله گیتی حال یان
 مثل حال شما یا رسول الله نیست زیرا که ان الله قد غفر لک بدرستی خدای
 تعالی تحقیق آمرزیده و بخشیده است از برای تو ما تقدیم آن تجزیه را که پیش
 گذشته است من ذنوبک از گناهان تو و ما تا آخر و آخری پس مانده است از وی
 بخلاف مایان که محتاج بر آمرزش و مغفرت هستیم و مایان را لازم است
 که عبادت بسیار و ریاضت پیشمار نماییم و جان خود را قیاس بر ذات
 شریف اشرف نمائیم که چه نسبت خاک را با عالم پاک و اگر گفته شود که
 ایسیا که ام علیه السلام از جمله کبار بررسیل الملاق معصوم
 اند و از صفات که بطریق عمد و قصد صدور یابند نیز معصوم بر ارجح اقوال اند
 و اما صفاتی که بررسیل جهو و خطا صادر شوند پس بآنها هرگز مواظبت پس
 لازم است که دهنده شود که آن که کم گناه است که رب العالمین سید مرسلین را
 آمرزیده و بخشیده جواب آنکه مراد آن گناه است که قبل از زمان بعثت و نبوت
 صدور یافته باشد یا مراد از گناه ترک اولی است فغضب پس قهر و خشم کرد رسول
 علیه السلام از قول آن صحابه که مر و در بعضی نسخها فی غضب بر صیغه مضارع آمده پس
 مقصود برین تقدیر حکایت حال ماضیه و استحضار صوره واقعه از برای حاضرین باشد
 حتی یغیث فی وجهه الغضب اما آنکه شناخته می شود در روی مبارک وی قهر و خشم

و یوسف بنصب رویت شده هر چند که رفع نیز در وی جایز است **ثُمَّ يَقُولُ** پسر میفرماید
 و در یقول رفع و نصب هر دو جائز اند **اَنَا اَتَقَاكُمْ** من بر بهترین کارترین شما م و درین قول
 اشارت بسوی کمال قوت علیه است **وَاَعْلَمُكُمْ بِاللَّهِ اَنَا** و دانستن شما بخدا را من
 تعالی منم و درین قول اشارت بسوی کمال قوه علمیه و آئین کلام معلوم شده که آن
 سرور کائنات چنانچه فضل از هر فرد فرد مخلوقات است زیرا که کمال انسان در
 کمال حکمت علمیه و علیه است و شک نیست که رسول علیه السلام در هر دو نوع بدرجه
 عینا و رتبه تقوی رسیده پس بچنان فضل اکمل از مجموع مخلوقات است که جمیع مخلوقات
 مجموع من حیث المجموع ملحوظ شود از جهت آنکه رسول علیه السلام انا اتقاکم و اعلمکم خطاب
 از برای جمیع فرموده **فَاَنْتُمْ** بدانکه تقوی بر سه مراتب است اولی عبارت است از
 نگهداشتن جان خود از کفر و جمیع عقائد باطله و این قسم تقوی ثابت است از برای عامه
 مردمان از زمره مؤمنان رتبه دوم عبارت است از ترک اتقات با سوائی خالق
 موجودات و این قسم بمخص بخواص مخصوص است و قول **حَسْبِيَ** همانند جل شانزه که فرمود
وَتَزِدُّواْ اَفَاكُنْ نیز از اژدهای تقوی شامل از برای جمیع قسام است بدانکه درین حدیث
 مبارک فوائد عجیبه و فرائد غریبه اند اول آنکه انسان بسبب اعمال صالحه مرتفع
 می یابد از مرتب مخفضه بسوی مراتب مرتفعه که عبارت از رفع درجات و توجو
 خطیبات باشد زیرا که رسول علیه السلام انکار بر بستن لال صاحب کرم ازین جهت فرمود
 بلکه انکار بران مجاهد ابرار از جهت دیگر فرمود **وَدَوِّمُ** آنکه هر بنده که بغایت ریاضت
 و مجاهدات و نهایت جهادت و ثمرات برسد پس لازم است بروی که مویلت و مداومت
 بران ریاضت و جهادت نماید تا آن نعمت حاصله بقاء یابد و نعمت زائده بسبب کس حاصل
 گردد و قال **لَا تَزِيدُكُمْ** شکرتم **لَا تَزِيدُكُمْ** شکرتم **لَا تَزِيدُكُمْ** شکرتم **لَا تَزِيدُكُمْ** شکرتم
 حدودی که شایع مقرر فرموده از غریمت و رخصت و اعتقاد کند که عمل کردن با سهیل
 و ارفی که موقوف شرع شریف باشد اولی و فضل است از اختیار شد و شوق که مخالف
 آن باشد چهارم آنکه اولی در جهادت قصد و ملازمت و دوم و مویلت است نه مبالغه
 در وی که مخفی بسوی لال و ترک آن کرد و چنانچه در حدیث شریف آمده **الْمَنْبِتُ** ای
الْمَنْبِتُ فی سیر الارضا قطع و لا ظمیر فی سیر الارضا پس بهترین اعمال افعال آنکه دایم باشد اگر چه قلیل

و یوسف بنصب رویت شده
 هر چند که رفع نیز در وی
 جایز است

ثُمَّ يَقُولُ
 پسر میفرماید
 و در یقول رفع و نصب
 هر دو جائز اند

اَنَا اَتَقَاكُمْ
 من بر بهترین کارترین
 شما م و درین قول
 اشارت بسوی کمال قوت
 علیه است

باشد پنجم آنکه اصحاب کرم بمرتبه صحت رسول علیه السلام رغبت بسیار در عبادت
 و میل در جات و در طلب خیر و برکات داشتند لهذا افضل از سایر ناس آمدند ششم آنکه
 قهر و خشم کردن نزد مخالفه امر شرعی و انکار کردن بر عاقل صادق که لائق فهم معنی از
 معانی باشد وقتی که در فهم آن معنی تقصیر نماید شروع است تا آنکه بیدار گردد و جان خود
 را از ان کار بکندارد و بقیتم آنکه جائز است بیان کمالات علمیه و عملیه و اظهار آنها و قیاس مومن
 از افعال و مبنات باشد و بعضی بسوی کبر و عجب و غیره از اخلاص مملکت نباشد چنانچه
 حتی سبحانه جل شانّه فرموده وَاَلَا بِغَيْرِ رِکْبَةٍ فَحَدَّثَ بَشَرًا رَسُولٌ عَلَیْهِ السَّلَامُ در هر دو
 نوع حکمت علمیه و علیه کامل و مکمل بود و در حدیث ابی نعیم و علمکم باعد لانا بزيادة الامم ما یکمل
 آمده و اگر گفته شود که این حدیث رسول و اب تعلق بخبر ثانی از ترجمه باب مبارک ندارد
 و آن خبر ثانی آن است که معرفت فعل دل است و برکات این حدیث بران خبر ثانی دلالت
 نمیکند نه بحسب وضع و نه بحسب عقل پس این حدیث مبارک چگونه بترجمه باب موافق است
 جواب آنکه مقصود امام بخاری رحمه الله علیه از آوردن این حدیث مبارک بیان
 خبر اول از ترجمه باب است زیرا که خبر ثانی از آن ترجمه بایه کریمه از قرآن بیان نموده اند آنکه
 خبر ثانی نیز از حدیث مبارک بحسب سیاق معلوم میشود زیرا که اصحاب کرام هرگاه
 قصد تمام یافتن توجه نمودند که اعمال و طاعات خود را بر افعال عبادات رسول علیه السلام
 زیاد و کنند پس رسول علیه السلام از برای آن جماعه عظام فرمود ای لا علمکم باعد یعنی این
 از یاد و که مطلوب شماست هرگز حصول آن مقصود نیست از جهت آنکه علم نیز از جمله افعال است
 زیرا که وی فعل قلب است و شک نیست که من در وی زائد بر شما هستم بجهتیکه از احاطه تقریر
 زبان و تصویر اذهان و تحریف قلم مشقوق اللسان خارج است پس از یاد شما در افعال بر
 من متعذر و محال است و درین مقام یک کلامه کلیه است که واجب و لازم است ذکر آن
 دومی آنست که امام محمد بخاری رحمه الله علیه ببارجاء ترجمه باب ذکر منیاید و از برای
 آن ترجمه سبج حدیث مبارک را از احادیث رسول مقبول صلی الله علیه و سلم ذکر نمیکند
 بلکه هیچ چیزی را از منیبات آن ترجمه از آیات مبارکه و از آثار صحابه ذکر نمیناید پس سبب
 آن چه خواهد بود پس خلاصه آنست که امام بخاری رحمه الله در اول تبویب ابواب
 نمود و ترجمه آنها نیز در تحت آنها مترجم کرد پس پس چنانچه هرست کتابها بران عادت

جاری شده بعد از آن در ثانی آیات مبارکه و احادیث متناهی و نامتناهی در هر باب ذکر میگردد به تدریج و در بعضی ترجمه آن ابواب اثبات حدیث رسول او است و جز آن وی را اتفاق نیفتاد تا آنکه انتقال و ارتحال از دنیا بدو ابقا نمود و آن ابواب خالی از حدیث مبارک و غیره مانند داهل عراق گویند که امام بخاری رحمه الله علیه این کار از جهت اختیار کرده و غرضی است که درین ترجمه باب حدیث از رسول او و جز آن نزد وی ثابت نشده و الله اعلم **باب** من کره ان یعوذ فی الکفر کما یکفر ان یلقی فی النار من الایمان باب است در بیان آنکه بدو استن آن کسی که بمیداند این را که باز کرده و قرار یابد در کفر چنانچه بمیداند اینکه انداخته شود وی را در آتش از ایمان است و در لفظ باب جایز است تنوین و وقف و اضافت بسوی جمله و بر تقدیر از تقدیر ثلثه لفظ من کره مبتدا است و من الایمان خبر وی و در قول وی من کره مضاف محذوف است ای کراهته من کره و کراهت ضارادت است و عوذ بمعنی میروءه است لکن تضمین کرده شد ویرامعنی مستقرار بعد از اعدیت بکلمه فی نموده شد و مانند وی است قول من سبانه جل شانکه فرموده او یُعَوِّذُونَ فی ملأ حدیث مسلم بن الحنفیة بجا مفتوحه و بر آیه جمله ساکنه و بیار موعده تحماینه و تحسب پسر بحیل بیار موعده تحماینه مفتوحه پس بکیم کسور و پس بیار مشاة تحماینه ساکنه پس بلام دوی آرد وی و اشبعی بکسر شین مجر و عا جمله منسوب بسوی و اشبعی که یک بطن از اوست و وی بصره بود که اقامت بکیمه شریفه نموده بود و کینت او ابوایوب است و وی را خلیفه مامون پسر هارون والی قضا آن بقعه شریفه کرده بود بعد از آن ویرا عزل کرد پس وی باز رجوع بسوی بصره کرد و در بهمان جا وفات یافت و اجماع کردند علماء بر اقامت و جلالت وی و بر علم و فطانت وی امام بخاری گفته که وی در سال یکصد و چهل تولد یافت و در سال دوهصد و بیست و چهار وفات یافت انا شعبه که پس حجاج است عن قتادة که سدوسی است عن انس از خادم ذات مبارک انس بن مالک عن النبی صلی الله علیه و سلم قال فرمود ثلاث خصله است من کن فیه هر کس که موجود و متحقق شود آن خصله

باب من کره ان یعوذ فی الکفر کما یکفر ان یلقی فی النار من الایمان حدیث مسلم بن الحنفیة بجا مفتوحه و بر آیه جمله ساکنه و بیار موعده تحماینه و تحسب پسر بحیل بیار موعده تحماینه مفتوحه پس بکیم کسور و پس بیار مشاة تحماینه ساکنه پس بلام دوی آرد وی و اشبعی بکسر شین مجر و عا جمله منسوب بسوی و اشبعی که یک بطن از اوست و وی بصره بود که اقامت بکیمه شریفه نموده بود و کینت او ابوایوب است و وی را خلیفه مامون پسر هارون والی قضا آن بقعه شریفه کرده بود بعد از آن ویرا عزل کرد پس وی باز رجوع بسوی بصره کرد و در بهمان جا وفات یافت و اجماع کردند علماء بر اقامت و جلالت وی و بر علم و فطانت وی امام بخاری گفته که وی در سال یکصد و چهل تولد یافت و در سال دوهصد و بیست و چهار وفات یافت انا شعبه که پس حجاج است عن قتادة که سدوسی است عن انس از خادم ذات مبارک انس بن مالک عن النبی صلی الله علیه و سلم قال فرمود ثلاث خصله است من کن فیه هر کس که موجود و متحقق شود آن خصله

در دینی و حدیث و لا یجوز الا بالایمان می یابد لذت و شیرینی ایمان را من کان الله ورسوله
 احب اليه مما سواهما کی آن کسی که باشد خدا و رسول او محبوب تر بسوی وی از ما سوا
 آن هر دو و من احب عبدک و دوستی آن کسی که دوست میدارد دیند و از بندگان
 خدای تعالی خواه حرام باشد خواه مملوک لا یحببه الا الله در حالی که دوست نمیدارد
 او را برای هیچ غرضی مگر از برای خدای تعالی و من یکنسح ان یعود فی الکفر
 و سیموم بدو استن آن کسی که بدید اندانیکه باز گردد در کفر و قرار یابد در وی بگردد
 اذ انقضاه الله منه پس از آن وقتی که خلاص در آید داده است او را خدای تعالی
 از آن کفر که آیا یکنسح ان یلحق فی النار چنانچه بدید اندانیکه انداخته شود وی
 را در آتش و این حدیث مبارک در سابق ذکر یافته لکن مضاف از آن جهت
 تکرار نمود که تفاوت در میان دو حدیث بود زیرا که در اینجا در هر سه مواضع
 لفظ مضارع بود و در اینجا لفظ ماضی و در اینجا لفظ امر و در اینجا لفظ جعد و در اینجا لفظ
 یقذف و در اینجا لفظ یلقى و ایضا در اینجا بعد از انقضاه الله منه زیاده وارد شده
 مع ذلك اختلاف روایه متحقق شد زیرا که شیخ امام نجاری رحمه الله علیه در
 اینجا محمد بن شعیب بود و در اینجا سلیمان بن حرب و بر تقدیر عدم تفاوت در متن و
 اسناد کوئیم که مقصود مضاف در اینجا ثبوت حلاوت از برای ایمان بود و در اینجا
 بیان آنکه گواه است عود در کفر از ایمان است و پنجاهون بعید باب تفاضل
 اهل الايمان فی الاعمال باب است در بیان افزون بودن اهل ایمان بر یکدیگر
 در اعمال و افعال و کلامی از برای سببیت است چنانچه در قول علیه السلام
 فی نفس المؤمن مائة اهل از برای سببیت است پس مراد میان تفاضل
 اهل ایمان است که سبب است اهل ایمان باشد و اگر گفته شود که حدیث مبارک دلالت
 میکند بر تفاضل و تفاوت اهل ایمان در ثواب اعمال نه نفس اعمال زیرا که مقم
 از حدیث مبارک است که بعضی از مؤمنان داخل می شوند در بهشت در
 اول و بعضی در آخر پس حدیث مبارک بترجمه باب چگونه موافق آید جواب آنکه
 حدیث مبارک چنانچه دلالت بر تفاوت جماعه ناس در ثواب اعمال میکند همچنان بر
 تفاوت آنها در نفس حال نیز دلالت میکند زیرا که ایمان یا تصدیق است پس بس

و عبد حلاوة الايمان
 من كان الله ورسوله
 احب اليه مما سواهما
 احب اليه مما سواهما
 من احب عبدك
 و دوستی آن کسی که
 دوست میدارد دیند
 و از بندگان
 خدای تعالی
 خواه حرام
 باشد خواه
 مملوک
 لا یحببه
 الا الله
 در حالی که
 دوست
 نمیدارد
 او را
 برای
 هیچ
 غرضی
 مگر
 از
 برای
 خدای
 تعالی
 و من
 یکنسح
 ان
 یعود
 فی
 الکفر
 و سیموم
 بدو
 استن
 آن
 کسی
 که
 بدید
 اندانیکه
 باز
 گردد
 در
 کفر
 و قرار
 یابد
 در
 وی
 بگردد
 اذ
 انقضاه
 الله
 منه
 پس
 از
 آن
 وقتی
 که
 خلاص
 در
 آید
 داده
 است
 او
 را
 خدای
 تعالی
 از
 آن
 کفر
 که
 آیا
 یکنسح
 ان
 یلحق
 فی
 النار
 چنانچه
 بدید
 اندانیکه
 انداخته
 شود
 وی
 را
 در
 آتش
 و این
 حدیث
 مبارک
 در
 سابق
 ذکر
 یافته
 لکن
 مضاف
 از
 آن
 جهت
 تکرار
 نمود
 که
 تفاوت
 در
 میان
 دو
 حدیث
 بود
 زیرا
 که
 در
 اینجا
 در
 هر
 سه
 مواضع
 لفظ
 مضارع
 بود
 و
 در
 اینجا
 لفظ
 ماضی
 و
 در
 اینجا
 لفظ
 امر
 و
 در
 اینجا
 لفظ
 جعد
 و
 در
 اینجا
 لفظ
 یقذف
 و
 در
 اینجا
 لفظ
 یلقى
 و
 ایضا
 در
 اینجا
 بعد
 از
 انقضاه
 الله
 منه
 زیاده
 وارد
 شده
 مع
 ذلك
 اختلاف
 روایه
 متحقق
 شد
 زیرا
 که
 شیخ
 امام
 نجاری
 رحمه
 الله
 علیه
 در
 اینجا
 محمد
 بن
 شعیب
 بود
 و
 در
 اینجا
 سلیمان
 بن
 حرب
 و
 بر
 تقدیر
 عدم
 تفاوت
 در
 متن
 و
 اسناد
 کوئیم
 که
 مقصود
 مضاف
 در
 اینجا
 ثبوت
 حلاوت
 از
 برای
 ایمان
 بود
 و
 در
 اینجا
 بیان
 آنکه
 گواه
 است
 عود
 در
 کفر
 از
 ایمان
 است
 و
 پنجاهون
 بعید
 باب
 تفاضل
 اهل
 الايمان
 فی
 الاعمال
 باب
 است
 در
 بیان
 افزون
 بودن
 اهل
 ایمان
 بر
 یکدیگر
 در
 اعمال
 و
 افعال
 و
 کلامی
 از
 برای
 سببیت
 است
 چنانچه
 در
 قول
 علیه
 السلام
 فی
 نفس
 المؤمن
 مائة
 اهل
 از
 برای
 سببیت
 است
 پس
 مراد
 میان
 تفاضل
 اهل
 ایمان
 است
 که
 سبب
 است
 اهل
 ایمان
 باشد
 و
 اگر
 گفته
 شود
 که
 حدیث
 مبارک
 دلالت
 میکند
 بر
 تفاضل
 و
 تفاوت
 اهل
 ایمان
 در
 ثواب
 اعمال
 نه
 نفس
 اعمال
 زیرا
 که
 مقم
 از
 حدیث
 مبارک
 است
 که
 بعضی
 از
 مؤمنان
 داخل
 می
 شوند
 در
 بهشت
 در
 اول
 و
 بعضی
 در
 آخر
 پس
 حدیث
 مبارک
 بترجمه
 باب
 چگونه
 موافق
 آید
 جواب
 آنکه
 حدیث
 مبارک
 چنانچه
 دلالت
 بر
 تفاوت
 جماعه
 ناس
 در
 ثواب
 اعمال
 میکند
 همچنان
 بر
 تفاوت
 آنها
 در
 نفس
 حال
 نیز
 دلالت
 میکند
 زیرا
 که
 ایمان
 یا
 تصدیق
 است
 پس
 بس

روایت کرده است حدیث مبارک را از پدر خود و از ابو سعید خدری و جز آنها و روایت کرده است از وی نقل کثیر و در سال یکصد و فوات یافت آنکه سَمِعَ أَبَا سَعِيدٍ الْخَدْرِي يَقُولُ بِدَرَسْتِي أَنَّ ابَا امامه شنیده است از حضرت ابی سعید خدری که می گفت قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَرَمُوهُ رَسُولَ فِدَا صَاحِبِ سَلَامٍ بَيْنَنَا أُنَا نَا وَعَمَّا وَرَوَيْتِي أَزْوَاقَاتٍ مِنْ خَوَانِدَةٍ بُوْدِمَ رَأَيْتُ النَّاسَ وَدَرِمَ مِنْ كِبَاشِمَ سَرْمُودِمَ رَأَيْتُ خَوَانِدَةً فِي حَالِي كَذَا بِرَوَاشِكَا رَاكِرْدَه بِشَوْنَدَنَ مَرْدَمَ بَرَمَنَ وَعَلَيْهِمْ قَبْضٌ وَحَالُ أَتَكِبَه بِرَجَاهَا أَتَمَّهَا قَبْضَهَا فِي مُخْتَلَفٍ وَبِهَا بِنِي مُتَفَاوِتَه بُوْدِمَ وَتَقْصُ بَضْعَتَيْنِ جَمْعُ قَبْضٍ هَسْتِ شَمْلُ غَفِ رَغِيفٍ قَبْضَهَا بِسَمْعٍ بَعْضِي أَزَانَ قَبْضَهَا مَا يَبْلُغُ النَّدَى أَنَّ قَبْضِي بُوْدِمَ كِه مِيرَسِيدِ بَسْتَانَه وَشَدِي بَضْمَتَا شَمْلَه وَكِسْرَالِ حَمَلَه وَتَشْدِيدِ يَا مَشَاةَ تَحْتَانِه جَمْعُ شَدِي هَسْتِ كِه بَقِيعَ شَا مَشَمْلَه وَسَكُونِ دَالِ مَهْلَه عِبَارَتِ أَزِ بَسْتَانِ هَسْتِ وَفَتْهَا بَعْضِي أَزَانَ قَبْضَهَا مَا دُونَ ذَلِكَ قَبْضِي بُوْدِمَ كِه تَرِزْ نَقْدَارِ نَدَا كُورِ بُوْدِيعِي بِبَسْتَانَه نَزِيدَه بُوْدِمَ أَزِ جِهَتِ خُورِدِي بِصَاحِلِ أَتَكِبَه قَبْضِ بِهَكَسِي أَزِ مَرْدَمِ أَزِ بَسْتَانِ تَجَاوَزْ نَشْدَه بُوْدِمَ بَلَكِه يَا بِرَبْرَانِ بُوْدِيَا كَمَرِ أَزَانَ وَغُورُضِ عِلَاقِ وَاشْكَا رَاكِرْدَه شَدِ بَرَمَنَ عَمْرُنَ الْكَطَّابِ حَضْرَتِ عَمْرِ پَرِ غَلَابِ رَاوَعَلَيْهِ قَبْضٌ وَحَالِ أَتَكِبَه بَرُوِي بِهَرِ اِهْنِي بُوْدِي كَبْجُوجُ كِه كَشِشِ مِيكِرْدِ اَن پَرِ اِهْنِ رَا زِيرِ پَا سَیْ خود أَزِ جِهَتِ كَثَرَتِ دِرَازِي وَی وَكَلَامِي اَن وَدَرِینِ حَدِیْثِ اِشَارَتِ هَسْتِ بَا تَكِبَه شَدِي وَبَسْتَانِ مُخْتَصِ بَرَنَانِ نِیْسْتِ بَلَكِه ثَابِتِ اَزِ بَرِ اِي جَمَاعَه مُرْدَانِ نِیْزِ هَسْتِ قَالُوا كَفْتَنَدَا صَحَابِ كَرَمُ چُونِ اِیْنِ خُوابِ اَزِ رَسُولِ عَلَیْهِ سَلَامُ شِنِیدَنَدَ فَمَا اَوَّلَتْ یَا رَسُولُ اَللّٰهُ پَسِ چَتَا وِیْلَ وَتَقْبِیرِ كَرْدِي اِي رَسُولِ خَدَا اِیْنِ خُوابِ مَبَارَكِ رَا قَالِ الدِّینُ فَرَمُوْدَ رَسُولِ عَلَیْهِ سَلَامُ دِرِجَوَابِ اَن جَمَاعَه غَلَامِ تَقْبِیرِ كَرْتَمِ دِیْنِ رَا یَعْنِي چَا نَخْ قَبْضِ عَوْرَتِ اِنْسَانِ رَا مِی پُوشَانَدِ بِمَحْجَانِ دِیْنِ وَایمانِ پُرْدِه اِنْسَانِ هَسْتِ اَزِ خُوابِ نِیْرَانِ وَحَاجِبِ وَی هَسْتِ اَزِ بَرِ مُرُورِه وَانْدَه هِنْدِ اَبْقِیرِ اَزِ قَبْضِ دِیْنِ فَرَمُوْدَه اَنْدَ وَمَوْفِقتِ اِیْنِ حَدِیْثِ مَبَارَكِ بَرایِ تَرْجِمَه بِاَبِ اَزَانَ جِهَتِ هَسْتِ كِه اِیَانِ وَدِیْنِ مَتَدَانَدِ چَا نَخْ قَبْلِ اِیْنِ كِه شَمْتَه وَدِیْنِ مَشَبَه قَبْضِ نُمُودَنَدِ وَقَبْضِ مُتَفَاوِتِ جِیَا شَدِ چَا نَخْ دِرِ حَدِیْثِ مَبَارَكِ صَرِیْحًا بَیَانِ فَرَمُوْدَنَدِ پَسِ ثَابِتِ شَدِ كِه اَهْلِ اِیْمَانِ مُتَفَاوِلِ وَتَمَقَاتِ اَنْدَا اِمَامِ نُوْدِي كَفْتَه كِه دِرِ حَدِیْثِ مَبَارَكِ فَوَاقِدِ

اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى
 سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ
 يَقُولُ قَالَ رَسُولُ
 اللّٰهِ صَلَّ اللّٰهُ عَلَيْهِ
 وَسَلَّمَ يَا اَبَا اَبِي
 رَزِيْنَةَ اَتَاكَ سَيِّدُ
 عَلِيٍّ وَعَلِيٌّ
 اَمَّا مَا يَمْلِكُ
 وَمِنْهَا سَادَةٌ
 ذَلِكُمْ وَعَدُوسُ
 عَلِيٍّ عَلَيْهِ
 وَعَلَيْهِ قَبِيضُ
 يَبْرُجٍ قَانُوقَا
 اَوَّلَتْ يَامُودَ
 اَللّٰهُ قَالَ اَنْتَ

و محمد آردن کلام امروز
طالع کسب و کسب
مستند برین و کسب و کسب
ایران امروز

بسیار است اول آنکه اعمال داخل در ایمان است و دوم آنکه ایمان و دین متحد اند
 سیوم آنکه اهل ایمان متفاوت در ایمان اند و چهارم بیان فضیلت غلیقه ثانی
 عالم ربانی اعدل اصحاب صاحب احتساب حضرت عمر بن الخطاب رضی الله عنه
 و پنجم تغییر خواب و سوال آن از عالم آن و وقف آن جائز نیست و ششم آنکه
 اشاعت ثناء بر فضل ناس صحیح است اما بشرطی که مضمونی بسوی کبر و مباهات و غیره
 از آنجا که جهلکات از برای مثنی علیه نباشد و علما محققین که فیض در خواب عبارت
 از دین است و کش کردن آن عبارت است از بقا و آثار جمیله و سنت حسنه در فرقه
 مسلمان بعد از وفات و عبادت تا جمله مردم اقتدار بآن نمایند و محدث وی نیز شریک
 در اجزای ثواب بآن تابعین تا یوم دین باشد چنانچه در حدیث مشهور وارد شده
 و اگر گفته شود که ازین حدیث مبارک لازم می آید تفضیل حضرت عمر فاروق رضی
 الله عنه بر حضرت ابی بکر صدیق رضی الله عنه و در کتب عقائد مسطور است که حضرت
 ابوبکر صدیق رضی الله عنه بعد از انبیا کرم فضل از سایر انام است و بر همین اجماع
 علماء واقع است پس تطبیق حدیث مذکور با اجماع مسطور چگونه خواهد شد جواب آنکه
 در کلام رسول مقبول چیزی موجود نیست که دلالت بر حصر قیصها در سه قسم نماید
 بلکه جائز که قسم چهارم از قیصها موجود باشد که آن از هر سه قسم بزرگ تر باشد و آن
 مختص بجناب حضرت ابوبکر صدیق باشد و بر تقدیر حصر قیصها در سه قسم گوئیم که
 در کلام رسول مقبول صلوات الله علیه و سلم چیزی متحقق نیست که مقتضی باشد از برای
 حصر قسم ثالث بر حضرت عمر بلکه جائز است که غیر وی هم را وی نیز در آن قسم شریک
 باشد و اگر مسلم کنیم تخصیص قسم ثالث را بحضرت عمر رضی الله عنه پس گوئیم که این
 حدیث معارض است با حدیث دیگر که دلالت بر فضیلت ابوبکر صدیق رضی الله عنه
 عنه میکنند و آن احادیث از جهة معنی متواتر اند و این حدیث از جهة لفظ و معنی از
 قسم آحاد است و شک نیست که آنها قطعه اند و این حدیث لفظی و ظنی معارض
 قطعی نمیشود و اگر مسلم کنیم که هر دو جانب احادیث مساوی اند لکن اجماع منعقد
 است بر فضیلت حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه و اجماع قطعی و این حدیث
 لفظی و ظنی معارض و مصادم قطعی نمی شود **باب** انحاء من الايمان

در حدیث مشهور
 که گویند که خواب
 زیاد و زیادتی در خواب
 نیست که شریک
 در حدیث مشهور
 است

باب الحاء
 من الايمان

باب است در بیان آنکه چایا اثرایان است و لفظ چایا امر فروع است برابر است که لفظ
 باب اضافت کرده شود بسوی ذی یا نه زیرا که ذی مبتدا است و من الایان
 خبر وی حدیثنا عبد الله بن یوسف قال انما مالک عن ابن شهاب بن عبد الله بن
 یوسف بن عتیبه بن دشتی و امام مالک شهر صبی و ابن شهاب زهری است
 که احوال هر سه در سابق ذکر شده عن صدیق بن عبد الله عن ابنه سالم
 بن عبد الله روایت میکند از پدر خود عبد الله که پسر حضرت عمر بن الخطاب است
 و سالم قرشی حدوی تابعی کینت ادا ابو عمرو و یکی از فقهای سبج در مدینه مقدسه
 بر یک قولی از اقوال بود سعید بن سبب گفته بود سالم مشایخ ترد صورت
 و سیرت بعید الله و عبد الله مشایخ ترک حضرت عمر رضی الله عنه و امام جن و الن
 مالک بن الن گفته بود در عصر سالم هیچکسی که مشایخ ترد در افعال و اقوال
 بصالحا سابقین و علماء سابقین باشد بخودی و در زهد و تقوی بکدی رسیده بود
 که جامه می پوشید که قیمت وی دو درهم بود و اسحاق بن راهویه گفته که صحیح
 ترین از جمیع اسناد آنست که زهری از سالم و سالم از پدر خود روایت کند
 و عبد الله بن عمر محبت بسیار همراه پدر خود سالم میکرد از جهت کمال زهد و علم
 و تمام صبر و علم و علی اندوم در میان آنان روی آن فرزند را با شتاق تمام
 بوسه میداد و میگفت ای مردم تعجب نکنید از شتی که بوسه میداد به شتی
 دیگر را و در سال یکصد و شش یا پنج یا شش در مدینه مقدسه وفات یافت
 و نماز جنازه بروی شام پسر عبد الله ملک خواند آن رسول الله صلی الله علیه و سلم
 بدرستی که رسول خدا صلی الله علیه و سلم مرگد شتی علی رجل من الانصار
 بر یک مردی از جا عه انصار و مراد از انصار جاعلی است از اهل مدینه مقدسه
 که همراه رسول مقبول صلی الله علیه و سلم و همراه صحابه جبرین یاری کردند و آنها را
 در ملاک و اماکن خود شریک کردند و لفظ اخاه و حال آنکه مرد رضیعت
 میکرد و در خود را فی الحقیقه در شان چایا یعنی آن مرد زجر و منع میکرد و ی را از
 چایا و ظاهرا آنست که مراد برادر نسبی است اگر چه احتمال دارد که مراد دینی مراد
 باشد قال عبد تعالی انما المؤمنون اخوة فقال له یس فرمود برای آن مرد رسول

حدیثنا عبد الله بن یوسف قال انما مالک عن ابن شهاب بن عبد الله بن یوسف بن عتیبه بن دشتی و امام مالک شهر صبی و ابن شهاب زهری است که احوال هر سه در سابق ذکر شده عن صدیق بن عبد الله عن ابنه سالم بن عبد الله روایت میکند از پدر خود عبد الله که پسر حضرت عمر بن الخطاب است و سالم قرشی حدوی تابعی کینت ادا ابو عمرو و یکی از فقهای سبج در مدینه مقدسه بر یک قولی از اقوال بود سعید بن سبب گفته بود سالم مشایخ ترد صورت و سیرت بعید الله و عبد الله مشایخ ترک حضرت عمر رضی الله عنه و امام جن و الن مالک بن الن گفته بود در عصر سالم هیچکسی که مشایخ ترد در افعال و اقوال بصالحا سابقین و علماء سابقین باشد بخودی و در زهد و تقوی بکدی رسیده بود که جامه می پوشید که قیمت وی دو درهم بود و اسحاق بن راهویه گفته که صحیح ترین از جمیع اسناد آنست که زهری از سالم و سالم از پدر خود روایت کند و عبد الله بن عمر محبت بسیار همراه پدر خود سالم میکرد از جهت کمال زهد و علم و تمام صبر و علم و علی اندوم در میان آنان روی آن فرزند را با شتاق تمام بوسه میداد و میگفت ای مردم تعجب نکنید از شتی که بوسه میداد به شتی دیگر را و در سال یکصد و شش یا پنج یا شش در مدینه مقدسه وفات یافت و نماز جنازه بروی شام پسر عبد الله ملک خواند آن رسول الله صلی الله علیه و سلم بدرستی که رسول خدا صلی الله علیه و سلم مرگد شتی علی رجل من الانصار بر یک مردی از جا عه انصار و مراد از انصار جاعلی است از اهل مدینه مقدسه که همراه رسول مقبول صلی الله علیه و سلم و همراه صحابه جبرین یاری کردند و آنها را در ملاک و اماکن خود شریک کردند و لفظ اخاه و حال آنکه مرد رضیعت میکرد و در خود را فی الحقیقه در شان چایا یعنی آن مرد زجر و منع میکرد و ی را از چایا و ظاهرا آنست که مراد برادر نسبی است اگر چه احتمال دارد که مراد دینی مراد باشد قال عبد تعالی انما المؤمنون اخوة فقال له یس فرمود برای آن مرد رسول

عَنْ قَائِدِ بْنِ مُحَمَّدٍ وَاقْتِافٍ هُت وَدَرِينِ مَحْمُودٍ مَبَارَكٍ اِذَا بَسَّطْتَ تَا اِشْتَبَاهُ وَهَلْ
 بَغَا اَبْرَكَ نَيْسِت و و ی پسر محمد پسر زید پسر عبد الله پسر عمر پسر خطاب هُت قَالَ سَمِعْتُ
 اَبِي كُفْتُ وَاقْتَشَنِيْدَم مَن پَر خُو د رَا كِه مَحْمُود هُت يَحْيَى كُفْتُ كِه مَدِيْث نَقْل مِي كُرْد
 عَنْ اَبْنِ عُمَرَ اَز جَدِ خُو د عبد الله پسر عمر رضی الله عنهما اَنْ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ
 عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّم قَالَ بِرَسْتِيْ حَضْرَت رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّم فَرَمُوْد اَعْرَضْتُ اَمْر
 كُرْدِه شَدَم مَن اَز جَانِبِ خُدَايْ عَظِيْم اَنْ اَقَاتِلُ النَّاسَ بَايْنَكِه جَنَك و مَحَارِبِه كَنَم مَرْدَم
 وَظَاهِر اَنْت كِه مَر كُنْدِه خُدَايْ تَعَالٰی هُت چنانچه وقتي كِه شَخْصِي اَز جَمْلَه اصْحَاب كِرَام
 دَر مَن كَلَام كُوِيْدِه اَز بَا كِلْذَا بَصِيْفَه مَجْهُول مَفْهُوم و معلوم مِي شُوْد كِه اَبْر كُنْدِه رَسُوْل مَقْبُول
 اِسْت و عَدُوْل اَز تَصْرِیْح اَز جِهَت دَعْوٰی تَعْيِيْن و تَقْوِيْل بِعَقْل هُت حَتّٰی كَيْشَهْدُ وَا
 نَا نَكِه كُوَا هِي بِدِهَنْدِ بَرَا ن اَنْ لَا اِلَهَ اِلَّا اَنْت بَايْنَكِه نَيْسِت بِالْحَقِّ دَر جَمْلَه اَكُوَان اِلَّا اللّٰهُ كُرْدَات
 خُدَايْ تَعَالٰی كِه جَامِع جَمِيْع صِفَات كَمَال هُت وَاَنْ مَحْمُود رَسُوْلُ اللّٰهِ وَايْنَكِه
 بِرَسْتِيْ مَحْمُود صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّم فَرَسْتَادِه خُدَا اِسْت تَا اَحْكَام شَرْعِيَه وَاخْبَار دِيْنِيَه مَخْلُق
 اَز جَانِبِ حَقِّ تَبْلِيْغ نَايِد و لَيْقِيْمُوا الصَّلٰوةَ و تَا اَنَكِه اَقَامْت كُنْدِه نَا ز رَا كِه سَتُوْن
 وِيْن هُت وَاَقَامْت صَلٰوةَ عِبَارَت اَز تَعْدِيْل اَرْكَان هُت كِه هِيْج مِيْل دَقُوْر دَر اَدَا
 فَرَاغِض وَاِجَابَت و سُنَن و مُسْتَحَبَات كُنْدِه يَامِر اَدَا اَقَامْت اَنْ اَدَا اَنْ اِسْت
 زِيْرَا كِه قِيَام اَز جَمْلَه اَرْكَان هُت يَامِر اَدَا اَقَامْت مَرَاوْمْت و مُوْطَبَّت دَر اَدَا
 اَنْ قَرِبْت هُت يَامِر اَدَا اَقَامْت تَهْيُؤْ اَز بَرَايِ اَدَا اَنْ بَاشَدِه و نَا ز عِبَارَت اَز
 عِبَادَت هُت كِه اِقْتِحَاح اَنْ بَكِيْرَه و تَعْظِيْم وَاخْتِام اَنْ بَعْل تَسْلِيْم بَاشَدِه و يَقُوْلُوا اَلْزُكُوْةَ
 و تَا اَنَكِه بِدِهَنْدِ زَكُوْةَ رَا و زَكُوْةَ عِبَارَت اَز قَدْر مَال هُت كِه پَسْرُوْن كُرْدِه مِي شُوْد
 اَز نَصَاب و دَفْع كُرْدِه مِي شُوْد دَسْوِيْ جَامِع مَسْتَحَقِيْنَ كِه دَر كِتَابِ اللّٰهِ مَذْكُوْر نَدَا مَام
 نُو وِي كُفْتِه كِه اِيْن مَكْم قَال حَاصِن بَتْرَكْت صَلٰوةَ و زَكُوْةَ نَيْسِت بَلَكِه بِر كُسِي كِه تَرْك نَايِد
 و جَبِي رَا اَز وَاِجَابَت اِسْلَام پَس مَكْم قَال و مَحَارِبِه دَر حَقِّ وِي ثَابِت هُت و تَخْصِيْص
 صَلٰوةَ و زَكُوْةَ اَز اَنْ جِهَت وَاِثَق شَدِه كِه عَمْدَه عِبَادَت بَدِيْنِيَه صَلٰوةَ هُت و زَبَدِه عِبَادَت
 مَالِيَه زَكُوْةَ نَيْسِت نَدَا اَز جِهَت اَنَكِه اِيْن مَكْم اَز خِيْر اَنْهَآ مَنْفَعِي هُت فَاِذَا اَعْمَلُوْا ذٰلِكَ پَس
 وَهَمِي كِه كُرْدِنْد اَنْ مَذْكُوْر اَيْسِيْنِه كُوَا هِي دَا دِنْد بُوْعِد نَيْسِت ذَات مَدِيْت و رَسَالَت

عَنْ قَائِدِ بْنِ مُحَمَّدٍ وَاقْتِافٍ هُت وَدَرِينِ مَحْمُودٍ مَبَارَكٍ اِذَا بَسَّطْتَ تَا اِشْتَبَاهُ وَهَلْ
 بَغَا اَبْرَكَ نَيْسِت و و ی پسر محمد پسر زید پسر عبد الله پسر عمر پسر خطاب هُت قَالَ سَمِعْتُ
 اَبِي كُفْتُ وَاقْتَشَنِيْدَم مَن پَر خُو د رَا كِه مَحْمُود هُت يَحْيَى كُفْتُ كِه مَدِيْث نَقْل مِي كُرْد
 عَنْ اَبْنِ عُمَرَ اَز جَدِ خُو د عبد الله پسر عمر رضی الله عنهما اَنْ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ
 عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّم قَالَ بِرَسْتِيْ حَضْرَت رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّم فَرَمُوْد اَعْرَضْتُ اَمْر
 كُرْدِه شَدَم مَن اَز جَانِبِ خُدَايْ عَظِيْم اَنْ اَقَاتِلُ النَّاسَ بَايْنَكِه جَنَك و مَحَارِبِه كَنَم مَرْدَم
 وَظَاهِر اَنْت كِه مَر كُنْدِه خُدَايْ تَعَالٰی هُت چنانچه وقتي كِه شَخْصِي اَز جَمْلَه اصْحَاب كِرَام
 دَر مَن كَلَام كُوِيْدِه اَز بَا كِلْذَا بَصِيْفَه مَجْهُول مَفْهُوم و معلوم مِي شُوْد كِه اَبْر كُنْدِه رَسُوْل مَقْبُول
 اِسْت و عَدُوْل اَز تَصْرِیْح اَز جِهَت دَعْوٰی تَعْيِيْن و تَقْوِيْل بِعَقْل هُت حَتّٰی كَيْشَهْدُ وَا
 نَا نَكِه كُوَا هِي بِدِهَنْدِ بَرَا ن اَنْ لَا اِلَهَ اِلَّا اَنْت بَايْنَكِه نَيْسِت بِالْحَقِّ دَر جَمْلَه اَكُوَان اِلَّا اللّٰهُ كُرْدَات
 خُدَايْ تَعَالٰی كِه جَامِع جَمِيْع صِفَات كَمَال هُت وَاَنْ مَحْمُود رَسُوْلُ اللّٰهِ وَايْنَكِه
 بِرَسْتِيْ مَحْمُود صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّم فَرَسْتَادِه خُدَا اِسْت تَا اَحْكَام شَرْعِيَه وَاخْبَار دِيْنِيَه مَخْلُق
 اَز جَانِبِ حَقِّ تَبْلِيْغ نَايِد و لَيْقِيْمُوا الصَّلٰوةَ و تَا اَنَكِه اَقَامْت كُنْدِه نَا ز رَا كِه سَتُوْن
 وِيْن هُت وَاَقَامْت صَلٰوةَ عِبَارَت اَز تَعْدِيْل اَرْكَان هُت كِه هِيْج مِيْل دَقُوْر دَر اَدَا
 فَرَاغِض وَاِجَابَت و سُنَن و مُسْتَحَبَات كُنْدِه يَامِر اَدَا اَقَامْت اَنْ اَدَا اَنْ اِسْت
 زِيْرَا كِه قِيَام اَز جَمْلَه اَرْكَان هُت يَامِر اَدَا اَقَامْت مَرَاوْمْت و مُوْطَبَّت دَر اَدَا
 اَنْ قَرِبْت هُت يَامِر اَدَا اَقَامْت تَهْيُؤْ اَز بَرَايِ اَدَا اَنْ بَاشَدِه و نَا ز عِبَارَت اَز
 عِبَادَت هُت كِه اِقْتِحَاح اَنْ بَكِيْرَه و تَعْظِيْم وَاخْتِام اَنْ بَعْل تَسْلِيْم بَاشَدِه و يَقُوْلُوا اَلْزُكُوْةَ
 و تَا اَنَكِه بِدِهَنْدِ زَكُوْةَ رَا و زَكُوْةَ عِبَارَت اَز قَدْر مَال هُت كِه پَسْرُوْن كُرْدِه مِي شُوْد
 اَز نَصَاب و دَفْع كُرْدِه مِي شُوْد دَسْوِيْ جَامِع مَسْتَحَقِيْنَ كِه دَر كِتَابِ اللّٰهِ مَذْكُوْر نَدَا مَام
 نُو وِي كُفْتِه كِه اِيْن مَكْم قَال حَاصِن بَتْرَكْت صَلٰوةَ و زَكُوْةَ نَيْسِت بَلَكِه بِر كُسِي كِه تَرْك نَايِد
 و جَبِي رَا اَز وَاِجَابَت اِسْلَام پَس مَكْم قَال و مَحَارِبِه دَر حَقِّ وِي ثَابِت هُت و تَخْصِيْص
 صَلٰوةَ و زَكُوْةَ اَز اَنْ جِهَت وَاِثَق شَدِه كِه عَمْدَه عِبَادَت بَدِيْنِيَه صَلٰوةَ هُت و زَبَدِه عِبَادَت
 مَالِيَه زَكُوْةَ نَيْسِت نَدَا اَز جِهَت اَنَكِه اِيْن مَكْم اَز خِيْر اَنْهَآ مَنْفَعِي هُت فَاِذَا اَعْمَلُوْا ذٰلِكَ پَس
 وَهَمِي كِه كُرْدِنْد اَنْ مَذْكُوْر اَيْسِيْنِه كُوَا هِي دَا دِنْد بُوْعِد نَيْسِت ذَات مَدِيْت و رَسَالَت

ان حضرت صلی الله علیه و سلم دادا کردند نماز را و دادند زکوة را و اگر گفته شود که
 در ضمن مذکور بعضی از اقوال است پس اطلاق فعل بر وی چگونه صحیح شد جواب
 آنکه قول از فعل لسان است یا اطلاق فعل بر وی از قبل تعلیل اکثر با نقل است
 عَصَا مِثْنِي نَاحَهُ كَرَدْنَا مِنْ دِمَا لِهَئِذَا خَوْنَهَا يَخُودُوا مَا بَكَسَ وَالْهَلَام
 جمع دم است مثل جَالِ جَل زيرا که دم در صل و مَوَسْت وَاَمَّا لِهَئِذَا وَنَاحَهُ كَرَدْنَا
 ما لها می خود را یعنی متعرض شدن بخون آنها و مال آنها بهیچ وجهی از وجوه رو نیست
 اَلْحَقُّ اَلْاِسْلَامُ مَكْرَجُ كَيْفِي كَرَامِي سَلَامُ يَا دَرِ سَلَامُ بَاشَد چنانچه قصاص
 در آدم و هُمان در مال باشد وَحَسَابُهُمْ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَحَسَابُ آنها در آخرت
 برخدای است که غالب و بزرگست یعنی چون کسی اقرار بر زبان کرد بوجه نیست
 ایزد و الجلال و رسالت رسول با کمال و دادا کرد فرایض اسلام را پس ما بحسب
 ظاهر حکم با سلام او نایم و خون و مال او را معصوم میداریم و جزا و آخرت بحسب ما بین
 برخدایست که وی مطلع بر سر ائمه و عالم برضائ است اگر آن قول از قائل با خلاص
 صادر شده او را حق تعالی قبول کرده ثواب و درجات خواهد داد و اگر از نفاق
 صادر شده او را رد کرده عقاب و در کات نصیب خواهد کرد و کلامه علی از برای تاکید
 وقوع وارد شده چنانچه تحقیق قبل ازین گذشته پس دفع شد و هم آن کسی که گفته از
 حدیث مذکور لازم می آید که حساب لازم و واجب برخدای پاک باشد و مذمب اهل
 سنت و جماعت آنست که هیچ چیزی برخدای تعالی واجب نیست و اگر گفته شود که از
 حدیث مبارک لازم می آید که از اهل کتاب جزیه قبول کرده نشود و بدادن جزیه
 از آنها قتال مدفع و مرفوع نشود جواب آنکه مراد از لفظ ناس در حدیث مبارک
 عبده و اومان است زیرا که اوله خارجیه دلالت میکنند بر وی چنانچه حق سبحانه
 جل شانہ در حق اهل کتاب در کلام الله فرمود وَتَتَلَبَّطُوا بِالنَّجَسِ عَنْ يَدِهِ وَبَعْضُهُ قَدْ قَالُوا
 که این قول پیش از مکمل قبول جزیه و امان بود بد آنکه کروبی از علماء صحبت این حدیث
 مبارک بعید دانسته اند زیرا که اگر این خبر نزد ابن عمر صحیح و حاضری بود هر آینه
 نمیکند پشت پدر خود را که همراه ابو بکر صدیق رضی الله عنه در قتال مانعان زکوة سازند
 و مناظره نمایند و اگر می شناسند این حدیث مبارک را پس حضرت ابو بکر حضرت

حدیثی است
 صحیح است
 و اما اگر
 از حدیثی است
 و اما اگر
 حدیثی است
 حدیثی است

عمر را رضی الله عنها قرار بر استدلال وی بقول رسول علیه السلام امرت ان تقاتلوا
 الناس حتی یقولوا لا اله الا الله میداد و انتقال نمیکرد حضرت ابو بکر از استدلال این
 نص مبارک بسوی قیاس زیرا که فرموده آئینه جنگ و قتال میکنم البته همراه آن
 شکی که فرق کند در میان صلوة و زکوة از جهت آنکه زکوة قرینه صلوة است
 در کتاب الله و جواب آنها آنست که جائز است این خبر در همان حالت
 از و این عمر مستحضر نباشد اگر چه وی عالم بآن باشد و آیتضا جائز نیست که
 این حدیث بعد ازین یاد گرفته باشد و آیتضا حضرت ابو بکر در قتال با نافع
 زکوة اتقار بقیاس نموده بلکه وی را از قول رسول علیه السلام الا بحق
 الاسلام نیز اخذ نموده زیرا که گفت که زکوة نیز حق اسلام است و آیتضا ابن
 عمر باین خبر مغرور نیست بلکه وی را حضرت ابی هریره نیز روایت کرده چنانچه
 در کتاب زکوة خواهد آمد و درین قصه دلیل واضح است بر آنکه گاه گاه بعضی
 از احادیث مبارکه بر بعضی اکابر صحابه مخفی میشود گنجد آنکه التفات
 کرده نشود بسوی آراء و قتی که حدیث از صاحب مطلقا موجود و متحقق
 شود و امام نووی گفته که درین حدیث مبارک فوائد است اول آنکه قتال
 همراه کفار بدر کار در واجب است و قیسه مسلمانان طاقت آن دهمشته باشند
 و دوم آنکه قتال واجب است همراه آنکسی که منع صلوة یا زکوة یا واجب و اجابت
 اسلام نماید و سیوم آنکه هر کس که نماز بطریق قصد ترک کند قتل کرده شود چنانچه
 مذکور در همین است و اختلاف کردند که بر سبیل فور گشته شود یا روز مهلت داد
 شود واضح اول است و صحیح آنست که قتل کرده شود بترک یک نماز و قتی که وقت
 آن سپری شود و گفته اند که بترک یک نماز قتل بر سبیل حد است و امام احمد
 حنبل گفته که بترک یک نماز بر سبیل قصد کافر میکرد و امام ابو حنیفه گفته که حبس کرده
 شود تا آنکه توبه بکند و قتل کرده نشود و کافر هم نکرد و اما بترک روز پس لازم
 است که حبس کرده شود و منع کرده شود ویرا از طعام از جهت آنکه ظاهرا
 آنست که وی نیت روزه میکند زیرا که وی معتقد و جوب وی است و اما اگر
 اگر ترک نماید پس زوی بطریق جبر و قهر گرفته شود و چهارم آنست که هر کس ظاهر کند

بعد ازین یاد گرفته
 شد پس این
 تقدیر این حدیث
 بر سبیل صحیح
 دوی قیاس
 است باقیان
 عارضه

اسلام را بر زبان و قرائض و واجبات بارگان ادا نماید پس حجت و قبال بمراد
 وی و تعرض از برای خون و مال و وی حرم است و پنجم آنکه توبه زندیق که با کمال از
 شرع شریف انکار نماید اگر چه از وی ارتداد نکند باید صحیح است و این اختلاف
 مشهور است در علماء و فقهاء **باب** مَنْ قَالَ ارَى الْإِيمَانَ هُوَ الْعَمَلُ
 باب است در بیان آن کسی که گفت بدرستی ایمان آن ایمان عمل است و اگر
 گفته شود که مراد از عمل درین مقام اگر عمل دل است که آن را التقدیر گویند پس هشتم
 بقول عده از اهل علم مطابق و موافق نمی آید زیرا که وی قول یا عمل لسان است
 و اگر مراد عمل جوارح یا عمل لسان یا مجموع از اعمال باشد پس مناسب با حدیث
 مبارک نمی آید زیرا که ایمان بحدایت تعالی در حدیث مبارک فعل دل است پس بر
 زیر که چهار وجه بعد از آن ذکر کرد جواب آنکه مراد مجموع است و مقصود
 استدلال بران مجموع مجموع آیات و حدیث است زیرا که هر یک از قرآن
 مجید و سنت رسول حمید دلالت بر بعضی از دعوی میکند بوجهی که مجموع آیات
 و حدیث بر مجموع دعوی دلالت میکند و در لفظ باب درین عبارت بجز اضافت
 روانست **لَقَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ** ارْأَيْتُمْ فِرْعَوْنَ إِذْ هُوَ قَدْ كَفَرَ
 که فرمود و تلافی آنکه **الْبَنِي أَوْفَرَتْهُمْ وَأَمَّا كُنتُمْ تَقُولُونَ**
 و این بهشت آن بهشت است که وارث کرده شدید شما ای جماعه مؤمنان
 آن را بسبب آنچه که بودید شما که کار میکردید آن چیز را از اعمال
 صالحه و افعال کامله یا بسبب عمل کردن شما و اگر گفته شود که این
 عبارت است از باقی گذاشتن مال برای افراد بنی نوع خود بعد از مرگ
 و دی برحق سبحانه جل شانه تمنع است پس معنی ایرادش درین مقام
 چیست جواب آنکه مراد از مورث کافر است و از وارث مؤمن
 یعنی اگر کفر وجود وی نمی بود جرئت مند همه او در دار بقا انتقام
 بسوی مؤمنان نمیکرد و پس بسبب کفر که آن مومن
 ارواح است انتقال کرد حصه کافر بسوی مؤمن زیرا که
 ایمان سبب حیات ارواح است و اگر

باب پنج و آن
 الایمان و العمل
 قول الله عز وجل
 و لا یجوز ان یتکلم
 و لا یفعل شیئاً
 و لا یتحرک
 و لا یتألم
 و لا یتغیث
 و لا یتنفس
 و لا یتعرق
 و لا یتعرق
 و لا یتعرق

وی را گفت که از احمد بن یونس زیراکه وی درین عصر شیخ اسلام است و بگوید در
 سال دوسه و پست و نه وفات یافت و مؤنسی نیز از اسمعیل دوی منقری
 بکسریم و سکون نون و فتح قاف بصری و احوال وی در سابق در قصه هر قل گذشته
 قال آنرا نو فهمیم بن سعید و وی از اولاد عبدالرحمن پسر عوف است که در این اد
 وفات یافته قال آنرا بن شهاب و وی زهری است بن سعید بن ابی اسحاق
 بفتح یا و شانه تمانیه و بعضی بکسر آن نیز نقل کرده اند و وی فتح از او کرده میدیست
 و سیب پسر خزن است بفتح طاء جمله و سکون زاء مجهول و سعید امام تابعین و همام
 عاملین است و دو سال از خلافت اعدا اصحاب حضرت عمر بن خطاب گذشته
 بود که وی متولد شد و گفته اند که وی سردار علماء مدینه مقدمه و سرتاج صلحا
 ان قطعه مشرقه و مقدم بر ساکنان آن مای در تقوی و فتوی بود و وی را رئیس علماء
 و نیکه نقباء میگویند امام احمد پسر حنبل گفته که سعید فضل و اکمل از جمله تابعین
 است پس گفته شد مردی را که روایت سعید از حضرت عمر رضی الله عنه جمیع است
 گفت آری چه است و وی از حضرت عمر سبع جزای خیر پیش کرده و وقتی که روایت
 سعید از حضرت مقبول نباشد پس روایت شخصی از شخصی دیگر چگونه مقبول خواهد
 شد و ابو حاتم گفته نیست در زمره تابعین رحمة الله علیهم اجمعین بزرگ تر و دانا
 تر از سعید و پدر وی و بعد وی هر دو از اصحاب کرم معدود اند و هر دو در زو ز
 فتح که با سلام مشرف شدند سلیمان بن موسی گفته که وی اخذ تابعین بود
 و این مدعی گفته که وی اجل تابعین بود و وی جامع در میان زهد و عبادت
 و درج و ریاضت و علم و تقا است بود که محول گفته که لطاف کردم من تمام
 زمین پس ملاقات نکردم هیچکسی را که عالم تر از سعید باشد این قیبه گفته که
 بعد وی حزن بخدمت رسول مقبول صلی الله علیه و سلم آمد پس رسول علیه اسلام
 وی را گفت تو سهل هستی پس وی گفت من خزن هستم و این جواب
 و سوال در میان خزن و رسول اگر کم است بارگرفته سعید گفت پس همیشه آن
 خروشت و در شتی در میان ما باقی ماند احمد بن محمد گفته که سعید فقیه
 صالح از فقهاء سبیه پدیده مقدمه بود و وی حمل حج در عمر خود ادا کرد

سعید بن ابی اسحاق
 سعید بن شهاب
 سعید بن ابی اسحاق
 سعید بن ابی اسحاق
 سعید بن ابی اسحاق

و بعضی گویند که مبرور عبارت از حج مقبول است و بعضی گویند که مبرور عبارت از حجی است که همراه وی بیخ شایسته ریاض مخلوط نباشد و بعضی گویند که حج مبرور آنست که بعد از وجود آن هیچ معصیت در تحقق نیاید امام نووی گفته که درین حدیث ذکر جهاد بعد از ایمان وارد شده و در حدیث ابی ذر غفاری بدل حج عتق ذکر شده و در حدیث ابن مسعود ابتدا بصلوة پس به بزوالدین پس بجهاد واقع شده و در حدیث متقدم ذکر سلامت مسلمانان از دست و زبان و در دیگر المعام طعام و خواندن سلام واقع شده پس علماء در وجه جمع آنها گفته اند که اختلاف جوا بها باعتبار اختلاف حالها واقع شده و باعتبار احتیاج مخالفین و ذکر آنچیزی که نمیدانست و براسائل و سامعین و ترک کرد آن چیزی را که میدانستند و ممکن است بر وجه جمع که گفته شود که کلمه برین در همه جا مراد است چنانچه گفته می شود فلان عقل الناس یعنی من آنها هم و ازین است آنچه در حدیث مبارک وارد شده غیر که غیر کم لایله زیرا که معلوم است که انسان باین قدر غیر الناس نمیکرد و اگر گفته شود که جهاد درین حدیث مبارک مقدم بر حج وارد شده و حال آنکه حج رکن از ارکان اسلام است چنانچه قبل ازین در حدیث مبارک گذشته بخلاف جهاد که وی در ارکان اسلام معدوم نشده است پس چه تقدیم چه خواهد بود جواب آنکه نفع حج در اغلب اوقات قاصر می باشد و نفع جهاد در اکثر احوال متعدی می باشد یا آنکه تقدیم جهاد بر حج در وقتی است که جهاد فرض عین شده باشد یا آنکه وقوع وی متکرر می باشد بخلاف حج که وی فرض عراست و متکرر الوقوع بهم می باشد لهذا تقدیم او بر حج کرده شده و الله اعلم

باب اول در بیان
الاسلام علی الحقیقة
و بیان علی القتل
و آنچه درین
نفع الهی

بَابُ إِذَا كُنَّ مِنَ الْإِسْلَامِ عَلَى الْحَقِيقَةِ وَ كَانَتْ عَلَى الْأَيْسَرَةِ سَلَامٌ أَوْ
الْخَوْفُ مِنَ الْقَتْلِ باب است در بیان وقتی که نباشد اسلام بر حقیقت و اقیاناد باطن و باشد اسلام بنا بر اقیاناد ظاهر پس بس یا بنا بر ترس از کشتن باشد و کلمه اذا از برای ظرفیت محضه است و وی مضاف الیه از برای لفظ باب است و احتمال از آنکه کلمه اذا متضمن از برای شرط باشد و جواب وی درین هنگام مخدوف باشد از برای آنکه علم بوی متحقق است گویا گفته اند اکان الاسلام که لک لم ینتفع به فی الآخرة لقول الله تعالی برای من مودون خدا که بلند است و یا کست از جمیع نقائص و عیوب که فرموده

بزبان ولید پسر عبد الملک در سال یک صد و سی و چهار و ثانی یافت
 عن سقلی عامر و هیت میکنند از پدر خود سعد پسر ابی وقاص که نام آن ملک
 پسر و هب پسر عبد مناف پسر زهره قرشی زهری است و کنیت او ابو عبد
 الرحمن و وی از عشره مبشره است و یکی از شش نفر است که حضرت عمر
 رضی الله عنه در وصیت خود خلافت در میان آنها شورى گذاشته بود و وی
 با سلام مشرف شد در حالی که عمر او به نوزده سال رسیده بود و وی بعد از شش
 نفر در اثر اسلام داخل شد و یهتین وی بود و بعضی گفته اند سیومی وی بود و قبل
 از رسول مقبول صلی الله علیه و سلم مدینه مقدسه هجرت کرد و وی از مؤمنین سابقین
 و از مهاجرین اولین بود و در جمیع معارک و محافل همراه رسول مقبول حاضر شده بود
 و وی ستیاب الدعوت بود زیرا که رسول مقبول صلی الله علیه و سلم در حق وی
 دعا و بذات کبریا فرمود بود و گفته اللهم استجب دعوت و عنه ذرئته و وی در حق
 شخصی که از آب که ابو سعد بود در کوفه دعا کرد و دعا او در حق وی در بسته خبر
 فی القور استجاب شد چنانچه این قصه مشهور است و وی اول کسی است
 که در راه این دستعان تیر از کمان انداخت و او کسی است که خون در راه
 ایزد چون از اعدا وین بصدق دل و یقین ریخت و وی را فارس اهل اسلام
 در میان اهل انهام میکشند و وی را حضرت عمر رضی الله عنه حاضر و امیر کرده بود
 بر فوجهای کثیره و شکرامی غفیره که از برای قتال و جدال اهل فرس فرستاده
 بود و امیر و کبیر بر فوج کثیر دی بود که زیر دست او اند اهل فرس در قادیسیه و در
 بین هنگام قاتل گفت شعاع الم تر ان الله اطهر و یمنه و سعد باب القادسیه
 معصوم و فاینا و قد ایمنت لب اکثره و و نشاء سعد یس فبین تیم و پس حضرت
 سعد بطریق تفرج و ایتها ل از ایزد متعال دعا و سوال کرد و گفت اللهم اکفنی یده
 و لسانه و در همان ساعت تیر از هوا در رسید پس کنگ کرد زبان
 وی را و خشک شد هر دو دست آن و بر جهان حال تا حال مامت و وفات
 مانده و او کسی نیست که مدائن کسری را فتح کرد و بنا کرد کوفه را و والی کرده
 بود و یا حضرت عمر رضی الله عنه در خلافت خود بر افاق عراق زهری گفته حضرت

یعنی در اعتقاد من آن مرد از همه اولی و افضل از برای اعطاء از جهت استحقاق زنا بود و مقتضی سیاق کلام آن بود که عجب هم الیه میگفت زیرا که در سابق و بعد جالس گفته و انا جالس تکلفه لکن درین کلام التفات از غیبت بسوی تکلم نمودن آرد قول و بعد جالس اختلاف علماء است که آیا در وی التفات هست یا نیست زیرا که مقتضای مقام آن بود که میگفت و انا جالس لکن عدول کرده شد از وی بسوی تکلم پس هر کس در التفات شرط میکند که انتقال از یک طریق بطریق دیگر محقق باشد پس وی قابل التفات نیست و هر کس که انتقال عام از محقق و مقدر میکند بسوی قابل التفات هست و این مذمب صاحب نقل است گفت یا رسول الله پس گفت من رسول خدا مالک عن فلان چیست برای تو از فلان مرد یعنی چه چیز حاصل شده است برای تو ای رسول خدا تا آنکه اعراض نمودی از فلان مرد و دیر از عطاء محروم کردی و بگو چیزی ندادی و لفظ فلان بضم فاء کنایت از نامی است که سببی کرده شده است در حدیث و ذکر او که نوشته و در روایت صحیح مسلم آمده فقلت لی رسول الله صل الله علیه وسلم فسار ربه فقلت مالک عن فلان قال لا والله لا کلام مؤمن پس سوگند است مرا بخدای تعالی که بدرستی من بر آئینه می بینم او را مؤمن و آراه بفتح همزه است یعنی اعلمه و بضم همزه نیست تا بعضی الله باشد زیرا که وی گفته است ثم تبکی ما اعلم منه و ایضا همراه رسول مقبول صلی الله علیه و سلم چند بار مراجعت و تکرار نمود و اگر جازم نمی بود بر آئینه بآن درجه تکرار نمیکرد و اما آنچه گفته شده که جائز است که آن بضم همزه باشد و در قول وی ما اعلم منه مراد از علم ظن باشد زیرا که اخلاق علم بر ظن شایع است چنانچه حق سبحانه جل شاناه فرموده فان علمتموهن مؤمنات ای فتمتوهن مؤمنات پس تکلف محض است زیرا که عدول از حقیقت علم بسوی مجازی تعدل حقیقت روانیست فقال پس فرمود صلی الله علیه و سلم او تسبیحا یا مسلم بگو و لفظ بسکون و او است نه بفتح او پس بعضی گفته اند کلمه او از برای تنویع است و بعضی گفته اند که از برای تشریک است و وی را رسول مقبول صلی الله علیه و سلم امر نمود که هر دو کلمه بگوید و گفتا یکی از اینها نگوید زیرا که وی با حیاط نزدیک تر است و برین وارد می شود که این اعرابی در روایت این حدیث مبارک

فقلت یا رسول
الله ما لک
فقلت یا رسول
الله ما لک
فقلت یا رسول
الله ما لک
فقلت یا رسول
الله ما لک

مبارک آورده فقال لا تقل بنبينا قل مسلما زیرا که این عبارت صحیح است
 که کلمه اذان برای اضراب و اعتراض است و معنی وی انکار از اطلاق لفظ مؤمن
 نیست بلکه معنی آنست که اطلاق لفظ مسلم بر آنکسی که حال باطن معلوم باطن
 اولی و فضل است از اطلاق لفظ مؤمن از جهت آنکه اسلام بکلم ظاهر معلوم است
 و ایمان چون امر اعتقادی است پس بکلم ظاهر معلوم نمیشود و ذکرمانی گفته که بر من
 تقدیر لازم می آید که حدیث مبارک از برای ترجمه باب موافق نیاید و از برای
 رد کردن رسول مقبول صلی الله علیه و سلم هیچ فایده نباشد لکن جواب وی
 آنست که سابق این در ابتدا باب وجه مطابقت حدیث مبارک با ترجمه باب
 بیان نمودیم فشکک فیلان پس خاموش ماندیم در زمانه اندک ثم غلبت
 بین غالب شد مرا اما اعلم فیته انجری که میدانستم من از ان مردان صلاح
 و فلاح فقد ثلث لقا اثنی پس بارگشتم من بسوی سخن خود و باز اقامتم ای رسول
 خدا صلی الله علیه و سلم چه سبب است که فلان شخص را از اعطاء خود محروم
 کردی و حال آنکه من وی را مؤمن میدانم و لام در لقا یعنی الی است یعنی الی
 مقاتلی و مقاله و قال و قاله یعنی قول است و عاذا رسول الله صلی الله علیه
 و سلم و رجوع نمود رسول محمّد صلی الله علیه و سلم بسوی قول خود و شکر قال پسر
 فرمود یا سعد ای سعد انی لا اعطى الرجل بد رستی من براینکه سوگند است که یا
 میهم من مرد را و غیره احب الی و حال آنکه غیر آن مرد محبوب تر و پسند تر میاید
 بسوی من از ان مرد و خشیه از یک کینه الله فی النار از جبهه ترس کردن
 از آنکه سر نمکون اندازد آن مرد را خدا می تعالی در ترس و درخ یعنی مرد ضعیف
 الاسلام را اعطاء میکنم و مرد قوی ایمان را از اعطاء محروم مینمایم با وجود آنکه قوی
 ایمان محبوب تر است نزد من از ضعیف ایمان زیرا که می ترسم که اگر ضعیف
 ایمان را از اعطاء محروم نمایم البته آن رجوع بکفر و جود خواهد کرد و مستحق غلوه در ترس
 و درخ خواهد شد لهذا در اعطاء و بخشش مینمایم با استقرار ایمان یا بد بخلاف
 آنکسی که ایمان وی قوی باشد زیرا که وی در ایمان استقرار تام یافته و هرگز
 از ان رجوع بسوی کفر نمینماید خواه بعطاء و سرافراز شود خواه از اعطاء محروم شود

فَشَكَّ فِيلَانِ
 غَلَبَتْ بَيْنَ غَلَبَتْ
 فَقَدْ ثَلَاثُ لِقَائِي
 وَعَاذَ رَسُولَ اللَّهِ
 صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
 بِسَمْعِ النَّبِيِّ
 لَا أُعْطِي الرَّجُلَ بَدْرَ رِيسَتِي
 مِنْ بَرٍّ أَوْ خَشْيَةٍ
 أَنْ يَكُونُ اللَّهُ فِي
 النَّارِ

و آن هر که التفات بدینا فایده ندارد پس ویرایین جهت محرومی سازم
 پس کتب فی المناکبات از مجموع بسوی کفر است و ازین تقریر لازم نمی آید
 که مرد اول قوی الایمان باشد زیرا که کلمه غیر جائز است که تعریف از برای
 حضرت سعد باشد و محصل این قصه آنست که رسول علیه السلام فرخ میگرد
 و اگر هم را از برای آنکسانی که اظهار اسلام میکردند تا الفت اسلام و دین در دل
 آنها قوی و متین گردد پس چون رسول محمود عطا فرمود آن کرده را که از
 نواقعه القلوب بود و ترک نمود جلیل را که از عها جرین بود با وجود آنکه نامی
 آنها در یک مقام از رسول علیه السلام سوال بر پیشانی نهالی کرده بودند پس
 حضرت سعد فاطمه و مکالمه کرد در شان او زیرا که وی میدانست که جمعی با عطا
 احق و الباقی از آنها است از جهت آنکه وی تجربه آن کرد و بود بخلاف آنها لهذا
 در شان وی تکرار بسیار بار نمود پس رسول مقبول صلی الله علیه و سلم باز شد
 نمود بسوی دوم یکی آنکه وی را اعلام بگفته نمود که از چه جهت عطا با شما
 کرد و جمعی را از آن عطا محروم نمود با وجود آنکه جمعی محبوب تر بسوی
 رسول مقبول نیز از آن جماعه بود و آنجهت آن بود که آن جماعه از جمله مؤلفه
 القلوب بودند پس اگر آنها را عطا نمیکرد شاید که آنها ترک ایمان و ایقان
 نموده رجوع بکفر و طغیان می نمودند و مرتبه می شدند بخلاف جمعی که وی مؤمن
 خالص بود و شاکه این احتمال در وی نبود و اویم آنکه وی را ارشاد کرد که در
 شما با مریضین توقف نایده از شما با مریضین باین تقریر فایده رز رسول
 مقبول صلی الله علیه و سلم بر حضرت سعد واضح و لاغ نشد و معلوم شد که آن
 رز دستور کار بر وی نیست بلکه بر دو جواب صحیح اند نهایت آنکه یکی از آنها
 اولی و دیگر بر سبیل اعتذار و کفایت بود و از حضرت ابی ذر غفاری رضی الله
 عنه مروی شده که رسول مقبول صلی الله علیه و سلم از برای وی گفت که ای
 ابی ذر چگونه می بینی چهل را بجز گفتن یا رسول الله من وی را مثل دیگر اشخاص از
 جماعه مجرین می بینم باز فرمود که ای ابی ذر چگونه می بینی چهل را گفت گفتم که مثل
 او دیگرها جرین پس از آن گفت که ای ابی ذر چگونه می بینی فلان س را و این را

نهایت از شخص معین کردند بوز گرفت یا رسول الله و می از سر دارانی جامع مسلمان
 است پس رسول مقبول صلی الله علیه و سلم فرمود که جمعی بهتر است از آنکه تمام زمین
 پر از فلان نامندان باشد پس حضرت ابو زکرفت یا رسول الله وجه چیست
 که فلان کس را میدهی و جمعی را محروم میسازی پس رسول مقبول فرمود که فلان کس
 سر دار قوم خود هست و ی را از جهت مصلحت تالیف عطا میکند امام نووی گفته
 که درین حدیث مبارک فوائد بسیار است اول آنکه شفاعت کردن نزد صاحب
 ولایت و امر از برای مردم رعیت و غرباء جائز است دوم آنکه مراجعت
 و تکرار در یک کار چند بار نزد صاحب اختیار جائز است اما بشرطی که مؤدی
 بقضا و وجدل و عناد نکند و سبب دوم آنکه ایمان و سلام باعتبار حقیقه لغوی
 بمغایر آنچه چنانچه ازین حدیث مبارک که رسول مقبول صلی الله علیه و سلم او
 مسلمان فرمود و از آنکه کریمه که حق جل و علی شایسته فرموده و لکن قولوا اسلام
 معلوم و مفهومی شود اما بحسب حقیقه شرعیه مساوی اند چنانچه دیگر آیات
 مبارکه بروی دلالت میکنند چهارم آنکه حکم قطعی نکند در چیزی که بر سبیل
 قطع و یقین معلوم نشده باشد پنجم آنکه امام صرف اموال از برای مصلحت
 اهل اسلام نماید لکن اهم را بر غیر اعم بحسب رعایت حال و وقت مقدم نماید
 ششم آنکه رد کردن شفاعت از نالی از مصلحت باشد و تکرار کردن شفع
 الیه در رد آن جائز است اما وقتی که رد خالی از عتاب و زجر باشد هفتم آنکه لائق
 است که مشفع الیه ضرر و شفاعت از برای شافع بیان نماید تا تسلی دل ویرا
 حاصل کرد و هشتم آنکه مفضل را لازم است که پیش فاضل جان نماید آنچه
 در رای و منکر وی رسیده باشد و در انظار آن چاره و شرم نمکند بهم آنکه
 اقرار کردن بزبان بنی اعتقاد چنان نفع نمی کند و برین اجماع علماء
 منقده است لهذا منافقان در زمره کافران داخل اند و دهم آنکه ینها
 کردن پسند و نصیحت اولی و افضل است از اعلان خصوصاً وقتی که اعلان
 منقضی بفساد و خد و عناد گردد و این فایده از روایت
 کتاب از مکتوب معلوم است که در زیر آید

زیر که در وی وارد شده است فقت الیه فشارت یازدهم آنکه در رؤسای عمت
 شافع و قتیله آن شفاعت خالی از صحت باشد وی را پنج عیب لاحق نمیشود
 دوازدهم آنکه ترک الحاح در سوال از جمله مستحبات است چنانچه مضعف رتبه
 علیه در کتاب الزکوة استنباط کرده و تقریر آن در همان جا خواهد آمد ان شاء
 الله تعالی بد آنکه بعضی از علماء استدلال کرده اند باین حدیث مبارک که اگر مسلمانی
 گوید انا مؤمن و قتیله بشیعت خدای تعالی نکند یعنی ایشان را اند نکوید جائز است
 و حق نیز همین است چنانچه در عقاید نسفی آورده و اذا وجد من العبد الايمان و التصديق
 مع ان يقول انا مؤمن شهادة يؤنس و صاحب و معهم فبن اخي الزهري عن
 الزهري روایت کرده است حدیث مذکور را این چهار فقرات از زهری یعنی
 این هر چهار متابعت شعیب کرده اند در روایت این حدیث از زهری و موقت
 همراه و حق نموند و مقصود ازین کلام نقد در طرق اسناد حدیث است تا حدیث
 مذکور در صحت و قوه زیاد تر گردد و ایضا اگر این حدیث را در مقام دیگر از راه
 دیگر روایت کند تو هم غلط در آن موضع مرفوع گردد و ایضا این حدیث حجت گردد
 نزد آن کسی که گفته شرط است برای هر حدیث که در روای یا زیاده از آن روایت
 کند و ایضا این حدیث مستفیض و مشهور گردد تا زیادت بآن بر کتاب بسند
 و تحفیض آن و مانند آن صحیح گردد و یونس ابو یزید قرشی است و صاحب لیسر کینان بد
 و معمر هر دو میم مفتوحه که در میان آنها عین جمله فاصله واقع شده است و احوال
 هر سه در سابق گذشته اما برادر زاده زهری عالم صالح و عامل فالج بود و در سال
 یکصد و پنجاه و دو مقتول شد **باب السلام من الاسلام** باب است
 در بیان آنکه سلام دادن بر جماعه مسلمانان از اسلام است و لفظ السلام مرفوع
 بر ابتدا است و من الاسلام خبری و قال عکرمه گفته است عالم ماهر حضرت
 عمار پسر یاسر فنام با در وی سئیه بر وزن تغیر است و حضرت عمار و والدین
 او در زمان قدیم اسلام آورد و کفار بد کردار از برای ایشان دین قویم آنها را تعذیب
 عظیم میکردند و رسول مقبول تعذیب آنها بچشم خود میدید و میگفت صبر و استقامت
 کنید ای آل یاسر پس موعظه ما بهشت است و ابو جمل امین از جهت ایشان دین

روایت از زهری
 و معمر هر دو میم
 مفتوحه
 الزهري
 باب السلام
 من الاسلام
 الزهري و قال
 عمار

متین سیمیه را گشت و دوی اول شش پیده در راه خدمت دیاسر نیز راه غریمیت
 اختیار کرد و قبل از رسیدن به مسجد عمار بر زبان کلمه کفر جاری کرد و در دل یاران
 و ایمان پرده آفتاب داشت پس دوی نازل شد الا من اگر ده قلبه مطمئن بالا یار
 و یاران از آن بگریست از مکه شریفه بسوی نجف گریس از آن بسوی مدینه مقدسه و نماز خواند
 بسوی بزد و قبله و در بدر و سایر معارک و محاضر همراه رسول مقبول مطیع و حاضر شد
 و دوی اول کسی است که از برای خدا مسجد بنا کرد و آن مسجد قبا است و رویت
 کرده شد از وی احادیث رسول فخر بمقدار شصت و دو حدیث که اما بجاری
 رحمة الله از جمله آنها پنج حدیث ذکر کرده و در جنگ یامه در زمان خلافت حضرت
 ابوبکر صدیق رضی الله عنه حاضر شد چون مردم بگریز کردند حضرت عمار بر سر یک سنگ
 بزرگ بالا شد و باواز بلند گفت ای مردم آیا از بهشت میکیزید یا نه بسوی من که من
 عمار بن یاسر ام و سخت جنگ کرتا بجدی که کوش او بریده شد و رسول مقبول صلی
 الله علیه و سلم از برای وی فرمود مرحبا بالیطیب الطیب و ایضا فرمود اهد و ابهد
 عمار و در معرکه صفین نیز حاضر شده بود که دفع میکرد اعدا را از هیز المؤمنین حضرت علی
 کرم الله وجهه و اصحاب کرم در همان روز متابعت وی میکردند هر طریقی که وی متوجه
 می شد ایشان نیز همان طرف متوجه می شدند زیرا که آنها بعلم یقینی معلوم کرده
 بودند یا عمار تغلک الغلة الباغية و در صفین کشته شد و حضرت علی کرم الله وجهه
 بهان جاههای خود او را دفن کرد زیرا که وی وصیت باین فعل کرده بود و حضرت
 علی کرم الله وجهه وی را غسل نداد و نماز جنازه بروی خواند و این مقدمه قتل او در
 حال سی و هفت واقع شد و عمر وی نود و سه سال بود و بعضی این قول عمار حدیث
 مرفوع نقل کردند ثلث سه خصله است من جمیع هر کسی که جمع کرد آن هر سه خصله را
 یعنی آن هر سه خصله در وی متحقق شد جمیع ایمان جمع کرد ایمان را یعنی کامل کرد
 ایمان را و جامع جمیع خصائل ایمان شد الاضفاف من نقیصات یکی از آنها داد و دادن
 خلق است از جان خود و بذل السلام للعالم و در عیم صرف و خرج کردن سلام است
 از برای جمیع مردمان خواه دشمن باشد خواه نباشند و عالم بفقیر لازم است و الاضفاف
 من الاضفاف و سیدوم خرج کردن مال خود را از قسوت و احتیاج یعنی با وجود آنکه

کلمه حق
 جمیع ایمان
 و نقیصات

السلام للعالم
 و الاضفاف من الاضفاف

بودند که دوی همراه جواهر
 عماره خواهد بود از جهت
 آنکه رسول مقبول بی لا
 خود بود

و آن این است که رسول مقبول صلی الله علیه و سلم فرموده که بوا مرث احمد ان
 یسجد لاحد لامرث المرأة ان تسجد لزوجهایس مقارن کرد حق نوح را که بر زوجه است
 بحق خدای تعالی که بر عباد است پس وقتی که زن منکوحه آن حق مؤکد را ترک کرد
 پس آن دلیل پهن شد که آن زن البته حقوق خدای تعالی را نیز ترک کرده باشد پس
 ازین جهت اطلاق نفر بروی کرد مکن مراد از وی ضدش که است نه ضدایمان و اما قول
 او و کفر دون کفر پس اشارت است بسوی اثری که امام احمد در کتاب ایمان از
 طریق عطاء پسر رباح روایت کرده فیه ابوسعید عن النبی صلی الله علیه و سلم
 در همین ترجمه باب حدیث روایت کرده حضرت ابوسعید خدری رضی الله عنه از
 رسول خدا صلی الله علیه و سلم چنانچه آن حدیث ابی سعید امام بخاری رحمه الله علیه
 در کتاب حیض پیرون کرده جائی که گفته فقال النبی صلی الله علیه و سلم یا معشر النساء
 تصدقن فانی لا یرتکبن اکثر اهل النار قلن و بیم یا رسول الله قال تکثرن اللعن و تکفرن
 بعشره و قاضی گفته که مراد از حدیث ابی سعید قول رسول خدا صلی الله علیه و سلم
 است که فرموده لا یشکر الله من لا یشکر الناس مکن اول اهل و حسن است و در
 بعضی نسخها عن ابی سعید عن النبی صلی الله علیه و سلم ثابت شده و تقدیر کلام درین
 بنکام چنان است ای فیه مروی عن ابی سعید و فائدة این کلام درین مقام است
 که حدیث مذکور را در متن طریقی دیگر نیز هست و دیگر آنکه امام بخاری رحمه الله
 علیه قطع کردن حدیث را جائز میداند اما بشرطیکه آنچه منفصل از او کرده تعلق بالبع
 و ما قبل بوجهی ندارد که مفضی بسوی فاء معنی کرده اند بعضی از آن گمانیکه حافظ
 حدیث نیستند و هم میکنند که حدیث مختصر مغائر برای تمام است خصوصاً و قیقه
 ابتدا مختصر از وسط تا باشد چنانچه در این حدیث مبارک واقع شده است زیرا که
 اول این حدیث مبارک قول رسول مقبول صلی الله علیه و سلم است که فرموده
 اریتم النار ما آخر حدیث و اول تمام از حضرت ابن عباس رضی الله عنهما است
 که گفت خضعت لشمس علی عهده رسول الله علیه و سلم بعد از آن ذکر قصه
 تبارکوف کرد و بعد از آن گفت ثم خطبه النبی صلی الله علیه و سلم و در میان آن خطبه
 این قدر کلام بود که درین مقام مذکور شده پس وقتی که اراده میکنند کسی که تعداد نماید

فیه ابوسعید
 عن النبی صلی الله
 علیه و سلم

اکثر از اهل دوزخ شدند و در جواب فرمود از جهت آنکه جود و انکار میکنند قیل
 گفته شد از برای رسول مقبول صلی الله علیه و سلم این کفر قیل بالله یا انکار
 وجود میکند بخدا می معبود و این سوال اشارت است بآنکه کفر لفظ مجمل است که
 اطلاق کرده می شود بر کفر بالله و بر کفر بعشیر و جز آن زیرا که استفسار و استعلام
 دلیل حال و ایهام است قائل فرمود رسول کامل در جواب آن سالک گفت
 العشیر که انکار میکنند شوهر را و یک کفر الا حسان و انکار میکنند حسان
 یعنی هر چند شوهر با آنها انعام و اکرام نماید هرگز اعتراف و اقرار با آن نمی نمایند بلکه
 طریقه انکار و جود اختیار میکنند لهذا اکثر آن جماعه بد و زنج داخل می شوند و میسوزند
 حاصل آنکه رسول علیه سلام باین کلام بیان فرمود که مراد از کفر
 لغزان احسان شوهر است نه انکار از ذات پروردگار است و عشییر
 رصیغه صفت مشبه بمعنی مطلق معاشر است و مراد از اینجا شوهر است بقرینه
 سیاق پس سالف و لام در عشییر از برای عهد است بعد ازین رسول
 آنرا از امان آن کمران احسان و تمرد و عصیان زنان بر وجه افصح بیان
 فرمود بقول خود اَنْحَسْتُ الْمَا خَلِدَ بَيْنَ الدَّهْرِ اگر احسان بجای تو
 بسوی یکی از آن زنها در مدت تمام عمر خود تداوم در مدت بقا عصر و زمان دین
 بر سهیل فرض است و مراد باین خطاب مخاطب معین نیست بلکه مراد هر کسی
 است که صلاحیت خطاب دارد ثُمَّ رَأَتْ مِنْكَ شَيْئًا پس تر دید آن یکی
 زنها از تو چیزی اندکی را که موافق طبع و مزاج آن نباشد قَالَتْ خواهد گفت
 آن زن برای تو مکارا كَيْتُ مِنْكَ حَيْثُ كَلَّمْتُ نَعِيدُ مِنْ از تو هیچ نیکی را هرگز
 گاهی یعنی در همان ساعت جمیع انعامهای سابقه و اکرامها سالف محو و متلاشی
 میگرداند بلکه الفت و محبت را و دوستی و مودت را با کل قطع می نماید و از اینجا
 زن در یو فایمی و مکر و خداع ضرب المثل شده بعضی مفسرین محققین گفته
 اند که مکر و فریب زن از مکر و فریب شیطان شد و پشت زیرا که حق سبحانه جل شانه در
 شان فریب زنمان فرموده ان کید کن عظیم و در بیان مکر شیطان فرمود
 ان کید شیطان کان ضعیفا و گفته اند که مکر شیطان نفعی ندارد در دنیا و آخرت

قیل بالله یا انکار
 قیل بالله یا انکار
 العشیر که انکار میکنند
 الا حسان و انکار میکنند
 حسان یعنی هر چند شوهر
 با آنها انعام و اکرام نماید
 هرگز اعتراف و اقرار با آن
 نمی نمایند بلکه طریقه
 انکار و جود اختیار میکنند
 لهذا اکثر آن جماعه بد و
 زنج داخل می شوند و میسوزند
 حاصل آنکه رسول علیه سلام
 باین کلام بیان فرمود که
 مراد از کفر لغزان احسان
 شوهر است نه انکار از ذات
 پروردگار است و عشییر
 رصیغه صفت مشبه بمعنی
 مطلق معاشر است و مراد
 از اینجا شوهر است بقرینه
 سیاق پس سالف و لام در
 عشییر از برای عهد است
 بعد ازین رسول آنرا از امان
 آن کمران احسان و تمرد و
 عصیان زنان بر وجه افصح
 بیان فرمود بقول خود
 اَنْحَسْتُ الْمَا خَلِدَ بَيْنَ
 الدَّهْرِ اگر احسان بجای تو
 بسوی یکی از آن زنها در
 مدت تمام عمر خود تداوم
 در مدت بقا عصر و زمان
 دین بر سهیل فرض است و
 مراد باین خطاب مخاطب
 معین نیست بلکه مراد هر
 کسی است که صلاحیت
 خطاب دارد ثُمَّ رَأَتْ
 مِنْكَ شَيْئًا پس تر دید
 آن یکی زنها از تو چیزی
 اندکی را که موافق طبع و
 مزاج آن نباشد قَالَتْ
 خواهد گفت آن زن برای
 تو مکارا كَيْتُ مِنْكَ
 حَيْثُ كَلَّمْتُ نَعِيدُ مِنْ
 از تو هیچ نیکی را هرگز
 گاهی یعنی در همان
 ساعت جمیع انعامهای
 سابقه و اکرامها سالف
 محو و متلاشی میگرداند
 بلکه الفت و محبت را و
 دوستی و مودت را با کل
 قطع می نماید و از اینجا
 زن در یو فایمی و مکر و
 خداع ضرب المثل شده
 بعضی مفسرین محققین
 گفته اند که مکر و فریب
 زن از مکر و فریب شیطان
 شد و پشت زیرا که حق
 سبحانه جل شانه در
 شان فریب زنمان فرموده
 ان کید کن عظیم و در
 بیان مکر شیطان فرمود
 ان کید شیطان کان
 ضعیفا و گفته اند که
 مکر شیطان نفعی ندارد
 در دنیا و آخرت

صالحه است و سخت ترین بلا در دنیا زن طالحه است و محبت همراه زن
 صالحه رحمت است زیرا که وی مرد را خارج الهال از برادر قادر ذوالجلال میگرداند
 و از دنیا است که رسول محمود صلی الله علیه و سلم فرمود حبیب الی من دنیا کم
 ثلاث الطیب والنساء و قره عینی فی الصلوة اما دشمنی زن طالحه از کجالیان
 است و بعضی مفسرین در تفسیر قول حق سبحانه جل شاکه فرمود ربنا انکنا
 فی الدنیا حسنة و فی الآخرة حسنة و قنا غدا ب النار گفته اند که مراد از حسنه هر دو
 بهمان زن صالحه است و مراد از نار زن طالحه است چنانکه گفته اند **میت**
 زن بد در سرائی مرد نکو و هم درین عالم است و در آخر اوده بعضی علماء گفته اند
 که کفر بر چهار قسم است کفر انکار و کفر جود و کفر معاذة و کفر نفاق و هر کس که بر
 یکی از این چهار قسم بمیرد غذای تعالی او را نمی بخشد پس کفر انکار عبارت
 از آنست که انکار بدل و زبان نماید و هرگز توحید زبانشناسد و کفر جود عبارت
 از آنست که بدل بشناسد و اقرار بر زبان نکند مانند کفر ابلیس لعین و کفر
 معاذة عبارت از آنست که بدل بشناسد و بر زبان اقرار نماید لکن توحید
 و ایمان را از جهت غناد قبول نکند مانند کفر ابی طالب و کفر نفاق
 عبارت از آنست که اقرار بر زبان کند و انکار را از دل کند امام نووی
 گفته که شریع الحلاق کوده است لفظ کفر بر ما سوای او بعد از کوره که آن
 عبارت از کفران حقوق و نعم است چنانچه در این حدیث مبارک وارد
 شده و چنانچه در حدیث دیگر آمده که رسول محمود صلی الله علیه و سلم فرمود
 لا ترجعوا بعدی کفارا یغرب بعضکم رقاب بعض و مراد امام بخاری رحمه الله
 علیه از قول او که گفته و کفر دون کفر بعین قسم است امام نووی گفته که در حدیث
 مبارک انواع بسیار از علوم و فوائد است اول آنکه کفر الحلاق گرد می شود
 بر ما سوای کفر با بعد دویم آنکه لازم است بر رئیس که وعظ و نصیحت کند مؤمنان
 بدو و نیز کند ویرا بر اطاعت ملک قدوس شیوم آنکه متعلم با معارف تابع
 بامتبع مراجعت و تکرار نماید در چیزی که معنی آن بروی ظاهر نگردد و
 شرم نکند و معلم را لازم است که متعلم را بر تکرار از جزئیات بکشد

چهارم آنکه کفران حقوق و نعم حرام است زیرا که دخول آتش دوزخ بجز از آن کتاب
 حرام نمی باشد پنجم آنکه آتش دوزخ مخلوق و موجود است و چون آتش دوزخ مخلوق
 شد پس جنت نیز مخلوق و موجود شد زیرا که قائل بفصل همکس نیست بلکه یا هر
 مخلوق میدانند چنانچه مذموب این سنت و جماعت همین است یا از مخلوقیت هر
 انکار مینماید چنانچه مذموب معتزله همین است ششم آنکه کفران نعمت احسان
 از جمله کبائر است نزد آن کسی که تعریف کبیره چنان کرده که کبیره آن کناه است
 که شارع بر سر آن کناه بر سپیل تخصیص و عید فرموده باشد این بطل گفته که مرد
 از کفر درین مقام کفران نعمت ایزد علام است زیرا که نعمت که از شوهر بود
 آید بی شک و حقیقت آن نعمت ندرست که بردست وی جاری کرده است
 و شوهر وسیله محض است و منعم حقیقی ذات مقدس پروردگار است چنانچه گفته
 اند لا تتحرک ذرة الا باذن الله تعالى و مقصود صاحب کتاب ازین باب اینست
 که معاصی موجب نقصان ایمان اند چنانچه رسول مقبول صلی الله علیه و سلم درین
 حدیث بیان نمودند که کفران چنان از ولج ناقص میکند اندایان زوجات را
 و ازین معلوم شد که اگر زوجات شکر آن عطیات نایند البته ایمان آنها از اند
 خواهد بود پس تراستی شد که اعمال از ایمان اند و ایمان قول و عمل است زیرا که سبب
 عمل شئی زائد و ناقص می شود و درین حدیث مبارک دلیل است بر آنکه زن از
 جهة انکار احسان معذب در نیران خواهد شد زیرا که تصریح کرده اند که شکر منعم
 فرض است بحسب عقل یا بحسب نقل و ازین تقریر مناسبت دیگر از حدیث مبارک
 برای ترجمه باب ظاهر شد و الله اعلم **باب** المعاصی من اثم النجاسة
 باب است در بیان آنکه کنایان از کار جاہلیت است یعنی از اخلاق جاہلیت
 است و مراد از جاہلیت زمان قمرت است که قبل از اسلام و نعمت رسول بلند
 منزلت بود زیرا که در آن زمان جهل غالب بود و معاصی جمیع معصیت است و
 معصیت عبارت از هر فعلی است که مخالف حکم شارع باشد از ترک واجب از وجوب
 یا فعل محرم از منہیات و لا یُکفر صاجها یا زنگها و با هم است و بیان آنکه
 نسبت کفر کرده نمی شود صاحب کنایان را با ترک کتاب و انکساب آن معاصی خوا

باب المعاصی من اثم النجاسة
 المعاصی من اثم النجاسة
 المعاصی من اثم النجاسة
 المعاصی من اثم النجاسة

که انسان عاصی بسبب معاصی کافر نمی شود و این هر دو آیه کریمه دلیل بر جزا ثانی
از ترجمه باب است پس در کلام مصنف لفظ و نشر مرتب است حدیث ثانی عجب
الْحُسَيْنُ بْنُ الْمُبَارَكِ وَكَانَتْ أُمُّهُ دُودِي پسر مبارک پسر عبد الله عیسی
بفتح عین مهمل و سکون یا شناه تخمیناً و پیشین معجمه منسوب بسوی عایش بن مالک
بهری و در سال دو صد و پست و هشت یانه وفات یافت قال انا حماد
بن زید حماد بن عیسی عا جمله و تشدید میم و دوی پسر زید پسر دریم از دوی بهری
که حفاظ حدیث مبارک اجماع کردند بر جلالت و امامت وی و در سال نود
و هشت متولد شد و در ماه مبارک رمضان بصره در سال یک صد و نود
و نه وفات یافت و نماز جنازه خواند بروی اسحاق پسر سلیمان ناشی که در زمان
زمان والی بصره از جانب نرون رشید بود و روایت کرده است حدیث مبارک
را از وی شنیدم و ثوری و در میان وفات آن هر دو صد سال یا نه یاده از آن
بود قال انا ائوب و دوی امام ابو بکر سجستانی بهری تابعی است هر دو از علماء
و فقهاء است که احوال آن در باب علاوت الایمان گذشته و یونس و دوی
ابو عبد الله پسر عبید پسر دینار عبیدی مولای عبید القیس شافعی بهری بود
و قول علماء و فضلاء در وصف او بحسن حفظ و کثرت فضل معروف و مشهور است
محمد پسر عبد الله انصاری گفته که ندیدم من سلیمان را و عبد الله پسر علی پسر
عبد الله پسر عباس را و جعفر و محمد را که هر دو پسر سلیمان اند که بر میده هشتاد
جنازه او را بر گردنهای خود پس گفت عبد الله رو شنائی عالم همین مرد
بود و در سال یک صد و سی و نه وفات یافت عَنِ الْحُسَيْنِ یعنی آن هر دو
روایت از حسن میکنند و حسن پسر ابی الحسن بهری تابعی است و نام مادر او
خیره بود و فتح خا میجر و سکون یا شناه تخمیناً که مولای ام المؤمنین حضرت ام
سلمه رفته بهر عیال بود و بسا اوقات مادر وی قائم می شد و حضرت
ام سلمه رضی الله عنهما و بر پستان در دهان میداد و دوی می کید آن پستان
را تا پائین می آمد و جاری می شد غیر دوی میخورد و نماند و گفته اند که کمال
علم و فصاحت و تمام عقل و طرافت و نهایت حکمت و بهت و غایت حیانت

قال انا حماد بن زید
قال انا ائوب
قال انا ائوب
قال انا ائوب

و در بیت از برکت بهمان شیر بود و وی عابد کامل عارف فاضل صاحب
 خوف بسیار از عذاب ایزد قهار بود و تمام عمر خود در گریه بسیار از خوف پروردگار
 گذشت مانند این بدعا حضرت امیر المومنین و امام الاشجعین حضرت علی مرتضی
 که فرموده و چه بود و وی در آخر خلافت عمر رضی الله عنه متولد شد و حسن بصری
 گفته که چنانکه کردیم بایان مردم خراسان و در اینجا سه صد نفر از اصحاب کرام
 بودند و محمد بن سعد گفته که حسن جامع عالم فقیه عارف و عابد زاهد ثقه صاحب
 علم وافر در باطن ظاهر بود و شش می در بهره خوش روی نبوت از آنجا افتاد از دایره
 پس پدید آمد یعنی او آنچنین پدید شد و وی آمد در مکه شریف پس نشاندند مردم
 او را بر تخت بزرگ و تمامی مردم که شریفه جمع شده که در کراوات سبزه پس
 وی حدیث رسول مقبول صلی الله علیه و سلم با آنها بیان کرد و جمیع آن مردم گفتند
 که مثل این مرد در فضائل و کمالات بحجج عمر خود ندیدیم و علماء و صلحا اتفاق
 کردند که وی عالم زاهد و عارف زاهد و صاحب فصاحت و بلاغت
 و سیم القدر و مرتبت بود و مردم را دعوت بخیر و هدایت میکرد
 و فضائل و مناقب وی بسیار است و در سال یکصد و شانزده وفات
 یافت عن الأحنف بن قیس اخف بر صیغه اسم تفضیل بجای مطلق
 و بنون است و وی ابو بحر پسر قیس بنی بصری تابعی است گفته اند که نام
 او ضحاک است و بعضی گفته اند نام او صخره است و اخف لقب اوست
 و وی یافته است زمان رسول خدا صلی الله علیه و سلم را ایمان آورده
 است کن وی را ندیده است و وی آمد بخدمت حضرت عمر رضی الله
 عنه و وی است که فتح کرده است مرد را درود را حسن بن
سیرج گفته اند که بایان در لشکر مسلمانان بودیم پس اخف گفت و تقی
 بود از اوقات که طواف میکردم بخانه کعبه در خلافت حضرت عثمان رضی
 الله عنه ناگاه گرفت دست مرا مردی از قبیل بنی لیث که آن مرد صحابی بود
 پس آمد و گفت که ای اخف ترا بشارت بدم که فتنه آری پس گفت آیا یاد داری
 آن وقتی را که مرا رسول مقبول صلی الله علیه و سلم فرستاد و بود و یوسفی قوم تو که بنی سبزه

این حدیث
 صحیح است

پس من اسلام را بر آنها آشکارا میکردم و دعوت میکردم آنها را بسوی اسلام و گفتند
 که این مرد ما یان را بسوی نیکی دعوت میکنند و میگویند مگر سخن نیکب و بعد از رجوع
 بخدمت رسول مقبول صلی الله علیه و سلم این گفته را یاد کردند پس رسول مقبول صلی
 الله علیه و سلم فرمود اللهم اغفر للاخف پس فیت هیچ چیزی که امیدوار تر باشد نزد
 من از این سخن و اخف سردار بنی تیم در اسلام بود و بسیار عظیم بود تا آنکه اهل حضر
 در علم بوی ضرب شل میکردند و در سال شصت و هفت در کوفه وفات یافت
 قَالَ لَقِيتُ اخْفَ بْنَ رَافِعٍ الْخَفَّ ذَهَبَتْ رَفْتَمِنْ مِنْ اَعْنَى قَصْدِ كَرْدَمِ لَا تَقْصُرْ هَذَا الرَّجُلُ
 تا آنکه یاری کنم این مرد را در این مرد حضرت علی کرم الله وجهه است و بعضی گفته
 اند که مراد حضرت عثمان رضی الله عنه است و لکن اول صحیح است زیرا که در صحیح
 مسلم یعنی علیا بر سهیل تصریح آمده و مصنف نیز در کتاب فتن بسوی این اشارت
 کرده که در اینجا گفته اند نصره ابن عمر الرسول صلی الله علیه و سلم فلیقینی ابو بکر
 پس ملاقات کرد در ابوبکر که نام او فقیع بن نون و فتح فاء و سکون یا مشاة
 تخمین بود و وی سپهر عارث پر کلدۀ ففتح کاف و فتح لام و فتح دال جمله لکن
 معروف بکینت شده و ابوبکر و ی را از آن جهت گویند که وی در قلعه اطائف اسلام
 آورده بود و طاقت بیرون شدن از آن قلعه نداشت پس خود را از قلعه بیرون
 کرد و بخدمت رسول مقبول صلی الله علیه و سلم بکره رسید لهذا او را کلمنی بانی بکره
 نمودند و بعد از آن رسول مقبول صلی الله علیه و سلم دیر آزاد کردند پس وی از مولای
 رسول مقبول است و روایت کرده شده است از وی احادیث رسول صلی
 الله علیه و سلم بمقدار یکصد و سی و دو حدیث که امام بخاری رحمه الله از جمله آنها
 سیزده ذکر کرده و وی روز جمل از هر دو فریق کوشه گرفته بود و دی بهره در سال
 پنجاه و یک وفات یافت بد آنکه درین اسناد دو لطیفه واقع شده اول آنکه
 رجال بن اسناد همه بصری اند و دوم آنکه درین اسناد سه نفر از تابعین جمع
 شده که بعضی آنها هزار و هشت از بعضی دیگر میکنند و آنها ایوب همراه یونس و حسن
 و خض اند و واقع این حدیث چنان بود که اخف قصد کرده بود که همراه قوم خود
 بیرون آید در روز جمل و بک نماید بر طاقت حضرت علی رضی الله عنه در آن روز

قال لقيت
 اخفا بن رافع
 الخف ذهابت
 رفته من
 فتن بسوی این

پس آن بنده بجز آن عزم ما خوف باشد پس پس و در حدیث مبارک مراد از
 قصه مقتول همین عزم بالجزم است لهذا رسول علیه السلام لفظ حرص را در کلام
 خود آورد و اگر گفته شود که حرص بر قتل کناه صغیره است و قتل کناه کبیره پس رسول
 علیه السلام چگونه بر دو در یک سلک مندرج کرد جواب آنکه مراد آنست که هر دو
 جنبه و دخول است نه آنکه اگر چه تفاوت هر دو در صغرو کبر باشد و اگر گفته شود که
 حق سبحانه جل شانیه هر دو را از قاتل و مقتول مؤمن نام کرده در حالت اتقاء نه در حالت
 قتال و بعد آن و پنجم آن رسول علیه السلام آن هر دو را مسلم یاد کرده در حالت اتقاء نه
 در حالت قتال و بعد آن پس مقصود مضاف از آنکه میمیه و از حدیث مبارک چگونه حاصل
 شد جواب آنکه دلالت آنکه میمیه بر آن مقصود واضح است زیرا که حق سبحانه جل شانیه
 آن هر دو را بعد از قتال برادر از برای سایر مسلمانان قرار داده است
 و فرموده اِنَّا الْمُؤْمِنُونَ اُخُوَّةٌ فَاصْلَحُوا بَيْنَ اُخُوَّتِكُمْ پس معلوم شد که
 آن هر دو را بعد از قتال برادران باقی اند و اما حدیث مبارک پس
 محمول بر معنی آنکه میمیه است و الله تعالی اعلم و اگر گفته شود که قاتل و مقتول
 وقتی که از زمره اصحاب کهام باشند پس البته هر دو از این بهشت اند
 زیرا که قتال آن جماعه کریم از اجتهاد بود و مسئله اجتهاد چنان است
 که نصیب را و حنده و محلی را یک حنده است و اجتهاد و جت لا یشترح
 است جواب آنکه این حدیث مبارک عام فیهست بلکه محمول است بر
 وقتی که آن قتال از اجتهاد نباشد و جنگها و اصحاب کریم همه منی بر اجتهاد
 بودند پس حدیث مبارک آنها را شامل و متناول نیست و اگر گفته شود که بنا
 برین تقدیر پس حضرت ابو بکر چرا خوف را منع از قتال کرد و خود نیز متمنع
 از آن قتال شد جواب آنکه آن نیز امر اجتهادی است پس حضرت ابو بکر
 بنا بر اجتهاد خود منع و تشارع اختیار کرد پس وی نیز درین فعل متشاب است
 اگر چه مخفی باشد و اگر گفته شود که لفظ فی النار در حدیث مبارک دارد شده
 است و وی مؤید قول معتبر است که گفته اند عقاب عاصی واجب
 است جواب آنکه معنی قول فی النار آنست که آن هر دو بسبب این

این حدیث محمول گفته اند
 که مقتصد را در مسئله اجتهاد
 تقدیر مجتهد و دیگر مجتهد
 زیرا که در صورتان گفته
 اجتهاد است

فعل شیخ مستحق دخول آتشن دوخ اند اگر چه جائز نیست که خدای تعالی
 بکرم خود بنیاید و گناه عفو نماید و آن هر دو را مواخذنه نماید چنانچه حق
 سبحانه جل شانه فرموده و من یعقل من مؤمنات بعد فجزا ره جهنم خالد فیها
 یعنی جزا و این است اگر چه لازم نیست که قاتل باین جزا جزا داده شود
 بلکه جائز است که خدای تعالی بکرم خود عفو نماید و وی را عذاب ندهد
 حَدَّثَنَا سَلِيمَانُ بْنُ حَرْبٍ بِمَا مَهْلُ مَفْتُوْجٍ وَرَأَى مَهْلُ سَاكِنَةٍ وَبِأَمْرٍ مَوْجُودٍ
 تَحْتَانِيَّةٍ وَوَيَا أَيُّوبَ از دی بصری است که ذکر او در باب سن کره
 ان یعود فی الکفر گذشته است قاتل آنکس شعبة پسر حجاج که امیر
 مؤمنان در مدینه است و احوال او در سابق گذشته عن و احوال
 از فصل پیر حیان بجا مهله و یا شانه تَحْتَانِيَّةٍ است و وی اسدی کوفی از
 جمله ثقات معتبره است و در سال یک صد و پست و قاتل یافت هوا لاکند
 که آن واصل مدب است بجا و دال جملین و با موده تَحْتَانِيَّةٍ و آمد ب کوز
 پشت را کونید و در بعضی نسخها هوا لاکند بیا مد عَنِ الْمُعْتَرِفِ بَعِینِ مَهْلَةٍ
 و را مهله مکره و وی ابومیه پسر سوید بر وز مصفر کوفی اسدی بود
 اعش گفته که من دیدم وی را در حالی که عوی یک صد و پست سال بود
 و نموهایی سر ویش وی میا بود قاتل گفت آن معرور لقیث ابازن
 که ملاقات کردم من حضرت ابازر را بتقدیم زانجه بر او مهله شده و و
 را ابو ز نیز گفته میشود و نام وی جذیمت بضم جیم و سکون نون و بضم دال مهله
 و فتح آن پسر بخانه بضم جیم و بیون و بدل مهله پسر سفیان عفار
 منسوب بسوی عفار و عفار کسب سفین بجهت نام قبیل
 است از بنی کنانه و وی صحابه کبیر بقدر و ر فعی الاثر
 بود و در اسلام از جمله سابقین و زمره سابقین بود و کونید که قبیل
 از وی مشهور با سلام مشرف شده بود و چهار پسر وی
 است و بعضی گفته اند که پنجمین و است و در کما
 مشرفه با سلام مشرف شده بود و بعضی

حَدَّثَنَا سَلِيمَانُ
 بْنُ حَرْبٍ قَاتِلُ
 زَاكِيَّةٍ عَنْ
 وَاصِلٍ مَوْلَى
 عَنِ الْمُعْتَرِفِ
 قَاتِلُ لَقِيْثِ ابَا

و بعد از آن رجوع بسوی بلاد وطن خود نمود باذن رسول مقبول صلی الله علیه و سلم
 بعد از آن بخدمت رسول مقبول در مدینه مقدسه وارد شد و در صحبت رسول مقبول
 بود تا آنکه رسول مقبول وفات یافت و انتقال از در فناء بدار بقا نمود و حدیث
 اسلام وی و اقامت او نزد زمره در همین صحیح مبارک در باب اسلام صحابه
 و فضائل آنها خواهد آمد بشأ الله تعالی و وی از اصحاب صفه است و روایت کرد
 شده است از وی احادیث رسول مقبول صلی الله علیه و سلم بمقدار دو صد و هشتاد
 حدیث که امام بخاری رحمه الله علیه از جمله آنها چهارده ذکر کرده و در سال سی و دو
 در بده وفات یافت و نماز جنازه درودی عالم محمود و عبد الله بن مسعود خواند و وی را
 در همان بقعه ریزه کفن کرده دفن نمود و بعد از آن عبد الله بن مسعود به مدینه مقدر
 آمد پس در آنجا ده روز اقامت کرده بعد از آن عالم محمود نیز وفات یافت باذن
 پر ریزه برای جمله مفتوحه و بیاض موحد و ثنائیه مفتوحه و بذال جمعه مفتوحه نام جایست
 که نزدیک از مدینه مقدسه بر سه منزل از آن واقع است و یک منزل حاجیان
 عراق را در همانجا میباشد و مذکور شد حدیث ابی ذر آن بود که فرمود کردن آنجستی
 را که زائد بر قدرت و حاجت آن وقت باشد حرم محض بر انسان است و حکایت
 حله و حال آنکه بروی لباسی بود مراد چادر و از آن است و کلی غلام حله و بر غلام
 زر خرید نیز لباسی بود مانند لباس حضرت ابی زر رضی الله عنه و تفاوت میان هر
 حله پنج نبوده و حله بنظم حله و تشدید لایم از آن وارد را گویند و حله هرگز بر لباس
 الطلاق کرده نمیشود مگر وقتی که آن دو جامه باشد فساد است پس پسیدم من
 حضرت ابی ذر را عن ذلک از همین شان که حله او و حله غلام او برابر بود و این
 از جهت استیصال کرد که عادت عرب آن بود که لباس غلام ادنی و افضل از لباس سر
 میبود و چون تسادی لباس غلام با مولی خلاف عادت بود لهذا از وجه او
 سوال نمود فقال پس گفت: حضرت ابو ذر را فی سَابِئَت رَجُلًا بدستی عرب
 کردم یا دشنام کردم مردی را که آن مرد غلام زر خرید بود زیرا که سیاق
 کلام دلالت بروی میکند و بعضی گفته اند که مردی که در حضرت بلال مودن مولی
 حضرت ابی بکر صدیق رضی الله عنه بود فعَلِيقَةُ بَابِئَت پس نسبت عار کردم آن مرد را

بَابِئَتُ رَجُلًا
 حَلَّةٌ وَعَلَى غَلَامٍ
 حَلَّةٌ فَسَابِئَتُ
 عَنْ ذَلَالَتِهَا
 ابْنِ سَابِئَتٍ
 فَفَعَلِيقَةُ بَابِئَتُ

و ایضا اشارت است بآنکه امر کردن بمعروف و منع نمودن از منکر بر هر انسان
 بر حسب طاقت و استطاعت خود لازم است و الله تعالی علم **باب**
 ظلم دون ظلم باین باب است در بیان آنکه بعضی از انواع ظلم ادنی و کمتر از ظلم دیگر
 می باشد یا آنکه بعضی از ظلمها مغایر یا یکدیگر میباشد در اصل آنکه ظلم اقسام متغویه
 و منافی متغایره دارد و شک نیست که چنانچه مامورات در حسن متفاوت اند
 بچنان منہیات در قبح متفاوت اند چنانچه در کتب اصول آورده انہی فی اقتضای البقی
 کالامر فی اقتضای الحسن و مقصود مصنف آنست که چون معابر مرتب مختلفه ثابت شد
 پس البتہ طاعات نیز متفاوت شدند و چون اعمال و طاعات در ایمان بدلائل سابقه و لاحق
 داخل شدند پس ثابت شد که ایمان قابل زیادت و نقصان است حدّ ثنائی ابو القلید
 و دی هشام پسر عبد الملک طرابلسی بفتح طاء مجمل و تخفیف یا شنیۃ تخانیہ و کسر لام
 و سین مجمل منسوب بسوی طرابلسی است و وی با بلی بصری احمد پسر عبد الله گفته
 که وی بصری است و در باب حدیث ثقه است که روایت کرده است حدیث مبارک
 از نقاد وزن و رحلت بسوی در تعلیم احادیث نبویہ بعد از وفات ابو داؤد طرابلسی
 بود و بجزیره در سال دوصد و پست و هفت و فوات یافت قال انا شعبۃ بن
 شین معجب بسیار بار که نشسته بعد ازین امام محمد بخاری رحمه الله علیه از یک استاد
 تحول و انتقال بسوی استاد دیگر نمود لهذا تحریر نمود یعنی ابرارای این حدیث
 در طریقہ اند و در یکی از اینها ما شعبۃ یک واسطه است و در دیگر دو واسطه و در اول
 مدنا و در ثانی مدنی گفت زیرا که امام بخاری رحمه الله وقت تحدیث در
 اول منفرد نبود و در ثانی منفرد بود و حدّ ثنائی بیشتر باین موصوفه تخانیہ مکسوره
 و بشین معجب ساکنه و وی ابو محمد پسر خالد عسکری معروف بفرافضی است و در
 سال دوصد و پنجاه و ست و فوات یافت قال انا محمد بن و دی پسر جعفر
 و کینت ابو جعفر احمد بن علی بصری که مشهور بفقہر است و غندر بضم غین بجمه و
 بنون ساکنه و بفتح دال مجمل در قول مشهور ثابت شده و جوهری ضم دال مجمل نیز گفته
 و ابل چهار تشغیب را یعنی شور و غوغا کردن را غنذر می نامند و وی را غنذر از آن
 چوۃ گفته اند که ابن جریج در بصره آمد و مردم بصره بروی جمع شدند پس بیان کردید

و اختلفوا في ذلك
 في تركه او تركه
 في تركه او تركه
 في تركه او تركه

باب ظلم دون
 ظلم باین باب
 ظلم باین باب
 ظلم باین باب

باب ظلم دون
 ظلم باین باب
 ظلم باین باب
 ظلم باین باب

عَنْ عَلِيٍّ بَنِي عَيْنٍ مَهْلٍ وَسُكُونٍ لَامٍ وَقَافٍ مَفْتُوحَةٍ وَوَيٍ پَسْرِ قِيسٍ پَسْرِ
 عَبْدِ اللَّهِ مَعْنَى كُوفَةٍ وَعَمٍّ وَالِدُهُ اِبْرَاهِيمُ مَعْنَى وَمَرْدَمٍ اَوْ رَاكِبِي بَابِي سَلْسَلٍ مَكْرُومٍ
 وَهَرِ كَزْبَرٍ اِي وَی وَلَدٌ مَتَوَلَّدٌ شَدِيدٌ وَعِلْمٌ اِتِّفَاقٌ كَرْدَنَدَكُهُ وَی عَظَمَتٌ
 وَرَفْعَتٌ قَدَرٌ وَكَمَالٌ مَنَزَلَتٌ دَر عِلْمٍ وَعَمَلٍ دَاشَتَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ اَزْ عَالَمٍ
 مَجْمُودٍ عَبْدِ اللَّهِ بَنِ مَسْعُودٍ كَهْ صَاحِبِ مَنَاقِبِ بَسِيَّارٍ وَمُفَاخِرٍ شَرِيفٍ
 وَشَمْسٍ اَزْ اَحْوَالِ اَوْ دَر سَابِقِ كَهْ نَشْتَهْ دَوَرِیْنِ اِسْنَادِ سَهْ نَفَرِ تَابِعِي كُوفَةٍ
 جَمْعٌ شَدِيدٌ كَهْ بَعْضِي اَزْ اِنْبَاءِ اَزْ دِیْكَرٍ رَوَايَتِ مِیْكَنَدُ وَاَنْ اَعْمَشُ وَاِبْرَاهِيمُ وَعَلَقَمٌ
 اَنْدَكُهُ هَرِ یَكِ اَزْ اِنْبَاءِ جَلِيلِ دَر فَتْحِ عِلْمٍ وَدَرْزِ هِدْوَعِلْمِ یُو دَقَالَ كَفْتُ عَالِمٌ مَجْمُودٌ
 عَبْدِ اللَّهِ بَنِ مَسْعُودٍ لَمَّا تَوَلَّيْتُ هَرِ كَا دَنَا زَلْ شَدِيدِ اِنْ اَمْرٌ كَرِیْمٌ اَزْ قُرْآنِ مَجِيدِ
 كَهْ حَقِّ جَلِّ وَعَلَى شَاشَهْ فَرَمُودَهْ اَلْكَیْنِ اَمْتَوَا وَكَمْ یَلْبِسُوا لَیْمًا نَهْمُ یُظَلِّمُ
 وَتَمَامِ اَیْ كَرِیْمٌ چنان است كه اولئك لهم الامن وایم مهندون و معنی
 آیت كَرِیْمٌ چنان است كه آن كسانكه ایمان آوردند و غلط نكردند
 ایمان خود را هیچ غلطی از طلبه ایشانجا عه است كه ثابت است از برای آنها
 امن از قهر و غضب و انبهار راه یافتگانند قال اخْتِصَابُ رَسُولِ اللَّهِ
 صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَقَتْدِيَارِ اِنْ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَهْ اَیْ
 كَهْ یُظَلِّمُ یعنی گیسست از مایان كه ظلم و عیسان در ایمان و ایتقان نكردده
 زیرا كه عیست ز كجایان خاصه این است و این بنا بر آن كقتند كه مراد
 از ظلم مطلق است كه قَتْدِیَارِ اَوْ شَوَارِ دَنَسْتَنَدَ فَاَنْزَلَ اللَّهُ لَعْلًا پَسْ نَزَلَ
 كَرْدِ ضَايِ قَعَالِ بَرَايِ اَنْ قَالِ پَروردگار و دفع كردن آن دشوار این
 آیه كَرِیْمٌ كَهْ اِنْ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ بد رستی كه شریك آوردن همراه حق
 سبحانه جل شانه بر آئینه غلطی بزرگ است و هیچ غلطی دیگر از شرک فوق و زیاده
 نیست زیرا كه شرک آوردن مخلوق عاجز را با خالق قادر در استحقاق عبودیت
 و جبر آن تجا و زكمال از حد اعتدال است و ظلم در اصل لَعْلَه عبارت است از نهادن
 شیء در غیر موضع خود پس ماین آیه كَرِیْمٌ حق جل و علاه شانه بیان فرموده كه مراد از
 ظلم در آیه سابقه شرک است نه ظلم عیسان پس تنوین در قول و ظلم از برای

عَنْ عَلِيٍّ بَنِي عَيْنٍ مَهْلٍ وَسُكُونٍ لَامٍ وَقَافٍ مَفْتُوحَةٍ وَوَيٍ پَسْرِ قِيسٍ پَسْرِ
 عَبْدِ اللَّهِ مَعْنَى كُوفَةٍ وَعَمٍّ وَالِدُهُ اِبْرَاهِيمُ مَعْنَى وَمَرْدَمٍ اَوْ رَاكِبِي بَابِي سَلْسَلٍ مَكْرُومٍ
 وَهَرِ كَزْبَرٍ اِي وَی وَلَدٌ مَتَوَلَّدٌ شَدِيدٌ وَعِلْمٌ اِتِّفَاقٌ كَرْدَنَدَكُهُ وَی عَظَمَتٌ
 وَرَفْعَتٌ قَدَرٌ وَكَمَالٌ مَنَزَلَتٌ دَر عِلْمٍ وَعَمَلٍ دَاشَتَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ اَزْ عَالَمٍ
 مَجْمُودٍ عَبْدِ اللَّهِ بَنِ مَسْعُودٍ كَهْ صَاحِبِ مَنَاقِبِ بَسِيَّارٍ وَمُفَاخِرٍ شَرِيفٍ
 وَشَمْسٍ اَزْ اَحْوَالِ اَوْ دَر سَابِقِ كَهْ نَشْتَهْ دَوَرِیْنِ اِسْنَادِ سَهْ نَفَرِ تَابِعِي كُوفَةٍ
 جَمْعٌ شَدِيدٌ كَهْ بَعْضِي اَزْ اِنْبَاءِ اَزْ دِیْكَرٍ رَوَايَتِ مِیْكَنَدُ وَاَنْ اَعْمَشُ وَاِبْرَاهِيمُ وَعَلَقَمٌ
 اَنْدَكُهُ هَرِ یَكِ اَزْ اِنْبَاءِ جَلِيلِ دَر فَتْحِ عِلْمٍ وَدَرْزِ هِدْوَعِلْمِ یُو دَقَالَ كَفْتُ عَالِمٌ مَجْمُودٌ
 عَبْدِ اللَّهِ بَنِ مَسْعُودٍ لَمَّا تَوَلَّيْتُ هَرِ كَا دَنَا زَلْ شَدِيدِ اِنْ اَمْرٌ كَرِیْمٌ اَزْ قُرْآنِ مَجِيدِ
 كَهْ حَقِّ جَلِّ وَعَلَى شَاشَهْ فَرَمُودَهْ اَلْكَیْنِ اَمْتَوَا وَكَمْ یَلْبِسُوا لَیْمًا نَهْمُ یُظَلِّمُ
 وَتَمَامِ اَیْ كَرِیْمٌ چنان است كه اولئك لهم الامن وایم مهندون و معنی
 آیت كَرِیْمٌ چنان است كه آن كسانكه ایمان آوردند و غلط نكردند
 ایمان خود را هیچ غلطی از طلبه ایشانجا عه است كه ثابت است از برای آنها
 امن از قهر و غضب و انبهار راه یافتگانند قال اخْتِصَابُ رَسُولِ اللَّهِ
 صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَقَتْدِيَارِ اِنْ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَهْ اَیْ
 كَهْ یُظَلِّمُ یعنی گیسست از مایان كه ظلم و عیسان در ایمان و ایتقان نكردده
 زیرا كه عیست ز كجایان خاصه این است و این بنا بر آن كقتند كه مراد
 از ظلم مطلق است كه قَتْدِیَارِ اَوْ شَوَارِ دَنَسْتَنَدَ فَاَنْزَلَ اللَّهُ لَعْلًا پَسْ نَزَلَ
 كَرْدِ ضَايِ قَعَالِ بَرَايِ اَنْ قَالِ پَروردگار و دفع كردن آن دشوار این
 آیه كَرِیْمٌ كَهْ اِنْ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ بد رستی كه شریك آوردن همراه حق
 سبحانه جل شانه بر آئینه غلطی بزرگ است و هیچ غلطی دیگر از شرک فوق و زیاده
 نیست زیرا كه شرک آوردن مخلوق عاجز را با خالق قادر در استحقاق عبودیت
 و جبر آن تجا و زكمال از حد اعتدال است و ظلم در اصل لَعْلَه عبارت است از نهادن
 شیء در غیر موضع خود پس ماین آیه كَرِیْمٌ حق جل و علاه شانه بیان فرموده كه مراد از
 ظلم در آیه سابقه شرک است نه ظلم عیسان پس تنوین در قول و ظلم از برای

توابع و تعظیم است و معنی او بظلم عظیم است یعنی نیامیختن ایمان خود را با ظلم
 بزرگ که آن شرک است یعنی ایمان خود را منزه از شرک نگه دارند پس ثابت
 است از برای آنها این و نه از او و در صحیح مسلم چنان روایت کرده قالوا اینا لم
 نظلم نفسنا فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم لیس هو کما تظنون اما هو ما قال لقمان
 لا یبزی یا بنی لا تشکر باسدا ان الشکر للظلم عظیم و در بعضی کتب دیده شده
 که چون این آیه قرآن از برای بیان نازل شد اصحاب کرم فرحت تمام نمودند
 زیرا که کمال عیب کمال سیر مبدل شد پس رسول محمود صلی الله علیه و سلم فرمود
 اشکر فیکم اخفی من دبیبت الغل و اگر گفته شود که غلط شرک و ایمان
 هرگز متصور نیست زیرا که آن هر دو ضدین اند در یک محل بیک وقت جمع
 نمی شوند جواب آنکه مراد آنست که صفت کفر و صفت ایمان را در ذات خود غلط
 و جمع نکنند که کفر متاخر به بدل ایمان مقدم در ذات خود پیدا کنند پس حاصل
 معنی آن شد که کافر نشاند پس از ایمان خود چنانچه حق سبحانه جل شانہ در
 آیت دیگر فرموده و کفر و ابعده سلامهم و احتمال دارد که مراد از عدم غلط ایمان
 بکفر عدم نفاق باشد زیرا که در نفاق هر دو از کفر و ایمان بسبب ظاهر
 و باطن جمع می شوند اگر چه با اعتبار تحقیق هر دو جمع نمی شوند و این بهال
 گفته که در حدیث مبارک فائده عظیمه است و وی آنست که مغیر راجع
 میشود بر مجمل و ایضا استدلال گرفته است باین حدیث مبارک آن کسی
 که گفته است ما کم کلام عموم است تا وقتیکه دلیل خصوص بجایده و الله اعلم
باب علاء التفاق باب است در بیان امارات نفاق که وی
 امرشتر است و چون سابق ازین مصنف بیان کرد که مرتب کفر متفاوت
 اند و همچنان انواع ظلم پس درین باب بیان نمود که نفاق نیز همچنان
 مراتب متفاوت دارد و نفاق در لغت عبارت است از مخالفت باطن
 مظاهر را پس آن مخالفت اگر در عقا و ایمان باشد پس آن نفاق بکفرست
 و اگر نه اینچنین باشد پس همچنان نفاق عمل گویند و درین
 فصل و ترک هر دو مندرج اند و مراتب وی متفاوت است

بگویند خود را با ظلم
 بزرگ که آن شرک است
 یعنی نیامیختن ایمان
 خود را با ظلم عظیم
 است

بگویند خود را با ظلم
 بزرگ که آن شرک است
 یعنی نیامیختن ایمان
 خود را با ظلم عظیم
 است

بگویند خود را با ظلم
 بزرگ که آن شرک است
 یعنی نیامیختن ایمان
 خود را با ظلم عظیم
 است

بگویند خود را با ظلم
 بزرگ که آن شرک است
 یعنی نیامیختن ایمان
 خود را با ظلم عظیم
 است

بگویند خود را با ظلم
 بزرگ که آن شرک است
 یعنی نیامیختن ایمان
 خود را با ظلم عظیم
 است

حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ أَبِي حَتْمٍ وَدُوْدُ بْنُ زُهَيْرٍ أَنَّ ابْنَ مَرْجَانَ مَشَى فِي مَهْلَةٍ سَاكِنَةٍ
 وَرَأَى مَهْلَةً وَبَنُونَ مَسْنُوبٌ بَسُوِي زَهْرَانٍ يَسْكُبُ عَنكَ لِبَسْتِ عَيْنِ مَهْلَةٍ وَفَتْحُ تَاءٍ
 مَشَاةً فَوْقَانِيَهُ وَكَافٌ مَسْنُوبٌ بَسُوِي عَيْنِيكَ بِسْرَانِ دَفْعَتِ عَيْنِ مَهْلَةٍ كَمَا نَكَنِي بَابُو
 الرِّبِيعِ بَسْتِ رَأَى مَهْلَةً وَكُسْرُ بَاءٍ مَوْجِدَةٍ تَحْتَانِيَهُ وَسُكُونٌ بَاءٍ مَشَاةً تَحْتَانِيَهُ أَوَّلُ دُرِّ
 بَعْدَ اسْكُونَتِ اخْتِيَارِ كَرْدَةٍ بُوْدُ بَعْدَ اَزَانِ اتِّعَالِ كَرْدِ مَسُوِي بِصَرَةٍ وَبِصَرَةٍ دَرَسَالِ
 وَوَصْدُوسِي وَجَهَارُ وَفَاتٍ يَافَتْ قَالَ قَالَ أَنَا لَمْ نَعْمَلْ بِنَجْفٍ بِسْرَالِي
 كَثِيرَةَ انْصَارِي بُوَا حَقَّ قَارِي زُرْقِي لِيُضْمَرَ زَا مَجْمُوعَةٍ رَأَى مَهْلَةً مَسْنُوبٌ بَسُوِي
 بَنِي زُرْقِي كَمَا بَطْنِ انْصَارِ بَسْتِ وَوِي ثَقَبْتِ كَمَا عَادِيثِ اَوْ بَعْضِي اَنْصَارِ بَنَانِ
 صَحَاحٍ اَوْرَدَهُ اَنْدَقَالَ أَنَا نَافِعُ بْنُ مُنَادٍ بِنِ ابْنِ عَامِرٍ اَبُو سَهْلٍ اَوْ سَهْلٍ كُنِيَتْ
 نَافِعٍ بَسْتِ وَوِي عَمَّ مَالِكٌ بِسْرَانِ بَسْتِ كَمَا صَاحِبِ نَذْبِ بَسْتِ وَنَعْرُوفِ
 بَسْتِ عَنَ اَبِيهِ نَافِعٍ رُوِيَتْ مِيكَدُ اَزْ بِدْرِ خُودِ كَمَا مَالِكٌ نَذُورِ بَسْتِ يَعْنِي مَالِكٌ
 بِسْرَالِي عَامِرٌ مَجْمُوعَةٍ بِدْنِي تَابِعِي كَمَا هَدَا مَالِكٌ مَشْهُورِ بَسْتِ وَدَرَسَالِ كَيْفِيَّةٍ وَوَدُودِ
 سَالِ وَفَاتٍ يَافَتْ عَنَ ابْنِ هُرَيْرٍ وَاَحْوَالِ وَی دَرَسَالِ كَيْفِيَّةٍ وَوَدُودِ
 مِنْ سِنَانِ بَغِيْرَ اَزَانِ الرِّبِيعِ مِمَّةٍ مَدْنِيَّةٍ اَنْدَقَالَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ
 فَرَمُوْا اَيَّةَ الْمُنَافِقِ ثَلَاثٌ عِلَامَتٌ وَنَشَانِي مَنْافِقٍ سَخَصَلَتْ اَنْدَقَالَ اَزْ هِمْنِ
 جَاسَتْ كَمَا اَيَّةُ قُرْآنٍ رَا بِاسْمِ اَيَّةٍ نَامُ كَرْدُ زَهْرَانِ كَمَا دِي عِلَامَتِ اِقْطَاعِ يَكْ
 اَكْلَامِ اَزْ اَكْلَامِ دِيكِرِ بَسْتِ وَاَوْرَدَنَ لَفْظِ اَيَّةٍ بِرَضِيْعَةٍ مَفْرُودَةٍ بِنَا بَرَادَةٍ جَنَسِ بَسْتِ
 يَابَا بِرِ اَيَّةٍ كَمَا اَزْ اَجْتِمَاعِ سَخَصَلَتْ يَكْ اَيَّةٍ حَاصِلِ مِيْثُودِ لَكِنْ اَوَّلِ اَصْوَابِ
 وَبِقِ بَسْتِ بَعْضَتِ مَخْصَفِ كَمَا تَرْجُمَةُ بَابِ بَلْفَظِ جَمْعِ اَوْرَدَهُ وَتَقْيِيبِ كَرْدِ اَوَّلِ
 بَيْنِ بَتْنِ حَدِيْثِ كَمَا شَاهِدِ رُوِيَتْ وَابُو عَوْنَةَ دَرِ صَحِيْحِ خُودِ رُوِيَتْ كَرْدَهُ بَلْفَظِ اَعْلَانِ
 اَلْمُنَافِقِ وَاَكْرَفَتُهُ شُوْدُ كَمَا بِرِ اَزْ لَفْظِ اَيْنِ حَدِيْثِ مَبَارَكِ جَهْرِ بَسْتِ بِسْ بِكَوْنِهِ تَوْفِيْقِ
 شُوْدُ دَرِ مِيَّانِ اَيْنِ حَدِيْثِ مَبَارَكِ وَدَرِ مِيَّانِ حَدِيْثِ دِيكِرِ كَمَا اَيْدِ بَلْفَظِ اَرْبَعِ
 مَنَ كُنْ فَيَا اَلْحُجَّ جَوَابِ اَلْكَلِمَةِ دَرِ مِيَّانِ دُوْ مَدِيْثِ مَبَارَكِ بِرِ كَرْتِ قَارِضِ نِيْسْتِ
 زَهْرَانِ كَمَا اَنْشَا كَرْدَنَ فَخْلَةٍ شَيْ لَازِمِ نِيَا يَدِ كَمَا اَنْ عِلَامَتِ اَنْ شَيْ بَاشَدُ مَعَ ذَلِكِ
 رُوِيَتْ مَسْمُومِ اَزَانِ بِرِ رُوْدِ وَارْدِ شُدْهُ بَسْتِ اَلْحُجَّ كَمَا بِرِ سَبِيلِ مَرَاتِ بِرِ مَدْمِ

حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ أَبِي حَتْمٍ وَدُوْدُ بْنُ زُهَيْرٍ أَنَّ ابْنَ مَرْجَانَ مَشَى فِي مَهْلَةٍ سَاكِنَةٍ
 وَرَأَى مَهْلَةً وَبَنُونَ مَسْنُوبٌ بَسُوِي زَهْرَانٍ يَسْكُبُ عَنكَ لِبَسْتِ عَيْنِ مَهْلَةٍ وَفَتْحُ تَاءٍ
 مَشَاةً فَوْقَانِيَهُ وَكَافٌ مَسْنُوبٌ بَسُوِي عَيْنِيكَ بِسْرَانِ دَفْعَتِ عَيْنِ مَهْلَةٍ كَمَا نَكَنِي بَابُو
 الرِّبِيعِ بَسْتِ رَأَى مَهْلَةً وَكُسْرُ بَاءٍ مَوْجِدَةٍ تَحْتَانِيَهُ وَسُكُونٌ بَاءٍ مَشَاةً تَحْتَانِيَهُ أَوَّلُ دُرِّ
 بَعْدَ اسْكُونَتِ اخْتِيَارِ كَرْدَةٍ بُوْدُ بَعْدَ اَزَانِ اتِّعَالِ كَرْدِ مَسُوِي بِصَرَةٍ وَبِصَرَةٍ دَرَسَالِ
 وَوَصْدُوسِي وَجَهَارُ وَفَاتٍ يَافَتْ قَالَ قَالَ أَنَا لَمْ نَعْمَلْ بِنَجْفٍ بِسْرَالِي
 كَثِيرَةَ انْصَارِي بُوَا حَقَّ قَارِي زُرْقِي لِيُضْمَرَ زَا مَجْمُوعَةٍ رَأَى مَهْلَةً مَسْنُوبٌ بَسُوِي
 بَنِي زُرْقِي كَمَا بَطْنِ انْصَارِ بَسْتِ وَوِي ثَقَبْتِ كَمَا عَادِيثِ اَوْ بَعْضِي اَنْصَارِ بَنَانِ
 صَحَاحٍ اَوْرَدَهُ اَنْدَقَالَ أَنَا نَافِعُ بْنُ مُنَادٍ بِنِ ابْنِ عَامِرٍ اَبُو سَهْلٍ اَوْ سَهْلٍ كُنِيَتْ
 نَافِعٍ بَسْتِ وَوِي عَمَّ مَالِكٌ بِسْرَانِ بَسْتِ كَمَا صَاحِبِ نَذْبِ بَسْتِ وَنَعْرُوفِ
 بَسْتِ عَنَ اَبِيهِ نَافِعٍ رُوِيَتْ مِيكَدُ اَزْ بِدْرِ خُودِ كَمَا مَالِكٌ نَذُورِ بَسْتِ يَعْنِي مَالِكٌ
 بِسْرَالِي عَامِرٌ مَجْمُوعَةٍ بِدْنِي تَابِعِي كَمَا هَدَا مَالِكٌ مَشْهُورِ بَسْتِ وَدَرَسَالِ كَيْفِيَّةٍ وَوَدُودِ
 سَالِ وَفَاتٍ يَافَتْ عَنَ ابْنِ هُرَيْرٍ وَاَحْوَالِ وَی دَرَسَالِ كَيْفِيَّةٍ وَوَدُودِ
 مِنْ سِنَانِ بَغِيْرَ اَزَانِ الرِّبِيعِ مِمَّةٍ مَدْنِيَّةٍ اَنْدَقَالَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ
 فَرَمُوْا اَيَّةَ الْمُنَافِقِ ثَلَاثٌ عِلَامَتٌ وَنَشَانِي مَنْافِقٍ سَخَصَلَتْ اَنْدَقَالَ اَزْ هِمْنِ
 جَاسَتْ كَمَا اَيَّةُ قُرْآنٍ رَا بِاسْمِ اَيَّةٍ نَامُ كَرْدُ زَهْرَانِ كَمَا دِي عِلَامَتِ اِقْطَاعِ يَكْ
 اَكْلَامِ اَزْ اَكْلَامِ دِيكِرِ بَسْتِ وَاَوْرَدَنَ لَفْظِ اَيَّةٍ بِرَضِيْعَةٍ مَفْرُودَةٍ بِنَا بَرَادَةٍ جَنَسِ بَسْتِ
 يَابَا بِرِ اَيَّةٍ كَمَا اَزْ اَجْتِمَاعِ سَخَصَلَتْ يَكْ اَيَّةٍ حَاصِلِ مِيْثُودِ لَكِنْ اَوَّلِ اَصْوَابِ
 وَبِقِ بَسْتِ بَعْضَتِ مَخْصَفِ كَمَا تَرْجُمَةُ بَابِ بَلْفَظِ جَمْعِ اَوْرَدَهُ وَتَقْيِيبِ كَرْدِ اَوَّلِ
 بَيْنِ بَتْنِ حَدِيْثِ كَمَا شَاهِدِ رُوِيَتْ وَابُو عَوْنَةَ دَرِ صَحِيْحِ خُودِ رُوِيَتْ كَرْدَهُ بَلْفَظِ اَعْلَانِ
 اَلْمُنَافِقِ وَاَكْرَفَتُهُ شُوْدُ كَمَا بِرِ اَزْ لَفْظِ اَيْنِ حَدِيْثِ مَبَارَكِ جَهْرِ بَسْتِ بِسْ بِكَوْنِهِ تَوْفِيْقِ
 شُوْدُ دَرِ مِيَّانِ اَيْنِ حَدِيْثِ مَبَارَكِ وَدَرِ مِيَّانِ حَدِيْثِ دِيكِرِ كَمَا اَيْدِ بَلْفَظِ اَرْبَعِ
 مَنَ كُنْ فَيَا اَلْحُجَّ جَوَابِ اَلْكَلِمَةِ دَرِ مِيَّانِ دُوْ مَدِيْثِ مَبَارَكِ بِرِ كَرْتِ قَارِضِ نِيْسْتِ
 زَهْرَانِ كَمَا اَنْشَا كَرْدَنَ فَخْلَةٍ شَيْ لَازِمِ نِيَا يَدِ كَمَا اَنْ عِلَامَتِ اَنْ شَيْ بَاشَدُ مَعَ ذَلِكِ
 رُوِيَتْ مَسْمُومِ اَزَانِ بِرِ رُوْدِ وَارْدِ شُدْهُ بَسْتِ اَلْحُجَّ كَمَا بِرِ سَبِيلِ مَرَاتِ بِرِ مَدْمِ

حصر دلالت میکند زیر که لفظ وی چنان واقع شده من علامه المناقب ثلاث
 و پنجمین بطرانی از حضرت ابی سعید خدری آورده و وقتی که لفظ حدیث اول حمل
 کرده شود بر آنچه درین دو لفظ حدیث آمده هرگز از قهول شکال وارد نشد زیرا که
 بنابرین تقدیر مقصود رسول مقبول صلی الله علیه و سلم بیان علامات نفاق است
 پس در بعضی اوقات بعضی از علامات بیان فرمود و در وقت دیگر بعضی دیگر
 ذکر کرد و در بعضی تفاسیر در قول حق سبحانه جل شانہ با علی الملائکة رُسلًا
 اولی اجتهاد من و ثلاث و رباع آورده که هر دو هرگز دلالت بر هر یک نمیکند لهذا
 حق سبحانه جل شانہ بعد ازین متصل فرمود یزید فی الخلق مائشاً پس بنا
 برین تقدیر عدم تعارض دو حدیث مبارک واضح تریشد و اگر گفته شود که بنا
 برین تقدیر حرمت مافوق چهار روزه ثابت نشد بقول حق سبحانه جل شانہ
 فرموده فانکم ما اطاب لکم من النساء شنی و ثلاث و رباع باوجود آنکه مستمسک
 در نفی حل مافوق اربعه همین آیه کریمه است جواب آنکه حرمت مافوق اربعه
 از سکوت ثابت شده نه از تعدلان سکوت فی موضع البیان بعینه انحصار
 و الاخصاص اما در آیه کریمه دیگر پس حق سبحانه جل شانہ در لاقی وی فرمود
 یزید فی الخلق مائشاً فافهم و الله اعلم اذا حدث کذب و قتی که سخن
 گوید در دفع کوبید و حدیث بتشدید دال جمله ما خود از تحدیث است و لا حدیث
 و عدا فاخلق و چون و حدیث پس خلاف کند و فاخلق با آنچه و عد
 کرده است مگر بجهت ضرورتی که پیش آید و گفته اند که این همه بر تقدیر نیست که و عد
 به نیت خلاف نماید و فاخلق از کارم اخلاق است و اذا ائتمن حاکم و قتی که
 امانیت نباده شود چیزی یا یا سخن را نزد وی اعتماد کرده شود بروی خیانت
 کند و اگر گفته شود که و عد غیر تحدیث خاص است و خاص بسبب عطف از عام
 خارج نمیشود پس آیت نفاق و دشمنی نه سه جواب آنکه هر گاه لازم و عد
 اخلاف بود که آن گاه فعل باشد و لازم تحدیث کذب بود که هرگز فعل لمپاشد
 لهذا در امتیاز اعتبار کرده باشد بسبب تفاسیر لوازم آنها یا آنکه خلف و عد
 از جهت کمال قبح در زیر کذب داخل نیست بلکه حقیقه دیگر است که هرگز زیر کذب

و اما حدیث کتاب
 ما اذا ائتمن حاکم
 و اما حدیث کتاب

یعنی در آن آیه که
 قتی که حدیث سکوت
 قتی که حدیث سکوت
 قتی که حدیث سکوت

از وی فرمود و قتی
 و الخلق مائشاً پس بنا
 برین تقدیر عدم تعارض
 دو حدیث مبارک واضح
 تریشد و اگر گفته شود
 که بنا برین تقدیر حرمت
 مافوق چهار روزه
 ثابت نشد بقول حق
 سبحانه جل شانہ

فرموده فانکم ما
 اطاب لکم من النساء
 شنی و ثلاث و رباع
 باوجود آنکه مستمسک
 در نفی حل مافوق
 اربعه همین آیه کریمه
 است جواب آنکه حرمت
 مافوق اربعه از سکوت
 ثابت شده نه از تعدلان
 سکوت فی موضع البیان
 بعینه انحصار و الاخصاص
 اما در آیه کریمه دیگر
 پس حق سبحانه جل
 شانہ در لاقی وی فرمود
 یزید فی الخلق مائشاً
 فافهم و الله اعلم اذا
 حدث کذب و قتی که سخن
 گوید در دفع کوبید و
 حدیث بتشدید دال جمله
 ما خود از تحدیث است
 و لا حدیث و عدا فاخلق
 و چون و حدیث پس خلاف
 کند و فاخلق با آنچه
 و عد کرده است مگر بجهت
 ضرورتی که پیش آید و
 گفته اند که این همه
 بر تقدیر نیست که و عد
 به نیت خلاف نماید
 و فاخلق از کارم اخلاق
 است و اذا ائتمن حاکم
 و قتی که امانیت نباده
 شود چیزی یا یا سخن
 را نزد وی اعتماد کرده
 شود بروی خیانت کند
 و اگر گفته شود که و عد
 غیر تحدیث خاص است
 و خاص بسبب عطف از عام
 خارج نمیشود پس آیت
 نفاق و دشمنی نه سه
 جواب آنکه هر گاه لازم
 و عد اخلاف بود که آن
 گاه فعل باشد و لازم
 تحدیث کذب بود که هرگز
 فعل لمپاشد لهذا در امتیاز
 اعتبار کرده باشد بسبب
 تفاسیر لوازم آنها یا آنکه
 خلف و عد از جهت کمال
 قبح در زیر کذب داخل
 نیست بلکه حقیقه دیگر
 است که هرگز زیر کذب

زیرا که کذب نیست
 مگر در قول و نه

هندی نیست چنانچه حضرت جبرئیل عطف بر ملائکه شده در تزل حق پسین
 بل شانه من گمان غدا آئینه و ملائکه در سله و جبرئیل کو یا حضرت جبرئیل
 از جهت کمال شرافت حقیقه دیگر در ملائکه شده در تزل علیه اسلام انفسا
 برین سه علامات ازان جهت نموده که این سه خصائل و میمه بر سایر خصائل قبیح
 تمیز می نمایند زیرا که اصل دیانت و اساس صیانت منحصر در سه چیز است
 یکی قول دوم فعل و سوم نیت پس رسول علیه السلام بر فساد قول تمیز نموده
 نمود و بر فساد فعل تمیز بخیاات نمود و بر فساد نیت تمیز بخلف کرد زیرا که
 خلف وعده وقتی از علامات نفاق می شود که قصد و خلف متعارف از برای
 وعد باشد و اگر وعده عازم بر وفاء باشد لکن از سبب تعارض مانع
 خلف و عده متحقق شد پس از علامات نفاق نیست خصوصا و سقته
 که بران نیست تا مساف نماید بلکه جائه از علماء محققین این حدیث مبارک
 از جمله مشکلات شمرده اند زیرا که بسیاری از مسلمانان که قصد بق رسول
 مختار در جمیع احکام و اخبار متعارف با اقراران دارند گاه گاه این خصائل
 ثلاثه در وی متحقق میشوند مع ذلک حکم کفر و نفاق آنها کرده نمی شود زیرا که
 این حکم مخالف اجماع است و در محل این اشکال قول رجال انظار دقیقه و انظار
 عمیقۀ نموده بعضی گفته اند که مراد از نفاق درین محل اعم از نفاق کفر و نفاق عمل
 است چنانچه سابق ازین در مسلک تقریر و ستم تقریر که نشسته و بعضی گفته اند
 که مراد ازین حدیث مبارک آنست که این خصائل ثلاثه علامات از برای
 نفاق اند و از وجود علامت لازم نمی آید و جود ذی علامت چنانچه ابر
 علامت باران است و لازم نیست که هر وقت ابر موجود شود باران بر
 سبیل لزوم موجود شود و بعضی گفته اند که معنی آنست که این خصائل ثلاثه
 از نفاق اند و صاحب این خصائل ثلاثه شاید منافقان است و متعلق
 با خلاق آنها اگر چه منافق حقیقی نباشد و بعضی گفته اند که مراد از اطلاق
 نفاق بر خصائل ثلاثه انداز و تمهید و زبرد و تحریف است از این کتاب
 این خصائل و کتاب این رزائل و محمول بر مظاهر نیست و مثل

این در کلام شارع بسیار وارد می شود چنانچه آمده اینجا سه مسئله
 مؤکده لا یتخلف عنها الامتافق و بعضی گفته اند که آنست که این حدیث
 مبارک محمول است بر وقتی که خصال ثلاثه حادث از برای آن شخص
 شوند و در طبع وی مثل امربلی مرکوز شوند و از وجود او قرار یابند و مثل
 لازم کردند پس البته آن شخص منافق است چنانچه کلمه اذا دلالت بر همین
 معنی نماید زیرا که وی مقتضی تکرار فعل است و بعضی گفته اند که حذف مفعول
 دلالت بر عموم و اطلاق میکند پس گویا آن خیر الانام علیه السلام فرموده
 اذا حدث فی کل شیء کذب فیه اذا واد ما هیة الحدیث کذب فیه و همچنین در
 قول خود اذا واد ما خلف و اذا ائتمن فان کویا فرموده و اذا واد تحقق
 منه الا خلاف فی کل واد و اذا تحقق ما هیة الواد تحقق الا خلاف یا
 فرموده و اذا ائتمن و جد النیامنه منه فی کل امانته او اذا تحقق ما هیة
 الایمان تحقق النیامنه و شک نیست که مثل این شخص منافق
 است که در هر گدیش دروغ گوید و هر وعده را خلاف کند
 و هر امانت را خیانت نماید و بعضی گفته اند که حدیث مبارک
 محمول است بر آن کسی که این خصال ثلاثه بر وی غالب شوند و آن
 کسی باین خصال ثلاثه تهاون و استخفاف نماید پس البته آن
 کسی فاسد الاعتقاد خواهد بود و این نکته اگر چه در غیر خصال ثلاثه
 از زائیل قبیه نیز متحقق است مکن تخصیص این ثلاثه از جهت غلبه قوع
 واقع شده و این جمیع احوال بر اینست که الف و لام در قول
 المنافق از برای جنس باشد و بعضی گفته اند که آن الف و لام از
 برای عهد است و اشارت است بسوی منافق معین مشخص یا اشارت
 بسوی جماع منافقین که در وقت سید المرسلین بودند و شک یا حدیث
 ضعیفه نموده مکن جواب اول با صواب است و وی را عالم پسندی
 امام قرطبی پسند کرده و استدلال بر وی کرده بقول حضرت عده بعد
 پس عمر رضی الله عنهما که وی از حضرت حذیفه رضی الله عنه سوال کرد

در حدیث
 این حدیث
 جامع عام
 یا ان مستطرد
 سه چنان تصدیق
 یا فرموده
 به شک
 نیست

مبارک از رسول پاک شنیدیم در فهم و ادراک آن متحیر و پریشان ماندم پس سوال
 کردیم از رسول اکرم صلی الله علیه و سلم پس خنده کرد و فرمود ما لکم منه اما قولی
 اذ حدثت کذب فذکک فیما انزل الله علی و الله یشهد ان المسافین لکاذبون و اما
 اذا وعد فاخلت فذکک فی قوله تعالی فاعقبهم نفاقا فی قلوبهم الی یوم یلقونه باخلفوا
 الله ما وعدوه و اما اذا ائتمن فان فذکک فیما انزل الله تعالی انما عرضنا الامانة و ائتم
 المؤمن ذلک حدیثا قبیصة بن عقیب رقیص بن یحیی قاف کسر باء موحده
 تخمینیه و صاد مهمله است و عقیبه بضم عین مهمله و قاف ساکنه است و ان پسر
 عامر شوائی بضم سین مهمله و تحفیف و او کسر همزه که واقع بعد از الف است
 منسوب بسوی سواة پسر عامر و وی از عباد صالحین و عباد فالحین و وی بود
 در سلسله از بنی عامر بن صعصعه امام نووی گفته پس است در امامت و جلالت
 وی احتجاج امام محمد بخاری بوی در موضعی دیگر که مغایرین موضع اندان درین موضع
 پس ذکر او بطریق متابعت وارد شده نه بطریق اصالت لکن بعضی از محققین
 گفته اند که ذکر او در اینجا بطریق متابعت نیست زیرا که این حدیث مبارک
 مخالف حدیث مقدم است از جهت لفظ و از جهت معنی زیرا که در میان ثلاث
 و اربع کمالی اختلاف است و لفظ غالص نیز درین حدیث مبارک زائد است و در سوال
 دو جلد و یازده وفات یافت قال اناسفیان بحركات ثلاثه در سین جلد آمد لکن
 مشهور ضم است و آن امام کبر الشان و حلیل البرهان عارف سما فی عالم ربانی کامل
 در متابعت رسول اکرم و مستنبط احکام از فصوص بروجه احکم یعنی ابو عبد الله
 پسر سعید ثوری که منسوب بسوی ثور است که یکی از اجداد وی است کوفی و وی
 از جمله تبع تابعین است و علماء و صلحاء اتفاق کردند که آن رفیع از جهت منزلت
 و کثیر از جهت علوم و درایت و مبلغ در فطانت و هدایت بود و آن قائم بحق بود
 و در متابعت حق خوف از لوم لائم نداشت این عاصم گفته که سفیان ثوری
 امیر مؤمنان در باب حدیث است و ابن مبارک گفته که نوشتم من
 حدیث مبارک را از یک هزار و از حد شیخ پس نوشتم از احدی که آن تفصیلی
 و اکمل از ثوری باشد و سفیان بن عیینة گفته که من یکی از جمله علامان ثوری ام

حدیث قبیصة
 بن عقیب
 رقیص بن یحیی
 قاف کسر باء موحده

المسلمون الخ که نشسته در حال این اسناد و همه یوفی اند مگر ابن عمر و درین
اسناد سه نفر از جمله تابعین که بعضی از آنها از دیگر روایت کردند و آن سه نفر
اعمش و ابن مره و مسروق اند ان النبی صلی الله علیه و سلم قال فرمود از ربع
چهار خصله اند من گفتی فیه بران کسی که متحقق شوند آن چهار خصله در وی
كان متافعا خالصا باشد آنکسی منافق خالص یعنی صرف و ساد بی
آمیزش ایمان یعنی مشابه کامل باشد با منافقان و منافقات فیه خصله و بر
کسی که موجود شود در وی یک خصلتی از آن چهار خصال کانت فیه خصله
ثبت الاتفاق باشد در وی یک خوی از اتفاق حتی یکدیگر تا آنکه بگذرد از آن خصله
را و آن چهار خصله این است اذا ائتمن حاکم چون امانت سپرده شود شی را
یونی و اعتماد کرده شود بر وی خیانت نکند و اذا احدث کذب و چون
سخن کند دروغ گوید و اذا اعاهد عذر و چون عهد بندد بشکند و عهد شکستن
از وی یک معنی خلاف وعده کردن است و فرد خاص از دست و اذا اخاص صهر
چیز و چون بدل کند و بپاک کند با هم دروغ گوید و سرکش در زد و تباهی کند و متحقق
این حدیث مبارک از حدیث سابق معلوم شده تابعه شعبه عن الاعمش
متابعیت کرده است سفیان را شعبه از اعمش و معنی متابعت در سابق گذشته
و همین متابعت بقیده است نه مطلقه از جهت آنکه گفته است عن الاعمش و ایضا
این متابعت ناقصه است نه تامه از جهت آنکه متابعت از وسط اسناد ذکر
کرده نه از اول و شعبه بضم شین جمله چند بار ذکر او گذشته و احوال اعمش نیز
گفته **باب قیام لیلۃ القدر من الايمان** باب است در بیان آنکه
استادان در شب قدر از جهت ادای عبادت با کمال حذر از ایمان است
و در قیام بجز از رفع چزی روایتست و وی را شب قدر از آن جهت گویند که ملائکه
که هم با مرایز و اعلام اقدار و رزاق و آجال بندگان که در آن سال ظاهر شوند
شد و قیام تحریری آنرا یعنی پروردگار غلام بران جامع کرد هم شایسته کرده را
ظاهر کرده اند و آنها را بر شایسته اند و مطلق گردانده و امر می کند آنجا که ابرار را با نیکو خلق
آنهاست و همین مراد است از قول حق سبحانه جل شانہ که فرمود لا یفرق کل امرئ

ان النبی صلی الله علیه و سلم قال
ربع من کن فیه
کان متافعا خالصا
من کانت فیه
خصله کانت
خصله من الاتفاق
حتى یدعها تا
ان یمن حاکم و اذا
حدث کذب و اذا
اعاهد عذر و اذا
اخاص صهر
عن الاعمش
تابعه عن الاعمش
باب قیام لیلۃ القدر من الايمان

و ان النبی صلی الله علیه و سلم قال
ربع من کن فیه
کان متافعا خالصا
من کانت فیه
خصله کانت
خصله من الاتفاق
حتى یدعها تا
ان یمن حاکم و اذا
حدث کذب و اذا
اعاهد عذر و اذا
اخاص صهر
عن الاعمش
تابعه عن الاعمش
باب قیام لیلۃ القدر من الايمان

یا ز جهت آن وی را شب قدر گویند که قدر و شرافت وی نزد حق سبحانه جل
 شان بسیار عظیم است که در شان آن فرموده لیلۃ القدر خیر من الف شهر یا از جهت آنکه
 بر کس که درین شب مشغول عبادت حق باشد البته آن کس خداوند صاحب قدر
 و شرف میگرد و یا از جهت آنکه طاعات را درین شب قدری است در ترقی
 درجات و محو خطیئات که در سایر شبها نیست امام نووی گفته که علماء و
 فضلا اختلاف کردند در وقت آن شب پس جماعه از آنها گفتند که آن شب
 منقوله است که در دو سال در یک شب نمی آید و بهترین جمع کرده میشود در میان
 احادیث مبارکه که دلالت بر اختلاف اوقات آن شب میکنند و این قول
 مالک و احمد و جز آنهاست لیکن گفته اند که آن شب انتقال نمیکند مگر در عشره
 اخیره از ماه مبارک رمضان و بعضی گفته اند که در کل ماه مبارک رمضان انتقال
 میکنند و بعضی گفته اند که آن شب معین است هرگز انتقال نمیکند در جمیع سالها
 بعضی گفته اند که آن شب معین در تمام سال است و این قول ابی حنیفه
 و صاحبان او است و بعضی گفته اند که آن شب معین در تمام ماه مبارک رمضان
 است و این قول ابن عمر است و بعضی گفته اند که آن شب معین در عشره
 وسطی از ماه مبارک رمضان است و بعضی در عشره اخیره گفتند و بعضی گفته اند
 که آن شب در او تار آن و بعضی در اشفاق آن گفته اند و بعضی گفته اند که آن شب
 پست و سیوم یا بیت و یغتم از ماه مبارک رمضان است و این قول
 حضرت ابن عباس است و بعضی گفته اند که آن شب یغتم یا بیت و یکم
 یا پست و سیوم از ماه مبارک رمضان است و بعضی گفته اند که آن پست و سیوم
 از ماه مبارک است و بعضی گفته اند که آن شب پست و چهارم از ماه مبارک است
 و این قول خلکی از حضرت بلال و ابن عباس است و بعضی گفته اند که آن شب
 پست و یغتم است و این قول جماعه بسیار از اصحاب کبار است و زید بسیر
 از قلم گفته که آن شب یغتم است و بعضی نوزدهم گفته اند و این قول خلکی از حضرت
 عاکرم الله وجهه است و بعضی گفته اند که آن شب آخر از ماه مبارک است
 و بعضی گفته اند که آن شب مرفوع شده است زیرا که رسول مقبول صلی الله علیه و سلم

این شب
 در هر سال
 در روز
 و شب
 و روز
 و شب

برند تا بنگار و اگر گفته شود که لفظ من یقیم لیلة القدر مقتضی از برای قیام تمام شب
 قدر است یا کافی است در وی اقل آن چیزی که اسم قیام در آن شب اطلاق
 کرد شود و در وی جواب آنکه بعضی آنکه گفته اند اقل کافی است تا بجای که گفته اند
 داخل است درین کلام آن کسی که نماز عشاء را ادا نماید لکن صحیح آنست که استیجاب
 شب و قیام شرط نیل این فضیلت است زیرا که متبادر بحسب عرف از قول قیام تمام لیلة
 قیام تمام شب است و مؤید این قول است آنچه در کتب اصول فقه آورده اند
 که فرق در میان تقدیر کلمه فی و ذکر وی آنست که اول در حالت بر استیجاب میکند
 نه ثانی پس گفته نمی شود ضمنت ایستاده و قیام تمام سال روز یکروزه بخلاف آنکه
 گوید صمت فی ایستاده که آن تقدیر کرده میشود بر روزی بعضی از روزهای سال ایماناً
 از جهت تقدیر فی بلکه آن قیام حق و طاعت است و موجب ثواب و قربت است
 و احتساباً با از جهت طلب ثواب و اراده رضای پروردگار ثواب نه از جهت ریا و خوف
 و مانند آن زیرا که انسان گاه میکند چیزی را که میداند که آن رشت لکن نمیکند و او را از
 جهت اخلاص بلکه از جهت ریا یا خوف یا مانند آن میکند و درین کلام رسول
 علیه السلام تیز کردن جمیع آثار است بر قیام ماه مبارک رمضان و بر اخلاص در
 جمیع اعمال تا قیام در ذوالحجّال آنها را قبول نماید و ایماناً و احتساباً با هر دو مفعول له
 یا تیز انداختن غیر که ما تقدم من ذنبه بخشیده میشود برای وی آن چیزی را که
 پیش از نشسته از گناه او ذکر گفته شود که کلمه ذنب عام است و شامل است آن
 گناه را که در حقوق عباد واقع شده باشد پس لازم آمد ازین حدیث مبارک
 بقیام شب قدر حقوق عباد نیز بخشیده میشوند با وجود آنکه علماء تصریح کردند که حقوق
 عباد بر کرم بخشیده میشود مگر با دایره رضای صاحب حق پس چگونه توجیه خواهد
 بود تا منافات در میان حدیث مبارک و قول علماء نیاید جواب آنکه لفظ
 ذنب حدیث اگر چه شامل میباید که حقوق عباد نیز بخشیده میشود لکن از ادله
 خارجی قطعی معارضه شده که حقوق عباد بغیر از رضای صاحب حق بخشیده نمیشود
 پس لفظ این حدیث مبارک عام است لکن آن عام مخفی حق فدای پاک است
 و حقوق عباد مخصوص از آن عام اند بدلالة اجماع یا مانند آن و تیمی گفته که شاید مراد

ایماناً و احتساباً
 یا تیز انداختن غیر که ما تقدم من ذنبه
 یا تیز انداختن غیر که ما تقدم من ذنبه

از حدیث مبارک آن باشد که آن قائم گشتید و می شود بعد از علم یقینی که ویرا
حاصل شد که آن شب شب قدر و بهت قیام نماید این بطل گفته شد این حدیث
جمله است بر آنکه اعمال از ایمان اند زیرا که رسول علیه السلام قیام را ایمان کردیم

باب الجهاد من الإيمان باب است در بیان آنکه جنگ کردن
همراه کفار بکردار برای اعلاء کلمه فدای تعالی از ایمان است و آوردن این
باب است در میان قیام لیلۃ القدر در میان قیام و صیام رمضان با وجود
آنکه مناسبت در میان آنها ظاهر است بنابراین است که التماس لیلۃ القدر
مخاطفه زانده و مجاهده تامه میخواهد و مع ذلک گاه موقت آن شب میسر
میشود و گاه نمیشود همچنان مجاهد طلب شهادت و اعلاء کلمه حق میکند و گاه
مقصود وی حاصل میشود و گاه حاصل نمی شود پس هر دو مناسب شدند بآنکه هر دو
از باب مجاهده اند و مقصود اصلی از برای صاحب آن گاه حاصل میشود و گاه حاصل
نمی شود پس آنکسی که قائم از برای التماس لیلۃ القدر می شود با جور است
و اگر موقت کرد آن شب را البته ثواب وی بیشتر و بزرگ تر باشد
پس مجاهد نیز همچنان است که طالب از برای شهادت است که اصل سعادت
است اگر یافت آن را پس ثواب وی بیشتر باشد و اگر نیافت هم با جور
است و اشارت میکند بسوی این آرزو بردن حضرت رسول مقبول صل
الله علیه و سلم شهادت را چنانچه فرمودند و دست الی اقل فی سبیل الله ثم
احی ثم قتل ثم احی ثم قتل پس مضاف رحمة الله تعالی علیه درین مقام باب
جهاد بر سبیل است و از ذکر کرد بعد از آن رجوع کرد بسوی قیام رمضان
زیرا که نسبت آن بقیام لیلۃ القدر نسبت عام با خاص است بعد از آن
ذکر صیام رمضان کرد زیرا که وی از جمله ترک است بخلاف قیام که وی
از جمله افعال است و دیگر آنکه شب پیش از روز است زیرا که عدم
پیش از وجود است در مکانات و بسوی همین حق سبحانه و تعالی اشارت
کرده است بقول خود که فرموده و جعل الظلمات والنور و لیضرب
اقول رسول علیه الصلوة و السلام نیز برین دلالت میکند که فرمودند

باب
از مجاهد

ان الله تعالى خلق الخلق من ظلمة ثم رش عليهم من نوره فمن اصابه من ذلك
 النور اهدى ومن خطا ضل و شاید اشارت کرده است مگر که قیام مسنون
 از اول شب از ماه مبارک رمضان است زیرا که بعضی علماء درین اختلاف
 کردند حدیثی را در حق بقیع نا جمله و نسخ را جمله و یا مشاء تحتانیه مشدود
 بن حفص پسر عمر و عتقی سلمی بقیع قاف و سین جمله ساکنه و بهم مفتوحه
 بصری و وی در سال دو صد و بیست و سه وفات یافت قال انا عبد
 الواحد که پسر بشر است و گفته میشود وی را ابو عبیده پسر زیاد بیا
 مشاء تحتانیه عبدی مولای عتقیس بصری که معروف به نقی است و در
 سال یکصد و هفتاد و هفت وفات یافت قال انا عبد سماره بن
 جمله و تحفیف میم پسر ققاع بد و قاف و بد و عین جمله پسر شمر بن
 شین مجره و سکون با موصود و تحتانیه و ضم را جمله و وی که فی است که از وی
 جماعت ثقات روایت حدیث مبارک کرده اند قال انا ابو ذر عتقی بن
 و سکون را جمله و عین جمله و نام او بنرم یا عمر و یا عبد الله یا عبد الرحمن است و بن
 عمر و بن حبه و وی پسر عمر و پسر جریر پسر عبد الله بن بقیع موصود و فتح
 جیم کوفی است قال سمعت ابا هریرة یقول سمعت ابو ذر عتقی بنرم من حنت
 با هریره را که روایت کرد عن النبی صلی الله علیه و سلم قال ان سید المرسلین
 الله علیه و سلم که فرمود ان تدب الله تعالی سرعت ثواب کرد و نیک جزا
 و ادخای تعالی یا اجابت کرد یا خائن شد و کفیل شد چنانچه در روایت مسلم
 ضمن آمده و در بعضی روایات کفل آمده یعنی و جب گرد خدای تعالی
 از روی تفضل و محقق کرد و این موافق است از برای قول حق سبحانه جل شانہ
 که فرمود ان الله شری من المومنین انفسهم و ما لهم بان لهم الجنة لیکن
 خرج من سبیل الله برای آن کسی که پیرون آمد در راه پروردگار برای جنگ کفا
 بکر کرد و لا یخرج منه الا یمان فی در عالمی که پیرون نمی آرد او را یمان بوی
 مکن عدول از غیبت بسوی حکم کرد و این را در اصطلاح اهل بلاغت التفات
 می نامند یا این کلام بر سبیل حکایت از حق سبحانه جل شانہ وارد شده

حدیث صحیح
 بن حفص قال انا
 عبد الله بن حبه
 زنا عباده قال
 انا بنرم بن
 بن عمر بن حبه
 قال سمعت ابا
 هریره عن بقیع
 صلی الله علیه
 و سلم قال ان تدب
 الله تعالی سرعت
 ثواب الله علیه
 و سلم
 و ادخای تعالی
 یا اجابت کرد
 یا خائن شد
 و کفیل شد
 چنانچه در روایت
 مسلم

فصل است این مالک که ظاهر به دل یا ریشه تحتانیه دارد و پس از تاویل مخلص نیست
که آن تقدیر بهم فاعل است که آن شتی از قول منصوب بر حال باشد پس تقدیر
کلام چنان است انتدب الله من خرج فی سبیله قالا لا یخرج الا یان بی
و تصدیق بر سبلی و پیرون نمیکند وی را مگر تصدیق بر رسولان من یعنی پیرون
شدن وی از برای طلب غرض و عوض نباشد بلکه باعث بروی جرد ایمان بخدا
و رسول او باشد که در خصوص امر بجای دیگر فار و ارد شده و مراد از رسل یا جمیع رسولان
است زیرا که ایمان بجمیع رسولان لازم است قال الله تعالی لا فرق بین
احد من رسله یا مراد فاتم البینین و حبیب رسلهم است و جمع از برای
تعلیم و ذکر است چنانچه در قول حق سبحانه جل شاناه دارد شده ما نحن نزلنا الذکر
و انما لکی فقول ان ارجعه باینکه پس میگوید نم اورا در جعبه بسته بنمزد و کسر جیم
است و ان ارجع متعلق بانتدب بخدایست و تقدیر کلام چنان است
تکفل بان ارجعه و ان ارجعه بر سبیل حکایت از خدا تعالی دارد شده است
انما ناک بان چیزی که نافست و رسید و لفظ ماضی ارجعه آن دارد شده که وعده
حق سبحانه جل شاناه متحقق الوقوع و یقین الشیو می باشد و شأنه تعلق در
وی محال متع است قال الله تعالی ان الله لا یخاف الیعاذ من اجبر او
تخفیه از فرد و جواب پس پس و این بر تقدیری است که هیچ چیزی را از
غیبت نیابد یا از غیبت با مراد مذکور پس کلام او خبری متوعد است و از او
منع غلو است نه از برای منع جمع و همچنان در قول او او اذ خلعه الجحش که معطوف
بر قول ان ارجعه است یعنی یا ضامن شده است باینکه داخل میکنم و در آرم و را
در بهشت و اگر گفته شود که از دشمنان جمیع مؤمنان را در باغهای جهان داخل
خواهد کرد پس وجه خصاص مجادان بدخول جنات چیست جواب آنکه
مراد است که حق سبحانه جل شاناه مجادین را که نبشهادت مشبه
شدند داخل میگرداند در جهان نرد موت و نقلت بلا تراخی و مهلت چنانچه
حق جل شاناه فرموده بل ایا عذر بهم برزقون یا آنکه مراد از دخول جنات
و دخول آنها نرد و دخول سابقین و مقربین است که بغیر از حساب و عذوبت غیره

از مواضع و عقاب برسیات داخل در ثواب خواهند شد زیرا که شهادت کفایت
 از برای کفایت است حاصل قول رسول مقبول آنکه مجاهد را دو حالت است یا سلامت
 یا شهادت و دخول جنت در حالت ثانیه است و بر تقدیر سلامت یا همراه غنیمت فار
 شود یا غالی رجوع نماید و آجر در حالت ثانیه است و غنیمت در حالت اولی و مراد از
 حدیث مبارک اینست که حق سبحانه و تعالی بجان من ضامن شده از برای آنکس که
 بصدق نیت و اخلاص از برای جنگ کفار ببرد اگر میرود یا شود یا نکند و بی هر حال
 بجای رسد پس یا بعد شهادت خواهد شد پس در اید و بر پشت یا رجوع کند
 بزد و ثواب پس پس یا رجوع کند با جرم غنیمت پس معلوم شد که کلمه او از
 برای منع خلوص است نه از برای منع جمع و کولان آن اشق علی امتی و اگر دشوار
 نیکو دم بر است خود و اشق بضم شین معجم است ما فعلت خلف سبیل
 تنی شستم من دنبال هیچ فوجی از شکر اسلام بلکه همراه هر فوج خود می رفتم
 از برای رفع درجات و نیل سعادت و دفع خطیبات لکن از جهت دشواری
 است این را موقوف کردم تا آنکه این رفیق همراه هر قطعه شکر اسلام و حبیب
 الاتباع را بنها نشود و سیرت بفسخ سین ممله و سر را ممله و تشدید یا شنا
 تحانه انده و آن قطعه شکر را گویند و گویند که دست و بر آینه آرزو میگردم
 اذ اُقتل فی سبیل الله ثم اُحیی ثم اُقتل اینکه شسته شوم من در راه خدا
 قتالی پس باز زنده کرده می شدم پس باز شسته می شدم در راه خدای تعالی
 ثم اُحیی ثم اُقتل پست از آن باز زنده کرده می شدم پس از آن باز شسته
 می شدم و اگر گفته شود که در و داده رسول علیه السلام است را هیچ شفعی نیست از جهت
 آنکه غایت مافی الباب و وجوب متابعت بر همت در و داده مذکور است و در و داده
 هیچ شقت نیست جواب آنکه عدم شقت در و داده مذکور و ممنوع است و بر
 تقدیر تسلیم جواب آنکه بسیا اوقات و داده مذکور و منجر میشود بسوی وجوب کف
 دوست کرده شده است یعنی آنچه متعلق و داده مذکور است یا آنکه لام در قول او
 بود دست جواب قسم مخدوف و در تحت جزا لولا امتناع عدم داخل نیست و اگر گفته
 شود که قرار بر حالت حیات است پس رسول علیه السلام نهایت را بر قتل جرم متر

و کولان اشق
 علی امتی
 خلف سبیل
 تنی شستم
 من دنبال
 هیچ فوجی
 از شکر اسلام
 بلکه همراه
 هر فوج خود
 می رفتم
 از برای رفع
 درجات و نیل
 سعادت و دفع
 خطیبات لکن
 از جهت دشواری
 است این را
 موقوف کردم
 تا آنکه این
 رفیق همراه
 هر قطعه شکر
 اسلام و حبیب
 الاتباع را
 بنها نشود
 و سیرت بفسخ
 سین ممله و
 سر را ممله و
 تشدید یا
 شنا

فرمودند جواب آنکه مراد از قتل شهادت است و آن حیات دومی است پس
 از چنگه ختم نمود رسول مقبول حال را بروی یا آنکه ایضا از برای جزا در شرح شریف
 معلوم است پس حاجت بسوی و داد و اوند نشد زیرا که وی ضروری الوقوع است
 و ایضا بعضی همزه است و کلمه ثم از برای تراخی در رتبه آمده نه در زمان زیرا که منتفی محمول
 مرتبه پس از مرتبه است تا آنکه منتفی شود بسوی فردوس علی امام نووی گفته که در
 حدیث مبارک فوائد است اول بیان فضل جهاد همراه اهل کفر و فساد از برای
 کافه جهاد است و دوم آنکه فضل شهادت در راه پروردگار غیر محدود است و ثواب
 و نسی غیر محدود و دوسیم تیر کردن است بر غلوص نیت و حسن عقیدت که مدار قبول
 طاعت و قربت بروی است چهارم آنکه سید عالم صلی الله علیه و سلم شفقت
 کامله در رحمت بالغه در حق است خود داشت که هرگز هیچ وجه از وجوه رواداری
 مشقت و دشواری با آنها نیکرد و هیچ آنکه طلب کردن در راه خدای تعالی مستحب و
 مسنون است ششم آنکه و دشت گفتن یعنی سن آرزو دارم برای کاری که بخیر
 میباشد آن حاصل نخواهد شد جائز است و بقیه آنکه وقتی که در مصلحت معارضه کنند
 پس ابتدا با آنها از هر دو لازم است و بعضی از مصالح از برای مصلحتی را چه ترک
 کرده میشود و همچنان از برای خوف مفسده که زائد بر آن باشد نیز ترک کرده
 میشود و هشتم آنکه معنی کردن در ازاله مکرده و مشقت از جماعه سلبین امر مهم است
 قائده علماء گفته اند که اگر فضل جهاد و نظایر در قتال کفار بکردار است اما قتال
 لغات نیز در فعل در وی است و همچنان قتال در اقامت امر معروف و نهی از
 منکر و مانند آن این بطلان گفته که این حدیث مبارک نیز ترجمه است بر آنکه ایمان عامل
 است از چنگه آنکه ایمان با صد چون مخفی آید در راه وی شد پس البته خروج
 در راه خدای تعالی ایمان با صد است زیرا که عربت میباید میباید شئی را با صمیم
 این شئی از سبب وی موجود شود چنانچه باران را سما کویند از جهت آنکه آن
 از آسمان نازل می شود **باب** تَطَوُّعُ قِيَامِ رَمَضَانَ مِنَ الْإِيمَانِ **باب**
 است در بیان آنکه تکلف کردن قیام و پداری در ماه مبارک رمضان سبب
 در شبهای وی از ایمان است و تطوع بی شک مرفوع است

و این حدیث در
 تفسیر شریف
 باب تَطَوُّعُ قِيَامِ
 رَمَضَانَ مِمِّنْ
 الْإِيمَانِ

ما لم یات بکبیره و یظهر ده حدیث دیگر آمده که الصلوات الخمس الجمیعة الی الجمعة و
 رمضان الی رمضان کفارات لما ینتهن اذ اجتنب الکبائر و این مختص از این جهت
 واقع شده که علماء اجماع کردند بر آنکه کبائر ساقط نمی شوند مگر توبه یا بکد بد آنکه
 این حدیث مبارک در قیام ماه رمضان وارد شده و حدیث دیگر در صیام آن وارد
 شده که صوم عرفه کفارة سنتین و ایضا وارد شده رمضان الی رمضان کفارة لما ینتهن
 و العبرة الی العبرة کفارة لما ینتهن و ایضا آمده من و افق تائید تائین الملائكة تغفر له
 ما تقدم من ذنبه پس مراد از این احادیث مبارکه آنست که هر یک از این خصال مذکور
 صلاح از برای تکفیر صغائر است اگر صغائر موجود باشند و اگر صغائر موجود نباشند چنانچه صاحب
 این خصال صغیر باشد که هرگز تکلیف شرعی بوی ثابت نشده باشد یا صاحب این
 خصال موفق باشد که هرگز صغیره از وی صدور نیافت باشد مثل انبیاء کرم علیهم السلام
 در حالت نبوت و رساندن پیام یا آنکه صغیره از وی صادر شده باشد لیکن بعد از این
 بصدق دل توبه کرده باشد یا آنکه صغیره کرده باشد و وی را تقییب بجنبه کرده باشد
 که آن حسنه وی را محو کرده باشد چنانچه حق سبحانه و تعالی در کلام خود فرموده
 ان الحسنات یذهبن السيئات پس تصور مذکور از برای صاحب این خصال
 رفع درجات حاصل خواهد شد و بعضی علماء گفته اند که اگر کبائر وی تخفیف کرده
 میشود اگر آنرا از برای فاعل این خصال باشند و بعضی علماء گفته اند که قیام تمام
 شب مکروه است لیکن مراد آنها که هر بیت دوم بران قیام است نه که هر بیت قیام
 یک شب یا دو شب یا مانند آن زیرا که علماء اتفاق کردند که قیام تمام شب
 غیبه و مانند آن مستحب و فضل است **باب** صوم رمضان احکام
 من الايمان باب است در بیان آنکه روزه نگه داشتن ماه مبارک رمضان
 از برای طلب ثواب از ایمان است و مصنف ایماناً و حقاً با در ترجمه باب
 تکلف از جهت آنکه احتساب تلزم ایمان است یا از جهت اختصار زیرا که عادت
 وی چنان جاری شده که در ترجمه های باب اقتصار و مختصار اختیار میکند و صوم
 در لغت مطلق مساک گویند و در شرح عبارت است از نگهداشتن خود از
 خوردن و نوشیدن و از جماعت نمودن از صبح صادق تا شب غاسق یا بنیت

باب صغائر
 احکام
 از جهت
 صغائر
 حدیث مبارک
 ذکر کرده اند

بمعنی میل کنند است از باطل بحق و حضرت ابراهیم علیه السلام را از این جهت حنیف
 گویند که وی میل کرده بود از عبادت ایشان بسوی طاعت رحمن در زمان
 اشتمار کفر و طغیان و در بعضی نسخها انحنیفة بغیر ازیا، وارد شده یعنی همین
 لغتی که آن ملت مائل از باطل بحق است، انحنیفة و غیر لغت است که آسان باشد و شایع
 حرج و تنگی زبان نباشد و آن ملت مجریه و شایع است صطفویه است زیرا که
 در شان وی حق سبحانه جل شانہ فرموده و ما جعل علیکم فی الدین من حرج دین
 دین مجری از نسبت سائر ملل و ادیان اسهل و در حق نیست چنانچه قول حق جل
 و علی شانہ که فرموده رَبَّنَا لَا تَجْعَلْ عَلَيْنَا مَثَلًا خَلَّتْ عَنْ آلِیْنِ بْنِ قَلْبَانِ
 خبر میدهد چنانچه گفته اند که توبه بنی اسرائیل بقتل نفس و شفاک دم بود و توبه
 این است مرجمه به تاسف و اندام است و هر کسی که از بنی اسرائیل
 گناه در پوشیده کی میکرد ظاهر می شد در پیشانی وی یا نوشته بود بر سر
 وی که فلان کس در باطن گناه فلان کرده و عقوبت وی چنان
 است و کفارت وی نشان کار است پس مادامیکه مباشر
 آن کفارت نمی شد هرگز آن نشان را از پیشانی آن یا از در سراسر
 آن زایل و معجز نمی گشت و نماز آن جامع بغیر از ملک و مسجد روا
 نبود و ایضا وقت فقدان آب تیمم بر تراب هر که جاری نبود و جاهای آن
 جامع و سنتی که نجس می شدند هرگز غسل پاک نمی شدند بلکه بجز از
 قطع و بریدن هیچ علاج نبود اگر چه آن بامنفیس و بیش قیمت می بود
 و ایضا هر کس که از آن جامع طلاق میکرد زن منکوحه خود را پس وی را
 دیگر زن روا نبود تا آنکه آن زن مطلقه می مرد و زکوة بر آنها در سال
 بقدر ربع مال بود و غیر ازین مذکور که آصار در شرائع سابقه
 بودند بر در دکار برکت رسول مختار آن آصار شایسته از امت
 ضعیفه مرجمه موقوف کرد و احکام سهله الوجود بر حمت وجود
 مشرور خود حدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بِه تخفیف لام کنیث ابو
 غفره بفتح فاء و جمع و فتح فاء که وی از دی بسوی بود

القوی حنیف
 عبد الرحمن

چنانچه خود در متن
 و بعضی از این
 را از بنی اسرائیل
 نشان می دادند
 و بانی و نشان
 می نوشتند
 قیول بود که این
 می شد که آن مرد
 مرد و در آن

و در سال دوحده و پست و چهار وفات یافت بنو مظهر بن روران اسم مفعول
 و تطهیر اطباء جمله است قال انا محمد بن علی وی پدر علی پسر عطاء پسر مقدم
 از والد جمله است و ده مقدمی بصری و کثرت او ابو حفص و در سال یک صد
 و نود و وفات یافت کن معین بن معین بن معین بن معین بن معین بن معین
 القنادی منسوب بسوی عمار که کبیر بن معین است و وی حجازی که ارد
 رام محمد بخاری و ترمذی بن ساسی و ابن ماجه روایت حدیث مبارک کرده
 از عن سعد بن ابی السرحان عن ابن معین بن معین بن معین بن معین بن معین بن معین
 و فتح آن منسوب بسوی مقبره که در مدینه رسول خدا صلی الله علیه و سلم بود
 زیرا که وی مجاور آن مقبره بود و بعضی گفته اند که منزل او نزد مقابر بود و بعضی
 گفته اند که امیر المومنین حضرت عمر رضی الله عنه وی را برکنان قبور کرده اند و
 و وی مکاتب بود از برای زنی که از بنی لیث بود و آن سعد گفته که وی
 شته است لیکن چون بزرگ سال شد حدیث وی قبل از موت وی چهار
 سال فحشاء شد و بد روی در اول خلافت بشام پسر عبد الملک وفات
 یافت و آن قتیبه گفته که وی ملوک بود از برای مردی که از بنی جندع بود
 بنضم جهم و فتح والد جمله و بعضی جمله و آن بنی لیث است مکاتب
 کرده بود وی را آن مرد بر پهل هزار بزر و در خلافت عمر پسر عبد العزیز در سال
 صد و وفات یافت نووی در شرح صحیح مسلم گفته که بر یکی را از پدر و پسر
 مقبری گویند که چه مقبری از اصل پدر است و در با موده تخمینه مقبری است
 حرکات جانور است لکن کسر غریب است عن ابی هریرة عن النبی صلی
 الله علیه و سلم قال ان الدین یسئ بدستی که دین و آئین من آسان
 است بلکه از چپه کمال اسانی عین یسر است و لن یثاد الدین الا غلبه
 هر که مغالبه و مقابله کرده نشود دین را مگر آنکه غالب میشود دین آن مقابل را
 و در بعضی روایات آمده و لن یثاد الدین الا غلبه آمده یعنی تمسک نمیکند به
 کسی و در دین باز تکاب اعمال شاقه و ترک افعال سهله مگر آن کس عاقل نشود و
 مطلوب کرد و دین با وجود آنکه یسر است بروی غالب آید یا معنی است

این روایت از
 ابن معین است
 و در بعضی روایات
 آمده که وی را
 از بنی لیث است
 و در بعضی روایات
 آمده که وی را
 از بنی جندع است
 و در بعضی روایات
 آمده که وی را
 از بنی لیث است
 و در بعضی روایات
 آمده که وی را
 از بنی جندع است

در ملت و شریعت من اسان است لیکن اگر کسی خواهد که بر شریعت غالب آید
یعنی بجمیع اغبال و افعال شریعت عمل نماید هرگز طاقت آن کس نخواهد شد و دین
و شریعت بروی غالب خواهد آمد بسبب فوت بعضی از افعال شریعت و بشا و احتمال
دارد که بر سبب مغفول باشد یا مجهول و بر نیز تقدیر وی باشد در حال جهل ماخوذ
از شدت است یعنی هرگز سخت گرفته نمیشود وین را یا سخت بگیرد و یا کمبختی دین را
با وجود آنکه وی سهل است مگر غالب می شود و دین وی را بعضی هر کس که اختیار
کند عمل را بغیرت که معص و عاشق است و ترک نماید عمل را بر خست که سهل
و ارفق است البته آن کس مغلوب خواهد شد این نیز گفته که درین حدیث مبارک
علمی است از اعلام نبوت زیرا که تحقیق پس از پیشل مشاهده رسیده که هر کس طالب
نهایت دین و بندیت باشد البته آن کس قبل از وصول بغایت منقطع گردد
و مقصود ازین حدیث مبارک منع از طلب اکمل و احوط در باب عبادت نیست
زیرا که وی در شریعت محمود از امور ممدوحه است بلکه مقصود منع از افراط است
که منقضی بسوی لال گردد یا از مبالغه در تنقل است بوجهی که مودی بسوی ترک فضل
یا بسوی اخراج فرض موقت از وقت باشد چنانچه شخصی تمام شب در نماز
تعل قیام اختیار نماید یا بحدیکه خواب بروی غالب آید پس فرض نماز صبح را قضا
کند یا با حاجت ادا نکند فسیک و فایس لازم گیرید جواب در قول و فعل و
تجا و ترکند از اعتدال و توسط بسوی درجه افراط و تفریط و قادر بر آنند
باشند در طرق ریاضت و عبادت از جهت آنکه وصول بنهایت نمیتوانند
یا آنکه نه یک یا یکدیگر در لغت و محبت باشند و با یکدیگر مساعدت در
اقوال و موافقت در افعال اختیار نمایند یا آنکه نزدیک کنند عمل خود را
اکمل که چه نفس اکمل و فضل وصول نتوانند یا آنکه سعی بلیغ نمایند در طاعت که
موجب قربت و وصلت مبارکاه عظمت است و قادر بر ارباب موده و تحانیه
است نه بنون و انبشرد و او شده و میدوید و جبریل بر عمل دائم اگر چه قلیل
باشد یا بشاریت و میداد آن کس را که در عمل عاجز از اکمل و نقصان باشد و این
میشربد از برای تغیر و تعلیم است و انبشرد و قطع نموده است اگر چه مجاز است

که بشرد و بعظم شین مجمره بخود از بشر یعنی ایشار باشد و استعینوا و طلب یازی
 کنند بر دوام عبادت و قیام ریاضت بالعنقه و به پگاه و غدوه و بفتح غین مجمره است
 جوهری گفته که غدوه سیراول روز را گویند که در میان نماز غدا و طلوع آفتاب باشد
 و الزوجه و به پگاه و روجه بفتح عبارت از سیر است که بعد از زوال باشد و کتب
 الذبحه و به چری از سیر آخر شب و در لاجه فتح و ال جمله و ضم آن و اسکان لام عبارت
 از سیر آخر شب است و بعضی گفته اند که در لجه عبارت از سیر تمام شب است
 لهذا من تبیضه در وی آورده شد و این قول رسول مقبول مانند قولی و در کار
 رسول است که فرموده اَقِمُّوا صَلَوةَ فَرْجِ النَّهَارِ وَ زَلْفَاتِ اللَّيْلِ و این
 اوقات را سه رکائات ازان جهت تخصیص فرمود که طیب از جمله اوقات
 از برای مسافر همین اوقات است پس گویا رسول مقبول صلی الله علیه و سلم
 باین کلام درین مقام تشبیه داد عامل را بمسافر بر سبیل ستعاره و مخاطب
 کرد مسافری را که بسوی یک مقصد سفر نموده باشد پس ویرا بر اوقات نشاط متنبه داشت
 زیرا که مسافر و تکیه تمام شب و روز سیر کند البته عاجز میشود و بمقصد خود نمیرسد
 و وقتی که درین اوقات نشاط سیر کند پیشک و می راه او مت بر مسافرت
 ممکن باشد و مقصد خود وصل گردد و این ستعاره بسیار حسن و لطیف واقع شده
 زیرا که در دنیا در حقیقت دار نفقت است بسوی آخرت چنانچه رسول علیه السلام
 فرموده ما انا فی الدنیا الا کربک فل تحت شجرة ثم رفعها و مصنف این حدیث چهار
 را ازان حجت آورده که این حدیث مبارک مناسب از برای احادیث سابقه است
 زیرا که آن احادیث مبارکه متضمن ترغیب اند در قیام و صیام و در جهاد و قتال
 پس راده کرده که بیان نماید که اولی فصل از برای عامل است که درین اعمال
 مد اعتدال و توسط بجز از افراط و تفریط اختیار نماید تا دوام بران اعمال میسر گردد
 و از سبب ملال ترک آن اعمال بالکل مانع نیاید **باب** اَقْلَوَةُ مِنْ
 الْاِيْمَانِ باب است در بیان آنکه نماز از ایمان است پس نقطه اقلوة مرفوع است
 و قول الله عز و جل و در بیان قول خدا که طالب بدست که فرموده و مَا كَانَ
 اللَّهُ لِيُضَيِّعَ اِيْمَانَكُمْ پس نقطه قول مجزوم است و معنی آیه که میمیرد چنان است که

و استعینوا و طلب یازی
 کنند بر دوام عبادت و قیام
 ریاضت بالعنقه و به پگاه و
 غدوه و بفتح غین مجمره است
 جوهری گفته که غدوه سیراول
 روز را گویند که در میان نماز
 غدا و طلوع آفتاب باشد
 و الزوجه و به پگاه و روجه
 بفتح عبارت از سیر است که
 بعد از زوال باشد و کتب الذبحه
 و به چری از سیر آخر شب و
 در لاجه فتح و ال جمله و ضم
 آن و اسکان لام عبارت از
 سیر تمام شب است و بعضی
 گفته اند که در لجه عبارت
 از سیر تمام شب است
 لهذا من تبیضه در وی آورده
 شد و این قول رسول مقبول
 مانند قولی و در کار رسول
 است که فرموده اَقِمُّوا
 صَلَوةَ فَرْجِ النَّهَارِ وَ
 زَلْفَاتِ اللَّيْلِ و این اوقات
 را سه رکائات ازان جهت
 تخصیص فرمود که طیب از
 جمله اوقات از برای مسافر
 همین اوقات است پس گویا
 رسول مقبول صلی الله علیه و
 سلم باین کلام درین مقام
 تشبیه داد عامل را بمسافر
 بر سبیل ستعاره و مخاطب
 کرد مسافری را که بسوی یک
 مقصد سفر نموده باشد پس
 ویرا بر اوقات نشاط متنبه
 داشت زیرا که مسافر و تکیه
 تمام شب و روز سیر کند
 البته عاجز میشود و بمقصد
 خود نمیرسد و وقتی که در
 این اوقات نشاط سیر کند
 پیشک و می راه او مت بر
 مسافرت ممکن باشد و مقصد
 خود وصل گردد و این ستعاره
 بسیار حسن و لطیف واقع
 شده زیرا که در دنیا در
 حقیقت دار نفقت است بسوی
 آخرت چنانچه رسول علیه
 السلام فرموده ما انا فی
 الدنیا الا کربک فل تحت
 شجرة ثم رفعها و مصنف
 این حدیث چهار را ازان حجت
 آورده که این حدیث مبارک
 مناسب از برای احادیث سابقه
 است زیرا که آن احادیث
 مبارکه متضمن ترغیب اند
 در قیام و صیام و در جهاد
 و قتال پس راده کرده که
 بیان نماید که اولی فصل
 از برای عامل است که درین
 اعمال مد اعتدال و توسط
 بجز از افراط و تفریط
 اختیار نماید تا دوام بران
 اعمال میسر گردد و از سبب
 ملال ترک آن اعمال بالکل
 مانع نیاید **باب** اَقْلَوَةُ
 مِنْ الْاِيْمَانِ باب است در
 بیان آنکه نماز از ایمان
 است پس نقطه اقلوة مرفوع
 است و قول الله عز و جل و
 در بیان قول خدا که طالب
 بدست که فرموده و مَا كَانَ
 اللَّهُ لِيُضَيِّعَ اِيْمَانَكُمْ پس
 نقطه قول مجزوم است و
 معنی آیه که میمیرد چنان
 است که

که نیست هذای تعالی تا که ضایع کند ایمان شما را یعنی صلواتکم عند البیت
 امام بخاری میگوید که مراد میکند هذای تعالی بلفظ ایمان ناز را نزد خانه و چون
 الحلاق ایمان بر نماز صحیح شرط ثابت شد که احتمال از ایمان اند و ایمان قابل
 زیادت و نقصان است نو وی گفته که این قول مشکل است از جهت آنکه مراد از صلوة
 درین مقام نماز بسوی بیت المقدس است پس لائق در عبارت و تقریر چنان بود
 که مصنف و تفسیر میکند یعنی صلواتکم الی بیت المقدس و مراد وی ازین کلام
 بر سبیل جزم و انصراف همین است پس عبارت وی را بر مراد وی بطریق اول
 مطابق باید کرد و بعضی گفته اند که درین عبارت انچه مصنف بسوی یک دقیقه
 اشارت کرده است و بیان آن دقیقه عبارت لطیفه چنان است که ملا و فضلا
 اختلاف کردند در جهتی که رسول مقبول صلی الله علیه وسلم در وقت اداء صلوة
 مکتوبه بکعبه شریفه توجه میفرمود پس حضرت ابن عباس و تابعان وی گفته اند
 که رسول علیه الصلوة و السلام نماز را بسوی بیت المقدس ادا میکرد لکن مع
 ذلک پشت بسوی کعبه میکرد بلکه خانه کعبه را میان جان خود و میان بیت
 المقدس میکرد ایند و بعضی دیگر گفته اند که بر سبیل الحلاق بسوی بیت
 المقدس ادا میکرد و بعضی گفته اند که نماز را بسوی خانه کعبه ادا میکرد چون آن
 منبع رسالت بسوی مدینه مقدمه هجرت کرد استقبال بسوی بیت المقدس
 شروع نمود و این قول ضعیف است و لازم می آید ازین قول که نسخ دو
 بار در یک حکم شرعی واقع شود و قول اول اصح و اکمل است از جهت آنکه وی
 جامع هر دو قول است و حاکم و غیره از محدثین وی را تصحیح کرده اند از حضرت ابن
 عباس پس مراد امام محمد بخاری ازین عبارت اشارت است بسوی آنکه قول اول
 که اصح است ثابت است بر سبیل جزم و یقین که نماز رسول مقبول صلی الله علیه وسلم
 نزد بیت الله یعنی خانه کعبه بسوی بیت المقدس بود و از وی بطریق فحوی خطاب
 و دلالت معلوم شد که چون نماز بسوی بیت المقدس نزد خانه کعبه ضایع نشد پس
 بطریق اولی لازم آمد که نماز کی بسوی بیت المقدس ادا کرده شد در حالیکه خانه کعبه از جای
 آن نماز ضایع و دور باشد ضایع نباشد و این تفسیر بسیار مستحسن است

بیت المقدس
 عند البیت

بیت المقدس
 عند البیت

بیت المقدس
 عند البیت

بنا برین ترتیب مراد از بیت در قول مصحح عند البیت خانه کعبه است بخلاف
 تقریر نوی که مراد از وی بیت المقدس است حدیثنا عمر و بن خالد
 پس فرخ بنجا مجمعه است و کنیت وی ابو الحسن خراسانی که ساکن مصر بود
 و در همان بقعه در سال دوصد و پست وفات یافت قال انا زاهد کثیر
 بر وزن مصحف که کنیت او ابو جهمه بنف بن خازم مجهمه و بتقدیم یا مرثیه تحتانی
 بر ثناء مشته و وی پس مرعا و یکوفی ساکن جریه بود و در سال یکصد
 و شصت و دو یاسه وفات یافت قال انا ابو اسحاق که وی ابو یونس
 بن یونس مکه و یا مومنه تحتانیه منسوبست بسوی سبع که به قبیلست
 و است سبع پسر صعب است و آن یکن از همان است و نام ابو اسحاق عمر
 پسر عبد الله پسر علی همدانی کوفی تابعی است که جلیل و جمیل بود و تولد وی
 در زمان شری که مدت ه سال از خلافت حضرت عثمان رخسار عد
 باقی ماند و بود احمد بنی گفته که سبع کرد و است ابو اسحاق سبعی حدیث مبارک
 را از مفتاح شری که غیر وی از انبیا هرگز رویت نکرده و در سال یکصد و پست
 و شش یاسه یست یاسه و است یست عین البکاء به تخفیف را در
 مکه و بدان بر قول مشهور است و بعضی بقصر را مکه نیز گفته اند و وی ابو اسحاق
 بنف مکه و تخفیف میست و بعضی ابو ع و گفته اند و بعضی ابو الطیفیل و وی
 پس عاصم پسر عاصم النخدری اوسنی حارثی مدنی است رویت کرده
 است از وی حدیث رسول خدا بقدر صد و پنجاه حدیث که نام
 بخاری رحمة الله علیه از جمله آنست و تحت ذکر کرده و وی تارال شد بکوفه
 و در زمان مهعب پسر زید در آن بقعه وفات یافت و پدر وی جازب
 بعین مکه و کسیرا مجمعه نی صحابی بر قول مشهور است و وی فتح کرده
 است رتی در سال پست و چهار و همراه حضرت علی رضی الله عنه بجبل
 و غنین نه شد آن ایلی صلی الله علیه و سلم گمان بدستی پیغمبر خدا صلی
 الله علیه و سلم بود اوّل ما هکیم المدیینه در اول آمدن وی مدینه مقدسه یا
 زاول و قتی نه زلمه شریف آمد و بود مدینه مقدسه و مراد ازین مدینه مدینه رسول

حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ
 حَمَّادٍ قَالَ سَمِعْتُ
 قَالَ أَبُو بَكْرٍ
 عَنِ النَّبِيِّ
 صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
 كَانَ مِنْ مَا قَدْ
 رُبِّدَ بِهِ

در میان روایات آنست که هر کس که ماه قدوم آنحضرت صلی الله علیه و سلم و ماه
تحويل قبله را جمع کرده یکماه حساب کرده و ایام زائده را الغور کرده پس آن کس البته
جزم بشان زده ماه کرده و هر کس که آن هر دو ماه را جدا جدا حساب کرده جزم کرده
که آن هفده ماه است و هر کس که تردد در حساب آن دو ماه کرده البته آن مشکک کرده
زیرا که قدوم آنحضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم با جماع علماء در ماه ربیع الاول
بود و تحويل قبله در سال دوم بظهر رجب المرجب در نصف آن ماه بود و قول صحیح
همین است و بروی است جمهور علماء و درین مقام روایات شاذه و اقوال غیر
مشهوره دیگر نیز هستند که در بعضی شروع ذکر شده و گمان بود در سول خدا
صلی الله علیه و سلم عجبه که پسندی آمد او را و دوست آن تَوَكُّونَ قَبْلَهُ قَبْلَ الْبَيْتِ
اینکه باشد قبله او وقت اداء صلوٰة جانب خانه کعبه چنانچه حتی سبحانه جل شانہ در
ایلام الله خرداده و فرموده قد نری تقلب وجهک فی السماء فلنولينک قبله ترضیها
از جهت آنکه این آیه کریمه در تحويل قبله است که سید عالم صلی الله علیه و سلم از قول
پیوسته که می گفتند محمد صلی الله علیه و سلم رو بقبله ما نماز میکرد و لم یول شد و آرزو
کرد که قبله او کعبه باشد که قبله ابراهیم است و اتمام آرزو و قبله است و درین باب سخن
با حضرت جبرئیل گفت و جبرئیل متوجه مقام خود گشت سید کائنات علیه افضل
الصلوة و اکمل التحیات از وی بآسمان میگردید و منتظر وحی حق بود تا جبرئیل
علیه السلام آمد و این آیه مبارکه آورد و معنی وی آنست که بدرستی با پیغمبرم که در این
روی ترا بجهت آسمان برای انتظار وحی پس برائینه کشاندم ترا البته و متوجه
ساختیم بآن قبله که تو میخواهی آن را وحی پسندی و آینه صلوات بدرستی آن رسول
خدا صلی الله علیه و سلم نماز کرد اوّل صلوٰة صلاّتها صلوٰة الفجر اوّل نماز که ادا
کرد آن را بجهت خانه کعبه بعد از تحويل قبله از بیت المقدس بخانه کعبه نماز دیگر یعنی
اوّل نماز که سید عالم صلی الله علیه و سلم بعد از تحويل قبله بخانه کعبه ادا نمود
بود بکمال نشاط و خوشی آن نماز دیگر بود و اوّل منصوب است از جهت آنکه آن مغفول
از برای صلی واقع شده و صلوٰة العصر نیز منصوب بنا بر بدایت است و این مالک او را
برخ خوانده و درین کلام شریفی مقدّم است که از برای کمال و وضوح ذکر کرده نشده و تقدیر

بجای آنکه
تَوَكُّونَ قَبْلَهُ
الْبَيْتِ وَ لَمْ يُولِ
صَلَاةَ الْفَجْرِ
صَلَاةَ الْعَصْرِ

در این روایت
بجای آنکه
تَوَكُّونَ قَبْلَهُ
الْبَيْتِ وَ لَمْ يُولِ
صَلَاةَ الْفَجْرِ
صَلَاةَ الْعَصْرِ

کلام چنان است اول صلوٰۃ صلا متوجهاً الى الکعبة صلوٰۃ العصر وصلی معہ قومه
 و نماز گذارد همراه رسول خدا صلی الله علیه و سلم گروهی از مؤمنان تخرج رخصت
 صلی معہ پس بیرون شد یکروز آنجا نیکه نماز گذارده بودند همراه رسول خدا صلی
 علیه و سلم و آن مرد عبادت پرست بود و عبادت بفتح عین مہمل و تشدید با موحده تخمینہ
 است و بشم بکسر با موحده تخمینہ و سکون شین مجرست و بعضی گفته اند که آن مرد عباد
 پرست بیک و بیک بفتح نون و کسر با است فَمَنْ عَلٰی سَبِيلِیْ پس گفت آن مرد بر
 اہل یک مسجد و قَوْمٌ رَاکِبُونَ در حالی که آن اہل مسجد در رکوع نماز عصر یا در نماز عصر بودند
 پس بنا برین تقدیر مراد از مسجد مسجد قبا نیست بلکه مسجد دیگر است کہ در مدینہ مقدمہ
 بود و اہل آن مسجد از بنی ماعزہ بود و نیز از کہ اہل مسجد قبا ہرگز از تحویل قبلہ خبر شدہ
 اند مگر در نماز صبح بدیکر روز چنانکہ امام بخاری رحمۃ اللہ علیہ از ابن عمر روایت کردہ
 بین الناس بقبا فی صلوٰۃ العصر اذ جاءہم آت فقال ان رسول اللہ صلی
 علیہ و سلم قد نزل علیہ الیسیۃ قرآن و قد امر ان یتقبل الکعبۃ فاستقبلوا
 و احتمال دارد کہ مراد از مسجد مسجد قبا باشد و مراد از نماز صبح باشد لکن کلمہ
 فاء ہرگز مساعدت و موافقت نمیکند این تو چہ را زیرا کہ آن دلالت بر عدم ترفی
 و مہلت مینماید فقال پس گفت آن مرد از برای اہل این مسجد است ہذا باللہ کو ای میدہم
 و سؤ کند میخورم بخدای تعالی لَقَدْ صَلَّيْتُ مَعَ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْہِ وَاٰلِہٖ
 وَسَلَّمَ بتحقیق نماز خواندم من همراه رسول خدا صلی الله علیه و سلم قبل مرکتہ بسوی
 کہ شریفہ یعنی بسوی خانہ کعبہ کہ در مکہ شریفہ است ہذا گفت فَاَرُوْا
 کَمَا تُمْ قَبْلَ الْبَيْتِ پس کہ دیدند چنانکہ آنها بودند بجانب خانہ کعبہ
 یعنی آنہا بی تراخی و محلت بر جان حال و ہیئت کہ در نماز و رکعت داشتند
 روی بکعبت خانہ کعبہ کشانند وَ کَانَ مِنَ الْيَهُودِ و ابو دقل ازین جامع
 یہود قد اعجبکم کہ بہ تحقیق پسہ خدائہ بود و خوش حال کردہ بود در رسول
 خدا صلی الله علیه و سلم آنہا را برین تقدیر قول او اِنَّ کَانَ
 یُسَبِّحُ قَبْلَ بَيْتِ الْمَقْدِسِ بِلِشْتَمَالِ اَرْضِمْ اَعْجَبُ اَسْت کہ
 راجع است بسوی رسول خدا صلی الله علیه و سلم و احتمال

و صلی معہ قومه
 تخرج رخصت
 صلی معہ
 عبادت پرست
 اہل یک مسجد
 و قَوْمٌ رَاکِبُونَ
 فقال ان رسول اللہ
 صلی اللہ علیہ و سلم
 قد نزل علیہ الیسیۃ
 قرآن و قد امر ان
 یتقبل الکعبۃ
 فاستقبلوا
 و احتمال دارد کہ
 مراد از مسجد مسجد
 قبا باشد و مراد از
 نماز صبح باشد لکن
 کلمہ فاء ہرگز
 مساعدت و موافقت
 نمیکند این تو چہ
 را زیرا کہ آن
 دلالت بر عدم ترفی
 و مہلت مینماید
 فقال پس گفت
 آن مرد از برای
 اہل این مسجد
 است ہذا باللہ
 کو ای میدہم
 و سؤ کند
 میخورم بخدای
 تعالی لَقَدْ
 صَلَّيْتُ مَعَ
 رَسُولِ اللّٰهِ
 صَلَّی اللّٰهُ
 عَلَیْہِ وَاٰلِہٖ
 وَسَلَّمَ بتحقیق
 نماز خواندم
 من همراه رسول
 خدا صلی الله
 علیه و سلم
 قبل مرکتہ
 بسوی کہ
 شریفہ یعنی
 بسوی خانہ
 کعبہ کہ در
 مکہ شریفہ
 است ہذا
 گفت فَاَرُوْا
 کَمَا تُمْ
 قَبْلَ
 الْبَيْتِ
 پس کہ
 دیدند
 چنانکہ
 آنها
 بودند
 بجانب
 خانہ
 کعبہ
 یعنی
 آنہا
 بی
 تراخی
 و
 محلت
 بر
 جان
 حال
 و
 ہیئت
 کہ
 در
 نماز
 و
 رکعت
 داشتند
 روی
 بکعبت
 خانہ
 کعبہ
 کشانند
 وَ
 کَانَ
 مِنَ
 الْيَهُودِ
 و ابو
 دقل
 ازین
 جامع
 یہود
 قد
 اعجبکم
 کہ
 بہ
 تحقیق
 پسہ
 خدائہ
 بود
 و
 خوش
 حال
 کردہ
 بود
 در
 رسول
 خدا
 صلی
 الله
 علیہ
 و
 سلم
 آنہا
 را
 برین
 تقدیر
 قول
 او
 اِنَّ
 کَانَ
 یُسَبِّحُ
 قَبْلَ
 بَيْتِ
 الْمَقْدِسِ
 بِلِشْتَمَالِ
 اَرْضِمْ
 اَعْجَبُ
 اَسْت کہ
 راجع
 است
 بسوی
 رسول
 خدا
 صلی
 الله
 علیہ
 و
 سلم
 و
 احتمال

که گفته اند مکات علی القینکه که بد رستی شان آن بود که مرده بود بر همان قبله است
 المقدس قبل آن تحویل پیش از آنکه گردانیده شده بود آن قبله را بسوی خانه کعبه
 از حال مردمانی بسیار و این فاعل است از برای مات و قتل و کشته شده
 بودند و ذکر قتل بعد از موت در روایت زبید وارد شده است پس
 پس چنانچه حاکم تعیج نموده از حضرت ابن عباس که آن مرده داده نفر بودند
 که بعد از فرضیت صلوة و قبل از تحویل قبله مرده بودند پس از جماع قریش در
 مکه شریفه عبدالله پسر شهاب زهری و مطلب پسر ازهری و سکران پسر
 عمرو عامری مرده بودند و در زمین جثه خطاب بجا اجماع پسر حرث حجاجی و عمرو پسر
 امیه اسدی و عبدالله پسر حرث سبهمی و عروه پسر عبدالغزی عدوی و عدی پسر
 فضله عدوی مرده بودند و از جماع الضار بر اسیس معروف بهملات و اسعد
 پسر زاده و بتقدیم زانمجه بر اجماع وفات یافته بودند و اتفاق محمد بن بران
 واقع شده که این ده نفر در همان مدت مردند و در همان مدت ایاس پسر
 معاذ بنی اشهل مرده بود لکن در اسلام وی اختلاف است و هرگز در هیچ
 روایات نیافتم که قبل از تحویل قبله بعضی نفر از مرده ملین بقتل سیده و پس
 گفته زهری که او قتل گرفته اگر محفوظ باشد پس احتمال دارد که بعضی نفر از اهل اسلام و غیر
 جهاد عام کشته شده باشد لیکن آن مشهور نشده باشد و نام وی در ضبط نیامد
 باشد از جبهه آنکه در آن وقت اعتبار تاریخ در نهایت قلت بود بعد ازین در
 مغازی یافته شد یکمردی را که در اسلام او اختلاف است و نام او سواد پسر
 ضامت است زیرا که ابن اسحاق ذکر کرده که سواد ملاقات کرد با رسول
 مقبول صلی الله علیه و سلم در عقبه پیش از ملاقات جماع الضار پس رسول مقبول
 صلی الله علیه و سلم نماز کرد و سلام را بر وی پس سواد گفت که بد رستی این قول
 هر آینه من است و بعد از آن باز گشت بسوی مدینه مقدسه و در وقت بغاث
 بضم با موحده تخمینه و معین مبله و آخر وی ثار شله کشته شد و واقعه بغاث
 قبل از هجرت رسول مقبول صلی الله علیه و سلم واقع شده بود گفت ابن اسحاق
 پس قوم او میگفت لقد قتل و هو سلم پس بنا برین احتمال دارد که مراد از مقبول

زانمجه
 القینکه قبل آن
 تحویل و قتل

همان مرد بود و نباشد و احتمال دارد که مراد از قتل همان موت باشد لکن چون
 آن مرد را در راه خدای تعالی بکمال ریاضت و طاعت مرده اند پس از آن
 جهت تغییر از آن موت بقیل واقع شد **فَلَمْ تَكُنْ مِنْهُمْ** پس نید نیستیم **مَا كُنْتُمْ** فیهما
 که چگونگی در حق آنها که آیا عبادت آنها که قبل از تحویل قبله کرده بودند ضایع
 است یا ضایع نیست **فَأَنزَلَ اللَّهُ نَعَالِي** پس نازل کرد خدا **لِي** تعالی این
 آیه گر میفرمود **وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضَيِّعَ** ایما نگم و نیست خدای تعالی
 آنها که ضایع کند نماز شمارا که قبل از تحویل قبله بجان بیت المقدس خوانده بودید
 و اگر گفته شود که سیاق کلام حضرت برارضی الله عنه آن بود که گفته شد ایما نهیم
 بلفظ غیبت پس سبب عدول ما از آن بسوی خطاب چیست جواب آنکه مقصود
 ازین کلام تعظیم حکم از برای جمیع امت باشد خواه زنده باشند خواه مرده خواه
 حاضر باشند خواه غائب لیکن ایما را خطاب کرد و بنا بر تغلیب ایما حاضرین
 را مساوی آنها و تغلیب بسیار در کلام عرب حی ایده منیه درین حدیث
 مبارک فوائد عجیبه و فوائد غریبه اند اول آنکه صلوٰه از ایما و مندرج در ایقان است
 دوم آنکه نزول آئینه بر آقارب قبل از نزول بر اجانب مستحب و فضل است
 سوم آنکه آنرا ذکر در تغییر بعضی احکام از برای رعایت مصلحت جائز
 است چهارم بیان شرف رسول خدا و کرمیت آن در بارگاه پروردگار
 است که حق ذوالجلال قبل از سوال رسول با کمال را محجوب و مطلوب
 اعطاء میکرد پنجم آنکه اصحاب کرام حرص تمام بر دین و اسلام
 و کمال شفقت و رحمت بر برادران خود داشتند چنانچه نظیر این مسئله
 از برای آن جماعه در تحریریم خرم واقع شده چنانچه آن نیز از حدیث
 حضرت بر او صحیح شده پس نازل شد قول حق سبحانه جل شانه یس علی
 الذین امنوا و عملوا الصالحات جناب فیما لم یؤمنوا قول پروردگار جل شانه
 و الله یحب المؤمنین و قول پروردگار جل شانه که فرموده انما لانضج جبر
 من حسن عملا و از برای ملاحظه همین معنی دقیق مصنف رحمه الله علیه
 تعقیب کرد این باب را باب حسن اسلام المرء و بسیار علماء ازین

حقیقت اینست که
 تعالی و کمال
 الله یضیع

در کلام ایما
 از آنکه علم
 قوی است
 لیکن قول
 مرده و زنده

و درین امر که در سبیل صراحت تمیز اعمال بایمان شد **باب**
 حسن انصاف و انصاف باب است در بیان نیکوی اسلام مرد و حسن مجرب و رست بنابر
 اضافت باب بیوی وی قال مالک گفته است عالم جن و انهن امام مالک
 بن انس و این تعلیق است بلفظ جازم از امام عالم محب باری امام محمد بخاری
 رحمه الله علیه زیرا که امام بخاری عصر امام مالک را برگزینافته و این منقطع نیست
 زیرا که وی موصول است از جهات دیگر که صحیح اند لکن امام بخاری ذکر آن از سبب
 کمال شهرت نکرد و چگونه این سخن برین وجه نباشد و حال آنکه عادت امام
 بخاری معلوم شده که آن در باب حدیث کمال احتیاط میکند و هرگز خرم نمیکند
 مگر مثبت یا مبعوث و اگر گفته شود که مثل این حدیث را در اصطلاح محدثین منقطع
 میگویند یا متصل جواب آنکه منقطع گویند از جهت آنکه اسناد وی متصل نیست
 لکن حکم وی حکم متصل است در صحت و احتجاج بآن از جهت آنکه حادث بخاری
 معلوم شده که در باب حدیث کمال احتیاط میکند و اگر گفته شود که مثل این حدیث
 مرسل است یا نه جواب آنکه این مبنی بر اختلاف اصطلاح است پس اصل حدیث
 مرسل را بمعنی منقطع تفسیر میکنند پس نزد آنها البته منقطع است و اما اهل اصول
 میگویند که مرسل عبارت است از قول تابعی که گوید قال رسول الله صلی الله علیه
 و سلم و بعضی از آنها گفته اند قول لعد قال رسول الله صلی الله علیه و سلم پس برین
 تفسیر البته آن مرسل نیست این بطلان گفته که حذف کرد امام محمد بخاری رحمه الله
 بعضی را از اسناد این حدیث مبارک و آن مشهور از امام مالک در غیر مواضع
 باین عبارت است قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذنا سلم الکافر حسن اسلامه
 کتب الله له بكل حسنة کان زلفها و کان عمله یعد حسنة بعشر مثقالها الی سبع مائة
 ضعف و اسیمه مثلها الا ان یثجا و از الله عنها و این را در قطعی از هر طرق روایت
 کرده و ثابت گردانیده پس بی صحیح است اگر چه امام بخاری رحمه الله علیه در
 دیگر مواضع ازین کتاب مبارک وصل کرده اخیر بنی زید بن اسلم که خبر داد مرا
 تنها زید پس اسلم بر صیغه تفضیل از سلامت است و وی ابو اسامه قرشی کمی
 تابعی مولای حضرت عمر بن الخطاب است ان عطاء بن یسار را خبره بدرستی

باب حسن انصاف

باب بیوی وی قال مالک

باب بیوی وی قال مالک

عطا پس بسیار بفتح یا شانه تختانید و سین جمله خبر داد و را و وی ابو محمد مدنی را
 مولای ام المؤمنین حضرت امی میمون است و ذکر احوال هر دو در باب کفران لعشیه
 گذشت آن کتاب سعید بن خالد بن ابی جریج بدستی حضرت ابو سعید خدری
 خبر داده وی را آنکه سمع رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول بدستی آن شنید
 است رسول خدا صلی الله علیه و سلم که میفرمود و اگر گفته شود که عدول از صیغه ماضی
 بسوی صیغه مضارع در قول از چه سبب واقع شده است با وجود آنکه این قضیه
 ماضیه است و ایضا مناسب از برای سیاق نیز لفظ ماضی است جواب آنکه فرض
 در عدول استحضار قضیه ماضیه است گویا راوی میگوید الحال این قضیه واقع است
 و قصد وی اطلاع مردم است بر سبیل تاکید و مبالغه چنانچه در قول حق سبحانه جل شانهد
 واقع شده که فرموده این مثل عیسی بن عبد الله کسل آدم فلقه من تراب ثم قال له
 کن فیکون از جهت آنکه فلان نفرمود و اذا استکم العبد و قتی که اسلام آوردند از
 بندگان حق سبحانه جل شانهد و انقیاد خدا و رسول خدا اختیار و قبول نمود و این حکم عام
 در حق مردوزن است لکن تخصیص مرد از جهت ثرافت و تغلیب است تحسین
 اسلامه پس نیک کرد و اسلام او با اعتقاد و اخلاص و یعنی در اسلام داخل شد
 بحسب ظاهر و باطن ابن بطال گفته که معنی حسن اسلام و دین آنچنینست که آمده
 در حدیث جبرئیل بین در تفسیر احسان که سید مرسلان فرموده الاحسان ان تعبد
 الله کانک تراه فان لم تکن تراه فانه یراک یعنی مرا و کمال متابعت در اخلاص
 حق سبحانه جل شانهد بطاعت و قربت و نهایت مراقبه از برای آن نماید و تقوی
 گفته معنی حسن اسلام آنست که اسلام آورد و هیچی که تحقق و بری از شرک باشد
 و قول و محسن معطوف بر مسلم است و داخل در غیر شرط است و جزاء آن شرط قول
 او میفرمود است و حسن بضم مین جمله است و صیغ مین است و احتمال دارد
 که بفتح سین جمله جمله شده از باب تفصیل یا خود از تحسین باشد و درین هنگام
 اسلامه منصوب بنا بر مفعولیت باشد و معنی آنکه پس نیک کرد و انداخته و بر وجه
 المبح و اکمل اسلام خود را و کسر الله غنه کفارت میکند خدای تعالی و تر
 سینا از آن بنده و میفرمود شد دید خا و دضم را جمله است زیرا که کلمه اذا اگر چه از

این کتاب سعید بن خالد بن ابی جریج بدستی حضرت ابو سعید خدری خبر داده وی را آنکه سمع رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول بدستی آن شنید است رسول خدا صلی الله علیه و سلم که میفرمود و اگر گفته شود که عدول از صیغه ماضی بسوی صیغه مضارع در قول از چه سبب واقع شده است با وجود آنکه این قضیه ماضیه است و ایضا مناسب از برای سیاق نیز لفظ ماضی است جواب آنکه فرض در عدول استحضار قضیه ماضیه است گویا راوی میگوید الحال این قضیه واقع است و قصد وی اطلاع مردم است بر سبیل تاکید و مبالغه چنانچه در قول حق سبحانه جل شانهد واقع شده که فرموده این مثل عیسی بن عبد الله کسل آدم فلقه من تراب ثم قال له کن فیکون از جهت آنکه فلان نفرمود و اذا استکم العبد و قتی که اسلام آوردند از بندگان حق سبحانه جل شانهد و انقیاد خدا و رسول خدا اختیار و قبول نمود و این حکم عام در حق مردوزن است لکن تخصیص مرد از جهت ثرافت و تغلیب است تحسین اسلامه پس نیک کرد و اسلام او با اعتقاد و اخلاص و یعنی در اسلام داخل شد بحسب ظاهر و باطن ابن بطال گفته که معنی حسن اسلام و دین آنچنینست که آمده در حدیث جبرئیل بین در تفسیر احسان که سید مرسلان فرموده الاحسان ان تعبد الله کانک تراه فان لم تکن تراه فانه یراک یعنی مرا و کمال متابعت در اخلاص حق سبحانه جل شانهد بطاعت و قربت و نهایت مراقبه از برای آن نماید و تقوی گفته معنی حسن اسلام آنست که اسلام آورد و هیچی که تحقق و بری از شرک باشد و قول و محسن معطوف بر مسلم است و داخل در غیر شرط است و جزاء آن شرط قول او میفرمود است و حسن بضم مین جمله است و صیغ مین است و احتمال دارد که بفتح سین جمله جمله شده از باب تفصیل یا خود از تحسین باشد و درین هنگام اسلامه منصوب بنا بر مفعولیت باشد و معنی آنکه پس نیک کرد و انداخته و بر وجه المبح و اکمل اسلام خود را و کسر الله غنه کفارت میکند خدای تعالی و تر سینا از آن بنده و میفرمود شد دید خا و دضم را جمله است زیرا که کلمه اذا اگر چه از

این کتاب سعید بن خالد بن ابی جریج بدستی حضرت ابو سعید خدری خبر داده وی را آنکه سمع رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول بدستی آن شنید است رسول خدا صلی الله علیه و سلم که میفرمود و اگر گفته شود که عدول از صیغه ماضی بسوی صیغه مضارع در قول از چه سبب واقع شده است با وجود آنکه این قضیه ماضیه است و ایضا مناسب از برای سیاق نیز لفظ ماضی است جواب آنکه فرض در عدول استحضار قضیه ماضیه است گویا راوی میگوید الحال این قضیه واقع است و قصد وی اطلاع مردم است بر سبیل تاکید و مبالغه چنانچه در قول حق سبحانه جل شانهد واقع شده که فرموده این مثل عیسی بن عبد الله کسل آدم فلقه من تراب ثم قال له کن فیکون از جهت آنکه فلان نفرمود و اذا استکم العبد و قتی که اسلام آوردند از بندگان حق سبحانه جل شانهد و انقیاد خدا و رسول خدا اختیار و قبول نمود و این حکم عام در حق مردوزن است لکن تخصیص مرد از جهت ثرافت و تغلیب است تحسین اسلامه پس نیک کرد و اسلام او با اعتقاد و اخلاص و یعنی در اسلام داخل شد بحسب ظاهر و باطن ابن بطال گفته که معنی حسن اسلام و دین آنچنینست که آمده در حدیث جبرئیل بین در تفسیر احسان که سید مرسلان فرموده الاحسان ان تعبد الله کانک تراه فان لم تکن تراه فانه یراک یعنی مرا و کمال متابعت در اخلاص حق سبحانه جل شانهد بطاعت و قربت و نهایت مراقبه از برای آن نماید و تقوی گفته معنی حسن اسلام آنست که اسلام آورد و هیچی که تحقق و بری از شرک باشد و قول و محسن معطوف بر مسلم است و داخل در غیر شرط است و جزاء آن شرط قول او میفرمود است و حسن بضم مین جمله است و صیغ مین است و احتمال دارد که بفتح سین جمله جمله شده از باب تفصیل یا خود از تحسین باشد و درین هنگام اسلامه منصوب بنا بر مفعولیت باشد و معنی آنکه پس نیک کرد و انداخته و بر وجه المبح و اکمل اسلام خود را و کسر الله غنه کفارت میکند خدای تعالی و تر سینا از آن بنده و میفرمود شد دید خا و دضم را جمله است زیرا که کلمه اذا اگر چه از

این کتاب سعید بن خالد بن ابی جریج بدستی حضرت ابو سعید خدری خبر داده وی را آنکه سمع رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول بدستی آن شنید است رسول خدا صلی الله علیه و سلم که میفرمود و اگر گفته شود که عدول از صیغه ماضی بسوی صیغه مضارع در قول از چه سبب واقع شده است با وجود آنکه این قضیه ماضیه است و ایضا مناسب از برای سیاق نیز لفظ ماضی است جواب آنکه فرض در عدول استحضار قضیه ماضیه است گویا راوی میگوید الحال این قضیه واقع است و قصد وی اطلاع مردم است بر سبیل تاکید و مبالغه چنانچه در قول حق سبحانه جل شانهد واقع شده که فرموده این مثل عیسی بن عبد الله کسل آدم فلقه من تراب ثم قال له کن فیکون از جهت آنکه فلان نفرمود و اذا استکم العبد و قتی که اسلام آوردند از بندگان حق سبحانه جل شانهد و انقیاد خدا و رسول خدا اختیار و قبول نمود و این حکم عام در حق مردوزن است لکن تخصیص مرد از جهت ثرافت و تغلیب است تحسین اسلامه پس نیک کرد و اسلام او با اعتقاد و اخلاص و یعنی در اسلام داخل شد بحسب ظاهر و باطن ابن بطال گفته که معنی حسن اسلام و دین آنچنینست که آمده در حدیث جبرئیل بین در تفسیر احسان که سید مرسلان فرموده الاحسان ان تعبد الله کانک تراه فان لم تکن تراه فانه یراک یعنی مرا و کمال متابعت در اخلاص حق سبحانه جل شانهد بطاعت و قربت و نهایت مراقبه از برای آن نماید و تقوی گفته معنی حسن اسلام آنست که اسلام آورد و هیچی که تحقق و بری از شرک باشد و قول و محسن معطوف بر مسلم است و داخل در غیر شرط است و جزاء آن شرط قول او میفرمود است و حسن بضم مین جمله است و صیغ مین است و احتمال دارد که بفتح سین جمله جمله شده از باب تفصیل یا خود از تحسین باشد و درین هنگام اسلامه منصوب بنا بر مفعولیت باشد و معنی آنکه پس نیک کرد و انداخته و بر وجه المبح و اکمل اسلام خود را و کسر الله غنه کفارت میکند خدای تعالی و تر سینا از آن بنده و میفرمود شد دید خا و دضم را جمله است زیرا که کلمه اذا اگر چه از

جمله ادوات شرط است لکن جواب را بجزم نمیدهد و جواب بر صیغه مضارع
 آورده با وجود آنکه شرط بر صیغه ماضی بود زیرا که آن ماضی نیز بسبب کلمه اذا
 بعضی مستقبل است و در روایت بزار کفر آمد بصیغه ماضی آمده پس بر دو شرط
 و جزا موافق شده کُلِّ سَيِّئَةٍ هر بدی و گناه را که آن زلفها که بودند آن
 بنده که پیش کرده بود آن بنده آن گناه را یا آنکه کسب کرده بود قبل ازین آن
 بنده آن گناه را و زلفها بتشدید لام است و صاحب مشارق تخفیف لام ضبط
 کرده و امام بخاری رحمه الله علیه در روایت خود کتابت حسناتی که مقدم از
 اسلام بودند ساقط کرده و در جمیع روایات دیگر ثابت شده پس بعضی علماء گفته اند
 که مصنف عداد قصداوی را ساقط کرده است زیرا که آن مخالف قواعد و مناصح
 عقاید است و ماذری گفته که تقرب هرگز از کافر هیچ نیست و آن کافر ثواب
 نمی شود بر عمل صالح که در حال کفر و شرک مباشرت کرده باشد زیرا که از شرط تقرب
 عرفان و ایمان است و کافر اهل از برای آن نیست و قاضی عیاض نیز قول
 او را ثابت کرده و تأیید داده و امام نووی این قول را ضعیف کرده و گفته که
 مذنب محققین و معتقین آن است که کافر چون کسب کند افعال جمیله را چنانچه
 صدقه و صلح رحم باشد پستتر آن کافر اسلام آورد و بر اسلام وفات یافت البته
 ثواب آن افعال جمیله نوشته می شود از برای وی بلکه بعضی از علماء اجماع
 درین باب نقل کرده و اما بودن این قول مخالف از برای قوا عد پس ممنوع
 است از جهت آنکه کاه کاه در شرح شریف بعضی از افعال کافر در دنیا مستند
 میباشند چنانچه کفارة نهار که هرگز لازم نیست اعاده آن بعد از اسلام بلکه
 همان کفارت که در حالت کفر ادا کرده است کافی است انتهی کلامه لکن حتی
 آنست که لازم نمی آید از نوشتن ثواب از برای آن فرد در حال اسلام بنا بر
 تفضل و اکرام از جناب ایزد علام که آن ثواب جزا عمل او باشد که در حالت
 کفراندهی صادر شده باشد و آن عمل عند الله مقبول باشد و حدیث مبارک
 متضمن از برای کتابت ثواب است نه از برای قبول اعمال و ایضا احتمال دارد
 که قبول اعمال معلق باسلام آن کافر باشد پس حاصل آن شد که اعمال کافر که

بعضی از علماء گفته اند
 که مصنف عداد قصداوی را
 ساقط کرده است زیرا که آن
 مخالف قواعد و مناصح
 عقاید است و ماذری گفته
 که تقرب هرگز از کافر هیچ
 نیست و آن کافر ثواب
 نمی شود بر عمل صالح که
 در حال کفر و شرک مباشرت
 کرده باشد زیرا که از شرط
 تقرب عرفان و ایمان است
 و کافر اهل از برای آن
 نیست و قاضی عیاض نیز
 قول او را ثابت کرده و
 تأیید داده و امام نووی
 این قول را ضعیف کرده و
 گفته که مذنب محققین و
 معتقین آن است که کافر
 چون کسب کند افعال
 جمیله را چنانچه صدقه و
 صلح رحم باشد پستتر
 آن کافر اسلام آورد و
 بر اسلام وفات یافت
 البته ثواب آن افعال
 جمیله نوشته می شود
 از برای وی بلکه بعضی
 از علماء اجماع درین
 باب نقل کرده و اما
 بودن این قول مخالف
 از برای قوا عد پس
 ممنوع است از جهت
 آنکه کاه کاه در
 شرح شریف بعضی
 از افعال کافر در
 دنیا مستند
 میباشند چنانچه
 کفارة نهار که
 هرگز لازم نیست
 اعاده آن بعد از
 اسلام بلکه همان
 کفارت که در
 حالت کفر ادا
 کرده است کافی
 است انتهی کلامه
 لکن حتی آنست
 که لازم نمی
 آید از نوشتن
 ثواب از برای
 آن فرد در
 حال اسلام
 بنا بر تفضل
 و اکرام از
 جناب ایزد
 علام که آن
 ثواب جزا
 عمل او
 باشد که
 در حالت
 کفراندهی
 صادر شده
 باشد و آن
 عمل عند
 الله
 مقبول
 باشد و حدیث
 مبارک
 متضمن
 از برای
 کتابت
 ثواب
 است نه
 از برای
 قبول
 اعمال و
 ایضا
 احتمال
 دارد
 که قبول
 اعمال
 معلق
 باسلام
 آن کافر
 باشد
 پس
 حاصل
 آن شد
 که
 اعمال
 کافر
 که

در حالت کفر از حد و ریافته باشد بد رجعتبول میرسد بشرطی که بعد از این
اسلام آورد و اگر نه اینچنین باشد پس آن اعمال مردودند و جرم کرده است
ابراهیم حربی و ابن بطال و جز آنها از قدماء و ابن میر و قریهی از مشائخین باینجه
که جرم کرده است امام نووی این منیر گفته که مخالف از برای قواعد اسلام
انست که از برای اعمال صالحه ثواب در حالت کفر نوشته شود اما اگر
خدا ی تعالی بطریق تفضل و انعام بعد از تشریف باسلام ثواب آن اعمال
که از آن شخص در حالت کفر صادر شده اند عطا نماید و ملائکه اکرم را امر
بجابت ثواب آن نماید پس هیچ مانعی از آن نیست چنانچه بر همان مسلم
اگر از ابتدا تفضل و اکرم نماید در حالتی که هیچ عملی از اعمال صالحه صادر از او
نیافته باشد پس هیچ کس وی را مانع نیست و چنانچه حتی سبجانه
جل نشاند بر کسی که در زمان حال عاجز از عمل شده باشد تفضل و عطا
نماید ثواب آن اعمال صالحه که در حالت قدرت با اختیار و قوت آنها را
آن شخص مباشرت میکرد پس هرگاه که جائز شد کتابت ثواب عمل که صادر شده باشد
و شرائط آن باطل متحقق شده باشد ابن بطال گفته از برای خدا ثابت است آنکه تفضل
بر بندهای خود نماید و هیچکس را بروی مجال اعتراض نیست و تحقیقات درین مقام
بسیار چنانچه از تفاسیر معلوم می شوند و گنگان بعد ذلک القصاص و می باشد
مجازات و مکافات بعد از حسن اسلام که راس طاعات است و قصاص بکسر فای
عبارت از مقابله شیئی باشی دیگر است و وی مرفوع است بنا بر آنکه وی اسم آن
برای کان است و بعد ذلک خبر مقدم از برای وی است و جائز است که لفظ کان
تمامه باشد و قصاص فاعل از برای است و ی باشد و سیاق کلام
اگر چه مستدعی بود که لفظ مضارع آورده شود لکن رسول علیه الصلوٰه و السلام

که بعد از آن اسلام
نمود و اگر نه
و گنگان بعد ذلک
القصاص

و بعد از آن اسلام
نمود و اگر نه
و گنگان بعد ذلک
القصاص

و بعد از آن اسلام
نمود و اگر نه
و گنگان بعد ذلک
القصاص

وكان بصيغة ماضی یاد فرموده و دلالت کند بر آنکه این سخن متحقق الوقوع است گویا
 در سابق زمان واقع شده چنانچه از برای همین نکته لطیفه حق تعالی در کلام خود
 در بسیار مواضع تغییر از استقبال بصیغه ماضی کرده چنانچه فرموده و نادای اصحاب
 البجة و نادای اصحاب الاعراف و نادای اصحاب النار و جز آن الحسنه بعضی
 امثالها که بر یکی جزاء داده می شود بده چندان خود و الحسنه مبتداء است و بعشر خبر
 وی و این جمله استیاضه است که واقع شده است جواب از برای مسائل که
 آن سوال از ما قبل این کلام ناشی شده گویا سوال کرد که قصاص و مجازات
 بعد ازین چگونه است جواب داد که هر یک از حسنات مجازات و مکافات
 کرده میشود بده چندان خود الی سبعة عشر ضعف تا هفت صد و چند و این
 متعلق بقدر است و تقدیر کلام چنان است که شبهة الی سبعة ضعف
 و شبهة حال از ضمیری است که مستتر در بعشر است و این سخن مأخوذ است از
 قول حق سبحانه جل شانہ که فرموده مثل الذين يفتقون اموالهم فی سبيل الله
 کمال جبه انبتت سبع سنابل فی کل سنبله مائة جته و الله یضاعف
 لمن یشاء و الله واسع علیم ماوردی حکایت کرده که بعضی از علماء و ربی از فضل
 نبطا هرا این حدیث مبارک تشک نمودند و گفتند که تضعیف از هفت صد تجاوز
 نمیکند و واردی شود بر آن جامعه و رد میکند قول آنها را قول حق سبحانه جل شانہ که
 فرموده و الله یضاعف لمن یشاء لکن بعضی از محققین گفته اند که آیه که میز محمل از برای
 دو امر است اول آنکه معنی آن باشد که خدای تعالی مضاعف میکند آن مضاعف
 را یعنی دو چند میکند آن دو چند شده را باین وجه که میگرداند آن مضاعف را به مقصد
 ثانی آنکه معنی آن باشد که خدای تعالی مضاعف میکند مقصد را باینکه زیاده
 میکند بر آن مقصد از فضل و کم خود و آیه که میز بر احتمال ثانی رد از برای آن قول می
 شود نه بر احتمال اول و مصرح در رد آن قول حدیث ابن عباس است که مضر رجمه
 علیه در کتاب رفاق آورده که لفظ آن چنان است کتب الله له عشر حسنات الی
 سبع مائة ضعف الی ضاعاف کثیرة و السبعة عشر مائة و کناه نوشته میشود
 و جزاء داده می شود بهم چند و مانند خود یعنی در کناه تضعیف هرگز نیست بلکه بقا بله

الحسنه بعضی
 استیاضه
 ضعیف و التبیان
 یضیحک
 البجة و نادای اصحاب الاعراف و نادای اصحاب النار و جز آن الحسنه بعضی
 امثالها که بر یکی جزاء داده می شود بده چندان خود و الحسنه مبتداء است و بعشر خبر
 وی و این جمله استیاضه است که واقع شده است جواب از برای مسائل که
 آن سوال از ما قبل این کلام ناشی شده گویا سوال کرد که قصاص و مجازات
 بعد ازین چگونه است جواب داد که هر یک از حسنات مجازات و مکافات
 کرده میشود بده چندان خود الی سبعة عشر ضعف تا هفت صد و چند و این
 متعلق بقدر است و تقدیر کلام چنان است که شبهة الی سبعة ضعف
 و شبهة حال از ضمیری است که مستتر در بعشر است و این سخن مأخوذ است از
 قول حق سبحانه جل شانہ که فرموده مثل الذين يفتقون اموالهم فی سبيل الله
 کمال جبه انبتت سبع سنابل فی کل سنبله مائة جته و الله یضاعف
 لمن یشاء و الله واسع علیم ماوردی حکایت کرده که بعضی از علماء و ربی از فضل
 نبطا هرا این حدیث مبارک تشک نمودند و گفتند که تضعیف از هفت صد تجاوز
 نمیکند و واردی شود بر آن جامعه و رد میکند قول آنها را قول حق سبحانه جل شانہ که
 فرموده و الله یضاعف لمن یشاء لکن بعضی از محققین گفته اند که آیه که میز محمل از برای
 دو امر است اول آنکه معنی آن باشد که خدای تعالی مضاعف میکند آن مضاعف
 را یعنی دو چند میکند آن دو چند شده را باین وجه که میگرداند آن مضاعف را به مقصد
 ثانی آنکه معنی آن باشد که خدای تعالی مضاعف میکند مقصد را باینکه زیاده
 میکند بر آن مقصد از فضل و کم خود و آیه که میز بر احتمال ثانی رد از برای آن قول می
 شود نه بر احتمال اول و مصرح در رد آن قول حدیث ابن عباس است که مضر رجمه
 علیه در کتاب رفاق آورده که لفظ آن چنان است کتب الله له عشر حسنات الی
 سبع مائة ضعف الی ضاعاف کثیرة و السبعة عشر مائة و کناه نوشته میشود
 و جزاء داده می شود بهم چند و مانند خود یعنی در کناه تضعیف هرگز نیست بلکه بقا بله

ابل حدیث است و در سال دوصد و پنجاه و یک بنیشاپور وفات یافت
 قال انا عبد الرزاق پس بهام پس نافع که ابو بکر حمیری بکسر حاء جمله و سکون
 میم و فتح یا مشاء تحماتیه مشوب بسوی حمیر پس سببا پس شخب پس یغیر و ب است
 و وی مولای هم یانی صنعانی است و وی شیخ سفیان است معمر گفته
 که عبد الرزاق بن بهام تخلیق ان یغیر الیه اکباد الابل احمد بن صالح گفته
 که از احمد بن حنبل پرسیدم و گفتم آیا دیدی هیچکس را که خوشتر در صورت
 و سیرت از عبد الرزاق پس بهام باشد پس گفت هرگز مثل وی ندیدم
 امام بخاری رحمة الله علیه گفته که وی در سال دوصد و یازده در بقعه امین
 وفات یافت و از وی روایت کرده است حدیث مہارک جامع کثیره و غیره
 قال انا معمر بن نفیع هر دو میم که در میان آنها عین جمله ساکنه فاصله واقع
 شده و وی ابو عروه بھری که در مین سکونت داشت و ذکر وی در اول
 کتاب گذشته عن ہما و بنفیع و او تشدید میم و وی ابو عقبہ پس منبہ
 پس کامل یانی صنعانی ذمار سے بکسر ذال معجم مشوب بسوی ذمار که قریہ
 است در مین بر دو منزل از صنعاء آبادی که منسوب بسوی انباء است
 و انباء و قوم از اولاد فرس در مین است و آن قومی است که فرستاده
 بود آنها را بادشاہ کسری بہرہ سیف پس ذی یزن بسوی ملک حبشہ
 در مین از برای جنگ و قتال پس غالب شدند بر حبشہ و اقامت کردند
 در مین و در ہما نجا ماندند و وطن گرفتند و انباء وی بنفیع ہمزہ پس از ان
 نون و بعد از الف و او است و بہام برادر کلان از وہب بن منبہ است
 و در سال یک صد و سی و یک بصنعاء وفات یافت عن ابی ہریرہ
 قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فرمود رسول خدا صلی اللہ علیہ
 وسلم اذا احسن احدکم اسلامه و قتی کہ نیک کندیکی از شماں جامعہ حاضر
 اسلام و انقیاد خود را و در روایت مسلم از عبد الرزاق آمدہ اذا احسن اسلام
 احدکم کو یا این روایت بحسب معنی است زیرا کہ این لازم از برای اول است
 و این خطاب اگر چه بحسب ظاہر از برای حاضرین است لکن حکم آن عام از برای

قال انا عبد
 الرزاق بن
 حنبل
 قال قال رسول
 اللہ صلی اللہ علیہ
 وسلم اذا احسن
 احدکم اسلامه
 و قتی کہ نیک
 کندیکی از شماں
 جامعہ حاضر
 اسلام و انقیاد
 خود را و در
 روایت مسلم
 از عبد الرزاق
 آمدہ اذا احسن
 اسلام

مراد از دین علی است و دین خیفی متحد با اسلام است و اسلام مراد از برای بیان
 است پس مقصود مصنف باین قدر جمع شد و مناسبت این باب از
 برای ما قبل خود است که رسول علیه السلام درین حدیث مبارک فرمود علیکم
 بما تطیعون و قبل ازین مقدم ذکر کرد که حسن سلام باعمال صالحه است پس درین
 باب تنبیه کرد که مجاد به نفس تا بحد مغالبه مطلوب نیست و بعضی ازین معنی
 در باب الدین سیر نیز گذشته است و درین باب خبر است که در جهان باب نیست
 چنانچه واضح میکنم نشان داده ام و اگر گفته شود که دوم قابل از برای تفصیل نیست زیرا که
 آن عبارت از مشغول زمانه و اوقات است پس معنی لفظ اول و دوم است جواب
 آنکه مراد از دوم دوم عرفی است نه حقیقی و آن قابل است از برای گزشت ثلث
 و محبت خدا مراد دین را عبارت از اراده رسانیدن ثواب بران دین است حدیث
 محمد بن المثنی و ابوموسی بصری که معروف برین است و ذکر وی در باب
 من الایمان ان یکب لایحه گذشته آنگاه ناخجی که آن یکی پسر سعید قطان است
 عن هشام بن عمار و تخفیف شین مجر و ی پسر عروه ابو المنذر مدنی تابعی است
 که در سال یکصد و چهل و شش سیصد و فوات یافت و در مقبره خیران مدفون
 شد قال انا انی هشام گفت خبر داد ما یان را پدر من که عروه پسر زبیر است و وی ابو
 عبد الله مدنی تابعی جلیل القدر و جلیل الاثر است و آن یکی از فقهای سبعة است که
 در مدینه مقدمه بودند و احوال در ابتدای کتاب ذکر شده عین عايشه از حضرت
 عایشه صدیق که مادر مؤمنان و خالو وی است و نام مادر عروه اسماء بود و والد
 وی حضرت زبیر بود و جد وی حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه بود و احوال حضرت
 خاتون صالحه حضرت عایشه در حدیث دوم ازین کتاب گذشته است رسول الله
 صلی الله علیه و سلم دخل علیها بدستی رسول خدا صلی الله علیه و سلم در آمد بر
 حضرت عایشه و عندها امواته و نزد وی زنی بود و نام آن زن حولا بجمله
 و در انبیا احوال و ذکر تویت بد و اما شانه فوقانیه بر صیغه مصغر پسر حبیب بفتح
 احاء جمله پسر اسد پسر عبد الغری از گروه ام المومنین حضرت خدیجه کبری بود
 قال گفت رسول خدا صلی الله علیه و سلم و این کلام بر سبیل استیفاف جواب از رسول

عنه
 حاشیة محمد بن
 المثنی قال تابعی
 من قسامة
 ابی عن عایشه
 ان رسول الله
 صلی الله علیه
 وسلم دخل علیها
 و عندها امواته
 قال
 ان بابی
 لا یسند منه

مقتدر واقع شده که او یا سالی پرسید که رسول خدا صلی الله علیه و سلم وقتی که
 داخل شد از زبان مبارک چه گفت و در بعضی روایات فقال بلغا واقع شده
 و آن ظاهر است که آن هلد که گشت این آن قالت گفت آن خاتون صالحه
 حضرت عائشه فلان نه که این زن فلان زن است کنایت کرد از حولا سید
 و عبد الرزاق در روایت محمد بن هشام زیاده کرده است حسنة الهیة تذکره
 یاد کرد حضرت عائشه صدیقه و تذکره بیست و شش تا و ثناده فواقیه است و فاعله دروی
 ضمیر است که راجع بسوی حضرت عائشه است و در بعضی روایات یدکر بضم یاء
 ثناده تحتانی بر صیغه مجهول آمده و برین تقدیرین صلواتها مفعول از برای وی است
 من صلواتها از نماز آن زن یعنی حضرت عائشه نزد رسول مقبول یاد کرد و بیان
 کرد که آن زن نماز بسیار میخواند و ادا مینماید و در بعضی روایات آمده که لا تمام
 باللیل و در بعضی روایات و زعموا انها لا تمام باللیل آمده و این دلالت میکند
 بر آنکه این سخن را حضرت عائشه صدیقه از غیر خود نقل کرده و اگر گفته شود که در حدیث
 باب از روایت هشام خیاب ذکر کرد که رسول مقبول صلی الله علیه و سلم بر حضرت
 عائشه درآمد و نزد وی آن زن حاضر بود و در روایت زهری آمده که حولا
 گذشت بجهت عائشه رضی الله عنها پس توفیق بر دور ویت چگونه خواهد بود
 یا باین وجه باشد که آن زن ماره غیر از حولا باشد و آن نیز از بنی اسد باشد
 یا آن زن ماره همان حولا سیدیه باشد لکن قصه وی متعده و متکثر شده باشد
 جواب آنکه زن یکی است و قصه یکی است چنانچه از روایت محمد بن اسحاق
 معلوم می شود که وی در همین حدیث مبارک آورده است مرتب بر رسول الله
 صلی الله علیه و سلم الحولا بنت تویث پس وجه توفیق نیست که آن حولا در
 اول حال نزد حضرت عائشه بود پس هرگاه رسول مقبول صلی الله علیه و سلم بر حضرت
 عائشه درآمد بابتاد آن حولا چنانچه در روایت آینده که از حماد بن اسلم است می
 آید پس هرگاه آن زن است و از برای آنکه بیرون آید پس آن زن در وقت نماز
 در قمار خود بر رسول مقبول صلی الله علیه و سلم گذشت و بنسب این میفرماید که حضرت
 عائشه مامون بود که از سبب مدح در حال مواجهه آن زن از پشت در فتنه واقع

تذکره از حولا

در حال باشد و ثناده

در روایت سید

بشست که حضرت عائشه

چندین در حدیث

زن جواب داد

و تذکره از حولا

و تذکره از حولا

و تذکره از حولا

و تذکره از حولا

و تذکره از حولا

نخواهد شد لهذا فرمود برو میح کرد مکن در رویت حدیثی که در همین حدیث مبارک از بشام آنچیزی وارد شده است که دلالت میکند بر آنکه حضرت عایشه این سخن را هرگز یاد نکرد مگر بعد از آنکه آن زن پیرون شد و غائب شد و لفظ دی چنان است کانت عذی امرة فلما قامت قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من بذه یا عائشة قلت یا رسول الله بذه فلانته و هی ابدال لدینة بعد از آن ذکر کرد تمام حدیث مبارک را تا آنکه فرمود رسول خدا صلی الله علیه و سلم مة باز نیست ای عایشه و جان خود را نمکدار ازین سخن جوهری گفته که مگر کلمه لیت که مبنی بر سکون است و آن هم بمعنی فعل است که آن الکف است گفته میشود و مهشته وقتی که تو فریاد زجر کنی از یک چیزی و وارد وی گفته که صلی این کلمه مابداست و این لفظ انکار است لکن بعضی حروف از آن اصل طرح کردند و گفتند مه پس دو کلمه را یک کلمه کردند و اینند و بعد ازین احتمال دارد که این زجر از برای حضرت عایشه صدیقه باشد و مقصود از کلامی ننی و منع آن باشد از آنچیز یاد کرد از میح آن زن بکثرت ریاضت و عبادت و احتمال دارد که مراد نبی از آن فعل باشد چنانچه بعضی از امامان دین بهین احتمال بر سبیل یقین اخذ نمودند و گفته اند که صلوة خواندن در تمام شب مکروه است چنانچه در جای خود خواهد آمد انشاء الله تعالی علیکم بمتابقیون لازم گیرید شما با آنچیزی که طاقت دارید آن چیز را و مراد آنست که لازم گیرید آن اعمال را که طاقت مداومت و ثبوت بر آنها داشته باشید و علیکم هم فعل است بمعنی الزموا و حق در عبارت آن بود که علیکن میگفت زیرا که خطاب درین کلام همراه نشاء بود لیکن حکم را تعمیم نمود و از جهت شرافت تغلیب داد و ذکر را بر انشاء و این کلام با اعتبار منطوق تعاضا میکند از برای امر با تقصا و توسط که مغاير از برای افراط و تقریط است تا طاعت عباد بر موظفیت آن میسر گردد و با اعتبار مفهوم تعاضا میکند نبی را از تکلیف مالای قاضی عیاض گفته که این نبی احتمال دارد که خاص بنماز تمام شب باشد و احتمال دارد که عام آن برای جمیع اعمال شرعی باشد و الله پس سوگند است مرا بخدا تعالی و درین کلام دلالت است که سوگند خوردن بقره طلب رواست بلکه مستحب است و قتیکه آن سوگند از برای تعظیم و تعظیم امری از امور دین باشد یا تیز

عائشة
فانک من الله
یا عائشة

اولی بهین احتمال است
از آنکه لفظ عام است و در
تعمیم آنرا است و بطور
مستحب عیاض در علم
بوضع خود و در علم
نیز از تمام

کردن بران مباح باشد یا از برای تنغیر از محذور باشد چنانچه در کتب فقه مذکور است
 لا یملک الله حتی یملک ما یرید و لا یملک ما یرید الا ما یشاء و لا یملک ما یرید الا ما یشاء
 میم در هر دو وجوه است و میل بیا مشاء تحتانی و تمیل بیا مشاء فوقانی و ملال در
 حقیقت بمعنی اشتغال نفس از یک شیء و تنفر از آن شیء بعد از محبت آن شیء است
 لکن علماء در وی اختلاف کردند بعضی گفته اند که مراد از ملال خدای تعالی ترک ثواب
 بر عمل است و مراد از ملال فحاشین ترک عمل است و این مجاز از قبیل اطلاق سبب بر
 مسبب است زیرا که ملال از شیء سبب ترک آن شیء است پس معنی کلام آن
 شد که حق سبحانه جل شانہ از کمال رافت و مرحمت ثواب عمل را ترک نمیکند
 تا آنکه شما ترک عمل ننمایید و هر وی گفته که معنی آنست که خدای تعالی قطع نمیکند فضل
 و نوال را تا آنکه شما ملال در سوال ننمایید و بعضی گفته اند که از عدم اعطاء ثواب بر اعمال
 تعبیر بلفظ ملال بر سبیل مزاحجه و مشاکله نمودند چنانچه در قول حق سبحانه جل
 شانہ و جزاء سیئته مثلهما بطریق مشاکله جزاء سیئه ربیه تعبیر نمودند و مانند
 این در کلام عرب و فصحاء بسیار واقع می شود و بعضی گفته اند که معنی کلام آنست
 که متناهی نیست و حق الهی بر شما تا آنکه متناهی کرد و جهد و طاقت شما را قبل از آن
 پس تکلیف نکنید از اعمال و افعال مگر با آنچه می طاقت شما باشد پس از آنها
 کنایت کرده شد ملال از جهت آنکه هر کس که قوت وی متناهی میشود
 و از فعل عاجز می شود البته آن فعل را ملال کرده و ترک مینماید و این
 تمام تحقیق که ذکر کردیم مبنی بران است که کلمه حتی در حقیقت خود باشد
 که آن انتباه و غایت است و بعضی علماء بسوی تاویل آن کلمه میل کرده اند
 پس بعضی گفته اند که آن کلمه بمعنی اذ است پس معنی آن باشد که خدا
 تعالی ملال نمیکند و قتی که شما ملال کنید و این مثل قول بلیغ است که
 گوید لا یقطع حتی یقطع خصومه زیرا که اگر آن کس منقطع شود و قتی که
 خصوم آن منقطع شوند پس ویرا هیچ فضیلتی در زیادتى بر خصوم نشود
 با وجود آنکه این کلام مستعمل از برای مزینت و زیادتى آن کس
 بر خصوم است پس معلوم شد که کلمه حتی بمعنی اذ است و تا زور دی

میل بیا مشاء
 تحتانی
 و تمیل بیا
 مشاء فوقانی

و این مجاز از قبیل
 اطلاق سبب بر
 مسبب است

پس معنی کلام آن
 شد که حق سبحانه
 جل شانہ از کمال
 رافت و مرحمت ثواب
 عمل را ترک
 نمیکند

تا آنکه شما ترک
 عمل ننمایید و
 هر وی گفته که
 معنی آنست که
 خدای تعالی
 قطع نمیکند
 فضل و نوال
 را تا آنکه شما
 ملال در سوال
 ننمایید

و بعضی گفته اند
 که از عدم
 اعطاء ثواب
 بر اعمال
 تعبیر بلفظ
 ملال بر سبیل
 مزاحجه و
 مشاکله
 نمودند

چنانچه در قول
 حق سبحانه
 جل شانہ
 و جزاء
 سیئته
 مثلهما
 بطریق
 مشاکله
 جزاء
 سیئه
 ربیه
 تعبیر
 نمودند

و این در کلام
 عرب و
 فصحاء
 بسیار
 واقع
 می
 شود

و بعضی گفته
 اند که
 معنی
 کلام
 آنست
 که
 متناهی
 نیست

و حق الهی
 بر شما
 تا آنکه
 متناهی
 کرد
 و
 جهد
 و
 طاقت
 شما
 را
 قبل
 از
 آن

پس تکلیف
 نکنید
 از
 اعمال
 و
 افعال
 مگر
 با
 آنچه
 می
 طاقت
 شما
 باشد

پس از آنها
 کنایت
 کرده
 شد
 ملال
 از
 جهت
 آنکه
 هر
 کس
 که
 قوت
 وی
 متناهی
 میشود

و از فعل
 عاجز
 می
 شود
 البته
 آن
 فعل
 را
 ملال
 کرده
 و
 ترک
 مینماید

و این
 تمام
 تحقیق
 که
 ذکر
 کردیم
 مبنی
 بران
 است
 که
 کلمه
 حتی
 در
 حقیقت
 خود
 باشد

که آن
 انتباه
 و
 غایت
 است
 و
 بعضی
 علماء
 بسوی
 تاویل
 آن
 کلمه
 میل
 کرده
 اند

پس بعضی
 گفته
 اند
 که
 آن
 کلمه
 بمعنی
 اذ
 است
 پس
 معنی
 آن
 باشد
 که
 خدا

تعالی
 ملال
 نمیکند
 و
 قتی
 که
 شما
 ملال
 کنید
 و
 این
 مثل
 قول
 بلیغ
 است
 که

گوید
 لا
 یقطع
 حتی
 یقطع
 خصومه
 زیرا
 که
 اگر
 آن
 کس
 منقطع
 شود
 و
 قتی
 که

خصوم
 آن
 منقطع
 شوند
 پس
 ویرا
 هیچ
 فضیلتی
 در
 زیادتى
 بر
 خصوم
 نشود

با وجود
 آنکه
 این
 کلام
 مستعمل
 از
 برای
 مزینت
 و
 زیادتى
 آن
 کس

بر
 خصوم
 است
 پس
 معلوم
 شد
 که
 کلمه
 حتی
 بمعنی
 اذ
 است
 و
 تا
 زور
 دی

تخفیم امری از امور دین متین باشد یا نیز کردن بر طاعت و قنوت یا نیز
 از امر محذور و ممنوع باشد و دیگر آنکه مداومت در عمل و طاعت و مواظبت در زهد
 و عبادت افضل و اکمل است اگر چه آن عمل اقل باشد و دیگر آنکه رسولی اکرم صلی الله علیه
 و سلم کمال شفقت و رحمت بر بهت ضعیفه خود داشت که کمال عنایت آنها را شد
 و به بیت بسوی اسهل و ارفق میکرد تا آنها را مواظبت بی مشقت بر همان عمل ممکن
 و سیر باشد و نفس را نشاء کمال و معنور در اعمال بی شائبه عدال حاصل گوید
 از جهت آنکه دوم بر هر شاق محال و دشوار است **باب** زیادتی ایمان
 و نقصان ایمان باب است در بیان افزون شدن ایمان و کم شدن آن و این مطلب
 مصنف از جهت تکرار نمودن دلائل کشیده بر آن مطلوب معلوم شود و قول الله عز
 و جل و باب است در بیان قول خدای تعالی که فرموده رزقناکم هدی
 زیاد کردیم اصحاب کهف از روی هدایت به ثبات و استقامت و شک
 نیست که هر ی عین ایمان یا تسلیم از برای آن است و بر هر تقدیر زیاد است
 وی زیاد است ایمان حاصل شد و یزداد الذین آمنوا ایماناً و زیاده آن است که
 را که ایمان آورده اند از روی ایمان یا زیاده کند عدت آن ملاک عظام و عکس
 را که ایمان آورده اند از روی ایمان و این هر دو آیه کریمه نقصان ایمان نیز بر سبیل
 التزام و بر آن معلوم شد از جهت آنکه مقرر است تر و طبع علیه و عقول مستقیمه
 که هر آن چیزی که قابل از برای زیادت است قابل نقصان نیز است و عکس این حکم نیز ثابت
 است و اگر گفته شود که مصنف این هر دو آیه کریمه را در اول کتاب ایمان ذکر
 کرده پس وجه و احاده و مکرار چیست جواب آنکه احاده آن دو آیه کریمه درین کتاب
 از برای توطئه آیه ثالثه است تا معنی کمال بر وجه واضح در همان آیه ثالثه معلوم گردد
 زیرا که این هر دو آیه کریمه دلالت بر سبیل راحت بر زیادت ایمان و هدایت میکنند
 و بر سبیل التزام و نقصان ایمان دلالت میکنند بخلاف آیه ثالثه که دلالت بر کمال
 میکند و کمال نقص هر چه در زیادت نیست بلکه مستلزم از برای نقص است پس پس
 و مستلزم نقص مستلزم از برای قبول زیادت است لهذا مصنف گفت فاذا ترک شیئاً
 من الکمال فهو ناقص از جهت خایت چنین نکته عجیبه و دقیقه غریبه مصنف در اسلوب آیه

باب زیادتی
 از ایمان و نقصان
 و قول الله عز
 و جل و باب است
 در بیان افزون
 شدن ایمان و کم
 شدن آن و این
 مطلب مصنف از
 جهت تکرار نمودن
 دلائل کشیده بر
 آن مطلوب معلوم
 شود و قول الله عز
 و جل و باب است
 در بیان قول
 خدای تعالی که
 فرموده رزقناکم
 هدی زیاد کردیم
 اصحاب کهف از
 روی هدایت به
 ثبات و استقامت
 و شک نیست که
 هر ی عین ایمان
 یا تسلیم از برای
 آن است و بر هر
 تقدیر زیاد است
 وی زیاد است
 ایمان حاصل شد
 و یزداد الذین
 آمنوا ایماناً و
 زیاده آن است که
 را که ایمان
 آورده اند از
 روی ایمان یا
 زیاده کند عدت
 آن ملاک عظام
 و عکس را که
 ایمان آورده
 اند از روی
 ایمان و این هر
 دو آیه کریمه
 نقصان ایمان
 نیز بر سبیل
 التزام و بر آن
 معلوم شد از
 جهت آنکه
 مقرر است تر و
 طبع علیه و
 عقول مستقیمه
 که هر آن
 چیزی که قابل
 از برای زیادت
 است قابل
 نقصان نیز
 است و عکس
 این حکم نیز
 ثابت است و
 اگر گفته
 شود که
 مصنف این
 هر دو آیه
 کریمه را در
 اول کتاب
 ایمان ذکر
 کرده پس
 وجه و
 احاده و
 مکرار
 چیست
 جواب
 آنکه
 احاده
 آن دو
 آیه
 کریمه
 درین
 کتاب
 از برای
 توطئه
 آیه
 ثالثه
 است
 تا
 معنی
 کمال
 بر
 وجه
 واضح
 در
 همان
 آیه
 ثالثه
 معلوم
 گردد

مصنف از جهت
 تکرار نمودن
 دلائل کشیده
 بر آن مطلوب
 معلوم شود
 و قول الله عز
 و جل و باب
 است در بیان
 قول خدای
 تعالی که
 فرموده
 رزقناکم
 هدی
 زیاد
 کردیم
 اصحاب
 کهف
 از روی
 هدایت
 به ثبات
 و استقامت
 و شک
 نیست که
 هر ی
 عین
 ایمان
 یا
 تسلیم
 از برای
 آن
 است
 و بر
 هر
 تقدیر
 زیاد
 است
 وی
 زیاد
 است
 ایمان
 حاصل
 شد
 و
 یزداد
 الذین
 آمنوا
 ایماناً
 و
 زیاده
 آن
 است
 که
 را
 که
 ایمان
 آورده
 اند
 از
 روی
 ایمان
 یا
 زیاده
 کند
 عدت
 آن
 ملاک
 عظام
 و
 عکس
 را
 که
 ایمان
 آورده
 اند
 از
 روی
 ایمان
 و
 این
 هر
 دو
 آیه
 کریمه
 نقصان
 ایمان
 نیز
 بر
 سبیل
 التزام
 و
 بر
 آن
 معلوم
 شد
 از
 جهت
 آنکه
 مقرر
 است
 تر
 و
 طبع
 علیه
 و
 عقول
 مستقیمه
 که
 هر
 آن
 چیزی
 که
 قابل
 از
 برای
 زیادت
 است
 قابل
 نقصان
 نیز
 است
 و
 عکس
 این
 حکم
 نیز
 ثابت
 است
 و
 اگر
 گفته
 شود
 که
 مصنف
 این
 هر
 دو
 آیه
 کریمه
 را
 در
 اول
 کتاب
 ایمان
 ذکر
 کرده
 پس
 وجه
 و
 احاده
 و
 مکرار
 چیست
 جواب
 آنکه
 احاده
 آن
 دو
 آیه
 کریمه
 در
 این
 کتاب
 از
 برای
 توطئه
 آیه
 ثالثه
 است
 تا
 معنی
 کمال
 بر
 وجه
 واضح
 در
 همان
 آیه
 ثالثه
 معلوم
 گردد

ششاهه تخمینید ساکنه و بدال مهله و ابن اشیر بن ابی میحه گفته بطن از انرا اقواد است
 و از همینها است خلیل پسر احمد نخوی و وی روایت کرده است حدیث را
 از یحیی بن زین و در سال دوم صد و بیست و دو وفات یافت قال انا هشام
 بکسر باء و تخفیف شین میجره و وی ابو بکر پسر ابو جعد المدری بفتح باء
 مومده تخمینیه بصری دستوائی بفتح دال مهله و اسکان سین مهله و بعد
 از ان بنا ششاهه فوقانیه مفتوحه و آخر آن همزه بلا نون است و بعضی دستوائی
 بقصر و نون گویند فسوب بسوی دستوائی که کوره از کوراهوان است یا
 دیر است ابو داود و طیالسه گفته که دستوائی امیر مؤمنان در باب حدیث
 است امام احمد پسر حنبل گفته که وی ثقه است که هرگز از مثل وی سوال
 نکرده نمیشود و در سال یک صد و پنجاه و یک یاد و یاسه یا چهار وفات
 یافت قال انا قتاده عن ابن ابي و احوال این هر دو در سابق که نشسته
 در جالی این اسناد همه بصری اند از جهت آنکه حضرت الشیخ رضی الله عنه در آخر
 عمر سکونت بمصر داشت و وفات در همانجا یافت عن ابی بنی صلی الله
 علیه و سلم قال ان عیسی بن مریم صلی الله علیه و سلم که فرمود یخرج من المشرق
 پیروز می آید یا پیروزان کرده می شود از آتش دوزخ و یخرج بفتح اول و ضم را
 مهله وار شده و بعکس آن نیز مروی شده و قول اخر جو انکید شبانه
 میکند من قال لا اله الا الله انکسی که گفت یا انکسی که گفت لا اله الا الله یعنی نیست
 بجز یزدات که شمع جمیع صفات کمال از جلال و جلال است و در نقیول اشارت نمائند بطور
 و اقرار بتوحید پروردگار شرط است و اگر گفته شود ذکر رسالت در کلمه مبارک نکرد
 با وجود آنکه وی نیز ضروریست جواب آنکه مراد مجموع است و جز اول علم از براس
 تمامی کلمه شریفه شده چنانچه کسی گوید که من قل هو الله احد خواندم و مراد تمام سوره مبارکه نیا
 و فی قلبه و فی شیعته من غیر و حال آنکه در دل برابر یکسانه جوایبی باشد که آن ایمان است
 چنانچه بدل لفظ غیر بعضی روایان نظر ایماده ذیر که خبر در حقیقه آن خبر نیست که بنده را بسوی خدا نیا نزدیک
 نماید و آن نیست بجز از ایمان و اگر گفته شود که وزن در غرض اجماع متصور نیست ایمان را تشبیه بکبریا و اول
 داده شد بعد از ان بعضی از خواص جسم بسوی آن صفات کرده شد که آن وزن است

اقواد

قال انا هشام
 قال انا قتاده
 عن ابی بنی
 صلی الله علیه
 و سلم قال
 یخرج من المشرق
 پیروز می آید یا
 پیروزان کرده می
 شود از آتش دوزخ
 و یخرج بفتح اول
 و ضم را

خانی

و این از جمله معانیست
 پس وزن در وی یکجاست
 معنی شود جواب یکجاست

و مثل این را در عرفان بلغا، استعاره بالکنایه می نامند و بخرج من التار و بیرون
می آید از پستخس و ذرخ یا بیرون کرده میشود از آن آتش من قال لا اله الا الله
آن کسی که گفت یا آن کسی را که گفت لا اله الا الله و فی قلبه و هن بقی من خیر
و حال آنکه در دل می بقدر یکپ دانه کندم از نیکی یعنی از ایمان باشد و بقضای
این عبارت آنست که دانه کندم خور دانه جو است زیرا که رسول علیه السلام مقدم
کرد شیعه را بعد از این ذکر بره کرد بعد از آن ذره یا دکر دو چنانچه ذره از دانه کندم
خور دست پس از سیاق کلام لازم آمد که همچنان دانه کندم خور دانه جو باشد
و بره بضم با، موعده تخمین و تشدید را، مفتوحه ثابت شده و بخرج من التار
و بیرون می آید یا بیرون کرده می شود از آتش و ذرخ من قال لا اله الا الله و آن کسی
که گفت این کلمه شریفه یا آن کسی را که گفت این کلمه شریفه و فی قلبه و هن بقی
من خیر و حال آنکه در دل وی قدر ذره از نیکی یعنی از ایمان باشد و ذره بفتح
ذال مجر و تشدید را، مملو مفتوحه است و شعبه بضم ذال مجر و تخفیف را، مملو مفتوحه
تصحیح کرده و شاید باعث بر وی آنست که آن نیز از جمله جواب است پس مناسب
شد شیعه و بره را در هر تقریری عبارت از بها، و جبار است که در شمع اشباح
مثل سرمای سوزن می باشند و بعضی گویند که آن مورد سرخ است که بسیار خور و
دریزه می باشد و مراد از وی اقل و صغیر است، موز و نه است و مروی است از حضرت
ابن عباس رضی الله عنه که گفته اذ و ضعت کفک فی التراب ثم نقضتها فاحسبوا قطره و اذ
و گفته شده که چهار نذر برابر یک دانه خرد می شوند و مصنف در او آخر توحید از حضرت
انس مدیث مرفوع آورده او خلو البخه من کان فی قلبه خرد له ثم من کان فی قلبه ادنی
شیء پس معنی ذره همین است این بطلان گفته که مهرب گفته است ذره اقل موز و ناست
و آن در حدیث مبارک تصدیق است که هرگز در وی هیچ نقص داخل نمی شود و آنچه
در شیعه و بره از زیادت بر ذره است پس آن زیادت در اعمال است که مکمل تصدیق است
نه در نفس تصدیق و اگر گفته شود که رسول علیه السلام اضافه کرده است این
انرا را که زاهدان در شیعه و بره بر ذره بسوی قلب پس ازین معلوم شد که زیادت
در نفس تصدیق است نه در اعمال جواب آنکه چون ایمان تمام عبارت از قول و عمل است

و بخرج من التار
من قال لا اله الا الله
و فی قلبه
و هن بقی من خیر
و بخرج من التار
من قال لا اله الا الله
و فی قلبه
و هن بقی من خیر

و آنکه ذره را گویند
و آنرا از جمله جواب است

و عمل هرگز بغیر از نیت مشرفانده نیست و نیت بدل می باشد پس مانع شده که نسبت
 کرده شود عمل را به وی دل زیرا که تماش بقصدیق دل است و ازین اجزاء اعمال
 گاه قهر کرده شد بلفظ خیر و گاه بلفظ ایمان و این شایسته نیست و غیر مصلوب گفته زده
 و خواهان او احتمال دارند که در نفس تصدیق باشند از جهت آنکه قول لا اله الا الله
 امام نمیشود مگر تصدیق دل و مردم در تصدیق دل متفاوت اند زیرا که جامع نیست
 و نفس تصدیق زیادت بسبب علم و معانیت اما زیادت آن بسبب علم پیش ثابت
 است بقول حق سبحانه جل شانه که فرموده ایکم زاده ایمان و اما زیادت او
 بسبب معانیت پس بقول حق تعالی که فرموده و لکن لطیف قلبی و قول پروردگار
 که در کلام خود فرموده شمر و نه عین یقین که حق تعالی این رتبه را زاید بر رتبه
 علم یقین گردانیده می گفته که امام بخاری رحمه الله علیه استمدلال گرفته باین
 حدیث مبارک بر نقصان ایمان زیرا که آن ایمان برای بعضی مردم بقدر شعیبه
 میباشد و از برای بعضی بقدرانه پره باشد و اول زیاده از ثانی است و همچنین
 بره زائد از پره است پس معلوم شد که ایمان قابل نقصان است انتهی کلامه
 لکن برین لازم شد که چنانچه نقصان ایمان ازین حدیث مبارک معلوم شد همچنان
 زیادت آن نیز معلوم می شود پس تحفیف بنقصان تکلیفست نووی گفته که در
 حدیث مبارک فوائد است اول استمدلال بر آنکه در ترجمه باب یاد شده و دیگر
 آنکه طایفه از عصاة مومنین در آتش دوزخ داخل می شوند و دیگر آنکه صاحب کپره
 از جمله مومنین است و بار تکاب کپره از دایره ایمان خارج نمی شود و مخلفه فی النار
 نمیکردد و دیگر آنکه معرفت دل بغیر از کلمه و کلمه بغیر از اعتقاد در ایمان کاسیفی
 نیست قال ابو عبد الله گفت ابو عبد الله که امام محمد بخاری است و مقوله قول
 قول اوست قال ابان گفته است ابان بفتح همزه و تحفیف بار موده و تخفیف
 که آن ابو زید بهی است ناقطاده عن انس عن النبي صلى الله عليه وسلم
 من ایمان مکه ان خیر خبر داده است نمایان را قنده سده و می از حضرت
 انس بن مالک از رسول خدا صلی الله علیه وسلم بلفظ من ایمان به بدل لفظ خیر
 و دیگر هیچ تفاوت و بر میان روایت دی و روایت سابقه نیست و مقصود

قال ابو عبد الله
 قال ابان ناقطاده
 عن انس عن النبي
 صلى الله عليه وسلم
 من ایمان مکه
 نقیص

بر پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و هو کافر بقرینه و حال آنکه آن پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
 و سلم بیستاده بود بکوه عرفات در روز عرفه و عرفه بر کوه عرفات نیز مطلق
 آمده می شود چنانچه بر روز عرفه مطلق کرده می شود و در بنام اول است
 مکن چون آن و قوف بر عرفات پیغمبر از روز عرفه نمی شود پس نیز معلوم شد
 که روز نزول آیه کریمه روز عرفه بود و آن روز عرفه را عرفه را از آن جهت گویند که حضرت
 ابراهیم خلیل از بارگاه رب العلیل در این روز بفرمود و یقین دانستند بود که آنچه دیده بود
 از هر قریب گشتن فرزند خود از جانب حق است و با صواب است و آن کوه را عرفه
 از آن جهت گویند که حضرت آدم و حوا بعد از خروج از جنت و مبطوسوی زینت بعد
 از مدت دیدار همنامی یکدیگر را شناخته بودند و یوم الجمع در روز جمعه نصیم
 و سکون آن و شمع آن و آن روز را جمعه از آن جهت گویند که مردم در آن روز
 از برای ادا نماز جمع می شوند یا از جهت آنکه حضرت آدم و حوا در آن روز با یکدیگر
 جمع شدند و اگر گفته شود که مطابقت در میان سوال و جواب چگونه حاصل شد
 و حال آنکه آنروز در سوال گفته بود لا تتخذناه عیدا و آن میر مؤمنان جواب بمعرفت
 وقت و مکان داد و نگفت چهلنا عید با وجود آنکه مطابق آن سوال در جواب
 این متعال بود جواب آنکه درین روایت اکتفا باشارت در جواب فرمود
 اما در روایت این استحقاق پس تفصیل و تصریح در جواب آمده زیرا که لفظ وی چنان
 است نزلت یوم الجمعة یوم عرفه و کلاهما یکما بعد لنا عید حاصل آنکه در روز نزول آن آیه
 کریمه از برای ما جماعه سلیمه و عید است نه یک عید و اگر گفته شود که قصه ایمن آیه کریمه
 چگونه بر ترجمه باب دلالت میکند جواب آنکه چون این قصه دلالت کرد که ایمن است
 کریمه در روز عرفه بر روز جمعه در ترجمه الوداع نازل شد و آن آخر زمان میشت و آوان
 اتمام شریعت بود پس از آن معلوم شد که قبول ایمان زیادت و نقصان را امری
 است ثابت در زمان ختم شریعت و تغییر و تبدیل از جانب پروردگار جلیل و جناب
 رسول جمیل پس چو به از وجوه بروی نیامده و باین تقریر و تکریر مطلوب مصنف
 قوی شد **باب** الزکوة من الایمان که باب است در بیان آنکه زکوة
 از اسلام است و زکوة در عرف شریعت عبارت است از مال مقدری که از انصاف

و هو کافر بقرینه
 و حال آنکه آن پیغمبر خدا
 صلی الله علیه وسلم بیستاده
 بود بکوه عرفات در روز
 عرفه و عرفه بر کوه
 عرفات نیز مطلق آمده
 می شود چنانچه بر روز
 عرفه مطلق کرده می
 شود و در بنام اول است
 مکن چون آن و قوف بر
 عرفات پیغمبر از روز
 عرفه نمی شود پس نیز
 معلوم شد که روز
 نزول آیه کریمه روز
 عرفه بود و آن روز
 عرفه را عرفه را از آن
 جهت گویند که حضرت
 ابراهیم خلیل از بارگاه
 رب العلیل در این روز
 بفرمود و یقین دانستند
 بود که آنچه دیده بود
 از هر قریب گشتن
 فرزند خود از جانب
 حق است و با صواب
 است و آن کوه را عرفه
 از آن جهت گویند که
 حضرت آدم و حوا بعد
 از خروج از جنت و
 مبطوسوی زینت بعد
 از مدت دیدار
 همنامی یکدیگر را
 شناخته بودند و
 یوم الجمع در روز
 جمعه نصیم و سکون
 آن و شمع آن و آن
 روز را جمعه از آن
 جهت گویند که
 مردم در آن روز
 از برای ادا نماز
 جمع می شوند یا
 از جهت آنکه
 حضرت آدم و حوا
 در آن روز با
 یکدیگر جمع
 شدند و اگر گفته
 شود که مطابقت
 در میان سوال و
 جواب چگونه
 حاصل شد و حال
 آنکه آنروز در
 سوال گفته بود
 لا تتخذناه عیدا
 و آن میر مؤمنان
 جواب بمعرفت
 وقت و مکان
 داد و نگفت
 چهلنا عید با
 وجود آنکه
 مطابق آن سوال
 در جواب این
 متعال بود جواب
 آنکه درین
 روایت اکتفا
 باشارت در
 جواب فرمود
 اما در روایت
 این استحقاق
 پس تفصیل و
 تصریح در جواب
 آمده زیرا که
 لفظ وی چنان
 است نزلت
 یوم الجمعة
 یوم عرفه و
 کلاهما یکما
 بعد لنا عید
 حاصل آنکه
 در روز نزول
 آن آیه کریمه
 از برای ما
 جماعه سلیمه
 و عید است
 نه یک عید
 و اگر گفته
 شود که قصه
 ایمن آیه
 کریمه چگونه
 بر ترجمه
 باب دلالت
 میکند جواب
 آنکه چون
 این قصه
 دلالت کرد
 که ایمن
 است کریمه
 در روز
 عرفه بر
 روز جمعه
 در ترجمه
 الوداع
 نازل شد
 و آن آخر
 زمان
 میشت و
 آوان
 اتمام
 شریعت
 بود پس
 از آن
 معلوم
 شد که
 قبول
 ایمان
 زیادت
 و نقصان
 را امری
 است
 ثابت
 در زمان
 ختم
 شریعت
 و تغییر
 و تبدیل
 از جانب
 پروردگار
 جلیل
 و جناب
 رسول
 جمیل
 پس چو
 به از
 وجوه
 بروی
 نیامده
 و باین
 تقریر
 و تکریر
 مطلوب
 مصنف
 قوی
 شد
باب
 الزکوة
 من
 الایمان
 که
 باب
 است
 در
 بیان
 آنکه
 زکوة
 از
 اسلام
 است
 و
 زکوة
 در
 عرف
 شریعت
 عبارت
 است
 از
 مال
 مقدری
 که
 از
 انصاف

است که بدو است حضرت صدیق عقیق رضی الله عنه اسلام آوردند و آن برادر زاده ابو بکر
 صدیق است جمیع مشاهیر از در همراه رسول مقبول صلی الله علیه و سلم حاضر شده بود و در بدر
 حاضر شده بود زیرا که رسول علیه اسلام او را فرستاده بود همراه معبد پسر زید تا بر
 معلوم کنند خبر قاتل قریش را که همراه ابوسفیان بود پس عود کردند و بازگشتند
 آن هر دو روز ملاقات بهر دوئی را رسول اکرم صلی الله علیه و سلم طلحه و
 طلحه ابو طلحه و عقیق نام کردند و وی را طلحه الطحطاح نیز گویند و حضرت ابو بکر
 صدیق سببی عقیق و قتی که یاد میکرد روزی را می گفت آن روزی است که تمام ابرار
 طلحه بود از جهت آنکه حضرت طلحه در آن روز جان خود را فدا کرد برای رسول مقبول صلی الله
 علیه و سلم کرده بود و بدست خود نگاه میکرد رسول علیه اسلام را تا آنکه بشکست
 او در همان روز پست و چهار جابر جان خود زخم خورد و بعضی گفته اند که بمقتدا و پنج زخم
 و از وی روایت کرده شده احادیث رسول مقبول صلی الله علیه و سلم بمقتدا
 سی و هشت حدیث که امام بخاری رحمه الله علیه از جلد آنها چهار حدیث ذکر کرده
 و بر وز جلد در سال سی و شش کشته شد و عمر وی شصت و چهار سال بود گفته اند
 که در روز جلد وی در بعضی صفوف کوشه گرفت پس وی را تیر رسید و از پای
 وی عرق پاشید برید پس مثل سیلاب خون روان شد و هرگز ایستاده
 نشد و تا آنکه وفات یافت و مروان پسر حکم اقرار کرد که حضرت طلحه را
 وی تیر زده و القات کرد پس وی ابان پسر حضرت عثمان رضی الله عنه
 و گفت بعضی را از قاتلان بدر تو کشتیم و ترا از انما کفایت نمودیم و حضرت
 عایشه صدیقه رضی الله عنها گفت که طلحه از جلد انگسان است که حق سبحانجل شان
 در شان آنها فرموده فهم من قضی کعبه و ما بدلو اتمه یلا و در یک روز در راه بدر
 مقدار صد هزار درهم بر جاعه فداء تصدق نمود و روایت از حرث است که حضرت
 طلحه زمین خود را به مقابله هفت صد هزار درهم فروخت و تمام شب که آن مال
 نزد او بود بهموم و منموم بود چون صبح برفت و جمیع آن مال را بر جاعه تکمیل
 صرف نمود و یک یک یک درهم نماد آن قبیله گفت که بعد از وفات و بر
 بقطره قره دفن کردند چون مدت سی سال گذشت و حضرت طلحه بدر خود را

از اسلام یعنی از فرائض اسلام که مفروض اند بران کسی که تصدیق و اقرار بنو جید
پردرد و کار و تصدیق رسول مختار در جمیع احکام و اخبار نماید لهذا هر دو شهادت را
ذکر نکرد زیرا که آنرا در رسول مقبول صلی الله علیه و سلم از شرع اسلام پرسیدند از
حقیقت آن و احتمال دارد که آن مرد در رسول علیه اسلام را سوال از حقیقت اسلام
کرده باشد و رسول علیه اسلام هر دو شهادت را در بیان ذکر کرده باشد لکن
راوی این حدیث که حضرت طلحه است آنرا شنیده از جبهه بعد مکان یا شنیده
لکن بروی سیمان طاری شده یا اختصار کرده از جبهه آنکه شهادت نزد هر کس علوم
است و آن مرد موصوف بآن بود فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم
یس فرمود رسول خدا صلی الله علیه و سلم در جواب آن سائل حسن صلوات فی
الیوم و اللیلة که آن فرائض اسلام پنج نماز باشد در روز و شب فقال پس گفت آنرا
هل علی غیره که آیا لازم است بر من چیزی جز آن پنج نماز در شب و روز قاک
فرمود رسول خدا صلی الله علیه و سلم لا نیست چیزی لازم بجز پنج نماز را بر تو در روز
و شب الا ان تطوع کما آنکه از خود براری و تغفل کنی و معنی نیست که مکرر شروع
کنی در تطیع و نفل زیرا که درین هنگام تمام آن شروع واجب و لازم است
زیرا که حق سبحانه و جل شانهد در کلام خود فرموده و لا تطعوا عاقلکم و از جبهه آنکه تمام
شروع با جمیع علماء لازم است و این حدیث مبارک قبل از وجوب صلوٰة و تروار
شده یا آنکه در تنایع نماز عشاء است و اما نماز جمعه پس قائم تمام نماز ظهر است لهذا وقت
خروج جمعه قضا ظهر لازم است و اما نماز عید پس از فرائض و بیعت نیست بلکه از فرائض
سنویه است و آن خارج از مائنه فیه است زیرا که سوال از واجبات یومیه است پس پس
و ازین حدیث مبارک معلوم شد که وجوب نماز شب که در اتحاد یکمین در حق است
ضیفه منوع است و این سخن جمیع علیه است اما نسخ آن در حق رسول صلی الله علیه و سلم
مختلف فیه است و درین قول رسول علیه اسلام نیز کردن بر فعل خیرات و عدم اشتغال
بر فعل واجبات است و آنچه به تشدید طاهره و تشدید واد است و اصل و متعلق
بد و تأشاة لوقایه است پس نماز بطلان بدل کرد و از غایم نمود و در بعضی روایات
بحدف یکی از دو نماز و بختیف نماز نیز آمده و قال رسول الله صلی الله علیه و سلم

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
مَنْ قَاتَلَنِي فِي
الْبَيْعَةِ وَاللَّيْلَةِ
فَقَالَ هَلْ عَلَى
عَمْرٍاءَ قَالَ لَا أَرَى
أَنْ تَقُوعَ قَالَ
رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى
اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

بجو قضاء ورجع فاس
نیز در مین و بعد از آن قضاء
آن من

مثل روزه عاشورا و جزآن واجب نیست و این سخن مجمع علیه است و دیگر آنکه لفظ
 رمضان گفتن بی اضافت لفظ شهر بسوی آن جائز نیست و دیگر آنکه در مال حق لازم بخوار
 زکوة نیست و دیگر آنکه سو کند خوردن بغیر از طلب آن و بغیر از ضرورت جائز نیست زیرا که
 آن مرد بجنس آن حضرت صلی الله علیه و سلم بغیر از طلب و ضرورت سو کند خورده آن حضرت
 بر وی انکار نکردیم گفتی گفته که مصنف رحمه الله علیه تخصیص کرد این حدیث مبارک در بیان
 آنکه زکوة از ایمان است با وجود آنکه این حدیث مبارک دلالت میکند بر آنکه صلوة و
 صیام نیز از ایمان است و وجه تخصیص آنست که در غیر این باب در حق صلوة و صیام
 بخوارین حدیث مبارک با حدیث دیگر مستغنی شده اما در باب زکوة بخوارین حدیث
 مبارک نیافتیم لهذا تخصیص بآن کرده **باب** اِتِّبَاعُ الْجَنَائِزِ مِنَ الْإِيمَانِ باب
 است در بیان آنکه پیروی کردن جنازه از ایمان است و اتباع به تشدید تا مشاء
 فوقانیست و جنازه را جمع چهاره بکسر جیم و فتح آن آمده لکن کسر آن افتح است
 و جنازه ها مؤذنه جنس جمع ستر است و مصنف ختم بیان شعب ایمان برین
 باب از آن جهت کرده که این حال نیز آخر احوال دنیا و فاته آن است حکایت
 اَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَلِيٍّ الْجَوْهَرِيِّ پسر سید پسر منجوش بفتح میم و سکون
 نون و کیم و بغا و کنیت او ابو بکر سدوسی بصری منجوش منسوب بسوی
 منجوش فکه جدی است و در سال دو صد و پنجاه و دو وفات یافت قاک
 اَنَادُوج بفتح راه جمله و سکون و او در بجا جمله و وی پسر عباد
 پسر علا بصری قیس که منسوب بسوی قیس پسر ثعلبه است این مدتی
 گفته قومی است از محدثین که نشو و نما از اول عمر تا آخر آن در طلب حدیث
 یافتند و روح از انجمله است که از وی جماعه کثیره از ثقات روایت حدیث
 کرده اند و در سال دو صد و پنجاه و دو وفات یافت قاک اَنَاعَوْفٌ دوی پسر ابی حمیل
 بفتح جیم و وی را از جهت فصاحت باین اسم خاص کردند و کنیت وی ابو سنان است
 و نام پدر وی بندویه یا موجد و منبوه پس بنون ساکنه پس بدل جمله مضمومه
 پس بو او پس یا مشاء تخمینیه و بعضی گویند که نام او بنده بمعنی عبد نیست و وی بصری
 بفتح هاء و جیم منسوب بسوی بکر که قاعده ارض بخیرین است بصریت و وی معمر باهرابی بفتح هاء

باب اتباع الجنائز
 من الزمان
 حدیثنا احمد بن
 عبد الله بن
 علي الجوهري
 قال قال
 بنو سنان

و وی در اصل اعرابی نبود و وی را عوف صدیق گفته می شد و در سال یکصد و چهل
و شش یا هفت و فات یافت عن الحسن و وی حسن بصری است که فضل تابعین
در قول بعضی از علماء است و احوال وی در باب المعاصی من بر الجالبیه گذشته
و محمد و از محمد که پسر سیرین و از جمله خیار تابعین است و کثرت وی ابو بکر بصری است
و کثرت سیرین ابو خمره است و بعضی گفته اند که وی معرب شیرین بشین بمعنی ملو
است و محمد بن سیرین بنده و جده از برای حضرت انس پسر مالک بود و وی او را بر
پشت هزار مکتب کرد پس کمال کتابت را بر بنجوم آن ادب کرد و آزاد شد و تمام
مادر او صفیه است که مولاة حضرت ابو بکر صدیق رضی الله عنه بود و محمد سی نفر از اجل
اصحاب کربم ملاقات کرد و یافت و از آنها استفاده علم نمود و وی در زمانه
تولد یافت که دو سال از خلافت حضرت عثمان رضی الله عنه باقی مانده بود و وی
بر کر و نمیکند نقل حدیث مبارک بمعنی و وی حدیث میکرد بر همان حروف و الفاظ
که شنیده بود و وی عالم کامل عالم فاضل مام بهام در علوم و معارف و در زهد
و ورع و فقه و سخا معروف کثیر در جهادت کبیر در ریاضت بود و وی را علم جماعت
می گفتند و وی هزار بود و بدین که بر ذمه وی لازم بود مجبوس شده بود و بعضی
گفته اند که سبب جلس وی آن بود که وی خریداری بود زینت را چهل هزار در هم پس در یک
مشکی از انباشت یافت پس تمام زینت را ریخت و ثمن آن بر ذمه وی لازم
گشت و باقی ماند و بعضی گفته اند که در عصیر موش را یافته بود و بوی صم بود و وی برادر
سعید و یکی و انس است که پسر های سیرین اندکن و قتی که ابن سیرین اطلاق کرده شود
پس مراد محمد می باشد و در ویت کرده است محمد از یکی و یکی از انس و این از جمله
عجایبات است زیرا که آنها برادرند که بعضی از آنها را دیگر و ویت میکند و وی در بصره
در سال یک صد و شانزده و فات یافت و وفات وی بعد از وفات حسن بصری
بعد روز اتفاق افتاد و وی چهار ت تمام در باب تغییر خواب داشت آن مدتی گفته
که انجی اسناد ما اسناد محمد بن سیرین از عینیه لفتح عین جمله و کسر باء موصوله تخمین
را علی است عن ابی هریره عن الحسن و محمد هر دو و ویت میکنند از حضرت ابی هریره
و سمع حسن از حضرت ابی هریره و ثابت شده پس قول مطهر عن ابی هریره متعلق

عن الحسن بن سیرین
عن ابی هریره
عن محمد بن سیرین

محمد است پس بس یا این حدیث مسلم است و رجال این استند همه بصری اند مگر حضرت
 ابی هریره رضی الله عنه آن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال بدرستی رسول
 خدا صلی الله علیه وسلم فرمود من تبع جنازة مسلم هر کس که پیروی کرد و در نماز
 رفت جنازه مرد مسلمان را و در بعضی سخنهای آید و این قول دلیل واضح است که
 مشی و دنبال جنازه باید کرد و چنانچه مذنب امام ابو حنیفه همین است و آنچه در بعضی روایات
 آمده که رسول خدا صلی الله علیه وسلم و شیخان پیش از جنازه میفرستاد و میفرستاد پس در ابتدا بود
 یا از برای پان جو نیست و آنچه بعضی شافعیان گفته اند که تابعان جنازه شفاعت از برای
 میت اند لهذا دعا میکنند و قد جنناک شفاعله و حق شفیع است که مقدم بر شفوع
 را باشد پس معارض است بآنکه تابعان جنازه سالکان از برای میت اند و حق حاصل
 است که متاخر باشد از جهت استیجاب لهذا امام ابو حنیفه گفته که فضل در صفوف جنازه ظاهر
 است و فضل در صفوف نماز فرض تقدم است زیرا که نماز فرض از برای تعظیم است و
 لائق است که انسان در تعظیم آن در نماز سابق باشد اما نماز جنازه از برای سوال
 مغفرت است و انسان را لائق است که در سوال لاحق باشد اینها نماز از جهت گردیدن
 بآنکه آن اتباع حق است و احسانا و از جهت طلب ثواب از جناب پروردگار توب
 نه از جهت غرض دیگر از اغراض نفسانیه از برای و سمعت و جز آن و تحقیق این مرد و لفظ
 و کیفیت دلالت آنها بر ترجمه باب در بابها که تعلق بر ضامن دارند گذشته است
 و مکان معه و باشد آن کس همراه آن مسلم و در بعضی روایات معها آمده یعنی
 باشد آن کس همراه آن جنازه حتی فصلی علیها اما آنکه نماز خواند بران جنازه یا آنکه
 نماز خوانده شود بران جنازه و یا یکبار مسلم است و در بعضی روایات بفتح لام
 آمده پس هر دو بیت اولی ثواب موجود حاصل و موجود نشود مگر برای آن کسی که
 نماز جنازه او را نماید و بر ثانی آن ثواب از برای تابع حاصل گردد اگر چه نماز جنازه
 بخواند اما اگر شخصی قصد نماز جنازه کرد و لکن وی را مانع پیش آمد و از او نماز جنازه محروم
 ماند پس البته آن ثواب برای او حاصل است و آن مانع مانع و گفته اند تا آنکه فارغ
 گردانیده شود و در وقت آن جنازه و یعنی بضم اولی و شیخ را مهمل آمده و در بعضی
 روایات بکس آن آمده یعنی تا آنکه فارغ شود از دفن آن جنازه و ازین روایت

آن رسول الله
 علیه و سلم قال
 من تبع جنازة
 مسلم ایمانا
 و خفا باق
 مکان معه
 حتی یصلی علیها
 و یتبع من دفنها

معلوم شد که دو قراط مجموع نماز و دفن ماضی شود و بجز نماز بخیز از دفن یک قراط ماضی می شود و قول معتد علیه همین است كَانَ لَهُ يُرْجَعُ مِنَ الْأَجْرِ پس بدستی که آن پیروی کنند باز میگردانند و از مرد و ثواب بقیه الطین بدو حصه کل قیو اطر مثل احدی که هر حصه از آن دو حصه مثل کوه احد است که برد و کرده یا برسد کرده از بدین معنی واقع شده و قراط یکبار قاف در اصل لغت نصف و النقی را گویند که آن عبارت از پنج جو است و اصل او قراط بر تشدید را جمله است لهذا جمع او بر قراط آمده و پس یک را را بیار بدل کردند لفظ و نیار و مراد در اینجا حصه است لهذا رسول مقبول صلی الله علیه و سلم آن حصه را بیان کردند و فرمودند که آن حصه مثل کوه احد است و احد بضم هزه و سکون عا جمله و بدل جمله است و مَنْ صَلَّى عَلَيْهَا و هر کس که نماز خواند بر آن جنازه فَرَجَعَ قَبْلَ أَنْ تَنْتَفِئَ پستری بازگشت آن کس پیش از آنکه دفن کرده شود و آن جنازه فَانْثَرَتْ پستری پس بدستی آن کس باز میگردانند و از مرد و ثواب بقیه الطین یک حصه که نصف آن دو حصه باشد قَابَعَهُ عُثْمَانُ الْمُؤَدِّنُ متابعت کرده است آن روح را عثمان که مؤذن مسجد جامع بصره بود و معنی متابعت در سابق گذشته است و غرض از وی تقویت حدیث مبارک است و عثمان پس از ششم پسر جهنم پسر عسی پسر حسان عبدی بصری و کنیت ابو اوعمر و روایت کرده است امام محمد بخاری رحمه الله علیه از وی بسیار با بلا و سطره قال أَنَا عَفَى عَنْ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گفت عثمان چهره او را بیان را عوف از محمد پس از حضرت ابی هریره از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و سلم مانند آن حدیث مبارک که بمعرج روایت کرده است و ظاهر از لفظ نحو چنان مفهوم میگردد که حدیث عثمان مانند حدیث روح است در معنی نه در لفظ نوی گفته که درین حدیث مبارک فوائد است که آن تین گردان است بر سلمان را بر نماز جنازه و اتباع جنازه است و حضور و دفن او **باب** خَوْفُ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْ يَحْطُطَ عَمَلُهُ وَهُوَ لَا يَشْعُرُ باب است در بیان ترسیدن بنده مؤمن از آن که

مخبر کرده شود عمل او یعنی باطل کرده شود ثواب او و حال آنکه وی شعور و ادراک
 ندارد بآن و مناسبت این باب با قبل خود آن است که چون نقدیست
 سابق مذکور شد که حصه ثواب اتباع جنازه برای آن کسی حاصل
 می شود که غرضش طلب ثواب باشد نه مراعات اهل آن
 جنازه و مانند آن پس درین باب اشارت کرد
 بسوی آنکه گاه گاه عارض می شود بر مردان بچه باطل می کند
 ثواب وی را در حالی که وی را شعور و آگاهی بان نباشد
 و مصنف خاص این باب را از برای رد فرقه مرجیه آورده هر چند که از
 ابواب سابقه رد آنها نیز معلوم می شود لکن در همان ابواب دیگر
 اهل بدعت همراه مرجیه نیز در رد شریک اند و مقصود درین باب
 رد فرقه مرجیه علی الخصوص سنت و مرجیه بضم میم و کسر جیم و بعد از آن
 یا جمهوره است و تشدید آن یا امثاله ثمانیه بخلاف از همه نیز و است
 و آن ما خود از ارجاء یعنی تاخیر است و آن فرقه را مرجیه از آن جهت گویند
 که آنها اعمال را از ایمان مؤخر کردند پس گفتند که ایمان عبارت از
 تصدیق دل است پس بس و جمهور آنها نطق و اقرار شرط نکردند
 و از برای جامعه عصاة اسم ایمان مقرر کرده اند و گفته اند همراه ایمان
 پنج گناه ضرر نمیکند بهیچ وجهی از وجوه و مقالات آن فرقه در کتب اصول
 مشهور اند و مراد از حیطه درین مقام حیطه نسبی است نه حیطه حقیقی و حیطه
 حقیقی عبارت از ابطال عمل بجمیع وجوه است و نسبی عبارت از ابطال
 آن بعضی وجوه است و این از جهت آن گفته شد که بنده مؤمن وقتی
 که از دو کارت نیران خارج شد و در دو جا ت جان داخل شد
 البته ثواب اعمال و اقوال بفضل ایزد تعالی بوی عائد گردد و توقف
 متعنه اعمال قبل ازین حال و تعذیب آن بنده مؤمن ابطال آن
 اعمال است فی الجمله پس قول طائفه اجباطیه باطل و منفع شد که آنها تسویه
 در میان دو قسم اجباط میکنند و بر عاصی حکم کافر مینمایند و آنها معظم قدر میدانند

وَقَالَ ابْنُ هِشْمٍ التَّيْمِيُّ وَكَفَتْهُ هَيْتَ عَالَمٍ كَوْنِي اِبْرَاهِيمَ تَيْمِي كِهْ اَز زَبَدِ تَابِعِينَ دَعْدِه
 حَالَمِينَ صَاحِبِ زَهْدِ وَرِیاضَتِ وَوَرَجِ وَعِبَادَتِ بُوَدِ دَوایِ سِرِ زَبَدِ سِرِ شَرِکِ
 سِتْ وَکِنِیتِ اَو ابُو سَاسَرِ سِتْ وَثَقَدِ اَرْثَقَاتِ سِتْ کِهْ اَنْ جَرِ عَالَمِ اَرْحَاجِ ظَالَمِ کَشْتِ
 بُوَدِ اَمَامِ عَشِ کَفْتِهْ کِهْ مَر اِبْرَاهِيمَ تَيْمِي کَفْتِ کِهْ مَن اَز مَرْتِ چهل سِتْ بَانِهْ رُوزِ بَیچِ
 چَرِی خُورِ دَمِ مَرِکِیکِ دَانِهْ اَلْکُورِ وَدَرِ سَالِ بُوَدِ دَو فَا سِتْ یَا فِتْ مَآعِ خُذْتِ
 هَا بَرِ وَا شْکَا رَا کَرِ دَمِ وَدِرِ وَدِهْ نَمُودِمِ قَوْنِی سَخْنِ خُودِ رَا عَلِی عَمَلِی بِرِ فَعْلِ خُودِ کَا یِ
 اَلْاَخْنِیْتِ مَرِکَرِ سِیدِمِ اَنْ اَكُوْنِ مَمْکُتْ بَا اَز نِکْتِهْ بَا شَمِ مَشَا بَهْ بَکْذَانِ کِهْ مَکْذِیْبِ
 مَجْحِی مِی کُنْدِ وَا تِینِ اَز جِهْتِ اَنْ کَفْتِهْ کِهْ اَنْ وَغْظِ وَنَصِیحَتِ اَز رَا یِ مَر دَمِ مِی کَرْدِ وَدَرِ
 عَمَلِ رَا وَجِهْ اَکْهَلِ سِیَعِ نِی کَرْدِ وَخِی سَبْجَانِهْ عِلْ شَانِهْ دَرِ قُرْآنِ مَجِیدِ مَذْمُوتِ کَرْدِه
 قَوْمِ رَا کِهْ بَغِیرِ خُودِ مَرِ مَعْرُوفِ وَنَهی اَز مِشْکَرِ مِی کُنْدِ وَخُودِ دَرِ عَمَلِ تَقْصِیرِ مِی نَایَدِ چُنَا نِچِهْ
 فَر مَوْدِهْ کَبَرِ مَقْتَا عِنْدِ اَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ وَا تِینِ بَرِ تَقْدِیرِی سِتْ کِهْ لَفْظِ مَکْذِبِ
 بَکْشَرِ دَالِ مَجْهَدِ بَاشَدِ چُنَا نِچِهْ دَرِ رِ وَا یَا تِ شَمْهُورِهْ ثَابِتِ شَدِهْ وَاکَرِ اَنْ لَفْظِ
 بَغِیْعَ دَالِ مَجْهَدِ بَاشَدِ بِنِ مَعْنِیِ اَنْ بَاشَدِ کِهْ رَسِیدِمِ اَز اَنکِهْ مَرِ اَتْکَذِیْبِ دِهْدِ مَرِ کُنِی
 عَمَلِ مَرِ مَخَالِفِ قَوْلِ بَیْ سَمْعِدِ وَبِکُودِ کِهْ اَکَرِ تُو دَرِ قَوْلِ خُودِ صَادِقِ مِی بُوْدِی اَلْبَتَّ
 عَمَلِ مَخَالِفِ قَوْلِ خُودِ نِی کَرْدِی وَا تِینِ رَا اَز جِهْتِ اَنْ کَفْتِ کِهْ وِی وَغْظِ بُوَدِ
 پَسِ دَرِینِ کَلَامِ تَبِیْهٍ سِتْ بَرِ اَنکِهْ وَغْظِ رَا لَازِمِ سِتْ کِهْ اَوَّلِ خُودِ دَرِ عَمَلِ کُوشِدِ
 بَعْدِ اَز اَنْ وَغْظِ مَر دَمِ کُنْدِ وَا تِینِ قَوْلِ تَرَسِ اَز جُطْطَا هَرِ سِتْ وَقَالَ ابْنُ مَلِیْکَهْ
 وَکَفْتِهْ سِتْ سِیرِ اَبِی مَلِیْکَهْ بَرِ هِیْفَهْ مُصْغَرِ کِهْ وِی عِبْدُ اللّهِ سِیرِ عِبْدُ اللّهِ سِیرِ اَبِی مَلِیْکَهْ سِتْ
 وَکِنِیتِ اَو ابُو بَکْرَهْ تَيْمِی کِی اَحُولِ بُوَدِ دَوایِ قَاضِیِ اَز رَا یِ عِبْدُ اللّهِ سِیرِ زَبَدِ زَبَدِ
 وَنُودِ وِی اَز رَا یِ بَیچِ نَازِ بُوَدِ وَدَرِ اَخْوَطِ مَفْقُودِ شَدِ وَحَالِ وِی مَعْلُومِ نَشَدِ
 وَدَرِ سَالِ بَکْشِدِ بَعْدِهْ وَفَا تِ یَا فِتْ اَذْکَرْتِ کِهْ یَا فِتْمَنِ ثَلَاثِینَ سِی نَفَرِ اَمِنْ
 اَحْکَابِ اَلْبِیْ حَمَلِی اللّهِ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ اَز یَا رَا نِ بَغَا مَرِ عَدَا صِلَا اللّهِ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ کِهْ اَز اَمَلِ
 وَا کَلِ اَنهَا عَا یَاشَدِ وَخَوَا هَرِ اَو سَا رُو هَمِ سَلَمَدِ وَعِبَادَتِ اَرْبَعِهْ وَابُو هَرِیرَهْ وَعَقْبَهْ سِیرِ
 حَا زِشْ وَبِشُورِ سِیرِ مَرْفُوعِ بُوَدِ بَلْکِهْ اَمَلِ اَنْ عِنَاقِ حَضَرْتِ عَلِی سِیرِ اَبِی طَالِبِ وَحَضَرْتِ
 سَعْدِ سِیرِ اَبِی وَطَاحِصِ بُوَدِ کُنْ لَفْظِ کِهْ هَرِ یکِ اَز اَنْ اَیْخَافُ اَلْبِیْعَافُ عَکْ نَفْسِیَهْ

وَقَالَ ابْنُ هِشْمٍ التَّيْمِيُّ
 وَكَفَتْهُ هَيْتَ عَالَمٍ كَوْنِي
 اِبْرَاهِيمَ تَيْمِي كِهْ اَز زَبَدِ
 تَابِعِينَ دَعْدِه
 حَالَمِينَ صَاحِبِ زَهْدِ وَرِیاضَتِ
 وَوَرَجِ وَعِبَادَتِ بُوَدِ دَوایِ
 سِرِ زَبَدِ سِرِ شَرِکِ
 سِتْ وَکِنِیتِ اَو ابُو سَاسَرِ
 سِتْ وَثَقَدِ اَرْثَقَاتِ سِتْ کِهْ
 اَنْ جَرِ عَالَمِ اَرْحَاجِ ظَالَمِ
 کَشْتِ
 بُوَدِ اَمَامِ عَشِ کَفْتِهْ کِهْ
 مَر اِبْرَاهِيمَ تَيْمِي کَفْتِ کِهْ
 مَن اَز مَرْتِ چهل سِتْ بَانِهْ
 رُوزِ بَیچِ
 چَرِی خُورِ دَمِ مَرِکِیکِ
 دَانِهْ اَلْکُورِ وَدَرِ سَالِ
 بُوَدِ دَو فَا سِتْ یَا فِتْ
 مَآعِ خُذْتِ
 هَا بَرِ وَا شْکَا رَا کَرِ
 دَمِ وَدِرِ وَدِهْ نَمُودِمِ
 قَوْنِی سَخْنِ خُودِ رَا عَلِی
 عَمَلِی بِرِ فَعْلِ خُودِ کَا یِ
 اَلْاَخْنِیْتِ مَرِکَرِ سِیدِمِ
 اَنْ اَكُوْنِ مَمْکُتْ بَا
 اَز نِکْتِهْ بَا شَمِ مَشَا
 بَهْ بَکْذَانِ کِهْ مَکْذِیْبِ
 مَجْحِی مِی کُنْدِ وَا تِینِ
 اَز جِهْتِ اَنْ کَفْتِهْ کِهْ
 اَنْ وَغْظِ وَنَصِیحَتِ اَز
 رَا یِ مَر دَمِ مِی کَرْدِ
 وَدَرِ
 عَمَلِ رَا وَجِهْ اَکْهَلِ
 سِیَعِ نِی کَرْدِ وَخِی
 سَبْجَانِهْ عِلْ شَانِهْ
 دَرِ قُرْآنِ مَجِیدِ
 مَذْمُوتِ کَرْدِه
 قَوْمِ رَا کِهْ بَغِیرِ
 خُودِ مَرِ مَعْرُوفِ وَنَهی
 اَز مِشْکَرِ مِی کُنْدِ
 وَخُودِ دَرِ عَمَلِ
 تَقْصِیرِ مِی نَایَدِ
 چُنَا نِچِهْ
 فَر مَوْدِهْ کَبَرِ
 مَقْتَا عِنْدِ اَنْ
 تَقُولُوا مَا لَا
 تَفْعَلُونَ وَا تِینِ
 بَرِ تَقْدِیرِی سِتْ
 کِهْ لَفْظِ مَکْذِبِ
 بَکْشَرِ دَالِ
 مَجْهَدِ بَاشَدِ
 چُنَا نِچِهْ
 دَرِ رِ وَا یَا
 تِ شَمْهُورِهْ
 ثَابِتِ شَدِهْ
 وَاکَرِ اَنْ
 لَفْظِ
 بَغِیْعَ دَالِ
 مَجْهَدِ
 بَاشَدِ
 بِنِ مَعْنِیِ
 اَنْ بَاشَدِ
 کِهْ رَسِیدِمِ
 اَز اَنکِهْ
 مَرِ اَتْکَذِیْبِ
 دِهْدِ
 مَرِ کُنِی
 عَمَلِ
 مَرِ
 مَخَالِفِ
 قَوْلِ
 بَیْ
 سَمْعِدِ
 وَبِکُودِ
 کِهْ
 اَکَرِ
 تُو
 دَرِ
 قَوْلِ
 خُودِ
 صَادِقِ
 مِی
 بُوَدِی
 اَلْبَتَّ
 عَمَلِ
 مَخَالِفِ
 قَوْلِ
 خُودِ
 نِی
 کَرْدِی
 وَا تِینِ
 رَا
 اَز
 جِهْتِ
 اَنْ
 کَفْتِ
 کِهْ
 وِی
 وَغْظِ
 بُوَدِ
 پَسِ
 دَرِینِ
 کَلَامِ
 تَبِیْهٍ
 سِتْ
 بَرِ
 اَنکِهْ
 وَغْظِ
 رَا
 لَازِمِ
 سِتْ
 کِهْ
 اَوَّلِ
 خُودِ
 دَرِ
 عَمَلِ
 کُوشِدِ
 بَعْدِ
 اَز
 اَنْ
 وَغْظِ
 مَر
 دَمِ
 کُنْدِ
 وَا تِینِ
 قَوْلِ
 تَرَسِ
 اَز
 جُطْطَا
 هَرِ
 سِتْ
 وَقَالَ
 ابْنُ
 مَلِیْکَهْ
 وَکَفْتِهْ
 سِتْ
 سِیرِ
 اَبِی
 مَلِیْکَهْ
 بَرِ
 هِیْفَهْ
 مُصْغَرِ
 کِهْ
 وِی
 عِبْدُ
 اللّهِ
 سِیرِ
 عِبْدُ
 اللّهِ
 سِیرِ
 اَبِی
 مَلِیْکَهْ
 سِتْ
 وَکِنِیتِ
 اَو
 ابُو
 بَکْرَهْ
 تَيْمِی
 کِی
 اَحُولِ
 بُوَدِ
 دَوایِ
 قَاضِیِ
 اَز
 رَا
 یِ
 عِبْدُ
 اللّهِ
 سِیرِ
 زَبَدِ
 زَبَدِ
 وَنُودِ
 وِی
 اَز
 رَا
 یِ
 بَیچِ
 نَازِ
 بُوَدِ
 وَدَرِ
 اَخْوَطِ
 مَفْقُودِ
 شَدِ
 وَحَالِ
 وِی
 مَعْلُومِ
 نَشَدِ
 وَدَرِ
 سَالِ
 بَکْشِدِ
 بَعْدِهْ
 وَفَا
 تِ
 یَا
 فِتْ
 اَذْکَرْتِ
 کِهْ
 یَا
 فِتْمَنِ
 ثَلَاثِینَ
 سِی
 نَفَرِ
 اَمِنْ
 اَحْکَابِ
 اَلْبِیْ
 حَمَلِی
 اللّهِ
 عَلَیْهِ
 وَسَلَّمَ
 اَز
 یَا
 رَا
 نِ
 بَغَا
 مَرِ
 عَدَا
 صِلَا
 اللّهِ
 عَلَیْهِ
 وَسَلَّمَ
 کِهْ
 اَز
 اَمَلِ
 وَا
 کَلِ
 اَنهَا
 عَا
 یَاشَدِ
 وَخَوَا
 هَرِ
 اَو
 سَا
 رُو
 هَمِ
 سَلَمَدِ
 وَعِبَادَتِ
 اَرْبَعِهْ
 وَابُو
 هَرِیرَهْ
 وَعَقْبَهْ
 سِیرِ
 حَا
 زِشْ
 وَبِشُورِ
 سِیرِ
 مَرْفُوعِ
 بُوَدِ
 بَلْکِهْ
 اَمَلِ
 اَنْ
 عِنَاقِ
 حَضَرْتِ
 عَلِی
 سِیرِ
 اَبِی
 طَالِبِ
 وَحَضَرْتِ
 سَعْدِ
 سِیرِ
 اَبِی
 وَطَاحِصِ
 بُوَدِ
 کُنْ
 لَفْظِ
 کِهْ
 هَرِ
 یکِ
 اَز
 اَنْ
 اَیْخَافُ
 اَلْبِیْعَافُ
 عَکْ
 نَفْسِیَهْ

نیت سید تفاق را بر همان خود یعنی تفاق عمل را نه تفاق کفر را ماسمیه احوال بنود از آن
جماعه کرام بنی کی بقول که میگوید بر آنکه بدرستی آن یکی علی کیمان جنو پیشل
و مینکا پیشل بر ایمان حضرت جبرئیل و حضرت میکائیل ثابت است یعنی هیچکس
از آنها جزم نمیکند که ایمان دی از شایسته تفاق پاک و مبری است چنانچه ایمان حضرت
جبرئیل و میکائیل منزه از غلط رای و تفاق است و درین کلام اشارت است بسوی آنکه
آن جماعه کرام قائل به تفاوت درجات ایمان بودند پس قول مروجیه باطل شد که ایمان
صدیقان و ایمان عوام مؤمنان یکست و این جماعه مذکور خوف و ترس از تفاق عمل
نمیکردند و از غیر آن جماعه مذکور خلاف درین باب هرگز نقل نشد و پس مثل جامع
سکوتی شد درین خوف از جهته آن بود که بسا اوقات عارض میشود در احوال
مؤمن آنچه مناسب است از برای اخلاص باشد و آن نمیداند و از خوف وقوع لازم نمی آید
بلکه خوف از آنکه کرم بر پیشل مبالغه در هیچ و تقوی است رضی الله عنهم جمیع و بر
ابطال گفته که خوف از جهته آن نبودند که برای ایشان در ارشادند و در مردم تغییر دیدند
که گاهی قبل ازین ندیده بودند و برانکار آن قدرت و توانائی نداشتند پس ترسیدند
از آنکه بدین و منافق باشند و ایضا گفته که عمل بنده مؤمن و حتی بجز از شعور
جستایشو که گناه را حقیق دانند و آن گناه نزد خدا بیصیر بزرگ و کبیر باشد و این گو
یاد کرده می شود عن الحسن از حضرت امام حسن بصری رحمه الله علیه و مصنف
رحمه الله علیه درین مقام لفظ تریض نه از جهته آن آورده که وی جزم بصحت اینقول
داشت بلکه از جهت آن آورده که وی چون متن را بمعنی ذکر میکند یا در متن اختصار
ناید پس عادت وی چنان است که صیغه تریض را ذکر مینماید زیرا که در ذکر متن
معنی یا بر سبیل اختصار یا خلاف علم است ما حاکم قد الامور من نیت سید از تفاق
بنده مؤمن و لا ائینه الا من کفی و این شد تفاق را بهیچکس مکر منافق و توفی
گفته که معنی این کلام آن است نیت سید از ایزد منان مگوئد که از اهل ایمان باشد
و این نشود از خدای پروردگار بکر آن کسی که منافق باشد زیرا که حق سبحانه و جل شان
فرموده و لمن خاف مقام رب جنان و ایضا فرموده فلا یامن بکرم الله الا القوم
الخاصون و این کلام اگر چه در واقع صحیح است لکن بمقصد ملامت نیست بلکه ملامت

معنی سابق است چنانچه سابق کلام حسن بصری از آن خبر میدهد چنانچه
 در روایت معلی پیرزاده آمده که شنیدم من از حضرت حسن بصری که
 سوگند بخدای واحد میکرد و میگفت ما مضی مومن قط و لا بقی الا هو من
 النفاق شفق و لا مضی منافق قط و لا بقی الا هو من النفاق من و ایضا
 حضرت حسن میگفت من لم یخف النفاق فهو منافق و ایضا از بشام آمده که
 شنیدم من از حضرت حسن بصری که میگفت و الله ما مضی مومن و لا بقی
 الا هو یخاف النفاق و ما منه الا منافق لکن مضیف رحمه الله علیه درین
 عبارت اختصار کرد پس از سبب اختصار از اجتماع جبار واقع شدند
 در آنچه واقع شدند و خاف در وصل خاف من بود لکن حرفت جبار را حذف
 کرده و فعل را وصل کردند و این را در مصطلح نحاة حذف و ایصال گویند
 و همچنین حال است در و الله یعنی امن من و الله یعنی بهره و کسر میم است
 و ما یخف النفاق و باب است در بیان انچه می گویند که ترسانده شود از آن چیز
 پس موصول مع الصلة معطوف بر خوف است من الاضطرار علی تعاقل
 از امر نمودن و دوام کردن بر جنگ کردن و من از برای بیان است و
 الغضبان من غیر تعجب که و از ناظرمانی کردن بجز از توبه و در بعضی نسخها
 بدل تعاقل نفاق آمده لکن اول مناسب از برای قول و قتاله کفر و ثانی
 از برای سابق لَقَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ از برای من نمودن خدای که غالب
 و بزرگ است و لَمْ یُضِرْ فَا عَلَی مَا فَعَلُوا وَ هُمْ یَعْلَمُونَ و اقامت
 و مداومت نمی نمایند بر انچه می کردند از کناه حال آنکه آنها میدانند حال
 آن کسی را که مداومت بر گناه نمایند یعنی توبه و استغفار نکند زیرا که بروایت
 صحیح از رسول مقبول صلی الله علیه و سلم وارد شده ما من استغفروا ان
 عاد فی الیوم سبعین مرة و آیه کریمه چنان است و الذین اذا فعلوا فاحشة
 او ظلموا انفسهم ذکروا الله فاستغفروا الذنوبهم و من یغفر الذنوب الا الله
 و لم یصر و اعلی ما فعلوا و هم یعلمون یعنی و متقیان آن کسانی که وقتی که میکنند
 بار بد یا ظلم می کنند بر جانهای خود یا دمی کنند خدای تعالی را پس از مرزش

و الله ما مضی مومن و لا بقی الا هو یخاف النفاق و ما منه الا منافق لکن مضیف رحمه الله علیه درین عبارت اختصار کرد پس از سبب اختصار از اجتماع جبار واقع شدند در آنچه واقع شدند و خاف در وصل خاف من بود لکن حرفت جبار را حذف کرده و فعل را وصل کردند و این را در مصطلح نحاة حذف و ایصال گویند و همچنین حال است در و الله یعنی امن من و الله یعنی بهره و کسر میم است و ما یخف النفاق و باب است در بیان انچه می گویند که ترسانده شود از آن چیز پس موصول مع الصلة معطوف بر خوف است من الاضطرار علی تعاقل از امر نمودن و دوام کردن بر جنگ کردن و من از برای بیان است و الغضبان من غیر تعجب که و از ناظرمانی کردن بجز از توبه و در بعضی نسخها بدل تعاقل نفاق آمده لکن اول مناسب از برای قول و قتاله کفر و ثانی از برای سابق لَقَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ از برای من نمودن خدای که غالب و بزرگ است و لَمْ یُضِرْ فَا عَلَی مَا فَعَلُوا وَ هُمْ یَعْلَمُونَ و اقامت و مداومت نمی نمایند بر انچه می کردند از کناه حال آنکه آنها میدانند حال آن کسی را که مداومت بر گناه نمایند یعنی توبه و استغفار نکند زیرا که بروایت صحیح از رسول مقبول صلی الله علیه و سلم وارد شده ما من استغفروا ان عاد فی الیوم سبعین مرة و آیه کریمه چنان است و الذین اذا فعلوا فاحشة او ظلموا انفسهم ذکروا الله فاستغفروا الذنوبهم و من یغفر الذنوب الا الله و لم یصر و اعلی ما فعلوا و هم یعلمون یعنی و متقیان آن کسانی که وقتی که میکنند بار بد یا ظلم می کنند بر جانهای خود یا دمی کنند خدای تعالی را پس از مرزش

میخواستند از برای کائنات خود و کیست که بیاورد کائنات را بخیر از خدای تعالی یعنی کسی
 نیست بخیر از ذات حق سبحانه جل شانه که آفرینش کند کائنات را و آن کسانند که مداومت
 و مواظبت نمی کنند بر آنچه کرده بودند از کائنات بلکه توبه مینمایند و استغفار میگویند
 و حال آنکه آنها امید اند یعنی اصرار بر گناه و در حالت علم نمینمایند پس ازین آیه کریمه
 معلوم و مفهومی شود که هر کس استغفار نکند و توبه ننماید بلکه اصرار بر گناه و
 اختیار نماید البته آن کس محل خوف و هذر باشد **حکایت محمد بن عمرو**
 بدوین جهله و بدو راه جهله و عرعه پسر ابو ربیع را از جهله مکه و بیاورد
 تخانیه و کثیف وی ابو ابراهیم و بعضی گفته اند ابو عبد الله و وی سامی بسین
 جهله منسوب بسوی سامت پسر نوری پسر غالب قرشی بصری است و در سال
 دومه و شانزده پانسیزده وفات یافت قال انا شعبه بن جهم شین معجمه پسر حجاج
 دهلی که احوال او در باب اسلام من سلم المسلمون گذشته عن زینب صغریه و بزرگ معجمه
 و بیاورد و تخانیه که کثیف او ابو عبد الرحمن پسر مارث پسر عبد الکرم یامی منسوب
 بسوی یام که بد قبیله است و یام بیا شانه تخانیه و وی کوفی است امام بخاری
 رحمه الله علیه گفت که وی در سال یکصد و پست و دو وفات یافت قال گفت زید
 سالت ابا وائل که پرسیدم من ابو وائل یا نه و پس زالف و نام وی یحیی پسر سلمه تابعی مخفی
 ابدی کوفی است که عهد رسول مقبول صلی الله علیه و سلم رایافته بود و بعضی گفته اند که مخفم از
 گویند که هر دو از زمان جاهلیت و زمان اسلام رایافته باشد و در سال یک صد وفات
 یافت در خلافت عمر بن عبد العزیز عن المرحله از قول طائفه مرجئه و از معتقد آنها گفته
 اند حق سبحانه جل شانه آن کسی را که گفت لا اله الا الله بر هیچ معصیتی از معاصی عذاب
 نکند و هیچ معصیتی خطا نمیکند هیچ عمل صالح را دایمان صدیق و عاصی را بر اهرت و مرجئه
 بضم میم و سکون را جهله و کس جیم که بعد آن همزه است و ازین قول معلوم شد
 که بدعت از راه از قدیم است فقال پس گفت ابو وائل **حکایت شعیب بن عبد الله**
 مدیث کرد مرا تنها عالم محمود عبد الله پسر مسعود که صحابه
 جلیل القدر و جمیل الاثر است و احوال وی در آمد
 کتاب الامان گذشته ان النبي صلى الله عليه وسلم قال

قال سالت ابا
 وائل عن المرحله
 فقال قلت لابي
 عبد الله ان الله
 صلى الله عليه وسلم
 قال

بدستی پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم فرمود **سَبَابُ الْمُسْلِمِ فُسُوقٌ** دشنام دادن
 مسلمان سپردن شدن از طاعت حق است و سباب بکسر سین جمله و بیا
 موده تخمین است و وی سخت از سب است و آن عبارت است از آنکه بگوید در
 شان یکم و پنجمی را که در وی نیست تا آنکه عیب لاحق شود بوی و بعضی گفته اند
 که سباب مثل قتال است و در بعضی روایات به بدل لفظ مسلم مؤمن آمده و فسوق
 بضم فاء و سین جمله است قال الله تعالی فلا رفث ولا فسوق و آن سخت تر از عصیان
 است قال الله تعالی و کره الیکم الکفر و الفسوق و العصیان و ازین قول مبارک معلوم
 شد که حق مسلم بر مسلم بن غنیم است و بر کس که مسلمان را بی حق شرعی دشنام دهد
 فاسق و مستحق عذاب است پس قول مرجیه باطل شد که گفته اند هیچ گناه بایمان
 ضرر نمیکند و از همین تقریر معلوم شد که جواب ابو املی ایسوال سائل که سوال از
 معتقد فرقه مرجیه کرده بود مطابق است کویا ابو املی گفته که قول مرجیه باطل است
 و چگونه حق شود قول آنها و حال آنکه رسول مقبول صلی الله علیه و سلم این قول فرمود
 که بر سبیل تعزیر دلالت نمیکند که دشنام دادن مسلمان ضرر نمیکند و دشنام دهنده
 را مستحق عقوبت کردند و **قَالَ كُفْرٌ** و کشتن مسلمان کفر نیست و ازین قول
 نیز در فرقه مرجیه معلوم می شود و مراد رسول علیه اسلام ازین کلام مبالغه است
 در تهدید بر قتل مسلمان و در رد بر فرقه مبتدعان و مراد حقیقت کفر نیست و مثال
 این مبالغه در کلام شریع بسیاری آید چنانچه آمده **الجماعة سنة موكدة لا تختلف عنها**
الاخفاق و این از جهت آنست که دلائل شرعی قطعیه قائم اند بر آنکه بنده بگناه
 کبیره کافر نمیکرد و چنانچه حق سبحانه جل شانیه فرموده **ان الله لا یغفر لانیس**
به و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء چنانچه همیشه شفاعت است و جز آن پس تسک
 خواج باین قول **دکفر مرتکب کبیره** صحیح نیست یا گوئیم که اطلاق کفر بر قتال از جهت
 مشابهت است زیرا که کشتن مسلمان از شان کافر است یا گوئیم مراد از کفر کفر لغوی
 است که آن عبارت از پوشیدن است و ازین از جهت آن باشد که حق مسلمان
 بر مسلمان دیکر آنست که اعانت و یاری در حوائج کبوی نماید و از خود را از وی دور
 آنکه بدو چون وی را ایذا رساند و کشت او را پس البته آن حق را پوشیده کرد و امید

سباب المسلم
 فسوق و قتاله
 کفر

یا گوئیم که مراد از کفر نزدیک شدن است با و در آیه و عاقبت اگر توبه از آن ننماید
 بسبب آن که قمار در کفر و انکار خواهد شد یا گوئیم مراد از قتال استحلال قتال
 و شتخاف است لکن برین جواب این قول مطابق از برای ترجمه باب نمی آید
 و ایضا فرق در استحلال سباب و استحلال قتال نیست بلکه استحلال هر دو یکا فرست
 و عبارت حدیث مبارک بر فرق دلالت میکند و از رسول مقبول صلی الله علیه و سلم
 که مروی شده است لعن الله القمار یعنی لعن الله قمار و از زید از مشبه می باشد پس مراد است که هر دو
 غایت تاثیر میکند لعن در عین و قتال نفس و الله تعالی علم حد ثنا قیدیه هو
 ابن سعدی حدیث کرد مایان را قیبه بر وزن مصفر که آن پسر سعد ثقیفی است
 و احوال وی در باب اسلام من الاسلام که شش قاتل آنرا شما عیال بن جعفر
 و وی را هم انصاری مدنی متوفی بغداد است که احوال و در باب علامه المناقب
 که نوشته عن حمید بن عمار جمله پسر عبیده بن عمار پسر تیر بکر تا مشایخه فو قاتل
 و سکون یا مشایخه تخمینا یعنی سهم است و بعضی گفته اند پسر تیر و یه و حمید را
 بصری است و وی سولی از برای طلحه الطحا بود و وی مشهور بجید طویل بود
 و بعضی گفته که وی دراز نبود لیکن در اسماهای آن شخصی بود که وی را حمید قصیر
 می گفتند پس از جهت تیره وی را حمید طویل گفته عن ابنی که خادم سید انش بود
 قال ابنی بنی عباده بن الصامت گفت حضرت انس خبر داد مرا تنها حضرت عباده
 پسر صامت که یکی از نقباء در شب عقبه بود و احوال وی در باب علامه الاغانی
 حب الانصار که نوشته ان رسول الله صلی الله علیه و سلم خرج که بدرستی رسول
 خدا صلی الله علیه و سلم بیرون شد یحیی بن یسار القدری که خبر برده بود عالی که خبر
 به دراز شب قدر که هم شب است پس قول او یحیی یا حال است یا استیناف
 جواب از سوال سائل که گویا گفت از برای چه چیز رسول مقبول بیرون می آید
 و در از برای آنکه تا خبر به به اصحاب کرم را از شب قدر فتوحی در جلال من
 المستلهمین پس منازعت و مخالفت کردند میان خود و مردن سلمان
 ابن و حیر گفت بکه یکی از آنها عبده پسر ابی مدره بجاء جمله مقبوه بعد از آن

حدیث ثقیفی
 مع ابن سعد
 قال ابن سعد
 بن جعفر بن حمید
 عن ابنی قال
 ابنی بنی عباده
 بن الصامت
 رسول الله صلی
 الله علیه و سلم
 خرج یحیی بن
 یسار القدری
 را خبر داد مرا
 تنها حضرت
 عباده
 پسر صامت
 که یکی از
 نقباء در
 شب عقبه
 بود و احوال
 وی در باب
 علامه الاغانی
 حب الانصار
 که نوشته
 ان رسول
 الله صلی
 الله علیه
 و سلم
 خرج که
 بدرستی
 رسول
 خدا صلی
 الله علیه
 و سلم
 بیرون
 شد یحیی
 بن یسار
 القدری
 که خبر
 برده بود
 عالی که
 خبر
 به دراز
 شب قدر
 که هم
 شب است
 پس قول
 او یحیی
 یا حال
 است یا
 استیناف
 جواب از
 سوال
 سائل که
 گویا
 گفت
 از برای
 چه چیز
 رسول
 مقبول
 بیرون
 می آید
 و در از
 برای
 آنکه
 تا خبر
 به به
 اصحاب
 کرم را
 از شب
 قدر
 فتوحی
 در جلال
 من
 المستلهمین
 پس
 منازعت
 و مخالفت
 کردند
 میان
 خود و
 مردن
 سلمان
 ابن و
 حیر
 گفت
 بکه
 یکی
 از
 آنها
 عبده
 پسر
 ابی
 مدره
 بجاء
 جمله
 مقبوه
 بعد
 از
 آن

بدال مهربان که بعد از آن بر او مصلحت متوجه بعد از آن بدال مهربان نیز و دیگر کعب
 پس مالک بود که بود بر عهد الله دین از برای کعب و کعب طلب میکرد
 از وی دین خود را پس آن هر دو منازعت کردند و بلند کردند آواز
 خود را در مسجد فقال پس فرمود رسول خدا صلی الله علیه و سلم ای خبیث
 که بدستی من پیروان شد لَا خَيْرَ كُمْ بَلَيْكُمُ الْقَدَرُ مَا أَنْتُمْ خَيْرُ دَهْمٍ شَأْنٍ رَأَى
بِقَعِينِ شَبِّ قَدَرٍ دَانَهُ تَلَا حِي وَ بَدْرَسْتِي كَقَتْلُو وَ مَخَاصِيتُ كَرْدَفَلَانِ
وَقَلَانِ فَلَانِي وَ فَلَانِي كَنَامِ أَنْ هَرْدُ مَرْدَادِ فَرَمُودِ فَرَحْتِ بِسُفْهِانِ
 کرده شد آن شب یعنی عالم و تعیین آن چنانچه آخر حدیث مبارک دلاله
 بآن میکند و عسی ان یلکون خیر الککم و نزدیک است که باشد آن رفع
 بهتر و خوشتر از برای شما از جهت آنکه اجتهاد تمام در حال بهام در طلب آن
 شب نماید پس ثواب عظیم نزد رب کریم از برای شما حاصل شود فالتسوی
 پس طلب کنید آن شب قدر را فی الشَّيْخِ و در پیست و نفتم از ماه مبارک
 رمضان و الشَّيْخِ و در پیست و نفتم آن ماه قرآن و الخمیس و در پیست و نفتم
 آن ماه رحمت و غفران و اگر گفته که تقیید پیست و رمضان از کجا معلوم شد
 زیرا که درین حدیث مبارک هر سه عبارت مطلق اند و آن هر دو در لفظ
 مذکور نیستند جواب آنکه از احادیث دیگر معلوم شده که آنها دلالت میکند
 که آن شب در عشره اخیره ماه مبارک رمضان ثواب اگر گفته شود که این حدیث
 رسول اواب مطابق ترجمه باب چگونه واقع شد جواب آنکه درین حدیث
 مبارک مذمت خصوصیت است و بیان است که صاحب خصوصیت ناقص است از جهة
 آنکه وی از سبب اشتغال بخصومت از خیر بسیار محروم میگردد خصوصاً و تقیید در مسجد باشد
 و در وی بلند کردن آواز بجنود رسول مقبول صلی الله علیه و سلم باشد بلکه اسباب اوقات منجر
 بسوی جلا اعمال صالحه میگردد چنانچه حق سبحانه و تعالی در کلام خود فرموده و لا تجهر و ال
 بالقول کثیر بعضکم لبعض ان تجهر اعلاکم و انتم لا تسعرون **بَابُ سُؤَالِ جِبْرِيلَ**
 الی الله علیه و سلم بآب است در بیان سوال نمودن حضرت جبرئیل علیه السلام
 صلی الله علیه و سلم عن الایمان از حقیقت ایمان و اذعان و الاسلام و الاحسان و از اسلام

قَتْلُو كَقَتْلُو
 لَا خَيْرَ كُمْ بَلَيْكُمُ الْقَدَرُ
 مَا أَنْتُمْ خَيْرُ دَهْمٍ شَأْنٍ رَأَى
 بِقَعِينِ شَبِّ قَدَرٍ دَانَهُ تَلَا حِي
 وَ بَدْرَسْتِي كَقَتْلُو وَ مَخَاصِيتُ
 كَرْدَفَلَانِ وَقَلَانِ فَلَانِي وَ
 فَلَانِي كَنَامِ أَنْ هَرْدُ مَرْدَادِ
 فَرَمُودِ فَرَحْتِ بِسُفْهِانِ
 كَرْدَهُ شَدَّ أَنْ شَبِّ يَعْنِي عَالَمٌ
 وَ تَعْيِينُ أَنْ چنانچه آخر حدیث
 مَبَارَكٌ دَلَالَةٌ بِأَنَّ يَكُونُ
 خَيْرَ الْكُكُمُ وَ ذَرِيقٌ هَسْتُ كَهْ
 بَاشَدُ أَنْ رَفْعٌ بَهْتَرُ وَ خُوشْتَرُ
 اَزْ بَرَايِ شَمَا اَزْ جِهَتِ اَنْكَه
 اِجْتِهَادُ تَمَامٌ دَرْ حَالِ بَهَامُ
 دَرْ طَلَبِ اَنْ شَبِّ نَمَايَدُ پَسِ
 ثَوَابٌ عَظِيمٌ نَزْدُ رَبِّ كَرِيمٍ اَزْ
 بَرَايِ شَمَا حَاصِلُ شُودُ فَالتَّسْوِي
 پَسِ طَلَبِ كُنَيْدِ اَنْ شَبِّ قَدَرِ
 رَا فِی الشَّيْخِ وَ دَرِ پَسِ تِ وَ نَفْتَمُ
 اَزْ مَاهِ مَبَارَكِ رَمَضَانَ وَ الشَّيْخِ
 وَ دَرِ پَسِ تِ وَ نَفْتَمُ اَنْ مَاهِ
 قُرْآنِ وَ الْخَمِيسُ وَ دَرِ پَسِ تِ وَ
 نَفْتَمُ اَنْ مَاهِ رَحْمَتِ وَ غَفْرَانِ
 وَ اَكْرَهْتُمْ كَهْ تَقْيِيدِ پَسِ تِ وَ
 رَمَضَانَ اَزْ كَجَا مَعْلُومُ شَدَّ
 زَرَا كَهْ دَرِینِ حَدِیْثِ مَبَارَكِ
 هَرِ سَهْ عِبَارَتِ مَطْلُوقِ اَنْدُ وَ اَنْ
 هَرِ دُو دَرِ لَفْظِ مَذْكُورِ نِیْسْتَنْدُ
 جَوَابُ اَنْكَه اَزْ احَادِیْثِ دِیْكَرِ
 مَعْلُومُ شَدَّ كَهْ اَنْهَا دِلَالَتِ
 مِیْكَنَدُ كَهْ اَنْ شَبِّ دَرْ عَشْرَهْ
 اَخِيرَهْ مَاهِ مَبَارَكِ رَمَضَانَ
 ثَوَابُ اَكْرَهْتُمْ شُودُ كَهْ اَيْنِ
 حَدِیْثِ رَسُولِ اَوَابِ مَطَابِقِ
 تَرْجُمَهْ بَابِ چَكُونَهْ وَ اَقْعُ
 شَدَّ جَوَابُ اَنْكَه دَرِینِ حَدِیْثِ
 مَبَارَكِ مَذْمُوتِ خُصُوصِیْتِ هَسْتُ
 وَ بَيَانِ اَسْتُ كَهْ صَاحِبِ خُصُوصِیْتِ
 نَاقِصُ هَسْتُ اَزْ جِهَتِ اَنْكَه
 وَی اَزْ سَبَبِ اشْتِغَالِ بَخُصُومَتِ
 اَزْ خَیْرِ بَسَارِ مَحْرُومُ مِیْكَرْدُ
 خُصُوصاً وَ تَقْيِیدُ دَرِ مَسْجِدِ بَاشَدُ
 وَ دَرِ وَی بَلَنْدُ كَرْدَنِ آوَاژِ
 بَجُنُودِ رَسُولِ مَقْبُولِ صَلَّى
 اَللّٰهُ عَلَیْهِ وَ سَلَّمَ بَاشَدُ بَلْكَ
 اَسْبَابِ اَوْقَاتِ مَنَجَّرِ بَسُوْنِ
 جَلَا اَعْمَالِ صَالِحِهْ مِیْكَرْدُ
 چنانچه حَقُّ سَبْحَانَهُ جَلَّ شَانَهُ
 دَرْ كَلَامِ خُودِ فَرْمُودَهْ وَ لَا تَجْهَرُ
 وَ اَلْ بِالقَوْلِ كَثِیرُ بَعْضُكُمْ
 لِبَعْضٍ اِنْ تَجْهَرُ اَعْلَاكُمْ وَ اَنْتُمْ
 لَا تَسْعُرُونَ **بَابُ سُؤَالِ جِبْرِيلَ**
 اِلَى اللّٰهِ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ بَابُ
 هَسْتُ دَرِ بَيَانِ سُؤَالِ نُمُودَنِ
 حَضْرَتِ جِبْرِیْلِ عَلَیْهِ سَلَامٌ
 صَلَّى اَللّٰهُ عَلَیْهِ وَ سَلَّمَ عَنْ
 الْاِيْمَانِ اَزْ حَقِیْقَتِ اِيْمَانِ وَ اِذْعَانِ
 وَ الْاِسْلَامِ وَ الْاِحْسَانِ وَ اَزْ اِسْلَامِ

پس لفظ او و در قول مصنف رحمه الله علیه و ما بین معنی مع است و از برای
 عطف نیست تا آنکه در زیر ترجمه باب داخل آید زیرا که از برای حکایت و فدا
 بعد بقیس را و این قول پروردگار را هیچ دخلی در ترجمه باب نیست پس گویند
 گفته جعل ذلک دنیا مع ما بین نبی صلی الله علیه و سلم من الایمان که آن عین
 اسلام است از جهت آنکه رسول مقبول صلی الله علیه و سلم در قصه آنها ایمان را
 با سلام تفسیر کرد و مع قوله تعالی و من یتبع آه از جهت آنکه این آیه که میسر دلالت
 میکند بر آنکه ایمان و اسلام یک است پس معلوم شد از این کلام که دین و ایمان
 و اسلام متحد اند و مقصود مصنف رحمه الله علیه از آوردن این کلام همین است پس
 باین تقریر مندرج شد و هم آن کسی که و هم کرده که قصه بعد بقیس در ترجمه باب ذکر
 شده و بعد از این حدیث قصه آنها در بیان ترجمه باب هرگز نیامده و این مخالف
 حادث مصنف است فافهم حدیثاً مستنداً و بفتح دال مشدده بر صیغه اسم مفعول
 تا باب تغلیل و کینت او ابو الحسن پسر پسرین اسدی بصری که اسوال او در باب
 من الایمان ان یحب لایحه گذشته قال حدیثاً مستنداً فیمن یحب لایحه که معروف
 است باین علیه بضم عین جمله و فتح لام و فتح یاء مشدده تحتانیه شده و کینت او
 ابو بشر بصری است که دل به بغداد در آخر خلافت مارون رشید شده بود و در همان
 بغداد وفات یافت و در مقابل جسد پسر مالک مدفون شده و احوال او در باب حب
 الرسول من الایمان گذشته لکن امام محمد بخاری رحمه الله علیه در همانجا دی را بکینت
 یاد کرد و گفت ابن علیّه و درین مقام بنام یاد کرد از جهت کمال ضبط و امانت و تمام حفظ
 و دیانت زیرا که در هر مقام هر دو یکی که از شیوخ بخاری شنیده بود و همان و جواد و مؤد
 قال أخبرنا أبو جحان التیمیّ حیّان بفتح حاء جمله و تشدید یاء مشدده تحتانیه ما خود از حیّان
 است یا از همین و بر تفسیر او غیر منصرف است و بر ثانی منصرف و آن یکی پسر سعید پسر
 حیّان کوفی می است یعنی منسوب بسوی تیم بفتح تاء مشدده تحتانیه و سکون یاء
 مشدده تحتانیه پس مرده دیگر کتب که از قریش بود و از روی روایت کرده است ایوب
 و عیش که آن هر دو از جمله تابعین با وجود آنکه وی تابعی نیست و این از جمله فضائل وی
 است احمد پسر عبد الله گفته که وی ثقه صالح صاحب منت است و در سال یکصد

حدیثاً مستنداً
 قال حدیثاً مستنداً
 حدیثاً مستنداً
 حدیثاً مستنداً
 حدیثاً مستنداً
 حدیثاً مستنداً
 حدیثاً مستنداً
 حدیثاً مستنداً

و چهل و پنج ذوات یافت هن آبی در حلقه بضم ذال معجمه و سکون را و جمله و بعین
 جمله و نام او هم پس عرو و پسر چهره بیکه کوئی که احوال و در باب یکم از این الامان
 که نشسته هن آبی هر پنج قاتل گفت حضرت ابی هریره رضی الله عنه که ان الی بنی
 الله علیه و سلم بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم بآیه ظاهر و آشکارا یومئذ در یک روز
 از روز لکناس از برای مردم یعنی رسول مکرم در مجلس همراه مردم نشسته بود در
 روزی او جوی که همراه یکم است بخت نبود بلکه رسول مختار در همان مجلس از جمیع
 غبار ممتاز بود و چنانچه در روایت ابی فروه آمده که اول او چنان وارد شده که آن
 رسول الله صلی الله علیه و سلم یکس پس از صحابه فحیحی الغریب فخلد ری بهم هو خطبنا
 الیه ان یعمل له مجلسا یعرفه الغریب اذا تاه قال فقیل له دکا تاسن لین کان یکلس علیه
 از تنی و از بهین روایت استنباط کرده عالم سنی امام قزلبی رحمه الله علیه که نشستن
 عالم متقی بر مکان عالی که مختص بآن عالم باشد از برای تعلیم مردمان و مانند آن مستحب
 و افضل است قاتله در جمل پس آمدی را مردی یعنی فرشته در صورت مردی
 و در کتاب تفسیر مصنف رحمه الله آورده اذ تاه رجل یسیر و در روایت ابی فروه
 آمده فانما جلوس عنده اذ قبل جل حسن الناس و جهابطیب الناس رجلا کان
 یتابا لم یسجد الناس و در روایت مسلم از حضرت عمر رضی الله عنه آمده یثابا نحن
 عند رسول الله صلی الله علیه و سلم اذ طلع علینا رجل شدید بياض الثوب شدید سود
 الشعر و در روایت حیان سواد الحیجة آمده لایری علیه اثر اسفر و لایعرف منا احد
 حتی طس الی انبی صلی الله علیه و سلم فاسند رکبتیه الی رکبتیه و وضع کفیه علی فخذیه
 و اگر گفته شود که صاحب رای صواب حضرت عمر بن الخطاب چگونه علم و معرفت
 حاصل کرد که آن مرد را هیچکس از صحابه و نظام نشناخت جواب آنکه از غلبه وطن خود
 معلوم کرده یا از قول جماعه حاضرین در مجلس سید مرسلین مفهوم کرده باشد بلکه بهین
 احتمال صواب است از جهت آنکه در روایت عثمان بن عیات در بهین حدیث مبارک
 چنان وارد شده فظفر القوم بعضهم الی بعض فقالوا ما نعرف هذا و متهم در و درین
 حدیث مبارک در روایت عامر و پسر ققاع چنان وارد شده که رسول محمد و صحابه
 الله علیه و سلم فرمود سلونی فها بوا ان یسلوه فجاء رجل من نجد و در روایت ابن

هن آبی هر پنج قاتل
 گفت حضرت ابی هریره
 رضی الله عنه که ان الی بنی
 الله علیه و سلم بود
 پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم
 بآیه ظاهر و آشکارا
 یومئذ در یک روز

ابن منده آمده بین رسول الله صلی الله علیه وسلم خطب از باز جل النخ پس گویم
 رسول با کمال مردمان را بسوال در میان خطبه واقع شده بود و ظاهر این روایت
 دلالت بر آن میکند که آن مرد صاحب فطنت در حال خطبه آمده بود پس آمدن وی یا
 موافق زمان انقضای خطبه بود یا ذکر کرد این قدر را در حالت جلوس و تعبیر کرد از و
 راوی بخطبه فقال پس گفت آنزوما ایمان چیست ایمان و حقیقت آن و در
 کتاب تفسیر از مصنف رحم الله علیه آمده یا رسول الله ما الایمان قال جواب فرمود
 رسول محمود صلی الله علیه وسلم از برای آن مرد الایمان ان تؤمن بالله ایمان این
 است که بگروی بخدا تعالی بذات و صفات ثبوتیه و سلبیه وی و تنزیه و تقدیس ذات
 حق سبحانه جل شانہ از جمیع نقائص و عیوب و امارات حدوث و اگر گفته شود که حضرت
 جبرئیل چگونه قبل از اسلام بر رسول جمیل ابتدا بسوال و کلام نمود جواب آنکه از جهت مبالغه
 کردن در انقضای حال خود یا از جهت آنکه معلوم کرد که حلام دادن و هب نیست بلکه
 سنت است یا آنکه حضرت جبرئیل این وقت در و در رسید المرسلین سلام داده لکن
 راوی نقل کرده و این جواب اخیر معتد و صحیح است زیرا که ثابت شده است در روایت
 ابی فروه پس از قول و کان ثیابہ لم یسہا دنس آمده حتی سلم من طرف البساط فقال سلام
 علیک یا محمد فرد علیه السلام قال اذنی یا محمد قال اذن فزال بقول اذنی و مررا و یقول
 اذن و در روایت عطاء از حضرت ابن عمر بیان آمده که آن مرد گفت السلام علیک
 یا رسول الله و وجه جمع در میان دو روایت اینست که آن مرد اول ابتدا و آغاز بنام
 مبارک آن مرد و ممتاز کرد و بعد از آن خطاب کرد و گفت یا رسول الله و در روایت ثری
 آمده الام علیکم یا محمد و از آن استنباط کرده که مستحب است آنکس که در مجلس در آید که اول
 التعمیم اهل مجلس سلام نماید و بعد از آن تخصیص نماید سلام بر کس را که میخواهد تخصیص آن و تقدیم
 سوال از ایمان از آنجمله واقع شده که آن اصل و اساس جمیع اعمال صالحه است
 بعد از آن سوال سلام آغاز کرد زیرا که وی مصدق و شاهد دعوی ایمانست و بعد
 احسان سوال نمود زیرا که آن متعلق بآن هر دو است و در بعضی روایات سوال سلام
 مقدم بر سوال ایمان آمده و آن مبنی بر اینست که اسلام امر ظاهر است و ایمان امر باطنی
 پس آغاز از جهت کمال امتیاز با مرطاهری نمود بعد از آن انتقال بسوی امر باطنی نمود

فقال ما الایمان
 قال ان تؤمن بالله
 و ربه و ما خلقه
 و ما یومنه

وَمَلِكٌ كَتَمَ وایمان آری بفرشتگان احد تعالی که اجسام نورانیه اند و قادر
 اند بر تشکیل باشکال مختلفه و بندگان خدا اند که بی فرمانی نکلند او را و متصرف اند
 در عالم باذن وی تعالی و متصف نیستند بر منی و مردی و باقی صفات ایشان
 که در کتاب و سنت واقع شده است وَبَلَقَ آری بریدار خدا تعالی
 در آخرت نووی گفته که مراد از لقار و رایت تعالی در آخرت نیست از جهت
 آنکه هیچ یکی از مردمان قطع و جزم بریدار خدا تعالی ندارد زیرا که رویت پروردگار
 مختص است بانگسی که بر ایمان وفات یا بدو خاتمه و عاقبت خود اعدی را بجز از
 انبیا اکرم علیهم السلام معلوم نیست لکن در این قول نووی نظر است زیرا که
 قطع و جزم رویت را برای جان خود درین مقام هیچ دخلی نیست بلکه لازم است
 که اعتقاد نماید که رویت پروردگار در سرای آخرت حق است وَتَرْتَّلَهُ و اینکه ایمان
 آری بر سولان او تعالی که حق سبحا جل شانہ بجمال عنایت و رحمت خود را بجمیع
 را فرستاده از برای تکمیل هدایت خلق و تکمیل معاش و معاد ایشان و مؤید کردند ایشان را
 بمعجزات باهرات و آیات ظاهرات و واجب است ایمان آوردن بجمیع انبیا
 اکرم علیهم السلام و اگر از نبوت یکی از انبیا اکرم انکار نماید پس آن منکر کافر مطلق
 است و واجب است احترام و تنزیه ساحت ایشان از وصفه نقص و عصمت ایشان
 از جمیع کنایان خود و بزرگترش از نبوت و پس از وی و همین است قول
 مختار و آنچه از بعضی مفسران و اهل قصص و اخبار از بعضی از ایشان مثل برادران
 یوسف و داود علیهم السلام نقل کرده اند صحیح نیست و اگر هست خطا و نویسیان
 است و صحیح است که برادران یوسف علیهم السلام پیغمبر نبوده اند و آنچه در قرآن
 مجید پروردگار رحیم بآدم علیه السلام نسبت عصیان کرده و عتاب نموده مبنی
 بر علو شان قرب اوست و مالک را میرسد که بر ترک اولی و فصل اگر چه
 بجهت معصیت زسد به بنده خود هر چه خواهد بگوید دیگری را محال که تواند گفت و اینها
 ادبی است که لازم است رعایت آن و آن این است که اگر از جانب حضرت بعضی انبیا
 که مقربان درگاه اند عتاب و خطا رود یا از جانب ایشان که بندگان خاص و عینه و وضعی
 و ذلتی و انکسار صادر کرد که همه نقص بود ما را نباید که در آن دخل کنیم و بدان تکلم نماییم

وَمَلِكٌ كَتَمَ
 بَلَقَ آری بریدار خدا

مجل عقدا در حق سید انبیا، صلی الله علیه و سلم است که هر چه جز مرتبه الوهیت
 وصفات اوست حضرت اورا ثابت است و وی همه صفات و کمالات بشری را
 شامل و در همه راسخ و کمال و کامل و آن تَوْحِيدٌ بِالْبَعْثِ و اینکه ایمان آری مانگه
 بر آنکه محقق مردمان را زکورا از برای حساب و جزا حق است پس فرق در میان تقا و بعث
 است که تقا بعد از اتعال بسوئی دار جزا باشد و بعث قبل از ان قال گفت بفرود
 و سوال کرد در رسول احمد ما الْإِسْلَامُ حَقٌّ حَقِيقَةٌ اسلام قال فرمود رسول کامل
 در جواب آن سائل که أَلَا يُشْلَكُ أَوْ تَقِينُكَ اللَّهُ وَلَا تُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا اسلام این است
 که پرستش کنی خدای تعالی را که معبود بالحق است و شریک نیاری بآن خدا تعالی
 در ذات و صفات و عبادات نه بشکر علی و نه بشکر خفی نووی گفته که احتمال دارد
 که اراده کرده شود عبادت معرفت خدای تعالی پس درین هنگام عطف صلوة
 و جزآن بر عبادت از جهت دخیل کردن آنها در اسلام است و احتمال دارد که مراد
 از عبادت مطلق طاعت باشد و عطف صلوة و جزآن از قبیل عطف خاص بر عام باشد
 و در ردایت حضرت عمر رضی الله عنه چنان آمده الاسلام ان تشهد ان لا اله الا الله
 و ان محمد رسول الله و اسلام در لغت بمعنی انقیاد و فرمان برداری و فروتنی بطبع و
 رغبت و تسلیم شدن مرکسی را بی سرکش و اعتراض و در شرح شریف عبار است
 از انقیاد و اطاعت احکام الهی و بجا آوردن ارکان خمسة دین مسلمانی که مذکور
 شوند پس اسلام اسم ظاهر اعمال است و ایمان نام باطن عقدا و دین عبارت از مجموع
 اسلام و ایمان است و آنچه در کتب عقاید مذکور است که اسلام و ایمان یکی است
 بآن معنی که هر مؤمن مسلم است و هر مسلم مؤمن و نفی یکی ازین دو اسم از مسلمان
 نتوان کرد و بحقیقت اسلام ثمره ایمان و فرع آن است و علماء را درین مسئله
 کلام بسیار است و تحقیق این است که گفته شد و ظاهر از ردایت حضرت عمر
 رضی الله عنه که لفظ ان تشهد واقع شده است که تکلم بلفظ شهادت شرط است
 در اسلام پس اگر لفظ شهادت مکتوبه یا کجائی لفظ تشهد لفظا علم آرد مسلمان
 نشود و لیکن بعزورت از دین متین معلوم شده است که اگر مجرد لا اله الا الله
 محمد رسول الله گوید مسلمان است و لا بد چون صیغه تشهد در احادیث شرط نبوده

و ان تشهد ان لا اله الا الله
 قال ما از ان یقین
 قال لا یسلم
 تعبد الله و لا شریک
 له شیئاً

شریعت واقع شده است پس بلفظ باین اولی و سومی باشد و نفی شرک همراه عبادت
از جهت آن صتم کرده شده که جاهل کفار بدکردار عبادت پروردگار در محاله نماز
نیکو دهند و پرستش بپایان همراه اینست همان نیز میگویند و در غمی که از آنکه بتان شرک
این دشمنان در استحقاق عبادت اند و در ایم از ارکان اسلام نماز است چنانچه فرموده
وَقَيِّمُوا الصَّلَاةَ و اینکه برپاداری نماز باینها را غایب از بهر پروردگار بی نیازند و
یا قیامت صلوة گذاردن اوست رست و در رست بتعدیل ارکان و محافظت
شرائط و سنن و آداب آن و تقییم بضم تاء نشاء فوقایند شتق از تقویم بمعنی رست
ساختن است چنانچه گویند اقام العود رست ساختن چوب را که کج بود یا مراد
به اوست و موظفیت برانست و جد و جهد نمودن در آن مشق از اقامت بمعنی مقیم
شدن یا از قیام سوق بمعنی برانگیز کردن یا از رسوم ارکان اسلام
بر آوردن زکوة مال است چنانچه فرمود و تَقْوَى الْكَوْفِ الْمَفْرُوضَةَ و اینکه ادا
کنی زکوة را که فرض کرده شده است بر تو بعضی گفته اند که بقید مفروضه احترام کردار
زکوة مجله که پیش از گذشتن مال ادا نماید زیرا که آن در وقت ادا مفروض
نیست و بعضی گفته که احترام از صدقه نفیله است که اطلاق زکوة بر آن صدقه نیز
آمده و زکوة در لغت بمعنی نثار و تطهیر است و دادن زکوة سبب نثار و زیاده
مال برکت و زان و موجب طهارة مال و طهارت صاحب اوست از زوایله کل
و امساک و شتقاق از تنگیه شهود نیز احتمال دارد که یا گواهی میدهد بصحت باین
و صدق دعوی محبت پروردگار تعالی چهارم از ارکان اسلام روزه و روزه رمضان
داشتن است چنانچه فرمود و تَصُومُوا رَمَضَانَ و اینکه روزه داری ماه مبارک
رمضان را و صوم در لغت بمعنی اساک یعنی نگه داشتن و در شریع شریف
عبادت است از نگه داشتن نفس از طعام و شراب و جماع و در بعضی علماء و سفیان
ثوری از ایشان است و گاه در شستن از عیبت نیز پس عیبت کردن نزد ایشان
شکننده صوم است و روزه کامل است که جمیع اعضا و جوارح را از نایز فرمود
شرح باز دارد و در رمضان مشق از رمض است بمعنی کرم کردن و شوقستن و چون
در روزه سوختن و کدختن نفس است باین علاقه ماه روزه را رمضان نام کردند

و تقییم الصلوة
و تقویم الزکوة
و تقییم الزکوة
و تقییم الزکوة

و این وجه بر تقدیری درست افتد که لفظ رمضان از او صلح شرع بود و
 گویند که در وقتی که یقین است ماه شهور می نمودند در آن ماه هوای گرم و تابستان
 بود و اسد علم و بعضی از محققین گویند که وی را رمضان از آن جهت گویند
 که وی سوزنده گناهان است یعنی جمیع گناهان از انسان سوخته شوند
 و آن انسان پاک و منبر از جمیع آنها گردد و این فضل عظیم از پروردگار
 کریم در حق این مهت مرحومه است و ازین کلام معلوم شد که تلفظ بلفظ رمضان بیاض است
 لفظ شهر بسوی آن جائز نیست **فایده** درین حدیث مبارک ذکر کج نشدن
 پنجم از ارکان اسلام است بعضی گفته اند که حج در آن وقت هنوز فرض نشده بود
 و این قول مردود است با آنچه در روایت عمر رضی الله عنه آمده که آن رجلانی آخر
 عمر النبی صلی الله علیه و سلم جاء الی رسول الله صلی الله علیه و سلم بعد از آن حدیث
 مبارک را تا آخر بدرازی ذکر کرد و ایضا در روایت حضرت عمر رضی الله عنه آمده
 و آنچه ابیت آن است طعت الیه سیلا آمده بلکه در روایت سلیمان بنی بعد از
 قول او و آنچه عبارت زنده و نیز آمده و آن این است و نعمت و فضل من الجنان
 و تتم الوضوء پس ولی این است که حمل کرده شود این حدیث مبارک را بر خصا
 و اقتصار و این را امام محمد بخاری رحمه الله علیه جائز میداند چنانچه سابق ازین
 گذشته قال گفت آن مردو سائل ما لا یحسنان ای رسول کامل چیست
 حقیقه احسان چون در بسیاری آیات و احادیث ذکر احسان واقع شده
 و آن را درجه عالی نهاده و مرتبه کمال دشته اند بعد از تفسیر از معنی اسلام
 و ایمان از حقیقت احسان نیز سوال کرد تا ما مر دین بکمال و تمام بین کرد و معنی
 احسان نیکی کردن است و آن بر دو وجه الحلاق می یابد نیکی کردن بر دم با لغام
 و اگر دم و نیکی کردن فعل را و بر وجه تکمیل و تجوید و ایتقان و چنانچه باید و شناید
 بجا آوردن آنرا گو یا اینجا نیز احسان کردن است بنفس خود در خلاف اینصورت
 ظلم است بنفس و بدی کردن است با و و حاصل آن اخلاص و حضور و خشوع
 است در عبادت و آن بحقیقه شرط کمال است بلکه شرط صحت اسلام و ایمان
 است قال گفت آن رسول کامل در جواب آن سائل در بیان حقیقت احسان

کَانَ الرَّحْمَ
 كَاتٍ

الْأَحْسَانُ أَنْ تَعْبُدَ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ كَحَسَنَ عِبَادَتِهِ كَمَا هُوَ فَتَدْرُسُ فَيُتَعَالَى رَأً
 چنانکه گویای منی او را و شک نیست کسی را که این حال باشد در نهایت همت و تعظیم
 و اجلال خضوع و حیا و شوق و ذوق و محبت و انجذاب خواهد بود و این مقام مشاهده
 است و مستغرق در دریای ذوق و فرو و ترازان مرتبه ارقیست که آگاه بودن
 است از نظر الهی و علم وی تعالی بحال بنده چنانکه فرموده قان که ننگ تراه فانته یراک
 پس اگر نیست تو باین حال که گویای منی او را عبادت کن او را بآن صفت که حاضر
 باشی از نیکه می بیند وی ترازین صورت نیز خوف و شیت و احتیاط در حرکات
 و سکنت و ضبط و رعایت افعال و احوال ادب و طمانیت و همد افغانت باین و شمال
 لازم حال خود بود چنانکه در حضرت بادشاهی که حافظ در قیاب و مشاهد احوال او است
 که نیستاد و باشدی قیدی و ترک ادب بروی تنگ کرد و آنکه با وجود آن ناظر و مشاهده جالب
 بادشاه بود او را حال دیگر و حضوری و لذتی دیگر باشد که فوق آن متصور نبود و قول سید
 عابدان و امام عارفان صلی الله علیه وسلم جعلت قره عینی فی الصلوة در مقام اول
 است و بالاتر و کامل تر از مقام تمام عابدان است ثم فثم و با بجملة در طاعت سه مرتبه است
 یکی همان قدر که ابراهیم کند از ادب و اجب چنانکه قضا و اجب نکرد و دیگر آنکه حکام و
 از نیک و شرائط و ادب از یکجا آرند که موجب حصول رضا و ترتیب جزیل گردد و باطن نیز
 از شوق و ذوق عباد و بندگی متملی شود بالاتر از همه آنست که در مشاهده معبود و حضور ذات قدس
 وی مستغرق باشد و در نماز که فضل عباد و اکمل قربات است و محاذاة معنوی که بقدر نسبت
 الهی تعالی باشد حاصل است که باطن بتواریت آن منور میگردد که کیفیت آن جز بدوق نتوان
 یافت رزق الله تعالی و ازین حدیث اسکان رویت حق تعالی آخره است سنا میسون نمود
 که در دنیا به ترا که محب جسم از آن محبوب محروم است و چون این محب را فایده کانک تراه آنکه
 کرد و تاه در حدیث رویت و صیت کرده اند بجا فطرت برادران در اول و زو آخر آنکه میقتار رویت
 باریست تعالی در پشت یعنی تا ملکه شهود ذات هم رسد و تنه و تنه رویت بهی کرد که قوت بصیرت
 در وی دران نشاء ابرار خواهد یافت بدانکه مینای بن قین لکان کلام و فقه و تصوف و عبادت
 شریف بیان هر سه مقام کرد و این اشارتست با عقدا که مسائل حول کلام اند و اسلام اشاعت بقصه
 که متضمن اعمال احکام شرعی و فروعیه است و احسان اشارت باصل تصوف که عباد را صدق توجیه الی الله

الْأَحْسَانُ أَنْ تَعْبُدَ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ
 الله کانک تراه
 قان که ننگ تراه
 خانه میات

و جمیع معانی تصوف که جمیع مشایخ طریقت اشارت بآن کرده اند باین راجع
 است و کلام و فقه و تصوف لازم یکدیگر اند که هیچ یکی بی دیگری تامی نپذیرد و صورت
 تربیت دوزیر که احکام الهی بی فقه شناخته نمی شود و فقه بی تصوف تمام نشود زیرا که عمل
 بی صدق توجه تامی نپذیرد و هر دو بی ایمان صحیح نکرد در مثال روح و جسد که هیچکدام
 بی دیگری وجود نگیرد و کمال نپذیرد و از اینجا فرمود امام مالک رحمه الله علیه من
 تصوف ولم یفقه فقد تنذق ومن لم یفقه ولم یصوف فقد نقص ومن جمع
 بینهما فقد تحقق کمال جمیع نیست و یافیه همه زنیغ و ضلال است و بتوفیق من
 الله الکریم المتعال و چون احکام و مقامات قرب و یقین همه بیکنش اشارت
 بقیام قیامت و وجود علامات و امارات آن کرد تا تپیده گردد و باعث شود
 بر التزام عبادت و تحصیل کمال خانیچه فرمود قال گفت آفر دوز برای رسول احمد
 و سوال از رسول محمود نمود منی الساعة که کم دم وقت قیامت قائم خواهد شد
 و الساعة در لغت معنی باره از زمان غیر معین و محد و در اصطلاح اهل حساب بخم مجرب
 از سیست و چهار جزو از روز و شب و قیامت را ساعه گویند و جهان در ساعه
 گذشته قال فرمود رسول کامل در جواب سوال آن سائل ما السؤل عنها یا علم
 من السائل نیست آنکسی که پرسیده شد و او را از وقت قیامت ساعت دانا تر از
 کسی که پرسنده است یعنی من از تو دانا تر بدان وقت نیستم یعنی من و تو هر دو
 برابریم در نادانستن او و درین اشارت است بآنکه انسان را لازم است وقتی که سوال
 کرده شود از چیزی که علم وی بآن چیز نباشد باشد اینک تصریح بعدم علم خود نماید و علم آن
 چیز بسوی خدا بیعانه مفوض گرداند و این از علم است و ثلث روح همین است و اگر
 گفته شود که حضرت جبرئیل از رسول عجل از وقت ساعه چگونه سوال نمود و قال آنکه وی
 میدانست که علم وقت قیامت بجز از ذات اقدس هیچکس نمیداند جواب آنکه وی
 متنبه میکرد و جاه حاضرین را که علم وقت قیامت احدی بجز از ذات اقدس نمیدانند
 تا اعتقاد خود را باین سخن راجح نمایند و باز از سوال آن جان خود را بکنند و سناخت
 عن اشترک با و زود است که خبر میدهم ترا از علامات و امارات آن قیامت و نشانیها
 و اذاه لدمت الامة و زیاده و کینه مالک و مری خود را پس آن

قال منی الساعة
 قال ما السؤل
 عنها یا علم
 من
 السائل
 عن اشترک
 با و زود
 است
 که
 خبر
 میدهم
 ترا
 از
 علامات
 و
 امارات
 آن
 قیامت
 و
 نشانیها
 و
 اذاه
 لدمت
 الامة
 و
 زیاده
 و
 کینه
 مالک
 و
 مری
 خود
 را
 پس
 آن

و از این روایت
 در این کتاب
 مذکور است
 که
 حضرت
 جبرئیل
 از
 رسول
 عجل
 از
 وقت
 ساعه
 چگونه
 سوال
 نمود
 و
 قال
 آنکه
 وی
 میدانست
 که
 علم
 وقت
 قیامت
 بجز
 از
 ذات
 اقدس
 هیچکس
 نمیداند
 جواب
 آنکه
 وی
 متنبه
 میکرد
 و
 جاه
 حاضرین
 را
 که
 علم
 وقت
 قیامت
 احدی
 بجز
 از
 ذات
 اقدس
 نمیدانند
 تا
 اعتقاد
 خود
 را
 باین
 سخن
 راجح
 نمایند
 و
 باز
 از
 سوال
 آن
 جان
 خود
 را
 بکنند
 و
 سناخت
 عن
 اشترک
 با
 و
 زود
 است
 که
 خبر
 میدهم
 ترا
 از
 علامات
 و
 امارات
 آن
 قیامت
 و
 نشانیها
 و
 اذاه
 لدمت
 الامة
 و
 زیاده
 و
 کینه
 مالک
 و
 مری
 خود
 را
 پس
 آن

نشانی قیامت است در تاویل و بیان مملو ازین عبارت شراح ذی فطانت
 را احوال است اکثر برانند که مراد بدان کثرت اتحاد سراری است و پیمان دان ۱۰
 را و کان که نسبت بآدمیان خود بجهت نسب پدران مولی و سیدان و حکم مالک
 دارند یا باعتبار آنکه اموال آدمی بعد از موت صاهر در جع با ولادت یا باعتبار
 تصرف اولاد در مال والد در حیاتش باذن صریح یا دلالت آن بعرف و عاده
 و علامت بودن این حال مر قیامت را یا بجهت وجود ترفه و تنعم و خروج از دنیا
 توسط و اعتدال در سبب و آلات معیشت است که مفصلی بخرج از انتظام
 احوال و فساد و اخلاق است یا بجهت استلزام آن کثرت جهاد و بسیاری بند آوردن
 و اسیر ساختن ایشان شاید که در میان بعضی از اولاد مادران خود را بند کرده و اسیر
 ساخته بپارند و مالک آنها شوند و اگر ظاهر نگردد که مادران ایشان اند خود دم و مستمر
 بر آنها مالک باشند و اگر ظاهر گردد بعد از ملکیت آزاد شوند یا بجهت آنکه کثرت جهاد
 باعث استیلا و مسلمانان بر بلاد کفر و غلبه و قوت اسلام و کمال اوست و چون هرگاه
 راز دلی در پی است منجر و مفصلی با نقطه دور دولت اسلام کرد که علامت قیامت
 است یا بجهت استلزام سواد ب اولاد با جهات و حقوق آنها و معامله کردن
 ایشان مثل معامله ملوک و سادات اگر گویند که کثرت جهاد و استیلا بر بلاد کفر
 در اول اسلام بسیار بود و ظاهر است که علامات قیامت در آخر زمان پیدا کرد
 جویش آنکه اول اسلام نیز آخر زمان است بر نسبت آنچه گذشته و اگر در آن وقت
 نیز بعضی از علامات قیامت پیدا کند و در نباشد چنانچه رسول مقبول صلی الله علیه
 و سلم فرمود بعثت انا و ابا عبد کبایتین و بلفظ تأمین اشارت بسوی دو نکست
 خود سبب و دسطی کردند و نیز شاید که در آخر زمان جهاد و استیلا بیشتر از پیشتر
 گردد و الله علم و بعضی گویند که این اخبار است به بیج اجماع اولاد در آخر زمان بفساد
 احوال مردم در رعایت احکام و اختلاط حلال و حرام شاید که بکثرت تداول ابیدی
 در دشمنان بدست فرزندان افقه و مضمون تلذ لاته ربهما صادق آید و بعضی
 گویند که این کنایت است از زاینده و امان ملوک و هر اراکه چون ملوک حاکم
 شوند مادران ایشان داخل رعایای ایشان باشند و ایشان ملوک و سادات شوند

نسبت آنها این نیز در آخر زمان پیدا خواهد شد خصوصا در اثنای دولت نبی عباس
 در و ساء و اکابر و اگر گفته شود که رتبهها تنها که برای تائینش میباشد چه گفته
 درجهها گفته و حال آنکه تصویراتی که کرده شد شامل ذکور و اناث است و چون
 آنکه موصوفش نفس به تقسیم است که لفظش مؤنث است و معنی او شامل ذکور و اناث
 است و نیز رب نکفت از جهت تعظیم و اجلال شان حضرت پروردگار تعالی اگر چه
 اطلاق رب باضافت بغیر وی سبحانه و یا مرد نبوت است و چون حکم در
 وی اینچنین است در این بطریق اولی خواهد بود و در روایتی بعلها یکبار رتبهها آمده و بعل
 نیز معنی رب و سید است و اگر معنی زوج بود نیز معنی تو چه باشد مذکور و صادق است
 چنانچه کنیزکی است در بند کفار آورده و او را مادر خود نامیده تر فرج نمایند و وی
 کند یا در صدر اول باب و در سنگ استند از وی اما در غبت میکردند در خرابی و در غایت
 و کذا اظواهر و رعایه الی الی المصنوع فی البقیان و وقتی که تغافل و بکفر کنند بر یکدیگر
 چنانکه گشته ان سیاه یا چنانکه کان سیاه در بنا و خانه پس این نشانه قیامت
 است یعنی فقراء و بادیه نشینان که همیشه بفقرو فاقه و مذلت در بنیابها میکنند و نیز
 مغرور و مبجل و معتبر گردند و در شهر ساکن شوند و خانههای بلند بنا کنند و به
 یکدیگر تغافل نمایند این نیز علامت قیامت است و نشان آخر زمان است که موجب
 اختلال است و بی انتظام جماعت عالم و باعث عزت و بزرگواری اراذل و افلاک
 و جهالت سبب تحارت و امانت آحاد و اکابر و علماء است آورده اند که ذوالقرنین
 در عهد دولت خود همه را بر حرفتها و صنعتها و کارها که با جدا مورث و مناسب حال
 هر طائفه بود میداشت و تغییر و تبدیل در آن راه میداد باعث امن و امان و سلامت
 و انتظام کارخانه دولت او این بود و در حدیث آمده است که قایم نشود قیامت تا
 آنکه باشد بهره ور و ارجمندترین مردم در دنیا لیکن دسبب خردان و نیز آمده است
 که از علائم قیامت است که نیکان پست و زبون باشند و بدان بلند و غالب
 پوشیده مانند که علامات قیامت از صغر و کبر بسیارند چنانچه در باب بیان اثر ط
 ساعت خواهد آمد ان شاء الله تعالی لکن تقصیر فرمود بر ذکر این دو چیز که مذکور شد که
 در نیت قیامت این قدر کافی است و بانی را در جا دیگر بیان فرمود و بهم بجهت با مومنه

و ان اظواهر و رعایه الی الی المصنوع فی البقیان و وقتی که تغافل و بکفر کنند بر یکدیگر

و بسبب التوکل و مداد دست بر علم و عمل و فیضان النور الهیة تا قوی گردد نور
و کمال انبساط در فضای دل حاصل گردد پس انعکاس یابد در قوی نقوشی که در
لوح محفوظ ترسیم شده و اطلاع می یابد بر مغیبات و تصرف نماید در جسام عالم سفل
بلکه تجلی میکند فیاض اقدس سبب معرفت که بهترین عطا یا است پس چگونه غیر حق جل
شانه منجلی و واضح نگردد قال الله تعالی عالم لغیب فلا یظهر علی غیبه احد الا من اراد فی حق
رسول و لفظ الایة احتمال دارد که منصوب باشد بتقدیر یعنی الایة یا مرفوع باشد بنا بر
ابتدا و خبرش محذوف باشد ای الایة مقروءة الی آخر یا مجرور باشد بخذف حرف
جاری الی الایة یعنی الی آخر الایة ثم کاد یترک است داشت آن مرد و پیرون آمد
از مجلس رسول اکرم صلی الله علیه و سلم ثم قال یسر فرمود آن رسول و اب ان برای
جماعه اصحاب زد و پس پیارید آنرا نزد من پس اصحاب کرم پیرون رفتند
ما آنرا پس پیارید فکرم یزد و آشتی پس ندیدند هیچ چیز را و هیچکسی را نیافتند
حاصل آنکه آنرا غائب شد از نظر اصحاب کرم دوی را نیافتند و شینا از جهت
مبالغه فرمودند گو یا فرمودند هیچ چیز را ندیدند ذات او را و نه اثری را از آثار
او پس آن جماعه اصحاب کرم باز بمجلس رسول علیه السلام رجوع کردند فقال
پس فرمود رسول علیه السلام از برای آن جماعه کرم هذا جبرئیل امین مرد غائب
جبرئیل امین است بجاء که بدرستی آمده بود یقیناً الناس دینهم محمدر حالیکه تعلیم
کنند مردان را دین و ایمان آنها نام بخاری رحمة الله علیه میگوید قال ابو عبد الله
قلت ابو عبد الله که کینیت و یست جعل کل ذلك من الايمان کرد اینده رسول
خدا صلی الله علیه و سلم این جمیع مذکور را از ایمان در قول خود که فرموده یعلم الناس
دینهم و الله اعلم بالصواب **باب** و در بعضی نسخها باب نیامده و گوئی
آن نسخه مازحی داند و بلکه سوال حضرت جبرئیل از ایمان که ترجمه باب اول است
تعلق باین حدیث بهیچ وجهی ندارد پس ادخال این حدیث در تحت آن ترجمه صحیح
نیست لکن بعضی محققین گفته اند که نفی تعلق این حدیث تا می در نیامده نیست زیرا که
آنرا در باب بی ترجمه ثابت شد پس آن بقره فصل از ما قبل است و در وی
تعلق فی الجملة با قبل ضروری است و اگر ثابت نشد پس تعلق متعین است و این حدیث

و بعد از این که
رسول خدا را
سبحان الله
جبرئیل امین
فرمود که
این حدیث
در کتاب
تحت این
باب است
و این حدیث
در کتاب
تحت این
باب است

تعلق دارد بقول او در ترجمه باب که گفته جعل ذلک کلمه دنیا و وجه تعلق است که در هر
 حدیث هر قل یا بن را باسم دین یاد کرده پس معلوم شد که دین و ایمان متحد اند
 و همین است مقصود مصنف رحمه الله علیه و اگر گفته شود که استدلال باین حدیث
 صحیح نیست زیرا که آن منقول از هر قل است و وی کافر بود جواب آنکه این قول را
 هر قل از رای و جهاد خود گفته بلکه از کتب سابقه انبیا اگر هم علیهم السلام خبر داده
 و اینها این حدیث را بر اصحاب بکار خوانده شد و چکسی از آنها انکار بران نکرد بلکه
 استحسان کردند قول او را و اینها هر قل از اهل کتاب بود و در شرح آنها ایمان و دین متحد
 بودند و شراغ سابقه حجت اند که ما را عمل بآنها لازم است مادامیکه نسخ آنها ثابت نشده
 باشد ولیکن بنابر آنکه آن شریعت مایان است چنانچه در علم اصول محقق شده حدیث
 از ائمه علیهم السلام بنی حنفیه بجا آمده و بزار مجله پسر محمد پسر مصعب پسر عبد الله پسر زبیر
 پسر عوف قرشی مدنی ابن سعد گفته که وی فقه و صدوق است و در روزه بسیار می کند
 و اقامت میکرد و در وی و عاضری می شد در عیدین بدین مقدمه و در سال دو صد
 و سی وفات یافت قال ابو ابراهیم بن یونس و نسبت او ابو اسحاق پسر سعد
 پسر ابراهیم پسر عبد الرحمن پسر عوف قرشی مدنی است و در بغداد و الی بیت المال شد
 و در همانجا وفات یافت و احوال او در تفاضل اهل الایمان گذشته عن صاحب
 و کینت او ابو محمد پسر کیسان غفاری مدنی است و احوال او در آخر قصه هر قل گذشته
 عن ابن ابی شهاب و وی امام ابو بکر محمد پسر مسلم پسر عبد الله پسر شهاب قرشی
 زهری مدنی است که احوال او در حدیث یوم ازین کتاب مبارک گذشته
 عن عبد الله بن عبد الله بن عبد الله و وی پسر عتبیه پسر سعد امام که یکی از فقهاء سبعه مدینه
 مقدسه است و احوال او در حدیث نجم ازین کتاب مبارک گذشته ان عبد الله بن
 عتبیه پس آخبر بنی برستی که حضرت عبد الله بن عباس خبر داد او را و احوال حضرت
 عبد الله که بهترین است و سردار مغیر بن نبت در حدیث چهارم ازین کتاب مبارک
 گذشته فقال ابو سفیان پس گفت حضرت عبد الله پسر عباس که خبر داد
 مرا آنها ابو سفیان پسر حرب که نام او صفار است و احوال او در حدیث ششم
 ازین کتاب مبارک گذشته ان هر قل قال له که بدست هر قل گفته بود از

عن ابن ابی شهاب
 بن حنفیه قال
 انهم من سلفنا
 عن صاحب
 بن شهاب
 بن عبد الله
 بن عباس
 قال
 انهم من سلفنا
 بن عبد الله
 بن عباس
 قال
 انهم من سلفنا

ابو نعیم گفت که شریک شدم همراه توری در چهل یا پنجاه شیخ و وی بر تعلیم
 حدیث چیزی را از مال دنیوی میکرفت پس مردم وی را ملامت کردند و وی
 در جواب گفت ملامت میکنید شما مرا بر کفر حق مال در حدیث و حال آنکه
 در خانه من سینده نفرانده که طلب نفقه از من مینمایند و در خانه من یک نان
 نیست پس این اخذ از جهت ضرورت است و بعد از وفات دیده شد ویرا در خواب
 پس پرسیده شد که حق سبحانه جل شانہ با تو در اخذ مال بر تعلیم حدیث چه معامله
 کرد پس گفت یافت مرا صاحب عیال پس عفو کرد از من تقصیر من و بسیار محکم
 و راسخ زمان خود بود در علم و عمل و در سال دو صد و پانزده یا نوزده وفات
 یافت قال آنکاز که یابرد و وجه از قرضه آمده و وی ابو یحیی سپرانی
 زاده که نام او خالد پسر میمون همدانی کوفی است و در سال یک صد و چهل و
 بیست یا بیست و یک وفات یافت عن عامر بن سنان یعنی شعبی یعنی شعبی بن معمر است
 و کتبت ابو عمرو پسر شهر بن حویل همدانی کوفی که ذکر او در باب مسلم بن مسلم
 گذشته قال سمعت النعمان بن بشیر بن بکر گفت عامر شنیدم من بکوش خود
 نعمان بن بشیر را و نعمان صحابی پسر صحابی است که آن بشیر با موصی و محمد بن
 و بشیر بن معمر است و بشیر پسر سعد پسر ثعلبه انصاری خرمی کوفی است و نام مادر
 او عمره دختر رواحه که خواهر عبداللہ بن رواحه بود و آن نیز از جمله صحابیات است
 و وی اول مولود است در انصار که بعد از قدم رسول مختار بدین بزرگوار
 تولد شده روایت کرده شده است از وی احادیث رسول مختار بمقدار
 یک صد و چهل حدیث که از جمله آنها امام البخاری رحمه الله علیه شش حدیث
 آورده و وی از جمله آن کسان است که حدیث مبارک را از رسول مقبول
 صلی الله علیه وسلم در حالت صبا و خردی برداشته و در حالت بلوغ ادا نموده
 و وی را حضرت معاویه رضی الله عنه عامل کرده بود اول به شهر حص بعد از آن به شهر
 پس از آن و را عامل کرده بود نیز پس هرگاه زید مرؤدی زیری کردید پس اهل حص مخالفت افت
 کردند پس پیرون کردند و را از شهر حص در دنبال و فرستند و برادر دیه نیز با حص پس از آنجا
 و آنکه با شش تنه و این مقدمه در سال شصت و چهار واقع شد بدانکه رجال این شانده بودند

مال نازکی یا
 سنه ثمان
 سنه ثمان

خود ظاهر نشد پس آن شبهه است و اختلاف علماء است در آن بعضی حکم کلی آن کردند
و بعضی بجز آن و بعضی میل توقف اختیار نمودند لکن **الشیبهات** است که نمیدانند
آن اشیاء شبهه را و حکم آنها بسیاری از مردمان که آن اشیاء داخل در حلال اند
یا مندرج در حرام و لفظ کثیر دلالت میکند بر آنکه مجتهد آن میدهند احکام آنها را نیز لکن این
بنابر غالب است زیرا که گاه گاه نزد مجتهد دلیل علی و حرمت متعارض می شوند
و ترجیح یکی از آنها معلوم نمیشود چنانکه گذشته **ممن** اللفظی **الشیبهات** پس بر آن کسی
که برین کردار شبهها و جان خود را ننگد شست از آنها **فقد اشتبهوا** یعنی **و قد اشتبهوا**
پس مطلب پنداری و پاسکے از نقض نمودن برای عرض خود و دین خود و لفظ دین اشارت
است بآنچه تعلق بخدای تعالی دارد و عرض اشارت است بآنچه تعلق بر دمان دارد
و این از جهت آن فرمود که هر کس معروف با جناب شبهات شد پس قول طاعن
در حق وی هرگز مقبول نمیشود و درین کلام اشارت بسوی آنکه هر کسی که در کسب
و معاش خود از شبهه برهیزد احتیاط نمیکند پس آنکس جان خود را در معرض طعن
قرار داد و خود را برای طعن سپر ساخت و درین اشتدقت که انسان را
لازم است که محافظت تمام بر امور دین و احکام و بر مروت همراه آن نام نماید
و در بعضی روایات **فمن اتقى شبهات آتته** و این مناسب بمن سابق است
و ممن وقع فی المشتبهات و هر کسی که واقع شد در اشیاء شبهه و جزاء شرط
مزدوف است که از قرینه مقام معلوم میشود و تقدیر کلام چنان است و ممن وقع
فی شبهات فقد وقع فی الحرم چنانچه در روایت داریم که از جمله شیوخ امام
بخاری است صریحا وارد شده و این بر تقدیر است که کلمه من شرطیه باشد و معنی
آن باشد که هر یک که واقع شد در اشیاء شبهه پس بدستی واقع شد در حرام
و اگر کلمه من موصوله باشد پس تقدیر کلام چنان باشد و ممن وقع فی شبهات
فهو کراخ آه و معنی درین وقت ظاهر است و اختلاف روایات در لفظ شبهات
مثل سابق است **ككراخ** یعنی **حول الخبي** مثل چراندن حیوانات که می چراند
چو اینها را گرد آن قطعه که نگاه کرده شده است از غیر منع کرده شده است غیر
از دومی که **ككراخ** عبارت از جای است که امام مسلمانان مخصوص

را بآنچه که میگویند

ممن انما

الشيء

فقد

الشيء

و ممن وقع

في

المشتبهات

سواء

في

الشيء

او

في

از برای خود کرده باشد و غیر خود را از آن منع نموده باشد یوشک ان
 قَدْ أَفْعَفَ نزدیک است که بیندازد حیوانات خود را در وی یوشک بضم یاء مشنه تهاشیه
 و شین مع بعضی یقرب است و آن صفت راعی است یا استیاف است الا ان
 الرکب ملایک حیی آگاه باشید که بدرستی برای هر پادشاه یک جای خاص است که او نگاه
 کرده شده باشد از جمیع اغیار و در خصاص تشیل کحی نکته لطیفه است و آن اینست که رعیت
 ملوک عرب چنان بود که یک جائی را از برای چراندن موشی خود محفوظ میکردند و اگر
 کسی از اغیار در آن مکان موشی را میچراند او را وعید بغض سخت میکرد پس رسول
 علیه السلام از برای آنها تشیل بان چری نمود که آن معروف است شهر زرد آنها بود تا بفهم
 نزدیکتر باشد پس هر کسی که از پادشاه میترسد البته موشی خود را از آن مرعی دور نگاه
 میدارد و نزدیک آن مرعی نراند بلکه از آن بجهت ترس آنکه مباد که یکوقت موشی بر سر
 تمام در آن مرعی بیفتد و در وعید پادشاه گرفتار آید و هر کس که از وعید پادشاه میترسد
 آن نزدیک از آن مرعی موشی خود را میچراند و وی میباید از افتادن آن موشی
 در آن مرعی ندارد پس البته بناگاه آن موشی بغیر از اختیار او در آن مرعی می افتد
 و بسبب آن در عقوبت پادشاه گرفتار آید پس همچنان کسی که تناول شیهان نماید البته
 آن کس بجرم گرفتار آید الا ان حیی الله فی أرضه محارمه آگاه باشید که نگاه کرده
 خدای عز و جل در زمین او محرمات و محظورات اند که آن ترک نامورات و جبه و فعل
 منتهیا محرمه باشد و در بعضی روایات فی أرضه نیامده و کلمه الا از برای تنبیه است و تذکر بر آن
 دلیل است بر غم شان بدخول او الا ان فی الجسد المضغه آگاه باشید و بدرستی در
 جثه انسان بر زمین یک پارچه گوشت است اذ اصلحت و قتی که نیک باشد
 آن پارچه گوشت صلح الجسد کله یک میشود آن جثه بکلی و تمامی آن جثه
 و اذ افسدت فکله و وقتی که خراب و کراه شود آن پارچه گوشت خراب و کراه
 شود آن بدن بکلی و تمامی آن ماصل آنکه تمام بدن انسان در صلاح و طینان تابع آن
 پارچه است الا وجه القلب آگاه باشید که آن پارچه گوشت دل است و آن
 پارچه را قلب از آن جثه گویند که در امور سهولت و غلبه تصرف می نماید
 یا بجهت آنکه وی خلاصه جمیع بدن است و خلاصه بر شری را قلب گویند یا بجهت آنکه در جسد

و یوشک ان قَدْ أَفْعَفَ
 الرکب ملایک حیی
 الا ان حیی الله فی أرضه
 محارمه آگاه باشید
 الا وجه القلب
 و یوشک ان قَدْ أَفْعَفَ
 الرکب ملایک حیی
 الا ان حیی الله فی أرضه
 محارمه آگاه باشید
 الا وجه القلب
 و یوشک ان قَدْ أَفْعَفَ
 الرکب ملایک حیی
 الا ان حیی الله فی أرضه
 محارمه آگاه باشید
 الا وجه القلب

بوضع مقابله نهاده شده و اذا صلحت و فسدت هر دو بفتح عین کلمه اند اما به خارج
 آنها مضموم العین است و امام ذرا ضم عین کلمه را در ماضی صلح حکایت کرده و با اتفاق
 جمیع علماء ضم داده می شود آن را وقتی که صلاح هیئت لازم است و هفت طبعیه کرد
 و کلمه اذا دلالت بر تحقق وقوع میکند و تخصیص قلب باین شان از آن چیست واقع
 شد که وی امیر و سلطان بدن است و بصلاح امیر تمام اهل رحمت موصوف
 بصلاح بیکر دند و درین کلام تنبیه تام است بر تعظیم قدر قلب بر سایر بدن انسان و نیز که در
 است بر اصلاح آن و آشارسخت بسوی آنکه طیب کسب را اثر و دخل است در صلاح
 قلب و استدل لال کرده شده باین حدیث مبارک و بقول حق سبحانه
 که در کلام خود فرموده فکون لهم قلوب یعلمون بها بر آنکه محل عقل دل است نه سر
 و درین مسئله اختلاف است و مذنب شافعی و جمهور متکلمین آن است که
 محل وی دل است و ابو حنیفه رحمه الله علیه گفته که محل عقل دماغ است و نقل کرده
 قول لاری از فلاسفه و ثنائی را از اهلواء و دلیل اهلواء آن است که وقتی
 که دماغ فاسد شود عقل نیز فاسد میشود و این دلیل تام نیست بر قاعده
 آنها زیرا که دماغ آله است و فساد آله متقنی از برای فساد ذی الالهیت و بر قاعده
 ما اهل سنت نیز تام نیست زیرا که خدای تعالی عادت خود جاری کرده
 است بفساد کردن عقل نزد فساد شدن دماغ با وجود آنکه عقل در وی نباشد
 و آن محل او نباشد و گفته اند که اول نقطه که از نقطه بوجود آید مضغه دل است
 و از وی جمیع قوی بطور آئینه و از وی پیدا میشوند ارواح و از وی ادراک
 و تعقل پیدا آیند این بطل گفته که این حدیث چهل است در حمایت زرائع و در
 وی است آنکه عقل در دل است نه در سر و آنچه در سر است پس نشاء او از دل
 است و در وی است آنکه هر کسی که از شبهات حذر نکند و پس را یافته شد
 بسوی عرض و دین او پس جائز است رد رویت او و قبح در شهادت او و اولو
 گفته که نیست در میان این حدیث مبارک دلالت بر آنکه عقل در دل است
 و استدل لال کرده شده باین حدیث مبارک بر آنکه اگر کسی سو کند خورد که وی
 گوشت بخورد پس خورد پارچه دل را پس آن کس عانت شود

و از جهت عین رسول علیه
 السلام در کتب و نقل
 نوشته بودند آن ملک
 و هم از رسیب و حق
 آن را سابق نوشته
 و جهت عادله آن ششم
 مذکور شد

امام غزالی رحمه الله علیه گفته که باو شایان عصر مایان طالمان اند که هیچ چیز را بر وجه
 شرعی اند نمکنند پس معاشرت آنها حلال نیست و همچنان حلال نیست معاشرت
 آن که آنکه تعلق بخوبی آنها دارند چنانچه قاضیان و جزاران و حلال نیست تجارت
 در بازارهای که بنا کرده اند آنها را بغیر حق بیکر و تقدی بر خلق و استبرادین و درج
 نیست که اجتناب کرده شود از عرابط و مدارس و از پلها و مساجد که بنا کرده اند
 و میدانند بالهای که مالک آنها معلوم نیست عافانا الله منها و الله تعالی اعلم
فائدة این حدیث مبارک از جمیع احکام است این عملی گفته که ممکن است
 که انتزاع کرده شود از این حدیث مبارک جمیع احکام را قریبی گفته از جهت آنکه
 این حدیث مبارک مشتمل است بر تفصیل در میان حلال و غیره و ایضا محتوی است
 بر تعلق جمیع اعمال بدل چنانچه رسول علیه اسلام فرمودند اما احلال بالیات
 و از همین جهت ممکن است رد جمیع احکام بسوی این حدیث مبارک **باب**
اَدَاءُ الْخَمْسِ مِنَ الْإِيمَانِ این باب است در بیان آنکه ادا پنج خمس از غنیمت از ایمان است
 و خمس بضم خاء مجمر است و همین مراد است بقول حق سبحانه جل شانده که فرموده و اعطوا
 انما غنتم من کسبی فان خمسها تاعزایه کریمه و بعضی گفته اند که در بنیام خمس بفتح
 خاء مجمر روایت کرده شده و مراد آنست که ادا کردن پنج چیز از ایمان است
 و آن پنج قواهد اسلام است که مذکورند در قول رسول مقبول صلی الله علیه و سلم
 که فرموده بنی الاسلام علی خمس لکن این قول از صواب بعید است از جهت آنکه هیچ
 در اینجا ذکر نشده و ایضا قواعد پنج از ادا خمس غنیمت همه در سابق مذکور شدند و درین
 مقام چیزی نماند بجز ادا خمس غنیمت ذکر شده پس معین شده که مقصود مذکر
 درین مقام همان خمس است و توجه بودن او از ایمان ذکر خواهیم کرد انشاء الله تعالی
حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحَجَّادِ یعنی چه وی امام ابو الحسن جوهری بغدادی است
 ابن معین گفته که او عالم ربانی بود خلف پسر سالم گفته که رفیق من و ابن معین هم
 پسر جنبل بسوی وی پس حدیث کرد مایان را بهر خبریکه نوشیتیم از وی در حالیکه
 وی عاقل بود و وی متهم بقول جبر بود و وی مدت شصت سال باقی ماند که یک
 روز روزی نیک گرفت و یکروز افطار میکرد و در سال دوهصد و سی وفات یافت

باب از غنیمت
 من لا یؤمن بالله
 و لا بنبيه

و دفن کرده شد و مقبره باب حرب که در بغداد است قال کاشعنه
 بضم شین معی که امام معروف بابی بسطام بود امام شافعی گفته اگر شعبه نبی بود
 هر آینه شناخته نمی شد حدیث در عراق و احوال او در باب سلم من سلم
 المسلمون کذشته عن ابی جعفر بکیم و را جمله و نام او نصر پسر عمران پسر نوح
 پسر محمد ضعی بضم ضاد معجم و فتح بار موده و تمانید از بنی ضعیقه بضم اول بر صیغه مضاف
 و آن بطن از بنی عبد قیس اند ابو جرعه گفت خبر تخریب بیت الدین رسید
 پس پیرون آدم بکه شریفه و اند و رفت کردم بسوی حضرت ابن عباس رضی الله
 عنه تا آنکه مرا شناخت و السز گرفت بمن پس دشت نام و آدم میگردد نزد وی
 بجان خال را پس گفت مباحش یاری کنند از برای شیطان رجیم بستر رجوع
 کردم بسوی بصره پس پیرون آدم من بسوی خراسان مسلم پسر حجاج گفته که
 دی میتم بود بر پیشاپس پور پسر برون اند بسوی شهر مرو بعد از آن باز گشت بسوی
 سرخس و در همان سرخس در سال یک صد و بیست و هشت وفات یافت
 و ابن قتیبه گفت که در بصره وفات یافت و بعضی حفاظ حدیث گفته اند که شعبه
 رد بیت حدیث میکند از بغداد و که آنها روایت از حضرت ابن عباس میکنند و
 نامی آنها ابو جرعه و یا جمله و را معجم اند مکران راوی که نصر پسر عمران است پس آن
 بکیم و را جمله است و حفاظ گفته اند که نیست در مخین جرعه و ابو جرعه بکیم که همین راوی
 و حاکم ابو احمد گفته که نیست در محدثین کسی که نیست او ابو جرعه باشد سوای نصر پسر عمران
 پس وی از افراد است و پدر وی عمران مرد جلیل القدر قاضی بصره بود و اختلاف کردم
 شده که آن صحابی است یا صحابی نیست قال کنت احدث مع ابن عباس گفت
 ابو جرعه که بودم من که اول خودی نشستم همراه حضرت ابن عباس رضی الله عنه و در قعد
 حکایت حال ماضیه است و مصنف رحمه الله گفت فیلیس علی سبیل رجوع پس در شان
 حضرت ابن عباس مرا بر تخت خود که می نشست آن خود بروی فقال پس گفت
 حضرت ابن عباس کرم عتق اقامت کن نزد من و پیش من باش حتی اجمع لك سهمان
 مالی تا که بگردن من از برای لوحه معین از مال خود فاقت عتق شوم پس اقامت کردم
 من نزد او دو ماه و مصنف رحمه الله سبب اگر حضرت ابن عباس مر بود ایان کرده

قال کاشعنه
 عن ابی جعفر
 قال کنت احدث
 مع ابن عباس
 فیلیس علی سبیل
 رجوع
 فقال احدث
 حتی اجمع لك
 سهمان مالی
 فاقت عتق
 شوم

که غنذر از شعیب روایت کرده و لفظ چنان است گفت اگر بنی بن عباس و بنی الناس
و ابن صلیح گفته که ترجمه عبارت است از تعمیر کردن یک لغت پخته و دیگر و قلمی گفته که
درین دلیل است بر آنکه حضرت ابن عباس در ترجمه بقول یک شخص کفایت میکرد و بن
منیر استبط کرده است ازین حدیث که غذا جرئت بر تعلیم جا نداشت از جهت آنکه حضرت
ابن عباس فرمود حتی چهل لک سهام مالی فذ قال پس گفت حضرت ابن عباس از برای
من و سبب تحدیث ابن عباس برای ابی جره در روایت غنذر از شعیب بعد از قول و بن
الناس وارد شده و لفظ او چنان است فأتت امرأة تسأل عن نبيذ البحر فبني عنه
فقلت يا ابن عباس اني اقبل في جرة خضراء فيها خلوا فاشرب منه فيفقر بطني فقال
لا تشرب منه وان كان علي من لعل و چون ابو جره از قید عبد القیس بود و حدیث
عبد القیس شمل بود بر بنی از حیدر کرفتن در کوزه پس مناسب شد ذکر آن حدیث از برای
وی و درین دلیل است بر آنکه منوع شدن تحریم نمید کرفتن در جزایات و قیقه روایت این حدیث
نرسیده بود و آن وقت عبد القیس که بدستی جماعه رسولان قبیله عبد القیس و آن قید
را عبد القیس از آن جهت گویند که در اصل نام پدر کلان ایشان است و اهل عرب اکثر قبائل
را با نامهای پدر کلان یاد می کنند زیرا که عبد القیس پسر افضی بن مره مفتوحه و بجا ساکنه و بصاد و اصل
پسر دعی بدال و اصل مضمر و عین و اصل ساکنه و یا نسبت پسر عبد یلیم مفتوحه پسر امجد
پسر عیبر زار است لما قال النبي صلى الله عليه وسلم هرگاه آمدند پیغمبر خدا را اصلی الله علیه
و سلم قال من القوم أو من أوفدوا فقلت رسول خدا اصلی الله علیه و سلم کیست این قوم
یا فرمود نیست این جماعه رسولان و این شک را وی است که رسول علیه السلام بکلام
لفظ ازین دو لفظ تکلم فرمودند و لا وی گفته و قد جماعه است که برگزیده شود برای پیش
فرستادن ب حضرت عطا و دیگر و اعدان و اذ است و آن و قد عبد القیس که مذکورند چهارده
سوار بودند که کلان آنها اشج بود و صاحب تحریر در شرح صحیح مسلم بعضی آنها را بنام یاد
کرد و گفته که از آنها بودند پسر عاصم و وی همان اشج مذکور است و منقر پسر جیان
و مزبد و پسر مالک و عمرو پسر مزحوم و حرث پسر شعیب و عبیده پسر همام و حرث
پسر جذب و صهار پسر عباس بن عاصم و اصل و بجا و جمله و بعد از آن گفت که مطلع نشدید
بعد از تنج و استقرار بسیار بر ابا باقیین لکن ابن سعد از جمله آنها عقبه پسر یزید و ذکر

بني بن عباس
عبد القيس
النبي صلى الله عليه وسلم
من القوم
أو من أوفدوا

و الله اعلم قالوا اربعه گفتند اين قوم ربيعه اند و ربيعه در اصل نام پسر نزار پسر معد پسر
 عدنان بود لکن الحال در استعمال نام آن قبیله گشته که از نسل وی اند و این را
 از جهت آن گفتند که عبد القیس از اولاد ربيعه است چنانچه از سابق معلوم شده پس
 درین کلام تعبیر بعضی بکل واقع شده زیرا که قبیله عبد القیس بعضی از ربيعه اند و مصنف
 رحمه الله علیه در کتاب الصلوة از ابی جریر چنان آورده و گفته فقالوا انا هذا الحی من ربيعه
 ابن صلاح گفته که قول او هذا الحی منصوب بر خصاص است و تقدیر کلام چنان است و انا
 و نفی هذا الحی من ربيعه و حی در اصل منزل قبیله را گویند پسر قبیله نام کرده شد بان اسم
 زیرا که بعضی از مردم قبیله تحیه و تسلیم بعضی دیگر میکنند فقال پس فرمود آن تابع رسولان
 از برای آن جماعه رسولان مَرَجًا بِالْقَوْمِ اَوَ الْوَفْدِ مَرَجًا مَرَقوم را یا این و فدا و موجب
 جائی فرسخ را گویند و این کلمه را از برای اگر ام و ستیناس آئیده گویند یعنی در
 آمدی جای فرسخ و گاهی ابلا و سهلان نیز بان ضم کنند یعنی در آمدی اهل خانه خود را و جای نرم
 ملائم را و عسکری آ و برده که اول کسی که لفظ مَرَجًا تلفظ نموده سیف پسر مذکر آن بود
 غیر خزا یا ولاد فی آمدید در حالی که رسوا و فضیحت نشوید و بلا و شدت و پشیمان
 و حسرت نه پندید و این دعای آنحضرت صلی الله علیه و سلم است مرا آن قوم را و مقصود ازین
 دعاء آنست که آنها برضا و رغبت خود اسلام آورند و بجزار جنگ و محاربه و بجزار سیر و بندگی
 آنها را رسوا و شرمند نه نماید و خزا یا بفتح خا معجمه جمع خزیان است و آن مردی است که در
 راه رسوای رسیده باشد و داعی بفتح نون جمع ندانان معنی نادان است فقالوا پس
 گفتند آنجماعه رسولان از برای آن سید رسولان یا رسول الله ای فرساده فدای
 غر و جل و درین قول دلیل است بر آنکه آنجماعه قبل ازین قول مشرف باسلام بودند چنانکه
 قول آنها کفار مضرو قول آنها الله و رسوله اعلم نیز دلالت بر آن میکند انا لانت طبع ان
 فَاَتَمَّکَ که بدستی ما میتوانیم که بیا نایم ترا و بخدمت تو مشرف شویم الا فی الشهامه
 الحرام مکر و جنس ماه حرام پس شامل شد هر چهار ماه حرام را دان ماه ذیقعد و ذیحجه و
 محرم و رجب است که عرب در آن ماهها با یکدیگر جنگ میکردند و محاربه را درین
 ماهها حرام می دانستند بجهت تعظیم و شستن این ماهها و از آن بیت الله را میروا
 میکردند و از بیم دشمنان در راهها و در بعضی روایات الا فی شهر الحرام بافت

قالوا اربعه
 عبد القیس
 ربيعه
 الحی
 من ربيعه
 ابن صلاح
 قالوا انا هذا
 الحی من ربيعه
 ما رَجًا بِالْقَوْمِ
 اَوَ الْوَفْدِ
 مَرَجًا
 مَرَقوم
 یا این
 و فدا
 و موجب
 جائی
 فرسخ
 را گویند
 و این
 کلمه
 را از برای
 اگر ام
 و ستیناس
 آئیده
 گویند
 یعنی
 در
 آمدی
 جای
 فرسخ
 و گاهی
 ابلا
 و سهلان
 نیز بان
 ضم
 کنند
 یعنی
 در
 آمدی
 اهل
 خانه
 خود
 را
 و
 جای
 نرم
 ملائم
 را
 و
 عسکری
 آ
 و
 برده
 که
 اول
 کسی
 که
 لفظ
 مَرَجًا
 تلفظ
 نموده
 سیف
 پسر
 مذکر
 آن
 بود
 غیر
 خزا
 یا
 ولاد
 فی
 آمدید
 در
 حالی
 که
 رسوا
 و
 فضیحت
 نشوید
 و
 بلا
 و
 شدت
 و
 پشیمان
 و
 حسرت
 نه
 پندید
 و
 این
 دعای
 آنحضرت
 صلی
 الله
 علیه
 و
 سلم
 است
 مرا
 آن
 قوم
 را
 و
 مقصود
 از
 این
 دعاء
 آنست
 که
 آنها
 بر
 رضا
 و
 رغبت
 خود
 اسلام
 آورند
 و
 بجزار
 جنگ
 و
 محاربه
 و
 بجزار
 سیر
 و
 بندگی
 آنها
 را
 رسوا
 و
 شرمند
 نه
 نماید
 و
 خزا
 یا
 بفتح
 خا
 معجمه
 جمع
 خزیان
 است
 و
 آن
 مردی
 است
 که
 در
 راه
 رسوای
 رسیده
 باشد
 و
 داعی
 بفتح
 نون
 جمع
 ندانان
 معنی
 نادان
 است
 فقالوا
 پس
 گفتند
 آنجماعه
 رسولان
 از
 برای
 آن
 سید
 رسولان
 یا
 رسول
 الله
 ای
 فرساده
 فدای
 غر
 و
 جل
 و
 درین
 قول
 دلیل
 است
 بر
 آنکه
 آنجماعه
 قبل
 ازین
 قول
 مشرف
 باسلام
 بودند
 چنانکه
 قول
 آنها
 کفار
 مضرو
 قول
 آنها
 الله
 و
 رسوله
 اعلم
 نیز
 دلالت
 بر
 آن
 میکند
 انا
 لانت
 طبع
 ان
 فَاَتَمَّکَ
 که
 بدستی
 ما
 میتوانیم
 که
 بیا
 نایم
 ترا
 و
 بخدمت
 تو
 مشرف
 شویم
 الا
 فی
 الشهامه
 الحرام
 مکر
 و
 جنس
 ماه
 حرام
 پس
 شامل
 شد
 هر
 چهار
 ماه
 حرام
 را
 دان
 ماه
 ذیقعد
 و
 ذیحجه
 و
 محرم
 و
 رجب
 است
 که
 عرب
 در
 آن
 ماهها
 با
 یکدیگر
 جنگ
 میکردند
 و
 محاربه
 را
 درین
 ماهها
 حرام
 می
 دانستند
 بجهت
 تعظیم
 و
 شستن
 این
 ماهها
 و
 از
 آن
 بیت
 الله
 را
 میروا
 میکردند
 و
 از
 بیم
 دشمنان
 در
 راهها
 و
 در
 بعضی
 روایات
 الا
 فی
 شهر
 الحرام
 بافت

آمد و برین تقدیر آن از قبیل اضافه نمودن موصوف بصفه است مانند مسجد الجامع
و مصنف رحمه الله علیه در کتاب مغازی بلفظ شهر الحرم و در مناقب بلفظ کل
شهر حرم آورده و برین هر دو تقدیر حسن است و نه باشد و بعضی گفته اند که لام در شهر
الحرم از برای عهد است و مراد از آن شهر رجب است پس بس و در روایت یحیی
تصحیح بان واقع شده زیرا که لفظ وی چنان است و کائنات مضر یا لغی تعظیم رجب
لینا در حدیث ابی بکره اضافه کرده شده است بسوی آنها جای که گفته رجب مضر
و ظاهر آنست که آنها ماه رجب را بر زیادت تعظیم خاص میکردند اگر چه جنگ و محاربه
را در سه ماه حرم و دیگر حرم می دانستند و درین کلام دلیل است بر آنکه اسلام عبد القیس
مقدم بر قبایل مضر بود و آن قبایل در میان عبد القیس و مدینه مقدمه و سطره حاکم بود
و بود مساکن عبد القیس در میان بحرین و آنچه متصل و تابع آنست از طرف عراق
لینا مصنف در کتاب علم آورده و انانیتیک من شقة عبیده و این قبیله گفته
که شقة بضم اول سفر را گویند و زجاج گفته که نهایت مقصود را گویند و ایضا دلالت میکند
بر سبقت اسلام آن قبیله آنچه مصنف روایت کرده است در جمعه از ابن عباس
رضی الله عنه گفته است ان اول جمعة جمعت بعد جمعة فی مسجد رسول الله صلی الله علیه
و سلم فی مسجد عبد القیس بجوای من البحرین و جوای بیضم جیم و بعد از الف ناء مثلثه
قریش هور از برای عبد القیس است و آداء آن جمعه بعد از رجوع وفد بسوی آنها
بود و ازین معلوم شد که آنها از جمیع دیهات سبقت باسلام کردند و بینک
و بینک هذا الخی فی کفار مضر و حال آنکه حاکم و واجب است میان
ما و نمیان تو این قبیله از کافران مضر و مضر بضم میم و فتح ضا و جمعه نام قبیله است
مقابله ربیع که از اولاد مضرین نزار پس بعد پسر عدنان بودند و در میان ربیع و
مضر همیشه مخالفت و محاربت بود و قمر نزار با قمر فضل بن چون بسیار میستیزیدند
تو آمد و از شر اربعه رسید هر کس را با یکدیگر محکم واضح که در وی اجمال و اشکال
نباشد یا جدا کننده میان حق و باطل و غیره و من و غیره این خبر در همین بان حکم است
را که در پس مانند یعنی آن قوم خود را که ایشان گذشته آمدیم و من و را و نا
فتح میم و هجره است و در بعضی روایات بکسر هر دو نیز آمده و قد خل به الحنة

ودر نیم بعل بیان حکم باو ایشان هشت را و بخیر و بد غل بجزم و دفع هر دو رویت
 است و سَأَلُوهُ عَنْ الْأَشْيَاءِ الَّتِي رَسَدَتْ وَفَدَّ عَبْدُ الْقَيْسِ الْأَنْخَرْتِ صَلَّيَ اللَّهُ عَلَيْهِ
 وَسَلَّمَ رَأَا أَشْيَاءَ بِدَرْزِ رُفٍّ مَخْصُوصَةٍ مَتَوَعَّدَةً كَرَّ أَنْبَاءُ بِأَيِّدِ قَامِيهِمْ بِأَرْجٍ وَلَهَا فَمَرَّ
 عَنْ أَزْجٍ بَسْ فَرَمُوا أَنْخَرْتِ أَنْبَاءَ بِكِبَارِ خَصْلَةٍ وَنَمَعَ نَمُوَ أَنْبَاءَ رَأَا جَارِ خَصْلَتِ أَمْرِهِمْ
 بِالْإِيمَانِ بِاللَّهِ وَحَدَّثَهُ أَمْرُ كَرَّ أَنْبَاءَ رَأَا بِإِيمَانِ أَوْرَدَنِ بَجْدَائِ تَعَالَى تَنْهَأَ قَالَ كَلَفَتْ أَنْخَرْتِ
 صَلَّيَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنْكَرُ زُونِ مَا الْإِيمَانُ بِاللَّهِ وَحَدَّثَهُ أَيْامُ مَدَانِدِ كَهَيْسَتِ
 إِيْمَانِ أَوْرَدَنِ بَجْدَائِ تَعَالَى تَنْهَأَ قَالَ اللَّهُ وَفَرَّ سَوَّلَهُ أَعْلَمُ نَقَشَهُ خَدَّ أَوْ رَسُولِ
 خَدَّ أَوْرَدَنِ تَرْهَبُ وَآيِنِ ادْبِ أَصْحَابِ كَرَامِ بَخَرْتِ رَسُولِ عَلَيْهِ سَلَامُ بُوْدُ كَهَيْسَتِ
 أَنْخَرْتِ أَرْجِي بَرَسِيْدِي دَرْجَوَابِ آيِنِ كَلِمَةِ نَقَشَتِي أَرْجِي كَرَّ أَنْبَاءَ رَأَا خَدَّ
 نَبِيٍّ مَدَانِدِ تَنْهَأَ قَالَ كَلَفَتْ أَنْخَرْتِ إِيْمَانِ أَوْرَدَنِ بَجْدَائِ شَهَادَةِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا
 اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُوْلُ اللَّهِ كَوْنِي دَادَنِ هَسْتِ أَرْصَدُ قَلِّ بِأَنَّهُ فَيَسْتِ مَعْبُودِ
 بِالْحَقِّ مَوْجُودِ بَخَرِ أَرْخَدَائِي تَسَالَى وَبِأَنَّهُ بَدَرْسَتِي كَهَيْسَتِ صَلَّيَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَرَسَادِ
 خَدَّ تَعَالَى هَسْتِ أَرْجِي بَرَسِيْدِي تَبْلِيغِ أَحْكَامِ بِكَافَّةِ أَنْبَاءِ وَفَرَّ قَامِ الصَّلَاةِ وَادَّارَ كَرُونِ
 تَارِزِ أَوْاقَاتِ مَخْصُوصَةٍ وَأَيِّنَاءِ الزَّكَاةِ وَدَادَنِ زَكَاةِ بِمَصَارِفِ مَعْدُودَةٍ
 وَصِيَامِ رَمَضَانَ وَرُوزَةٍ كَرَفَتِ مَاهِ مَبَارَكِ رَمَضَانَ وَتَفْسِيرِ إِيْمَانِ بِأَيِّنِ جَمَارِ جَزْ
 دَلِيلِ هَسْتِ بَرَانِ كَهَيْسَتِ مَرَادِ بَانَ دَرْيَخَا سَلَامِ هَسْتِ وَإِيْمَانِ وَاسْلَامِ مَتَّحِدِ أَرْجِي أَتَمَّ
 تَفْسِيرِ كَرَّ إِيْمَانِ رَادِ رِيَخَا بِأَيِّنِ تَفْسِيرِ كَرَّ سَلَامِ رَادِ رَحِيْثِ سَابِقِ وَدَرْ كَرَّجِ أَرْزَانِ جَهَةِ
 تَمَرُودِ كَرَّجِ هَمُوزِ دَرَانِ وَقَتِ فَرَضِ نَشَدِ بُوْدِ زِيْرَا كَهَيْسَتِ عَبْدُ الْقَيْسِ دَرْ سَالِ مَشْتَمِ
 سَالِ فَتَحِ كَهَيْسَتِ شَرْيْفَةِ بَخَرْتِ رَسُولِ أَكْرَمِ آتَمِدِ بُوْدُنْدِ وَفَرَضِيَّتِ جِ دَرْ سَالِ نَهْمِ
 أَرْجِي حَرَّتِ ثَابِتِ شَدِ يَأَنَّهُ أَنْبَاءَ اسْتِطَاعَتِ جِ نَشَدِ شَتَمِ زِيْرَا كَهَيْسَتِ كَفَارِ مَضَرِ
 مِيَانِ أَنْبَاءِ مِيَانِ بَيْتِ اللَّهِ عَائِلِ وَعَاجِبِ وَاقِعِ شَدِ بُوْدُنْدِ لَكِنِ دَرِيْنِ
 وَجْهِ خَيْرِ دَرْدَمِي شُوْدِ أَنْكَه لَازِمِ نَمِي آيِدِ أَرْجِي اسْتِطَاعَتِ دَرْ حَالِ عَدَمِ أَجْنَابِ
 بَانَ تَاعِلِ كَرْدِ شُوْدِ بَانَ نَزْدِ امْكَانِ وَتَقْضَا جِ دَرْ شَهْرِ حَرَمِ كَرْدِ مِي شُوْدِ وَآنْهَذَا كَرِ
 كَرْدِ كَرْدِ دَرِ آنِ شَهْرِ مَآمُونِ مِيْبَاشَتِ وَبِطَرَسِ كَرْدِ كَفَارِ مَضَرِ وَغَيْرِ أَنْبَاءَ مَقْرَضِ نَقَالِ
 وَجَارِ بَنِي شُوْدِ لَكِنِ مُمْكِنِ هَسْتِ كَهَيْسَتِ شُوْدِ جُونِ آنِ وَفَدَّ زَرْسُولِ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَوَالِ

ودر نیم بعل بیان حکم باو ایشان هشت را و بخیر و بد غل بجزم و دفع هر دو رویت
 است و سَأَلُوهُ عَنْ الْأَشْيَاءِ الَّتِي رَسَدَتْ وَفَدَّ عَبْدُ الْقَيْسِ الْأَنْخَرْتِ صَلَّيَ اللَّهُ عَلَيْهِ
 وَسَلَّمَ رَأَا أَشْيَاءَ بِدَرْزِ رُفٍّ مَخْصُوصَةٍ مَتَوَعَّدَةً كَرَّ أَنْبَاءُ بِأَيِّدِ قَامِيهِمْ بِأَرْجٍ وَلَهَا فَمَرَّ
 عَنْ أَزْجٍ بَسْ فَرَمُوا أَنْخَرْتِ أَنْبَاءَ بِكِبَارِ خَصْلَةٍ وَنَمَعَ نَمُوَ أَنْبَاءَ رَأَا جَارِ خَصْلَتِ أَمْرِهِمْ
 بِالْإِيمَانِ بِاللَّهِ وَحَدَّثَهُ أَمْرُ كَرَّ أَنْبَاءَ رَأَا بِإِيمَانِ أَوْرَدَنِ بَجْدَائِ تَعَالَى تَنْهَأَ قَالَ كَلَفَتْ أَنْخَرْتِ
 صَلَّيَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنْكَرُ زُونِ مَا الْإِيمَانُ بِاللَّهِ وَحَدَّثَهُ أَيْامُ مَدَانِدِ كَهَيْسَتِ
 إِيْمَانِ أَوْرَدَنِ بَجْدَائِ تَعَالَى تَنْهَأَ قَالَ اللَّهُ وَفَرَّ سَوَّلَهُ أَعْلَمُ نَقَشَهُ خَدَّ أَوْ رَسُولِ
 خَدَّ أَوْرَدَنِ تَرْهَبُ وَآيِنِ ادْبِ أَصْحَابِ كَرَامِ بَخَرْتِ رَسُولِ عَلَيْهِ سَلَامُ بُوْدُ كَهَيْسَتِ
 أَنْخَرْتِ أَرْجِي بَرَسِيْدِي دَرْجَوَابِ آيِنِ كَلِمَةِ نَقَشَتِي أَرْجِي كَرَّ أَنْبَاءَ رَأَا خَدَّ
 نَبِيٍّ مَدَانِدِ تَنْهَأَ قَالَ كَلَفَتْ أَنْخَرْتِ إِيْمَانِ أَوْرَدَنِ بَجْدَائِ شَهَادَةِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا
 اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُوْلُ اللَّهِ كَوْنِي دَادَنِ هَسْتِ أَرْصَدُ قَلِّ بِأَنَّهُ فَيَسْتِ مَعْبُودِ
 بِالْحَقِّ مَوْجُودِ بَخَرِ أَرْخَدَائِي تَسَالَى وَبِأَنَّهُ بَدَرْسَتِي كَهَيْسَتِ صَلَّيَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَرَسَادِ
 خَدَّ تَعَالَى هَسْتِ أَرْجِي بَرَسِيْدِي تَبْلِيغِ أَحْكَامِ بِكَافَّةِ أَنْبَاءِ وَفَرَّ قَامِ الصَّلَاةِ وَادَّارَ كَرُونِ
 تَارِزِ أَوْاقَاتِ مَخْصُوصَةٍ وَأَيِّنَاءِ الزَّكَاةِ وَدَادَنِ زَكَاةِ بِمَصَارِفِ مَعْدُودَةٍ
 وَصِيَامِ رَمَضَانَ وَرُوزَةٍ كَرَفَتِ مَاهِ مَبَارَكِ رَمَضَانَ وَتَفْسِيرِ إِيْمَانِ بِأَيِّنِ جَمَارِ جَزْ
 دَلِيلِ هَسْتِ بَرَانِ كَهَيْسَتِ مَرَادِ بَانَ دَرْيَخَا سَلَامِ هَسْتِ وَإِيْمَانِ وَاسْلَامِ مَتَّحِدِ أَرْجِي أَتَمَّ
 تَفْسِيرِ كَرَّ إِيْمَانِ رَادِ رِيَخَا بِأَيِّنِ تَفْسِيرِ كَرَّ سَلَامِ رَادِ رَحِيْثِ سَابِقِ وَدَرْ كَرَّجِ أَرْزَانِ جَهَةِ
 تَمَرُودِ كَرَّجِ هَمُوزِ دَرَانِ وَقَتِ فَرَضِ نَشَدِ بُوْدِ زِيْرَا كَهَيْسَتِ عَبْدُ الْقَيْسِ دَرْ سَالِ مَشْتَمِ
 سَالِ فَتَحِ كَهَيْسَتِ شَرْيْفَةِ بَخَرْتِ رَسُولِ أَكْرَمِ آتَمِدِ بُوْدُنْدِ وَفَرَضِيَّتِ جِ دَرْ سَالِ نَهْمِ
 أَرْجِي حَرَّتِ ثَابِتِ شَدِ يَأَنَّهُ أَنْبَاءَ اسْتِطَاعَتِ جِ نَشَدِ شَتَمِ زِيْرَا كَهَيْسَتِ كَفَارِ مَضَرِ
 مِيَانِ أَنْبَاءِ مِيَانِ بَيْتِ اللَّهِ عَائِلِ وَعَاجِبِ وَاقِعِ شَدِ بُوْدُنْدِ لَكِنِ دَرِيْنِ
 وَجْهِ خَيْرِ دَرْدَمِي شُوْدِ أَنْكَه لَازِمِ نَمِي آيِدِ أَرْجِي اسْتِطَاعَتِ دَرْ حَالِ عَدَمِ أَجْنَابِ
 بَانَ تَاعِلِ كَرْدِ شُوْدِ بَانَ نَزْدِ امْكَانِ وَتَقْضَا جِ دَرْ شَهْرِ حَرَمِ كَرْدِ مِي شُوْدِ وَآنْهَذَا كَرِ
 كَرْدِ كَرْدِ دَرِ آنِ شَهْرِ مَآمُونِ مِيْبَاشَتِ وَبِطَرَسِ كَرْدِ كَفَارِ مَضَرِ وَغَيْرِ أَنْبَاءَ مَقْرَضِ نَقَالِ
 وَجَارِ بَنِي شُوْدِ لَكِنِ مُمْكِنِ هَسْتِ كَهَيْسَتِ شُوْدِ جُونِ آنِ وَفَدَّ زَرْسُولِ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَوَالِ

کردند که خبر دهد آنها را بان عمل که بفعل آن در بهشت در آیند پس اقتصار کرد بر آن چیزی
 که فعل آن در حال ممکن باشد و قصد اعلام جمیع احکام که واجب بر آن جامع بود از
 جهت فعل و ترک نفرمود چنانچه در مناهای اقتصار بر ابتیاض در او عید مخصوصه فرمود
 با وجود آنکه بعضی از منایبی سخت تر از ابتیاض مذکور در تحریم اند بنا بر آنکه اکثر استعمال
 و تعاطی آنها همان فعل میج بود یا آنکه ذکر حج نیز در بعضی روایات مشاهده
 چنانچه در روایت ابی قلابة راشی از ابی زید هروی از قره لقطه و آن نحو ابیت
 الحرام در همین حدیث آمده و آن تعطوا الخمس من المعنیه و امر کرد باینکه بدین
 خمس را یعنی پنجم صد از غنیمت و این را بر آن چهار زیاده کرد و از جهت
 اتمام بزرگ آن زیرا که ایشان اهل جهاد بودند و همیشه محارب می کردند با کفار
 مضرو و بعضی گفته اند که نخستین آن چهار را قامت صلوات است که با عطا
 خمس چهار می شود و ذکر شهادت از برای تبرک است زیرا که آن
 قوم مؤمن بودند و مقربان و برین وجه اعطاء خمس داخل ایمان باشد و همین
 است مقصود مصنف و قاضی بیضاوی گفته که ظاهر آن است که این
 پنج امور تقصیر از برای ایمان است و ایمان یکی از چهار امور است که امر کرده
 شده است بآنها و سه امور باقیه را راوی حذف کرده از جهت نیان یا از جهت
 اقتصار و آن عربی گفته که احتمال دارد که صلوة و زکوة یک شئی حساب
 گزده شود از جهت تعارض آن هر دو در کتاب الصدور ذکر و اکثر مواضع
 و احتمال دارد که ادا خمس داخل در اتیان زکوة باشد زیرا که آن نیز پیرون کردن
 مال معین است لکن از جهت اتمام از زکوة جدا ذکر کرده شد و اندک علم
 و تفاهم عن آنچه منع کرد آنها را از چهار چیز و این جواب است از سوال
 اشرب و گفته شد که مراد بدان اشرب است در ظروف مخصوصه پس نهی کرد از چهار
 ظروف چنانچه فرمود عن الخنکیم نهی کرد از ختم بفتح هاء ممله و سکون فون
 و فتح تاء مثناة فوقانیه کوزه سبز و الذبابة بنم دال ممله و
 تشدید باء موده موده و ده بمعنی کد و ده نیز از ظروف
 خمر است یا کد و بحقیقت یا صراحی که بر شکل آن بسازند

و آن قطعه کتبه
 بین الکتابین
 عن آنج
 ختم و الا

والتعیر و نهی کرد از تعیر بفتح غون از تعیر یعنی کاویدن و مراد پنج درختی است که بکاوند
 و در وی نمیدانند ازند و اکثر قسش و نهی کرد از گرفت و گرفت بضم میم و فتح زار بضم
 فتح فام شده و گرفت طلاق کرده شده و گرفت بکسر زار بضم و سکون فاء بفتح
 که بکشتی و مانند آن مالند تا آب ندراید و آن را فاز و قیر نیز گویند و نهی ازین
 طرف یا نهی از استعمال اینهاست مطلقا بجهت مبالغه در حرارت از تشبیه بشاربنا
 خمر و اوای آن یا نهی است از بنیدن و فقیع انداختن در آن زیرا که شدت و اسکار در آن
 بیشتر می آید و لهذا در حدیث آمده است که ابتداء در مش که بکیند بجهت آنکه
 اشتداد و اسکار در آن دیر می کشد و کمتری آید و با وجود آن جمهور بر آنند که
 حرمت این در ابتدا و اسلام بود که مبالغه و اتمام در تحریم خمر و قلع و قمع آثار و مود
 آن بیشتر بود بعد از این حکم منسوخ شد و قال ی گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 احفظوهن یا دارید این احکام را یا این اشیاء را و احبیر و این من و صراحت
 و خبر میداد باینها کسانی را که پس شما نه و قصه عبدقیس چنان بود که مشقه بلفظ آم
 فاعل و نون و قاف و بذال بجهت سحر حجاب بجا جمله مفتوحه و بیاء موعده و تاء
 از جمله در آن آن قبیله بود و جای تجارت او مدینه مقدسه بود پس در وقتی از
 اوقات در مدینه مقدسه شسته بود ناگاه رسول الله صلی الله علیه و سلم و بان سید نوع النساء از
 موجودات و اگر هم مخلوقات رسول پر نور بروی می ور کرد پس منفذ از برای تعظیم
 و تکریم رسول مقبول صلی الله علیه و سلم از جای خود برخاست پس رسول محمود صلی الله
 علیه و سلم از برای وی فرمود ای مشقه اهلوار قوم تو بر چه منوال است پسر رسول
 علیه السلام وی را انداختن و اشراف قوم او پرسید و جدا نام هر یکی را از آنها گرفت
 و وی شنید و احوال هر یکی را از وی پرسید چون آن مرد رسید بچشم سیران حال را
 دید و بفهم عقل خود سنجید در همان مکان می توقف و تعطل اسلام آورد و از رسول
 مقبول صلی الله علیه و سلم سوره فاتحه را قرأ باسم ربک تعلیم گرفت بعد
 از آن رحلت بسوی بجهت کرد رسول محبوب بدست وی مکتوب بسوی جماعه عبد
 القیس نوشته نوشتند چون بان مکان رسید احوال خود را چندی در معدود و
 مکتوب رسول محمود از قوم خود انضا نمود پسر مطلق شد بروی زن او که دخترش

والتعیر و نهی کرد از تعیر بفتح غون از تعیر یعنی کاویدن و مراد پنج درختی است که بکاوند و در وی نمیدانند ازند و اکثر قسش و نهی کرد از گرفت و گرفت بضم میم و فتح زار بضم فتح فام شده و گرفت طلاق کرده شده و گرفت بکسر زار بضم و سکون فاء بفتح که بکشتی و مانند آن مالند تا آب ندراید و آن را فاز و قیر نیز گویند و نهی ازین طرف یا نهی از استعمال اینهاست مطلقا بجهت مبالغه در حرارت از تشبیه بشاربنا خمر و اوای آن یا نهی است از بنیدن و فقیع انداختن در آن زیرا که شدت و اسکار در آن بیشتر می آید و لهذا در حدیث آمده است که ابتداء در مش که بکیند بجهت آنکه اشتداد و اسکار در آن دیر می کشد و کمتری آید و با وجود آن جمهور بر آنند که حرمت این در ابتدا و اسلام بود که مبالغه و اتمام در تحریم خمر و قلع و قمع آثار و مود آن بیشتر بود بعد از این حکم منسوخ شد و قال ی گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم احفظوهن یا دارید این احکام را یا این اشیاء را و احبیر و این من و صراحت و خبر میداد باینها کسانی را که پس شما نه و قصه عبدقیس چنان بود که مشقه بلفظ آم فاعل و نون و قاف و بذال بجهت سحر حجاب بجا جمله مفتوحه و بیاء موعده و تاء از جمله در آن آن قبیله بود و جای تجارت او مدینه مقدسه بود پس در وقتی از اوقات در مدینه مقدسه شسته بود ناگاه رسول الله صلی الله علیه و سلم و بان سید نوع النساء از موجودات و اگر هم مخلوقات رسول پر نور بروی می ور کرد پس منفذ از برای تعظیم و تکریم رسول مقبول صلی الله علیه و سلم از جای خود برخاست پس رسول محمود صلی الله علیه و سلم از برای وی فرمود ای مشقه اهلوار قوم تو بر چه منوال است پسر رسول علیه السلام وی را انداختن و اشراف قوم او پرسید و جدا نام هر یکی را از آنها گرفت و وی شنید و احوال هر یکی را از وی پرسید چون آن مرد رسید بچشم سیران حال را دید و بفهم عقل خود سنجید در همان مکان می توقف و تعطل اسلام آورد و از رسول مقبول صلی الله علیه و سلم سوره فاتحه را قرأ باسم ربک تعلیم گرفت بعد از آن رحلت بسوی بجهت کرد رسول محبوب بدست وی مکتوب بسوی جماعه عبد القیس نوشته نوشتند چون بان مکان رسید احوال خود را چندی در معدود و مکتوب رسول محمود از قوم خود انضا نمود پسر مطلق شد بروی زن او که دخترش

والتعیر و نهی کرد از تعیر بفتح غون از تعیر یعنی کاویدن و مراد پنج درختی است که بکاوند و در وی نمیدانند ازند و اکثر قسش و نهی کرد از گرفت و گرفت بضم میم و فتح زار بضم فتح فام شده و گرفت طلاق کرده شده و گرفت بکسر زار بضم و سکون فاء بفتح که بکشتی و مانند آن مالند تا آب ندراید و آن را فاز و قیر نیز گویند و نهی ازین طرف یا نهی از استعمال اینهاست مطلقا بجهت مبالغه در حرارت از تشبیه بشاربنا خمر و اوای آن یا نهی است از بنیدن و فقیع انداختن در آن زیرا که شدت و اسکار در آن بیشتر می آید و لهذا در حدیث آمده است که ابتداء در مش که بکیند بجهت آنکه اشتداد و اسکار در آن دیر می کشد و کمتری آید و با وجود آن جمهور بر آنند که حرمت این در ابتدا و اسلام بود که مبالغه و اتمام در تحریم خمر و قلع و قمع آثار و مود آن بیشتر بود بعد از این حکم منسوخ شد و قال ی گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم احفظوهن یا دارید این احکام را یا این اشیاء را و احبیر و این من و صراحت و خبر میداد باینها کسانی را که پس شما نه و قصه عبدقیس چنان بود که مشقه بلفظ آم فاعل و نون و قاف و بذال بجهت سحر حجاب بجا جمله مفتوحه و بیاء موعده و تاء از جمله در آن آن قبیله بود و جای تجارت او مدینه مقدسه بود پس در وقتی از اوقات در مدینه مقدسه شسته بود ناگاه رسول الله صلی الله علیه و سلم و بان سید نوع النساء از موجودات و اگر هم مخلوقات رسول پر نور بروی می ور کرد پس منفذ از برای تعظیم و تکریم رسول مقبول صلی الله علیه و سلم از جای خود برخاست پس رسول محمود صلی الله علیه و سلم از برای وی فرمود ای مشقه اهلوار قوم تو بر چه منوال است پسر رسول علیه السلام وی را انداختن و اشراف قوم او پرسید و جدا نام هر یکی را از آنها گرفت و وی شنید و احوال هر یکی را از وی پرسید چون آن مرد رسید بچشم سیران حال را دید و بفهم عقل خود سنجید در همان مکان می توقف و تعطل اسلام آورد و از رسول مقبول صلی الله علیه و سلم سوره فاتحه را قرأ باسم ربک تعلیم گرفت بعد از آن رحلت بسوی بجهت کرد رسول محبوب بدست وی مکتوب بسوی جماعه عبد القیس نوشته نوشتند چون بان مکان رسید احوال خود را چندی در معدود و مکتوب رسول محمود از قوم خود انضا نمود پسر مطلق شد بروی زن او که دخترش

منذر رسپس عالیه بآل معجزه بود و حال آنکه مقتدا نماز با نیت ادا می نمود و آن هر دو
سوره مبارکه را مکرر میخواند و آن زن وی را بدو پشت پس مقتدا از آنها را آن
حال زن خود را منع صریح نمود بعد از آن زن آن مقتدا را برای پدر خود منذر
یا کرد و گفت شوهر من از اینها آتین مدت که از یثرب آمده گویا ماز اطلاق داده
در وی دوست و پای خود را می شود و بر سر مسج می کند و در وی بجهت قبله کرده
پشائی خود را بر زمین می نهد پس مقتدا منذر در راه ملاقات کرد پس جنگ کردند
میان خود در آن راه و کشتگو نمودند و مقتدا تمام حقیقت خود را بر منذر واضح در روشن
کردند پس اسلام در دل منذر باقی گرفت پس تر منذر مکتوب آن محبوب صلی علیه
علیه و سلم از مقتدا گرفت و آن مکتوب شریف بنوی قوم خود برد که آن قوم را
عصر بیست و هجده صده و صا ده کوبه پس آن مکتوب شریف را بران قوم خود خواند
پس تا ایشا سلام در دل آن همی واقع شد و آن همه با سلام مشرف شدند و همه اجتماع
و اتفاق نمودند و آنکه بنوی رسول خدا صلی علیه و سلم سیر نمایند و بخدمت او
مشرف شوند پس از جمله آنها چهارده سو و متوجه بیست رسول مقبول صلی علیه
و سلم شدند و در آنجا منذر عصری بود پس هرگاه از منذر بعد از یک شدند رسول
مقبول صلی علیه و سلم از برای منست بستان خود فرمود ای کمال که بعد عبد القیس نیز از
الشرقی و فیهم الاشجع مراد کرد از این منشد زیرا که در زوسی قوی اثر خنجر و زخم بود
بدانکه درین حدیث مبارک فوائد نفیسه از احکام اخلاقیه ثابت است اول آنکه
فرستادن رسولان بنوی امانی در امور مهمه مستحسن است دوم آنکه استعانت
عالم کامل با غیر خود در فهمیدن امور آنها چنانچه حضرت عبداللہ فخر
بجاستر میگرد و نقل است حیوم آنکه فقط سوا کلین از برای بدو استحب است چهارم
آنکه تیر کردن در زمان بر تعلق حکم لائق است و پنجم آنکه قول یک شخص در قضا
و قریه و غیره قول یک شخص در غیبت و در غیبت است خواه غیبت قلیل
باشد خواه کثیر که چه اتمام در شکر از آن غایبان باشد و فهم آنکه از اجرة
و مندر تعلیم حکم حاجت است آنکه لازم است در حکم را که در غیبت کنه به امان از
برسد و در حکم و فقه تعامل علم است **باب** ما جاء من الاستحسان بالانسی

عبد القیس است
نقیض است
باز آنکه رسول مقبول
آنکه بعد از این مردم
مشرف است در
یک آنجا اشجع
کتاب جامع
باب

والتَّحَنُّنُ بَابُ اسْتِ در بیان آنچه آمده است که بدرستی ثواب اعمال متعارف به نیت
و طلب ثواب است پس استدلال کرد بحدیث حضرت عمر رضی الله عنه را که ثواب
اعمال به نیت است و بحدیث حضرت عبداللہ پر مسعود را که ثواب اعمال بحسب نیت
و حسب نفع ما یعنی فرد و ثواب و چشم دشمن است از فدای عز و جل و هم از ان
حسب بکسر ما جمله یعنی فرد است و لکن کل امری متناهی و برای هر مردان چیزی
است که نیت کرد و این قول در زیر ما داخل است قَدْ خَلَّ فِيهِ الْإِيمَانُ وَالْوُضُوءُ
وَالصَّلَاةُ وَالزَّكَاةُ وَالْحَجُّ وَالصَّوْمُ وَالْأَحْكَامُ پس داخل شد در آنچه آمده است
ایان و وضو و نماز و زکوة و حج و روزه و جمیع احکام شرعیہ از منکاحات و معاملات
و جرائم زیرا که قصد در همه شبیه است لهذا اگر کسی بلفظ بعثت یا نیت یا نیت
یا طاعت بنا بر بیعت لسان بغیر قصد حکم نماید هرگز هیچ چیزی از آنها صحیح نشود و اگر گفته
شود بعضی از احکام شرعیہ بغیر از قصد ثابت شوند چنانچه اطلاق مال غیر بغیر از
قصد موجب ضمان است پس استغراق احکام چگونه صحیح شود جواب آنکه این
از قبیل ربط احکام با سبب است و آن محتاج بقصد نیست چنانچه با تلافی صبی ضمان
در مال دی لازم می شود هر چند که او ازل قصد نیست و قول نصف فذل از قول اقا
نه از تمله جاو و در بعضی نسخها قال ابو عبد الله فضل آمده و آن اوضح است و قول والوضوء
اشارت است بآنکه نیت در وضو شرط است چنانچه مذہب جمهور علماء همین است
و استدلال کرد بر شرط نیت در وضو با دلایل صحیح که وارد شده اند بر سبیل تقریر
بعد ثواب بر وضو پس قصد لازم شد در وضو تا دای متمما از غیر خود شود و ثواب
موجود بر وی حاصل آید و اقراعی و ابو حنیفه و جز آنها گفته اند که نیت در وضو شرط
نیست زیرا که آب با طبع مطهر است پس وضو در وسیله بودن از برای محبت
محتاج به نیت نیست لکن در وضو در جہادت شدن و ترتیب ثواب بر ک
محتاج به نیت است چنانچه از حدیث الاحمال بالنیات مستفاد میشود و از ادله
صحیحہ مذکورہ معلوم می شود و آنچه بعضی از علماء شافعیہ نقض بر مذہب امام ابو حنیفه بر می
نمودند که آن نیز مثل وضو وسیله است بسوی صلوة با وجود آنکه خفی نیت در وی
شرط گیده اند پس منصف است بآنکه میم بخاک است و خاک با طبع ملوث است

والتَّحَنُّنُ بَابُ اسْتِ
زَمِيحٌ طَائِفٌ
فِي الْمَنَاقِبِ
وَالْوُضُوءُ وَالصَّلَاةُ
وَالزَّكَاةُ وَالْحَجُّ
وَالصَّوْمُ وَالْأَحْكَامُ

نه مطهر لهذا محتاج به نیت شد اما وضو پس بآب است و آب بالطبع مطهر است نه ملوث
 لهذا محتاج به نیت نشد و ایضا نیت در لغت عبارت از قصد است پس قصد چگونه از وی
 متفک شود بخلاف وضو که آن عبارت از طهارت است و قصد امر خارج است
 از وی و آثار در شان صلوة پس جمیع علماء اتفاق کردند که نیت در وی شرط است و
 همچنین زکوة لیکن زکوة با قصد سلطان نیز ساقط می شود اگر چه صاحب مال نیت آن
 نکرده باشد زیرا که سلطان قائم مقام صاحب است و آن چه پس منصرف می شود
 بسوی فرض آن کسی که چ کرده باشد از غیر خود از جهت دلیل خاص که آن حدیث حضرت
 عبدالسد بن عباس در قصه شبرمه آمده و در قول او و بصوم اشارت است بر رد قول
 آن کسی که نیت را در روز شریعی گوید و آن قول فرست و چ را بر صوم تقدم از آن
 جهت کرد که صحیح نزد مصنف در حدیث غنی الاسلام علی حسن تقدم و چ بر صوم است
 چنانچه که نوشته و قال الله تعالی قل لیعمل علی شاکله و حال آنکه
 فرمود خدای تعالی در کلام خود که بگو ای محمد صلی الله علیه و سلم که هر
 یک کار می کنی بر شا کله خود پس قول مصنف رحمه الله و قال اسد آه جمله مالیه
 است نه معطوف و مصنف رحمه الله علیه شا کله را که در آیت کریمه
 واقع شده تفسیر کرد و گفت علی نیت لکن حرف تفسیر را حذف کرد چنانچه
 عادت اوست پس معنی آیت کریمه چنان شد که هر کس عمل می کند بر حسب نیت
 خود یعنی جزا عمل هر یک موافق نیت اوست و مراد مصنف آن است که آیه
 کریمه نیز دالالت میکند بر آنکه اعمال بحسب نیت اند پس مقوی شد برای قول او
 فی نقلیه که مذکور شد و تفسیر شا کله به نیت منقول است از حسن بصری و از معادیه
 پیروی و قاده و آنچه گفته که مراد از شا کله طریقه است و بعضی گفته اند که مراد طریقه
 است لهذا بعضی اصحاب کرام گفته اند که امیدوارترین آیه کریمه از آیات کلام الله
 این آیت است زیرا که این آیه کریمه معلوم میشود که بنده بسبب اقتضای نفس اماره
 که در طبع و جبلت وی مرکوز است معصیت می کند و خدای تعالی مقتضای مقتضا
 نفا ریت که صفت و سبب مغفرت میکند هر گاه بنده عاصی و جلیه خود نمی گذارد پس حق
 سبحانه و تعالی صفت ذاتیه خود کجا می گذارد و قال البیہقی صلی الله علیه و سلم

و قال الله تعالی قل
 لیعمل علی شاکله
 و قال البیہقی صلی الله علیه و سلم

و فرمود بنمید خدا صلی الله علیه و سلم در روز فتح مکة شریفه لا هجرة بعد الفتح ولكن جهاد و حرب فیما بین یمن و شام و این که شریفه بسوی مدینه مقدم پس از فتح مکة شریفه
 ولیکن بعد از فتح جنگ است همراه کفار بدر که دار و نیت است که هر کس موافق
 نیست خود جزا داده میشود و این قول نیز از رای تقویت ما قبل است که در بار
 گفته فذل فیما کذا و کذا حدیثا عن عبد الله بن مسعود کف بفتح میم و لام وی تعنی است
 ما مالک گفته است بهترین اهل زمین است و احوال او در باب من الذین اضر
 من الفتن گذشته قال ثنا مالك امام مالک که مشهور در مشرق و غرب است
 عن یحیی بن سعید الصاری عن محمد بن ابراهیم بن عیسی عن حلقمة بن وقاص لینی که
 احوال هر یکی ازین ثلاثه در حدیث اول ازین کتاب مبارک گذشته و این همه
 تابعین اند که بعضی از یک و دیگر روایت میکنند و رجال ابن اسحاق همه در فی المنع عن
 و مناقب ایشان در اول کتاب گذشته آن رسول الله صلی الله علیه و سلم قال
 بدستی که رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود الاعمال بالنیات جمع اعمال و فعل
 نیت بحسب نیت است و اگر گفته شود که اراده نجات محتاج به نیت نیست
 پس تقیم این حدیث مبارک چگونه صحیح شود جواب آنکه آن از جمله ترکها و عدوها
 است نه از جمله افعالها و اعمالها و اگر گفته شود که اعتدال زن که از وی شوهر وفات
 شده باشد اگر آن زن بوفات وی عالم نباشد هم منقضی می شود با وجود آنکه وی
 قصد نکرده است جواب آنکه آن نه از قسم فعل است و نه از جمله ترکها و عدوها
 و بی عبارت است از نقصان مدتی که از آن مدت برات هم معلوم شود و بنده را
 از وی هیچ دخلی نیست و اگر گفته شود که بعضی از علما گفته اند که اگر شخصی بر سر کوه وفات
 ایستاده شود و آن شخص در خواب باشد یا غماز او را عارض شده باشد و توقف
 او بماند باشد و حال آنکه نیت در اینجا مفقود است جواب آنکه نیتی که آن شخص نزد
 خود مرده و حکم است جواب مال باقی است و همان نیت کافی است و هر کسی که آن
 و توقف را هیچ نمیداند پس وی را حتماً بجواب نیت و الحاکم فرقی مانوی
 و برای هر مرد جواب این نیت است که قصد کرده اند کانت هجرته الى الله و
 الله علیه پس سنی که باشد هیچ مذکور او پس و در آنچه در سنی او و هجرت در نیت عبارت

بنیاد چهار فصل
 حدیث عبد الله
 بن مسعود قال
 ثنا مالك عن یحیی
 بن سعید عن محمد
 بن ابراهیم بن عیسی
 عن حلقمة بن وقاص
 لینی عن رسول الله
 صلی الله علیه و سلم
 قال الاعمال بالنیات
 و بیست و یک
 مائوی قصه
 و بیست و یک
 مائوی قصه

دوی پسر عمر بن خطاب است که بر عقبه ثانیه همراه هفاد نفر کجاست رسول
مقبول صلی الله علیه و سلم حاضر شده بود و او از همه آنها خورد و دو و جمیع و محمد بن کونید
که آن بر غزو بدر حاضر شده بود و تبری وی را از آنجهت گویند که وی بدر رسکونت
کرده بود و امام بخاری رحمه الله علیه می گوید که وی بغزو بدر حاضر شده بود و در بیت
کرده شد از وی احادیث رسول مقبول صلی الله علیه و سلم بمقدار یکصد و دو حدیث
که از جمله آنها امام بخاری رحمه الله علیه ذکر کرده و اگر سکونت در شهر کوفه داشت
و وی را حضرت عمر کم الله وجهه بر همان کوفه وقت پیرون آمدن خود بصحیفین خلیفه
ساخت و در بر همان کوفه و بعضی گفته اند برینه مقدسه در سال سی و یکم و بعضی گفته
اند در سال چهل و یک وفات یافت عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ از پیغمبر خدا
صلی الله علیه و سلم که فرمود إِذَا انْفَقَ الرَّجُلُ عَلَى أَهْلِهِ وَتَبَكَهُ خَرَجٌ كُنْ يَكُونُ مَعِينٌ مال را
بر عیال خود خواه آن مال قلیل باشد خواه کثیر يُحْسِبُهَا در حالیکه طلب ثواب و جزا
از آن نفقه ناید كُلُّهُ لَصَدَقَةٍ پس آن خرج کردن از برای آن مرد صدقه است و مقصود
از این کلام تشبیه آن نفقه بصدقه است در اصل ثواب نه در کمیت و کیفیت آن و مرد
از اهل درین مقام اولاد و زوهای است نه اعم از آن زیرا که چون انفاق در هر وجه
مثل صدقه شد و شک نیست که او آنکه میباید پس لازم می آید که نفقه غیر واجب
مثل صدقه است بطریق اولی امام نووی گفته که درین حدیث مبارک فوائد است
اول تمیز کردن است بر اخلاص که موجب نجات و خلاص از درکات مادی و سبب
فوز بدرجات جنات عالیه است و دیگر آنکه احضار نیت در جمیع اعمال ظاهری و باطنی
لازم است و مراد او در دست بر طائفه مرجیه که میگویند که ایمان عبارتست از اقرار زبان
نه اعتقاد جنان و در قول رسول علیه السلام بجهت جهاد دلیل است بر آنکه نفقه بر عیال
از ملک و مال اگر چه از جمله افضل طاعات و احمل سعادت است لکن آن وقتی نفقه طاعت
کرد که قصد از وی رضا پروردگار بی غلطی نباشد ریاء و غیر آن باشد و همچنین حکم نفقه بر جان
و همان و قیام و سکینان و چهار پانچان که اگر نیت طاعت خالص باشد البته آن
طاعت است و اگر نه پس آن خارج از طاعت است حَكَى شَاكِرُ بْنُ نَافِعٍ حکم
نفع کاف ابو الیمان حمصی پیرانی است قَالَ شاعیب بر وزن مصفر پسر ابی حمزه بزاز

ع
پس نفع شاکر بن خازم
که در کتب این طایفه
در جبهه است و در
در مصنف الحنفی
نمی شود که غیر
پس چون در ثواب
مشابه شده و از برای
ثواب واجب زیاده
نفع است و در

ع
عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
وَسَلَّمَ قَالَ إِذَا
وَقَدْ تَابَ عَلَى مَا
انْفَقَ النَّاسُ عَلَى
وَأَمَّا مَا كَانَ مِنْ
حَتَّى مَا كُنْتُمْ
بِشَيْءٍ

جواب آنکه این سخن حق است تری عقاب از دی ساقط می شود اگر چه ثواب
وی را حاصل نشود امام نووی گفته این حدیث مبارک بیان از برای قلعه
جمه است و آن این است که هر کس اراده کند بعمل خود روی خدای تعالی باشد
از برای فاعل حاصل آید اگر چه در ضمن آن عمل خط نفس از لذه و جز آن باشد لهذا رسول
مقبول صلی الله علیه و سلم تشبیل او به نهدان لغمه در دهن زد و نه نمود زیرا که معلوم بود
و بدیهه است که آن در اغلب احوال بخط نفس و غلبه شهوة میباشد پس هر گاه چهر
و ثواب مرتب شد بر عملی که در وی خط نفس باشد و آن عمل طاعت و قربت
کردید و بدرجه قبول رسید پس چیست کمان تو بآن عمل که خالصا نوجه الله باشد
و شائبه خط نفس از لذه و جز آن مخلوط بآن نباشد لهذا رسول مقبول صلی الله علیه و سلم
تشبیل لغمه نمود از برای مبالغه نمودن در تحقیق این طاعت نیکو زیرا که وقتی که ثابت
شد نزد و ثواب در لغمه زد و چه خود پس چیست کمان تو بآن کس که طعام بدو لغمه را
بجای می یا و را پارچه نان یا درست ناید یا کاری از کارهای نیک ناید که در
معنی آن باشد یا عمل کند همراه نفس عبادات بدنی که شغقت و ریاضت آنها را با
از شغقت لغمه باشد پس البته ثواب اکمل و جزاء افضل بطریق علی و اولی مرتب
خواهد شد **باب** **قَوْلِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** بَابِ هَسْتِ دَرِی
قَوْلِ بَغِيْبِ خَدَا صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِہٖ وَسَلَّم کہ فرمود **اَلَّذِیْنَ اَلْفِیْضَةُ لِلّٰہِ وَلِیْ رَسُوْلِہٖ وَاَلَا لَیْ**
اَلْمَسْکِیْنِ وَاَعَاظِنِہُمْ سِغْفِرُ مَعْظِمِ دِیْنِ وَاَعَاظِہٖ وَاَخْلَاصُ ہَسْتِ از برای خدا و رسول
او و از برای اہل امان جاہد مسلمانان و از برای عامۃ آنها و این جمله مقولہ قول
است و چون عامۃ مسلمانان اتباع اہل امان بودند و سبقت اہل امان حاصل جوی آنها
نبود پس مصنف رحمۃ اللہ علیہ عادۃ لام جارۃ دخول خود و ما ہتیم نکرد و این
حدیث از حلقہ تعلیقات امام بخاری است و تواتر و ہشمرده امام مسلم
از تسمی داری کہ بدستی بغیر خدا صلی اللہ علیہ و سلم فرمود **اَلَّذِیْنَ اَلْفِیْضَةُ لِلّٰہِ**
آمال شد و گفتا بہ رسول و لا کلمۃ لمساہین و عاظہم و نیست از برای تسمی داری
هیچ مبارکست نہ در تسمی مسلم بدستی جز این حدیث مبارکست **اَلَّذِیْنَ اَلْفِیْضَةُ لِلّٰہِ**
ست و این حدیث فخر المانی است و نیز کہ در مسند امام و اہل امان بدستی است

باب اول
صلی اللہ علیہ
وسلم
والتشبیہ
الغنی
والتشبیہ
الغنی
والتشبیہ
الغنی

بَابُ
اَلْمَسْکِیْنِ
وَاَعَاظِنِہُمْ
سِغْفِرُ
مَعْظِمِ
دِیْنِ

و خطابی گفته که کلمه نصیحت کلمه جامع است که معنی او جمع کرد خط و نفع از برای
منصوح که است و او از مختصر اسماء و کلام است و چون که در کلام عرب هیچ لغتی نیست
که استیفاء کند معانی این کلمه مفرد و چنانچه در کلمه فلاح گفته اند که هیچ کلمه جامع تر از
برای خرد دنیا و آخرت در کلام عرب نیست و بعضی گفته اند که معنی نصیحت خالص کردن
و صفا نمودن است چنانچه گویند نصیحت لغسل دقتی که او را از موم صاف و پاک نمایند
یعنی دین صاف پاک کردن قول کلام است از غش و باطل و بعضی گفته اند که معنی
نصیحت دوختن است چنانچه گویند نصیحت الرجل ثوبه وقتی که آن جامه را بوزن بدوزد
پس معنی آن شد که دین دوختن بر آکند کی برادر خود است پس تشبیه دادند
فعل ناصح ما در نیز میگوید و تحریر میکند از صلاح منصوح که بآن چیزی که بند کرده میشود
از امور خجائی جامه و از همین است توبه نصوح گویا کناه پاره میکند جامه دین متین
و توبه و پیشانی میدهد و زدن ما و مراد از نصیحت سه راجع میشود بسوی ایمان آوردن
بجذای تعالی و نفی شرک از و ترک الحائز و زنده در صفات او و توصیف او و
جلال و جلال و پاک نمودن او از عیوب و تقاضای قیام بطاعت او و اجتناب از
معصیت او و دوستی کردن همراهی که مطیع او باشد و دشمنی کردن همراه
کسی که عاصی او باشد و اقرار نمودن نعمتهای او و شکر ادا نمودن بر آنها
بقدر استطاعت و اخلاص در جمیع افعال و اقوال و حرکات و سکونات از برای ذات
پاک او و حقیقت جمیع این اضافات راجع به بنده میشود در نصیحت نفس خود و نفع
آنها را بدوی میشود نیز که حق سبحانه و تعالی از نصیحت ناصح و از جمیع مخلوقات است
و اما نصیحت از برای کتاب خدا جل شانہ پس عبارت است از تصدیق آوردن بآن
و کلام خدا و منزلت آنست که کلام هیچ مخلوق مشابه باو نیست و هیچکسی قدرت ندارد
که مثل آن کلام بیارد و تعظیم کردن او و خواندن او که لائق خواندن او باشد
و ادای حروف آن در خارج او در وقت تلاوت و تصدیق آوردن بآنچه در وی
است و فهم کردن علوم او و عمل کردن بحکم او و تسلیم نمودن بمشابه او
و بحث کردن از ناسخ و منسوخ او و عام و خاص و حقیقت و مجاز او و جزآن
و پراکنده کردن علوم او در میان خلق و خواندن مردم بسوی وی و اما نصیحت

از برای رسول او پس ایمان آوردن است بر سالت او و تصدیق آوردن بجهت آنچه
از درگاه حق سبحانه آورده که بمذحق و ثابت است و اطاعت کردن
او در او امر و نواهی و اعراض کردن از مخالفت او و نصرت کردن با و در محال جفا
و محامات و تعظیم کردن حق او و زنده کردن سنت او و مطلق نمودن در تعلیم و تعلم
سنت او و خوشی گرفتن با غلاف سینه او و تداب گرفتن با آداب او و محبت
اهل بیت و اصحاب او و آما نصیحت از برای ائمه پس یاری کردن آنها بر حق
و اطاعت آنها در روی و پند کردن آنها بعدل و انصاف و اعراض کردن از محاربه
آنها بشمشیر و مانند آن و نماز که از در پس آنها و جنگ کردن همراه مخالفان آنها
و ادا کردن صدقات بسوی آنها اما این تقریر بنا بر شهور واقع شده که مراد
از ائمه اصحاب حکومت مثل خلفاء و ولایة اند و اگر مراد از ائمه علماء دین باشند چنانچه
بعضی محدثین تاویل بآن کردند پس نصیحت آنها قبول کردن آنچه نیست که روایت
کرده باشند و تقید آنها در احکام و نیکو کاران کردن با آنها و آما نصیحت عامه
پس ارشاد آنهاست بسوی مصالح دنیوی و اخروی و دفع و منع نمودن ایداز آنها
و تعلیم نمودن آنها آن چیزی را که نمیدانند و یاری نمودن آنها بر کار نیک و تقوی
و پوشیدن عیوب و عورات آنها و اتفاق کردن بر آنها و دوست داشتن
برای آنها آنچه نیز برای آنکه برای جان خود دوست دارد از خیر و قوله تعالی اِذَا
نُصَحُوا بِالَّذِي هُوَ رِئَاسَةٌ لِّكُلٍّ مِنْكُمْ فَاذْكُرُوا لَكُمْ وَتَقْوُوا لَكُمْ وَذْكُرُوا لَكُمْ
لَهُدًى و رسول و مصنف رحمة الله علیه این آیه کریمه را از برای تأیید و تقویت حدیث
مبارک مذکور آورده و اول آیه کریمه چنان است لیس علی الضعفاء و لاعلی المرحضه
و لاعلی الذین لا یجدون ما ینفقون حج اذ انصحو الله و رسوله یقنع نیست بر جاعه
ضعیفان و نه بر جاعه مریضان و نه بر آنکسانی که نمی یابند آنچه چیزی را که خرج کنند بر جان
و راعله خود هیچ حرجی و گناهی در پس ماندن از مهر که جنگ و قتال و قتی که نصیحت کنند
آنها از برای خدای تعالی در رسول او یا یان و طاعت در غلوت و جلوت چنانچه نمولی
تایع میکنند یا با آنچه چیزی که قدرت و استطاعت آنها باشد از قوی یافتن که صلاح مسلمانان
و فلاح مؤمنان در آن باشد و سبب نزول این کریمه چنان است که چون حق سبحانه

بعضی محدثین تاویل بآن کردند
پس نصیحت آنها قبول کردن آنچه نیست که روایت کرده باشند
و تقید آنها در احکام و نیکو کاران کردن با آنها و آما نصیحت عامه

در این روز شش سوره و زکوة لهذا مقارنت کرده و با آن هر دو در ذکر و شکر
 نیست که اطلاق لفظ دین بر آن هر دو واقع شده چنانچه در سابق گذشت
 و این بطلان کفایت درین حدیث مبارک فوائد است اول آنکه نصیحت سبی با اسم دین
 و اسلام میشود و دیگر آنکه دین واقع می شود بر عمل چنانچه واقع می شود بر قول و این
 نکته نصیحت کردن فرض کفایت است اگر بعضی از جماعه مسلمانان بآن قیام نمایند
 از همه آنها ساقط گردد و اگر هیچ یکی از آنها را ندانند همه در گناه گرفتار آیند
 مثل جماعه و آن نصیحت بر قدر وسیع و طاقت لازم است اما وقتی که نا صبح بعلم
 یقینی میداند که منصوص له نصیحت او را قبول خواهد کرد و اطاعت امر او مینماید وقتی
 که نا صبح بر جان خود اندک زحمه مامون باشد و اگر خوف و ترس از اذیت داشته باشد
 پس دین هنگام بروی لازم نیست و گفته شده که هیچ مردی نا صبح از برای خدا
 در رسول او نمی باشد مگر آنکه کسی که اول نصیحت را بر جان خود آغاز کند و در طلب
 علم سعی و اجتهاد تمام نماید تا بشناسد آنچه برای او واجب است بروی و
 حافظ بطرانی روایت کرده که جریر مولای خود را امر کرد بآنکه بخرد از برای وی
 یک سپه را پس آن مولی سپی را از برای وی بقبایله سه صد درهم خرید چون
 جریر آن سپه دید و وی را ثمن معلوم کرد پدید پس آمد به نزد صاحب سپه
 و وی را گفت که سپه تو بهتر است و ازین من زیاد ده می ارزد پس چهری
 زیاده کن بران ثمن پس آن صاحب سپه بوی گفت که این زیاده کردن
 مغضوب بسوی تو است هر قدری که مرضی تو باشد زیادت کن پس جریر
 صد درهم را بران ثمن زیاده کرد باز همان قول سابق را برای صاحب سپه
 اعاده نمود و وی همان جواب را برای او مکرر یا کرد پس صد دیگر زیاده نمود و حاصل
 آنکه زیاده میگرداند آنکه او را بعوض سپه هشت صد درهم داد و وی را مردم از
 سبب زیادت ثمن پرسیدند پس در جواب گفت یا لیت رسول الله صلی الله
 علیه و سلم علی النصح لکل مسلم یعنی نفع رسانیدن ب مسلمان نیز از نصیحت است
 و عادت جریر خنان بود که وقتی که قیمت میگردید بیع را مشتری را بجمع
 عیوب آن بیعه اعلام میکرد و بعد از آن چنان میداد و او را پس گرفته شد و فریاد

را در حالی که آن ذات مقدس تنها است نیست انباز و بهمتا از برای او و علیکم اسم از
 اسماء افعال است بمعنی الرنوا والوقار والسکينة ولازم که ید علم و سکینی را
 و آرام دلی را و وقار بفتح و او است بمعنی علم و زراسته است و سکینه بفتح سین مهمله
 بمعنی سکون و دقه است و تخصیص نصیحت بکلم و سکون از آن جهت نمود که اکثر وفات
 امرا مودی بسوخته فتنه و بلا و اضطراب مردمان و هرج مرج میگرد و ذکر اتقوا از آن
 جهت کرد که وی راس هر کار غیر است حتی بآیتیکم امیر و تا آن که می آید شمارا
 یک امیر به بدل این امیری که وفات یافته که آن مغیره پسر شعبه بود و مفهوم
 مخالف غایت دین مقام مراد نیست زیرا که مدلول آن مفهوم آن است که مامور
 به منتهی می شود بآمدن امیر و این صحیح نیست زیرا که آن مامور به بعد از آمدن امیر نیز
 بطریق اولی لازم است و شرط مفهوم مخالف نزد آن کسی که قائل باوست
 است که او را مفهوم موافق معارض نشود چنانچه در کتب اصول فقه مذکور است
 قلنا یا آیتیکم الان پس خیرین نیست که می آید شمارا آن امیر دیگر الحال و در همین
 ساعت اگر از لفظ آن مراد حقیقت او باشد پس آن امیر نفس جریر است زیرا که
 روایت کرده شده که مغیره نزد وفات خود غلیقه کرد جریر را بر کوفه و بعضی گفته اند که پسر
 خود را غلیقه کرد بود که آن عروه پسر مغیره است و اگر مراد از وی مجاز باشد بمعنی مدینه
 قریه از آن پس آن امیر دیگر زیاد است از جهت آنکه چون خبر وفات مغیره حضرت
 معاویه را رسید پس نوشت بسوی زیاد که نائب او بود بر بصره که سیر کند بسوی کوفه
 و بر آن کوفه امیر باشد ثم قال پسر گفت جریر است عفو الا امیر که که طلب عفو کنید
 شما از خدا ی تعالی برای امیر خود که قبل ازین بود و الحال وفات یافته و استغفوا بعین
 جمله آمده و در بعضی روایات و استغفروا بعین معجز و زیادت را از جمله آمده و گفته که
 یحیی العفو پس بدست آن امیر شما بود که دوست میداشت عفو را از تقصیرات مردم و از
 از جهت آن گفت که حق سبحانه و جل شانه همراه بر شخص روز قیامت آن معامله میکند که آن شخص
 در حیات خود همراه مردم معامله میکرد چنانچه مثل شهو است که تائید آن و تجمیع گفته اند
 که ما یقتل نکال پس حق سبحانه و جل کسی را با حسن اخلاق و اعمال را روز قیامت عفو
 و عدالت جزا حسنی خواهد داد ثم قال پس گرفت حضرت جریر را ما بعد فانی یکت الی تعالی

والتقاریر و التنبؤ
 حتی کانکم حرم
 فلو ما یکم لان
 استغفوا لکم
 فایه کان
 یحیی العفو
 قال اکما بعد فانی
 انما الی صلی
 الله علیه و آله

هر چیزی که موجود و متحقق شود پس از کلام مذکور پس آنست که بدستی من آدم
 پیغمبر خدا را صلی الله علیه و سلم قلت ابا یحیی علی التوشیح کلام گفت من مبايعت میکنم
 ترا ای رسول خدا بر اسلام و انقیاد و واد و عطف را در قلت ترک نمود زیرا که او بک
 از تیت است یا استیناف است فشرط علی پس شرط کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه
 و سلم بر من و علی بر تشدید یا مفتوح است و النصح لک من مسلم و مبايعت میکنم
 ترا یا رسول الله بر نصیحت کردن برای هر شخص مسلمان پس لفظ النصح مجرور است
 بنا بر آنکه وی معطوف است بر سلام و مثل این را عطف یقینی می نامند یعنی تلقین
 و تعلیم کرد آن جریر را رسول خدا صلی الله علیه و سلم آنکه عطف نماید بر لفظ اسلام
 النصح را یعنی ویرا آموخت که بگوید ایا یحیی علی الاسلام و علی النصح لكل مسلم
 و این مثل قول حق سبحانه جل شانہ است که فرموده انی جا علیک للناس
 اما قال و من ذریتی و در بعضی روایات و النصح منصوب وارد شده و درین
 سلام دی معطوف بر مقرر باشد و تقدیر کلام چنان باشد که شرط علی الاسلام
 و النصح لكل مسلم و درین کلام دلالت است بر آنکه بیعت سنت است و بر آنکه
 شققت رسول خدا صلی الله علیه و سلم در باره است خود بدرجه کمال بود
 و معنی نصیحت در سابق گذشته و حاصل آن راجع است بسوی اداء نمودن
 واجبات که نسبت با خدا و رسول او نسبت بخوان مسلمانان و عامه آنها
 باشند فبا یعتنه علی هذا پس عقد مبايعت و التزم مبايعت کردم آن
 رسول مقبول را بر همین مذکور که آن اسلام و نصح هر دو اند و حریت هذا المسیح
 سوگند است مرا به پروردگار این مسجد کوفه که الحال من درین مسجد متکلم
 و این کلام شعر است بآنکه خطبه او در مسجد کوفه بود و بعضی گفته اند که مراد ازین
 قول اشارت بمسجد حرم است و نمایند میکنند او را روایت طبرانی که در وی
 لفظ و رب الکعبة وارد شده و ذکر این کلام از برای آن نمود تا تنبیه بر
 شرف مقسم به حاصل آید تا باعث قوی بر قبول متحقق شود انی لکنا صح
 لکتم بدستی من هر آنکه نصیحت کننده ام از برای شما و درین
 اشارت بآنکه او دفا کرد بان چیزی که بر وی همراه رسول مقبول صلی الله علیه

قلت یا یحیی
 علی التوشیح
 کلام گفت
 من مبايعت
 میکنم
 ترا یا رسول
 الله بر نصیحت
 کردن برای
 هر شخص
 مسلمان پس
 لفظ النصح
 مجرور است
 بنا بر آنکه
 وی معطوف
 است بر سلام
 و مثل این
 را عطف یقینی
 می نامند
 یعنی تلقین

و سلم متابعت نموده بود و بآنکه کلام او صادق و خالص از اغراض فاسده است
 ثم استغفر و ترک پستری طلبش خوش است از جمله تعصبات بدرگاه جمیع دعوت
 و فرو داد از منبر و درین کلام اشارتست بآنکه خطبه او بر منبر آن مسجد بود و بعضی گفته
 که زن معنی قعد است و دلیل بروی آن است که او در مقابلہ قائم واقع
 شده فائده تعلیم مسلم در حدیث مبارک از برای اعلی است زیرا که نصیح
 از برای کافر نیز حسن است و آن باین وجه است که آن کافر را دعوت باسلام نماید
 و اگر از وی طلب مصلحت و مشورت کند او را اشارت بصواب نماید **خاتمه**
 کتاب ایمان و مقدمه آن مثل است از احادیث مرفوعه بر شتاد و یک
 حدیث بآنکه از آنها در بدو وحی پانزده حدیث و در ایمان شصت و شش حدیث
 که مکمل از آنها سی و سه حدیث اند و از آنها در متابعت بصیغه متابعه یا تعلیق است
 و دوازده در بدو وحی هشت و در ایمان چهارده و از موصول مکرر هشت و از تعلیقی
 که در پنج جا موصول نشده سه اند و بقیه این که آن چهل و هشت حدیث اند
 موصول بقیه مکرر اند الحمد لله علی تمام کتاب الایمان **کتاب**
الایمان **بسم الله الرحمن الرحیم** این مکتوب حاضر فی الزمان
 ثابت است در بیان علم و عرفان و مصنف رحمه الله علیه این کتاب را برسانم
 کتب مقدم کرد زیرا که مدار جمیع آن کتب بر علم است و قله کتاب ایمان برین
 کتاب از انچه کرد که ایمان اول واجب بر مکلف است یا از چته آنکه ایمان بفضل امور
 بر سبیل اطلاق و سهل محاسن افعال و اخلاق است زیرا که او مبدء هر خیر علمی و
 و نشاء هر کمال علی دفعی است یا از چته آنکه ایمان عبارت از تصدیق است و تصدیق
 اشرف علوم است و اما تقدیم کتاب وحی بر کتاب ایمان پس از آن جهت واقع
 شده که معرفه ایمان در جمیع اموراتی که متعلق بدین اند موقوف بروی است یا از
 چته آنکه وحی اولی خیر است که از ایمان برین است مرحومه نازل شده و مراد
 از علم در اینجا علم دین است که متعلق بتجارب مبین و حدیث متین باشد و آن
 منقسم بدو قسم است مبادی و مقاصد مبادی نسبت که موقوف علیه اند بر
 معرفه کتاب و سنت باشد مثل لغت و نحو و صرف و جز آن از علوم عربیه و مقاصد

و نیز استغفر و ترک
 کفار و اعدای
 الله الرحمن الرحیم

آنچه متعلق با افعال و اخلاق و عقائد باشد و اینها همه علم معامله اند و علم مکاشفه نوری
است که بعد از سلوک طریق حق و صدق معامله یا بعد از جدیه الهیه در دل افتد که
بدان حقایق اشیاء و ماییات موجودات چنانکه در نفس الامر انکشف گردد
و معرفت ذات و افعال حق جل و علی شانه مشاهد گردد و این را علم حقیقت و علم
وراثت خوانند بگم حدیث من عمل با علم و زنده اند تعالی غم مالم یعلم یعنی هر که عمل
کند با آنچه دانسته و خوانده است روزی گرداند و بخشد او را خدای تعالی علم آنچه ندانم
و بخواند و ذکر کریمه و اتقوا الله و یعلمکم الله اشارت باین معنی است علم ظاهر و باطن
که گویند همین معنی دارد و نسبت هر دو بیک دیگر نسبت تن و جان است و پوست و مغز
و آیات و احادیث که در شان علم و فضیلت آن وارد شده شامل همه این اقسام است
بر تفاوت مراتب و درجات آن و چون حقیقت علم و ماییت او مشهور و معروف
بود لکن بعضی از محققین گفته اند که او از اسبلیه بی نهایت است لکن از جهت کمال و وضوح تنقیح
حقیقت او بر بعضی مردم متعسر شده و غنی مانده و ایضا بحث کردن از خالق اشیاء
و وظیفه این کتاب مبارک نبود پس ازین جهت مصنف رحمه الله تعالی علیه شروع در بیان
احوال علم مانند فضل علم و جزآن نمود و گفت باب فضل العلم باب است در بیان
فضیلت علم و مراد بفضل علم کثرت ثواب اوست که بسبب آن ارتفاع درجات در
جنات عالیجات حاصل آید و قول الله عز وجل و فرمودن خدای که غالب و بزرگ
است در قرآن مجید که فرمود یرفع الله الذین امنوا و فضله و الذین امنوا و اتوا العلم
در حیات یعنی بلند می کند خدای تعالی آن کسانی را که ایمان آورند از شما بفضیلت
و نفرت و حسن شناسا و منزلت در دنیا و جای دادن آنها در قعر و در جنان و ایصال آنها
به تبه رضوان در جبهی و بلند می کند خداوند تعالی آن کسانی را که داده شده اند علم را
بر سبیل تخصیص و تغزیه از جهت درجات بر آن کسانی که از علم محروم اند از جهت آنکه
علم با وجود علوم مرتبت و دون منزلت مقتضی از برای عمل است که مزید رفعت و کمال
در جنت بوی حاصل آید لهذا اقتداء بعالم کرده می شود در افعال و اقوال و حرکات
و سکونات و بجزا و اقتداء کرده نمی شود در حدیث مبارک آمده فضل العالم علی العاقل
مفضل القریبه البدر علی سائر النجوم و در حدیث دیگر از پیغمبر اسلام در تفسیر قول حق سبحانه جل شان

یعنی علم ظاهر و باطن
از علم معامله است و علم
بدان حقایق اشیاء

باب فضل العلم
و قول الله عز وجل
و الذین امنوا و اتوا العلم
و الذین امنوا و اتوا العلم
و الذین امنوا و اتوا العلم

است از تمام سخن خود جواب داد آن پرسنده را و در تمام کلمه فاء و در اجابت
کلمه ثم از آن جهت واقع شده که تمام بعد از آنست متعال متصل بلا مبهله واقع میشود
بجلاف اجابت که لکن مبهله حاصل آید حد ثنا محمد بن یسکان کسریین مبهله
و تنوین وی ابو بکر با بلی بصری هست که از وی امام بخاری و ابوداود و روایت
کرده و در سال دو صد و بیست و سه وفات یافت قال انا فلیح بنعم فابو فتح
لام و سکون یا شاة تخانیه و بجا مبهله پسر سلیمان پسر مغیره خراعی مدنی هست و کینت
ابو یحیی فنام ابو عبد الملك فلیح لقب اوست اعتماد کرده است امام بخاری بروایت
و مسلم و ابوداود و در نزدی از تنوین روایت کرده اند و در سال یک صد و شصت و
هشت وفات یافت و چون عادة محدثین بر آن قرار گرفته که هرگاه از برای
یک حدیث دو سند باشد و اراده میکنند انتقال از یک سند با سند دیگر
پس صورت صحیح می نویسند تا دلالت بر تحول از یک سند با سند دیگر نماید
پس مصنف رحمه الله علیه چون اراده کرد که متعال نماید از سند سابق با سند لاحق
بها صورت صحیح نوشت و بعضی گویند که او فرزند است بسوی الحدیث و بعضی از حفا
عراق بدان حال صحیح می نویسند تا و بهم ناشی نشود که از سند اول چیزی ساقط
شده و این بسیار مستحسن است و این حال در صحیح مسلم بسیار است و در صحیح بخاری
کمتر و تحقیق این قبل ازین در سابق گذشته است قند کر قال و حدیثی ابو هبیره
بن المثنی رکعت ابو عبد الله بخاری و حدیث کرد مرا تنها ابراهیم پسر منذر پسر
مغیره خراعی بجا مبهله و بنا بر مجری قرشی مدنی و کینت ابو ابوسحاق و یحیی بن یعین
گفته اند و ثقه است و در سال دو صد و سی و شش وفات یافت حد ثنا
محمد بن فلیح که کینت ابو عبد الله است و در سال یک صد و نود و هفت وفات
یافت حد ثنا ابی محمد پسر فلیح گوید که حدیث کرد ما یا زابر بن من که فلیح بن یصف
مغیره است و آن فلیح پسر سلیمان است که ذکر او الحال گذشته قال حدیثی
حدیثی بن علی که مشهور بهلال کسری پسر ابی میمون پسر ابی اسامه فخری
قرشی مدنی است و در آخر خلافت هشام پسر عبد الملك وفات یافت عن عطاء
بن لیث یا شاة تخانیه و پسین مبهله و بی ابو محمد مدنی مولای است بن ابی یوسف

حدیثی بن علی که مشهور بهلال کسری پسر ابی میمون پسر ابی اسامه فخری قرشی مدنی است و در آخر خلافت هشام پسر عبد الملك وفات یافت عن عطاء بن لیث یا شاة تخانیه و پسین مبهله و بی ابو محمد مدنی مولای است بن ابی یوسف

صلی الله علیه وسلم یکدیگر است آن قوم می یابند و نمی که ادا کرد و تمام نمود حدیث قوم را قال ابن
 السکال بن الساکع گفت که کجاست آن پرسنده و از وقت قیامت و در بعضی شنبه
 این آزاد السائل و آره بنضم هره یعنی لغن است و آواز کلام را وی هست که او میگوید
 کجای می گفتم من که رسول خدا صلی الله علیه وسلم این السائل فرمود قال ها آن
 یار رسول الله گفت آن اعرابی که آگاه باش من سالتم ای رسول خدا صلی الله علیه وسلم
 و ما حرف نینه هست قال گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم در جواب آن اعرابی
 و ترک عاطفه در سوال و جواب از آن جهت واقع شده که این مقام مقام اوله است
 و راوی حکایت میکند آن را زیرا که هرگاه اعراب گفت آنچه گفت سائل آمد و رسول
 کرد که رسول علیه السلام در جواب آنچه گفت پس جواب گفت که گفت رسول خدا صلی الله
 علیه وسلم و همچنین بگفت آن و در بعضی نسخها قال کیف اضاعتها بکلمه فاء آتیه و باقی
 بی فاء و این مبنی بر آنست که سوال از کیفیت اضاعت متفرع بر ما قبل خود است لهذا
 او را تعقیب بفاء کرد بخلاف باقی از اخوات فاذا ضیعت الامانة فانظر الساعة
 پس وقتی که ضایع کرده شد امانت را پس انتظار کن قیامت را در آن وقت یعنی آن
 علامت قرب قیامت است قال کیف اضاعتها گفت آن اعرابی یار رسول الله
 پس چگونه باشد ضایع کردن امانت قال ذأویسدا لامرالی غیر اهله فانظر الساعة
 گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم وقتی که سپرده شد امر مسلمانان را بسوی غیر اهل آن
 یعنی بسوی آن کسی که لائق آن هر نباشد پس انتظار کن قیامت را در همان ساعت
 و مردار از امر جنس امور هست که تعلق بدین و آئین دارند مثل خلافت و قضاء و امارت و قضا
 و غیر آن وقتی چهارت آن بود که بغیر اهل میگفت لکن بکلمه الی از آن جهت آورد که تا دلالت
 کند که مقتضی معنی است و لفظ و بعد در اصل ما خود از وساده هست و در عرب
 چنان عادت واقع شده بود که وقتی که امر می نشست به پیش می نیک می گذاشتند
 و مناسبت این متن از برای کتاب علم آنست که تفویض امر دین بسوی نا اهل وقت
 ضعیف و ضلال و رفع علم و کمال می باشد و مقتضای وی آنست که ما داعی که علم
 قائم باشد پس در کار دین ضعیف است و رسول علیه السلام تاخیر جواب از سوال امر
 و این کرد از جهت استخفاف یا امری که هم از جواب آن سوال بود یا از جهت انتظار

قال ابن السکال
 عن الساکع قال
 ها آن
 رسول الله قال
 فاذا ضیعت الامانة
 فانظر الساعة قال
 کیف اضاعتها
 قال ذأویسدا
 لامرالی غیر اهله
 فانظر الساعة

پس یافت رسول خدا صلی الله علیه و سلم مایان را و لا حق شد مایان و فکنا
 از هفتاد صلوٰۃ و حال آنکه بدرستی فرو پوشیده بود مایان را نماز و وقت او
 و محیی سینه گفته که نزدیک شده بود وقت او و آن نماز نماز عصر بود و در بعضی روایات
 از هفتاد صلوٰۃ بفتح قاف و رفع صلوٰۃ آمده بنا بر آنکه صلوٰۃ مؤنث غیر یقینی است
 و در بعضی روایات بسکون قاف و نصب صلوٰۃ آمده و برین تقدیر معنی آن باشد
 که بدرستی یا تا آخر کرده به دم نماز را و سخن متوضا و مایان وضو میکردیم و وضو
 بضم و او عبارت از غسل اعضا و مسح سر است فجللنا مسح علی ارجلنا پس نزدیک
 بودیم که مسح نمایم مایان بر پاهای خود و تقابل جمع کج مقتضی از برای تونز و
 انقسام اطراف را و بعد از آن پس از برای هر مرد در جل ثابت شد و در جل منسبت
 شامل از برای واحد و ثنین و عقل مقصود را معین میکند خصوصاً در چیزیکه محسوس باشد
 و اگر گفته شود مسح بر پشت پای میباشد نه بر تمامی رطل جواب مرد از رطل بعضی است
 یعنی قدم نه کل و قرینه عرف شرعی است زیرا که معهود در شرع همین است
 فنادی با علی صلوٰۃ پس آواز کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم به بلندترین آواز
 خود و یل للعقاب من النار فترقی لکنا که هلاکت است یا چاه مخصوص برای پاشنه
 پا از آتش در زخم این کلام را دو بار گفتند یا سه بار و لام جاره برا عقاب از
 برای اختصاص است چنانچه در قول حق سبحان جل شانہ وارد شده و آن است تمام فلها
 و لهم عذاب الیم محیی سینه گفته که معنی کلام آنست که هلاکت است برای صاحبان
 عقاب دابل آنها که در غسل آنها تقصیر نمایند از آتش در زخم پس لفظ اهل محذوف
 است چنانچه در قول حق جل و علی شانہ و سال القرین آمده و بعضی گفته اند مراد
 اختصاص عذاب با عقاب است وقتی که تقصیر کرده شود در غسل آن و مصنف
 رحمه الله علیه استدلال نمود بر جواز رفع صوت بعلم بقول او فنادی با علی
 صلوٰۃ و آن استدلال وقتی تمام میشود که حاجت داعی باشد لبسوی او از
 بعد یا کثرت جماعت یا جز آن و استدلال کرده باین حدیث نیز بر مشروعیته
 بلکه از حدیث و عاده آن از برای فهم نامعنا و درین حدیث مبارک دلیل
 امت بر وجوب غسل رطلین از جهت آنکه و عید بنا بر حق ماسخ آنها فرمودند

و فکنا
 صلوٰۃ و نحن
 متوضا
 فجللنا
 مسح علی ارجلنا
 فنادی با علی
 صلوٰۃ و یل
 للعقاب من النار
 فنادی او فکنا

و اگر مسح کافی می بود هر ائمه و عید شده از برای تارک غسل آنها نمیکردند و از اجتهاد
آنکه هر کسی که قائل به مسح است قائل به وجوب مسح عقاب نیست پس معلوم شد
که مراد غسل نیست و مسح که گفته اشارت بسوی تعقیل است حال آب کرده زیرا که
پایان محل سه سرف آب است یا مراد از مسح غسل است بنا بر آنکه روایت کرده شده
از ابی زید انصاری که مسح در کلام عرب گاه اطلاق کرده می شود بر غسل
و اگر گفته شود که نظایر قول شما همچنان جل شانزه و مسجور و سکم و ار جلکم بر قرائت
جبر و دلالت میکند بر وجوب مسح بر جل پس مطابقت در میان او و در میان
حدیث چگونه شود جواب آنکه قرائت جبر معارض است بقرائت نصب پس در
وی تاویل ضرور شده و تاویل جبر محل آن بر مجاورت مانند قول آنها جبر نصب اولی است
از تاویل نصب بجل آن بر محل جار و مجرور زیرا که او موافق از برای سنت مشهور است
است و احضار سه لالت بر وجوب غسل بر جلین است که جمیع انگسانی که وصف
کرده اند و ضرور رسول خدا صلی الله علیه و سلم را در مواطن متعده همه متفق اند
بر غسل بر جلین و بعضی علماء اصول گفته اند که چون قرائت نصب مشهور بود
حکم کرده شد او را بر حالت عدم تحفیف که آن کثیر الوقوع است و چون قرائت
جبر غیر مشهور بود حکم کرده شد او را بر حالت تحفیف که قلیل و نادر است لکن برین
تقدیر مسح موزه بکتاب الله ثابت شد و مشهور آن است که مسح موزه ثابت
بسنت مشهوره است چنانچه در متون کتب فقه آمده و قول او و کلامها مشک
بعد از آنکه بن عمرو است این بطلان گفته که اصحاب کرام از برای طمع آمدن رسول
صلی الله علیه و سلم نماز را در وقت فاضل ترک نمودند تا ثواب جماعت همراه آن حضرت
صلی الله علیه و سلم بایند پس هر گاه وقت تنگ شد و از وقت صلوة رسیدند
و ضرور بر سبیل استیصال نمودند و مبالغه در آن و ضرور مراعاة نکردند پس برین حال
رسول با کمال آن جاوه عظام را یافت و آنها را زجر و عقاب بر نقصان و ضرور
نمود و گفت و بمل لا عقاب من النار پس این حدیث مبارک مفسر است از برای
قول حق جل و علی شایه که فرموده و مسجور و سکم و ار جلکم زیرا که این حدیث
مبارک دلالت میکند که مراد در آیه کریمه غسل بر جل است نه مسح آن دانسته لال

در بیان اشارت
که در حق منصوب
خود و شد و نیز عطف
بنگس با عقاب محل
خود و در حدیث دوم
و این حدیث را که عطف
بر اجزاء بود
تعمیم آن بر اقسام
جائز نیست و برین
چنانچه از حدیث می آید
که بر جل مسح باشد
نیم غسل و بر کعبه
در شرح شریف نیز
مطابق با حدیث مذکور
و در آیه کریمه ثابت
و ذکر است که حق جماعت
چنانچه فرموده
الی کعبین بکسر ج
بر جل محل بر اقسام
بود و نیز اسامی را بود
تعلق را در گفت
و هر چه از حدیث

که فاکل گوید انجمننا الله فی کتابه بکذا و هیچ نیست که گوید حدیثنا فی کتابه بکذا زیرا که در اینجا
 مشافه نیست و تفاوتی گفته که هیچ فرق و تفاوت نیافتیم در میان حدیث و اخبار در
 کتاب خدا تعالی و سنت رسول و صلی الله علیه و سلم زیرا که حق سبحانه و جل شانیه در
 کتاب الله فرموده و یومئذ یخبرنا انما کنتم فی شکی و رسول الله علیه و سلم فرموده انما انزلنا التور
 الی الداری و خطیب بغدادی گفته که بلندترین عبارات در باب اسناد سمعت است
 پس حدیثی بعد از ان انجمننا الله فی کتابه بکذا و قال عبد الله بن مسعود
 وقت فرمود عالم محمود عبد الله بن مسعود که احوال او سابق گذشته حدیثنا
 رسول الله صلی الله علیه و سلم و هو الصادق المصدوق که حدیث کرد مایان
 را رسول خدا صلی الله علیه و سلم و قال آنکه وی راست گو و درست کرده شده است
 یعنی صادق در واقع و نفس الامر است و مصدوق نسبت بخدا تعالی و خلق است یا آنکه
 صادق است در آن چیزی که او گفته است از برای غیر خود و مصدوق است در آن چیزی
 که غیر او یعنی حضرت جبرئیل از برای او گفته باشد یا آنکه صادق است در جمیع افعال خود
 پیش از نبوت زیرا که رسول مقبول صلی الله علیه و سلم در میان اهل عرب قبل از نبوت
 مشهور و مجرب بود و مصدوق است پس از نبوت و در جمیع آنچه آورده است از وحی
 کریم و این جمله معترضه است نه عالیه از جهت آنکه صادقیت و مصدوقیت آن ذات مبارک
 را در جمیع احوال ثابت بودند در بعضی احوال و این عبارت در حدیث خلق چنین وارد
 شده و مقصود از آوردن این قول آنست که لفظ حدیثنا از عبد الله بن مسعود وارد شده
 و قال شقیق بن عبد الله سمعت النبی صلی الله علیه و سلم کلمه
 و گفته است شقیق بن عبد الله سمعت النبی صلی الله علیه و سلم کلمه
 علیه و سلم معنی و مقصود ازین کلام آن است که لفظ سمعت نیز از حضرت عبد الله مذکور
 وارد شده پس از کلام سابق و ازین کلام معلوم شد که حضرت عبد الله مذکور کاه لفظ حدیثنا در
 صیغ نقل و اسنادی آورد و کاه لفظ سمعت استعمال در اینجا می نماید پس واضح شد که در
 میان آن هر دو میغه هیچ فرق و تفاوت نیست و شقیق نام ابو و اهل است که ذکر او در باب خوف المؤمنین
 این کلمه را گفتند و در اینجا هم نقل شده و قال حدیثنا رسول الله صلی الله علیه و سلم کلمه
 و گفته است حضرت خدیجه که حدیث کرد مایا را رسول خدا صلی الله علیه و سلم حدیث پس لفظ حدیثنا از غیر نقل و اسناد

و قال عبد الله بن مسعود حدیثنا رسول الله صلی الله علیه و سلم کلمه و قال شقیق بن عبد الله سمعت النبی صلی الله علیه و سلم کلمه و قال حدیثنا رسول الله صلی الله علیه و سلم کلمه

و ضایع پسریان افعالی ها حب سر رسول خدا صلی الله علیه و سلم در شان مناقان
بود که آنها را پی شناخت و مناقان را از زمره مؤمنان مخلص جدا میداشتند
و این علم شخص بوی بود و او پدر او همراه رسول مقبول صلی الله علیه و سلم در جنگ
اند حاضر شده بود و پدر او در همان روز قتل رسید که او را مسلمانان بر سبیل خطا
کشند و از وی روایت کرده شده است حدیث که امام بخاری رحمة الله
علیه متفق شده ان جمله آن هشت حدیث حضرت عمر رضی الله عنه او را در خلافت
نمود و الی شهر همان کرده بود پس در همانجا سکونت و اقامت اختیار نمود و در
سال سی و ششم وفات یافت و قال ابو العالیة عن ابن عباس عن النبی صلی
الله علیه و سلم فیما یرویه عن تربیه و گفته است ابو العالیة و روایت از ابن
عباس از پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم در چیزی که روایت میکند آن پیغمبر او را از پدر
خود و ابو العالیة بعین جمله و یا منشا تختانی نام او رفیع بضم را و جمله رفیع فایر
مهران ریاحی مشوب بسوی نه یاح بیاض منشا تختانی که قبیل از بنی تیم است
آزاد کرده بود و از بنی از ریاح و زمان جا بلیت دریافت و بعد از وفات
رسول خدا صلی الله علیه و سلم بدو سال اسلام آورد و در سال نود وفات یافت
و قال انس عن النبی صلی الله علیه و سلم یرویه عن تربیه و گفته است حضرت
انس پس مالک که خادم رسول خدا بود در روایت از پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم
که روایت میکند او را پروردگار خود و قال ابو هریره عن النبی صلی الله علیه و سلم
و سلم فیما یرویه عن تربیه و قال لکم تبارک و تعالی و گفته است حضرت ابو هریره
در روایت از پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم در چیزی که روایت میکند او آن چیز را
از پروردگار شما ای جماعة حاضران که آن پروردگار کثیر الخیر و بلند است از جمیع قافض
و مقصود از ذکر این جبارت ثلاثه تنبیه بر حکم عفت است که آن وصل است نزد
ملاقاتی و ایضا اشارتست بسوی آن چیزی که ابن رشد مذکور کرده که روایت
رسول خدا صلی الله علیه و سلم از پروردگار است پس خواه صحابی تصریح
کنند باین یا تصریح نکند و برین دلالت میکند حدیث مذکور از حضرت ابن عباس
زیرا که بعضی مواضع از وی لفظ عن رب نیامده و لفظ فیما در روایت ابن عباس

و قال ابو العالیة
عن ابن عباس
عن النبی صلی الله علیه و سلم
فیما یرویه عن تربیه
و قال لکم تبارک و تعالی
و گفته است ابو هریره
در روایت از پیغمبر خدا
صلی الله علیه و سلم
در چیزی که روایت میکند
او آن چیز را از پروردگار
شما ای جماعة حاضران
که آن پروردگار کثیر الخیر
و بلند است از جمیع قافض
و مقصود از ذکر این جبارت
ثلاثه تنبیه بر حکم عفت
است که آن وصل است نزد
ملاقاتی و ایضا اشارتست
بسوی آن چیزی که ابن رشد
مذکور کرده که روایت
رسول خدا صلی الله علیه و سلم
از پروردگار است پس خواه
صحابی تصریح کنند باین یا
تصریح نکند و برین دلالت
میکند حدیث مذکور از حضرت
ابن عباس زیرا که بعضی مواضع
از وی لفظ عن رب نیامده و لفظ
فیما در روایت ابن عباس

در بعضی نسخها نیامده و اگر گفته شود که مصنف رحمه الله علیه ذکر آنها نکرد و با وجود
آنکه او را در ترجمه باب ذکر نمود و جواب آنکه روایت شامل از برای جمیع اقسام
است پس آنها نیز مندرج است حدیثاً ثقیلاً بن سبید بلطف تصغیر قسب است
که احوال او در باب افتاء اسلام گذشته قالنا لاسمعیل بن جعفر برائی کثیر
انصاری مدنی که احوال او در باب علامه التناقی گذشته عن عبد الله بن دینار
که قرشی عدوی مولای ابن عمر بود و احوال او در باب امور الایمان گذشته عن
انیر عن از حضرت عبد الله بن عمر بن خطاب قرشی عدوی که رسول مقبول
صلی الله علیه وسلم لبعلا حیت او کواهی داد و او از جمله شش نفر است که آنها
بکثرت روایت از رسول مختار معروف و مشهور اند و در که شریف بعد از حج
در سال پنجم دوسه وفات یافت و مناقب او بسیار است و از حدیث خارج
است و بعضی احوال او در باب امور الایمان گذشته قال رسول الله صلی
الله علیه وسلم گفت عبدالله بن عمر که فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم
ان من الشیخة شیخة که بدرستی بعضی از جنس درخت درختی است لا یبقی ط
ورقها که نمی افتد کاهنی برگ او و ورق بعضی را و جمله است زیرا که برگ را
مهمه در اهم مضروب بر اکونید و لفظاً یمثل المسلمین و بدرستی آن درخت مانند
مسلمان است و حال او مشایخ بجا است مسلمان است از جهت کثرت خیر و انتفاع
عام و از جهت بقا و ثقل علی الدوم و طیب میوه بر جمله نام و وجود او بر سبیل
دوم نزدیک و قتی که طلع و شکوفه او بیرون می شود پس او خورده می شود
تا وقتی که او خشک شود و منافع او بسیار و فوائد بی شمار و موجود در جمیع اجزا
و شمر و جمیع احوال تا آنکه خسته او در علف و واب و لیف او در حبال
یعنی ریسانها بکار آید پس آن تمام نفع محض است چنانچه مؤمن تمام خیر صرف است
از جهت کثرت طاعات و مکارم اخلاق و عادات و مویبت بر صلوة و صیام
و قراة و زکوة و ذکر قاضی الحاجات و سایر طاعات و اعمال مؤمن دائم اند چنانچه برگ
درخت خرا همیشه می باشد و درجه شنبه همین میوه است چنانچه در روایت
نیز آمده که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود مثل المؤمن مثل النخلة ما اتاکم

حدیثاً ثقیلاً بن سبید
بلطف تصغیر قسب است
که احوال او در باب
افتاء اسلام گذشته
قالنا لاسمعیل بن جعفر
برائی کثیر انصاری
مدنی که احوال او در
باب علامه التناقی
گذشته عن عبد الله
بن دینار که قرشی
عدوی مولای ابن عمر
بود و احوال او در
باب امور الایمان
گذشته عن انیر عن
از حضرت عبد الله
بن عمر بن خطاب
قرشی عدوی که رسول
مقبول صلی الله علیه
وسلم لبعلا حیت او
کواهی داد و او از
جمله شش نفر است
که آنها بکثرت روایت
از رسول مختار معروف
و مشهور اند و در
که شریف بعد از حج
در سال پنجم دوسه
وفات یافت و مناقب
او بسیار است و از
حدیث خارج است و
بعضی احوال او در
باب امور الایمان
گذشته قال رسول
الله صلی الله علیه
وسلم گفت عبدالله
بن عمر که فرمود
رسول خدا صلی الله
علیه وسلم ان من
الشیخة شیخة که
بدرستی بعضی از
جنس درخت درختی
است لا یبقی ط
ورقها که نمی
افتد کاهنی برگ
او و ورق بعضی
را و جمله است
زیرا که برگ را
مهمه در اهم
مضروب بر اکونید
و لفظاً یمثل
المسلمین و بدرستی
آن درخت مانند
مسلمان است و
حال او مشایخ
بجا است مسلمان
است از جهت
کثرت خیر و
انتفاع عام و
از جهت بقا و
ثقل علی الدوم
و طیب میوه بر
جمله نام و
وجود او بر
سبیل دوم
نزدیک و قتی
که طلع و شکوفه
او بیرون می
شود پس او
خورده می
شود تا وقتی
که او خشک
شود و منافع
او بسیار و
فوائد بی
شمار و موجود
در جمیع اجزا
و شمر و
جمیع احوال
تا آنکه خسته
او در علف و
واب و لیف
او در حبال
یعنی ریسانها
بکار آید پس
آن تمام نفع
محض است
چنانچه مؤمن
تمام خیر
صرف است
از جهت
کثرت
طاعات و
مکارم
اخلاق و
عادات و
مویبت
بر صلوة
و صیام و
قراة و
زکوة و
ذکر قاضی
الحاجات و
سایر
طاعات و
اعمال
مؤمن
دائم اند
چنانچه
برگ درخت
خرا همیشه
می باشد و
درجه شنبه
همین میوه
است چنانچه
در روایت
نیز آمده
که رسول
خدا صلی
الله علیه
وسلم
فرمود
مثل المؤمن
مثل النخلة
ما اتاکم

مکنون قلتهما حب الی من ان یكون لی کذا و کذا حم النعم فیما یقولوا یسترقضون آن جامع حاضر
 حکایتنا حدیث کن میان را جماعی یار رسول الله که پیست آن درخت ای رسول خدا
 قال فرمود رسول محمد صلی الله علیه و آله آن درخت موصوفه مسوله درخت خرامت
 بد آنکه درین حدیث مبارک فوائد است اول آنکه عالم را لایق است که اذنان طالبان
 را تجربه و امتحان کند با سئوال غریبه و مسائل دقیق که بفهم خود آنها در یافتند پس بهتر
 و خوشتر و اگر در یافتند بیان بر سبیل توحید و تصریح نماید و آنچه مروی شده که رسول خدا
 صلی الله علیه و آله از اغلو طات نبی فرموده و اغلو طات عبارت از مسائل معبیه و یقینات
 پس محمول است بر آن مسائل که در آنها نفع نباشد یا بر آن مسائل که بر سبیل تقویت مسؤل
 بمنه یا بر قصد تحجیر آن سوال کرده شود و دیگر تیز کردن است بر فهم در ادراک و علم و دیگر
 حیاء کردن صفار بحضور کجا تحجب است لکن بشرطیکه مؤدی بصوی فوت مصلحت
 نشود لهذا حضرت عمر رضی الله عنه آرزو کرد که کاش که فرزند آنها خاموشی نمیکرد و بیان
 میکرد که آن درخت خرامت است و دیگر آنکه درین حدیث مبارک دلیل است بر جواز بیع
 بجز از جهت آنکه هر آنچه اکل او جائز است البته بیع او نیز جائز است و دیگر آنکه ضرب
 اشباه و امثال از برای زیادت افهام و تصویر معانی معقوله بصور محسوسه تا آنکه
 در اذهان راسخ و ثابت گردد و مستحسن است چنانچه حق جل و علی شانه در کلام خود ضرب امثال
 کرده و گفته که لک یضرب الله الامثال و دیگر آنکه لازم است بر صغیر که توفیر کبر کند و تقدم
 بر وی در قول ننماید اگر چه بداند که قول او صواب است و دیگر آنکه درین اشارت است بآنکه
 گاه گاه بر عالم کبیر خفی می شود آنچه او در ادراک میکند و را آن کسی که در مرتبه فهم و علم از او کمتر
 باشد زیرا که علم نعمت و موهبت از جانب حق است که مختص میکند بآن هر کسی را که
 میخواهد و دیگر آنکه تشبیه کردن یک شیئی بآشی دیگر استعدائی نمی کند که شبهه نظیر و مانند
 مشبیه باشد در جمیع وجوه زیرا که مؤمن را هیچ چیزی از جادات و نباتات مماثل و
 معادل نیست و استدللال کرده باین حدیث مبارک ما مالک بر آنکه محبت شما بر اعمال صالح
 هیچ قبح و خلل در آن اعمال نمیکند و فیکه اصل آن اعمال از برای وجوب و متعال باشد و این مستغفار
 از منی حضرت عمر است و تمنای عزت عمر رضی الله عنه از جهت آنکه بعد از او استعدا محمول است بحسب طبع و نظره بر
 دوستی نیز برای ما خود و اولاد خود یا از جهت آنکه فضیلت فرزند او در فهم و علم ظاهر گردد و با وجود خود در

جماعی یار رسول الله
 جامع یار رسول الله
 جامع یار رسول الله

از جهت آنکه رسول مقبول صلی الله علیه و سلم قدر و مرتبه او زیاد کند یا از جهت آنکه
 رسول مقبول در حق فرزند دعا و خیر از برای او زیاد علم و فهم نماید و دیگر آنکه در خبر پیش
 میآید اشارت است که دنیا و فانیه در چشم حضرت عمر رضی الله عنه بسیار حقیر و ذلیل بود
 لذا مقابل خود عمر نعم را با آنها فهم یکسان مسله که خوردند و در آن مطاع باشد مؤلف و رقمه
 علیه و نفسیه قول حق سبحان جل شانہ کیف فرسب الله فدا کلمت طیبه کثیره طیبه اشارت
 کرده که آن درخت خرباست چنانچه در روایت نافع از ابن عمر آمده از رسول الله صلی
 الله علیه و سلم نه الاية فقال ان درون مای قال بن عمر لم یفعل علی انما الخلة شیخی
 ان تحکم مکان شیخی فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم ای الخلة و وجع در میان من رویش
 و رویت سابقه آن است که مال چنان بود که رسول خدا صلی الله علیه و سلم بکار آورده
 شد در مالی که این آیه کریمه را خوانده بود و در حالیکه کوفه بود آن کن شجره شجره و در نزد
 بنی امیه و بنی امیه از ابن عمر چنان آمده که ابوهریرة رسول الله صلی الله علیه و سلم قال من خیری
 عن شجرة و شله مثل المؤمن اصلها ثابت و فرعها فی السماء قریب کشفه که تشبیه از آن
 جهت و افق شده که اصل دین مسلمان ثابت است و آنچه صادر می شود و از علوم
 و اعمال خیر قوت مستطاب از برای رواج است و آن سبب همیشه مستور بدین خود
 می باشد و نفع گرفته می شود بهر چیزی که از مسلمان ها در شود در حاله حیات و در حاله
 حیات و الله اعلم **باب** طرح الإقامه المسئلة علی اختلافه باب است در
 بیان انداختن شخصی که پیشوا و مقتدی به باشد مسئله را بر یاران خود بختیار ما عبد الله
 من العلم ملکه تجربه و امتحان کند آن چیزی را که نزد آنهاست که آن چیز علم و دانستن
 است حقا منا خالد بن مخلد یفتح میم و سلون فاء و محم و فتح لام و اد ابوا هیثم قطونی
 یفتح فاء و مهله ضوب بسوی قتلوان که موضعی است در کوفه بجای مولای هم که در سال دوم
 و نیزه در کوفه وفات یافت روایت کرده است اما ابی بخاری از وی و بعضی گفته اند
 که او شمع بود قال انا سلیمان بن ابراهیم بلال که ابی محمد است و بعضی گفته اند که کنیت او
 ابی اوس بن قریش مدنی مولای عبده الله سپهر ابی عقیق بود و او بسیار خوش صورت
 بود و عاقل و متقی و مالی کرده شده خراج مدینه مقدسه را و در همان مدینه مقدسه در سال
 یک صد و هفتاد و دو در خلافت مارون بن بشیر وفات یافت قال انا عبد

باب طرح الإقامه
 المسئلة علی اختلافه
 لیخبرنا عن عبد الله بن
 ابراهیم بن خالد قال
 قال خالد بن مخلد یفتح
 میم و سلون فاء و محم و
 فتح لام و اد ابوا هیثم
 قطونی یفتح فاء و مهله
 ضوب بسوی قتلوان

اللَّهُ بْنُ دُبَّارٍ عَنْ ابْنِ عُثْمَانَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ فَمُودِرٌ بَرَاءٌ يَأْتِي
خُودًا مِنَ الشَّجَرِ شَجَرٌ لَا يَسْقُطُ وَفِيهَا بَرَسْتِي بَعْضِي أَرْضِي دَرْخْتِي
است که نمی افتد برگ او و هیچ گاه بی و آنجا مثلک السليم و بدستی آن درخت
مانند مسلم است و حال و مشابه حال مسلمان است حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ عَنْ مَرْثَدِ بْنِ
کَیْنَدٍ مَرَّاهِ يَارَانِ مِنْ دُبَّارٍ نَأْتِيكَ أَنْ كَدَمَ دَرْخْتِمْ سَتَ فَوْقَ النَّاسِ
فِي شَجَرٍ الْبُؤَادِي بِسِ افْتَادَ مَرْدَانِ دَرْخْتِمْ بَادِيَا وَ عَجَاءُ يَعْنِي
تَغَبُّرٌ كَرْدَنَ بِرِجَبِ فِکْرِ خُودِ آن درخت را بد رختهای بادی و بیایان قَالَ
عَبْدُ اللَّهِ كُفْتُ عَبْدَ اللَّهِ بِرِجَبِ رَاوِي ابْنِ حَدِيثِمْ وَ وَفَّعٌ فِي نَفْسِي
أَقْبَاهِي الْخَلَّةُ وَ نَابَتْ شَدَّ دَرْخْتِمْ مِنْ كَدَمِ بَرَسْتِي أَنْ دَرْخْتِمْ مَوْصُوفٌ دَرْخْتِمْ
خَرَامِمْ وَ ابْنِ مَقُولُهُ قَوْلِمْ سَتَ فَاسْتَحْيَيْتُمْ بِرِجَبِمْ كَرْدَمِ مِنْ اِبْرَاجِمْ خُورِدِ
سَالِي خُودِمْ قَالُوا أَحَدٌ شَنَا يَارَسُوكَ اللَّهُ مَرَّاهِ بِرِجَبِمْ نَدَّ يَارَانِ كَدَمِ
کَنَ مَرَّاهِ رِمْسُولُ خَدِصَلِيِّ عَبْدِ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَ خُودِ بِيَانِ كَنَ كَدَمِمْ سَتَ اَنْدَرْخْتِمْ
قَالَ عَمَّ الْخَلَّةُ فَمُودِرٌ رِمْسُولُ خَدِصَلِيِّ عَبْدِ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَدَمِمْ اَنْ دَرْخْتِمْ مَوْصُوفٌ دَرْخْتِمْ
خَرَامِمْ سَتَ وَ مَوَافِ ابْنِ حَدِيثِمْ سِبَاكِ اِبْرَاجِمْ سَتَفَادَ تَرْجَمَ ابْنِ بَابِ
کَبِيرِ اَوْرَدَ وَ تَغْيِيرُ جَالِ اسْمَاءِ اِبْرَاجِمْ اَخْتِلَافِ مَقَامِمْ قَعُ شَدَّ بَرَسْتِمْ
تَقِيْبَ مَرْجَارِي رَادِ مَقَامِ بِيَانِ مَعْنِي تَكْدِيشِمْ يُوْدُورِمْ وَ بَرَسْتِمْ خَالِدِ دَرْ مَقَامِ بِيَانِ
طَرَحِمْ سَلَكِ اِبْرَاجِمْ اَمَامِ بَجَارِي رَحْمَتِ عَبْدِ عَلَيْهِ دَرْ بَرِ مَقَامِمْ ذَكَرَ كَرْدِشِمْ خُودِ رَا
کَدَمِ اَنْ شَيْخِ رُؤِیْتِ كَرْدَهِمْ سَتَ اَوْرَا اَنْ حَدِيثِمْ دَرْ هَامِ مَقَامِ اِبْرَاجِمْ يُوْخُزُ
قَاصِ سَبْحَانَ اَللهِ چَ قَدَرِ اَحْيَاظِرْ بَابِ رُؤِیْتِ حَدِيثِمْ مِکَرْدَ مَعَ فُلْکِمْ
مِکَرَارِ تَا کَبِیْرِمْ دَرْ دَرْ دَرْ رُؤِیْتِ بَیْجِ تَغَاوُتِ نِیْسْتِمْ مِکَرْدَ رُؤِیْتِ اَوْلِ
خُودِ ثَوْنِ بَیْجِ اَمَدَ وَ دَرْ ثَانِیْهِ حَدَّثَنَا بِي فَارَ وَ اَقْعُ شَدَّ وَ اَللهُ اَحْلَمُ **بَابُ**
الْفِرَآءَةِ وَالْعَرْضِ عَلَى الْحَدِيثِ بَابِ اَسْتِ دَرْ بِيَانِ خَوَانِمْ تَمِیْدِمْ حَدِيثِمْ
وَ بَیْدَا کَرْدَنِ اَوْرِ مَحْدُثِمْ يَعْنِي حَدِيثِمْ کَنَدَهِمْ کَدَمِ اَنْ شَيْخِ اَسْتِ وَ مَصْنُفِمْ وَ حَمْدِمْ
عَلَيْهِ اَبْنِ بَابِ اَنْ اَنْ جَهْتِ اَوْرَدَ کَدَمِ بَعْضِ اِزْ سَلَفِمْ هَرْ کَرَا قَدَا مِیْکَرْدَنِ مِکَرْدَ
بَاخِ اِزْ زَبَانِ مَشَايِخِمْ نَمِیْ شَنِدَنِمْ وَ اَمَا اَنْجِ خُودِ بَرَسْتِمْ مِیْخَوَانَدَنِمْ بَرَسْتِمْ اَنْ اَنْجِ تَجْمِیْدِمْ

اللَّهُ بْنُ دُبَّارٍ
عَنِ ابْنِ عُثْمَانَ
عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى
اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
قَالَ فَمُودِرٌ بَرَاءٌ
يَأْتِي خُودًا مِنَ
الشَّجَرِ شَجَرٌ لَا
يَسْقُطُ وَفِيهَا
بَرَسْتِي بَعْضِي
أَرْضِي دَرْخْتِي
است که نمی
افتد برگ او
و هیچ گاه بی
و آنجا مثلک
السليم و بدستی
آن درخت
مانند مسلم
است و حال و
مشابه حال
مسلمان است
حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ
عَنْ مَرْثَدِ بْنِ
كَیْنَدٍ مَرَّاهِ
يَارَانِ مِنْ
دُبَّارٍ نَأْتِيكَ
أَنْ كَدَمَ
دَرْخْتِمْ
سَتَ فَوْقَ
النَّاسِ
فِي شَجَرٍ
الْبُؤَادِي
بِسِ افْتَادَ
مَرْدَانِ
دَرْخْتِمْ
بَادِيَا وَ
عَجَاءُ
يَعْنِي
تَغَبُّرٌ
كَرْدَنَ
بِرِجَبِ
فِکْرِ
خُودِ آن
درخت را
بد رختهای
بادی و
بیایان
قَالَ
عَبْدُ اللَّهِ
كُفْتُ
عَبْدَ اللَّهِ
بِرِجَبِ
رَاوِي
ابْنِ
حَدِيثِمْ
وَ وَفَّعٌ
فِي
نَفْسِي
أَقْبَاهِي
الْخَلَّةُ
وَ نَابَتْ
شَدَّ
دَرْخْتِمْ
مِنْ
كَدَمِ
بَرَسْتِي
أَنْ
دَرْخْتِمْ
مَوْصُوفٌ
دَرْخْتِمْ
خَرَامِمْ
وَ ابْنِ
مَقُولُهُ
قَوْلِمْ
سَتَ
فَاسْتَحْيَيْتُمْ
بِرِجَبِمْ
كَرْدَمِ
مِنْ
اِبْرَاجِمْ
خُورِدِ
سَالِي
خُودِمْ
قَالُوا
أَحَدٌ
شَنَا
يَارَسُوكَ
اللَّهُ
مَرَّاهِ
بِرِجَبِمْ
نَدَّ
يَارَانِ
كَدَمِ
کَنَ
مَرَّاهِ
رِمْسُولُ
خَدِصَلِيِّ
عَبْدِ
عَلَيْهِ
وَسَلَّمَ
وَ خُودِ
بِيَانِ
كَدَمِمْ
سَتَ
اَنْدَرْخْتِمْ
قَالَ
عَمَّ
الْخَلَّةُ
فَمُودِرٌ
رِمْسُولُ
خَدِصَلِيِّ
عَبْدِ
عَلَيْهِ
وَسَلَّمَ
كَدَمِمْ
اَنْ
دَرْخْتِمْ
مَوْصُوفٌ
دَرْخْتِمْ
خَرَامِمْ
سَتَ
وَ مَوَافِ
ابْنِ
حَدِيثِمْ
سِبَاكِ
اِبْرَاجِمْ
سَتَفَادَ
تَرْجَمَ
ابْنِ
بَابِ
کَبِيرِ
اَوْرَدَ
وَ تَغْيِيرُ
جَالِ
اسْمَاءِ
اِبْرَاجِمْ
اَخْتِلَافِ
مَقَامِمْ
قَعُ
شَدَّ
بَرَسْتِمْ
تَقِيْبَ
مَرْجَارِي
رَادِ
مَقَامِ
بِيَانِ
مَعْنِي
تَكْدِيشِمْ
يُوْدُورِمْ
وَ بَرَسْتِمْ
خَالِدِ
دَرْ
مَقَامِ
بِيَانِ
طَرَحِمْ
سَلَكِ
اِبْرَاجِمْ
اَمَامِ
بَجَارِي
رَحْمَتِ
عَبْدِ
عَلَيْهِ
دَرْ
بَرِ
مَقَامِ
اِبْرَاجِمْ
يُوْخُزُ
قَاصِ
سَبْحَانَ
اَللهِ
چَ
قَدَرِ
اَحْيَاظِرْ
بَابِ
رُؤِیْتِ
حَدِيثِمْ
مِکَرْدَ
مَعَ
فُلْکِمْ
مِکَرَارِ
تَا
کَبِیْرِمْ
دَرْ
دَرْ
دَرْ
رُؤِیْتِ
بَیْجِ
تَغَاوُتِ
نِیْسْتِمْ
مِکَرْدَ
رُؤِیْتِ
اَوْلِ
خُودِ
ثَوْنِ
بَیْجِ
اَمَدَ
وَ
دَرْ
ثَانِیْهِ
حَدَّثَنَا
بِي
فَارَ
وَ
اَقْعُ
شَدَّ
وَ
اَللهُ
اَحْلَمُ
بَابُ
الْفِرَآءَةِ
وَالْعَرْضِ
عَلَى
الْحَدِيثِ
بَابِ
اَسْتِ
دَرْ
بِيَانِ
خَوَانِمْ
تَمِیْدِمْ
حَدِيثِمْ
وَ
بَیْدَا
کَرْدَنِ
اَوْرِ
مَحْدُثِمْ
يَعْنِي
حَدِيثِمْ
کَنَدَهِمْ
کَدَمِ
اَنْ
شَيْخِ
اَسْتِ
وَ
مَصْنُفِمْ
وَ
حَمْدِمْ
عَلَيْهِ
اَبْنِ
بَابِ
اَنْ
اَنْ
جَهْتِ
اَوْرَدَ
کَدَمِ
بَعْضِ
اِزْ
سَلَفِمْ
هَرْ
کَرَا
قَدَا
مِیْکَرْدَنِ
مِکَرْدَ
بَاخِ
اِزْ
زَبَانِ
مَشَايِخِمْ
نَمِیْ
شَنِدَنِمْ
وَ
اَمَا
اَنْجِ
خُودِ
بَرَسْتِمْ
مِیْخَوَانَدَنِمْ
بَرَسْتِمْ
اَنْ
اَنْجِ
تَجْمِیْدِمْ

که رنده خلیفه و قراءه علی النبی صلی الله علیه و سلم پس این قول ضام که گفته اند
امر که ان یصل الصلوات خواندن اوست بر غیر خدا صلی الله علیه و سلم و ثانیاً اس
اشارت از جهت رعایت خبر است و در بعضی نسخها قراءه النبی صلی الله علیه و سلم باضافت
مصدر به وی مفعول آمده اخبر فاما قوماً بذلک که خبر او ضام قوم و کرده خود را
بآن قول خود که خوانده بود بر رسول خدا صلی الله علیه و سلم فاذا کزوه پس اجازت
داد رسول خدا صلی الله علیه و سلم و یاران او آن ضام را یا اجازت کردند آن قوم خود او
او را و این اجازت آنها بعد از اسلام بود یا در میان آنها بعضی اشخاص مسلمان در همان
روز بودند و قائده این کلام است حاربت که قراءت طالب بر شیخ محدث معتبر
است بوجهیک نقل آن حدیث از ان شیخ بحد قراءت آن بر شیخ جایز نیست زیرا که بخود
قراءت بر شیخ بجز انضام اجازت نقل از وی دلالت بر مقصود نمیکند و آنچه ماک که دلیل
گرفته است بر جواز قراءت حدیث بر محدث عالم سالک امام مالک حمه الله علیه و سلم
مکتوبی یقر علی القوم که خوانده میشود بر جماعتی از مردمان فقیهون پس می گویند آن مردم
شهادت کافی آن که گواه گرفته است مایان را بر ان مکتوب فلانی نام که نام او در همان مکتوب
محرر شده و صک بفتح صاد مملو و تشدید کاف مکتوب را گویند و اما ذلک قراءه کلیم
و خیر نیست که آن اشهاد خواندن را اینجا معتبر است این بطل گفته که این حجت قاطعیه
زیرا که اشهاد بحسب حال اقوی از اخبار است پس امام مالک قیاس کرد قراءه حدیث بر شیخ
بر قراءه مکتوبی که در وی اقرار مرقوم نوشته میشود از جهت آنکه شهادت بر ان مکتوب جائز شد بخود
قراءه بر ان جاء اگر چه آن جامع تلفظ بآن مکتوب نکردند پس بچنان وقتی که خوانده شود حدیث
را بر عالم و آن عالم قراءت حدیث کند البته روایت آن حدیث از ان عالم صحیح باشد
یعنی قیاس کرد روایت را بر شهادت و یقر علی المقری و خوانده میشود قرآن مجید را بر خواننده
یعنی معلم قرآن و یقر بضم یا مشاء تخانیه است فیه قول القارئی پس می گوید خواننده که معلم
قرآن است اقرانی فکان که خواناننده است مراد درس تعلیم نموده مراد قرآن مجید فلا
مقری که معلم او است و این کلام نیز از قول امام مالک است و حاکم از طرف روایت کرده است که بحد
کردم من امام مالک هفده سال پس ندیم من بچسکی که امام مالک کتاب خود موطا را بد روی خوانده باشد
بلکه یکی و تمامی آنها را امام مالک آن کتاب را بخواند و الحال نیز عادت معین و مدرسین بر همین قرار فر

و چون مولف رحمه الله علیه قول امام حسن و سفیان و مالک بر سبیل تعلیق ذکر
 کرده پس احوال همان قول آنها را بطریق اسناد ذکر میکند لهذا گفت حدیثنا عن عبد الله
 بن موسی عن سفیان قال گفت سفیان ثوری إذا قرأ علی الحنفیة کما کنت کما کنت
 بخواند طالب محدث که آن شیخ است فلا یأمن أن یقول حدیثی پس نیست هیچ
 یک ثابت بروی این که گوید که حدیث کرد آن شیخ مرا پس پس قال گفت
 ابو عبد الله بخاری سمعت ابا عاصم یقول که شنیدم من ابو عاصم را که میگوید
 و ابو عاصم شاک پس محله بفتح میم است شسانی بصری که معروف و مشهور
 بنیل است از جهة آنکه فیل در بصره آمده بود پس مردم از برای دیدن آن فیل
 رفتند پس او را این جرح گفت که ای ابا عاصم تو چرا تماشای میکنی پس در جواب
 گفت که من از تو عرض نمی یابم این جرح او را گفت انت بنیل یعنی مرد
 اکاهمی و صاحب فضل هستی یا از جهة آنکه سنی او بزرگ بود و در بصره درس
 دو صد و دوازده وفات یافت و در لفظ سمعت اشعار نیست بآنکه ابو عاصم
 حدیث کرده است او را زیرا که جائز است که وی حدیث کرده باشد او را و قصد
 او سماع غیر بخاری باشد لهذا بعضی محدثین گفته اند که لفظ سمعت کمتر در متون
 نقل حدیثی و اخبرنی است عن مالک و سفیان از امام مالک و سفیان ثوری
 القراء علی العالم و قراءته سواء که خواندن طالب بر عالم و شیخ و خواندن
 عالم بر طالب هر دو برابرند در صحت نقل ازین شیخ و هیچ تفاوت در میان
 آنها نیست حدیثنا محمد بن سلام تخفیف لام قال انا محمد بن الحسن الواسطي
 که قاضی واسط بود عن عوف بن نعمین مبله و بغاریه الی جمیله بحکم مفتوحه بصری
 که معروف با عربی بود و او هرگز عربی نبود و او را عوف صدیق گفته می شد
 و احوال او در باب اتباع الجنائز من الايمان گذشته است عن الحسن قال از حسن
 بصری که گفت آن حسن لا یأمن بالقرءة علی العالم که هیچ یک و کنگه ثابت
 نیست بخواندن طالب عالم و عالم عبارت از شیخ است یعنی در صحت نقل ازین
 شیخ آن خواندن هیچ نقصان بلکه آن خواندن و خواندن عالم بر طالب برابر است
 حدیثنا عبد الله بن یوسف او ابو محمد شیخ است که اصل او از دمشق بود

حدیثنا محمد بن
 یوسف عن سفیان
 قال اذا قرأ علی
 العالم فلا یأمن
 ان یقول حدیثی
 قال سمعت ابا
 عاصم یقول
 عن مالک و
 سفیان القراء
 علی العالم و قراءته
 سواء حدیثنا
 محمد بن سلام
 قال انا محمد بن
 الحسن الواسطي
 عن عوف بن نعمین
 الحسن قال لا
 یأمن بالقرءة علی
 العالم حدیثنا عبد
 الله بن یوسف

منه فخرجوا
وخرجوا

فقال له النبي
عليه السلام

فقال له النبي
عليه السلام

فقال له النبي
عليه السلام

فقال له النبي
عليه السلام

فقال له النبي
عليه السلام

فقال له النبي
عليه السلام

فقال له النبي
عليه السلام

فقال له النبي
عليه السلام

فقال له النبي
عليه السلام

فقال له النبي
عليه السلام

تقدیر در روایت حضرت انس مجاز با حذف است و تقدیر کلام چنان است فاما
 فی ساحة المسجد یا مانند آن ثم قال است گفت آنرا و آنکه گفت که کیست از شما
 محمد صلی الله علیه و سلم و انبی صلی الله علیه و سلم معنی بین ظهر انهم و حال آنکه پیغمبر
 خدا صلی الله علیه و سلم نمیکند در میان آنها بود و ظاهرانی بفتح طاء مجرور فتح نون هست
 و رافق گفته که گفته می شود فلان بین أظهر القوم و بین ظهر انهم ای بینهم و اتمام لفظ
 ظهر و زیادت او از آن جهت واقع شده که دلالت کند بر آنکه اقامت آن رسول
 مختار در میان آنجا بعد ابرار بر سبیل اظهار و استناد و استوار بود و مراد از صیغه
 تثنیه آنست که پشت بعضی از آنها جانب پیش او بود و پشت بعضی جانب پس او پس
 آن مکتوف و مخوف از هر دو جانب است و گاه که استعمال کرده می شود در اقامت
 مطلقه و اما زیادت الف و نون بعد از صیغه تثنیه پس از برای تاکید است چنانچه در نسبت
 زیده کرده می شود و گفته می شود و نفسا و قتی که نسبت بسوی نفس میکنند و مانند آن
 و درین قول دلیل است بر آنکه نمیکردن امام در میان تابعان و استناد نشا و در
 میان شاگردان جائز است و ایضا دلیل است بر آنکه پنج شایسته عیب و تکبر و فخر و تجبر
 در زیادت او از آن سه و زود دهند گفته بین ظهر انهم فقلنا پس تقدیر در جواب آن مرد
 هذا الرجل الا نبض المتكبر که محمد صلی الله علیه و سلم این مرد سفید رنگ نمیکند نه هست
 و زمان یا بن جامع حاضرین و مراد از نبض آن بیاض است که مخلوط برخی باشد بلکه سرخی
 غالب بر آن باشد و مراد از حدیثی که در صفت و غلبه رسول مقبول صلی الله علیه و سلم
 می آید که نبود رسول خدا صلی الله علیه و سلم سفید رنگ پس مراد سفید صرف و غالب
 است فقال له الرجل پس گفت از برای آن رسول محمود آن مرد محمود این عبد المطلب
 که ای فرزند عبد المطلب و نسبت رسول مقبول بسوی عبد از جهت کثرت مودت و شرف
 تربیت او واقع شده و این بفتح نون است زیرا که او منادی مضاف است و در
 بعضی روایات یا ابن ابی حنفه و یا ابن ابی حنفه فقال له انبی صلی الله علیه و سلم پس
 گفت از برای آن مرد محمد پیغمبر محمود صلی الله علیه و سلم قد اقبلتک که تحقیق شنیدم من ترا اید
 ازین عبارت انشاء اجابت است نه اخبار از آن یا رسول علیه السلام مراد از خود
 از برای صحابه که مراد از ابی عامر آنها از آن غیر از ابی عامر از آنکه بآزاد منظره لفظ و کلام کردند و این بسیار

لایق از برای مراد مصنف است و رسول علیه السلام او را باین کلام جواب داد و لفظ تم
را در جواب گفت زیرا که آنرا در کمال تعظیم و تکریم که بشان رسول کریم مناسب و لایق
بود رعایت نکرد از جهت آنکه در اول بشت ترا در مسجد مبارک در آورد و در ثانی آن ذات
اقدس را خطاب نمود بقول خود که ای محمد و یا ابن عبد المطلب و اگر گفته شود که حق سبحانه
وجل شانه از انداختن رسول مقبول صلی الله علیه و سلم تمیل نداد که در آن سائر مردمان در قرآن
مجید نبی موعی فرموده و گفته لا تجلوا و عا و الرسول ینکم که عا یعنی بعضا و بعضا در قرآن
مجید نبی از سوال این فرمود و گفته لا تسألوا عن اشیاء ان تبدیکم تسوکم و آنرا که
مسلمانان بود پس چگونه اقدام بر این کلام نمود جواب بعد از تسلیم کردن آنکه مراد از آنکه کریم بود که
اولی نبی موعی از انداختن مذکور است آنست که آن مرد معذور بود از جهت آنکه هر دو از نبی مذکور
بنحوی که او را رسیده بود و در وی بقیه از خصائل و اخلاق انواع باقی مانده بود و لهذا مقتضای
در سوال و جواب کرد چنانچه ظاهر و محقق شده از قول لاحق او که گفته فشد علیک
المسئله و از قول که در روایت ثابت آمده و زعم رسول که انک تزعیم انک ادراول
روایت ثابت از انس آمده که گفتا این سال رسول الله صلی الله علیه و سلم عن شئی فکنا
یجعلن ان یجی الی الی من اهل البادیه العاقل فیما له و نحن نسمع و آو عوانه زیاد کرده
و کا بنوا ابراء علی ذلک مناسبت معلوم شد که اصحاب کرام بر نبی مذکور عالم و واقف
و عاقل بودند و اهل بادیه غافل و جاہل بودند فقال التوحیل پس گفت آن مرد معبود
از برای رسول محموداتی صا کلاک که بدستی من پرمنده ام ترا ای محمد صلا الله
علیه و سلم از چند چیز فشد علیک فی المسئله پس سخت کنده ام من بر تو ای محمد صلی
الله علیه و سلم در سوال آنا چیز فکنا یجعلن ان یجی الی الی من اهل البادیه العاقل فیما له
خود و در دل خود داین کلام دلالت بر وفور عقل او می کند زیرا که او عذر
خود را قبل از سوال تقدیم نمود از جهت آنکه وی را معلوم بود که بجز از مخاطبه
شده مقصود او حاصل نخواهد شد و مصداق باب و جد یکب مختلف
یکب معانی اند پس در غضب موجب ده گویند و در مطلوب
وجود و در ضاله وجدان و در حسب وجه بخت غنی
و ا و در مال و جد بنم او و در

فما کان فیما کان
فما کان فیما کان
فما کان فیما کان
فما کان فیما کان

فما کان فیما کان

یعنی بودیم باین که
کرده شد بودیم از یکدیگر
نام رسول خدا صلی الله علیه و سلم
در مسکن از نبی می قبول
بود و کلام را با صلا الله علیه و سلم
و کلام رسول خدا صلی الله علیه و سلم
که من است و این است و این است
فی الحال این بود که
در حال از برای آنکه
پس سوال میکرد رسول خدا
صلا الله علیه و سلم در قول
خدا خدا و جویبار او و این
فی ششم بود و در آن
معا و در آن
سوال کردن از برای آنکه
بجایان آنجا برین سوال
کردن از رسول مقبول
و مال او بودیم و من

و در غنی بده بکسر جمیم و تخفیف دال مفتوحه و در مکتوب و هاده فقال سئل عما بدأ لك
 پس گفت رسول محمود از برای آن مرد معهود که پیرس از پراخی ظاهر شد برای تو در دن
 تو یعنی از هر خبر که دل تو میخواهد سوال کن فقال، أسألك بربك ومرت من قبلك
 پس گفت آن مرد معهود از برای آن رسول محمود که سوال میکنم من ترا پیر و در کار
 تو و پروردگار آن کسانی که پیش از تو بودند ع الله أسألك إلى الناس فكلهم
 آیا خدای تعالی فرستاده هست ترا بسوی مردمان همگی و تمامی آنها و الله بد در
 جمیع مواضع هست و نمره اولی از برای استفهام و به سلام هست چنانچه در قول
 حق سبحانه جل شانده الله اذن لكم ام على الله ففرون آمده فقال اللهم نعم
 پس گفت رسول خدا صلی الله علیه و سلم در جواب آن مرد که ای بار خدایا آری
 مرا خدای تعالی فرستاده هست بصوی جمیع مردمان در رسول علیه سلام از
 جانب باری الانام اگر چه مبعوث بسوی جن و انس بود لکن اکتفاء بر جماعه انس
 درین مقام از آن جهت کرد که آن مرد در سوال تخصیص بجماعه اناس نموده بود
 لهذا رسول علیه سلام در جواب نیز تخصیص بان جماعه فرمود اما تخصیص نامس در
 قول حق سبحانه جل شانده که فرموده و ما أرسلناک الا کافه للناس بشیرا و
 نذیرا پس بنا بر عدالت و شرافت انسان واقع شده نه از برای نفی رسالت
 از جماعه جان و دلیل بر عموم رسالت او قول پروردگار هست که در سوره فرقان
 فرموده تبارک الذی نزل الفرقان علی عبده لیکون للعالمین نذیرا و جواب
 سوال قول رسول با کمال است که نعم فرموده و ذکر لفظ اللهم از برای تمیز و تبرک
 است گوید وی استشهاد در همان مقال بذات ایزد متعال از برای آنست
 تا کیه و مایند صدق و راستی او هست و اللهم در صل یا الله بود پس حذف کرده شد
 حرف نداء را و در عوض او میم شد و در آخر آورده شد فقال پس گفت آمد
 معهود أسألك بالله سوال می کنم یا و از بلند ترا خدای تعالی و باشد بفتح بنبره
 و ضم شین مع آمده الله امرک ان تصلي الصلوات الخمس فی البوم و اللیله
 آیا خدای تعالی امر کرده هست ترا ای محمد صلی الله علیه و سلم با آنکه نماز خوانی و ادا کنی
 نمازهای پنج رادر روز و شب و قصلی تیار خطاب آمده و در بعضی روایات بنون بر صغیر

فقال سئل عما
 بدأ لك فقال
 أسألك بربك
 ومرت من قبلك
 ع الله أسألك إلى
 الناس فكلهم
 فقال اللهم نعم
 فقال أسألك
 بالله ع الله امرک
 ان تصلي الصلوات
 الخمس فی البوم
 و اللیله

شکرم آمد و قاضی عیاض گفته که رویت نون اوجه است و نایم میکند او را
 رویت ثابت که نون او چنان آمده ان علینا خمس صلوات فی یومنا و لیستنا
 و باقی حدیث را نیز برین سیاق آورده و توجیه اول نسبت که هر پنج وجه
 بر رسول خداست البته آن وجه است بر همت او نیز تا آنکه دلیل اختصاص آن
 حکم بذات مبارک آن سید اولی العزم قائم شود و در بعضی روایات الصلوة
 الخمسین صیغه مفرد آمده و آن بمنی براراده جنس است قال اللهم خمس کفایت ای بار
 خدا یا آری خدای تعالی مرا امر کرده بآنکه او نایم پنج نماز را در شب و روز
 قال گفت آنرا دانستی که یا الله سوال میکنم ترا بخدای تعالی ع الله امر که آن
 قصوم هذا الشهر من السنة قال یا خدا تعالی مرا امر کرده است ترا بآنکه روزه بگیری
 تو این ماه مبارک رمضان را از هر سال پس الف و لام در سنه از برای
 عموم دستغراق است و قول او خدا شهادت است بسوی نوع آن ماه مبارک
 است نه بسوی شخص معین از آن ماه قال اللهم نعم گفت رسول خدا صلی الله
 علیه و سلم که ای بار خدا یا آری مرا امر کرده است خدا تعالی بکنه شستن روزه
 ماه مبارک رمضان از هر سال قال گفت که یا الله گفت آنرا که سوال میکنم
 ترا ای محمد صلی الله علیه و سلم بخدای تعالی ع الله امر که آن تأخذ هذه الصدقة
 من أغنيائنا فتقیمها علی فقرائنا یا خدا تعالی مرا امر کرده است ترا بآنکه بگیری
 تو این صدقه و زکوة را از توانگران مایان پس قسمت کنی آن صدقه را بر فقیران
 مایان و تخصیص فقرا بذكر از جهت آن واقع شده که مصارف زکوة هشت
 ضیف اند و اغلب جمیع اصناف فقرا است یا از جهت مقابل کردن او با غنیان
 فقال لی فی صلی الله علیه و سلم اللهم نعم پس فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم
 که ای بار خدا یا آری مرا امر کرده است که بگیرم این زکوة را از توانگران بعد از
 او را قسمت نایم بر فقیران فقال لی التجلی پس گفت آنرا معهودا منست بما حجت
 که میان آوردم و تصدیق نمودم با آنچه آمده تو بآن چیز از جانب حق بسوی کا فی خلق
 و احتمال دار که این قول آن مرد اخبار باشد و آن مرد قبل ازین قول بیان آورده بود
 و مختار را بخاری همین احتمال است و ترجیح داده است همین احتمال را قاضی عیاض

قال اللهم
 انشدك يا الله
 ع الله امر که آن
 قصوم هذا الشهر
 من السنة قال
 اللهم نعم قال
 انشدك يا الله
 ع الله امر که آن
 البصاة من غنيائنا
 فقومها على فقرائنا
 فقال لي في صلي
 الله عليه و سلم
 اللهم نعم فقال
 التجلی ما حجت

بانکه آمد در مجلس رسول علیه السلام بعد از انقیاد و سلام حاضر شده بود از برای آنکه
 شایسته گرداند از زبان رسول علیه السلام آنچه خبر داده بود او را رسول علیه السلام چنانچه در وقت
 مسلم و غیره از انس آمده خان رسول گفت عم یعنی برستی رسول تو ای محمد صلی الله علیه و سلم که
 آنرا تو بسوی ما فرستادی گفت و در رویت ابن عباس آمده است که گفت و اقامت را
 آمده و استبناط کرده است از و حاکم صل را در طلب علو رسانید زیرا که آمد و شنید این کلام
 از رسول علیه السلام بر سبیل شافیه و گفتا نکرد بر چرخ و صحت نقل احتمال دارد که قول و منت
 انشاء باشد و قطعی همین احتمال را ترجیح داده بانکه آمد در قول خود زعم گفته در عم عبارت
 از قولی است که بروی اعتماد نباشد اما بعضی شارحین گفته اند که درین نظر است از جهت
 آنکه زعم بر قول محقق نیز اطلاق کرده میشود چنانچه سیویب در مقام احتجاج بسیار جایز است
 زعم الخلیل و تمویذ احتمال دل معنی ابدن قول امنیت از جمله اخبارات نه انشادات است
 که آمد سوال از دلیل توحید نکرد بلکه سوال از عموم رسالت و از شرائع اسلام نمود و اگر
 انشاء می بود البته طلب میکرد و خبره را که موجب از برای تصدیق می شد محقق کرمانی
 همچنان گفته و تقریبی بر نفس این گفته پس استدلال باین قول نموده بر صحت ایمان مقلد
 اگر چه بیخبر از برای او ظاهراً نشود و همچنین ابن صلاح اشارت کرده و اندک علم
 فائده هیچ درین شریک ذکر نشده و مسلم و غیره او را در رویت ثابت ذکر کرده
 و همچنین در رویت ابی هریره و ابن عباس نیز ذکر شده و آئین تین گفته که چ از جهت
 آن ذکر شده که چ در همان وقت هنوز فرض نشده بود و حامل بروی است که جزم
 کرده است و اقدی و محمد پسر حبیب بر آنکه آمدن ضام در سال نهم پیش از فرض شدن حج
 بود لکن این قول غلط است از چند وجه اول آنکه در رویت مسلم آمده که آمدن ضام
 بعد از نزول نبی از سوال سول علیه السلام در قرآن مجید بود و آیه کریمه نبی مذکور در سوره مائده
 است و نزول سوره مائده نهایت متاخر است و دوم آنکه رسول مقبول بیخبر رسولی را از
 برای دعوت اسلام نفرستاده مگر بعد از حدیب و معظم آن بعد از فتح مکه شریفه بود و سوم
 آنکه در حدیب بن عباس آمده که قوم ضام اطاعت او کردند و همگی را انقیاد و سلام بعد از رجوع ضام
 آن کرده نام در آمدند و معلوم است که نبوسعد در اسلام داخل نشد مگر پس از واقعه حدیب و آن وقت
 در راه سوال رسالت شتم تحقق گشته چنانچه خواهد آمد انشاء الله تعالی پس صوب است که آمدن

لهذا ورا تعلیق کرد و فایده این عبارت است شهادت و تقویت ما تقدم است و بعضی
 نسخها لفظ بهذا نیامده حدیثنا مؤسسی بن اُسَیْعِیل قَالَ حَدَّثَنَا سَلِيمَانُ بْنُ الْمُخْبِرِ
 اَو ابوسعید قیس بنی بصری است که در سال یکصد و شصت و پنج وفات یافت قال نا
 ثابت پس اسلام ابو محمد ثنائی مضمون بسوی بنانه بضم با و موده تخمینا و بد و لون که
 بطن از قریش است انس گفته که از برای خیر اهل اند و بد رستی ثابت از معانی غیر است
 و در سال یکصد و بیست و سه وفات یافت عَنْ انس قال گفت حضرت انس که
 سید جن و انس و دهنیانی فی القرآن منع کرده شدیم ما یان در قرآن مجید ان شاء الله
 صلی الله علیه و سلم از آنکه پریم یان پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم را از چیزی و آن
 نبی قول حق تعالی است که فرموده یا ایها الذین امنوا لا تسالوا عن شئنا و ان تبغوا
 سؤلکم یعنی ای کسانی که ایمان آورده اید سوال نکنید پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم را از چیزی
 که اگر ظاهر بودید کرده شوند آنچه برای شما خفیه میکند آنچه را شمارا و شمارا در عجمی اندازد
 و سبب نزول این آیه کریمه چنان آورده که چون نازل شد کریمه و الله علی الناس
 است گفت سراقه پس مالک آیا حج لازم است در هر سال پس سوال با کمال از جواب
 آن سوال عرض کرد تا آنکه آن سراقه همان سوال را تکرار تا مابار کرد بعد از آن
 رسول با کمال در جواب آن فقال گفت که حج در هر سال بر مالکان مال فرض و لازم
 نیست اگر من بیلفتم آری بر آئینه او در هر سال لازم میشد و اگر در هر سال لازم
 می شد بهت حاجت و استطاعت شما از برای آن طاعت و فایده نمیکرد پس بگذارد
 ما ما دمی که من گذارم شمارا و از من هیچ چیز را سوال نکنید پس در همان ساعت حضرت
 جبریل از جناب رب عظیم بر رسول جمیل این آیه کریمه آورد که یا ایها الذین امنوا لا تسالوا
 عن شئنا تا آخر و از بن عباس آمده که روزی طبع رسول با کمال از کثرت سوال بسیار
 مان شده بود پس فرمود بحال از هیچ چیزی سوال نکنید از من مگر جواب با جواب شمارا
 از آن چیز میگویم پس یکمردی گفت ای رسول خدا من کجا خواهم بود در رسول علیه السلام
 فرمود در آن زمان و یکمردی گفت که ای رسول خدا چه زمانی کیست رسول
 علیه السلام فرمود که پدر تو خدا افه است و آن مرد در میان
 مردمان دیگر خوانده نمیشد پس

حدیثنا مؤسسی بن اُسَیْعِیل
 قال حَدَّثَنَا سَلِيمَانُ بْنُ الْمُخْبِرِ
 اَو ابوسعید قیس بنی بصری
 قال نا ثابت
 پس اسلام ابو محمد ثنائی
 مضمون بسوی بنانه
 بضم با و موده
 تخمینا و بد و لون
 که بطن از قریش است
 انس گفته که از برای
 خیر اهل اند و بد رستی
 ثابت از معانی غیر است
 و در سال یکصد و بیست
 و سه وفات یافت
 عَنْ انس قال گفت
 حضرت انس که
 سید جن و انس و دهنیانی
 فی القرآن منع کرده
 شدیم ما یان در قرآن
 مجید ان شاء الله
 صلی الله علیه و سلم
 از آنکه پریم یان
 پیغمبر خدا صلی الله
 علیه و سلم را از چیزی
 و آن نبی قول حق
 تعالی است که فرموده
 یا ایها الذین امنوا
 لا تسالوا عن شئنا و
 ان تبغوا سؤلکم
 یعنی ای کسانی که
 ایمان آورده اید
 سوال نکنید پیغمبر
 خدا صلی الله علیه و
 سلم را از چیزی که
 اگر ظاهر بودید
 کرده شوند آنچه
 برای شما خفیه
 میکند آنچه را
 شمارا و شمارا
 در عجمی اندازد
 و سبب نزول این
 آیه کریمه چنان
 آورده که چون
 نازل شد کریمه
 و الله علی الناس
 است گفت سراقه
 پس مالک آیا حج
 لازم است در هر
 سال پس سوال
 با کمال از جواب
 آن سوال عرض
 کرد تا آنکه آن
 سراقه همان سوال
 را تکرار تا مابار
 کرد بعد از آن
 رسول با کمال در
 جواب آن فقال
 گفت که حج در
 هر سال بر مالکان
 مال فرض و لازم
 نیست اگر من
 بیلفتم آری بر
 آئینه او در هر
 سال لازم میشد
 و اگر در هر سال
 لازم می شد بهت
 حاجت و استطاعت
 شما از برای آن
 طاعت و فایده
 نمیکرد پس
 بگذارد ما ما
 دمی که من گذارم
 شمارا و از من
 هیچ چیز را سوال
 نکنید پس در
 همان ساعت
 حضرت جبریل از
 جناب رب عظیم
 بر رسول جمیل
 این آیه کریمه
 آورد که یا ایها
 الذین امنوا لا
 تسالوا عن شئنا
 تا آخر و از بن
 عباس آمده که
 روزی طبع رسول
 با کمال از کثرت
 سوال بسیار مان
 شده بود پس
 فرمود بحال از
 هیچ چیزی سوال
 نکنید از من مگر
 جواب با جواب
 شمارا از آن
 چیز میگویم پس
 یکمردی گفت ای
 رسول خدا من
 کجا خواهم بود
 در رسول علیه
 السلام فرمود
 در آن زمان و
 یکمردی گفت که
 ای رسول خدا
 چه زمانی کیست
 رسول علیه
 السلام فرمود
 که پدر تو خدا
 افه است و آن
 مرد در میان
 مردمان دیگر
 خوانده نمیشد
 پس

بر مایان زکوة در الهای مایان قال صدق گفت رسول علیه السلام که راست گفت آن فرشته
 من بدستی بر شاد و بر شیب و روزی پنج نماز فرض است و لازم است بر شما زکوة اموال اگر
 بدرجه نصاب برسد قال یا لئذی از صلاک گفت آن مرد که سوگند میدهم ترا باین خدا یکم فرشته
 است ترا بسوی کافران امر که خدا امر کرده است ترا باین مذکور از صلوٰه و زکوة
 خدای تعالی و آنچه و سفهام درین کلام مقدر است قال نعم گفت رسول جمیل که آری
 مرا رب طیل از برای ثواب جزیل بآن صلوٰه و زکوة امر کرده است قال و ذکر من صلوٰه
 گفت آن مرد سائل از برای آن رسول کامل گفته بود برای مایان فرستاده تو ای سردار رسولان
 ان علینا صوم شهر فی صفتنا که بدستی لازم است بر مایان روزی یکم در سال بایان
 قال صدق گفت رسول علیه السلام که راست گفت آن فرشته آن مرد که بدستی بر شما لازم
 است در هر سال روزه ماه مبارک رمضان قال یا لئذی از صلاک ع الله امر که خدا گفت
 آن مرد پس سوگند میدهم من ترا ای رسول خدا با خبری که فرستاده است ترا بسوی
 تمام مردمان از انس و جان که آیا خدای رحمان امر کرده است باین روزه یک ماه
 از هر سال قال نعم گفت رسول علیه السلام برای آن مرد که آری خدای تعالی امر کرده
 است مرا بر روزه یکماه داشتن یک ماه از هر سال قال گفت آن مرد سائل از برای
 آن رسول کامل و ذکر من صلوٰه و گفته بود برای مایان فرستاده تو ای سید
 مرسلان ان علینا حج البیت من استطاع الیه و سبیل که بدستی لازم است بر مایان
 حج کردن و قصد نمودن آن خانه معبود که کعبه است بر آن کسی که طاقت داشت بسوی
 آن خانه کعبه راه را و این فرض عمر است و حج یکبار هر سال و حج آن آمده مکن اول
 افعح است و قول او من استطاع بدل است از ضمیر متکلم که در عینا است چنانچه در قول
 حق سبحانه و تعالی و حدیث الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا بدل از نماز است
 قال صدق گفت رسول علیه السلام که راست گفت آن فرشته آن مرد که بدستی لازم است
 بر شما حج خانه کعبه بر هر کسی که استطاعت نفقه راه و قدرت راحه در آن راه داشته
 باشد قال یا لئذی از صلاک ع الله امر که خدا گفت پس سوگند میدهم من ترا باین
 بآن خدای که فرستاده است ترا بسوی خلق از برای تبلیغ احکام که آیا خدای تعالی امر کرده
 است ترا باین حج مذکور قال نعم گفت رسول علیه السلام که آری خدای تعالی در هر حج

قال صدق قال
 یا لئذی از صلاک
 امر که خدا گفت
 ان علینا صوم شهر
 فی صفتنا
 قال صدق قال
 یا لئذی از صلاک
 ع الله امر که خدا
 گفت آن مرد پس
 سوگند میدهم من
 ترا ای رسول
 خدا با خبری که
 فرستاده است
 ترا بسوی تمام
 مردمان از انس
 و جان که آیا
 خدای رحمان
 امر کرده است
 باین روزه یک
 ماه از هر سال
 قال نعم گفت
 رسول علیه السلام
 برای آن مرد که
 آری خدای تعالی
 امر کرده است
 مرا بر روزه یک
 ماه از هر سال
 قال گفت آن
 مرد سائل از
 برای آن رسول
 کامل و ذکر من
 صلوٰه و گفته
 بود برای مایان
 فرستاده تو ای
 سید مرسلان
 ان علینا حج
 البیت من
 استطاع الیه
 و سبیل که
 بدستی لازم
 است بر مایان
 حج کردن و
 قصد نمودن
 آن خانه
 معبود که
 کعبه است
 بر آن کسی
 که طاقت
 داشت بسوی
 آن خانه
 کعبه راه
 را و این فرض
 عمر است و
 حج یکبار
 هر سال و
 حج آن آمده
 مکن اول
 افعح است
 و قول او
 من استطاع
 بدل است
 از ضمیر
 متکلم که
 در عینا
 است چنانچه
 در قول
 حق
 سبحانه
 و تعالی
 و حدیث
 الناس
 حج
 البیت
 من
 استطاع
 الیه
 سبیلا
 بدل
 از
 نماز
 است
 قال
 صدق
 گفت
 رسول
 علیه
 السلام
 که
 راست
 گفت
 آن
 فرشته
 آن
 مرد
 که
 بدستی
 لازم
 است
 بر
 شما
 حج
 خانه
 کعبه
 بر
 هر
 کسی
 که
 استطاعت
 نفقه
 راه
 و
 قدرت
 راحه
 در
 آن
 راه
 داشته
 باشد
 قال
 یا
 لئذی
 از
 صلاک
 ع
 الله
 امر
 که
 خدا
 گفت
 پس
 سوگند
 میدهم
 من
 ترا
 باین
 بآن
 خدای
 که
 فرستاده
 است
 ترا
 بسوی
 خلق
 از
 برای
 تبلیغ
 احکام
 که
 آیا
 خدای
 تعالی
 امر
 کرده
 است
 ترا
 باین
 حج
 مذکور
 قال
 نعم
 گفت
 رسول
 علیه
 السلام
 که
 آری
 خدای
 تعالی
 در
 هر
 حج

کرده حج خانه کعبه را بران کسی که استطاع راه آن باشد قال گفت آمدن فوالله عشتاق
 بالحق پس سوگند می بختم من بآن خدای که فرستاده است مرا بدین راستی لا ادرید
 علیکم ولا انقصکم که زیاد نمی کنم بر همین شیء مذکوره و کم هم نمیکنم ازین اشیاء مذکوره
 این عبارت در سابق گذشته فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم پس فرمود رسول
 خدا صلی الله علیه و سلم که صدق لید خلق الجنة و آئینه سوگند هست مرا بجهنم آیتعالی
 اگر هست گفت آمدی در اید اوالته در بهشت و تحقیق این حدیث مبارک با فوائد او
 گذشته و چون مؤلف از میان سماع و عرض فارغ شد شروع نمود در بقیه و نحو
 صحت نقل که نزد جمهور معتبرند و بعضی از آنها مناوله است و گفت **باب**
مَا يَذْكُرُ فِي الْمَنَاقِلَةِ باب است در بیان آنچه می گوید که یاد کرده می شود در مناوله
 و مناوله در لغت بمعنی عطا دادن است و در اصطلاح اهل حدیث عبارت است
 از آن که شیخ طالب را کتاب بدهد و بگوید از برای آن طالب که این کتاب
 سماع من از فلان نام است یا این کتاب تصنیف من است و ترا با جازت
 دادم که این کتاب را از من روایت کنی و این را مناوله مقرون با جازت
 می گویند و نزد امام مالک و زهری و یحیی و سعید انصاری این مناوله
 قائم مقام سماع است پس طالب را با جازت است در وی که لفظ حدیث یا اجزای
 اطلاق نماید و جمهور بر اینند که او در رتبه از سماع کمتر است اما مناوله که مجرد
 از اجازت باشد پس مذموب صحیح آن است که در وی روایت از آن
 شیخ صحیح نیست و مراد مؤلف از مناوله آنست که مقرون با جازت باشد
 و کتاب اهل العلم یا العلم الی البلدان و باب است در بیان نوشتن صاحبان
 علم بمسائل علم بسوی شهرها و مکاتبه نیز اقسام تحمل است و آن عبارت از آن است
 که شیخ بخط خود حدیث را بنویسد یا اذن کند برای کسی که او وثوق و اعتماد بروی
 دارد که آن حدیث را بنویسد بعد از آن بفرستد و را برای طالب و اذن
 کند او را در روایت آن حدیث از او و مؤلف در میان این مکاتبت
 و مناوله مساوات کرده و بعضی علماء مناوله را بر مکاتبه ترجیح
 دادند زیرا که اذن بر سبیل مشافهه حاصل است در مناوله نه در مکاتبه

فوالله عشتاق
 بالحق پس سوگند می
 بختم من بآن خدای که
 فرستاده است مرا بدین
 راستی لا ادرید
 علیکم ولا انقصکم
 که زیاد نمی کنم
 بر همین شیء مذکوره
 و کم هم نمیکنم ازین
 اشیاء مذکوره
 این عبارت در سابق
 گذشته فقال رسول
 الله صلى الله عليه
 وسلم پس فرمود رسول
 خدا صلی الله علیه
 و سلم که صدق لید
 خلق الجنة و آئینه
 سوگند هست مرا بجهنم
 آیتعالی
 اگر هست گفت آمدی
 در اید اوالته در
 بهشت و تحقیق این
 حدیث مبارک با
 فوائد او
 گذشته و چون
 مؤلف از میان
 سماع و عرض
 فارغ شد
 شروع نمود
 در بقیه و نحو
 صحت نقل که
 نزد جمهور
 معتبرند و بعضی
 از آنها مناوله
 است و گفت
باب
مَا يَذْكُرُ فِي الْمَنَاقِلَةِ
 باب است در بیان
 آنچه می گوید که
 یاد کرده می شود
 در مناوله
 و مناوله در لغت
 بمعنی عطا دادن
 است و در اصطلاح
 اهل حدیث عبارت
 است از آن که
 شیخ طالب را کتاب
 بدهد و بگوید از
 برای آن طالب که
 این کتاب سماع
 من از فلان نام
 است یا این کتاب
 تصنیف من است
 و ترا با جازت
 دادم که این کتاب
 را از من روایت
 کنی و این را مناوله
 مقرون با جازت
 می گویند و نزد
 امام مالک و زهری
 و یحیی و سعید
 انصاری این مناوله
 قائم مقام سماع
 است پس طالب را
 با جازت است در
 وی که لفظ حدیث
 یا اجزای اطلاق
 نماید و جمهور
 بر اینند که او
 در رتبه از سماع
 کمتر است اما
 مناوله که مجرد
 از اجازت باشد
 پس مذموب صحیح
 آن است که در وی
 روایت از آن شیخ
 صحیح نیست و مراد
 مؤلف از مناوله
 آنست که مقرون
 با جازت باشد
 و کتاب اهل العلم
 یا العلم الی
 البلدان و باب
 است در بیان
 نوشتن صاحبان
 علم بمسائل علم
 بسوی شهرها و
 مکاتبه نیز اقسام
 تحمل است و آن
 عبارت از آن است
 که شیخ بخط خود
 حدیث را بنویسد
 یا اذن کند برای
 کسی که او وثوق
 و اعتماد بروی
 دارد که آن حدیث
 را بنویسد بعد از
 آن بفرستد و را
 برای طالب و اذن
 کند او را در روایت
 آن حدیث از او و
 مؤلف در میان
 این مکاتبت و
 مناوله مساوات
 کرده و بعضی
 علماء مناوله را
 بر مکاتبه ترجیح
 دادند زیرا که
 اذن بر سبیل
 مشافهه حاصل
 است در مناوله
 نه در مکاتبه

و قد ما از علماء اطلاق لفظ اجبار در آن برد و جائز استند و محققان گویند که بیان
 آن شرط است و آن اولی است و بعد از آن بضم یا موحده تحت ثانیة جمع بلد است و کصیر
 اهل بلدان از آن جهت نموده که در اغلب اهل قری و صحرائی تابعان از برای اهل بلدان
 میباشند و قال الله و گفت خادِم میباشند و التزم حضرت انس و آیین کلام
 طرف از حدیث طویل است که در کتاب فضائل القرآن خوانده آمد انشاء الله تعالی
 نسخ عثمان انصاری نقل کرد و نوشت حضرت عثمان جمیع صحیفها را به عثمان
 بضم عین جمله خلیفه ثمانیست از خلفا را شایسته رئیس قانتین صاحب کمال صمم چیزها
 و معروف به تمام حیا و همان لقب بادی النورین یکی از خشره بمشربین رضوان
 الله تعالی عنهم جمیعین است و او پسر عثمان پسر ابی العاص پسر امیه پسر عبد شمس پسر عبد
 مناف است که همراه رسول خدا صلی الله علیه و سلم در پدر چهارم ملاقات میکند
 و در قدیم اقدم باقیاد و اسلام نمود و بدست حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه باسلام
 مشرف شد و آن برای حفظ دینت و دوحجرت کرد اول بسوی عیثه دوم بسوی
 مدینه مقدسه و آن از آن جهت گویند که دو دختر رسول اکرم صلی الله علیه
 و سلم در عقد کاح خود آورد و پیش شخصی را از اولاد حضرت آدم علیه السلام میباشند
 که دو دختر پیغمبر در عقد کاح خود آورد بجز از وی اول حضرت خاتون زینب را در سالی که
 سن شریف عنصر الحلیف آن حضرت صلی الله علیه و سلم بی و ده سال رسیده بود
 کاح کرد پس از برای او عبد الله پسر از آن خاتون تولد شد و آن خاتون در سال
 دوم از هجرت رسول مختار بسوی مدینه بزرگوار نزد واقع بدروقات یافت
 و عبد الله در سال چهارم وفات یافت و عراوشش سال بود بعد از آن حضرت
 خاتون هم کثوم را در سال سه از هجرت رسول اکرم کاح کرد و او را از وی پنج
 تولد شد و در سال نه از هجرت آن خاتون نیز وفات یافت و رسول علیه السلام
 فرمود لو کانن عندنا ثلثة لزوجنا ایاه و در روایت ابی هریره آمده لو کن
 عشر ازوجنا من عثمان و در روایت دیگر آمده لو کان لی اربعون ابنة زوجت
 عثمان واحدة بعد واحدة حتی لا یبقی منهن واحدة و در روایت دیگر آمده لو ان لی مائة
 بنت تموت واحدة بعد واحدة لزوجتها عثمان و حضرت عثمان بر سبیل و هم و ستر او

و قال انس
 عثمان انصاری

شب زنده دار بود تا بجا رسید که در یک شب بیک نماز ختم قرآن تمام میکرد و ایضا ساجده
 الیه بود اما ممتدا ده گفت که حضرت عثمان در لشکر عسرت هزار شتر و بنقاد و شپ
 در راه فدای تعالی و هزار دینار داد و رسول خدا صلی الله علیه و سلم در همان روز
 فرمود ما ضر عثمان ما عمل بعد الیوم دو بار یا سه بار این کلمه را تکرار فرمود و گفت
 عقر الله ک یا عثمان ما ادرت و ما اعلنت و ما ابدیت و ما اخصیت و ما هوک ان الی
 یوم القیامة بلکه در بعضی کتب آورده اند که حتی سجانه جل شانه ببرکت دعای همان روز
 از حساب روز قیامت مرفوع گردانیده و در روز محاصره گفت که من رسول خدا
 صلی الله علیه و سلم را در خواب دیدم پس فرمودند که ای عثمان بدرستی تو افطار
 میکنی امروز نزد ما یان بلکه در بعضی روایات آمده که در آن خواب دید که همراه رسول
 مقبول صلی الله علیه و سلم حضرت ابوبکر و حضرت عمر نیز بودند و فرمود که انفقنا یا
 عثمان ولا تحبنا فحن فتطرق و از جمله فضائل حلیله او است که گفته که ما تمیت
 منذ اسلمت و ما مسست فحنی یمینی منذ یلیع بی البنی صلی الله علیه و سلم و ما
 اکلنا الا کرامت و نحوه منذ قرات القرآن یعنی در دفع تکلفم از ابتداء آن وقتی که
 اسلام آوردیم من و ما لیدم من فرج خود را بدست راست از ابتداء آن و وقتی
 که بیعت کردم با آن دست رسول خدا صلی الله علیه و سلم و بخوردم کندنا و ما ننن
 از شیر و پیاز از ابتداء آن وقتی که خواندم زبان قرآن مجید را و فضائل و مناقب
 او بسیار است چنانچه شمه آنها در همین صحیح مبارک خواهد آمد روایت کرده شده
 است از وی احادیث رسول خدا صلی الله علیه و سلم بمقدار یکصد و چهل و شش حدیث
 آورده و در روز جمعه در سال سی و پنج در وقتی که شمرده روز از شهر ذی کجه گذشته
 بود بقتل رسید و شهید شد در رسول علیه اسلام قبل ازین در حالت حیات او را بشا
 بشهادت فرموده بود و حضرت عثمان در روز محاصره زور تمام داشت لکن
 صبر کرد و جان خود را فدا کرد تا اول شمشیر در اهل اسلام از سبب آن کشیده نشود
 و از عذری پس حاتم روایت آمده که شنیدم من آواز را در روزی که حضرت عثمان بقتل
 رسید که منادی در آن آواز میگفت ای ابا علفان بغفران و روضوان یا ابا
 کردم و ندیدم هیچکس را و در روز شهادت قطره از خون او بر قول حق سجا جل شانه

در حدیثی آمده که در روزی که عثمان را کشتند

فیسک فیکلم آمد و هو اسمع العظیم کلید و عمر او نود سال بود و بعضی گفته اند هشتاد و دو سال بود و در شب شنبه ببقعه بقیع مدفون شد و مدت خلافت او دو و از ده سال بود و بقعتهما الى البلدان پس فرستاد حضرت عثمان بآن مصحفها بسوی شهر سناوی گفته که یک مصحف را بسوی کوفه فرستاد و یک مصحف را بسوی بصره و یک مصحف را بسوی شام و یک مصحف را در مدینه مقدسه نگه داشت پسر گفته که روایت کرده شد از حضرت عثمان رضی الله عنه که یک مصحف را بسوی بحرین و یک مصحف را بسوی یمن و یک مصحف را بسوی مکه شریفه فرستاد پس بنا برین روایت جمله آن مصاحف هفت اند و روایات درین باب مختلف اند و تحقیق آن است که اول چهار مصحف بدست چهار کاتب نوشته شد پس سه مصحف را بسوی شهرهای مذکوره فرستاد و یک مصحف را از آنها بدمینه مقدسه نگه داشت بعد از آن سه مصحف دیگر نوشته شد و آنها را بسوی شهرهای مذکور فرستاد و ظاهرا نیست که مصحف مدینه مقدسه آن بود که او را زید پسر ثابت بدست خود نوشته بود از جهت آنکه او از جمله کاتبان وحی در عهد رسول مقبول صلی الله علیه و سلم بود پس خط او او سلی است بآنکه باشد اصل محفوظ در جواری آن ذات فضل بشر علیه صلوة و سلام و دلالت این قول بر تجویز روایت به مکاتبت واضح است زیرا که حضرت عثمان برای اهل آن بلدان امر کرده که اعتماد بر همان مصاحف مکتوبه نمایند و ماعدای آنها را ترک کنند و شک نیست که مستغفار از آن سال آن مصاحف ثبوت اسناد صورت مکتوب است بسوی حضرت عثمان نه ثبوت اصل قرآن زیرا که اصل آن نزد اهل بلدان شائع و متواتر و رای عباد الله بن عمر و یحیی بن سعید و مالک ذلک جائز او دیده است حضرت عبد الله پسر عمر پسر خطاب و یحیی پسر سعید انصاری و امام مالک این مذکور را از مناول و مکاتبت روایت و در صحت نقل و روایت و از امام مالک روایت کرده شد در وجوه تحمل که گفته اول در جبهه او قراة طالب بر عالم است پسر قرات عالم است در عالم طلب سامع باشد پسر آنست که عالم دفع کند کتاب خود را بسوی طالب و بگوید برای آن طالب که روایت کن این کتاب را از من و آنچه بعضی اهل الحجاز در دلیل گرفته است بعضی از اهل حجاز که آن جمعی است و حجاز بکبره عالم و بحیره بلاد عرب را

قُبْحُ الْيَمَانِ
الْبَلَدَانِ وَرَأَى
عَبْدُ اللَّهِ مِنْ عَمْرِو
وَبَنِي مِنْ سُمَيْدٍ
وَالْأَنْزَالِ
جَارِيَةً وَفَتَحَ
أَهْلَ تَحْجَارِ

گویند که آنها در میان نجد و نحر حائل و بالغ واقع شدند آنام شافعی گفته که آن بلاد مکه و مدینه و یامه و توالج آنهاست مانند خیبر از برای مدینه و طائف از برای مکه فی المناولة در صحت مناوله بحکم نیت النبی صلی الله علیه و سلم یک پیش پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم و این حدیث را مؤلف بر سبیل تعلیق ذکر کرده و حیث کتب درجائی که نوشته بود رسول محمود لا یمیز السیرة فی کذا با برای سزداریک پاره از لشکر مکتوب را و نام آن امیر عبد الله پسر جش بقدر جمیم بر ما جمله اسدی که برادر حضرت خاتون زینب ام المؤمنین بود که او را در سال دویم پیش از واقعه بدر بر دوازده مرد از مهاجرین رسول علیه السلام سردار کرده بود و قال و فرمود رسول محمود از برای آن امیر محمود لا تقرا له نخوان تو این مکتوب موقوف راجحی تبلیغ مکه کذا و کذا تا آنکه میر سی تو ما چنین و چنین همچنان در روایت جندب بن بیل اهل آمد و در روایت غزه آمده که رسول مقبول صلی الله علیه و سلم از برای آن امیر فرمود که وقتی که سیر کردی تو دور وزیر کنش این مکتوب و در آنجا بخوان پس آن امیر چون در آنجا رسید و آن کتاب را خلاص کرد پس دید روی که نوشته بود آن امیر حتی منزل نخلة فتاقتنا من اخبار قریش و لاتستکبرن احدی و نخلة نام جایی است و در روایت جندب آمده پس بازگشت از آن جایی دو مرد و باقی ده مرد همراه آن امیر رفتند پس ملاقات کرد عمر پسر حفصی را و همراه او قافله تجارت قریش بود پس او را گشتند و او اول مقتول از کفار در اسلام است و این کشتن او در اول روز ماه رجب بود و جمیع اموال که به همراه آن مرد قافله بود غنیمت کردند و این اول غنیمت در اسلام بود پس جامع مشرکان بر کرده مؤمنان او را عیب کردند که در شهر حرام قتال و اخذ اموال کردند پس نازل کرد حق تعالی آیه که میگوید کفر من شهر حرام قتال فیه تا آخر فلما بلغ ذلك المکان پس هرگاه رسید آن امیر آن جایی محمود را که رسول محمود معین فرمود بود قراة علی الناس خواندن کتاب را نزد مردمان و اخبرهم بامر النبی صلی الله علیه و سلم و خبر داد آن مردم را بامر پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم که در آن مکتوب نوشته بود و وجه

وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ
الَّذِي صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
وَسَلَّمَ حِينَ كُنْتَ
أَلَا يَبْقَى لَكَ فِي
وَقَالَ لَا تَقْدِرُ
مَنْ يَبْلُغُ مَكَانَ
أَكْثَرُكُمْ
فَمَا يَبْلُغُ ذَلِكَ
الْمَكَانَ قَدْ أَوْفَى
النَّاسِ وَخَيْرُهُمْ
يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ صَلَّى
اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

ووجه دلالت این حدیث بر مطلوب واضح است از جهت آنکه رسول مقبول آن میرزا
شناخته کتاب کرد و هر کردار که در مکان معین بریاران خود بجا نداشت آنهارو قتل
آن عمل نمایند پس ردی مناوله و معنی مکاتبه است و بعضی علماء اشکال کردند که عمل آن
کتاب از آنکه وجبت که جماعه اصحاب کرام عادل بودند بخلاف مساوی آنها لکن بعضی شایعین
گفته اند که شرط قیام حجت بکاتبه آنست که آن کتاب مختم باشد داخل و مؤتمن و مکتوب
الیه خط شیخ خود باشد تا صد و دیگر شرطها که دافع از برای توهم تغییر اند حدیثنا فیما یجوز
بن عبد الله که او شبیه بر پسر ابی اویس مدنی است قاک حدیثی از پیغمبر صلی الله علیه و آله
که او ابواسحاق از سبط عبد الرحمن بن عوف مدنی است عن صالح که او پسر کسان ابو محمد
غفاری مدنی است عن ابن شهاب که آن زهری مدنی است عن عیسی بن عیسی بن عبد الله
بن عقیله بن مسعود که آن عیسی بن زرقان است و احوال برکی از اینها در مقام
خود که شریف الله بن عیسی است که بدرستی عبد الله پسر عباس خبر داد عبد الله
بن رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت یک کتاب را که بدرستی رسول خدا صلی الله
علیه و سلم فرستاد و مکتوب شریف خود مدنی را که نام آن نزد عبد الله پسر زناده بجا
مضمومه و ذال حمزه و بغا سیمیه است مؤلف مشکوة گفته که عبد الله پسر زناده بفتح جیم و سکون
را محمد که بعد آن حمزه است و او ابوالحارث است که سکونت کرده بود در مصر
و در آنجا حاضر شده بود و در سال ششاد و پنج بمصر وفات یافت و امده و مر کرده
بود رسول خدا صلی الله علیه و سلم آنرا آن قدر گفته بآنکه بدر آن کتاب را الی عیسی بن
یحیی بن یسوی بزرگ و کلان بحرین و بحرین نام شهر است برکنار دریا بزرگ
بصره و نام آن عظیم مندر پسر سادی بسین جمله و فتح و او است و او را سید الکوین
سبحانین یاد بخود زیرا که سلطنت و ولایت مختص بابل اسلام و هدایت است و متقی
بن ابی ذر غوثیت قدس سره الی بحرین الی کوفی پس ولادت مکتوب را بزرگ و حاکم
بحرین یسوی بادشاه فارس توریشتی گفته که کلمه فار قول و دفعه معطوف بر مقدار
معطوفه است و تقدیر کلام چنان است قدس سره الی عظیم البحرین قدس سره الی عظیم
البحرین قدس سره الی عظیم البحرین پس بر آن مرد آن مکتوب شریف یسوی مردار بحرین پس رساند
آن مکتوب یسوی او پس ترفند او را آن میرزا به صاحب آن مکتوب شریف یسوی

کسری پس داد و رساند آنرا کاتب را بر روی کسری و این مثل آنست که رسول صلی الله علیه و سلم بدست و حبه کلبی مکتوب شریف از برای هر قل سوی عظیم بصری فرستاد بعد از آن آن عظیم بصری بمصاحبت و حبه کلبی همان مکتوب بهر قل رساند و کسری بکاف فرستاد و لقب پادشاه فارس هست و او معرب خسرو است بمعنی صاحب ملک و سبع فلما قراءه مسوقه پس هرگاه خواندن آن کسری آن مکتوب حضرت مصطفی صلی الله علیه و سلم را پاره پاره کرد آن مکتوب شریف **فَحَسِبْتُ أَنَّ ابْنَ الْمَسِيكِ** قال پس پندارم من که بد رستی معید پس سبب گفت و این کلام از قول او است **فَلَا عَا لَيْهِمْ** پس و عا کرد و را نه یعنی بر کسری و تابعان او که او را حاصل بر پاره کردن مکتوب شریف شده بودند رسول الله صلی الله علیه و سلم رسول خدا صلی الله علیه و سلم آن مکتوب را کُلِّ مَمْرُقٍ بَانَكِه پاره پاره کرده شود آنها را و جدا کرده شود آنها هر نوع پاره کردن و هر قسم جدا نمودن و تفرق یافتن باشد ده مصدر است مانع تفرق بمعنی پاره کردن و جدا نمودن است و در موهب لدنیه آورده که نوشت صلی الله علیه و سلم مکتوب شریف را باین عبارت رایتی بسوی کسری **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** من محمد رسول الله ای کسری عظیم فارس سلام علی من اتبع الهدی و پس بانه و رسول و شهد ان لا اله الا الله و الله لا شریک له و ان محمدا عبده و رسوله او عو ک بداعیه احد فاتی رسول الله الی الناس کلهم پندار من کان یباید یقنی القول علی الکافین سلم تسلیم فارز تولیت فعلیکم ثم الجوس پس هرگاه مکتوب شریف آن عنصر لطیف بر کسری خوانده شد پس او وی را پاره کرد چون بین خبر بر رسول حمید در رسید پس فرمود تفرق ملکه و مجوز اسحاق گفته که نوشت رسول خدا صلی الله علیه و سلم بسوی کسری و قیصر ما کسری پس چون خوانده شد مکتوب شریف را روی پاره کرد و اما قیصر پس هرگاه خواند مکتوب را پس عظیم و فکر کرد و او را و پشیمان و افسوس نگاه کرد و چون جواب کسری بر رسول مقبول رسید پس فرمود تفرق ملکه و چون خبر بر قل رسید فرمود ثبت ملکه و آن کسری که پاره کرده بود مکتوب شریف را بر زمین پسر هر فرزند او نشیر و ان پود و هر کسی که گفته که او انوشیروان بود و بنده ملط کرده است بعد از این و آنچه بر وی گذشت و پند از قتل او آن پسر در نکند نکرد مکرر است شش پادشاه و از این او نیز ملاک شده و بی ملک آنها

کسری را کاتب بر روی کسری و این مثل آنست که رسول صلی الله علیه و سلم بدست و حبه کلبی مکتوب شریف از برای هر قل سوی عظیم بصری فرستاد بعد از آن آن عظیم بصری بمصاحبت و حبه کلبی همان مکتوب بهر قل رساند و کسری بکاف فرستاد و لقب پادشاه فارس هست و او معرب خسرو است بمعنی صاحب ملک و سبع فلما قراءه مسوقه پس هرگاه خواندن آن کسری آن مکتوب حضرت مصطفی صلی الله علیه و سلم را پاره پاره کرد آن مکتوب شریف **فَحَسِبْتُ أَنَّ ابْنَ الْمَسِيكِ** قال پس پندارم من که بد رستی معید پس سبب گفت و این کلام از قول او است **فَلَا عَا لَيْهِمْ** پس و عا کرد و را نه یعنی بر کسری و تابعان او که او را حاصل بر پاره کردن مکتوب شریف شده بودند رسول الله صلی الله علیه و سلم رسول خدا صلی الله علیه و سلم آن مکتوب را کُلِّ مَمْرُقٍ بَانَكِه پاره پاره کرده شود آنها را و جدا کرده شود آنها هر نوع پاره کردن و هر قسم جدا نمودن و تفرق یافتن باشد ده مصدر است مانع تفرق بمعنی پاره کردن و جدا نمودن است و در موهب لدنیه آورده که نوشت صلی الله علیه و سلم مکتوب شریف را باین عبارت رایتی بسوی کسری **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** من محمد رسول الله ای کسری عظیم فارس سلام علی من اتبع الهدی و پس بانه و رسول و شهد ان لا اله الا الله و الله لا شریک له و ان محمدا عبده و رسوله او عو ک بداعیه احد فاتی رسول الله الی الناس کلهم پندار من کان یباید یقنی القول علی الکافین سلم تسلیم فارز تولیت فعلیکم ثم الجوس پس هرگاه مکتوب شریف آن عنصر لطیف بر کسری خوانده شد پس او وی را پاره کرد چون بین خبر بر رسول حمید در رسید پس فرمود تفرق ملکه و مجوز اسحاق گفته که نوشت رسول خدا صلی الله علیه و سلم بسوی کسری و قیصر ما کسری پس چون خوانده شد مکتوب شریف را روی پاره کرد و اما قیصر پس هرگاه خواند مکتوب را پس عظیم و فکر کرد و او را و پشیمان و افسوس نگاه کرد و چون جواب کسری بر رسول مقبول رسید پس فرمود تفرق ملکه و چون خبر بر قل رسید فرمود ثبت ملکه و آن کسری که پاره کرده بود مکتوب شریف را بر زمین پسر هر فرزند او نشیر و ان پود و هر کسی که گفته که او انوشیروان بود و بنده ملط کرده است بعد از این و آنچه بر وی گذشت و پند از قتل او آن پسر در نکند نکرد مکرر است شش پادشاه و از این او نیز ملاک شده و بی ملک آنها

گنده شد و گفته شد که چون پرویز به هلاک خود یقین کرد در همان وقت خزان
 بود اما بکشاد و بر حقه سم قاتل نوشت که این دوا نافع از برای جمیع هست و بچکه او
 شهید و به بسیار حریص بر جمیع بود پس در هلاک پدر خود سعی و حیل کرد تا او را
 بقتل رساند و چون پدر خود را کشت پس خزان دوا را خلاص داد اگر دپس آن حقه
 را دید و از آن حقه چشید و از سبب تناول آن سم خالص آن نیز مرد و اهل فرس زخم
 کردند که پس را از سبب تلف و ماسف بر قتل پدر خود مرد و هرگز بعد از دعا رسول
 خدا صلی الله علیه و سلم بر آنها به تفریق و تفریق امری نافذ برای آنها قائم نشد بلکه اقبال
 و دولت و بخت و شوکت از آنها دبار نمود و شومی و نحوست بر آنها اقبال نمود
 تا ملک آنها در جلاء انقطاع رسید و هیچ یکی از آنها نماند و فتح ملا آنها در زمان خلافت
 حضرت عمر رضی الله عنه واقع شد و پادشاه آنها در زمان یزدجرد پسر شهریار پسر شروین
 پسر ابروین بود و در قریه دژ را حضرت امام حسین پسر حضرت علی کرم الله وجهه
 محاصره کرد و نام آن دختر شهر بانو بود و در بعضی کتب آورده که زردچسرو پرویز
 شیرین نام بود و آن حسن و جمال در اقران و مثال ممتاز بود اول بروی فرهاد عاشق
 و مفتون شد چنانچه کافیه گفته است ای نصیحت کوئی شیرین را بگو که از باغ قصر
 گل چو بر سر و فشانی سنگ فرهاد ز زرد و ایضا قافیه گفته است در عاشق را دوائی
 بهتر از عشق نیست و شربت بیماری فرهاد شیرین کند و بعد از آن از شدت فراق
 او آن معقون بهوش مجنون شد و تیشه را بر سر خود زد و از زخم همان تیشه مرد چنانچه
 گفته شد پس در اول سعی بجا کرد فرهاد و همان یک تیشه آخر بجا زد و بعد ازین وقفه
 رسول مقبول صلی الله علیه و سلم مکتوب شریف فرستاد و او را دعوت بسوی اسلام کرد پس
 آن به بخت خوی مکتوب شریف آن بنی پاره کرد و چون خبر شوق آن مکتوب بآن رسول
 محبوب رسید دعا نمود و فرمود اللهم قد ملکه کما قد کتابه یعنی ای بار خدایا پاره کن
 و خراب گردان ملک و شاهی او را چنانچه پاره کرده است او مکتوب مراد و عانی رسول علیه السلام
 بجانب پروردگار است تا شیشه بس نیروی که پیر آن شقی بود از سبب هتلا عشق همان شیرین شکر
 او را درید تا آنکه او بجای پدر خود بر سر سلطنت بنشیند و شیرین را در عقد نکاح خود آورد
 و آنها ازین باک نمیکردند و مشک نیست که حبسینا سردار هر گناه هست و آن شیرین بر سر خرد و

علم هست پس در باب طالب داخل شد و فرجه بفتح فاء فعله بمعنی مفعول است
 چنانچه قبضه بمعنی مقبوض است حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِي نَجْمٍ عَنْ زُهْرَةَ وَبِأَنَّ
 موصو ده تخمیناً و حاکم جمله کتب بهر بابی اولیس است و او پس از خواهر امام مالک
 است قَالَ حَدَّثَنِي مَالِكٌ بِإِسْنَادٍ أَنَّهُ كَانَ فِي بَيْتِ أَبِي نَجْمٍ عَنْ زُهْرَةَ وَبِأَنَّ
 بِنْتِ أَبِي طَلْحَةَ بِإِسْنَادٍ أَنَّهُ كَانَ فِي بَيْتِ أَبِي نَجْمٍ عَنْ زُهْرَةَ وَبِأَنَّ
 حدیث مقدم بر وی نمیکرد و در سال یکصد و دو وفات یافت امام بخاری گفته
 که بعضی گفته اند که آن در یامه تلزمان و ولایت بنی هاشم زنده بود و اول غلبه دولت
 آنها در سال یکصد و سی و دو بود و آن اباجمعه که بدرستی امام و بضم میم و با و جمله
 مشدود و نام لوینید بود و معنی عقیل بن ابی طالب که آن آزاد کرده شده عقیل
 پس ابی طالب بود و آن مولای ام مانی بود لیکن از جهت طاعت عقیل نسبت کرده
 شد با و آن ابامره شیخ قدیم است و عقیل بفتح عین جمله برادر عینی از حضرت مرقی
 علی بود و او از حضرت علی پست سال بزرگ بود و در جنگ بدر همراه جاحش شمر کین
 بر طریق اگر اه حاضر شده بود و در همان روز بندی بدست مسلمانان شد بعد از آن
 پیش از واقعه حیدریه با سلام مشرف شد و در آنجا متوجه شد که حضرت معاویه و در
 دولت او بعد از نابینا شدن وفات یافت أَخْبَرَنِي عَنْ أَبِي وَاقِلَةَ الْبَصْرِيِّ أَنَّهُ قَالَ
 اَوْزَانِي بِوَاقِدِ بَقَافٍ كَسُورَةٍ دَالٍ بِهَلِيشِي بَيَاءَ مُشَاةٍ تَحْتَانِيَةً بَعْدَ اَزَانِ ثَمَاءَ مُثَلَّثَةٍ وَ
 نام او حارث مدنی است که بر واقعه بدر حاضر شده بود در روایت کرده شده است از
 وی احادیث رسول خدا صلی الله علیه و سلم بمقدار پست و چهار حدیث که امام بخاری
 رحمه الله علیه از جمله آنها همین یک حدیث آورده و بکه شریفه در سال شصت و دو
 از هجرت وفات یافت و در مقابر مهاجرین دفن کرد و قد اَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ
 عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ كَانَ فِي بَيْتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بَيْنَمَا جَالِسٌ فِي رَوْقَةٍ
 اَنَّ مَرْوَرَ كَانَتْ تَنْشِينُهُ بُوْدَ وَصَلَ يَمَانِيْنَ هَيْتَ وَفَلَّطَ مَلَايِكَةً كَرْدَةً شَدِيدَةً
 و که از جمله ظروف است که اضافت آنها بسوی جمله لازم است و چون جمله در اینجا
 جالس است بمقدور جالس چنانچه در بعضی از روایات مصرح آمده و عامل در
 حرف منفی مضافه که مستفاد از آن قبل است و التامش معناه هر حالیکه مردمان

عَنْ زُهْرَةَ وَبِأَنَّ

عَنْ زُهْرَةَ وَبِأَنَّ

عَنْ زُهْرَةَ وَبِأَنَّ

عَنْ زُهْرَةَ وَبِأَنَّ

عَنْ زُهْرَةَ وَبِأَنَّ

عَنْ زُهْرَةَ وَبِأَنَّ

عَنْ زُهْرَةَ وَبِأَنَّ

عَنْ زُهْرَةَ وَبِأَنَّ

عَنْ زُهْرَةَ وَبِأَنَّ

عَنْ زُهْرَةَ وَبِأَنَّ

عَنْ زُهْرَةَ وَبِأَنَّ

عَنْ زُهْرَةَ وَبِأَنَّ

عَنْ زُهْرَةَ وَبِأَنَّ

عَنْ زُهْرَةَ وَبِأَنَّ

عَنْ زُهْرَةَ وَبِأَنَّ

عَنْ زُهْرَةَ وَبِأَنَّ

عَنْ زُهْرَةَ وَبِأَنَّ

عَنْ زُهْرَةَ وَبِأَنَّ

همه آن سید الفس و جان بودند از اقبل قلعه رفت تاگاه آمدند سه نفر بحضور آن خیرالشر
 و نفر مثل رهط اسم جمع است لهذا میز برای جمع واقع شد چنانچه حق جل علیه شانه
 فرموده تسعة رهط فاقبل انشان الى رسول الله صلى الله عليه وسلم پس پیش آمدند
 دو نفر از جمله آن سه نفر بیوی رسول خدا صلی الله علیه و سلم و ذهب واحد و پس
 رفت یکی از آنها و اگر گفته شود که او را گفت اقبل ثلثة و ثانیاً گفت اقبل اثنان و ذهب
 واحد پس در میان این دو عمارت چگونه مطابقت حاصل شود جواب آنکه مرا دار
 اقبال در کلام اول اقبال از راه بیوی مجلس یا جبت آنهاست و مراد در ثانی اقبال
 بیوی رسول با کمال صلی الله علیه و سلم است چنانچه در حضرت فر آمده فاذا ثلثة
 نفر من فلان و مجلس النبی صلی الله علیه و سلم اقبل الیه اثنان منهم و ستم الثلث
 و اربا قالت کنت راوی فوقنا على رسول الله صلى الله عليه وسلم
 پس بیستادم آن هر دو بحضور رسول خدا صلی الله علیه و سلم با مجلس رسول
 خدا صلی الله علیه و سلم و در روایت موطن آمده فلما وقفنا كما ومولف
 و این مقام و در مصوة ذکر سلام نکرده و در روایت موطن استفاد می شود
 که در غلای جدا سلام کند و قائم بر قاعد سلام دهد و در سلام بران هر دو از آن جهت
 ذکر نکرد که آن مشهور و معروف است یا آنکه از شخصی که مستغرق عبادت
 باشد در سلام از آن ساقط میگردد و در هیچ روایت نیامده که آن هر دو نماز نکرده
 از جهت آنکه هنوز نماز نکرده شروع نشده بود یا از جهت آنکه آن هر دو نفر
 در آن حال وضو نداشتند یا آنها خوانده لکن راوی نقل آن نکرد و نیز اگر اهتمام
 او بر آن قصد بود یا از جهت آنکه آن وقت وقت نفل نبود یا آنکه نماز نکرده
 سایر نفل در اوقات مکروه منع کرده شده و قائما اندکها کراهی فرجیه
 الحلقه مجلس چنانچه پس ایامی را و دو نفر پس دیگر شدی را در حلقه مجلس نشست
 او در آن حلقه و حلقه با سکان لام هر شی مستدیر را که بیند که غالی الوسط باشد و فرج
 لام نادر است و این کلام مستفاد شد که حلقه کردن در مجلس ذکر و عام است
 و اینها سابق بیوی موضع اتق آن موضع است و اما الآخر مجلس خلفهم
 و او هر دو دیگر از آن دو نفر پس نشست و در پس آن مردم مجلس و آخر بنسبت غایب است

از اقبل قلعه
 فاقبل انشان الى
 رسول الله صلى
 الله عليه وسلم
 و ذهب واحد
 قال فوقنا على
 رسول الله صلى
 الله عليه وسلم
 فاما احدكما
 فراهى فرجة في
 الحلقه مجلس
 و اما الآخر مجلس
 خلفهم

و درین کلام رد است بر آن کسی که گوید لفظ آخر محقق باخیر است زیرا که درین مقام اطلاق
بر شانی کرده شده که بعد از وی ثابت اخیر است و اما الثالث فاذنوا له با و اما بیوم
از آن سه نفر پس پشت داد در مالیکه رونده بود و هرگز التفات بسوی مجلس رسول
مقبول نکرد یا کردید رونده فکلمنا فی رسول الله صلی الله علیه و سلم پس هرگاه
نا رخ شد رسول خدا صلی الله علیه و سلم از خطبه و تعلیم علم و ذکر و جز آن که در آن مجلس
شغل بآن داشت قال فرمود رسول محمد الا اخبرکم نعم اکاه باشد که خبر میدهم
من شمار او الا کلمه تنبیه است و برابر است در وی که مخاطب مفرد یا مشی یا جمع باشد
و احتمال دارد که خبر از برای استفهام باشد و لازم برای نفی و معنی آن باشد که آیا خبر ندیم
شمار او برین احتمال در کلام تقدیر نیست گو یا کلام چنان است فقالوا اخبرنا فقال ما ان احدکم
البحرین الفکر الثالث از آن اشخاص که سه اند اکما احدکم فاولی الی الله فاولی الله
ایکی از آن سه نفر پس جا گرفت بسوی خدا تعالی پس جاداد او را خدا تعالی و این آن کسی
است که در ملقه نشست یعنی آن مضتم شد مجلس رسول مقبول صلی الله علیه و سلم پس
داد او را خدا تعالی بنظر فعل اول یعنی خدا تعالی او را مضتم بسوی عقود غفران و رحمت
و رضوان گردانید هر چند هر چه گفته که رویت صحیح بقصر فعل اول و ثانی آمده و در لغت همین
مشهور است و حق سبحانه جل شانده در قرآن مجید اذ اوی الی غیبه بقصر خبره و اوتینا جمالی
ربوبه بدان ذکر کرده و قصر در هر دو و تدبر در هر دو و نیز در لغت حکایت کرده شده
و درین کلام دلیل است بر آنکه در مجالس علم و طلب بند کردن فرجه در خلال ملقه
مستحب و افضل است چنانچه در صلوة سه خل صفوف افضل است و قدم کردن
از برای آن خلل جائز است ما وای که مؤدی به ایذا مردم نکرد و اگر از ایذا مردم
ترسد پس هر جا که جای بد نشیند چنانچه آن مردم و بیم کرد و بر آن که هر کسی که در طلب
خیر از عام ناید پس شایسته جاز است و اکما الا اخر فاستخیر و اما مردم دیگر
پس طلب حیا و شرم کرد یعنی مرا حمت نکرد از سبب حیا از رسول علیه السلام
و از یاران عظام که در آن مجلس حاضر بودند یا بمعنی آن است که طلب حیا اگر دار
پس رفتن از آن مجلس متبرک و در دنبال اهل آن مجلس نشست و بدو عزت چنانچه در روایت
حضرت انس صحیح آمده و مضی الثانی فلیثم ما مجلس فاستخیر الی الله صفت

و اما الثالث
فاذنوا له با و اما بیوم
فکلمنا فی رسول
الله صلی الله
علیه و سلم قال
الا اخبرکم نعم
البحرین الثالث
اما احدکم فاولی
الی الله فاولی
الله و اما الاخر
فاستخیر و اما
الله صفت

و سکون شین معجمه پسر مفضل پسر لائق ابواسماعیل بصری است و او ثقه و کثیر الحديث
 است و غالب کامل و زاهد فاضل بود یکصد و هشتاد و چهار روز چهارصد رکعت نماز را در یک
 واد عثمانی بود و در سال یکصد و هشتاد و شش وفات یافت قال انما این عون
 یعنی عبداللہ پسر عون بعین جمله مفتوحه و بنون پسر اربطیان بفتح ہمزہ و سکون را
 جمله و فتح طاء جمله و تخفیف باء موحده و تخانیہ و بنون بصری تابعی است که حضرت
 انس پسر مالک دیده است ابوالاحوص گفته که بن عون در عصر خود بنام سید القراء
 مشہور بود و خارجہ گفت که صحبت کردم من این عون مدت بیست و چهار سال پس
 اندیشتم کہ فرشتگان بروی در نامه اعمال و کنایہ نوشتہ باشند و ہشام گفت کہ بن
 عون رست ترین آدمہا در زمان خود بود و در سال یکصد و پنج وفات یافت عن
 ابن سینین کہ او محمد ابو بکر انصاری مولای ہم بصری تابعی است کہ یافتہ است
 سی نفر از صحابہ کرام و احوال او در باب اتباع الجنائز گذشتہ عن عبد الرحمن
 بن ابی بکر کہ گنیت او ابو بکر باء موحده و تخانیہ مفتوحه و بجاء جمله و براء جمله
 و او اول مولود است کہ در اسلام بمصر تولد شدہ و در سال نود و شش وفات یافت
 عن ابیہ از پدر خود کہ آن ابو بکرہ است و نام او یفیع بضم یون و فتح فاء پسر عمار
 پسر کلثوم بن کاف و لام و او مال جمله مفتوحه تفعی صحابی است و در تیرہ در سال پنجاہ و یک
 وفات یافت و احوال او در باب الکائنات الجاہلیہ گذشتہ در جال بن اسناد ہم بصری
 اند قال گفت ابو بکرہ پدر او ذکر النبی صلی اللہ علیہ وسلم در حالیکہ یاد کرد
 آن ابو بکرہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم را بعد علی کہ پیغمبر کہ نشست پیغمبر خدا صلی
 اللہ علیہ وسلم بر شتر خود پس لفظ النبی منصوب است بنا بر الکلمہ و مفعول از برای ذکر
 است و ضمیر ذکر را چه بسوی راوی است کہ آن ابو بکرہ است مثل ضمیر قال جلد ذکر
 ابنی صلی اللہ علیہ وسلم حالیہ است و ذوالحال ضمیر قال قول او قعد علی بعرہ مفعولہ قال است
 و در بعضی نسخہا دیدہ شدہ قال ذکر ان ابنی صلی اللہ علیہ وسلم قعد علی بعرہ و این ظاهر است
 و انفسک انسان و نگاه کرد و گرفت یک آدم بخطامہ او نیز کاہم با آن شتر
 و خطام بکسر فاء بمعنی زمام است و زمام بکسر زاء بمعنی مہار و رشتہ کہ در چوب
 یعنی شتر بندند و در و مہار بند شود و این شک از راوی است و آن نمسک

قال ابن اسحاق
 عن ابن اسحاق
 عن عبد الرحمن
 بن ابی بکر
 قال ذکر
 النبی صلی اللہ علیہ
 وسلم قعد علی
 بعرہ و انفسک
 انسان و انفسک
 انسان و انفسک

بعضی شریع گفته اند که حضرت بلال مؤذن او بعضی گفته اند که او پسر خاریجی است مکن صواب
 آنست که او ابو بکره است از جهت آنکه از طریق ابن مبارک از ابن حواری روایت چنان
 آمده که ابو بکره گفت خطب رسول الله صلی الله علیه و سلم علی راحله یوم النحر و امسکت
 یا گفت بخطابها یافعت بزمها و ازین تردید معلوم شد که این شک از بی بکره نبود
 بلکه از آن کسی است که در روایت این حدیث او پس از بی بکره است و فائده از امساک
 زمام شتر نگذاشتن شتر را اضطراب است تا آنکه از و مشوش نشود و این کار بمکان
 منی در روز عید قربان در حجه الوداع بود قال ای یوم هذا گفت رسول جهان افروز
 که کدام روز است این روز که مایان در میان او موجود ایم هکذا گفت پس خاموش شدیم
 مایان و بی جواب رسول عالمیان گفتیم حتی ظننا تا آنکه گمان کردیم مایان آنه سیکه
 بسوی اشیاء که بدستی آن رسول جهان افروز زود است که نام میگیرد آن روز را
 بنامی که آن نام بسوی نام مشهور و باشد و آن نام مشهور یوم بخراست و درین کلام
 اشارت است که انسان جمیع امورات را بسوی شایع تفویض نماید هر چند که آن امور
 متعارف مشهور باشند قال ای یوم هذا گفت رسول علیه السلام یا نیست این
 روز روز خرد و قربان قلنا بلی گفتیم مایان در جواب آن صاحب فرقان که آریست
 امروز روز خرد و قربان است قال ای شریع گفت آن حضرت رسالت پناه
 که کدام ماه است این ماه که مایان در میان او ایم هکذا گفتیم حتی ظننا تا آنکه گمان
 کردیم اشیاء پس خاموش شدیم مایان تا آنکه گمان کردیم مایان که بدستی آن
 حضرت رسالت پناه زود است که نام میگیرد آن ماه را بخراست مشهور و قال ای یوم
 هذا ای یوم گفت رسول علیه السلام که آیا نیست این ماه نام کرده شده بدی چه
 و این از قبل طلاق گل بر بعضی است قلنا بلی گفتیم مایان ای رسول خدا آری این
 ماه صمی بدی چه است و در روایت مسلم و غیر او سوال از بله نیز واقع شده قرطبی
 گفته سوال رسول باقال از شیا مذکوره و سکوت اصحاب کرم بعد از هر سوال
 از آنها از جهت استحضار اجاب و اقبال تمام بسوی آن و از جهت آنکه آگاه نایند
 که آنچه خواسته داده می شود از او عظیم و جلیل است لهذا بعد ازین گفت
 فان را بکنیم انما قالت من روى رسول محمد فان در منائی گفت پس بدستی

بعضی شریع گفته اند که او پسر خاریجی است مکن صواب
 آنست که او ابو بکره است از جهت آنکه از طریق ابن مبارک از ابن حواری روایت چنان
 آمده که ابو بکره گفت خطب رسول الله صلی الله علیه و سلم علی راحله یوم النحر و امسکت
 یا گفت بخطابها یافعت بزمها و ازین تردید معلوم شد که این شک از بی بکره نبود
 بلکه از آن کسی است که در روایت این حدیث او پس از بی بکره است و فائده از امساک
 زمام شتر نگذاشتن شتر را اضطراب است تا آنکه از و مشوش نشود و این کار بمکان
 منی در روز عید قربان در حجه الوداع بود قال ای یوم هذا گفت رسول جهان افروز
 که کدام روز است این روز که مایان در میان او موجود ایم هکذا گفت پس خاموش شدیم
 مایان و بی جواب رسول عالمیان گفتیم حتی ظننا تا آنکه گمان کردیم مایان آنه سیکه
 بسوی اشیاء که بدستی آن رسول جهان افروز زود است که نام میگیرد آن روز را
 بنامی که آن نام بسوی نام مشهور و باشد و آن نام مشهور یوم بخراست و درین کلام
 اشارت است که انسان جمیع امورات را بسوی شایع تفویض نماید هر چند که آن امور
 متعارف مشهور باشند قال ای یوم هذا گفت رسول علیه السلام یا نیست این
 روز روز خرد و قربان قلنا بلی گفتیم مایان در جواب آن صاحب فرقان که آریست
 امروز روز خرد و قربان است قال ای شریع گفت آن حضرت رسالت پناه
 که کدام ماه است این ماه که مایان در میان او ایم هکذا گفتیم حتی ظننا تا آنکه گمان
 کردیم اشیاء پس خاموش شدیم مایان تا آنکه گمان کردیم مایان که بدستی آن
 حضرت رسالت پناه زود است که نام میگیرد آن ماه را بخراست مشهور و قال ای یوم
 هذا ای یوم گفت رسول علیه السلام که آیا نیست این ماه نام کرده شده بدی چه
 و این از قبل طلاق گل بر بعضی است قلنا بلی گفتیم مایان ای رسول خدا آری این
 ماه صمی بدی چه است و در روایت مسلم و غیر او سوال از بله نیز واقع شده قرطبی
 گفته سوال رسول باقال از شیا مذکوره و سکوت اصحاب کرم بعد از هر سوال
 از آنها از جهت استحضار اجاب و اقبال تمام بسوی آن و از جهت آنکه آگاه نایند
 که آنچه خواسته داده می شود از او عظیم و جلیل است لهذا بعد ازین گفت
 فان را بکنیم انما قالت من روى رسول محمد فان در منائی گفت پس بدستی

که خونبای شما و امواتی که شما و مالهای شما و اعراضی که شما و اعراضی شما
شما بیدار کنید که در میان شما حرام است و کلام بر خذف مضاف است
و تقدیر کلام چنان است که در میان شما حرام است و کلام بر خذف مضاف است
یعنی بدینست که ریختن خونها و گرفتن الیها و غیره که در عرضها در میان شما حرام است
و اعراض جمع عرض یکسر معین جمله است و آن عبارت است از موضع بیع
و ذم از انسان برابر است که در نفس ذات او باشد یا در سلف او و ازین
چون کلام عبارت از بیع شخص بسوی افعال جمیده است و ذم از نسبت شخص
بسوی اخلاق ردیه و بعضی گفته اند که عرض حسب را گویند یعنی قهر کردن در
حسب حرام است مانند غیبت و جز آن که حرمة یومکم که مثل حرام بودن روز
شما که این روز نحر است فی شهر که شما که این ماه ذی الحجه است
فی بلد که شما که این شهر شما که این مکه شریفه است و تشبیه حرمت آن
اشیاء اند که در بحر متین اشیا مسطوره از آن جهت و واقع شده که حرمت
این اشیا نزد آن جماعه سامعین ثابت و مقرب بود بخلاف حرمت الفسق و
و اعراض که آنها در زمانه جا بایت این اشیا را باج میدهند و از قضیه
اینها بیچ بابک نمیکردند لهذا رسول علیه السلام بیان فرمود که حرمت خون مسافر و مال
و عرض او مانند حرمت بلد و شهر و یوم است بلکه زیاده از آن تا است
الشاهد الغائب باید که رساند آن کسی که حاضر است درین مجلس آن کسی
را که غائب ازین محضر است و ازین کلام معلوم می شود که تبلیغ واجب است
و مرا و ازین کلام یا تبلیغ قول مذکور است پس پس یا تبلیغ جمیع احکام است
فان الشاهد زیر را که بدینست حاضر غیبی آن تبلیغ نزدیک است باین که
میرساند من هو او غیبی آن کسی را که آن کس نگاه دارنده تر و دهنده تر
از او باشد پس آن سامع بحسن بصیرت استنباط احکام شرعی را از احوال
نویه نماید که قوت فهم مبلغ بان استنباط نرسد و ازین کلام معلوم شد که در
علماء متاخرین گاه کاد افضل و اکل از فضلا و متقدمین ظاهر و بار تر می گردد
فان درین حدیث مبارک بعد از سوال فرستاد و در حدیث

۵۰
وہی کہ وہاں سے
نیکم خدائے
توفیق ہم خدا ہے
خداوند عالم
جانب ہر طرف
تبلیغ الشاہد
زین العابدین
الشاہد علی
آن تبلیغ مع
اوتے ہوئے

کے راز و مخفی کو افش
کے راز و مخفی کو افش
کے راز و مخفی کو افش

و نزد مؤلف درج از این عباس آمده ان رسول الله صلى الله عليه وسلم خطب الناس
 يوم النحر فقال اي يوم هذا قالوا يوم حرام ثم يس اين هر دو روایت بحسب ظاهر متعارض اند
 و وجه جمع آنست که جامع سامعان در آن مکان دو خطبه بود و خطبه اول را آنها جواب دادند
 بودند و این عباس در میان آنها بود و خطبه دیگر که ابو بکر در میان آنها بود جواب
 ندادند بلکه گفتند الله و رسوله اعلم یا آنکه روایت ابن عباس منعی است زیرا که
 مؤلف حدیث ابی بکر را در کتاب حج و فتن چنان آورده که هرگاه رسول علیه السلام
 فرمود الیین یوم النحر در جواب گفتند اصحاب کرام بلی یعنی آری این روز حرام است
 پس قول آنها بلی معنی یوم حرام بر سبیل تسلیم است و غایت سخن آن است
 که ابو بکر چون نزدیک رسول علیه السلام بود و چهار شتر آن سرور عالم گرفته بود
 پس آن سیاق را بکی و تمامی نقل نمود و چون ابن عباس دور بود پس آن سیاق را
 مختصر کرد و بعضی در وجه توفیق گفته اند که احتمال دارد که آن خطبه متعدد و متکرر باشد
 لکن اگر مراد او آنست که آن خطبه در روز نحر مکرر شده است پس این سخن محتاج
 بدلیل است زیرا که نزد مؤلف در حدیث ابن عمر آمده ان ذلک کان یوم النحر بین
 البجرات فی حجة و درین حدیث مبارک فوائد است که در بیان تحقیق او مذکور شد
 یکی از آنها تذکر دادن است بر تبلیغ علم از برای اهل فهم و تبیین علم بر ارباب جبل بدلیل
 عقل و نقل بر سبیل تنقیح و توضیح و همین مشاق است که حق جل و علی شان از فرق علماء
 و زمره فضلا بر سبیل تخصیص گرفته چنانچه حق سبحانه جل شان در کلام الله فرموده
 وَاِذَا اخَذَ الْمُشَاقُّ الَّذِينَ اَوْتُوا الْكِتَابَ لَئِنَّهُ لَلنَّاسِ وَ لَا تَحْمُوتُ وَ دَکِکَ اَنَّهُ اخَذَ حِثَّ
 وَ نَقَلَ اَوْ رَاحِلُی که جا بل باشد معنای او جانز است و آن حامل نیز متاب بر تبلیغ آن
 حدیث و محسوب در زمره علماء است و دیگر آنکه لازم است بر عالم که حرمت شیء حرام
 بر سبیل تاکید تمام بیان نماید چنانچه رسول علیه السلام در تشبیهات کرده و دیگر
 آنکه نشستن بر پشت دواب جایز نیست وقتی که حاجت بآن واقع شود و آنچه
 نبی درین باب وارد شده پس محمول است بر آن وقتی که آن نشستن بغیر ضرورت
 باشد و دیگر آنکه خطبه خواندن بر جای بلند بهتر و خوشتر است تا مردم بر وجه امکان بشنوند
 و خطیب یک چشم خود به پند و آساکه است شتر از آن جهت بود که رسول با کمال غایت انبال

اسلام تحمل نمودم در بر حال و این با تها و اتمام نیرد اگر چه من نزدیک بقبل و
 موت باشم و کلمه بود درین مقام از برای مجر دشواری و تعلیق است و معنی اشاع مطلقا
 در اینجا ملحوظ نیست یا مراد آنست که انفاذ آن کلمه بر تقدیر و وضع مصداقه موجود است و بر تقدیر
 عدم وضع آن بطریق اولی حاصل و متحقق است و این مانند قول رسول مقبول است
 که فرموده نعم العبد صییب او لم یخف الله لم یعتمد و درین کلام تیز کردن است بطلب
 علم و برداشتن مشقت است در وی و صبر کردن است بر ایذا مردمان از براس
 طلب ثواب و وجه صد و این قول از ابی زر غفاری آن بود که مالک پسر
 مرثد از پدر خود روایت کرده که آدم من روزی پیش ابی زر غفاری و حال آنکه
 او نزد جمره وسطی نشسته بود و مردم بسیار بر او جمع شده بودند که از و فتوی
 میطلبیدند پس آمد وی را مردی پس ایستاد آن مرد بر وی و گفت ای ابازر آیا
 تو منع کرده نشدی از فتوی دادن پس حضرت ابوزر سر خود را بسوی او بلند
 کرد و گفت ای مرد آیا تو بر من رقیب هستی و در اینجا بعد از آن کلام گفت
 لو وضعتم لصلی صامته الخ و در کتاب حلیه نیز روایت برین وجه آمده و در آن روایت
 بیان کرده که آن مانع مردی از قریش بود و آن کسی که او را از فتوی دادن منع
 کرده بود او حضرت عثمان بن عفان بود رضی الله عنه و سبب منع او آن بود که ابو
 زر در ملک شام بود پس همراه حضرت معاویه در تامل قول سبحانہ جل شانہ
 که فرموده والذین یکفرون الذنب و الغفۃ تا آخر اختلاف کرد حضرت معاویه
 گفت که این آیه کریمه در شان اهل کتاب بر جلیل تخصیص نازل شده و ابوزر گفت
 که این آیه کریمه در شان اهل کتاب اهل اسلام همه نازل شده پس حضرت معاویه بسوی
 حضرت عثمان رضی الله عنه مکتوب درین باب فرستاد پس حضرت عثمان بسوی حضرت
 ابی زر مکتوب فرستاد تا آنکه منازعت واقع شد که سبب آن منازعت حضرت
 ابوزر غفاری از مدینه مقدسه انتقال بسوی ربه براه جمله مفتوحه و با و معاویه
 تحتانیه مفتوحه و بذال مجمله نموده تا بجهتیکه در اینجا وفات یافت و این را نسائی روایت
 کرده و درین دلیل است بر آنکه ابوزر را طاعه امام و قتی که او را از انقضاء منع کرده
 بود نکرد زیرا که وی میدانست که تبلیغ حدیث رسول بر وی واجب است از جهت

یعنی عثمان پسر محمد لیسرا بهیم کوفی ابوالحسن عیسی بیا، موصوفه که تصنیف مشهور
 حدیث کرده ابو جهم گفت شنیدم من که مردی سوال میکرد محمد پسر عبداللہ لیسرا
 قرار از حال عثمان پسر ابی شیبہ لیسرا ویر گفت آیا از مثل او سوال کرده ای شود جز این
 نیست که سوال کرده ای شود از مثل میان او دور تبه عالیہ از مقام سوال هست و سوال
 و موصوفه و نه وفات یافت و تشبیه بفتح شین مجرمت قال انا جبر بن
 ابی جهم مفتوحه و برآهله مکرره پسر عبد الجمد است و ابو عبد اللہ ضعی که از حسب
 مولد رازی و از جهت نشو و نما کوفی است و در سال یک صد و هشتاد و هفت
 در شهر رتی وفات یافت عن منصور بن سیرم و کینت و ابو عتاب
 بفتح عین مکرره و اما مشافه قایم شده کوفی است و او بسیار کرده در شب میکرد
 تا آنکه در آخر عمر از سبب کزیه بسیار ناپایا شد و عادت او آن بود که شب کزیه بسیار
 میکرد چون صبح صادق منشق می شد و آفتاب طلوع می نمود روز و غن بسیار می نمود
 یا آنکه هر دو لب از بقی می زد و یوسف پسر عمر او را عاقل بر کوفه کرده بود و او را
 تکلیف قلاعه قضا نموده بود لکن او از آن تحمل با ثقیل ابا آورد و امتناع کرد
 پس او را دالی بر کوفه مقرر کرد و بعد از مقدمه نمودان باندک مدت وفات یافت
 و واقعہ سودان در سال یکصد و سی و یک واقع شده بود عن ابی وائل بن زہرہ
 است که بعد اولا م است و او شقیق است که ذکر او الحال گذشته است قال گفت
 ابو وائل کان عبد اللہ بود عالم محمود حضرت عبداللہ بن مسعود دید که الناس
 که چند وضعیتی میکرد مردمان را فی کل جمعی در هر روز پنجشنبه یعنی در هر هفته
 یک روز پنجشنبه مردم و عطا وضعیتی میکرد و دیگر روز تا ترک بیان آن میکرد و فعال
 له رجل پس گفت از برای او مردی و آن مرد نیز بسیار نعا و پی نفعی است چنانچه از
 سیاق مؤلف و در آخر کتاب الدعوات معلوم و مفہوم میکند و یا ابا عبد الرحمن
 که ای پدر عبد الرحمن و این کینت عبداللہ بن مسعود است زیرا که عبد الرحمن نام
 پسر او است تو کوثر ذلت انک ذکر تبا کک لکم سو کند است مرا بخدای تعالی که هر چند
 دو سبت و ارم این طرز و عادت را که بدستی تو چند وضعیتی کنی یا این را در هر روز
 و در پنجشنبه را تخصیص بآن بیان نمکنی قال گفت ابن مسعود در جواب منرد معبود

قال انا جبر بن
 عن منصور بن
 عن ابی وائل
 قال کان عبد
 اللہ بن زہرہ
 انکس فی کل
 جمعی فقال
 تہین یا ابا عبد
 الرحمن
 انکس فی کل
 جمعی فقال
 کک لکم

اما الله يمنعني من ذلك كما شاء الله بهدستى شان و حال اين است که منع
 ميکنند از اين تذکیر و نصیحت کردن در هر روز این آیه که اگر کسی بدست
 من بد میسپارم آنکه مال کنم و خطه نایم من شمارا یعنی اگر من همیشه و عطا و
 نصیحت شمارا بیاورم بگویم البته طلبای شما از آن مال خواهند و آن در قول او اما آنکه
 بهره است و در قول او آنی اگر بهره او است و این آنکه بگویم بالو عطا و بدستی
 که تعهد و قیام میکنم من شمارا به بند نصیحت و زجر از گناه و نصیحت شما کان الی
 صلی الله علیه و سلم یخولنا بها چنانچه بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم
 که تعهد و قیام میکرد مایان را بآن موعظه و نصیحت تحفاة السامع علیکنا از برای
 رسیدن مالیت بر میان یقینی رسول علیه السلام استمرار و دوام بر عطا و بیان احکام
 در باره اصحاب کرام نمیکرد تا مغبضی بسوی مال و شرف تنویسش بال نکرد و پس
 من نیز درین باب اتباع رسول و اواب میفایم بلکه اولی و افضل است زیرا که
 جمیع اهل این زمان از هم اصحاب کرام قاصر تر اند و از این سبب علماء متأخرین
 سعی بلیغ در اختصار عبارات تلویذ که از فضلاء متقدمین نمودند چنانچه گفته شده
 خیر الکلام ما قل و دل **باب** مَنْ يُؤَدِّ اللَّهُ بِهِ خَيْرًا يَقِفُهُ فِي الدِّينِ
 باب است در بیان آنکه هر آنکسی که اراده میکند خدای تعالی باو نیکی را فهم میدهد
 او را در باب دین بداند که طایفه از علماء مثل این را مرسل میگویند لکن حق
 آنست که وقتی ذکر کرده شود حدیث را مثلاً و بعد از آن و نقل کرده شود باو اسناد
 او پس آن حدیث مستند است نه مرسل و نه سبب جمهور بهین است حدیثنا سعید
 بن عقیل یسأل عن جملة فاء مفتوحة و یا مشاة تخالفة سکنه و را مهله و گفته
 شده که او سعید پس بر کثیر پسر عقیل مولای هم است و کنیت او ابو عثمان بصری است
 و او عالم مردمان با نسب و تواریخ بود و بسیار ادیب و فقیه و صاحب برهان
 صحیح بود که هرگز در نجاست او ملال حاصل نمیشد و هرگز علم او کم نمیشد و وی
 والی نقابت جماعه انصار و قسمت کردن بر آن جماعه ابرار در مصر بود و در سال دو
 صد و بیست و چند وفات یافت قال انا ایت و هیت یعنی عبداللہ پسر و هنب پسر
 نسیم مصری روایت کرده که تمام سالک امام مالک هرگز تمام عمر خود با حدیسی

اما الله يمنعني من ذلك
 كما شاء الله بهدستى شان
 و حال اين است که منع
 ميکنند از اين تذکیر و نصیحت
 کردن در هر روز این آیه که
 اگر کسی بدست من بد میسپارم
 آنکه مال کنم و خطه نایم من
 شمارا یعنی اگر من همیشه و
 عطا و نصیحت شمارا بیاورم
 بگویم البته طلبای شما از آن
 مال خواهند و آن در قول او
 اما آنکه بهره است و در قول
 او آنی اگر بهره او است و این
 آنکه بگویم بالو عطا و بدستی
 که تعهد و قیام میکنم من
 شمارا به بند نصیحت و زجر از
 گناه و نصیحت شما کان الی
 صلی الله علیه و سلم یخولنا
 بها چنانچه بود پیغمبر خدا
 صلی الله علیه و سلم که تعهد
 و قیام میکرد مایان را بآن
 موعظه و نصیحت تحفاة السامع
 علیکنا از برای رسیدن مالیت
 بر میان یقینی رسول علیه
 السلام استمرار و دوام بر
 عطا و بیان احکام در باره
 اصحاب کرام نمیکرد تا مغبضی
 بسوی مال و شرف تنویسش بال
 نکرد و پس من نیز درین باب
 اتباع رسول و اواب میفایم
 بلکه اولی و افضل است زیرا
 که جمیع اهل این زمان از هم
 اصحاب کرام قاصر تر اند و از
 این سبب علماء متأخرین سعی
 بلیغ در اختصار عبارات تلویذ
 که از فضلاء متقدمین نمودند
 چنانچه گفته شده خیر الکلام
 ما قل و دل **باب** مَنْ يُؤَدِّ
 اللَّهُ بِهِ خَيْرًا يَقِفُهُ فِي
 الدِّينِ باب است در بیان آنکه
 هر آنکسی که اراده میکند
 خدای تعالی باو نیکی را فهم
 میدهد او را در باب دین بداند
 که طایفه از علماء مثل این را
 مرسل میگویند لکن حق آنست
 که وقتی ذکر کرده شود حدیث
 را مثلاً و بعد از آن و نقل
 کرده شود باو اسناد او پس
 آن حدیث مستند است نه مرسل
 و نه سبب جمهور بهین است
 حدیثنا سعید بن عقیل یسأل
 عن جملة فاء مفتوحة و یا
 مشاة تخالفة سکنه و را مهله
 و گفته شده که او سعید پس
 بر کثیر پسر عقیل مولای هم
 است و کنیت او ابو عثمان
 بصری است و او عالم مردمان
 با نسب و تواریخ بود و بسیار
 ادیب و فقیه و صاحب برهان
 صحیح بود که هرگز در نجاست
 او ملال حاصل نمیشد و هرگز
 علم او کم نمیشد و وی والی
 نقابت جماعه انصار و قسمت
 کردن بر آن جماعه ابرار در
 مصر بود و در سال دو صد و
 بیست و چند وفات یافت قال
 انا ایت و هیت یعنی عبداللہ
 پسر و هنب پسر نسیم مصری
 روایت کرده که تمام سالک
 امام مالک هرگز تمام عمر
 خود با حدیسی

مکتوب نوشته که آن مثنوی بعنوان فقیه باشد مگر بوی عبد الله پسر و نهب
 که مکتوب او را مثنوی بعنوان فقیه میگرد و نقل کرده شده از ابن و نهب که
 من نذر کرده بودم که هر وقتی که من کسی را غیبت کنم پس بر من یک روزه لازم
 باشد پس نفس من این روزه یکروز را آن میدانست و غیبت میکردم پس
 از آن روزه نگاه میکردم چون دیدم که نفس من از سبب روزه از غیبت منع
 نشد بعد از آن نذر کردم که هر وقتی که من غیبت کنم کسی را پس بر من نقدی
 یکدرهم لازم باشد پس از سبب دوستی درهم نفس من از غیبت بالکل منع شد
 و خوانده شد بروی بعد از چند روز احوال روز قیامت را پس
 بهوش افتاد بعد از آن تکلم با هیچ کلام نکرد تا آنکه بعد از چند روز
 در مصر در سال یکصد و نود و نه وفات یافت عَنْ يُونُسَ بْنِ يَزِيدَ
أَبْنِي بَغِيضَ هَمَزَ وَبَاءَ مَثْنَاةَ تَحْنَانِيَةِ قُرَشِيٍّ که احوال او در باب بدر الوحي
 گذشته عَنْ ابْنِ شِهَابٍ که زهری است قَالَ قَالَ قَامَ حُمَيْدُ بْنُ عَمِيْرٍ
الرَّحْمَنُ گفت ابن شهاب که گفت حمید بر صیغه مصغر از حمید پسر عبد الرحمن
 پسر عوف که یکی از عشره مبشره است و احوال او در اوائل کتاب وحي
 مثل احوال ابن شهاب گذشته سَمِعْتُ مُعَاوِيَةَ بْنَ حُطَيْبَةَ که شنیدم من
 از حضرت معاویه در حالی که او خطیب بود یعنی در حالی که او خطبه و عطا و نصیحت
 بر مردم میخواند يَقُولُ که میگوید آن معاویه سَمِعْتُ الْكَلْبِيَّ صلوات الله علیه
وَسَلَّمَ يَقُولُ که شنیدم من بگوش و جوش پیغامبر خدا صلوات الله علیه و سلم را که میگوید
 و معاویه پسر ابی سفیان سخن پسر خوب پسر اُمیّه پسر عبد الشمس پسر عبد
 مناف اموی قرشی است و مادر او همد دختر عثبه پسر زینب است
 و او بدر او در واقعه فح که مشریف اسلام آورده بعد از آن از حله مؤلفه
 القلوب بود و او یکی از کاتبان وحي از برای رسول اکرم صلی الله علیه و سلم
 بود و بعضی گفته اند که هیچ چیزی را از وحي برای رسول مقبول ننوشت
 بلکه مکتوبات آن سرور کائنات می نوشت و بعضی گفته اند که او قبل از وفات
 سرور کائنات شش ماه و بعضی گفته اند ده ماه اسلام آورده

عَنْ يُونُسَ بْنِ يَزِيدَ
 قَالَ قَالَ قَامَ حُمَيْدُ بْنُ عَمِيْرٍ
 الرَّحْمَنُ
 سَمِعْتُ مُعَاوِيَةَ بْنَ حُطَيْبَةَ
 سَمِعْتُ الْكَلْبِيَّ
 يَقُولُ
 يَقُولُ

و او رویت حدیث از ابن عباس و ابی سعید کرد و او دالی ولایت شام پس از
 برادر خود زید نام در خلافت حضرت عمر رضی الله عنه کرده شد و همیشه دالی و حاکم
 در آن مقام بود تا آنکه وفات یافت و مدت آن چهل سال بود مدت چهار سال
 یا مانند آن در خلافت حضرت عمر رضی الله عنه و تمام مدت خلافت حضرت عثمان و علی
 و حسن رضی الله عنهم و تمامی این مدت بیست سال تمام می شود بعد از این در سال
 چهل و یکم امام حسن صلح نموده خلافت را با و تقویض نمود و بعد از آن کار حکومت او
 مستحکم و مستدام تا مدت بیست سال شد بعد از آن در سال شصت در دمشق وفات
 یافت و عمر او هشتاد و هشت سال بود و در آخر عمر او مرض لقوه عارض شده
 بود و رویت کرده شد از او حدیث رسول مقبول صلی الله علیه و سلم بمقدار یکصد
 و شصت و سه حدیث که از جمله آنها امام بخاری رحمه الله علیه بیست حدیث آورده
 و او در آخر عمر خود میگفت یا لبتی کنت رجلا من قریش بنی طوی و لم ال من ذلالم
 شیاء و بود نزد او از رسول مختار در دار او و پیران او و چیزی از موی مبارک و ناخن
 او پس قبل از وفات وصیت کرد و گفت که مرا در تمیض رسول خدا صلی الله علیه و سلم
 آگوش کنید و در جگنه مرا در دار مبارک او و از ازار بسته کنید مرا در ازار مبارک او و پر
 کنید بر دو سوراخ بینی من و هر دو جانب لبهای من و مواضع سجود از من بموی
 مبارک و ناخن مبارک او شاید باین سبب رحم الراحین بر من مسکین رحمت
 و مغفرت نماید پس بعد از وفات او بر حسب گفته او عمل کردند سبحان الله او در
 اول حال فقر بود که مال داشت چنانچه در حدیث فاطمه بنت قیس آمده اما معاویه و فطر
 صلوات الله علیه مال له بعد از آن خدای تعالی او را بر تبه ولایت ملک شام رسانید بعد
 از آن وقت وفات او را این تبرکات نصیب نمود عن قریب الله بام خفوا
هر آنکسی که اراده میکند خدای تعالی با و نیکی بسیار را یقیناً میگرداند و او را فهمید و علم
 و یقین به تشدید قاف و سکون فارادی هست فی الدین و احکام شرعیت
 و طریقت و حقیقت حسن بصری گفته که فقیه آن کسی است که زاهد و در دنیا و راغب
 و تحقی و بصیر در موردین و در پس در باب یقین و دائم و دائم در طاعت و بیل
 و متابعت رسول جمیل باشد و از مفهوم این کلام معلوم جمله انام می شود که هر کس در

من عبد الله
 خدیج بن قیس
 القوی

دین متین تو اعد اسلام و شرائع احکام تعلم دستفاده نماید پس آن کس بی شک
 محروم از جمیع خیرات و ترقید رجات است و این بیان ظاهر از برای فصل علماء
 بر سایر اناس است و تعلم علم دین فضل از تعلم سایر علوم است طمانناقا قاسیم و خبر
 این نیست که من قیمت کندم علم را بر جمیع سامعان طالبان و الله یعطی و خدا
 تعالی میدهد یعنی دهنده و بخشنده علم و مخصوص بود را که و فهم خدای ذوالکمال است
 که هر کس را میخواهد فهم کامل و علم فاضل نصیب نماید و از من بیان واضح و تبیان
 لازم است پس آن چنانچه حق سبحانه جل شانزه فرموده یکتص بر جنت من یشاء و آن
 الفضل بنید الله لوطیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم این حجر کفته که از همین جهت است
 صحابه کرم متفاضل متفاوت آمد با وجود آنکه رسول علیه السلام تبلیغ احادیث
 و احکام به جمیع اصحاب عظام برابر فرمود بلکه بعضی از علماء عظام بعد از عصر صحابه کرم
 در فهم دستبناط احکام از تفصیل کلام و احادیث فضل نام فائق و زاید بر انبیاء
 کرم شدند چنانچه حدیث سرور کائنات علیه فضل الصلوات بران دلالت میکند که فرمود
 رب حامل فقه غیر فقیه و رب حامل فقه الی من هو افقه منه و در قول او و الله یعطی و دلالت
 است بر آنکه عطای ایزد منان در هر ساعت و آن تجدد بسبیل دوم و بهتر از می شود
 لهذا معطی در صیغه اسم فاعل گفت و بعضی گفته اند که معنی است که من قیمت کند مال را
 و معطی آن مال ایزد متعال است پس اگر در قیمت تفاضل تفاوت واقع شود پس هیچ
 شکایت از آن در دلهائی خود نیارید زیرا که او بامر پروردگار واقع شده است کن
 تَوَالِ هَذِهِ الْأُمَّةَ قَائِمَةً عَلَى أَمْرِ اللَّهِ و همیشه خواهد بود این است مرحومین
 ایستاده بر دین حق و دست که حق تعالی در کلام است بان امر کرده لایقصر هم
 مَنْ خَالَفَهُمْ که ضرر نمیکند و نقصان نمیدانند آنها را آنکسی که مخالفت کند آنها را و بر
 باطل اصرار اختیار نماید حتی یا نبی امیر الله تا آنکه می آید امر خدا که تعالی قیامت
 و قمر و ازین غایت اینها را کالیف دین حق است از جهت آنکه روز قیامت زمان
 تکلیف نیست یا مروز این غایت تا یکدیگر تا باید است چنانچه در قول حق سبحانه
 جل شانزه ما دین السماوات و الارض واقع شده و جایز است که این قول غایت
 از برای عدم ضرر باشد و معنی آمدن امر خدا آمدن بلا خدا باشد یا برین تقدیر نیز مراد

و انما انا قاسم
 و الله یعطی و
 کن ذال هذ
 الا مة قائمة
 علی امر الله
 فی قیامت
 یا نبی الله

از همین قول حضرت فاروق اخذ کرده و گفته من عیب القضاء ان القاضي اذا غل
لا يرجع الى مجلسه الذي كان يتعلم فيه وامام شافعي رحمه الله عليه گفته اذا قصد
الحديث فانه علم كثير ومراودا از سیاده در قول حضرت عمر رضی الله عنه اعم از ترویج
است و تخصیص او به ترویج دور از صواب است زیرا که شاغل از علم گاه ترویج
میباشد و گاه جز آن و شاغل منحصر در ترویج نیست و در بعضی نسخهای صحیح بخاری
بعد از قول مذکور این عبارت آمده وَقَالَ ابْنُ عَبْدِ اللَّهِ وَبَعْدَ أَنْ شُوِّدُوا
وَقَدْ تَعَلَّمُوا أَصْحَابُ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تَعَدَّ كِبَرُ سِنِيهِمْ و گفته ابو
عبد الله امام محمد بخاری و فهم کنید علم را بعد از آنکه سردار کرده شوید و سیادت و
ریاست را مانع از تفقه ندانید و حال آنکه بدستی آموخته است اصحاب پیغام خدا
صلی الله علیه وسلم علم دین را پس از کالان شدن سال آنها و این قول ابو یوسف
بعد از قول حضرت عمر رضی الله عنه از آن جهت آورده که اهدی از آن قول نفعی که
سیاده منافی همراه علم است بلکه مراد از آن قول آنست که گاه گاه ریاست سبب
و وسیله از برای منع علم میشود زیرا که رئیس جای میکند از آنکه در مجلس متعلمان
بنشینند چنانچه قول امام مالک هر یکا گذشته است و احتمال دارد که لفظ تسوداد
کلام بخاری بفتح تاء مثناة فوقا تیه بر صیغه ماضی باشد پس معنی آن باشد طلب کنید
علم را بعد از سیاه کردن بیت خود را و دور کردن مفیدی موی را به سیاهی او
والله اعلم حَدَّثَنَا الْحُمَيْدِيُّ یعنی منسوب بسوی حمید بر صیغه مضارع و ابو بکر عبد الله
پسر زبیر پسر عیسی یکی قرشی صاحب شافعی است و در اول اسناد این کتاب
مبارک گذشته قَالَ ابْنُ أَبِي خَالِدٍ یعنی پسر عیسی که چند بار گذشته قَالَ ابْنُ أَبِي خَالِدٍ
ابْنُ أَبِي خَالِدٍ بخا مجمه که نام او بر من یا سعد یا کثیر باشد مثله است و او بجلی یا
مؤخره مفتوحه و حیم مفتوحه اجسی بجاء مهله و بسین مهله است و او کوفی تابعی
است که کسی با اسم نیز آن بود و او طحان بود و احوال او در باب المسلم من
سهم السلطان گذشته علی غیر ما حدثنایه التهریج یعنی خبر داده است
با یان را اسماعیل مذکور بر غیر وجهی که حدیث کرده است مایان را به آن
وجه امام زهری که یعنی زهری حدیث کرده است نقیان را باین حدیث

قال ابن عبد الله
وقد تعلموا
اصحاب النبي
صلی الله علیه وسلم
تعد كبر سنيهم
ابو عبد الله امام محمد
بخاری و فهم
کنید علم را
بعد از آنکه
سردار کرده
شوید و سیادت
و ریاست را
مانع از تفقه
ندانید و حال
آنکه بدستی
آموخته است
اصحاب پیغام
خدا صلی الله
علیه وسلم علم
دین را پس از
کالان شدن
سال آنها و این
قول ابو یوسف
بعد از قول
حضرت عمر
رضی الله عنه
از آن جهت
آورده که اهدی
از آن قول
نفعی که

بلفظی که آن لفظ مغائر است بآن لفظی که حدیث کرده است آن سفیان را بآن
لفظ اسماعیل مگر در احتمال دارد که مغائر است در سناد باشد یا در غیر آن و قائلان این عبارت
تقویت حدیث و ترجیح اوست به تعدد طرق او و حدیثنا بفتح ثاء مثله است و الزمیری مرفوع
است بنا بر آنکه او فاعل از برای حدیث است قَالَ سَمِعْتُ قَيْسَ بْنَ أَبِي حَازِمٍ قِيسَ
بفتح قاف و سین مهمل ابو عبد الله پسر ابی حازم بجا و مهمل و زاء مجمله است و نام او عوف پسر
عبد الحارث صحابی بخلی انصاری کوفی است که احوال او در باب الدین النضیم گذشته
قَالَ سَمِعْتُ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ مَسْعُودٍ قَالَ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَرَمُودُ
پیغامبر خدا صلی الله علیه وسلم لا حسد الا في اثنتين نیست حسد روا در هیچ چیز
مگر در دو چیز یا نیست رخصت در حسد در هیچ چیزی مگر در دو چیز و مراد از حسد در
حدیث غبطه است یعنی نیست رشک کردن روا در هیچ چیز مگر در دو چیز لهذا
مؤلف در ترجمه او را تغییر به انقباض کرد و غبطه اگر در طاعت باشد پس محمود است چنانچه
حق سبحانه جل شاناه فرموده و فی ذلک فیتنافس المنافسون و اگر در معصیت باشد پس مذموم
است و در همین مقام آمده و لا تناسوا و اگر در جائزات باشد پس مباح است پس در حدیث
گو یا گفته است لا غبطة أعظم و افضل من الغبطة فی بدین الامرین خطابی گفته مراد از
حسد درین عبارت شده حرص و رغبت بر سبیل گنناخت است از جهت آنکه او سبب طبعی
بنسب حسد است و مراد از حدیث مبارک ترغیب در تصدق مال و تعلیم علم و کمال است و
بعضی گفته اند که حسد درین حدیث مبارک مستعمل در معنی حقیقی است بعد ازین آن بعضی دو
فرقه اند فرقه از آنها گفته اند که این حدیث مبارک دلالت میکند بر اباحت نوعی از حسد و اصلاح
آن نوع از حسد منظور پس گو یا رسول الله سلام فرمود که حسد اگر چه از جمله مخطورات است
لکن حسد درین دو چیز از جمله مباحات است از جهت آنکه این متضمن از برای مصلحت و منفعت
در دین متین است چنانچه کذب حرام است و در بعضی مقامات شرح رخصت در وی بوده
از جهت تضمین او و مر فائده را که آن فائده از آن گفته کذب باقی و زاید باشد لکن قول این فرقه
را بعضی از شارحان باطل کردند و فرقه از آنها گفته اند که این کلام مثل قول ایزد
منعام است که فرموده لا یذوقون فیها الموت الا الموتة الاولى پس معنی آن شد که
حسد روا نیست مگر درین دو چیز لکن حسد درین دو چیز روا نیست پس حسد مطلقا روا نیست

قَالَ سَمِعْتُ
قَيْسَ بْنَ أَبِي
حَازِمٍ قَالَ
سَمِعْتُ
عَبْدَ اللَّهِ بْنَ
مَسْعُودٍ
قَالَ قَالَ
النَّبِيُّ
صَلَّى اللَّهُ
عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
لَا حَسَدَ
فِي اثْنَتَيْنِ

حاصل آنکه اگر حسد روانی بود هر آینه روانی شد درین دو چیز و چون درین دو چیز
 رو نشد پس در ساله جز با بطریق اولی روان شد و این کلام از برای تاکید حرمت حسد
 صادر شد چنانچه شاعر گفته اند **علا عیب فیهم غیر ان سیو فیهم** بهر قول
 من قراح الکتاب و در بعضی روایات فی اشدین تبانیست آمده و برین تقدیر بعضی
 است که نیست حسد را در هیچ فضلی از فضائل مکرر در دو فصله در جمل آناه الله
 ما لا مردی که داد او را خدای تعالی مال از مال حلال خواه آن مال اندک باشد
 خواه بسیار **فصلک** پس مسلط کرده شد آن مرد علی ملک که بر هلاک کردن آن
 مال خرج کردن اوقی الحق در مصرف حق که شارع در آن جا امر کرده و لفظ تسلیط
 دلالت میکند بر قهر نفس که آن در اصل جبلت مطبوع بر بخل شده و لفظ بلکه دلالت
 میکند بر آنکه آمد هیچ چیز را از مال باقی نیکند بلکه تمام آن مال را در راه ایزد متعال
 صرف و انفاق نمایند و چون ازین برد و لفظ و هم بذیر ناشی شد که آن عبارت
 است از صرف مال در مصارف منتهیه پس آنها را مکمل بلفظ فی الحق گردانید تا آن
 مدفوع و مرفوع گردید و در بعضی روایات **فصلک** آمده و بلکه بفتح لام و فتح کاف
 یعنی هلاک آمده و هم جمل آناه الله انچه حکمت و در مردی که داد خدا تعالی
 او را حکمت مهوده که آن علم قرآن است یا جنس حکمت که آن رسیدن حقیقت
 در علم و عمل و در لفظ حکمت مباهله است زیرا که او عبارت از علم مقنن و محکم است
 بر حقائق مسائل و دقائق دلائل **هو یقینی** بها پس آن مرقضا میکند و حکم مینماید بآن
 حکمت در میان مردم و تعلیم آنها و تعلیم میکند آن حکمت را از برای مردم و درین کتاب
 نیز مباهله است از جهت آنکه قضا در میان جامعه اناس تعلیم آنها از خلافت نبوت
 و رسالت است بدانکه لفظ حکمت اشارت است بسوی کمال علمی و آن مقصود
 می شود بسوی کمال علمی و قول و و بیانها اشارت است بسوی تکمیل متعدی و آریضا
 فضیلت یا او علیه است یا غریبه و اصل فضائل در خلیه علم است و اصل فضائل
 غریبه مال است لهذا رسول علیه السلام تخصیص بران برد و نمود و آریضا فضائل با قاهر
 اند یا متعدی و شک نیست که متعدیه فضل از قاهره اند لهذا رسول علیه السلام حشام
 برین دو فصلت که متعدیه اند نمود و بیه عباد و یا بدنی اند یا مالی و عمده عبادات

و بیه عباد الله انچه
 فکما علی
 فی الحق و در بعضی
 آناه الله انچه
 هو یقینی بها

بدنی تعلیم و تعلم علم دینی است از جهت آنکه او تعلق بدلی دارد که آن اشرف اعضاء
از بدن انسان است و الله تعالی اعلم **باب** مَادَّ حَسْرَتِي فِي هَآبِ مُوسَى
فِي الْحَيَاةِ الْخَالِيَةِ باب است در بیان آنچه می که یاد کرده شد در قصه رفتن حضرت
موسی علیه السلام در دریا بسوی حضرت خضر و معصی علیه السلام معروف از اولی انعم
است و او را موسی از آنجهت نام کرده شده که مودد زبان آنها آب را گویند و شاد
باشین معجمه شجره و درخت را گویند پس او را موسی از آن گویند که او گرفته شده بود
از آب و درخت چنانچه از قصه ایشان معلوم است و تقلیب شین معجمه بسین
همه از تصرفات است که اهل عرب نزد استعمال نفع غیر عربیه بمجاورات خود
تغییر و تبدیل مینمایند و او پس بر عمران پسر پسر قهاست پسر لاوی پسر یعقوب
پسر اسحاق پسر ابراهیم علیه السلام است و فضائل و شامل و ادوات او در قرآن
مجید و غیره شائع و ذائع است و حضرت خضر خا بجو و کسر خا مجمعه است و اسکان ضا بجو
همراه کسر خا و مجمعه و فتح آن نیز جاز است و این لقب اوست و سبب تلقب او باین لقب
آنست که رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که او را خضر از آن جهت نامیده شد که او شست
بر زمین خشک پس ناگاه آن زمین سبز شد و بعضی گفته اند که وجه تسمیه او خضر آنست
که او چون نماز بنیاز از برای پروردگاری نیاز او را میکرد در یک قطعه زمین پس حکم رب
العلین آن قطعه و کرد کرد او سبز میگردد و کنیت او ابو العباس و نام او یلیا یا موحده
تختانیة مقو حه و لام ساکنه و یا مشتاة تختانیة پسر ملک ان نفع میم و سکون لام و کاف
است و علماء و فضلاء در وی اختلاف کردند بعضی گفته اند که او بنی مرسل است و بعضی
گفته اند که او بنی غیر مرسل است و بعضی گفته اند که او دلی است و بعضی گفته اند که او فرد
از نفع ملک بفتح لام است و استلال کرده است آنکسی که به نبوت او قائل است بقول
حق سبحانه جل شانه که بر تیل حکایت از خضر فرمود و ما فعلته عن امری و با آنکه او در علم
خائق و زائد از حضرت موسی کلیم الله بود چنانچه نص قرآن دلالت و صحت بر آن میکند
و جاز نیست که دلی مسلم از بنی باشد و جواب ازین هر دو وجه آنست که جاز نیست
آنکه در زمان وقوع و قعه حضرت موسی و خضر بظاهر دیگر موجود باشد و حق تعالی بسوی
آن پیغمبر وحی کرده باشد که هر نایب خضر را با خدا که در کلام الله در قصه حضرت موسی و خضر

عبرانی

باب مَادَّ حَسْرَتِي
فِي هَآبِ مُوسَى
فِي الْحَيَاةِ الْخَالِيَةِ

گفت سرور جامعه اناس در تفسیر و حدیث ابن عباس رضی الله عنه هو المخصر
 که آن صاحب حضرت موسی علیه السلام حضرت خضر است و مؤلف قول حرب بن قیس را
 ذکر نکرد که او گفته بود و لا وقعت علی ذلک شی من طرق هذا الحدیث و این بحث
 که در میان ابن عباس و حرب بن قیس واقع شده غیر آن بحث است که در میان سعید
 بن جبیر بر صیغه مضمر و نون بکالی در همین قصه واقع شده از جهت آنکه این بحث
 در صاحب حضرت موسی علیه السلام واقع شده که آیا آن صاحب حضرت خضر است یا غیر او و آن
 بحث در موسی واقع شده است که آیا آن موسی موسی بن عمران است که کنایه توبه
 بروی خدای تعالی نازل کرده و بکلام خود او را بر گرفته یا آن موسی پسربشاکسیریم
 و سکون یا شانه تختانیه و بشین مجسمه است فَمِنْهُمْ إِبْنُ كَعْبٍ پس که ثبوت
 بآن هر دو ابی پس کعب و ابی بنهم نموده و فتح با موعده تختانیه و میا
 مسکه تختانیه شده پس کعب پس منذر انصاری خزری بخاری نفتح نون و بکسریم
 مردی بود قصیر و نحیف سفید سر و گوشت بود و در عقبه ثانیه و ما بعد آن از مشاهد
 حاضر شده بود و او کاتب وحی در عهد رسول اکرم صلی الله علیه و سلم بود و او
 یکی از جمله شش نفر است که در عهد رسول خدا صلی الله علیه و سلم حافظ قرآن بودند
 در رسول مقبول صلی الله علیه و سلم فرمود که بدستی خدا تعالی امر کرد دست مرا بآنکه بخوانم
 من بر تو ای ابی قرآن را و ابی گفت که ای رسول جمیل رب جمیل نام مرا بزبان بی کیف
 گرفت رسول علیه السلام گفت آری و درین منقبت و فضیلت او را احدی از
 مردمان شریک نیست و او یکی از جمله فقهاء است که در عهد رسول خدا صلی الله علیه و سلم
 فتوی میدادند در احکام شرعی و او را رسول مقبول صلی الله علیه و سلم سید الانصار
 نام کرده بود و حضرت عمر رضی الله عنه او را سید المسلمین نام گذاشته بود و روایت
 کرده شد اما حدیث رسول خدا صلی الله علیه و سلم بمقدار یک صد و شصت و چهار
 حدیث که امام بخاری رحمة الله علیه از جمله آنها هفت حدیث آورده است و او در سال
 هفده یا بیست یا سی هجریه مقدسه وفات یافت فَذَكَرَ عَنْهُ ابْنُ عَبَّاسٍ پس خوانند
 و علی بن ابی را بن عباس نزد خود و تقدیر کلام در بیجا چنان است تقام الیه فسأل
 زیرا که حضرت ابن عباس معروف و مشهور بود در تاو پنهانی که از علم میکرد گفت

معدن الخضر
 ابی بن کعب
 قدما و ابن عباس

ای پروردگار رحیم من آن بنده کریم را که طلب نایم خطاب آمد که او را طلب کن
 نزد ستمگر دل پسندی باز بر سیل تفرغ و ایهمال سوال بدرگاه قادر ذوالجلال نمود
 که ای پروردگار علیم مرا ملاقات بآن بنده فہیم چگونه میسر گردد و حق سبحانہ جل شانہ
 فرمود که یک مامی را در رکعتی همراه خود گیر و ہر جانی کہ آن مامی را کہم کردی پس آن بنده جان
 در ہمان جا رہست بعضی گفتہ اند کہ یکی از ما بیان نمک زده و خشک کردہ ہمراہ خود گرفت
 و از برای خادم خود کہ آن یوشع پسرون بود گفت کہ ہر وقتی کہ تو کم کردی این مامی را
 پس ما را آنگاہ کن و حضرت موسی علیہ السلام راہ میرفت و انتظار در ہر جا میگرد
 کہ مامی در کدام جا بکلم آہی منقود میشود چون بجای مجمع البحرین رسید پس حضرت
 موسی در آنجا خوابید پس آنگاہ در ہمان حال آن مامی طہید و در دریا درآمد و غایب گردید
 بعضی گفتہ اند کہ حضرت یوشع نان و مامی را در یک کشتی برداشتہ بود پس آن ہردو
 نہ بمان در شبی از شبہای نازل شدند نزدیک چشمہ آب کہ آن چشمہ آب حیات
 بود پس ہر گاہ آن مامی را بکلم آہی بوی آن آب و سردی او رسید پس آن مامی بکلم
 آہی بسبب آن زندہ شد و بعضی گفتہ اند کہ حضرت یوشع از آن چشمہ آب از برای غلب
 قہریت و ذواب و ضو و طہارت ساخت پس از اعضای او ترشح آب بر آن مامی
 واقع شد پس آن مامی بکلم آہی زندہ شد و در آب دریا درآمد و قہیل کہ و گشتہ شد
 از در گاہ حق جل و علی شایہ برای حضرت موسی علیہ السلام اِذَا فَعَقْتُ الْخَوْتِ فَانْجُ
 کہ وقتی کم کردی مامی را پس باز بگرد در ہمان جا فَإِنَّكَ سَتَلْقَاهُ پس بدستی کہ تو
 زود است کہ ملاقات کنی تو آن بنده خاص را در ہمان جا و در لفظ از ج اشارت
 است ہسوی آنکہ حضرت موسی علیہ السلام از مکان کم شدن مامی بیشتر خواہد گذشت
 بعد از آن اواز آنجا ہسوی این مکان پس خواہد آمد لهذا نگفت اِذَا فَعَقْتُ الْخَوْتِ
 فانظر تجده ہناک فَكَمَا كَانَ يَبْتَغِ پس بود حضرت موسی علیہ السلام تَغْفِصُ وَاسْتَقْرَأَ حَبِثَ
 و جو میگرد اِذَا الْخَوْتِ فِي الْعَجْرِ نشانی آن مامی را در آن دریا کہ آن اثر عجیب و غریب
 باشد فَكَمَا لِيُوسَى فَتَاهُ پس گفت از برای حضرت موسی علیہ السلام جوان او و
 خادم کہ آن یوشع بنیم با اشتاہ تخمائیہ سکون و او و بشین مجہ و بعین مہل پس
 بون بر مثل فوج پس افرایم پس یوسف پس یعقوب علیہ السلام بود و او را فانی

در بیان کہ آن بنده
 فانیست فانیست فانیست
 سَلَّمَ فَكَمَا كَانَ يَبْتَغِ
 فَيُوسَى فَتَاهُ

از آن جهت گفته شد که او خدمت حضرت موسی علیه السلام میکرد و او نائب مناسب حضرت
 موسی علیه السلام بعد از وفات او در نبوت و دعوت خلق بسوی حق شد یا از جهت آنکه او
 اخذ علم از حضرت موسی علیه السلام میکرد و در بعضی کتب دیده شد که نام مادر یوشع
 مریم و دختر عمران بود پس بنا برین تقدیر او خواهر زاده حضرت موسی علیه السلام است
 و این قول یوشع مفسر برای حضرت موسی علیه السلام بعد از آن بود که بر دو صاحبان از جای
 کم شدن مایه در دریا پیشتر گذشته بودند چون مانده شدند حضرت موسی علیه السلام
 غدا از قتی طبلید و گفت آتنا غداءنا اذنا کنت بنده و اعلام کن مرا آنچه رسید مرا اذ
 اوینا و قتی که جا گرفتیم ما بر دو و الی الضحی نزد آن سنگ خاص و اشارت کرد باین
 کلام بسوی آن سنگ که بعد از قطع چند نفر سنگ حضرت موسی علیه السلام نزد آن خواب
 و آرام کرده بود و بعضی گفته اند که مراد آن سنگی است که نزد جوی ریت واقع شده فانی
 بنسبت الحوت پس بدستی که من کم کردم مایه را در همان جای فراموش کردم مری
 ذکر آن مایه را از سبب عجب که بقدرست الهی در آن حال معاینه و مشاهده
 کردم و ما انسا بیله الا الشیطان ان اذ کفر و فراموش نکرد انده است
 مراد آن مایه یعنی یاد کردن او مگر شیطان زیرا که آن اذ کرده بدل از ضمیر غائب
 است و این اعدا از انسان به اشتغال شیطان به وسوسه و رویه و هووس
 و همیه است و این حال اگر چه عجیب و غریب بود و لیکن در مثل این واقع نمیشود لکن
 آن قتی چون مثل این واقع از حضرت موسی علیه السلام بسیار دیده بود پس
 اهتمام او باین عجب گسترش نهادن باین روی طریان کرد و امید است که نسیان
 از سبب استغراق آن جوان در استبصار انوار الهیه و انجذاب افکار
 قلبیه بجنب مقدس پروردگار در مطالعه صفات و آثار بود قال گفت
 حضرت موسی علیه السلام از برای آن جوان صاحب اختتام ذلک ما کنا نبع که آن
 کم شدن مایه باین حکم الهی آنچه نیست که طلب میکردیم مایان از قطع منازل ببا بان
 از جهت آنکه آن علامت واضح بود بر یافتن مقصود که غائب و معقود بود که آن
 ملاقات همراه آن بنده خاص آن بود و این واقع در جای جمع شدن دو دریا بود که
 یکی از آنها در یای فارس و دیگر در یای روم بود فاذن کنا علی آثارها کما خصصنا

دست موسی علیه السلام را از آن
 درجهای نبوتی بسیار را در دست
 از آن جهت که در آن
 الی الشیطان فانی
 بنسبت الحوت
 انسا بیله
 الشیطان ان اذ کفر
 فانی ذلک ما
 کنا نبع فاذن کنا
 علی آثارها
 قصصا

پس بگشتند آن هردو صاحبان از همان مکان که آن صاحب جوان قول مذکور از زبان گفت برقه بهائی خود در حالی که پیروی میکردند آن هردو صاحبان قدس بهائی خود را در آن میدان پیروی کردند یعنی آن هردو بتجلیل تمام رجوع بر همان اقدم خود بسوی آن مقام که مایه حکم ایزد منعم در آن مقام کم شده بود نمودند و چون آن شخص را یافتند آن هردو صاحبان حضرت خضر را در همان مکان و ازین کلام نیز معلوم شد که آن شخصی که حضرت موسی علیه السلام طلب راه بسوی آن از درگاه آرد کرده بود حضرت خضر بود چنانچه قول او بی عذرنا خضر نیز دلالت و صحت بر آن میکند و گمان من شایسته است پس شد از حال آن هردو از حضرت موسی و خضر علیه السلام زیر که حضرت موسی علیه السلام آن خادم خود را که حضرت یوشع بود در وقتی که او را ملاقات همراه حضرت خضر میرشد گفت کرد و خود تنهادر صحبت حضرت خضر ماند **اللّٰهُ يَفْضُلُ** کتابچه ای چینی که قصه کرده است و بیان نموده است او را خدای تعالی در کتاب خود یعنی در قرآن مجید که کلام ایزد حمید است و آن قصه را بن عباس در بنیام بطریق استیعاب ذکر نمود زیرا که مقصود باین قدر حاصل شد از جهت آنکه معلوم شد که آن شخص که حضرت موسی علیه السلام سوال از درگاه ایزد متعال کرده بود راه را بسوی ملاقات او حضرت خضر است و بآقای قصه را حواله بر قرآن مجید کرد و این نشان را در تعالیه این صحیح مبارک همین قصه خواهد آمد و درین حدیث مبارک ظاهر است اول آنکه مناظره و مباحثه کردن در علم جائز است لکن وقتی که بر سبیل تعصب و تعنت نباشد بلکه از برای طلب حق در شد باشد و دیگر آنکه نزد تحقیق تنازع و تمنا هم رجوع بسوی اهل علم لازم است و دیگر آنکه بر هر عالم لازم است که حرص بر ازیاد علم نماید و اكتفا بعلم حاصل خود ننماید چنانچه حضرت موسی علیه السلام اكتفا بر علم خود نکرد بلکه از برای طلب علم زاهد صحبت حضرت خضر روان شد و دیگر آنکه تواضع لازم است اگر چه نفس او بدرجه تزکیه رسیده باشد زیرا که حق تعالی خطاب بر سبیل تعصب باو نمود و وقتی که علم را در بسوی ذات او نمود بلکه خود را بعلم ستود و بعد از آنکه ایتعالی او را نشان داد بنده از بندها و خود که علم او فائق بنده اند بر علم حضرت موسی علیه السلام بود و دیگر آنکه بر دشمن توشه در سفر لائق است بر خلاف مذموب صوفیه و دیگر آنکه عمل کردن بخیر و امان لازم است بپیش طبع آن و امان و صلاح و صلاح شد و دیگر آنکه سوار شدن در یازده باری طلب علم بلکه از برای طلب کثرت علم و است

حضرت اعلی

فوق حد تعالی
مکان من شایسته
اللّٰهُ يَفْضُلُ
کتابچه ای چینی

نوعی گفته که خدمت مفضول و تعلم از برای فاضل و معلم جائز نیست و متعلم را لائق
است که در قضا حاجت معلم سعی بلیغ نماید و این از باب گرفتن عوض بر تعلیم علم نیست
بلکه از جمله آداب و مروث اصحاب و حسن معاشرت و کمال اہفت و مودت است
و دلیل برین حل آن جوان صالح است که زاده حضرت موسی علیه السلام بزرگداشت بود و بعد
اعلم **باب** قول النبی صلی اللہ علیہ وسلم اللہم علمہ الذی تاتاہ اب است در
بیان قول مغیرہ فدا فی اللہ علیہ وسلم که از برای حضرت ابن عباس فرمود که ای بار خدایا
بیاموز او را کتاب و قرآن در ترجمہ باب مؤلف ذکر لفظ حدیث نمود از ترجمہ استدلال
و تمسک نمودن بآنکه جواز این قول منحصر باین عباس نیست و این حدیث را بر صورت
تعلیق روایت کرد و اختلاف است در میان اہل حدیث کہ مثل این حدیث را کہ سنن
او و نہال او متصل ذکر کرده شود مرسل می نامند یا نہ حدیث ابو معمر بن جعد و میم
کہ در میان آنہا عین جملہ ساکنہ واقع شدہ و نام او عبد اللہ پسر عمر و پسر حجاج بصری
مشہور بابی معمر مقعد بضم میم و فتح عین جملہ و می ثقہ ثابت بود و متہم بہ قدر بود
و در سال دو صد و پست و چہار وفات یافت قال انا عبد اللہ نوادہ پسر سعید
پسر ذکوان بذال مجہ مفتوحہ عنہ بنون و بیاء موعده تحتانیہ بصری معروفہ بنوری
است جعد پسر او گفت کہ من شنیدم پدر خود را کہ در قدر کلام کرده باشد و مردم
بر سر او دران باب دروغ گفتند و اقرار بروی نمودند و بصرہ در سال یکصد و
ہشتاد وفات یافت قال ناخالد پسر منازل پسر مہران بکسر میم فدا بصری یعنی پسر
الحدیث است و منازل بضم میم و بنون و بزاد مجہ است و فدا بہ تشدید ذال مجہ بدست
گفتہ شدہ کہ ہرگز او فعل ند و ختہ و فخر و ختہ و لکن زنی از جامعہ فداؤین در عقد نکاح
خود آورده بود پس منسوب شد بسوی آنہا ابن سعد گفتہ کہ او فدا نبود لکن بہرہ فداؤین
جماست و مصاحبت میکرد لہذا منسوب بسوی آنہا شد و او عامل براحد عشر در بصرہ
بصرہ شدہ بود و در خلافت ابو جعفر منصور در سال یکصد و چہل یک وفات یافت
عزیز کنوہ یعنی حکمرانہ قشیش ابو عبد اللہ مولای عبد اللہ ابن عباس است
محمد پسر سعد گفتہ کہ علم بسیار و فہم پشمار داشت و او در علم بجز خار بود و لکن
مردمان در حق وی بحث کردہ اند بخیر پسر معین گفتہ کہ وقتی کہ دیکر کسی را کہ حکم بزرگان

باب قول النبی
صلی اللہ علیہ وسلم
اللہم علمہ الذی تاتاہ
اب است
ابو معمر بن جعد
ابو عبد اللہ نوادہ
قال ناخالد

طعن در حق عکرمه میکند پس متهم کن او را در اسلام اقام بخاری گفته که نیست بچکسی از
 اصحاب مایان مگر احتجاج میکند بقول عکرمه و ابوالاحد پس عری گفته که منع نشدند مردم
 از روایت حدیث از عکرمه تا آنکه اصحاب صحاح در صحاح خود او را داخل کردند و گویند که
 از سفید پس برنجینه بر سیده شد که آیا کسی درین عصر در علم و فهم از توفیق و زاید
 است گفت آری عکرمه از من در علم و فهم فائق و زائد است و در سال یکصد و چهار
 یا پنج یا شش یا هفت وفات یافت و هرگاه وفات یافت جمیع مردم گفتند ایوم
 مات افقه الناس عن ابن عباس و رجال این اسناد اکثر یا همه بصری اند ازجهت آنکه
 عکرمه در اول حال در بصره بوده و همچنان ابن عباس سکونت در بصره کرده بود
 قال گفت ابن عباس صَاحِبُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ صنم کرد و پیوند نمود
 مرا رسول خدا صلی الله علیه وسلم بسوی جان خود و مؤلف و فضل ابن عباس
 الی صدره زیاده کرده و ابن عباس در آن وقت غلام صاحب تمیز بود و بحد بلوغ
 نرسیده بود پس متفاد شد که احتضان صبی قریب برسبیل شفقت و مرحمت
 جاز است و قاتل و فمهود رسول محمود در همان حال مسمود اللَّهُمَّ عَلَيَّ الْكِتَابُ
 که ای بار خدا یا یا موزان این طفل جوان را معنای کتاب و قرآن و سبب این دعا
 از افضل جماعه انبیاء آن بود که ابن عباس در خانه رسول خدا صلی الله علیه وسلم
 در نوبت حضرت بی بی منموئه ام المؤمنین که خانه او بود شب کرد تا نماز شب را از
 رسول خدا صلی الله علیه وسلم بچشم خود مشاهده کند و بعد از آن بان عمل نماید چون رسول
 خدا صلی الله علیه وسلم در وقت مالوف و معهود خود بیدار شد اول در خطا و دخل
 شد چون ابن عباس دید که آن ذات مبارک در خطا و دخل شد پس سبعت تمام
 آب وضو را پر کرده بنزد یک آن خطا نهاد چون رسول اکرم صلی الله علیه وسلم
 از خطا بیرون شد و آن آب را دید پس فرمود که کدام کسی است که نهاده است
 این آب را پس حضرت بی بی منموئه گفت که این آب را ابن عباس نهاده است پس
 شفقت و مرحمت آن خیر الناس در باره حضرت ابن عباس بر وجه اکل حرکت در آمد
 و در همان حال بدرگاه ایزد متعال بهین دعای مذکور خواست و گفت اللهم علمه
 الکتاب و تراءز کتاب قرآن مجید است و مراد از تعلیم او اتم از حفظ الفاظ و فهم

قیام ابن عباس
 صَاحِبُ رَسُولِ اللَّهِ
 صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
 و قاتل الکتاب

صفای ظاهری و باطنی و استنباط احکام شرعی از نصوص قطعی و ظنی است و در روایت
 مسدود و لفظ الحکمة به بدل الکتاب آمده و مراد از حکمت نیز قرآن است و احتمال
 دارد که این دو تفسیر و بار بر سبیل تکرار واقع شده باشد پس مراد بکتاب قرآن و بکلمه
 سنت باشد پس حاصل آن شد که بدعا رسول کریم ابن عباس جامع علم
 قرآن و علم سنت شد و در بعضی روایات شیخین آمده که رسول علیه السلام در دعاء
 یا ثور مود اللهم فقهه فی الدین و در بعضی روایات غریبه آمده اللهم فقهه
 فی الدین و علمه التام و این دعاء خیر الناس و در حق حضرت ابن عباس بدرگاه
 رب الناس بی شک و بی شبهه مستجاب گردید چنانچه حال ابن عباس
 در علم تفسیر و فقه دین شایسته صادق بر آنست زیرا که او بحر حقیق در علم و فهم و سرودن
 مفسرین و سر تاج محدثان و ترجمان قرآن در میان اقران و در رتبه علما از فهم و
 درجه قصوی از علم بود ابن بقال گفته که ابن عباس بدعای سید المرسلین و
 علما را شیخین در علم قرآن و سنت بود و دین حدیث مبارک به شخیص خلق است به فقه
 قرآن و سنت و اشارت است بسوی آنکه علم کامل و فهم فاضل بدعا و قرآن
 از دستمان حاصل آید هر چند که علم قاصر و فهم ناقص بسبب کتساب نیز حاصل گردد
 و اشارت است بسوی آنکه علم بخدمت معلمین و دعاء آنها سورت می بندد ولی آن
 خدمت و دعاء حصول علم و بقاء فعال است و متعلم را لازم است که قبل از قول معلم
 بسوخته خدمت نماید تا علم آن نافع گردد و رسول علیه السلام در دعاء خود می فرمود
 اللهم انی اسالک علما نافعا و عملا متقبلا و زقا طیبا بلکه از علم غیر نافع بپناه بدرگاه اله
 طلب کرد و گفت اللهم انی اعوذ بک من علم لا ینفع و از همین جا است که گفته اند علم
 بی عمل حجت بر صاحب خود است نه حجت از برای او چنانچه گفته میت علم اگر بدول زنی
 یاری بود علم اگر بر تن زنی ماری بود پس اگر کسی خواهد که علم نافع از برای حاصل شود
 پس سعی بلیغ در مطالعه و خدمت استاذ و تعظیم و تکریم او نماید و دعاء شنایش علم از دست او
 خود گیرد و الله اعلم **باب** من یصح سماع الضعیف بایست در بیان آنکه کدام
 وقت درست میشود سماع طفل خود حدیث را بوجهی که روایت آن حدیث از وصیح باشد
 و مراد مولف آنست که بخواهد در تحمل حدیث شرط نیست حد ثنا ایضا

این حدیث
 در بعضی نسخ
 آمده است
 و در بعضی
 نسخ
 حذف شده است

که او ابو عبد الله مشهور باین ابی اولیس است و او خواهر زاده امام مالک است
 و احوال او در باب تفاضل الایمان گذشته قال حکم بنی مکلف عن ابی شهاب عن
 عبید الله بن عبد الله بن عتبة بن مسعود عن عبد الله بن عتبة بن مسعود عن
 رُوَاة از جمله تفقات چند بار در سابق گذشته و عتبه بن عیین جمله واسکان تاشان
 فوقانیه و بفتح باء موحده تحمینه است قال گفت حضرت ابن عباس اقبلت پیش آمد
 من از برای او صلوة که رئیس عبادات و راس سعادات است علی حکم از برای
 ائکان ماده و حمار کسرها جمله شامل از برای مذکر و مؤنث از نوع خرسب و آمان
 بفتح نمره و کسر آن شاذ است و تشدید تاء شاذة فوقانیه و بنون تخفیف مؤنث از آن
 نوع است و انایه مؤنث و من در جهان روز قد ناهزت الا حیکم تحقیق نزدیک
 شده بودم بلوغ را و احکام در صل ما خذ از علم بعلم ها جمله است و آن عبارت از بیست
 خواب کننده ادرادر خواب خودی پسند و مراد با و درین مقام حد بلوغ شرعی است
 و ناهزت بزاویه است و اختلاف کردند علماء و فضلا و در سن حضرت ابن عباس نزد
 وفات رسول مقبول صلی الله علیه و سلم بر بعضی گفتند که ده سال بود و بعضی نیز
 سال و بعضی یازده سال گفته اند و رسول الله صلی الله علیه و سلم بصلوات
 و حال آنکه رسول خدا صلی الله علیه و سلم نماز میخواند و مردمان در وقت آمدن من
 و عتبه در موضع منی تووی گفته در لفظ مناصف و منع صرف هر دو جائز اند لهذا کاه بافت
 نوشته می شود و گاه بیاض و بهتر صرف او و کتابت او با لفظ است و متنا و ارازان
 جهت گویند که آن موضعی است که ریخته می شود در خونها از برای خدای تعالی و متنی در اصل
 لغت بعضی ریختن است الی غیره و بعد از بیوی غیر دیو یعنی پیش روی رسول مختار هرگز
 چری از دیو ابر نبود و امام شافعی غیر جدا را بغیر ستره و بسپل اطلاق تفسیر کرده یعنی
 مراد از جدا بطلاق حاجب و عامل است زیرا که در روایت بزار لفظ این حدیث چنان آمده
 و نهی صلی الله علیه و سلم یصلی المکتوبه لیس مشی لیتره و ایضا قیاس کلام درین مقام دلالت
 و صحت بر آن میکند زیرا که حضرت ابن عباس این حدیث بهمارکت در مقام استلال آورده است
 بر آنکه که شتن شخصی پیش روی ناکند و قطع نمیکند نماز او را و ایضا عدم انکار آن اهل
 استبصار در مظن انکار دلالت نمیکند بر بعد از شدن امری که آن معرود موقوف

قال حکم بنی مکلف
 عن ابی شهاب عن
 عبید الله بن عبد الله بن
 عتبة بن مسعود عن
 عبد الله بن عتبة بن
 مسعود عن
 قال اقبلت علی
 حکم بنی مکلف
 عن ابی شهاب عن
 عبید الله بن عبد الله بن
 عتبة بن مسعود عن
 عبد الله بن عتبة بن
 مسعود عن
 قال اقبلت علی
 حکم بنی مکلف
 عن ابی شهاب عن
 عبید الله بن عبد الله بن
 عتبة بن مسعود عن
 عبد الله بن عتبة بن
 مسعود عن

قبل ازین زمان نبود و جو از مرد پیش روی مصطفی همراه ستره مشهور بود پس اگر
درین صورت فرض کرده شود ستره دیگر غیر از دیوار البتہ این اخبار لغوی و بی فائده
نی شود **کتاب بیان یکایک بعضی الصفات** پس کد ششم من پیش روی بعضی از اہل صف
و اذ سکت الاکان تنزع و کد ششم من خرمادہ را کہ میکشت و میچرید و ترقی بدو
تا مشائے فوقانیہ کہ در میان آنہا را ہملہ ساکنہ فاضلہ آمد و بقیم عین ہملہ است و
بعضی بکسر عین ہملہ و وزن تفعیل مانو و از روی گفتہ اند یعنی صل او ترقی بودہ است
و یا از ایض حذف کردہ شد از برای تخفیف لکن صحیح اول است و دلالت میکند
آنچہ مؤلف در کتاب ج ر ویت کردہ است و لفظ او چنان است کہ زلت عنہا
وتعت و دخلت فی الصوف و در آدم من در صف یعنی در نماز اہل صف فلم یکن
ذلک علی پس انکار نکرد رسول مختار آن کار را بر من نہ در نماز و نہ بعد از فرغ از و
و در بعضی روایات لم ینکر لفظ مجہول آمدہ یعنی انکار کردہ نشد آن کار را بر من نہ
رسول علیہ السلام انکار کرد و نہ غیر او از اصحاب کرم و درین کلام دلالت است
بر آنکہ مصالحتہ راجعہ را بر مفسدہ خفیجہ مقدم کردہ شود زیرا کہ مرد پیش روی
مصطفی مفسدہ خفیجہ است و در آمدن در نماز مصالحتہ راجعہ است و حضرت ابن عباس
استدلال بعدم انکار آن جماعہ از انکار آن کار کرد زیرا کہ موانع متقی بودند در آن
وقت و در آن مقام و اگر گفته شود کہ مانع از انکار شتغال آن جماعہ برابر با داء نماز
فریضہ بود جواب آنکہ او نفی انکار از آن جماعہ برابر بربسیل الملاق نمود و مخصوص
بکالت صلوة نکرد اندیدہ پس شامل شد مابعد نماز را نیز چنانچہ شامل است حال تحقق
او را و ایضا انکار با شارت در حال اداء آن عبادت ممکن بود و از این کلام معلوم
شد کہ کمال اہلیت نزد تحمل حدیث شرط نیست چنانچہ ترجمہ باب ہمین است و جز این
نیست کہ کمال اہلیت نزد اداء آن حدیث شرط است و لاحق می شود درین باب
بصحبی عبد و فاسق و کافر و حکایت ابن عباس از برای فعل رسول مقبول صلی اللہ
علیہ وسلم و تقریر او قائم کردہ شد مقام حکایت قول او زیرا کہ در میان ہر سہ امور
در شراط اداء پنج فرق نیست و اگر گفته شود کہ قید کردن مؤلف بصبا و صغور ترجمہ
باب بمطابق حدیث ابن عباس نیست زیرا کہ ابن عباس قریب با حتم بود و صبی

فہرست بیان
بہ بعضی الصفات
و اذ سکت الاکان
تنزع و دخلت
فی الصوف
نیکین ذلالت

و سیر نمود خواب آنکه مرا از منیر غم بالغ است و ذکر صبی همراه او از باب توجیه
 است و انداعلم حدیثه آن محمد بن یونسف آن ابو محمد بخاری بیکندی است قال
 انما ابو منیر بضم میم و سکون سین مهمل و کسره و براء مهمله نام او عبدالله علی پسر
 مسهر غسانی و مشقی گفته شده که دیده بنده بچکسی در جای خود که قدر و مرتبه
 او نزد اهل آن جا بلند و بزرگ باشد زیاده تر از آن که ابو منیر در دمشق بود زیرا که
 وقتی که ابو بوی مسجد بیرون می آمد نصف بصف مردم ایستاده میشدند و بروی
 سلام می دادند و بوسه میدادند دستهای او را و باو شاه نامون در ایام محنت نورا
 بسوی بند او بود بعد از آن در همان جا او را برای قتل آوردند تا آنکه بگوید که قرآن
 مخلوق است پس او از آن قول آباء آورد چون دیدند و فهمیدند که او هرگز بخلق قرآن
 قائل میشد پس او را در زندان انداختند پس در بعد او در سال دو صد و هفده
 وفات یافت یکی پسر معین گفته که از ابناء او آن وقتی که بیرون شدم من از در
 انبار ما آن زمانی که باز رجوع کردم بسوی آن مقام ندیدم احدی را در علم کامل
 و در فهم فاضل مانند ابی مسهر قال حدیثی محمد بن حریب بخاری مهمل منجونه و
 براء مهمل سحانه و براء موصده تخمائی او ابرش بود و ابرش از آگونی که در جبهه
 او او نمتهای خور و حور در محالغه از برای سحر و زنگ او باشد و او خولانی بفتح
 خا مجمر و بنون مخفی بود و کنیت او ابو عبدالله و او والی قضا و دمشق شده بود
 در سال یکصد و نود و چهار وفات یافت قال حدیثی الزبیدی بنجم زاء مجمر
 و بفتح باء موصده تخمائی و بسکون یا مشاء تخمائی و بدل مهمل کنیت او ابو الهزیل
 و نام او محمد پسر ولید پسر عایز زبیدی شامی بود محمد پسر عوف گفته که او از
 ثقات مسلمانان است و وقتی که بیارد ترا حدیث زبیدی از زهری پس باو
 تسک کن و در شام در سال یکصد و چهل و هشت وفات یافت و زبیدی
 منسوب بسوی زبیدی بر صیغه منفرد که نام او منبته پسر صعب بود عی الزبیدی
 عن محمد بن النبی بفتح راه مهمل و براء موصده و سکون یا مشاء تخمائی
 و بنجم فیهل پسر نراقه بین مهمل منجومه و براء مهمل و تلفاف خزرجی انصاری
 بود و کنیت او ابو نعیم و بعضی گفته ابو محمد بود و او امام حضرت غیاث بن نعیم

حدیثی محمد بن یونسف
 قال انما ابو منیر
 بضم میم و سکون
 سین مهمل و کسره
 و براء مهمله نام
 او عبدالله علی
 پسر مسهر غسانی
 و مشقی گفته
 شده که دیده
 بنده بچکسی
 در جای خود
 که قدر و مرتبه
 او نزد اهل
 آن جا بلند و
 بزرگ باشد
 زیاده تر از
 آن که ابو منیر
 در دمشق بود
 زیرا که وقتی
 که ابو بوی
 مسجد بیرون
 می آمد نصف
 بصف مردم
 ایستاده
 میشدند و بروی
 سلام می دادند
 و بوسه میدادند
 دستهای او را
 و باو شاه
 نامون در ایام
 محنت نورا
 بسوی بند او
 بود بعد از آن
 در همان جا او
 را برای قتل
 آوردند تا آنکه
 بگوید که قرآن
 مخلوق است
 پس او از آن
 قول آباء آورد
 چون دیدند و
 فهمیدند که
 او هرگز بخلق
 قرآن قائل
 میشد پس او
 را در زندان
 انداختند پس
 در بعد او در
 سال دو صد و
 هفده وفات
 یافت یکی پسر
 معین گفته که
 از ابناء او آن
 وقتی که بیرون
 شدم من از در
 انبار ما آن
 زمانی که باز
 رجوع کردم
 بسوی آن مقام
 ندیدم احدی را
 در علم کامل
 و در فهم
 فاضل مانند
 ابی مسهر قال
 حدیثی محمد بن
 حریب بخاری
 مهمل منجونه
 و براء مهمل
 سحانه و براء
 موصده تخمائی
 او ابرش بود
 و ابرش از آگونی
 که در جبهه
 او او نمتهای
 خور و حور در
 محالغه از برای
 سحر و زنگ او
 باشد و او
 خولانی بفتح
 خا مجمر و بنون
 مخفی بود و
 کنیت او ابو
 عبدالله و او
 والی قضا و
 دمشق شده بود
 در سال یکصد
 و نود و چهار
 وفات یافت
 قال حدیثی
 الزبیدی بنجم
 زاء مجمر و
 بفتح باء
 موصده تخمائی
 و بسکون یا
 مشاء تخمائی
 و بدل مهمل
 کنیت او ابو
 الهزیل و نام
 او محمد پسر
 ولید پسر عایز
 زبیدی شامی
 بود محمد پسر
 عوف گفته که
 او از ثقات
 مسلمانان است
 و وقتی که
 بیارد ترا حدیث
 زبیدی از زهری
 پس باو تسک
 کن و در شام
 در سال یکصد
 و چهل و هشت
 وفات یافت
 و زبیدی منسوب
 بسوی زبیدی
 بر صیغه منفرد
 که نام او
 منبته پسر
 صعب بود عی
 الزبیدی عن
 محمد بن النبی
 بفتح راه
 مهمل و براء
 موصده و سکون
 یا مشاء تخمائی
 و بنجم فیهل
 پسر نراقه
 بین مهمل
 منجومه و براء
 مهمل و تلفاف
 خزرجی انصاری
 بود و کنیت
 او ابو نعیم
 و بعضی گفته
 ابو محمد بود
 و او امام
 حضرت غیاث
 بن نعیم

و احوال و در باب بدرالوحی گذشت که مسیح بن یسوع در آن یک ماه بایست
 یکماه الهی عبد الله بن النبی یسوی عبد الله پسر انیس بنضم همزه بر بیعه مصغر از انیس
 پسر سعد جهتی بنضم جیم و فتح نام و او صلیف جماعه انصار بود و او در عقبه همراه بقاد نفر
 اختیار از جماعه انصار بخد مت رسول مختار حاضر شده بود و در غزه آمد و بعد او
 از مشاهد همراه رسول مقبول صلی الله علیه و سلم حاضر شده بود و او را رسول مقبول تنها
 صریح فرستاده بود و او است که سوال کرد از رسول خدا صلی الله علیه و سلم از شب
 قدر و رویت کرده شده است اما حدیث رسول خدا صلی الله علیه و سلم از او بمقدار
 بیست و چهار حدیث که امام مسلم از جمله آنها یک حدیث در لیلة القدر آورد و امام
 بخاری رحمة الله علیه هرگز از رویت ننکرده و در زمان خلافت حضرت معاویه
 ملک شام در سال پنجاه و چهار وفات یافت بی حدیث واحد در یک حدیث
 یعنی از برای تعلم و استفادہ یک حدیث رسول خدا صلی الله علیه و سلم بن بطال
 گفته که آن حدیث ستر بر مسلم است و غیر او گفته که حضرت جابر رحلت کرد از مدینه
 مقدسه یسوی عبد الله پسر انیس پس یافت او را در ولایت شام که مقام انبیا اکرام
 است پس شنید از یک حدیث در باب مظالم و قصاص که در میان اهل جنت و نار
 واقع شده از طریق عبد الله پسر محمد بن عقیل ثابت شده که او شنید حضرت جابر را که میگفت
 که رسیدم از مردی حدیث بر سبیل جاهل که آن حدیث را از رسول خدا صلی الله علیه
 و سلم شنیده است و آن مرد دو رو بود پس خریدم من یک شتر را بعد از آن بار خود را بر آن
 شتر بستم پس سیر کردم یسوی آن مرد از برای استفادہ آن یک حدیث بمقام یکماه تا آنجا
 رسیدم من ملک شام از مدینه مقدسه پس تا گاه آن مرد عبد الله پسر انیس بود پس گفتم
 من انبرای بواب و دربان این باب که بگو از برای او که جابر بر دروازه ایستاده
 گفت که تم جابر پسر عبد الله پس گفتم من که آرمی جابر پسر عبد الله پس از خانه خود
 بیرون آمد و مرا بغض نمود و گرفت اندوختن از حال من استفسار کرد پس گفتم که رسیدم
 بود مرا از تو که بدستی تو از رسول مقبول صلی الله علیه و سلم یک حدیث شنیده پس رسیدم
 من از آنکه فوت شوم من پیش از شنیدن آن حدیث مبارک ابتدا از مدینه مقدسه باین
 بقعه متبرکه دارم و شدم پس عبد الله پسر انیس گفت که شنیدم من رسول خدا صلی الله علیه و سلم

مسیح بن یسوع
 عبد الله بن النبی
 یسوی عبد الله
 پسر سعد جهتی
 بنضم جیم و فتح
 نام و او صلیف
 جماعه انصار
 بود و او در
 عقبه همراه
 بقاد نفر
 اختیار از
 جماعه انصار
 بخد مت رسول
 مختار حاضر
 شده بود و در
 غزه آمد و بعد
 او از مشاهد
 همراه رسول
 مقبول صلی الله
 علیه و سلم
 حاضر شده بود
 و او را رسول
 مقبول تنها
 صریح فرستاده
 بود و او است
 که سوال کرد
 از رسول خدا
 صلی الله علیه
 و سلم از شب
 قدر و رویت
 کرده شده است
 اما حدیث رسول
 خدا صلی الله
 علیه و سلم از
 او بمقدار
 بیست و چهار
 حدیث که امام
 مسلم از جمله
 آنها یک حدیث
 در لیلة القدر
 آورد و امام
 بخاری رحمة
 الله علیه هرگز
 از رویت ننکرده
 و در زمان
 خلافت حضرت
 معاویه

و آن حدیث که
 مسیح بن یسوع
 عبد الله بن النبی
 یسوی عبد الله
 پسر سعد جهتی
 بنضم جیم و فتح
 نام و او صلیف
 جماعه انصار
 بود و او در
 عقبه همراه
 بقاد نفر
 اختیار از
 جماعه انصار
 بخد مت رسول
 مختار حاضر
 شده بود و در
 غزه آمد و بعد
 او از مشاهد
 همراه رسول
 مقبول صلی الله
 علیه و سلم
 حاضر شده بود
 و او را رسول
 مقبول تنها
 صریح فرستاده
 بود و او است
 که سوال کرد
 از رسول خدا
 صلی الله علیه
 و سلم از شب
 قدر و رویت
 کرده شده است
 اما حدیث رسول
 خدا صلی الله
 علیه و سلم از
 او بمقدار
 بیست و چهار
 حدیث که امام
 مسلم از جمله
 آنها یک حدیث
 در لیلة القدر
 آورد و امام
 بخاری رحمة
 الله علیه هرگز
 از رویت ننکرده
 و در زمان
 خلافت حضرت
 معاویه

که میگوید یکشنبه العباد فینا دیهم بصوت یسمعه من بعد کما یسمعه من قرب انما الملک
 انما الدیان حد ثنا ابوالقاسم خالد بن خلّی بفتح خاء معجمه و کسر لام و بیاء شناة تخمین
 شده کلا یعنی بفتح کاف و بعین مهمله حمصی بود و در بعضی نسخها بعد از لفظ علی لفظ قاضی
 حقیق ندر آمده قال انما محمد بن حریب که الحال مذکور شده و او بلفظ خود ضد صلح
 است قال الاثری بفتح اعراس و زایحه و عین مهمله نام او عبد الرحمن پسر عمر و پسر
 یحیی بضم یاء شناة تخمین و سکون هاء مهمله و سیم پسر عمر و دشتی است و ابل شام
 و مغرب قبل از انتقال بسوی ندر به نام مالک بن ندریب او بودند و او در دمشق
 پیرون از دروازه فراوان سکونت میکرد بعضی گفته اند که او منسوب بسوی اوزار
 قبائل است یعنی قبائل متفرقه و اوزار قومی بود که آن از قبائل مشغوعه جمع شده
 بود و نام آن صاحب عقل تیز در پست و عبد الغنی بود لکن او بعد از علم و عرفان
 خود را عبد الرحمن نام کرد و اصل او از سبایای سنده بود و علما و صلحا بر امامت او
 او در علوم مرتبت و کمال فضیلت و اتفاق و اجماع کردند و گفته اند که او در عمر خود
 در شتاد هزار مسأله از مسائل مشکله فتوی داد و از سفیان ثوری مقول است
 که چون او را خبر آمدن اوزاعی رسید پس اند برای استقبال او پیروان آمد تا آنکه
 او را بمقام ذی طوی ملاقات کرد پس خلاصه کرد سفیان ثوری سر بها آتش
 را که اوزاعی بروی سوار بود از قطار شترها و او را بر گردن خود نهاد و چون جماع
 ناس میکشد میگفت طریق الشیخ یعنی بگذارد راه را از برای شیخ بزرگ یعنی در
 و ابواسحاق شیرازی گفته که اوزاعی فتوی از برای مردم داد و حال آنکه عمر او سیزده
 سال بود و تولد او در بلعیک بود و در سال هشتاد و هشت و در سال یکصد و پنجاه
 و هفت وفات یافت در آخر خلافت ابی جعفر منصور و وارده شده که آن امام
 بهام روزی در حمام در آمد پس بیان بران حمامی طریق نمود و از برای حاجت
 خود در پشت و در حمام را بروی بست چون ریخته کرد و آن در را خلاص نمود پس یافت
 آن امام جام را که وفات یافت بود و بردست خود تکیه کرده و روی خود را بجهت نموده
 متوجه نموده است پس بسیار گریه و حسرت کرد و گفت انالله وانا الیه راجعون آن
 الزهیری بضم زایحه و ابن شهاب است و مؤلف از سلب کمال احتیاط و ضبط در

حد ثنا ابوالقاسم
 خالد بن خلّی
 بفتح خاء معجمه
 و کسر لام
 و بیاء شناة
 تخمین
 شده کلا یعنی
 بفتح کاف و
 بعین مهمله
 حمصی بود و
 در بعضی
 نسخها بعد از
 لفظ علی لفظ
 قاضی
 حقیق ندر آمده
 قال انما محمد
 بن حریب که
 الحال مذکور
 شده و او
 بلفظ خود
 ضد صلح
 است قال الاثری
 بفتح اعراس
 و زایحه و
 عین مهمله
 نام او عبد
 الرحمن پسر
 عمر و پسر
 یحیی بضم
 یاء شناة
 تخمین و
 سکون هاء
 مهمله و
 سیم پسر
 عمر و دشتی
 است و ابل
 شام و مغرب
 قبل از
 انتقال بسوی
 ندر به نام
 مالک بن
 ندریب او
 بودند و او
 در دمشق
 پیرون از
 دروازه
 فراوان
 سکونت
 میکرد
 بعضی
 گفته اند
 که او
 منسوب
 بسوی
 اوزار
 قبائل
 است
 یعنی
 قبائل
 متفرقه
 و اوزار
 قومی
 بود که
 آن از
 قبائل
 مشغوعه
 جمع
 شده
 بود و
 نام آن
 صاحب
 عقل
 تیز در
 پست و
 عبد
 الغنی
 بود
 لکن او
 بعد از
 علم و
 عرفان
 خود را
 عبد
 الرحمن
 نام کرد
 و اصل
 او از
 سبایای
 سنده
 بود و
 علما و
 صلحا
 بر امامت
 او او در
 علوم
 مرتبت
 و کمال
 فضیلت
 و اتفاق
 و اجماع
 کردند و
 گفته اند
 که او
 در عمر
 خود در
 شتاد
 هزار
 مسأله
 از مسائل
 مشکله
 فتوی
 داد و از
 سفیان
 ثوری
 مقول است
 که چون
 او را
 خبر آمدن
 اوزاعی
 رسید پس
 اند برای
 استقبال
 او پیروان
 آمد تا آنکه
 او را
 بمقام
 ذی طوی
 ملاقات
 کرد پس
 خلاصه
 کرد
 سفیان
 ثوری
 سر بها
 آتش را که
 اوزاعی
 بروی
 سوار بود
 از قطار
 شترها و
 او را بر
 گردن
 خود
 نهاد و
 چون
 جماع
 ناس
 میکشد
 میگفت
 طریق
 الشیخ
 یعنی
 بگذارد
 راه را
 از برای
 شیخ
 بزرگ
 یعنی در
 و ابواسحاق
 شیرازی
 گفته که
 اوزاعی
 فتوی
 از برای
 مردم
 داد و حال
 آنکه
 عمر او
 سیزده
 سال بود
 و تولد
 او در
 بلعیک
 بود و در
 سال
 هشتاد
 و هشت
 و در
 سال
 یکصد
 و پنجاه
 و هفت
 وفات
 یافت در
 آخر
 خلافت
 ابی جعفر
 منصور
 و وارده
 شده که
 آن امام
 بهام
 روزی در
 حمام
 در آمد
 پس بیان
 بران
 حمامی
 طریق
 نمود و
 از برای
 حاجت
 خود در
 پشت و
 در حمام
 را بروی
 بست چون
 ریخته
 کرد و آن
 در را
 خلاص
 نمود پس
 یافت
 آن امام
 جام را که
 وفات
 یافت بود
 و بردست
 خود تکیه
 کرده و روی
 خود را
 بجهت
 نموده
 متوجه
 نموده
 است پس
 بسیار
 گریه و
 حسرت
 کرد و گفت
 انالله وانا
 الیه راجعون
 آن الزهیری
 بضم زایحه
 و ابن
 شهاب
 است و
 مؤلف
 از سلب
 کمال
 احتیاط
 و ضبط
 در

اور اہان لفظ یاد کرده که شیخ اود وقت رویت اور اہان لفظ یاد کرده که شیخ اود وقت رویت
 گاه این شهاب سیدید و گاه زبری و گاه محمد بن مسلم و حال آنکه او یک شخص
 است عن عبد الله بن عبد الله بن عبد الله بن مسعود عن ابن عباس ان
 نمازی هو والحبر بن قیس بن حصین الفزرائی که بدستی شان ایراست که جنگ
 و مباحثه کرده آن ابن عباس و خربس قیس پسر حسین که منسوب بسوی فواروز
 بن عمار و الف و راء مبعه است و لفظ حضرت عبداللہ فی صاحب مؤسسی در رفیق
 حضرت موسی علیہ السلام کہ آن کدام شخص است آیا حضرت است یا شخصی دیگر است
 و مراد از صاحب آن صاحب است کہ حضرت موسی از بارگاه آن طلب راه بی
 اوقات او کرده بود و چنانچه عبارت آمده هر یکا دلالت بر آن میکند و بعضیها
 بن لکب پس گذشت بان هر دو مذکورین حضرت ابی اسیر کعب رضی اللہ عنہ و ابی
 بضم براء و تشدید یا مشاء تھانیہ است قدحاً ابن عباس پس خواند و طلبید و
 ابن عباس بسوی خود و از برای پاس حرمت و تقییم پیش او ایستاد و شد
 و سوال نمود فقال پس گفت ابن عباس از برای ابی اسیر کعب ابی تماریت
 آن صاحب این هذ که بدستی من جنگ و دعوی کردم من کہ این خربس قیس
 است فی صاحب مؤسسی در رفیق حضرت موسی علیہ السلام الذی سأل
 السبیل ابی لقیه آن رفیق کہ سوال کرده بود حضرت موسی علیہ السلام یا
 را از بارگاه آن بسوی ملاقات او تا استفادہ علم نماید از و ابن عباس روایت
 کہ آن شخص حضرت حضرت است و خربس قیس میافست کہ آن شخص دیگر است
 و لقیه بضم لام و کسراف و تشدید یا مشاء تھانیہ و بعضیها صاحب حرمت
 و ابی سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم یذكر مشاء یا مشاء
 نوابی ابی رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم را کہ یاد میکند قال و قصة اورا قال
 ابی سمعت حضرت ابی کہ آری سمعت النبی صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم
 یذكر مشاء کہ شنیدیم یا خبر ندا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم را کہ یاد میکند
 حالی و قصه او یقول میگوید و ابن بدل از یاد کر است یا بیان او است
 یا سمعت موسی فی ملا و بین بنی اسرائیل و یک وقت از اوقات حضرت

عن عبد الله بن عبد الله بن عبد الله بن مسعود عن ابن عباس ان
 نمازی هو والحبر بن قیس بن حصین الفزرائی که بدستی شان ایراست که جنگ
 و مباحثه کرده آن ابن عباس و خربس قیس پسر حسین که منسوب بسوی فواروز
 بن عمار و الف و راء مبعه است و لفظ حضرت عبداللہ فی صاحب مؤسسی در رفیق
 حضرت موسی علیہ السلام کہ آن کدام شخص است آیا حضرت است یا شخصی دیگر است
 و مراد از صاحب آن صاحب است کہ حضرت موسی از بارگاه آن طلب راه بی
 اوقات او کرده بود و چنانچه عبارت آمده هر یکا دلالت بر آن میکند و بعضیها
 بن لکب پس گذشت بان هر دو مذکورین حضرت ابی اسیر کعب رضی اللہ عنہ و ابی
 بضم براء و تشدید یا مشاء تھانیہ است قدحاً ابن عباس پس خواند و طلبید و
 ابن عباس بسوی خود و از برای پاس حرمت و تقییم پیش او ایستاد و شد
 و سوال نمود فقال پس گفت ابن عباس از برای ابی اسیر کعب ابی تماریت
 آن صاحب این هذ که بدستی من جنگ و دعوی کردم من کہ این خربس قیس
 است فی صاحب مؤسسی در رفیق حضرت موسی علیہ السلام الذی سأل
 السبیل ابی لقیه آن رفیق کہ سوال کرده بود حضرت موسی علیہ السلام یا
 را از بارگاه آن بسوی ملاقات او تا استفادہ علم نماید از و ابن عباس روایت
 کہ آن شخص حضرت حضرت است و خربس قیس میافست کہ آن شخص دیگر است
 و لقیه بضم لام و کسراف و تشدید یا مشاء تھانیہ و بعضیها صاحب حرمت
 و ابی سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم یذكر مشاء یا مشاء
 نوابی ابی رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم را کہ یاد میکند قال و قصة اورا قال
 ابی سمعت حضرت ابی کہ آری سمعت النبی صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم
 یذكر مشاء کہ شنیدیم یا خبر ندا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم را کہ یاد میکند
 حالی و قصه او یقول میگوید و ابن بدل از یاد کر است یا بیان او است
 یا سمعت موسی فی ملا و بین بنی اسرائیل و یک وقت از اوقات حضرت

پس همچنان ز شد و علم که جاخذ رسل از برای احم بیلان مینایند زنده میکند دل
 مرده را و بیرون میکند او را از ظلمات کفر و معاصی بسوی انوار ایمان و طاعات
 احکام اوصاف که رسید آن بران بسیار زین را از زمینها و این جمله یاد داشت از
 برای تحققت است بر تقدیری که الف و لام او را زنده یا عهد دینی باشد یا نال از دست
 فکانت و منها پس بود از آن زمین و منها در اصل صفت از برای اقیه بود چون
 بمقدم شد حال از او گردید بقیت قطعه پاک و صافی و تقیه بنون و قافیه است
 و دیگر روایات خطا و غلط اند قبلیت الماء که قبول کرد آن قطعه پاک آب باران
 را یعنی از جهت نرمی آن قطعه آب در اجزای وی در آمده و سرایت نمود و در بعضی روایات
 قبلیت بیا مشتاة تخمینه مشدده بدل باد موحده تخمینه مخففه بمنی انسلکت آمده
 یعنی بند کرد و نگاه کرد آن قطعه پاک آن آب را قانتکت الکلاء و العسک
 الکثیر پس رویانید آن قطعه پاک گیاه و گیاه تر بسیار را و کلا بند نهز بمعنی
 نبات مطلق است خواه تر باشد خواه خشک اما غشب انهم عین مباد و کلا بقدر
 پس مختص بر تر اند چنانچه خشیش مختص به خشک است و عطف غشب بر کلا
 درین کلام از باب عطف خاص بر عام است و باعث بر آن کثرت نبات
 بشان آن خاص از افراد عام است و کانت منها الجادب و بود بعضی
 از آن قطعه زمین قطعه های خشک و بی نبات و اجادب بجم و دال مهله است
 و اوجع اجدب است و آن عبارت است از زمین سخت و درست که نگاه
 میدارد آب در دست را و از سبب سختی و درشتی آب بزودی در ته او نمی در آید
 و فرود نمیرود و بسبب نبات بروی نمی روید و در رویت الی زر از اذات یکسره
 از او مجر و دال مجر و نام مشتاة فو قانیة در آخر آمده و آن جمع اجاده است و آن
 و ظرات است از زمین که آب را انجمیدارد و آن حجر گلفه و بعضی آجاوب بجم و
 علان مجر و باد موحده تخمینه صواب بنه اند و مضای او نزدیک بمعنی اول
 است و درین لفظ روایات دیگر نیز موجود اند لیکن نزد محققین آن همه مردود
 است انسلکت الماء که بند کرد و نگاه داشت آن زمین یا آن اجادب آن آب
 باران را ففقع الله بها پس نفع داد و سودمند کرد خدا تعالی بآن زمین یا

ان قطعه آب باران
 منها قبلیت الماء
 ان قانتکت الکلاء
 و العسک الکثیر
 و کانت منها الجادب
 انسلکت الله بها

بأن اجاب النّاس آدمیان را گفتند بگو پس آتش میدهند و نوشیدند آن آدمیان
 انّ آب را وسقوا و آب دادند تمام دواب خود را که بر روی زمین حرکت
 میکنند و زرغوا و گشت کردند آن آب زمین دیگر را که صالح و قابل از
 برای زراعت بود و در صحیح مسلم و زرغوا مأخوذ از زرعی آمده یعنی
 و چراغیدند حیوانات خود را و هر دو روایت صحیح اند این حجر گفته که
 صواب روایت بخاری است زیرا که در روایت مسلم تشویش نشر
 است از جهت آنکه شرب و سقی از برای قسم ثانی است و زرعی از برای
 قسم اول است و اصابت منها طائفة اخرى و رسیدن باران از آن
 زمین گروهی و قطعه دیگر را انما هو قبیحان جز این نیست که آن قطعه دیگر
 زمین برابر و هموار است لا تمسك ماء ولا تنبت کلاء که نگاه نمی
 دارد آن قطعه آبی را و نمیرویاند گیاه و نباتی را و حاصل آن قطعه
 شورا است و قبیحان یکسراف جمع قاع است و قاع زمین هموار را گویند
 فذلک مثل من فقه فی دین الله پس همین مذکور از اقسام زمین حال عجیبه
 و صفة غریبه آنکسی است که فهم و ادراک کرد در دین خدا تعالی و فقه بضم قاف
 و کسر آن آمده مکن اول بسیار مستحسن است زیرا که او دالالت میکند بر آنکه
 فقه شرعی امر طبعی و خوی جبلی از برای او گردیده و نفعه ما بعثی الله به و نفع داد
 او را از آن چیزی که فرستاده است خدا تعالی مرا بآن چیز از هدایت و علم و دور
 و فهم فکرم پس خود دانست آنکس آن هدای و علم را و علم و آموخت غیر خود
 را آن علم که از مشکوة نبوت و رسالت استفاده کرده بود و علم ثانی بتبیین
 لام است و این قسم از نوع النان مثل طائفة اولی از اقسام زمین است
 که آن قسم آب باران را قبول کرد و نبات و گیاه را رویانید از جهت آنکه قبول آب
 اشارت بسوی حصول علم است و رویانیدن گیاه اشارت بسوی تعلیم آن
 علم است و مثل من که بر فتح بذلک رأی و حال آنکسی که بلفظ مذکور آن چیزی
 که خدا تعالی مرا بآن چیز فرستاده است سر را و از کمال عجب و کبر و حسد
 و تحجب التفات بآن علم و هدایت و در بدایت و نهایت نکرد

النّاس قد سقوا
 وسقوا و زرغوا
 و اصابت منها
 طائفة اخرى
 هي قبیحان
 لا تمسك ماء ولا
 تنبت کلاء فذلک
 مثل من فقه فی
 دین الله و فقه
 ما بعثی الله به
 تعلیم و علم و
 من که بر فتح
 رأی

و بعضی گفته اند که عدم رفع راس بعلم کلیت از عدم انتفاع بآن علم هست و آن عدم
 انتفاع از سبب عدم عمل کردن بر حسب آن علم باشد یا از جهت اعراض کردن از آن علم
 و میل کردن بسوی دنیا فانیه و امور طایفه باشد و گویند **هَذَا اللَّهُ الَّذِي أَرْسَلَتْ**
بِهِ و قبول نکرد هدایت خدا تعالی را آن هدایتی که فرستاده شد من بآن هدایت
 در رسول علیه السلام درین مقام ذکر عدم قبول علم نکرد از جهت آنکه عدم قبول هدایت
 مستلزم از برای عدم قبول علم هست و این قسم از نوع انسان مانند آن بقیه زمین
 است که شورش است نه آب نگاه میکند و نه چیزی از نبات میروید و نه محقق نود کی گفته
 که معنی این میل آنست که زمین منقسم به سه اقسام است و همچنین آن میان نیز
 متنوع است انواع اندکی قسم اول از زمین آنست که بیاران خود را پذیرا شود
 پس از آن می کشد و بعد از آنکه مرده بود و سیراب میکرد و بعد از آنکه خشک شده بود و
 میروید و گیاه و نبات است پس مردمان و جمیع حیوانات از نفع میگیرند و قسم اول
 از نوع انسان عالم عامل و بعلم فاضل است که او را هدایت و علم از سید عالم صلی الله علیه
 و سلم میرسد پس او را در حفظ و ضبط خود بر وجه اکل و دارا تا آنکه دل او با اوزار آن علم
 زنده کرد و بعد از آن عمل بر وفق مقتضای آن علم کند و آن علم را بغیر خود تبلیغ و تعلیم نماید
 پس آن علم متغی و متغیر شد و متغیر دوم از زمین آنست که در ذات خود آفتاب
 قبول نمیکند لیکن در آنجا خانه پذیراست و آن نگاه کردن آب از برای انتفاع
 اختیار است پس نفع میگیرد بآن آب مردمان و جمیع دواب که بر زمین چندانند
 و چنان قسم ثانی از نوع انسان است که علم و هدایت را حفظ و ضبط میکند لیکن زمین
 آفتاب و فکر جمیع ندارد و در حق و استیلا نیست تا احتیاط احکام را که از او
 علم و از حدیث رسول علیه السلام در جنت از ویاضات در میان متناهی میکنند و
 حافظان علم از برای غیر خود از آب سهم نمیگیرند پس هم دیگران علم را از آن آفتاب
 اجتناب میکنند و طاقت خود در وی بر حسب نیازند و بهر حال پس این قسم عالم
 نافع غیر منتفع شد و او نیز از غلبه عالمی و از او شایسته هدایت نیست چنانچه رسیده از حدیث
 السلام فرموده **نَهَى اللَّهُ عَنْهُ** و از او منع نمودند و از او منع نمودند و از او منع نمودند و از او منع نمودند
 نه خود انتفاع قبول نمیکند و نه نبات میروید و نه آب از برای انتفاع بخواران و دواب

و این بقیه خداوندی است
 الَّذِي أَرْسَلَتْ بِهِ

نگاه میکنند و همچنان قسم سوم از نوع انسان آفت که بهما علم اتقاع پذیرنی شوند
و حفظ علوم از برای انتفاع غیر نیز نمیکند پس این قسم غیر منتفع و غیر نافع شد پس قسم
اول اشارت به عالمان و قسم ثانی اشارت بناقلان و هشتم اشارت با آن
گشائیکه نه در مره عالمان مندرج اند و نه در فرقه ناقلان منتظم و مخفی نباشد که دلالت لفظ
حدیث مبارک بر انقسام اناس بسه اقسام ظاهر و واضح نیست خطابی گفته که این حدیث مبارک
مثل است که زده شده و بیان نموده شده از برای آن کسی که قبول کرد بدیهت و درایت
را و خود متوخت بعد از آن او را به غیر تعلیم کرد پس او را بذات خود خدا تعالی بآن علم نفع
داد و غیر او را نیز نفع داد و از برای آن کسی که قبول نکرد بدیهت و درایت را پس او را انتفاع
قبول نکرد و بعلم و انتفاع غیر از و نیز حاصل نشد پس ازین کلام بجمیع اهل فہما معلوم شد
که اناس بسه اقسام منتقسم نیستند بلکه بسوی دو قسم منقسم اند و تحقیق طبع گفته که اقرب
بسوی تحقیق و صواب قسمت ثانی است یعنی انقسام اناس بدو قسم از جهت آنکه قول و اصاب
منها طائفة معطوف بر قول و است اصواب ارضا و لفظ کانت که ثانی است معطوف بر لفظ
کانت است که واقع در مقام اول است پس زمین اولی منتقسم شد بسوی نقیه و بسوی اجاب
و زمین ثانی برعکس اولی است پس واوی که در کانت واقع شده ضم و تر بسوی و تر کرد
و واوی که در اصواب واقع شده ضم شفع بسوی شفع نمود و چنانچه در قول حق سبحانه جل شان
المسلمین و المسلمات المؤمنین و المؤمنات واقع شده از جهت آنکه اول عطف طائفة اناث
بر جماعه ذکر کرد بعد از آن عطف کرد دوزج ایمان را بر دوزج اسلام پس همچنان در مقام
اول عطف کانت بر کانت کرد بعد از آن عطف کرد اصواب را بر اصواب پس حاصل شد
که رسول علیه السلام درین کلام هر دو طرف را ذکر کرد یکی آنطرف که عاقل و متدبر و وصال باشد
و دیگر آنطرف که غالی در غتواء و ضلال باشد پس تغییر نمود اگر سیکه قبول کرد بدی و علم را
بقول خود فقهی درین اند و اگر سیکه آن هر دو را قبول نکرد و ایاء او را بقول خود لم یرفع بلکه
را سائر که مابعد آن هر دو که آن فقه تا آخر خود در اول است و لم یقبل برای اند تا آخر خود در
ثانی است عطف بر است از برای قول و فقه و قول و لم یرفع و این نیز جهت است
که فقیه آن کسی است که علم حاصل کند و عمل بآن علم نماید بعد از آن غیر خود را تعلیم کند و وسط
را که پشت و ذکر نکرد و آن دو قسم اند یکی آنکه بعلم حاصل خود نفع گرفت و غیر او را از نفع

قسم اول است
قسم دوم است
قسم سوم است

حاصل نشد و دیگر آنکه نفع خود نگرفت و لیکن غیر خود را نفع داد و منظر هی در شرح
مصاحح گفته که رسول علیه السلام در زمین سه اقسام ذکر نمود و در تقسیم ناس اعتبار
قبول علم دو قسم بیان فرمود یکی آنکه فقیه باشد و نفع از وی غیر منتفی گردد و دوم
آنکه از جهت کمال بکثرت و تجرید التفات باو نکند و این را همچنان از ان جهت کرد که قسم
اول و ثانی از زمین مانند یک قسم است از جهت آنکه باو نفع گرفته میشود و قسم
ثانی آنست که باو نفع گرفته نشود اصلاً و همچنان ناس بر دو قسم اند یکی آنکه قبول
نمیکند بدی و علم را و دوم آنکه قبول نمیکند و این کلام استعداء میکند که ناس
در حدیث مبارک منقسم بدو قسم باشند یکی آنکه منتفع به باشد و دیگر غیر منتفع
به اما در حقیقه کار پس ناس بر سه قسم اند پس یعنی از انها است که قبول میکند
علم را بقدری که بان خود عمل نماید پس بس و علم او بمرتبه افاده و تعدیت نمی
رسد و بعضی از انها قبول میکنند و غیر را نیز تبلیغ و افاده میکند و بعضی از انها
از سر قبول نمیکند و بعضی محققین گفته اند که لفظ حدیث مبارک احتمال دارد که
ناس نیز منقسم به قسم شود بآنکه مقدر کرده شود کلمه من را قبل از لفظ نفع
یعنی من نفع بفرید عطف او بر من فقط چنانچه در قول شاعر که گفته شعر آشن
بجو رسول الله منکم + ویده وینصره سوا + زیرا که تقدیر او من یدعه و من نصره
است و درین هنگام فقیه یعنی عالم لفظ مثلاً در مقابل اجادب باشد و ثانی
در مقابل فقیه باشد بر سبیل لف و نشر غیر مرتب و من لم یرفع در مقابل قیام
باشد و اگر گفته شود که لفظ من را در قسم ثانی چرا حذف کرده شد جواب
آنکه از جهت تنبیه کردن بر آنکه دو قسم اول اگرچه در واقع دو قسم اند لیکن
در حکم یک قسم اند از جهت آنکه هر دو انتفاع فی الجمله دارند چنانچه فقیه و اجادب
را در حکم متحد گردانیده است لهذا در اجادب عطف بلفظ اصحاب نکرد و چون
قسم ثالث مقابل از براسه آن بود و بود از جهت آنکه نفع بالکل مملوب و منتفی
در بود لهذا آنکه من را در ذکر نمود و گفت و من لم یرفع بذلک را سا چنانچه
در قیامان عطف بلفظ اصحاب نمود و این کمال تحقیق و تدقیق درین مقام عقیق
است و این خبر گفته که طبقه علما از علماء منحصراً در فقهاء است و بقیه علماء از مذنبان

و قرائت و غیر آنها محبوب در طبقه سفلی اند و اینها را تابعان از برای طائفه اولی گردانیده و
صواب گفتند که هر کسی که فائق بر اقران خود در فنی از علوم شرعی باشد خواه از فروع فقهیه باشد
خواه از غیر آن پس آنکس از ائمه مجتهدین و از علماء را سخن و از زمره کاملین و مکملین
است پس گویا این جزو اہل و غافل شده از قول امام مہم حجۃ الاسلام غزالی رحمۃ اللہ علیہ
کہ گفته ضعیف و قلیل من العمر العزیز فی تصنیف البسیط والوسیط والوجیز لکنہ کما قال علی
قد علم کل اناس شربہم و کل حزب بالذہبم فرخون و درین حدیث مبارک لطافت است
زیرا کہ رسول علیہ السلام علی کہ حاصل بوجی قطعی شود تشبیه و ادب باب باران کہ نازل از
آسمان میگردد از جهت آنکہ ہر دو سبب احیاء و زندہ کی اند باب باران زمین مرده زندہ گردد
و بعلم قرآن دل مرده زندہ گردد و رسول علیہ السلام ذات مبارک خود را با باران
تشبیه و ادب چنانچہ ابرو سید و وصول رحمت حق بر خلق است بچنان ذات مبارک
او واسطہ در وصول فیض انوار و تجلیات بر کافہ مخلوقات است و اول تشبیه مقول
بمحموس است و ثانی تشبیه محموس بحموس است و از ہمین است قول حق سبحانہ جل شانہ
کہ فرمودہ و البید الطیب یخرج نباتہ باذن ربہ و الذی یثبت لایحج الا نکدہ و این حدیث رسول مبارک
مقبس از قول ایزد تبارک است کہ فرمودہ انزل من السماء ماء فسال الت اودیتہ بقدر ما فاعمل
السبل زبدار و نباتا تا آخر و درین حدیث انواع از علم است اول ضرب امثال از برای
اہل علم و کمال است و دیگر بیان فضل علم و تعلیم کہ اصل غنم و کریم است و دیگر نیز
کردن مردمان بر علم و تعلیم متعلمان است و دیگر آنکہ اغراض از ان ہر دو مذموم است
و دیگر آنکہ اشارت است بسوی آنکہ استعداد علم و فیوضات مکتسب از برای مخلوقات
نیست بلکہ آن مواہب بابتہ و الطاف حیانیہ اند و کمال آنها آنست کہ مستفاد از
مشکوۃ نبوت و مستفاد از مقام رسالت باشند پس آنکس کہ مستعمل قرآن و حدیث
ستیمر سلان نباشد پس البتہ خیر و برکت از ان کس بالکل منفی و مسلوب است و درین حدیث
مبارک تحقیقات دیگر نیز بودند لیکن از جهت ترس لال خاطر طالبان ترک نمودیم و اللہ اعلم
قال ابو عبد اللہ گفت ابو عبد اللہ بخاری کہ مؤلف این کتاب مبارک است قال
ابن خنی عن ابی اسامہ گفت اسحاق از ابی اسامہ یعنی نقل کرد و روایت نمود اسحاق
از ابی اسامہ در حدیث مذکور و کان منہا کافۃ فیکتسب الماء

و درین حدیث
است کہ این عالم
در ذات تشبیه
مشکوۃ شریف اند
نمودہ اند

قال ابو عبد اللہ
قال ابن خنی عن
ابی اسامہ گفت
اسحاق از ابی اسامہ
یعنی نقل کرد و روایت نمود اسحاق
از ابی اسامہ در حدیث مذکور

این عبارت را تفسیر این کلام مقوله برای قال است یعنی بود و از آن زمین کرد و
 و قطع که نوشید آب را و مقصود مولف از این کلام اینست که در روایت اسحاق
 لفظ طاف به بدل لفظ نیت وارد شده و ایضا لفظ قیلت بفتح قاف و تشدید یا مثناه
 تخمینیه به بدل قیلت که بیاموده تخمینیه بود واقع شده و بعضی از شارحین در بیان
 تفاوت دو روایت باول گفتا کرده و ثانی متعرض نشده و قیلت یا مثناه تخمینیه
 ما خود از قیل است و قیل در اصل عبارت از شرب نصف نهار است مکن در بخار
 سبیل مجاز مطلق شرب قابل است و مراد از اسحاق درین تعارض اسحاق پسر راهب
 بهامفتوحه و او مفتوحه و بیامنه تخمینیه ساکن است و او مفسوره است و بعضی او را
 بهامضمومه و بسکون او و بفتح یا مثناه تخمینیه تعمیم کرده اند و او اسحاق پسر بریم
 پسر خلف بفتح میم و سکون فاء بفتح لام است و کنیت او ابویعقوب خطی مروزی
 ساکن فیشاپور است عبد الله بن طاهر گفت که از او پرسیده شده که ترا این راهب
 از چه جسته میگوید پس در جواب گفت ای میربدان که من در راه مکه شریفه متولد
 شدم پس قوم سرور را هوای نقشه یعنی در راه تولد شد و او بفارسی راه است و او
 یکی از ارکان مسلمین و علم را علام دین و کامل در علم کتاب مبین و فاضل در فهم
 حدیث سید المرسلین بود و بهر فیشاپور در سال دویست و سی و هشت وفات یافت
 و احتمال دارد که مراد با اسحاق اسحاق پسر امام جیم پسر نصر سعدی بخاری کما بهجده باشد
 و او در سال دویست و سی و دو وفات یافت یا مراد از اسحاق اسحاق پسر منصور پسر
 بهرام کوچه مروزی باشد که در سال دویست و پنجاه و یک وفات یافت و این نزدیک
 در اسحاق از آنجمله واقع شده که امام بخاری درین کتاب مبارک از مراد با اسحاق مذکور از
 ابی حاتم روایت می کند زیرا که عشاء در کتاب خود گفته که وقتی که امام بخاری در کتاب خود
 گوید مثلاً اسحاق حدیثاً او سامه بضم همزه و اسحاق بمعین بضم یاء مراد او با اسحاق یکسان است
 اسحاق مذکور است و لفظ قال از آنجمله گفت که او در رتبه کمتر از حدیث و انبیه است زیرا که او نزد
 اندک است استعمال کرده میشود نه نزد نقل و تحمیل مع و لکن احتمال تعلیق نیز دارد زیرا که جائز
 است که امام بخاری از اینها بواسطه روایت کند و نه سماعاً علام قال و تعجباً الله قانع
 یعلمون الماء و الصفاة المستویة الاکثر و این عبارت در بعضی نسخها وارد

قال ابو عبد الله
 قانع یعلمون الماء
 و الصفاة المستویة
 من الارض

شده یعنی گفت ابو عبد الله بخاری که مؤلف این کتاب است که قیاس در حدیث مذکور
 ما خود از قیاس است و قیاس آن جز درین را گویند که بلند می شود و آب و استقرار در وی نمی
 یابد و نصف آن چرخه را گویند که برابر و هموار از زمین باشد و درین مقام اگر چه مقصود بیان
 معنای قیاس بود که بسبیل اشتراط ذکر معنی نصف نیز ضم نمود زیرا که مؤلف عادت خود را
 بر آن جاری کرده که اعشار و اقسام میکند پس آنچه واقع میشود در حدیث بالغایم که در قرآن
 مجید واقع شده باشند **باب** در رفع العلم و ظمیر الجمل باب است در بیان ظمیر
 کردن علم از میان مردمان و ظاهر شدن جهل در میان مردمان و مقصود مؤلف ازین باب
 تیز کردن مردم بر تعلیم علم است زیرا که رفع علم از مردم متحقق نمیشود مگر بوقت علماء و فوت
 فضلا و چنانچه خواهد آمد و اما در میکه تعلیم قائم دور نم باشد پس رفع علم حاصل نمی شود
 و بیان کرد مؤلف که رفع علم ازین است از علایم اساطیر است و قال که ربیعہ گفت ربیعہ
 که مشهور بر ربیعہ را می است و ابو عثمان پس رفع العلم و با و برادر جمله مشهوره مضمومه
 و بنما مجری قرشی مدنی تابعی فقیه و عظیم بود و او کلام بسیار میکرد و میگفت الساکت بین العلم
 و الاخرس یعنی پس بر معین گفته که ندیدم کسی را که در عقل و علم فائق از ربیعہ باشد و او برین
 اهل مدینه مقدمه فتوی بود امام مالک رحمه الله علیه گفته که علادت شرف آن روزی
 که ربیعہ وفات یافت و او در دولت ابی العباس به مدینه مقدمه یا بانبار در سال یکصد
 سی و شش وفات یافت و مؤلف درین تعلیق صیغه جزم آورده و دلالت کند که این
 جمله تعلیقات صحیح است نه مرایه لاینبی لاحی عند ه شیئ من العلم ان یضیع گفته
 یعنی لائق نیست برای هیچکسی که نزد او چیزی از علم باشد آنکه ضایع گرداند جان خود را
 مراد آنست که هر کسی که در وی فهم و قابلیت علم متحقق باشد پس او را لائق نیست این
 خود را مهمل گذارد و اشتغال بعلم ننماید تا آنکه او مودی بسوی رفع علم نگردد یا مراد او
 تیز کردن عالم است بر تعلیم علم و بر آنکه هر کس که از او یکسانیکه اهل لائق او باشند تا آنکه
 عالم قبل از تعلیم نگیرد پس رفع علم حاصل گردد یا مراد آنست که عالم را لائق است که جان
 خود را در میان مردمان شهرو و معروف گرداند تا مردمان علم او را از دست نهد
 نمایند و علم او بعد از موت او باقی ماند و ضایع نگردد و بعضی گفته اند که مراد آنست
 که عالم را لائق است که تعلیم علم خود و توقیر او نماید پس جان خود را ذلیل و حقیر نزد برخی و

ما رفع العلم
 و ظاهر شدن
 جهل در میان
 مردمان
 مقصود مؤلف
 ازین باب
 تیز کردن
 مردم بر
 تعلیم علم
 است

در این باب
 که در حدیث
 مذکور است
 که ربیعہ
 گفت ربیعہ
 که مشهور
 بر ربیعہ
 را می است
 و ابو عثمان
 پس رفع العلم
 و با و برادر
 جمله مشهوره
 مضمومه

جواب آنکه این کلام از قبیل استعاره است یعنی ری مثل چشم گردانیده شد پس بعضی
 از خواص چشم مضاف کرده شد بسوی او که آن بودن او مرئی و مقبصر است یا آنکه
 رویت بمنی علم است و اگر گفته شود که حق عبارت در ظاهر صفت ماضی بود که میگفت
 حق تر است از من پس عدول از وی بصفه مستقبل از جهت است جواب آنکه از جهت
 استحضار صورت رویت از برای سامعان تا اشارت حاصل آید بآنکه مرجع او
 آن حالت است از جهت وقوع و حدوث بخرج من اظفار دنی که بیرون می آید آن
 شیر یا آن سیری از ناخضای من و در بعضی روایات فی الظفاری آمده پس ظفر فانی
 یا منشا خروج شد یا ظرف او و در تعبیر من اظفار فی آمده و او بمعنای سابق است
 ثُمَّ عَطَيْتُ فَضْلِي لِمَنْ بَنِي الْخَطَابِ بستر دادم من زیادتی که پس مانده خود عمر
 پس خطاب را و بانی او نوشید قَالُوا إِنَّا أَتَيْنَاكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ گفتند اصحاب کرام
 پس چه چیز تعبیر کردی آن خواب را که دیدی تو ای رسول خدا قَالَ الْعِلْمُ فرمود بریل
 محمود که تاویل و تعبیر کردم علم را یا تاویل و تعبیر او علم است و تعبیر از این بعلم
 از آن جهت واقع شد که هر دو در کثرت منافع مشترک اند و هر دو سبب از برای صلاح
 پس لبن غذا، انسان و سبب صلاح ابدان است و علم غذا، ارواح و سبب
 فلاح در دنیا و عقبی است چنانچه آمده من اراد الدنيا فليتجر ومن اراد الاخرة فليتردد
 ومن اراد كليهما فليعلم و درین حدیث مبارک دلیل است بر فضل و منقبت
 و شرف منزلت حضرت عمر رضی الله عنه از جهت آنکه کمال نوع انسان بعلم و عرفان است
 خصوصا علی که حق و صائب از دین ناقد باشد و علم حضرت عمر چون بقیه علم
 رسول مقبول بود پس بیداهت و ضرورت از بین قسم است لهذا اکثر اوقات
 رای او موافق و می باشد و رسول علیه السلام فرمود ان الله ينطق على لسان عمر
 و دیگر آنکه تعبیر کردن خوابها جائز است و لازم است که در میان تعبیر از برای او
 واقع شده بمناسبت و مشابهاست رعایت کرده شود و اگر گفته شود که خوابهای
 و پیامبران حق و وحی از بارگاه رحمان میباشند پس آیا این شرب لبن و آنچه نقل باو
 دارد در واقع متحقق شده بود یا بر سبیل تخمیل فرمودند جواب آنکه در واقع متحقق شده
 بود و هیچ بدی و غفلت در وی نیست زیرا که او ممکن است و خدا تعالی بر هر وجود

بخرج من اظفاري
 ثم عطينت فضلي
 لمن بنى الخطاب
 قالا انما اتينا
 بك يا رسول الله
 قال العلم

باب ممکن فادر است **باب** الْفَتْنَاءُ وَهِيَ وَقْفٌ عَلَى الدَّائِمَةِ أَوْ عَيْنٌ هَبَاب
 است در بیان فتوی دادن در حالی که آن فتوی دهنده ایستاده بر دانه یا غیر آن دانه
 باشد و مراد مؤلف آنست که عالم مفتی جواب از سوال طالب نماید اگر چه آن عالم
 سوار باشد و او را معطل و مؤخر نکند و دانه در لغت هر آنچه چیزی است که بر زمین
 میچسبند و می جهد و در عرف مطلق مرکوب را میگویند و بعضی او را خاص با سب و ضرر و بعضی
 بحر که رند و مراد در ترجمه باب همین است و اگر گفته شود که در سابق حدیث آمده
 ذکر رکوب نیست پس آن حدیث چگونه مطابق و موافق از برای ترجمه باب شد
 جواب آنکه مؤلف او را بر طریق دیگر حواله کرده که آن طریق دیگر را درج ذکر
 خواهد کرد زیرا که در اینجا گفته فکان علی ناقیه و قنیا بضم فاء و سکون تاء مشتاة
 فوقانیه و بباء مشتاة تخمیناً یعنی فتوی بفتح فاء و او است حَدَّثَنَا اِبْنُ اَبِي عَیْلٍ
 که مشهور به بسری ابی ابراهیم مدنی خواهر زاده انام مالک است که احوال او در
 باب تفاضل بل الایمان گذشته قَالَ حَدَّثَنِي مَالِكُ که صاحب مذهب و معروف
 است عَنْ اَبِي شَيْخَةَ یعنی زبیری عَنْ عَیْشَةَ بِنِی طَلْحَةَ بِنِی عُبَیْدِ اللَّهِ بَصِیْطَةُ
 و او قرشی عیسی از مشایخ تابعین و از افاضل عالمین و از جمله ثقات که بکثرت روایت
 حدیث مشهور اند و در خلافت عمر پس از عبدالعزیز که صاحب عدل و تیز بود و ذات
 یافت عَنْ عَیْشَةَ بِنِی عُبَیْدِ اللَّهِ بِنِی عُمَرَ وَ بِنِی الْعَاصِ که قرشی ستمی زاده عابد عالم عادل
 متحابی پس صحابی است ابو هریره گفت که نبود در اصحاب کرام احدی که زیاده
 تر از من در روایت احادیث رسول علیه السلام باشد مگر عبداللہ پس عمر و
 پسر عاص لیکن او حدیث مبارک را مینوشت و من نمی نویسم روایت کرده شد
 از او حدیث رسول مقبول صلوات الله علیه و سلم بقدر مقتضای حدیث که از جمله
 آنها امام بخاری رحمه الله علیه نبیست و پنج حدیث آورده و قلت روایت حدیث از او از آن
 جهت واقع شد که او در مصر سکونت اختیار کرد و در آنجا وارد آن و طالبان کمتر بودند و آن
 ابی هریره که سکونت و اقامت او در مدینه متعده بوده و در آنجا وارد آن و سکونت و معان در
 هر عصر و زمان از هر ناحیه و مکان بسیار بودند لهذا حدیث هر نویی از او بسیار شده و دیگر
 احوال او در باب المسلم من سلم المسلمون گذشته اَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

حَدَّثَنَا اِبْنُ اَبِي عَیْلٍ

حَدَّثَنَا اِبْنُ اَبِي عَیْلٍ

حَدَّثَنَا اِبْنُ اَبِي عَیْلٍ

حَدَّثَنَا اِبْنُ اَبِي عَیْلٍ

حَدَّثَنَا اِبْنُ اَبِي عَیْلٍ

حَدَّثَنَا اِبْنُ اَبِي عَیْلٍ

حَدَّثَنَا اِبْنُ اَبِي عَیْلٍ

حَدَّثَنَا اِبْنُ اَبِي عَیْلٍ

حَدَّثَنَا اِبْنُ اَبِي عَیْلٍ

است قاضی بیده آن لاجح پس اشارت کرد رسول کامل بدست مبارک خود
چونکه نیست هیچ حرج و گناه بر تو ای سائل یعنی رسول کامل از برای آن حکم آن
واقع را با اشارت دست مبارک بیان کرد و کلمه آن یا صلّه از برای قول او قاضی
است یا آن تفسیر تیر است زیرا که درایا، معنی قول است و در بعضی نسخها و لاجح
بوا بدو آن آمده و در بعضی فقال لاجح آمده و برین تقدیر قال بیان از برای
اومی باشد و این کلام از باب اطلاق قول بر فعل باشد چنانچه در حدیث لایق واقع
شده که فرموده فقال بکذا بیده و احتمال دارد که حال باشد و تقدیر کلام چنان
باشد قاضی بیده قال لاجح علیک پس درین هنگام رسول علیه السلام جمع کرد در
جواب آن سائل در میان اشارت و عبارت لکن لایق ترجمه مؤلف اول
است قال گفت همان سائل یا سائل دیگر و آنظر همین احتمال اخیر است
زیرا که در حدیث سابق گذشته خلقت قبل آن آذنج که سر بر شیدم من پیش از آنکه
بیشم من و خون از برای قادر چون بریزم پس آیا بسبب این ترک ترتیب شرعی برین
چیزی لازم است قاضی بیده و لاجح پس اشارت کرد رسول علیه السلام بدست
مبارک یعنی هیچ گناه و وبال بر تو نیست و تحقیق این حدیث مبارک گذشته
حدیثنا المکی بن ابراهیم مکی بفتح میم و کاف مشدّد اسم است و نسبت نیست
و او از جمله کما را شیوخ امام بخاری است و کنیت او ابوالحسن بفتح سین مهمل و فتح
کاف و او پس ابراهیم پس بشر بفتح با، موحده تخانیه و سکون شین معجمه و برای
مهمل یعنی خطی تسمی است و او در خبر داده آمده بود پس در وقت آن خروج کردن روایت
حدیث بمردم کرد و او گفت که من شخصت حج کردم و شخصت زن را بخیال کردم و در
بیت الله ده سال مجاورت نمودم و حدیث مبارک را از زبده نفر تا بعین نوشتم
و بحدیث در سال دود و صد و چهارده وفات یافت قال الله تبارک و تعالی بفتح حاء مهمل و سکون
نون و فتح طاء معجمه و لام مفتوحه پس نسیان پس عبدالرحمن قرشی که در باب دعاء کم
ایمانم گذشته عن سالیه پس عبدالله پس عمر پس خطاب قرشی عدوی که یکی از فقهاء
است و در حدیث آمده بود و حضرت عبدالله پدر او دقتی که آن پس خود ملاقات
میکرد پس او را که گفت و محبت نومه میداد و میگفت آیا تعجب میکنید

از شیخی که بوسه میکند شیخ را و با نام مالک گفته که در زمان سالم احمدی از صالحان
 و عالمان نبود که در علم و فضل و در زهد و تقوی زیاد تر از او باشد و جامه بقیمت دو
 درهم می پوشید و در باب الحیا من الایمان گذشته قال سمعت ابا هريرة عن
 النبي صلى الله عليه وسلم قال قلت يقبض العلم كرفه يشود از بین علم
 دین و این را بمرت علماء و فوت فضلا و یقبض بصیغه مجهول است و یظهر
 الجهل والفن و ظاهر میشود جهل و نادانی و قبحا و فساد که موجب خرابی و ویرانی
 است و در بعضی روایات و یظهر الفتن وارد شده و فتن یکسر فاء و فتح تا نشاء
 فوقا نیز جمع فتنه است و یکتو الهیج و بسیار میشود فتنه و ف در میان عباد
 از سبب کثرت تعصب و عناد و تفرق بفتح هاء و سکون راء مهمل و بهمیم آمده قبیل
 یا رسول الله و ما الهیج گفته شد و پرسیده شد که ای فرستاده خدای تعالی
 و چیست برج فقال هکذا بیده پس اشارت کرد و رسول علیه السلام چنان
 برست مبارک خود بعد از آن او را تفسیر کرد بقول خود فخر فها پس گردانید
 رسول مقبول دست مبارک خود را چنانچه گردانیده میشود شمشیر را در حالت
 زدن کائنات یزید القتل گو یا آن رسول علیه السلام قصد میکند بآن
 اشارت و تحریف کشتن را یعنی مراد از برج قتل است یا بر سبیل حقیقت
 زیرا که برج بربان بشت قتل را گویند چنانچه مؤلف در کتاب الفتن تصریح
 کرده یا بر سبیل مجاز زیرا که برج در اصل وضع بمعنی فتنه است و قتل لازم از
 برج است و این زیادت و تفسیر از روای واقع شده حدیثا
 مؤتسی بن اسمعیل قال انا و هبب بصیغه مضارع قال انا هشام
 یکسر باء و تخفیف شین معجمه پس غرّه پس زیر پس عوام قرشی سدی
 مدنی کنت او ابو المنذر بود و در بغداد وفات یافت و در مقبره خیر زان من
 شد و احوال او در اول کتاب الوسی گذشته عن فاطمة دختر منیز پس زیر
 پس عوام که زوجه هشام مذکور بود و آن زوج از شوهر خود سیزده سال بزرگ
 بود عن اسماء از سماء که حقه آن فاطمه از جهه پدر بود و استعفاء بفتح همزه
 دختر حضرت ابو بکر و خواهر حضرت عائشه است رضی الله عنهم و آن از حضرت عائشه ده سال دگر بزرگتر

عنه النبی صلی الله علیه و سلم قال

قال سمعت ابا هريرة

عن النبی صلی الله علیه و سلم قال

يقبض العلم كرفه

يشود از بین علم

دین و این را بمرت علماء

و فوت فضلا و یقبض بصیغه

مجهول است و یظهر

الجهل والفن و ظاهر

میشود جهل و نادانی و قبحا و فساد

و رویت کرده شد از او احادیث رسول خدا صلی الله علیه و سلم مقرر بخواه و شش
 حدیث که از جمله آنها امام بخاری رحمه الله علیه کرده حدیث آورده و او را ذات الزکاة فیروز
 از آنجه که گویند که چون حضرت رسالت پناه از که شریف بسوی مدینه عظیمه پیرون شد و هجرت
 کرد و حضرت ابوبکر رفیق او شد پس او آن هر دو سفره آورد و فراموش کرد که از برای
 آن سفره مسدود کرد پس نفاق خود را دو نصف کرد نصف را سدا از برای سفره و نصف
 را سدا از برای قریه کرد و بعضی گویند که نصف را نفاق از برای خود کرد و بنده و او در عصر
 قدیم بر شد آن عظیم مشرف باسلام شده بود و او بعد از بنده و فرد در آن راه اسلام داخل
 شد و حضرت زبیر او را در که شریفه نکاح کرده بود پس از آن بدین مقدمه او را
 طلاق داد و سبب طلاق آن بود که پسر او عبدالله روزی بر در خانه ایستاده شد چون حضرت
 زبیر در آمد تا درون خانه و زاید پس عهد الله او را منع کرد و گفت ای پدر من ترا هرگز نمیکنم نام تا
 آنکه طلاق دهی مادر مرا حضرت زبیر از تطبیق ابا آورد و عهد الله پدر خود را محکم گفت
 تا مادر او را طلاق دهد چون پدر مضطر شد پس طلاق داد و سوال کرده شد عبدالله را
 از سبب آن طلاق پس در جواب گفت که مانند مرا هرگز ندادی نمی باشد که و ملی کرده شود
 و بعضی گفته اند که او را حضرت زبیر روزی زده بود پس او فریاد کرد پیش پسر خود پس آن
 پسر از برای فریاد رسیدن مادر خود آمد چون حضرت زبیر آن پسر خود را دید گفت امک
 خالق پس پدر خود را محکم گرفت و گفت مادر مرا تلاص کن و طلاق با من ده پس پدر ابا
 آورد و او پدر خود را در همان جا نگاه کرد و عاجز ساخت تا آنکه مادر او را در همان
 مکان خلاص نمود بعد از آن او پیش پسر خود عهد الله تا آن وقتی که عهد الله را حجاج
 خاتم گشت و بر سر در کرد و این وقعه در که شریفه در سال نوزدهم از هجرت رسول
 مصطفی صلی الله علیه و سلم واقع شد و بعد از وفات بچه خود او بدو روز وفات یافت
 و بعضی گفته اند پست روز بعد از آنکه بچه او از چوب فرو آورده شد و عمر او صد سال بود
 و او بچه او پدر او و جد او و جمله اصحاب کرام بودند و او در بغیر خواهرها بسیار واقعه و ما هر
 بود و این علم را زبیر خود حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه تعلیم گرفته بود قاکت گفت
 لی بلی ما آئینت عائشه و لی تهنیت که آنم من عائشه را که خواهر من بود در حالی که
 اینها میخواند و او را میگردم از این نماز نماز که سوف است هفتک ما شاکر الله

قالت عائشه
 لی بلی تهنیت
 ما شاکر الله

پس گفت من که ای عایشه چیست حال مردمان درین ساعت و او آن که مضطرب و پرتلاش
 فاشا در محله الکسماکس پس اشارت کرد حضرت عایشه رضی الله عنها بپیر خود بسوی آسمان
 یعنی جواب من سائله حضرت عایشه باشد که سرگردم و در گرفت که آفتاب منکسف شد
 لهذا مردمان در تضرع و ابتهاج نزد ایزد متعال ایستاده اند فَإِذَا النَّاسُ قِيَامٌ بَيْنَ يَدَيْهِ
 مردمان ایستاده بودند و نزاری و دعا پیش پروردگار لایزال میکردند که حق تعالی آفتاب
 ما باز نور دهد و گویا حضرت بی بی اسماء از جود حضرت عایشه دید بسوی مردمان که در مسجد
 مبارک ایستاده بودند پس درین کلام اطلاق ناس بر بعضی ناس است فَقَالَ كَيْفَ يَكُونُ
 اللَّهُ يَسْأَلُ عَنْ عَائِشَةَ كَمَا يَسْأَلُ عَنْ بَعْضِ النَّاسِ بِبَعْضٍ وَفَقَالَ نَصُ وَإِنْ كَلِمَةً
 وَفَقْتُ قَبْجٍ كَقَوْلِهِ شَوْقُ قُلْتُ آيَةُ الْفَقْمِ مِنْ وَهْوَالِ مُنُودِمِ از حضرت عایشه که
 آیا این علامت و نشانی است از برای عذاب مردمان یعنی این علامت و مقیم
 است از برای عذاب مردمان چنانچه حق سبحانه جل شانہ فرموده و ما نزل بالآياتِ
 للأنبياءِ بآياتٍ علامت و امارت از برای قرب قیامت است یا این علامت است
 بر آنکه آفتاب مخلوق است و سخن از برای قدرت خدای تعالی نیست و او را هیچ غلبه
 و سلطنت بر غیر خود از مخلوقات بلکه او را قدرت بر دفع نقص از ذات خود نیست
 و اگر گفته شود که ارباب هیئت در باب کسوف آفتاب چنان آورده اند که چون
 ماهتاب در میان زمین و آفتاب نقاب و حجاب واقع شود پس درین هنگام جز
 از رنگ ماهتاب دیده نمیشود و در ذات خود آن ماه بی نور و سیاه است و این
 و قه متحقق نمیشود مگر در آنراه و تیکه هر دو نیز در یکی از عقد راس و ذنب باشند
 و از برای او در زمین باشد پس آیا این قول اهل هیئت نزد علما مستند
 و ظنبت و جهی از وجود صحت دارد جواب آنکه جمیع این مقدمات ممنوع و مرفوع
 اند و بر تقدیر تسلیم اگر غرض آنها آن باشد که پروردگار در اکثر احوال عادت خود بر آن
 قرار داده که چون آفتاب و ماهتاب در وقت مخصوص بکان مخصوص سد البته
 بتأثیر حق جل و جلی مشانه بطریق مذکور کسوف آفتاب واقع می شود چنانچه در
 سایر حکایات مذکور اهل حق همین است پس هیچ باک درین قول نیست
 و اگر غرض آنها آن باشد که وقوع این و قه از روی عقل واجب است و از برای او

فَإِذَا النَّاسُ قِيَامٌ بَيْنَ يَدَيْهِ
 اللَّهُ يَسْأَلُ عَنْ عَائِشَةَ كَمَا يَسْأَلُ عَنْ بَعْضِ النَّاسِ بِبَعْضٍ
 وَفَقْتُ قَبْجٍ كَقَوْلِهِ شَوْقُ قُلْتُ آيَةُ الْفَقْمِ مِنْ وَهْوَالِ مُنُودِمِ

تأخر عن آفتاب
 لن ما نزل بالآياتِ للأنبياءِ بآياتٍ
 علامت و امارت از برای قرب قیامت است یا این علامت است
 بر آنکه آفتاب مخلوق است و سخن از برای قدرت خدای تعالی نیست و او را هیچ غلبه
 و سلطنت بر غیر خود از مخلوقات بلکه او را قدرت بر دفع نقص از ذات خود نیست
 و اگر گفته شود که ارباب هیئت در باب کسوف آفتاب چنان آورده اند که چون
 ماهتاب در میان زمین و آفتاب نقاب و حجاب واقع شود پس درین هنگام جز
 از رنگ ماهتاب دیده نمیشود و در ذات خود آن ماه بی نور و سیاه است و این
 و قه متحقق نمیشود مگر در آنراه و تیکه هر دو نیز در یکی از عقد راس و ذنب باشند
 و از برای او در زمین باشد پس آیا این قول اهل هیئت نزد علما مستند
 و ظنبت و جهی از وجود صحت دارد جواب آنکه جمیع این مقدمات ممنوع و مرفوع
 اند و بر تقدیر تسلیم اگر غرض آنها آن باشد که پروردگار در اکثر احوال عادت خود بر آن
 قرار داده که چون آفتاب و ماهتاب در وقت مخصوص بکان مخصوص سد البته
 بتأثیر حق جل و جلی مشانه بطریق مذکور کسوف آفتاب واقع می شود چنانچه در
 سایر حکایات مذکور اهل حق همین است پس هیچ باک درین قول نیست
 و اگر غرض آنها آن باشد که وقوع این و قه از روی عقل واجب است و از برای او

با اعتبار ذات خود در وی تاثیر تحقیق است پس این قول باطل است زیرا که جمیع
 حوادث مستند بسوی اراده خدا تعالی در ابتداء است و موثر حقیقی جز ذات واجب
 الوجود نیست فاشادت بر آنکه پس اشارت کرد حضرت عائشه امیر خودی
 آری که این علامت است حضرت بی بی اسماء میگوید بفرمودت پس استاد من در نماز
 حق عکاف الفتنی تا آنکه بلند شد مرا حالتی که نزدیک بر اغما و بی هوشتی باشد و علانی
 در اکثر روایات به عین مهمل و تخفیف لام آمده و غشی بفتح غین مجر و سکون ثین
 مجر و تخفیف یاء مشاء تحتانیة و بفتح غین مجر و کسر شین منقطه و نشدید یا مشاء
 تحتانیة نیز آمده و آن عبارت از طری اغما است و مراد در اینجا ازو حالتی است که
 قریب بر اغما است بر سبیل مجاز لهذا گفت فجلت اصبت علی راسی الماء یعنی در
 همان حال آب ریخت تا آن حالت از آن زائل گردد و در بعضی روایات تجانی الغشی
 آمده یعنی تجانی بقاء مشاء فوقانیة و بجم و لام مشدده بعضی غطانی آمده یعنی پوشیده
 مرا و غشی را اهل طب چنان تعریف کرده اند که آن مرضی است که معطل قوی محرکه
 و قوی حس است از جهت ضعف قلب و توجه روح به یکی و تمامی بسوی او جمعت
 اصبت علی راسی الماء پس گردنیدم و شروع نمودم من که میسر نم بر سر خود آب
 را تا آن حالت طاریه از من زائل گردد و محمد الله النبی صلی الله علیه و سلم
 پس نهاد و نداد کرد خدای تعالی بر فعل جمیل پیغامبر خدا صلی الله علیه و سلم یعنی
 خطبه خواند و آنکه علیه و لغت کرد با صفات جلال و جمال بر خدای لایزال و قدر
 قال بستر بوجه خوشتر گفت ما من شیء یست یمن شیء یمنی که اککن اریته
 که نبودم من که نشان داده شوم او را و آریته بضم همزه و کسر راء مهمل است
 الا اریته فی مقامی مگر دیدم من آنچه را در جای من که اینجا است یعنی جمیع اشیا
 را در مقام دیدم که آن اشیا را قبل ازین مقام هرگز ندیده بودم حتی الجنة
 و النار تا آنکه دیدم من بهشت و دوزخ را درین مقام علماء محققین گفته اند که جائز
 است که سزور کائنات جمیع موجودات را بچشم سرد را در مقام بشهود تمام
 دیده باشد و این دو نام از جمیع اشیا نقاب و حجاب دور کرده باشد چنانچه
 ذات اقدس جل و علی حجاب را از بیت المقدس مسجد اقصی مرتفع کرد تا آنکه رسول

بناشادت بر آنکه
 آری که این علامت
 حق عکاف الفتنی
 جمعت اصبت
 علی راسی الماء
 محمد الله النبی
 صلی الله علیه و سلم
 و غشی را اهل
 قال تا آن
 که اککن اریته
 الا اریته فی
 مقامی

اکرم اوصاف اور از برای مردم اظهار و بیان نمود و در علم کلام از ائمه اهل اسلام
 مقرر شده که دیدن امری است که خدا تعالی او را در بیننده پیدا میکند چیزی از مقابل
 و مواجهه و خروج شعاع از حدق البصار و وصول آن بسوی مبصر و بر مبنی و جز آن شرط
 در وی نیست بلکه انفکاک و ازین شرط نزد عقل جائز است و اگر گفته شود که ازین
 کلام معلوم شد که رسول علیه السلام جمیع اشیاء را در آن مقام دید و شک نیست
 که بعضی اشیاء از جمله آن اشیاء از آن قسم اند که دیدن آنها صحیح نیست پس
 مدلول حدیث مذکور چگونه صحیح شود جواب آنکه علماء اصول و فضلاء قول چنان آورده
 که هیچ عام نیست مگر تخصیص شده چنانچه گفته اند که این قاعده نیز مخصوص شده
 است بقول حق سبحانه تعالی که فرموده ان الله بكل شیء عليم و اگر مستمم کنیم
 که تخصیص در عام کلی مطلق نیست پس در کثرت تخصیص و شیع آن در عام
 هیچ شک و شبهه نیست و در ایل مخصوص گاه عقل و گاه حس و گاه کلام و گاه عرف
 میباشد پس درین مقام این لفظ عام را عقل تخصیص کرد و باشیائی که دیدن
 آن اشیاء صحیح باشد یا عرف او را تخصیص کرد بان اشیاء که دیدن آنها لایق
 باشد از آنچه لایق بازمین و جزاء و جز آن دارد و اگر گفته شود که آیا درین کلام
 دلالت از برای اهل انعام است بر آنکه رسول علیه السلام در آن مقام ایستاد
 منعم را دیده است جواب آنکه درین کلام دلالت است بر آنکه رسول مختارات باب
 پروردگار را در آن مقام مشاهده نمود که شئی او را شامل است و عقل عرف و جز آنها است
 اخراج آن ذات جلّ شانّه بحدّی که اگرچه علماء را درین مسئله اختلاف است و لفظ مقام درین
 مقام احتمال مصدر و زمان و مکان دارد قاضی ابی یوسف و دیگران گفته اند از جاسب از علم
 برین در بین مقام آنکه تَقْشُرُونَ فَيَقْوَرُونَ که بدستی شما از مایش کرده میشود در گورهای
 خود و مثل اَوْ قَرَّبْتَ اَرْمُودُنْ مانند یا نزد یک فاطمه را ویه گوید لا آذری اَنْی دَلَّکَ
 وَ اَلَّتْ اَسْمَاءُ کَ غَمْدِ اَعْم و مرا شک است که که امین ازین دو لفظ مذکور گفته
 است اَسْمَاءُ یعنی لفظ من گفته یا بلفظ قریب النطق کرده و این جمله معترضه است
 که در میان مضاف و مضاف الیه واقع شده و مقصود راوی این کلام بیان شک خود
 است و مضاف الیه از برای لفظ مثل یا قریب قول او است مِنْ وَجْهَةِ الْمَسْکِينِ الدَّجَالِ

قاضی ابی یوسف
 و دیگران گفته اند
 از جاسب از علم
 برین در بین مقام
 آنکه تَقْشُرُونَ
 فَيَقْوَرُونَ که
 بدستی شما از مایش
 کرده میشود در
 گورهای خود و
 مثل اَوْ قَرَّبْتَ
 اَرْمُودُنْ مانند
 یا نزد یک فاطمه
 را ویه گوید لا
 آذری اَنْی دَلَّکَ

و یعنی بیان کرده شد

یعنی مانند فتنه شیخ و جال یا نزدیک از فتنه و جال مراد رسول علیه السلام باین کلام
 آن است که فتنه قبور بسیار صعب و دشوار است تا بحدیکه اوساوی از برای
 فتنه و جال لعین بر روی زمین است یا نزدیک با و این از جهت آن فرمود که
 در دنیا و فایده حق جل علی شانه فتنه مثل فتنه و جال نیا فریده چنانچه در حدیث مبارک
 آمده ما خلق الله فی الدنیا من آدم الی قیام الساعة فتنه اکبر و عظم من فتنه الدجال و از
 همین جهت رسول کریم بحجاب الله عظیم استعاذه و پناه از وی بخو است و میگفت
 اللهم انی اعوذ بک من فتنه المسيح الدجال و سید مرسلین آن دجال لعین را مسیح از آنجهت
 گفت که او سیر در تمام روی زمین مینماید یا از جهت آنکه او مسحوق لعین است یعنی یک
 چشم او با کل مطووس محو است و آن لعین را و جال را این جهت گویند که دجال در لغت
 عرب کذب و تمویه و غلط حق بیاطل را گویند و آن لعین کذب و تمویه و غلط حق
 بیاطل است و این خود امر بدیهی است و توصیف مسیح بدجال درین مقال رسول
 با کمال از آنجهت کرد که او ممتاز کرد از حضرت عیسی پس مریم که او را نیز مسیح
 میگویند چنانچه حتی سبحانه جل شانه فرموده انما مسیح عیسی بن مریم رسول الله و کلمته
 و قول او مثل و قریبا بترک تنوین در اول و اثبات او در ثانی آمده این مالک
 در توجیه این عبارت گفت که اصل این کلام مثل فتنه الدجال و قریبا من فتنه
 الدجال بود پس مضاف الیه را از لفظ مثل حذف کردند و لفظ مثل را که مضاف بود
 بر حال خود باقی گذاشتند و این حذف از جهت آن جائز شد که مابعد او دلالت
 بر و میکند چنانچه شاعر گفته مصیاع بین ذراعی و جهته الاسد زیرا که تقدیر او بین ذرا
 الاسد و جهته الاسد است و در بعضی روایات بترک تنوین در ثانی نیز
 آمده و توجیه او آن است که او نیز مضاف بسوی فتنه است و اظهار حرف
 جر در میان مضاف مضاف الیه نزدیک جماعه از نحوه رد و است یقال ما علمت
 و لهذا الکجلی گفته می شود از برای هر کس از اهل مقابله که چیست عالم و لعین تو باین مرد
 که خبر عطفی نیست معلی الله علیه و سلم و این کلام بیان از برای قول او گفتن واقع
 شده لهذا حرف عطف را ترک نمود و اگر گفته شود که رسول علیه السلام اول جمع ذکر
 کرد و گفت تنقون فی قبورکم و در ثانی مفرد آورد و گفت ما علمت پس و چه

سید مرسلین
 تنوین را در کلام
 و جمع نوزاد است

یقال ما علمت
 لهذا الکجلی

مگر سه بار فقال پس گفته میشود از برای آن مؤمن فرخنده و جواب دهنده و کوبنده همان
 دو فرشته سابق اند که صالحی که خواب کن و آرام نما در حالی که تو نیکستی یعنی تو
 نفع گیرنده باعمال و افعال و احوال خود ازجهت آنکه صلاح شی عبارت است از بودن
 آن شی درجهز انتفاع قد علمنا ان کنت لموقنا یم تحقیق دانسته بودیم که بدین سنی شما
 این است که بودی تو هر آینه یقین کننده با آن مرد و آن محقق از منفعت است و اما المنافی
 او که تائب و اما شخصی دور و یکی کننده با شک کننده لا ادری انی ذلک قالک اسماء
 فاطمه را رویه میگوید که نمیدانم که کدام از لفظ منافق یا تائب گفته است بی بی شما
 و این حدیث معترضه میان کلمه اما و جواب او واقع شده و آن قول او است فیقول
 پس میگوید سمعت النّاس یقولون شیئا فقلت که شنیده بودم مردمان را که
 میگویند چیزی را در شان آن مرد پس گفتم من بتقلید مردمان نه بوجه ايقان آن چیز را
 و در بعضی نسخها بعد ازین و ذکر الحدیث آمده یعنی ذکر که شخص را وی این حدیث را
 تا آخر او و آن چنانچه در بعضی روایات دیگر آمده است که یقال له لا دریت و دلائلت و
 یضرب بطریق من حدیثی بینه فیصح صیغه یسمعها من لینه غیر التعلیل و درین حدیث
 مبارک مسائل متعده از علوم مشهوره مندرج اند اول آنکه بهشت و دوزخ الحال ظهور
 و موجود اند و عذاب قبر و سوال منکر و کبیر و خروج دجال حق و ثابت است و دیگر آنکه در
 دیدن باعتبار عقل چیزی از موابجه و مانند آن شرط نیست و رسول مقبول صلی الله علیه
 و سلم در همان مقام خدای علام را دیده و دیگر آنکه هر کس شک کند در رستی رسول
 خدا صلی الله علیه و سلم در صحت رسالت او پس آن کس کافر است و دیگر آنکه تخصیص
 عموما تلقیه بمجتمعات تعلیه و عرفیه جائز است و دیگر صحت کسوف و کسوف و طویل قیام در و
 واداء و درسی با جماعت مسنون و مستحب است و این حدیث مبارک حجت بر طائفه عریضه
 است که آنها جماعت دین نماز نمیکنند و میگویند که این نماز را برای زمان نیز مشروع است و دیگر
 آنکه حضور زنان و دیدن آنها مردان را در جاهات و سبایل آن نماز کننده روا است و کلام در
 نماز منوع است و اشارت در نماز جائز است بلکه وقت حاجت کرده هم نیست و هیچ
 گفتن زمان در نماز جائز است و اگر گفته شود که وقت جدوت واقع گردیده تصفیح
 مشروع است از برای زمان در هیچ جواب آنکه مقصود از تخصیص تصفیح بر زمان

سابقه فرشته سابق
 چنانکه صالحی
 قد علمنا ان کنت
 لموقنا یم تحقیق
 دانسته بودیم
 که بدین سنی شما
 این است که بودی
 تو هر آینه یقین
 کننده با آن مرد
 و آن محقق از
 منفعت است
 و اما المنافی
 او که تائب و اما
 شخصی دور و یکی
 کننده با شک
 کننده لا ادری
 انی ذلک قالک
 اسماء

تصحیح در نسخ

اند و در بعضی روایات بامر فصل آمده و من و را بنا بقت میرست و نند خلیفه المجتبه
 و در ایام میان با تمثال آن مرد در بهشت قاهره کاربج و قاهره هم عن اربع پس بر
 فیه بود رسول محمود آنها را چهار چهره و منع کرد آنها را از چار چهره منیم والا نماز با الله
 و حله که امر کرد آنها را با زبان کردن بخدای تعالی که او آنها و منزه از شرک است
 قال هل قد رزوت ما الايمان بالله وحده گفت رسول خدا صلی الله علیه و سلم آیا
 میدیدید که پیوست تصدیق آوردن بخدای تعالی و الله ویرسوله اعلم گفتند چنانچه در
 آنها بود که خدا و رسول او دانای تر است قال شهادة ان لا اله الا الله وان محمدان رسول
 الله گفت رسول علیه سلام که بیان آوردن بخدای تعالی کو ایهی دادن از دل است
 بآنکه نیست معبود با حق بجز از ذات فدای که جامع جمیع صفات کمال از جلال و
 جمال است و بآنکه محمد صلی الله علیه و سلم فرستاده خدا است و اقام الصلوة و ادا
 کردن نماز با نیاز برای پروردگار بی نیاز و لیتاء الزکوة و دادن زکوة مفروضه
 معهوده و صوم رمضان و روزه یکصد و هشتاد ماه مبارک رمضان که او را پروردگار
 بشیر و آن یاد کرده است و قسط الحسن من المغنم و آنکه بدید شایسته
 را از غنیمت و تمنع لغنیمت میمان مال است که از حرب کفار حاصل شود و لغناهم عن الذنوب
 و منع کرد رسول علیه سلام آنها را از دبا و دبا بضم دال جمله و با موعده تخمین
 مشدده بدینهمه که در او گویند و الحثیم بها جمله و سکون نون و فتح تا مشاة
 فوقانیه کوزه سبز را گویند و امام عطاء گفته که آن کوزه اند که از موی و کل و خون طیار
 گرده شوند و المیز و آن چهره که طلا کرده شود برفت و مرفه بزا مفتوحه و قاهره
 مفتوحه آمده قال شعبه گفت شعبه که راوی این حدیث است و هر یکا قال و گاه گاه
 میگفت ابو جریار میگفت النقیض لفظ نقیر را و نقیر نون مفتوحه و قاف
 مکسوره جند منقور را گویند یعنی چوب درخت خرا که سوراخ کرده شده باشد و هر یکا
 قال المقيض و گاه گاه گفته یا بسیار بار در ذکر چهارم شی گفته لفظ مقیر و مقیر قاف
 و تشدید یا مشاة تخمینیه آن چهره که طلا کرده شود و نقیر یعنی قار و ز فیه پیوست
 که مشابه قار است و عین قلاد نیست و سوال از منظر و فیه بود پس جواب بطرف از
 قبیل ذکر محل و اراده حال است یعنی منع کرد از چیزی که در طرف دبا و حتمه و بر آن

و نند خلیفه المجتبه
 و قاهره هم عن اربع
 فیه بود رسول محمود
 و حله که امر کرد آنها
 قال هل قد رزوت ما
 میدیدید که پیوست تصدیق
 آنها بود که خدا و رسول
 الله گفت رسول علیه سلام
 بآنکه نیست معبود با حق
 جمال است و بآنکه محمد
 کردن نماز با نیاز برای
 معهوده و صوم رمضان
 بشیر و آن یاد کرده است
 را از غنیمت و تمنع لغنیمت
 و منع کرد رسول علیه
 مشدده بدینهمه که در
 فوقانیه کوزه سبز را
 گرده شوند و المیز و آن
 مفتوحه آمده قال شعبه
 میگفت ابو جریار میگفت
 مکسوره جند منقور را
 قال المقيض و گاه گاه
 و تشدید یا مشاة تخمینیه
 که مشابه قار است و عین
 قبیل ذکر محل و اراده

باشد قال حفظه گفت آن سه ور رسولان از برای آن جماعه رسولان که یاد کنید
 شما این قول مرا و اخذوا من و راءكم و خبر بدید شما این قول انکسائی را که
 دنبال شما اند و من بفتح میم است و جمیع تحقیقات این حدیث مبارک گذشت در
 باب اداء الخمس من الايمان ابن بطلال گفته که درین حدیث مبارک آنست که تبلیغ
 علم از برای جاهلان بر ذمه عالمان لازم است و آن تبلیغ ذرا ابتداء ظهور اسلام
 فرض عین بود لکن امروز از جهل فروض کفایه است زیرا که امروز اسلام ظاهر و حکام
 او با بر گشته و دیگر آنکه بر هر شخص لازم است که اهل و عیال خود را عقاید دینی
 و مسائل شرعی تعلیم نماید زیرا که لفظ من و راءکم عام است و الله اعلم
باب الرخصة في المسئلة النازلة اب است در بیان کوچ کردن در
 مسئله فرود آئیده و در عادت و واقعه و رحلت یکسر راه مهله است و فرق در میان
 این ترجمه و ترجمه باب الخروج فی طلب العلم آنست که این ترجمه خاص است و آن
 عام است زیرا که این باب از برای طلب علم در مسئله خاصه است که واقع ذوال
 بشخص خاص شده و آن عام است و در بعضی نسخها و تفهیم آهاده در ترجمه نیز
 آمده یعنی باب است در بیان آموزانیدن اهل خود لکن عوالب حذف اوست از جهت
 آنکه بیان او در لایحه می آید حدیثنا محمد بن مقاتل ابو الحسن بن مروزنی که احوال او
 در باب ما ذکر فی السناوین گذشته قال انا عبد الله بن مسعود بن عبد الله بن
 عباس بن شیبین معجمه گفته که نیست بر روی زمین از عالمان و عارفین مانند عبد الله بن
 مبارک و بر سبیل یقین میدانم که بدستی خداست یا فریده هیچ خصلتی را از خصایل
 نیرنگ کمال او را گردانیده در این مبارک و احوال او در باب بدو الهی گذشته قال
 انا عمر بن سعید بن ابی حنین عمر بدون او است و حسین مصفر حسن است
 و اقرب قرشی نوفل بن علی است اعدل امثال و افضل اقوال خود بوده قال حدیثی عبد الله
 بن ابی ملیکه مصفر ملک او عبد الله بن مسعود بن عبد الله بن مسعود بن عبد الله
 بنی قرشی می بود و احوال در باب خوف المؤمن ان یحبط عمله گذشته بن عقیقه بن
 الحارث عقبه بنظم مهله و سکون قاف و جها موصوفه و پسر حارث بناد ثلثه پسر
 عابر قرشی می گنیت او ابو سوز و یکسر بن مسعود و سکون را دمهله و فتح و ادو بن

قال حفظه من
 اخذوا من و راءكم
 جانب الرخصة في
 التاركة و تعلیم
 آهله و خدمته
 بن مقاتل
 نعم قال انا
 عبد الله بن مسعود
 انا عمر بن سعید
 بن ابی حنین
 قال حدیثی
 ابو بن ابی
 بن ابی ملیکه

مهله است و او در روز فتح که شریف با سلام مشرف شد رویت کرده است از و نام
 بخارست به حدیث را آنکه تزوج با ابی اهاب بن عزیزه که بدستی آن عقبه
 پس عارث نکاح کرده بود و دخترى را که از برای ابی اهاب پس عزیز بود و ابی اهاب
 یکسر بمنزه و بیاموخته است و عزیز بعین مهله مفتوحه و بزا بمجه مکره است و ابو
 اهاب مذکور در صحابه کرام است و نام او معلوم نیست و نام آن دختر منکوحه
 عقبه بفتح غین بمجه و کسرون و بعد آن یا منشاء تخانیه مشدده و کنیت او اقم
 یمنی است چنانچه در شهادت می آید فانت ائمه ائمه پس آمد آن عقبه را زنی
 از زنهای که نام آن زن در کتابها معلوم نیست فقالت ای قذ از صفت عقبه
 و ابی تزوج بها پس گفت آن زن که بدستی من شیر و ادم عقبه را و آن دختر
 را که نکاح کرد عقبه بآن دختر یعنی عقبه وزن منکوحه او میان خود با یکدیگر برادر و خواهر
 رضاعی اند و نکاح آن مرد و خواهر نیست فقال لها عقبه پس گفت برای آن
 زن عقبه ما اعلم انک از صفتی و لا اخبرتی که نمیدانم من که بدستی تو
 شیر و ادمی مرا و نه آگاه کردی تو پیش ازین مرا این شیر دادن گویا و اوارا متهم
 کرد و از صفتی و لا اخبرتی بکسر نام منشاء فوقانیه است و در بعضی نسخها آمده
 از صفتی و لا اخبرتی بیا منشاء تخانیه بعد از نام منشاء فوقانیه که آن یا از شایع
 کسر نام فوقانیه حاصل شده فمرکب الی رسول الله صلی الله علیه و سلم
 و سلم بالمدينة پس سوار شد عقبه از که شریف که سرای اقامت او بود بسوی
 رسول خدا صلی الله علیه و سلم در حالی که رسول مقبول در مدینه مقدسه بود
 از برای سوال کردن حکم شرع در واقعه نازله فسأله پس سوال کرد عقبه
 رسول خدا صلی الله علیه و سلم را از حکم حادثه مذکوره فقال صلی الله علیه و سلم
 و سلم و کتبت پس فرمود رسولی محمود صلی الله علیه و سلم و کتبت فبانت
 و مضاجعت میکنی و نزدیکی میکنی تو بسوی آن زن و قد قیل و حال آنکه
 گفته شد آنچه گفته شد که تو برادر رضاعی او هستی و این دو روز و ربع و هر روز
 است و امام احمد بن حنبل در حدیث مبارک استدلال نموده بر آنکه رضاع
 ثابت میشود بشهادت مریضه پس پس و سقته که او سوگند خورد

و ابی تزوج بها
 و ابی تزوج بها

و ابی تزوج بها
 و ابی تزوج بها

و ابی تزوج بها
 و ابی تزوج بها

و ابی تزوج بها
 و ابی تزوج بها

و ابی تزوج بها
 و ابی تزوج بها

و ابی تزوج بها
 و ابی تزوج بها

و ابی تزوج بها
 و ابی تزوج بها

و ابی تزوج بها
 و ابی تزوج بها

و ابی تزوج بها
 و ابی تزوج بها

و ابی تزوج بها
 و ابی تزوج بها

و اگر عیال و مال که گفته اند که این قول محمول بر ورع و احتیاط است و حکم بیعت رضایع
 و فساد کاح نیست از جهت آنکه مقلان بطرف او ادوات شهادت نیست بلکه مو جرحی است
 و استظهار است لکن نزد سب شافعی است که شهادت چهار زن پس بس در بیعت
 رضایع مقبول است و امام مالک استظهار بدین کرده و امام ابو حنیفه گفته که بیعت
 رضایع بیهوده است یکبار و دو زن ثابت می شود و شهادت زنان که خالی از مرد باشند
 درو معتبر نیست و درین حدیث مبارک دلیل است بر آنکه عدد در رضعات در بیعت
 رضایع شش نیست لهذا رسول الله صلی الله علیه و آله با و تعرض نکرد و از همین جا امام ابو حنیفه و امام
 مالک گفته اند که قلیل رضایع و کثیر او در افاده حرمت برابرند و ادوات او بیعت گفته که قتل
 بر رضایع سه رضعات است و امام شافعی و احمد گفته که قتل رضایع پنج رضعات است که در
 هر بار طفل رضع سیر گردد و آن حضرت عایشه رضی الله عنها روایت کرده که بود در آنجا
 نماز شده است بر رسول خدا صلی الله علیه و سلم عشر رضعات یکبار من فسخت بکس رضعتا
 لکن تحقیقین گفته اند که خمس رضعات نیز منقوش شده بقول حق سبحانه جل شانه که فرمود
 و انوالاداءتیرضعن اولادهم فکارها عقبة پس جدا کرد و کدشت آن دختر را با
 را عقبة و مراد ازین مفارقت مفارقت صوری است زیرا که کاح صحیح بر تقدیر بیعت
 رضایع هرگز منعقد نمی شود و طلاق و مفارقت حقیقی مبنی بر وی است لکن تحقیقین گفته
 اند که برین تقدیر نیز بر زوج لازم است که طلاق دهد تا کاح خیرا و بهم و آن زن برین
 جرم جایز گردد و نکاح زوجه غنیمت و کاح کرد آن زوجه عقبة شود بر آنکه بر آن عقبة
 بود این بطلان گفته که ازین حدیث معلوم شد که اصحاب کرام حرص تمام بر تعلیم علم
 و احکام داشتند در رضای ذات اقدس رب هو انی شمس اخص مقدم میکردند امام شافعی گفته
 توان ربلا سا فرمن قصبی الشام الی قصبی الیمین لحفظ کلمه تنفقه فیما بقی من عمره لم ار سفره ضا لحاد
 تعالی علم **باب** التناوب فی العلم باب است در بیان نوبت کردن مایک یکدیگر تعلیم علم
 و تداوب بنون و ضم داو ما خود از نوبت بنون است حدیثنا ابوالیمان قال
 اننا شعبی بر صیده صفر شعب عن الزهری و احوال اینها در ابتداء و می گذشته و در
 بعضی سخنها بعد ازین کلمه آمده و او تامل آنکه سخا و سابق بیوی است و لاحق است لکن
 قبل از نام اسناد سابق و ائمه است بیوی الحدیث یا صح است چنانچه تحقیق این در

فکارها عقبة
 و نکاح زوجه غنیمت
 ما کما شاع
 حدیثنا ابوالیمان
 قال اننا شعبی
 حدیثنا الزهری

حکایات واقع می شد آن همه راز و ملاقات او بر من بیان میکرد و هر کسی که لزان بزرگ
و صحبت رسول خدا صلی الله علیه و سلم بجای خود می ماند پس موسی در تحصیل نفقه و اجبه
میکرد و بعد از آن وقت ملاقات آن بر دو مال حاصل را تقسیم میکرد و نه تا انتظام
معاش و دست مصالح معاد حاصل آید کن خرد سیادت از برای آن کسی بود که بجهت
رسول اکرم صلی الله علیه و سلم مشرف می شد چنانچه اکثر اصحاب کبار بر همین قرار کار
میکردند و ترک صاحبی الا تصدایک یوم نویسنده پس فرود آمد صاحب من که انصاری
بود یک روز در روز فوجت خود پیشینید که رسول با کمال کوشش و عجز نزال
از ازواج مطهرات گرد پس آن صاحب عالی بسوی آن عوالی باز گشت پس آمد
بسوی دروازه من و ضرب بانی ضربی بگشاید پس زد دروازه مرا زون سخت
و مثل این خوار و فقیه می گویند زیرا که او عطف بر مقدمت از جهت آنکه تقدیر کلام می نمود
چنان است شمع اعتزال از رسول صلی الله علیه و سلم من زوجه و جانه فرج الی العوالی
خوار الی بانی ضرب آه فقال انفع هو پس گفت آن صاحب من ایادری بخاوه هست
یعنی دریغانه حضرت عمر را در من موجود است و ثم بعثت ثار مثله هست ففزع فثقت
پس فرسیدم من از جهت آنکه کوفتن باب بر خلاف عادت مقرر بوده و در کتاب
تفسیر قرآن و در خوف و ترس بر سبیل بسط و تفصیل خواهد آمد که در اینجا وارد شده
قال عمر رضی الله عنه کنا نتخوف بلکام من ملوک عسان فذکرنا انه یرید ان یرید ان یرید
الینا و قد املاک صدور نامه فتو بهت لعله جاء الی المدینه فحضرت لذلك
تخو جت الیه پس بیرون آمد من از خانه و سرای بسوی او فقال قد حدثت
اما عظیمه بچ گفت آن صاحب که به تحقیق پیدا شده امروز از هرگز دمر ادر گرفت
ازین انقباض سرور کلمات از ازواج مطهرات و عظمت او از جهت آن است
که او نه از برای طلاق و فراق است و طلاق امر عظیم علی تخصیص طلاق رسول مقبول نسبت
بحضرت عمر رضی الله عنه از جهت آنکه دختر او از جلا ازواج مطهرات بوده و در بعضی روایات
بعده از قول او امر عظیم چنان آمده طلق رسول الله صلی الله علیه و سلم نساء قلت قد اظن
ان باکان حتی اذ صلیت تسبیح شدت علی خیاسه ثم تزلزلت قال گفت حضرت عمر
قد خلعت علی حصصه پس در آمد من بر حصصه و در بعضی نسخی لفظ قال پیش از قول او

قال عمر رضی الله عنه
یوم فیما فیما فیما
بانی ضرب بانی
قد خلعت علی حصصه
قد خلعت علی حصصه
قد خلعت علی حصصه
قد خلعت علی حصصه
قد خلعت علی حصصه
قد خلعت علی حصصه
قد خلعت علی حصصه
قد خلعت علی حصصه
قد خلعت علی حصصه

قد خلعت نیامده لکن درین هنگام نیز لازم است که لفظ قال مقدر باشد و اگر نه پس لازم
 می آید که این کلام از جمله قول انصاری باشد و این صحیح نیست از جهت آنکه داخل
 بر حضرت حصه حضرت عمر فاروق بوده انصاری و مقصود نیت ما جمله و سکون فاء و صا
 جمله و مقصود حضرت عمر فاروق است و آواز جمله از زبان مطهرات مرور کائنات است
 و او اول زوج خنیس بن اذیجیه مضموم و نون مفتوحه و سین جمله سیمی بود و او همراه
 زوج خود بهجرت در اسلام کرده بود بعد از آن شوهر وفات یافت و چون پیوه مانده
 پس رسول مقبول صلی الله علیه و سلم او را خطبه کرد و در سال چهارم از هجرت او را بعت
 نکاح خود آورد و در کاه رسول مقبول صلی الله علیه و سلم او را طلاق داد و حی بروی نازل شد
 که ارجع حصه فانی با صومعه قوامه و انباز و جنگ فی الجمله پس رسول مقبول در ارجع نمود
 روایت کرده شد از ان ام المؤمنین از احادیث سید المرسلین بمقدار شصت حدیث که از
 جمله آنها نام بخاری رحمه الله علیه سه حدیث آورده و در سال چهل و یک بلینچ وفات
 یافت و عمر و ان پسر حکم ناز جنازه بروی خواند فاذا اقمی قبضی یعنی بین ناگاه آن حصه کرد
 و ناله بیکرد و گفت پس کفتم من و پرسیدم از او اطلقک رسول الله صلی الله علیه و سلم
 که آیا طلاق داده است شمار رسول خدا صلی الله علیه و سلم و کفن خطاب از برای از وی
 مطهرات آن مرور کائنات است و در بعضی نسخها طلقن بغیر نموده لکن بنظر مستفهم
 درین هنگام حمزه و ف و مقدر است قالت لا ادری گفت حضرت حصه که نمیدانم من که رسول
 علیه السلام از وی مطهرات خود را طلاق داده یا نداده قد خلعت علی النبی صلی الله علیه و سلم
 پس در آمد من پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم ما مال را از و معلوم نایم گفت و انا فاقه
 پس کفتم من در حالی که من میتا و ده بوم اطلقت نسألك که آیا طلاق دادی تو ای
 رسول خدا صلی الله علیه و سلم زنهائی خود را قال لا گفت رسول مقبول که طلاق ندادم
 من زنهائی خود را فقلت الله اکبر پس کفتم من که خدا اعظم از کثر از جمیع موجودات است
 و این کلام در محل تعجب تعال کرده می شود و تعجب درین مقام از آنجهت بود که انصاحب انصار
 و مقهر ال رسول مقبول طلاق داشتند و پس از حضرت عمر را بطلاق رسول مقبول خبر داد
 لهذا حضرت عمر از فضل البشر سوال از طلاق کرد چون حضرت عمر از بن ان سر و معلوم
 کرد که او طلاق نداده و صاحب او در ضمن خود اظهار شد پس تعجب کرد و گفت خدا اکبر

قد خلعت نیامده لکن درین هنگام نیز لازم است که لفظ قال مقدر باشد و اگر نه پس لازم می آید که این کلام از جمله قول انصاری باشد و این صحیح نیست از جهت آنکه داخل بر حضرت حصه حضرت عمر فاروق بوده انصاری و مقصود نیت ما جمله و سکون فاء و صا جمله و مقصود حضرت عمر فاروق است و آواز جمله از زبان مطهرات مرور کائنات است و او اول زوج خنیس بن اذیجیه مضموم و نون مفتوحه و سین جمله سیمی بود و او همراه زوج خود بهجرت در اسلام کرده بود بعد از آن شوهر وفات یافت و چون پیوه مانده پس رسول مقبول صلی الله علیه و سلم او را خطبه کرد و در سال چهارم از هجرت او را بعت نکاح خود آورد و در کاه رسول مقبول صلی الله علیه و سلم او را طلاق داد و حی بروی نازل شد که ارجع حصه فانی با صومعه قوامه و انباز و جنگ فی الجمله پس رسول مقبول در ارجع نمود روایت کرده شد از ان ام المؤمنین از احادیث سید المرسلین بمقدار شصت حدیث که از جمله آنها نام بخاری رحمه الله علیه سه حدیث آورده و در سال چهل و یک بلینچ وفات یافت و عمر و ان پسر حکم ناز جنازه بروی خواند فاذا اقمی قبضی یعنی بین ناگاه آن حصه کرد و ناله بیکرد و گفت پس کفتم من و پرسیدم از او اطلقک رسول الله صلی الله علیه و سلم که آیا طلاق داده است شمار رسول خدا صلی الله علیه و سلم و کفن خطاب از برای از وی مطهرات آن مرور کائنات است و در بعضی نسخها طلقن بغیر نموده لکن بنظر مستفهم درین هنگام حمزه و ف و مقدر است قالت لا ادری گفت حضرت حصه که نمیدانم من که رسول علیه السلام از وی مطهرات خود را طلاق داده یا نداده قد خلعت علی النبی صلی الله علیه و سلم پس در آمد من پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم ما مال را از و معلوم نایم گفت و انا فاقه پس کفتم من در حالی که من میتا و ده بوم اطلقت نسألك که آیا طلاق دادی تو ای رسول خدا صلی الله علیه و سلم زنهائی خود را قال لا گفت رسول مقبول که طلاق ندادم من زنهائی خود را فقلت الله اکبر پس کفتم من که خدا اعظم از کثر از جمیع موجودات است و این کلام در محل تعجب تعال کرده می شود و تعجب درین مقام از آنجهت بود که انصاحب انصار و مقهر ال رسول مقبول طلاق داشتند و پس از حضرت عمر را بطلاق رسول مقبول خبر داد لهذا حضرت عمر از فضل البشر سوال از طلاق کرد چون حضرت عمر از بن ان سر و معلوم کرد که او طلاق نداده و صاحب او در ضمن خود اظهار شد پس تعجب کرد و گفت خدا اکبر

فاز خدایت مبارک معلوم می شود که اصحاب کرم هر چه تمام بر تعلیم علم و احکام و دستنشد
و بر طالب علم لازم است که سعی کند در تحصیل معاش و اتجا و اورا ضرورت و سوال از مردمان
نکند و قهر و اعد مقبول است و اصحاب کرم با قوال رسول علیه السلام بایکدی مکرر نمیدانند و
میگفتند قال رسول الله صلی الله علیه و سلم و اورا مثل مسند میکند و اندیند از جبهه آنکه جمیع
اصحاب کرم هر دو لغات بودند در دفع در میان آنها تحقیق نمی شد و الضما معلوم شد که زون
در الزو و در آمدن در بار در درختانی اونی شوهر بائی آنها و نقیض از احوال آنها حاضر نیست و اعد

تعالیٰ اعلم

[illegible]

و انچه بدر حاضر شده بود و بقیه ثانیه حاضر شده بود و احوال او در باب ما با احوال الاعمال
دینیت گذشته قال قال رسول الله گفت ابو مسعود که گفت مردی که رای رسول
خدا را داد که ادرک الصلوة که نزدیک است من که می یابم نماز را مستطویل یا فلاح
را چه دراز میکند یا باین قراست را فلاحی نام قاضی عیاض گفته که این سخن شکل است
یا که تطویل قراة مستعدی از برای ادرک است نه از برای عدم ادرک بعد از آن گفته که
کو یا الف زیاده کرده شده پس از کلمه لا و یا ادرک بمعنی اترک است پس معنی آن شد
چرا نزدیک است من که پیایم نماز را از جهت تطویل قراة یا آنکه قریب نیستم که بگذرد
از جهت تطویل قراة یعنی البته خواهد مجتوا و او را می یابم و این توجیه او نیک است

وَأَمَّا الْفِتْيَةُ
 فَتَعْلَمُ وَأَنْتَ تَعْلَمُ
 أَدَارَى مَلِكُ
 مَدَنِيَّةٍ مَلِكُ
 قَالَ نَاسِئِي
 عَيْنُ بِنْتِ
 عَنْ لَيْسَ بِنْتِ
 حَارِثِ بْنِ
 مَسْعُودِ بْنِ
 قَالَ قَالَ رَجُلٌ
 يَا رَسُولَ اللَّهِ لَا
 أَكْفَارَ لَكَ
 الصَّلَواتُ فَيُصَلُّونَ
 يَا قَوْمُ

لیکن اگر در بیت همراه او مساعده نماید و ابوالرنا دسپرسران گفته که معنی این کلام
 آنست که آن مرد ضعیف و نحیف بود و چون امام درازی در قیام نمیداد پس البته تارید
 رکوع ضعف آن مرد زیاد و ترمی شد پس طاقت اتمام آن نماز همراه آن امام نداشت
 و این معنی بسیار پسند است لیکن آنچه مؤلف از قربانی باز میفایان بهمان استناد کرده
 مساعدت با و نمیکند زیرا که نقطه او چنان است الی لا تا خرعن الصلوة پس هیچ نیست که مراد
 آن مرد باین قول آن است که بسیار اوقات نزدیک با و نماز با جماعت از سبب تطویل
 قرائت نمیشود بلکه از جماعت از سبب تطویل قرائت پس میمانم و اختلاف علماء در نام شانی
 و مشکو عنه در کتاب الصلوة خواهد آمد ان شاء الله تعالی بوسع و راوی میگوید که قرائت
 النبی صلی الله علیه و سلم فی مؤظفة استند غصبا من یومئذ پس ندیدم من پیغمبر خدا صل
 الله علیه و سلم را در هیچ بند و نصیحت که سخت تر از روی ششم و قهر باشد از زوری که آن
 مرد این سخن گفت و قهر شد یعنی رسول علیه اسلام در آن روز بسیار خشم و قهر کرد که گاهی در نماز
 عمر خود شل آن ششم و قهر بوسع و از ذات مبارک آن سرور ندیده بود و این غضب شدید از جهت
 آن کرد که قبل ازین حضرت رسالت از تطویل قرائت منع فرموده بود فقال پس فرمود رسول
 محمود یا ایها الناس انکم موقوفون که ای مردمان بدرستی شما کزیر دهنده اید مردمان را
 از او را نماز با جماعت بسبب تطویل قرائت یعنی گویا غرض شما آنست که دو باره مردم نماز
 کنندگان اقدام بر جماعت از سبب تطویل قرائت ننمایند و خطاب بآن مطول قرائت بر سبیل
 تخصیص و افراد نکرد تا کرم و لطف او در حق آن مطول تبرک عتاب حاصل آید و تا تعلیم حکام
 از برای جلد انعام حاصل آید و توهم تخصیص از میان مرتفع و مندرج گردد و حضرت صلی الله علیه و سلم
 پس هر آنکسی که نماز میداد بمردمان پس باید که بسبکی و سانی بمردمان نماید یعنی را نام لازم
 که تطویل بخند قرائت را در نماز بلکه تعلیل و تسبیل قرائت بر معتقدان نماید فایده فهمیم
 التیاض و الضعیف و ذالک لاجل آنکه زیرا که در میان آن مردم چهار و ضعیف و صاحب کار می
 و تخفیف باینها لازم است و تخصیص این سه نفر در آن جهت واقع شده که این سه شامل
 از برای جمیع انواع تخفیف است زیرا که مقتضی از برای تخفیف یا در ذات شخص مشفق باشد
 یا خارج از و آنچه در ذات او متحقق باشد یا بحسب ذات او باشد پس پس با اعتبار عارض
 و اول ضعف است و ثانی مرض و ازینجهت مبارک معلوم شد که اگر امام تطویل کند و

فما یستمر من التیاض
 علی الله علیه و سلم
 فی مؤظفة استند
 غصبا من یومئذ
 فقال یا ایها الناس
 انکم موقوفون
 فمن صلی الله علیه و سلم
 فالتیاض و الضعیف و ذالک

یا گفت که سرخ شد روی مبارک او و این شک از روی است و این خشم و قهر از رسول
 اکرم از جهت واقع شدن رسول علیه السلام قبل ازین از اتفاق آنها منع کرده بود یا آنکه سائل
 در فهم قصور کرد پس قیاس کرد و تخمیری را که اتفاق در وی معین نیست بر آنچه اتفاق در وی
 معین است فقال مالک و لکس و لکس فرمود رسول علیه السلام که چیست از برای تو و
 برای کم شده و شتر یعنی چه می کنی تو بان شتر و غرض تو چیست از گرفتن آنها و مهمان
 سقاء ها و مال آنکه همراه آن شتر مشکها ای آنهاست و سقاء و بکسر سیرین جمله و بد
 مشک شیر و آب را گویند و مراد از سقاء درین جا مشکها است از جهت آنکه آنها در مشکها
 میوشند پس چند روز بهمان نوشیدن الکلی می نایند و جزاء ها و همراه آنها فعلها آنهاست
 و مراد در اینجا خف آنهاست یعنی سچل شتر و خدا و بکسر ها جمله و بدال عجمه و بد است
 ترو الماء و آدمی شوند آن شتر و آب را و تو می الشجر و میچند منس درخت را یا درختها را
 خند زها پس بگذر آنها را حتی یلقاها زها اما آنکه ملاقات کند آنها را مالک آنها حاصل
 آنکه تو از چرجه آنها را میگیری یا وجود آنکه آنها با سبب تعیش خود مستقل اند و حقیقتا ندکور
 مانع از اتفاق است لکن این سخن در شتر است که در صحرا یافت میشوند و اما آن شتر که در
 میان شهر یا یافته شوند یا در دیهاست شهر پس اتفاق و گرفتن آنها جائز نیست از برای
 آنکه مانع آن مرتفع است و موجب آن قائم و آن بودن آنها در معرض تلف و هلاک
 قال فقال له العجمی گفت آمد پس کم شده کو سپند ما حکم آنها چیست قال لک او
 لا حیثک اولی الذی گفت رسول مقبول که آن کم شده کو سپند از برای تو است
 یا از برای برادر تو یا از برای کرک درنده است یعنی اگر تو او را گرفت و تعریف کردی یک
 سال و مالک آن مال ظاهر و پنداشد پس آن کو سپند از برای تو است که استمتاع
 گیری از او و اگر مالک پیدا شد پس آن کم شده از برای او است و آن برادر تو است
 یا آنکه توان کم شده را گرفت و دیگر از مسلمان گرفت او را گرفت و تعریف کرد
 و مالک پیدا نشد پس آن کو سپند از برای آن مطلق شد و آن نیز برادر تو است و اگر تو
 هم گرفت و دیگر کسی او را نیز گرفت و او در صحرا و دیگر دپس آن از برای کرک درنده
 است یعنی غالب آن است که آن را کرک درنده خواهد خورد و ازین تقریر معلوم شد
 که مراد از آن در قول و لایحک عام است که شامل از برای مالک و مطلق دیگر است و ازین

فَقَالَ مَالِكٌ وَ لَكْسٌ
 وَ مِمَّا سَقَا هَا
 وَ حَلَا هَا وَ لَمَّا
 وَ رَوَى النَّحْشَبِيُّ عَنْهَا
 حَتَّى يَلْقَاهَا ثَلَاثًا
 قَالَ فَضَالَةُ الْعَجَمِي
 قَالَ لَا حَيْثُكَ أَوْ
 الْأَوَّلُ

[illegible]

و در حدیث آئیده از حضرت انس می آید که حضرت عمر فاروق بر هر دوازده نفر خود نشست
و گفت رضی الله عنه را و بالا سلام دنیا و بجز رسول و و جمیع آن است که حضرت
عمر رضی الله عنه در آن مجلس این هر دوازده نفر گفت و هر یک از دوازده نفر صحابه چیزیکه
یادداشت نقل کرده و دلیل بر اتحاد مجلس آنست که آن هر دو حدیث مبارک
در نقل قصه عبد الله پسر خدا فرقه مشترک اند و الله تعالی اعلم **باب**
من برك علي كعبته عند الامام او المحدث باب است در بیان آن که
که فرو خوا بانی بر هر دوازده نفر خود نرساند و مقتضای آن حدیث است که در هر
در مجلس لغت فرو خوا بانی در شتر را گویند لکن درین مقام در آری رسول مجاز
استعمال کرده شد و آن از قسم استعمال مقید در مطلق است حدیثنا ابو الیمان
قال اننا شعيب عن الزهري قال اخبرني عن النبي صلى الله عليه وسلم ان
است و احوال این نامه باین ترتیب در سابق گذشته است انك تقول الله صل
الله عليه وسلم حتى جاءك بدري رسول خدا صلی الله علیه و سلم از حجره
مبارک که بیرون شد فقام عبد الله بن حذافه پس بیتاد عبد الله پسر
خدا فرقه بنضم ها، جمله و بذل و بجا پس قیس قریش ستمی و او از جمله
همان جریین سابقین است و همان جریین سابقین آن کسانی که بیعت رضوان
رایافته اند و بعضی گفته اند که آنها آن کسانی که بسوی دوقبله ناز کرده باشند
و او کسی است که او را رسول قبول صلی الله علیه و سلم بمصاحبت مکتوب
شریف خود بسوی کسری فرستاده بود و آن کسری مکتوب شریف
آن غنم لطیف را پاره کرد و حضرت علیه السلام در حق او دعا بهلاک کرد
خدا بخود قصه آن گذشته فقال من انی پرس گفت که کیست پدر من یا رسول الله
قال ابوك حذافه فرمود رسول مجبور که پدر تو خدا فرقه است ثم انك
يقول سلوني بسمه بسیار کرد آنکه می گوید رسول علیه السلام که پدر من را
ای جماعه عظام از هر چیزی که میخواهید و این کثرت قول از سبب خشم و قهر بود و غیر
عمر علی ركب بنی هاشم و خوا بانی حضرت عمر جان خود را بر هر دوازده نفر خود
فقال پرس گفت که بنی هاشم را و بالا سلام دنیا و بجز رسول و و جمیع آن است که حضرت

باب من برك علي كعبته عند الامام او المحدث
باب است در بیان آن که
حدیثنا ابو الیمان
قال اننا شعيب عن الزهري قال اخبرني عن النبي صلى الله عليه وسلم ان
است و احوال این نامه باین ترتیب در سابق گذشته است انك تقول الله صل
الله عليه وسلم حتى جاءك بدري رسول خدا صلی الله علیه و سلم از حجره
مبارک که بیرون شد فقام عبد الله بن حذافه پس بیتاد عبد الله پسر
خدا فرقه بنضم ها، جمله و بذل و بجا پس قیس قریش ستمی و او از جمله
همان جریین سابقین است و همان جریین سابقین آن کسانی که بیعت رضوان
رایافته اند و بعضی گفته اند که آنها آن کسانی که بسوی دوقبله ناز کرده باشند
و او کسی است که او را رسول قبول صلی الله علیه و سلم بمصاحبت مکتوب
شریف خود بسوی کسری فرستاده بود و آن کسری مکتوب شریف
آن غنم لطیف را پاره کرد و حضرت علیه السلام در حق او دعا بهلاک کرد
خدا بخود قصه آن گذشته فقال من انی پرس گفت که کیست پدر من یا رسول الله
قال ابوك حذافه فرمود رسول مجبور که پدر تو خدا فرقه است ثم انك
يقول سلوني بسمه بسیار کرد آنکه می گوید رسول علیه السلام که پدر من را
ای جماعه عظام از هر چیزی که میخواهید و این کثرت قول از سبب خشم و قهر بود و غیر
عمر علی ركب بنی هاشم و خوا بانی حضرت عمر جان خود را بر هر دوازده نفر خود
فقال پرس گفت که بنی هاشم را و بالا سلام دنیا و بجز رسول و و جمیع آن است که حضرت

خوشنود شدیم مایان بخدا تعالی از جهت آنکه او پرورنده است و خوشنود شدیم
 مایان باسلام و انقیاد از جهت دین و خوشنود شدیم مایان بمحمد صلی الله علیه و آله
 از جهت آنکه او پیغمبر است و حاصل قول حضرت عمر است که مایان بکتاب خدا می گفت
 و سنت رسول صطفی راضی شدیم و باین قدر از جمیع سوال آنکه انکار نمودیم و آیین قول
 از جهت ادب و اگر هم رسول علیه السلام از برای شفقت بر مسلمانان گفت تا اید از رسول
 مقبول فرمایند و در زیر وید قول حق سبحانه جل شانه که فرموده ان الذين يؤذون الله
 ورسوله لعنهم الله واولئک هم المجرمون و این بطلان گفته که حضرت عمر فاروق از ان
 سوال نمود که سوالها کاهی بر سبیل لعنت و تعصب کاهی بر طریق شک و تردید باشد
 پس ترسید که بسبب آن عقوبت از همان نازل نشود پس گفت رضینا بامه تا آخر پس
 رسول محمود باین قول خوشنود شد **فصل گشت** پس خاموش شد رسول فاضلی الله علیه و آله
 و خشم و قهر از ان سرور آرد که گرفت چنانچه حق جل و علی شانه فرموده و لکن مکنت عن نوحی
 ان تعذب خطابی گفته که معنی غضب رسول علیه السلام در هر دو حدیث مبارک اشکال
 میکند زیرا که رسول علیه السلام فرموده لا یقضی القاضی و هو غضبان و درین مقام در حالت
 غضب خود حاکم مفصل نمود جواب آنکه طبع مبارک ان سرور اگر مانند طبع سائر مردم نبود
 بلکه او نور و از هر بود پس قیاس او بطبع مردم صحیح نیست از جهت آنکه غلط در قول او و خطا در
 فعل او برقرار نیماند زیرا که او معصوم بخط ایزد متعال بود و از همین قسم است آنچه حکم کرده
 بود از برای حضرت زبیر تا آنکه انفاری محکوم علیه گفت ان کان ابن عمک یا آنکه ابن
 و خط و تعلیم بوده حکم و تفصیل حاکم را جائز نیست که در حالت خشم قضا و حکم نماید و در عطا
 و معکم را جائز نیست که در حالت خشم و خط و تعلیم نماید و فرق است که در عطا لازم است که او
 در صورت خشمناک باشد از جهت آنکه او ترساننده است تا مردم سامعین از انداز او بترسند
 و اینچنان معلم و قیاسکار کند و قهر نماید بران متعلم که موافق فهم از و دیده باشد زیرا که
 آن بسیار اوقات داعی تربیوی قبول سخن است و آیین زجر لازم در حق جمیع شعیان
 نیست بلکه مختلف بحسب اختلاف احوال متعلمان است و اما در لازم است که نرمی در
 انفصال خصوصیات کند و در شستی کند از جهت آنکه ترس او در طبع مردم مرکوز است پس ماکر در
 وقت حکم سختی و در شستی نماید پس مردمان از سبب استیلا خوف و دهرشت بجنور او اظهار

فصل گشت

حق کرده نیتواند چنانچه حق سبحانه جل شانہ فرموده و لو كنت فظا غليظ القلب لا نقصوا عنك
 خولك و الله اعلم **باب** من اعاد الحديث ثلثا لم يثبت له به باب است در
 بيان آن کسی که تکرار کند حدیث را سه بار تا آنکه فهم کرده شود آن سخن را از آن کس گفته و در
 بیان ترجمه رد هست بر کسی که اعاده حدیث را مکرر کرده دانسته و طلب تکرار بر طالب بد دانسته
 و او را از بلاوت و حماقت شمرده و در اکثر نسخها لفظ عنه نیامده و بفهم بفهم یا و دفعه است
 و در بعضی روایات بکبراء آمده لیکن این وقتی صحیح می شود که لفظ عنه نباشد و بر تقدیر
 ثبوت او پس نصبت می است پس بس فقال پس گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم
 الا و قول الزور که آگاه باشید و بزرگترین کفایان بکبر گفتن سخن دروغ است یعنی کوهی
 و او را بدروغ و آلابسته بهره و تخفیف لام حرف تنبیه است و زور بضم زاء بجز معنی کذب
 و میل کردن از حق است و این کلام مؤلف اشارتست بسوی حدیثی که در کتابش شهادت ذکر
 خواهد کرد و آن چنان است که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود الا انکم باکر الکبائر ثلاثا
 قالوا بلی یا رسول الله قال الا شراک باسد و حقوق الوالدین و جلس متکئا فقال الا و قول
 الزور فقال اذ ان یکتب بها حتی قلنا لیت سکت یحس همیشه بود رسول خدا که مکرر میکردین
 جمله را که الا و قول الزور باشد تا آنکه گفتیم یا ان که کاشفته او خاموش شود یا آنکه همیشه مکرر
 میکرد و این شهادت زور را بر سبیل تاویل قول بشهادت یا آنکه همیشه مکرر کرد این خلاصه
 شالیه را که قول زور است و این قطعه البیت که مؤلف بر سبیل تعلیق بطریق جزم آورده که
 کرده و قال ابن عمر و گفته است عبد الله بن عمر حضرت عمر بن خطاب که احوال و در سبیل
 نوشته و این تعلیق صحیح از حدیث حجه الوداع است قال النبی صلی الله علیه وسلم که فرمود
 پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم در خطبه حجه الوداع هدی بلغث که تحقیق رساندم من ای
 جمیع احکام و اخبار که از درگاه تو بمن رسیده بود و جمیع مکلفان حاصل آنکه استیصال امر مستغنی
 نمودم ثلاثا سه بار یعنی گفت بار من بلغث که تحقیق رساندم من جمیع رسالات را یکجا
 مکلفین حدیثنا عنک به دفعه عین جمله و سکون با موعده و بدال جمله پسر عبدالله
 پسر عبد الصغار ابو سہیل خراجی بصریت و در سال دو صد و پنجاه و هشت با هو از
 وفات یافت قال انما هذا التعمید یعنی پسر عبد الوارث پسر سعید پدر ذکوان ثوری
 بصری و کینت او نیز ابی سہیل است و در سال دو صد و هفت و هشت وفات یافت قال انما

سخن تکرار
 باب من اعاد
 الحديث ثلثا
 لم يثبت له به
 فقال
 الا و قول
 الزور
 قال ابن عمر
 و قال النبی
 صلی الله علیه
 وسلم
 هدی بلغث
 حدیثنا عنک
 قال ابن عمر
 و قال النبی
 صلی الله علیه
 وسلم
 انما هذا التعمید
 قال ابن عمر
 و قال النبی
 صلی الله علیه
 وسلم
 انما هذا التعمید

بعد از آنکه دست دروغ برین موضع برآوردند و دست پس تو حیدر صبح در نیامان آن است
 که مراد این است که عاقبت رسول مقبول چنان قرار گرفته بود که وقتی که می آمد بر
 یک گروهی پس آن سلام اندر می رسیدند بر آن گروه میداد و چون باذن آنها
 بر سر آنها نهد و بگوید سلام تحیت بر آن قوم می داد و بعد از آن در مجلس می نشست و رسول مقبول
 همراه آنها مشغول می شد چون مجلس تمام می شد پس رسول علیه السلام بر همان گروه
 انعام سلام دوای می کرد و این هر چه سلام در شریعت رسول علیه السلام مسنون اند این
 بطال گفته که ذکر اراکام و سلام از حدیث آن بود که رسول علیه السلام فرمود که آن گروه
 اناک سلام و کلام الله است و از اناک بهوش خود و نفییده و بهوش خود نشینده باشند یا نه
 چه به انچه در تعلیم و مواعظ مکرر اسلام می کرد و درین حدیث مبارکه اشارت است که
 آنکه منعمانیت خود می است که با و بیان و افعال و افعالی می شود و الله تعالی اعلم
 حدیثی است در بیضا که رسول مقبول فرمود که انا ابو عوانه بنعم عین بهیله عن ابی
 انیس که یک بار در مسجد و این بن حجر بن یوسف بن ماهابی که سر را عن عبد الله
 بن عمر و بهر خاص و احوال همه در مباحثی که فرموده قال گفت عبد الله پس فرمود
 تخلف رسول الله علیه و آله و سلم که پس ما در رسول خدا صلی الله علیه
 و سلم در یک سفری سافر کرده که سفر کرده بودیم مایان آن سفر را قادیان
 پس یافت رسول خدا مایان را یعنی لایحی شد مایان و ادراکنا بفتح کاف است
 و قد ارهقنا الصلوة و حال آنکه بدستی مؤخر کرده بودیم مایان نماز را و در
 بعضی شبها و قدره ثلثا الصلوة آمد یعنی و حال آنکه پوشیده بود مایان را
 وقت نماز و آن نماز را محض بود و نحن متوضاء و حال آنکه مایان وضو
 میکردیم فجعلنا من علی از جلفنا پس کردانیم و شروعه نمودیم
 مایان که است می کردیم بر پا بجا می نشست خود فساد می داشت و صلوات
 پس او را کرد و رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود
 ترا از خود و گفت و سئل لا تخف من النار
 که ملک است یا چاه است بر این پاشنه
 یا بنابر از تشش و درین سفر توفیق از دست خدا

حدیثی است در
 قال ابو یوسف
 عن ابی یوسف
 عن ابی یوسف
 ما هکذا عن عبد
 الله بن عمر
 قال تخلف رسول
 الله صلی الله
 علیه و آله و سلم
 من سافر فانه
 قادیان و قد
 ارهقنا الصلوة
 ونحن متوضاء
 فجعلنا من علی
 از جلفنا پس
 کردانیم و شروعه
 نمودیم
 مایان که است
 می کردیم
 بر پا بجا می
 نشست خود
 فساد می داشت
 و صلوات
 پس او را کرد
 و رسول خدا
 صلی الله علیه
 و سلم فرمود
 ترا از خود
 و گفت و سئل
 لا تخف من النار
 که ملک است
 یا چاه است
 بر این پاشنه
 یا بنابر از
 تشش و درین
 سفر توفیق
 از دست خدا

دو بار یا سه بار کلام مذکور را گفت و تحقیق این حدیث مذکور در باب من رفع صوته بالعلم
گذشته و الله تعالی اعلم **باب** ضلیم الرجل آمنه و آمله باب است در بیان
آموزاندن مرد کثیر خود را و اهل و عیال خود را احکام شریعه و دمه بفتح همز و هم خلاف
حره را گویند و عطف اهل بر امه از باب عطف عام بر خاص است و مطابقت حدیث آینده
از برای این ترجمه در کثیر بنص است و در اهل بقیاس نیز که اتهام در تعلیم و انض و سنن
و سایر احکام زیاد تر از اینها آن یا با و است حدیثی که در این کتاب بتجفیف لایم
و احوال و در باب قول النبی صلی الله علیه و سلم انما علمکم بالله گذشته قال انما المحاربه
بضم میم و فتح حاء جمله در بر جمله و بیا موده و بیا شنه و تخا نه می شده و جمله الرحمن
پسر محمد کوئی است و در سال یکصد و هشتاد و پنج وفات یافت و نیست
از برای او زردام بخاری مکرر این حدیث مبارک و یک حدیث دیگر در عیدین قال
انا صالح بن جحان او صالح بن پسر صالح بن پسر جحان کما جمله مفتوحه و بیا شنه
تخا نه می شده و چون ابوی محمدی کوفی است و مؤلف او را منسوب بسوی پدر
او کرد و مراد باین صالح صالح پسر جحان قرشی نیست و جحان منصرف و غیر منصرف
است گفته اند که مردی بسوی بلاد شام آمد و نام آن مرد جحان بود پس از آنکه
پرسید منصرف جحان نام لایس بلد شام گفت ان اگر منته فلا یصرف والا فیصرف
و حکما توجه او باین کردند که اگر بلاد شام را اگر کم کرد پس گویا او را زنده کرد پس او دین
بنام او خود از می شد پس غیر منصرف شد زیرا که در آخر الف و نون زائدان اند
و اگر او را اگر کم نکرد پس گویا او را زنده کرد پس دین بنام او ما خود از بین شد پس
منصرف شد قال قال حاضر الشیخ فی شرح شیخ محمد ابو جعفر و هم لانی که در باب المسلمین
سلم مسلمان گذشته جگ تثنی بانی فوجد فی سینه ابو بردة که بر نام او حاضر شعبی کوئی
است و پدر او ابو موسی سریت عن ابی له پدر خود ابو موسی شمری
که نام او ابو عبد الله است و احوال این مرد و در باب ای الاسلام فضل گذشته
قال رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت پدر او که گفت رسول خدا صلی
الله علیه و سلم ثلاث لا یخلفن احدکم که سه چیز اند که از برای آنها و فرود و ثواب است
از این احوال است که ان من یحب الله و رسوله و یحب المسلمین و یحب نفسه و یحب

باب تعلیم
امته و آمله
مطابقت حدیث
سلا یقال انما
نالیادی قال
تالیادی
قال قال عمار
قال قال عمار
ابو بردة عن
ابو بردة قال قال
رسول الله صلی
الله علیه و سلم
ثلاث لا یخلفن احدکم
من یحب الله و رسوله
و یحب المسلمین و یحب نفسه
و یحب

از اهل کتاب که ایمان آوردند پیغمبر خود و ایمان آوردند محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم و توبه
مضاعف از برای این مرد بایان مضاعف حاصل شد و لفظ ثناب باعتبار معنوم
عام است مکن مراد درین مقام خاص است که آن توریة و انجیل است چنانچه در خصوص
قرآن و احادیث شائع و ذائع است و بعضی گفته اند که مراد با و درین مقام انجیل است
پس پس بعد ازین بعضی از محققین گفته اند که تخصیص مراد وقتی صورت می بندد که مذهب انبیاء
مانند از برای یهودیه باشد مکن بعضی از محققین گفته اند که احتیاج بسوی اشتراط نیت
از جهت آنکه حضرت عیسی علیه السلام را ایند علام بسوی جمیع اشخاص نبی هراکیل فرستاده بود
پس هر کسی که همراه او ایمان آورده البته آن کس منسوب با و شد و هر کسی که با و ایمان
نیامورد و بر یهودیت خود ماند البته آن کس مؤمن نشد پس او را حدیث مبارک شامل نشد
زیرا که رسول علیه السلام شرط کرد در آن حدیث که آن کس پیغمبر خود مؤمن باشد آری
در وی داخل شد آن کسی که از بنی اسرائیل نبود و در مذهب یهودیه بود یا آن کسی که بجنون حضرت
عیسی حاضر نشد و دعوت او با و ننیز رسید زیرا که او یهودی مؤمن است از جهت آنکه او
ایمان بکفرت موسی علیه السلام آورد و بعد از آن پیغمبر را تکذیب نکرد پس هر یهودی که ازین
دو وصف باشد و وقت بعثت و نبوت و رسالت محمد صلی الله علیه و سلم برادر یافت و بان
رسول عالمیان نیز ایمان آورد پس البته او مندرج در حدیث مبارک است و از همین قسم
است از عرب اهل بین و خزان که در دین یهودان داخل شده بودند و آنها را دعوت
حضرت عیسی ز سید بود زیرا که رسالت او مختص بنی اسرائیل بود و درین جمیع
اشکال نیست آری اشکال در جامع یهود است که بجنور پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم بودند
و بتحقق ثابت شده که آیت مطابق از برای این حدیث مبارک قول صحیحی بجایه جل شانهد
که فرموده اولئک یؤتون اجرهم فربین و این آیه که میم در شان عبد الله بر سلام و
رفیقان او در اسلام نازل شده چنانچه مفسرین آن تفسیر این آیه قرآن تصریح کردند و
شک نیست که آنها از بنی اسرائیل بودند و به حضرت عیسی علیه السلام ایمان نیاموردند بلکه
بر ملت یهودیه باقی و مستمر بودند تا آنوقت که محمد صلی الله علیه و سلم مبعوث شد و بان
سرور عالم ایمان و اذعان آوردند و بتحقق ثابت شد که اینها داده می شوند مزد و ثواب را
دو بار و محقق طبعی گفته که احتمال دارد که این حدیث مبارک بر عموم و شمول خود باشد زیرا که

جائز است که طریقان ایمان به رسول عالمیان سبب از برای قبول جمیع آن ادیان باشد
 اگرچه آن ادیان منسوخ باشند و ممکن است که گفته شود در حق این جماعه که بدین مقدمه
 بودند که دعوت حضرت عیسی علیه اسلام باینها رسید زیرا که آن دعوت او در اکثر
 بلاد رسیده است پس آنها را دین یهودیت مستمر و باقی بودند و به پیغمبر خود حضرت
 موسی علیه اسلام ایمان آورده بودند تا آنکه دین اسلام آمد پس ایمان آوردند به محمد صلی الله
 علیه و سلم پس اشکال باین تقریر مرتفع شد و تخصیص اهل کتاب شاید از آنجمله باشد که در
 میان فرق کفار اهل کتاب و سایر کفار نیست که اهل کتاب محمد صلی الله علیه و سلم
 را می شناسند چنانچه حق سبحانه و تعالی فرموده بگردونه مکتوبه بعد از نوح فی النوریه و
 ان یبیل و نشر موده الذین اتیناهم الکتاب لیقرؤنه لکما یغفر لکم انما یغفر لمن یرکب
 که از جمله آنها ایمان آورد و متابعت کرد محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم البته او را دواجر
 و فضل بسیار مؤمنان باشد و همچنان کسی که از آنها تکذیب اومی نماید گناه و بار او
 سخت تر از گناه و بار سایر مردم باشد و مانند این حکم در حق ازواج مطهرات از سرور
 کائنات وارد شده از بهیشت آنکه وحی از جناب پروردگار در خانه آنها بر رسول
 مختار نازل می شده و اگر گفته شود که چرا ازواج مطهرات در نجات مبارک
 مذکور نشده پس عدد چهار می شد جواب آنکه حکم آنها مختص بانهاست و این سه
 امور که درین حدیث مبارک مذکورند عام و مستمر و باقی تار و ز قیامت اند فاند
 حکم زن کتابیه حکم مرد است چنانچه در اکثر احکام این سخن مطرح است و العبد المملوک و
 و ذی اادی حق الله و حق مولیه و ذی ازان سه مرد بنده است مملوک و قتی که ادا
 کند حق خدای تعالی و حق مولای خود را و جمع موالی از آنجمله فرموده که احتمال دارد که آن بنده
 مملوک برای جمع موالی باشد یعنی آن مملوک مشرک باشد در میان جماعه مردمان پیر
 بران بنده لازم است که حق جمع موالی خود را ادا نماید و توصیف بعد بملک ازان
 جبهه کرد که جمیع ناس بنده خدا تعالی اند پس قصد کرد که این بنده را جدا از سایر بندهگان
 نماید پس او را توصیف بملوک کرد و حق خدا تعالی آنچیز نیست که در ذمه او از عبادت
 لازم است مثل نماز و روزه و حق موالی امتثال امر و خدمت آنها باشد و موالی اگر چه لفظ
 مشرک است در میان معاصی و لیکن مراد در اینجا از و سبب است و اگر گفته شود

و العبد المملوک
 و ذی اادی حق الله
 و حق مولیه
 و ذی ازان

و اگر گفته شود که هر کسی که نماز کند در روز ادا نماید پس آن کس نیز دوا بر باد و همچنان هر کسی
 که جمع در میان دو کار نیست که مستحق دوا بر گردد و همچنان دل که حق خدای تعالی را دخی
 و الدرا ادا کند البته آن دل مستحق دوا بر گردد پس جهت تخصیص این سه خصال چیست جواب
 آنکه فاعل هر یک از این سه خصال جامع در میان دو امر است که در میان آن دو امر مخالفت
 عظیمه و مباهنه جلیله است پس لعل آن هر دو امر فاعل هئین است و فاعل بدو کار متنافی
 است بخلاف سالک خصال که جمع هئین در میان آنها نیست و اگر گفته شود که لائق است که
 از برای مرد اخیر چهار اجر باشد اجر تادیب و اجر تعلیم و اجر اعتقاد و اجر تزوج بلکه لائق است
 که او را هفت اجر باشد جواب آنکه مناسبت این صورت ثالثه با دو صورت سابقه از آن جهت
 است که در هر صورتی از آنها جامع در میان امون متناهیین است پس معتبر در ثبوت اجر در هر
 صورت از آنها آن دو مرتب متنافی است نه سائر احوال منظمه که گفته که در صورت اخیر دوا بر
 مرتب براعتاق و کمال است از جهت آنکه تعلیم و تادیب موجب اجر است در اولاد و خویشا
 و جمیع مردمان و تخصیص کمین را ندارد و بعضی گفته اند که دوا بر مرتب تعلیم و تادیب است
 از جهت آنکه کمال انسان باین دو چیز است ثم قال عامر است ترفعت عامر یعنی که رادی
 اینجند نبوی است اعطینا که کما تغیر شیخ که دادیم و تعلیم کردیم بایان ترا این مسئله
 بغیر از گرفتن چیزی از اموال دنیا و ظاهر آنست که مخاطب باین خطاب صالح است که اینجست
 مبارک را از ظاهر شعری هم کرده لکن صواب آنست که مخاطب باین خطاب مردی از زنها
 است که از عامر شعری سوال کرده بود از حال کسی که از او گفته کینز خود را بعد از آن همان کینز معتقد
 را در عقد نکاح خود آورد چنانچه در ترجمه صبی علیه السلام از همین کتاب مبارک خواهد آمد انشاء
 الله تعالی و قد کان یزکی و تحقیق بود قبل ازین حال برین فنوال که سواری کرده
 می شد و کج نمود می شد بینا و دها در مسئله که کمتر و اسان تر ازین مسئله باشد
 علی المذنب یسوی مدینه رسول خدا صلی الله علیه و سلم و این سخن در عصر سید المرسلین و
 عهد خلفا و رهشیدن بود که جمیع اصحاب کرام بخدمت رسول علیه السلام در جهان اجمعه
 مبارک که مجتمع بودند و پس از مرور زمان مذکور اصحاب کرام فخور در بلاد متفرقه و اما
 منقده شدند زیرا که قوت چهار در هر عصر از چهاران برای اهل اسلام بضررت خالق
 ناکام میسر شد و در همان بلاد مفتوحه اصحاب کرام سکونت اختیار کردند و این بر شهر بعلما

لطائف خود گفتاگردند مگر آن کسی که طلب توسع در علم میکرد پس آن گس کوچ و رحلت بشهر
دیگر میکرد چنانچه مدیث حضرت جابر درین باب گفته و از همین جهت تعبیر کرد یعنی بقول خود
کان باوجود آنکه از جمله بکار تالین بود و اگر گفته شود که در ترجمه باب تعلیم اهل نیرند کور بود
و در نیردیش مبارک چیزی نیست که دلالت بر تعلیم اهل نماید جواب آنکه تعلیم اهل بوسیل
قیاس شرعی از تعلیم کنیز معلوم میشود یا آنکه ترجمه کرده بود و اراوه کرده بود که لاحق کند
مدیث مبارک آن ترجمه لکن در نیافت نووی گفته که در قول شعبی تحریف از برای طلب
و سامع است و بیان آنچه سلف صالحین بسوی بلا بدیده مساقه میداده از برای تعلیم یک
حدیث نبوی قطع میکردند و این بطل گفته که در نیردیش مبارک بیان فضل در نیردیش
است و بیان آنکه آن بقعه مبارکه معدن از برای علم و فهم است و بعد علم باب
عظای الامام القیام و تعلیمین باب است در بیان چند وضعیت کردن امام بزرگ
زنها را و آموزانیدن آنها و عطف استفاد از قول و است انی اری کلین اکثر اهل النار لا یکن
یکثر من اللعن و کفر من الشیر و تعلیم آنهاست فاد از قول و است و امر من بالصدقه کویا
رسول مقبول زمان را تعلیم کرده که صدقه و انفاق مال در راه ایزد متعال سبب تغییر کائنات
آن جامع زمان است و مقصود مؤلف ازین باب است که تعلیم اهل محض بصاحب
اهل نیست بلکه از برای بادشا و علم و فایز آن نیز منسوب و فضل است حدیث
سکیمان بن حویب کما جمله و را از آنکه و بیام موده از دی بصیرت که احوال و در باب
من که ابن یعود فی الکفر گذشته قال لا شعبه یضمین معجم مبارک گذشته عن یونک
پسر ابی شیمه سختیانی بصری که در باب حلاوة الایمان گذشته قال سمعت عطاء بن
ابن ربیع یقول یا جمله و بیام موده مخففه و کما جمله قریشی کی تا بهی است و او از اهل فقه
و اکمل علما بود است عیال پیرامیه گفته که عطا بسیار خاموشی میکرد چون تکلم زبان میکرد کویا
سفته از علم و حکمت میکرد و او مؤید بتایید حق متنا از جمله منلق بود و متفاد دج در حیات خود کرد
و عمر او صد سال بود و در سال یک صد و چهارده یا نازده وفات یافت قال سمعت
ابن عباس قال شهد علی بن ابی طالب علیه السلام و قال عطاء شهد علی بن عباس
فمنعت ابن عباس که کویا میدهم من بر نمیبند فدا صل الله علیه و سلم با گفت عطا و پسر
ابن ربیع کویا میدهم من بر حضرت ابن عباس و این شک و تردید از رویست

بخاری ج ۱ ص ۱۰۰

باب عطفه و تعلیمین
الشیاء و تعلیمین
محدثا سکیمان
من حدیث قال
انا شعبه عن
انوب قال سمعت
عطاء بن ابی رباح
قال سمعت ابن عباس
قال شهد علی بن
صلی الله علیه و سلم
و قال عطاء شهد
علی بن عباس

که لفظ شهید از قول حضرت ابن عباس است یا از قول عطاء و لفظ شهید دلالت میکند
بر جرم و یقین نزد اهل لغت و دین تا ناکند از برای تحقق مشهور و وثوق بوقوع او حاصل آید
اِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حَجَّ که بدرستی بغیر خدا صلی الله علیه و سلم پیرون شد
از صفهای مردان بسوی صفهای زنان و این در روز عید فطر یا قربان بود بعد از رجوع
او از مصلی عید و معه بلال و حال آنکه همراه آن حضرت رسالت حضرت بلال بود
و بلال بر وزن بلال پس رباح بفتح را، جمله و بیاء مخفیه موحده و بجاء جمله شش قرشی
یعنی است و کنیت او ابو عبد الله یا ابو عمر یا ابو عبد الرحمن یا ابو عبد الکریم است و او در زمان
قدیم اسلام بر رسول کریم آورده بود بلکه گفته اند که او اول کسی است که اسلام ظاهر کرد و او را
بر انطباق اسلام کفار عذاب تمام نمودند چون رسول با کمال آن حال بلال را دید فرمود
لولا ان عندنا مال اشترینا بلالا پس حضرت ابو بکر از برای عم خیرالناس حضرت عباس گفت
که خرید کن بلال از برای ما یا این پس حضرت عباس به پیش سینه او آمد و او را
گفت که آیا مرضی تو هست که بلال را با میان بفروشی و ما یا این او را بخریم آن زن
قیحیه گفت که ای عباس چه میکنی بان بلال که آن مرد نبیست است پس عباس گفت
که ترا بماند تعال چه عرض هست اگر او را میفروشی ما او را بخریم پس آن زن قیحیه حضرت
بلال را بحضرت عباس فروخت و حضرت عباس او را بخدمت حضرت ابو بکر
ردان کرد و حضرت ابو بکر او را قبول نمودن را بحضرت عباس فرستاد حضرت ابو بکر او را
در همان ساعت در راه حق سبحانه جل شانہ آزاد کرد لکن رسول قبول صلی الله علیه و سلم
فرمود در حم اندا با بکر زوجی گرفته و حنفی الی دار الهجرة و عتق بلال من ماله و بعضی گفته اند
که حضرت ابو بکر خود او را خرید و حال آنکه کفار بد کردار او را در زیر سنگهای بسیار دفن
کرده بودند و او در غم رسول کریم مؤذن و مکعب بود چون رسول مقبول انتقال از دنیا بدو
اقبال نمود پس حضرت بلال قصد بر این مبالغه کرد که از این مقدس بسوی بقعه شام انتقال نماید
پس حضرت ابو بکر رضی الله عنه او را گفت که رفتن تو از جوار رسول مختار بسوی بقعه شام
مطابق نیست بلکه بودن تو نزد ما یا این بهتر و خوشتر است پس حضرت بلال گفت که ای
ابا بکر اگر تو ما را از برای جان خود آزاد کردی پس مرا پیش خود نگهدار و اگر از برای رتب عالم
مرا عتق و آزاد کردی پس مرا بسوی خدائی تعالی بگذار پس حضرت ابو بکر گفت

آن صحابی است
علیه السلام
و معه یاد

و شروع کرد حضرت بلال که میگفت و جمع مینماید آن انداخته ز نهار در طرف جامه خود و چادر
خود و قال انما عجل عن القیام عن عطائه قال ان عبا بن اشهد علی النبی صلی الله علیه
وسلم و گفت اسماعیل پسر علی در بنام حدیث سابق که آن مروی است از ابوب اسحاق
که گفت ابن عباس که گویا میبدم من بر پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم و مراد مؤلف ازین
کلام نیست که اسماعیل محدث در ضمن اسناد حدیث مذکور لفظ عن در عطا آورده نه لفظ
سمعت و در ابن عباس بلفظ قال انفا کرده و لفظ سمعت طرح کرده و ایضا بخرم کرده
که لفظ اشهد از کلام ابن عباس است پس پس و این کلام را بر سبیل متابعت ابرار
تقویت و تشبیه حدیث مذکور آورده و این کلام تعلیق از بخاری است زیرا که او
اسماعیل مذکور را ملاقات نکرده از جهت آنکه اسماعیل مذکور در سال اول امام بخاری
که آن سال یکصد و نود و چهار سال باشد و وفات یافت و احوال او در باب حب
الرسول من الایمان که نشسته و احتمال دارد که این کلام معطوف بر قول او قال قد ثاب
شعبه باشد پس مراد آن باشد که دشنام سلیمان قال دشنام اسماعیل پس برین تقدیر این
کلام از تعلیق خارج شد و مسند شد این بطل گفته که در تحذیر مبارک گفتند که بر
امام لازم است که احوال مردم رعیت را محض نماید و آنها را تعلیم نماید و وعظ کند و مردان
و زنان درین حکم برابرند و ایضا درین حدیث مبارک و دلیل است که صدق سبب نجات
از درکات التشن و فزع است چنانچه گفته که درین حدیث مبارک دلیل است بر آنکه عطارین
بی اذن شوهر جائز نیست و اما آنچه روایت کرده شده از رسول مقبول صلی الله علیه و سلم
که فرموده لایکل لامرؤه عطیة الا باذن زوجها پس محمول است بر عطا نیکه در غیر راه رشد
و هدایت باشد یا مراد آنست که از مال شوهر خود بی اذن او صرف کند اما از مال خود
پس جائز نیست که بی اذن شوهر خرج نماید نوی گفته که درین حدیث مبارک آنست که
وعظ زنهار و بیان امور آخرت بر آنها و تعلیم حکام اسلام از برای آنها مستحب است و زنهار
و تنبیذ در نماز مرد حاضر شوند البته لایق است که آنها یک گوشه و کنار از مردمان باشند
و صدقه نظیفة محتاج با نیاج و قبول نیست و در وی مواظبات کافی است و ایضا در بخاری
مبارک دلیل است بر آنکه صرف صدقات عامه بسوی منصرف معینه مغرض بایام
است و ایضا تصدیق زن از ملل خود بغير اجازت شوهر خود روایت و این جو از منکر در

قال ابن عباس
عن النبي صلى الله عليه وسلم
قال ان عبا بن اشهد
علي النبي صلى الله عليه وسلم
وسلم

در سیوم حصه مال او نیست و امام مالک رحمة الله علیه گفته که صرف کردن زن از مال خود بی اذن شوهر زیاد در سیوم حصه مال روا نیست و دلیل باین است که رسول مقبول از آن زن آن سوال نکرد که آیا این مال که شما صدقه کرده اید باذن شوهر یا مقرر است یا نیست یا این مال زیاد از ثلث مال است یا نیست و اگر حکم مختلف می بود هر آینه سوال بر وجه مذکور میکرد و بعضی گفته اند که ازین حدیث مبارک معلوم می شود که پیروان گردون زن آنها که صاحب حسن و جمال نباشند در هر دو عیجت مجتنب است و ایضا درین حدیث مبارک دلیل است بر آنکه چهل در جا عه ناس عقل است و در عقود و تصرفات صحت است زیرا که رسول علیه السلام تفحص نکرد از آن زنهای اندازنده که آن همه عاقل بالغ بودند یا بنودند و الله اعلم **باب** الخمر علی الخمر فی باب است در بیان تحت نیاز و در حدیث و حدیث در اصل لغته یعنی جدید است و مراد باد و در عرف شرع اخیر می است که نسبت کرده شود بسوی رسول مقبول صلی الله علیه و سلم گویا اراده کرده شده است با و متقابل قرآن زیرا که او قدیم است حدیثا عبد الله بن ابی سنان عن عبد الله بن مسعود عن ابي هريره عن النبي صلى الله عليه وسلم قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انما الخمر في الخمر كالماء في الماء و در شی عاصمی مدنی که ابو القاسم فقیه است قال حدیثی سلیمان بن ابراهیم که در باب امور الایمان گذشته عن عاصمی و بن ابی حمزه و یفصح عن جمله و یوادر بر و او ابوعبده مدنی مولای مطلب پسر عبد الله پسر خطاب یفصح عاه جمله و سکون نون فصح طاء جمله و بیا و موعده مخرومی قرشی است که در اول خلافت ابی جعفر منصور وفات یافت عن سعید بن ابی سعید المقبری یفصح با موعده و ضم و اگر چه در اصل اوست و ادابو سعید مدنی است که در باب الدین سر گذشته عن ابی هریره و رجال این اسناد بهمیدند اند آنکه قال یا رسول الله که بدستی آن ابو هریره گفت که ای فرستاده خدای تعالی و در بعضی نسخا قیل یا رسول الله آیه یعنی گفته شد که ای فرستاده خدای تعالی انکم آمنتم بالناس بشفا عندک یوم القیمه کیست سعادتمندترین مردمان بشفاعت تو ای سید مرسلان در روز قیامت که روز حشر و ندمت است و شفاعت ما خود از شفیع و شفیع عبارت از ضم کردن شی است بسوی مثل گویا شفیع که فرد بود پس شفیع از شفیع کرد بضم کردن جان خود بسوی او قال رسول الله صلی الله علیه و سلم که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و سلم لقد ظننت یا ابا هریره بر آینه بدستی که

باب من حج على مكة
 حفتا عبد الله
 بن عبد الله قال
 حدثني سليمان
 عن عمر بن الخطاب
 عن أبي سفيان
 عن أبي هريرة
 عن أبي هريرة
 أنه قال قال رسول
 الله من أتى مكة
 التي بين يدي
 يوم النحر فحج
 رسول الله صلى
 الله عليه وسلم
 لقد حلفت
 يا أبا هريرة

کرده بود و من ای ایا هر چه آن لایسنا کنی عن هذا الحدیث احد انکمه فی پرسمان از این
 حدیث به یکسانی اول و پیش تر از تو بلکه تو از همه مردم سابق ازین حدیث سوال
 خواهی کرد و بعد از آن من جزو حدیث علی الحدیث از برای آن چیزی که دیدم آن چیز را که آن
 حرص تو بر حدیث یا از برای دیدن آن بعضی حرص تر از حدیث و آن کمان من همان کمان
 واقع شده بعد از آن رسول علیه السلام بجواب سوال آن شروع کرد و فرمود الله بعد
 ان انیس بشفاعتی يوم القيمة که سیدترین مردمان شفاعت من در روز قیامت
 من قال لا اله الا الله و آن کسی هست که گفت لا اله الا الله یعنی نیست هیچ معبودی با حق
 و رجاء موجود است مگر ذاتی که مستجمع جمیع صفات کمال از جلال و جمال است و مراد
 باین مقول تمام کلمه طیبیه است یعنی لا اله الا الله محمد رسول الله پس این کلام از قبیل
 ذکر خبر است که مراد از و کل باشد چنانچه قائلی گوید قرات الم یعنی خواندم من جمیع
 بشور و مبارکه را یا گوید من الحمد و خواندم و مراد و جمیع سوره فاتحه باشد و مراد از قول
 مذکور قول نفسانی است نه قول لسانی زیرا که اگر قصد بقی بدل داشتیم باشد و زبان
 نگویم پس آن نفس نیز شفاعت سعید خواهد شد مخصوصاً من قلبه یعنی در حالی که
 اخلاص کننده باشد آن قائل از دل خود و در بعضی نسخها خالصا بدل مخلصا آمده یعنی در حالی
 که آن قول خالص ناشی از دل آن کسی باشد او نفسیه یا از نفس باطن او و این شکر
 از حضرت ابی هریره است و قول او من قال لا اله الا الله اقر از از مشرک است و قول
 او خالصا من قلبه اقر از از منافق است و یقید بناس بر نفی شفاعت از نوع جن و نوع ملک
 دلالت نمیکند زیرا که مفهوم لغت نردجه و علما حجت نیست چنانچه در اصول فقه مذکور
 است و اگر گفته شود که مشرک و منافق شایسته از سعادت ندارند و هیغه اسعد که اسم
 تفضیل است دلالت می کند که نفس سعادت از برای آن هر دو نیز ثابت است بجواب
 آنکه اسعد درین مقام یعنی سعید است یعنی اسم تفضیل بمعنی اصل فعل است یا آنکه تفضیل
 بحسب مراتب است یعنی سعیدترین مردمان شفاعت آن کسی است که بگوید
 این کلمه طیبیه با خلاص تمام که به نهایت رسیده باشد و سعید شفاعت آن کسی
 است که بگوید این کلمه مبارکه را و اخلاص او بآن درجه نهایت رسیده باشد
 و در این براراده اخلاص مؤکد بالغ ذکر قلب است زیرا که معدن اخلاص

ان لا یسأل عن
 هذا الحدیث
 یارایه من حدیث
 علی الحدیث
 اسعد انیس
 شفاعتی يوم
 القيمة من قال
 لا اله الا الله
 من اخلاص قلبه
 و توفیق

کلامی از قول امامان
 در این باب است

اول است پس فایده در ذکر آن تا کید است چنانچه صاحب کشف در قول حق سبحان
 جل شانہ فایده آخری نقل کرده و تحقیق تفضیل براتب آن است که رسول مقبول
 صلی الله علیه وسلم از برای جمیع خلق شفاعت بدرگاه حق جل و علی شانہ خواهد
 گرد تا آنها از هول موقف آرام می گیرند و ایضا رسول مختار شفاعت از برای
 بعضی کفار به تخفیف عذاب بجناب یزد و ناب خواهد کرد چنانچه در حق ابله
 طالب میج شده و ایضا شفاعت در حق بعضی از عصاة مؤمنان خواهد کرد
 تا آنها را از آتش دوزخ بیرون آرد بعد از آنکه آنها در وی داخل شده باشند
 و ایضا شفاعت می کند در حق آن مؤمنان که مستحق دخول آتش اند تا آنها
 هرگز داخل در آتش دوزخ نشوند و ایضا از برای بعضی مؤمنان
 شفاعت می کند تا آنها در بهشت بجز از حساب و کتاب در آیند و ایضا
 از برای بعضی مؤمنان شفاعت می کند تا آنکه بعد از دخول بهشت
 حق تعالی درجات آنها بلند نماید پس اشتراک در نفس سعادت شفاعت
 ظاهر شد و امجد بآن شفاعت مؤمن مخلص است **باب** کیف یقبض العلم
 باب است در بیان آنکه چگونه قبض کرده و گرفته میشود علم را از مردم و کتاب محمد بن
 عبید الله بن العزیز و نوشته صاحب حداد و تیز عمر پیر عبدالعزیز که احوال و مناقب آن
 در اول کتاب الایمان گذشت و الی این کفر بن حزم بسوی ابی بکر پیر حزم که فائق
 در فهم و جزم بود و کینست او ابو محمد و ابو بکر پیر محمد پیر عمر و پیر حزم بفتح حاء مجهله و سکون
 از امجد انصاری است و او نسبت کرده شده بسوی جد پدر خود و اگر برای
 جد او عمر و صحبت است و از برای پدر او محمد و ویت و او تابع مدنی است
 که او را صاحب حداد و تیز عمر پیر عبدالعزیز و الی قضاء و اثارت در عهد و خلافت خود
 بر مدینه معینت کرده بود و از همین جهت مکتوب خود را بسوی او فرستاد و نام
 او بکر ابو بکر معلوم نیست پس بعضی گفته اند که کینست او عبداللک یا ابو محمد است و نام
 او ابو بکر است و بعضی گفته اند که نام او کینست او است و بدین معنی در سال یکصد و
 پست وفات یافت نظر که بدین مآکبات آنچیز را که بود عندک نزد تو یعنی در
 تو من محمد پیر رسول الله صلی الله علیه وسلم

باب کیف یقبض العلم

بن عبد الله بن العزیز

ابو بکر

بن خلد

ما کان عندک

بن عبد الله بن العزیز

ابو بکر

بن خلد

ما کان عندک

بن عبد الله بن العزیز

ابو بکر

بن خلد

ما کان عندک

یوماً علی حدیقه فی العلم باب است در بیان آنکه آیا میگردند امام مسلمانان از برای
 فرد زمان روزی را بر تنهایی بخیر از مرده مردان در بیان علم و عرفان و در بعضی روایات
 یکجمل مستعمل مجبول وارد شده و برین تقدیر یوم مرفوع خواهد بود و معنی آن باشد که
 باب است در بیان آنکه گردانیده شود از برای نه بار روز را بر تنهایی و جدائی از مردان
 در بیان علم و وعظ حدیثاً و تمسیر الی ایاس است که احوال او در باب مسلم من مسلم
 المسلمون گذشته قال الله سبحانه بضم شین است قال حدیثی این الاضیمائی یعنی
 عبد الرحمن پسر عبد الله اصمیه قوفی که چهل و ازار اصفهان بود و قوفی که ابو موسی اشعری
 آن بلده را فتح کرد و اوزان بلده پیرودن شد و کبوف سکونت گرفت و اصفهان بفتح بنمزد
 و کسر آن و بیاموده و بغا بهر دو وجه آمده و اهل مشرق اصفهان بغا می گویند و اهل مغرب
 به با موده و او شهر لیت در عراق بزرگ که محمد ثمان بسیار و مفسران بی شمار در دیه
 بودند قال سمعت ابا صالح عن زکوان بفتح زاء معجم و سکون کاف در باب امور الایان
 گذشته میگوید که حدیث می کند آن ابا صالح عن ابی سعید الخدری بضم خاء معجم و
 سکون دال جمله که در باب من الدین الفار من الفتن گذشته قال گفت ابو سعید
 خدری قال قلت للنساء اللی صلی الله علیهن و سلم که گفتند زنهای مسلمانان از
 برای پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و سلم و در اکثر نسخی قال النساء آمده و هر دو
 امر جایز است در هر سناد که بسوی ظاهر جمع واقع شود و غلبنا علیک الرجال که غلبه
 کردند بایمان را بر تو ای رسول خدا مردان یعنی یا رسول الله همیشه شما بایان در مجلس مردان
 می باشند و غلبنا بفتح با موده است و الرجال مرفوع بنا بر فاعلیت او است
 فاجعل لنا یوماً من فینک پس بگردان از برای ما چاه از زمان یعنی معین و مقرر کن از برای
 ما چاه از زمان روزی را از ذات مبارک خود یعنی با اختیار خود و نه با اختیار بایان یا از
 وقت ذات مبارک خود تا مردان روز بایان را تعلیم علم و بیان احکام و وعظ و نصیحت
 کنید قوعده هن تو ما پس وعده کرد رسول بقبول آن زمان را در آن روز یعنی فرمود
 در فلان روز اگر خوبست خدا باشد بر شما بیان علم و احکام و وعظ و در جز را نام خواهیم کرد
 لیقها من فینک ملاقات کرده بود رسول خدا آن زمان را در آن روز یعنی دیده بود یا سید
 بود نزد آنها قوعده هن پس نصیحت کرد رسول خدا آن زنهارا و امر هن

یوماً علی حدیقه فی العلم
 باب است در بیان آنکه
 آیا میگردند امام مسلمانان
 از برای فرد زمان روزی را
 بر تنهایی بخیر از مرده مردان
 در بیان علم و عرفان و در بعضی
 روایات یکجمل مستعمل مجبول
 وارد شده و برین تقدیر یوم مرفوع
 خواهد بود و معنی آن باشد که
 باب است در بیان آنکه گردانیده
 شود از برای نه بار روز را بر
 تنهایی و جدائی از مردان در
 بیان علم و وعظ حدیثاً و تمسیر
 الی ایاس است که احوال او در
 باب مسلم من مسلم المسلمون
 گذشته قال الله سبحانه بضم
 شین است قال حدیثی این
 الاضیمائی یعنی عبد الرحمن
 پسر عبد الله اصمیه قوفی که
 چهل و ازار اصفهان بود و قوفی
 که ابو موسی اشعری آن بلده را
 فتح کرد و اوزان بلده پیرودن
 شد و کبوف سکونت گرفت و
 اصفهان بفتح بنمزد و کسر آن
 و بیاموده و بغا بهر دو وجه
 آمده و اهل مشرق اصفهان بغا
 می گویند و اهل مغرب به با
 موده و او شهر لیت در عراق
 بزرگ که محمد ثمان بسیار و
 مفسران بی شمار در دیه بودند
 قال سمعت ابا صالح عن زکوان
 بفتح زاء معجم و سکون کاف
 در باب امور الایان گذشته
 میگوید که حدیث می کند آن
 ابا صالح عن ابی سعید الخدری
 بضم خاء معجم و سکون دال
 جمله که در باب من الدین
 الفار من الفتن گذشته قال
 گفت ابو سعید خدری قال قلت
 للنساء اللی صلی الله علیهن
 و سلم که گفتند زنهای
 مسلمانان از برای پیغمبر
 آخر الزمان صلی الله علیه و
 سلم و در اکثر نسخی قال
 النساء آمده و هر دو امر
 جایز است در هر سناد که
 بسوی ظاهر جمع واقع شود
 و غلبنا علیک الرجال که
 غلبه کردند بایمان را بر
 تو ای رسول خدا مردان
 یعنی یا رسول الله همیشه
 شما بایان در مجلس مردان
 می باشند و غلبنا بفتح با
 موده است و الرجال مرفوع
 بنا بر فاعلیت او است فاجعل
 لنا یوماً من فینک پس
 بگردان از برای ما چاه از
 زمان یعنی معین و مقرر کن
 از برای ما چاه از زمان
 روزی را از ذات مبارک خود
 یعنی با اختیار خود و نه با
 اختیار بایان یا از وقت ذات
 مبارک خود تا مردان روز
 بایان را تعلیم علم و بیان
 احکام و وعظ و نصیحت کنید
 قوعده هن تو ما پس وعده کرد
 رسول بقبول آن زمان را در
 آن روز یعنی فرمود در فلان
 روز اگر خوبست خدا باشد
 بر شما بیان علم و احکام و
 وعظ و در جز را نام خواهیم
 کرد لیقها من فینک ملاقات
 کرده بود رسول خدا آن
 زمان را در آن روز یعنی
 دیده بود یا سید بود نزد
 آنها قوعده هن پس نصیحت
 کرد رسول خدا آن زنهارا و
 امر هن

و امر کرد آن زنهارا با و مرثیه و فاء در فوطین نصیحه است و تقدیر کلام چنان است فونی
 بهنیدین و یقین فوطین و مرهن و خف مامور به از برای اراده نصیحه است یا مراد
 است که مرهن با الصدقه چنانچه در روایات دیگر در همین حدیث آمده **فککان** پس بود
فما قال کنت در اینجا خبری که گفته بود رسول خدا صلی الله علیه و سلم از برای آن زنان است
 آن و خط رسول کریم مشتمل بر امور گنیزه و معافی جزای بود لیکن در ضمن آن این سخن نیز
 مندرج بود که رسول محمد و فرمود **ما منکمن ایضا** که نیست از شما هیچ زنی و در بعضی
 روایات من **امره** آمده **تقدیم** **ثلاثه** **من** و **ولد** **ها** که پیش میکند بسوی آخرت سه نفر را
 از اولاد خود یعنی سه نفر از اولاد او مرده باشند خواه هر سه ذکر یا ثانی باشند
 یا مختلط باشند و تقدم بر شد به دال مکسوره و بضم حرف مضارع آمده و **ولد** **ها**
 بضم و او سکون لام جمع و **لد** **هست** **الاککان** **لها** **حجابا** **عن النار** مگر باشد آن تقدیم
 سه نفر از جمله اولاد از برای آن زن پرده از آتش دوزخ و در بعضی روایات حجاب
 بر رخ آمده و برین تقدیر لفظ کان تامه باشد معنی حاصل یعنی حاصل شد از برای آن زن پرده
 و مانع از آتش دوزخ و در جای از مؤلف الاکن لها و ارد شده و برین تقدیر ضمیر کن
 راجع بسوی نفس است که آن زن مقدم از خود انهارا فرستاده است و در عظام
 الاکان آمده و درین هنگام ضمیر راجع بسوی اولاد ایشان است **فقال** **امره** **ثلاثه**
 گفت زنی که آن در مشهور ام **تقدیم** **ثلاثه** **من** مادر حضرت انس سه مالک است و ایشان
 و در نفس از اولاد که مرده باشند نیز از حجاب از آتش دوزخ باشند مثل سه نفر و این
 منصوب است بسبب عطف بر ثلاثه و این را عطف تلیقنی گویند چنانچه حق سبحانه جل
 شانه در کلام خود فرموده **قال** **انی** **بما** **علک** **للناس** **اما** **قال** **ومن** **ذریتی** و تقدیر کلام درین
 مقام چنان است **امره** **تقدم** **ثلاثه** **من** **ولد** **ها** **الاکان** **لها** **حجاب** یعنی نیست هیچ زنی
 که پیش کند و نفر از اولاد خود مگر باشد آن پیش فرستادن آن دو نفر از اولاد
 پرده از برای او از آتش دوزخ گویا آن زن حصر در سه نفر فیمده بود و مطلع کرد در فضل
 و زیادت پس سوال کرد که آیا و نفر نیز است نفر از اولاد لا حق اند یا لا حق نیستند و در
 بعضی روایات و همچنین زیادت تا **ما** **ثبت** **امره** **و** **این** **بنابر آن** **است** که مراد از او و نفس است
فقال **ها** **ثلاثه** **من** **فرمود** **رسول** **خدا** **صلی** **الله** **علیه** **وسلم** **و** **این** **یعنی** **نیست** **هیچ** **زنی** **که** **پیش**

فککان آن فککان
 کنت یا کنت
 تقدیم ثلاثه من
 ولدها الاکان
 لها حجابا عن النار
 فککان ثلاثه من
 فرمود رسول خدا

ذیبت ساده است و دوفرازا و لا و خود مکر باشد آن دو نفر از برای او برده از
 آتش و دوزخ حاصل آنکه در حکم سابق و دوفراستد نفر لاحق اند حدیثی که محمد بن بشیر
 موصوفه مفتوحه و بشیرین مجسمه شده در باب ما کان ابی صلی الله علیه و سلم بخوابیده
 قال انا عندهم و بضم غین مجر و سکون نون و فتح دالی جمله و بر او جمله در باب ظلم و در
 ظلم که شسته قال انا شعبه عن عبد الرحمن بن الاصبهانی عن زکوان عن ابی سعید
 عن ابی بنی صلی الله علیه و سلم که با این حدیث مبارک که الحال مذکور شد و مؤلف
 اسناد اول را از جهت علو درجه او مقدم کرد از جهت آنکه در اسناد اول در میان امام بخاری
 و شعبه یک نفر نیست که او آدم است بخلاف اسناد ثانی که در میان او و شعبه و دوفراستد
 شده و در اول بن صبهانی مؤلف ذکر کرد و در ثانی عبد الرحمن بن الاصبهانی ذکر نمود از جهت
 محافطت بر کلام و الفاظ شیوخ خود و این از احوال حیاط او است و عن عبد الرحمن بن الاصبهانی
 قال سمعت ابا جازم کما جمله و ذرا جمعه و او سلیمان مولای عفره یکسر عین جمله و
 تشدید را مجر و ابی کوفی است که در ولایت عمر بن عبد العزیز وفات یافت
 و آنرا حضرت ابی هریره و پنج سال مجالست کرد عن ابی هریره قال ثلاثه
 لم یبلغوا الحنث یعنی در طریق ابی هریره لفظ لم یبلغوا الحنث زیاده آمده یعنی نیست از
 شما پیروی که پیش از خود فرستاده باشد سه نفر از اولاد خود که نرسیدند گناه
 یعنی بلوغ را از جهت آنکه گناه پس از بلوغ بر انسان نوشته میشود و عرض مؤلف
 ازین کلام دو فائده است یکی نام گرفتن این صبهانی است که در اسناد سابق مبهم واقع
 شده و دیگر آنکه در طریق ابی هریره لفظ لم یبلغوا الحنث ظاهر واقع شده و تدریج آن
 است که قبل از بلوغ نسبت عتوق یا ولاد کرده نمی شود پس آمده و هم بر موت آنها البته
 سخت نمی باشد و او در قول او و عن عبد الرحمن از برای عطف بر عبد الرحمن سابق است
 پس حاصل آن شد که شعبه روایت میکند این حدیث مبارک از عبد الرحمن بر دو اسناد
 پس این حدیث موصول است نه معلق چنانچه گرامری فرموده است و در حدیث مبارک
 بیان حرص زبانی صاحب کرام بر تعلیم علم و تعریف احکام است و بیان آنکه دعوای
 کردن بر قصد وفاء نمودن جائز نیست و بیان آنکه اطفال مسلمانان در رد و ضایع
 خوانند بود و هر گسسته که از او و دوفرازا و لا و مرده باشد آن هر دو او را حجاب نهاده

حدیثی که محمد بن
 بشیر موصوفه
 مفتوحه و بشیرین
 مجسمه شده
 در باب ما کان
 ابی صلی الله علیه
 و سلم بخوابیده
 قال انا عندهم
 و بضم غین مجر
 و سکون نون و
 فتح دالی جمله
 و بر او جمله
 در باب ظلم و در
 ظلم که شسته
 قال انا شعبه
 عن عبد الرحمن
 بن الاصبهانی
 عن زکوان عن
 ابی سعید عن
 ابی بنی صلی
 الله علیه و سلم
 که با این حدیث
 مبارک که الحال
 مذکور شد و مؤلف
 اسناد اول را از
 جهت علو درجه
 او مقدم کرد از
 جهت آنکه در
 اسناد اول در
 میان امام بخاری
 و شعبه یک نفر
 نیست که او آدم
 است بخلاف
 اسناد ثانی که
 در میان او و
 شعبه و دوفراستد
 شده و در اول
 بن صبهانی مؤلف
 ذکر کرد و در
 ثانی عبد الرحمن
 بن الاصبهانی
 ذکر نمود از
 جهت محافطت
 بر کلام و الفاظ
 شیوخ خود و این
 از احوال حیاط
 او است و عن عبد
 الرحمن بن الاصبهانی
 قال سمعت ابا
 جازم کما جمله
 و ذرا جمعه و او
 سلیمان مولای
 عفره یکسر عین
 جمله و تشدید
 را مجر و ابی
 کوفی است که در
 ولایت عمر بن
 عبد العزیز وفات
 یافت و آنرا
 حضرت ابی هریره
 و پنج سال
 مجالست کرد
 عن ابی هریره
 قال ثلاثه
 لم یبلغوا الحنث
 یعنی در طریق
 ابی هریره لفظ
 لم یبلغوا الحنث
 زیاده آمده
 یعنی نیست از
 شما پیروی که
 پیش از خود
 فرستاده باشد
 سه نفر از اولاد
 خود که نرسیدند
 گناه یعنی بلوغ
 را از جهت آنکه
 گناه پس از بلوغ
 بر انسان نوشته
 میشود و عرض
 مؤلف ازین کلام
 دو فائده است
 یکی نام گرفتن
 این صبهانی است
 که در اسناد
 سابق مبهم واقع
 شده و دیگر آنکه
 در طریق ابی هریره
 لفظ لم یبلغوا
 الحنث ظاهر واقع
 شده و تدریج آن
 است که قبل از
 بلوغ نسبت عتوق
 یا ولاد کرده
 نمی شود پس آمده
 و هم بر موت آنها
 البته سخت نمی
 باشد و او در قول
 او و عن عبد الرحمن
 از برای عطف بر
 عبد الرحمن سابق
 است پس حاصل آن
 شد که شعبه روایت
 میکند این حدیث
 مبارک از عبد الرحمن
 بر دو اسناد پس
 این حدیث موصول
 است نه معلق چنانچه
 گرامری فرموده
 است و در حدیث
 مبارک بیان حرص
 زبانی صاحب کرام
 بر تعلیم علم و
 تعریف احکام است
 و بیان آنکه دعوای
 کردن بر قصد وفاء
 نمودن جائز نیست
 و بیان آنکه اطفال
 مسلمانان در رد و
 ضایع خوانند بود
 و هر گسسته که از
 او و دوفرازا و لا
 و مرده باشد آن
 هر دو او را حجاب
 نهاده

از آتش دوزخ خواهند بود و درین حکم برابرند زیرا که اگر چه در حدیث مبارک ذکر
 زمان وارد شده اما جمیع مکلفین در احکام شرعی برابرند ماوی که دلیل مخصوص قائم نشود چنانچه
 در علم اصول محقق شده و بیان آنکه سخن کردن زمان با جماع مردان بمنزله حاجت روست
 و الله تعالی اعلم **باب** من سئیت حدیثاً فله یفهمه در وجهه حتی یفرقه باب هشت
 در بیان آن کسی که شنید مگوش خود حدیث مبارک پس نفهمید او را بهوش خود پس تکرار
 کرد آن حدیث مبارک را تا آنکه می شناسد او را بفهم و نقل خود و در بعضی نسخا فراج آمده و در بعضی
 فراج فی حدیثنا سجدت بن ابی هریره او مسجد پس حکم پیر محمد پسر ابی مریم حافظ جمعی بنجم جیم
 و فریمیم و بجا، ممله ملای ابو محمد بصیرت کاه از او نام بخاری بی و هبط رویت کرده و کاه
 بو هبط محمد پسر عبدالله ذلی از روایت کرده و در سالی و صد و بیست و چهار وفات
 یافت نقل کرده شده که روزی مردی پیش او آمد و سوال کرد از او که با و حدیث مبارک بیان
 نماید پس بیان نکرد و سوال او را با اجابت مقرون نکرد و باز مردی دیگر در همان مقام آمد و سوال
 بیان حدیث مبارک او نمود پس در همان ساعت سوال او را با اجابت رسانید و حدیث مبارک
 بیان کرد مرد اول بر خوست و گفت ای حافظ این مرد متناخر با اجابت کردی و با التفات
 هرگز نکردی در جواب گفت که اگر تو با حمزه را از ابی حمزه ممتاز می شناسختی که آن مرد و از
 عبدالله بن عباس روایت حدیث برای ما می کند پس هر گز این متناخر با اجابت نصیر
 می نمودیم چنانچه این مرد دیگر را تخصیص کردیم قال انا نافع بن عمر و الجمحی او نافع پسر عمر و پسر
 عبدالله حافظ قریشی مکی جمعی بنجم جیم و فریمیم و بجا، ممله است و در سال یک صد و شصت و
 نه وفات یافت قال حدیثی بن ابی ملیکة که او ابو عبدالله پسر عبدالله سیرانی بلیکة
 و بیغه مصر بلکه در باب خوف المؤمنان محیط علیه گذشته ان عاشره رقیع الی بنی صلی الله علیه
 و سلم که بدستی حضرت خاقون صالح حضرت عائشة منکوحه بنی مضر خدا صلی الله علیه و سلم
 که احوال و مناقب او را ابتدا و کتاب و محی گذشته که انت لا تسمع شیئاً بود کجالی
 که نمی شنید هیچ چیزی را از رسول خدا صلی الله علیه و سلم لا تغیر فیه نمی شنید
 و نمی فهمید آن چیز را الا اذا جمعت فیه مکر تکرار می کرد در آن چیز حتی تغیر فیه تا آن که
 می شناخت او را و بفهم خودی در آورد پس بعد از آن محبوبه حبیب رب العالمین مرکز از
 تکرار دست نمی برد شد تا آن که فهم می کرد آن سخن را و در کمال دان الی بنی صلی الله

باب من سئیت حدیثاً فله یفهمه
 در وجهه حتی یفرقه
 باب هشت
 در بیان آن کسی که شنید مگوش خود حدیث مبارک پس نفهمید او را بهوش خود پس تکرار کرد آن حدیث مبارک را تا آنکه می شناسد او را بفهم و نقل خود و در بعضی نسخا فراج آمده و در بعضی فراج فی حدیثنا سجدت بن ابی هریره او مسجد پس حکم پیر محمد پسر ابی مریم حافظ جمعی بنجم جیم و فریمیم و بجا، ممله ملای ابو محمد بصیرت کاه از او نام بخاری بی و هبط رویت کرده و کاه بو هبط محمد پسر عبدالله ذلی از روایت کرده و در سالی و صد و بیست و چهار وفات یافت نقل کرده شده که روزی مردی پیش او آمد و سوال کرد از او که با و حدیث مبارک بیان نماید پس بیان نکرد و سوال او را با اجابت مقرون نکرد و باز مردی دیگر در همان مقام آمد و سوال بیان حدیث مبارک او نمود پس در همان ساعت سوال او را با اجابت رسانید و حدیث مبارک بیان کرد مرد اول بر خوست و گفت ای حافظ این مرد متناخر با اجابت کردی و با التفات هرگز نکردی در جواب گفت که اگر تو با حمزه را از ابی حمزه ممتاز می شناسختی که آن مرد و از عبدالله بن عباس روایت حدیث برای ما می کند پس هر گز این متناخر با اجابت نصیر می نمودیم چنانچه این مرد دیگر را تخصیص کردیم قال انا نافع بن عمر و الجمحی او نافع پسر عمر و پسر عبدالله حافظ قریشی مکی جمعی بنجم جیم و فریمیم و بجا، ممله است و در سال یک صد و شصت و نه وفات یافت قال حدیثی بن ابی ملیکة که او ابو عبدالله پسر عبدالله سیرانی بلیکة و بیغه مصر بلکه در باب خوف المؤمنان محیط علیه گذشته ان عاشره رقیع الی بنی صلی الله علیه و سلم که بدستی حضرت خاقون صالح حضرت عائشة منکوحه بنی مضر خدا صلی الله علیه و سلم که احوال و مناقب او را ابتدا و کتاب و محی گذشته که انت لا تسمع شیئاً بود کجالی که نمی شنید هیچ چیزی را از رسول خدا صلی الله علیه و سلم لا تغیر فیه نمی شنید و نمی فهمید آن چیز را الا اذا جمعت فیه مکر تکرار می کرد در آن چیز حتی تغیر فیه تا آن که می شناخت او را و بفهم خودی در آورد پس بعد از آن محبوبه حبیب رب العالمین مرکز از تکرار دست نمی برد شد تا آن که فهم می کرد آن سخن را و در کمال دان الی بنی صلی الله

و در بهایک رفع کاف و جزم آن هر دو جائز اند نو وی گفته که قول او غلبه دو معنی دارد
یکی آنکه نفس مناقشه تعذیب است از جهت آنکه او شتم بر جز و تو بیست و دیم اگر آن
مناقشه معنی بسوی تعذیب باشد و نزاع است و باید میکند و را ایچ در رویت و دیگر
بهایک به بدل غلبه آمده و درین حدیث مبارک بیان فضیلت حضرت عائشه
است از سب آنکه او حرص کامل بر تعلیم علم داشت و رسول مقبول از فکر او اول ملک شد
از جهت آنکه او محبت بر وجه کمال بان صاحب جمال داشت و اثبات حساب و عرض غلبه
است و بیان آنکه مناظره و مقابلت سنت بکتاب جائز است و بیان آنکه مردمان متفاوت
در حساب باشند و الله تعالی علم **باب** **بِالسَّلَامَةِ الْعِلْمُ الشَّاهِدُ الْغَائِبُ** باب
است در بیان آنکه باید برساند حاضر غائب علم از جهت آنکه علم مفعول ثانی است اگر چه در ذکر
مقدم کرده شده و الغائب مفعول اول است **قاله ابن عباس** عن النبي صلى الله عليه
وسلم گفته و نقل کرده است آن قول مذکور را حضرت ابن عباس از پیغمبر خدا صلی الله علیه
وسلم و این تعلیق از بخاری است که از برای تقویت حدیثی که در باب واقع است ذکر
آورد و مانند این را مفصل میگویند و مراد ازین رویت یعنی است از جهت آنکه در رویت
ذکر لفظ علم نیاورد لکن مراد از امر تبلیغ علم است نه چیزی دیگر **حدیث شاکر عبد الله بن يوسف**
قال حدیثی اللیث هر دو در اول این حدیث مبارک که مقتضی **قال حدیثی سعید**
یعنی سعید مقبری که در باب الدین لیسر کندشته عن ابی شریح بن یسهم بن محمد و فتح را چهل
و یکم جمله او نویسد تصغیر فالدیر عمر و خزاعی عدوی بعضی است که پیش از فتح که شریفه
اسلام آورده بود و او عامل لوازی کعب در روز فتح که شریفه بود رویت کرده شده
از وی از رسول خدا صلی الله علیه و سلم پیست حدیث که امام بخاری از حله آنها حدیث
آورده و در سال شصت و هشت هجریه مقدسه وفات یافت **أنه قال لعمرو بن**
سعيد که بر ممتی او گفت از برای عمر و فتح حین جمله لیسر سعید پسر عاص پسر امیه قرشی اموی
بو عثمان مدنی معروف با شوق بود و نه از اصحاب کرم بود و نه از تابعین آنها با حسان
و او میگوید که بر عبد الملک پسر مروان چهل و نه ساله بود پس او را عبد الملک فریب داد
و او را نکرده و اما داد بعد از آن او را از سال بغداد بر طریق مبارکشت و **و هو بعث البعوث**
و ایضا در حالی که آن عمر و فتح سعید لشکر های خود ابو موسی که شریفه از برای شک عبد

باب فی التعلیق
الغائب الغائب
قاله ابن عباس
عن النبي صلى الله عليه
وسلم حدیثی
و نقل کرده
است آن قول
مذکور را
حضرت ابن
عباس از پیغمبر
خدا صلی الله علیه
وسلم و این
تعلیق از بخاری
است که از برای
تقویت حدیثی
که در باب واقع
است ذکر
آورد و مانند
این را مفصل
میگویند و مراد
ازین رویت
یعنی است از
جهت آنکه در
رویت
ذکر لفظ علم
نیاورد لکن
مراد از امر
تبلیغ علم است
نه چیزی دیگر
حدیث شاکر
عبد الله بن
يوسف قال
حدیثی اللیث
هر دو در اول
این حدیث
مبارک که
مقتضی
قال حدیثی
سعید یعنی
سعید مقبری
که در باب
الدین لیسر
کندشته
عن ابی شریح
بن یسهم
بن محمد و
فتح را چهل
و یکم
جمله او
نویسد
تصغیر
فالدیر
عمر و
خزاعی
عدوی
بعضی
است
که
پیش
از
فتح
که
شریفه
اسلام
آورده
بود
و او
عامل
لوازی
کعب
در
روز
فتح
که
شریفه
بود
رویت
کرده
شده
از
وی
از
رسول
خدا
صلی
الله
علیه
و
سلم
پیست
حدیث
که
امام
بخاری
از
حله
آنها
حدیث
آورده
و در
سال
شصت
و
هشت
هجریه
مقدسه
وفات
یافت
أنه
قال
لعمرو
بن
سعيد
که
بر
ممتی
او
گفت
از
برای
عمر
و
فتح
حین
جمله
لیسر
سعید
پسر
عاص
پسر
امیه
قرشی
اموی
بو
عثمان
مدنی
معروف
با
شوق
بود
و نه
از
اصحاب
کرم
بود
و نه
از
تابعین
آنها
با
حسان
و او
میگوید
که
بر
عبد
الملک
پسر
مروان
چهل
و نه
ساله
بود
پس
او
را
عبد
الملک
فریب
داد
و او
را
نکرده
و اما
داد
بعد
از
آن
او
را
از
سال
بغداد
بر
طریق
مبارکشت
و هو
بعث
البعوث
و ایضا
در
حالی
که
آن
عمر
و
فتح
سعید
لشکر
های
خود
ابو
موسی
که
شریفه
از
برای
شک
عبد

پس بر میآورد رجعت آنکه او از مباحیت و مطاوعت زیر پر سر معاویه استماع و ابا کرده
 بود و خود را در حرم محترم نگاه کرده بود و خود مذکور دالی از جانب پر دستور بر مدینه مقدسه
 بود و لغو بحث بضم با موعده جمع بحث یعنی شکر است و مقوله قول مذکور قول دست
 که گفت **لَا تَقُولُوا لِمَا كُنَّا لَا يَفْعَلُونَ** که از آن و اجازت بده از برای من ای سرور و صاحب حکم
أَحَدُ ثَلَاثٍ قَوْلًا قَامَ بِهِ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تَابِعًا لِمَنْ تَرَائِيهِ که ایستاده شد
 بود بآن سخن معین سر خدا صلی الله علیه وسلم گفت که این قول الفتح در روز دوم از روضه
 مکه شریفه یعنی رسول علیه السلام در روز دوم از روضه مکه شریفه خطبه خواند در حالی که
 ایستاده بود و آنقدر منصوب بنوع خافض است و تقدیر کلام چنان است فی الغد من یوم
 الفتح و احد کتب بحرم نامر مشابه است از جهت آنکه او جواب امر واقع شده است قول
 او قوام به النبی صلی الله علیه وسلم صفت از برای قول است و درین کلام حسن مطلق در انکار
 بر امر او جور و دشواری است تا باعث تری توجه آن امر او داعی ترسبوی قبول آن قول
 باشد و حسن مطلق با شرار از افعال ابرار است چنانچه قول حق سبحانه جل شانه وقت
 فرستادن حضرت موسی و مارون علیهما السلام را فرموده **فَقُولَا لَهُ قَوْلَانِمَا سَمِعْتُهُ أَذْنَا**
 که شنیده است آن قول را هر دو گوش من و مرا و او مبالغه در حفظ آن قول است و بیان
 آنکه او این قول را از رسول خدا صلی الله علیه وسلم بی واسطه اند کرده و درین کلام تا کین ظاهر
 است و **أَبْصَرْتُه حِينَمَا** و دیده است او را هر دو چشم من چنانکه گفتیم و قبلیه
 حکم کرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم بآن قول و در اینجا فایده است که هر آنچه در بدن
 انسان از اعضا و باطنش پس آن مؤنث است چنانکه گوش و چشم و دست و پای
 بخلاف پنی و مانند آن پس آن مذکر است **حَيْدَ اللَّهُ وَاشْتِی عَلَیْهِ** که سپاس سائش
 کرد رسول کریم خدای عظیم را و ثنا گفت بر وی و این مقوله از برای قول او واقع شده
خَرَقَ الْقَاسِطَ پسته بوجه خوشتر فرمود رسول خود را **خَرَقَ الْقَاسِطَ** که برستی مکه شریفه
 حرام کرده است او را خدا می و مراد باین تحریم مطلق تحریم است پس این کلام جمیع حریمات
 آن بقعه مبارکه را شامل شد و احتمال دارد که مراد باشد از آنکه بعد از این مذکور شده از کثیر
 خون و از قطع درخت و کفر **مَنْهَا النَّاسُ** و حرام نموده است او را مردمان یعنی تحریم
 آن بقعه عالی شان بوحی این زمان است نه با مطلق مردمان و پس بنا و آن تحریم بسوی ما

زنده نانی
 ایها الزمان
 احفظک قول
 کلام به از برای
 الله علیه وسلم
 الفتح من یوم
 سمعته اذنا
 و انصرت عینا
 حید الله و اشتی
 علیه قال ان
 مکة قد حرمنا
 الله و امرت

حضرت ابراهیم در حدیث رسول کریم که فرموده ان ابراهیم محرم مکة از جهت آن واقع
 شده که او مبلغ آن محرم از جانب پروردگار عظیم بود زیرا که حاکم جمیع شرائع و احکام
 ذات این علامت است پس بس و اگر گفته شود که مکة شریفه محرم و مکرم از روزی بوده که خالق
 هر دو جهان زمین و آسمان در آن روز آفریده بود چنانچه در حدیث مبارک آمده جواب
 آنکه چون بیت المعمور از زمین با آسمان وقت نزول طوفان مرفوع شد و حرمت
 مکة شریفه مندرس و منجی شد و آن حرمت شریعت مقرر کرد که دیدن آن زمانیکه او را
 حضرت ابراهیم خلیل با مرب خلیل زنده گردانید پس از آن جهت منسوب بسوی او شد
 و بعضی گفته اند که معنی حدیث مبارک آن است که فدای تعالی در لوح محفوظ در روز
 که آفرید بقدرت کامل خود آسمانها را نوشتند بود که ابراهیم خلیل یا مرب خلیل مکة شریفه
 را محرم خواهد کرد لا یحکم فی حلال و رد نیست از برای هیچ مردی بخون
بالله و آیه الآخره که ایمان می آرد بخدای تعالی و روز قیامت و شایای که آتایان
 آوردن لازم است هر چند بسیارند لیکن تخصیص این دو چیز از آن جهت واقع شده که اول
 اشارت بسوی مبدء و ثانی بسوی معاد است و باقی اشیاء در زیر این دو چیز داخل
 اند و بعضی علماء باین قول رسول اکرم استدلال گرفته اند که کفار نابکار مخاطب
 بفروع شرع نیستند و جواب آنکه مراد رسول مقبول ازین قول آن است که امتثال
 ماسورات و از جباران محرمات از مؤمن حاصل آید و از بهین جهت کلام خود را مختص بمؤمن
 گرد و ازین کلام استفادنی شود که غیر مؤمن مخاطب بفروع شرائع نیست و یوسف
 بایان شعر است بآنکه قلعه عدم مخالفه امر خدای تعالی و عدم حل آنچه خدای تعالی او را
 حرام کرده است ایمان است نه جز آن چنانچه در علم اصول مقرر شده ان یمنفک دما
 آنکه میریزد در آن مکة شریفه خون را یعنی قتل کردن در آن بقعه مبارک حرام است و یمنفک
 است ممن آن نیز حکایت کرده شده و در بعضی نسخها بدل فیما آمده و لا یفصد
شجره و قطع کنند بان مکة شریفه پنج درختی را یعنی قطع کردن درخت در آن بقعه مبارک
نیز حرام است و گفته اند درین کلام نه از برای تاکید نفسی حل است پس مندرغ
شد آنچه بعضی علماء اشکال کرده اند که لا یفصد محظوف بر سیفک است پس معنی کلام
آن شده که لا یحکم ان لا یفصد و این معنی صحیح نیست و مخالف مقصود است و در

لا یحکم فی حلال و رد نیست از برای هیچ مردی بخون
 بالله و آیه الآخره
 آنکه میریزد در آن مکة شریفه خون را یعنی قتل کردن در آن بقعه مبارک حرام است و یمنفک
 است
 آنکه میریزد در آن مکة شریفه خون را یعنی قتل کردن در آن بقعه مبارک حرام است و یمنفک
 است
 آنکه میریزد در آن مکة شریفه خون را یعنی قتل کردن در آن بقعه مبارک حرام است و یمنفک
 است

دفع ظاهر است و بقصد باسرها مجمعه است اگر چه ضم آن نیز حکایت کرده شده
 و یقین دال ممله فان اَحدٌ تَرَضَّ لِقَائِ رَسُوْلِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَمِنْهَا پَسِ اگر
 کسی رخصت کند در جوار ریختن خون در آن بقعه مبارکه از برای جنک کردن رسول
 خدا صلی الله علیه وسلم در آن بقعه مبارکه یعنی اگر کسی گوید که قتل و خون ریختن
 در آن بقعه شرعیّه جائز است زیرا که اگر جائز نمی بود پس رسول مقبول صلی الله علیه
 وسلم چگونه قتال میکرد و بهین کلام تمسک گرفته آن کسی که گفته فتح مکّه شرعیّه بقعه
 و غلبه شده و جواب آنها آن است که این کلام دلالت نمی کند بر آنکه رسول
 مقبول در آن بقعه قتل کرد و خون ریخت و با تدهی مستلزم از برای وقوع آن
 نیست یا آنکه فتح بطریق قهر و غلبه بعد از وقوع حرب و نیره زدن و تیر انداختن
 و شمشیر زدن می باشد و هیچ یکی ازین افعال در آن معرکه واقع نشده و اما قتل
 آن کسی که مستحق قتل خارج از حریم شده باشد پس آن از قتال در حریم نیست و اما کسانی
 که گویند که مکّه شرعیّه بطریق صلح فتح کرده شده پس تاویل این قول می کنند میگوید که معنی این
 کلام آنست که اگر کسی رخصت کند در جوار قتل در آن بقعه مبارکه از برای جوار قتال رسول
 خدا صلی الله علیه وسلم زیرا که رسول مقبول در مکّه شریفه داخل شده بود در محله
 که قتل را جائز نمیدانست اگر چه حاجت بسوی آن واقع شود پس وقت حاجت
 هر کس را آن قتل جائز شد پس بنا برین تقدیر کلام بر حذف مضاف از برای
 قتال است و تقدیر کلام چنان است فان اَحدٌ تَرَضَّ لِقَائِ رَسُوْلِ اللَّهِ صَلَّى
 اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَمِنْهَا دَر قَوْلٍ وَفَان اَحدٌ کَلِمَةً شَرِطِیه است و اَحدٌ فاعل از برای است
 فعل محذوف است که تفسیر می کند او را ترخص که بعد ازین مذکور است و تقدیر کلام چنان است
 فان تَرَضَّ اَحدٌ و این کلام مانند قول حق سبحانه جل شانہ است که فرموده و اِنَّ اَحدَنا
 اَشْرَکِینَ اَشْجَارَکَ فَاخْرُجْهُ دَر رِخْصِ مَاضِی معلوم است از باب تعلیل یا خود از رخصت
 و رخصت عبارت از حکمی است که بعد از حاجت شده باشد با وجود قیام دلیل محرم
 اگر ضرر نمی بود فَعَوْلُوا لَاقَ اللَّهُ قَد اِذْ لَنَ لِرَسُوْلِهِ وَ کَلِمَةً اِذْ لَحَکَ فَمِنْهَا پس بگوید
 در جواب آن کس که بدستی خدا نمی تعالی اذن و اجازت داده بود
 در قتال یا در جوار قتال و اذن نکرده از برای است

فان اَحدٌ تَرَضَّ
 لِقَائِ رَسُوْلِ اللَّهِ
 صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
 فَمِنْهَا
 قَوْلُ رَسُوْلِ اللَّهِ
 صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
 وَ کَلِمَةً اِذْ لَحَکَ
 فَمِنْهَا

وَاِنَّمَا اُوْنُ لِي فِيهَا سَاعَةٌ مِّنْ نَّحْنُ كُنْزٍ وَخَيْرٍ اِنْ نِشْتِ كِه اُوْن دَاوَه بُو دِر دِ كَار اَز بَر اِي
 مَن دِر اَن مَكْه شَرِيعَه بَقْدَرِ يَك سَاعَه اَز رُو وَاُوْن بَسْتَه مَرَه مَسْت وَدَر بَعْضِي رَوَايَات
 بَعْض مَرَه نِيَز اَمَدَه وَدَر قَوْلِ اَوَّلِي اَلْعَقَاتِ مَسْت زِيَر اَكِه كَلَامِ مَطَابِقِ اَز بَر اِي سَابِقِ وَاِنَّمَا
 اُوْن كِه بُو دَاي اُوْن لِرَسُولَه وَمَرَادِ اَز سَاعَتِ رُو فَرَجِ مَكْه شَرِيعَه مَسْت وَدَر مَسْنَدِ اَحَدِ
 اَز طَبِيقِ عَرُو پَسَرِ شَعِيبِ اَز بَر اَو اَز جَدِ اَو اَمَدَه كِه اَن وَقْتِ اَز طَلُوعِ اَقْشَابِ تا وَقْتِ
 حَصُودِ وَاذُوْنِ اَز بَر اِي رَسُولِ فَا اَقْمَالِ بُو دَنه قَطْعِ دَر خَتِ بَلَكِه اَن قَطْعِ دَر خَتِ بَر حَرَمَتِ
 اَصْلِه اَوْ بُو دَنه قَطْعِ اَلْمَقْرُوءَاتِ اَلْيَوْمِ كَحُوقُّهَا بِالْاَمْسِ پَسَرِ اَكِه حَرَمَتِ اَن مَكْه شَرِيعَه
 دَر مَرُو زِ مَانَدِ حَرَمَتِ اَن مَكْه دَر دِي رُو زِ بَعْنِي بَارِشَلِ سَابِقِ حَرَامِ شَدَتَا رُو زِ قِيَامَتِ وَمَرَادِ
 اَز اَلْيَوْمِ رُو زِ مَسْت كِه اَن رُو زِ فَرَجِ مَكْه شَرِيعَه مَسْت زِيَر اَكِه عَوْدِ حَرَمَتِ اَن مَكْه شَرِيعَه
 دَر رُو زِ فَرَجِ مَكْه بُو دَنه رُو زِ كِه اِيْن قَوْلِ اَز رَسُولِ مَقْبُولِ صَادِرِ شَدَتَا وَبَهْمَانِ اَلْفِ وَاَلَامِ
 دَر اَلْاَسِ اَز بَر اِي عَهْدِ مَسْت بَعْنِي اَن دِي رُو زِ كِه پَسَرِ اَز رُو زِ فَرَجِ مَكْه شَرِيعَه كُنْشَدَه بُو دَنه اَلْيَوْمِ
 اَلشَّاهِدُ اَلْعَاقِبُ وَبَايَدِه بَر سَانِ اِيْن عِلْمِ وَاَز اِيْن اَن كَسِه كِه حَاضِرِ دِيْنِ مَجْلِسِ مَسْت اَن كَسِه
 كِه غَايِبِ اَز اِيْن مَجْلِسِ مَسْت وَحَاضِرِ مَسْت پَسَرِ تَبْلِيغِ عِلْمِ وَاجِبِ شَدَتَا فَعِيلِ لَآبِي مَشْجَعِ مَآكَالِ
 عَشْرُو دَسِ مَقْشَدِ اَز بَر اِي اَبِي شَرِيعَه كِه چِه كَفْتِ عَرُو پَسَرِ مَعِيْدِ دَر جَوَابِ تُو وَقْتِي كِه تُو اِيْن
 حَدِيثِ مَبَارَكِ رَا بِاَوْ بَلِغِ مَنُودِي قَالِ اَنَا عِلْمُ بَاكَ مَشْجَعِ كَفْتِ عَمْرُو كِه مَنِ بَسِيَارِ دَانَا تَرَا زِ
 تُو مِ اِي اَبَا شَرِيعَه اَن حَدِيثِ مَبَارَكِ لَآقَعِيْنِ عَلَاصِبَا پَنَاهِ مَنِيْدِه اَن مَكْه شَرِيعَه بِي فَرَا
 رَا بَعْنِي نَكَا هِ يَمَكْنَدِ مَحْضِي رَا كِه حَدِيثِ شَرِيعِي بَرُو يِ وَاجِبِ شَدَه بَا شَدَا اَز اَقَامَتِ اَن حَدِيرُو يِ
 بَلَكِه حَدِيثِ شَرِيعِي دَر مَكْه شَرِيعَه بَرُو يِ مَانَدِ سَائِرِ اَمَّا كُنْ قَائِمِ كَرْدَه مِي شُو دَ وَلا تَعْيِدِ بَعْضِ نَا شَاةِ
 فَوْقَانِيَه وَضَمِ دَالِ مَجْرُو لَآ فَارِ اَيَّدِيْمِ وَپَنَاهِ مَنِيْدِه هَر كِرِيْزْدَه رَا بَخُوْنِ بَعْنِي اَن بَعْدَه مَبَارَكِ مَانِ
 اَز قِصَاصِ نِيَسْتِ وَفَارِ اَبَاغَا وَرَا دَه مَجْلِسِ شَدَه مَسْت وَلا فَارِ اَبَاغَا وَپَنَاهِ مَنِيْدِه هَر كِرِيْ
 كِه كِرِيْزْدَه بَزُو يِ بَا شَدِ چَا كِه كَفْتِ بَعْنِي اَلْعَمَلُ مَرَادِ مِي كِيْدِه اَن عَمْرُو بَلْفُظِ خَرِيْبِ سَرَقِ
 رَا وَخَرِيْبِ مَفْجَعِ خَا بَعْمَرِ دَا سَكَا نِ رَا دَه مَجْلِسِ دِيَا مَوْدَه حَتْمَانِي مَسْت اَبَسِ بِلْطَالِ كَفْتِه كِه خَرِيْبِ
 بَعْضِ خَا بَعْمَرِ عِبَارَتِ اَز فَسَادِ مَسْت وَبَفْجَعِ اَوْ عِبَارَتِ اَز سَرَقِ وَدَر دِي مَسْت وَدَر اِيْن كَلَامِ
 عَمْرُو نَامِ كَلَفِ كَرْدَا وَرَدِ دَر جَوَابِ اَبِي شَرِيعَه كَلَامِي رَا كِه خَا بَر اَوْ حَقِ مَسْت دَر مَرَادِ كَرَفْتِ
 اَز وَبَا طِلِ اَز جِهَةِ اَمَكِه مَحَالِي نَدِ كُو رَضِيبِ خَرَبِ رَا دَر مَكْه شَرِيعَه بَرُو يِ اَنكَارِ كَرْدِيْسِ اَو رَا جَوَابِ

وَتَمَّامَاتِ لِي فِيهَا
 سَاعَةٌ مِّنْ نَّحْنُ كُنْزٍ
 مَعْنَى مَا دَر مَسْنَدِ
 اَبِي هُرَيْرَةَ
 اَبَا لَاسِ مَشْجَعِ
 اَلشَّاهِدُ اَلْعَاقِبُ
 فَعِيلِ لَآبِي مَشْجَعِ
 مَآقَالِ عَشْرُو
 قَالِ اَنَا عِلْمُ بَاكَ
 مَشْجَعِ لَآقَعِيْنِ
 بَا شَرِيعَه
 مَآكَالِ
 عَشْرُو دَسِ
 مَقْشَدِ اَز بَر اِي
 اَبِي شَرِيعَه
 اَن حَدِيثِ
 مَبَارَكِ
 لَآقَعِيْنِ
 عَلَاصِبَا
 پَنَاهِ
 مَنِيْدِه
 اَن
 مَكْه
 شَرِيعَه
 بِي
 فَرَا
 رَا
 بَعْنِي
 نَكَا
 هِ
 يَمَكْنَدِ
 مَحْضِي
 رَا
 كِه
 حَدِيثِ
 شَرِيعِي
 بَرُو
 يِ
 مَانَدِ
 سَائِرِ
 اَمَّا
 كُنْ
 قَائِمِ
 كَرْدَه
 مِي
 شُو
 دَ
 وَلا
 تَعْيِدِ
 بَعْضِ
 نَا
 شَاةِ
 فَوْقَانِيَه
 وَضَمِ
 دَالِ
 مَجْرُو
 لَآ
 فَارِ
 اَيَّدِيْمِ
 وَپَنَاهِ
 مَنِيْدِه
 هَر
 كِرِيْزْدَه
 رَا
 بَخُوْنِ
 بَعْنِي
 اَن
 بَعْدَه
 مَبَارَكِ
 مَانِ
 اَز
 قِصَاصِ
 نِيَسْتِ
 وَفَارِ
 اَبَاغَا
 وَرَا
 دَه
 مَجْلِسِ
 شَدَه
 مَسْت
 وَلا
 فَارِ
 اَبَاغَا
 وَپَنَاهِ
 مَنِيْدِه
 هَر
 كِرِيْ
 كِه
 كِرِيْزْدَه
 بَزُو
 يِ
 بَا
 شَدِ
 چَا
 كِه
 كَفْتِ
 بَعْنِي
 اَلْعَمَلُ
 مَرَادِ
 مِي
 كِيْدِه
 اَن
 عَمْرُو
 بَلْفُظِ
 خَرِيْبِ
 سَرَقِ
 رَا
 وَخَرِيْبِ
 مَفْجَعِ
 خَا
 بَعْمَرِ
 دَا
 سَكَا
 نِ
 رَا
 دَه
 مَجْلِسِ
 دِيَا
 مَوْدَه
 حَتْمَانِي
 مَسْت
 اَبَسِ
 بِلْطَالِ
 كَفْتِه
 كِه
 خَرِيْبِ
 بَعْضِ
 خَا
 بَعْمَرِ
 عِبَارَتِ
 اَز
 فَسَادِ
 مَسْت
 وَبَفْجَعِ
 اَوْ
 عِبَارَتِ
 اَز
 سَرَقِ
 وَدَر
 دِي
 مَسْت
 وَدَر
 اِيْن
 كَلَامِ
 عَمْرُو
 نَامِ
 كَلَفِ
 كَرْدَا
 وَرَدِ
 دَر
 جَوَابِ
 اَبِي
 شَرِيعَه
 كَلَامِي
 رَا
 كِه
 خَا
 بَر
 اَوْ
 حَقِ
 مَسْت
 دَر
 مَرَادِ
 كَرَفْتِ
 اَز
 وَبَا
 طِلِ
 اَز
 جِهَةِ
 اَمَكِه
 مَحَالِي
 نَدِ
 كُو
 رَضِيبِ
 خَرَبِ
 رَا
 دَر
 مَكْه
 شَرِيعَه
 بَرُو
 يِ
 اَنكَارِ
 كَرْدِيْسِ
 اَو
 رَا
 جَوَابِ

قول است فان دما نكسك ^{و اما} و اما لكم پس بدین می که خونهای شما و مالها، شما و قبا عاقله
 است و مطوف علیه اول کلام است زیرا که این حدیث مقطوع و مجرد از حدیث طویل است
 که بعضی آن در باب قول النبی صلی الله علیه و سلم رب مبلغ کذشته که رسول خدا صلی الله علیه و سلم
 فرمود ای قوم بدین گفتن حتی گفتنا و ^و سیمیه بسوی اسم قال الیس یوم الخرق قلنا بلی فقال
 ای شهر بدین گفتن حتی گفتنا ^و سیمیه بغير اسمه فقال الیس بذی الخرق قلنا بلی قال فان
 و اماکم و اماکم و اعراضکم بینکم حرام کرمته یو کم ذاتا آخر پس این مطوف به کلام سابق است
 که آن کلام در موضع خود مذکور است و در اینجا گفتار و اقتضای مقصود کرده شد که آن
 بیان تبلیغ است قال محمد و احسبته قال و اعراضکم ^و گفت محمد پسر سیرین و کما
 می کنم من پس را می بگویم که گفت پس از لفظ و اماکم لفظ و اعراضکم را یعنی لفظ و آخر حکم
 نیز زائد بر اماکم آورد یعنی خونهای شما و مالهای شما و عرضهای شما علیکم حرام
 بر شما حرام اند که کرمته یو کم هذا مانند حرام بودن روز شما که امر در است فی شهر که هذا
 و راه شما که این ماه است الا یبلغ الشاهد منکم ^و الغائب ^و اگاه باشد که باید رسان
 کسی که حاضر است درین مجلس آن کسی را که غائب ازین مجلس است و حاضر نیست
 فقال محمد صدق رسول الله صلی الله علیه و سلم پس گفت محمد پسر سیرین که است
 گفت رسول خدا صلی الله علیه و سلم که ان ذلک تحقیق بود این تبلیغ و اگر
 گفته شود که کلمه ذلک اشارت بچیز است و حال آنکه ممکن نیست که اشارت بسوی
 قول اولی مبلغ الشاهد باشد زیرا که او را است که آن نوعی از انشاء است و صدق
 و کذب از خواص اخبار است جواب آنکه حال دارد که روایت نزد ابن سیرین
 یبلغ بفتح لام اول باشد و درین هنگام او از جمله اخبار باشد یا آنکه امر در
 معنی خبر باشد حاصل آنکه این کلام در صورت امر است و معنای او اخبار رسول
 علیه السلام است یا آنکه تبلیغ عام بعد ازین زمان واقع خواهد شد یا آنکه اشارت است
 بسوی تمام این حدیث و آن قول حضرت صلی الله علیه و سلم است که فرمود
 ان الشاهد من ان یبلغ من جوای من یا آنکه اشارت بسوی ما بعد خود است
 که آن تبلیغ است در ضمن قول و اهل بلغت یعنی تبلیغ رسول کریم بسوی امت خود
 واقع و تحقق شده و این مانند قول حق سبحانه است که فرموده قال

فان دما نكسك
 قال محمد و احسبته
 قال و اعراضکم
 علیکم حرام
 یو کم
 هذا الا یبلغ
 الشاهد منکم
 فقال محمد صدق
 رسول الله
 ان ذلک
 کان ذلک

تا فرقی بینی و بیک اکاهل بلغت اکا د با شیدای قوم من وای حاضران
 مجلس من که به تحقیق رساندم من احکام را از جناب پروردگار بجانب شما
 یعنی من بقتضای قول حق سبحانه که فرموده یا ایها الرسول بلغ ما انزل
 الیک من ربک عمل نمودم و الا که تخفیف لام از خوف تنبیه است مکررین
 یعنی گفت رسول خدا صلی الله علیه و سلم الا اهل بلغت و در بار پس الا اهل بلغت
 زیرا که رسول خدا صلی الله علیه و سلم است و لفظ قال پیش از لفظ ترین مقدر است
 و تقدیر کلام چنان است قال رسول الله صلی الله علیه و سلم الا اهل بلغت و در حق
 نیست که مترین متعلق بقال مذکور باشد و قول و فکان محذوفه معترضه باشد زیرا که
 مخابت نشد که محجوز این کلام مقول از برای محمد است و درین حدیث مبارک بیان
 حرمت قتل و حرمت غضب و حرمت غیبت است و مکرر کردن کلام از برای تأکید و تکرار
 است و سایر تحقیقات این حدیث مبارک و احکام او در باب قول النبی صلی
 الله علیه و سلم رب سلح که شسته و الله اعلم **باب** آنچه در کتب
 علی النبی صلی الله علیه و سلم که باب است در بیان گناه آن کسی که دروغ
 گفت بر پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم و در احادیث باب تصریح به بیان آن
 نیست بلکه او استغفار از د عید باتش دروغ است زیرا که اولاد از او است
 از جهت آنکه بی گناه دروغش و دروغ هیچکس داخل نخواهد شد حدیثنا علیه
 بن الصمدی بفتح جیم و سکون عین مهمل و بدل جمله جوهری بغدادی است که در
 باب او از الحسن من الایمان قال انما شعبة بضم شین معجمه بسیار بار گذشته قال
 اخبرني منصور بن عمار بن قيس بن ابي حمزة عن ابي عبد الله عليه السلام قال
 است و او صائم و متعب و قائم و متعب بود
 و خبر قتاده از بر است پدر خود گفت که
 ای پدر من آن ستون که در سراسر منصور
 بود چه شد قتاده گفت که آن دخت من آن
 ستون بود بلکه آن منصور بود که علی الله و امام
 تمام شب نماز می خواند و او الحال وفات یافت

رواه محمد بن
 یونس بن
 علی بن
 الله علیه و سلم
 حدیثنا علیه
 بن الصمدی قال
 شعبة قال
 انما منصور

و او در باب من جل لاهل العلم ایما کند شتمه قال سمعت رسول الله یقول سمعت رسول الله یقول سمعت رسول الله یقول
 را جمله و سکون با موعده تخمین و سرعین جمله و تشدید یا مشتاة تخمین و حرار
 بکسر حاء جمله و به تخفیف را جمله و بشین بجهت و در هر دو هیچ مبارک حراش بجا جمله و
 او نیست و او از کبار تابعین بود و هرگز او گاهی دروغ نمی گفت و از برای او دو فرزند
 بودند که اطاعت حجاج ظالم میکردند و حجاج در صد آن بود که آن هر دو را میا بد و بکشد
 لیکن آن هر دو مخفی بودند و بدست حجاج نمی آمدند پس از برای حجاج گفته شد که پدر آن
 هر دو گاهی دروغ نگوید اگر آدم خود را بسوی آن نفرستی و از و سوال کنی حول آن هر دو
 فرزند را البته آن هر دو بدست تو خواهند آمد پس حجاج ظالم آدم خود را بسوی او روان کرد و او
 بجزو او آمد پس پرسید که فرزندان تو کجا اند پس او گفت که آن هر دو در خانه خود اند پس حجاج
 گفت که از آن هر دو عفو نمودیم از سبب راستی تو و بعد از آن باز گاهی بآن هر دو تعرض نکرد
 و او سوگند خورده بود که هرگز خنده نخواهد کرد تا آنکه او را معلوم نشود که مرجع او بهشت است
 پس در تمام عمر خود هرگز خنده نکرد و چون مرد و وفات یافت یافت پس بعد از آن خنده کرد و از
 برای او دو برادر بود یعنی سعید نام و او نیست که بعد از موت به او مردم حکم کرده بود و
 سخنی کرده بود و دیگر برین نام و او نیز سوگند خورده بود که هرگز خنده نخواهد کرد تا او را معلوم
 گردد که آیا او در بهشت خواهد بود یا نه چون او وفات یافت و غسل از برای غسل او آمد
 و او را غسل داد پس آن غاسل گفت که او را ابتدا غسل تا تمام آن همیشه خدا ن بود آن
 مدتی گفته که از سعید هیچ روایت کرده نشده مگر کلام او که بعد از موت خود بآن کلام
 کرده بود و ربی بحسب لغت منسوب بسوی ربع بکسر را جمله است و حراش جمع
 حراش است و حراش در لغت اثر را گویند یقول سمعت علیاً رضی الله عنه میگوید بر ربعی پس
 حراش که شنیدم من بکوش خود حضرت علی را که خشنود با دشمنی تعاز و او حضرت
 علی پس را بی طالب پس عبد المطلب پس هشتم پس عبد مناف و هشتمی که مدعی گوئی
 امیر مومنان پس عمر رسول خدا صلی الله علیه و سلم است و نام ابو طالب ذکر قول مشهور
 عبد مناف است و نام مادر حضرت علی فاطمه دختر اسد پس هشتم پس عبد مناف است
 و آن فاطمه اول زن هشتمی است که از هشتمی ولد هشتمی آورد و آن فاطمه با سلام مشرف
 شد و بعد از آن هجرت در راه هدای تعالی از مکه مشرفه بسوی مدینه مقدسه کرد

و در حالت حیات سرور کائنات او وفات یافت در رسول علیه السلام بوجه تمام نما
 جنازه بروی خواند و وقت دفن در قبر او خود فرو آمد و بدست مبارک خود در
 گدو را بخندی احدی سپرد و کینیت حضرت علی ابوالحسن شهبهرست و رسول او آب
 او را کینی بانی تراب کرده بود لهذا حضرت علی باین کینیت بسیار خورسند و خوشنود
 می شد و او برادر سرور کائنات بعقد موافقت بود در رسول محمود او را بر زبان خود فرمود
 ان فی الذین والآخره و منکونه او حضرت فاطمه بتولی بعضه رسول مقبول بود و در سال
 دوم از هجرت رسول اکرم او را بعقد کلاخ خود آورد و بعضی بعد از جنگ اُحُد گفته اند
 و عمر آن خاتون صالحه در وقت عقد و کلاخ پانزده سال و پنج ماه بود و عمر حضرت علی است
 و یک سال و پنج ماه بود و او سیده نساء مومنین و محبوبه حبیب رب العالمین بود و در
 علیه السلام فرمود ان الدخول امرنی ان ازواج فاطمه من علی بن ابی طالب و او پدر
 سبطین یعنی حسن و حسین است و او اول خلیفه از شمیمین و یکی از عشره مبشرین است
 و او یکی از شش نفر است که سرور کائنات در وقت وفات از آنها را ضعیف و خوشنود
 بود و آنها را اصحاب شوری گویند و او یکی از خلفا و رهشدهین و از علما و زهرا بین بود و او
 شیخ خدا برشت که اعدا و در معرکه حرب و قتال میدان جنگ و جدال بود و آن شیخ خدا در علم
 و فراست و علم و سیاست و کرم و سخاوت و نظم و فصاحت و حسن و ملاحت
 و زهد و پاکیزت و ورع و عبادت و طهر و شجاعت و عفو و راحت از اقران و امثال
 خالق و زائد بود و در مقام تعهد و وفا و توکل و رضا و انس و عطاء و تجو و فنا و صحو و بقا
 دور و دورا و در آن از مقامات مطهار و اجتناب بدرجه اکملیت فائز و ممتاز بود و او
 مطلع انوار هدایت منبع اسرار و ولایت مفتاح علوم الهیه مصباح معارف ربانیه بود
 و او سابق بسوی اسلام از کافران نام بود و علماء و فضلاء اختلاف کردند در آن کسی که
 اول اسلام بر رسول علیه السلام آورده بعضی گفته اند که آن حضرت خدیجه است و بعضی
 گفته اند که آن حضرت ابوبکر است و بعضی گفته اند که آن حضرت علی است و بعضی گفته
 اند که آن حضرت بلال است لیکن تحقیقین در وجه توفیق این اقوال چنان تقریر کردند که
 مراد آنست اول آن کسی که از ذکور احرار باغین اسلام آورده حضرت ابوبکر است و اول
 آن کسی که از نسبیان عاقلین اسلام آورده حضرت علی است و اول از زنهای که اسلام

و بعضی گفته اند که
 آن حضرت زید است

و آن علام این آیات را نوشته بسوی حضرت معاویه فرستاد و به حق گفته که
واجب است بر آن کسی که شان حضرت علی با و معلوم نباشد که این آیات را حفظ
کنند تا ستمی بکلمه از منافع حضرت علی واقف و آگاه گردد و احوال او در شجاعت و
شهرویت و اما علم او پس بدرجه علیا و رتبه قصوی رسیده که در احاطه بیان و تفسیر
از ایشان بکنجه و رسول علیه السلام فرموده نامدینه العلم و علی بابها فمن اراد العلم فلیات
الباب و حضرت علی رضی الله عنه نو مکتب الفاتحه تو قرت سبعین دینا فرمود
شده رضی الله عنه البجارینا و لنا علم و للجهال مال و فان المال یغنی عن قریب و ان العلم
یبقی لایزال و اصحاب کرام از سرقه فهم و دقت علم او تعجب می کردند چنانچه روایت کرده
شده که روزی حضرت علی کرم الله وجهه و به پای خود را در رکاب که هشت تا سوار شود پس
یک زنی آمد و بر سبیل فریاد و تظلم گفت که ای امیر مؤمنان بر رستی برادر من شش
صد دینار که هشت و از آن تر که مرا یک دینار دادند پس حضرت علی مرتضی در جواب
آن زن گفت که شاید برادر تو یک زوج و مادری و دختر و دوازده برادر و ترا وارث
گذاشته آن زن گفت که آری پس حضرت علی گفت تو حق خود را استیفاء کردی
بعد از آن سوار شد پس اصحاب کرام متعجب و متحیر ماندند و آورده اند که روزی حضرت
علی بر منبر کوفه ای برای خطبه بالا شد پس شخصی آمد و سوال از مسأله فراموش کرد و
گفت شخصی مرده و دین مال خود و وارث یک زن و دو دختر و مادر و پدر که گذشته
پس حکم او چیست حضرت علی بر سبیل فور جواب مسأله او را در ضمن خطبه مندرج کرد
پس آن سائل بر سبیل تعنت گفت که آیا از برای زوج من نیست پس حضرت
علی فرمود که من او شمع گردیده و بر خطبه خود باز گذشت و این مسأله را در علم فرائض
از همین جهت مسأله منبریه گویند و آورده اند که یک نفر از بسوی او در آمد
و گفت که شما در کتاب خود میخوانید و لیثوائی که فهمم لثوائی بنین و از او
استعاضایان در کتاب خود سه صد سال بدون زیادت می یابیم پس در میان دو کتاب
مخالفت واقع شده حضرت علی بر سبیل فور فرمود که این سخن مستقیم است سه صد سال
و کتاب شمار حساب یونانیان لغت و کتاب پاتان بر حساب عربیست سه صد سال بحساب یونانیان
سه صد و نه سال بحساب عرب می شود پس نفرانی متعجب شدند و در همان ساعت ایان آورد

چون از کتب مسلمانان
کتابی که در حدیث است
است و حدیث در
کتاب این است و
کتابی که در حدیث است
شده سه صد و نه سال
و از کتب یونانیان است
نفتی است

کافر را بکش آن کافر خداوند اخت بروی حضرت علی چنانچه مولانا در سننوی معنوی میگوید
 پست او خداوند اخت بروی علی و افتخار بر بنی و هر ولی پس حضرت علی بیشتر
 را در نیام کرد و آن پهلوان را که پشت و او را گفت که بیا جنگ دو باره از سر گیریم
 آن کافر مبارز تمیز شد و از سبب آن واقعه بر سید حضرت علی گفت که ما دامیکه تو خدا
 نینداخته بودی جنگ و محاربه از برای خدای تعالی با خلاص تمام میکردم چون تو گفت
 انداختی بروی من پس غیرت نفس نیندردان عمل شریک شد لهذا او را کدشته از سر
 گرفت تا عمل خالص از ریا از برای ذات کبریا حاصل کنم پس آن کافر از کمال خلاص و تمیز
 شد و باسلام شرف شد و از اجزاء اسماء حضرت علی حیدر است تسبیح گفته که قاسم بن ثابت
 گفته که در تقسیمه او یکصد سه احوال است یکی آنکه نام او در کتب قدیمه نام او اسد بود و اسد
 حیدر را گویند و دوم آنکه مادر او فاطمه دختر اسد و فقیه او را زاید و پدر او دران بنام غائب
 بود پس او را تقسیمه بنام پدر خود کرد بعد از ان ابو طالب پدر او آمد و علی او را نام کدشت
 و بهین معنی اشارت است بقول حضرت علی کرم الله وجهه که در روز خیر فرمود مصعب
 انما الذی یتمتحنی اُمی حیدرة و سیوم آنکه او را در سن خوردی حیدر لقب میکردند از جهت
 آنکه حیدر آنکسی را گویند که پرکشت و در کشت شکم باشد و حضرت علی در زمان صغر خود
 بهین صفت بودند در روایت کرده شده از وی احادیث رسول خدا صلی الله علیه و سلم
 بمقدار پانصد و هشتاد و شش حدیث که امام بخاری از جلد آنها پست و نه ذکر کرده
 و سوال اصحاب کبار در حوض آنها بسوی فتوای آن شهبوسار در مسائل مشکو و واقعات معتضله
 مشهور است و کمال بهد و تقوی او معروف در میان خواص و عوام است و حاصل از غله او
 در سال چهل هزار دینار بود و آن همه را در راه خدا تعالی صدقه گردانیده بود و بروی از لباس
 از ار غلیظ بود که به پنج درهم خرید و بود در وقت وفات ترک هم چیزی نگذاشت مگر شش صد درهم
 که او را اظهار کرده بود تا بعضی آن کثیری از برای خدمت خرید ناید و مناقب فضائل بسیار
 است که در تعداد و شمار نمی آیند و احادیث وارده و فیض درین صیحه مبارک و دیگر تصالح بسیار
 اند و زمان ولایت و خلافت او پنج سال و دو ماه و دو روز بود و در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و سلم شهرت و کبر و
 سال پست و پنجم از هجرت رسول اکرم بود و پست کرده شد ابن مسیب گفته که هرگاه حضرت عثمان بر
 تشبیهات و نعمان پیدا صاحب کرام و جز آنها از انام بسوی سرای حضرت علی آمدند پس گفتند که یا علی

مخدوم باب دین اکبر خاندانی

مقام از اینها بجز حضرت سجاد
بجز آنکه از خدمت مجاز
راشیده و صالح است
و آنکه از او یاد از قبل
غلامان بخندم کامل است
مخدومه

این بخدمت تو آمدیم تا مبايعت همراه تو نمائیم زیرا که احق بخلافت تو می پس حضرت علی
 رضی الله عنه فرمود که این کار خلافت مفوض بسوی اهل بدر است و هر کسی را که اهل بدر
 مبايعت کردند پس خلیفه همان شخص است پس هیچ کسی از اهل بدر و جز آنها از صحابه کرام باقی
 نماندند مگر آمدند پیش حضرت علی تا مبايعت بر خلافت او نمایند چون حضرت علی این واقعه را
 دید بسوی سجد بنوی بردن آمد و بر سر مبارک بالاشد پس حضرت طلحه اهل بدر است
 کرد بعد از آن جمیع اصحاب کرام او را بیعت کردند و وی گفته که علماء از حضرت علی رضی الله
 عنه آثار بسیار نقل کردند که از آن آثار معلوم می شود که او سال قبل خود ماه و دوشنبه
 قبل از وقوع آن قتل استمه بود و گفته اند که چون حضرت علی کرم الله وجهه بسوی نماز می
 پیرون شد مرقان آن برای جمع شده پیش روی او آمدند و آواز فریاد کردند پس مردمان
 اهل بیت آن مرقان بازمیش روی او را ندیدند پس فرمود که بگذارید اینها را زیرا که این مرقان
 نوحه کننده اند و اهل سیه گفته اند که چون نماز خود بخار به در میان حضرت علی و حضرت
 معاویه طویل شد پس سیه نماز اشتیاق و خوارج مشورت کردند یکی بعد الرحمن پس عمر حمز
 مرادی و دیگر مبارک نمیمی و دیگر عمر دیمی و در کینه شریقه اتفاق بر سبیل قاهره و اتفاق
 نمودند بر آنکه سیه نماز یعنی حضرت علی و معاویه و عمر و پس عاصم نقل کنند و بکشدند تا بخان
 از جنگ و قتال آرام یابد پس این طرح شقی گفت که قتل حضرت علی بدمه من باشد و مبارک
 گفت که معاویه را من قتل میکنم و عمر و گفت که عمر و پس عاصم را من میکشیم و سوکنند با یکدیگر و خود
 که قتل این سه نفر مذکوره در شب یازدهم یا هفدهم از ماه مبارک رمضان واقع خواهد شد
 بعد از آن هوکی از آن سه اشتیاق متوجه بسوی شاهر صاحب خود شدند پس این طرح شقی برای قتل
 حضرت علی بکوفه آمده و یاران خود را از خوارج آن شهر ملاقات کرد پس مقصد خود را
 بآن بامیان نمود و گفت که این راز را بکس مکنید و از جمله آن خوارج شقیب پر خمر
 اشجعی آن شقی موافقت کرد پس چون شب جمعه در هفدهم ماه مبارک در مرقان در
 سال چهل و شصت شد حضرت علی رضی الله عنه وقت سحر پیدا شد و برای فرزند خود
 امام حسن رضی الله عنه گفت که ای فرزند من اشتب رسول خدا صلی الله علیه
 و سلم را در خواب دیدم و گفتم یا رسول الله دیدم که من از امت تو چه قدر
 بجا و دیدم پس حضرت رسول علیه السلام فرمود ای علی تو بر اینها

برانهاد و عاکن پس گفت من اللهم ابدلنی بهم خیرا منهم و ابدلهم بی شررا لهم فی ذم و مؤان
 و رآه پس گفت الصلوة الصلوة پس شعیب خارجی بر حضرت علی حمل کرد و او را بشیر
 زد پس بشیر او خطا شد و بر دروازه افتاد و ابن بلجم شقی و او را بشیر خورد و زد پس از نهیم
 او تا قرن او آن بشیر در رسید و بدماغ او داخل گردید و آن بر دو کرختند پس شعیب
 شقی بخانه خود درآمد پس مردی از غنی امینه بروی درآمد و او را در هاجی کشت و اما ابن
 بلجم شقی پس مردم از هر جانب بروی حمل کردند و مردی از هندان با و لاقی شد پس چادر
 خود را بر روی انداخت و بشیر را از وی گرفت و او را گرفته به پیش حضرت علی آورد
 پس حضرت علی بسوی آن شقی دید و گفت نفس مقابل نفس است پس و قیکه من ازین
 زخم مردم پس او را بکشید چنانچه او را کشت و اگر من از همین زخم سلاطه ماندم پس فکر
 خود را در حق وی می بینم پس آن شقی را بکلم حضرت علی عین کرد و نگه داشتند و حضرت
 علی روز جمعه و شش روز زنده ماند و در روز یکشنبه در شب نوزدهم از ماه رمضان در
 سال چهل و فوات یافت و او را حضرت امام حسن و حسین و عبداللہ بن جعفر
 غسل داد و محمد بن حنفیہ آب بروی میرنجت و او در سه جا مدفون کرده شده که در میان
 آن سه مقبس و پیرا بن نبود و امام حسن نماز جنازه بروی خواند و بخت تبکیه گفت
 و در کوفه بدر الاماره مدفون شد یا بدیهات بجای که الحال زیارت کرده میشود
 یا در میان خانه او مسجد اعظم و درین مقام اقوال بسیارند لکن صحیح آنست
 که باقی قبر حضرت علی معین و معلوم نیست بلکه فدائی تعالیٰ او را مخفی کرده تا آنکه
 خواجه نبش نکنند و ابن عساکر آورده که چون حضرت علی بشهادت رسید او را
 بر شتر برداشتند تا همراه رسول مقبول صلی اللہ علیہ وسلم او را دفن نمایند پس
 ناگاه در شبی از شهادت راه آن شتر کرخت و معلوم نشد که آن شتر کجا رفت
 پس از بین جبت اہل عراق کویند که حضرت علی در ابرو و سحاب است و عمر او
 در روز وفات بر اصح اقوال شصت و سه سال است و در ستمد رک از سدی
 آورده که ابن بلجم شقی بر یک زن خارجیہ عاشق بود و که نام آن زن قطام بود پس آن
 شقی او را در کالج خود آورد و همه او سه چیز مقرر کرد است برادر بریم و کشتن حضرت
 علی کرم اللہ وجہہ و یک غلام و کنیز و در بین قضیه فرزدوق شاعر گفت

بعد از او
 آمد

حکم از احکام شریعه است فائده من کذب کلمتی پس بدستی هر انکسی که دروغ گفت
بر من فلیک الکاف پس باید که داخل شود انگشت در آتش و دروغ و هر بدخول نامربوب از کذب
از آن جهت گردانید که لازم امر الزام است و کذب بر بی سبب الزام بدخول نامربوب
یا آنکه این کلام بحسب لفظ و صیغه امر است و بحسب معنی و مراد خبر است و اگر گفته
شود که کذب بر سبیل اطلاق معصیت است و هر عاصی داخل آتش و دروغ خواهد شد
زیرا که حق سبحانه و جل شانہ در کلام خود فرمود من یعص الله ورسوله فان له ناکم
پس فائده لفظ علی چه شد زیرا که این حکم عام در هر انکسی است که از قضا بر کسی نماید
چون آب آنکه شک نیست که کذب بر رسول اکرم بدتر از کذب بر من است که بر غیر او باشد
پس کذب بر رسول علیه السلام کناه کبیره است و در غیر او صغیره و صفائیر با جناب کبار
کفارت کرده میشوند چنانچه حق سبحانه و جل شانہ فرمود ان تجتنبوا کبار ما تنهون عنه
تکفر عنکم یا اکرم ما انکله مراد از قول او من یعص الله آیه کناه کبیره است نه صغیره
نوی گفته که معنی این حدیث آنست که دخول نامرزی آن مفری است اگر چه حق
جل و علی شانہ کاه بوسع رحمت خود عفو از نماید و او را در آتش و دروغ داخل نکند و
همچنان هر وعید بنابر که در شان اهل کبار جز از کفر و شرک وارد شده محمول بر آنست
که آن جزا آنهاست و اگر فدای تعالی عفو نماید جائز است و اگر جزا دهد و در آتش و دروغ
داخل گرداند هم باز سیر و ن کردن از آتش و دروغ لازم است زیرا که تساوی در خلود
نامر میان مؤمنان و کافران بادل قطعیه تنفی است حدیثنا ابو لویله او بشام پس
عبد الملک طرابلسی بصری شیخ الاسلام است که در باب حب الاضار کذب قال انا
شعبه نعمین معجمه چند بار گذشته عن جامع بن شداد جامع بحیم و شداد یثین معجمه
و بدو دال جمله که الفت فاصد در میان آن هر دو واقع شده است و اول
از آن هر دو شد دست او ابو صخره تابعه کوفی است و در سال یکصد و هجده
وفات یافت عن عامر بن عبد الله بن المثنی بن عمرو السدی قریشته
که جان خود را از فدای تعالی شش بار خرید و در سال یکصد و بیست
و چهار وفات یافت عن آپه از پدر خود که عبد الله پدر زیارت و کینت او ابو بکر
است و گفته شده که ابو شیب نعمه خادمه دستیار موحده اولی و سکون یا مثنی

فائده من کذب
علی فلیک الکاف
حدیثنا ابو لویله
قال فاصد
جامع بن شداد
عن عامر بن عبد
الله بن المثنی
عن آپه

تحقنیه و او صحابی پسر صحابی هشت و او امیر مؤمنان در سی سالگی بود و او اول پسر
 است که در اسلام از برای مهاجران در مدینه متولد شد که ماوراء خاتون و سمار
 و خضر حضرت ابوبکر صدیق و را به قنار زانید و او را در همان حال بخدشت رسول
 با کمال آورد پس رسول مقبول او را در کنار خود نهاد و دانه خرباطلبید و او را مضغ
 کرده در دهن و کام او مالید سپس رایق رسول مقبول صلوات الله علیه و سلام اول
 از همه پیشیا و دشمنان او داخل شد بعد از آن رسول صاحب کمال دعا و سوال بدرگه
 ایزد متعال از برای او کرد و او اطلس بود که ریش نداشت و رویت کرده از وی
 و سه احادیث از رسول خدا صلوات الله علیه و سلام که امام بخاری رحمه الله تعالی علیه
 از جمله آن شش حدیث آورده و او یکی از چهار عباد که است که اهل اصول قول
 آنها را مقدم بر قیاس عقول فحول می نمایند و آنها عبد الله پسر عمر و عبد الله پسر
 ابی اس و عبد الله پسر عمرو و عبد الله پسر زبیر و بعضی عبد الله بن مسعود و بدیل
 عبد الله پسر زبیر ذکر کرده و عبد الله پسر زبیر بسیار زوزه دار و بسیار
 عصبان و بسیار پیوندد کننده رحم و بسیار داند علم بود و او بسیار
 عزم و قیامت میکرد که زمان عمر خود را بشت شب تقسیم کرده بود یک
 شنب در نماز در حال قیام و شب دیگر در حال رکوع و شب دیگر در حالت
 سجده و تا صبح ادا میکرد و ولایت افریقیه را و محارب و مقتله کرد پس پادشاه
 شهادت شکر صد هزار و پست هزار از برای جنگ و قتال آمد و شکر مسلمانان
 سیزده پست هزار بود چون عبد الله بن زبیر دید که پادشاه آنها را لشکر خود پیرون شد
 آنها را فوجی را از مسلمانان همراه خود گرفته قصد او کرد پس او را که حال گشت و فتح
 همه مسلمانان بر دست او متحقق شد چون یزید پسر معاویه مردم اهل اسلام
 به بیعت بر خلافت همراه او کردند و این واقعه در سال شصت و چهار واقع شد
 و در آن طاعت او اهل ججاز و یمن و عراق و خراسان جمع شده بودند و عمار
 بن ابی بکر که عظیم را داخل بیت گردانید و بر دامن خود او داشت
 حج ادا کرد و در خلافت باقی ماند تا آن زمان که حاجت ظالم
 بلکه شریف در اول شب از ماه ذی حجه در سال

در سال هفتاد و دو حاضر شده و با او مقابل و مقابل کرده و حجاج بروم حج کرده و او را
 محاصره کرده تا آن زمانیکه او را شک انداخته شده رسید و اوقات یافت و جبهه او
 بعد از وفات بر سر در کرد و سر او را بسوی ملک خراسان برداشته شد تا آن
 قلّت للزّیّین گفت عبدالله که نفتم من از برای زبیر که پدر من بود و زبیر بغتم زابیه
 مع غیری عوام به تشدید او و پسر خود تصغیر خالد پسر اسد پسر عبدالغری پسر قسّی
 پسر کلاب پس او همراه رسول خدا صلی الله علیه وسلم در قضی ملاقات می کند و او برادر
 زاده حضرت غدیر که بری است و او یکی از عشره مبشره و یکی از اصحاب است است که آنها
 را اصحاب شوری گویند و او یکی از آن کسان است که دو هجرت در راه پرورد
 از برای طلب ثواب در در اقرار کرده اند و او حواری پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
 و در شجاعت و سخاوت فائق از اقران و امثال خود بود و مادر او عمره رسول مقبول
 است که آن صغیه دختر عبدالمطلب است و آن مادر او نیز اسلام آورده بود
 و او در اسلام بعد از سه نفر داخل شد و بعضی گفته اند بعد از پنج نفر بدست حضرت
 ابوبکر صدیق رضی الله عنه و عمر و در وقت اسلام آوردن شانزده سال بود و چون او
 اسلام و اذعان آورد عثم او را به خان معذب کرتا اسلام را گذاشته باز خود بکفر
 نماید پس او با او آورد و اسلام را گذاشت و بعد از آن هجرت بسوی زمین حبشه
 کرد و در جمیع مشاهد همراه رسول شاهد حاضر شده بود و از و بیست و سی
 حدیث از رسول خدا صلی الله علیه وسلم روایت کرده شده که امام بخاری
 رحمه الله علیه از جمله آنها حدیث ذکر کرده و او اول کسی است که شمشیر
 بر کردن کافران در راه ایزدستان برکشید و او در روز امد همراه آن رسول
 احمد شامت ماند و او سفید رنگ و معتدل گوشت و مینک رخسار بود و
 مناقب او بسیارند و بعضی از آنها در همین صحیح مبارک خواهد آمد ان شاء الله
 تعالی و حضرت زبیر در روز جمل قتال و جدال را گذاشت و پس کشت
 پس گروهی از باغیان با و لاحق شدند و او را در ادیسه سباع
 بنایه بصره کشتند و در همانجا دفن کرده شد بعد از آن او را
 بسوی بصره برداشته آوردند و در آن جا دفن کردند

و در جمیع مشاهد
 همراه رسول شاهد
 حاضر شده بود

در آتش دوزخ و اگر گفته شود که هر کس قصد کذب بر رسول خدا صلی الله علیه و سلم
کند و آن سخن در واقع کذب نبود پس آن کس کنا به کار می شود یا نمی شود جواب آنکه
کنا به کار می شود لیکن به سبب قصد کذب نه بسبب کذب زیرا که قصد معصیت معصیه
است و تنبیه از درجه و سوسه تجاوز نماید پس او در تحت این تمبارک مندرج نشد
تو وی گفته که این حدیث مبارک بر فوائد کثیره مشتمل است اول آنکه اخبار از شی بر
خلاف آن حال که آن شی بر آن حال در واقع و نفس الامر ثابت بر آن حال باشد
کذب است خواه بر بسبیل عمد باشد خواه بر بسبیل خطا و اگر چه خطی با جماع علما و کنا به کار
نیست و او را مواخذة نخواهد شد و دوم آنکه اقرا بر رسول کریم حرام عظیم است
و او فاحشه عظیمه و از خصائل ذمیه است و لیکن بسبب این کذب کافر نمیکرد و مکر آنکه
او را حلال داند و مشهور در میان علما همین مذہب است و از امام الحرمین حکایت
کرده شده که آن کس بسبب آن کذب بر رسول کریم کافر گردید و خون او ریخته شود
بعد از این بدانکه هر کسی که کذب بر رسول خدا صلی الله علیه و سلم بر بسبیل عمد در یک
حدیث نماید آنکس بی شک فاسق گردد و روایات او یحیی و تمامی مردود گردد و احتیاج
بان روایات باطل شود پس آن کس اگر از آن کذب توبه نماید پس امام احمد و جماعتی
از شافعیه گفته اند که روایت او هرگز هیچ وقت از اوقات قبول کرده نشود بلکه
بر حرج او بر بسبیل دوم حکم کرده شود و لیکن این قول مخالفان برای قواعد اهل
است و محتار آنست که توبه او مقبول در روایت او صحیح است اما آنکسی که کافر بود
بعد از آن اسلام آورد پس روایت او با جماع جمیع علما و مقبول است و سیوم آنکه
اقرا بر رسول خدا بر بسبیل اطلاق حرام و نارد است و فرق نیست در میان آن کذب
که در حکمی از احکام شریعه باشد و میان آن کذب که در غیر آن حکم باشد چنانچه
ترغیب و ترهیب در مواظط و جمیع افراد آن کذب حرام و از بزرگترین کنا به است
و گر امیه گفته اند که وضع حدیث در چیزی که حکم شرعی در وی نباشد جائز است
و اما توقف حضرت زبیر در روایت حدیث و کثرت آن پس مبنی بر آن است
که او از غلط و نیمان ترسید هر چند که بر غلط و ناسی کنا نیست لیکن کاه کاه آن
بر دو منسوب بقدر خط از جهت تساهل دانند آن کرده می شود و کاه بعضی از

و اگر گفته شود که هر کس قصد کذب بر رسول خدا صلی الله علیه و سلم کند و آن سخن در واقع کذب نبود پس آن کس کنا به کار می شود یا نمی شود
جواب آنکه کنا به کار می شود لیکن به سبب قصد کذب نه بسبب کذب زیرا که قصد معصیت معصیه است و تنبیه از درجه و سوسه تجاوز نماید پس او در تحت این تمبارک مندرج نشد
تو وی گفته که این حدیث مبارک بر فوائد کثیره مشتمل است اول آنکه اخبار از شی بر آن حال در واقع و نفس الامر ثابت بر آن حال باشد کذب است خواه بر بسبیل عمد باشد خواه بر بسبیل خطا و اگر چه خطی با جماع علما و کنا به کار نیست و او را مواخذة نخواهد شد و دوم آنکه اقرا بر رسول کریم حرام عظیم است و او فاحشه عظیمه و از خصائل ذمیه است و لیکن بسبب این کذب کافر نمیکرد و مکر آنکه او را حلال داند و مشهور در میان علما همین مذہب است و از امام الحرمین حکایت کرده شده که آن کس بسبب آن کذب بر رسول کریم کافر گردید و خون او ریخته شود بعد از این بدانکه هر کسی که کذب بر رسول خدا صلی الله علیه و سلم بر بسبیل عمد در یک حدیث نماید آنکس بی شک فاسق گردد و روایات او یحیی و تمامی مردود گردد و احتیاج بان روایات باطل شود پس آن کس اگر از آن کذب توبه نماید پس امام احمد و جماعتی از شافعیه گفته اند که روایت او هرگز هیچ وقت از اوقات قبول کرده نشود بلکه بر حرج او بر بسبیل دوم حکم کرده شود و لیکن این قول مخالفان برای قواعد اهل است و محتار آنست که توبه او مقبول در روایت او صحیح است اما آنکسی که کافر بود بعد از آن اسلام آورد پس روایت او با جماع جمیع علما و مقبول است و سیوم آنکه اقرا بر رسول خدا بر بسبیل اطلاق حرام و نارد است و فرق نیست در میان آن کذب که در حکمی از احکام شریعه باشد و میان آن کذب که در غیر آن حکم باشد چنانچه ترغیب و ترهیب در مواظط و جمیع افراد آن کذب حرام و از بزرگترین کنا به است و گر امیه گفته اند که وضع حدیث در چیزی که حکم شرعی در وی نباشد جائز است و اما توقف حضرت زبیر در روایت حدیث و کثرت آن پس مبنی بر آن است که او از غلط و نیمان ترسید هر چند که بر غلط و ناسی کنا نیست لیکن کاه کاه آن بر دو منسوب بقدر خط از جهت تساهل دانند آن کرده می شود و کاه بعضی از

احکام شرعی بناسی نیز تعلقی می گیرند چنانچه ضمان مثلغات و انتقاض طهارات و صلوات و جز آنها پس احتمال دارد که این کذب از جمله آنها باشد بدو گفته اند
 مبارک در غایت صحت و نهایت قبول است و بعضی گفته اند که این حدیث متواتر است
 و ابو بکر صیغی در رساله خود حکایت کرده که این حدیث مبارک را زیاده از شصت
 نفر اصحاب کرام روایت کرده اند و بعضی از حفاظ گفته اند که این حدیث مبارک از شصت
 و دو نفر اصحابی روایت کرده شده که در آنها عشره مبشره و داخل اند و جز این حدیث
 معلوم نیست که عشره مبشره بر روایت او مجتمع و متفق باشند و حدیث دیگر جز این
 حدیث مبارک نیست که او را زیاده از شصت نفر اصحابی روایت کرده باشند
 و بعضی گفته اند که دو صد نفر از اصحاب کرام این حدیث مبارک را روایت کرده
 اند شیخ ابن صلاح گفته که عدد در میان این حدیث مبارک همیشه در تزايد و تفاع
 اند و مانند این دیگر حدیث متواتر نیست و بعضی گفته اند که شان از برای حدیث
 متواتر جز این حدیث مبارک متحقق نشده و امد العلم حدیثنا ابو معین گفته هر دو
 میم و سکون عین جمله که فاصل در میان ان هر دو میم واقع شده و برای جمله که او
 عبد الله پسر عمرو و پسر ابی الحجاج بصری منقری است قال انا عبد الله و اولاد
 پسر معید پسر ذکوان بصری است و این هر دو در باب قول النبی صلی الله علیه و سلم
 اللهم علمه الكتاب گفته اند عن عبد الله بن عمر بن الخطاب پسر حبیب بن هضم صادمه و فتح
 بصری بنا فی بصری با موصعه و بدو نون که در باب حب الرسول من الایمان گذشته
 قال انس که گفت حضرت انس در حال این رساند همه بصری اند الله لیتمنی که بدست
 شان این است که بر این منع میکنند که ان احسن کلمه حدیثنا کثیر از آنکه حدیث
 که پیش ما حدیث بسیار از رسول خدا را ان النبی صلی الله علیه و سلم قال
 انکم بدستی پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم فرمود من تقدم علی کعبه با
 هر انکس که در قصد کند بر من دروغ را یعنی دیده و دانسته بر من
 دروغ گوید بلی یبقی مؤمن بعد کما یمنی الناس پس باید که باز در
 و بحسب دجائے خود را از آتش دوزخ و حضرت
 انس رضی الله تعالی عنه ترسید از آنچه حضرت زبیر ترسیده بود و

حدیثنا ابو معین گفته هر دو
 میم و سکون عین جمله که فاصل در میان ان هر دو میم واقع شده و برای جمله که او
 عبد الله پسر عمرو و پسر ابی الحجاج بصری منقری است قال انا عبد الله و اولاد
 پسر معید پسر ذکوان بصری است و این هر دو در باب قول النبی صلی الله علیه و سلم
 اللهم علمه الكتاب گفته اند عن عبد الله بن عمر بن الخطاب پسر حبیب بن هضم صادمه و فتح
 بصری بنا فی بصری با موصعه و بدو نون که در باب حب الرسول من الایمان گذشته
 قال انس که گفت حضرت انس در حال این رساند همه بصری اند الله لیتمنی که بدست
 شان این است که بر این منع میکنند که ان احسن کلمه حدیثنا کثیر از آنکه حدیث
 که پیش ما حدیث بسیار از رسول خدا را ان النبی صلی الله علیه و سلم قال
 انکم بدستی پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم فرمود من تقدم علی کعبه با
 هر انکس که در قصد کند بر من دروغ را یعنی دیده و دانسته بر من
 دروغ گوید بلی یبقی مؤمن بعد کما یمنی الناس پس باید که باز در
 و بحسب دجائے خود را از آتش دوزخ و حضرت
 انس رضی الله تعالی عنه ترسید از آنچه حضرت زبیر ترسیده بود و

لهذا تصریح بلفظ انکار نمود پس تفسیر حدیث از اصحاب کرام از برای احتراز و احتیاط بود
 مع ذلک حضرت انس از جمله آن کسان است که روایت حدیث بسیار کرده اند از جهت
 آنکه وفات او متاخر شده پس در باب حدیث احتیاج مردم باو واقع شد و پوشیدن
 علم حدیث در آن وقت او را ممکن نبود حدیثنا المصنی بن ابی لهبه میگوید که بلاف
 مشدد و یا مشناه تخمیناً مشدد است و او هم هست نه نسب چنانچه در سابق
 گذشت و او از اکابر شیوخ امام بخاری است که حدیث مبارک را از جمله نفر
 تابعین شنیده است که بعضی از آنها یزید بسریابی عبید است و در باب من اجاب القیاء
 بشاره الیه که ششمه قال ان یزید بن ابی عبید بن یزید بر صیفه مضاع معلوم از زیارت
 است و عبید مصغر عبید است و او اسلمی مولای سلمه پسر اکوع است عن سلمه که هو
 ابن الاکوع از سلمه که او پسر اکوع و سلمه سکون است و اکوع یفح بنزله و سکون
 کاف و فح و او و بعین جمله است و او در لغت آن کس را گویند که طرف زندا و کس
 ایها است کج باشد و نام اکوع سنان پسر عبید اسلمی مدنی بود و کینست سلمه
 ابو مسلم یا ابو ایاس یا ابو عامر بود و او به پیچت رضوان رسول علیه السلام را پیچت کرده
 بود و او در چهار روز سه بار به راه رسول مختار مبايعت کرده بود او اول بار در مردم
 اولین و دوم بار در اوسطین و سوم بار در آخرین و هفتاد و هفت حدیث رسول مقبول
 از وی روایت کرده شده که امام بخاری رحمه الله علیه از جمله آنها پیست و یک حدیث
 آورده و او مرد شجاع و دلور و تیر انداز و پهلوار بود و او در رنده سکونت کرده بود
 و گفته شده که کرک درنده همزه او کلام کرد سلمه گفت که من یک کرک دیدم که آهوی
 گرفته بود پس او را من طلب کردم تا آنکه از دهن او آهوی اخلاص کردم پس آن کرک متوجه
 شده بمن گفت که بلاکت یا دتر که قصد کردی بسوی روزی که خدای تعالی
 ما را روزی داده بود و قلم من از دهن من گرفته و او از ما تو حرم نبود پس گفتم من بیجا
 اندر عجب است که کرک سخن میگوید پس کرک گفت ازین تعجب زیاده ترا آنکه رسول رب
 العالمین و سید المرسلین در اصول درخت خرماد عوت می کنند مردمان را
 بسوی خدای تعالی و مردم او را قبول نمی کنند و بجای دست تبار نمیکنند
 سلمه گفت پس اگر همان سباحت بخیر است رسول مقبول آدم و اسلام آورد و در

حدیثنا المصنی بن
 ابی لهبه
 یزید بن ابی
 عبید بن یزید
 بر صیفه مضاع
 معلوم از زیارت
 سلمه که هو
 ابن الاکوع

سال هشتاد و چهار وفات یافت و عمر او هشتاد سال بود قال سمعت النبی صلی الله علیه و سلم یقول گفت سلم که شنیدم من پیغمبر خدا را صلی الله علیه و سلم که میگوید من یقول علی ما اقل هر آنکس که بگوید من انجیزی را که نگفته یوزم من انجیزی را قبل بوق معقده من انقار پس باید که بپار کند جای نشست خود را از آتش و دوزخ و نسبت کردن فعلی از افعال بسوی آن رسول صاحب کمال که او آن فعل هرگز نکرده باشد در معنای این قول است زیرا که جزأت بر اعداث شریعت در آن نسبت نیز تحقق نیست بدانکه استناد این حدیث مبارک از ساینده عالمیه است از جهت آنکه رجال میان امام بخاری و رسول باری سه نفرند و این را ثلاثی می نامند و اول از ثلاثیات بخاری این حدیث مبارک است و جمیع ثلاثیات بخاری زیاد از بیست حدیث اند که بعضی محققین آنها را در تالیف جلد جمع کرده اند حدیث ثانی مؤمنی پس اسماعیل بصری بتوزن که منقری است قال انابو عوانه بفتح عین مهمل و بی تخفیف و او دونون که نام او وضاح از وضوح و مهملی و احوال این هر دو در ابتدا و حی گذشته عن ابی حصین بفتح حاء مهمل و کسر صاد مهمل غسانی گفته که نمیدانم من شخصی را که نام او حصین یا کنیت او ابو حصین بفتح حاء مهمل باشد در صحیح بخاری و مسلم بر این مرد او عثمان پس عاصم اسدی کوفی تابعی است و در سال یک ممد پست و هشت وفات یافت عن ابی صلیح یعنی ذکوان سمان زیات مدنی که در باب امور الایمان گذشته عن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه و سلم قال که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم تسبیحوا یا سنی که نام کند او را و خود را بنام من و تسبیحوا بر صیغه امر از باب تفعیل است و لا تکتوبوا کتبی و کنیت نمکند آنها را بکنیت من و لا تکتوبوا بفتح تاء مشاة فوقایه و سکون کاف و بی تخفیف نون از مجرد است و بعضی گفته اند که بفتح تاء و کسر کاف و تشدید نون از باب تفعیل است و در بعضی نسخها و لا تکتوبوا زیادت تا و پس از کاف آمده و درین بنهلم او از باب افتعال است بدانکه علم بر سه قسم است از جهت آنکه علم خالص نیست که قصد مدح یا ذم با و کرده شود یا نه و اول را لقب گویند و قسم ثانی خالی نیست که مصدر باشد لفظ اب یا بن کرده میشود یا نه و اول را کنیت گویند و ثانی را اسم می نامند پس اسم رسول مقبول صلی الله علیه و سلم محمد است

قال سمعت النبی صلی الله علیه و سلم یقول
من یقول علی ما اقل
من انجیزی را که نگفته یوزم من انجیزی را قبل بوق معقده من انقار
پس باید که بپار کند جای نشست خود را از آتش و دوزخ و نسبت کردن فعلی از افعال بسوی آن رسول صاحب کمال که او آن فعل هرگز نکرده باشد در معنای این قول است زیرا که جزأت بر اعداث شریعت در آن نسبت نیز تحقق نیست بدانکه استناد این حدیث مبارک از ساینده عالمیه است از جهت آنکه رجال میان امام بخاری و رسول باری سه نفرند و این را ثلاثی می نامند و اول از ثلاثیات بخاری این حدیث مبارک است و جمیع ثلاثیات بخاری زیاد از بیست حدیث اند که بعضی محققین آنها را در تالیف جلد جمع کرده اند حدیث ثانی مؤمنی پس اسماعیل بصری بتوزن که منقری است قال انابو عوانه بفتح عین مهمل و بی تخفیف و او دونون که نام او وضاح از وضوح و مهملی و احوال این هر دو در ابتدا و حی گذشته عن ابی حصین بفتح حاء مهمل و کسر صاد مهمل غسانی گفته که نمیدانم من شخصی را که نام او حصین یا کنیت او ابو حصین بفتح حاء مهمل باشد در صحیح بخاری و مسلم بر این مرد او عثمان پس عاصم اسدی کوفی تابعی است و در سال یک ممد پست و هشت وفات یافت عن ابی صلیح یعنی ذکوان سمان زیات مدنی که در باب امور الایمان گذشته عن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه و سلم قال که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم تسبیحوا یا سنی که نام کند او را و خود را بنام من و تسبیحوا بر صیغه امر از باب تفعیل است و لا تکتوبوا کتبی و کنیت نمکند آنها را بکنیت من و لا تکتوبوا بفتح تاء مشاة فوقایه و سکون کاف و بی تخفیف نون از مجرد است و بعضی گفته اند که بفتح تاء و کسر کاف و تشدید نون از باب تفعیل است و در بعضی نسخها و لا تکتوبوا زیادت تا و پس از کاف آمده و درین بنهلم او از باب افتعال است بدانکه علم بر سه قسم است از جهت آنکه علم خالص نیست که قصد مدح یا ذم با و کرده شود یا نه و اول را لقب گویند و قسم ثانی خالی نیست که مصدر باشد لفظ اب یا بن کرده میشود یا نه و اول را کنیت گویند و ثانی را اسم می نامند پس اسم رسول مقبول صلی الله علیه و سلم محمد است

و باید از آنچه گفته اند
مصدر باشد یا نه
کنیت است از

و کینت ابوالقاسم و لقب او رسول الله و سجد المرسلین است و علماء درین
مسئله اختلاف کرده اند پس اهل علم هر گفته اند که کینت کردن بانی القاسم از برای چنانکسی
جائز نیست برابر است که نام او محمد و احمد باشد یا نباشد و آنها بهین حدیث مبارک
استدلال کرده اند و مذہب شافعی بهین است و گفته اند که رسول علیه السلام کمفی بانی القاسم
از آن جهت شده که او در میان مردمان آنچنین را که از جناب پروردگار باو وحی شده قنمت
میکند و هر یکی را از آنها در منزل خود از فضل و شرف نازل میکرد اند و غنائم را بر عصارف
خود و بر وجه مشروع قسمت میکنند چنانچه روایت حضرت جابر بر آن دلالت میکند که رسول
خدا صلی الله علیه و سلم فرمود قسموا با سبی و لا تکنوا بکینیتی فانی انما جعلت قاسما تقسم
بینکم و در قسمت مذکور هیچ کسی بآن ذات مبارک شریک نیست لهذا گفته بکینت مذکور
بر سبیل اطلاق ممنوع شده و آن نام مالک گفته که کینت کردن بانی القاسم منافی
است برابر است که نام آن شخص محمد و احمد باشد یا نباشد و نهی مذکور در تجدید مبارک
مخصوص زمان حیات رسول قبول است از جهت وقوع التباس بکینت آن غیر الناس است
از جهت آنکه روایت کرده شده که در عهد رسول اکرم مردی مرد و دیگر او از کرد و گفت
ای ابوالقاسم پس حضرت سرور کائنات التفات بسوی آن مرد داعی کرد پس او گفت
که ای رسول خدا من ترا باین کینت نخواهم خواند مگر این نیست که خواندم من فلانی را پس
رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود قسموا با سبی و لا تکنوا بکینیتی چون بعد از وفات
سرور کائنات ثنائیه التباس نماند پس این حکم منسوخ شد و مؤدیهین مذہب است آنچه از
حضرت علی روایت کرده شده که او از رسول علیه السلام پرسید و گفت یا رسول الله ان
ولد لی بعدک ولدا اسمیه باسمک و اکنیه بکینتک رسول علیه السلام در جواب فرمود که من
قاضی عیاض گفته که قول جمهور سلفه و فقهاء انصار همین است و این جر گرفته که این بنی
از برای ادب و تنزیه است نه از برای تحریم و این قول منیفت از جهت آنکه اصل در بنی
تحریم است با وجود آنکه ایذا رسول قبول بر و مرتب است اگر چه در بعضی اوقات ازین
آن سرور کائنات باشد و ایضا او معلل کرده نهی مذکور را بعلتی که دلالت بر اختصاص اسم
بآن ذات مبارک در حال وجود او میکند و گویا از سلف گفته اند که بنی از کینتی بانی القاسم
مخصوص است بآن کسی که نام او محمد و احمد باشد پس کینت مذکور از برای

آن کسی که نام او محمد واحد نباشد جائز است زیرا که روایت صحیح از رسول تعظیم کرده
 که او نبی فرمود از جمع کردن میان اسم و کنیت او و قول محمد آن است که کنیت
 بابی القاسم بر پسر اطلاق ممنوع است و تسمیه اولاد خود بنام قاسم نیز ناروایت
 تا آنکه پدر او کنیت بابی القاسم نکند و چنانچه مردان پسر محکم را چون این حدیث رسید
 نام فرزند خود را تغییر داد و او را اسمی بعهد الملک کمر دادند و در اول نام او قاسم بود
 و قول ششم آنکه تسمیه اولاد بنام محمد ناروایت برابر است که کنیت آن سببی
 ابو القاسم باشد یا نباشد چنانچه درین باب حدیث از رسول او اب آمده
 که لا تسمون اولادکم محمد اثم تلعنونهم و این قول ضعیف است زیرا که درین حدیث
 مبارک بر منع تسمیه بنام محمد دلالت نیست بلکه دروا شعار است بآنکه
 هر کسی که ولد خود را بنام محمد سبی کند پس لازم است بر آنکس که تعظیم آن ولد
 بسبب این اسم مکرم نماید و معامله با او مانند معامله دیگران نکند چنانچه حدیث
 آمده که رسول علیه السلام فرموده اذ اسمیتهم محمدا فلا تقربوه ولا تحرموه و ایضا
 خطیب آورده که رسول علیه السلام فرموده اذ اسمیتهم الولد محمدا فاکرموه و
 اوسعوا له فی السبی و لا تقبجوا له و جهاد و آنچه آورده اند که حضرت عمر فاروق رضی الله
 عنه بسوی کوفه نوشت لا تسموا باسم النبی صلی الله علیه و سلم پس مطلق
 نیست بلکه مقید است بآنکه حاصل شود و بسبب او امانت نام او صلی الله علیه و سلم
 از جهت آنکه او شرک است و در آن نام چنانچه سبب نبی مذکور بران دلالت میکند
 زیرا که گفته اند که سبب نبی حضرت عمر رضی الله عنه آن بود که او شنیده بود مردی را
 که از برای محمد پسر زید پسر خطاب دشنام میکرد پس حضرت عمر آن محمد نام را طعیه و گفت که
 الحال رسول خدا صلی الله علیه و سلم بسبب دشنام کرده شود سو کند است مرا بحدیثی که بعد ازین
 تو بنام محمد خوانده میخوشی و در ابدال الرحمن نام گذاشت و تو وی گفته که اجماع کردند را که تسمیه اولاد
 بنام دنیا کرام جائز است مگر آنچه از حضرت عمر فاروق مقدم کردیم کلام او تمام شد لیکن آنچه صواب
 است در تحقیق قول حضرت عمر رضی الله عنه ما مقدم ذکر کردیم و آن نام مالک تسمیه اولاد با سبب
 مثل جبرائیل و میکائیل و مانند آن مکروه دانسته و مؤید است او را آنچه امام بخاری از
 عبه پسر جرد روایت کرده که سموا باسم الانبیاء و لا تسموا باسماء الملائکة و الله اعلم

وَمَنْ رَأَى فِي الْمَنَامِ وَهَر كَسْ كَدِيدِ مَرَادِ خَوَابِ فَقَدْ رَأَى فِي نَفْسِهِ بَدْرَسْتِي دِيدِ مَرَا بَا صَوَابِ
 یعنی هر کس که مثال مراد در منام دید پس بد رستی عین مراد در عالم نظام دید لکن احکام شرعیه
 مبنی بر آن رویت نشود و تا آنکه آن کس محبوب در زمره اصحاب کرام نگردد و آنچه در آن
 حالت شنیده باشد حجت بر غیر او نگردد و عمل بر آن غیر بر وفق آن سمیع لازم
 نگردد و بعضی گفته اند که معنی آن است که هر کس که مراد در خواب دید پس حق جل و علا
 شأنه او را توفیق رفیع گرداند تا مراد در بیداری خواهد دید یا در دنیا یا در آخرت چنانچه
 حدیث حضرت ابی هریره بر آن دلالت میکند که رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود
 مَنْ رَأَى فِي الْمَنَامِ نَبِيًّا فِي لَيْلَةٍ لَمْ يَكُنْ تَعْبِيرُهُ دَارِ صِغَةٍ مُسْتَقْبِلِ بَصِيغَةٍ مَضَى تَأْذِلَاتُ
 نَمَائِدِ بَرَانِكِهِ آتَانِ رُؤْيَا دَرِ بیداری تحقیق و متیقن است و بعضی گفته اند که این کلام بمعنی
 اخبار است یعنی هر کس که مراد در خواب دید پس او را اخبار و اعلام نماید که خواب
 ادقی و درست است و باطل و شوریده نیست فَإِنَّ الشَّيْطَانَ لَا يَمْتَلِئُ فِي
 صُورَتِي زِيرَا که شیطان لعین بر سبیل یقین متمثل و متصور نمی شود در صورت
 من یعنی شیطان نمیتواند که مشاهد شود بمن در جهات و صورت و از همین جا بعضی
 گفته اند که معنی آنست که هر کس که دید مراد در هر صورتی که از صور باشد پس بد رستی
 دید مراد بر سبیل حقیقت زیرا که ابلیس لعین قوت و استطاعت ندارد که مصور
 بصورت من گردد و بر من دروغ و افتراء نماید و مردمان را در غرور و فریب اندازد
 و این از جمله خدای و معجزات رسول مقبول است و حق سبحانه جل شأنه معجزات باهرات
 را از برای انبیاء کرام ممتاز از جمله انعام عطا کرده و چنانچه مصور شدن آن دیو بر جسم بصورت
 رسول کریم در حالت بیداری محال بود پس همچنان در حالت خواب نیز محال است
 قاضی با قلائی گفته که معنی حدیث مبارک آنست که خواب آن کس هیچ از الطاف
 رحمان است و از جمله صفات اعلام و تشبیهات شیطان نیست و گاه گاه آن
 سرور عالم را بیند بر خلاف صفت معروض می بیند مانند آن کس که آن ذات
 مبارک را سفید ریش می بیند و گاه گاه او را در شخص در یک آن و زمان می بیند
 و یکی از آن هر دو بجانب مشرق و دیگری بجهت مغرب می باشد و او را هر یک
 در مکان خود می بیند پس رویت برین تقدیر بر حقیقت خود محمول

وَمَنْ رَأَى فِي الْمَنَامِ
 فَقَدْ رَأَى فِي نَفْسِهِ
 الشَّيْطَانَ لَا يَمْتَلِئُ
 فِي صُورَتِي

محمول نیست و جمیع روایات گفته اند که در حدیث مبارک که مجمل بر ظاهر است و مانع
 از آن حمل بحسب عقل و نقل نیست زیرا که عقل بر آن عملی دارد و تا منظر بتماویل
 گردد و اما آنچه گفته که گاه رسول اکرم بر خلف است و لغت خود دیده می شود
 یا گاه در دو مکان در یک لحظه و آنرا دیده می شود پس جواب آن آنست که آن تغییر
 در صفات هست نه در ذات پس با آنرا است که ذات او مرئی بر سبیل حقیقت
 باشد و صفات او غیبی باشد پس در رجعت آنکه رؤیت دیدن امری است که حق تعالی
 او را در زنده خلق کند و در ذی نوا است و نمی تواند بصیر و بدون مرئی ظاهر شرط
 نیست بلکه علت وی وجود مرئی است پس آنکه اهل سنت و جماعت با آن
 دانستند که نابینای شد هر چند پیشتر نبیند پس از این جهت دلیل از آنکه قائم
 نشده که جسم مبارک رسول کریم در فاعلی و مرئی شده بلکه در حدیث
 مبارک آمده آنچه دلالت میکند بر آنکه جسم مبارک باقی بر حال خود نیست و گفته اند
 که اگر رسول کریم بر هیئت معروفه و در صورت مذکوره حیده شود پس آن محتاج
 به تاویل و تغییر نیست بلکه گفته می شود که آن را می رسول نادی را بر سبیل الملاق
 دیده و اما و تنبیه آن است مبارک بر غیر آن صفت مشهوره دیده شود و چنانچه
 از بعضی مشایخ است قول است که رسول علیه السلام را نیست در قطع از زمین
 مسجدی پس از آن قیام تاویل و تغییر باشد چنانچه خواب مذکور تغییر
 کرده بود و آنکه از زمین معفو بود یا آنکه ملوک بود لیکن بر قواعد شرع
 رسول کریم صحیح بود پس گویا رسول مقبول در آن قطع نیست بود و من آنجا
 فلکنا احياء الناس نجیما و تنجیان است آنچه حضرت امام اعظم کوفی رحمه الله
 علیه رسول اکرم را در خواب دیده بود بهیچیکه آن امام بهام استخوان می مبارک تفرقه
 را از رسول علیه السلام جمع می نماید پس محمد بن سیرین از برائی آن امام بهام تغییر کرد
 و گفت که تو امام جامع سیدین و سردار ائمه مجتهدین و جامع از برای معاسنی
 اعلویث نبوی که مختلف در میان اصحاب کرام باشند و متفرق در میان تابعین عظام خوابی
 شد و اشغال این از برای تابعین و عارفین و از برای علماء و اولیا بسیار واقع شده اند و عارفان
 ابی حمزه گفته که هر کس که رسول علیه السلام را در صورت حسن دید پس آن از جهت حسن دین است

و اگر در وقت دیدن اندامی از اندامهای مبارک تغییر یا نقص باشد پس آن از جهت
 علمی در دین آن رایی است و حق همین است و این سخن مجرب کرده شده زیرا که رسول
 علیه السلام نورانی است مثل آینه که متصل باشد پس هر کس ذات خود را به صفات
 محسوسه در وی می پسندد درین فائده عظیمه از برای رایی است از جهت آنکه
 او را معلوم شود که در دین او علمی و تقصاتی نیست یا نیست و بعضی از علما را تعبیر چنان
 گفته اند که اگر رسول علیه السلام را رایی بر صورت شیخ بیند پس آن نهایت سئمت
 و اگر بر صورت جوان بیند پس او غایت حرب است و شخصی از شیخ بدرالدین را پرسید
 سوال کرد که رسول علیه السلام در یک لحظه و آن در اقطار مبتدا دیده می شود پس
 این چگونه صحیح شود و حال آنکه دیدن رسول مقبول حق است پس جواب داد که رسول
 علیه السلام سراج نورانی است و آفتاب از نور آن رسول اکرم انور چون در عالم
 محسوسات است پس نور آن سراج در عالم در جمیع عوالم مثل نور آفتاب درین
 عالم است و چنانچه آفتاب در یک ساعت بهر کس در شرق و مغرب و بصفات مختلفه
 دیده میشود پس چنان رسول علیه السلام بکمال ایزد عظام در اماكن متفرقه و با صفات مختلفه
 دیده میشود و چه خوش گفته آن کسی گفته شد که کمال بدین من ای النواحي جنته چه هدی الی
 عیسیک نوراً ما قبله و آیه و ما بعد غزالی گفته که نیست معنی حدیث مذکور آنکه هر کس که دیدن را
 در خواب پس برستی آن کس جسم من و بدن من دید بل مراد آنست که آن کس در دنیا
 را که آن مثال است کردید از برای ایصال معنی که در ذات من است بسوی آن رایی بلکه
 بدن در حالت پیدایی نیز آله از برای نفس است پس حق آنست که هر کس که او را
 می بیند پس مثال حقیقه او و مثال روی مبارک می پسند پس آنچه دیده شد روح رسول
 مقبول صلی الله علیه و سلم نیست و نه شخص مبارک او بلکه مثال او است بر تحقیق و درین
 مقام بسیار تحقیق و تدقیق کرده و حق سبحانه و تعالی در کتاب اعلی فرموده الله لطیف
 بعداده یزرق من ریشا پس سوال میکنم که حق تعالی مایان را با لطف عظیم خود دیدار
 آنرا در انبیا نصیب مایان توجه اکمل کرد اند و مَنْ سَكَدَ عَلَى مَنْعِكَ و هر کس که
 در دنیا گفت بر من در حالی که قصد کنده آن دروغ باشد یعنی دیده و دانسته بر من
 دروغ گفت فَلَيْتَ لَوْ مَعَكَ مِنْ النَّاسِ بَلْ يَكُنْ لَكَ حَاجَةٌ يَنْتَهِتُ عَنْهَا

یعنی آن رسول علیه السلام
 و بعضی از علما را تعبیر چنان
 گفته اند که اگر رسول علیه السلام
 را رایی بر صورت شیخ بیند پس آن
 نهایت سئمت و اگر بر صورت جوان
 بیند پس او غایت حرب است و شخصی
 از شیخ بدرالدین را پرسید سوال
 کرد که رسول علیه السلام در یک
 لحظه و آن در اقطار مبتدا دیده
 می شود پس این چگونه صحیح
 شود و حال آنکه دیدن رسول
 مقبول حق است پس جواب داد
 که رسول علیه السلام سراج نورانی
 است و آفتاب از نور آن رسول
 اکرم انور چون در عالم محسوسات
 است پس نور آن سراج در عالم
 در جمیع عوالم مثل نور آفتاب
 درین عالم است و چنانچه آفتاب
 در یک ساعت بهر کس در شرق و
 مغرب و بصفات مختلفه دیده
 میشود پس چنان رسول علیه السلام
 بکمال ایزد عظام در اماكن
 متفرقه و با صفات مختلفه دیده
 میشود و چه خوش گفته آن کسی
 گفته شد که کمال بدین من ای
 النواحي جنته چه هدی الی عیسیک
 نوراً ما قبله و آیه و ما بعد
 غزالی گفته که نیست معنی حدیث
 مذکور آنکه هر کس که دیدن را در
 خواب پس برستی آن کس جسم من
 و بدن من دید بل مراد آنست که
 آن کس در دنیا را که آن مثال است
 کردید از برای ایصال معنی که
 در ذات من است بسوی آن رایی بلکه
 بدن در حالت پیدایی نیز آله از
 برای نفس است پس حق آنست که
 هر کس که او را می بیند پس مثال
 حقیقه او و مثال روی مبارک می
 پسند پس آنچه دیده شد روح رسول
 مقبول صلی الله علیه و سلم نیست
 و نه شخص مبارک او بلکه مثال
 او است بر تحقیق و درین مقام
 بسیار تحقیق و تدقیق کرده و حق
 سبحانه و تعالی در کتاب اعلی
 فرموده الله لطیف بعداده یزرق
 من ریشا پس سوال میکنم که حق
 تعالی مایان را با لطف عظیم خود
 دیدار آنرا در انبیا نصیب مایان
 توجه اکمل کرد اند و مَنْ سَكَدَ
 عَلَى مَنْعِكَ و هر کس که در دنیا
 گفت بر من در حالی که قصد کنده
 آن دروغ باشد یعنی دیده و دانسته
 بر من دروغ گفت فَلَيْتَ لَوْ مَعَكَ
 مِنْ النَّاسِ بَلْ يَكُنْ لَكَ حَاجَةٌ
 يَنْتَهِتُ عَنْهَا

از ائمه دوزخ و مؤلف این حدیث مبارک را تمام ذکر کرد و اختصار در وی اختیار نکرد
چنانچه در باب و عادت اوست تا تنبیه حاصل آید بر آنکه کذب بر رسول علیه السلام موجب
آن و عید شده است برابر است که آن کذب در بیداری باشد یا در خواب و الله اعلم
بالصواب **تنبیه** احادیث این باب را مؤلف بر وجه حسن و الباقی ترتیب داد
از جهت آنکه ابتدا کرد بحديث حضرت علی کرم الله وجهه که در وی مقصود این باب
بود بعد از آن منقحی کرد و او را بحديث حضرت زبیر که دلالت میکند بر آنکه اصحاب کرام تحریر تمام
از کذب بر رسول علیه السلام میکردند بعد از آن مثلث کرد و او را بحديث حضرت انس که
دلالت میکند بر آنکه امتناع اصحاب کرام از گفتار بحديث از رسول علیه السلام بود که آن معنی
بسیوی خطا کردند نه از اصل بحديث از جهت آنکه آنها مأمور به تبلیغ احادیث از رسول علیه
السلام بودند بعد از آن برای تأیید آن حدیث حضرت سلمه آورد و ختم کرد بحديث حضرت
ابن هریره که دلالت میکند بر آنکه کذب بر رسول علیه السلام حرام است و برابر است که سماع
از ذات مقدس در حالت بیداری باشد یا در حالت خواب و بیرون کرده است اما بخاری
حدیث من کذب علی در جملات از حدیث پیغمبر و در اخبار بنی اسرائیل از حدیث پیغمبر
پیغمبر و پس از عاص و امام مسلم بر تخریج حدیث حضرت علی و انس و ابن هریره و پیغمبر
اتفاق کرده و مسلم او را از حدیث ابن سبعمیز آورده و ایضا در غیر صحیحین از حدیث حضرت
عثمان بن عفان و ابن مسعود و ابن عمر و ابی قتاده و جابر و زید پس از تم نیز صحیح شده
و وارد شده این حدیث با ساینده از حدیث حضرت طلحه بن عبید الله و سعید پس از زید
و ابی عبید و پس از جراح و معاذ بن جبل و عقبه بن عامر و عمران بن حصین و سلمان فارسی و معاویه
بن ابی سفیان و رافع بن خدیج و طارق السبعمی و ثناب بن زید و خالد بن
عوف و ابی امامه و ابی قریضه و ابی موسی غافقی و عائشه پس این جماعه نفسی
از اصحاب کرام روایت این حدیث اند و ایضا از در شده از پنجاه نفر صحابه کرام
که جز آن جماعه مذکوره اند و بعضی چهل گفته اند و بعضی شصت و بعضی هشتاد
و بعضی نود و جز آن تمام آنکه جماعه گفته اند که این حدیث متواتر است و بخاری
مثال از برای متواتر یافته شده و بعضی گفته اند که مثل متواتر
بسیارند بعضی از اینها حدیث من بنی مدینه و حدیث مسند

بر غفران و توبه بدین و شفاعت و حوض و رؤیت خدا تعالی در آخرت و حدیث
 الائمة من قریش و جز آنها و السلام است **باب** کتابه العلم باب است
 در بیان نوشتن علم و عادت مؤلف چنان مقرر شده که در احکام مختلف فیه
 جزم و یقین بیک طرف نمیکند و این ترجمه از همین قدیم است زیرا که سلف بدین
 ترجمه اختلاف کرده اند بعضی از آنها عمل بآن کرده اند و بعضی آنرا ترک نموده اند اگر چه
 بر جواز کتابت علم اجماع منعقد شده بلکه بر استحباب و تبعیه نیست که واجب باشد
 بر آنکهس که خوف از سیان داشته باشد و بر تبلیغ علم معین باشد حد ثنائی سلام تحقیق
 لام و او محمد ابو عبد الله بیکندی که در کتاب الایان گذشته قال انما و کعب بن و او و کعب
 و بعین جمله پس چراغ بکیم مفتوح و بر او جمله شده و او سی بضم را جمله و فتح بنزه و سی
 جمله و او عالم حبیل و عالم حمیل از تبع تابعین و راس حافظین است و اقامه و کوفه و وصل
 او از نیشاپور یا از سمرقند یا از اصبهان بود و حداد پس از یکفته که و کعب ارج از سیان بود
 امام احمد گفته که ندیدم من چکسی که در ضبط علم و حفظ حدیث فائز از و کعب باشد و او را
 ندیدم که هیچ کس شک در حدیث کرده باشد مگر یک روزی و حال آنکه او هرگز کتاب
 ورقه نداشت و گفته که و کعب دوست تربسوی من از یکی پس سعید است از جته آنکه
 و کعب صدیق از برای حفص پس رغیث بود چون او دالی قضا شد و کعب او را بالکل ترک
 نمود و یکی پس سعید رفیق از برای معاذ پس معاذ بود چون او بر تبه قضا منسوب شد
 یکی پس سعید او را ترک نکرد و این معین گفته که ندیدم من هیچ کسی را که فصل و امل
 از و کعب باشد و او فتوی بقول امام اعظم الی حنیفه میداد و او شئی کثیر از آن خبر گیر سمع کرده
 و او در روز عاشورا در محال انصراف آن رج در سال یکصد و نود و بیست کشته شد عن سفیان
 احتمال دارد که سفیان ثوری باشد و احتمال دارد که سفیان بن عیینه باشد زیرا که
 و کعب روایت حدیث از آن هر دو کرده و آن هر دو از مظرف روایت میکنند لیکن
 اول اولی است زیرا که روایت و کعب از وی بسیار است و احوال این هر دو
 چند بار گذشته عن مظرف و بضم می و فتح طاه جمله و کعب را جمله مشدده و بقاء
 پس طرفیف بطا جمله مفتوحه کوفی است و کنیت او ابو بکر است و او گفته که فرایسند
 نمی آید که یک دروغ بگویم اگر چه تمام دنیا بعوض آن یک دروغ مرا حاصل کرد

باب کتابه العلم
 حکایت ابن سکینه
 قال انما و کعب
 عن سفیان بن
 مرقه

و آود پسر علیه گفت که نمی شناسم هیچ عربی و عجمی را که افضل از مطرف باشد و در سال
یکصد و چهل دو وفات یافت عَنِ الشَّعْبِيِّ نَفَعَ شَيْئِينَ مَعَهُ ابُو عَمْرٍو وَ عَامِرُ كُوفِي تَابَعَهُ
جلیل القدر که در باب المسلم من سلم المسلمون که نشسته عن ابی جحیفه گفتیم و فتح
حاجله و سکون یا اتحانیه و فاء است و آو و هب پسر عبد الله سوار بضم سین مهله و
تخفيف و او و بعد کوفی است و از وی چهل و پنج حدیث از احادیث رسول خدا
صلی الله علیه و سلم روایت کرده شده که امام بخاری از جمله آنها چهار حدیث آورده
و آو را حضرت علی کرم الله وجهه بسیار تعظیم و تکریم میکرد و او را و هب نیز و هب
اسدی نامید و او را بسیار دوست میداشت و اعتماد کلی بروی می کرد و او را بر بیت
المال بکوفه موکل کرده بود و در عین وفات سرور کائنات او به بلوغ و احکام نرسیده
بود و آو در کوفه در سال هشتاد و دو وفات یافت يَا فِتْرَةَ قَالَ قُلْتُ لِعَلِّيْ كُنْتُ ابُو جَحِيْفَةَ
که گفتیم من از برای حضرت علی و پرسیدم من از او هلی عند کز کتاب
که آیا نزد یک شما مکتوب از رسول محبوب است که شما را رسول محبوب بآن
مکتوب مختص و منفرد کرده باشد و خطاب درین کلام از برای حضرت علی
است و جمع از برای تعظیم و تکریم آن جناب عالی واقع شده یا آنکه خطاب از
برای او و جمیع اهل بیت است و این سوال ابو جحیفه از آن جهت کرد که گروه شیعیه
گمان می کردند که رسول مصطفی علی مرتضی را و اهل بیت خود را با سراردی خاص
کرده که آن اسرار بغير آنها هرگز بیان نکرده و ایضا ابو جحیفه علم و تحقیق و در کتب فقه
را پیش آن شاه علی و شهبان شاه ولی آن قدر می یافت که یافتن آن بخرازی ممکن
نبود لهذا سوال مذکور نمود و فقال لا پس گفت حضرت علی که نیست نزد ما میان کتاب
جد از رسول خدا و مؤلف در کتاب جهاد زیاده کرده و الذی خلق الحجه و بر آن بسته
یعنی حضرت علی گفت که سوگند هست مرا بآن خدای که شکافت دانه را از زمین و پیدا
کردم مخلوق را که نزد ما میان مکتوب جد از آن محبوب خدا نیست اَلَا كُنْتُ
اَللّٰهُ عَزَّ وَ جَلَّ مَكَرَ كِتَابٍ خَدَائِيْ که خالید و بر رست یعنی قرآن مجید که کلام ایزد
حمید است اَوْ قَضَىٰ رَجُلٌ مِّنْكُمْ یا مکر فیهی که واه شده او مرد مسلمان
از لطف پروردگار جل شانہ او ما فی هذیه الضحیفه یا مکر انجیر است که درین

عَنِ الشَّعْبِيِّ
نَفَعَ شَيْئِينَ
مَعَهُ ابُو
عَمْرٍو وَ
عَامِرُ
كُوفِي
تَابَعَهُ
قَالَ لَآ اَلَا كُنْتُ
اَللّٰهُ عَزَّ وَ جَلَّ
مَكَرَ كِتَابٍ
خَدَائِيْ
وَهَلْ يَسْتَأْذِنُ
مُسْلِمًا
مَّا فِيْ هَذِهِ الضَّحِيْفَةُ

کتاب است و آن کتاب بقضیه تشییر آن حیدر کرار آفران بود از جهت احتیاط یا تمسک
یا از جهت افراد و بسامع آن صحیفه و سبب تعارضت صحیفه تشییر آن بود که اشعار و
اعلام از برای خاص عام حاصل آید که مصالح دین اسلام نه با تشییر حسام متربط نیست
بلکه کاهی بقل و کاهی بقل و کاهی بعفو متحقق شود پس الباقی آنست که هر یک بر وفق شرع
در موضع خود وضع کرده شود و تشییر در قول و الالکتاب الله تشییر مفرغ متصل
است از جهت آنکه مفهوم از کتاب نیز در حکم کتاب است پس کتاب مرفوع است
و اعطیه بر صیغه مجهول بضم همزه و فتح یا تشناته است و مفعول اول او بر جمل سلم و ثانی
ضمیر متصل است قال قلت و ما فی هذه الصحیفه گفت ابو جعفر که گفتیم من از
برای حضرت علی کرم الله وجهه که چه چیز است درین کتاب قال گفت حضرت علی
العقل که درین کتاب دینیه است و دیت را بقل از آن جهت نامیدند که عاود
عرب چنان مقرر بود که شران دیت را بیکر دسرای والی مقول بسته میکردند
و عقل در اصل لغت معنی بستن است و مراد بقول و العقل احکام و مقادیر و اوصاف و اشیا
است و فیکان لا یستوی و دیگر درین کتاب خلاص کردن بندی است و مقصود
ازین کلام ترغیب و ترخیص است و بیان آنکه اوزار اعمال صالحه است که
اهتمام تمام با و لائق است و فکاک یکسر فاعلی تخلص است و اسیر معنی ماسور است
یعنی یکسر یکسر قاف و بدال جمله بسته کرده شده باشد و قد شتمه و دوال را
گویند و این از جهت آن گفته اند که عادت عرب چنان بود که بندی را به شتمه و دوال
بسته میکردند و لا یقتل مسلم یکسر فاعلی و دیگر درین کتاب آنست که شتمه
نشود مسلمان بعوض کافر و در بعضی روایات و لایقتل آمده و درین کلام عطف جمله
بر مفرود است چنانچه در قول حق سبحانه و ار شده که فرموده فی آیات بینات
مقام ابراهیم و من دخله کان آمنا و این حدیث مبارک دلاله میکند که قتل مؤمن بمقابل
کافر بر سبیل قصاص جائز نیست برابر است که آن کافر حربی باشد یا ذمی و ایقوا اکثر
اهل علم است و مذهب امام مالک و شافعی و احمد همین است و مذهب امام ابو حنیفه
رحمة الله علیه آنست که مؤمن با کفر ذمی بر سبیل قصاص گشته شود از جهت آنکه
روایت کرده عبد الرحمن بن سنان ان رجلا من السبلین قتل رجلا من اهل الذمه فامر رسول

قال قلت و ما
فی هذه الصحیفه
قال العقل و کانی
الا شبر و لا آن
و قد سلم کانی

المد علی الله علیه وسلم قتل قاضی میضاوی گفته که این حدیث منقطع است
 و احتجاج با این حدیث صحیح نیست و ایضا این حدیث خطا است از جهت آنکه گفته اند
 که آن قاتل عمر و سپهرامیه بود و تحقیق شده که بعد از رسول صاحب کمال چند سال زنده
 بود و ایضا این حدیث با جماع علماء و اتفاق علماء متروکست زیرا که روایت کرده
 شده که آن کافر مقتول رسول از جانب کفار بسوی رسول مقبول بود پس آن کافر
 متماثل شد نه ذمی و اجنبی علماء منعقد شده بر آنکه قتل مسلم بمقابلۀ کافر متماثل
 جائز نیست و بعد از این مذکور میگوییم که اگر این حدیث صحیح باشد پس او منقطع است
 زیرا که روایت کرده شده که واقعه مذکوره پیش از فتح مکۀ شریفه بوده و رسول خدا
 صلی الله علیه وسلم در روز فتح مکۀ شریفه در خطبۀ خود کعبۀ معظمه فرموده بود و لا
 یقتل مؤمن بکافر و لا ذمی عجمی عجمه انتهی کلام تحقیقین گفته اند که در کلام قاضی
 میضاوی نظر است بوجه منعقدۀ اول آنکه قاتل را میسر شد که گوید که احتمال دارد که
 رسول علیه السلام امر بقتل آن مرد کرده باشد بعد از آن آن مرد کفر بخیه باشد و قتل
 نشده باشد و راوی همان کرده باشد که آن کشته شده پس قول و قتل از قول
 راوی است که بر فوق زعم خود گفته و دویم آنکه لازم نمی آید از اثبات رسالۀ آن مرد
 ذمیه او زیرا که جائز است که امر بعد از او را رسالۀ بجانب حضرت رسالت صلی الله علیه
 و سلم رجوع بسوی کفار بکردار کرده باشد و بعد از آن بار دیگر آمده باشد و ذمی شده
 باشد و سیوم آنکه مراد از کافر در قول او و لا یقتل مسلم بکافر عربی است نه ذمی و دلیل
 بروی آنست که در روایند حدیث مبارک در وقت فتح مکۀ شریفه بود و شافعیه در
 استدلال بر عدم قتل مسلم بذمی چنان آورده اند که در میان مسلم و ذمی در وقت
 جنایتۀ مساداته نیست و جریان قصاص بدون مساوات جائز نیست بخلاف ذمی که
 ذمی دیگر را قتل کند بعد از آن قاتل اسلام آورد پس قصاص درین صورت لازم نیست
 زیرا که مساوات در میان قاتل و مقتول در وقت جنایت متحقق است و ایضا گفته اند
 که کفر بیچ از برای دم است پس شبهه در خون ذمی پیدا شد پس مؤمن با و قتل کرده نشود
 زیرا که بیچ شبهه در خون او موجود نیست و جواب از اول آنکه مساوات
 در عصمت میان مسلم و ذمی نظریه تکلیف یادر اثبات است و جریان قصاص منافی بر او

و از ثانی آنکه مباح از برای دم کفر محارب است نه کفر مسلم و قتل ذمی بدمی دلالت
بر انتقام شبهه می آید از جهت آنکه شبهه چون در محل شکن شود پس با انتقام متساوی
مختلف نمی شود و مراد آنچه روایت از رسول علیه السلام کرده آنکه نه مجزیه لایق قتل
مسلم بکافر و لا ذمه عهده فی عهد و کافر حربی است نه ذمی و عطف از برای نهادن ذمه است
حاصل آنکه قول او لا ذمه عهده معطوف بر مسلم است و شک نسبت که ذمه عهده بکافر
حربی کشته نمی شود اما بکافر ذمی کشته میشود و اگر مراد از کافر عام باشد که کافر
ذمی را نیز شامل باشد پس جریان قصاص در میان دو ذمی نیز صحیح نباشد و این سخن
باجازر حاکم انتفی است و اگر گفته شود که جائز است که مراد بدمی عهد نیز معارض
باشد بجنب آنکه این ممنوع است از جهت آنکه عطف دلالت بر مغایرت میان
معطوف و معطوف علیه می کند و مغایرت معتدیه آن وقت حاصل شود که مراد
از ذی عهد ذمی باشد نه مسلم و اگر گفته شود که این حدیث مبارک بخر ذی عهد نیز
آمده و یعنی لا یقتل مسلم بکافر و لا ذی عهد فی عهد و جواب آنکه روایت شاذ است
و بر تقدیر صحت او نیز معطوف بر مؤمن است نه بکافر و جزا برای مجاورت است
چنانچه در قول آنها بخر صیغه ضرب واقع شده و باقی تحقیقات در کتاب جهاد
خواهد آمد ان شاء الله تعالی و در روایت لسانی آمده که دران صحیفه مکتوب بود
المؤمنون کافوا ما هم و لیسعی بزمتهن اذنا هم الحدیث و مسلم آورده که دران صحیفه
مکتوب بود الذین حرم الحدیث و در بعضی طرق آمده از او که دران صحیفه مکتوب بود
لعن المدین ذی غیر الله و احمد آورده که در و فرائض صدقه بود و جمع در میان این
روایات آنست که جمیع این مذکور دران صحیفه مکتوب بوده پس برینگی از
روایان نقل کرد آن چیزی را که یاد داشت این بطل گفته که درین حدیث
مبارک رد است بر فرق متشیع که دعوی میکنند که حضرت علی وصی از برای
نبی است و او مخصوص بعلم است که رسول علیه السلام او را بر سبیل تخصیص افزاد
تعلیم کرده و آن علم را جز او کس نمیداند زیرا که حضرت علی رضی الله عنه در اول گفت که نزد
من جز از کتاب خدا نیست پسر حواله کرد علم را بر فهمی که مردمان در وی کسب درجا
و استعدادا مختلف اند و ذات خود را تخصیص نکرد بچیزیکه وجود آن در غیر او ممکن

مسئله اول آنکه مباح از برای دم کفر محارب است نه کفر مسلم و قتل ذمی بدمی دلالت بر انتقام شبهه می آید از جهت آنکه شبهه چون در محل شکن شود پس با انتقام متساوی مختلف نمی شود و مراد آنچه روایت از رسول علیه السلام کرده آنکه نه مجزیه لایق قتل مسلم بکافر و لا ذمه عهده فی عهد و کافر حربی است نه ذمی و عطف از برای نهادن ذمه است حاصل آنکه قول او لا ذمه عهده معطوف بر مسلم است و شک نسبت که ذمه عهده بکافر حربی کشته نمی شود اما بکافر ذمی کشته میشود و اگر مراد از کافر عام باشد که کافر ذمی را نیز شامل باشد پس جریان قصاص در میان دو ذمی نیز صحیح نباشد و این سخن با جازر حاکم انتفی است و اگر گفته شود که جائز است که مراد بدمی عهد نیز معارض باشد بجنب آنکه این ممنوع است از جهت آنکه عطف دلالت بر مغایرت میان معطوف و معطوف علیه می کند و مغایرت معتدیه آن وقت حاصل شود که مراد از ذی عهد ذمی باشد نه مسلم و اگر گفته شود که این حدیث مبارک بخر ذی عهد نیز آمده و یعنی لا یقتل مسلم بکافر و لا ذی عهد فی عهد و جواب آنکه روایت شاذ است و بر تقدیر صحت او نیز معطوف بر مؤمن است نه بکافر و جزا برای مجاورت است چنانچه در قول آنها بخر صیغه ضرب واقع شده و باقی تحقیقات در کتاب جهاد خواهد آمد ان شاء الله تعالی و در روایت لسانی آمده که دران صحیفه مکتوب بود المؤمنون کافوا ما هم و لیسعی بزمتهن اذنا هم الحدیث و مسلم آورده که دران صحیفه مکتوب بود الذین حرم الحدیث و در بعضی طرق آمده از او که دران صحیفه مکتوب بود لعن المدین ذی غیر الله و احمد آورده که در و فرائض صدقه بود و جمع در میان این روایات آنست که جمیع این مذکور دران صحیفه مکتوب بوده پس برینگی از روایان نقل کرد آن چیزی را که یاد داشت این بطل گفته که درین حدیث مبارک رد است بر فرق متشیع که دعوی میکنند که حضرت علی وصی از برای نبی است و او مخصوص بعلم است که رسول علیه السلام او را بر سبیل تخصیص افزاد تعلیم کرده و آن علم را جز او کس نمیداند زیرا که حضرت علی رضی الله عنه در اول گفت که نزد من جز از کتاب خدا نیست پسر حواله کرد علم را بر فهمی که مردمان در وی کسب درجا و استعدادا مختلف اند و ذات خود را تخصیص نکرد بچیزیکه وجود آن در غیر او ممکن

نباشد و درین حدیث مبارک دلیل هست بر آنکه عالم فہیم را جائز است کہ بنہم خود تنہا
احکام از کلام ایزد علما و حدیث رسول علیہ السلام نماید بشرطیکہ آن استنباط موافق
از برای اصول شرعیہ باشد و بر آنکہ کتابت احکام از برای جلا نام مہبت و بر آنکہ رسول
کردن از امام در چیزی کہ متعلق بخاصیت او باشد جایز است **حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ الْفَضْلُ**
بْنُ دُرَيْكٍ أَبُو نُعَيْمٍ نُونٌ وَنُجَيْشٌ عَيْنٌ مَهْلٌ وَسَكُونٌ يَاءُ شَفَاةٌ تَحْنَانِيَةٌ اسْتِ وَفَضْلٌ بَغْتَةٌ
فَاوَسْكُونٌ ضَاوَجْمَةٌ وَدُرَيْكٌ بَنُو دَالٍ مَهْلٌ وَنُجَيْشٌ كَافٌ وَيَاءُ سَاكَنَةٌ اسْتِ وَادْوَجَامِعٌ
فَضْلٌ فَتَقَابُ اسْتِ وَدِينٌ وَامَانَتٌ اسْتِ وَادْوَكَا مَلٌ دُرْعَلَمٌ وَتَقْوَى وَدُرْخَفٌ وَتَقْوَى بُو د
وَدُرَابٌ فَضْلٌ مَلٌ اسْتِ بَدَلْدِيْنٌ كَشْتَةٌ قَالُ اَنَّا شَيْبَانٌ بَغْتَةٌ شَيْنٌ مَعْجَمٌ بِرِ عِدَالِ مَحْنٍ
ابُو مَعَاوِيَةُ نَحْوِي بَهْرِي تَيْمِي اسْتِ كَبَرِ بَغْدَادٍ دُرْسَالٌ يَكْسِدُ مَصْدُ وَصَصَتْ وَچهار وفات
يَا فَنَتْ وَدُرْ بَقَرَه نِيْرَانِ يَادِرْبَابِ تَيْنِ دَفْنِ كَرْدَه شَدَه عَن يَحْيَى يَعْنِي كَيْمِي بِرِ اَبِي
كَيْمِي بَغْتَةٌ كَافٌ وَبَنَاءٌ مَثَلَةٌ اسْتِ وَادْوَز عِبَادُ وَزَادُ بُو دُرْسَالٌ يَكْسِدُ وَبَسَتْ
وَنَدِيَا يَكْسِدُ وَسِي وَدُو وفات یافت عَن اَبِي سَكْمَةَ بَغْتٌ سَيْنٌ مَهْلٌ وَفَتْحٌ لَامٌ عِد
الْعِدْ بِرِ عِدَالِ مَحْنٍ بِرِ عُرُوفِ اسْتِ كَرْدِ كِتَابِ وَحِي كَشْتَةٌ عَن اَبِي هُرَيْرَةَ اَن
خُرَاعَةً قَتَلُوا اَوْجَلًا مِّنْ بَنِي كَيْشٍ كَبَرِ اسْتِ قَبِيلَةُ خُرَاعَةٍ كَشْتَةٌ بُو دَنْدَمِ دِي رَا
از قبیلہ بنی لیث و مراد اسنت کہ یکمزدی از قبیلہ خُرَاعہ مدی را از بنی لیث کشت
و نام این قاتل خُرَاش بِرِ اُمِّيَّة خُرَاعِي اسْتِ وَنَامِ اَن مَقْتُولِ كَرْدِ جَاهِلِيَّتِ كَشْتَةٌ شَد
اِحْمَرُ بُو دَا مَانَامِ اَن كَسِي كَرْدِ بَنِي لَيْثِ دُرْ اَسْلَامِ كَشْتَةٌ شَدَه بُو دِ پَسِ نَامِ اَن مَعْلُومِ نَسَبِ
وَخُرَاعَةُ بَغْتٌ فَا بَعْجٌ وَزَا مَعْجَمٌ نَامِ قَبِيلَةٍ اسْتِ اَزْ اَزْدِ بَغْتٌ نَمْرَه وَسَكُونٌ زَا مَعْجَمٌ وَبَدَالِ مَهْلٍ
وَ اَن قَبِيلَه رَا خُرَاعَه اَزْ اَن جَبْتَه كُوْنِدَه كَچون قَبِيلَه اَزْ اَزْدِ اَزْمَلَه شَرْعِيَه مِيْرُونِ شَدِ وَ دُر
بِلَادِ مَتَفَرَّقَه مَتَفَرَّقِ شَدِ نَدِ قَبِيلَه خُرَاعَه اَزْ اَن هَا پَسِ مَانَدَنْدِ وَاقَامَتِ بَكَه شَرْعِيَه اخْتِيَارِ
گروند و خُرَاعَه در اصل لغتہ بمعنی پس ماندن است گفته میشود خُرَاعٌ فَلَانٌ عَن اصْحَابِ
يَعْنِي پَسِ مَانَدِ فَلَانِ اَزْ اَن رَا اَن خُودِ بَغْتِيْلٍ مِّنْهُمْ قَتَلُوْهُ بِمَقَابِلِه يَكْسِدُ نَفَرِ شَدَه
اَزْ اَن قَبِيلَه خُرَاعَه كَشْتَةٌ بُو دَنْدَمِ بَنِي لَيْثِ اَن مَقْتُولِ رَا يَعْنِي بَنِي لَيْثِ يَكْ نَفَرِ
از خُرَاعَه دُولِ قَتْلِ كَرْدَه بُو دَنْدَمِ اَزْ اَن خُرَاعَه بَعُوْضِ اَن مَقْتُولِ يَكْ نَفَرِ اَزْ بَنِي لَيْثِ
قَتْلِ كَرْدَنَدِ فَا خُبْرِيْلُ لَافٌ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پَسِ خَبْرَادَه شَدِ بَا يَن

حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ الْفَضْلُ بَنُ دُرَيْكٍ أَبُو نُعَيْمٍ نُونٌ وَنُجَيْشٌ عَيْنٌ مَهْلٌ وَسَكُونٌ يَاءُ شَفَاةٌ تَحْنَانِيَةٌ اسْتِ وَفَضْلٌ بَغْتَةٌ فَاوَسْكُونٌ ضَاوَجْمَةٌ وَدُرَيْكٌ بَنُو دَالٍ مَهْلٌ وَنُجَيْشٌ كَافٌ وَيَاءُ سَاكَنَةٌ اسْتِ وَادْوَجَامِعٌ فَضْلٌ فَتَقَابُ اسْتِ وَدِينٌ وَامَانَتٌ اسْتِ وَادْوَكَا مَلٌ دُرْعَلَمٌ وَتَقْوَى وَدُرْخَفٌ وَتَقْوَى بُو د و دُرَابٌ فَضْلٌ مَلٌ اسْتِ بَدَلْدِيْنٌ كَشْتَةٌ قَالُ اَنَّا شَيْبَانٌ بَغْتَةٌ شَيْنٌ مَعْجَمٌ بِرِ عِدَالِ مَحْنٍ ابُو مَعَاوِيَةُ نَحْوِي بَهْرِي تَيْمِي اسْتِ كَبَرِ بَغْدَادٍ دُرْسَالٌ يَكْسِدُ مَصْدُ وَصَصَتْ وَچهار وفات يَابَنْتِ وَدُرْ بَقَرَه نِيْرَانِ يَادِرْبَابِ تَيْنِ دَفْنِ كَرْدَه شَدَه عَن يَحْيَى يَعْنِي كَيْمِي بِرِ اَبِي كَيْمِي بَغْتَةٌ كَافٌ وَبَنَاءٌ مَثَلَةٌ اسْتِ وَادْوَز عِبَادُ وَزَادُ بُو دُرْسَالٌ يَكْسِدُ وَبَسَتْ وَنَدِيَا يَكْسِدُ وَسِي وَدُو وفات يَابَنْتِ عَن اَبِي سَكْمَةَ بَغْتٌ سَيْنٌ مَهْلٌ وَفَتْحٌ لَامٌ عِد الْعِدْ بِرِ عِدَالِ مَحْنٍ بِرِ عُرُوفِ اسْتِ كَرْدِ كِتَابِ وَحِي كَشْتَةٌ عَن اَبِي هُرَيْرَةَ اَن خُرَاعَةً قَتَلُوا اَوْجَلًا مِّنْ بَنِي كَيْشٍ كَبَرِ اسْتِ قَبِيلَةُ خُرَاعَةٍ كَشْتَةٌ بُو دَنْدَمِ دِي رَا از قبیلہ بنی لیث و مراد اسنت کہ یکمزدی از قبیلہ خُرَاعہ مدی را از بنی لیث کشت و نام این قاتل خُرَاش بِرِ اُمِّيَّة خُرَاعِي اسْتِ وَنَامِ اَن مَقْتُولِ كَرْدِ جَاهِلِيَّتِ كَشْتَةٌ شَد اِحْمَرُ بُو دَا مَانَامِ اَن كَسِي كَرْدِ بَنِي لَيْثِ دُرْ اَسْلَامِ كَشْتَةٌ شَدَه بُو دِ پَسِ نَامِ اَن مَعْلُومِ نَسَبِ وَخُرَاعَةُ بَغْتٌ فَا بَعْجٌ وَزَا مَعْجَمٌ نَامِ قَبِيلَةٍ اسْتِ اَزْ اَزْدِ بَغْتٌ نَمْرَه وَسَكُونٌ زَا مَعْجَمٌ وَبَدَالِ مَهْلٍ وَ اَن قَبِيلَه رَا خُرَاعَه اَزْ اَن جَبْتَه كُوْنِدَه كَچون قَبِيلَه اَزْ اَزْدِ اَزْمَلَه شَرْعِيَه مِيْرُونِ شَدِ وَ دُر بِلَادِ مَتَفَرَّقَه مَتَفَرَّقِ شَدِ نَدِ قَبِيلَه خُرَاعَه اَزْ اَن هَا پَسِ مَانَدَنْدِ وَاقَامَتِ بَكَه شَرْعِيَه اخْتِيَارِ گروند و خُرَاعَه در اصل لغتہ بمعنی پس ماندن است گفته میشود خُرَاعٌ فَلَانٌ عَن اصْحَابِ يَعْنِي پَسِ مَانَدِ فَلَانِ اَزْ اَن رَا اَن خُودِ بَغْتِيْلٍ مِّنْهُمْ قَتَلُوْهُ بِمَقَابِلِه يَكْسِدُ نَفَرِ شَدَه اَزْ اَن قَبِيلَه خُرَاعَه كَشْتَةٌ بُو دَنْدَمِ بَنِي لَيْثِ اَن مَقْتُولِ رَا يَعْنِي بَنِي لَيْثِ يَكْ نَفَرِ از خُرَاعَه دُولِ قَتْلِ كَرْدَه بُو دَنْدَمِ اَزْ اَن خُرَاعَه بَعُوْضِ اَن مَقْتُولِ يَكْ نَفَرِ اَزْ بَنِي لَيْثِ قَتْلِ كَرْدَنَدِ فَا خُبْرِيْلُ لَافٌ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پَسِ خَبْرَادَه شَدِ بَا يَن

پس از من در او در قول او و انبیا نه برای عطف بر مقدمه است و تقدیر بکلام چنان
است الا آن احدیست غیبا الغیل و انبیا لم یحل لاحد الخ و مازاد از عدم حلال آنست
قبال در آن بقعه مبارکه است و در بعضی روایات و لم یحل لاحد بعد
آمده و لن یحل نیز آمده مکن کلمه لن و لا انصب باستقبال است الا و انبیا
اُحلت فی ساعه بین آنها درگاه باشد و بدستی آن که شریقه حلال کرده
شده بود و از برای من در کیساعت از روز فتح که شریقه و مازاد از ساعت قطعه
زمان است که در سابق مذکور شده الا انفسا ساعه هذی و حکم آگاه
باشد و بدستی که آن که شریقه در ساعت من که این ساعت تکلم است حرام
است زیرا که آن ساعت بعد از فتح آن بقعه مبارکه بود و لا یحلت شکوکها
و بریده نشود و آن که شریقه را چون قطع شکوک در آن بقعه مبارکه باز
نشد پس قطع غیر او از شجره ثمره بطریق اولی جائز نشد و یختلج بخارج آمده و لا
یغضد شجره کما قطع کرده نشود رخت آن بقعه مبارکه را و لا یلقط ساقطه
الا لکشد و برنگیرد و از زمین افتاده آن بقعه مبارکه راسته لقطه او را یعنی حلال
نیست گرفتن او مگر از برای آن کسی که تعریف کنند آن افتاده باشد و مازاد
از منشد معروف است زیرا که طالب را نماند که بگوید منشد و در شرح منشد
آورده که قطع شکوک مودی مانند غنیمت از حرم جائز است مثل حیوان مودی
که قتل او در حرم جائز است پس این از باب تعفیف حدیث بهیاس است و ایضا
قطع خشک نیز جائز است مانند شکار مرده و اما از برای باندۀ لقطه در حرم پس
تعریف است بر میل دوم و آنچه چنان مالک او نشود و بقصد کردن او
برقرار و امثال آن نیز جائز نیست تا آنکه مظهر بصاحب آن لقطه شود بخلاف لقطه
سائر بقعها و این اظهار قول شایع است و امام مالک و اکثر علما گویند که در لقطه
مل و حرم هیچ تفاوت در احکام نیست به معنی قول و الا منشد آنست که او
تعریف لقطه حرم است یکسال کامل مثل تعریف لقطه دیگر بقعها نماید و این از جهت
دفع توهم است که کسی توهم نکند که حرم موضع غیر باشد پس اگر در
وقت موسم تعریف کرد و مالک او پیدا نشد پس ملک او جائز باشد

را که لقطه
این ساعت
نماز را و انفسا
ساعت هذی
حرام است
شوکها و لا یغضد
شجره کما قطع
ساقطه مالک

و چنانچه در بیایم در کلام حرم نزد شافعی جائز است و نزد امام ابو حنیفه و احمد جائز نیست
 قَتْلُ قَتْلٍ قَتْلٌ هُوَ بِحَسْبِ النَّظَرِ پس هر کسی که کشته شد پس آن مقتول یعنی اهل و اولیاء
 تمام است بر بهترین و در نظر است یعنی از دو چیز هر کدام را در فکر و نظر خود بهتر دانند همان را
 اختیار کنند و خطابی گفته که درین کلام حذف است و تقدیر کلام چنان است فمن
 قَتَلَ لَمْ يَقْتُلْ و سایر روایات دلالت بر همین میکنند و قتل بضم قاف است و بعد از آن
 شروع در بیان آن دو چیز کرد پس فرمود اِنَّكَ تَقْتُلُ یا آنکه دیت داده شود و کلاماً
 اَنْ يَقْتُلَ اَهْلَ الْقَتِيلِ و یا آنکه تمکین و قدرت بر اخذ قود و قصاص داده شود اهل مقتول
 را و اولیاء او را و یقاد بقاف یعنی اقتصاص که مراد از تمکین برسیف است اقتصاص است
 و در روایت مسلم اما ان یفادی بقاء و زیادتی پس دل جمله آمده و مقصود آن است
 که روایت بر دو وجه آمده هر کس که در سابق اما ان یقفل یا خود از عقل یعنی دیت تصحیح
 کرده پس در اینجا یقاد بقاف خوانده و هر کس که در سابق قتل بقاف و تادیه شده و خود
 از قتل خوانده پس در اینجا یفادی بقاء و زیادت تصحیح نموده و حاصل بر دو وجه تفسیر
 نظیر بقصاص و دیت است و قصاص گرفتن در حرم شریف نزد امام شافعی
 جائز نیست لکن لفظ حدیث مبارک دلالت بر اثبات و نفی او نمی کند و امام
 ابو حنیفه گفته که هر کسی که بروی قتل بر سبیل قصاص یا بر سبیل عداوت واجب شود
 پس پناه آورد بحرم پس سیف است قصاص یا عداوت در حرم جائز نیست زیرا که
 حق سبحانه جل شانہ فرموده و مَنْ دَخَلَ کَانَ سَیِّئًا لِّکُنْ اَوْ رَادَّ حَرَمَ طَعَامٍ دَادَهُ لَمْ یُشَدَّ
 و با او بیعت و شرا طعام کرده نشود تا آنکه مضطر گردد پس از حرم بیرون آید و او بر سبیل
 قصاص یا بر سبیل مدکشته شود پد آنکه مراد از قتل در حدیث مبارک آن قتل
 است که بر سبیل عداوت و ان باشد از جبهه آنکه اقتصاص بجز آن متصور نمی شود
 و اگر گفته شود که هرگاه نزد امام شافعی اقتصاص در حرم جائز شد پس رسول
 علیه السلام از جبهه انکار بر قبیلہ خزاعه کرد با وجود آنکه سبب خطبه بر د کردن بر فعل
 آنها بود پس پس جواب آنکه احتمال دارد که آنها غیر قاتل را ازین لیست کشته باشند
 چنانچه عادت با شیت بر همین منهای مقرر بود و گفته اند که درین حدیث مبارک
 بر روایت قاف نزد اهل الضابط حجت قوی از برای امام شافعی است

فَمَنْ قَتَلَ هُوَ
 بِحَسْبِ النَّظَرِ اَهْلُ الْقَتِيلِ
 يَقْتُلُ وَاَنْ يَقْتُلَ
 اَهْلَ الْقَتِيلِ

حدیث مبارک را در می نویشتیم من و آئین کلام دلیل است بر آنکه آنچه نزد عبد الله
 پس عمر و از احادیث افضل البشر بود بیشتر از آن بود که نزد حضرت ابی هریره از آن
 احادیث بود و مستفاد می شود از آنکه حضرت ابی هریره جزم و یقین داشت
 بر آنکه از جمله اصحاب کرام یحیی از عبد الله و روایت احادیث رسول علیه السلام
 چنانکه از او پیشتر نبود و عبد الله در باب مذکور از وفاتش و زمانه بود و حال آنکه
 احادیث مرویه از عبد الله بسیار کمتر از احادیث است که از حضرت ابی هریره
 روایت کرده شد پس علما محققین سبب او را بوجود متعدد و بیان کرده اند اول
 آنکه عبد الله بسیار مشغول بعبادت و ریاضت بود و اشتغال او بتعلیم و روایت
 کمتر بود لهذا احادیث مرویه از او کم آمدند و دوم آنکه اکثر سکونت مقام بعد از
 فتوح اصرار ببله مصر با طائف بود و رحلت طالبان علم و حدیث بسوی آن دو
 دیار کمتر بود و حضرت ابو هریره سکونت بمدینه مقدسه داشت و مردمان از
 هر ناحیه وارد آن بقعه ناحیه بسیار می شدند و طالبان اقامت را در جوار
 رسول اکرم صلی الله علیه و سلم بسیار میکردند لهذا احادیث حضرت ابی هریره
 بیشتر از احادیث عبد الله آمدند و این از کثرت طالبان و وفرت حاملان از
 حضرت ابی هریره ظاهر می شود اما م بخاری رحمة الله علیه ذکر کرد که راویان بیش
 مبارک از حضرت ابی هریره هشتصد نفر را تبیین کرام بودند و این قدر کثرت
 رواة ثقات از برای احدی از اصحاب کرام واقع نشد و سیوم آنکه رسول
 علیه السلام دعا بجنبایا برد علام از برای حضرت ابی هریره بعد م طریان حاضر
 نیان کرده چنانچه زود خواهد آمد و چهارم آنکه عبد الله و بقیه شام منقطع
 کشیده از کتب اهل کتاب شده بود پس مطالعه تمام در آن کتب میکرد و از سبب آن
 اشتغال بتعلیم احادیث نبوی و روایت آنها از او کمتر واقع شد تا بجهت معسر
 عَنْ هَمَّامٍ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ عَنْ تَابِعْتِ بْنِ كَثِيرٍ عَنْ زَيْدِ بْنِ اسْمَاعِيلَ عَنْ سَالِكِ بْنِ دِينَارٍ عَنْ
 دُرِّوَيْتِ بْنِ أَبِي نَجْدٍ عَنْ مَبْرُكَةَ عَنْ هَمَّامِ بْنِ مَاهِرٍ عَنْ هُرَيْرَةَ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ عَنْ
 تَوْأَمِهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو عَنْ ابْنِ مَسْرُورٍ عَنْ ابْنِ مَسْرُورٍ عَنْ ابْنِ مَسْرُورٍ عَنْ ابْنِ مَسْرُورٍ
 حدیث مبارک نایب پس رسول قبول او را اعزازت داد و حدیث مبارک معارضت باقی مردم

عن حماد بن عمار

عن حماد بن عمار

عن حماد بن عمار

از ابی سعید خدری که رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود لا تکتبوا عنی شیئا غیر القرآن
 و او را مسلم آورده پس وجرح و توفیق در میان آن دو حدیث مبارک آن است
 که نهی مذکور مختص بوقت نزول قرآن است تا خوف التباس قرآن بغیر خود مرفوع
 و مرفوع که در دو اذن یکتابت دارد در غیر آن وقت مخصوص است یا آنکه نهی مذکور
 وارد است در جمیع کردن کتابت قرآن یا غیر آن در یک پیرو اذن ثابت است
 در مذکر کردن کتابت غیر قرآن از قرآن در دو چیز یا آنکه نهی مقدم در وقت خوف التباس
 قرآن یا غیر او بود بعد از اذن ناسخ از برای او شد از جهت امن از وقوع التباس
 مذکور و بعضی گفته اند که نهی مذکور مختص بان کسی است که اعتماد با کمال بر کتابت نماید
 و حفظ و ضبط را با کمال بگذارد و اذن از برای آن کسی است که اعتماد بر حفظ و ضبط
 نماید و اعتماد بر کتابت نکند و بعضی گفته اند که حدیث ابی سعید علیل است زیرا که او
 موقوف بر ابی سعید است و این را امام باقر بخاری و دیگران ذکر کرده اند علما گفته
 اند که گروهی از صحابه کرام و از تابعین غلام رحیم الله کتابت حدیث مبارک را کرده
 داشتند و مستحسن دانستند که حدیث مبارک از آنها ب حفظ و ضبط گرفته شود چنانچه
 خود آنها ب حفظ و ضبط گرفته لیکن چون بهم را و پان قاهر شده و امامان دین از رضای
 علم و یقین رسیدند پس شروع در تدوین و تصنیف نمودند پس اول آن کسی که تدوین
 حدیث رسول این کرد ابن شهاب زهری است که بر سر صد سال بام صاحب
 عدل و قیام عمر بن عبدالعزیز تدوین کرد بعد از آن تدوین از امام دین بسیار شد پیر
 تصنیف بسیار شد و نیز کثیر از برای صغیر و کبیر حاصل گردید و بعد الحمد جدا کثیر از حدیثی
 بن سلیمان بن سیرجی سپهر حنفی کثرت او ابو سعد ساکن مصر بود و در سال ۱۰۰ و صد
 و سی و هفت وفات یافت قال حدثنی ابن وهب یعنی عبد الله بن سیر و هب
 ابو محمد مصری است که در باب من برد الله به غیر از گذشته قال اخبرنی یونس بن
 ابن شهاب یونس پسر زید ابی قرشی مولای حضرت معاویه است و ابن شهاب زهری
 است که تمام قرآن مجید را در هشتاد شب حفظ کرد و اگر او نمی بود هر آینه جمیع سنن
 رسول مقبول از دین مقدمه گم می شد و احوال این هر دو گذشته عن عبید الله بن عبد الله
 عبید الله اول صغیر و ثانی کبیر و احوال او در کتاب و جمیع گذشته عن ابن عباس کأنه قال

حدثنا یونس بن
 شهاب قال حدثنی
 ابن وهب قال
 اخبرنی یونس بن
 ابن شهاب عن
 عبید الله بن عبد
 الله عن ابن عباس
 قال

برای سابق صادر شد چون این سخن معلوم و مفهوم گردی پس بدانکه علما اختلاف
 کردند در آن کتاب که رسول او اب قصد کرده بود که او را بنویس پس بعضی گفته اند
 که مراد او تصریح در امر خلافت بود تا آنکه ان معین از برای منصب خلافت میبود
 کرد و انداد آن منصب منازعت و مخالفت واقع نشود لیکن بعضی محققین گفته اند
 که این قول دو راز صواب است از جهت آنکه تنصیب بر خلافت حضرت ابوبکر یا عمر یا
 یا عباس محتاج بکتابت نیست بلکه مجرد قول آن رسول بادی کافی و از برای مطلوب
 واقعی بود مع ذلک اشاره بخلاف حضرت ابوبکر بنیابت امامت و صراحت بعبارت
 کرده باینکه فرموده یا ابی اعداؤکم من ابی ابابکر آری اگر گفته شود که قصد رسول
 علیه السلام آن بود که خلافت مستمره را از برای مستحقان او تعیین یک یک را
 از استحقاق او تا خروج همدی بنویسد هر آینه وجه وجیه باشد لکن اراده حق سبحانه
 جل شانہ چنان متعلق شد که این کار از خلق است و را باشد منشور و مشهور و در کتاب
 خدا همین مرسوم بود و بعضی گفته اند که رسول علیه السلام قصد کرده بود که بنویسد کتابی
 را که محاسن احکام از برای فرقه انام بیان نماید تا اختلاف و نزاع مرتفع گردد لیکن
 بعضی محققین گفته اند که در زمان رسول علیه السلام اختلاف و نزاع نبود تا آن
 بکتابت مرتفع و مندرج گردد و اما در سایر زمان که متاخر از زمان رسول علیه السلام
 اند پس اختلاف در هر مکان واقع خواهد شد و رسول علیه السلام خبر وقوع آن داد
 و فرموده اختلاف امتی رحمته و ایضا فرموده اصحابی کالبخوم یا یهم اقدیم اتمیم و ایضا
 فرموده علیکم بالسواد الاعظم و ایضا فرموده و ان اتاک المغن و ایضا حق سبحانه
 جل شانہ فرموده و لا یزالون مختلفین الا من رحم ربک و لذلک خلقکم مع ذلک
 احکام شرعیه که در مدت پست سال متفرق بودند چگونه مقصود ملخص در همان
 یکا امت میشدند بوجهیکه اختلاف اندی در اینها مقصود نشود این سخن بسیار بعید
 است آری اگر گفته شود که رسول علیه السلام قصد کرده بود که بنویسد کتابی را که
 در وی بیان کند بعضی احکام را که در ازمنه ماضیه تحقق شده اند که مذکور در کتاب الهیه
 و محفوظ بر سینه سائتة نبود پس بعد از کمال رافقه و مرحمت آنحضرت رساله بر کاف
 امته از منیه و عامه نداشتند یا اگر گفته شود که رسول علیه السلام قصد کرده بود که بنویسد

کتابی را که در آن کتاب بیان فرقه ناجیه نماید و تفصیل فرقهائی ضاله از خواجه و معتزله
 و از رافضیه و سایر مبتدعه کند تا امتیاز حق از ضلال بر وجه اتم و کمال حاصل گردد هر آینه
 بعید از صواب نخواهد بود و قال محمد گفت حضرت عمر که در تقدیر عدل مثل زفر است
 إِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلِمَهُ الْوَجْهَ ثُمَّ بَدَأَ بِرِسْتِي بِمُعِمْ خَدَّيْهِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
 بجای رسیده که غالب شده او را در دو وعده کتابی که از آن کتاب و نزد مایان کتاب
 است حسبت که پس کافی است مایان را آن کتاب خدا را حاجت بکتاب دیگر نیست
 زیرا که در قرآن مجید از دهمید جمیع احکام شرعیة از اصلیه و فرعیة بهمراه و عدد و
 بیان کرده بلکه جمیع امور که نظام معاش و صلاح معاد با آنها منوط است بمبین و تبیین
 و اذیع و برهان لایح کرده چنانچه حق سبحانه جلشانه فرموده وَ تَزَكَّى عَنْكَ الْكُتُبُ
 تَبَيَّنَ كُلُّ شَيْءٍ وَ أَيْضاً فرموده وَ تَزَكَّى عَنْكَ الْكُتُبُ مِنْ شَيْءٍ وَ أَيْضاً فرموده الْيَوْمَ
 اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ الْآيَةُ وَ أَيْضاً فرموده وَ لَا رَطْبٌ وَ لَا يَابِسٌ فِي الْكُتُبِ مِنْ
 و مقصود حضرت عمر فاروق ازین کلام تحفیف بر رسول علیه السلام است و در
 است بر آنکه همراه او درین باب منازعه و مخالفت همراه او میکرد و عرض
 او مباحثه همراه رسول خدا صلی الله علیه و سلم نبود و همچنین کلام بود که حضرت عمر رضی
 الله عنه بنور بصیرت فهم کرده بود که امر رسول قبول و در قول و ارتقونی بکتاب از
 برای مذنب است نه از برای و خوب و این امر از باب راه نمودن بسوی اصلاح
 و آن کتاب محتاج به تطویل کتابت است و مباشرت نفس کتابت در آن حالت
 از منیع رسالت و دشوار بود پس تطویل بطریق اولی مفصلی بایزاد آن رسول اعلی
 خواهد بود و خطائی گفته که مقصود حضرت عمر رضی الله عنه باین کلام آن بود که اگر
 رسول علیه السلام تفصیل و تبصیح نمود یا آنچه مزیل از برای خلاف باشد البته آن
 فضیلت علماء باطل و اجتهاد معدوم و مضحک گردد لیکن ابن جوزی گفته
 که تفصیل بر یک شیء یا بر اشیا معدوم و مستلزم از برای بطلان اجتهاد
 و عدم فضیلت علماء نیست از جهت آنکه حوادث غیر متناهی اند و از
 امکان حصر خارج اند فَ اختلفوا پس اختلاف کردند اصحاب گرام بحضور رسول علیه
 السلام بعضی از آنها گفته که کتاب پیش رسول علیه السلام بایزاید تا بنویسد و از امر او تجاوز نیکه

قال عمر
 ان النبي صلى الله عليه وسلم
 علمه و تزيه
 عليه و تزيه
 قال عمر
 ان النبي صلى الله عليه وسلم
 علمه و تزيه
 عليه و تزيه

و بعضی اشارت بمنع از برای غلبه و جمع کردند چنانچه حضرت عمر رضی الله عنه گفته بود
وَكُنْ تَرَالْ لُغَطٌ وَ لِسِيَارُ شَدَّ أَوَّازُ شُورٍ وَ لُغَطٌ بِلُغَطٍ لَامٌ وَ سَكُونٌ عَيْنٌ بَعْمٌ وَ نَسَجٌ أَنْ وَ طَا
و بعد معنی آواز است که مبنی او مفهوم و معنی آن معلوم نشود تا آنکه قوه فاعلی فرمود رسول
مجموعه که بخیزید از پیش من زیرا که قصد کتابت را بحال ترک کردم و اعتماد نمودم بر کتاب
و سنت که نزد شما متحقق است و لا یبلغنی عندی شیءٌ تنانعٌ و لا تنیست نزد هیچ پیغمبری
جز تک و گفتگو با یکدیگر کردن بلکه لائق نزد او مبارک است بسوی امتثال امر و اقیاد است
و این کلام جائز نیست که از جمله حدیث مرفوع باشد و آنچه ردیه است آمده که و لا یبلغنی عندی
التنایع مؤید همین احتمال است و جائز نیست که از قول حضرت ابن عباس مخرج در حدیث
مبارک باشد و ظاهر و متبادر همین احتمال است و از امر فرمودن رسول علیه السلام اصحاب
کرام را بقیم ازان مجلس و ترک کتابت معلوم شد که هر اول از رسول مقبول بر احتیاط و تدبیر
بودند از رسول صاحب کمال بعد از این هر دو مقام چند روز زنده ماند و باز عود بسوی آن هر
نمود و اگر دو جب می بود هر یک از برای اختلاف ترک نمیکرد چنانچه تبلیغ را از برای
مخالفات مخالفان ترک نکرد و فخرچ ابن عباس و هو یقول پس بیرون آمد حضرت
ابن عباس و در حالیکه اوجی گوید و ظاهر این کلام دلالت می کند بر آنکه حضرت ابن عباس
در آن مجلس و انجمن حاضر بود و در همان حالت ازان مجلس بیرون شد و در حالیکه گویند
این قول بود و حال در واقع همچنان نیست بلکه این قول از حضرت ابن عباس نزد نقل این
حدیث مبارک می گفت چنانچه مؤلف در باب اعتصام و جزآن در روایت معمر
آورده قال عبید الله فکان ابن عباس یقول پس وجه روایت حدیث این باب نیست
که چون حضرت ابن عباس این حدیث مبارک بعبد الله بیان نمود پس ازان مکان که عبید
الله را در آن مکان حدیث کرده بود در همان ساعت و آن بیرون شد و در حالیکه میگفت
إِنَّ الْخَيْرَ تِلْكَ كُلُّ الْخَيْرِ تِلْكَ که بدستی مصیبت کمال و تمام آن مصیبت و زریعست
را جمله و کسر را محمده که پس ازان یار ساکنه است و بعد ازان نهمه و گاهه است مهیل کرده
شود نهمه را پس یا رام شده کرده شود و معنی آن مصیبت است ماحال باین رسول
الله صلی الله علیه و سلم و نیز کتابت آنچه نیست که پرده کرد آن خیر در میان رسول
خدا صلی الله علیه و سلم و در میان کتابت یعنی کمال مصیبت آنچه نیست که عاقل و مانع گردید

وَكُنْ تَرَالْ لُغَطٌ
وَلِسِيَارُ شَدَّ
أَوَّازُ شُورٍ
وَلُغَطٌ بِلُغَطٍ
لَامٌ وَ سَكُونٌ
عَيْنٌ بَعْمٌ
وَنَسَجٌ أَنْ
وَ طَا
وَعَنْ أَبِي
عَبْدِ اللَّهِ
إِنَّ عِبَّاسَ
بَنَ عَبَّاسٍ
يَقُولُ إِنَّ
الْخَيْرَ تِلْكَ
كُلُّ الْخَيْرِ
تِلْكَ
بَيْنَ رَسُولِ
اللَّهِ عَلَيْهِ
وَسَلَامُهُ
وَبَيْنَ كِتَابَتِهِ

کردید از نوشتن آن کتاب مستطاب که رسول علیه السلام امر کرده بود تا آنکه شانه بسپارند
 و بروی آن کتاب بنویسند پس حضرت ابن عباس مایل شد بسوی قوی که مخالف از برای
 قول حضرت عمر فاروق و تابعان او بود و در روایت سلیمان از ابن عباس چنان آمده
 که رسول صاحب کمال بعد ازین قیل و قال اصحاب کرام را بجهت خصال امر کرد و گفت از خود
 امش کین من خبریة العرب و اجیز و الو قد یخو ما کنش اجیز هم یعنی بیرون کنید شترگان
 را از ولایت عرب و اکرام و عطا کنید و لطف و ضیافت نماید رسولان را از هر قومی که
 بیایند باینده آنچه بودم من که اکرام و عطا میکردم آنها را تا از برای خیر آنها الفت و محبت
 باسلام پیدا شود و سیفان را وی گفت که سلیمان مذکور گفت که ابن عباس از بیان خصله
 شالته را ذکر کرد لیکن من او را فراموش کردم و بعضی از محدثین گفته اند که آن امر ثالث
 مجتبی لشکر اسامه پس رزید بود و بعضی گفته اند که امر ثالث آن بود که رسول علیه السلام
 فرمود لا تتخذوا قیری و ثنای و طائفه شیعه که فرقه شیعه اند چنانکه گفته اند که سرور کائنات
 در مرض وفات آلات کتابت را طلبید تا مخصیص بر خلافت حضرت علی و تصریح بر وصایا
 او نماید پس حضرت عمر از و مانع آمد و در آنجا آمد شور و شغب واقع شد چون رسول کریم
 این اختلاف عظیم را شنید پس بفرمود که بخیزید انبش من و دور شوید و آن کتابت
 را موقوف گردانید و ایضا گفته اند که حضرت عمر از آن نیز انبش را عرض کرد بلکه برای
 اعتراض کرده که کتاب خدا کافی و دانی است و باین هر پنج احتیاج نیست و مثل این
 شخص چگونه صلح از برای رتبه خلافت و منصب رسالت باشد و این زعم باطل از
 کمال جهل و عدم فهم و عقل ناشی است زیرا که حضرت عمر فاروق وزیر و مشیر از برای
 رسول میز بود و متواتر شده که رسول علیه السلام در وقت انقطاع دوی و اعلام از جلال
 ایند علام در هر کار مشورت باصحاب کرام میکرد چنانچه در قصه نیندیان و در استیجاب
 و در اداء صلوة بر عبد الله پس را می که رئیس منافقان بود و چنانچه در حدیث آمده که فرستاد
 رسول کریم حضرت ابی هریره را تا آنکه بشارت نام برد بان بدید تا آنکه هر کس که گفت لا اله
 الا الله محمد رسول الله پس آن کس در بهشت داخل شد و حضرت عمر فاروق حضرت ابی
 هریره را از تبلیغ این بشارت بر دامن منع کرد از جهت رعایت مصلحت که بحسب
 فکر خود در کتمان آن بشارت دیده و بسا اوقات سرور کائنات و امشرف

بقول قول میگرد پس آن اعدل اصحاب بنا بر عادت خود جاری شد و برای تأقیب
و فکر صائب معلوم کرد که مأمور باین امر از جمله اموری است که تعلق بشورت و مصلحت
داند و این مژمانشی از رسول مآذی بحسب کلامی اقدس گردیده و او درین فکر صائب
بود زیرا که اگر این امر از جانب پروردگار میبود هر آینه رسول مختار را و این نوشت
و از برای اختلاف حضرت عمر و مردمان هرگز ترک نمیگرد زیرا که تبلیغ احکام الهیه
بر رسول علیه السلام واجب بود و ترک واجب از رسول اکرم محال مستبعد است
پس کویا شیعه شیعیه کمان میبکشد که رسول علیه السلام از حضرت عمر در حالت نزول فوت
و توجبه و بعالم قدس رسید و این ظن بر رسول عالمیان از مرد و مسلمان درین زمان نیست
و اما توقف حضرت عمر فاروق در احضار آلات کتابت پس از جهت آن بود که قصد او مخفی
بر رسول علیه السلام نزد غلبه درد و شدت او بود و اما قول آنها که رسول علیه السلام
تخصیص بر خلافت حضرت علی میگرد پس این قول قلیل بر حجم بالغیب است تعجب است
که چگونه دانشمند آنچه در دل رسول علیه السلام مکتوم بود و آن را نوشت تا اطلاع
مردم حاصل نیاید و چرا جز آنست که شاید آن امر تخصیص بر خلافت حضرت ابو بکر
باشد چنانچه در صحاح آمده که رسول اکرم صلی الله علیه و سلم فرمود انما نوتی بقرطاس
الکتب لابی بکر کما بالالی مختلف فی شان بستر گفت که یابی الله و المؤمنون الا ابابکر
و ایضا این قول آنها مخالف با قول آنهاست که رسول خدا صلی الله علیه
و سلم در حجه الوداع در روز غدیر خم تخصیص و تفریح بر خلافت حضرت علی کرد زیرا که
درین مقام اعتراف تام بان کردند که رسول خدا صلی الله علیه و سلم هرگز
قبل از مرض موت خود نفس بر خلافت حضرت علی نفرموده بلکه متذکر آن است که رسول
علیه السلام قصد توشیح این سهامور کرده بود که در آخر حدیث مبارک امر بآنها
فرمود پس گفت اخبروا المشرکین من بخیرة العرب تا آخر و اما آنچه آن فرد شیعیه
در همین حدیث مبارک آورده اند که حضرت عمر رضی الله عنه گفت ان بنیکم محمد و باین
کلام نسبت بذهیان بسوی رسول عالمیان کرد پس این از لمحات رافضیه و محرز فتره
بران اعدل اصحاب است و در صحاح و غیره از کتب معتبره هرگز نیامده و اکثر ائمه
و جوه از ان در تحقیق این حدیث مبارک ذکر کرده ایم مفهوم میشود و در بخیر حدیث مبارک

لیکن من آن دعا که از سرور انبیا شنیده بودم می گفتم پس خدای کریم بملطف عیم
 رسول رحیم مرا بعوض ابو سلمه خلیفه نصب کرد پس از برای خطبه غایب پیرانی بسعه را
 بسوی من فرستاد و در بعضی روایات آمده که اول او را حضرت ابوبکر رضی الله عنه
 خطبه کرد پس او ابا آورد بعد از آن حضرت عمر رضی الله عنه او را خطبه کرد پس او نیز با آورد
 بعد از آن رسول اکرم صلی الله علیه و سلم از طرف خود یک آدم از برای خطبه بسوی او فرستاد
 پس آن خاتون صالحه گفت که مرا جبار رسول الله صلی الله علیه و سلم لیکن من سه خصلت
 موجود اند یکی آنکه من در غیرت سخت تر از زنهای دیگرم و دوم آنکه من طفلان خود را سال
 ام سیوم آنکه بچگسی از دایان من درین مکان مقدس موجود نیست تا او مرا نکاح
 کرده بد پس حضرت عمر فاروق ازین سخن بسیار خشم کرد پس رسول کریم صلی الله علیه و سلم
 خود نزد آمد و گفت که ای ام سلمه هر آنچه از غیرت یاد کردی پس من دعا به درگاه خدا خواهم
 کرد که حق تعالی آن غیرت را از تو دور کند و هر آنچه از طفلان یاد کردی پس حق تعالی
 آنها را باطلف و احسان خود کفایت خواهد کرد و هر آنچه از اولیا و اقبا، خود ذکر کردی
 پس در میان آنها احدی نیست که مرا کرده داند پس ام سلمه از برای فرزند خود گفت که تو
 را بر رسول علیه السلام نکاح کن پس آن فرزند او را بر رسول علیه السلام نکاح کرده داد
 و نکاح او واقع شد در ماه شوال از همان سال که ابو سلمه از حال از قید حیات بسوی ممت
 کرده بود و او در سال پنجاه و نه وفات یافت و در بقعه بیع مدفون شد و حضرت ابوتر
 مار جبار به روی خواند و از جمیع ازواج مطهرات سرور کائنات متاخر در وفات شد و در
 بعضی بنحوا بعد از ام سلمه یعنی صورت عا آمده و او اشارتست بسوی تحویل ازین
 سابق بطرف اسناد لاحق یا اشارتست بسوی فاعل واجب در میان دو سند اصابت
 یا اشارتست بسوی الحدیث و تحقیق این در سابق گذشته و عکس و یحیی بن سعید
 عن الزهیری و حدیث کرده ایمان را عروپ و دیار یکی جمعی که در باب سابق الحال گذشته
 و یکی پس سعید انصاری که در اول این کتاب گذشته از زهری که پس شهادت است
 پس قول مؤلف و عروپ و عطف بر معارضت و تقدیر کلام چنان است همه شهادت
 بن فخل قال انجرنا بن عینه عن عروپ بن سعید که از زنی که بندگان و زهری
 و بعضی بنحوا عن بندگان آمده و اگر گفته شود که امام بخاری شریکند که شیخ مدینه

و عن الزهیری
 بن سعید بن الزهیری
 عن امهات

که حرف نداشت و خدای شده و حجر بنعمت و سبوح جمع جمع است و آنها سازل ازین
 مطهرات کرب کا سیمیه فی الدنیا عاریة فی الاخریة زیرا که بسیار زنها لباس
 پوشند و در سرای دنیا برهنه شوند و در سرای آخرت شناختن من آنها را و رب بنعمت را
 مهمل و فتح با موحده شد و حرفی از حروف باره است و در اصل موضوع از برای
 تعلیل است و گاه و گاه در کثیر نیز استعمال میشود چنانچه درین مقام از جهت آنکه این کلام
 لغت و وصف از برای زنان است و زنان اکثر از اهل نیران اند و متعلق او در اکثر
 احوال فعل ماضی مخدوف میباشد چنانچه درین مقام تعقیر کلام چنان است قرب
 کاسیت فی الدنیا عاریة فی الاخریة عرفتها و مراد آنست که آن زنان که جامهای باریک
 می پوشند و آن جامها مانع از ادراک رنگ پوست و بدن آنها نمیشوند البته در آخرت
 معذب بفضیلت و برهنگی خواهند شد یا آنکه آن زنها که شیار رقیقه و نفیسه در دنیا
 می پوشند البته آنها را آخرت برهنه از حسنات از سبب اسراف و ترک صدقات
 خواهند شد و درین کلام اشارت کرد رسول علیه السلام بسوی آنچه می که موجب نیکویی
 است عطاء ازواج مطهرات بود یعنی الاکتفیست که ازواج مطهرات از ذکر حق من علی
 تعاضل شوند و اعتماد نمایند که با آن ازواج مطهرات از سرور کائنات هستیم و از خیرات مبارک معلوم شد که عطاء
 نزد تعجب گفتن جائز است لکن به نیت ذکر از یاد بارس بعد از پیدایی و ایضا بیدار
 کردن مرد داخل عیال خود را از برای ذکر خدای تعالی فاضل و مستحسن است و ایضا
 معلوم شد که آن شب نوبت حضرت ام سلمه بود و الله تعالی **باب**
السنن یا لعلم **باب** است در بیان سخن گفتن در شب پیش از خواب به علم
 و بیان او و سبب فتح سین مهمل و میم است و بعضی گفته اند که صواب اسکان
 میم است از جهت آنکه او اسم فعل است حکایتنا سعید بن عقیل بنضم عین
 مهمل و فتح فا قال حکایتی الکلیث پسر سعد فعی است قال حکایتی عبد الرحمن
 بن خالد بن مسافر پسر مسافر کثرت ابو الولید مصری بود و او مولای یث
 و بزرگ تر از دو سال بود و در سال یکصد و پست و هفت و فوات یافت
 عن صلی الله علیه و آله یعنی پسر عبد الله پسر عمر پسر خطاب و آن پسر که درین آیه حقیقه
 بنفع ما مهمل و سکون ثاء ثلثیه و نام او عبد الله پسر خدیجه است و ابو بکر

قرب کا سیمیه فی الدنیا عاریة فی الاخریة عرفتها و مراد آنست که آن زنان که جامهای باریک می پوشند و آن جامها مانع از ادراک رنگ پوست و بدن آنها نمیشوند البته در آخرت معذب بفضیلت و برهنگی خواهند شد یا آنکه آن زنها که شیار رقیقه و نفیسه در دنیا می پوشند البته آنها را آخرت برهنه از حسنات از سبب اسراف و ترک صدقات خواهند شد و درین کلام اشارت کرد رسول علیه السلام بسوی آنچه می که موجب نیکویی است عطاء ازواج مطهرات بود یعنی الاکتفیست که ازواج مطهرات از ذکر حق من علی تعاضل شوند و اعتماد نمایند که با آن ازواج مطهرات از سرور کائنات هستیم و از خیرات مبارک معلوم شد که عطاء نزد تعجب گفتن جائز است لکن به نیت ذکر از یاد بارس بعد از پیدایی و ایضا بیدار کردن مرد داخل عیال خود را از برای ذکر خدای تعالی فاضل و مستحسن است و ایضا معلوم شد که آن شب نوبت حضرت ام سلمه بود و الله تعالی **باب** **السنن** یا لعلم **باب** است در بیان سخن گفتن در شب پیش از خواب به علم و بیان او و سبب فتح سین مهمل و میم است و بعضی گفته اند که صواب اسکان میم است از جهت آنکه او اسم فعل است حکایتنا سعید بن عقیل بنضم عین مهمل و فتح فا قال حکایتی الکلیث پسر سعد فعی است قال حکایتی عبد الرحمن بن خالد بن مسافر پسر مسافر کثرت ابو الولید مصری بود و او مولای یث و بزرگ تر از دو سال بود و در سال یکصد و پست و هفت و فوات یافت عن صلی الله علیه و آله یعنی پسر عبد الله پسر عمر پسر خطاب و آن پسر که درین آیه حقیقه بنفع ما مهمل و سکون ثاء ثلثیه و نام او عبد الله پسر خدیجه است و ابو بکر

و ایضا این طحال گفته که رسول خدا صلی الله علیه و آله کرام را باین کلمه تنبیه کرد که بدست
 عمره می شست حاقصیه است نه طویل پس بر شما لازم است که حبه تمام در طاعت ایزد علام
 نماید و سستی و تغافل در عبادت و ریاضت نکنید و الله اعلم صلی الله علیه و آله یعنی پس
 ابن ابی سنی قال انما شعبة بضم شین معبر قال انما الحکم بکاف معبر که مرد و
 معبر و الله اعلم و این کلمه یعنی بفرموده و بقوانیه تصغیر عتبه کبر ناس و کنیت او ابو محمد یا ابو عبد
 الله است و از مولای یک زنی از بنی عدی است و او کوفی فقیه عالم قانت صاحب
 سنت بود و او در عصر خود رفعت و عهده فائق بود و وقتی که او پیرنه مقدسه می آمد مردم از
 برای او سستون رسول خدا صلی الله علیه و آله می کردند تا آنکه او نماز خود را در آنجا
 ادا میکرد و در سال یک صد و نینده یا چهارده وفات یافت قال کانت سبعین
 بن حبه بن ختم جیم و فتح باز موده و ابی کوفی است که او را حجاج ظالم کشت عی بن
 عی بن قال گفت ابن عباس بیست و بیست خالی که شب که دم در خانه قال خود میخواند
 ریت الحادیت که آن ام المؤمنین میمونه در عمارت بنام رمله نشست و او را رسول اکرم
 صلی الله علیه و آله در سال ششم یا هفتم از هجرت بعقد کجارج خود آورده و تمام مادر او
 هند دختر عوف بن پسر عمر بن عمارت بن حباب بن پسر حمیر است و او را رسول اکرم در حرم
 معظم بعد از خدیجه در آنجا بیکه معتم بود کجارج کرد و او قبیل از رسول مدیانی نزدانی را هم پسر عبد
 العزی بود و وقتی گفت اندک نزد خواطبت پسر عبد العزی بود و بعضی گفته اند که نزد فرود پسر
 عبد المعزی بود و او آخر از جمیع ازواج مطهرات آن سه در کائنات است و رسول مقبول شیخ
 زنی را بعد از آن نکاح نکرد و از چهل و شش حدیث از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت
 کرده شده که امام بخاری میشت حدیث از جمله آنها آورده و او در سال پنجاه و یک و بعضی
 گفته اند در سال نصد و شش وفات یافت در مکانیکه رسول عالمیان او را در آن
 مکان بعقد کجارج خود آورده بود و آن موقع صرف بفتح معین مهمل و کسر را حمله و بقاء است
 و عبد الله بن عباس پسر عم خیر الناس برزی نماز چهارده خواند و در تیره و فرود و پشتم و او را
 دفین نمود و او خواهر لبا به بضم لام و بیا موده و نینده که در دختر عمارت بنام رمله است که آن
 بابا به نزد حضرت عباس و مادر او را و او را عبد الله و فضل و جبران بود و او اول زنی است
 که بعد از حضرت زینب که گری اسلام آورد و او در رسول علیه السلام از برای زیارت او می آمد

حاقصیه است نه طویل
 سستی و تغافل در عبادت
 ریاضت نکنید و الله اعلم
 ابن ابی سنی قال انما شعبة
 معبر قال انما الحکم بکاف
 معبر که مرد و معبر و الله
 اعلم و این کلمه یعنی بفرموده
 و بقوانیه تصغیر عتبه کبر ناس
 و کنیت او ابو محمد یا ابو عبد
 الله است و از مولای یک زنی از بنی
 عدی است و او کوفی فقیه عالم
 قانت صاحب سنت بود و او در عصر
 خود رفعت و عهده فائق بود و وقتی
 که او پیرنه مقدسه می آمد مردم از
 برای او سستون رسول خدا صلی الله
 علیه و آله می کردند تا آنکه او نماز
 خود را در آنجا ادا میکرد و در سال
 یک صد و نینده یا چهارده وفات
 یافت قال کانت سبعین بن حبه بن
 ختم جیم و فتح باز موده و ابی کوفی
 است که او را حجاج ظالم کشت عی بن
 عی بن قال گفت ابن عباس بیست و
 بیست خالی که شب که دم در خانه
 قال خود میخواند ریت الحادیت که
 آن ام المؤمنین میمونه در عمارت
 بنام رمله نشست و او را رسول اکرم
 صلی الله علیه و آله در سال ششم یا
 هفتم از هجرت بعقد کجارج خود
 آورده و تمام مادر او هند دختر
 عوف بن پسر عمر بن عمارت بن حباب
 بن پسر حمیر است و او را رسول اکرم
 در حرم معظم بعد از خدیجه در آنجا
 بیکه معتم بود کجارج کرد و او
 قبیل از رسول مدیانی نزدانی را
 هم پسر عبد العزی بود و وقتی گفت
 اندک نزد خواطبت پسر عبد العزی
 بود و بعضی گفته اند که نزد فرود
 پسر عبد المعزی بود و او آخر از
 جمیع ازواج مطهرات آن سه در
 کائنات است و رسول مقبول شیخ
 زنی را بعد از آن نکاح نکرد و از
 چهل و شش حدیث از رسول خدا صلی
 الله علیه و آله و سلم روایت کرده
 شده که امام بخاری میشت حدیث از
 جمله آنها آورده و او در سال
 پنجاه و یک و بعضی گفته اند در
 سال نصد و شش وفات یافت در
 مکانیکه رسول عالمیان او را در
 آن مکان بعقد کجارج خود آورده
 بود و آن موقع صرف بفتح معین
 مهمل و کسر را حمله و بقاء است و
 عبد الله بن عباس پسر عم خیر الناس
 برزی نماز چهارده خواند و در تیره
 و فرود و پشتم و او را دفین نمود
 و او خواهر لبا به بضم لام و بیا
 موده و نینده که در دختر عمارت
 بنام رمله است که آن بابا به نزد
 حضرت عباس و مادر او را و او را
 عبد الله و فضل و جبران بود و او
 اول زنی است که بعد از حضرت
 زینب که گری اسلام آورد و او در
 رسول علیه السلام از برای زیارت او
 می آمد

و آورده ام بفضل و لبا بگیری بگویند و خواهر خود را و لبا به صغری هست که مادر خالد بن
 ولید است. رَجُلٌ الشَّيْءُ اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَدَّ أَنْ يَمُوتَ جَنَّتْ وَ سَكَمَ مَرَّ رَسُولُ
 خداصلی الله علیه و سلم بود و کان الی الی صلی الله علیه و سلم و کان الی الی
 و بود غیر خداصلی الله علیه و سلم نزد او در شب نوبت او قضی الی الی صلی الله علیه و سلم
 العشاء پس نماز خواند غیر خداصلی الله علیه و سلم نماز عشاء را یعنی نماز نفل را و کلمه فار
 و در قول او قضی در میان مجلس و مفصل آمده از جهت آنکه تفصیل بعد از اجمال می باشد
 چنانچه محض می ذکر کرده در قول حق سبحانه جل شانہ فان فاردا فان الله غفور رحیم
 فثمة جاء الى منزله استعدا من سجده مبارک به و می منزل خود یعنی در خانه حضرت می
 در شب نوبت در آن قضی الی الی صلی الله علیه و سلم نماز چهار رکعات را تمام
 پس خواب شد فثمة قام استعدا و بیدار شد فثمة قال فامر العليكم بستر گفت که
 خواب کرد طفل خود و آن خیر الناس را و ازین طفل ابن عباس کرد و تصغیر از برای کمال
 شفقت و مرمیته کرد و این کلام احتمال دارد که اخبار از برای حضرت میمونه باشد یا احتیاج
 و استعلام بخلاف بنموده است فثمة فقام باشد او کسی که شبها یا فرمود رسول خود
 کلمه را که مشا باشد آن کلمه این کلمه مذکور را و این شک از حضرت ابن عباس است
 و مراد از کلمه درین مقام کلام تمام است از جهت آنکه واجب است که مقبول قول کلام
 یا متر باشد و کاه کلمه بر کلام اطلاق کرده میشود چنانچه کلمه شهادت میگوید فثمة قام بستر
 ایستاد از برای نماز فثمة فقام فثمة استعدا پس ایستاده شد من از جانب چپ او تاداران
 نماز اقتدار بر رسول علیه السلام نمایم فثمة فقام فثمة استعدا پس کرد اندر رسول علیه السلام مراد از
 جانب ربهت خود فثمة فقام فثمة استعدا پس تر نماز خواند پنج رکعات را ثم صلی رکعتین
 بستر نماز کرد و در رکعت اگر کمانی گفته که دو رکعت را از پنج رکعات جدا کرد و در رکعت غیر
 صلی سبع رکعات آنچه آن که رسول علیه السلام آنچه رکعت را یک سلام و دو رکعت
 را بسلام دیگر او کرده بود یا از جهت آنکه پنج رکعات را با اقتدار این عباس ادا کرده
 بود و دو رکعت دیگر را سبب اقتدار او تمام شد کلام او لیکن این کلام او و منی بر این است
 که آن دو رکعت نیز از جمله نماز شب بود و ازین سخن اگر چه محتمل است لیکن محل کردن آن
 دو رکعت بر سنت مجزای و الیقین است تا آنکه فثمة فقام فثمة بستر نماز و تراصل آید

و کان الی الی صلی الله علیه و سلم و کان الی الی
 فثمة فقام فثمة استعدا پس ایستاده شد من از جانب چپ او تاداران
 نماز اقتدار بر رسول علیه السلام نمایم فثمة فقام فثمة استعدا پس کرد اندر رسول علیه السلام مراد از
 جانب ربهت خود فثمة فقام فثمة استعدا پس تر نماز خواند پنج رکعات را ثم صلی رکعتین
 بستر نماز کرد و در رکعت اگر کمانی گفته که دو رکعت را از پنج رکعات جدا کرد و در رکعت غیر
 صلی سبع رکعات آنچه آن که رسول علیه السلام آنچه رکعت را یک سلام و دو رکعت
 را بسلام دیگر او کرده بود یا از جهت آنکه پنج رکعات را با اقتدار این عباس ادا کرده
 بود و دو رکعت دیگر را سبب اقتدار او تمام شد کلام او لیکن این کلام او و منی بر این است
 که آن دو رکعت نیز از جمله نماز شب بود و ازین سخن اگر چه محتمل است لیکن محل کردن آن
 دو رکعت بر سنت مجزای و الیقین است تا آنکه فثمة فقام فثمة بستر نماز و تراصل آید

خواب که در حقیقت غلطی است اما آنکه شنیدیم من او را در از راه
 چینی آن ذات مبارک او غلطی یا غلطی او را روی شک کرد که غلطی نیست
 سمعی یا بجا بجا آمده و معنی هر دو یک است و بعضی گفته اند که غلطی او را است که از
 خواب بیدار شده و نفس بیرون می آید و از ترس شنیده میشود و آن آواز
 قوی می باشد بخلاف غلطی که آن آواز ضعیف می باشد و خروج از الصلوة پسر
 بیرون آمدن سبوی نماز یا بداد و ازین کلام معلوم میشود که نوم آن منع رساله ناقص
 از برای وضوء و طهارت نبود و این از جمله خصائص رسول اکرم است از جهت آنکه
 هر دو چشم او خواب میکردند و دل او خواب نمیکرد بلکه دل او همیشه بیدار بود
 پس هر کس در خواب واقع می شد البته محسوس معلوم او میکرد دید آنکه درین کلام حذف باشد
 و تقدیر کلام چنان باشد ثم توضع ثم خرج الی الصلوة و ازین حدیث مبارک معلوم شد
 که او را نماز نافله یا جماعت و عمل پس در صلوة واقعه آوردن دنبال آن کسی که نیت امامت
 نکرده باشد جائز است و ایضا شب کردن الخصال نزد محارم اگر چه آنها زنده و شوهری خود
 باشند جائز است و ایضا عمل ایستادن مأموم واحد طرف راست از امام است و اگر یاب
 چپ ایستاده شود پس او را امام بطرف راست ایستاده کند و ایضا نماز صبحی جائز است و نماز
 شب یا زیاده رکعت است و ایضا تغیر از برای شفقت و ذکر کردن بصفت جائز است
 لهذا رسول علیه السلام نام الغلیم گفت و نام عبد الله گفت فائده مناسبت حدیث
 حضرت ابن عمر برای ترجمه باب ظاهر است از جهت آنکه او بعد از لفظ صلوات العشاء
 لفظ قائم فقال آورده اما حدیث ابن عباس پس بن عتبات ظاهر مناسبی برای ترجمه باب نیست
 پس بن میگوید گفته که احتمال دارد که بقول رسول علیه السلام نام الغلیم متر شایسته شود و احتمال
 دارد که ارتقاء بن عباس احوال خیر الناس را مدو کرده باشد و چنانچه تعام از قول میشود و چنان
 تعام فیصل حاصل آید پس ابن عباس کجای سمر که در شب در طلب علم و کرامانی زیاده کرده و گفته
 که مراد انجیر نیست که مفهوم میشود از گردانیدن رسول علیه السلام ابن عباس از جانب چپ بجا
 بین کویا رسول علیه السلام از برای او گفت جف عن یمنی لیکن این همه توجیه ضعیف اند از
 جهت آنکه بعد و یکسختی متکلم را سام نمیکویند و آسمانی گفته که بعد و جوه مذکوره و بعد انجیر
 است از جهت آنکه کلمی که بعد از چپ داری از خواب در شب حاصل شود و او را سمر نمیکویند

خواب که در حقیقت غلطی است
 اما آنکه شنیدیم من او را در از راه
 چینی آن ذات مبارک او غلطی یا غلطی او را روی شک کرد که غلطی نیست
 سمعی یا بجا بجا آمده و معنی هر دو یک است و بعضی گفته اند که غلطی او را است که از
 خواب بیدار شده و نفس بیرون می آید و از ترس شنیده میشود و آن آواز
 قوی می باشد بخلاف غلطی که آن آواز ضعیف می باشد و خروج از الصلوة پسر

راوی می گوید پسر منی بخاطر حضرت ابی هریره این آیه که میمیه را لی قحطه الزکوة را می گوید و
 که فرموده الرحیم و تغییر از لفظ ماضی بصیغه مضارع در قول او بیتوا از جهت اختصار صورت
 تفاوت است گویا او در تلاوتش بود و در بعضی روایات ثم تلا را وصل خود آمده و تمام
 و آیه کریمه با لفظ و ترجمه عظیمه بخوان است که حق تعالی در حق علمای پیرو چون که لغت رسول
 کریم را که آن عظیمه در تورات است به بیان واضح و برهان لا یخ تارل کرده بود و آنها بنابر
 حد و غایت کتمان آن حق از عباد کردند و همچنان آیه رحم را در قرآن مخفی و پنهان
 از جمیع مردمان کردند میگوید باید ان الله یمن بکتمون بدست می آن کسانیکه پنهان می کنند
 از مردمان ما آنکه آن چیز را که فرو فرستادیم بایان با عطا شد و الطاف
 لی پایان من البیت است ترجمه است فی هرات و از آیات با هرات و انهدی و از
 برایت و در بیت من بعد بایگاه آریس آنکه بیان کرده ام او را بکلمات و انجات لایزال
 از برای مردمان فی الکتاب در میان تورات اولیکات علیکم انذارین کرده مذکور
 کرده ای انداز خلوقات که می راند آنها را از رحمت و درجات خدای که جامع جمیع کالات
 است و علیکم اللعون و لعنت می کند آنها را لعنت کنندگان از فرشتگان
 الا الله ین تأمر ان کسانیکه توبه کرده از آن کتمان و بخل و نیک گرداند اعمال
 را در حالت متروا اعلان و بشنوا و بیان کردند با وضع بیان آن چیزی را که از حق تبارک
 کرده بودند فاه ایکست التوب علیکم پس این باعث کسانیکه قبول می کننم توبه را
 برایشان و انا الله انسب الرحیم و من توبه قبول کنند عاصیان و رحمت کننده بر
 ظالمین ام و متعنی قول حضرت ابی هریره آن است که حق جل علی شانه درین دو
 آیه قرآن مجید ذم و وعید شدید در شمار کسان که حق را پنهان می کنند بیان کرد
 و اگر ایزد جمیع این ذم شد دید در حق کلمات علم نمی کرد و سپس من جمیع حدیث را
 از رسول کریم روایت نمی کردم بکن چون است تا در حق و کتمان حرم شد
 البته اظهار او و بیان و وجب شد لهذا کثرت روایت پدید آمد زیرا که احادیث
 بنویس نزد ابی هریره بسیار بودند و از آن حضرت ابی هریره سبب کثرت
 او همیشه نزد خود بیان کرد و گفته است ان الله انما یمن بکتمون کسان
 استغفار الله انما الله انما یمن بکتمون کسان استغفار الله انما الله انما یمن بکتمون کسان

ایضا
 ان الله انما یمن بکتمون
 ان الله انما یمن بکتمون
 ان الله انما یمن بکتمون
 ان الله انما یمن بکتمون
 ان الله انما یمن بکتمون

حال آنها بوجهی بود که مشغول می کنند آنها را دست بردست زدن یعنی عقد و بیاعت
کردن در بازارها و مراد از انجمن است چنانکه حق سبحانه و تعالی شان فرموده
انما المؤمنون تفرق در قول و انخوانا از ریخته آن واقع شده که مراد گرفت با و ذات
نمود و اثنال خود را و بهاجران آن گسارند که هجرت کردند از مکه شریفه بسوی رسول
خدا صلی الله علیه و سلم و تشغیلیم بفتح یا و یغین است و ضم یا نیز حکایت کرده
شده مکن آن شاذ است و صفتی باسکان فاء است و آن در اصل لغت عبارت
از زدن دست و دست است و عادت عرب چنان بود که نزد عقیدت دست
بر دست میزدند تا حاصل آنکه مهاجران استغاثت و داشتند و آن انخوانان
الانصار کما ان یستغاثهم لعل فی اموالهم و بدرستی برادران ما از انصار بود
حال آنها که مشغول می کرد آنها را کار کردن در مالهای خود یعنی آنها بکشتن و زراعت
مشغول بودند و انصار آن اصحاب اند که از مدینه مقدسه بودند و مهاجران را در وطن
و املاک خود جای دادند و بهر راه رسول خدا صلی الله علیه و سلم معاشرت و یاری
کردند و آن اباهریره کما ان یذکر رسول الله علیه و سلم و بدرستی که
ابوهریره بود که لازم میکرد رسول خدا صلی الله علیه و سلم را و هرگز از او کاسته
چدانی شد و درین کلام التفات است زیرا که لشیق کلام است عابث و کلامی که بگوید بشیخ
بطنه از برای سیر کردن شکم خود و تشیع بلام تعلیل در اکثر روایات است و بعضی در
بیابان موحده در اول صحیح کردند و مؤلف در بیوع زیاده کرده که ابوهریره گفت و گفت
امر مسکینان اهل الصنفه و حاصل این کلام آنست که ابوهریره قانع بقوت
خود بود و شغل تجارت و ذراعت نبود و مخصوص مالا یحضر و حاضر می شود در
احوال رسول مختار آن چیزی را که حاضر نمی شوند مهاجران و انصار و یحفظ مالا یحفظ
و یاد می کند از اقوال رسول مختار آنچه می شنید که یاد می کنند مهاجران و انصار و این کلام
اشارت بسوی سموعات است چنانچه کلام سابق اشارت بمشاهدات است
و حاصل آنکه مهاجران صاحب تجارت بودند و انصار صاحب زراعت و همت ابیهریره
با اهل معروف بسوی تعلم علم بود و در آن تعلم قناعت در قوت اختیار کرده بود
تا آنکه انصاف میکرد و بچند لقمه که پیشین او را قناعت دراست بکشد و در زیاده ازین حرص

و آن انخوانان
الانصار کما
ان یستغاثهم
لعل فی اموالهم
و بدرستی که
ابوهریره کما
ان یذکر رسول
الله علیه و سلم
را و هرگز از او
کاسته چدانی
شد و درین
کلام التفات
است زیرا که
لشیق کلام
است عابث و
کلامی که
بگوید بشیخ
بطنه از برای
سیر کردن
شکم خود و
تشیع بلام
تعلیل در اکثر
روایات است
و بعضی در
بیابان موحده
در اول صحیح
کردند و مؤلف
در بیوع زیاده
کرده که ابوهریره
گفت و گفت
امر مسکینان
اهل الصنفه و
حاصل این کلام
آنست که ابوهریره
قانع بقوت
خود بود و شغل
تجارت و ذراعت
نبود و مخصوص
مالا یحضر و
حاضر می شود
در احوال رسول
مختار آن چیزی
را که حاضر نمی
شوند مهاجران
و انصار و یحفظ
مالا یحفظ و یاد
می کند از اقوال
رسول مختار آنچه
می شنید که یاد
می کنند مهاجران
و انصار و این کلام
اشارت بسوی
سموعات است
چنانچه کلام
سابق اشارت
بمشاهدات است
و حاصل آنکه
مهاجران صاحب
تجارت بودند
و انصار صاحب
زراعت و همت
ابیهریره با
اهل معروف
بسوی تعلم
علم بود و در
آن تعلم قناعت
در قوت اختیار
کرده بود تا
آنکه انصاف
میکرد و بچند
لقمه که پیشین
او را قناعت
دراست بکشد
و در زیاده
ازین حرص

نمیکرد و ثلب در روز ملازم آنحضرت رسالت از برای طلب علم و درایت بود و هرگز از آن
 غیر البدر در سفر و حضر جدا و غائب نمی شد تا آنکه متاع قلیل از دنیای فانیه حاصل نماید
 و احوال او را بهوش و اقوال او را گوش می کرد و اگر گفته شود که آنحضرت معاض
 است با آنحضرت ابی هریره سابق گذشته که عبد الله بن عمر و در کثرت حدیث
 از وفات و زائد است جواب آنکه عبد الله از جهت تحمل حدیث زائد بود و ابو هریره
 از جهت رعایت حدیث فائق بود پس تعارض مرفوع شده و اگر گفته شود که عبد
 الله مذکور نیز در عموم مهاجرین داخل است پس چگونه او در تحمل حدیث زائد باشد
 جواب آنکه او از جهت ضبط حدیث مبارک بکتابت زائد بود و ابو هریره از جهت
 مطلق سماع و حفظ زائد بود چنانچه در حدیث ثانی از همین باب می آید که ابو
 هریره هرگز فراموش نکرد چیزی را که شنید و این حفظ کامل از برای غیر او هرگز
 میسر نشد عبد الله را و نه احدی را از مهاجرین و انصار رضی الله عنهم جمیعین
 و از این حدیث چهارک فضیلت کامله از حضرت ابی هریره معلوم شده و ایضا معلوم
 شد که تقلیل از دنیای فانیه فضل است و ایضا اختیار نوع و قناعت و ایشار تعلم
 علم و درایت بهتر و خوشتر است و ایضا اخبار انسان بفضیلت خود جائز است
 و قیاس او مضطر کرد بدان بیان و ایضا کثرت احادیث و تجارت و عمل جایز است
 و اقتضای بر شمع جائز است و گاه او از من و بابت و گاه از واجبات بحسب اختلاف
 اشخاص و اوقات می شود حدیثنا احمد بن ابی یوسف قاسم پسر عمارت پسر زرار
 بتقدیم زامعه بر اء جمله پسر مصعب پسر عبد الرحمن پسر عوف زهری ابو مصعب
 مدنی است و او فقیه مدینه مقدسه بود و در سال دوهصد و چهل و دو وفات یافت
 قال اننا لحمد بن ابراهیم بن دینار و ابو عبد الله مدنی چنین است و او مالکی از فقهاء مدینه
 مقدسه بود امام شافعی گفته که در اصحاب مالک پنجگونی از وزائد در فقه نبود و در سال یک
 صد و هشتاد و دو وفات یافت عن ابن ابی ذئب کثیر زوال معجمه او محمد پسر عبد الرحمن
 پسر مغیره پسر عمارت پسر ابی ذئب قرشی عامری مدنی است امام شافعی گفته که احنوس
 و اندوه نکر و مبرادی که از من فوت شد مثل آن اندوه و افسوس که برایت و ابن ابی ذئب
 نکر و و احمد گفته که ابن ابی ذئب افضل از مالک بود و محمدی او را بغداد آور و تا آنکه در آن

حدیثنا احمد بن ابی
 یوسف قاسم پسر
 عمارت پسر زرار
 بتقدیم زامعه
 بر اء جمله
 پسر مصعب
 پسر عبد الرحمن
 پسر عوف زهری
 ابو مصعب

و این مجزه ظاهر از رسول ظاهر است زیرا که نسیان از لوازم انسان است تا بحدیکه گفته شده انسان مشفق من نسیان و اگر گفته شود که چون ابوهریره از طریق نسیان را من و اما ن شد پس عبدالله بن عمرو و چگونگی آن را در حدیث شد جواب آنکه آن کس که قبل ازین قضیه بود و لفظ بعد بضم دال از جهت قطع اضافه آمده و در بعضی روایات بعده باضافه آمده حدیثاً ابوهریره بن النضر قال انا ابن ابی قحطبه لهذا یعنی حدیث کرد ما را ابوهریره پس منذر که در اول کتاب علم گذشته گفت ابوهریره پس منذر که خبر دایان را پس ابی ذریک باین حدیث مذکور و ابو ذریک بضم فاء و فتح دال جمله نام او دینار است و در سال دو صد و فوات یافت و قال یحذف بیده و فیه و گفت ابن ذریک لفظ یحذف بیده بدل قول او غرض بیدیه و معنی یحذف بیده آنست که در حالی می اندازد رسول علیه السلام بدست خود و ایضا گفت ابن ذریک با فاء لفظ بیده درین حدیث حدیثی از سعید بن مسیب یعنی پس ابی اوس که چند بار گذشت قال حدیثی آنچه که آن برادر عبد الحمید پس ابی اوس صحیح مدنی قریبی است و در سال دو صد و دو و فوات یافت عین ابن ابی ذریک عن سعید بن مسیب بضم باء عن ابی هریره قال حفظت من رسول الله صلى الله عليه وسلم و ساءم گفت ابوهریره که یاد گرفتم من از رسول خدا صلی الله علیه و سلم و عاتین و طرف و این از قبیل ذکر محل و اراده حال است یعنی یاد گرفتم دو نوع را از علم پس تو هم معارضه این قول با قول سابق او که گفت گنت لا اکتب مرفوع و مدفعی شد و جز این نیست که مراد او آنست که اگر نوشته شود محفوظ او را از حدیث مبارک البته بگذرد و طرف را و احتمال دارد که حضرت ابی هریره محفوظ خود را از حدیث املا کرده باشد بر کسی که اعتماد داشت با و پس آن کس از برای او نوشته باشد ویر کرده باشد و طرف را کن توجیه اولی است و در سند احمد از حضرت ابی هریره آمده خطت ثلاثه اجزیه بثقت منباجراین یعنی یاد گرفتم از رسول مقبول بی واسطه سه انبان را از علم که پرانده کردم از ان سه انبان و دنانان را و این مخالف نیست از برای حدیث باب که مؤلف در کتاب آورده زیرا که او محل کرده شود بر آنکه یکی از ان دو طرف بزرگتر از طرف دیگر بود و چنانچه چندی کرد آن دو طرف بزرگ بود و دنانان را و طرف خور و از ان دو طرف بر می کرد یک انبان را فاما احدهما

حدیثی از سعید بن مسیب
عن ابی هریره قال
اذا كنت في مجلس
فانك تسمع من
الانبياء قال ان
ابن قحطبه قال
قال يحذف بیده
و فیه و گفت
ابن ذریک
قال حدیثی آنچه
عین ابن ابی
ذریک
عن سعید بن مسیب
عن ابی هریره قال
حفظت من رسول
الله صلى الله عليه
وسلم و عاتین
فاما احدهما

خاموش شدن و کوشش کدشتن کن مردمان را تا آنکه بکوشش بشنوند و بهوش بپهنبند
 آنچه می را که من بیان با فصح لسان می نمایم و درین قول دلالت است بر آنکه خاموش
 شدن و کوشش کدشتن بجهت نور عالمان که مبین معانی احادیث و قرآن اند مستحب است
 و در بعضی روایات لفظ له بعد از لفظ قال آمده یعنی چنان وارد شده که ان بنی صلی الله
 علیه و سلم قال له فی حجة الوداع استنصت الناس و بعضی بران انکار کردند از جهت
 آنکه جریر قبل از وفات رسول منیر بکل روز اسلام آورده و منذری توقف اختیار کرد
 زیرا که لفظ له در طرق صحیح ثابت شده لکن اکثر علماء ذکر کرده اند که اسلام او در ماه مبارک
 رمضان در سال دهم از هجرت رسول علیان بود پس حضور او در حجة الوداع در
 حالت اسلام بهر او رسول علیه السلام ممکن شد و هیچ غلطی در خبریست مبارک نیست
 فقال پس گفت رسول علیان لا توجعوا بعدی کففا که نگرددید شما ای مردمان
 پس از وفات من کافران یعنی مانند جماعه کافران و مشرکان جماعه منکران
 فیضی بعضی کفر را قاتل بعضی که میزند بعضی از شما که دنیای بعضی دیگر را یعنی
 یکدیگر را قتل کنید و میان خود خون ریزی نکنید چنانچه کافران این کار می کنند
 و بعضی گفته اند که مراد ازین کافران جماعه مرتدان است که حضرت ابو بکر صدیق بوفیق
 رفیق آنها را قتل رسانید و بعضی گفته اند که کفر درین مقام محمول بر حقیقت است
 و معنی آنست که شما بعد از من کافران نشوید بسبب استحلال قتل و خون ریختن یکدیگر
 قاضی عیاض گفته که میزب برفع با و رویت آمده و هر کسی که او را بسکون با تشییع نمود
 پس معنی چنان گفته که شما فعل نکنید مثل فعل کافران و مشابه نشوید با آنها تا آنکه بزند بعضی
 از شما کردن بعضی دیگر را و بعضی متذکره بخندید مبارک بر انکار حجت اجماع استدلال
 کردند و گفته اند که رسول کریم باین کلام شریف جمیع امت خود را از کفر منع فرمود و اگر جماعه
 جمیع امت بر کفر جابر نمیداد هرگز رسول کریم منع از ان نمیفرمود لکن علماء جواب کردند که
 امتناع اجماع جمیع امت بر کفر مستغیر بحدی صادق شده که رسول علیه السلام فرمود لا یجتمع متی
 علی الضلالة نه از جهت عدم امکان او که هم ضلالت از کفر فائق وزائد است و خطابی گفته که
 مراد از کفار لسان سلاح است چنانچه گفته شود و کفر از لسان سلاح یعنی پوشید مردان و آلات جنگ و سلاح
 سلاح را و در تعبیر کفر گویند و الله اعلم **بَاب** مَا يَسْتَحِبُّ الْعَالِمُ إِذَا سَمِعَ إِلَى النَّاسِ أَعْلَمُ

قال له فی حجة الوداع
 استنصت الناس
 و بعضی بران انکار کردند
 از جهت آنکه جریر قبل از
 وفات رسول منیر بکل روز
 اسلام آورده و منذری
 توقف اختیار کرد
 زیرا که لفظ له در طرق
 صحیح ثابت شده لکن اکثر
 علماء ذکر کرده اند که
 اسلام او در ماه مبارک
 رمضان در سال دهم از
 هجرت رسول علیان بود
 پس حضور او در حجة
 الوداع در حالت اسلام
 بهر او رسول علیه السلام
 ممکن شد و هیچ غلطی
 در خبریست مبارک نیست

موسی علیه السلام فرستاد آن عبیدگانه عبادی که بد رستی بنده از بنده های خالصین
 بر جمیع الیکین که ثابت است در جای جمع شدن دودر یا و آن جانی هست که در یای
 فارس و روم از جانب مشرق در آن جا جمع می شوند هوا علم مُندک که آن بنده من
 عالم و دانا تر از تو است و ظاهراً این کلام دلالت میکند بر آنکه حضرت خضر پیغمبر مسل است
 زیرا که اگر این چنین نباشد پس لازم می آید تفصیل عالی بر اعلی و این باطل است
 لهذا از خشری آورده که احتیاج موسی بسوی تعلیم از غیر خود دلالت می کند بر آنکه آن
 موسی پسر میثا است نه موسی سپهران چنانکه گفته شده زیرا که وجب است
 که بنی عالم تر از اهل زمان خود باشد و جواب داده که هیچ عیب و نقصان نیست
 که بنی اخذ علم از بنی دیگر کند لیکن درین جواب اشکال است از جهت آنکه مستلزم نفی
 و پنجه است که او قبل ازین او را ثابت کرده بود و حق آن است که مراد ازین اطلاق
 اعلامیت آن بنده بامر مخصوص است و شاید برین قول حضرت خضر است که بعد از من
 می آید که گفته ای علی علم من علم الله علمیه لا تعلمه انت و انت علی علم علمک الله لا علمه
 و اما قول آنها که لازم است که بنی علم از زمان خود باشد پس مراد از اهل زمان آن مردم
 است که آن بنی را حق سبحانه جل شانہ بسوی مردم فرستاده باشد نه مطلق اهل
 زمان و شک نیست که حضرت موسی بسوی حضرت خضر مرسل نبود پس نقض با و وارد نشد
 اگر حضرت خضر عالم تر بر سبیل اطلاق باشد اگر گوئیم که او بنی مرسل است یا عالم تر از او
 در امر مخصوص باشد اگر گوئیم که او بنی یا و بنی است و باین تقریر اشکالات کثیره منحل شد
 و از اوضح دلائل بر نبوت حضرت خضر قول دهرست و ما فعله عن امری و لائق است که اعتقاد
 نبوت او را بخ در ذهن انسان باشد تا آنکه اهل باطل او را بسوی قول باطل خود و وسیله نکنند
 که ولی افضل از بنی است عاشا و کلا و این بطلان ین مقام اقوال کثیره از سلف آورده
 که دلالت میکند بر آنکه دعوی کردن در باب علم مجذوبیت و تیر کردن مر عالم را بر آنکه
 کمبود لا ادی و این غیر بروی اشکال کرده که سیاق مثل قوال درین مقام لائق نیست و سخن
 برین وجه در واقع است از جهت آنکه قول حضرت موسی علیه السلام مثل قول سائر اناس نیست
 و نتیجه قول حضرت مانند نتیجه قول سائر مردم نیست زیرا که نتیجه قول آنها که در عجب است
 و نتیجه قول حضرت تیر کردن طالبان علم است بر توانم و بر انکسرتن آنها بر طلب علم

و پدرش شد آن هردو یعنی موسی و رفیق او مایه را همراه خود در زمیمل نزار حتی کمان
 عند الصخره تا آنکه شدند آن هردو نزد آن سنگی که کنار راه دریا بود و گفته اند که نزد
 آن صخره چشمه بود که اورا عین الحیات تشبیه می کنند از جهت آنکه آب چشمه بهیچ چیزی از
 جنس حیوان میت نمیرسد مگر آن بجا که آبی زنده می شود و صغار و قاصد آنها نهادند
 آن هردو در آن سبب غلبه اعیان و ماندگی قطع راه فنا مآپس خواب کردند
 آن هردو نزد آن صخره فانسل الحوت من المکسبتل پس گذشت و بیرون شدن مایه
 از آن زمیمل و در آن تفسیر چنان آوردند که چون آن مایه نسیم و روح از آب آن عین
 حیات یافت و بجا که آبی زنده گردید و در آب افتاد و بعضی گفته اند که حضرت یوشع
 از آن عین حیات طهارت از برای اودا صلوة کرد پس از عشاء او قطره آب بران مایه
 چکید آن مایه بجا که آبی زنده گردید و از جای خود جنبید و لیکن این مبنی بر آنست که حضرت
 یوشع بیدار بود و موسی علیه السلام در خواب بود چنانچه رسول مختار در شب غار در خواب
 بود و حضرت ابو بکر رضی الله عنه بیدار بود و مشهور نزد مفسرین نیز همین قول است
 و در تفسیر مبارک آمده که آن هردو خواب کرده بودند پس توبه اول صحیح و وجهه
 شد فانحن سبیلک فی البحر سعی کایس فرا گرفت آن مایه را خود را در آن دریا
 مسلک و منفذ یعنی آن مایه در آن راه داخل شد و میان آن مستغرق و پنهان شد
 در بعضی روایات آمده که آن مایه راست بر روی آب میرفت و فزجه در آب مانند
 کوچی ماند و در بعضی روایات آمده که آن مایه بجا که آبی بقدر دریا رفت و آنجا که این
 مایه میرفت فزجه مانند کوچ در آب می ماند حاصل آنکه حق جل و علی شایسته قدرت کامله
 خود جریان آب را بران مایه بند کرد و بعضی از اجزاء آب مرتفع را جزا و دیگر از و شد تا آنکه
 آن آب مثل طاق شد لهذا تعجب از برای حضرت موسی علیه السلام و حضرت یوشع
 حاصل گردید چنانچه گوید و کان لموسی و فتنه عجبا و بود که فتن مایه را بر وجه
 مذکور از برای حضرت موسی و جوان او عجب و حیرانی و آن تعجب از جهت زنده شدن
 آن مایه و بنده شدن جریان آب دریا بران مایه بود فانطلقا بقية لیکنهما و یومهما
 پس روان شدند و رفتند آن هردو و از نزد آن صخره بسوی مکان دیگر در بقعه شب خود
 و روز خود و لیکنه مجرور است بنا بر آنکه و مضاف الیه از برای بقعه واقع شده و اما لفظ

عجب بعلم خود نه نايد و اين تعرض معارف تغيير است فعلمك انحضرتي كوج من الكواج
 السقيفة پس قصد كرد حضرت خضر لبويي يك تخمه از تخمها آن كشتي فترتة پس كند يا
 خود آن تخمه را و آن كشتي را بكشاند فقال مؤمنى پس گفت حضرت موسى و صبر كن
 و در اعراض شروع نمود قوم مملوكان بغير نول كردى كه برداشته بودند مايان را بر
 كشتي بغير از مزد و اجرت و لطف و احسان بايان كردند عذرات الى سقيفة و هم قصد كردى
 تو لبويي كشتي آنها فخر قتها پس در ايندى تو آن كشته را و گفته اند كه حضرت خضر تيشه را
 بدست خود گرفت پس يك تخمه را از تخمهاى كشتي قطع كرد و قطع نمود و حضرت موسى
 بجاى خود بند ميكرد و گفت اهل كشته با احسان كردند و بغير از اخذ اجرت ما را سوار كن
 و تو بوضع آن كشته آنها را بكش تا مندى ليغرق اهلها تا غرق كنى اهل آن كشتي را بغير
 آن كسان را كه در كشتي موجود اند هر آئينه بدرستى تو آوردى كار بزرگ قال الله اقل لك
 انك كن تطلع معي صبرا گفت حضرت خضر كه آيا نكفته بودم من كه بدرستى تو هرگز طاقت
 نداشتى همراه من صبر را و در اعراض و سوال با فعال من خواهى كرد آخر الامر بهمان وجه واقع شد
 كه من گفته بودم قال لا تأخذ بي يمانيك گفت حضرت موسى كه كير و گرفت مكن مرا
 با آن چيزى كه فراموش كردم من او را و لا تأخذ بي يمانيك گفت حضرت موسى كه كير و گرفت مكن مرا
 كار من دشواري را يعنى بر من متابعت و مطاوعت خود را دشوار كن و او را اسان كرد
 بترك مناقشه و چشم پوشيدن كه فعل اهل كرام است فكن انك الاو كمن مؤمنى
 انشيانك پس بود اين سله اولى از حضرت موسى عليه السلام فراموشى و در بعضى روايات
 انشيان بر رفته يعنى اين سوال اول از حضرت موسى بر وجه انشيان صادر شده بود از جهت
 انك در بيان انشيان بر رفته انسان غالب است تا آنكه گفته اند كه الانسان شتى من النسيان
 فانطلقا پس روان شدند آن هر دو عاليشان از همان مكان فاذا غلام يلقب مع الغلمان
 پس ناگاه يك بچه خود رسال بازى ميكند همراه اطفال خورد رسال فاخذ انحضرت پس گرفت
 حضرت خضر را و من غلامه بر او از جانب بالاي او فاقطع راسه و كند حضرت
 خضر را كاسه سر او بدست خود و او را كشت ماصلا لئلا يسهل او را لبويي خود كشد و او را
 بچه او را كند و تمام آن غلام عيسو بود پس در همان دم حضرت موسى عليه السلام سوال كرد
 فقال مؤمنى اقل لك نفسا كذا پس گفت حضرت موسى كه آيا كشته اى خضر من

عجب بعلم خود نه نايد
 السقيفة
 خود آن تخمه را
 فقال مؤمنى
 كشتي بغير از مزد
 تو لبويي كشتي
 بدست خود گرفت
 بجاى خود بند ميكرد
 و تو بوضع آن كشته
 آن كسان را كه در كشتي
 انك كن تطلع معي
 نداشتى همراه من
 كه من گفته بودم
 با آن چيزى كه فراموش
 كار من دشواري را
 بترك مناقشه و چشم
 انشيانك پس بود
 انشيان بر رفته
 فانطلقا پس روان
 فاقطع راسه و كند
 خضر را كاسه سر او
 بچه او را كند و تمام
 فقال مؤمنى اقل لك

پاک را که هرگز گناه رو بر روی تو نگزیده یا آنکه در هر بلوغ نرسیده بغیر نقیض بخوار شدن
 نقیض دیگر را یعنی آن نفس منقض دیگر معصوم الدم را نگزشته تا آنکه او بر سبیل قصاص گشته
 شود پس این کار را مکرر آوردی قال الله اقل لک انک کن تحت طبع منی منکر گفت حضرت
 خضر که آیا گفته بودم از برای تو ای موسی که بدرستی تو هرگز طاقت نداری تو
 همراه من مبر را قال بن عیینة و هذا از کد گفت سفیان پس چینه که راوی این حدیث
 مبارک است و این قول حضرت خضر در بار دوم مکه تراز قول اول و هست از جهت
 آنکه لفظ لک درین بار زیاد آورده است و در وی مخالطه و عقاب بر رخص
 و حیث است و بر مقله مبر در بار دوم است و تمام این آن است
 که حضرت موسی علیه السلام گفت که اگر بعد ازین باز از تو سوال کردیم
 پس صحبت ما را ترک نمائی فانطقا پس روان شدند آن هر دو
 بزرگوار از آن مکان هموار حتی اذا انشأ اهل قریة تا وقتیکه آمدند آن
 هر دو اهل دیه را و بر آنها وارد شدند و آن دیه اظهار که یا ایله است و آن بعید
 ترین زمین از همان رفیع است انشأ طمعا اهلک طلب طعام کردند آن
 هر دو اهل آن دیه را فابو ان یضیفو کما پس ابا آوردند آن مردم اهل دیه را آنکه
 مهمان کنند آن هر دو را یعنی طعام بآنها دادند از جهت آنکه اهل آن دینگیل
 و نیم الطبع بودند فوجدناهم جدا پس یافتند آن هر دو در آن دیه دیواری
 را بیند آن یقصر که نزدیک می کنند با آنکه بیفتد در سناد آورده بسوی جد بر سبیل
 مجاز با المشافه است فاقامه پس ایستاده کرد حضرت خضر آن دیوار را قاتل
 انخصی بیده فاقامه اشارت کرد حضرت خضر بسوی آن دیوار بدست خود پس
 ایستاده کرد و از اینی آن دیوار را حضرت خضر بدست خود پس آن جدا
 بجمه پروردگار مستوی و هموار ایستاده شد و حضرت خضر از اینی است پس این
 منجره است و اگر وی است پس این گرامه است و آن حال منظر و افتقار
 بسوی طعام و غذا بود و آن هر دو را حاجت افتاده بود بسوی آخرترین کسب
 انسانه که آن سوال است چون حضرت خضر آن دیوار را بی اخذ اجرت و بدل خود
 تا آنکه حضرت موسی بهرعت تمام گفت چنانچه میگوید فقال الله موسی پس گفت

بنی نقیض قال الله
 اقل لک انک کن تحت طبع منی
 قال بن عیینة
 و هذا از کد
 گفت سفیان
 پس چینه که
 راوی این حدیث
 مبارک است
 و این قول
 حضرت خضر
 در بار دوم
 مکه تراز
 قول اول
 و هست از
 جهت آنکه
 لفظ لک
 درین بار
 زیاد آورده
 است و در وی
 مخالطه و
 عقاب بر
 رخص و
 حیث است
 و بر مقله
 مبر در بار
 دوم است
 و تمام این
 آن است که
 حضرت موسی
 علیه السلام
 گفت که اگر
 بعد ازین
 باز از تو
 سوال کردیم
 پس صحبت
 ما را ترک
 نمائی فانطقا
 پس روان
 شدند آن هر
 دو بزرگوار
 از آن مکان
 هموار حتی
 اذا انشأ
 اهل قریة
 تا وقتیکه
 آمدند آن
 دیه را و بر
 آنها وارد
 شدند و آن
 دیه اظهار
 که یا ایله
 است و آن
 بعید ترین
 زمین از
 همان رفیع
 است انشأ
 طمعا اهلک
 طلب طعام
 کردند آن
 هر دو اهل
 آن دیه را
 فابو ان
 یضیفو کما
 پس ابا
 آوردند آن
 مردم اهل
 دیه را آنکه
 مهمان
 کنند آن
 هر دو را
 یعنی طعام
 بآنها
 دادند از
 جهت آنکه
 اهل آن
 دینگیل و
 نیم الطبع
 بودند
 فوجدناهم
 جدا پس
 یافتند آن
 هر دو در
 آن دیه
 دیواری را
 بیند آن
 یقصر که
 نزدیک
 می کنند
 با آنکه
 بیفتد در
 سناد
 آورده
 بسوی
 جد بر
 سبیل
 مجاز با
 المشافه
 است
 فاقامه
 پس
 ایستاده
 کرد
 حضرت
 خضر
 آن
 دیوار
 را قاتل
 انخصی
 بیده
 فاقامه
 اشارت
 کرد
 حضرت
 خضر
 بسوی
 آن
 دیوار
 بدست
 خود
 پس
 ایستاده
 کرد
 و از
 اینی
 آن
 دیوار
 را
 حضرت
 خضر
 بدست
 خود
 پس
 آن
 جدا
 بجمه
 پروردگار
 مستوی
 و هموار
 ایستاده
 شد
 و حضرت
 خضر
 از اینی
 است
 پس
 این
 منجره
 است
 و اگر
 وی
 است
 پس
 این
 گرامه
 است
 و آن
 حال
 منظر
 و افتقار
 بسوی
 طعام
 و غذا
 بود
 و آن
 هر دو
 را
 حاجت
 افتاده
 بود
 بسوی
 آخرترین
 کسب
 انسانه
 که
 آن
 سوال
 است
 چون
 حضرت
 خضر
 آن
 دیوار
 را
 بی
 اخذ
 اجرت
 و بدل
 خود
 تا
 آنکه
 حضرت
 موسی
 بهرعت
 تمام
 گفت
 چنانچه
 میگوید
 فقال
 الله
 موسی
 پس
 گفت

بعضی گفته اند که از قول او در ابتدا حدیث قام موسی بنی السد خطیباً معلوم شد از جهت
 آنکه موسی پسر میشا پیغمبر نبود لیکن در تفسیر زاهدی بر بسیل تصریح آورده که موسی
 پسر میشا نیز پیغمبر بود پس بنا برین تقدیر توجیه مذکور صحیح نشد پس توجیه صحیح آن است
 که در خاطر این فقیر قلیل البصاحه می آید و الله اعلم که آن رد از قول اوقافه یوشع بن نون معلوم
 از جهت آنکه بر بسیل تواتر و یقین معلوم جمیع اهل دین شده که حضرت یوشع پسر نون
 صاحب وفادام حضرت موسی کلیم الله بود و صاحب وفادام موسی پسر میشا بنود و این
 حدیث مبارک معلوم شد که رحلت از برای طلب علم مستحب است و توشه
 گرفتن از برای راه سفر و سفر کردن جائز است و طلب علم و ادب همراه عالم و حرمت
 است از ترک اعراض و مقال با نهاد حمل کردن افعال و اقوال آنها که در فهم کسب
 خواهی آید بر محلهای حسنه و وفا کردن بعهود آنها و اعتداز از مخالفت آنها افضل
 تعارض است و اجاره کردن در کوب سفینه بغیر اجرت بر ضاء مالک جائز است و عمل نظام
 حضرت زینا آنکه مبین شود خلاف او و کذب عبارت از خبر دادن است بر خلاف واقع
 بنامه بر بسیل قصد و عمد باشد خواه بر بسیل سهو و ذلول باشد و اینها دو فیکه دو مقصد
 است یک کسب اعظم از آنها با رکاب اخف آنها دفع کرده شود چنانچه خرق سفینه را حضرت
 برای دفع غضب او ترک شد و اینها درین حدیث مبارک صریحاً معلوم از برای
 جمیع مسلمانان است و آن آنست که تسلیم و انقیاد بجمیع آنچه شارع آورده است واجب
 از جهت هر چه حکمت بعضی ائمان از برای عقل ظاهر می شود و در فهم اکثر مردم نمی آید و گاه
 حکمت بتقدم او را نمی فهمند چنانچه مترق در باشد و دلیل بر این اصل قتل غلام و خرق سفینه است
 که این حدیث آنکه بحسب صورت هر دو فعل منکر اند و در واقع و نفس الامر صحیح و در هر یک وی
 حکمت بنیه و ظاهر است لیکن بتعلیم حق معلوم می شود لهذا گفته و ما فعلت عن امری و دیگر اصول
 که این حدیث مبارک مبنی علیه از برای آنها بسیارند که بعضی از آنها در باب ماذکوری ذائب
 موسی که شسته **باب** مَنْ سَأَلَ وَهَكَى قَائِمٌ عَالِمًا جَالِسًا بَابِ اسْتِ
 آن کسی که سوال کرد در حالیکه آن کس ایستاده باشد عالم نشیننده را و مرد مؤلف
 آنست که در تئیکه شخص قائم از عالم باس سوال کند پس آن عالم در جلای آن کسان که منحصراً
 قیام ربال پیش خود دارند غلبه نمی شود بلکه در جائز است بشهر طبریکه او مایون از عجب باشد

مَنْ سَأَلَ وَهَكَى قَائِمٌ عَالِمًا جَالِسًا

حاتم بن عثمان او پسر محمد پسر ابراهیم پسر خواستی کجا آمده مضموم دووا و مخفنه و سین مهله
 ساکنه و تا مشاء فوقانی پس ازین بیا مشاء تخمانه و کینت او ابو الحسن شهریار بن ابی
 شیبه است قال انا جئت من فخر و برادر مهله مکره پسر عبد الحمید ابو عبد الله است
 عن منصور بن عیسی پسر عبد الله پسر یحیی بن عبد الله و تشدید یا مشاء تخمانه ابو عبد الله
 بعین مهله و تا مشاء فوقانیه عن ابی واصل که آن شقیق بعینه شین میجوید و باقی
 ابوسلمه است و احوال این همه در باب من جعل الابل العلم ایما گذشته و در باب این همه
 همه کوئی اند عن ابی موسی که او عبد الله پسر قیس اشعری که صاحب سداجرت است
 اول ازین بسوی مکه شریفه از برای ملاقات رسول کرم صلی الله علیه و سلم و دویم از
 مکه شریفه بسوی حبشه و سیوم از حبشه بسوی مدینه مقدسه و احوال او در باب ابی
 الاسلام افضل گذشته قال جاء رجل الى النبي صلى الله عليه وسلم فقلت ابو موسی
 اشعری که آمد مدی بسوی پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم فقال یا رسول الله پسر گفت
 آنم که ای رسول خدای تعالی ما القاتل فی سبیل الله عز و جل هست جنگ
 کردن در راه خدای که غالب و بر رگست فان احکما فیما اقل عضما زیر که بر رسته
 یکی از مایان جنگ میکند از جهت خشم و قهر و بغاوت و خیمه و جنگ می کند از جهت تنگ
 و غیرت و عار و حمایت و غضب حالتی است که عارض می شود نزد جوش کردن خون از
 برای اراده انتقام گرفتن و خیمه عبارت از تنگ و غیرت و محامات از عیثرت و بعضی گفته
 اند که آن عبارت از حفظ حرمت است و بر تقدیر پس کلام اول اشارت بسوی مقتضای
 قوه غضبیه و کلام ثانی اشارت بقضای قوه شهوانیه است یا کلام اول از جهت
 دفع ضرر است و کلام ثانی از جهت جلب منفعت است فرفع الیه و راسه پس بلند کرد
 رسول کامل بسوی آن سائل مبارک خود را قال و ما رفع الیه و راسه رسول
 الله گفت ابو موسی و بلند نکرد بسوی آن مرد مبارک خود را رسول الله صلی الله علیه
 و سلم از برای هیچ چیزی الا الله که آن قانجا کمر از جهت آنکه بود آن مرد سائل
 ایستاده و رسول علیه السلام شسته فقال پس فرمود رسول مجود در جواب آن
 مرد و معهود من کما تکل یتکون کلمة الله علیها بران کسی که جنگ کرد همراه نگار
 بر کردار از جهت آنکه باشد کلمه خدای تعالی که آن دعوت او بسوی اسلام است

حاتم بن عثمان
 قال انا جئت من
 عن منصور بن
 عن ابی واصل
 ابی موسی
 جاء رجل الى النبي
 قال الله عليه وسلم
 عن ابی موسی
 الله ما القاتل
 فی سبیل الله
 و جئت من
 یقاتل غصبا
 و یقاتل خیمه

باب است در بیان فرمودن فدای که بلند از عیوب و نقائص است که فرموده و ما انعم
 من اعلم الا قلیلا یعنی داده شدید شما از علم بروج مکرانند حکایتنا فیس بن حقیق قس
 بفتح قاف و سکون یا رشاة تحتانیة و بر سین ممله است و خص بجاء ممله مفتوحه و بغاء
 ساکنه و یصاد ممله و خص پسر قفعاع بد و قاف و بد و عین ممله و او و ارمی ابو محمد یمنی
 است که در سال دو صد و هفت و فوات یافت قال انا عبد الواحد
 بجاء مملکت ابو بشر بکسر یا موصوده و سکون شین مجمر پسر زیاد بکسر زاء مجمر و بیاء
 مشبیه تحتانیة است که در سال یکصد و هفتاد و شش فوات یافت قال انا الاعمش سلمی
 بن مکران که کینست او ابو محمد است و احوال او گذشته عذرا بکسر زاء مجمر پسر زید بن مخنی عن خلقة
 پسر قیس مخنی و او عم والد ابراهم مخنی بود و این هر سه فقرتا بهی کو فی خطا متقی بودند که احوال
 اینها در سابق در باب ظلم دون ظلم گذشته عن عبد الله بن مسعود که صحابی جلیل القدر
 و جلیل الاثر بود و احوال او در ابتدا کتاب الایمان گذشته قال یبنا انا امشی مع النبی
 صلی الله علیه و سلم گفت عباد که در بعضی اوقات من راه میرفتم همراه پیغمبر خدا صلی الله
 علیه و سلم فی غریب المدینة در جائی ویرانه مقدسه و خرب بفتح خاء معجمه و کسر را ممله
 و بر عکس آن نیز آمده و مؤلف در غریبین موضع بجاء ممله و در آخر ثبایه مشبیه روایت
 کرده و هو یوکا علی عینیب معناه و حال آنکه او یکدیگر در جواب درخت خرما
 که بر نیامورده بود که همراه او بود و عینیب بن عین ممله شاخ خرما را کویند که میوه و بر نیامورده
 باشد فخر بنفقر عن الیهود پس گذشته بجز اشخاص از جا عید بود و افزایه تحریک عباد
 از حد در جال است از سه ماده و نام آن چند نفر معلوم نشد و فقال بعضهم بعض
 پس گفت بعضی از انجما عید بود از برای بعضی دیگر سکوة عن الزوج که پسر سعد محمد راصل
 اند علیه و سلم از روح که آنچه چیز است و قال بعضهم لکنا لوج و گفت بعضی از ان
 جماعه از برای دیگران که سوال نکنند او را از روح لا یخفی فیه شیئی تنکس رکونة تاکه
 نیارد در جواب آن سوال شما را بخیری که بر میدارند آن چیز را و لا یخفی فیه شیئی تنکس رکونة تاکه
 نبی است و احتمال دارد که مرفوع بوجه استیفاف باشد گو یا ساعی از آنها سوال کرد
 که از چه جته او را سوال کنیم جواب او باین کلام داد و قال بعضهم لکنا لک و گفت بعضی
 دیگر از انجما که هر آینه سوال می کنی البته او را از روح فقام رجل منهم یسئله و یسئله

قالنا عبد الواحد
 قالنا الاعمش سلمی
 عن عذرا بکسر زاء
 الله قال یبنا انا
 صلی الله علیه و سلم
 فی غریب المدینة
 و هو یوکا علی عینیب
 فقال بعضهم بعض
 لکنا لکنا لکنا
 لا یخفی فیه شیئی
 تنکس رکونة تاکه
 فقام رجل منهم
 یسئله و یسئله

از آن جماعه یهود فقال یا ابا القاسم ما الروح پر گفت آنرا که ای ابا القاسم چه
چیز است روح و حقیقت او چیست شکست پس ناموش شد در سوالات اصلی بعد علیه
وسلم حضرت عبداللہ کلبه فقلت انه یوحى الینہ پس گفتم من در دل خود و معلوم
کردم که بدستی شان این است که وحی کرده می شود از جناب پروردگار بسوی
او و این از بهت آن معلوم کرد که مال رسولی کمال را مالیت وحی ممتاز از سایر احوال
بود از بهت شدت و بریان عرق و درستان سخت سرد و جز آن چنانچه در ابتدا
این کتاب گذشته ففهمت پس استاده شدم از پیش سول خدا تا تشویش بروی
از سبب وجود من در حالت وحی واقع نشود یا آنکه ایستاد شدم من مایل و حاجب
در میان رسول اکرم و آن جماعه یهود فلما انجلی عنه پس هرگاه مشکف شد آن
از رسول مقبول یعنی آن حالت از وی دور شد و وحی تمام شد قال ولینکون ان
الروح قل الروح من امر ربي وما اوتوا من العلم الا قليلا گفت رسول علیه السلام
و خواندین آیه کریمه را که حق سبحانه و جل شانہ فرمود و یسئلونک الخ و ترجمه او آنست
که سوال میکنند جماعه یهود ترا ای محمد صلی اللہ علیہ وسلم از حقیقت روح بگو ای محمد صلی
اللہ علیہ وسلم در جواب آنها که روح ثابت از امر پروردگار من است یعنی
او از جمله مخلوقات است که موجود با من یکبارزه و بجز از تولد از اصل شده و بعضی
گفته اند که معنی آنست که روح حادث با مردن و تنگین پروردگار من است گویا آن
جماعه از سوال از قدم و حدوث او کرده بود و اگر گفته شود که دلالت بر حدوث از
کجا ازین کلام متفاد میشود جواب آنکه او متفاد است از حجت انکار مشوق
باراده می باشد چنانچه حق سبحانه و جل شانہ فرموده انا قولنا نرسله اذا اردنا الایة
وانا امره اذا اراد شیاء الایة و همین معنی مراد آن کسی است که گفته که معنی قول
من امر ربی من خلق ربی است یعنی روح از خلق پروردگار من است و قدیم نیست
و بعضی گفته اند که معنی آنست که روح از علم پروردگار من است یعنی از معلومات
او است که برین علم احدی را بجز از ذات خود اطلاع و آگاه نداده و علم او مطلق است
اقدس است و اگر مفسرین گفته اند که روح منسول عن عبارت از روح بیست
که بآن حیوان زنده می شود و بعضی گفته اند که او عبارت از خلقی است و حاجب

[illegible]

که آن بزرگوار ملک است و بعضی گفته اند که آن خلقی است بر هیات ناس و بعضی گفته اند که آن عبارت از جبرئیل است و بعضی گفته اند که عبارت از حضرت عیسی است و بعضی گفته اند که او عبارت از قرآن مجید است و معنی قول او من امر ربی آنست که او از روی پروردگار من است و ما او تو امن العلم الا قلیلا و داده نشدند این مردم از علم آن روح مکر علم اندک یا دادن اندک یا مکرزشما اندک و مراد از مردم غائبین جماعه یهود است یا جمیع مخلوق است و این علم قلیل از آن جهت شد که مردم را بتوسط حواس سلیمه علم متفاد می شود از جهت آنکه معارف نظریه را عقل کسب از ضروریات می کند که آن ضروریات ذرا غلب اوقات از احساس خیریات حاصل آیند لهذا گفته اند من فقهه شافعه فقهه علما و اکثر اشیا را حس ادراک نمیکند و نه چیزی را از احوال او که آن احوال معرف از برای ذات و حقیقت او باشند و این قول اشارتست بسوی آنکه روح از جلال آن شیاء است که معرفت آنها ممکن نیست مگر بحواری که آن حواری تمیز باشند و او را از آنچه التباس او با آن واقع می شود لهذا در جواب اقتصار بر قول او من امر ربی کرد چنانچه حضرت موسی علیه السلام جواب فرعون را که گفته بود و ما رب العالمین بد کرد نفقات رب العالمین کرد و گفت رب السموات و الارض و ما بینهما ان کنتم مومنین و روایت کرده شده که چون رسول علیه السلام در جواب آنها حکم باین کلام کرد پس آنها گفتند که آیا این علم مختص بایان است پس رسول علیه السلام فرمود که ما و شما درین عدم علم مساوی ایم پس گفتند که شان تو بسیار متعجب است کای میگوئی و کن یوت الحکمة فقهه او تو می خیر اکثر و کای این قول میگوئی که منافی آن قول است پس این آیه کریمه نازل شد که تو حق تعالی جل شانزه فرموده و لو ان بانی الارض من شجرة اقلام تا آخر آیه کریمه و این قول ناشی از سوء فهم و تدبر و قلت علم و تفکر است از جهت آنکه حکمة انسانیه مستعدی و مقتضی از برای آنست که انسان بغیر رجحان تعلیم کند از خیر و حق تقدیری که قوت بشریه متحمل او تواند شد بلکه آن قدری که باو نظام معاش و معاشرت و از برای او حاصل آید و تقدیر علم است بعلوم خدا تعالی که غیر ششایی اند قلیل و اندک است که بآن خیر دارین از برای انسان حاصل گردد و او به نسبت او کثیر است قال الاعمش هکذا فی ائمتنا گفت اعمش که

قال الاعمش
هکذا فی ائمتنا

مذکور را عبد الله بن زبیر یعنی عبد الله بن زبیر بن عوف را از خانه کعبه نقض کرد و بنابر
 جدید از برای او صغ نمود و او را دو باب کرد اند چنانچه رسول مقبول فرموده بود
 این بطل گفته که گاه گاه مر معروف ترک کرده می شود و قتی که ترسیده شود
 که آن امر معروف سبب برای قتل و ضلال قوم میگرد و از سبب انکار آنها او را ابو
 النضر خوانند که رسول مقبول ترسید از آنکه آن تجدید بنا و خانه کعبه را دلهای مردمان
 انکار خواهند کرد از سبب آنکه آنها قریب عهد بکفر بودند و هنوز خصال کفر باطل از
 دل آنها محو و زایل نشده بود پس گمان خواهند کرد که این کار را از جهت آن بنا کرد تا منفر
 بفرموده و متعلق بزرگی بجز از سایر مردم شود و در دیت آمده که چون قریش بنا کردند کعبه
 را در زمان جاهلیت پس در تعیین آن کسی که حجر اسود را در موضع خود بنهند منازعت
 و محاصمت کردند آخر الامر اتفاق آنها بر آن قرار گرفت که هر کسی بعد از این زمان از افراد
 نوع انسان درین مکان بر سر مایان طالع قرار دهد و در پس آن کس حکم در مایان است و هر جا
 که او را نهد درست است پس ناکاه درین هنگام رسول علیه السلام بجهت آن انعام
 طلوع و بر دزد نمود پس در رای رسول علیه السلام چنان آمد که آنها حجر را در یک جا بنهند
 و بر قبیلہ از قبائل قریش امر کرد که کنار و گوشه آن جا به بدست خود گیرند تا آنکه احدی
 از آنها بفر دزدی بزرگی مستقل و منفرد نکرد و چون شبهه استقلال بفر و طلال مرفوع شد
 این زبیر آن کار معهود را متحقق و موجود نمود و نوی گفته که درین حدیث تواند و قواعد
 است اول آنکه صحت و مفیدت چون بایکدی مکر متعارض شوند در میان فعل مصلحتی
 و ترک مفیدت متعذر شود پس ابتدا کردن با تم از آن هر دو لازم است از جهت آنکه
 رسول مختار بکار خود را از اخبار کرد تا آنکه رد کردن کعبه بطلعه بسوی قوای حضرت ابراهیم علیه
 السلام مصلحت است ولیکن او را معارض شده مفیدت که آن بزرگتر از آن مصلحت است
 و آن ترس قتل و ضلال بعضی کسان از اهل اسلام است که آنها قریب العهد بکفر بودند
 و در اسلام آنها را مدت ندیده نگذاشته و هنوز آنها را در سوخ اسلام و احکام آن پدید نرفته
 از جهت آنکه آنها تغییر بنا و قدیم از کعبه امیر علیه می شمردند پس رسول اکرم صلی الله علیه و سلم
 از همین جهت او را ترک نمود و دویم آنکه بروی و امیر لازم است که مصالح رعیت را رعایت
 نماید و اجتناب نماید از اموری که تواند ضرر در امور دین یا دنیا نماید مگر امور شرعی مانند زکوة

بوقت حد و دو سیوم آنکه بر امیر و ولی لازم است که همراه رعیت چنان معامله
 نماید که الفت و محبت و دلباهی آنها محرم نفرت آنها پدید آید و علما و محققین گفته اند که گناه
 کعبه پنج بار بزرگتر از سیل و سیل بزرگتر از آتش و آتش بزرگتر از زلزله و زلزله بزرگتر از
 گردنه و دویم بار حضرت ابراهیم خلیل با هر رب بلیل او را بنیاد کرده سیوم بار جاعه قریش
 در زمان جاهلیت و او آن فقرت بنا کرد و درودند و رسول مقبول صلی الله علیه و سلم
 درین بنا حاضر شده بود و در آن حال عمر آن صاحب جمال سیم و پنج سال بود چهارم بار
 عبدالمعین بن زبیر در آن بنا کرد و پنجم بار حجاج بن یوسف او را بنیاد کرد و بنیاد همان ظالم تا هر
 در عالم ستم و باقی حکم پروردگار باقی مانده و آورده اند علما و محققین که کسی اهل توحید
 باو شاه ناز و نرسید از آن نام ملک پر سید که در رای و اجتهدا داشت چاکونه واقع می شود
 آیام صلحت است که بنای حجاج ظالم را از کعبه منهدم سازم و باز او را بسوی بنیاد عبد
 الممد بن زبیر رد نمایم اما ملک او گفت که من ترا می امیر می خوانم سوگند به خدای عالم
 میدهم که آن بنا را بر وضع و بنیاد خود بگذرانم آنکه او جای بازی از برای پادشاهان نگذرد
 و هر پادشاهی که بخوابد بنیاد قدیم را نقض نماید و بنیاد جدید را در موضع آن وضع
 نماید پس بیست آن بیست معظم از سینه های مردم مرتفع کرد پس ناز و ن
 رشید تعرض از برای بنیاد جدید نکرد و همان بنا حجاج ظالم در میان عالم تا حال
 ستم و دوام و شد و قائم ماند و اند اعلام **باب** مَن حَصَلَ بِالْعِلْمِ قَوْمًا
 دُونَ قَوْمٍ كَرَاهِيَةً اَنْ لَا يَقُولُوا بَابِ اسْتِ ذَرِيَّاتِ اَنْ كَسَرَ خَاصِلُ كَرَدِ
 آن کس به تعلیم علم کرد و هی را بجز از گروه دیگر از جهت مکروه دانستن آنکه نخواهند
 فهمید آن گروه دیگر آن علم را یعنی آن قوم دیگر از فهم آن علم بسبب ضعف
 عقول و قلت استعمال علوم عاجز و قاصر اند و کراهِیة باضافه است زبنون
 و ترجمه این باب از ترجمه باب سابق نزدیک است و تفریق همین است که این
 در اقوال است و آن در افعال یا اعم از اقوال و افعال وَقَالَ عَلِيٌّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ
 و گفت حضرت علی که خوش نمود باشد خدای تعالی از و مناقب او در باب ثلث
 من کذب علی النبی صلی الله علیه و سلم کذبته حَذِّ قَوْلُ النَّاسِ بِمَا نَعَى قَوْلُ
 که حدیث کیندم و مان را بآن چیزی که لبث نداشتند آنها و بفهمند آنها و را یعنی

بَابُ مَنْ حَصَلَ بِالْعِلْمِ قَوْمًا دُونَ قَوْمٍ كَرَاهِيَةً اَنْ لَا يَقُولُوا بَابِ اسْتِ ذَرِيَّاتِ اَنْ كَسَرَ خَاصِلُ كَرَدِ
 رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ
 حَذِّ قَوْلُ النَّاسِ بِمَا نَعَى قَوْلُ
 بَابُ الْخَيْرِ

کلام همراه مردمان برقرار بقول آنها نمایند و آن سخن که در فهم آنها نمی گنجد بیان او با آنها
نکند و حدیث البصیغه امر از باب تفعیل است و بعرفون بیا و مشتاة تحماتیه انجیون ان
یُسکَناب لله و سئلوه آیا دوست میدارید آنکه نسبت دروغ کرد شود
خدای تعالی را و رسول او را زیرا که چون شخصی شنید آنچه را که در فهم او نمی آید مانند
انجیزی که او ممکن نباشد و در اعتقاد او مستحیل باشد البته آن کس از عان بوجدان
چیز نمیکند پس وقتی که اسناد کرد آن چیز را بسوی خدا تعالی و رسول و پس تکذیب
آن هر دو لازم می آید و چون بنا و مشتاة فوقانیه است و کذب بر صیغه مجهول است کذب
است و درین قول حضرت علی دلیل جلی است بر آنکه قول متشابیه لائق نیست که
نزد عوام کالانعام ذکر کرده شود و مثل اوست قول حضرت عبداللہ بن مسعود که گفته
مانست محمد شاقو ما حدیثا لا تبلغ عقولهم الا کما ان بعضهم فتنه و این قول او را امام مسلم
روایت کرده است حدیثا عبید اللہ بن موسی پس با دم که الحال گذشته
عن معروف اول پس خبر خود بفرموده و تشدید را با جهل مفتوحه و ضم با موصوفه و خبر
او ذال معجزه است و او تابع صغیر کی است و نیست از برای او و برای ابی الطفیل
در تمام صحیح بخاری حدیثی دیگر نیز این موضع عن ابی الطفیل بطا جهل مضمومه و یفا
مفتوحه و او عام پس و البته کسرتا و مثلثه شیه گمانی است که در سال الله تولد
شده است بهشت سال از حیات رسول با کمال یافته و از وی نه حدیث از رسول
مقبول روایت کرده است و او از شیعه حضرت علی بود و سکن موفه بود و بعد
از آن بلکه بشر رفیع تقیم شد و بهمان بقعه مبارکه در سال یکصد یا یکصد و دو وفات
یافت و او آخر از جمیع اصحاب کرام بر روی زمین وفات یافت عن ابی
ابی طالب که پر عمر رسول مقبول است و احوال او در سابق گذشته است
ما بقول که در سابق از حضرت علی گذشته و این اسناد از جمله عوالی است و او نیز بخاریست از جمله
آنکه این اسناد ملحق بشکایات است زیرا که راوی ثالث از صحابی است و ما نیز اسناد بخاریست
متن از بکته واقع شده که تا فرق در میان اسناد حدیث و خبر و اسناد از بین کرد و آنکه ذکر متن
و اعلی در تحت ترجمه باب است و وقوع اسناد مقدم بر متن و بعضی نسخها مؤید این توجه است
آنکه مؤلف اشارت کرده که هر دو از تقدیم اسناد بر متن و تأخیر از وجوب است حدیثا استحقاق بنی الزهرا

و من معنی عن
ابن موسی عن
میر و قی عن
ابی الطفیل عن
علیه بن ابی طالب
حدیثا کذا

بل شانه دارد شده و تمام علی قرینه الکلنا و قول اولاد حضرت الله است شانه از اعم صفات است
یعنی نیست هیچکسی که کواهی می دهد در عالمیکه کاس بعضی از صفات باشد مگر بعضی تحریر
مذکور قال یا رسول الله گفت حضرت معاذ که ای رسول خدا اکفلا اخبریه الناس انما
افتی تو ای رسول خدا این تن مذکور را پس خبر ندهم من باین سخن مذکور مردمان
پس لا خبر رفیع معطوف بر قدر هست و تقدیر کلام چنان است اقلست ذلک فلا
اخباره الناس فیکتبته فپس خوش شوند آن مردم و بشارت عبارت از ایهال
خبر خوشی بسوی کسی است تا آنکه اثرش در بر پیشانی او پیدا آید و اما قول پروردگار
فنبش رجم بغدایم پس از قبیل تکلم یا از قبیل تحریر است فقال اذیتکم کلموا
پس گفت رسول علیه السلام که آن دفعی که خبر او می توبه قبول مذکور مردمان را بیکدیگر و عتاب
میکند آنها بر بدش بادت و شتغال با افعال صالحه ترک نموده اند پس مردم را بقول
مذکور خبر و اعلام ده و در بعضی روایات مذکور است که باطن و ضم کافیه مع بعضی آن وقت
منع میکنند جان خود را از عمل و احببهم معاذاً عند مقتله و خبر و حضرت معاذ را آن
مقال مذکور مردمان نزد موت خود یعنی وقت نزدیک شدن موت خود تائب
از برای و در کردن جان خود را بکفایت آن گنجان حق است از چیه آنکه بیان حق را علماء
و این بول لازم است چنانچه حق بیان علی شانه و کلام خود فرموده و او از خداوند میاق این
او تو انکتاب التوبه الناس و انکما ترونه و خیر در توبه راجع به اوست اگر چه احتمال دارد
که راجع بسوی رسول قبول باشد و از عندیه درین احتمال تاخیر از موت او است
و در اول بخوان معنی صحیح است و قول و اخبار بهاء مخرج در حدیث مبارک است و خبر
بکسر را الش بن مالک است و اگر گفته شود که حضرت معاذ از جناب از گنجان حق کرد و چگونه
و جناب نکرد از گنجان که او را از سبب بیان حدیث مبارک حاصل شد از چیه آنکه او رسول
علیه السلام منبری بقال خود اذیتکلو کرده بود و جواب آن نبی معقیده با کمال اعتماد
و ترک اعمال بود پس وقتیکه قی زائل شد و قید نینزال کلسه و حضرت معاذ بسبیل
جزیم و یقین دانسته بود که مردمان ایام که رسول علیه السلام از حدیث مبارک
بیان نمود قریب عهد با سلام بودند و منوره است قیامت تا بم بر احکام اسلام آنها
ماتل شده بود و چون بعد از اینست قیامت و ثابست و مریض بر عبادت شدند

قال یا رسول الله اکفلا اخبریه الناس انما افیتی تو ای رسول خدا این تن مذکور را پس خبر ندهم من باین سخن مذکور مردمان پس لا خبر رفیع معطوف بر قدر هست و تقدیر کلام چنان است اقلست ذلک فلا اخباره الناس فیکتبته فپس خوش شوند آن مردم و بشارت عبارت از ایهال خبر خوشی بسوی کسی است تا آنکه اثرش در بر پیشانی او پیدا آید و اما قول پروردگار فنبش رجم بغدایم پس از قبیل تکلم یا از قبیل تحریر است فقال اذیتکم کلموا پس گفت رسول علیه السلام که آن دفعی که خبر او می توبه قبول مذکور مردمان را بیکدیگر و عتاب میکند آنها بر بدش بادت و شتغال با افعال صالحه ترک نموده اند پس مردم را بقول مذکور خبر و اعلام ده و در بعضی روایات مذکور است که باطن و ضم کافیه مع بعضی آن وقت منع میکنند جان خود را از عمل و احببهم معاذاً عند مقتله و خبر و حضرت معاذ را آن مقال مذکور مردمان نزد موت خود یعنی وقت نزدیک شدن موت خود تائب از برای و در کردن جان خود را بکفایت آن گنجان حق است از چیه آنکه بیان حق را علماء و این بول لازم است چنانچه حق بیان علی شانه و کلام خود فرموده و او از خداوند میاق این او تو انکتاب التوبه الناس و انکما ترونه و خیر در توبه راجع به اوست اگر چه احتمال دارد که راجع بسوی رسول قبول باشد و از عندیه درین احتمال تاخیر از موت او است و در اول بخوان معنی صحیح است و قول و اخبار بهاء مخرج در حدیث مبارک است و خبر بکسر را الش بن مالک است و اگر گفته شود که حضرت معاذ از جناب از گنجان حق کرد و چگونه و جناب نکرد از گنجان که او را از سبب بیان حدیث مبارک حاصل شد از چیه آنکه او رسول علیه السلام منبری بقال خود اذیتکلو کرده بود و جواب آن نبی معقیده با کمال اعتماد و ترک اعمال بود پس وقتیکه قی زائل شد و قید نینزال کلسه و حضرت معاذ بسبیل جزیم و یقین دانسته بود که مردمان ایام که رسول علیه السلام از حدیث مبارک بیان نمود قریب عهد با سلام بودند و منوره است قیامت تا بم بر احکام اسلام آنها ماتل شده بود و چون بعد از اینست قیامت و ثابست و مریض بر عبادت شدند

پس حضرت معاذ بیان آن حدیث بردم کرد زیرا که خوف الهی در آن وقت زوال یافته بود یا آنکه او دانسته بود که این نبی از برای تنفیه است نه از برای تحریم یا آنکه نبی از اخبار رسول مختار قبل از ورود امر پروردگار به تبلیغ بود و حضرت معاذ بعد از ورود امر به تبلیغ حدیث مذکور را روایت کرده و امید است که آن منبع دینی از برای مردم عوام بود نه از برای خواص که صاحب رای و اجتبا و باشند حتی ثنائی که در بعضی از اسم مفعول از تنبیه است و چند بار گذشته قال کما معتمروا بمکه و معین جمله ساکنه و تا مشاء فوقانیة مفتوحه و بمکه و برادر جمله پس سلیمان پس طرخان بها و جمله مفتوحه و رادر جمله ساکنه و بخا و مجمر و بنون و او ابو محمد بعضی است که در سال یکصد و هشتاد و هفت وفات یافت قال سمعت ابي گفت معتمروا شیندم من پدر خود را که سلیمان مذکور است و پدر او از جمله عباد مجتهدین و زمره متاخرین بود که تمام شب بوضو و نماز عشا، نماز از برای خدا و میکرد و او و پسرو معتمروا تمام شب در مساجد میکشیدند و پدر معتمروا در سال یکصد و چهل و سه وفات یافت قال سمعت النبی بن ملالک و رجال این اسناد همه بعضی اند قال ذکر لی انک النبی صلی الله علیه و سلم قال لمعاذ گفت حضرت النبی فادم سید من و انس که یاد کرده شد از برای من از کسی که بدستی پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم گفت از برای حضرت معاذ و لفظ ذکر متذکره میکنند که این حدیث تعلیق از حضرت انس است و این اگر چه بحسب ظاهر روایت از مجهول است لیکن منافات بصحبت ندارد از جهت آنکه متن این حدیث مبارک ثابت از طرق دیگر شده من لقی الله لا یشیر لیه شیئا داخل الجنة که هر کس که ملاقات کرد خدای تعالی را روز قیامت در مالیکه شریک نمیکند بآن خدا تعالی هیچ چیزی را در آید آنکس در بهشت و اگر گفته شود که حق کلام آن بود که لم یشرك به می گفت یعنی شریک نکرد و بود و آنکس بخدای تعالی در دنیا نه آنکه لا یشرك به کوید یعنی شریک نمی آید آنکس بخدای تعالی در آخرت از جهت آنکه شرک در سرای آخرت متصور نیست جواب آنکه چون بر آن کس صادق شد که شریک نکرد بخدای تعالی نزد تعالی او دنیا با آخرت الهیه بروی صادق شد که شریک در آخرت بخدای تعالی نکرد یا آنکه قول لقی الله بر حذف مضاف است یعنی لقی اهل الله یعنی در حال موت بخدای تعالی آمدی

را شریک نمیکند و بنور یک مناقشه مانده و آن اینست که عدم شریک بخدا ای حدیثی اقوال
 بدنیوت محمد صلی الله علیه وسلم آنکس را در آخرت نفع نخواهد داد جواب آنکه این
 کلام از قبیل قول آنهاست من تو ضامع صلوته و مراد آنست که هر کس وضو کرد نماز
 او نزد وجود سائر شریک صحت ضیو است پس معنی کلام درین مقام آن شد که هر کس
 ملاقات کرد خدائی تعالی بتوحید نزد ثبوت ایمان بسیار انجیزد که ایمان آنها لازم
 است البته داخل خواهد شد در بهشت قال الا اکثر ثم قال الناس گفت حضرت معاویه که آیا
 بشارت ندهم بخبر مذکور مرد مرد را تا خوش حال شوند قال لا گفت رسول علیه السلام
 که بشارت ندهم مردمان را بخبر مذکور و خبر مذکور آنها بیان و مشهور کن انی انکاحی
 ان یتکلموا از بهمت آنکه میرسم من از آنکه تکیه و اعتماد کنند مردمان بر همین خبر
 و تبرک اعمال صالحه نمایند و این کلام استیناف است جواب سوال مقدر واقع شده
 گو یا حضرت معاویه پرسید که چرا بشارت ندهم مردمان را بخبر مذکور پس رسول علیه السلام
 در جواب او فرمود که من میرسم که بجز و سماع این خبر اعمال صالحه را ترک خواهند کرد
 بعضی محققین گفته اند که فرقه مبطله مباحیه این دو حدیث مبارک را وسیله بسوی طرح
 تکالیف و رفع احکام و ابطال اعمال میگیرند و اعتقاد میکنند که مجرد شهادت و عدم شرک
 کافی است در نجات از درکات عقاب و انجام بدرجات ثواب و ایضا تسک میکنند
 باین دو حدیث مبارک فرقه مرجئه و این اعتقاد مستلزم از برای بی بساط شریعت
 نبویه و ابطال حدود و زجر سمعی می شود و مفضی میشود و بسوی آنکه تکلیف شارع
 حکیم به ترغیب در طاعات و ترهیب از معاصی و جنایات بی مائل بلکه باطل باشد و موجب
 است از برای انحراف از دین و از قید شریعت متین و خروج از ضبط و ولوج در خط و کلام
 مردم مهمل و معطل که بعضی از آنها در بعضی معجزه کنی مانع و مانع و این مفضی بسوی خراب دنیا و قبی
 کرد و او را اعلام و معنی گفته اند که این قول مذکور قبل از نزول قرآن و پس هر کسیکه در آن وقت
 بمجرده شهادت آورد پس مرستی او کرده بود و انجیزی را که بروی واجب شده بود و چون قرآن
 نازل شد آنها را داخل و واجبات شد ندیس قول مذکور کافی از برای فراق از دنیا پس از این مرجه
 تسک باین دو حدیث مبارک حاصل نشد و بعضی گفته اند که شهادت بی صدق و بی فید نجات نیست
 و صدق آن بجز از ادعای حق آن مائل نمیشود و درین وجه دلیل است بر آنکه مواضع و مضمون هر یک از اینها

قال الا اکثر ثم قال الناس
 ان یتکلموا
 ان یتکلموا

و بر آنکه حضرت معاذ صاحب عزت و منزلت نزد آن حضرت رسالت بود و اگر گفته شود
 که این دو حدیث مبارک بر تخصیص شخص واحد بعلم دلالت کرد که آن حضرت معاذ است
 و ترجمه باب از برای تخصیص قوم بود پس چگونه مطابق شدند جواب آنکه مقصود از ترجمه
 باب تخصیص مطلق است اعلم از آنکه این شخص واحد باشد یا زیاد از آن و قول حضرت
 ابی هریره حفظت عن رسول الله صلی الله علیه و سلم و عائشین تا آخر پس نیز مناسب است
 برای ترجمه باب است از جهت آنکه رسول علیه السلام او را از جمله انام بعلم امرای سبب
 فیضان انوار شخص گردانید لیکن مولف او را درین مقام ذکر نکرد و گفتا بد که سابق نموده
 یا آنکه اثر بود و این خبر از فضل البشر و مشک نیست که حدیث بنوی از قول صحابی راجع و گو
 است و الله اعلم **باب** الحیاء فی العلم باب است در بیان حیا و شرم کردن
 در تعلیم علم و تعریف حیا در باب من فقد وجه اسناد و ایسوی خدا تعالی گذشته
 و قال مجاهد و گفت مجاهد بن یسار و کسوره که در اول کتاب لایمان گذشته لایعکم
 العلم مستثنی و لا مستثنی یعنی آموز در علم دین را شرم کننده و کلان کننده جان خود
 از حیا آنکه حیا و شرم او را از شکشاف مسائل است مفسر دلائل منع می کند
 و که و عجب از او ملازمست علماء و مدارست فضل در دفع می کند و قالت عائشه و گفت حضرت
 عائشه صدیقه خاتمه حضرت صدیق اکبر که مناقب آن در ابتدا کتاب و می گذشته نعم النساء
 النساء الانصار نیک و خوب اند آن زنهای که انصار اند سالی گفت که از چه جهت زنهای انصار
 از سایر زنان خوب اند پس در جواب گفت لکن یغفون الحیاء ان یتغفون فی الدین که منع
 نکرد آنها را شرم و حیا از آنکه فقیه شوند در علم دین و معرفت احکام او بر سبیل یقین
 یعنی آنها سعی جزیل در طلب علم جمیل از رسول جلیل میکردند تا آنکه در دین متین فقیه و صاحب
 یقین شدند و حیا و شرم از سوال و مقال آنها را منع نکرد تا آنکه سوال از رسول مقبول کردند
 ازین چیزهای که در عرف از سوال و شکاف آنها حیا کرده می شود و قول و قالت عائشه
 معطوف بر قول و قال مجاهد است اگر چه جائز است که معطوف لا تعلم باشد حدیثی که
 سلام به تخصیص لام میکند که در باب قول النبی صلی الله علیه و سلم انما علمکم الله گذشته
 قال انما ابوء معاً و یه که او محمد پس بنمایم بخار مع و را به کسور است که در باب المسلم من سلم
 المسلمون گذشته قال انما هشام بن عمار که در حدیثی که آن عده پس بر زیر

و قال مجاهد و گفت مجاهد بن یسار و کسوره که در اول کتاب لایمان گذشته لایعکم
 العلم مستثنی و لا مستثنی یعنی آموز در علم دین را شرم کننده و کلان کننده جان خود
 از حیا آنکه حیا و شرم او را از شکشاف مسائل است مفسر دلائل منع می کند
 و که و عجب از او ملازمست علماء و مدارست فضل در دفع می کند و قالت عائشه و گفت حضرت
 عائشه صدیقه خاتمه حضرت صدیق اکبر که مناقب آن در ابتدا کتاب و می گذشته نعم النساء
 النساء الانصار نیک و خوب اند آن زنهای که انصار اند سالی گفت که از چه جهت زنهای انصار
 از سایر زنان خوب اند پس در جواب گفت لکن یغفون الحیاء ان یتغفون فی الدین که منع
 نکرد آنها را شرم و حیا از آنکه فقیه شوند در علم دین و معرفت احکام او بر سبیل یقین
 یعنی آنها سعی جزیل در طلب علم جمیل از رسول جلیل میکردند تا آنکه در دین متین فقیه و صاحب
 یقین شدند و حیا و شرم از سوال و مقال آنها را منع نکرد تا آنکه سوال از رسول مقبول کردند
 ازین چیزهای که در عرف از سوال و شکاف آنها حیا کرده می شود و قول و قالت عائشه
 معطوف بر قول و قال مجاهد است اگر چه جائز است که معطوف لا تعلم باشد حدیثی که
 سلام به تخصیص لام میکند که در باب قول النبی صلی الله علیه و سلم انما علمکم الله گذشته
 قال انما ابوء معاً و یه که او محمد پس بنمایم بخار مع و را به کسور است که در باب المسلم من سلم
 المسلمون گذشته قال انما هشام بن عمار که در حدیثی که آن عده پس بر زیر

شود آن زن و شیطان لعین او را در خواب بازی دهد فقال النبي صلى الله عليه وسلم
إذا رأت المرأة يسر كفت بغمير فدا صلى الله عليه وسلم آری غسل بروی و جب لازم است
و تینکه به بیند آن زن در حالت بیداری از خواب آب را یعنی منی را پس اگر مرد یا زن در
خواب بیند که انزال واقع شده بعد از آن در وقت بیدار شدن بر جان یا فرش و لباس
خود منی را ندیدند پس غسل بر آنها لازم نیست این منیر گفته اما مرد و زن در حالت بیداری
پس مختلف در حکم اند پس بر مرد غسل لازم نشود اما آنکه آب منی به پسند یا التقا ختائین
واقع شود آنگاه پس اگر لذت انزال بجز التقا ختائین یا بد پس غسل بروی لازم شود
هر چند که آب منی نه پسند از جهت آنکه آب منی از زن نفوذ در داخل فرج او میکند و نزدیک
نیست که بیرون شود از و آن آب چغیری مکرر تر پر شدن در حالت حیض فغطت امر
سلمة یعنی وجهها پس پوشید حضرت خاتون ام سلمة یعنی رودی خود را از کمرت چها
و شرم و قول و غطت ام سلمة از کلام زینب بحسب ظاهر است و احتمال از دو که از کلام
ام سلمة باشد و این کلام درین هنگام از قبیل لغات است و اگر نه چنان باشد پس حق کلام
آن بود که میگفت فغطیت وجهی و اما قول و یعنی وجهها پس از کلام عروہ یا راوی دیگر
است و قالت یا رسول الله اوتحتلم المرأة و گفت ام سلمة که ای رسول خدا آیا میگوئی
تو این سخن را یا یا زن می بیند آب و احتمال میشود زن و در بعضی نسخها و تحکم فی بزمه
استفهام آمده کن در معنی او مراد است قال نعمت گفت رسول علیه السلام که آری
بزن احتمال واقع می شود قوت یشک بخاک ملوث و آلوده شود دست راست تو در این
و عابروی نیست بلکه خبر است که حقیقت او مراد نیست بلکه مراد ازین کلام انکار بر شمی
معبود یا زجر از و یا ذم بروی یا تیز کردن بر و یا اعجاب با و بحسب اختلاف مقامات
در محاورات می باشد و تربت بکسر را جمله است و مراد ازین مطلق دست
است و احتمال دارد که مراد معنی واقعی از و باشد فیہ یشک قیها و کد ها
پس بچیز مشابه می شود آن زن را بد او یعنی اگر آب از زن انزال نمیشد
پس شایسته و لذت بان چگونه حاصل می شد لکن شایسته و لذت بان زن متحقق
و ثابت است پس البته انزال آب منی از زن متیقن شد و چون انزال آب منی از او
متحقق شد پس انزال او در هر دو حالت از خواب و بیداری متحقق گشت زیرا که مقتضی

فقال النبي صلى الله عليه وسلم إذا رأت المرأة يسر كفت بغمير فدا صلى الله عليه وسلم آری غسل بروی و جب لازم است و تینکه به بیند آن زن در حالت بیداری از خواب آب را یعنی منی را پس اگر مرد یا زن در خواب بیند که انزال واقع شده بعد از آن در وقت بیدار شدن بر جان یا فرش و لباس خود منی را ندیدند پس غسل بر آنها لازم نیست این منیر گفته اما مرد و زن در حالت بیداری پس مختلف در حکم اند پس بر مرد غسل لازم نشود اما آنکه آب منی به پسند یا التقا ختائین واقع شود آنگاه پس اگر لذت انزال بجز التقا ختائین یا بد پس غسل بروی لازم شود هر چند که آب منی نه پسند از جهت آنکه آب منی از زن نفوذ در داخل فرج او میکند و نزدیک نیست که بیرون شود از و آن آب چغیری مکرر تر پر شدن در حالت حیض فغطت امر سلمة یعنی وجهها پس پوشید حضرت خاتون ام سلمة یعنی رودی خود را از کمرت چها و شرم و قول و غطت ام سلمة از کلام زینب بحسب ظاهر است و احتمال از دو که از کلام ام سلمة باشد و این کلام درین هنگام از قبیل لغات است و اگر نه چنان باشد پس حق کلام آن بود که میگفت فغطیت وجهی و اما قول و یعنی وجهها پس از کلام عروہ یا راوی دیگر است و قالت یا رسول الله اوتحتلم المرأة و گفت ام سلمة که ای رسول خدا آیا میگوئی تو این سخن را یا یا زن می بیند آب و احتمال میشود زن و در بعضی نسخها و تحکم فی بزمه استفهام آمده کن در معنی او مراد است قال نعمت گفت رسول علیه السلام که آری بزن احتمال واقع می شود قوت یشک بخاک ملوث و آلوده شود دست راست تو در این و عابروی نیست بلکه خبر است که حقیقت او مراد نیست بلکه مراد ازین کلام انکار بر شمی معبود یا زجر از و یا ذم بروی یا تیز کردن بر و یا اعجاب با و بحسب اختلاف مقامات در محاورات می باشد و تربت بکسر را جمله است و مراد ازین مطلق دست است و احتمال دارد که مراد معنی واقعی از و باشد فیہ یشک قیها و کد ها پس بچیز مشابه می شود آن زن را بد او یعنی اگر آب از زن انزال نمیشد پس شایسته و لذت بان چگونه حاصل می شد لکن شایسته و لذت بان زن متحقق و ثابت است پس البته انزال آب منی از زن متیقن شد و چون انزال آب منی از او متحقق شد پس انزال او در هر دو حالت از خواب و بیداری متحقق گشت زیرا که مقتضی

گفت حضرت عبداللہ پس شرم کردم و گفتم کہ آن درخت درخت خراماست
 از لایم چون اصحاب کردم از میان آن درخت عاجز آمدند فقالوا یا رسول اللہ اخبنا
 لہا پس گفتند کہ ای رسول خدا خبر بده یا این را بان درخت یعنی خود و بر و تعلق بر میان
 بیان کن کہ آن کدام درخت است فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انکم فی الخلیۃ
 پس گفت رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم کہ آن درخت درخت خراماست قال کذب اللہ
 فکذب الی و یصاوغ فی تعبی گفت حضرت عبداللہ کہ پس حدیث کردم پدر خود را یعنی
 عمر رضی اللہ عنہ با آنچه افتاد بود و قبل از بیان رسول کریم در دل من کہ آن درخت درخت
 خراماست لیکن از جهت جہا و شرم خود سالی اورا نگفتم فقال لان نکون قلنا ہا پس گفت
 پدر من کہ بر آئینہ آنکہ می بودی تو در وقت حال موصوف با نگہ گفتہ بودی در زمان ماضی
 تو آن خلد را یعنی اگر گفتہ بودی قبل از میان رسول ما شمی کہ آن درخت معبود درخت
 خراماست ہر آئینہ می بود آن قول تو الخال احب الی من انکون لی کذا و کذا
 و دوست تر د پسند تر بسوی من از آن کہ می باشد از برای من چنین و چنان از احقر نعم و جزا
 از اموال کثیرہ عرب و عجم و لان نکون بعینہ لام است و کذا گناہیت از حد مبہم است
 ابن بطلان گفتہ کہ در حدیث عمر فاروق و آرزو کردن او با آنکہ جواب میداد فرزند
 او رسول کریم را با آنچہ در دل آید بود از مسائل فقہ آن است کہ حرص مرد بر غالب
 شدن فرزند او در باب علم پیشوای کبار است و بعضی گفته اند کہ تمنای حضرت
 عمر از جهت امید آن بود کہ رسول علیہ السلام خورسند و خوشنود شود با صابرت فرزند او
 در رای و فہم پس دعا از برای او کند و درین حدیث مبارک است کہ افضل یکاسب
 دنیا فرزند موفق و عالم است و تحقیقات این حدیث مبارک در سابق کہ شدہ و اللہ اعلم
باب من استحب ان یتکلم بالسنن قال ابی ہریرۃ در بیان آن کسی کہ شرم
 و جفا کرد پس امر کرد غیر خود را بر پدیدن مسئلہ تا جواب آن مسئلہ با و معلوم کرد و حدیث
 مسند د بر وزن اسم مفعول از شدید قال انک عین اللہ یون ذ او ذ پسر عامر خزیمی بصیقہ صغر
 منسوب بسوی خریبہ بنی امیہ موعده کہ محلہ درہم است و گشت او ابو محمد یا ابو
 محمد الرحمن ہمدانی است و او گفتہ کہ در تمام عمر خود من ہرگز دروغ نگفتم مگر یکبار در خورد
 سالی کہ پدر من از من پرسید کہ بسوی مکتب فقی پس گفتم من کہ آری فریم و حال آنکہ زلفہ

نماز و کلام رسول اللہ
 آخیر تا قیامت قال
 رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
 علیہ السلام
 الخلفاء قال عبد اللہ
 اللہ فحاشا فمت
 آبی ہما و جمع فی
 تعبی فقال لان
 نکون قلنا ہا
 الی من انکون
 لی کذا و کذا
 بابین استحبنا
 عمیرہ بالسؤال
 حدیث مسند د
 قال انک عین اللہ
 بنی راحو د

مادر او را حجاج کرده بود و او را کندهی از آنجمله گفته می شود که او کشته بود شخصی را در بهرا
 پس از آنجا بسوی کنده کریمت پس همراه آنها سو کند کرد پس رسید در میان آنها
 خون دیگر را پس از آنجا بسوی مکه شریفه کریمت پس همراه او سوار حلیف شد
 و او از سابقان اصحاب کرام در صحبت رسول علیه السلام بود و در احکام اسلام
 انقیاد تام داشت و او در واقع بدر همراه آن خیر البشر حاضر شده بود بلکه گفت
 اند که هیچ سوار همراه رسول مختار از مهاجران و انصار در آن واقعه جز او نبود و بعضی
 گفته اند که حضرت زبیر نیز سوار در آن واقعه همراه رسول مختار بود و ترندی روایت
 کرده که رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود که بدرستی خدای تعالی امر کرد مرا
 بدوستی چهار نفر و خبر داد مرا که آن چهار را از جمله ابرار دوست میدارم
 و آن علی و مقداد و ابوذر و سلمان اند و از وی چهل دو حدیث روایت
 کرده شده و نزد یک مدینه مقدسه او وفات یافته بود بعد از آن او را مردمان
 بسوی مدینه مقدسه برداشته بر گردنهای خود آویزند در سال شش تا دو
 سه در خلافت حضرت عثمان رضی الله عنه و مقداد از جهت نسب پسر عمر و پسر
 ثعلبه بهرانی بود و گاه گفته میشود او را مقداد پسر عمر و پسر سود بر بسبیل نسبت
 او بسوی پدر حقیقی و بسوی پدر ادعائی چنانچه گفته میشود و محمد بن علی بن الحنفیه
 بر بسبیل نسبت بسوی مادر و پدر او آن یَسَّالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ
 سوال کند رسول خدا صلی الله علیه و سلم از حکم ندی که آیا در وی مثل منی غسل بفرم
 غین مجله لازم میشود یا وضو در وی کافی است و حضرت علی خود سوال از رسول صاحب
 جمال نکرد زیرا که حضرت فاطمه تولد دختر رسول مقبول و جواب بود و فاطمه پس رسید
 مقداد رسول حمید را از حکم آن ندی و گفت یا رسول الله ندی موجب غسل است
 یا وضو، فقال فَيَنْتَوُشُّونَ؟ پس گفت رسول علیه السلام در جواب او که در ندی
 وضو است و غسل نیست یعنی ندی موجب وضو است نه موجب غسل و ظاهراً
 آنست که این کلام حضرت علی سماع از رسول علیه السلام کرد و او در وقت سوال مقداد
 نزد رسول مختار حاضر بود و لهذا گفت قال المقداد قال سوال الله صلی الله علیه و سلم و احتمال
 دارد که او این کلام از مقداد سماع کرده باشد و حکم این حدیث حکم مرسل صحابی

آن یَسَّالَ النَّبِيُّ
 صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
 وَسَلَّمَ أَنَّهُ
 قَاتِلُ
 رَوْحَةَ

[illegible]

وَجَعَلَ أَهْلَ النَّارِ
مِنْ أُمَّةٍ كَمَا جَعَلَهُمْ
أَقْلَامًا مِنْ قَبْلُ
قَالَ ابْنُ عَدُوٍّ
يَعْقُوبُ بْنُ آدَمَ
رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى
عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
قَالَ وَجَعَلَ أَهْلَ

وَكَانَ مِنْ بَنِي إِسْرَءِيلَ
لَمَّا رَافَقَهُ اللَّهُ
مَنْ رَافَقَهُ اللَّهُ
إِنَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

یعنی این سلام را از
برسابق گفته و مخفی
او آنست که احرام
بسته کند اهل یمین از
یمین ص

که فهم نکردم و نشاء ختم این مقاله و جمله اخیر را که را دیان الابرار همراه سابق ضم میکنند یعنی
 تو ای و یسئل اهل الیمین من یسلم از رسول خدا صلی الله علیه و سلم من سمع نکر دم یا قتی
 گفته که من مشتل بر نجد و تها منه است و پنجاهان جاز و وقتی که نجد بر سبیل اطلاق
 ذکر کرده شود پس مراد نجد جاز باشد و میقات هر دو نجد قرن است و وقتی که گفته
 شود که میقات یمن یسلم است پس مراد تها منه او باشد نه کل من و الله اعلم **باب**
 من اجاب السائل بالکفر ثم سأل عنه باب انت در بیان آنکسی که جواب داد
 پرسنده را به بسیار تر و زیاده تر از آنچه پرسیده بود او آنکس را این منیر گفته که مقصود
 ازین ترجمه انت که مطابقت جواب با سوال لازم نیست بلکه جائز است که سوال فاسد
 باشد و جواب عام و منطوق و اعتبار بر عموم نطق است نه بر خصوص سبب و این از جهت
 آن جائز شد که جواب مشتل بر سوال و فائده زائده شد و از همین مقام معلوم شد
 که مفتی را چون شخصی سوال کند و او دانست که سائل جواب را بسوی محل غیر سوال
 متعدی خواهد کرد پس لازم است بران مفتی که جواب را مفصل کند تا آن القیاس را سائل
 دفع شود لهذا گفت فان لم یجد تغلین پس گو یا آنکس سوال کرد و او را از حالت اختیار پس او
 جواب داد و او را از آن حالت و او را در جواب بیان حالت اضطراب زیاده کرد و آن
 حالت اضطراب را نیز اجنبی محض از سوال نیست از جهت آنکه سفر مقتضی از برای اوست
 و اما آنچه در کلام اکثر اهل اصول واقع شده که واجب است که جواب مطابق سوال باشد پس
 مراد ب مطابقت لغوی زیاد است نیست بلکه مراد آن است که واجب است که جواب مفید از
 برای حکم موصول عنه باشد این دقیق عجب گفته که ازین حدیث مبارک معلوم شد که
 عدول از غیر منصرف بسوی منصرف از برای طلب یکباره اختصاص است از جهت آنکه سائل از ملبوس
 سوال کرد پس رسول علیه السلام او را جواب بغیر ملبوس فرمود زیرا که اصل اشیا را با حقیقت
 و اگر سرور کائنات جمیع ملبوس را از برای او ذکر میکرد البته کلام دوازدهمی شد بلکه احتمال
 داشت که بعضی از سماعان تسک بمفهوم آن میکرد پس او را محض منصرف میکرد حدیث
 آدم پسر ابی ایاس میگوید که در باب المسلم من سلم کذشته قال نا انی ابی ذی بکر ذال
 معجره و بنوه ساکنه و بیار موده محمد پسر عبدالرحمن مدنی است و احوال و در باب حفظ
 العلم کذشته عن نافع عن ابن عمر عن النبی صلی الله علیه و سلم و احوال نیز کذشته

۹
 چنانچه در حدیث آمده است
 الله اعلم
 چه در حدیث آمده است
 منیر گفته که مقصود
 شد از این ترجمه انت
 که مطابقت جواب با سوال
 لازم نیست بلکه جائز است
 که سوال فاسد باشد و جواب
 عام و منطوق و اعتبار بر
 عموم نطق است نه بر
 خصوص سبب و این از جهت
 آن جائز شد که جواب مشتل
 بر سوال و فائده زائده شد
 و از همین مقام معلوم شد
 که مفتی را چون شخصی سوال
 کند و او دانست که سائل
 جواب را بسوی محل غیر سوال
 متعدی خواهد کرد پس لازم
 است بران مفتی که جواب را
 مفصل کند تا آن القیاس را
 سائل دفع شود لهذا گفت
 فان لم یجد تغلین پس گو یا
 آنکس سوال کرد و او را از
 حالت اختیار پس او جواب
 داد و او را از آن حالت و او
 را در جواب بیان حالت
 اضطراب زیاده کرد و آن
 حالت اضطراب را نیز اجنبی
 محض از سوال نیست از جهت
 آنکه سفر مقتضی از برای
 اوست و اما آنچه در کلام
 اکثر اهل اصول واقع شده
 که واجب است که جواب
 مطابق سوال باشد پس
 مراد ب مطابقت لغوی
 زیاد است نیست بلکه
 مراد آن است که واجب
 است که جواب مفید از
 برای حکم موصول عنه
 باشد این دقیق عجب
 گفته که ازین حدیث
 مبارک معلوم شد که
 عدول از غیر منصرف
 بسوی منصرف از برای
 طلب یکباره اختصاص
 است از جهت آنکه
 سائل از ملبوس سوال
 کرد پس رسول علیه
 السلام او را جواب
 بغیر ملبوس فرمود
 زیرا که اصل اشیا را
 با حقیقت و اگر سرور
 کائنات جمیع ملبوس
 را از برای او ذکر
 میکرد البته کلام
 دوازدهمی شد بلکه
 احتمال داشت که
 بعضی از سماعان
 تسک بمفهوم آن
 میکرد پس او را
 محض منصرف
 میکرد حدیث
 آدم پسر ابی
 ایاس میگوید
 که در باب المسلم
 من سلم کذشته
 قال نا انی ابی
 ذی بکر ذال
 معجره و بنوه
 ساکنه و بیار
 موده محمد پسر
 عبدالرحمن مدنی
 است و احوال و در
 باب حفظ العلم
 کذشته عن نافع
 عن ابن عمر عن
 النبی صلی الله
 علیه و سلم و احوال
 نیز کذشته

بعد ازین مؤلف صورت صح نوشت تا اشارت شود بسوی تحویل آن به سنا و سابق
 بسوی سنا و لاحق و بحث او چند بار در سابق گذشت و آن تهری و خبر داد مایان
 را ابن ابی ذئب از ابن شهاب زهری پس قول او و التهری مجر و راست بنا بر آنکه
 او مغفوف بر نافع است از جهت آنکه ابن ابی ذئب از زهری روایت می کند
 نه از سالم و آدم روایت از ابن ابی ذئب میکند نه از زهری عن سالم عن ابن عمر
 عن النبي صلى الله عليه وسلم قال سمعنا لم يرد عليه حديث عمر بن الخطاب است
 امام احمد گفته که صحیح تر از اسانید آنکه روایت کند زهری از سالم و سالم از پدر خود
 و احوال اینها گذشته آن رجلا ساله که بد رستی مردی پرسید غمخیزند ا صلی الله
 علیه و سلم را و نام آن مرد معلوم نشده ما یلبس الخوف آن چیزی را که می پوشد
 او را شخصی که احرام بسته باشد بعه یا کج یا آنکه گفت آمد در سوال که ای رسول
 صاحب جلال چه چیز است که می پوشد او را محرم و محرم آنکس را گویند که داخل در
 حج یا در عمره شده باشد از جهت آنکه او داخل در حرمت شد زیرا که او حرام کننده است
 بر جان آن چیزی را که قبل ازین از برای او حلال بود مانند شکار و جزآن و یلبس بفتح با
 از حد علمم یعلم آمده فقال پس فرمود رسول کامل در جواب آن سائل لا یلبس القميص
 ولا العمامة ولا السراويل که پوشد آن محرم پیراهن را و نه دستار را و نه زیر جامه را
 و لا یلبس بضم سین و کسر او آمده و بر تقدیر اول او نفی بمعنی نمی است و بر تقدیر ثانی
 بر صیغه نهی است و عمامه کبیره عین جمله است و سراویل انتظاعی است بر قول شهویر
 و لا البرنس و نه پوشد کلاه دراز را و بر تن بضم باء موحده و سکون را و جمله و ضم
 نون عبارت از کلاه دراز است که جلیان و خمران او را در ابتدا و اسلام می پوشید
 و مرد او را و مطلق کلاه است و هر آنچه بر او پوشد مگر آنچه در عرف از لبس شمرده نشود
 مانند نهادن تنگ بار بر سر و جزآن و لا تقوا ما مشته الاوشا و الا عفران و نه پوشد
 جامه که رسیدد باشد او را در سن یا زعفران و در سن فتنه و او و سکون را و جمله عبارت
 از نباتی است زرد رنگ که در ملک بین می باشد و با و رنگ کرده می شود جامه را
 و از و غره بضم غین مجمر و سکون میم از برای صفائی روی گرفته می شود و آن نبات را
 امیک گویند و زعفران بفتح زاء منقوطة معروف است بهر است و در بعضی روایات

عن ابن عمر
 عن النبي صلى الله عليه وسلم
 قال سمعنا لم يرد عليه حديث عمر بن الخطاب
 است
 امام احمد گفته که صحیح تر از اسانید آنکه روایت کند زهری از سالم و سالم از پدر خود
 و احوال اینها گذشته آن رجلا ساله که بد رستی مردی پرسید غمخیزند ا صلی الله
 علیه و سلم را و نام آن مرد معلوم نشده ما یلبس الخوف آن چیزی را که می پوشد
 او را شخصی که احرام بسته باشد بعه یا کج یا آنکه گفت آمد در سوال که ای رسول
 صاحب جلال چه چیز است که می پوشد او را محرم و محرم آنکس را گویند که داخل در
 حج یا در عمره شده باشد از جهت آنکه او داخل در حرمت شد زیرا که او حرام کننده است
 بر جان آن چیزی را که قبل ازین از برای او حلال بود مانند شکار و جزآن و یلبس بفتح با
 از حد علمم یعلم آمده فقال پس فرمود رسول کامل در جواب آن سائل لا یلبس القميص
 ولا العمامة ولا السراويل که پوشد آن محرم پیراهن را و نه دستار را و نه زیر جامه را
 و لا یلبس بضم سین و کسر او آمده و بر تقدیر اول او نفی بمعنی نمی است و بر تقدیر ثانی
 بر صیغه نهی است و عمامه کبیره عین جمله است و سراویل انتظاعی است بر قول شهویر
 و لا البرنس و نه پوشد کلاه دراز را و بر تن بضم باء موحده و سکون را و جمله و ضم
 نون عبارت از کلاه دراز است که جلیان و خمران او را در ابتدا و اسلام می پوشید
 و مرد او را و مطلق کلاه است و هر آنچه بر او پوشد مگر آنچه در عرف از لبس شمرده نشود
 مانند نهادن تنگ بار بر سر و جزآن و لا تقوا ما مشته الاوشا و الا عفران و نه پوشد
 جامه که رسیدد باشد او را در سن یا زعفران و در سن فتنه و او و سکون را و جمله عبارت
 از نباتی است زرد رنگ که در ملک بین می باشد و با و رنگ کرده می شود جامه را
 و از و غره بضم غین مجمر و سکون میم از برای صفائی روی گرفته می شود و آن نبات را
 امیک گویند و زعفران بفتح زاء منقوطة معروف است بهر است و در بعضی روایات

عن ابن عمر
 عن النبي صلى الله عليه وسلم
 قال سمعنا لم يرد عليه حديث عمر بن الخطاب
 است
 امام احمد گفته که صحیح تر از اسانید آنکه روایت کند زهری از سالم و سالم از پدر خود
 و احوال اینها گذشته آن رجلا ساله که بد رستی مردی پرسید غمخیزند ا صلی الله
 علیه و سلم را و نام آن مرد معلوم نشده ما یلبس الخوف آن چیزی را که می پوشد
 او را شخصی که احرام بسته باشد بعه یا کج یا آنکه گفت آمد در سوال که ای رسول
 صاحب جلال چه چیز است که می پوشد او را محرم و محرم آنکس را گویند که داخل در
 حج یا در عمره شده باشد از جهت آنکه او داخل در حرمت شد زیرا که او حرام کننده است
 بر جان آن چیزی را که قبل ازین از برای او حلال بود مانند شکار و جزآن و یلبس بفتح با
 از حد علمم یعلم آمده فقال پس فرمود رسول کامل در جواب آن سائل لا یلبس القميص
 ولا العمامة ولا السراويل که پوشد آن محرم پیراهن را و نه دستار را و نه زیر جامه را
 و لا یلبس بضم سین و کسر او آمده و بر تقدیر اول او نفی بمعنی نمی است و بر تقدیر ثانی
 بر صیغه نهی است و عمامه کبیره عین جمله است و سراویل انتظاعی است بر قول شهویر
 و لا البرنس و نه پوشد کلاه دراز را و بر تن بضم باء موحده و سکون را و جمله و ضم
 نون عبارت از کلاه دراز است که جلیان و خمران او را در ابتدا و اسلام می پوشید
 و مرد او را و مطلق کلاه است و هر آنچه بر او پوشد مگر آنچه در عرف از لبس شمرده نشود
 مانند نهادن تنگ بار بر سر و جزآن و لا تقوا ما مشته الاوشا و الا عفران و نه پوشد
 جامه که رسیدد باشد او را در سن یا زعفران و در سن فتنه و او و سکون را و جمله عبارت
 از نباتی است زرد رنگ که در ملک بین می باشد و با و رنگ کرده می شود جامه را
 و از و غره بضم غین مجمر و سکون میم از برای صفائی روی گرفته می شود و آن نبات را
 امیک گویند و زعفران بفتح زاء منقوطة معروف است بهر است و در بعضی روایات

ولا ثوب برفع آمده و برین تقدیر او مغفول بالمسح فاعله از برای فعل مقدّر است
و تقدیر کلام چنان است و لا یلبس ثوب و اگر گفته شود که برین روایت وجه
عدول در عبارت از طریق سابقه هست جواب آنکه طیب بر سبیل اطلاق
بر مرد وزن در حالت احرام حرام هست پس رسول علیه الصلوة والسلام این
حکم را عام از برای محرم و محرمه کرد و بخلاف جاهلانی مذکور که آنها بر رجال حرام اند
پس پس فان کفر یحیی الذلیلین فلیلبس الخفین پس اگر نیافت هر دو نعل را از
برای هر دو پای خود پس کوتا پوشد هر دو موزه را در هر دو پای خود و در قاصوس
آورده که نعل بفتح نون و سکون عین جمله را بنجیزی است که نگاه کرده شود
یا و قدم را از زمین باین اثیر گفته که نعل بنجیزی است که امر در در عرف مردم
او را باسم تاسوم می نامند و لیقطنم صا حتی یک و نا اسفل من
الکعبین و کوتا قطع نماید آن هر دو موزه را وقت پوشیدن تا آنکه باشند
آن هر دو نیز بر تر از هر دو شتا لک و اگر گفته شود که وقت فقدان نعل
لبس موزه واجب است چنانچه ظاهر امر دلالت بر آن میکند یا واجب نیست
جواب آنکه واجب نیست از جهت آنکه این امر مشروط از برای تسهیل شده
پس مناسب از برای تنقیل چگونه شود پس آنکه نه رسول علیه السلام در اثنا کلام مذکور
قبض و سر او بل تنبیه بر جمیع حیوانات نمود و بدکردن و غرض آن تنبیه بر
جمیع اقسام طیب نمود علما محققین گفته اند که حکمت در تحریم لباس مذکور بر محرم
آنست که تا او از ترقه و تخیل مصروف و بصفت تشعق و تدلل موصوف بود و تا او از
رویت احرام خود در جمیع اوقات پند گیرد و موانعیت بر ازار و عبادت و بر او است
را فکار و ریاضت و مبالغت از ارتکاب محظورات از خوف خالق مخلوقات نماید و تا
یا کند بیسایات خود مروت و لباس اکفان را و بعثت در روز قیامت در حالت پائی
برینکی و تن برینگی سرعت تمام بسوی اعی و حکمت در تحریم طیب آنست که تا بان خود را از زینت دنیا
فایه دور کند و را دور احوال از برای آخرت باقیه نماید و ایضا طیب داعی بسوی جماعت و جماع
در احوال منقضی حرام است و ایضا طیب منافی از برای حاجی است از جهت آنکه او شعث و غبر میباشد
نه الطیب و انور تا آنکه قصد او بالکل متوجه بسوی آخرت باشد و علما و مجتهدین در قطع موزه اختلافی

فان کفر یحیی
الذلیلین
فلیلبس الخفین
و کفر یحیی
الذلیلین
فلیلبس الخفین
و کفر یحیی
الذلیلین
فلیلبس الخفین

امام احمد گفته که قطع موزه واجب نیست زیرا که حدیث حضرت ابن عباس که گفته من لم یحکم
 تعلین فلیطعن فحقین مطلق آمده و مقید بقطع نیست باصحاب او هم میگویند که حدیث حضرت
 عبد الله بن عمر که در و تخریج امر از رسول ضعیف بقطع آن هر دو آمده و منسوخ بحديث حضرت بن
 عباس است و دیگر آنکه قطع کردن تخریج مال است و او حرام با اتفاق بل کمال است و تجمیع
 علماء گفته اند که مطلق بر مقید حمل کرده شود و زیادت در روایت از ثقه صاحب در روایت
 مقبول است و اضاعت مال در صرف آن بمصارف منبیه می شود و اما در جای که شرع انور
 در صرف آن وارد شده پس شک نیست که آن اضاعت نیست بلکه آن حق است
 که از افعال و مسائل بسیار شجاعان واجب است و الله اعلم مؤلف گفت از این کتاب
 العلم این مذکور است که کتاب علم و تمام او است و در بعضی نسخها و اول کتاب الوضوء
 نیز آمده یعنی این مقام اول کتاب وضوء و شروع آن است **خاتمه** بدانکه کتاب
 علم مثل شکر یک حدود و از احادیث منوعه بنویس بعضی بنهاد متابعات بصیغه تطبیق
 و خبر آن ذکر کرده شد و آن هر دو اند و آن تعلیقات که مؤلف آنها را هرگز درجا
 دیگر وصل نکرد چهار اند یکی از آنها کتاب لایمیر سر تیه و دویم رطل جاری علی عبد الله بن
 انیس و سیوم قصه ضمام در رجوع او بسوی قوم خود و چهارم حدیث انما العلم بالتعلم
 و باقی ازین چهار حدیث اند که هر از آنها موصول اند پس مکرر از آنها سازده حدیث
 اند و باقی شصت و چهار حدیث غیر مکرر اند و مسلم مؤلف را در تخریج احادیث
 مذکور موافقت کرده که در سازده حدیث و آن چهار احادیث معلقه مذکوره اند
 و پنجم حدیث حضرت ابی هریره از اذین الله الی غیره و ششم حدیث حضرت
 ابن عباس اللهم علمه الكتاب و هفتم حدیث او در تخریج کردن پیش از می جاری و ششم
 حدیث عقبه بن جاریث در شهادت مرصع و نهم حدیث انس در اعاده کلمه سه بار و دهم
 حدیث ابی هریره و اسعد الناس بشفا عتی و یازدهم حدیث حضرت علی کرم الله وجهه در
 صحیفه و چهاردهم حدیث ابی هریره در بودن او اگر صحابه از روی حدیث و پانزدهم حدیث
 ام سلمه ما انزل الیله من الغنن و شانزدهم حدیث حضرت ابی هریره غلظت دعائین
 و هجدهم حدیث موافقت او بر تخریج اصل حدیث از صحابی است مگر چه بعضی از مخالفان
 در بعضی بیانات واقع شده باشد و ایضا درین کتاب علم از جهات آثار که موقوف بر صحابه

این کتاب
 از علم

حدیث حضرت بن عمر
 من کذب علی رسولی
 حدیث سلمه بن قیس
 تا ویر و دهم

که امام یا دیگر علما عظام که بعد از صحابه بودند پس آن نیست و دو اثر نه چهار از جمله آنها معلوم
اند و باقی بعد معلق اند این بر ششید گفته که ختم کرد امام بخاری کتاب علم را از صحیح بخاری
به باب من اجاب السائل باکثر ما سال عنه از جهت اشارت بسوی آنکه او در جواب
بغایت و نهایت رسیده از جهت عمل به پند و نصیحت و اعتماد بر صحیحیت و آنچه مدله حق
بشمارد بل شاید توفیق رفیق گردانیده تا شرح کتابت می و کتابایمان و کتاب علم تمام شد
و امید داریم که ایزد و کریم مظهر عظیم به بابت میسر گردانند که این شرح را تا آخر این کتاب
تمام گردانند و بعد ازین در شرح این صحیح مختار عادت خود را بران قرار دادیم که هر راوی
از روایة ثقات را در سابق احوال و بیان کردیم هرگز بعد ازین بزرگوار تعرض نشویم و از او
که ذکر او در سابق نگذشته احوال و در ضمن بناد بیان نمایم بعون الله و توفیق مولف عادت
کتاب الوضوء بسم الله الرحمن الرحیم

یعنی این مکتوب ثابت است در بیان وضوء و باب ما جاء فی الوضوء باب است در بیان
آنچه آمده است در شان وضوء و قول الله عز و جل و باب است در بیان آنچه آمده در
قول خدا می که غایب است و بزرگ است که فرمود یا ایها الذین امنوا اذا قمتم الى الصلوة
فاغسلوا وجوهکم و ایدیکم الی المرافق و امسکوا برؤسکم وارجلکم الی الکعبین
ای آنکسانیکه ایمان آورده بخدای تعالی و بر رسول او و بجمع آنچه ایمان آوردن بان واجب
است و قیاسیکه ایستاده شوید شما بسوی او از نماز پس اول بشوئید روهای خود را و دستها
خود را تا آرنجهای آنها و مسح کنید سرهای خود را و بشوئید پاها خود را تا بهر دو شستارنگ
بدانکه احکام شرعیه اصلیه و فرعیه را از دشمنان از برای مصالح بندکان بر سپیل
تفضل و احسان مشروع کرده است و آن احکام یا دینی اند که تعلق بعبادات فی اعما
دارند و یا دنیوی اند که تعلق بمایعات و مناکحات و جزائنها از معاملات دارند
و شک فینت که احکام دینیه اشرف از احکام دنیویه اند از جهت آنکه مقصود از خلق
اهل اقبال ابرهمن احکام است و ایضا امثال این احکام از برای هر واحد از انام واجب
است از برای حصول سعادات ابدیه و وصول بدرجات سرمدیه و از جمله آنها صلوة و معتم
بر سایر عبادات است از جهت آنکه اخبار و آثار و اجماع فقهاء و امصار و آلات بر فضیلت او و
شهادت بر اقامت او و میگذرد و ایضا او در هر روز پنج بار در تیر تکرار و اتبع می گردد و در

کتاب الوضوء
فی الوضوء و قول
الله عز و جل
یا ایها الذین
امنوا اذا قمتم
الی الصلوة
فاغسلوا وجوهکم
و ایدیکم الی
المرافق و امسکوا
برؤسکم و ارجلکم
الی الکعبین

نیست که آن صلوٰه موقوف بر طهارت و لطافت است و طهارت برد و قسم است
 صغری و کبری صغری وضو از حدث است و کبری غسل از جنابت است و احتیاج فتنه
 انده و از یاد است لهذا مولف کتاب وضو را مقدم بر سائر کتب احکامیه گردانید و لفظ
 وضو در اصل لغت بمعنی حسن و نفاذ است و بنیم و ا و از و مراد معنی مصدری باشد
 که آن عبارت از پاک کردن است و بقیه و او عبارت از آبی است که آن طهارت
 کرده شود و قلیل در هر دو بفتح و او گفته و صاحب مطالع در هر دو بنیم و حکایت
 کرده و کبیر و او عبارت از ظرفی است که آب وضو در او باشد و در اصطلاح فقها
 عبارت از غسل اعضا ثلثه و مسح راس است و چون آیه کریمه مذکوره دلیل بر درستی
 وضو بود لهذا مولف او را در ترجمه باب مقدم ذکر کرد و مولف بقول خود ما جاء
 اشارت بسوی اختلاف سلف در معنی آیه کریمه مذکوره پس اکثر از آنها گفته اند که تقدیر
 کلام درین مقام چنان است اذ اقمتم الی الصلوٰه تجدثین پس قیّد حدث مقبره و مراد است
 با مقصود اصلی سبب است تعالی بمقامات فوت نشود و ایضا لا تفسخ باطل و شاید
 است بر آنکه حدث شرط از برای وجوب وضو است زیرا که حق سبحانه و تعالی جل شانہ در آیت
 تیمم فرموده و انکم تم منی و علی سفرا و جاوا احدکم من الغائط و الا لاستم النساء فقام تجدوا
 ما یقیموا صعبا طیباً و تیمم را مقرون بذکر حدث کرده و آن بدل از وضو است
 و فی در بدل فیض است در اصل و ذکر حدث را در آیه وضو مضمر از آن جهت کرده که تا آن
 آیت طهارت بذکر حدث و نجاسته لازم نیاید چنانچه حق جل و علی شانہ در ابتدا سورہ
 بقرہ فرمود باری المتقین و کلفت باری للضالین الصائرين الی التقوی بعد الله لئلا تأ
 ابتدا آن سورہ مبارکه بذکر ضلالتہ واقع نشود و بعضی گفته اند که امر در بیت وضو
 عام از برای محدث و غیر محدث است و در کلام حذف و تقدیر نیست لیکن آن امر
 در حق محدث مفید و وجوب است و در حق غیر محدث مفید ندب و بعضی گفته اند که این
 امر مفید از برای وجوب بر سبیل الحلاق در ابتدا بود بعد از آن آن منسوخ شد و آن
 مندوب گشت و دلیل آوردند برین قول آنچه روایت کرده شده از عبد الله بن
 خطله انصار ی ان رسول الله صلی الله علیه و سلم امر بالوضوء لکل صلوٰه فلما
 شق علیه وضع عنه الوضوء الا من حدث و آنچه روایت کرده شده از بریده

معنی اول و در
 می شود و معنی دوم
 حقیقت و عبارت
 تقدیر از معنی اول
 از جهت تکلیف
 در وجوب است
 و ندب است
 حق چون است
 بهت گفته شده
 از درین مقام
 ملحق بطلب
 پس اگر چه
 تعبیر عام باشد

اضاری که کان بینی صلی الله علیه وسلم بتوضا عند کل صلوة تمام کان يوم یسجد
 صلی الصلوات یوضو و جب و قال له عمر انک فعلت شیئا لم تکن تفعل قال نعم
 فعلت یعنی از برای بیان چو از این کار را بر سبیل قصد کردم ولیکن در شیخ احکام
 سوره مائده کلام است و بعضی از دو حدیث مذکور جواب کردند که وجوب وضو
 از برای هر نماز از خصائص آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود چنانچه بخاری و ابوداؤد
 و ترمذی از انس بن مالک مرویست کردند که بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم
 که وضو میکرد برای هر نماز پس گفته شد مرا انس را که شاپه میکردید گفت کفایت
 میکرد یکی را از مایان وضو ماذمکه محدث نمی شدیم و نیز دارمی از حضرت عثمان
 رضی الله عنه آورده که گفت وضو واجب کرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم برای
 هر نماز و در روایت احمد و ابی داؤد از حدیث عبد الله بن عامر غیل آمده
 که آن حضرت صلی الله علیه وسلم مامور بود بوضو اگر دن از برای هر نماز طاهر
 باشد یا غیر طاهر و چون شاق آمد بروی امر کرده شد بشوایک نرد هر نماز و نهاده
 شد از روی وضو مگر از مدث و الحال در مقال بسوی نقیبه قول از در مقال جمیع
 نمودیم پس معنی قول او را قتم الی الصلوة فانغسلوا انست که ای جامع مؤمنان
 وقتی که اراده و قصد کنید شما قیام را بسوی نماز پس بر شما لازم است که بشوید
 تا آخر و این از باب ذکر مسبب و اراده مسبب خاص است از جهت آنکه هر غسل
 اختیار می سجوق بقصد و اراده است و این قسم مجاز شائع در استعمال عرب
 و شایع است و بعضی گفته اند که مراد از صلو در آیه کریمه وضو است از جهت
 آنکه او سبب نماز است و معنی کلام آنست که و تکیه است تا ده شوی شما بسوی وضو
 پس غسل کنید و غسل عبارت از ساته است و مسح از اصابت و وجوه جمع وجه است و وجه
 عبارت است از ششهای مثبت موسی سر در اغلب اشخاص تا زنج و تا هر دو کمر
 گوش زیرا که او شش از مواجرات است و مواجرات بر همین قدر مذکور واقع میگردد
 و متوافق جمع مرفعی است و مرفعی آنرا ملاک کنید و هر دو مرفعی و هر دو کعب داخل که فرض
 غسل اندزد مایان بخلاف امام زفر که او شستن آنها را فرض نمیداند و میگوید که طاهر
 در زیر بغل داخل نمی شود چنانچه شب و در باب روزه و تا میگوید که این غایت

در هر نماز
 از جهت
 و طاهر از هر حال
 چنانچه در کتاب
 مذکور است

در هر نماز
 از جهت
 و طاهر از هر حال
 چنانچه در کتاب
 مذکور است

در هر نماز
 از جهت
 و طاهر از هر حال
 چنانچه در کتاب
 مذکور است

از برای استعاطا و آواز غایت است از جهت آنکه اگر این غایت نبود بر این استیعا
 میکرد و طیفه فصل کل محل را و آن غایت که در باب سوم واقع شده از برای امتداد حکم تا
 آن غایت است زیرا که لفظ سوم بر اساک یک ساعت اطلاق کرده می شود و آیدی جمع
 در است و آن از سر انکشتا تا شانه است و مسج عبارت از هر راست تر است و گفته
 با رجوع در آن داخل شود استیعا آن آله شرط نباشد از جهت آنکه مقصود بالذات آله
 نیست بلکه آله وسیله از برای مقصود است پس کفایت کند از آنچه مقصود و وسیله گردد
 اگر چه آن بعضی از او باشد و چون بر محل داخل آید چنانچه در قول و تعالی بر و سکم پس آن محل
 نیز مشبه بآله گردد و استیعا او شرط نباشد پس هر ادب بعضی شده پس مفروض از امام
 شافعی در مسج مطلق بعضی است اگر چه قلیل باشد لیکن بعد از آنکه او را مسج در عرف
 شمرده شود از جهت آنکه او متیقن است و نزد امام ابو حنیفه مسج چهارم حصه است از هر طرف که
 باشد از جهت آنکه رویت کرد مغیره پسر شعبه که بد رستی رسول خدا صلی الله علیه و سلم
 آمد بر خاک توده قومی پس بول کرد و وضو کرد و دست ترا لید بر پیشانی خود و هر دو موزه
 خود و کتاب الله در حق بعضی مجمل بود پس این حدیث بیان آن محل شد و اگر گفته شود که حدیث
 مغیره دلیل از برای حنیفه نیست از جهت آنکه دلالت نمیکند که مسج عین ناصیه فرض است و مدعی
 قدر ربح بر سبیل اطلاق است جواب آنکه حدیث مبارک احتمال تعیین ناصیه دارد و احتمال
 دارد که مراد از بیان مقدار باشد پس بس و اگر او را حمل بر تعیین نایم پس او نسخ باشد و اگر بر
 بیان مقدار او را حمل نایم پس او بیان باشد و شک نیست که خبر و احوال از برای بیان
 کتاب الله است و از برای نسخ احوال نیست پس حمل کردیم او را بر آنچه او صلاحیت او دارد
 نه بر آنچه او صلاحیت آن ندارد و نزد امام مالک مسج تمام سرفرض است لیکن آنچه ذکر کردیم
 جهت بردی است در بیشتر استیعا و اما تحقیق قول و تعالی و از حکم الی الکعبین پس
 در باب بن رفیع صوته بالعلم نزد قول و دلیل للاعقاب من النار گذشته قال لَوْ عَجَزَ
 اللَّهُ وَبَيْنَ النَّاسِ صَلَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ وَتَكْلِيمُ أَنْ قُضِيَ الْأَوْصُوعُ مِنْ مَرَّةٍ قُلْتُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ
 بخاری دیان کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم که بد رستی فرض وضو در اعضا مضومه
 یک یک بار است و احتمال دارد که توفیق بیان مذکور اشارت با پیغمبری باشد که بعد
 ازین نزد حضرت ابن عباس رویت کرده که بد رستی پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم وضو

فصل در استیعا
 استیعا در نماز
 استیعا در سجده
 استیعا در رکعت
 استیعا در روزه
 استیعا در حج
 استیعا در عمره
 استیعا در زکوة
 استیعا در صدقه
 استیعا در فقه
 استیعا در کلام
 استیعا در تاریخ
 استیعا در جغرافیه
 استیعا در طب
 استیعا در فقه
 استیعا در کلام
 استیعا در تاریخ
 استیعا در جغرافیه
 استیعا در طب

قال ابو عبد الله
 انی سمعت الله یقول
 و سلم ان الله یقول
 من و من

کرد یک بار و این بیان فعل از برای محل کتاب بعد واقع شد از جهت آنکه امر
مقتضی از برای طلب نفس فعل است و بر تعدد و تکرار و تعیین عدد از اعداد او را بر کز لایه
نیست پس شایع به فعل بیان کرد که یکبار از برای ایجاب و زیادت بران از برای استیجاب است
و اما حدیث ابی بکر کعب که بدستی پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم وضو کرد یکبار و گفت
بنا وضو لا تقبل صلوة الا به پس در وی بیان مجمل بود و از قول فعل است لیکن او حدیث
ضعیف است که او را این ماجرا خریده و از برای طرق دیگر نیز اند لیکن همه ضعیف اند
و مره مره مرفوع بر خبریت است و احتمال دارد که منصوب باشد و مشغول مطلق باشد
و تقدیر کلام چنان باشد فرض وضو غسل الاعضاء غسل مره و تکریر غطره مره از برای
نما که دو تقریر است یا از برای تفصیل و تفسیق فرض وضو غسل و جریبار و غسل دست
یکبار و بر همین قیاس غسل رجل یکبار و بنا آنچه گفته شود بونبث الکتاب بابا یا آنکه فرض وضو
در هر فرد وضو یکبار است یعنی فرض وضو در وضو و در وضو و در وضو و در وضو و در وضو و در وضو
و بر همین قیاس وضو یکبار وضو و نماز فجر یکبار است و وضو و نماز ظهر یکبار و بر همین قیاس
سائر صلوات پس تفصیل یا نظر به اجزاء وضو است یا نظر بجزئیات او و توجها و موقوفین
موقوفین و وضو کرد رسول مقبول صلی الله علیه و سلم دو دو بار یعنی هر وضوی را از اعضا
مغسوله رسول مختار دو دو بار از جهت مبالغه در تطهیر و تظیف شست و آن را فو علی فو
خوانده است و سبب مزید ثواب و مضاعفه اجر دانسته چنانچه در حدیث زیرین از جید
بن زید آمده ان رسول الله صلی الله علیه و سلم توجها مرتین مرتین و قال هو فو علی فو و تکرار
ثلثا و وضو کرده سه بار و این نهایت مرتبه تطهیر و مبالغه در آن است و استیساغ وضو که
احادیث مبارکه امر آن واقع شده نزد اکثر علماء همین است و در بعضی روایات آمده که در
وضوئی و وضو الانبیاء قبلی و در بعضی روایات آمده و وضو را بر ابراهیم خلیل از من و ثلثا در بعضی
نسخها بدون تکرار آمده و در بعضی نسخها ثلثه بها آمده و گفته اند علی التکلیف و زیاده نکرد در غسل
اعضا مغسوله رسول مختار بر سه بار یعنی در هیچ حدیث صحیح از رسول هیچ نیامده که رسول مختار
غسل را کمتر از زیاده بر سه بار کرده بلکه وارد شده از رسول خدا صلی الله علیه و سلم
زم آنکه کسی که زیاده بران کند چنانچه از عمر و بن شعیب آمده که ان ابی صلی الله علیه و سلم توجها
ثلثا ثلثا ثم قال من زاد علی هذا نقص فقد اساء و ظلم و استناد او جید است لیکن مسلم

و توجها و تکرار
موقوفین و تکرار
و تکرار و تکرار
و تکرار و تکرار

و تکرار و تکرار
و تکرار و تکرار
و تکرار و تکرار
و تکرار و تکرار

بخاری نیست لهذا اقتصار بر ذکر او در ترجمه باب کرد و در باب آورد آنچه تمام مقام
 او باشد و ظهور بفرم طایفه است حکایتنا اشفاق یُنْزِلُ رُوحَهُمْ لَیُفْتَحَ خُطُوبَ خَلْقِهِ
 محله و اسکان نون و نبطا و محله مفتوح و این اسحاق معروف باین راهو است
 قَالَ اَنَا عَبْدُ الرَّتَّاقِ قَالَ اَنَا مَعَكَ يَفْتَحُ بَرْدُ وِصْمٍ كَهْمِاَنَ مِهْلَ فَاصِلَه
 آمد عَنْ هَمَارِ بْنِ مَنبَاهٍ اَنَّهُ سَمِعَ اَبَا هُرَيْرَةَ يَقُولُ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى
 اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَا تَقْبَلُ صَلَوةٌ مِنْ أَحَدٍ حَتَّى يَتَوَضَّأَ كَهْمِاَنَ مِهْلَ فَاصِلَه
 نماز آن کسی که محدث شد تا آنکه وضو کند بعد ازین و مراد بعد م قبول عدم صحت
 است زیرا که قبول عبارات است از ترتب غرض بر چیزی که آن غرض مطلوب از آن
 چیز باشد و شک نیست که غرض از نماز فراغ و منه و امتثال امر به دستعال است پس
 و قتیکه این معنی منتفی شد البته صحت نیز منتفی شد و بعضی اورا تفسیر کردند که او عبارت
 است از بودن عبادت بر وجهیکه موجب از برای ترتب ثواب باشد تا دفع شود
 باین مراد آنچه وارد شده که بعد وقتی که از مولی خود ابقی شود نماز او قبول نشود
 و همچنان حالی شارب خبر لیکن این در حدیث ابی هریره مضر است از جهت آنکه قبول
 فاضل است پس از نفی اولی صحت لازم نمی آید و بعضی از فضلا گفته اند که از حدیث ابی
 هریره لازم می آید که نمازی که در حالت حدث واقع شود صحیح شود و وقتی که بعد از آن
 وضو واقع شود آبی بار خدا یا اگر آنکه گفته شود که اجماع اورا قیاسی کند لیکن از برای
 قائل است که گوید که ممکن است که دفع کرده شود اشکال مذکور از لفظ شارع و این
 اولی از تمسک بدلیل خارج است و آن باین طور است که قول او حتی متوضا و غایبه
 از برای صلوة گردانیده شود نه از برای عدم قبول و معنی کلام چنان باشد
 که نماز یکی از شما و قتیکه محدث شود تا آنکه وضو کند قبول کرده نمی شود
 و این نهایت دقت است و الله اعلم و مراد از قول او من أحدث مطلق محدث
 است خواه پیش از نماز محدث باشد یا در میان نماز محدث شود و مراد از
 نماز در قول او صلوة من أحدث صورت نماز است یا نماز حقیقه یا
 لیکن باعتبار آنکه آن چنانچه در قول حق سبحانه جل شانه
 وَ اَتُوا نِسَاءَكُمْ آمَنَوا لَهُمْ وَ اَقْبَعُوا

حکایتنا اشفاق
 یُنْزِلُ رُوحَهُمْ
 لَیُفْتَحَ خُطُوبَ
 خَلْقِهِ
 محله
 مفتوح
 و این
 اسحاق
 معروف
 باین
 راهو
 است
 قَالَ
 اَنَا
 عَبْدُ
 الرَّتَّاقِ
 قَالَ
 اَنَا
 مَعَكَ
 يَفْتَحُ
 بَرْدُ
 وِصْمٍ
 كَهْمِاَنَ
 مِهْلَ
 فَاصِلَه
 آمد
 عَنْ
 هَمَارِ
 بْنِ
 مَنبَاهٍ
 اَنَّهُ
 سَمِعَ
 اَبَا
 هُرَيْرَةَ
 يَقُولُ
 قَالَ
 رَسُولُ
 اللَّهِ
 صَلَّى
 اللَّهُ
 عَلَيْهِ
 وَسَلَّمَ
 لَا
 تَقْبَلُ
 صَلَوةٌ
 مِنْ
 أَحَدٍ
 حَتَّى
 يَتَوَضَّأَ
 كَهْمِاَنَ
 مِهْلَ
 فَاصِلَه

کلام مدت پست سال ابراهیم حربی گفته که شنیدم من آنکه بد رستی حضرت عمر رضی الله
 عنه ابا سعید مقبری را بر کندن قبر نامقرر کرد و ایند پس نام کرده شد و او را مقبری و نعیم را
 بزنجی کرد و آن عود و مانند آن در سجد نبوی مقرر کرد و ایند پس نام کرده شد و او را
 مجر و تودی گفته که مجر بر سبیل حقیقت صفت از برای پدر او عبد الله است
 و نعیم را مجر بر سبیل مجاز میگویند از جهت آنکه او پسر آنست قال رقیة مع ابی
 هر یک علی علیه السلام گفت نعیم که بالا شد من همراه حضرت ابی هریره بر پشت
 منبیه محترم از رسول اکرم صلی الله علیه وسلم و رقیة یکسر قاف است و صاحب
 مطالع فتح قاف را بهمه و بنجر از همه حکایت کرده پس سألنی از نعیم سوال
 کرده که آن حافظ حدیث نبوی بر پشت یام آن سجد نبوی چه کرد جواب داد که
 وقت آنکه و نمود کرد و طهارت ساخت با آن سائل عود کرد و گفت که حضرت ابی
 هریره در آن مقام از نعیم کلام چه گفت پس جواب داد قال لانی سمعت النبی
 صلی الله علیه وسلم یقول گفت که بد رستی من شنیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
 را میگوید و لفظ مضارع درین موضع واقع شده از برای استحضار بصورت با ضمیمه
 یا حکایت از و اگر نه چنین باشد پس سائل در کلام قال بلغض باضی بود از آنست
 که بد رستی کرده من و مدت دو قسم است یکی اتمه دعوت است که آن عبارت
 است از جمیع آنکه سنانکه ایزد علام رسول علیه السلام را با نهامبعوث کرده خواه
 مؤمن باشند خواه کافر و دویم امت اجماع است که آن عبارت از آن
 کسانی است که تصدیق و اذعان باو کرده باشند و این مختص مسلمانان است
 و در این مقام همین معنی است یدعونک یوم القیامة خوانده می شوند در
 روز قیامت یا نام کرده می شوند در روز قیامت غل غل پشانی سپید یا در میان
 که آنها مفید پشانی باشند یعنی سفید روی و غره بضم غین مجر و تشدید را
 مجله جمع اغر است یعنی صاحب غره و غره در محل لغت عبارت از لغه سفید
 است که در پشانی اسپ می باشد بعد از آن استعمال در شهرت و جلال و طیب
 اگر و مقال کرده شده و مراد بآن غره درین مقام نوری است که در رویهای
 آنکه محمد صلی الله علیه وسلم در روز قیامت باشد محمدین دست و پای سفید

قال رقیة مع ابی هر
 هر یک علی علیه السلام
 گفت نعیم که بالا شد
 من همراه حضرت ابی هر
 یره بر پشت منبیه مح
 ترم از رسول اکرم صلی
 الله علیه وسلم و رقیة
 یکسر قاف است و صاحب
 مطالع فتح قاف را به
 همه و بنجر از همه حکا
 یات کرده پس سألنی از
 نعیم سوال کرده که آن
 حافظ حدیث نبوی بر پ
 شت یام آن سجد نبوی چ
 ه کرد جواب داد که
 وقت آنکه و نمود کرد
 و طهارت ساخت با آن س
 ائل عود کرد و گفت
 که حضرت ابی هریره
 در آن مقام از نعیم ک
 لام چه گفت پس جواب
 داد قال لانی سمعت
 النبی صلی الله علیه و
 سلم یقول گفت که بد
 رستی من شنیدم پیغم
 بر خدا صلی الله علیه
 و سلم را میگوید و لظ
 ه مضارع درین موضع
 واقع شده از برای اس
 تحضار بصورت با ضمی
 مه یا حکایت از و اگر
 نه چنین باشد پس سائ
 ل در کلام قال بلغض
 باضی بود از آنست که
 بد رستی کرده من و م
 دت دو قسم است یکی
 اتمه دعوت است که آن
 عبارت است از جمیع آن
 که سنانکه ایزد علام
 رسول علیه السلام را با
 نهامبعوث کرده خواه
 مؤمن باشند خواه کاف
 ر و دویم امت اجماع
 است که آن عبارت از آن
 کسانی است که تصدیق
 و اذعان باو کرده باش
 ند و این مختص مسلمانان
 است و در این مقام
 همین معنی است یدعونک
 یوم القیامة خوانده
 می شوند در روز قیامت
 یا نام کرده می شوند
 در روز قیامت غل غل
 پشانی سپید یا در میان
 که آنها مفید پشانی
 باشند یعنی سفید روی
 و غره بضم غین مجر و
 تشدید را مجله جمع
 اغر است یعنی صاحب
 غره و غره در محل لغت
 عبارت از لغه سفید
 است که در پشانی اسپ
 می باشد بعد از آن
 استعمال در شهرت و
 جلال و طیب اگر و
 مقال کرده شده و
 مراد بآن غره درین
 مقام نوری است که
 در رویهای آنکه
 محمد صلی الله علیه
 و سلم در روز قیامت
 باشد محمدین دست و
 پای سفید

کرده شده یا در مالیکه دست و پایی سفید کرده شده باشند و این آثار اَوْضُوع
 از علامتهای و نشانیهای وضو و محمل بها، جمله بعد از آن یکم شده با خود از تجلیل
 است و آن عبارت از سپیدی است که در سه پای از پاهای اسپ باشد و او در
 اصل ما خود از تجلیل یکسره جمله است و آن در زبان اهل مقال عبارت از خال است
 و مراد از دیرین مقام نیز نور تام است که در دست و پای انسان مسلمان بجا می آید
 مستعان در روز قیامت از سبب وضو و طهارت باشد و همین حدیث مبارک
 از اهل کمال علیی استمدال بر آن کرده که وضو و طهارت از خصائص این امت است
 و درین بحث و نظر است زیرا که نزد مولف ثابت شده و در قصه خاتون ساره
 بهر آن بادشاهی که او را با برادر حضرت اسماعیل داده بود که بدرستی آن بادشا
 بی انتباه در میان سرای خود چون قصد قرب و نزدیکی بسوی آن خاتون صالحه
 گردید پس آن خاتون صالحه ایستاده شد و وضو کرد و نماز را ادا کرد و در
 قصه چرخ راهب نیز ثابت شده که بدرستی او ایستاده شد و وضو ساخت
 و نماز ادا کرد و پسر کلام کرد همراه غلام یا مرید غلام و گفت که ای غلام پدر
 تو کیست آن غلام گفت که پدر من فلاطی است پس ظاهر آن است
 که آنچه مختص باین امت است آن غره و تجلیل است نه اصل وضو و
 طهارت و بعضی از علماء اعتراض کردند بر علیی حدیث رسول علیه السلام
 که فرموده خدا وضوئی و وضو، الانبیاء قبله و لیکن این حدیث ضعیف
 است و از جهت ضعف احتجاج و تمسک با وجه نیست و ایضا احتمال دارد که
 وضو از نعمات انبیاء و کرام و این امت رسول علیه السلام باشد و در جمیع سال
 انبیاء را در و شریعت نباشد و لیکن این منقوض بقصه چرخ مذکور است و قول او
 من آثار الوضو، بعضی و او است و احتمال دارد که نفع او باشد و مراد با آب وضو
 باشد حقن احتیاج و آنکه آن بیگانه غرضه قلبه مع عمل پس هر کسی که قدرت
 و توانائی دارد از شستن آنکه دراز کند پیدی روی خود را پس غرضه که کند آنرا یعنی پس در آن
 را و رسول علیه السلام درین کلام اکتفا بذکر غره از ذکر تجلیل نمود و از جهت
 آن که ذکر یک از آنها دلالت می کند بر دیگری و این در

و این حدیث
 ضعیف است
 و در بعضی
 نسخ
 حذف شده

و این در کلام عرب بسیار شائع و ذائع است چنانچه حتی سبانه جمل نشانه در کلام خود
فرموده سبانیل تعظیمکم و مرا در گفته تعظیمکم الح و الب و ا قهه را بر ذکر غره با وجود آنکه لفظ او
مؤنث است از جهت آن کرد که محل غره اشرف از اعضا و ضو و اول موقع نظر زدن
انسان است و در روایت مسلم ذکر هر دو آمده و لفظ او چنان است فلیط غره و تجیل
و رافعی از بعضی علماء نقل کرده که لفظ غره گاه به هر یک از غره و تجیل اطلاق کرده می شود
و این بطلان گفته که حضرت ابی هریره ذکر غره کرده و مراد از تجیل گرفته از جهت آنکه در وجه
الطالت زیادت و غسل و طهارت ممکن نیست و درین نظر است زیرا که قول او مستلزم
از برای قلب لغت است و آنچه او نقل کرده ممنوع است زیرا که اطاله در وجه نیز ممکن است
مانند شسته شود و او را تا صغیر کردن مثلا و اختلاف کردند علماء که چه قدر از تطویل تجب
در تجیل است بعضی گفته اند که تا نشانه در آن مستحب است و این از حضرت ابی هریره بر سیل
روایت و در روایت ثابت شده و از این عمل بطریق فعل بعضی گفته اند که زیادت تا نصف
باز و نصف ساق مستحب است و بعضی زیاده ازین گفته اند این بطلان گفته که طاله از
مالک گفته اند که زیادت بر مرفق و کعبه مستحب نیست از جهت آنکه رسول علیه السلام فرمود
من زاد علی هذا فقد اساء و ظلم جواب آنکه مراد از قول او من زاد زیادت در عدد مراتب است
پس بس و قرینه بردی سیاق کلام است و روایت مسلم صحیح در استحباب است پس
بمجرد احتمال قول مذکور متعارض همه آن روایت صحیح نمیشود و اما آنچه آنها دعوی کردند که
علماء بر خلاف مذکور ابی هریره اجماع کردند پس آن مرد و دست با آنچه نقل کردم از حضرت
ابن عمر و اما آنچه تاویل کردند آنها طاله مطلوب را بعد اومت مرغوب بر وضو پس مدفوع
است بآنکه راوی معنی حدیث که او را روایت کرده عالم ترا از غیر خود است و چگونه
این سخن نباشد و حال آنکه او تصریح کرد بر رفع آن سبوی شارح و تصریح کرده است با استحباب
آن اطاله جمعی کثیر از سلف و اکثر شافعیه و حنفیه و معتزله گفته اند که رسول علیه السلام
فلیفعل کف و لقیط فلیط از جهت اختصار و اخترا از تکرار و مراد از حدیث مبارک آنست
که هست من وقتی که خوانده می شوند بر رؤس اشهاد یا بسوی جنت از جمله عباد البته آنها
باین علامت مقرون یا باین اسم موسوم باشند و در حدیث مبارک من فایده است اول
آنکه وضو کردن بر پشت یا بر سینه جائز است و او از باب وضو در مسجد است و قومی او را

چیزی معین را از مدینه نماند باد و جز آن در میان نماند که آیا آن مرد مجرد آن خیال
از نماز خود برگردید یا در پشت خال آن نماز مستقیم باشد و بسوی آن شک و خیال
الغایت نمکند و شک بر صیغه معلوم آمده چنانچه در طرق دیگر بر سبیل تصریح آمده که
آن حکم گفت سالت رسول الله صلی الله علیه وسلم عن الرجل یسیر بنارین
شاکه همان را وی است و در مسامسکی بضم شین معجم آمده چنانچه او را نووی
ضبط کرده و گفته که راوی نام شاکه نگرفته و الرجل بضم لام بنابر حکایت است
و او دو مابعد او در محل نصب است و تکبیل بضم اول و فتح خاء معجمه و تشدید یاء مشاء
آخره مفتوحه آمده و آن معنی ظن است و ظن درین مقام بمعنی عام است که شامل
است مر آن اعتقاد را که مساوی الطرفین باشد یا یکی از دو طرف آن راجح باشد
و دیگر مرجوح و معنی قول او آنکه یکدشئی فی الصلوة آنست که آن مرد میباید چیزی را
خارج از خود در نماز چنانچه در روایت اسماعیلی صحیح آمده و لفظ او چنان است
یخیل الیه انه یخرج منه شیء و درین کلام اقرار است از دشمنی مستقدر بنام حاصل او
چنانچه عادت بعضی اعراب از جهت استیحاء بر آن واقع شده فقال لا یفعلی الا لا یضرب
پس فرمود رسول مجود که نگردد از نماز و لفظ او از برای شکست و آن شک بحسب
ظاهر از عبد الله بن زید است و معنی هر دو لفظ یکی است زیرا که فیقل ماخوذ از القتال
بمعنی انصراف است حتی کنیم صوغا و یجحد زحاما آنکه می شود او را را یا بیاید بر
سبیل خرم و یقین دارد او را رسول علیه السلام باین کلام تصریح کرده و نفع مذکور
از حدیث نیست بلکه جواب را رسول کامل خارج بر وفق سوال سائل کرده و نفی ماسوا
او را و لازم نیاید چنانچه در کتب اصول محقق شده بلکه گوئیم که هر آنچه خارج از سبیلین
شود در معنائی او است و گاه از مصلی با و خارج می شود و او از سبب اصیت و قیمت
او از آن نمی شود و بوی آن در نمی یابد و حاصل آنکه و قتیکه معنی وسیع تر از اسم
باشد البته حکم دائر بر معنی باشد نه بر اسم و این اصل عظیم در شرح رسول که هم است
که هر آنچه مجرم و یقین ثابت با پیش آن شک مرفوع و زائل نگردد چنانچه کسی که یقین داشت
بیکان پس شک در وفراحم آن یقین نمیشود و فروغ این اصل بسیار است چنانچه
در کتب فقه مذکورند و از امام مالک آمده که اگر شک در حدیث کرد بعد از یقین هم ظاهر

فقال لا یفعلی
او را یقین است
حتی یسبح صوغا
او یسبح چنانچه

و مراد مولف ازین عبارت آن است که سفیان محدث اول از آن حدیث را مختصر
 نقل کرده بعد از آن او را بار دیگر بطول روایت گردیت عند خالقی میمونه لیسله
 که شب کردم من نزد خواهر مادر من که آن میمونه دختر حارث است در یک شب و میمونه
 حرم محترم از رسول مکرم است و احوال او در سابق گذشته و او خواهر بابا به بنم لام
 وید و بابا موحده دختر حارث بلایه است که زوجه عباس و مادر عبد الله و فضل و جز
 آن است و او را ام الفضل گویند فقام النبی صلی الله علیه و سلم من اللیل پس ایستاد
 و بیدار شد مغیر خدا صلی الله علیه و سلم از شب و این قول مجمل بود پس او را ام الفضل کرد
 بقول خود قلنا کان من اللیل فقام رسول الله صلی الله علیه و سلم پس هرگاه
 موجود و متحقق شد بعضی از آن شب ایستاد رسول خدا صلی الله علیه و سلم و در بعضی
 نسخها کلمه فی به بدل کلمه من آمده و معنی هر دو یک است فقام من شیخ معلق
 پس و نه و اگر در شبی که اویزان کرده شده بود در آن خانه و شن بقیه شین معجمه
 و تشدید نون است و در بعضی روایات معلقه بتا زانیت آمده و آن بسنه
 برتاویل شن بقرینه است و ضو و خفیف و ضو و سبک و همین نظر دلاله بر ترجمه
 باب میکند خفیفه عن و یقلله موصوف بصفة تخفیف میکند او را عمر و پسر
 دینار و موصوف بصفة تخفیل میکند آن عمر او را و این کلام در الفاظ ابن عباس
 درج از سفیان بن عیینه است و فرق در میان تخفیف و تخفیل آن است که اول از باب
 کیف مقابل از برای تخفیل است و ثانی از باب کم مقابل از برای تخفیف این ابطال گفته که مراد
 به تخفیف غسل تمام اعضا بآب قلیل است و مراد از تخفیل اکتفا بر یک بار است
 و این ادنی است از آنچه ناز با و با نرخی شود و تحریث او را خفیف از آن جهت گفت
 که او میدانست که رسول اکرم صلی الله علیه و سلم از جهت فضل و طلب ثواب جزو
 وضو و سه بار میکرد و اکتفا بر یک بار نسبت به بار تخفیف است و این نیز گفته
 که مراد به تخفیف عدم کثرت آب است و قیاس دایستاد که ناز میکند فو ضو است
 یعنی بآب وضو پس وضو کردم من وضوئی که آن مثل و مانند بود از آنچه وضو کرده
 بود رسول خدا صلی الله علیه و سلم و در مائمه مساوات از جمیع وجوه مشهور نیست
 چنانچه بعضی گفته اند نشتر جنت فتمت عن کیسار (۱) پسر آدم من پس ایستاده شد

عند خالقی
 میمونه لیسله
 فقام النبی
 علیه و سلم
 من اللیل
 قلنا کان
 من اللیل
 فقام رسول
 الله صلی الله
 علیه و سلم
 فقام من شیخ
 معلق و ضو
 و خفیفه
 عن و یقلله
 موصوف بصفة
 تخفیفه عن و
 یقلله موصوف
 بصفة تخفیل
 میکند او را
 عمر و پسر
 دینار و موصوف
 بصفة تخفیل
 میکند آن عمر
 او را و این
 کلام در الفاظ
 ابن عباس درج
 از سفیان بن
 عیینه است و
 فرق در میان
 تخفیف و تخفیل
 آن است که اول
 از باب کیف
 مقابل از برای
 تخفیل است و
 ثانی از باب کم
 مقابل از برای
 تخفیف این
 ابطال گفته که
 مراد به تخفیف
 غسل تمام
 اعضا بآب قلیل
 است و مراد از
 تخفیل اکتفا بر
 یک بار است و
 این ادنی است
 از آنچه ناز با
 و با نرخی شود
 و تحریث او را
 خفیف از آن
 جهت گفت که
 او میدانست که
 رسول اکرم صلی
 الله علیه و سلم
 از جهت فضل
 و طلب ثواب
 جزو وضو و سه
 بار میکرد و
 اکتفا بر یک بار
 نسبت به بار
 تخفیف است و
 این نیز گفته
 که مراد به
 تخفیف عدم
 کثرت آب است
 و قیاس دایستاد
 که ناز میکند
 فو ضو است
 یعنی بآب وضو
 پس وضو کردم
 من وضوئی که
 آن مثل و مانند
 بود از آنچه
 وضو کرده بود
 رسول خدا صلی
 الله علیه و سلم
 و در مائمه
 مساوات از جمیع
 وجوه مشهور
 نیست چنانچه
 بعضی گفته اند
 نشتر جنت فتمت
 عن کیسار (۱)

ام ایمن که نام او برکه است و او مولات از برای پدر رسول علیه السلام عید اند پس
 عید المطلب بود و او دین و پرورنده آنحضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم
 بود چنانچه فرمود ام ایمن امی بعد امی و آسامة و پدر او و جد او از جمله اصحاب
 رسول ادب اند و او پدر او هر دو مولائی رسول مقبول بودند و او را رسول خدا
 صلی الله علیه و سلم عالم کرده بود و عمر او در آن حال هژده سال بود و رسول با کمال
 وفات یافت و عمر او در آن حال پست سال بود و آن روز دیت کرده شده اند
 رسول خدا صلی الله علیه و سلم بمقدار یک صد و پست و هشت حدیث
 که امام بخاری از جمله آنها هفده حدیث ذکر کرده و مناقب و فضائل او پدر او
 بسیارند و او بودی قری نازل و قییم شد و در همان مکان بعد از قتل حضرت
 عثمان بر اصح اقوال از اهل کمال وفات یافت و این حدیث مبارک در موطا
 امام مالک ثابت است و رجال اسناد او همه مدنی اند **اِنَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ**
 که بدستی کریب شنیده اسامة را که می گوید دفع رسول الله صلی الله علیه
 و سلم من عرفه که روان شد بیکبار رسول بخمار و نسرود آمد بپرعت تمام
 رسول علیه السلام از کوه عرفه که در روز عرفه حاجیان بر آن کوه ایستاده میشوند
 و توقف بر آن کوه از جمله ارکان حج است چنانچه رسول علیه السلام فرمود من
 وقف بعرفه فقد تم حجه و آن کوه را چنانچه عرفات می نامند قال الله تعالی
 فاذا افضتم من عرفات فمخا انکم عرفه نیز برو اطلاق میکنند یا معنی است
 که پائین آمد رسول خدا صلی الله علیه و سلم و باز گشت از توقف روز عرفه
 که بکوه عرفات می باشد بسوی مزدلفه و منی و عرفه روز نهم از ماه ذیحجه است حتی
 اذا کان بالثعب تا وقتی که شد برایی که در آن کوه معروف و مشهور نزد حاجیان
 است و شعب بکمر شین معجزه و سکون عین مهله آمده نزل فرود آمد قبال رسول
 کرد ثم قضا پست و وضو کرد و کشتیخ الوضوء تمام و کامل نکرد وضو را و صبح
 بضم یاء از سبانه است ماصل آنکه وضو خفیف نمود و فقلت الصلوة
 یا رسول الله پس گفت من که آیا اراده میکنی یا ادا میکنی
 تا بر ای رسول خدا چنانچه در روایت اصیل آمده و

رتبه سید محمد
 دفع رسول الله
 علیه السلام
 و سلم من عرفه
 حقیقی از کلمات
 بالثعب
 قبال رسول الله
 و سلم
 فقلت الصلوة
 یا رسول الله

او بحث است از جهته آنکه فعل رسول علیه السلام که مجرد از قرائن باشد دلالت نمیکند مگر بر
 ندب و استحباب و اما قول او که گفته که اگر نماز پیش از رسیدن بمزدلفه جائز میبود البته
 رسول علیه السلام او را از وقت مقرر خود او مؤخر میگرد پس منوع است زیرا که آن فعل
 رسول علیه السلام جائز است که از برای میان جواز تاخیر یا بیان استحباب تاخیر باشد از
 جهته آنکه اصل عدم جواز است و ایضا خطای گفته که درین حدیث مبارک دلیل است بر آنکه
 نماز دیگر در میان نماز مغرب و عشاء نیست و اذان از برای هیچ یکی از آن دو نماز نیست
 نیست بلکه از برای هر یکی از آن دو نماز اقامت بعد از آنکه در وقت و ایضا در نیت
 دلیل است بر آنکه عمل سیر در میان دو نماز قاطع از برای نظام جمیع آن دو نماز نیست از
 جهته قول او که گفت ثم اناخ کل انسان و لکن سخن و کلام در آن هر دو کند و لکن درین
 قول او نیز بحث است زیرا که درین حدیث چیزی نیست که دلالت کند بر قطع عمل کثیر و عدم
 قطع عمل سیر بلکه دلالت میکند بر عدم قطع بر سبیل اطلاق برابر است که آن عمل کثیر باشد
 یا سیر و پنجم آن نیست در نیت مبارک آنچه دلالت کند بر آنکه تکلم میان آن دو نماز جایز
 نیست و تکلم جمیع تاخیر همین است زیرا که در اتصال دو اذان نیست و اما مسئله
 اذان پس ثابت شده است در روایت جابر رضی الله عنه که بدرستی رسول خدا صلی
 الله علیه و سلم در حجة الوداع نماز خواند بمزدلفه نماز مغرب و عشاء و یک اذان و بعد از
 اقامه و زیادته که از رتبه منقول باشد مقبول است و در نیت مبارک نیست مگر عدم
 قرض از برای اذان و در وی قرض از برای عدم اذان هرگز نیست و از نیت مبارک
 نیز معلوم شد که رسول علیه السلام وضو اول را از آن جهت اسباب نکرده که غرض
 او آن طهارت اداء نماز نبود و چون در باد ویم غرض است بر اداء نماز بود و این اذان
 بار اسباب وضو کرد و ایضا در نیت مبارک دلیل است بر آنکه وضو کردن از برای
 دوم بر طهارت مشروع است از جهته آنکه رسول مقبول با وضو اول بیح نماز اداء
 نکرد و اما آن کسی که گفته که مراد بوضو درین مقام استحباب است نه وضو شرعی پس
 قول او باطل است از جهته آنکه در روایت دیگر آمده فضیلت اصحاب علیه دیتو نماز
 از جهته آنکه درین روایت گفته و لم یسبح الوضوء مع و لکن حمل لفظ وضو بر وضو
 شرعی لازم است زیرا که در موضع خود مفسر شده که چون از برای لفظ وضو باشد

که بد رستی ابن عباس وضو کرد و غسل و نموده پیش روی خود را و این فایده تفصیل
 است که میان جمال و مفصل نمی آید پس سائلی آمد و سوال کرد که چگونه شست
 بروی خود را گفت اخذ غزفه مین مآء گرفت ابن عباس یک کف دست
 پرازا آب و در بعضی نسخها فاخذ آید و برین تقدیر فایده تفسیریه باشد مضمضه
 پس جنباند و در فرامی و بن آب را بان غزفه فاستنشقی و داخل کرد از آن غزفه
 آب را در بینی و اگر گرفته شود که مضمضه و استنشاق در غسل وجه داخل نیست پس
 چگونه داخل کرد او را در تحت آن جواب آنکه آن هر دو را نیز حکم وجه دارد
 از جهت آنکه آن هر دو وجه اند اگر چه مواجبت در میان آنها گاه و گاه واقع میشود
 لهذا آن هر دو در غسل از جنابت فرض شدند لیکن مراد بوجه در قول اول عام
 اند و وجه مفروض و مسنون است و دلیل بروی آن است که راوی ذکر وجه
 را بعد از ذکر مضمضه و استنشاق بغزفه متعلقه مکرر کرد و بر قول مشهور از جهو
 گردانیدن آب در دهن در مضمضه شرط نیست لیکن مبالغه در مضمضه مسنون است
 و مبالغه در آن نیز بعضی عبارات از غزفه است و نزد بعضی عبارت از پر کردن
 دهن بآب و کمال استنشاق برسانیدن آب است بسوی داخل سوراخ بینی
 و مذهب کردن او به نفس بسوی افعالمی او و بدانکه در کیفیت جمع مضمضه و
 استنشاق پنج وجه است اول آنکه آن هر دو یک غزفه جمع نماید که اول آن
 یک غزفه مضمضه کند سه بار بعد از آن از همان غزفه استنشاق کند سه بار و دوباره
 آنکه جمع کند میان آن هر دو یک غزفه لیکن اول مضمضه کند پست استنشاق کند بعد
 از آن باز از همان غزفه اول مضمضه کند پست استنشاق کند و لفظ راوی احتمال این هر چه
 دارد و سوم آنکه مضمضه و استنشاق نماید بیه غزفه که از هر یک غزفه اول مضمضه پست استنشاق
 کند و چهارم آنکه فصل کند میان آن هر دو و بدو غزفه پس مضمضه کند از یک غزفه سه بار پست
 استنشاق از غزفه دیگر سه بار و پنجم آنکه فصل کند میان آن هر دو و بشش غزفه اول سه
 غزفه مضمضه کند سه بار پست بیه غزفه و یکبار استنشاق کند سه بار و واضح آن است
 که فصل وجه ذایع است و تودی گفته که آن وجه ثالث است و اتفاق
 کردند بر آنکه مضمضه بر هر قول مقدم بر استنشاق است لیکن

فایده تفسیریه
 است
 بین ماء
 مضمضه
 و استنشاق

لیکن اختلاف کردند که آن تقدیم واجب است زیرا که آن هر دو عضو مختلف اند یا تسبیح
 است مانند تقدیم عضو راست بر چپ و اینها اختلاف کردند و مضمعه است تشاق
 بر چهار مذنب پیش مذنب امام مالک و شافعی است که آن هر دو در وضو و غسل
 مسنون اند و مشهور نزد امام احمد است که آن هر دو در آن هر دو واجب اند
 و مذنب امام ابی حنیفه است که آن هر دو در غسل واجب و در وضو سنت اند و
 مذنب داؤد و طاهری است که استنشاق واجب در وضو و غسل مضمعه است در آن
 هر دو است و ابن بطال گفته که دلیل مذنب اول است که فرض در وضو نیست مگر آنچه
 او را از درحان در میان قرآن ذکر کرده یا او را رسول علیه السلام واجب رکافه السلام
 گردانیده یا آجاع علماء کرام بر آن واقع شده و همه در آن هر دو متقی اند و ایضا در آن
 چیز است که ظاهر باشد نه آنچه باطن باشد لهذا شستن باطن هر دو چشم واجب نشد
 و دلیل امام ابی حنیفه است که رسول علیه السلام فرمود تحت کل شعرة جنبه فیلوا الشعر
 و انقوا لبثه و مشک نیست که شستن موجب بینی بخار استنشاق و شستن دندان
 و هر دو لب بجز مضمعه حاصل نمیشود پس آن هر دو واجب شدند در غسل نه در وضو
 و نیز فرمود انفس از یک جهت در حکم ظاهر اند لهذا اگر یکی طعام در آن هر دو بنهد موجب فطر
 نکرد و اگر زنی شیر در دهان و پستی لعلی بنهد بی آنکه در شکم وی رود حکم رضاع ثابت
 نکرد و همچنین نه در آن هر دو وضو واجب نکرد و بوقوع نجاسته در آن هر دو شستن
 واجب شود و از یک جهت در حکم باطن اند لهذا با بقاء ريق و نجاسته روزه باطل نشود
 و همچنین نزد ص آن هر دو نزد انفساح فم ظاهرند و نزد انطباق
 فم باطن اند پس آن هر دو را در غسل فرض مقرر کردیم و در وضو سنت از جهت
 رعایت هر دو جهت و تکمیل این حکم نکردیم زیرا که درایت غسل فاکله و البیضاء مبالغه
 آمده و در وضو فاکله و البیضاء مبالغه و ایضا در عکس حکم حرج بسیار لازم می
 آید و ایضا حدیث از حضرت عایشه رضی الله تعالی عنها آمده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم
 وضو نکرد و مضمعه و استنشاق نکرد و فرمود که هذا وضو و لا یقبل الصلوة الا به و دلیل
 آنکه کسی که در نیت واجب کرده است که حق سبحانه و تعالی را بخواند و لا یقبل الا عابسه
 بسبیل حق نیت خواندن و وضو نیز همچنان فرموده پس بر آنچه دیدی از آن دو طهارت

آن ولد را یعنی شیطان بگویند که آینه دل را هیچ وجهی از وجود ضرر جانند بلکه آن
 ولد صالح و خالص باشد و قول اولم یعنی سره جزای از برای کلمه لو هست و در و حرکات
 ثلثه در را، مهله جائز است این بطل گفته که درین حدیث مبارک تیز کردن
 و برانگیختن است بر ذکر خدای تعالی در هر حال و دوری است که تقصیر نزد است را
 هر عمل مستحب است تا تیمن و تبرک حاصل کرد و دستش را بر آنکه میسر هر
 عمل خدای تعالی است و آن برای همین او را امام مالک نزد ابتدای و نهو است
 درسته و یعنی گفته اند که تسبیح در ابته او وضو فرض است زیرا که رسول علیه
 السلام فرموده که لا وضو لمن لم یسبح بحمده امام احمد گفته که در باب اشتراط
 تسبیح در وضو هیچ حدیثی صحیح نشده و اگر مسلم غایم که حدیث مذکور صحیح است
 پس معنی او آنست که کمال وضو نیست برای کسی که تسبیح نکند چنانچه قول او
 لا صلوة لجماع المسجد الا فی المسجد محمول بر همین معنی است و ایضا در غسل از وضو است از معنی
 غیر او را واجب نمیکند و اندر آنکه اجماع بر آن منعقد شد که هر کسی که غسل کرد و وضو
 نکرد و نماز خواند پس نماز او صحیح و تمام است و الله تعالی اعلم **باب** ما یقول
 عند الخلاء **باب** است در بیان آنچه گوید نزد آبدست های و خلا الفیض ثانی و در حدیث
 نقض آید است را گویند از جهت آنکه انسان در وی نفوت میکند حتی تا آدم قال انا
 سبغت بغمثین معجمه عن عبد الله بن عمر بن الخطاب بن مسعود قال قال رسول الله
 انما یقول گفت عبد العزیز که شنیدم حضرت انس بن مالک را که میگوید در قول او
 یقول استحضار قول است که ان الی نبی صلی الله علیه و سلم که بود
 پیغامبر خدا صلی الله علیه و سلم یعنی عادت آن رسول مختار بر سبیل ستمار
 آن بود و از داخل الخلاء نکالت وقتی که می درآمد در جای نقض طهارت
 می گفت و مراد آن است که وقتی که اراده دخول خلا می کرد می گفت
 از جهت آنکه ذکر نام ایزد علام در آن مقام بعد از دخول غیر مستحسن است
 و نیز تاموافق و مطابق با روایت دیگر شود که در لفظ اراده بر سبیل تصریح ذکر
 و تسبیح یا فقه چنانچه **بسم الله الرحمن الرحیم**
أعوذ بالله من الشیطان الرجیم

این حدیث صحیح است
 و در حدیث دیگر آمده است
 که هر کس که وضو کند
 و تسبیح بخواند
 نماز او صحیح است
 و در حدیث دیگر آمده است
 که هر کس که وضو کند
 و تسبیح بخواند
 نماز او صحیح است
 و در حدیث دیگر آمده است
 که هر کس که وضو کند
 و تسبیح بخواند
 نماز او صحیح است

و عقبه و جمیع مشاهد همراه رسول شهادت حاضر شده بود و رسول خدا صلی الله علیه و سلم در وقت قدوم خود بدین مقدمه بروی مدت یکماه نزول کرد بعد از آن مسکنهای رسول مقبول و مسجد او بنا کرده شد و او بر این عباس بلده بصره وارد شد پس ابن عباس باو گفت که ای ابوالیوب من الحال از مسکن و ماوی خود از برای تو بیرون می آیم چنانچه تو از برای رسول مقبول از مسکن و ماوی خود بر آمده بودی پس تمام سرای خود بیع متعلقات او از برای او و پست هزار درم و چهل عیبه از برای او داد و کینت او بر رسم او غالب در دست حال شده و از دور و بیت کرده شده احادیث رسول خدا صلی الله علیه و سلم بمقدار یکصد و پنجاه حدیث که امام بخاری از جمله آنها هشت حدیث آورده و همراه حضرت علی رضی الله عنه در جنگهای او رفیق بود و در سال پنجاه و در جالیکه او غازی بوده و ولایت قسطنطنیه وفات یافت و قصه او آن است که چون حضرت معاویه قسطنطنیه پسر خود یزید داد و او را بسوی آن ولایت با سپاه و شصت فرستاد و ابوالیوب نیز همراه او بر قصد غزوان شد چون در آنجا رسید چهار و بیست و یک روز پس هرگاه موت و فوت او نزدیک شد پس گفت وقتی که من مردم پس مرا همراه خود در آورید و وقتی که شما همراه اعدا وین مقابله کردید و صفهای جنگ ترتیب آرید پس مرا در زیر اقدام خود دفن نمایند پس وصیت او را نافذ کردند و کار بروی گفتند و او را و قبر او در آنجا نزدیک بدیوار قسطنطنیه تا امروز معروف و معظمت است که مردم همانجا هستند از آنکه سما می کنند پس آب باران به فضل پروردگار بر آنها نازل کرده شود قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت ابوالیوب انصاری که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و سلم اذ انی احلکم الغایطه که و تیکه باید یکی از شماهای انقض آید است را و غایطه در لفته جامی منقض است را گویند که از قطعه زمین باشد و عادت مردم عرب آن بود که قضا عاثره انسانی را در مکان منقض و پست میکردند بابران او را کنیت اذ و کردند که تا شتم قبح بر بیل تصحیح بر زبان جاری نشود کلا نیست قبل القبله پس وی کند بسوی جهت قبله معبوده که آن کعبه معظمه است و لایب قبل بکسر لام است از جهت آنکه کلمه لا نا میوه است و لا یو میا طهر

قال قال رسول
الله صلی الله
علیه و سلم اذ
احلکم الغایطه
انی احلکم
قال انی قبل القبله
لا یو میا طهر

و کردند بسوی آن قبله معبوده پشت خود را تا تعظیم و تکریم قبله مشرقة از سبب و جهت
 بنحیثه نخل نشود شرقی و آنگاه بقرار روی آرید بسوی مشرق یا روی آرید بسوی
 مغرب و این خطاب از برای اهل مدینه است و از برای آن کسی که قبله او بر سمت
 شمال یا جنوب باشد قدام آن کسی که قبله او بجانب مشرق یا جهت مغرب باشد
 پس وقت قضاء حاجت روی خود را از آن دو جهت بسوی جانب شمال یا جنوب
 گرداند و درین حدیث مبارک نبی از سمت قبالت قبله دانسته باری آن آمد و اهل علم درو
 اختلاف کردند پس جماعه حنفیه از آنها گفته اند که نبی مذکور عام است و حرمت
 استقبال قبله دانسته باری آن در صحرا و بنیان برابر است از جهت آنکه علت حرمت
 که آن نگه داشتن حرمت قبله مکرمه است در هر دو جای برابر است و دیگران گفته اند
 که نبی از سمت قبالت دانسته باری بسوی قبله مخصوص است قدام در بنیان پس بان هر دو
 هیچ باک نیست و مذمب شافعی و جماعه علماء نظام همین است و این از جهت آنست
 که صحرا غالی از شخص مصلی نیماشد یا از جنس فریشته یا از نوع جن یا از صنغ
 بشر پس کسی چون در وقت غلط یا بول استقبال قبله یا استبداد کند بسا اوقات
 نظر مصلی بر عورت آنکس واقع می شود و علت نبی همین است و این معنی در بنیان
 موجود نیست از جهت آنکه خشوش محض شایعین و مذمب ابی داؤد و طاهر است
 آنست که استقبال قبله در هر دو از صحرا و بنیان حرام است و استبداد در بن
 هر دو جائز و این یکی از دو روایت امام ابی حنیفه و احمد است و اگر گفته شود که نیست
 درین حدیث باب آنچه دلالت کند بر استثنائی که در جمیع باب مذکور است جواب
 آنکه لفظ غلط بحسب حقیقه عبارت از مکان متخفص است که در قطعه زمین نیماشد
 و شک نیست که ارتفاع و انخفاض در زمین بصحرا محمی باشد نه در بنیان یا آنکه
 استقبال قبله دانسته باری آن متحقق نمیشود مگر در فضاء و صحرا و اما در دیوار و انبیه
 پس استقبال باعتبار عرف مضاف بسوی آنها نیماشد نه بهمت قبله و تأیید این جواب
 آنست که آن آنکه که همیا از برای نقض طهارت مصالح از برای اداء نماز نیست پس قبله
 در همان المکنه هیچ حال متحقق نشد یا آنکه آن استثناء مستفاد از حدیث ابن عمر است
 که در باب لاقضی آید از جهت آنکه جمیع احادیث رسول خدا صلی الله علیه و سلم

کسی که از جهت

مستحب است

خشت نقض حاجت

و این عبارت از جهت

و این عبارت از جهت

و این عبارت از جهت

و این عبارت از جهت

و این عبارت از جهت

و این عبارت از جهت

و این عبارت از جهت

و این عبارت از جهت

و این عبارت از جهت

و این عبارت از جهت

و این کلام دلالت میکند که این کلمه بر شرح احوال آن خیر الناس بسیار حریف و
 رغبت داشت تا از آن احوال احکام شرعی را از حدیث و تفسیر استنباط نماید و حتی
 نهجیان بود قال گفت عبد الله بن عمر از برای واسع اعلمک من الذین یصلون
 علی اقرانهم که امید است که تو از آن گمانی که نماز میخوانند بر سوی راهنای خود
 و او را که جمع و مرکب است و در ک عبارت از آن چیزی است که در میان ران
 باشد گفت لا ادری واللہ واسع میگوید پس گفت من از برای عبد الله
 بن عمر که نمیدانم من سوگند است مرا بخدای تعالی که من از جمله آنها هستم یا نیستم
 یا نمیدانم من سنت را در استقبال سبوی بیت المقدس قال مالک گفت
 امام مالک یعنی الذی یصلی و لا یرفع علیه الا رضی عنہ و هو لا یصلی الا فی
 که مراد میگوید عبد الله بن عمر بقول خود الذین یصلون علی او را که هر انگلی را
 که نماز میکنند و بلند نمیشود در حالت سجده از زمین باز او را تفسیر کرد که آن کس
 سجده میکنند در حالیکه او چپ نموده باشد بر زمین یعنی آن کسی که هنگام خود را به
 میان سترتن خود میچسباند در وقتی که او سجده کند و این حالت خلاف سنت
 مشر و عند در حالت سجده است و این کلام احتمال دارد که از قول امام بخاری
 باشد که او را بر سبیل تعلیق نقل کرده باشد و احتمال دارد که باشد از کلام عبد الله
 بن یوسف که این حدیث را از امام مالک روایت کرده و بر قول علماء و کبار بر فضل
 وجه مناسبت این مسئله که عبد الله بن عمر از برای واسع اعلمک من الذین یصلون
 شد چنین معنی گفته اند که این عمر بقول خود الذی یصلی علی ورنه کنایت کرده از شخصی
 که عارف به سنت نبویه نباشد از جهت آنکه نماز بر هر کس نمیکند مگر آن کس
 که باطل سنت نبویه باشد که یا عبد الله بن عمر از برای واسع گفته که ای واسع تو
 از آن گمانی که منت نبویه را نمی شناسی و نمی دانند زیرا که اگر تو توقف
 از سنت نبویه می بودی البتہ می شناسی ختمه فرقی را در میان فضا و جزا آن
 یا فرقی را در میان استقبال کعبه معظمه و استقبال بیت المقدس و این توجیه
 از برای کرمانی است و تخلف ذر و بسیار است و آنچه ظاهر در مناسبت
 است آن چیزی است که امام مسلم در اول این حدیث مبارک آورده

قال مالك
 الذین یصلون
 علی اقرانهم
 لا ادری والله
 قال مالك یعنی
 الذی یصلی و لا
 یرفع علیه الا رضی
 عنہ و هو لا یصلی الا فی
 الارض

در و هیت از و اسبح کرده که و اسبح گفت گنت اصليج في المسجد فاذا عبد الله بن عمر بالس
 فلما قضيت صلواتي انصرفت اليه من شقي فقال عبد الله يقول ناس و ذكر كره دابن عمر
 را تا آخر و که در متن مذکور شده پس گویا این عمر در حالت سجود از و اسبح چیزی را
 که نزد او محقق نبود پس سوال کرد و را بعبادت مذکوره و ابتدا بقصه اولی ازان جهت
 کرد که آن قصه ما خود از و هیت مرفوعه بود و نزد او محقق بوده و لهذا در بیان امر
 منطون مقدم کرد متع ذلک ظهور مناسبت میان این دو مسئله مخصوصه متمتع
 نیست و جائز است که ازان هر دو مسئله یکی را بدیگری تعلق خاص باشد یا نکه
 آن شخصی سجد میکرد در حالی که شکم خود را بهر دو و رک خود می چسباند گویا آن
 شخص کمان کرده بود که استقبال قبله شرح خود در هر حال متمتع است و احوال نماز
 چهار اند قیام و رکوع و سجود و قعود و در آن هر چهار احوال پنج از حالت سجود انضمام فرج
 در میان هر دو رک ممکن است پس آن شخص دید که در الصاق شکم بهر دو رک منم
 فرج است پس او بر سهیل ابتداع آن کار کرد و سنون خلاف او بوده و شتر جان به
 ثیاب در و کافی است پس تبرکاه ابن عمر تابعی را بحکم اول حدیث بیان کرد و او را بحکم
 ثانی بشارت نمود تا او را متعبه سازد بر آنچه دیده بود و او را در آن نماز که بخود او داده
 کرده بود و اما قول و اسبح که لاوری است پس دلالت می کند بر آنکه نزد او هیچ شعور و آگاهی
 نبود بهیچ چیزی از آنچه ابن عمر کمان کرده بود و با و لهذا ابن عمر تعذیر جز برای او نکرد و او را
 اعلم **باب خروج النساء الى البرکة** باب است در بیان بیرون آمدن
 زنان بسوی برز و بران ففتح بار موحده در اصل لغة فضاء و اسبح را گویند لکن در
 استعمال کنایه از حاجت کرده شود خطابی گفته که اکثر رواة بکبار موحده گویند
 و آن غلط است حدیثی بخیر بکیر تصحیح بکر قال انا الکلبه قال حدیثی عقیل
 تصحیح عقل عن ابن شهاب عن عروة عن عائشة ان ازواج النبی صلی الله علیه
 و سلم بدستی که از و اج مطهرات آن سرور کائنات صلی الله علیه و سلم و عایشه که راویه
 و حدیث است نیز داخل درین حکم است چنانچه اهل اصول تصریح کرده اند کن یخبر باللیل
 بودند که نید و ن می آمده در شب اذا تبارک و تعالی و فیکه بر از و قضای حاجت میکرد و نیز از
 بسوی مناصب و مناصب بنون و کسر ضاد جمله و عین مواضع مخصوصه شیعوره اند که خارج

باب خروج النساء الى البرکة
 قال انا الکلبه قال حدیثی عقیل
 تصحیح عقل عن ابن شهاب عن عروة عن عائشة ان ازواج النبی صلی الله علیه و سلم بدستی که از و اج مطهرات آن سرور کائنات صلی الله علیه و سلم و عایشه که راویه و حدیث است نیز داخل درین حکم است چنانچه اهل اصول تصریح کرده اند کن یخبر باللیل بودند که نید و ن می آمده در شب اذا تبارک و تعالی و فیکه بر از و قضای حاجت میکرد و نیز از بسوی مناصب و مناصب بنون و کسر ضاد جمله و عین مواضع مخصوصه شیعوره اند که خارج

عالمش رضی الله عنهما واقع شد و بعد از آن او هجرت بدینہ مقدسہ کرد و چون
 او بزرگ سال شد رسول با کمال قصد کرد کہ اورا طلاق دہد پس او از رسول مجبور
 سوال نمود کہ اورا طلاق نہ بد و روز نوبت خود را از برای حضرت عائشہ گرفت
 و گفت یا رسول الله مرا پس بہت آنکہ مبعوث و محشور شوم در زمرہ ازواج مطہرات
 تو در روز قیامت پس رسول پاک اورا نگاہ کرد و طلاق نہ داد و از بمقدار پنج احدیہ
 از رسول مختار رو بہت کردہ شدہ کہ امام بخاری از جملہ آنہا دو حدیث آورده
 و او بدینہ مقدسہ در آخر خلافت حضرت عمر فاروق وفات یافت و بعضی گفتہ اند در
 زمان حضرت معاویہ در سال پنجاہ و چہار وفات یافت فناداھا عمر بن ابی اوفہ
 ثمرد اورا عمر فاروق و اورا گفت *الآن عرفتک یا سودة* کہ آگاہ و خبردار
 باش کہ بد رستی شناسختیم میان ترا ای سودہ *عند اعلیٰ ان یزول الحجاب* و این
 قول را حضرت عمر گفت از برای حریص کردن بر آنکہ نازل شود و فرود آید حجاب
 و ستر از جانب خدائی لایزال و آخرین حدیث مبارک معلوم شد کہ ازواج مطہرات
 آن سورت کا کلمات از برای قضاء حاجت در شب و ظلمت بیرون می آمدند
 چنانچہ در حدیث ناقون صا کہ حضرت عائشہ صدیقہ در حدیث افک می آید
 فخرجت معی ام مسطح قبل المناصع و ہو متزنا و کنا لا نخرج الا لیل الی لیل پتہ آیت
 حجاب نازل شد بعد از آن آنہا بان خود در بجا ہما می پوشیدند لیکن در بعضی اوقات
 اشخاص و ذوات آنہا بر سبیل امتیاز معلوم می شدند لہذا حضرت عمر فاروق در باب
 دوم بعد از نزول آیت حجاب از برای سودہ و دختر زعمہ گفت اما والله ما یخفی
 علینا بعد از آن آنکہ قضاء حاجت در میان خانہا گرفته شد ندیش در میان آنکہ
 جان خود را ستور میکردند چنانچہ بر سبیل تصحیح در حدیث حضرت ام المؤمنین عائشہ
 در قصہ افک آمدہ و گفتہ و کان ذلک قبل ان یخفی الکفیف و قعدت آنک پیش
 از نزول آیت حجاب بود چنانچہ می آید انشاء الله تعالی انزل الله عز وجل آیۃ
 الحجاب پس نازل کرد خدای تعالی کہ غالب و بزرگست آیتہ حجاب و ابو بکر
 از طوق زبیدی از این شہاب زیادہ کردہ و آورده و نازل شد آیتہ الحجاب یا ایہا
 الذین امنوا لا تلبسوا ثیوبا من البیضاء الا ان یذکرکم تا آخر آیت کریمہ و زود دست

فناداھا عمر بن ابی اوفہ
 ثمرد اورا عمر فاروق
 و اورا گفت
 الآن عرفتک یا سودة
 کہ آگاہ و خبردار
 باش کہ بد رستی
 شناسختیم میان
 ترا ای سودہ
 عند اعلیٰ ان یزول
 الحجاب
 و این
 قول را حضرت
 عمر گفت
 از برای حریص
 کردن بر آنکہ
 نازل شود و
 فرود آید حجاب

که می آید سبب نزول این آیه کریمه صله ام المؤمنین ذینب دختر خجسته تقدیم جیم
 بر حاء مهنه بود چون رسول مقبول بروی ولیمه کرد و سه نفر از اصحاب کرام در
 هانخانه رسول مختار پس ماندند و در آنجا سخن بایکدیگر میگفتند و رسول محمود شرم جیا
 مینمود و آنها را به پیرون آمدن امر فرمود پس آیت حجاب از بارگاه ایزد و غایب
 نازل شد و در حدیث حضرت عمر می آید که گفت من از برای خیره شدم که ای رسول
 مختار هر یک از نیک و بد کردار بر زنهای تو می آید پس اگر آنها را امر بحجاب و منتر
 فرمائی هر آینه بهتر و خوشتر خواهد بود پس آیه حجاب از جانب ایزد و غایب نازل
 شد و آن جریر در نفس کبر خود از طریقی مجاهد که عالم را بهر دو چیز آن ورده که در
 بعضی اوقات سرور کائنات همراه از آن طعام میخورد و حضرت عایشه نیز طعام
 همراه ایشان میخورد و ناکاه دست یکموی از آن جاء به دست آن مالتون صاحب در
 رسید پس طبع رسول مختار از آن کار ملول گردید پس آیه حجاب از کتاب
 نازل شد و طریقی جمع و توفیق در میان این روایات اینجا می افتاد است
 که اسباب نزول آیه حجاب متعدد و متکثر بودند و آخر ترین آنها بقصه حضرت زینب
 بود از جهت آنکه نص صریح در کلام نبیه بر قصه او دلالت میکند آنکه مراد بآیه حجاب
 در بعضی از آن اسباب قول حق سبحانه جلشانه است که فرموده یا ایها النبی قل لزوجات
 و بناتکم و نساء المؤمنین ینسین علیهن من جلابه ینسین یا قول دست که فرموده قل
 للمؤمنات یتغضن من ابصارین و یتغضن فردجهن و لایبدن ینسین الا ما ظهرونها و
 لیغضرن بخرجهن علی یتغضن و لایبدن ینسین تا آخر آیه که در حدیث کتات مقصور
 و ممد و دجالت است و او پس را بی زکریا پس صاحب لولوی ابویکی بلخی است و او حافظ و
 ضابط در حدیث سید المرسلین و فقیه و مجتهد در احکام شرع مبین بود و در سال و صد
 و سی و فوات یافت و نزد قتیبه بن سعید مدفون شد قلنا یا ابی اسامه انکم هم که آن جا
 پیر اسلامه کوفی است عن هشام بن عروق عن ایه عن عایشه عن النبی صلی الله
 علیه و سلم قال فرمود از برای زنهای خود اذن لکن آن تخن جن فی خطا جتکن
 اذن و اهازت داده شد از جانب ایزد در حمان از برای شما جواهر زان
 یا که میرون شوید شما در عاصبت خود و اذن بر صیغه ماضی جمعه ای است

حدیث مذکور
 قال ابی اسامه
 عن هشام بن
 عروق عن ایه
 عن عایشه عن
 النبی صلی الله
 علیه و سلم قال
 فرمود از برای
 زنهای خود اذن
 لکن آن تخن جن
 فی خطا جتکن

راوی اشارت است بسوی آنکه مقصود از اواده استیجاب بودنه وضو، از جهت آنکه اگر مقصود از وضو وضو ای بود البته آن هر دو محتاج بسو است آوردن آن اواده بسوی رسول مقبول نمی شدند بلکه رسول مقبول خود بسوی مکان آن هر دو می آمد زیرا که دور رفتن از برای نفس وضو، و طهارت متعنی ندارد و قول راوی ما خود از همین اشارت است و الله تعالی اعلم

باب مَنْ حَمَلَ مَاءَهُ لِيَتَغَيَّرَ بِهٖ بَابُ اسْتِغْسَاءِ در بیان آن که که بردارد همراه خود آب را از برای آنکه طهارت و نظافت نماید بآن آب و در بعضی نسخها محل بر صیغه مجهول آمده و ظهور بفتح طاء جمله عبارت از آبی است که با وضو طهارت کرده می شود و بضم او عبارت از فعل تطهیر است و مشهور همین است اگر چه بعضی از ثقات بفتح او در هر دو یا بضم او در هر دو نیز حکایت کرده اند و در بعضی للظهور بدون ضمیر آمده و قال أبو الدرداء و گفت ابو الدرداء بدو الی همزه ممدوده بعد از دال مفتوحه و در دال نام دختر او است و او مشهور باین کیفیت شده و نام او عویم پرزید پسر قیس و بعضی گفته اند عویم پسر مالک پسر عبد الله پسر قیس انصاری خزرجی بود و او از جمیع اهل دار خود آخر اسلام آورد و اسلام او بسیار خوش و کامل بود و او مرد عالم عاقل و عارف فاضل بود و حضرت عمر او را در رزق و وظیفه همراه اهل بدر لاحق کرده بود از جهت آنکه او در علم جلالت و در فقه سیادت داشت و در وقت

کرده شده از وی احادیث رسول خدا صلی الله علیه و سلم بمقترا میصد و نود و نه حدیث که امام بخاری از جمله آنها پنج حدیث آورده و او در خلافت حضرت عثمان والی قضا و شوق در بقعه شام شد و بها بخا و بر سال سی و یک یا دو وفات یافت و قریه او در باب صغیه بدشق مشهور و معروف است **صَاحِبُ الثَّغْلَيْنِ وَ الثَّغْلَيْنِ** و ابو سادقه که آیا نیست در شام ای مردم عراق صاحب ثعلین رسول خدا صلی الله علیه و سلم و صاحب آن آب که آنحضرت منع رسالت بآن آب طهارت و نظافت می کردند و صاحب سر که رسول علیه السلام سر راوی کرده و مراد ابو الدرداء باین صاحب عبد الله بن مسعود است

باب من حمل مائه
لغیر یغیر
و قال ابو الدرداء
الکثیر فی کثیر
صاحب الثعلین
و الثعلین
و ابو سادقه

پرازد آب و غنچه و چوبی را که بزرگ از عصا و خورد از تیره بود یعنی از او و نفر کوزه آب
 را از برای رسول و آب بر میداشت و دیگری آن چوب را و رسول علیه السلام آنچه
 این همان چوب را بر میداشت که رسول عالمیان در وقت قضاء حاجت در روز مرده
 میرفت تا بجاییکه آن ذات مبارک را یاران بچشم خود نمیدیدند پس از برای دفع ضرر دشمن
 و هوانم او را همراه خود میرد یا از جهت آنکه زمین سخت را بان نرم میکرد و از ترشش
 بول جان خود را نکمیداشت و بعضی گفته اند از جهت آنکه تا بان چوب در وقت
 اداء نماز بجا است و در حجاب نماید کشتن تا بان که استغفار می کند بان آب یعنی پاک
 میکند رسول محم و آن جامی معهود را بان آب تا بقدره القصر متابعت کرد او را
 یعنی محمد بن جعفر را نظیر بخت چون و ضا و همه ساکنه پسر شعیل از اهل علم عالمان و از
 آج تا بجان بود و او ساکن در شهر مرو بود و او در روایت حدیث از شعبه بیشتر
 از سایر مردمان بود و او امام در علوم عربیه بود و در سال دو صد و سه یا چهار وفات
 یافت و ظاهر آنست که این تعلیق از امام بخاری است زیرا که در وقت وفات
 آنحضرت بخاری در عمر بنه سال رسیده بود و شاذان بشین عجمه و بنه ال معجمه بنون
 و اولقب اسود پس عامر ابو عبد الرحمن شامی ساکن بغداد است و او در سال دو
 صد و شصت وفات یافت و معنای شاذان بافته فارسیه فرمان است و احتمال
 دارد که امام بخاری این را روایت از ابو اسطیانی و اسطیانی و اسطیانی و اسطیانی
 تمامه است یا تا قده عن شعبه از شعبه و این متعلق بهرو و از نفر و شاذان است و باین
 حدیث مبارک است لال کرده مؤلف بر غسل بول چنانچه می آید و درین حدیث
 است آنکه استند ام خزار جالزیست خصوصاً وقتی که نگاه کرده شوند از برای آن
 خدمت تا مرتن و عادت بر توافع آنها را حاصل شود و در وی است که خدمت
 معلم شرف از برای متعلم است زیرا که بوالد را صاحب روایت و درایت و درایت
 عبد الله بن مسعود را باین خدمت مع کرده و نیز در وی حجت باین حسیب است
 که او استغفار باب منع میکند از جهت آنکه آب معلوم است زیرا که آب مدینه
 مقدسه شیرین بود و بعضی از علماء دلیل باین حدیث کردند بر آنکه وضوء از
 نظر نهی آب نه از جوهای آن و نه از جوهای مستحب است و این استدلال

و عن شعبه
 تا بجهت انصاف
 شاذان غنچه

یا آنکه احتمال دارد که برادری آب دهن یا آب پنی یا بخار دهنی مخلوط گردد پس آن
 آب بوی بد از آن کسب کنند و طبع از آن نفرت ورزد پس طریقه آنست وقتی که شارب
 اراده کند که در اشامیدن آب افضل گیرد پس باید که دهن خود را از کاسه آب برادر پس نفس
 گیرد بعد از آن بار دیگر دهن خود بر کاسه آب بگذارد و آب بخورد و حضرت انس از سید
 بن و انس روایت کرده که رسول علیه السلام فرمود مضعه الماء بمسا ولا یقبوه عبا یخفف
 بملکد آب را میگردان چنانچه طفل شیر را از پستان مادر می مکد یعنی کم کم بخورد و پربین
 بخورد و او را بر دهن خوردن زیر که یک یک از بر دهن خوردن آب پدید می شود چنانچه
 در حدیث دیگر آمده الکلباد من العجب و در نهام آورده که عجب عبارت است از آب
 خوردن بیک نفس و در مضاعف گفته که آب خوردن بسد دفعه دافع تر از برای
 تشنگی و بسیار قوی تر بضم است و منفع معده و ضعف اعصاب از دیگر حوادث
 آید و در شمال روایت آورده که رسول ذاب بسد نفس آب میخورد پس معنی
 حدیث آنست که آب را باید که بسد نفس بخورد و در هر بار کاسه را از دهن خود
 جدا کند و نفس بگیرد و باز آن آب خورد و لا یتنفس لیسکون سین است و رفع او نیز
 باز نیست و اذا انی الحلاء فادیمین دگ کیمینیه و لا یتنفس بیهیمیه و وقتی
 که بیاید یکی از شما با قضاء حاجت را پس دست نکند عضو مخصوص خود را بدست
 راست و غالد او را بدست راست خود و مراد از مسح منفی استنجاء است از جهت آنکه
 مؤلف روایت کرده که رسول علیه السلام فرمود اذا بال احدکم فلا یأخذ ذکره بیهیمیه
 و لا یتنجی بیهیمیه و اگر گفته شود که استنجاء بسک و کلون چگونه کند از جهت آنکه اگر سبک
 و کلون را بدست چپ گیرد و ذکر را بدست راست پس لازم می آید مس ذکر بدست
 راست و آن منتهی عهه است و اگر بعکس این کار کند پنجهان مس ذکر بدست راست
 لازم می آید جواب آنکه ظرفی او چنان است که ذکر را بدست چپ خود گیرد و او را
 مسح کند و باله بر دیوار یا بر سنگ و کلون بزرگ بوجیه که دست راست هر که مستعمل
 نشود و طبعی گفته که نهی از استنجاء کردن بدست راست مختص بدست و نهی از مس
 مختص بدست پس ایراد و اشکال از حدیث باطل شد لیکن آنچه او دعوی کرده که نهی
 از استنجاء بدست دست مختص بدست مردود است و مس اگر چه مختص بدست در

و انی الحلاء فادیمین
 دگ کیمینیه
 و لا یتنفس بیهیمیه

نص است لیکن در بررسیل قیاس با و لاحق است و تخصیص بر ذکر دلالت بر نفی
 ماسوای او نمیکند بلکه حکم فرج زن نیز همچنان است و ذکر را بدگر از ان جهت مخصوص
 کرده شد که در اغلب استمال رجال مخاطب در کلام شایع می باشد از جهت
 شرافت و زینها شائق و اشمال رجال اند در جمیع احکام مگر استخانی که دلیل شرعی قائم
 بر تخصیص یا شد پس بموجب آنست که ذکر را بدست چپ خود بگیرد بر یکب چیزه
 که او را بدست راست خود نگاه کند و آن دست راست او ساکن و برقرار باشد
 پس البته او را استنجی بیمن و ما ستر یا و شمرده نشود و دیگر کس که دعوی کند که درین صورت
 استنجی بدست راست لازم می آید پس آن غلط است از جهت آنکه شک نیست
 که آن استنجی درین صورت مثل انگشتی است که بدست راست بر دست چپ خود
 در حالت استنجی آب ریزد و مشک نیست که او را استنجی بیمن گفته میشود پس این
 نیز همچنان است و قول اولامین بفتح سین و کسر او است و رفع او نیز جائز است
 و همچنان قول و ولایتی بکون ما است و رفع او نیز جائز است و الله تعالی اعلم
باب آنچه نیست در کتب بیمنیه از ابدال باب است در میان آنکه نمیکند
 و بگیرد مخصوص خود را بدست راست خود وقتی که بول کند و متوقف باین ترجمه
 باب اشارت کرد بسوی آنکه نهی مطلق از مس ذکر بیمن که در باب سابق ذکر یافته
 محمول بر مقید است که آن حالت بول است پس ماسوای از ان مباح است و بعضی
 علما گفته اند که در ماسوای آن حالت نیز ممنوع است از جهت آنکه منظره حاجت
 مختص بجال استنجی نیست و تخصیص نهی بجال بول از آنجهت واقع شد که مجاورتی
 حکم آن شیء دائمی نشود پس هرگاه استنجی بیمن ممنوع شد پس مسالت او نیز ممنوع
 شد تا آنکه ماده او ازین قطع شود و استدلال کرده شد بر ابا حنث آن بقول رسول
 خدا صل الله علیه و سلم که از برای طلق پس علی فرمود وقتی که او از رسول علیه السلام
 از مس ذکر خود سوال کرد که انما هی بضعة منك و این قول دلالت بر جواز و اباحت
 در جمیع احوال نمیکند لیکن حالت بول باین حدیث منع بیرون شده و ما عداى او برانته
 مانده لیکن بعضی علما گفته اند که حمل مطلق بر مقید متفق علیه در میان علما نیست و دیگر کس
 را مطلق را حمل بر مقید نمیکند پس در میان او شمرده و بسیار برقرار عاده لیکن ابن دقیق

باب آنچه نیست در کتب بیمنیه از ابدال

گفته که محل اختلاف آنجائی است که خارج حدیث متعارض باشد بوجهیکه او را در حدیث
 مختلف شمرده شود اما وقتی که خارج حدیث متعارض باشد و اختلاف در وی از بعضی
 رواة تفاوت واقع شود پس لائق است که در اینجا مطلق محمول مقیدنی اختلاف
 باشد زیرا که تقیید درین حکام زیادتی از راوی عادل باشد و او به اتفاق مقبول است
 حدیثنا محمد بن یوسف پس و اقد بقیاف و بدل جمله و کنیت او ابو عبد الله فریادی
 بکس فاء و سکون را جمله و بیاض مشاء تحتانی و بالغ پس بیاض و موده منسوب بسوی
 فریادی که معموره از شام است و او افضل علم خود و اکل و هر دو بوده و در سال دوهصد
 و دوازده وفات یافت قال انا الکافی عن یحیی بن ابراهیم عن عبد الله
 بن قتادة عن ابنه عن النبی صلی الله علیه و سلم قال فرمود ابا عبد الله علیه السلام
 ذکره و یحیی که و قتی که بول کند کی از شام پس باید که یکم و البته عضو مخصوص خود را
 بدست راست خود قلا یا دزن بفرستد و آن بنمزد و آن مؤکده و این مطابق
 از برای قول مؤلف است که در ترجمه باب لایسک گفته و بعضی علماء ازین حدیث
 استنباط کردند که استنجاء کردن بدستی که دران دست اکثرت باشد و دران اکثر
 نام خدای تعالی منقوش باشد ممنوع است زیرا که استنجاء باین از جهت تشریف
 تعظیم بین ممنوع شده و نام خدای تعالی لایق و اتم تعظیم و تشریف است پس استعمال
 او در حالت استنجاء بطریق اولی ممنوع شد و بعضی گفته اند که حکمت در منع کردن از
 استنجاء بدست راست آنست که دست راست از برای خوردن و آشامیدن و آشامیدن
 پس او را اگر در حالت استنجاء استعمال نماید ممکن است که او را گاه نزد خوردن یا آشامیدن
 با و متاثری گردد و طبع او نفرت نماید و باین حکمت اشاره میکند آنچه وارد شده که نیز
 لا کل البسار للاستنجاء و لا یستنجی به بیت و باید که استنجاء نکند بدست راست خود
 و لا یستنجی فی الاثاء و دم نرزد و ظرف آب درین جمله خبریه مستقلة یا معطوفه بر مجموع
 شرط و جزا است اگر کلمه لا نافی باشد و اگر نافی باشد پس معطوفه است و لازم نمی
 آید از تعقیب معطوف علیها چیزی که معطوف نیز مقید بآن باشد از جهت آنکه نفس تعلق
 بجاله بول ندارد و احتمالی دارد که حکمت در ذکر او درین مقام آن است که غالب
 از اخلاق مؤمنان اقتداء بافعال رسول علیه السلام است و عادت رسول علیه السلام

حدیثنا محمد بن یوسف
 قال نا الاکافی
 عن یحیی بن ابراهیم
 عن عبد الله بن قتادة
 عن ابنه عن النبی صلی الله علیه و سلم
 قال فرمود ابا عبد الله علیه السلام
 ذکره و یحیی که و قتی که بول کند کی از شام پس باید که یکم و البته عضو مخصوص خود را
 بدست راست خود قلا یا دزن بفرستد و آن بنمزد و آن مؤکده و این مطابق
 از برای قول مؤلف است که در ترجمه باب لایسک گفته و بعضی علماء ازین حدیث
 استنباط کردند که استنجاء کردن بدستی که دران دست اکثرت باشد و دران اکثر
 نام خدای تعالی منقوش باشد ممنوع است زیرا که استنجاء باین از جهت تشریف
 تعظیم بین ممنوع شده و نام خدای تعالی لایق و اتم تعظیم و تشریف است پس استعمال
 او در حالت استنجاء بطریق اولی ممنوع شد و بعضی گفته اند که حکمت در منع کردن از
 استنجاء بدست راست آنست که دست راست از برای خوردن و آشامیدن و آشامیدن
 پس او را اگر در حالت استنجاء استعمال نماید ممکن است که او را گاه نزد خوردن یا آشامیدن
 با و متاثری گردد و طبع او نفرت نماید و باین حکمت اشاره میکند آنچه وارد شده که نیز
 لا کل البسار للاستنجاء و لا یستنجی به بیت و باید که استنجاء نکند بدست راست خود
 و لا یستنجی فی الاثاء و دم نرزد و ظرف آب درین جمله خبریه مستقلة یا معطوفه بر مجموع
 شرط و جزا است اگر کلمه لا نافی باشد و اگر نافی باشد پس معطوفه است و لازم نمی
 آید از تعقیب معطوف علیها چیزی که معطوف نیز مقید بآن باشد از جهت آنکه نفس تعلق
 بجاله بول ندارد و احتمالی دارد که حکمت در ذکر او درین مقام آن است که غالب
 از اخلاق مؤمنان اقتداء بافعال رسول علیه السلام است و عادت رسول علیه السلام

سنا آنکه پیش از آن من جان خود را بآن ستمها یعنی استنجا، کنم یا نه تا نظری گفته که استنجا
 بمعنی استخرج است و باوازا استنجا، کنایه کرده شد اقول متوجه یاغت رسول علیه السلام
 مانند آن لفظ مذکور چنانچه در روایت اسماعیلی لفظ استنجا بدل استنفض واقع شده
 و این تردد در بعضی روایات است و قول و نحوه منصوب است زیرا که او مقوله قول
 است و لا تا اینجی بعظم و لا در ویت و نیاری را با استخوانی و نه سرکینی گویا رسول حمید
 در ذهن خود ترسید از آنکه ابو هریره از قول و استنجا بهم نماید که هر چقدر دور گفته از نجاست
 باشد کافی و وافی است و با حجاز مختص نیست پس رسول علیه السلام او را باین کلام آگاه
 کردند این که استخوان و سرکین بسوی آن ذات مبارک نیارود و مساوی آن هر دو بآرست
 که بپار و در تخصیص با حجاز ندارد و بعضی از خبابه و ظاهریه گفته اند که استنجا مختص با حجاز
 است و اگر مختص با حجاز میبود پس البته رسول علیه السلام نهی را مختص با استخوان و سرکین
 نمیکرد بلکه آن نهی را عام میکرد که شامل میشد مساوی حجاز را پس معلوم شد که تخصیص حجاز
 بطلب از نجاست آن بود که حجاز در آن مقام بسیار بودند نه از جهت نفی حکم از مساوی
 آنها و مؤلف در کتاب بحث درین حدیث مبارک زیاده آورده که چون رسول
 علیه السلام از حاجت خود فارغ شد ابو هریره گفت که ما بالاعظم و الروث قال یا من
 طعام الجن پس ناگزیر ازین تعلیل رسول جمیل اختصاص منع استنجا، بآن هر دو است
 ازین جمیع مطعومات آدمیان بان هر دو بر سبیل قیاس لا حق کرده شد بر سبیل اول
 و پنجمان اشیای که معظم و محترم باشند چنانچه اوراق کتابهای علم و باید دانست که
 استخوان طعام از برای نفس جنهاست و آن چنان است که فرقه جن بر استخوان
 گوشت زیاده تر از آن گوشت می یابند که قبل از خوردن آدمیان بر آن استخوانها
 بود اما بشه رطیکه کن استخوانها ملوث نشوند و سرکین طعام از برای چهار پایهای نفرت
 است چنانچه ابو نعیم در دلائل روایت آورده که ان الجن سالوا هدیته منه صلی
 الله علیه و سلم فاعطاهم العظم و الروث فاعطاهم العظم و الروث له و اهدم و قاکم در دلائل
 آورده که رسول خدا صلی الله علیه و سلم در لیلۃ الجن از برای عبداللہ بن مسعود فرمود
 اولک ان یصیبین باؤن فساؤن فی الزاد فمتعهم بالعظم و الروث فقال یا یغنی
 عنهم ذلک یا رسول الله قال انهم لا یجدون عظام الا و جدها علیه لکله الذی کان علیه یوم

آف و لا تا اینجی
 بعظم و لا در ویت

آنچه ولا و جد و ارثا لا و جد و اقیه جله الذی کان فیہ و ازین معلوم می شود که در رو
 نیز طعم انفس فرقه جن است و بعضی گفته اند که عله نمی ارستخیا بعظم آن است که مستحان
 صاف و همواره میباشد پس از آنکه نجاست و افاده طهارت باو تحقیق نشود و علت نجی
 از استخیا بر روش آنست که سرکین نجس است پس از آنکه نجاست با و چگونه متصور
 شود بلکه با و زیادت نجاست حاصل شود پس نزد این بعضی بر جلیل قیاس شرع
 بعظم لاحق کرد آنچه در معنی است مانند زجاج نجس و بر روش لاحق کرد و هر آنچه نجس
 و متنجس باشد و تموید است از برای قول این بعضی آنچه در قطعی از حدیث ابی هریره روایت
 کرده که ان ابی بنی صلی الله علیه و سلم نهی عن این استخیا بر روش او بعظم و قال انها لا یطهر
 و ازین کلام رد است بر کسی که گوید که استخیا با استخوان و سرکین جائز میشود هر چند که
 آن متنجس عله است و بعضی گفته اند که عله نهی از استخیا با استخوان آنست که مکیدن او
 و فائیدن او از در حاجت ممکن است و به استخیا آن امکان با تسامع منقلب گردد
 و بعضی گفته اند که عله نهی از استخیا با استخوان آن است که او بسا اوقات مخفی یا خرم
 کند آن بطلان گفته که امام مالک کوفیان گویند که استخیا و سنت است از جهت آنکه
 سنگ مثل آب تنقیه نمیکند و چون اقصا بر چهار جا نرسد با وجود آنکه اثر غلط
 بنور باقی می باشد پس معلوم شد که از آنکه نجاست سنت است و امام شافعی و احمد
 بسوی آن رفته اند که استخیا فرض است و دلیل آنها آنست که رسول خدا صلی الله علیه
 و سلم امر فرمود که استخیا بسمه سنگ کیند و هر نجاست که در شرع مقارن بعد ذکر کرد
 پس از آنکه آن واجب است مانند دفع مسک و جز آن حضرت ابی هریره میگوید
 فَأَمَّا تِلْكَ الْجَارِيَةُ بِكَرْبِ ثِيَابَيْهَا وَرَدَمَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ رَأْسُهَا بِطَرَفِ جَانِبَيْهَا خُودَ
 يَابِكُنْزٍ جَاءَهُ خُودَ خُودَ حَقِّهَا إِلَى جَنْبَيْهِ بِسَ نَهَادَ مِنْ أَنَّ سَنَكْهَا بِسُورِ يَهُلْوَى خُودَ
 رَسَالَتِ بَنَاءَ صَلى الله عليه وسلم وَكَأَنَّ حُضْنَ عَنَّهُ وَكَرْدَانِيْدَمِنْ رُوى خُودَ رَازِ
 ذَاتِ مَبَارَكٍ فَكُنَّا قُضَى بِسَ هَرَكَاةٍ قَضَا كَرْدَ حَاجَتِ خُودَ رَايَعْنِي فَارْعَ شَدَ اَزْوَ
 اَشْعَمَ هِيْذَ بِيْرٍ وَى كُنَانِيْدَ خُودَ رَا بَانَ سَنَكْهَا يَعْنى لَاحِقَ كَرْدَانِيْدَ جَانِ خُودَ رَا بَانَ سَنَكْهَا
 و این کنایت از استخیا است و درین حدیث مبارک است آنکه اتباع سادات از
 برای ادا عبادات جائز نیست هر چند که سادات امر صریح با ادا عبادات نکرده باشند

در استخیا
 با استخوان
 و سرکین
 و عله آنست
 که مکیدن
 و فائیدن
 از آن

و آنکه استخدا مام ابی بعضی اشخاص جایز است و آنکه لائق است که روی خود را از قضا
کننده حاجت بگرداند و او را عانت نماید بر احتضار آنچه باید استنجا نماید تا
آنکه بعد از فراغ بسوی طلب انجیز محتاج نگردد و او الله تعالی علم **باب** لا یستحب
بر کثرت باب است در بیان آنکه استنجا کرده نشود به سر کین و در بعضی شروح آورده
که لفظ باب به تنوین است و لا یستحبی بضم اول است حد ثنا ابو نعیم بضم نون فتح
عین مهمله است قال انما ذکره بصیغه صغر است این عینده گفت که در کوفه مثل
او در علم و فضائل و کرم و فو ضل نبود امام احمد گفته که زمره از معادن علم است
لیکن در حدیث او از ابی اسحاق سبعی ضعف است از جهت آنکه او در آخر عمر از اختلاط
ابی اسحاق سمع حدیث از او کرده گفت ابی اسحاق سبعی فتح سین مهمله و کسر باء
معهده قال لیس ابو عبیدة ذکری گفت ابو اسحاق که نیست ابو عبیده که ذکر کرد
و روایت نمود این حدیث را از پدر خود و ابو عبیده بر صیغه غامضه تا می پرسد عبد الله
بن مسعود صحابی جلیل القدر و جمیل الاثر است و ذکره عبد الرحمن بن الاسود و غیره
و لیکن عبد الرحمن بن مسعود یاد کرد در روایت نمود آن حدیث مبارک را از پدر
و ذکره ان اسود پسندید یعنی که صاحب عبد الله بن مسعود است و اسود فتح همزه است
و عبد الرحمن کوفی از خیار تابعین و رئیس فاضلین بود و در بر روز بمقتدر گفته
ما زاد اذ یکبر و او بر سبیل دوم نماز عشاء و فجر با یک وضو میخواند و از کثرت عبادت
و وفرت ریاضت پوست و استخوان شده بود و ابو اسحاق سبعی عدول از روایت
ابی عبیده بسوی روایت عبد الرحمن اختیار کرد و از جهت آنکه ابو عبیده بر صیحه اقوال
سمع حدیث از پدر خود نگرفته پس آن روایت منقطعه باشد بخلاف روایت عبد الرحمن
که آن موصول است و نزد ترمذی ابو اسحاق مذکور همین حدیث را از ابی عبیده از
پدر او عبد الله بن مسعود روایت کرده پس نیابین مراد ابو اسحاق درین مقام قبول
خود که گفته ایس ابو عبیده ذکره آنست که من همین حدیث را در نی مقام و زمان از ابی
عبیده روایت نمیکنم بلکه از عبد الرحمن روایت میکنم اگر چه در مقام و زمان دیگر همین
حدیث را از ابی عبیده روایت میکنم **باب** سمع عبد الله بن مسعود قال که پدر سبعی آن پدر
او که اسود است شنید عبد الله بن مسعود را که میگوید انی سمع علی بن ابی طالب علیه السلام

و از این روایت
کتاب ابو عبیده
حدیث ابو عبیده
از ابو عبیده
اسحاقی قال
و ابو عبیده
لیس ابو عبیده
ذکری گفت
ابو اسحاق
سبعی فتح
سین مهمله
و کسر باء
معهده
قال لیس
ابو عبیده
ذکری
گفت
ابو اسحاق
که نیست
ابو عبیده
که ذکر کرد
و روایت
نمود این
حدیث را
از پدر
خود و ابو
عبیده
بر صیغه
غامضه
تا می پرسد
عبد الله
بن مسعود
صحابی
جلیل القدر
و جمیل
الاثر است
و ذکره
عبد الرحمن
بن مسعود
پسندید
یعنی که
صاحب
عبد الله
بن مسعود
است و اسود
فتح همزه
است و عبد
الرحمن
کوفی از
خیار
تابعین
و رئیس
فاضلین
بود و در
بر روز
بمقتدر
گفته
ما زاد
اذ یکبر
و او بر
سبیل
دوم
نماز
عشاء
و فجر
با یک
وضو
میخواند
و از کثرت
عبادت
و وفرت
ریاضت
پوست
و استخوان
شده بود
و ابو
اسحاق
سبعی
عدول
از روایت
ابی
عبیده
بسوی
روایت
عبد
الرحمن
اختیار
کرد و از
جهت
آنکه
ابو
عبیده
بر صیحه
اقوال
سمع
حدیث
از پدر
خود
نگرفته
پس
آن
روایت
منقطعه
باشد
بخلاف
روایت
عبد
الرحمن
که
آن
موصول
است
و نزد
ترمذی
ابو
اسحاق
مذکور
همین
حدیث
را
از
ابی
عبیده
از
پدر
او
عبد
الله
بن
مسعود
روایت
کرده
پس
نیابین
مراد
ابو
اسحاق
درین
مقام
قبول
خود
که
گفته
ایس
ابو
عبیده
ذکره
آنست
که
من
همین
حدیث
را
در
نی
مقام
و
زمان
از
ابی
عبیده
روایت
نمیکنم
بلکه
از
عبد
الرحمن
روایت
میکنم
اگر
چه
در
مقام
و
زمان
دیگر
همین
حدیث
را
از
ابی
عبیده
روایت
میکنم
باب
سمع
عبد
الله
بن
مسعود
قال
که
پدر
سبعی
آن
پدر
او
که
اسود
است
شنید
عبد
الله
بن
مسعود
را
که
میگوید
انی
سمع
علی
بن
ابی
طالب
علیه
السلام

انفاضا که آنست غیر خدا صلی الله علیه و سلم جائی نیست و معاک را یعنی از برای قضا
 حاجت انسانیه فامری آنرا که پیش از آنست که از برای فرموده بآنکه یارم من در این
 شکها تا باینجا است بخانیده و این حدیث موافق است بحدیث سلمان که آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم فرمود لا یتبخی احدکم باقل من ثلثة حجرات و این را مسلم روایت
 کرده و اما مشایخ و اصحاب حدیث باین حدیث مشک کرده
 و شرط نموده اند که در اینجا از سه سنگ کم نکند لیکن وقتی که تصفیه و پاکیزگی
 بسه سنگ حاصل نشود پس باید از سه سنگ استعمال نماید تا آنکه تصفیه تمام
 آن مقام حاصل آید و درین هنگام طاق کردن مستحب است زیرا که رسول
 علیه السلام فرموده و من استخیر فلیوتر و واجب نیست از جهت آنکه در روایات
 حسنه از برای او و از زیادت بر قول مذکور آمده که رسول علیه السلام فرمود
 و من لا یفلح حرج و این تقریر در تحقیق حاصل شد جمع و توفیق میان روایات
 که از رجال نقایه درین باب وارد شدند خطاب گفته اگر مقصود تصفیه آن مکان
 بود هر آینه اشتراط عدد و غایب از فائده میبود پس هرگاه لفظ عدد و شرط شد
 و تصفیه و انقاء در و از جهت معنی معلوم شد دلالت کرد آن کلام بر وجوب
 بودن هر دو امر از عدد و انقاء، نظیر این حدیث باقوا، است از جهت آنکه عدد یعنی
 سه قرأست اگر چه بماده رحم یک قرأ تحقیق می شود لیکن خفیه گویند
 که ذکر این عدد از برای آن واقع شده که در اکثر اوقات و حالات تطهیر تمام
 آن مقام بسه سنگ حاصل میشود و از برای آنکه این عدد معین شرط است
 بلکه شرط انقاء، آن مقام است و دلیل برین آنست که اگر تصفیه تمام آن مقام باین عدد
 حاصل نشود پس لازم است که زائد بر آن عدد استعمال نماید تا انقاء بر سبیل کمال
 حاصل آید و ازین واضح شد که عدد معین در اینجا شرط و سنون نیست
 فوجده فی کتبنا پس یافتیم در اینجا دو سنگ را و التمسث الثالث فافهم اجده
 و طلب کردم من سنگ سیومی را پس نیافتیم من او را فافخذت روضه پس گرفتم
 من بجا و سنگ سیومی یک دانه سر کین را از جهت آنکه آن هم مثل سنگ مشک بود
 و نشف رطوبات نجسه می کند و این خرزیده در همین حدیث آورده که آن سر کین خرزیده

فوجده فی کتبنا
 و التمسث الثالث
 فافهم اجده
 روضه

و سببی گفته که روش محقق سبب آنچه موجود شود از سببها و مترها و غیره پس بس
 قانیتها پس آورد یعنی نزد او بان هر سه چیز که آن دو سنگ و یک سرکین بود قانیت
 الحجین و القی الزکیه پس گرفت رسول علیه السلام از دست من آن دو سنگ را
 و انداخت آن یکدانه سرکین را و لحاوی باین کلام استدلال کرده بر آنکه سه سنگ
 شرط نیست از جهت آنکه اگر آن عدد شرط میبود البته رسول علیه السلام سنگ
 سیومی از عبد الله طلب میکرد لیکن او غافل شده از آنچه ابواسحاق از علقمه از عبد الله بن
 مسعود در بیان حدیث مبارک روایت کرده زیرا که در وی چنان آمده فالقی الزکیه
 و قال کثیرا کثیرا انتی کج و رجال و بنده ثقات اند و اگر گفته شود که ابواسحاق سمع حدیث
 از علقمه نکرده جواب آنکه گرامیسی که ثقة است سمع او را از علقمه ثابین حدیث ثابت گردانید
 و بر تقدیری که سمع او از علقمه ثابت نشود پس این حدیث مرسل از ابی اسحاق باشد و مرسل
 نزد مخالفین حجت است و نزد مایان بنی دقتی که قوی کرد و منهد باشد از طریق
 دیگر چنانچه امام شافعی گفته لا قبل الامر سیل معید بن السیب فانی متبعینها فوجد بها
 مسایفه و این حدیث ازین قبیل است و در استدلال لحاوی هنوز بحث دیگر باقی
 است زیرا که احتمال دارد که رسول علیه السلام در طلب سنگ سیومی اکتفا بر مر
 اول کرده باشد از جهت آنکه امر بطلان سنگ وارد شده بود و لهذا تجدید بطلب
 ثالث فرمود یا احتمال دارد که بطرف یکی از آن دو سنگ موجوده اکتفا کرده باشد
 زیرا که مقصود از سه سنگ سه سجده است و این حاصل است اگر چه بیک سنگ باشد
 و دلیل بر حجت این آنست اگر شخصی بطرف سنگی سجده کرد و او را انداخت پسر شخصی دیگر
 آمد پس بطرف دیگر از همان سنگ سجده کرد بر آئینه هر دو را با اتفاق جائز باشد و ابو
 الحسن مالکی گفته که روایت کرده شده که عبد الله آورد او را این سنگ سیومی لیکن صحیح
 نشده و اگر صحیح باشد پس استدلال برای آن کسی که سه عدد شرط نمیکند قائم است
 از جهت آنکه رسول علیه السلام در هر دو موضع اکتفا بیکه اندسه عدد کرد پس از برای هر یک
 از آن دو موضع کم از سه عدد حاصل شد و لیکن در وی نیز نظر است از جهت آنکه زیاده
 تأیید است چنانچه قبل ازین تحقیق نمودیم و گویا آن زیادت از حدیث ابی هریره
 و سلمان است و الله اعلم و قال لهذا یکس و فرمود که این دانه سرکین پلید است

قانیتها
 القی الزکیه
 و قال کثیرا کثیرا
 انتی کج و رجال

پس از آن نجاست با و حاصل نمی شود بلکه از دیاد آن حاصل می آید و رکس درین مقام
بکسر را و مهله و اسکان کاف است پس گفته شده که آن لغت در حسن حکیم است چنانچه
ابن ماجه و همین حدیث رحیم حکیم روایت کرده و بعضی گفته اند که رکس بر جمع الزم
و او را رکس از بجهت گفت که او رد کرده شده از حالت طهارت بسوی حالت نجاست
و اولی آنست که گفته شود که او رد کرده شده از حالت طهارت بسوی حالت رویت
ابن بطال گفته که رکس بجاف هرگز در افتاده و نشده لکن ابن مالک گفته که معنی
رکس رد است چنانچه حق سبحانه جل شانہ فرموده اگر کسی از بیابا یعنی رد کرده میشود
در آن فقه پس گوید رسول محمود از برای عبداللہ بن مسعود در جواب فرمود که این
دانه سرکین رد بر تو است یعنی او را باز پس گیر که او بجار من نمی آید تمام شد کلام
ابن مالک و بر تقدیری که ثابت شود آنچه او گفت بر آئین رکس بفتح راء
مهله باشد گفته میشود اگر کسی رکسا اذ کرده و در رویه بیت ترندی باز رکس نجاست
آمده و این مؤید از برای قول اول است و نسائی بسیار غریب و عجیب گفته
که گفته پس ازین حدیث مبارک الرکس طعام لجن و این اگر در لغت ثابت
شود پس نریل از برای اشکال از اصل است و در بعضی روایات نیز رکس آمده
و تائید باعتبار ماث را ایست که آن زوجه است و تذکیر باعتبار خبر نیست
که آن رکس است و قال ابو نعیم بن یوسف و گفت ابراہیم پسر یوسف که آن
ابراہیم در سال یکصد و هفتاد و هشت وفات یافت عن ابیہ از پدر خود
که آن یوسف پسر ابی سحاق است و در سال یکصد و پنجاه وفات یافت
عن ابی سحاق از ابی سحاق سبعی که پدر یوسف است پس ابراہیم از جد خود
روایت میکند و قول واحد بنی عبد الرحمن مقوله قال ثابت یعنی لغت ابراہیم
که حدیث کرد مرا عبد الرحمن بحدیث مبارک مذکور و این عبد الرحمن پسر اسود
است که ذکر او الحال گذشته و این متابعت ناقص است که مؤلف او را بر
سبیل تعلیق ذکر کرد و اگر گفته شود که در ابراہیم مذکور لغات حدیث تکلم کرده اند
چنانچه عباس از ابی یحیی گفته که ابراہیم یحیی نیست و نسائی گفته که ابراہیم قوی نیست
پس مؤلف چگونه از نقل حدیث کرده و ثواب آنکه برداشته میشود در متابعت آنچه برداشته

وقال ابی نعیم
عن ابی سحاق
عن ابی یحیی
عن ابی نعیم
عن ابی سحاق
عن ابی یحیی
عن ابی نعیم

و بعضی گفته اند تا آنکه تمام کند نمازش ثانی را تا شامل شود آن تقصیرات را که در نماز
دویمی واقع آید و ازین حدیث مبارک معلوم شد که تعلم فرض وضو و سبب
و ادب او امر مهم و عظیم است و هر انسان را لائق است که وضو و طهارت
کند بر وجهیکه نزد جمیع علما صحیح باشد چنانچه حرص کند بر تمیید و نیت و تمضنه و تشویق
و استنشاق و استیعاب مسج و مسح بر دو گوش و دلکس اعضا و تمایج در وضو
و ترتیب بر وجه مخصوص در جمیع اعضا و وضو و جز آن که علما را سخین و فضلا
عاقبتین در فرضیت آن اختلاف کردند قال عروق الایة ان الذین یکتمون
ما انزلنا کف عود که شیخ ابن شهاب است که آن آیت که حضرت عثمان در قول
خود و لولایته ما کتموه یاد کرده قول حق سبحانه است که فرموده ان الذین
یکتمون ما انزلنا من الیقینات تا قول او و یلعنهم اللعنون یعنی حق سبحانه تعالی درین آیه
قرآن ذم و وعید در حق کاتبان علم بیان فرموده پس معلوم شد که تبلیغ علم واجب
است و ازین آیه کریمه اگر چه در حق علما اهل کتاب نازل شده لیکن اعتبار از برای علوم
نقطه است نه از برای خصوص سبب چنانچه در اصول فقه محقق شد و مانند این قول حضرت
عثمان از برای حضرت ابی بریرة در کتاب علم گذشت و حضرت عثمان ترک تبلیغ این
حدیث در حق آنها بر تقدیر عدم وجود آیه کریمه در قرآن از آن جهت میکرد که بر آنها از اغترار
بران وضو و ترک سایر اعمال صالحه میرسد و اما ما که در موطا ازین حدیث
مبارک از هشام بر عود کرده و در روایت او تعیین آیه کریمه وارد نشده لیکن با جهاد
خود گفته که من کمان میکنم که مراد حضرت عثمان بآیه کریمه در قول او لولایته قول حق سبحانه
جمله شایسته است که فرموده و اقم الصلوة کفر فی النهار و لکامن اللیل ان شئت ایضا
و لیکن آنچه عرواه را وی ذکر کرده است اولی یفرم و یقین است و قول او قال عود و تعلیق
از بخاری است و احتمال دارد که مقوله از برای ابن شهاب باشد و الله تعالی علم
الاضحی شار فی خصوص باب است در بیان افشاندن مبنی در وضو و استنشاق
نمزش است و آن نزد جمیع عبارات است از هر چه آبی که او را اول بخورد کشته باشد
و بعضی گفته اند که او عبارت است از بریدن گردن آب مبنی از نهایت مبنی دکن عثمان
و عبد المؤمن و یسار بن عباس علیهم السلام و کلامی است که الله علیه و سلم یاد کرده است

قال عروق الایة
ان الذین یکتمون
ما انزلنا کف عود
که شیخ ابن شهاب
است که آن آیت که
حضرت عثمان در
قول خود و لولایته
ما کتموه یاد کرده
قول حق سبحانه
است که فرموده ان
الذین یکتمون ما
انزلنا من الیقینات
تا قول او و یلعنهم
اللعنون یعنی حق
سبحانه تعالی در
این آیه قرآن ذم
و وعید در حق
کاتبان علم بیان
فرموده پس معلوم
شد که تبلیغ علم
واجب است و ازین
آیه کریمه اگر چه
در حق علما اهل
کتاب نازل شده
لیکن اعتبار از
برای علوم نقطه
است نه از برای
خصوص سبب چنانچه
در اصول فقه
محقق شد و مانند
این قول حضرت
عثمان از برای
حضرت ابی بریرة
در کتاب علم
گذشت و حضرت
عثمان ترک تبلیغ
این حدیث در حق
آنها بر تقدیر
عدم وجود آیه
کریمه در قرآن
از آن جهت
میکرد که بر
آنها از اغترار
بران وضو و
ترک سایر اعمال
صالحه میرسد
و اما ما که در
موطا ازین حدیث
مبارک از هشام
بر عود کرده و
در روایت او
تعیین آیه کریمه
وارد نشده
لیکن با جهاد
خود گفته که
من کمان میکنم
که مراد حضرت
عثمان بآیه
کریمه در قول
او لولایته
قول حق
سبحانه تعالی
است که فرموده
و اقم الصلوة
کفر فی النهار
و لکامن اللیل
ان شئت ایضا
و لیکن آنچه
عرواه را وی
ذکر کرده است
اولی یفرم و
یقین است و
قول او قال
عود و تعلیق
از بخاری است
و احتمال دارد
که مقوله از
برای ابن شهاب
باشد و الله
تعالی علم
الاضحی شار
فی خصوص
باب است در
بیان افشاندن
مبنی در وضو
و استنشاق
نمزش است و
آن نزد جمیع
عبارات است
از هر چه آبی
که او را اول
بخورد کشته
باشد و بعضی
گفته اند که
او عبارت است
از بریدن گردن
آب مبنی از
نهایت مبنی
دکن عثمان
و عبد المؤمن
و یسار بن
عباس علیهم
السلام و کلامی
است که الله
علیه و سلم
یاد کرده است

خود را در ظرف بزرگ پس آب گرفت از ظرف خورد و چون که مس نکرد دست او
 آب را و لفظ نوم در قول او من نوم عام است و جمیع علماء و شافعی بیوم او هستند لال
 کرده اند بر آنکه دست شستن پس از هر خواب مستحب است و امام احمد بن حنبل در
 بخواب شب مخصوص کرده از جهت آنکه رسول علیه السلام در آخرین حدیث و کلام
 فرمود این کلمات پاره و شک نیست که حقیقت میست بخواب شب مستحق نشود و آیتضا
 در روایت ابی داؤد آمده و اقوام احمد کم من اللیل و در روایت مسلم از اقوام احمد کم
 الی الوضوءین یصبح آید لیکن تعلیل از رسول جمیل استماع میکند که خواب روز بخواب
 شب ملحق شود و تخصیص خواب شب در حدیث مذکور از جهت کثرت و غلبه است
 بیشتر جمیع را مذکور را بر ندب حمل کرده اند و امام احمد او را محمول بر وجوب در خواب
 شب کرده نه در خواب روز و از در یک روایت استجاب شستن و دوست
 در خواب روز آمده اما اجماع و اتفاق کردند بر آنکه اگر غوطه داد بجز انغسل دست خود را
 در آب هیچ ضرر و نقصان در آب نمیکند و استحقاق و داؤد و طبرانی گفته اند که آن آب
 نجس می شود و قرینه صاف از برای آن مذکور از حمل کردن بر وجوب نزد جمیع روایت
 که رسول علیه السلام در بخواب و کلام تعلیل کرد یا فری که مقتضی از برای شک تردد
 است از جهت آنکه شک استماع نمیکند و وجوب را درین حکم از برای استحباب اصل
 طهارت و بقاء و بر حال سابق و ابو عوانه بر عدم وجوب استدل لال کرده و وضو رسول
 خدا صلی الله علیه و سلم از شک او زبان بعد از برخاستن او از خواب چنانچه در حدیث
 ابن عباس می آید لیکن بروی وارد میشود که قبول واحد کم تقاضا میکند اختصاص او را
 بغیر آن ذات مبارک سرور عالم صلی الله علیه و سلم و جواب کرده شده بآنکه از رسول
 مقبول صحیح شده که بر دو دست خود را در حالت بیداری قبل از در آوردن انبساط طرف
 آب می شست پس استحباب او پس از خواب سبیل اولی ثابت شد و ترک و در مکان
 مذکور از برای بیان جواز است و ایضا در همین حدیث بروایت مسلم و ابی داؤد فرمود
 فایضه ثلاثا و در یک روایت ثلاث مراتب آمده و تعلیق بعد در غیر نجاست عینیه الاله
 میکند بر استحباب بودن آن و در روایت از ابی هریره نزد احمد واقع شده و فلا یضغ
 ید فی الوضوء حتی یغسلها و نهی در و از برای تنزیه است چنانچه ذکر کردیم اگر در مستحب

است و اگر ترک کرد مکروه است و این همه در حق آنکسی است که از خواب بیدار شود
 اما آنکسی که بیدار باشد پس فعل غسل از برای او مستحب است از برای حدیث حضرت عثمان
 و بعد از بیدار شدن و ترک او مکروه نیست زیرا که نبی در و وارد شد و فارق آنکس که از
 نماز زیرا که بدستی یکی از شما وقتی که خواب کرد و بیضاوی گفته که باعث بر امر و غسل
 احتمال نجاست است از جهت آنکه شارع وقتی که ذکر میکند بکمی را و پس از آن او را ندکر
 علت تعارض کند بی شک دلالت میکند که آن حکم ثابت از برای آن علت است
 چنانچه در حدیث محرم که اتفاقا پس از آن مرد فرمود فانه یجس یوم القیامة بلیا و این
 قول بعد از نبی کردن از تطییب فرمود پس دلالت کرد که علت نبی محرم بودن او است
 لایکذری بین بابت یک و نمیداند که گجاست کذرا نیمه است دست او و این
 کلام معلوم شد که علت نبی احتمال ملاقات و مست او است مچیزی را که آب
 نجس کند و مقتضای او آنست که هر کس که شک و متردد و باشد اگر چه بیدار باشد
 ملحق باو است و مضموم او آنست که هر کس که به یقین داند جای شب کردن دست
 خود را بچنانچه شخصی قبل از خواب بردست خود خرقه به چنانچه بعد از آن بیدار شود
 و آن خرقه بر حال خود باشد پس اگر ترک کند آن غسل را پس مکروه نباشد اگر چه
 غسل مستحب است چنانچه در بیدار و چون امام مالک گفته که این امر از برای
 تعبد است پس البته در میان شک و متیقن فرق نمیکند و دلیل گرفته باین حدیث
 مبارک بر آنکه در میان و رو و آب بر نجاست و در میان و رو و نجاست بر آب
 فرق است و بر آنکه نجاست در آب تاثیر میکند و این صحیح است لیکن تاثیر نجاست
 در نجس آب اگر چه آن آب متغیر نشود مایه از نجاست و کلام نیست زیرا که مطلق تاثیر
 نجاست بر خصوص تاثیر نجاست بر وجه نجس دلالت نمیکند چنانچه گفته اند انعام
 لا دلالت علی الخاص پس احتمال دارد که که است متیقن سخت تر از که است یظنون
 باشد و این را بن دقیق عید گفته و مراد او آنست که درین کلام دلالت قطع
 نیست بر آنکسی که میگوید که آب نجس نمیشود مگر به تغییر و مراد از قول او این بابت
 دیده آنست که او نمیداند که گجاست مکروه است دست او از جهت او امام شافعی
 گفته که عادت آن مردم چنان بود که اگر آنها در نجاست بپاشد می کردند و دست نجاست

فان آنکس که گفته
 که اگر کسی که
 این بابت گفته

نمیکردند و شب هر رازی آنها سخت کرم بودند پس بسا اوقات یکی از آنها وقت خواب
عرق میکرد پس احتمال دارد که دست او بر محل نجاست یا بر خون حیوان یا بر قذر نجس
بناز آن عواف کند و او آگاه نشود و آب الولید باجی بروی اغراض کرده و گفته که ازین
لازم می آید که نام جامه خود را نیز غسل کند زیرا که این احتمال در وی نیز ثابت است
و جواب کرده شده او را بدو و جدا اول آنکه این قول محمول است بر آنکه عرق در
دست باشد نه در محل و ثانی آنکه مستطاب از خواب قصد نمیکند که جامه خود را در آب
غوطه بدهد تا امر کرده شود و او را بغسل او بخلاف دست که او محتاج بسوی غسل او است
و این جواب قوی تر از اول است و دلیل بر آنکه اختصاص این سخن بجلست بجا نیست
آنچه نیست که او را روایت کرده است خرمیه از ابی هریره در آخر همین حدیث که محمول
علیه السلام فرموده این باتش دیده منده و در حدیث مبارک فواید است اول آنکه
عمل با احتیاط در باب عملوات اولی و ایق است و دوم آنکه کنایت کردن از چیزی که در
ذکر صحیح او طلب حیا کرده شود مستحسن است و تیسر آن کنایت اقبام مراد حاصل
شود و بعضی علماء فوائد بعد ازین حدیث مبارک استنباط کرده اند بعضی از آنها است
که موضوع است نجای مخصوص بر خصه است در جائز بودن نماز با وجود قیام اثر نجاست بر او
و بعضی از آنها است که وضوء از خواب واجب میشود و بعضی از آنها است که مس
و کرم وضوء را نقص میکند و بعضی از آنها است که آب قلیل بر آوردن دست در وضوء
نمیکرد و این برای آن است که قصد کند وضوء را و بعد ازین فوائد ظاهر است و الله تعالی
اعلم **باب غسل الرجلین و لا یمسح علی القدمین** باب است در بیان
شستن هر دو پای دست کرده نشود بر هر دو قدم بلکه آن هر دو را
بشوید و تالیس بضم یا است حدیث شاموسی قال انا ابو عوانه به تخفیف
و او عن ابی یسیر مکره با موده و سکون شین معجمه عن یوسف
بن مایهک کبره و نسخ او عن عبد الله بن عمر و سمرعاص قال
أبنت عبد الله بن عمر و تخلف الی بنی صلی الله علیه و سلم عن ابی سفيان
که پس از پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم از ما بیان هر یک سفره فاذا ركننا
پس یافت رسول مقبول ما بیان را و او در کتب مشحون کاف است و قد رافقنا النضر

باب غسل الرجلین
و لا یمسح علی القدمین
قال حدیث شاموسی
انا ابو عوانه
عن ابی یسیر
بن مایهک
کبره و نسخ
او عن عبد الله
بن عمر و تخلف
الی بنی صلی الله
عنه و سلم
عن ابی سفيان
فاذا ركننا
پس یافت رسول مقبول

و قال آنکه یا فیه و پوشانده بود نمایان را تا هر عصر و اینها بعضی قسم قاف و رفع عصر است
 و در بعضی روایات بسکون قاف و نصب عصر آمده چنانچه در سابق گذشت این باطل
 گفته که اصحاب کرام تا آخر آن نماز از اول وقت کرده بودند از برای آنکه رسول خدا صلی
 الله علیه و سلم با آنها لا تقی شود پس آن نماز را همراه او برپایل تقدوا و دانند پس چون
 وقت تنگ شد تعجیل بسوی وضو کردند و از جهت تعجیل اسبغ وضو نکردند چنانچه
 گوید جعلنا متوضوا مسح علی ارجلنا پس گردانیدیم مایان که وضو میکردیم و دست
 ترمی ماییدیم مایان بر پاکنهای خود پس رسول علیه السلام این کار را بر آنها انکار کرد
 چنانچه گفت راوی فتادی با علی صوفیه پس آواز کرد رسول علیه السلام به بلند تر آواز
 خود ویل للادعقارب من النار که ملاکت است یا وادی خاص است از برای این پاشنه
 پائی یعنی برای این پاها از آتش و دوزخ و همین حدیث بهین اسناد در باب من رفع
 صوته بالعلم و در باب من اعاد الخديث ثلاثا در کتاب علم گذشته و هیچ تفاوت در میان
 نیست مگر در راوی اول از بهیت آنکه راوی اول درین باب موسی است و در باب
 من رفع صوته بالعلم ابو النعمان و در باب من اعاد الخديث ثلاثا مسدود است و مؤلف
 از بهین حدیث مبارک انتزاع و استنباط کرده که سبب انکار رسول علیه السلام از آنجا
 کرام مسح هر دو پای بودند نه اقتصار بر غسل بعضی از رجل لهذا در ترجمه باب ولا مسح علی القدمین
 گفت و این ظاهر روایت است که متفق علیهاست و در افراد مسلم خیانت آمده فانتبهنا ایهم
 و انتباهیم فیض تلوح لم یسبها الماء پس تسکیر دین روایت آنکسی که با جزا مسح قائل
 است و میگوید که انکار رسول علیه السلام از سبب ترک تقیم مسح تمامی پای بود لیکن روایت
 متفق را چه درست پس این روایت بر سبیل تاویل حمل کرده میشود و اینکه معنی قول لا مسح علیها
 الماء آنست که نرسیده بودند آن اعتقالات غسل اگر چه او را بر سبیل استیجاب آب مسح
 رسیده بود و جامع و تطبیق در میان دو روایت حاصل آید و نیز قائل مسح مسح عقب بر سبیل
 تعیین و آب نمیکند پس حدیث مبارک حجت بروی است طحاوی گفته که هر کار رسول
 کریم بر سبیل تقیم آنها را غسل هر دو پای از فرموده بود چه یک از آن هیچ لغه باقی نماند پس معلوم
 شد که فرض بر سبیل و آنچه او غسل است نه مسح و این منبر بروی اعتراض کرده و گفته که تقیم
 مستلزم از برای غسل نیست زیرا که نه عام کرده می شود مسح و فرض غسل نیست لیکن

چنانچه متفق است
 مسح و علی رجليه
 فتادی با علی
 صوفیه و نیل
 نیزه عقارب النار

کبریا علی ثلثا پست است هر پای را از دو پای خود سه بار و در بعضی روایات کلمات علی
 آمده و در بعضی کل رجه آمده و حاصل هر تعیم غسل از برای هر رجه است و در اینجا ترک
 ذکر غایت از برای شربت و کفایت برایت واقع شده نه تنگ آید که این کلمات
 الله علیه و سلم یوضأ نحو وضوئی هذا پست گفت حضرت عثمان پس عرفان
 که دیدم من پیغمبر خدا را علی الله علیه و سلم که وضو میکند با من و وضو من که این وضو
 است و او را بخورش ما کردم و وضو از اینجا بهم و او است و قال و فرمود رسول
 محمود من توضأ نحو وضوئی هذا که هر کس که وضو و طهارت کرد مانند وضو و وضو من
 که این وضو است توضأ علی رکعتین لا یحیی ثقیما نفسه پست نماز کرد و دو
 رکعت را در حالی که سخن نمیکند در آن و در رکعت بان خود را بچیزی از امور دنیا
 که محل از برای شمع و خضوع اند و بعضی گفته اند که مراد باین کلام خلاص تمام است
 بعضی گفته اند که مراد ترک عجب و فخر است تا از سبب آن کبر مملک او را عارض نگردد
 و شیطان بر جسم از رحمت این دو جسم بسبب کبر و فخر شده چنانچه در تفسیر و تواریح
 مذکور و مشهور است غفر الله له ما تقدم من ذنبه می بخشد خدای تعالی از برای
 آن کس آنچه پیش از او پیش گذشته است از گناه او و تغییر استقبل باضی از برای
 تحقق وقوع و یقین ثبوت واقع شده و این شایع است و اکثر علماء و دانشمندان
 دانسته اند و تحقیقات این حدیث مبارک الحال در سابق گذشته و تفاوت میان این
 حدیث مبارک در مقام سابق و درین مقام لاحق هیچ چیزی نیست مگر آنکه درین مقام
 لفظ و تشقیق و نظر برایت البیضی علیه و سلم یوضأ نحو وضوئی هذا واقع شده
 و علماء گفته اند که این قسم وضو در بیان و اتمام را نهد و فاقی است و الله تعالی اعلم
 غسل الاغتصاب باب است در بیان شستن پاشنه های پای و گان این پاره
 و بود محمد پیر میرن که از کاتبان تابعین و از علماء را سخن بوده و سید بن کبریا بن حمله و سکن
 هر دو یا شسته نگذارند و هر دو را حمله و سکن است یعنی موضع انگشتان و اوتوا که میشود
 جای کشته تری را نهد و تکیه وضو میکرد و او را جزا بشرط بحسب ظاهر کان است
 و احتمال دارد که بغسل باشد و بغسل از برای افاده دوم در استمرار و حکایت عال فاضیه
 سبیل استخار واقع شده و خاتم بغسل تا شسته و توبانه و کسر آن آمده و مناسب است

متن
 کلمات
 علی
 ثلثا
 پست
 است
 هر
 پای
 را
 از
 دو
 پای
 خود
 سه
 بار
 و
 در
 بعضی
 روایات
 کلمات
 علی
 آمده
 و
 در
 بعضی
 کل
 رجه
 آمده
 و
 حاصل
 هر
 تعیم
 غسل
 از
 برای
 هر
 رجه
 است
 و
 در
 اینجا
 ترک
 ذکر
 غایت
 از
 برای
 شربت
 و
 کفایت
 برایت
 واقع
 شده
 نه
 تنگ
 آید
 که
 این
 کلمات
 الله
 علیه
 و
 سلم
 یوضأ
 نحو
 وضوئی
 هذا
 پست
 گفت
 حضرت
 عثمان
 پس
 عرفان
 که
 دیدم
 من
 پیغمبر
 خدا
 را
 علی
 الله
 علیه
 و
 سلم
 که
 وضو
 میکند
 با
 من
 و
 وضو
 من
 که
 این
 وضو
 است
 و
 او
 را
 بخورش
 ما
 کردم
 و
 وضو
 از
 اینجا
 بهم
 و
 او
 است
 و
 قال
 و
 فرمود
 رسول
 محمود
 من
 توضأ
 نحو
 وضوئی
 هذا
 که
 هر
 کس
 که
 وضو
 و
 طهارت
 کرد
 مانند
 وضو
 و
 وضو
 من
 که
 این
 وضو
 است
 توضأ
 علی
 رکعتین
 لا
 یحیی
 ثقیما
 نفسه
 پست
 نماز
 کرد
 و
 دو
 رکعت
 را
 در
 حالی
 که
 سخن
 نمیکند
 در
 آن
 و
 در
 رکعت
 بان
 خود
 را
 بچیزی
 از
 امور
 دنیا
 که
 محل
 از
 برای
 شمع
 و
 خضوع
 اند
 و
 بعضی
 گفته
 اند
 که
 مراد
 باین
 کلام
 خلاص
 تمام
 است
 بعضی
 گفته
 اند
 که
 مراد
 ترک
 عجب
 و
 فخر
 است
 تا
 از
 سبب
 آن
 کبر
 مملک
 او
 را
 عارض
 نگردد
 و
 شیطان
 بر
 جسم
 از
 رحمت
 این
 دو
 جسم
 بسبب
 کبر
 و
 فخر
 شده
 چنانچه
 در
 تفسیر
 و
 تواریح
 مذکور
 و
 مشهور
 است
 غفر
 الله
 له
 ما
 تقدم
 من
 ذنبه
 می
 بخشد
 خدای
 تعالی
 از
 برای
 آن
 کس
 آنچه
 پیش
 از
 او
 پیش
 گذشته
 است
 از
 گناه
 او
 و
 تغییر
 استقبل
 باضی
 از
 برای
 تحقق
 وقوع
 و
 یقین
 ثبوت
 واقع
 شده
 و
 این
 شایع
 است
 و
 اکثر
 علماء
 و
 دانشمندان
 دانسته
 اند
 و
 تحقیقات
 این
 حدیث
 مبارک
 الحال
 در
 سابق
 گذشته
 و
 تفاوت
 میان
 این
 حدیث
 مبارک
 در
 مقام
 سابق
 و
 درین
 مقام
 لاحق
 هیچ
 چیزی
 نیست
 مگر
 آنکه
 درین
 مقام
 لفظ
 و
 تشقیق
 و
 نظر
 برایت
 البیضی
 علیه
 و
 سلم
 یوضأ
 نحو
 وضوئی
 هذا
 واقع
 شده
 و
 علماء
 گفته
 اند
 که
 این
 قسم
 وضو
 در
 بیان
 و
 اتمام
 را
 نهد
 و
 فاقی
 است
 و
 الله
 تعالی
 اعلم
 غسل
 الاغتصاب
 باب
 است
 در
 بیان
 شستن
 پاشنه
 های
 پای
 و
 گان
 این
 پاره
 و
 بود
 محمد
 پیر
 میرن
 که
 از
 کاتبان
 تابعین
 و
 از
 علماء
 را
 سخن
 بوده
 و
 سید
 بن
 کبریا
 بن
 حمله
 و
 سکن
 هر
 دو
 یا
 شسته
 نگذارند
 و
 هر
 دو
 را
 حمله
 و
 سکن
 است
 یعنی
 موضع
 انگشتان
 و
 اوتوا
 که
 میشود
 جای
 کشته
 تری
 را
 نهد
 و
 تکیه
 وضو
 میکرد
 و
 او
 را
 جزا
 بشرط
 بحسب
 ظاهر
 کان
 است
 و
 احتمال
 دارد
 که
 بغسل
 باشد
 و
 بغسل
 از
 برای
 افاده
 دوم
 در
 استمرار
 و
 حکایت
 عال
 فاضیه
 سبیل
 استخار
 واقع
 شده
 و
 خاتم
 بغسل
 تا
 شسته
 و
 توبانه
 و
 کسر
 آن
 آمده
 و
 مناسب
 است

کرده می شود مانند نون که در صنغانی زبده کرده شده **قِرَائَتُكَ تَكْلِسُ الْبَعْلُ** است
 البشیریه و دیدم من ترا ای عبدالله که می پوشی تو غلبه را که موی ندارند و لیکن بخت
 با او موده است و نعل بکسر نون جمع نعل است و سببیه بکسرین جمله و سکون با و
 موده است و عبدالله بن عمر در کلام خود اشارت به تفسیر آن کرده که گفته ای
 فیها شعر جویری گفته که سبب بکسرین عبارت از پوست کاوه است که بقوط باخته
 کرده شود و از آن نعل سببیه گرفته می شود و این وجه گفته که نعل سببیه
 سیاه و بی موی بودند و عادت عرب آن بود که نعل غیر بدبوخته بر موی می پوشیدند
 و غیر بدبوخته در طائف و جزآن درست کرده می شدند و آن نعل را اهل رفاهیت
 از عرب می پوشیدند پس بس **وَقِرَائَتُكَ تَقْصِبُ بِالْقَدْحِ** و دیدم من ترا ای عبد
 الله که رنگ می کنی جامه را بر روی زیر اگر حضرت عبدالله در اخبار گفته که رسول
 مختار رنگ بر روی کرده و هرگز از رسول علیه السلام منقول نشده که او موی را رنگ
 کرده و تعنی گفته اند که فرآور رنگ موی است از جهت آنکه از عبدالله بن عمر نقل اثر
 صحیح آمده که او ریش خود را زرد رنگ کرده بود و احتجاج کرده که پیغمبر خدا علیه
 و سلم زرد رنگ کرد ریش مبارک خود را بویوس و یزید بن عفران و این را ابو داود و ترمذی
 کرده و تصحیح بعضی با موده و فتح آن آمده و **قِرَائَتُكَ إِذَا سَكَنْتَ بِمَكَّةَ أَهْلُ الْبَنَاتِ**
 إِذَا رَأَوْا الْإِهْلَالَ و دیدم من ترا ای عبدالله و تیکه میبانی تو بیکه شریفه بلند آواز میکنند
 مردمان به تبلیه وقتی که میمند ماه ذی کحج را ز برای داخل شدن در حرام و کم قبل است
 حتی یَوْمَ الْتَرَوْنَهُ و بلند نمیکنی تو او را به تبلیه یعنی نمی درائی تو با حرام تا آنکه میباشند
 و متحقق میشود در زشتم از ماه ذی کحج ماصلا آنکه مردمان در اول ذی از ماه ذی حرام
 بسته میکنند و تو در زشتم از ماه مذکور حرام بسته میکنی و از جواب عبدالله بن
 عمر ظاهر گشت که او حرام بسته نمیکند تا آن وقتی که سوار می شند و قصد بسوی منی
 میکرد و در زشتم ذی کحج را ترویبه از آنجهت گویند که مردم در آن روز آب را بر می داشتند
 از که شریفه بسوی عرفات و او برین تقدیر را خود از زبده تشریف داده و ابوعبید بن جراح
 آب و سیراب شدن با و است یا آنکه ابراهیم خلیل الله در شب همان روز قربان
 کردن فرزند خود خواب دیده بود یا آنکه حضرت ابراهیم خلیل در همان روز متعلق

وَقِرَائَتُكَ تَكْلِسُ الْبَعْلُ
 البشیریه و دیدم من ترا ای عبدالله که می پوشی تو غلبه را که موی ندارند و لیکن بخت
 با او موده است و نعل بکسر نون جمع نعل است و سببیه بکسرین جمله و سکون با و
 موده است و عبدالله بن عمر در کلام خود اشارت به تفسیر آن کرده که گفته ای
 فیها شعر جویری گفته که سبب بکسرین عبارت از پوست کاوه است که بقوط باخته
 کرده شود و از آن نعل سببیه گرفته می شود و این وجه گفته که نعل سببیه
 سیاه و بی موی بودند و عادت عرب آن بود که نعل غیر بدبوخته بر موی می پوشیدند
 و غیر بدبوخته در طائف و جزآن درست کرده می شدند و آن نعل را اهل رفاهیت
 از عرب می پوشیدند پس بس **وَقِرَائَتُكَ تَقْصِبُ بِالْقَدْحِ** و دیدم من ترا ای عبد
 الله که رنگ می کنی جامه را بر روی زیر اگر حضرت عبدالله در اخبار گفته که رسول
 مختار رنگ بر روی کرده و هرگز از رسول علیه السلام منقول نشده که او موی را رنگ
 کرده و تعنی گفته اند که فرآور رنگ موی است از جهت آنکه از عبدالله بن عمر نقل اثر
 صحیح آمده که او ریش خود را زرد رنگ کرده بود و احتجاج کرده که پیغمبر خدا علیه
 و سلم زرد رنگ کرد ریش مبارک خود را بویوس و یزید بن عفران و این را ابو داود و ترمذی
 کرده و تصحیح بعضی با موده و فتح آن آمده و **قِرَائَتُكَ إِذَا سَكَنْتَ بِمَكَّةَ أَهْلُ الْبَنَاتِ**
 إِذَا رَأَوْا الْإِهْلَالَ و دیدم من ترا ای عبدالله و تیکه میبانی تو بیکه شریفه بلند آواز میکنند
 مردمان به تبلیه وقتی که میمند ماه ذی کحج را ز برای داخل شدن در حرام و کم قبل است
 حتی یَوْمَ الْتَرَوْنَهُ و بلند نمیکنی تو او را به تبلیه یعنی نمی درائی تو با حرام تا آنکه میباشند
 و متحقق میشود در زشتم از ماه ذی کحج ماصلا آنکه مردمان در اول ذی از ماه ذی حرام
 بسته میکنند و تو در زشتم از ماه مذکور حرام بسته میکنی و از جواب عبدالله بن
 عمر ظاهر گشت که او حرام بسته نمیکند تا آن وقتی که سوار می شند و قصد بسوی منی
 میکرد و در زشتم ذی کحج را ترویبه از آنجهت گویند که مردم در آن روز آب را بر می داشتند
 از که شریفه بسوی عرفات و او برین تقدیر را خود از زبده تشریف داده و ابوعبید بن جراح
 آب و سیراب شدن با و است یا آنکه ابراهیم خلیل الله در شب همان روز قربان
 کردن فرزند خود خواب دیده بود یا آنکه حضرت ابراهیم خلیل در همان روز متعلق

سابق گذشته و اما الصفة فاقنی رأیت رسول الله صلى الله عليه وسلم
 يصنع بها و اما مقدم زردی عامه یا منوی پس چنان است که بدستی من دیدم
 رسول خدا صلی الله علیه و سلم که رنگ میکند آن زردی لهذا من آن رنگ را
 میدارم و تصبیغ بضم یا موده و فتح آن مثل سابق آمده و اما الإهلاك فاقنی که است
 رسول الله صلى الله عليه وسلم یحل حتی تکفیث به را حلت و اما مقدمه بلند
 گردن آواز به تلبیه در روز ششم از ماه و کچ پس چنان است که بدستی ندیدم
 من رسول خدا صلی الله علیه و سلم را که بلند میکند آواز خود را به تلبیه و در احرام در آید
 شما آنکه می برانختند او را مرکب او از شتر خواهر باشد خواهاده یعنی تا آنکه مرکب
 او برابر و هموار استاده می شد و این کنایت است از ابتداء و شروع کردن در
 افعال حج یعنی رسول علیه السلام عقد احرام آن وقت می کرد که در آن وقت
 شروع در افعال حج و رفتن بسوی او میکرد و آن روز ترویبه است یعنی روز ششم
 از ماه و کچ زیرا که مردم در همین روز از مکه شریفه بسوی مینى از برای اداء مناسک
 و افعال حج میروند و مذہب شافعی همین است و علماء دیگر گفته اند که فضل آنست
 که احرام در روز اول از ماه ذی الحجه است که قبل از مناسک آنست و الله اعلم
باب الثمین فی الوضوء والغسل باب است در بیان ابتداء کردن
 بوضو و غسل و غسل بضم غین و فتح او آمده و مشهور آنست که مفتوح
 مصدر است و مضموم اسم از برای فعل مخصوص است و نوی گفته که اگر ماضی از غسل
 آب باشد پس آن مضموم است و در مصدر بضم و فتح هر دو جا نازند و بعضی گفته اند که اگر
 مصدر غسل باشد بفتح غین باشد و اگر بمعنی اغتسال باشد پس آن بضم او است چنانچه گفته
 میشود غسل الحقة مسنون و اما غسل بکسر غین پس آن اسم است از برای آنچه می کشند
 میشود از خطی و جز آن حکایتنا مسند و بفتح دال مشدده قال نا ائمه هدی قال نا خالدا
 عن حفصة بنت عمر بن الخطاب و اعمامه و اساکه و اعمامه و بنون است و ام زید
 انضایه فیه بصره بنو محمد بن عمر بن است و او در حد و حد سال ذات یافت عن ائم عظیمین
 بین جمله و کسر یا جمله و فتح یا اشارة مشدده است و تمام او سینه بضم نون و فتح بین جمله و سکون
 یا اشارة تخانیه و یا موده بود و این عین بفتح نون و کسر بین گفته و اندک گفته و اسمیه انضایه و کسر

و اما الصفة فاقنی
 رأیت رسول الله صلى الله عليه وسلم
 يصنع بها و اما مقدم
 زردی عامه یا منوی
 پس چنان است که بدستی
 من دیدم رسول خدا صلی
 الله علیه و سلم که رنگ
 میکند آن زردی لهذا من
 آن رنگ را میدارم و تصبیغ
 بضم یا موده و فتح آن
 مثل سابق آمده و اما الإهلاك
 فاقنی که است رسول الله
 صلى الله عليه وسلم یحل حتی
 تکفیث به را حلت و اما مقدمه
 بلند گردن آواز به تلبیه
 در روز ششم از ماه و کچ
 پس چنان است که بدستی
 ندیدم من رسول خدا صلی
 الله علیه و سلم را که بلند
 میکند آواز خود را به تلبیه
 و در احرام در آید شما آنکه
 می برانختند او را مرکب او
 از شتر خواهر باشد خواهاده
 یعنی تا آنکه مرکب او برابر
 و هموار استاده می شد و این
 کنایت است از ابتداء و شروع
 کردن در افعال حج یعنی رسول
 علیه السلام عقد احرام آن وقت
 می کرد که در آن وقت شروع
 در افعال حج و رفتن بسوی او
 میکرد و آن روز ترویبه است
 یعنی روز ششم از ماه و کچ
 زیرا که مردم در همین روز
 از مکه شریفه بسوی مینى از
 برای اداء مناسک و افعال حج
 میروند و مذہب شافعی همین
 است و علماء دیگر گفته اند که
 فضل آنست که احرام در روز
 اول از ماه ذی الحجه است که
 قبل از مناسک آنست و الله اعلم
 بوضو و غسل و غسل بضم
 غین و فتح او آمده و مشهور
 آنست که مفتوح مصدر است و
 مضموم اسم از برای فعل
 مخصوص است و نوی گفته که
 اگر ماضی از غسل آب باشد
 پس آن مضموم است و در مصدر
 بضم و فتح هر دو جا نازند و
 بعضی گفته اند که اگر مصدر
 غسل باشد بفتح غین باشد و
 اگر بمعنی اغتسال باشد پس آن
 بضم او است چنانچه گفته
 میشود غسل الحقة مسنون و
 اما غسل بکسر غین پس آن اسم
 است از برای آنچه می کشند
 میشود از خطی و جز آن حکایتنا
 مسند و بفتح دال مشدده قال
 نا ائمه هدی قال نا خالدا عن
 حفصة بنت عمر بن الخطاب و
 اعمامه و اساکه و اعمامه و
 بنون است و ام زید انضایه
 فیه بصره بنو محمد بن عمر بن
 است و او در حد و حد سال ذات
 یافت عن ائم عظیمین بین
 جمله و کسر یا جمله و فتح یا
 اشارة مشدده است و تمام او
 سینه بضم نون و فتح بین
 جمله و سکون یا اشارة
 تخانیه و یا موده بود و این
 عین بفتح نون و کسر بین
 گفته و اندک گفته و اسمیه
 انضایه و کسر

فَالْتَمَسَ كَانَ الْيَقِينُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَجَبُهُ الْيَقِينُ كَقَوْلِ حَضْرَتِ عَالِيَةِ كَيْهٍ بُوَدِ چَهْمِ
 نه اصلی بعد علیّه سلم بوضع کی خوش میکند او را ابتدا کردن بطرف راست و بجمیع
 بضم یا مشاء است فی تنقله در یوشیدن فعل خود و توخیله و در شانه کردن مو
 مبارک خود و در بعضی طرق و شو که نیز آمده و ظهور و در و ضو خود یا در آب و کرباک
 کننده است فی شانه کلاه در حال خود نامی اولین در جمیع احوال افعال ابتدا کردن
 را بطرف راست خوش میهد شست و این از جهت آن بود که رسول با کمال نیک خوب
 خال دوست میداشت لهذا ابتدا بر این و راست میکرد از جهت آنکه اصحاب بین اهل
 جنت اند پس پس و در اکثر روایات قول او فی شانه کلبی و او آمده و در روایت
 ابو الوقت یو او آمده و صاحب عمده بر همان روایت اعتماد کرده شیخ فقی الدین
 گفته که او عام مخصوص بعضی است زیرا که در و خول خلا و تروج از مسجد و جز آن بعضی
 احوال ابتدا کردن به بسیار آنها و اهل اصول گفته اند ما من عام الا و قد خص منه بعض
 و قد خص منه ايضا ان بعد کل شئی علیهم لیکن تاکید شان بقول و کله دلالت بر این
 میکند زیرا که تاکید مجاز را رفع میکند پس ممکن است که گفته شود که حقیقت شان آنچه
 است که فعل مقصود باشد و آنچه در و ابتدا به بسیار مستحب است پس و از افعال
 مقصوده نیست بلکه ایا از جمله ترک است یا از افعال غیر مقصوده و تمام این
 تحقیق مذکور بر تقدیر اثبات و او در قول او فی شانه است و اما بر تقدیر اسقاط او پس
 قول او فی شانه کله متعلق به عجب است بهین پس تقدیر کلام چنان است عجب
 شانه کله الیقین فی تنقله تا آخر یعنی پس خدی آمد رسول خدا را در جمیع احوال ابتدا کردن
 بطرف راست در تنقل و ترحل و جز آن و ترک نمیکرد او را در حال حضور و در حال سفر و در
 حال فراغ و در شغل و مانند آن و گویی گفته که قول او فی شانه بدل از قول او فی تنقله با عام
 حاظر است و تنقل و ترحل و ظهور از جهت آن ذکر کرد که تنقل تعلق به پای دارد و ترحل
 تعلق به سر دارد و ظهور مفتاح از برای ابواب جنات است پس گویا تنبیه کرد بر جمیع اعضا
 پس مانند بدل کل از کل شد لیکن در روایت مسلم قول او فی شانه کله مقدم بر قول او
 فی تنقله آمده پس شش بنابرین تقدیر بدل بعض از کل شد و جمیع آنچه مقدم کردیم یعنی
 است بظاهر سیاق که دارد درین مقام است لیکن مؤلف در الحذف بیان از طریق

فَالْتَمَسَ كَانَ الْيَقِينُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَجَبُهُ الْيَقِينُ
 حَضْرَتِ عَالِيَةِ كَيْهٍ بُوَدِ چَهْمِ
 عَجَبُهُ الْيَقِينُ
 حَضْرَتِ عَالِيَةِ كَيْهٍ بُوَدِ چَهْمِ
 عَجَبُهُ الْيَقِينُ
 حَضْرَتِ عَالِيَةِ كَيْهٍ بُوَدِ چَهْمِ
 عَجَبُهُ الْيَقِينُ

بعد از این مبارک از شعبه کرده که شیخ او شعث کا هی حدیث میکرد و اقتصار بر قول
 او فی شأنه کلمه میکرد و کا هی بر قول ابی تنعله اقتصار میکرد و سماعی از طریق غنم از شعبه
 زیاد کرده که حضرت عایشه صدیقہ رضی اللہ عنہا کا ہی مجمل میکرد و کا هی بین و مفصل
 پس بنابرین اصل حدیث مبارک پنج قسمت است که ذکر کرد از تغل و جز آن و مؤید است او را
 روایت مسلم از طریق ابی الا حوص و ابن ماجه از طریق عمرو بن عبید که آن هر دو از
 اشعث بزرگ از قول او فی شأنه کلمه روایت کرده اند و کویار و ابی که در و اقتصار بر قول
 او فی شأنه کلمه واقع شده پس آن از قبل روایت معنی است و درین حدیث مبارک
 فوائد اول آنکه ابتدا کردن بجانب راست از سر در ترمل و غسل و علق مستحب است
 دوم آنکه ابتدا کردن بپای راست در تغل و به پای چپ در ازاله استحب است
 سوم آنکه ابتدا بدست راست در وضوء و ابتدا کردن بجانب راست در ترمل و
 غسل مستحب است و مستدلال کرده شده با پنج حدیث مبارک بر آنکه او را کردن نماز
 بر جانب راست از امام و در مینه مسجد و اکل و شرب بدست راست کردن مستحب
 است لهذا مؤلف این حدیث مبارک را در جمیع آن مواضع آورده و نوی گفته که قاعده
 مستمر در شریعت مشهور است که بر آنچه از باب تکریم و تزیین است پس ابتدا برین
 بر سبیل تعین مستحب است و آنچه بعد از سنت ابتدا به بسیار نزد علماء اعضاء مستحب است
 و ایضا گفته که علماء و فضلا و جماع کردند بر آنکه تقدیم برین سنتی است که هر کس که او را مخالفت
 کند فاضل از وفات شود و وضوء او تمام کرد تمام شد کلام نووی و مراد و علماء اهل
 سنت و جماع اند و اگر نه پس نه بدست یعه شیعہ و بدست تقدیم برین سنت و غلط کردند است
 مرتضی که از زمره شیعه است پس او را امام شافعی منسوب کرده کویا آن کان کرده که این
 و بوجه لازم است از قول امام شافعی که ترتیب در اعضا وضوء واجب است لیکن امام
 شافعی در هر دو دست و در هر دو پای ترتیب واجب نگفته زیرا که آن هر دو بمنزله یک
 عضو اند و آن هر دو در لفظ قرآن جمع کرده شدند لیکن شکل می شود بر اصحاب او
 که آب را مستعمل می گویند و قتی که نقل کند آن آب از یک دست بسوی دست
 دیگر ما آنکه گفته اند که آب نادمیکه مترد بر عضو از اعضا باشد پس او را مستعمل گفته
 نمیشود و در بیان غرض و تجربه قول بوجه را منسوب به فقهای سبعة کرده و این

فی سبب از حجت آنکه کلمه عند هر چند که دلالت بر ظرفیت خاصه می کند لیکن مبالغه اقتضای آن
 میکند که او درین مقام از برای مطلق ظرفیت است پس گویا او گفته الدین هم فی آخر عمر
 وقتی گفته که معنی کلام آنست که وضو کردن آن چای تا آنکه رسیدن نوبت باشد آن
 مردم و نووی گفته کلمه من درین مقام بمعنی الی است و این لفظ است و کرمانی
 بروی اعتراض کرده که این لفظ شاذه است و بعد از آن گفته که کلمه الی هرگز روا
 نیست که بر عند داخل شود و لازم می آید بر تثنی و نووی که قداخیر داخل در زیر علم
 وضو داخل نشود لیکن بر کرمانی وارد می شود که از امتناع دخول کلمه الی بر عند لازم
 نمی آید که دخول کلمه من که بمعنی الی باشد عند نیز متنع باشد و بر توجیه نووی ممکن
 است که گفته شود لفظ عند زائد است بدانکه در بعضی روایات آمده که جمیع آن
 مردم هشتاد نفر بودند لیکن حضرت الش گفته که اگر مایان صد هزار نفر میبودیم هر آینه
 آن آب از برای وضو مایان کفایت میکرد و در بعضی روایات زیاده از ششاد
 آمده و بر هر تقدیر این معجزه واضحی از برای رسول علیه السلام بوده و این معجزه قوی
 تر از معجزه حضرت موسی علیه السلام است که عصای خود را بر سنگ میزد و از روی
 بیرون می آمد زیرا که بیرون آمدن آب از سنگ معروف و مشهور است اما بیرون
 آمدن آب از انگشتان معهود و مشهور نیست بلکه از انگشتان بیرون آمدن خون
 مشهور است و ایضا حضرت موسی علیه السلام اول عصای خود را بر سنگ میزد
 بعد از آن آب از آن سنگ بیرون می آمد اما از انگشتان مبارک رسول علیه
 السلام بیرون می آمد فاعلمه در کیفیت منبع آب و احتمال است یکی آنکه آب از ذات
 انگشتان مبارک آنسور و عالم بیرون می آمد و جاری می گشت و این قول اکثر علماء
 است و دوم آنکه آب راحی سبحانه جل شانہ در ذات خود بسبب بارگشتا آنکه جوش
 میکرد از میان انگشتان مبارک آنسور و عالم نه آنکه آب از نفس انگشتان مبارک
 می آمد و این هر دو معجزه ظاهره و آیه باهره اند و قاضی عیاض گفته که لیکن قصه معجزه آب
 عدد کثیر از روایات و ثقات و جمیع اصحاب سرور کائنات روایت کرده اند بلکه از
 بیسیکی از آنها بکار درین باب منقول شده پس این معجزه ملحق معجزات قطعیه آن
 سرور کائنات است و الله تعالی اعلم **باب** الماء الذي يغسل به

باب الماء الذي يغسل به

شعر الانسان باب است در بیان حکم آن آب که شسته میشود بآن آب موی آدمی
 که آن آب طاهر است یا نجس و مؤلف اشاره کرده که آن طاهر است زیرا که در بعضی اوقات
 موی از غسل گشوده در آب واقع میشود پس اگر آن موی نجس میشود البته آن
 آب نیز ملاقات او نیز نجس می شود و هرگز از رسول خدا صلی الله علیه و سلم منقول
 نشده که آن ذات مبارک در غسل خود از افتادن موی مبارک خود پر تیز میگرد
 بلکه نقل صحیح از رسول صلی الله علیه و سلم آمده که آن سرور عالم اصول موی مبارک خود را داخل
 میکرد چنانچه می آید و این در اکثر اوقات مغمی بسوی افتادن بعضی از مویهای مبارک
 واقع می شود پس دلالت کرده که آن طاهر است و این قول جمهور علماء است و جماعتی
 گفته اند که آن نجس است و این طریقه عرایقین است و کان عطاء لکیری به
 با سگان تخت و منها الخیوط و الجبال و بود عطا پس در این باب بفتح را و جمله که تابی
 و از اجل فقها است و در سال یکصد و پانزده وفات یافته که نمی پند بآن قبح
 با سگه بلکه گفته شود از آن موی انسان شسته و ریخته و قول او ان یخت
 بدل از نمیرمورد که در لفظ نیز واقع شده چنانچه در قول عرب مرحت به المسکین
 آمده پس حاصل کلام آن شده که لایری با سگان یا نخا و الخیوط و الجبال من اشعره و در
 بعضی نسخها لفظ به نیامده و آن ظاهر است و فرق در میان خط و جبل آن است
 که خط واقعی باشد و جبل غلیظ حاصل آنکه خطا گفته که انتفاع بمویهای آدمیان که در
 میان مینی ترشیده می شوند جائز نیست و خط بافتن و جبل بافتن از آنها زبرای
 استعمال جائز نیست پس معلوم شد که طاهر اند زیرا که استعمال شی نجس جایز نیست
 و سؤیر الکلاب و غیره فی المسجد و الکلبا و باب است در بیان حکم پس خوردن
 سگها و گشتن آنها در مسجد و خوردن آنها و سؤیر کردن سگها و گشتن آنها در مسجد
 بر قول الدما و در بعضی نسخها و الکلبا نیامده و بر تقدیر وجود او از قبله اضافه مصدر
 بسوی فاعل است و قال لکبری اذ اولع الکلب فی اناء لیس له وضوء و غیره
 یقوتها و گوشت زبری که وقتی که سگ در ظرف آبی که نیست از براس
 آن انسان متوضی آبی خرد آن که بآن وضوء کند البته وضوء بآن آب که پس خوردن
 سگ است یعنی آن طاهر است و مؤلف درین ترجمه باب میان دو مسئله

شعر الانسان باب است
 در بیان حکم آن آب که
 شسته میشود بآن آب
 موی آدمی که آن آب
 طاهر است یا نجس و
 مؤلف اشاره کرده که
 آن طاهر است زیرا که
 در بعضی اوقات موی
 از غسل گشوده در آب
 واقع میشود پس اگر
 آن موی نجس میشود
 البته آن آب نیز
 ملاقات او نیز نجس
 می شود و هرگز از
 رسول خدا صلی الله
 علیه و سلم منقول
 نشده که آن ذات
 مبارک در غسل خود
 از افتادن موی مبارک
 خود پر تیز میگرد
 بلکه نقل صحیح از
 رسول صلی الله علیه
 و سلم آمده که آن
 سرور عالم اصول
 موی مبارک خود را
 داخل میکرد چنانچه
 می آید و این در اکثر
 اوقات مغمی بسوی
 افتادن بعضی از
 مویهای مبارک واقع
 می شود پس دلالت
 کرده که آن طاهر
 است و این قول
 جمهور علماء است
 و جماعتی گفته
 اند که آن نجس
 است و این طریقه
 عرایقین است و کان
 عطاء لکیری به
 با سگان تخت و منها
 الخیوط و الجبال و
 بود عطا پس در این
 باب بفتح را و جمله
 که تابی و از اجل
 فقها است و در سال
 یکصد و پانزده
 وفات یافته که نمی
 پند بآن قبح با سگه
 بلکه گفته شود از
 آن موی انسان
 شسته و ریخته و قول
 او ان یخت بدل از
 نمیرمورد که در لفظ
 نیز واقع شده چنانچه
 در قول عرب مرحت
 به المسکین آمده پس
 حاصل کلام آن شده
 که لایری با سگان یا
 نخا و الخیوط و الجبال
 من اشعره و در بعضی
 نسخها لفظ به نیامده
 و آن ظاهر است و فرق
 در میان خط و جبل
 آن است که خط واقعی
 باشد و جبل غلیظ
 حاصل آنکه خطا گفته
 که انتفاع بمویهای
 آدمیان که در میان
 مینی ترشیده می
 شوند جائز نیست و
 خط بافتن و جبل
 بافتن از آنها زبرای
 استعمال جائز نیست
 پس معلوم شد که
 طاهر اند زیرا که
 استعمال شی نجس
 جایز نیست و سؤیر
 الکلاب و غیره فی
 المسجد و الکلبا و
 باب است در بیان
 حکم پس خوردن
 سگها و گشتن
 آنها در مسجد و
 خوردن آنها و سؤیر
 کردن سگها و گشتن
 آنها در مسجد بر قول
 الدما و در بعضی
 نسخها و الکلبا
 نیامده و بر تقدیر
 وجود او از قبله
 اضافه مصدر بسوی
 فاعل است و قال
 لکبری اذ اولع
 الکلب فی اناء لیس
 له وضوء و غیره
 یقوتها و گوشت
 زبری که وقتی که
 سگ در ظرف آبی
 که نیست از براس
 آن انسان متوضی
 آبی خرد آن که بآن
 وضوء کند البته
 وضوء بآن آب که
 پس خوردن سگ
 است یعنی آن
 طاهر است و مؤلف
 درین ترجمه باب
 میان دو مسئله

جمع کرد یکی حکم موی آدمی و دیگری حکم بقیة کلب پس سله اولی را و اثر او را اول
 ذکر کرد بعد از آن مثنی کرد و او را بزرگتر سله ثانیه و اثر آن و قَالَ سَفَيَانُ هَذَا الْفَقْهُ
 ابْنُ يَحْيَى يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فَكَلَّمَ مُحَمَّدًا أَمَّا هَذَا مَا وَكَلْتُ سَفَيَانَ ثَوْرِي
 که این فقه و حکم شریعی است و ذات خود میفرماید خدای که غالب و بزرگتر در
 کلام خود که فرموده فکلم تجد و اما انتم موال یعنی پس اگر نیا سید آب را پس تیمم نماید پس
 تحت چنان بل شانه تیمم را معلق بعدم وجود آب کرد و پس خورد و سگ البتہ پس
 تیمم نکرده وجود او جائز نشد و وضوء کردن با دو معین شد لیکن وارد می شود برین
 قول که مراد از وجود آب آب طاهر است زیرا که مقصود وصول طهارت چنانچه حق
 تعالی فرموده و لیکن نیز باید بگوئیم که آب نجس مفید از برای طهارت نیست بلکه با و
 زیادت نجاست حاصل کرد و بعد از آنکه سفیان تایید قول هر ی بیان کرد و گفت
 وَ فِي الْقَيْسِ مِنْهُ شَيْءٌ يَوْضُؤُا بِهِ وَيَتِيمٌ وَ ذَرَفَ مِنْ يَدَيْهِ زَيْلٌ زَيْلٌ زَيْلٌ زَيْلٌ
 سگ چینی ثابت است که وضوء کند با و تیمم نماید پس از دوازده جهت کمال
 احتیاط و حاصل کلام ثوری آنست که لفظ ما در قول او فکلم تجر و اما و نگه ایست
 که در سیاق نفی واقع شده پس عام شد و خاص نشود و ذکر دلیل شریعی
 و آن درین مقام منقحی است پس عام بر عموم خود باقی ماند و مشک نیست که پس خورد
 سگ آب است از جهت آنکه آب بگردن خوردن سگ از حقیقت خود منقلب
 نمیکرد و نجس شدن او با نوع سگ متفق علیہ میان علماء نیست و بعد از آن
 از برای واجبه خود از جهت کمال احتیاط تیمم بروی زائد کرد
 و هماعلی بروی اعراض کرده که ثوری در جواز توضئه با و شرط
 کرد که آب دیگر موجود نباشد و این شاید قطعی است بر نجاست
 او زیرا که آب طاهر وضوء کردن با و جائز است اگر چه آب دیگر طاهر
 موجود باشد و جواب آنکه استعمال غیر او که مختلف فیہ نباشد
 اولی و فصلی است از استعمال آن آب که مختلف فیہ باشد اما در وقت
 که جزو آب موجود نباشد و مشوئے متقد از برای طهارت او
 باشد پس عدول از وضوء با و بسوئے تیمم روانها شد

وَقَالَ سَفَيَانُ هَذَا
 الْفَقْهُ ابْنُ يَحْيَى
 يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ
 فَكَلَّمَ مُحَمَّدًا
 أَمَّا هَذَا مَا وَكَلْتُ
 سَفَيَانَ ثَوْرِي
 وَ فِي الْقَيْسِ مِنْهُ
 شَيْءٌ يَوْضُؤُا بِهِ
 وَيَتِيمٌ وَ ذَرَفَ
 مِنْ يَدَيْهِ زَيْلٌ
 زَيْلٌ زَيْلٌ زَيْلٌ
 سَفَيَانَ ثَوْرِي

و فتح با مومنه هست او من قبل اهل بیت یا از جانب اهل حضرت انس مذکور و این شک
 از این سیون است فقال پس عبیده لان تکون عنیدی شعرا منته احب الی
 من اللبنا و ما یفتها برکتیة انکه باشد نزد من یک موی مبارک از رسول علیه سلام
 پسته تر و خوش تر است پسوی من از دنیا و آنچه در و لیست و اگر گفته شود که اینچند
 مبارک چگونه بر ترجمه باب دلالت کند جواب آنکه او دلالت بر طهارت موی کرد
 از جهت آنکه اگر موی پاک نبود البته او را حضرت انس نگاه میکرد و البته او نزد عبیده
 خوش تر از دنیا و آنچه در وی است نبود و وقتی که موی پاک شد پس آن آب که با مومنه
 شسته شدن پاک بی شک شد زیرا که حکم غسل حکم مغسول است و این رد است از
 امام محمد بخاری رحمة الله علیه بر آن کسی که میگوید که موی انسان در جهان زمان که از بدن
 او شود پس آن نجس است و اگر آن موی در آب افتد البته آن پلید گردد و حدیثنا محمد بن
 یونس عن عبد الله بن عقیل قال انا سمعت ابن سلیمان که او ابو عثمان وسطی ساکن بغداد بود
 و او ثقة کبیر و صاحب حدیث کثیر بود و شصت و پنج در عمر خود از برای رضای حق بجای
 بل شانه او را کرد و امام بخاری پیواسطه از در توحید و جزا و رده و در سال
 دو صد و پست و پنج وفات یافت قال انا سمعت ابن عقیل یقول یفت عین فیهل و تشدید با مومنه
 پس عروم به تشدید و او است و کینت او ابو سهل وسطی و او ثقة صدوق است که در
 سال یکصد و هشتاد و پنج وفات یافت عن ابن عوف از عبد الله بن عمر بن نفیل
 مبله و من عن ابن سیرین عن انس ان رسول الله صلی الله علیه و سلم لما خلق
 بر آسمان که برستی رسول خدا صلی الله علیه و سلم هرگاه ترشید سر خود را یعنی اگر در سر
 ترشیده را تا بر آید سر مبارک او را و این در حجه الوداع بود عن ابی طلحه که او
 من اخذ من شعری بود حضرت ابی طلحه انصاری اول آن کسی که گرفت از موی مبارک
 او و ابی طلحه کینت زید پس سهل است انصاری بخاری بکیم شده در مقدمه عبیده و جمیع
 مشاهد همراه رسول شاهد حاضر بود و او ثقیب از ثقیب انصاری تر در رسول مجرب بود و روایت
 کرده شده از و احادیث رسول خدا صلی الله علیه و سلم بمقدار نود و دو حدیث که امام
 بخاری رحمة الله علیه از جمله آنها سه حدیث آورده و رسول محمود در شان ابی طلحه فرمودند
 ابی طلحه فی الجیش خیر من فیه یعنی آواز ابی طلحه در لشکر مسلمانان بهتر از آواز خواجه مردان

و من قبل اهل
 ان بن قحط
 من تنکون
 عنده شعرا
 احب الی من
 و ما یفتها
 حدیثنا محمد
 بن سلیمان قال
 ان سمعت ابن
 عقیل یقول
 یفت عین فیهل
 و تشدید
 با مومنه
 پس عروم
 به تشدید
 او ابو سهل
 وسطی و او
 ثقة صدوق
 است که در
 سال یکصد
 و هشتاد و
 پنج وفات
 یافت عن ابن
 عوف از عبد
 الله بن عمر
 بن نفیل
 مبله و من
 عن ابن سیرین
 عن انس ان
 رسول الله
 صلی الله
 علیه و سلم
 لما خلق
 بر آسمان
 که برستی
 رسول خدا
 صلی الله
 علیه و سلم
 هرگاه
 ترشید سر
 خود را یعنی
 اگر در سر
 ترشیده را
 تا بر آید
 سر مبارک
 او را و این
 در حجه الوداع
 بود عن ابی
 طلحه که او
 من اخذ من
 شعری بود
 حضرت ابی
 طلحه انصاری
 اول آن کسی
 که گرفت از
 موی مبارک
 او و ابی
 طلحه کینت
 زید پس سهل
 است انصاری
 بخاری بکیم
 شده در مقدمه
 عبیده و جمیع
 مشاهد همراه
 رسول شاهد
 حاضر بود و
 او ثقیب از
 ثقیب انصاری
 تر در رسول
 مجرب بود و
 روایت کرده
 شده از و احادیث
 رسول خدا صلی
 الله علیه و سلم
 بمقدار نود و
 دو حدیث که
 امام بخاری
 رحمة الله
 علیه از جمله
 آنها سه حدیث
 آورده و رسول
 محمود در شان
 ابی طلحه فرمودند
 ابی طلحه فی
 الجیش خیر
 من فیه یعنی
 آواز ابی طلحه
 در لشکر مسلمانان
 بهتر از آواز
 خواجه مردان

است و او بهین مقدس در سال منی و دو وفات یافت و حضرت عثمان پسر عفان
 ناز جزیره بروی کرد و او است شوهر ام سلمه حضرت انس پس حضرت انس پسر مالک
 حبیب ابو طلحه انصاری است و ابو نعانه در صحیح خود این حدیث مبارک را آورده
 و فقط و چنان است ان رسول الله صلی الله علیه و سلم امر الخلق فاحق راسه و دفع
 الی ابی طلحه الشق الایمن ثم خلق الشق الاثر فامر ان یقسمه بین الناس یعنی رسول
 محمود امر فرمود سر برشخنده را پس بر شیه آن سر تراشیده بحسب امر رسول مقبول
 و داد آن و رساند لبوی ابی طلحه جانب راست را از سر یعنی دوی جانب راست بکثرت
 ابو طلحه و او سر تراشیده جانب دیگر را از سر مبارک یعنی طرف چپ را پس امر
 کرد رسول مقبول ابو طلحه را که قسمت کند موی آن طرف را میان مردمان و در
 رویت مسلم چنان آمده که لما رمی الحجره و نحر منکة نادل الخالق شقة الایمن ثم
 دعا اباطلحه فاعطاه یتا یعنی رسول مقبول برگاه رمی کرد جمعه عقبه را و کشت قربانی
 خود را در موضع منی و او سر برشخنده را جانب راست خود را از سر مبارک پستتر
 خواند ابو طلحه انصاری را پس داد رسول خدا صلی الله علیه و سلم موی آن طرف
 او را و قسم از رویت بشمام چنان آورده که انه قسم الایمن فیمن یلینه الشعة و الشعة یز
 واعطى الایسر ام سلیم یعنی قسمت کرد موی جانب راست را از سر مبارک
 در آنکسایکه نزدیک او بودند یک موی و دو موی یعنی را از مردمان یک
 موی داد و بعضی را دو موی داد و دو مویهای جانب چپ را با ام سلیم منکوحه
 خود که مادر حضرت انس بود و در میان این روایات هیچ تناقضی نیست و هر دو جمع
 و توفیق میان آنها آنست که رسول علیه السلام موی هر دو طرف را از سر مبارک با ابو طلحه
 انصاری داد پس هر آنچه از جانب ایمن بود پس او را ابو طلحه بموجب امر رسول مقبول میان
 مردمان تقسیم نمود و اما جانب ایسر را پس ابو طلحه منکوحه خود ام سلیم داد و نویفت
 که درین حدیث مبارک است آنکه ابتدا کردن بطرف راست از سر محلق مستحب
 است و این قول جمهور علماء است و درین قول از برای امام ایمنیغه رحمه الله علیه
 خلاف آنست که او ابتدا کردن را بطرف راست از سر محلق مستحب نمیداند و آنجا
 در وی است که موی ادعی ظاهر است و قول جمهور علماء چنین است و آیینا در وی

است که انسان تبرک بموی رسول عالمیان ناید و ایضا رویی است که موااسات
همراه اصحاب و در عطا یا و بدایه مستحسن است و ایضا رویی است که موااسات مستلزم
از بربری مساوات نیست و در رویی است آنکه تنقیل از بربری کسیکه والی قنصلت
باشد جائز است و اختلاف کردند که نام آن عالق چه بود پس بعضی گفته اند که او معمر
پسر عبد الله بود و بعضی گفته اند که او خراش پسر امیه بود و خراش کبریا مجله
و شین مجله است و صحیح آنست که خراش عالق در مقدمه حدیثیه بود و اگر گفته شود
که این حدیث مبارک را به ترجمه باب چه تعلق است جواب آنکه او دلاله کرد
بر طهارت موی از جهت آنکه آنموی را ابو طلحه انصاری گرفت و رسول علیه السلام
اورا بر تقسیم فرمود پس آن ابی که شسته شود بآن موی انسان نیز ظاهر شد
و مطلوب همین است و اگر گفته شود که این طهارت شاید از جمله خصائص موی
مبارک آن سرور عالم باشد جواب آنکه حکم جمیع مکلفین از رسول علیه السلام و جز او در
احکام تعلیفیه و ادایک لیل تخصیص شرعی قائم نشود و بر اینجا آن دلیل منقح است
و این سئله در علم اصول فقه محقق و مقرر شده و الله تعالی اعلم **باب**
لاک اشوب الیک کذب فی اناء احدی که فلیغسله سبعینا باب است در بیان حدیث
آنکه و تینکه بنوشد سبک در ظرف یکی از شما پس کوتا بشوید آن کس انظرک هفت بار
حدیثنا عبد الله بن یونس قال انما ملأک عن ابی الزناد یکسرا و منون است
عن الاصحیح عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال که بدستی
رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود ادا اشرب الیک کلب که و تینکه بنوشد سبک و در
روایات اذ و لعل بدل از او اشرب آمده و ثعلب گفته که و لعل عبارت از آنست که سگ بآن خود را در آب
و در آن زمان لغو و جل کند و در اشوب بهر اعم از آنکه بنوشد یا نه و سبک گفته که اگر آن شی که سگ بآن زبان
نخورد و اصل کرده غیر باطل باشد پس او را لعل گویند و اگر آن شی ظرف فارغ باشد پس آنرا سبک گویند و ذکر و لعل
حدیث مبارک ثابته و لعل است اگر چنین باشد پس حکم لعل نفس نه مثل حکم و لعل است و اناء یکدیگر در ظرف
یکی شما هر طریقی باشد و غنوم ایکلام خارج میکند آب تنقیق را و همین قول گفته است و از این سئله طاریک
که چون لعل از بربری نیست پس این حکم در آب فلیعلی جاری میشود نه در آب کثیر و سبک و زمین حدیثیه داده کرده و
ظرفه و این باید یکدیگر که نسل از بربری نفس است بهر آنکه اراقه نم از آنست که آن شی آب باشد طعام و اگر طعام در ظرف

باب از تبرک بموی رسول
فی اناء احدی که
فلیغسله سبعینا
حدیثنا عبد الله
بن یونس قال
انما ملأک عن ابی
الزناد یکسرا
عن ابی هریرة
ان رسول الله
صلی الله علیه
و سلم قال اذا
اشرب الیک کلب
فی اناء احدی که

نیز که ضایع کردن مال ممنوع است فکرمشله پس باید که بشوید آن ظرف را و طاهر این کلام
 و لالت بران میکند که بسبیل فرو و سرعت او را بشوید لکن جمهور علماء و را جمول بر استیجاب
 کرده اند مگر از برای آن کسی که اراده کند استعمال آن ظرف را سبباً هفت بار و در روایت
 مالک تتریب یعنی خاک آلوده کردن آن ظرف نیامده و در روایت دیگر اولیین با تراز
 آمده و در روایت دیگر اولیین با تراز آمده و در روایت دیگر اولیین با تراز
 آمده و در روایت دیگر و غفوه الثامنة با تراز آمده و طریق جمع و توفیق در میان روایات
 مذکور آنست که فقط اولیین مبهم است پس محمول بر یکی از دو معین باشد و همچنان کلام
 او در روایت دیگر بر اصد هم دلالت میکند اگر کلام او در نفس خبر باشد و اگر کلام او از برای
 شک را وی باشد پس روایت آن کسی که معین کرده اولی است اندر روایت آن کسی که مبهم
 آورده پس باقی نماند مگر روایت اولیین و در روایت آخرین و آن هر دو متعارض اند پس
 در ترجیح یکی از آن دو نظر کردیم پس روایت اولیین را راجح تر از جهت اکثریت و اختصا
 یافیم پس عمل بر آن کردیم و دیگر را ترک نمودیم یا آنکه روایت اولیین بر میان اهل د
 افضل نمودیم و در روایت آخرین بر میان جواز و اباحت و آثار روایت و غفوه الثامنة
 با تراز پس اگر چه صحیح است لیکن از جهت ضعف خود بار و ایات سابقه متعارض نتواند
 شد و بعضی گفته اند که مراد از آنست که در یک بار از هفت بار او را خاک آلوده کنند
 لیکن چون آن را بر عمل تتریب زائد بر عمل تحصیل شد پس او را قانم مقام دو بار کرده اند
 و تتریب را بار هفتم مقرر کرده اند این ملک گفته که استعمال در ظهور در ولوغ سک
 از جهت آن واقع شد که نجاست او غلیظ تر از سایر نجاست است و اگر دو سک یا سه
 سک یا یک سک هفت بار بنشیند پس صحیح آنست که هفت بار شستن از برای جمیع آنها کافی
 است و این مذهب امام شافعی است و نزد امام ابی حنیفه بعد از ولوغ سکست بار شستن
 پاک میکند و حاجت بسوی خاک آلوده کردن نیست مانند سایر نجاست و در شرح ستم
 آورده که مذهب اکثر محدثین آنست که و قیقه ولوغ کرد سک در آبی یا در مائلی پس حکم او
 آنست که هفت بار شسته شود بشرطیکه یکی از آنها مکرر خاک باشد و در شرح کبیر از امام
 مالک آورده که از غیر ولوغ سک شستن لازم نیست از جهت آنکه مکررند امام مالک پاک
 ست شستن از ولوغ مجرد تعدد است که بعضی شرح مخالفان قیاس ثابت شده

و اما نظر فقه
 تتریب بسبیل
 و تحقیقاً شایسته
 بسیارند که
 که در روایت
 و لیکن این روایت
 در حدیث آنکه

و اصحاب امام ابی حنیفه گفته اند که حکم او مانند حکم سایر نجاسات است یعنی سه بار شستن
 شود و حاجت بسوی خاک آلوده کردن نیست زیرا که این عدی رویت کرده که رسول
 خدا صلی الله علیه و سلم فرمود اذ اولغ الکلب فی اناء احدکم فلیهرقه و لیغسله ثلاث مرآت
 و چون این معارض از برای رویت صحیح شد و شک نیست که تشدید در امر کلاب و امر
 بغسل آنها در ابتدا اسلام بود پس مناسب شد که حدیث هفت بار در همان وقت واقع
 شده پس حدیث سه بار متاخر از واقع شدن پس تا نسخ شد و هفت بار منسوخ شد
 و ایضا عمل کردن ابی هریره که راوی حدیث تبیع است برخلاف آنچه رویت کرده
 بود شاید قطعی است بلکه آن مروی او متروک و منسوخ شده زیرا که ترک قطعی از
 برای زای راوی محال است و اگر گفته شود که خبر واحد ظنی است نه قطعی چنانچه در
 علم اصول فقه معلوم شده جواب آنکه آن ظنیت او نسبت بغیر راوی و ست اما خبر
 واحد نسبت بآن راوی که او را از رسول علیه السلام شنیده پس قطعی است نه ظنی تا آنکه
 با کتاب احد منسوخ شود پس ازین مذکور معلوم شد که راوی ترک نمیکند عمل را بروی
 خود مگر و تکیه او عالم به نسخ او باشد از جهت آنکه قطعی بجز از قطعی ترک کرده نشود پس
 ترک کردن عمل از راوی بمنزله رویت او است از برای نسخ و لحاظ از حنیفه درین
 باب بر تحقیق سابق زائد آورده و گفته که قدره در نجاست سخت تر از پس خورده سک
 است و چون سه بار غسل در قدره کفایت کرد پس در و نون سک بطریق اولی کفایت
 کند و آنچه گفته شود که این قول لحاظی قیاس فاسد است زیرا که در مقابله نص صحیح از رسول
 ضیح واقع شده پس جواز نیست که این از قسم دلالت نص است نه قیاس و ایضا آن
 نص صحیح در مرتبه اسلام بود بعد از آن منسوخ شد چنانچه قبل ازین بگفته و قیاس در
 مقابله نص منسوخ صحیح است و ایضا لحاظی گفته که بر شافعی لازم می آید که هشت بار
 شستن لازم باشد تا عمل بحدیث عبد الله بن مسعود حاصل آید و او را مسلم بیرون کرده
 و لفظ او چنان است فاغسلوه سبع مرآت و غفروه البائنه بالتراب و بعضی از شافعیان
 از عدم عمل بآن حدیث چنان کرده که اجعل علماء بخلاف او منعقد شده لیکن درین خبر
 نظر است از جهت آنکه ثابت شده که امام حسن بصری قائل به دو است و حرب که مانع
 رویت از امام احمد بن حنبل کرده که او نیز قائلان دو است و اما آنکه پس به ترمیم هر کفر

و در قطعی تبیع صحیح
 از علم اصول فقه
 ابی هریره رویت
 کرده که اذ اولغ الکلب
 فی اناء احدکم فلیهرقه
 ثلاث مرآت

نیستند و او بود آنکه گفت باریستین در قول مشهور نزد آنها واجب است
 و این از جهت آنست که ترتیب در رویت امام مالک نیامده و قرآن از مالکیه
 گفته است که اعدایش مبارکه در ترتیب صحیح شدند پس حیرانی نیست که مالکیه چگونه
 با و قائل نشدند و از امام مالک روایت آمد که افریج تسبیح از برای نذیر است
 و مشهور نزد اصحاب مالک آنست که آن هزار برای و چوب است لیکن از
 برای تعبد است زیرا آنکه مک نزد آنها طاهر است و در یک رتبه است از امام مالک آمده
 که آن نجس است لیکن قاعده او آنست که آب پلید نمیشود مگر به تغییر پس تسبیح از برای
 نجاست واجب نشد بلکه از برای تعبد لیکن وارد می شود در وی آنچه در رویت مسلم
 از ابی هریره که رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود طهور را تا احدی که نیراک طهارت
 یا از حدث می شود یا از خبث پس بس و حدث بر انا نیست پس خبث معین شد
 و جواب داده شده که حدیث کور منوع است از جهت آنکه تیمم حدث را رفع نمیکند
 و از برای او طهور مسلم گفته شده و اینها طهارت بر غیر مذکور نیز اطلاق کرده میشود
 چنانچه محض بجان مبلشانه فرمودند من اموالهم صدقه تقیر بهم و رسول علیه السلام فرمود
 انشواک مطهره لغفم و جواب از اول آنکه تیمم شستن از حدث است و چون قائم
 شد مقام آنچه پاک میکند حدث را یعنی وضو پس او را با اسم طهور سعی کردند و اما
 نزد آنکسی که میگوید که تیمم را رفع از برای حدث است پس این ایراد از اصل بروی
 وارد نمی شود و جواب از زمانی آنکه الفاظ چون دایر در میان حقیقت لغوی و حقیقت
 شرعیه یا شند پس محمول بر حقائق شرعیه کرده شوند زیرا که معانی لغوی در عرف شرع
 معانی مجازة اند پس چگونه بروی الفاظ محمول کرده شوند با وجود امکان معانی تقیید
 و آنچه بعضی مالکیه گفته اند که ما مور بغسل از دلوع او سکی است که گرفتن او و محظور و محرم
 است نه آن سکی که گرفتن او با ذون و مباح است ضعیف است از جهت آنکه
 او موقوف است بر ثبوت آنکه نمی از گرفتن سکی مقدم است بر ابر بغسل و آن هرگز ثابت
 نشده و ایضا او موقوف بر قیضه ایست که دالالت کند بر آنکه مراد در حدیث مذکور سکی
 غیر ماذون فیه است از جهت آنکه مقابله از نام در قول الطلب آنست که او از برای تعریف
 نفس یا تعریف با هیئت است پس حل کردن او بر عهدی شک محتاج بدلیل است و همچنین

آنچه بعضی مالکیه فرق میان شک بودی و حضری کردند و آنچه بعضی از آنها دعوی کردند
که وجوب تسبیح مخصوص بسبک کننده است نیز ضعیف است از جهت این همان
دلیل که در ضعف قول سابق گذشته و اعتراض دیگرین قول کردند که سبک کننده
هرگز آب نزدیکی میشود پس سول علیه السلام چگونه غسل از ولوغ او کرد و درین
رشد ازین اعتراض جواب داده که سبک کننده بعد از استحکام آن نزدیکی در سبوح او در وی
بآب نزدیک نمیشود و اما در ابتدا و حال پس اجتناب کلی از آب او را لازم نیست
بلکه نگاهداران حال آب نزدیک می شود و این تعلیل اگر چه در وی مناسبت
است لیکن مستلزم تخصیص است بی دلیل شرعی اما تعلیل تخمین پیدا کردن پس اقی
و احکم است زیرا که او در معنی مخصوص است و از حضرت ابن عباس قهری آمده که غسل
از ولوغ کلب از جهت آنست که او در جنس است یعنی ذات او بلیه است و مشهور
از مالک آنست که در میان طرف آب و ظرف طعام فرق است پس آب ریخته شود
و ظرف شسته شود و طعام خورده شود و بعد از آن ظرف برای محض تعبیه شسته
شود زیرا که امر بآب عام است پس طعام از مخصوص شد با آنچه وارد شده ازین می کرد
از اضاعه مال اهل تحقیق او را معارضه کردند و گفتند که نهی از اضاعه مال مخصوص با مبراقه
است نه بیکس آن و این رایج تر است زیرا که اجماع منعقد بر آن شده که اراقه آنچه در و
نجات افتد از قبیل باغات لازم است اگر چه ثمن او عظیم باشد پس ثابت شد
که عموم نهی از اضاعه مال مخصوص است نه عموم امر بآب و بعد ازین مایه گوئیم که چون
نجاست سوسک ثابت شد پس احتمال دارد که آن از برای نجاست عین او باشد و جمال
دارد که از برای نجاست جاریه باشد مانند خوردن میت و بسوی هر دو احتمال اصحاب کمال از
عما و کرام و فضلاء عظام رفقه اند و هر یکی را نجاست از محل نجاست متعدی بسوی
مجاور او میشود لیکن بشرطیکه آن مانع باشد و بر آنکه نجاست نجاست میشود و قیقه در جرم
آنها نجاست واقع شود و بر آنکه طریقی که متصل آن مانع است نیز نجاست میشود
و الله تعالی اعلم حکم خداوند استحقاق پس را هو یه قال انما عتبد الصمد پسر
صمد الوارث قال انما عتبد الله بن محمد بن دینار و او مدنی دعوی
نولی از برای عبد الله پسر عمر بن خطاب بود قال سوعت ابن

حدیثنا سماعی
قال انما عتبد الصمد
قال انما عتبد الله بن
محمد بن دینار
سبعت ابی

ادله و احکامات مذکور
تمام خود را کوراه و
در حدیث مذکور
است زیرا که حکم

گفت عبد الرحمن که شنیدم من پدر خود را که آن عبد الله بن وینار بن کورست غنی
صالح عن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه وسلم رجلاً وای کلبه که بدرستی مردی
از مرده دیدم سگی را از سگهای پاک که لثرتی در دایکمه بخورد آن سگ خاک نمناک را در ترس
بفروخت، مثلثه است من العطش از سبب تشنگی فاحذ الرجل حقه پس گرفت آن مرد موزه خود
بجعل یعرف له بآپس کرد و دید و شروع کرد آن مرد که بر سگ آب را از چاه برای آن سگ بآن
موزه حتی اگر او دهنه آن سگ را ب کرد او را فتنه کسج الله له پس بغت و شنای کرد او را خدای
علام نزد ملائکه که رام یا پس خرد او را خدای تعالی یا قبول کرد او را خدای تعالی برای فعل مذکور
که از دهن او رسیده بود فاحذ حقه به الجنة پس داخل کرد آن مرد در بهشت و بر تقدیری
که مراد از شکار نیز باشد پس این کلام از باب عطف خاص بر عام است یا کلمه فارغیست
چنانچه در قول حق سبحانه و تعالی باریکم فاقبله انفسکم واقع شده و در تفسیر
مبارک است انفسکم که ثواب بر احسان بسوی غیر انسان از سایر نوع حیوان مترتب است
بر سبب آن که حیوان احسن و انفس بر سبب تشنگی گفته که درین حدیث مبارک دلیل است بر آنکه در
تذکره آن سگ تشنگی نباشد و البیاض عظیم در آیه قریم است هر چند که آن مأمور بقتل باشد و پنجان حکم
ثابت است درین بنده آن گفاری که در آن تودی گفته که ثواب بر احسان کردن بسوی
حیوانی که تحریم و محظور باشد حاصل میگردد و اما حیوان که مایان مأمور بقتل او باشیم
مانند کافری و سگ کزنده و مرتد پس لازم است بر مایان که امتثال امر شرعی کنیم و اولاً
حقن باشیم و اگر گفته شود که این حدیث مبارک چگونه بر ترجمه باب دلاله که جواب آنکه تشنگی
گفته که بعضی از علماء مالک گفته اند که مراد امام محمد نجاری یا آوردن این حدیث مبارک بیان
آنست که سوره سگ پاک است از جهت آنکه آن مرد موزه خود را از آب پر کرد و آن
سگ را آب داد و شک نیست که سوره آن سگ در آن موزه باقی مانده باشد و بعد
لباس او را زده و جز آن بجز از غسل مباح دانست از جهت آنکه در حدیث مبارک ذکر غسل
نیامد لیکن درین قول نظر است زیرا که معلوم نشده که آن مرد در زمان بعثت رسول
علیه السلام بوده پس شاید که پیش از آن زمان باشد یا بعد از آن باشد لیکن پیش از بعثت
و تقریر مکمل سوره طلب باشد یا آنکه نه در آن موزه را بعد از آن نبوشیده باشد یا آنکه
و در آنست باشد و بعد از آن نبوشیده باشد و در فکر این فقیر می آید که مؤلف حدیث

صالح عن ابی هریرة
عن النبی صلی الله علیه وسلم
رجلاً وای کلبه
که لثرتی در دایکمه
بخورد آن سگ خاک
نمناک را در ترس
بفروخت
مثلثه است من العطش
از سبب تشنگی
فاحذ الرجل حقه
پس گرفت آن مرد
موزه خود
بجعل یعرف له بآپس
کرد و دید و شروع
کرد آن مرد که بر
سگ آب را از چاه
برای آن سگ بآن
موزه حتی اگر او
دهنه آن سگ را
ب کرد او را فتنه
کسج الله له
پس بغت و شنای
کرد او را خدای
علام نزد ملائکه
که رام یا پس
خرد او را خدای
تعالی یا قبول
کرد او را خدای
تعالی برای فعل
مذکور
که از دهن او
رسیده بود
فاحذ حقه به
الجنة پس
داخل کرد آن
مرد در بهشت
و بر تقدیری
که مراد از
شکار نیز
باشد پس این
کلام از باب
عطف خاص
بر عام است
یا کلمه
فارغیست
چنانچه در
قول حق
تعالی باریکم
فاقبله
انفسکم
واقع شده
و در تفسیر
مبارک است
انفسکم
که ثواب
بر احسان
بسوی غیر
انسان از
سایر نوع
حیوان
مترتب است
بر سبب آن
که حیوان
احسن و
انفس بر
سبب تشنگی
گفته که
درین حدیث
مبارک
دلیل است
بر آنکه
در تذکره
آن سگ
تشنگی
نباشد و
البیاض
عظیم در
آیه قریم
است هر
چند که
آن مأمور
بقتل
باشد و
پنجان
حکم
ثابت است
درین
بنده آن
گفاری
که در آن
تودی
گفته که
ثواب
بر احسان
کردن
بسوی
حیوانی
که تحریم
و محظور
باشد
حاصل
میکردد
و اما
حیوان
که مایان
مأمور
بقتل
او باشیم
مانند
کافری
و سگ
کزنده
و مرتد
پس لازم
است بر
مایان
که امتثال
امر شرعی
کنیم و
اولاً
حقن
باشیم
و اگر
گفته
شود که
این حدیث
مبارک
چگونه
بر ترجمه
باب
دلاله
که جواب
آنکه
تشنگی
گفته که
بعضی
از علماء
مالک
گفته
اند که
مراد
امام
محمد
نجاری
یا آوردن
این حدیث
مبارک
بیان
آنست که
سوره
سگ پاک
است از
جهت آن
که آن
مرد موزه
خود را از
آب پر کرد
و آن
سگ را آب
داد و شک
نیست که
سوره آن
سگ در آن
موزه باقی
مانده
باشد و
بعد
لباس او
را زده و
جز آن
بجز از
غسل مباح
دانست از
جهت آن
که در حدیث
مبارک
ذکر غسل
نیامد لیکن
درین قول
نظر است
زیرا که
معلوم
نشده که
آن مرد در
زمان بعثت
رسول
علیه السلام
بوده پس
شاید که
پیش از آن
زمان باشد
یا بعد از آن
باشد لیکن
پیش از
بعثت و
تقریر مکمل
سوره طلب
باشد یا آنکه
نه در آن
موزه را
بعد از آن
نبوشیده
باشد یا آنکه
و در آنست
باشد و بعد
از آن
نبوشیده
باشد و در
فکر این
فقیر می
آید که
مؤلف حدیث

مبارکف را در لیل بر طهارت سور کلاب از آنچه کرده باشد که خدای تعالی آنرا در اسباب
 فعل نمکوز بخشید و او را به پیش رسانیید و اگر سور کلاب نجس میبود البته آن مرد
 بسبب فعل مذکور موزه پاک خود را نجس و پلید گردانید و این فعل محرم و محظور است
 پس چگونه سبب ترتب جزا بر خود می شد بلکه از دست موجب عقاب می شد پس
 معلوم شد که سور کلاب پاک است و الله اعلم و قال احمد بن حنبل بن یزید بن عیینه
 و بدو با موهده که در میان آنها یا مشاة تخمانیه فاصله واقع شده و او پسر سعید
 بصری مییست که در سال دوصد و پست و نه وفات یافت انا ابی پدر من که آن
 شیبب مذکور است و او از اصحاب یوشن بود که بسوی مصر از برای تجارت می رفت
 و کتاب او کتاب صحیح است عن یوشن عن ابن شهاب قال حدثني حنظل بن عابد الله
 عن ابيهم که آن حمره بجاء معله و از ابیهم روایت میکند از پدر خود که آن عبدالله پسر عمر
 خطاب قرشی مدوی است قال کان فی النکاح فقیل و قد یوفی المیثاق فی زمان
 رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت عبدالله بن عمر که بودند سکهها که پیش می آمدند و پس
 می رفتند در مسجد معظم رسول مکرم در وقت رسول خدا صلی الله علیه و سلم فکلمه یقولون
 سکنیا من دلائل پس بودند اصحاب کرام در وقت رسول علیه السلام که می پاشند آب بهیچ
 چیزئی از جهان مسجد معظم که از رسول مکرم بود و در قول و فایم یکو نویر شون مبالغه ایست
 که در قول فایم یرشوا نیست نظیر او آنست که حق سبحانه جل شانده در کلام الله فرموده و ما
 کان الله لیتغی بهم و او ابلیغ است از قول او ما یغی بهم الله و همچنان در لفظ رش مبالغه
 است که او را بر لفظ غسل فخر کرد زیرا که در رش جریان آب مفقود است بخلاف غسل
 که جریان آب در وی شرط است پس نفی رش ابلیغ از نفی غسل است و همچنان در لفظ
 شیئا مبالغه است زیرا که او نکره است که در زیر نفی واقع شده پس عام شده و آنچه
 مبالغات از جهت مبالغه کردن است در طهارت سور سکهها از جهت آنکه غالب در مثل این
 صورت آنست که لعاب سکهها میرسد بسوی بعضی از اجزای مسجد معظم و چون رسول
 علیه السلام او را مقرر کرد و او را غسل نظر نمود پس معلوم شد که سور سکهها طاهر است و لیکن
 در وی نظر است از جهت آنکه رسول علیه السلام او را مقور از آن جهت کرد که طهارت
 مسجد امر متیقن بود و نجاست او در مشکوک و یقین بظن متیقن نمیشود پس چگونه بشک

و قال احمد بن حنبل بن یزید بن عیینه
 و بدو با موهده که در میان آنها یا مشاة تخمانیه فاصله واقع شده و او پسر سعید
 بصری مییست که در سال دوصد و پست و نه وفات یافت انا ابی پدر من که آن
 شیبب مذکور است و او از اصحاب یوشن بود که بسوی مصر از برای تجارت می رفت
 و کتاب او کتاب صحیح است عن یوشن عن ابن شهاب قال حدثني حنظل بن عابد الله
 عن ابيهم که آن حمره بجاء معله و از ابیهم روایت میکند از پدر خود که آن عبدالله پسر عمر
 خطاب قرشی مدوی است قال کان فی النکاح فقیل و قد یوفی المیثاق فی زمان
 رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت عبدالله بن عمر که بودند سکهها که پیش می آمدند و پس
 می رفتند در مسجد معظم رسول مکرم در وقت رسول خدا صلی الله علیه و سلم فکلمه یقولون
 سکنیا من دلائل پس بودند اصحاب کرام در وقت رسول علیه السلام که می پاشند آب بهیچ
 چیزئی از جهان مسجد معظم که از رسول مکرم بود و در قول و فایم یکو نویر شون مبالغه ایست
 که در قول فایم یرشوا نیست نظیر او آنست که حق سبحانه جل شانده در کلام الله فرموده و ما
 کان الله لیتغی بهم و او ابلیغ است از قول او ما یغی بهم الله و همچنان در لفظ رش مبالغه
 است که او را بر لفظ غسل فخر کرد زیرا که در رش جریان آب مفقود است بخلاف غسل
 که جریان آب در وی شرط است پس نفی رش ابلیغ از نفی غسل است و همچنان در لفظ
 شیئا مبالغه است زیرا که او نکره است که در زیر نفی واقع شده پس عام شده و آنچه
 مبالغات از جهت مبالغه کردن است در طهارت سور سکهها از جهت آنکه غالب در مثل این
 صورت آنست که لعاب سکهها میرسد بسوی بعضی از اجزای مسجد معظم و چون رسول
 علیه السلام او را مقرر کرد و او را غسل نظر نمود پس معلوم شد که سور سکهها طاهر است و لیکن
 در وی نظر است از جهت آنکه رسول علیه السلام او را مقور از آن جهت کرد که طهارت
 مسجد امر متیقن بود و نجاست او در مشکوک و یقین بظن متیقن نمیشود پس چگونه بشک

مرفوع شود و اگر ذلالت او بر طهارت سور کلاب مسلم گنیم پس دلالت او معارض نمیشود
 مردلالت منطوق حدیث مبارک را که بر سیل تصریح نایق بفصل است چنانکه رسول علیه
 السلام در میان احکام فرمود خلیفه سبعا و بعد ازین گوئیم که چون اقبال و ادبار آن
 کلاب در مسجد رسول و آب بر سیل است بر رخالی از دفع و بلوغ لعاب بسوی ایزد اسی
 نبود پس همچنان البته غالب از همان اقبال و ادبار بول کرده آن کلاب در آن عقبه
 متبرکه که نیز بود پس لازم آمد ازین قول که بول کلاب نیز پاک باشد پس معلوم شد که
 این قول متروک الظاهر است یا منسوخ است زیرا که اتفاق علما بر آن واقع شد
 که بول سگ نجس است لیکن برین تقریر وارد می شود که بعضی علماء سگ از جمله ماکولات
 لحم حساب کرده و بول آنچه خورده می شود گوشت او پاک است و چگونه این سخن
 نباشد و حال آنکه جمعی از علماء عظام گفته اند که بولهای جمیع حیوانات بجز زرد می طاهر است
 چنانچه در باب غسل البول خواهد آمد انشاء الله تعالی و ممکن است که در دفع این ایراد گفته
 شود که مرد و از اتفاق علماء اتفاق جمیع علماء نیست بلکه اتفاق آن علماء که نزاع در
 طهارت سور کلاب و نجاست آن کرده اند پس ظاهر آنست که غرض مؤلف از
 ایرادین حدیث مبارک درین مقام بیان آن است که کشتن سگها در مساجد
 جائز است و نجاست و قبی که شک شود مکان را نجس و ملید نگرداند پس با وجود
 آنکه مؤلف این حدیث مبارک را بالفظ قال نقل کرده نه بالفظ حدیثی و مانند آن و او
 از همه در جات است و الله اعلم حکم حاکم بن عمار بن عمار بن عمار و صا
 مهله است قال نا شعبة عن ابی الشعث بن مسعود قال و عبد الله بن مسعود
 و در بعضی نسخها بسکون فاء آمده عن الشعثی بن مسعود عن عمار بن عمار بن عمار
 حدیثی بن مسعود که در ال مهله و بیا و شاة تختانیة مشده پس عا تم بکار مهله کبر
 تا و شاة فوختانیة پس عبد الله طائی که کنی بابی طریق بعثت طاهره و کمر را و مهله
 است و او بخدمت آن منیع رسالت در سال غم از هجرت وارد شد و اسلام آورد
 و پدر او عا تم طائی است که در میان خواص غویم مشهور بکرم و احسان است
 و از عادی روایت آمده که گفت که داخل نشد بزمن وقت هیچ نمازی از نماز
 مکر من شتاق پر و چه کمال بسوی دی بودم و رسول علیه السلام او را تکریم

عن ابی الشعث بن مسعود
 قال نا شعبة
 عن ابی الشعث بن مسعود
 قال نا شعبة
 عن ابی الشعث بن مسعود
 قال نا شعبة

تمام میکرد و وقتی که او بر رسول گریه و غل می شد و بر فتوح عراق و در زمان حضرت
 عمر فاروق حاضر بود و او آن را از برای مور چهار ریزه ریزه میکرد و میگفت که
 این مور چهاره سایه از برای مایان اند و از برای آنها بر سر مایان حق لازم است
 و او را در میان اصحاب کرام با اسم جواد میگرداند و رویت کرده شده است
 از او احادیث رسول خدا صلی الله علیه و سلم بقدر شخصت و شش حدیث که از
 بخاری رفته است و در آن زمان یکصد و پست سال بود و بعضی از فضایل او
 در همین کتاب خواهد آمد ان شاء الله تعالی و او شوق شکار بسیار از حد شمار داشت
 قَالَ سَأَلْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَيْفَ عَمِلَ يَوْمَ يَمُوتُ مِنْ تَعْمُرٍ خَدَا
 رَا صَلي الله عليه وسلم انك من شكار سكبها چنانچه جواب رسول و اب و دی دلا
 می کند قَالَ لَئِنْ مَلَكَتْ لِي الدُّنْيَا لَأَكْتُمَنَّكَ فَقَالَ كَيْفَ كُنْتَ رَسُوْلًا عَلَيْهِ السَّلَامُ
 و وقتی که فرستادی و خلاص کردی سگ خود را که آن سگ تعلیم کرده شده است
 شکار را پس گشت آن سگ شکار را و نخورد از و پس بخورد از آن شکار که آن حلال
 است و معم آن سگ را گویند که منع شود از شکار کردن و ویدن منع کردن
 صیاد و نیز شود و بد و بد نیز کردن و خلاص کردن او و نبال شکار و خود از آن
 شکار نخورد نه یکبار بلکه بسیار بار و نخورد و در اطلاق لفظ کلب دلیل است بر امانت
 شکار جمیع سگهای که معلوم باشند اعم از آنکه سیاه باشد یا جز آن و امام احمد گفته که شکار
 سگ سیاه حلال نیست زیرا که او شیطان است و در قول و قتل دلیل است بر آنکه در آن
 شکار حیات مانده باشد زیرا که اگر در آن شکار حیات سقره مانده باشد پس با اتفاق
 علماء لازم است که صیاد او را فوج کند و اگر او را فوج نکند و آن شکار بعد از آن برد
 پس آن حرام است و در قول او را در آن وقت لکلب المعلم قتل است که سگ بخورد
 زیرا که قول و و اذا اكل فلا تأكل قسیم و مقابل و واقع شده و حل اکلین قسم صید از جهت است
 که درین هنگام سگ شکار را از برای صاحب نگاه کرد و حق بیجا نشاند و موعود مخلو اعما
 استنکن علیکم و اذا اكل فلا تأكل و در تیکه خورد آن سگ آن شکار پس نخورد
 از آن و اما آنکه گفته اند که گفت پس خزاین نیست که بندگان آن سگ آن شکار را

قَالَ سَأَلْتُ النَّبِيَّ

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

وَسَمِعْتُ قَالَ إِذَا

رَأَيْتَ كَلْبًا

وَأَمَرَ بِقَتْلِ

وَأَذَا أَمَرَ فَلَا تَأْكُلْ

فَإِنَّهَا أَمْسَكَ عَلَى

نَفْسِهِ

بر جان خود نه بر صاحب خود و شرط حلیت آنست که برای صاحب خود بندگانند **فَلَا تُشْرِكْ**
 کُفْرًا فَاِذَا جَدَّ مَعَهُ كَلِمًا اَخْرَجْتُمْ مِنْ بَارِدٍ لِكُلِّ رَسُوْلٍ مَقْبُوْلٍ كَيْفَ مِفْرَسْتُمْ مِنْ
 سَکْ خود را دنبال شکار پس می یابم من همراه آن سَکْ خود سَکْ دیگر را که هر دو بر
 قتل صید جمع شدن پس حکم آن شکار درین صورت چیست آیا خوردن آن شکار
 حلال است یا حرام قال **فَلَا تَأْكُلُ** گفت رسول علیه السلام پس نخور تو از آن شکار
 که حرام است **فَاِنَّمَا سَمَّيْتُمْ عَلٰی كَلِمَاتٍ وَلَمْ تَقْتُمِ عَلٰی كَلِمَةٍ** ای شما می نامید بر کلمات و نگه نمی داشتید بر کلمات
 خدای تعالی که رفتی تو بر سَکْ خود و نگرفتی تو نام خدای تعالی بر سَکْ دیگر که آن سَکْ
 را غیر تو از سال کرده یا خود رفته و سَکْ نیست که نام خدای تعالی بر گرفتن بر سَکْ در وقت
 از سال شرط از برای حلیت صید او هست و ازین حدیث مبارک معلوم شد که در حلال
 بودن صید سَکْ چهار شرط اند اول سلام صیاد و دوم بودن سَکْ معلوم سیوم بندگان
 صید بر صاحب خود که سَکْ خود از آن نخورد و چهارم آنکه نام خدا اگر رفتن وقت ارسال
 سَکْ و علماء استنبطین اختلاف کردند که تسبیح واجب است یا سنت پس آن امام شافعی
 آنست که تسبیح سنت است پس اگر صیاد بر سیل عهد یا سهو تسبیح ترک کند صید حلال است
 و اهل ظاهر از علماء بر آنند که تسبیح واجب است پس اگر او را عهد یا سهو ترک نماید صید حرام
 باشد و ذهب امام ابی حنیفه آنست که اگر تسبیح بر سیل سهو ترک کرد پس صید حلال
 است و اگر بر سیل عهد ترک کرد پس صید حرام است از جهت آنکه حق سبحانه و تعالی
 فرموده و لا تأکلوا مما لم یذکر اسم الله علیه و انه لفسق و شک نیست که در صورت سهو
 مبارک را فاسق نتوان گفت و ایضا حق سبحانه و تعالی فرموده و لا تأکلوا مما لم یذکر اسم الله
 از تسبیح نمیشود و مولف این حدیث مبارک صید را درین مقام آورده تا استدلال با دبر
 لها رت سید رُکلب نماید و وجه دلالت او آنست که رسول خدا صلی الله علیه و سلم
 از برای عدی پسر عامر اذن داد که هر آنچه سَکْ شکار کند پس او نخورد و او را مقید نکرد
 بشستن جانیکه دهن سَکْ با بخار رسیده باشد و از همین جا امام مالک گفته که چگونه
 مقصور میشود که لعاب سَکْ بنخس باشد و شکار او حلال و ظاهر و سماحی گفته که سیاق
 حدیث مبارک از برای آنست که قتل صید زکوة اوست و در وی تعرض از برای اثبات
 نجاست و نفی از نجاست و از همین جهت رسول علیه السلام او را فرمود که بشوید آن خون را

و در سَکْ
 فَلَاحِدٍ مَعَهُ كَلِمًا
 فَاِذَا جَدَّ مَعَهُ كَلِمًا
 اَخْرَجْتُمْ مِنْ بَارِدٍ
 لِكُلِّ رَسُوْلٍ مَقْبُوْلٍ
 كَيْفَ مِفْرَسْتُمْ مِنْ
 سَکْ
 فَاِنَّمَا سَمَّيْتُمْ
 عَلٰی كَلِمَاتٍ
 وَلَمْ تَقْتُمِ
 عَلٰی كَلِمَةٍ

که بیرون می آید و بود که معروف یا از دیگران بفرستد و آن مجزوع کاف مانند شش
 عاده کند آن کس وضوء را یعنی وضوء او شکست و این تعلیق از امام بخاری است و قبله
 یعنی کاف و سکون نیم واحد قبل است و آن معروف است و امام مالک گفته که آنچه از
 قبل و در بر سهیل ندرت خارج شود بر وجه مرض پس آن وضوء را نقض نمیکنند مانند
 استخاضه و سلسل بول و ندی و سنگ خون و پنهان بیرون آمدن کرم از در و پیشانی
 ذکر مر وضوء را ناقض نیست مگر آنوقت که همراه او چیزی از محدث بیرون آید نقل کرده است
 ابن سخن را بن لطال و قال الحسن ان اخذ من شعره او اظفره او خلع خفيه فلا وضوء
 علیه و گفت امام حسن بصری اگر گرفت متوضی از موضی خود یا از ناخنهای خود یا کشید متوضی
 بر دو موزه خود را پس نیست وضوء لازم بر وی یعنی این چیزها موجب از برای نقض وضوء
 نیستند لیکن در صورت کشیدن موزه شستن پای پس بس لازم می شود از جهت
 آنکه مسح باطل شده و محدث سابق عاید شده زیرا که موزه سائر محدث از پای بود زیرا که
 شد و این نیز تعلیق از مؤلف است و قال جابر بن عبد الله انك في الصلاة
 اعاد الصلوة و لكن بعد الوضوء و گفت حضرت جابر پسر عبد الله که صحابی مشهور است
 که وقتی که خنده کند شخصی در میان نماز یا زکر و اندان نماز را بازگرداند وضوء را یعنی نماز
 او فاسد میشود و وضوء او نمی شکند و این قول او موافق از برای مذہب حنفیه است
 که گفته اند خنده قهقهه در میان نماز مبطل از برای نماز و وضوء است و متحکم مبطل از برای
 نماز است پس بس و تقسیم مبطل از برای هیچ یکی از آن هر دو نیست و فرق میان آنها
 آن است که در مطلق خنده ظهور دندان لازم است و آن ظهور دندان یا همراه آن از دندان
 است یا نیست ثانی تقسیم است و اول یا بوجهی باشد که بسیار با آن آواز را می شنوند
 یا نمی شنوند اول قهقهه است و ثانی ضحک و قال ابو هريرة لا وضوء الا من حدث
 و گفت حضرت ابو هریره که وضوء نیست و جب مکر از محدث و این قول متفق علیه در میان
 ائمہ علماء است لیکن مؤلف تخصیص حق قبله بر هر سه از آن جهت کرد که او محدث را
 تفسیر کرده بفرقه و مانند آن که خارج از مجزوع معناه باشد گویا او گفته لا وضوء الا من الخارج
 من السيلير و يذکر عن جابر ان النبي صلى الله عليه وسلم كان في غزوة
 ذات الاربعة و يذکر که شد از حضرت جابر انصاری که بدستی پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله

و قال الحسن انك
 من شدة غزاة
 فيمنع خفيه فلا
 وضوء عليه و قال
 جابر بن عبد الله
 اذا احتك في القلعة
 اعاد الصلوة و لم
 يعاد الوضوء و قال
 ابو هريرة لا وضوء
 الا من حدث
 و يذکر عن جابر
 ان النبي صلى الله
 عليه وسلم كان
 في غزوة ذات الاربعة

و وضو لیکن قول این جامع معترض نمیتواند شد از برای آنچه تمیم داری روایت کرد
که رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود الوضوء من کل دم سائل و بعضی این عظم
بشرخ فخرج منها دم فکلمه یوضوء و شپیلید عبد الله پسر عمر دانه خورد در ایس بیرون
شد از آن دانه خون پس وضو تازه نکرد و نماز خواند و کلام برین فعل مثل کلام رقول
جامع سابقه است و بشرو بفتح با موحده و سکون ثناء شده است و یوق این آبی
آبی دما مضی فی صلوة انداخت از دهن خود پیرامی آبی خون را در میان
نماز پس گذشت در نماز خود و او را تباه نکرد و اسم ابن ابی اوفی عبد الله پسر ابن
اوفی بر وزن عطشی است و او صحابی پسر صحابی بود و در روایت رضوان و ما بعد
از مشاهد هم راه رسول شاهد حاضر شده بود و او کثر مدینه مقدسه بود تا آنکه در همان
بقعه مبارکه وفات یافت و از نواد و پنج حدیث از رسول خدا صلی الله علیه و سلم
مروی شده که اقام بخاری از جمله آنها پانزده حدیث آورده و در حق آنها رسول محمد
بزیان مبارک فرمود اللهم صل علی ابی اوفی و او آخر از جمیع اصحاب کرام در کوفه
وفات یافت در سال هشتاد و هفت و چشم او را خرمنابینا شده بود و قال ابی
عمر و الحسن فبین الحجاج کم گفت عبد الله بن عمر و امام حسن بصری در حق انسی که خون
گرفت لیکن تکلیف الاغتسل محکاجم که نیست بر سر او لازم پنج چیز دیگر شستن
جائهای خون و امام ابو خیفه و احمد گفته که وضو بر آن کسی لازم است و ابو الیث گفته که
پس بیت او را آنکه مسح کند و نماز خواند و نشوید حد ثنا آدم بن ابی ایاس قال انا ابن
ابی ذئب قال انا سمعنا المقبری یغمر با موحده و فتح او عن ابی هريرة قال قال
رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یزال العبد فی صلوة که همیشه باشد بنده حاضر
نماز ما بکان فی السجدة مادامی که باشد آن بنده در سجده معین یظهر الصلوة
که انتظار میکند آن نماز را و او آنست که او در ثواب نماز است مادامیکه او منتظر آن
نماز است و اگر نه بخین باشد پس کلام و مانند او آن کس را فار و امیو و تنکیر در لفظ
صلوة از برای توجیع است یعنی در نوع نماز که او را انتظار مینماید یعنی او در نماز فجر است
برگاه انتظار فجر میکند و باقی نماز یا نیز بر همین قیاس است ماکه سجده مادامیکه
مدت طاری بر نشود فقال رجل الحجاجی پس گفت یکم که در عریته فصیح نبود

و بعضی این عظم
بشرخ فخرج منها دم
فکلمه یوضوء
و شپیلید عبد الله
پسر عمر دانه خورد
در ایس بیرون
شد از آن دانه خون
پس وضو تازه نکرد
و نماز خواند و کلام
برین فعل مثل کلام
رقول جامع سابقه
است و بشرو بفتح
با موحده و سکون
ثناء شده است و یوق
این آبی آبی دما
مضی فی صلوة
انداخت از دهن خود
پیرامی آبی خون را
در میان نماز پس
گذشت در نماز خود
و او را تباه نکرد
و اسم ابن ابی اوفی
عبد الله پسر ابن اوفی
بر وزن عطشی است
و او صحابی پسر
صحابی بود و در
روایت رضوان و ما
بعد از مشاهد هم
راه رسول شاهد
حاضر شده بود و او
کثر مدینه مقدسه
بود تا آنکه در همان
بقعه مبارکه وفات
یافت و از نواد و
پنج حدیث از رسول
خدا صلی الله علیه و
سلم مروی شده که
اقام بخاری از
جمله آنها پانزده
حدیث آورده و در
حق آنها رسول
محمد بزیان مبارک
فرمود اللهم صل
علی ابی اوفی و او
آخر از جمیع
اصحاب کرام در
کوفه وفات یافت
در سال هشتاد و
هفت و چشم او را
خرمنابینا شده
بود و قال ابی
عمر و الحسن فبین
الحجاج کم گفت
عبد الله بن عمر و
امام حسن بصری
در حق انسی که
خون گرفت لیکن
تکلیف الاغتسل
محکاجم که نیست
بر سر او لازم
پنج چیز دیگر
شستن جائهای
خون و امام ابو
خیفه و احمد
گفته که وضو
بر آن کسی لازم
است و ابو الیث
گفته که پس
بیت او را آنکه
مسح کند و نماز
خواند و نشوید
حد ثنا آدم بن
ابی ایاس قال
انا ابن ابی ذئب
قال انا سمعنا
المقبری یغمر
با موحده و فتح
او عن ابی هريرة
قال قال رسول
الله صلی الله
علیه و سلم لا
یزال العبد فی
صلوة که همیشه
باشد بنده حاضر
نماز ما بکان فی
السجدة مادامی
که باشد آن بنده
در سجده معین
یظهر الصلوة
که انتظار میکند
آن نماز را و او
آنست که او در
ثواب نماز است
مادامیکه او
منتظر آن نماز
است و اگر نه
بخین باشد پس
کلام و مانند
او آن کس را
فار و امیو و
تنکیر در لفظ
صلوة از برای
توجیع است یعنی
در نوع نماز که
او را انتظار
مینماید یعنی
او در نماز فجر
است برگاه
انتظار فجر
میکند و باقی
نماز یا نیز بر
همین قیاس است
ماکه سجده
مادامیکه مدت
طاری بر نشود
فقال رجل
الحجاجی پس
گفت یکم که
در عریته
فصیح نبود

پس پرسیدم من از حکم مذکور حضرت علی را و حضرت زبیر را و حضرت طلحه را و حضرت ابی
 بکر هم فرمود فتح با موعده و تشدید یا یا مشاة تحتانیه پس کعب را که خوشنود با و ندای
 تعالی از انبیا پس حکم کردند همه او را بآن حکم مذکور که وضو در صورت مذکوره واجب
 می شود نه غسل پس قول و فسادت از مقوله زید را وی است نه از مقوله حضرت عثمان
 رضی الله عنه حکم تذکره الحاق بن منصور قال انا انظر من من مضوجه و بضاده و بجمه ساکنه
 قال انا شعبه بنم شین مع عذ الحی که بجا و جمله مفتوحه و کاف مفتوحه عن ذکوان
 ابی صالح عن ابی سعید الخدری ان رسول الله صلى الله عليه وسلم ارسل الى اهل
 من الانصار که بدستی رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرستاد آدم خود را بپوست
 مردی از انصار تا آن مرد بخندست رسول مختار حاضر شود و مسلم انم در عتبان کبیر عین
 جمله و سکون تا مشاة فو قانیه نام گرفته و لفظ او آنست که ابو سعید گفت خرجت
 مع رسول الله صلى الله عليه وسلم علی باب عتبان فخرج یجر ازاره فقال النبی صلی
 الله علیه و سلم اعجلنا انزل جل پس ذکر تمام حدیث مبارک و آیت عتبان مذکور پس ملاک
 انصاری است و در صحیح ابی عوانه آمده که آن مرد پس عتبان بود و اول اصبح است
 و این اسحاق روایت کرده که نام آن مرد صالح بود پس این روایات متعدد در بقعه
 واقع جمیع اند و اگر نه چنین باشد پس طریق مسلم اصح است و این قصه را رفع بن
 قدیس نیز واقع شده چنانکه او را احمد بیرون کرده لیکن اصوب و تفسیر بهر هم که در کتاب
 بخاری واقع شده آنست که آن مرد عتبان است و الله تعالی اعلم فجاء و کسر الله یظهر
 شیخ آن مرد در مالیک سزا و قطره قطره می کند یعنی آب از سر او قطره قطره از اثر غسل
 فرو می آید و سزا و قطره بسوی راس مجازی است از قبیل سال لوادی فقال النبی
 صلی الله علیه و سلم لعننا لعننا انک پس فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم مرا نزد را
 که میده است مایان یعنی تحقیق مایان بشتابی کردیم ترا پیش از فراغ شدن حاجت
 و از جمیع و درین کلام دلاله است بر آنکه گرفتن بقرائن جائز است زیرا که آن صحابی
 چون از اجابت بقدر مدت انحصال در نک کرد پس البتة آن مرد از معهود خود مخالف
 کرد و آن معهود سه مرتبه اجابت از برای آن مشی رسالت است پس چون رسول مقبول
 بروی اثر غسل دید معلوم کرد که آن مرد مشغول غسل بوده احتمال داشت که آن مرد کشیده

مذکر الحاق
 بن منصور قال
 انا انظر من من مضوجه
 شعبه بنم شین مع عذ الحی
 عن ذکوان ابی
 صالح عن ابی سعید الخدری
 ان رسول الله صلى الله عليه وسلم
 ارسل الى اهل من الانصار
 که بدستی رسول خدا صلی الله علیه و سلم
 فرستاد آدم خود را بپوست
 مردی از انصار تا آن مرد بخندست
 رسول مختار حاضر شود و مسلم
 انم در عتبان کبیر عین
 جمله و سکون تا مشاة فو قانیه
 نام گرفته و لفظ او آنست که
 ابو سعید گفت خرجت مع رسول
 الله صلى الله عليه وسلم علی
 باب عتبان فخرج یجر ازاره
 فقال النبی صلی الله علیه و سلم
 اعجلنا انزل جل پس ذکر تمام
 حدیث مبارک و آیت عتبان
 مذکور پس ملاک انصاری است
 و در صحیح ابی عوانه آمده
 که آن مرد پس عتبان بود
 و اول اصبح است و این اسحاق
 روایت کرده که نام آن مرد
 صالح بود پس این روایات
 متعدد در بقعه واقع جمیع
 اند و اگر نه چنین باشد
 پس طریق مسلم اصح است
 و این قصه را رفع بن قدیس
 نیز واقع شده چنانکه او
 را احمد بیرون کرده لیکن
 اصوب و تفسیر بهر هم که
 در کتاب بخاری واقع شده
 آنست که آن مرد عتبان
 است و الله تعالی اعلم
 فجاء و کسر الله یظهر
 شیخ آن مرد در مالیک
 سزا و قطره قطره می
 کند یعنی آب از سر او
 قطره قطره از اثر غسل
 فرو می آید و سزا و
 قطره بسوی راس مجازی
 است از قبیل سال لوادی
 فقال النبی صلی الله علیه و سلم
 لعننا لعننا انک پس فرمود
 پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم
 مرا نزد را که میده است
 مایان یعنی تحقیق مایان
 بشتابی کردیم ترا پیش
 از فراغ شدن حاجت و از
 جمیع و درین کلام دلاله
 است بر آنکه گرفتن بقرائن
 جائز است زیرا که آن
 صحابی چون از اجابت بقدر
 مدت انحصال در نک کرد
 پس البتة آن مرد از معهود
 خود مخالف کرد و آن
 معهود سه مرتبه اجابت
 از برای آن مشی رسالت
 است پس چون رسول
 مقبول بروی اثر غسل
 دید معلوم کرد که آن
 مرد مشغول غسل بوده
 احتمال داشت که آن مرد
 کشیده

و یکی پس رسید لفظ وضوء را یعنی بخند رویی پس بعد طه آن هر دو این حدیث مذکور را
 از متعبد بهین استناد و متن روایت کردند لیکن لفظ وضوء را آن هر دو ذکر نکردند و گفتند
 فعلیک الوضوء بلك گفتند فعلیک پس پس و برین تقدیر نیز لفظ وضوء مبتدا و مخدوف
 باشد و مخدوف اوجاز است زیرا که قرینه قائم است و مقدر نزد قیام قرینه مانند ملفوظ
 است و الله تعالی اعلم **باب** الرجل یوضئ صابجیه باب است در بیان
 افزودن وضوء و در رفیق خود را و توضی بکسر ضا و مشدده پس از آن بنمواست حدیث
 ابن مسعود یخفف لام که آن محدث است قال انما یزید بن هارون عن یحیی بن یعقوب
 عن مؤسی بن عقیبة یضم عین مهمل و سکون قاف ع **ک** ریب مصغر کرب
 مؤکی ان عبا یس که آن کریم مولی ز برای حضرت ابن عباس است عن اسماء
 بن زید اسماء یضم همزه است ان یسئول الله صل الله علیه و سلم لم
 افاض من عرفه بک برستی رسول خدا صلی الله علیه و سلم هرگاه رجوع کرد
 و نه آمد از کوه و نه آن کوه را عرفه نیز گویند چنانچه او را غفارت گویند یا
 آنکه رجوع از توقف روز عرفه که بر عرفات می باشد عدل الی الشعب میل کرد
 بسوی راسی مخصوص در آن کوه و شعب بکسر شین مجر است ففصی حاجت
 پس قصداً گرد حاجت بشریه خود را که آن کفایت از غایب است قال اسماء
 فجعلت اصبت علیه و یوضا گفت حضرت اسماء پس زید پس گردانیدم و شروع
 کردم من که می یز من آب را بر رسول قبول و حال آنکه وضوء میکرد به آن
 آب آن ذات مبارک فقلت یا رسول الله اصبت پس لغتم من که ای رسول
 خدا ای تعالی آیا نماد میخوانی تو درین مقام که وضوء کردی فقال المصل
 اما ما کت پس گفت رسول علیه الصلوة و السلام که بای نماز پیش از تو است
 یعنی نماز و صلی است سلام است و اما کت یعنی همزه و فتح میم است و این حدیث
 مبارک در باب اسباب وضوء گذشته مؤلف او را درین مقام از انجته آورد که
 او استدلال میکند با و بر آنکه تبعات باخیز در وضوء جائز است لیکن آن کسی که گراسته
 او را مخض بغیر مشقت یا احتیاج فی الجمله می کند استدلال او باین حدیث اسماء
 یا کذبت بغیر مستقیم نمی شود زیرا که آن هر دو حدیث در سفر بودند این منیر گفته

باب الرجل یوضئ
 صابجیه
 حدیث
 ابن مسعود
 یخفف لام
 که آن محدث
 است
 عن مؤسی بن
 عقیبة
 یضم عین
 مهمل و سکون
 قاف
 ع
 ک
 ریب
 مصغر
 کرب
 مؤکی
 ان عبا یس
 که آن کریم
 مولی ز برای
 حضرت ابن
 عباس است
 عن اسماء
 بن زید
 اسماء یضم
 همزه
 است
 ان یسئول
 الله
 صل الله
 علیه و سلم
 لم
 افاض
 من عرفه
 بک
 برستی
 رسول
 خدا
 صلی
 الله
 علیه و سلم
 هرگاه
 رجوع
 کرد
 و نه
 آمد
 از
 کوه
 و نه
 آن
 کوه
 را
 عرفه
 نیز
 گویند
 چنانچه
 او
 را
 غفارت
 گویند
 یا
 آنکه
 رجوع
 از
 توقف
 روز
 عرفه
 که
 بر
 عرفات
 می
 باشد
 عدل
 الی
 الشعب
 میل
 کرد
 بسوی
 راسی
 مخصوص
 در
 آن
 کوه
 و
 شعب
 بکسر
 شین
 مجر
 است
 ففصی
 حاجت
 پس
 قصداً
 گرد
 حاجت
 بشریه
 خود
 را
 که
 آن
 کفایت
 از
 غایب
 است
 قال
 اسماء
 فجعلت
 اصبت
 علیه
 و
 یوضا
 گفت
 حضرت
 اسماء
 پس
 زید
 پس
 گردانیدم
 و
 شروع
 کردم
 من
 که
 می
 یز
 من
 آب
 را
 بر
 رسول
 قبول
 و
 حال
 آنکه
 وضوء
 میکرد
 به
 آن
 آب
 آن
 ذات
 مبارک
 فقلت
 یا
 رسول
 الله
 اصبت
 پس
 لغتم
 من
 که
 ای
 رسول
 خدا
 ای
 تعالی
 آیا
 نماد
 میخوانی
 تو
 در
 این
 مقام
 که
 وضوء
 کردی
 فقال
 المصل
 اما
 ما
 کت
 پس
 گفت
 رسول
 علیه
 الصلوة
 و
 السلام
 که
 بای
 نماز
 پیش
 از
 تو
 است
 یعنی
 نماز
 و
 صلی
 است
 سلام
 است
 و
 اما
 کت
 یعنی
 همزه
 و
 فتح
 میم
 است
 و
 این
 حدیث
 مبارک
 در
 باب
 اسباب
 وضوء
 گذشته
 مؤلف
 او
 را
 در
 این
 مقام
 از
 انجته
 آورد
 که
 او
 استدلال
 میکند
 با
 و
 بر
 آنکه
 تبعات
 باخیز
 در
 وضوء
 جائز
 است
 لیکن
 آن
 کسی
 که
 گراسته
 او
 را
 مخض
 بغیر
 مشقت
 یا
 احتیاج
 فی
 الجمله
 می
 کند
 استدلال
 او
 باین
 حدیث
 اسماء
 یا
 کذبت
 بغیر
 مستقیم
 نمی
 شود
 زیرا
 که
 آن
 هر
 دو
 حدیث
 در
 سفر
 بودند
 این
 منیر
 گفته

وفاور در قول و فعل تفصیل از برای مجمل است چنانچه صاحب کشف گفته که فاو در قول
حق میجان مثل شانه فان فاو افان آمده غفور رحیم وان غزموالطلاق فان آمده مسیح علیهم
تفصیل از برای مجمل قول است للذین یؤلون من ربهم و مسیح یؤلسه و مسیح علیه
الغفران و مسیح کرد بر سر خود و مسیح کرد بر هر دوی خود و مؤزه خود و درین کلام اشارتست بآنکه
مسیح کردن بر مؤزه جائز است و جائز نیست که یک پای را بشوید و دیگر را مسیح کند و اگر
گفته شود که چرا لفظ مسیح مکرر کرده لفظ غسل جواب آنکه مقصود بیک مسیح خفین بیان
نماست بقاعده شریعه دیگر است لهذا تصریح کرده که مسیح کردن بر سبیل استیصال از فعال
و ضرور است بخلاف مقدمه غسل که آن مقرر بنظم نص قرآن است و الله تعالی اعلم
باب در آراء القرآن بعد الحدیث و غیره باب است در بیان خواندن قرآن
بعد از عروض نجاست حکیه صغیره و جز آن از مظان حدیث یا با ب است در بیان خواندن
قرآن بعد از حدیث صغیر یا جز آن قرآن مانند سلام و سائر از کار پس از حدیث و آن مخصوص
عن ابی ایهیم و گفت منصور پ معتمد از ابراہیم بنی لاکانیا بالقرآن فی الحکم که هیچ باک
و کلام نیست بخواندن قرآن مجید در میان حمام و این را مخصوص بذكر از بجهت کرده که اغلب
آنست که اهل حمام اهل حدیث میباشند و حسن بصری و الفه از علماء آراء قرآن را در حمام
مکروه دانسته اند و درین روایت از حضرت علی سند آورده اند که حضرت علی کرم
الله وجهه فرمود پس البیت الیمین فیہ الحیا و الایقوفیه آیت من کتاب الله تعالی
و بعضی علمه کراحت آن قرائت را از امام ابی حنیفه حکایت کرده اند لیکن هر دو صحاب
او محمد پسر حسن و مالک گفته اند که قراة قرآن در حمام مکروه نیست از بجهت آنکه دلیل
در وی هرگز وارد نشده و در کتب الزیارة علی بنی و ضو و هیچ باک نیست بنوشتن
رساله و پیغام بغیر و ضو و پس قول و کتب الرسائل یا مودعه مکروه و کاف فتوحه مطو
است بر القراة و اما از رساله آن رساله است که نامی از قرآن و از کار نباشد پس قول
و علی بنی و ضو و متعلق بکتابت است نه قراة در حمام از بجهت آنکه اختلاف در سلب
حکم بر سبیل اطلاق است لفظ بآنکه آنکه آنکسانیکه در حمام در آیند محدث میباشند نه آنکه آن حکم
مقدمه حدیث است و کتب رسائل را از بجهت تخصیص بذكر کرده که اغلب در رسائل تداوم
کردن بسبب است پس سالی و جم کرده که شاید آن بجز از وضو مکروه باشد لیکن ممکن

و مسیح بر سر خود
و مسیح علی الغفران
و مسیح کرد بر سر خود
و مسیح کرد بر هر دوی خود
و مؤزه خود
و درین کلام
اشارتست بآنکه
مسیح کردن
بر مؤزه جائز است
و جائز نیست
که یک پای را
بشوید و دیگر
را مسیح کند
و اگر گفته
شود که چرا
لفظ مسیح
مکرر کرده
لفظ غسل
جواب آنکه
مقصود بیک
مسیح خفین
بیان نماست
بقاعده
شریعه دیگر
است لهذا
تصریح کرده
که مسیح
کردن بر
سبیل
استیصال
از فعال
و ضرور است
بخلاف
مقدمه
غسل که آن
مقرر بنظم
نص قرآن
است و الله
تعالی اعلم
باب در آراء
القرآن بعد
الحدیث و غیره
باب است در
بیان خواندن
قرآن بعد از
عروض
نجاست حکیه
صغیره و جز
آن از مظان
حدیث یا با ب
است در بیان
خواندن
قرآن بعد از
حدیث صغیر
یا جز آن
قرآن مانند
سلام و سائر
از کار پس
از حدیث و آن
مخصوص
عن ابی ایهیم
و گفت منصور
پ معتمد از
ابراہیم بنی
لاکانیا
بالقرآن فی
الحکم که هیچ
باک و کلام
نیست بخواندن
قرآن مجید
در میان
حمام و این
را مخصوص
بذكر از
بجهت کرده
که اغلب
آنست که
اهل حمام
اهل حدیث
میباشند و
حسن بصری
و الفه از
علماء آراء
قرآن را در
حمام
مکروه
دانسته
اند و درین
روایت از
حضرت علی
سند آورده
اند که
حضرت علی
کرم الله
وجهه
فرمود
پس
البیت
الیمین
فیہ
الحیا
و
الایقوفیه
آیت
من
کتاب
الله
تعالی
و بعضی
علمه
کراحت
آن
قراة
را
از
امام
ابی
حنیفه
حکایت
کرده
اند
لیکن
هر
دو
صحاب
او
محمد
پسر
حسن
و
مالک
گفته
اند
که
قراة
قرآن
در
حمام
مکروه
نیست
از
بجهت
آنکه
دلیل
در
وی
هرگز
وارد
نشده
و
در
کتب
الزیارة
علی
بنی
و
ضو
و
هیچ
باک
نیست
بنوشتن
رساله
و
پیغام
بغیر
و
ضو
و
پس
قول
و
کتب
الرسائل
یا
مودعه
مکروه
و
کاف
فتوحه
مطو
است
بر
القراة
و
اما
از
رساله
آن
رساله
است
که
نامی
از
قرآن
و
از
کار
نباشد
پس
قول
و
علی
بنی
و
ضو
و
متعلق
بکتابت
است
نه
قراة
در
حمام
از
بجهت
آنکه
اختلاف
در
سلب
حکم
بر
سبیل
اطلاق
است
لفظ
بآنکه
آنکه
آنکسانیکه
در
حمام
در
آیند
محدث
میباشند
نه
آنکه
آن
حکم
مقدمه
حدیث
است
و
کتب
رسائل
را
از
بجهت
تخصیص
بذكر
کرده
که
اغلب
در
رسائل
تداوم
کردن
بسبب
است
پس
سالی
و
جم
کرده
که
شاید
آن
بجز
از
وضو
مکروه
باشد
لیکن
ممکن

میکند از خواب را از روی مبارک از قبل اطلاق سبب بر سبب یا مردانست
 که مسج میکند و چشم منور خود بپرو دست مطهر خود از قبل اطلاق اسم حال محل
 ثَمَّ قَرَأَ الْعَشْرَ الْأَيَّاتِ الْحَقِّ أَتَمَّ مِنْ سُورَةِ الرَّحْمَنِ بَشْرَ خَوَانِده آیه کریمه را که آن
 آخر آیات سوره مبارکه آل عمران اند که اول آنها قول ندی تعالی هست که فرموده این
 فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَا يَاتِ الْإِنْسَانَ إِلَّا بِخَبَرٍ
 مبارکه ثَمَّ قَامَ إِلَى شَيْءٍ مُعَلَّقَةٍ بِرِثَاسٍ يَدُوهَا شَكِي أَوْزَانُ كَدَرَانِ مکان بود
 و مانیت لفظ معلقه معنی است بر تادیل شن بقریه فَوَضَّاهُهَا مِنْ دُونِهَا كَرْدَازَان
 شُكَّانَ ذاتی که معطر تر از شک بود فَاَحْصَنَ وَضُوءَهُ پس نیک کرد وضو خود را
 یعنی جمیع سنن و مستحبات وضو داد اگر ثَمَّ قَامَ بِصَلَاةٍ بِرِثَاسٍ بوجه خوشتر ایستاد آن
 چیزش در جایگاه نماز با نیاز از برای پروردگاری نیاز داد میکند قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ
 گفت حضرت ابن عباس پس عمر بن الخطاب فَصَلَّاهُ پس استاده شد من فَصَنَعْتُ
 مِثْلَ مَا صَنَعَ پس کردم من و بجا آوردم من از افعال مانند آنچه کرده بود او را رسول اکرم
 یعنی من هم آن ده آیه کریمه را از آخر آن سوره مبارکه خواندم و بعد از آن وضو و روزه
 اکمل مثل آن رسول اکرم کردم ثَمَّ دَخَلْتُ إِلَى حَبِيبَةٍ بَعْدَ اَزَانِ بَرَدَمِ دَمِ جَانِ
 خود را پس ایستادم من بیوی پهلوی مبارک آن محبوبه یزدتبارک فَوَضَّاهُ
 اَلَيْمَنِي عَلَى مَا هِيَ بِسَنَاءٍ دَسْتُ رَأْسَ خُودِ رَابِعَةً مِنْ وَاحِدَةٍ بِأَذْنِ اَلَيْمَنِي وَكَرَفْتُ
 بَكُوشِ رَأْسَ مِنْ يَفْتَحُكَ دَرَايَكُمِي تَابَ دَانِ كُوشِ مَرَاوِیْنِ کار از برای اظهار محبت
 یا تنبیه بر ازاله غلظت بود فَصَلَّاهُ رَكْعَتَيْنِ ثَمَّ رَكْعَتَيْنِ ثَمَّ رَكْعَتَيْنِ
 ثَمَّ رَكْعَتَيْنِ پس نماز خواند دو رکعت پسر دو رکعت دیگر پسر دو رکعت دیگر
 پس دو رکعت دیگر پسر دو رکعت دیگر پسر دو رکعت دیگر که این همه دو رکعت میشوند
 و این نماز تجدید بود ثَمَّ أَقْرَبَ نَازًا وَتَرَدَّادًا كَرَدَ وَاَنْ يَكُ رَكْعَةً بِأَمْرٍ رَكْعَةً هَسْت
 ثَمَّ أَطْلَعَ بِرِثَاسٍ پهلوی مبارک نهاد بر زمین آن محبوبه برب العالمین حتی
 أَنَا هَا الْمَوْءُونُ فَقَامَ تَائِبًا لَهَا لَمْ يَكُنْ سَخَنَةً از برای نماز فرض پس ایستاد
 شد و آن مؤذن حضرت بلال است فَصَلَّاهُ رَكْعَتَيْنِ خَفِيفَتَيْنِ پس نماز کرد
 دو رکعت سبک را یعنی دو رکعت نماز خواند و قراة را در آن دو رکعت دراز

ثَمَّ قَرَأَ الْعَشْرَ الْأَيَّاتِ الْحَقِّ أَتَمَّ مِنْ سُورَةِ الرَّحْمَنِ بَشْرَ خَوَانِده آیه کریمه را که آن
 آخر آیات سوره مبارکه آل عمران اند که اول آنها قول ندی تعالی هست که فرموده این
 فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَا يَاتِ الْإِنْسَانَ إِلَّا بِخَبَرٍ
 مبارکه ثَمَّ قَامَ إِلَى شَيْءٍ مُعَلَّقَةٍ بِرِثَاسٍ يَدُوهَا شَكِي أَوْزَانُ كَدَرَانِ مکان بود
 و مانیت لفظ معلقه معنی است بر تادیل شن بقریه فَوَضَّاهُهَا مِنْ دُونِهَا كَرْدَازَان
 شُكَّانَ ذاتی که معطر تر از شک بود فَاَحْصَنَ وَضُوءَهُ پس نیک کرد وضو خود را
 یعنی جمیع سنن و مستحبات وضو داد اگر ثَمَّ قَامَ بِصَلَاةٍ بِرِثَاسٍ بوجه خوشتر ایستاد آن
 چیزش در جایگاه نماز با نیاز از برای پروردگاری نیاز داد میکند قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ
 گفت حضرت ابن عباس پس عمر بن الخطاب فَصَلَّاهُ پس استاده شد من فَصَنَعْتُ
 مِثْلَ مَا صَنَعَ پس کردم من و بجا آوردم من از افعال مانند آنچه کرده بود او را رسول اکرم
 یعنی من هم آن ده آیه کریمه را از آخر آن سوره مبارکه خواندم و بعد از آن وضو و روزه
 اکمل مثل آن رسول اکرم کردم ثَمَّ دَخَلْتُ إِلَى حَبِيبَةٍ بَعْدَ اَزَانِ بَرَدَمِ دَمِ جَانِ
 خود را پس ایستادم من بیوی پهلوی مبارک آن محبوبه یزدتبارک فَوَضَّاهُ
 اَلَيْمَنِي عَلَى مَا هِيَ بِسَنَاءٍ دَسْتُ رَأْسَ خُودِ رَابِعَةً مِنْ وَاحِدَةٍ بِأَذْنِ اَلَيْمَنِي وَكَرَفْتُ
 بَكُوشِ رَأْسَ مِنْ يَفْتَحُكَ دَرَايَكُمِي تَابَ دَانِ كُوشِ مَرَاوِیْنِ کار از برای اظهار محبت
 یا تنبیه بر ازاله غلظت بود فَصَلَّاهُ رَكْعَتَيْنِ ثَمَّ رَكْعَتَيْنِ ثَمَّ رَكْعَتَيْنِ
 ثَمَّ رَكْعَتَيْنِ پس نماز خواند دو رکعت پسر دو رکعت دیگر پسر دو رکعت دیگر
 پس دو رکعت دیگر پسر دو رکعت دیگر پسر دو رکعت دیگر که این همه دو رکعت میشوند
 و این نماز تجدید بود ثَمَّ أَقْرَبَ نَازًا وَتَرَدَّادًا كَرَدَ وَاَنْ يَكُ رَكْعَةً بِأَمْرٍ رَكْعَةً هَسْت
 ثَمَّ أَطْلَعَ بِرِثَاسٍ پهلوی مبارک نهاد بر زمین آن محبوبه برب العالمین حتی
 أَنَا هَا الْمَوْءُونُ فَقَامَ تَائِبًا لَهَا لَمْ يَكُنْ سَخَنَةً از برای نماز فرض پس ایستاد
 شد و آن مؤذن حضرت بلال است فَصَلَّاهُ رَكْعَتَيْنِ خَفِيفَتَيْنِ پس نماز کرد
 دو رکعت سبک را یعنی دو رکعت نماز خواند و قراة را در آن دو رکعت دراز

مکرد بلکه اندک کرد و این دو رکعت شنبت فجر است **فصل فی شرح حدیث** پیوسته بیرون آمدن
 بسوی مسجد مبارک پس نماز کرد و بآمد و را با مردمان آئین بطلان گفت که درین
 حدیث مبارک دلیل است بر آنکه تلاوت قرآن بی وضو بر مردمان مکروه
 نیست زیرا که رسول مقبول این ده آیه کریمه را پس از بیدار شدن از خواب پیش
 از تشهد و طهارت تلاوت کرد و این منبر و روی اعتراض کرده و گفته که این قول
 مستفیع بر آنست که خواب رسول ادب ناقض از برای وضو و طهارت باشد
 و در واقع امر چنین نیست زیرا که رسول علیه السلام با وضو کلام فرمود تا تمام بخوانی
 و لاینا م قبله و اما وضو و طهارت آن منبع رسالت بعد از آن زمان پس امید هست
 که آن وضو و وضو باشد تا آنکه نور بر نور زاید شود و یا احتمال دارد که آن وضو را عالم
 را بعد از بیدار شدن از خواب حدث عارض شده باشد و لیکن بعضی محققین گفته اند
 که این اعتراض جدید نیست بنبی قول ابن بطال که گفته بعد قیامه منی النوم زیرا که او
 معین نکرد که در نهول علیه السلام در خواب محدث شده بود چون رسول علیه
 السلام خواب خود را معقب بوضو کرد پس ظاهر آنست که او را البته حدث
 طاری شده و از بودن نوم او نیز ناقض لازم نمی آید که در حالت خواب او هرگز محدث
 نشده باشد اگر حدث واقع می شد او با آن حدث آگاه میشد بخلاف دیگر مردمان
 که شعور مطلق در حالت خواب از آنها منتفی است و آنچه دعوی کردند از تجدید وضو
 و جز آن پس اصل عدم او است و درین حدیث مبارک است تا آنکه خواب کردن محرم
 نزد زن جائز است اگر چه شوی آن زن زرد او باشد و آنکه نماز تجدید مندوب است
 و خواندن ده آیه کریمه مذکوره وقت بیدار شدن از خواب مستحب است و آنکه پیچ دادن
 و تافتن گوش اطفال جائز است و آنکه آمدن مؤذن بسوی امام از برای اعلام
 جائز است و آنکه تخفیف دو رکعت نماز قبل از صلوٰه جمیع بخون است و آنکه در شب
 افضل در نوافل آنست که بر سر برده رکعت سلام دهد و سایر حقیقات این حدیث مبارک
 در سابق گفته و اظهار آنست که مناسبت این حدیث مبارک آنست برای ترجمه باب از آن جهت
 است که مضامین آنرا اهل زلف از ملائکه عالی نیما شد و ممکن است که گفته شود از قول ابن
 عباس صنعت مثل مضع و مؤلف مراد نکرده که نوم آن سه و در عالم ناقض از برای وضو است

در حدیث
 پیوسته

زیرا که نزد او در آخرین حدیث مبارک در باب التخیف فی الوضوء خواهر آدم منقطع
 فقام حتى نفع ثم صلى و اسد تعالی اعلم **باب** من کثر یوضا الا من الغش المتقل
 باب است در بیان آنکسی که وضوء نکند و از پی پیهوشی مکرر از پیهوشی شکیب کند پس
 استثناء مفرغ است و غشی نفع غین مجر و سکون شین منقطه است و مشقل
 بضم میم و اسکان نا، مثله و کسر قاف است و مراد مولف بایراد این باب رودست
 بر آنکسی که میگوید که غشی بر سبیل طلاق ناقض از برای وضوء و طهارت است حدیثا
 لا یصح اعین قال حدیثی ما نزلت عن هشام بن عوف عن امرأته فاطمة بنت المنذر عن
 جابر بن اسماء بنت ابی بکر رضى الله عنهم انها قالت انیت عائشة رضى الله عنها
 زوج النبی صلی الله علیه و سلم گفت بی بی اسماء که آدم من خواهر خود عائشه که منکو
 رسول خدا صلی الله علیه و سلم **باب** من خیف التمس و تلیکة کرفته شد آفتاب قال القاب
 قیام یصلون و کذا روى فاطمة بنت ابی بکر مر دان ایستاده بودند و حالیکه نماز میخواندند
 و ناگاه آن حضرت عائشه صدیقه الیسا ده بود که نماز میکند فقلت ما للذکر من پس گفتم من
 از برای حضرت عائشه و پرسیدم از او که چه چیز است از برای مردم که ایستاده نماز
 میخوانند فاشارت بیدها نحو السماء پس اشارت کرد حضرت عائشه بدست خود
 بطرف آسمان و قالت سبحان الله و گفت که باکی است مرفعی تعالی را از جمیع
 نقایص و این کلمه از برای تعجب از قدرت حق تعالی گفت فقلت ایة پس گفتم که
 این آیت و علامه است فاشارت پس اشارت کرد حضرت عائشه بر خود و ان نعیم
 که یعنی آری که آیت بزرگست و در بعضی روایتهای غیر آمده ففتمت حتی تجلوا فی الفسح
 سما کوید پس ایستادم من تا آنکه پوشیده ما را حالت پیهوشی این ابطال گفته که غشی مرفعی
 است که از سبب لول تعجب و کثرت و قوف عارض میشود و آن قسم از اغا است
 ولیکن سببکه از اغا میباشد لهذا ناقض از برای وضوء و سبیل از برای نماز نیست و کثرت
 اصبت فوق و کثرت ماء و شروع کردم من که میریزم بر بالای سر خود دانی را از جهت
 دفع کردن آن غشی و این ریختن آب دلالت میکند بر آنکه آن پیهوشی بسیار نبود و کج
 اغا نیز سبب بود زیرا که حواس او در آن حال هنوز مدبر که بودند و این قدر ناقض از
 برای وضوء نیست و اگر بسیار میسود بر آینه مانند اغا می شد و وضوء را با جماع نقض

باب من غشی
 حدیثا اعین
 قال حدیثی
 عن هشام بن عوف
 عن امرأته فاطمة
 بنت المنذر عن
 جابر بن اسماء
 بنت ابی بکر رضى
 الله عنهم انها
 قالت انیت
 عائشة رضى الله
 عنها زوج النبی
 صلی الله علیه و
 سلم
 فاشارت بیدها
 نحو السماء
 و قالت سبحان
 الله فقلت ایة
 فاشارت
 ففتمت حتى
 تجلوا فی الفسح
 سما کوید
 فاشارت
 ففتمت حتى
 تجلوا فی الفسح
 سما کوید

میکرد فلما انصرف رسول الله صلى الله عليه وسلم عنكم جدا والله واثني عليكم من
 هرگاه بر جوع کرد رسول خدا صلی الله علیه و سلم ستایش کرد خدای تعالی را و ثنا گفت
 میروی نیز قال پست از حمد و ثنا، از دستعال گفت ما من شیء كنت كراهه الا قد
 رأيتني في مقامى هذا حتى ليحذوا الكاد كنيست بهم جيري ك بودم كه نديده بودم اورا
 قبل زين زمان و مكبان كم بد رستي كه ديدم من ان چيز را در جای استادن من
 كه اين با، است تا آنكه بهشت و دوزخ را درين مقام ديدم و لقد اوتي ابي ذر
 ثقتون في القبور و بر آينه تحقيق وحی كرده شده است بسوی من در هين مقام كه
 بد رستي شما از موده و مثلا كرده ميشويد در كورثا مثل اقربا ففتنه الله جال
 فتنه كه آن فتنه مانند يازد يك باشد از دجال عين لا اذ هري اى ذلك قالت
 اسماء فاطمه را و يه كويد كه نميدانم كه اين كه اين دو لفظ گفته است بي اسماء
 ايا لفظ مثل گفته يا لفظ قريب بوقى احد كه فيقال ما علمت هذا الرجل كيه آمده
 مى شود يكى از شما پس گفته ميشود مرد را يعنى دو فرشته بنزد و كير نزد او مى
 آيند و او را مى كويند كه چيست يقين تو درين مرد يعنى رسول خدا صلی الله علیه و سلم
 زيرا كه در همان وقت و حال صورت رسول با محال را نزد ميت حاضر و اشكارا كنند
 فلما الموقن او الموقن پس امانده اذعان كنند و يا يقين كننده فاطمه را و يه كويد لا اذرى
 اى ذلك قالت اسماء كه نميدانم كه اين دو لفظ گفته است حضرت اسماء لفظ مؤمن
 گفته يا لفظ موقن فيقول هو محمد رسول الله پس ميكويد كه اين مرد محمد فرستاده
 خدای تعالی است جائئنا بالبينات و المكدى كه آمده بود ما يان را بايات ظاهرات
 و مخبرات باهرات و بهدايت و در هيت و بيان راه رشد و ظرافت فاجئنا و لعمنا
 و انجئنا پس اجابت كرديم و كرويديم و پيروى نموديم ما يان او را فيقال كه پس گفته ميشود
 مرد او را كه جواب مذكور از سوال مبطور داد ثم صالحا كه خواب كن درين كور در حاليك
 توفيق كرده با محال و احوال خود فقد علمنا اذ كنت كونا پس تحقيق دانسته
 بودى ما يان قبل از اين جواب تو كه بد رستي هستى تو بر آينه ايمان آورنده و اما المذيق
 المذيق و اما مرد منافق يا شريك كننده فاطمه را و يه كويد لا اذرى اى ذلك قالت
 اسماء كه نميدانم كه اين درين گفته است بي اسماء فيقول لا اذرى

فاما انصرف رسول الله صلى الله عليه وسلم عنكم جدا والله واثني عليكم من هرگاه بر جوع کرد رسول خدا صلی الله علیه و سلم ستایش کرد خدای تعالی را و ثنا گفت میروی نیز قال پست از حمد و ثنا، از دستعال گفت ما من شیء كنت كراهه الا قد رأيتني في مقامى هذا حتى ليحذوا الكاد كنيست بهم جيري ك بودم كه نديده بودم اورا قبل زين زمان و مكبان كم بد رستي كه ديدم من ان چيز را در جای استادن من كه اين با، است تا آنكه بهشت و دوزخ را درين مقام ديدم و لقد اوتي ابي ذر ثقتون في القبور و بر آينه تحقيق وحی كرده شده است بسوی من در هين مقام كه بد رستي شما از موده و مثلا كرده ميشويد در كورثا مثل اقربا ففتنه الله جال فتنه كه آن فتنه مانند يازد يك باشد از دجال عين لا اذ هري اى ذلك قالت اسماء فاطمه را و يه كويد كه نميدانم كه اين كه اين دو لفظ گفته است بي اسماء ايا لفظ مثل گفته يا لفظ قريب بوقى احد كه فيقال ما علمت هذا الرجل كيه آمده مى شود يكى از شما پس گفته ميشود مرد را يعنى دو فرشته بنزد و كير نزد او مى آيند و او را مى كويند كه چيست يقين تو درين مرد يعنى رسول خدا صلی الله علیه و سلم زيرا كه در همان وقت و حال صورت رسول با محال را نزد ميت حاضر و اشكارا كنند فلما الموقن او الموقن پس امانده اذعان كنند و يا يقين كننده فاطمه را و يه كويد لا اذرى اى ذلك قالت اسماء كه نميدانم كه اين دو لفظ گفته است حضرت اسماء لفظ مؤمن گفته يا لفظ موقن فيقول هو محمد رسول الله پس ميكويد كه اين مرد محمد فرستاده خدای تعالی است جائئنا بالبينات و المكدى كه آمده بود ما يان را بايات ظاهرات و مخبرات باهرات و بهدايت و در هيت و بيان راه رشد و ظرافت فاجئنا و لعمنا و انجئنا پس اجابت كرديم و كرويديم و پيروى نموديم ما يان او را فيقال كه پس گفته ميشود مرد او را كه جواب مذكور از سوال مبطور داد ثم صالحا كه خواب كن درين كور در حاليك توفيق كرده با محال و احوال خود فقد علمنا اذ كنت كونا پس تحقيق دانسته بودى ما يان قبل از اين جواب تو كه بد رستي هستى تو بر آينه ايمان آورنده و اما المذيق المذيق و اما مرد منافق يا شريك كننده فاطمه را و يه كويد لا اذرى اى ذلك قالت اسماء كه نميدانم كه اين درين گفته است بي اسماء فيقول لا اذرى

غلط محض است زیرا که عهده بن زید هرگز بدیدم و مذکور نیست خبر سبیل حقیقت و نه بر
 سبیل مجاز و اما آنچه صاحب لجان و تالبعان او ذکر کرده اند که عمر و بن یحیی پسر دختر
 بن عهده بن زید است پس آن غلط است که نشان او همین رویت است از جته
 انکه ابن سعد ذکر کرده که نام مادر عمر و مذکور حمیده دختر محمد پسر ایاس پسر یکبر است
 و غیر او گفته که مادر او ام النعمان دختر ابی حنیفه است پس هیچ آنست که ضمیمه بود قول
 مذکور راجع نبوی فرد است و مقوله قال قول او است که گفته است تطبیح آن خبری
 کف کان رسول الله صلى الله عليه وسلم يتوضأ فأتى طاقته داری تو
 بانکه نشان بدی بچشم من که چگونه بود رسول خدا صلی الله علیه و سلم که وضو
 میکند فقال عبد الله بن زید فغضب پس گفت عهده بن زید از برای آن مرد
 سائل که آری طاقته دارم من بانکه نشان بدی بچشم کیفیت وضو رسول
 خدا صلی الله علیه و سلم قد عايناه پس طلب کرد عهده بن زید مذکور آب را فافح
 علی یدیه پس ریخت آن آب را اول بر دست خود و غسل یدیه و ثانی بر دست
 شست دست خود را و یار و ابو نعیم غسل یدیه بصیغه تنبیه آورده و افراد در روایت
 امام مالک مجمل براراده پیش بدست و در روایت ثقه خزام امام مالک
 ثلاثا آمده یعنی شست هر دو دست خود را سه بار و آن ثقه همه حافظ از
 برای احادیث مبارکه اند پس زیادت آنها مقدم بر حافظ واحد است که آن امام
 مالک است و آن حدیث مبارک معلوم شد که شستن هر دو دست پیش از
 داخل کردن آنها در ظرف آب سنون است هر چند که داخل کنند نه خواب
 بکرده باشد و مراد هر دو دست در بنیقام هر دو کف اند پس بنی قصه مضمض و
 واستنثر ثلاثا پس آب انداخت در دهن خود و بیرون کرد آب را از بینی سه
 مرتبه و در بعضی روایات مضمض و استنشاق و استنثر آمده و شک نیست
 که استنثار مستلزم از برای استنشاق است و عکس این ثابت نیست و در روایت
 و هیچ پس از قول او ثلاثا بثلاث غرفات را مذکور آمده و استدلال کرد دست یا نه
 که میگوید که جمع کردن میان مضمضه و استنشاق از هر غرض مستحب است و در روایت خالد
 بن عهده اند که زود بعد از این می آید بخان آمده و مضمض و استنشاق من کف واحدة

آنست که تطبیح آن خبری
 کف کان رسول الله صلى الله عليه وسلم
 يتوضأ فأتى طاقته
 داری تو
 بانکه نشان بدی بچشم من
 که چگونه بود رسول خدا
 صلی الله علیه و سلم که وضو
 میکند فقال عبد الله بن زید
 فغضب پس گفت عهده بن زید
 از برای آن مرد سائل که آری
 طاقته دارم من بانکه نشان
 بدی بچشم کیفیت وضو رسول
 خدا صلی الله علیه و سلم
 قد عايناه پس طلب کرد عهده
 بن زید مذکور آب را فافح
 علی یدیه پس ریخت آن آب را
 اول بر دست خود و غسل یدیه
 و ثانی بر دست شست دست خود
 را و یار و ابو نعیم غسل یدیه
 بصیغه تنبیه آورده و افراد در
 روایت امام مالک مجمل براراده
 پیش بدست و در روایت ثقه
 خزام امام مالک ثلاثا آمده
 یعنی شست هر دو دست خود را
 سه بار و آن ثقه همه حافظ از
 برای احادیث مبارکه اند پس
 زیادت آنها مقدم بر حافظ
 واحد است که آن امام مالک
 است و آن حدیث مبارک معلوم
 شد که شستن هر دو دست پیش
 از داخل کردن آنها در ظرف آب
 سنون است هر چند که داخل
 کنند نه خواب بکرده باشد و
 مراد هر دو دست در بنیقام
 هر دو کف اند پس بنی قصه
 مضمض و استنثر ثلاثا پس آب
 انداخت در دهن خود و بیرون
 کرد آب را از بینی سه مرتبه
 و در بعضی روایات مضمض و
 استنشاق و استنثر آمده و شک
 نیست که استنثار مستلزم از
 برای استنشاق است و عکس این
 ثابت نیست و در روایت و هیچ
 پس از قول او ثلاثا بثلاث
 غرفات را مذکور آمده و استدلال
 کرد دست یا نه که میگوید که
 جمع کردن میان مضمضه و
 استنشاق از هر غرض مستحب
 است و در روایت خالد بن عهده
 اند که زود بعد از این می آید
 بخان آمده و مضمض و استنشاق
 من کف واحدة

پس بنا برین تصریح شد در جمع کردن میان آن هر دو در هر بار بخلاف رویت پس
که آن احتمال توزیع و تقسیم بدون تسویه دارد و توفیق و توفیق در رویت سلیمان
پس بر لال در باب الوضوء من التورچان آمده فمضمض و استنشق ثلاث مرات
من خوف واحدة و از او استدلال گرفته شده که جمع میان آن هر دو بغیر واحد صحیح
است لیکن در وی بحث است از جهت آنکه خرج در هر دو حدیث متحد است و زیاده
از ثقات معتبر و مقدم است و در طریق مسلم از خالد مذکور چنان آمده ثم ادخل بیده
فاستخرجهما فمضمض پس با او استدلال کرده شده که مضمضه مقدم بر استنشاق
است زیرا که او معطوف بنا بر تعقید شده که دلالت بر وصل عدم همت میکند لیکن درین
بحث است از جهت آنکه استنشاق بر مضمضه معطوف بحرف و او شده و او دلالت
بر مطلق جمع میکند پس با او داخل مجموع مضمضه و استنشاق است نه بر مضمضه پس پس
فمغسل و وجهه ثلاثا پس شست روی خود را سه بار در درین غسل و سه بار در او
هر که مختلف نشده اند و لازم می آید ازین کلام را امام مالک که استدلال کند باین حدیث
بر وجوب ترتیب میان اعضا و وضوء چنانچه او استدلال میکند با وجود وجوب
آنها بر تبار آنکه لغزش در جمیع افعال درین حدیث مبارک آمده زیرا که آن به دو حکم در
آیه کریمه مجمل بود و او راست بعمل بیان کرد و قال آنکه امام مالک قائل بوجوب ترتیب
میان اعضا و وضوء نیست ثم غسل یک ید مرتین ثم ینضح بالیمنى فینضح بالیسرى
هر دو دست خود را دو بار تا دو ارج آنها و جمیع روایات که از عربین یکی مروی اند
متفق اند بر آنکه شستن هر دو دست دو بار بود لیکن از مسلم در روایت عبد الله
پس زید از طریق جابر بن واسع چنان آمده که اول دست راست خود سه بار شست
پس دست چپ سه بار شست پس آن جمیع است بر آنکه آن وضوء از عبد الله بن
زید یا دیگر بوده و در روایات صحیح دیگر نیز آمده که رسول علیه السلام اعضا و وضوء را
سه بار شست و زید از حافظ ثقة معتبر است پس زیادت حدیث مبارک چگونه
معتبر نباشد و در بعضی روایات فی المرفق بضمه معر د آمده و این معنی است بر آنکه مراد
از وینس مرفق است و عظام و مفاصل و مجتهدین اختلاف کردند که شستن مرفق
فرد است یا فرض نیست امام زفر گفته که فرض نیست زیرا که غایت در زیر حکم میثاق

فمغسل و وجهه ثلاثا
فمغسل و وجهه ثلاثا
فمغسل و وجهه ثلاثا
فمغسل و وجهه ثلاثا

داخل نمیشد چنانچه شب در قول حق سبحانه جل شانہ اتوا الصیام الی اللیل اصل در صوم
 نیست و بعضی علماء همین قول را از نام مالک نیز حکایت کرده اند و جمهور گفته اند که
 بستن آن فرض است و کلمه الی در آنه کریمه بمعنی لفظ مع است چنانچه در قول حق
 سبحانه جل شانہ ولاناکلوا و لکن الی مواککم همین معنی واقع شده لیکن بروی قضا که در
 که این خلاف ظاهر است و جواب دادند که اگر چه او خلاف ظاهر است لیکن قرینه اوله
 بروی موجود است و آن قرینه آنست که مابعد کلمه الی از عین قبل است و صحیح نیست
 که محققین گفته اند که غایت بر دو قسم است یکی آنکه از برای امتداد حکم می باشد تا غایت
 می باشد و این وقتی باشد که آن حکم قبل از ذکر غایت تمتد نباشد و درین هنگام غایت
 در زیر غایت داخل نمیشد چنانچه در قول حق جل علی شانہ اتوا الصیام الی اللیل واقع
 شده زیرا که لفظ صوم بر مساک یکساعت اطلاق کرده می شود و دویم آنکه از برای
 استقاط با ورا غایت باشد و این وقتی باشد که بغایت قبل از ذکر غایت تمتد و تناول از برای
 غایت باشد تا آنکه ذکر غایت مستفید باشد و قول حق سبحانه الی المرافق و آنچه
 در حدیث مبارک الی المرفقین آمده از همین قسم است زیرا که اسم ید در لغت اطلاق
 کرده می شود بر آنچه از انگشت تا شانه است و دلیل بروی حدیث حضرت عمار است
 که آن تیمم تا شانه کرده بود پس قول الی المرافق از برای آن مذکور شد تا باقی ید تا شانه از
 وظیفه فرض غسل ساق و خارج شود و مرفق در وظیفه داخل باشد و تحشیری گفته که کلمه
 الی دلالت بر معنی غایت بر سبیل اطلاق میکند اما دخول آن غایت در زیر بغیا یا خروج آن
 از و پس امری است که دائر همراه دلیل می باشد پس در قول حق جل علی شانہ اتوا الصیام
 الی اللیل دلیل بر عدم دخول غایت در زیر بغیا نبی از وصال صوم است و در قول فاعل
 حفظت القرآن من اوله الی آخره دلیل بر دخول غایت در زیر بغیا نیست که کلام مذکور از
 برای حفظ جمیع قرآن وارد شده و در قول حق سبحانه جل شانہ الی المرافق هیچ دلیل
 بر دخول او یا خروج او در زیر بغیا قائم نیست پس جمهور عاقلان اختیار کردند و اما مرفق
 عمل متیقن نمود و تمام شد کلام تحشیری و ممکن است که استدلال کرده شود بر دخول آن
 بر دو در وظیفه غسل ید فاعل آنحضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم زیرا که در قطعی از
 حدیث حضرت عثمان در صفت و صفوا آورده که غسل ید الی المرفقین قتی پس المرفقین

و از حضرت جابر آمده کان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذ اتوا ادارا لما سئل
 مرفقيه و از و اهل بن حجر آمده و غسل ذراعیه حتی جا و از المرفق و از ثقیفه بن عباد از پدر
 خود آمده ثم یغسل ذراعیه حتی یسبل الی اعلی مرفقیه پس این احادیث مبارکه در مرتبه
 خود تقویه یکدیگر میکنند و از همین جا اسحاق پسر راهویه گفته که کلمه الی در آیه کریمه
 احتمال آن دارد که بمعنی مع باشد پس سنت نبویه بیان کرد که آن کلمه در آیه کریمه بمعنی
 مع است امام شافعی گفته که نمیدانم من هیچکس را که در ایجاب دخول مرفقین در وضوء
 خلاف کرده باشد پس بنابرین تقدیر امام زفر مجروح باجماع علماء سابقین شد
 و پنجمان انگلیسی که از اهل ظاهرین قول را بعد از او گفته اند و این قول از امام مالک
 بر سبیل تصریح هرگز ثابت نشده بلکه اشهب از و کلام محتمل نقل کرده و مرفق یکبار
 میزد و فتح فاء عبارت از استخوانی است که در آخر زراع بلند واقع شده و او را مرفق
 از آن گفته اند که با مرفق و نفع در تکیه کردن و مانند آن میشود و گفته میشود و است
 پس میگوید که در خود را برود دست خود را قبیل هر دو و از پیش شش آورد بان
 هر دو دست و پس بر دو بان هر دو و این طبع لغظله بعد از لغظ را سه زیاده کرد
 و در روایت خالد پسر عبد الله بر سه زیادت با آورده و قطبی گفته که با از برای تقدیر
 است و جاز است حذف او و اثبات او چنانچه کوی مسخت را س الیتیم و مسخت بر سه
 و گفته شده که با از جهت آن دخل شد که فائده کند معنی دیگر را و آن معنی آنست که
 غسل مقتضی از برای مغبول است و مسح در لغت مسح به را نقاضا نمیکند پس اگر حق حمل
 و علی شان و اسحوار و وسکم میگفت هر ایگنه مسح بدست بخیر از آب صحیح می شد پس کویا
 گفته و اسحوار و وسکم الی و پس این عبارت محمول بر طلبت و تقدیر کلام چنان است
 و اسحوار و وسکم بالما و اسحقا واد بار هر دو دست را بمان کرد و گفت بد که بمقدم
 را سه و حتی هب و اما الی فاعله که ابتدا کرد در مسح هر جانب پشینه سر خود را
 آنکه بر دو آن هر دو دست خود را بسوی جانب پشینه سر خود نشود و هم الی الی
 الی الی و عونه پشینه بر دو آن هر دو دست را بسوی آنجا نیکو ابتدا کرده بود
 و ماول مع از آنجا که آن مقدم بر است و چون قول او بده و بیان از برای قبالت او بار
 بود لهذا حضرت عطف در میان اینها و در ظاهر آنست که این کلام از حدیث مبارکه است

و از حضرت جابر آمده کان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذ اتوا ادارا لما سئل
 مرفقيه و از و اهل بن حجر آمده و غسل ذراعیه حتی جا و از المرفق و از ثقیفه بن عباد از پدر
 خود آمده ثم یغسل ذراعیه حتی یسبل الی اعلی مرفقیه پس این احادیث مبارکه در مرتبه
 خود تقویه یکدیگر میکنند و از همین جا اسحاق پسر راهویه گفته که کلمه الی در آیه کریمه
 احتمال آن دارد که بمعنی مع باشد پس سنت نبویه بیان کرد که آن کلمه در آیه کریمه بمعنی
 مع است امام شافعی گفته که نمیدانم من هیچکس را که در ایجاب دخول مرفقین در وضوء
 خلاف کرده باشد پس بنابرین تقدیر امام زفر مجروح باجماع علماء سابقین شد
 و پنجمان انگلیسی که از اهل ظاهرین قول را بعد از او گفته اند و این قول از امام مالک
 بر سبیل تصریح هرگز ثابت نشده بلکه اشهب از و کلام محتمل نقل کرده و مرفق یکبار
 میزد و فتح فاء عبارت از استخوانی است که در آخر زراع بلند واقع شده و او را مرفق
 از آن گفته اند که با مرفق و نفع در تکیه کردن و مانند آن میشود و گفته میشود و است
 پس میگوید که در خود را برود دست خود را قبیل هر دو و از پیش شش آورد بان
 هر دو دست و پس بر دو بان هر دو و این طبع لغظله بعد از لغظ را سه زیاده کرد
 و در روایت خالد پسر عبد الله بر سه زیادت با آورده و قطبی گفته که با از برای تقدیر
 است و جاز است حذف او و اثبات او چنانچه کوی مسخت را س الیتیم و مسخت بر سه
 و گفته شده که با از جهت آن دخل شد که فائده کند معنی دیگر را و آن معنی آنست که
 غسل مقتضی از برای مغبول است و مسح در لغت مسح به را نقاضا نمیکند پس اگر حق حمل
 و علی شان و اسحوار و وسکم میگفت هر ایگنه مسح بدست بخیر از آب صحیح می شد پس کویا
 گفته و اسحوار و وسکم الی و پس این عبارت محمول بر طلبت و تقدیر کلام چنان است
 و اسحوار و وسکم بالما و اسحقا واد بار هر دو دست را بمان کرد و گفت بد که بمقدم
 را سه و حتی هب و اما الی فاعله که ابتدا کرد در مسح هر جانب پشینه سر خود را
 آنکه بر دو آن هر دو دست خود را بسوی جانب پشینه سر خود نشود و هم الی الی
 الی الی و عونه پشینه بر دو آن هر دو دست را بسوی آنجا نیکو ابتدا کرده بود
 و ماول مع از آنجا که آن مقدم بر است و چون قول او بده و بیان از برای قبالت او بار
 بود لهذا حضرت عطف در میان اینها و در ظاهر آنست که این کلام از حدیث مبارکه است

و مذبح از امام مالک نیست پس درین کلام چه هست بر آن کسی که گوید که سب و در مسیح
 سرانست که ابتدا بمؤخر میگرداند آنکه آنها بسوی مقدم سر نایند و حکمت درین اقبال و
 ادبار استیعاب هر دو جهت موی هر وجه است پس بنا برین تقدیر استیعاب مختصر
 شد بآن کسی که صاحب موی باشد و مشهور از آن کسان که تقییم را واجب دانند
 آن است که اولی واجب است و ثانی شفت و از همین جا بنا هر شد که استمدلال
 باین حدیث مبارک بر وجوب تقییم ضعیف است و الله سبحانه اعلم ثم غسل بر جلالت
 پست شد هر دو پای خود را و در رویت و میب الی الکعبین نیز آمده چنانچه زود
 می آید پس مطلق این حدیث مبارک محمول بر آن مقید شد زیرا که حادثه و حکم هر دو متحد
 اند و بعضی گفته اند که در حدیث مبارک ذکر غایت نکرد از جهت آنکه عماد بر آن
 کرد که آن غایت در کلام الله مذکور و مشهور است و بحث درین غایت مانند آن
 بحث است که در قول الی المرافق گذشت و کعب عبارت از استخوانی است که در
 ملتقی قدم و ساق بلند واقع شده و از امام ابی حنیفه نیز محلی شده که آن استخوانی است که در
 پشت پای و بر جای بستن شراک واقع شده و صحیح اولی است زیرا که در نزد اهل لغت همان
 معنی مشهور است و اینها قاعده کلیه نزد علماء مقرر است که متقابل جمع بجمع اقتضا میکند
 تقییم عاودا بر اعماد پس بنا برین قاعده لازم می آید که در هر بلای دو کعب باشند و آن
 بر معنی اول مستقیم میشود نه بر معنی ثانیه و آن واضح ترین دلیلها بر اراده معنی اول
 از لفظ کعب حدیث لغات بن بشیر است که در صفة صف نماز وارد شده که در وی آرم
 فیهیت الرجل منا یلزم کعبه یکعب صاحب و باین حدیث مبارک امام مالک استمدلال
 بر وجوب مسح تمام سر گرفته و تقریر او چنان است که قول حق سبحانه جل شأنه
 و مسحوا برؤوسکم محمل است زیرا که احتمال دارد که مراد ازین قول مسح تمام سر
 باشد بنا بر آنکه کلمه باو زائد باشد و احتمال دارد که مراد از مسح بعضی از سر
 باشد بنا بر آنکه آن کلمه تعضیه باشد پس رسول علیه السلام بفعل بیان کرده که مراد
 اول است یکن یا بان در وجوب او میگویم که این احتیاج تمام نیست زیرا که
 مسح آنچه در حدیث مبارک ذکر یافته واجب نیست از جهت آنکه در حدیث
 مبارک مضمود است متشاق نیز مذکورند و آن هر دو واجب نیستند

و غسل بر جلالت

و اگر گفته شود که آن هر دو در مذنب بعضی از قهاریه واجب اند پس جواب آنکه آن نزد
 ما این حکم نیست و بر تقدیر تسلیم پس در ردّ احتجاج مذکور میگوئیم که در حدیث مذکور
 تثلیث در وضوء و استنشاق نیز مذکور است و آن با اتفاق جمیع علماء و فقهاء واجب
 در وضوء نیست و همچنین تثلیث در غسل وجه و در غسل بدن فرض نیست و اگر گفته شود
 که فعل مسح بیان از برای قول حق سبحانه جلّ شانہ و مسح بر او سکم واقع شده و بیان
 تابع مبین در وجوب و مانند او میباشند پس وجوب مستغفار از میان بودن او است
 بخلاف تثلیث و تشنیه جواب آنکه پس بنا برین تقدیر لازم می آید که ابتدا کردن از مقدار
 راس هر دو دست باز در کردن آن هر دو است بان جای که ابتدا از او کرده است
 واجب باشد و آن با اتفاق هر گروه واجب نیست و بعد ازین میگوئیم که تثلیث
 و تشنیه نیز بیان از برای قول حق سبحانه جلّ شانہ فاغسلوا وجوهکم و ایدیکم واقع شده
 و ایضا اگر مسح تمام سر فرض میبود پس البته کتفا در وی به مقدار ناصیه جائز می شد و حال
 آنکه در حدیث مشهور از غیره ثابت شده که رسول علیه السلام در مسح سر کتفا بمقدار
 ناصیه کرد پس حق آنست که قول حق سبحانه و مسح بر او سکم امر بایجاد باهیت مسح
 اعم از آنکه آن در ضمن مسح تمام سر باشد یا در ضمن بعضی از او پس او مجمل در جمیع مقدار است
 پس شافعی گوید که ادنی آنچه اطلاق اسم مسح بر او کرده شود کفایت میکند و امام ابوحنیفه
 گوید که حدیث مشهور که آن حدیث بغیره بن شعبه است بیان کرده که مفروض در مسح قدر
 ناصیه است و این حدیث مبارک در بیان کمال وضوء وارد شده نه در بیان فراغ و دلیل
 برین سخن احادیث دیگر اند که در میان آنها هرگز ذکر اقبال اوبار وارد نشده و ایضا فرق
 است در میان قول مسحت المندیل و قول مسحت بالمندیل که در اول مسح تمام مندیل لازم
 است بخلاف ثانیکه در وی مسح بعض نیز کافی است چنانچه در سابق گفته شد و اگر گفته
 شود که حق سبحانه جلّ شانہ فرموده و لیطوؤا بالیست العتیق و طواف بر بعض صحیح نمیشود
 جواب آنکه طواف بر بعض میت متصور نیست و اگر گفته شود در آیه تیمم حق سبحانه جلّ
 شانہ فرموده فاغسلوا وجوهکم و قال آنکه مسح تمام وجه شرط است جواب آنکه از جهت
 آن شرط است که تیمم خلف از وضوء است و در وضوء غسل تمام وجه لازم است پس در
 تیمم مسح تمام وجه لازم شد زیرا که خلف مخالف اثر برای اصل نمیشد این اطلاق گفته شده است

مرحومه اجماع کردند بر آنکه هر کس که تمام مسج را مسح کرد پس آن مودی از برای فرض است
و در حق آنکسی که بعضی منبر را مسح کند اختلاف کردند پس استیعا ب واجب شد تا آنکه
فرض وضو بر سبیل یقین اذرا شود و تخمین هر چه رسد که با و معارضه با قلب نماید و بگوید
که آنست مرحومه اجماع کردند بر آنکه اقل آنچه الحلاق منعم سج زروی باید واجب است
از جهت آنکه آنکسی که قائل کل یا ربع است آن کس نیز قائل با قلیل است باز یزید و اصل
ابرا، و دوازده است پس اقلین و سبیل یقین واجب شد پس پس و اگر گفته شود که از جهت
در مضغه و استنشاق و غسل وجه لفظ ثلاثا ذکر شد و در غسل بد لفظ مرتین ذکر شد
و در مسح و غسل رجل هرگز عدد ذکر نشد جواب آنکه تا تنبیه حاصل آید بر آنکه جمیع امور
از افراد و تشبیه و تشلیث جائز اند و اقل آنچه با و امثال حاصل آید یک بار است و اقل
مراتب اوسه بار و وسطا و دو بار و درین دلیل است بر آنکه مخالفت میان اعضائی
وضو جائز است که بعضی را از آن یکبار و بعضی را دو بار و بعضی را سه بار بشود و وضو
برین مذهب صحیح است لیکن اتم تشلیث است و رسول علیه السلام در بعضی اوقات مخالفت
آن اتم نموده تا بیان جواز مساوی او حاصل آید و اگر گفته شود که بیان حاصل بقول
می شود جواب آنکه بیان بفعل واقع تر در نفوس و دور تر از تاویل است بد آنکه اتم
امام محمد بخاری رحمه الله علیه بسوی وجوب استیعا در مسح هر است از جهت آنکه
ظاهر قرآن مجید را و ال بروی در ترجمه باب گردانید و محیی است در شرح سنت گفته
که قرآن مجید مسح تمام مسج واجب میکند و سنت نبویه او را بمقدار ناصیه مخصوص کرد
پس مسح کمتر از ناصیه ناقض نمی شود و بعضی علماء گفته اند که دلالت قرآن بر استیعا
منفع است بلکه لفظ قرآن دلالت بر عدم استیعا میکند چنانچه استقرء کلام
عرب بروی شاهد است این بطل گفته که مراد از کلمه ثم در جمیع این حدیث مبارک
مهله نیست بلکه مراد اخبار از صفة غسل است و او درین مقام بمعنی او است و در
حدیث مبارک فوائد است اول آنکه ریختن آب بر هر دو دست یکجا در ایستاد وضو
مستحب است و دوم آنکه آمدن امام بسوی بعضی اشخاص رعیت جائز است و سوم
آنکه استعاضت در احضار آب بغیر خود جائز و آن که اتم است چنانچه اتم آنکه تطهیر فعل
نیز تحقق می شود چنانکه با تعریف از آب قلیل از برای تطهیر آب مستعمل نمیکرد و انداز جهت

و همچنان مجرد استمال نیز آب را تغییر نمیکند پس تطهیر آن مستغنی نشد و سواک
 یکسره سین مہلکہ نہ حد ثنا آدم انا شعبۃ انا الخ کعبہ کما ہلکہ مفتوحہ پس بکاف
 مفتوحہ قال سمعت ابا جحیفۃ رضی اللہ عنہ یبغض جیم و فتح ماہلکہ و سکون یا و تحا نیم
 و فاء یقول خرج علینا النبی صلی اللہ علیہ وسلم بالخاصۃ یگوید ابو جحیفہ کہ ہر آن
 آمد بر ما یان پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم در وقت استواء و نیم روز کہ آن وقت
 شدت گرمی است و این واقعہ در سفر بود لہذا نماز ہر راد و رکعت را اگر در غلبہ بوضو
 پس آورد دینہ نمیزند را باب وضو و وضو بفتح و او است فتوحا جعل الناس یأخذون
 من فضل و منہ و پس وضو کرد رسول عالمیان پس شروع کردند مردمان کہ
 بیکہند از بقعہ آب وضو و فیستحقون بہ پی می مایند آن آب را بریان خود از
 برای تمین و تبرک فضلہ اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الطہر بعینین و العصر بکفتین
 پس نماز کرد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم نماز پیشین را دو رکعت و نماز دیگر را دو رکعت
 بر سبیل قصر و بیان بکذیہ عنہ و مال انکہ پیش روی آن ذات مبارک چو بی بود
 خور د از نیمہ و بزرگ از عصا و لفظ عنہ و بفتحات ثلاث است و تحقیق این در سابق
 گذشتہ و قال ابو موسی رضی اللہ عنہ و کفت ابو موسی شعری کہ خوشنود
 باد خدا تعالی از و دعا اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بقذح فیہ ماء کہ طلب کرد پیغمبر
 خدا صلی اللہ علیہ وسلم کاسہ را کہ در و آب بود فغسل بکذیہ و فوجہ فیہ پس شست
 ہر دو دست خود را و روی مبارک خود را در آن کاسہ آب و حج فیہ و آب از آن
 مبارک انداخت در روی شہ قال الشہر بامتنہ پسترنمود کہ بنوشید شما ہر دو از آن کاسہ
 آب و افرغ علی وجوہکم و تخویر کما و بریزید آن آب را بر روی خود و بر شستہا
 خود و تخویر جمع نما است و تخویر موضع قلادہ را گویند کہ از سینہ باشد و این قول ابو موسی
 شعری طرفی است از مرثیہ مطول کہ مولف او را در کتاب لغازی می آورد و اول
 او چنان است کہ ابو موسی شعری گفت کہ گنت عند النبی صلی اللہ علیہ وسلم بالجعرانۃ
 ومعہ بلال فاما اعراسی تا بآخرا و ازین معلوم شد تفسیر و لفظ مبہم کہ آن لفظ
 اشترایہ افراغ است کہ آن ہر دو نفر ابو موسی شعری و بلال اند حد ثنا علی بن عبدی
 ابو اخبرنا یعقوب بن زہر بن سعد ثنا ابی عن صالح عن ابن شہاب قال اخبرنی

حد ثنا ابی عن صالح عن ابن شہاب قال اخبرنی
 قال سمعت ابا جحیفۃ رضی اللہ عنہ یقول
 خرج علینا النبی صلی اللہ علیہ وسلم
 بالخاصۃ یگوید ابو جحیفہ کہ ہر آن
 آمد بر ما یان پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم
 در وقت استواء و نیم روز کہ آن وقت
 شدت گرمی است و این واقعہ در سفر بود
 لہذا نماز ہر راد و رکعت را اگر در غلبہ
 بوضو پس آورد دینہ نمیزند را باب وضو
 وضو بفتح و او است فتوحا جعل الناس
 یأخذون من فضل و منہ و پس وضو کرد
 رسول عالمیان پس شروع کردند مردمان
 کہ بیکہند از بقعہ آب وضو و فیستحقون
 بہ پی می مایند آن آب را بریان خود از
 برای تمین و تبرک فضلہ اللہ صلی اللہ
 علیہ وسلم الطہر بعینین و العصر بکفتین
 پس نماز کرد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ
 وسلم نماز پیشین را دو رکعت و نماز دیگر
 را دو رکعت بر سبیل قصر و بیان بکذیہ
 عنہ و مال انکہ پیش روی آن ذات مبارک
 چو بی بود خور د از نیمہ و بزرگ از عصا
 و لفظ عنہ و بفتحات ثلاث است و تحقیق
 این در سابق گذشتہ و قال ابو موسی
 رضی اللہ عنہ و کفت ابو موسی شعری کہ
 خوشنود باد خدا تعالی از و دعا اللہ
 صلی اللہ علیہ وسلم بقذح فیہ ماء کہ طلب
 کرد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم کاسہ
 را کہ در و آب بود فغسل بکذیہ و فوجہ
 فیہ پس شست ہر دو دست خود را و روی
 مبارک خود را در آن کاسہ آب و حج فیہ و
 آب از آن مبارک انداخت در روی شہ قال
 الشہر بامتنہ پسترنمود کہ بنوشید شما
 ہر دو از آن کاسہ آب و افرغ علی وجوہکم
 و تخویر کما و بریزید آن آب را بر روی
 خود و تخویر جمع نما است و تخویر موضع
 قلادہ را گویند کہ از سینہ باشد و این
 قول ابو موسی شعری طرفی است از مرثیہ
 مطول کہ مولف او را در کتاب لغازی می
 آورد و اول او چنان است کہ ابو موسی
 شعری گفت کہ گنت عند النبی صلی اللہ
 علیہ وسلم بالجعرانۃ ومعہ بلال فاما
 اعراسی تا بآخرا و ازین معلوم شد تفسیر
 و لفظ مبہم کہ آن لفظ اشترایہ افراغ
 است کہ آن ہر دو نفر ابو موسی شعری و
 بلال اند حد ثنا علی بن عبدی ابو اخبرنا
 یعقوب بن زہر بن سعد ثنا ابی عن صالح
 عن ابن شہاب قال اخبرنی

عطف بر قول ابن شهاب است کویا کلام چنان است قال ابن شهاب ان خبر فی
 محمود قال عروۃ یصتیق کتو کجد و نهما صاحبۃ در مالیکه سمت راستی میکند هر یکی
 از آن هر دو مر صاحب و در ایقنی هر یکی از مشورین مخمده و محمود تصدیق یکدیگر میکنند تصنیف
 محمود پس بر بیع تصدیق مسور پس سرخرمه میکند و مسور تصدیق محمود میکند و کخط میکند
 الخ نیز از کلام ابن شهاب است و مقوله هر یکی از محمود و صاحب قول او است
 و اذا اتوا و هو در دوازده مسور صاحبی اند و هر یکی از آنها در سن صغیر و در قدر
 کیر بود و اذا اتوا فی فیصلی الله علیک و سلم کما ان و ابقتی لون علیک و سلم
 و وقتی که وضوء میکرد پیش خدا اصلی الله علیه و سلم نزدیک بود و صاحب کرم
 که چنگ کند و بکشند یکدیگر را بر آب وضوء آن رسول مقبول و این مباغت است
 در میل و رغبت آنها بر آب وضوء رسول مقبول از جهت تیمن و تبرک و اگر نه
 چنین نباشد پس قتل حقیقی بر سبیل قطع در میان آنها واقع نشده اگر چه رسول
 مقبول لائق آن بود که جان بذل کرده در زیر خاک دو قدم مبارک او و دفن
 کرده شود و روح را و بذل کرده شود شجاع را پیش وی او صلی الله علیه و سلم
 و در بعضی نسخها کانوا بذل کادوا و الله حکما عبادا کما ان یؤمنن او یؤسمن
 بغدادی است بلی است که از حفاظ و ضباط است و بوقت ناکامی در سال دوم
 و پست و چهار وفات یافت کما ان یؤمنن او یؤسمن کوفی که بدین مقدسه نازل
 شد و در همان بقعه مبارک که در خلافت مارون رشید در سال یکصد و هشتاد
 و شش وفات یافت عن الجحد بن جهم و سکون عین مهمل و بدل مهمل
 پس عبد الرحمن پس عروه پس اوس مدنی کنی است که از برای جمیع روزن بصغر
 جعد نیز گفته می شود قال سمعت الشایک بن یزید رقی الله عنه سائب بر
 وزن هم فاهل رسیب بین مهمل و بیا و مشاة تخانیه و بیا موده است و نیز به
 باخوذ از زیادت است و او کند ی است و از سائب منقول است که حج کردم
 من همراه رسول خدا اصلی الله علیه و سلم حج را و در آن وقت عمر من هفت
 سال رسیده بود و از وی پنج احادیث از رسول مقبول مروی شده که نام
 بخاری رحمه الله علیه یکی و تمامی آنها را آورده و بدین معنی در سال نود و یک

بسم الله الرحمن الرحیم
 و اذا اتوا فی فیصلی الله علیک و سلم
 و وقتی که وضوء میکرد پیش خدا اصلی الله علیه و سلم
 که چنگ کند و بکشند یکدیگر را بر آب وضوء آن رسول مقبول
 در میل و رغبت آنها بر آب وضوء رسول مقبول از جهت تیمن و تبرک
 چنین نباشد پس قتل حقیقی بر سبیل قطع در میان آنها واقع نشده
 رسول مقبول لائق آن بود که جان بذل کرده در زیر خاک دو قدم مبارک او
 و دفن کرده شود و روح را و بذل کرده شود شجاع را پیش وی او صلی الله علیه و سلم
 و در بعضی نسخها کانوا بذل کادوا و الله حکما عبادا کما ان یؤمنن او یؤسمن
 بغدادی است بلی است که از حفاظ و ضباط است و بوقت ناکامی در سال دوم
 و پست و چهار وفات یافت کما ان یؤمنن او یؤسمن کوفی که بدین مقدسه نازل
 شد و در همان بقعه مبارک که در خلافت مارون رشید در سال یکصد و هشتاد
 و شش وفات یافت عن الجحد بن جهم و سکون عین مهمل و بدل مهمل
 پس عبد الرحمن پس عروه پس اوس مدنی کنی است که از برای جمیع روزن بصغر
 جعد نیز گفته می شود قال سمعت الشایک بن یزید رقی الله عنه سائب بر
 وزن هم فاهل رسیب بین مهمل و بیا و مشاة تخانیه و بیا موده است و نیز به
 باخوذ از زیادت است و او کند ی است و از سائب منقول است که حج کردم
 من همراه رسول خدا اصلی الله علیه و سلم حج را و در آن وقت عمر من هفت
 سال رسیده بود و از وی پنج احادیث از رسول مقبول مروی شده که نام
 بخاری رحمه الله علیه یکی و تمامی آنها را آورده و بدین معنی در سال نود و یک

وفات یافت جمیع گفته که دیدم من سائب بن یزید را در حالی که من او به نو
و چهار سال رسیده بود و در آن حال او پاک و معتدل و رقاصه و قوی بود
و گفت که نفع نکردم من از گوش و چشم خود تا حال مکر به عای رسول الحاکم
صلی الله علیه و سلم یقول که میگوید آن سائب پسر یزید ذهابت بی خاک رفت
إلی البیت صلی الله علیه و سلم که بر دروازه را در من هم او خود بسوی پیغمبر
صلی الله علیه و سلم فقلت یا رسول الله ان ابنی قد وقع پر گفت آن
خاله من که ای فرساده و خدای عز و جل که بدرستی که فرزند خواهر من صاحب در پاک
است و وقع بفتح و او و کرقاف و تنوین بر صیغه صفت شبهه است و در بعض
روایات وقع بصیغه ماضی معلوم واقع شده این اطلاق گفته که من است
که فرزند خواهر من واقع شده است بر پاری فصیح بر آسانی و دعای بالبرکات
پس سجده کرد رسول مقبول سر مرا و دعا کرد از برای من به برکت در جان و مال
ثُمَّ تَوَضَّأَ فَشَرِبَ مِنْ وَضْوءِهِ پسر و وضو کرد رسول علیه السلام پس نوشید
من از بقیه آب وضو و وضو و بفتح و او است ثُمَّ قُمْتُ إلی ظَهْرِ بَیْتِهِ
استادم من بسوی پشت او و فَنَظَرْتُ إلی خَاتَمِ الشَّيْخِ بَیْرُكٍ بَیْرُكٍ
پس دیدم من مهر نبوت را میان هر دو شانه او و قائم بکمر تا شانه ما خود از ختم
است و معنی او آن شیئی است که دلالت بر ختم نبوت میکند و در بعضی روایات
بفتح و شانه آمده و او عبارت از چیزی است که ختم کرده شود با و چیزی را چنانچه
حق سبحانه و تعالی در کلام الله فرموده و لیکن رسول الله و قائم البینین
و قاضی مضای گفته که مهر نبوت اثر و علامتی است در میان دو شانه مبارک
آن سرور عالم صلی الله علیه و سلم که با و لغت کرده شده بود آن حضرت
صلی الله علیه و سلم در کتب متقدمه و صحف متدبره و آن علامتی بود
که با و شناخته می شد آن حضرت صلی الله علیه و سلم که به تحقیق
او همان پیغامبر موعود و رسول معهود است و آن نیز صیاتی از برای نبوت
آن سرور عالم از لحن و قدح بود چنانچه ختم از برای شیئی مضموم میانه
می باشد حشمتی در آن همچو مثل نمک خانه عروس

[illegible]

دانش آموزان عزیز

وزیر کبریا و مجله پس براه مهله شده عبارت از یک کلمه است از کلماتی فقیص و جمله
 بفتح خاء مهله پس بجم مفتوحه یکی از اجمال عروس است و آن خانه است مانند قبه که زمین
 کرده میشود و مجامها و تختها و پردا از برای عروس و از برای او کتھای بزرگ می باشند
 و این قول مشهور از علماء و مجبور است و بعضی گفته اند که مراد از جمله طائری معروف است
 که آنرا کلبک گویند و مراد از ذر او پهنه اوست پس معنی آن شد که مانند پهنه کلبک
 بود و مؤید این قول آنست که در حدیث دیگر مثل پهنه الهامه آمده قاضی عیاض گفته
 که این مهربوت اثر آن شوق است که در فرشته آن ذات مبارک را در میان دو شانه
 شوق کرده بودند لیکن این سخن باطل است از جهت آنکه شوق در سینه مبارک آنست و عالم
 پس بس و مراد مؤلف است نه لال باین احادیث مبارکه است بر آنکه آب مستعمل پاک است
 و نجس نیست چنانچه قول امام ابی یوسف است که آن نجس است و امام شافعی از امام محمد
 بن حسن حکایت کرده که امام ابو یوسف از آن قول رجوع کرد و پسته بعد از مدت دو ماه
 باز بسوی آن قول رجوع نمود و از امام ابی حنیفه در آب مستعمل سه روایت آمده اول آنکه
 او طاهر است و طهور نیست و این روایت محمد بن حسن از او است و همین قول
 امام محمد بن حسن و قول جدید امام شافعی است و دوم آنکه او نجس است لیکن
 نجاست خفیه و همین روایت امام ابی یوسف از او است و سیوم آنکه او نجس است
 لیکن نجاسته غلیظه و این روایت حسن لؤلوی از او است و این احادیث مبارکه
 در برین دو قول اند زیرا که بشی نجس بر کتھ من و تبرک حسته نمیشود و حدیث
 پنج اگر چه در وی تقدیح بود و نیست لیکن توجیه او آنست که وقتی همراه آب شمی
 پاک مخلوط کرد پس در طهارت آن آب هیچ خلل عارض نشود و همچنین آن آب
 که با و آب دهن مخلوط شود پاک است از برای حدیث مجیه و این مندر گفته که اجماع
 اهل علم بر آن واقع شده که آن تری که بر اعفاء متوضی باقی میماند و آنچه از او بر
 جامه او بچسبید پاک است و این دلیل قوی است بر آنکه آب مستعمل پاک است
 و اما آنکه او پاک گشته نیست پس بحث در وی در باب مایه تنضیع من غسل الجنائ
 در کتاب غسل است و الله تعالی **باب** من مضمض من شئ
 من خرفه فاحده و باب است در بیان آنکه کسی که آب در دهن کرد و آب در بینی

باب من مضمض من شئ
 و الله تعالی
 و احده

گردانیک کف آب حدثنک مسند د بر صغیر اسم مفعول از تسدید انا خالداً بن عبد
 الله پسر عبد الرحمن و سلمی هست و کنیت او ابو الیثم است و او برابر وزن خود نقره و بر
 راه هدای تقالی صدقه داد و در سنال یکصد و نود و وفات یافت انا عمر بن
 یحیی عن ابنه عن عبد الله بن زید رضي الله عنه انه اقرع عن ابنه على بكديه
 فمسكه لما كبر برستي آن عبد الله پسر زید بر بخت آب را از ظرف آب بر برد و دست خود
 پس شست آن برود دست را ثم غسل او مضطرب پست شست و بن خود را یا مضطرب
 کرد و این شک از مسد دست و استسحق منک فقه و احکام و آب که در بر منی
 از یک کف دست و در بعضی روایات یکف آمده و در بعضی نسخها بقره و اصد ففعل
 ثلاث ثلثا پس گردان کار را یعنی مضطرب و استسحق را از یک آب کرده بار
 فصل يدیه الی المرفقین مرتین مرتین پس شست برود دست خود را تا برود
 ارج آبها و دوبار و درین روایت غسل وجه ذکر نکرد و حال آنکه او در روایت علم
 و غیره اثبات است و مسح بر ایسه و مسح کرد بر سر خود را ما اقبل و ما اذین یخبر
 که پیش از نه بود و آنچه در پس بود یعنی تمام سر خود را مسح کرد و غسل بکنده
 الکعبین و شست بر دو پای خود را تا بر دو شتا لک انما قال پست شست عبد
 الله هكذا و صو رسول الله صلى الله عليه وسلم که بچنان بود و صید رمول
 سلمی الله علیه و سلم که من آرا الحان مخفوشا بفعل آورد مر باب
 منیع الزاين من باب است و در بیان مسح کردن سه یکبار و در بعضی نسخها مسج آمده
 حدثنک سليمان بن حرب بجاء مبله فتوحه ویرا مبله ساکنه و بیا موجه و قال انا
 و هيب تصغير و سب انا عمر و بن یحیی عن ابنه شاذل عن عمر بن ابی حسن سال
 عبد الله بن زید عن و صو رسول الله صلى الله عليه وسلم که حاضر بود من و
 پسر ابی حسن را در رایکه سوال کرد او عبد الله پسر زید را ز و صو رسول خدا صا
 علیه و سلم فدعا بما و پس طلب کرد آب را و در بعضی نسخها بتور من ما آمده فتوضأ
 لثمنه پس وضو کرد از برای آنمزد که در اینجا حاضر بودند فکفاه علی يدیه پس
 وجه کرد و ریخت آن آب را بر برود دست خود و در بعضی نسخها فکاهه که غسل کرد
 فکاهه تا پس شست آن برود دست را سه بار ثم اقبل يدیه فی الماء فمشر و غسل کرد

حدثنک
 مسند د
 بن عبد الله
 عمر بن یحیی
 عن ابنه
 عن عبد الله
 بن زید
 رضي الله
 عنه
 انه اقرع
 عن ابنه
 على بكديه
 فمسكه
 لما كبر
 برستي
 آن عبد
 الله
 پسر
 زید
 بر
 بخت
 آب
 را
 از
 ظرف
 آب
 بر
 برد
 و
 دست
 خود
 پس
 شست
 آن
 برود
 دست
 را
 ثم
 غسل
 او
 مضطرب
 پست
 شست
 و
 بن
 خود
 را
 یا
 مضطرب
 کرد
 و
 این
 شک
 از
 مسد
 دست
 و
 استسحق
 منک
 فقه
 و
 احکام
 و
 آب
 که
 در
 بر
 منی
 از
 یک
 کف
 دست
 و
 در
 بعضی
 روایات
 یکف
 آمده
 و
 در
 بعضی
 نسخها
 بقره
 و
 اصد
 ففعل
 ثلاث
 ثلثا
 پس
 گردان
 کار
 را
 یعنی
 مضطرب
 و
 استسحق
 را
 از
 یک
 آب
 کرده
 بار
 فصل
 يدیه
 الی
 المرفقین
 مرتین
 مرتین
 پس
 شست
 برود
 دست
 خود
 را
 تا
 برود
 ارج
 آبها
 و
 دوبار
 و
 درین
 روایت
 غسل
 وجه
 ذکر
 نکرد
 و
 حال
 آنکه
 او
 در
 روایت
 علم
 و
 غیره
 اثبات
 است
 و
 مسح
 بر
 ایسه
 و
 مسح
 کرد
 بر
 سر
 خود
 را
 ما
 اقبل
 و
 ما
 اذین
 یخبر
 که
 پیش
 از
 نه
 بود
 و
 آنچه
 در
 پس
 بود
 یعنی
 تمام
 سر
 خود
 را
 مسح
 کرد
 و
 غسل
 بکنده
 الکعبین
 و
 شست
 بر
 دو
 پای
 خود
 را
 تا
 بر
 دو
 شتا
 لک
 انما
 قال
 پست
 شست
 عبد
 الله
 هكذا
 و
 صو
 رسول
 الله
 صلى
 الله
 عليه
 وسلم
 که
 بچنان
 بود
 و
 صید
 رمول
 سلمی
 الله
 علیه
 و
 سلم
 که
 من
 آرا
 الحان
 مخفوشا
 بفعل
 آورد
 مر
 باب
 منیع
 الزاين
 من
 باب
 است
 و
 در
 بیان
 مسح
 کردن
 سه
 یکبار
 و
 در
 بعضی
 نسخها
 مسج
 آمده
 حدثنک
 سليمان
 بن
 حرب
 بجاء
 مبله
 فتوحه
 ویرا
 مبله
 ساکنه
 و
 بیا
 موجه
 و
 قال
 انا
 و
 هيب
 تصغير
 و
 سب
 انا
 عمر
 و
 بن
 یحیی
 عن
 ابنه
 شاذل
 عن
 عمر
 بن
 ابی
 حسن
 سال
 عبد
 الله
 بن
 زید
 عن
 و
 صو
 رسول
 الله
 صلى
 الله
 عليه
 وسلم
 که
 حاضر
 بود
 من
 و
 پسر
 ابی
 حسن
 را
 در
 رایکه
 سوال
 کرد
 او
 عبد
 الله
 پسر
 زید
 را
 ز
 و
 صو
 رسول
 خدا
 صا
 علیه
 و
 سلم
 فدعا
 بما
 و
 پس
 طلب
 کرد
 آب
 را
 و
 در
 بعضی
 نسخها
 بتور
 من
 ما
 آمده
 فتوضأ
 لثمنه
 پس
 وضو
 کرد
 از
 برای
 آنمزد
 که
 در
 اینجا
 حاضر
 بودند
 فکفاه
 علی
 يدیه
 پس
 وجه
 کرد
 و
 ریخت
 آن
 آب
 را
 بر
 برود
 دست
 خود
 و
 در
 بعضی
 نسخها
 فکاهه
 که
 غسل
 کرد
 فکاهه
 تا
 پس
 شست
 آن
 برود
 دست
 را
 سه
 بار
 ثم
 اقبل
 يدیه
 فی
 الماء
 فمشر
 و
 غسل
 کرد

[illegible]

زیرا که حضرت فاروق اعظم وضوء کرد بآب نضرانی و از وضوء استفسار نکرد پس دلیل واضح
 شد بر آنکه وضوء کردن با بی که از وضوء زن مسلمه زیاد مانده باشد جائز است زیرا که
 حال مسلمه کمتر از نضرانی نیست و معلوم شد ازین نفع فاروق اعظم که استعمال آب
 اصل کتاب در طهارت بی استفسار جائز است امام شافعی گفته که وضوء کردن
 بآب مشرک و بفضل وضوء او جائز است مادامیکه در وی نجاست معلوم نشود
 و این مندر گفته که برایم مخفی منفرد شده بآنکه استعمال آب زن و تیکه آن زن
 جنب باشد مکروه است حد ثنا عبد الله بن یونس أنما لك عن نافع عن
 عبد الله بن عمر رضي الله عنهما أنه قال بدرستیکه گفت عبد الله بن عمر كان
 الرجال والنساء يتوضؤون في زمان رسول الله صلى الله عليه وسلم جميعاً
 که بودند جنس مردان و زنان که وضوء میکردند در زمان رسول خدا صلی الله علیه وسلم
 تمامی در یکجا و ازین کلام مستفاد میشود که صحابی چون فعل کند در زمان رسول
 مقبول پس حکم او رافع است و صحیح همین است زیرا که ابوسعید و جابر بن عبد الله
 باحت غزل کردند و گفته که صحاب کرام غزل میکردند و حال آنکه در آن وقت
 قرآن مجید نازل میشد و قرآن منع میبود البته نبی از دو قرآن مجید و ردی شد چون
 و رنشد معلوم شد که آن مباح است و ظاهر از قول و جمیعاً آنست که آنها تناول آب
 در یک حال میکردند و بعضی گفته اند که معنائی او آنست که مردان و زنان هر دو در
 یک مکان وضوء میکردند مردان جدا وضوء میکردند و زنان جدا لیکن آنچه در روایت
 ابن ماجه از امام مالک و در همین حدیث مبارک لفظ من انا و اعداءه و رد میکند
 قول ابن بعض را و این بعض اجتماع مردان جنسی را یا زنها می جنسی در یک ظرف
 بعید دانسته و جواب داده است این تین از که معنائی این کلام آنست که اول
 مردان وضوء میکردند بعد از آن آنها را بجا میفرستادند و زنها می آمدند و بعد از آن در میان
 با وضوء میکردند لیکن این سخن خلاف آنچه می است که ظاهر و متبادر است از قول
 و جمیعاً زیرا که این گفته اند که جمع شده فرقی است و اولی در جواب آنست که گفته
 شود که از اجتماع مردان و زنان پیش از نزول آب حجاب هیچ مانعی نیست اما بعد از
 نزول آب پس تعین زیورات و محارم است و اگر گفته شود که مسک یا بنی بر سر

حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ
 بْنُ يُونُسَ أَنَّ
 مَالِكَ عَنْ نَافِعٍ
 عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ
 عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا
 أَنَّهُ قَالَ كَانَ
 الرِّجَالُ وَالنِّسَاءُ
 يَتَوَضَّعُونَ
 فِي بَيْتِ النَّبِيِّ صَلَّى
 اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

مبارک صحیح نیست زیرا که فعل بعضی حجت شرعی نیست جواب آنکه تسک با جماع نیست بلکه تسک بتفریر رسول علیه السلام است و در موضع خود محقق و مقرر شده که فعل صحیح با جماع است مخصوصا اینکه آن فعل در زمان رسول خدا صلوات الله علیه و سلم آراسته نمادر شود و اگر گفته شود که چرا از قیام شکوفی نباشد جواب آنکه اجماع در آن وقت مقصود نیست زیرا که اجماع حجت نیست مگر بعد از وفات رسول خدا صلی الله علیه و سلم و اگر گفته شود که بخیر میشت چگونه بر ترجمه باب دلالت کرد زیرا که آن ترجمه مرکب از دو جزا است جواب آنکه بر امر اول این حدیث بسپار ملاحت دلالت میکند و بر امر ثان بکسب التزام این بطلان گفته که آنکه علماء گفته اند که وضوء کردن مرد با فضل وضوء زن و غسل واجب است مگر امام احمد بن حنبل که او آن را بازنمیداند این قصاص گفته که حدیث ابن عمر ساقط میکند نه بسبب او زیرا که مردان و زنان چون از یک طرف وضوء کردند البته مرد فضل وضوء زن راست عمل بی شک شد و اگر گفته شود که معارض است او را پنجم وی شده که رسول خدا صلوات الله علیه و سلم نمی کرد از آنکه وضوء کند مرد با فضل وضوء زن جواب آنکه امام بخاری و جزو از ثقات گفته اند که آن حدیث ضعیف است یا آنکه مراد نهی آن آب است که از اعضا زن فضل شده ساقط گردد یا آنکه نهی از برای استیجاب است نه از برای نجاس و الله اعلم **باب صلی الله علیه و سلم** در بیان ریختن بغیر خدا صلی الله علیه و سلم وضوءه علی المعنی علیه و سلم است در بیان ریختن بغیر خدا صلی الله علیه و سلم آب وضوء خود را بر آن کسی که پیوسته واقع شده بود بر وی وضوء بغیر او است و معنی بغیر میم و اسکان غین مجز آن کسی را گویند که او را آفت اغما سیده باشد و اغما و شسته معنی متحر است و تعریف معنی علیه در باب من اجاب الغیبا بشارت الیک گذشته و بعضی گفته اند که فرق یر میان جنون و نوم و اغما آنست که جنون عبارت از زوال عقل است و نوم عبارت از استراحت او و اغما عبارت از اغما را و حاکمانا ابوالولید انما شعبه عن محمد بن النضر بن بضم میم و سکون نون و کاف فتوحه و بوال جمله مسوره و او تیمی قرشی تابعی است که جامع در بیان زهد و عدم وجود و علم بود و از اجل علماء و اکمل صلحا بود سیفان گفته که محمد بن زکریا معادن صدق و از مجازین رفیق بود و او مجمع سالحان و ملحا عالمان بود

باب تسک
صلی الله علیه و سلم
و تسک
علی المعنی علیه
صلی الله علیه و سلم
و تسک
و تسک

پس ایستاد و هر انگشتی که بود نزد یک سرای یعنی ساری افزرد یک بود اسوئی
 اهل و عیال خود را در آنجا وضو کند و قول والی ائمه متعلق است بقبول و اتمام و برپایی
 قوم و باقی ماند کردی نزد رسول خدا صلی الله علیه و سلم و آنها هرگز از مجلس غائب
 نشدند قاتی رسول الله صلی الله علیه و سلم و ستم مخصوص قریح حجاج و قریح ماء پس آورده
 شد رسول خدا صلی الله علیه و سلم با منی از سنگ که در و آب بود و لفظ اتی بضم همزه است
 و قول و سن حجاره از برای جنس آن مخضب آمده فصع المخضب ان یلشط فیله گفته
 پس خور و شد آن نکل از آنکه پنهان شود در کف دست مبارک رسول خدا صلی
 الله علیه و سلم یا از آنکه پنهان کند رسول مقبول در کف دست مبارک خود را یعنی آن
 ظرف خور بود که در و گنجایش پنهان کردن دست نبود و صغیر بفتح صاد مجهله و ضم غین
 معجره است و در روایت اسماعیلی آمده فلم یستطع ان یسط کف من صغر المخضب
 و این کلام دلالت واضح دارد بر آنکه مخضب گاه گاه بظرف خور و اطلاق کرده
 می شود و چنانچه قبل ازین بیان کردیم فتو صلا القوم کلمهم پس وضو کردند آن کوفه
 که نزد رسول خدا صلی الله علیه و سلم باقی مانده بودند و یکی و تمامی از آن آب که در آن
 ظرف خور بوده و این معجزه ظاهر از برای رسول ظاهر بود قلنا که کلمتم بضم قاف و یاء
 و سوال کردیم از حضرت انس رضی الله عنه که بچه مقدار بود پیش ما جماعه که نزد رسول
 خدا صلی الله علیه و سلم باقی مانده بود و ازین معلوم شد که حضرت انس نیز در آن کرده
 بود قال ثمانین و غیر زیادة گفت حضرت انس که بودیم بایان هشتاد نفر و با و از آن
 و مباحث انجید مبارک در باب التماس وضو گذشت اند حدثننا محمد
 بن العلاء یعین مهله و بد لام است انا ابی اسامة یعنی همزه و سین مجهله عن بکر بن
 براء موصوده و براء مجهله و بدل مجهله بصیغه تصغیر بر دست عن ابی بکره یعنی همزه و
 سکون را مجهله و بدل مجهله است عن ابی موسی رضی الله عنه و این اسناد بعینه در
 باب فضل من علم و علم گذشته و هیچ تفاوت نیست مگر در میان حاد زیر که او
 در یا کینیت ذکر شده و در آن مقام باسم محض و رجال این اسناد همه کوفی اند
 ان النبی صلی الله علیه و سلم دعا بفتح مایه که برستی غیره خدا صلی الله علیه
 و سلم طلب کرد کاسه را که در و آب بود و قریح یعنی قاف و ال مجهله است فمستک

و قریح
 قاتی رسول
 صلی الله علیه و سلم
 مخصوص قریح
 قریح ماء پس آورده
 ان یلشط فیله
 فتو صلا القوم
 کلمهم
 قلنا که کلمتم
 قال ثمانین و
 غیر زیادة
 محمد بن العلاء
 یعین مهله
 بد لام است
 انا ابی اسامة
 یعنی همزه و
 سین مجهله
 عن بکر بن
 براء موصوده
 و براء مجهله
 بصیغه تصغیر
 بر دست عن
 ابی بکره
 یعنی همزه و
 سکون را
 مجهله و بدل
 مجهله است
 عن ابی موسی
 رضی الله عنه
 و این اسناد
 بعینه در
 باب فضل من
 علم و علم
 گذشته و هیچ
 تفاوت نیست
 مگر در میان
 حاد زیر که
 او در یا کینیت
 ذکر شده و در
 آن مقام باسم
 محض و رجال
 این اسناد همه
 کوفی اند
 ان النبی صلی
 الله علیه و سلم
 دعا بفتح مایه
 که برستی غیره
 خدا صلی الله
 علیه و سلم
 طلب کرد کاسه
 را که در و آب
 بود و قریح
 یعنی قاف و ال
 مجهله است
 فمستک

باید بود و چشمه فیض پس شست هر دو دست مبارک خود را در وی مبارک خود را در آن
کاسه آب و گنج فیض و آب از ده بن مبارک انداخت در آن کاسه آب و این خدیث
مبارک دلالت میکند بر آنکه غسل بفتح غین مجمر در کاسه جائز است و دلالت نمیکند
بر آنکه وضو یا غسل بضم غین مجمر در کاسه جائز است حدیثنا احمد بن یونس قال
قالنا عبد الله بن یونس بن اسلمة بفتح لام انا عن حماد بن یحیی عن ابيه عن عبد الله بن زید
رضی الله عنه قال انا ناس رسول الله صلى الله عليه وسلم كنت عبد الله بن زید
که آمد مایان را رسول خدا صلی الله علیه و سلم فاحضنا له ماء فینوی من صغیر
پس پیرون کردیم مایان از برای او آبی را در ظرفی از رویین و تور بفتح تاء مشاء
فوقایمه و سکون و او عبارت از ظرفی است که در آب خورده میشود و آن را
بهند و ستانی گتوره گویند و صغیر بضم صاد ممله و کسر آن و سکون فاء و دین را
گویند و در بعضی روایات عبد العزیز بعد از قول او من صغیر قول خود ای نخاس جید
زائد آورده فبوضوء اغسل وجهه و ثلثا پس وضوء کرد از آن آب پس شست رو
مبارک خود را سه بار و درین کلام خداست و تقدیر کلام چنان است فمغض
در تشقیق چنانچه روایات دیگر بر آن دلالت میکنند از جهت آنکه مخی متحد است
و یک یاء قرین قرین و شست هر دو دست مبارک خود را دو دو بار و مسح
بر پایه و مسح کرد بر سر خود فاقبل به و آید پس پیش کرد بان مسح سر و پس کرد
باو یعنی همه را مسح کرد و بکسل بر جلیند و شست هر دو پای خود را و مباحث این خدیث
مبارک در سابق گذشت و اگر گفته شود که مؤلف در ترجمه این باب لفظ تور را
ذکر نکرده پس مناسب آن بود که این خدیث مبارک را در باب لاحق می آورد
و درین باب از جهت ذکر کرد در جواب آنکه آن تور بر رنگ و شکل کاسه بود
لهذا این خدیث مبارک را درین باب آورد یا از جهت آن آورد که آن سنگین بود
زیرا که صغیر از جنس سنگ است حدیثنا ابو الیمان انا شعیب بن ابراهیم بن زید
صحیح قال احببت فی عبد الله بن عبد الله بن عتبة بضم عین ممله و سکون تاء مشاء
جاء موصوفاً و عبد الله اول صغیر است و تانی مکبر ان عاتمة رضى الله عنها قالت
له برستی حضرت عاتمة صدیقہ رضی الله عنها گفت لما نقل الیّی صلّی الله علیه و سلم

باید بود و چشمه فیض پس شست هر دو دست مبارک خود را در وی مبارک خود را در آن
کاسه آب و گنج فیض و آب از ده بن مبارک انداخت در آن کاسه آب و این خدیث
مبارک دلالت میکند بر آنکه غسل بفتح غین مجمر در کاسه جائز است و دلالت نمیکند
بر آنکه وضو یا غسل بضم غین مجمر در کاسه جائز است حدیثنا احمد بن یونس قال
قالنا عبد الله بن یونس بن اسلمة بفتح لام انا عن حماد بن یحیی عن ابيه عن عبد الله بن زید
رضی الله عنه قال انا ناس رسول الله صلى الله عليه وسلم كنت عبد الله بن زید
که آمد مایان را رسول خدا صلی الله علیه و سلم فاحضنا له ماء فینوی من صغیر
پس پیرون کردیم مایان از برای او آبی را در ظرفی از رویین و تور بفتح تاء مشاء
فوقایمه و سکون و او عبارت از ظرفی است که در آب خورده میشود و آن را
بهند و ستانی گتوره گویند و صغیر بضم صاد ممله و کسر آن و سکون فاء و دین را
گویند و در بعضی روایات عبد العزیز بعد از قول او من صغیر قول خود ای نخاس جید
زائد آورده فبوضوء اغسل وجهه و ثلثا پس وضوء کرد از آن آب پس شست رو
مبارک خود را سه بار و درین کلام خداست و تقدیر کلام چنان است فمغض
در تشقیق چنانچه روایات دیگر بر آن دلالت میکنند از جهت آنکه مخی متحد است
و یک یاء قرین قرین و شست هر دو دست مبارک خود را دو دو بار و مسح
بر پایه و مسح کرد بر سر خود فاقبل به و آید پس پیش کرد بان مسح سر و پس کرد
باو یعنی همه را مسح کرد و بکسل بر جلیند و شست هر دو پای خود را و مباحث این خدیث
مبارک در سابق گذشت و اگر گفته شود که مؤلف در ترجمه این باب لفظ تور را
ذکر نکرده پس مناسب آن بود که این خدیث مبارک را در باب لاحق می آورد
و درین باب از جهت ذکر کرد در جواب آنکه آن تور بر رنگ و شکل کاسه بود
لهذا این خدیث مبارک را درین باب آورد یا از جهت آن آورد که آن سنگین بود
زیرا که صغیر از جنس سنگ است حدیثنا ابو الیمان انا شعیب بن ابراهیم بن زید
صحیح قال احببت فی عبد الله بن عبد الله بن عتبة بضم عین ممله و سکون تاء مشاء
جاء موصوفاً و عبد الله اول صغیر است و تانی مکبر ان عاتمة رضى الله عنها قالت
له برستی حضرت عاتمة صدیقہ رضی الله عنها گفت لما نقل الیّی صلّی الله علیه و سلم

که هرگاه سگین شد پیغمبر صلی الله علیه و سلم یقیناً بیماری او سخت شد چنانچه میگوید و انفسه
و جفاه و سخت شود و او را استخوان از او آید و اذن و اجازت خواست از زولج
مطهرات خود فی آن یتموضع شد یعنی در آنکه خدمت کرده شود و او را در بیماری او در
خانه من یادر آنکه در کرده شود بیماری او را در خانه من و نیز مرض فستج را و جمله و تشدید
او است فاذن که پس اذن و اذن جمیع از زولج مطهرات از برای آن برور کائنات
و این کلام دلیل است بر آنکه قسم بر رسول علیه السلام واجب بود و احتمال دارد
که رسول علیه السلام این کار از برای تطیب دلهای از زولج مطهرات کرده باشد
و اذن استجهزه و کسر الی حجره و تشدید نون مفتوحه است فتح البیضا الله علیه
و سلم باین که حکایت پس بیرون آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم از خانه آن حرم محترم که نوبت
او بود بسوی خانه حضرت عائشه صدیقہ در میان دو مرد و تخطا و خلایف او فی الارض که خط
میکردند مرد دو پای مبارک او در زمین و این از کمال ضعف بود که از سبب مرض طاری
شده بود یعنی آنحضرت هر دو پای خود را چنان میکشید که صورت خط بر روی زمین
عادت می شد و تخط بضم فاء معجمه و تشدید طاء و جمل است و در جمل فاعل او است و در بعضی
روایات بر صیغه مجهول آمده باین عبارت و تشدید جیم و جمل آخر در میان عباس که عمر بن عباس است
و نیز دی دیگر و عباس پس عبد المطلب پسر هاشم پسر عبد مناف است و او ابو الفضل
باشمی عمر رسول خدا صلی الله علیه و سلم بود و او در سن دو سال بزرگای رسول با کمال
بود و یا سه سال چنانچه بعضی از اهل کمال گفته اند و او سردار جلیل و هشتم از جمیل میان جماعه
قریش قبل از اسلام بود و شمارت مسجد حرام و ستایه او قبل از عهد اسلام مغفوض باو بود
و او همراه رسول شفیق در شب عقیقه قوین و رنق بود و بعد بنای عهد رسول مختار همراه جماعه
انصار محکم کرد و در واقع بهر همراه مشرکان حاضر شده بود و در همان روز هجری است
مسلمانان شد و بعد از آن اسلام آورد و بعضی از اهل تحقیق چنان تحقیق کرده اند که او قبل از
واقعہ بدر رسول علیه السلام آورده بود لیکن در کتب شریعه اسلام خود را پوشیده میداشت و
چون رسول علیه السلام بجزرت از آن بقعه متبرکه که بسوی مدینه مقدسه گردانیده غم موکد بر آن کرد
که بدین مقدسه رود و رسول مختار را حق کرده لیکن آن مسیح رساله او را امر کرد که بکثر شریعه
اقامه اختیار کند از جهت آنکه او اخبار مشرکان بر رسول عالمیان میباشست و بآن تقویت

و انفسه و جفاه و تشدید
از زولج فی آن
مستحق فی بیضا
فاذن که فتح
از بطن آن
عائشه و تشدید
و تشدید
فی الارض باین
سبب که

برای مسلمانان حاصل می شد و از وقت بعد از سی و پنج از احادیث رسول مختار
مردی شده که امام نجاشی از جمله آنها دو حدیث آورده و او در واقع چنین
رسول تعظیم حاضر بود و وقتی که در آن واقعه مردمان بهر میت خورده بودند او همراه
رسول علیه السلام ثابت و محکم مانده بود و از وجدانشده پس او را رسول علیه السلام
مفرمود که در غروم آواز بیا ز کشتن آنها نایاب آواز گردد و او مردی بلند آواز بود پس
مردمان رنجور نمودند و باز بر کاس رسول علیه السلام ایاب نمودند بعد از آن جمله بزرگان
جمله کردند پس آنها را شکست دادند و او معتدل در قامت و مکمل بر صورت و سیرت بود
و بهرینه مقدس در سال سی و دو وفات یافت و عمر در آن حالت تا دو سال
بود و قول او این عباس رحل آخره است از قول او این رطین قال عبید الله فاخبرته
عبید الله بن جکاس گفت عید الله راوی که پس خبر دادم من بقول حضرت عایشه صدیق
عبد الله بن عباس پس گفت عبد الله بن عباس ضعیف الله عنها از برای من اقلتم فی
من الزحلی الاخره که یا میدانی ای عبید الله و میغویی که کدام کس بود آن مرد دیگر که همراه حضرت
عباس بیگ پنهانوی است و بر کائنات بود قلنت لا فتم که نمیدانم و می شناسم که آن
مرد دیگر که من بود قال کلمه علی بن ابی طالب گفت عبد الله بن عباس که آن مرد
دیگر حضرت علی پسر ابی طالب کرم الله وجهه بود پس حاصل آن شد که آن حضرت
رسالت بناه در میان آن اهل میان حضرت عباس حضرت علی بود و کانت عایشه
مختار است و بود حضرت عایشه صدیق که حدیث میکند و این کلام از مقوله عبید الله را
است و از مقوله عبد الله بن عباس نیست و احتمال دارد که عبید الله راوی این قول از حضرت
عایشه صدیق شنیده باشد پس این مبتدا و احتمال دارد که این قبیل قول از عبید الله باشد آن
الکرم الله علیه و سلم قال جلد حماد بن عیسی که بدستی خبر عبد الله علیه السلام گفت
از آنکه داخل شهر و خانه خود که آن حضرت عایشه صدیق بود و در بعضی روایات پنهان آمده و برین حدیث
اتفاق نیست پسوی حضرت عایشه صدیق بر سبیل محاربت از جهت آنکه او سکونه در خانه داشت
و داشت و وجه و بعد از آنکه سخت شد و او در مقوله قال قول است که گفته ام یقیناً علی بن ابی طالب
قریب که بریزد آب بر جان من از منیت مشکها و اهرقوا بقیع حمزه و سکون فاست و او در منزل بقیع
از باب فحال است لیکن در آن برای تاکید زیاد کرده و در بعضی روایات هر خواستند و او در بقیع

و در بعضی روایات اریقوا آمده و تخصیص سبع از جهت تمیز و تبرک باین عدد واقع شده
 زیرا که این عدد در بسیار امور شرعی و در اصل خلقت داخل دارد و نه خلل
 آنست که میگویند که و انکرده مشرود بنده ای آن شکها و این از جهت آن
 فرمود که آب شکها در اول پاک تر و صاف تر میباشد زیرا که در آن هنگام و سها
 مردمان او را مس نکرده باشد یا از جهت آنکه شکها بر نام خدا بند کرده می شود و بر نام
 خدا و کرده میشوند پس تخصیص آن شکها که بنده ای آنها و او کرده نشده باشد از جهت
 آن واقع شده که تا آن شکها جامع از برای تمام ذکر در لیست آنها و خلاص آنها باشند
 و ظاهر آنست که این از برای تدوی بود زیرا که در روایت دیگر آمده علی است
 ها عید یعنی شاید که من آرام یابم از شدت درد و بیماری پس وعده و وصیت کنم مردمان
 را و از آخر حیات خود بگویم الحمد لله رب العالمین شاید که من عهد کنم و وصیت نمایم بسوی مردمان
 و بعضی شارحین گفته اند که آن سرور کائنات از ازواج مطهرات ریختن آب بر پا
 پاک از آن جهت طلب کردند که مرغین در بعضی امراض ریختن آب قوی کرد و بعضی
 امراض از زوایل کردند چنانچه فرموده اند الحی من فی جنه فابروا بالما و کا جلیس فی
 محضب محضه رفیع الحی صلی الله علیه و آله و سلم پس نشانه شد رسول علیه السلام
 را و رفتی و قفاری که آن لکن و قفارا از برای حفصه منکوحه رسول خدا صلی الله علیه و سلم
 بود و در روایت عائشه من نخاس زیاد آمده و درین دلیل است بر رد قول کسی
 که میگوید که غسل کردن و وضو ساختن در ظرف روئین مکروه است چنانچه این قول
 از ابن عمر ثابت شده و امام عطاء گفته که خبرین نیست که مکروه از نخاس ریختن است
 ثم قال قنا نصبت علیک ثلاثا بستر شروع کردیم بایان که میریزیم بر بدن آن سرور عالم
 آن آب هفت شست و رابعی بر وفق قول و عمل نمودیم حتی تکلف کنیم بایان تا آنکه
 شریع کرد رسول علیه السلام که اشارت میکند بسوی ما از ازواج مطهرات آن قد خلق
 باکم جمیع کردید شما ای ازواج مطهرات من آنچه من امر کردم شمار یعنی فرموده ما را بجا
 آوردید ثم حج الحی صلی الله علیه و آله و سلم بیرون آمد از خانه خود بسوی مردمان
 پس نماز کرد و بپوشید و بپوشید نمود با آنها چنانچه در آخر کتاب متذکر می آید انشاء به
 حالی بود در نیت مبارک دلیل است بر آنکه میباید گردن بعضی از آن انبیا و اهل بیت خود را

نه خلل و نه نقص
 آنست که میگویند که
 فاجلس فی
 محضه رفیع
 صلی الله علیه و آله
 ثم قال قنا نصبت
 علیک ثلاثا بستر
 شروع کردیم بایان
 که میریزیم بر بدن
 آن سرور عالم
 آن آب هفت شست
 و رابعی بر وفق
 قول و عمل نمودیم
 حتی تکلف کنیم
 بایان تا آنکه
 شریع کرد رسول
 علیه السلام که
 اشارت میکند
 بسوی ما از ازواج
 مطهرات آن قد
 خلق باکم جمیع
 کردید شما ای
 ازواج مطهرات
 من آنچه من امر
 کردم شمار
 یعنی فرموده
 ما را بجا
 آوردید
 ثم حج الحی
 صلی الله علیه
 و آله و سلم
 بیرون آمد از
 خانه خود
 بسوی مردمان
 پس نماز کرد
 و بپوشید
 و بپوشید
 نمود با آنها
 چنانچه در
 آخر کتاب
 متذکر می آید
 انشاء به
 حالی بود در
 نیت مبارک
 دلیل است بر
 آنکه میباید
 گردن بعضی
 از آن انبیا
 و اهل بیت
 خود را

از برای این باغ دیگر جایز است چنانچه کذ مکتبه که سوده بنت زمره نوبت خود را از برای
حضرت عایشه صدیقہ بخشیده بود و اینها ازین حدیث مبارک معلوم شد که در عک
و نصیحت و امر و وصیت امر محسن است و اینها معلوم شد که ریختن آب بر بیماری به
نیت تداوی و قصد شفا اسخون است لهذا این فقیر درین هنگام امر کرد که بر نور
چشمی ام محمد معید آب بریزند و او را غسل دهند بامید آنکه او را شاید حق سبحانه جل شفا
بملطف عیض خود شفا کامل و جابل برکت رسول علیه السلام نصیب نماید اللهم شف
شفا کامله عاجلا و آجلا من کل داء ظاهری و باطنی بحکمته الرسول الامی لعربی الباشمی سید
لکونین و حبیب الثقلین محمد احسن و کمین **باب** ابو حمزه عن النور بانه
در بیان طهارت کردن انفرست که مشابیه طاس باشد و بعضی گفته که نور عین طاس
است و در حدیث حضرت انس در معراج آمده فارسی بطست من ذهب فیه نور من مار
و ازین معلوم میشود که آن هر دو معراج را ند و احتمال دارد که آن هر دو مرادف باشد و
طاس بزرگ تر از تور باشد و تور بفتح تاء ریشه فوقانیه و سکون و او است حدیث ثانی
بن محمد بن فضال بن سیم و سکون غایب و قیام و بدال جمله اناسکفان حدیثی عن عمر بن
لحقی عن ابیه قال کان عقی یکتب من النور و گفت عمر و سپهر یکی که بود عمر من یعنی
عمر و سپهر یکی من که بسیار میکند از وضوء و آن عمر و سپهر یکی سن عمر از برای عمر و سپهر یکی بر
سپهر حقیقت است چنانچه در سابق گذشته فقال لعبد الله بن زید انی رایت فی النور
آخر فی کیف رایت النور علیه و سلم یوضا پس گفت عمر من از برای عبد الله
سپهر زید که خوشنود با و خدای تعالی که زید و هر چه بود دیدی تو پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم
را که وضوء میکند قد علمت من ماء پس طلب کرد عبد الله سپهر زید بطرفی که مشابیه طاس
بود از آب و گفتا علی یکا یکا پس چه کرد و ریخت آن آب را بر هر دو دست خود
فصل ثانی در طهارت پس شست آن هر دو دست را سه بار ثم دخل یسجد
فی النور پست داخل کرد و دست خود را در همان ظرف آب که مشابیه طاس بود و قصد وضوء
و انبشاش بر آب بدین کرد و پنی را نشد و ذکر استنشاق را بجهت آنکه در استنشاق
از برای استنشاق است ثلاث مراتب من عوفه و واحد سه بار از یک کف رست از
آب و قول او من عوفه و اعدا متعلق بقول و قصد وضوء است اگر چه احتمال دارد که قول

باب شفا کامله عاجلا و آجلا من کل داء ظاهری و باطنی بحکمته الرسول الامی لعربی الباشمی سید لکونین و حبیب الثقلین محمد احسن و کمین
حدیث ثانی بن محمد بن فضال بن سیم و سکون غایب و قیام و بدال جمله اناسکفان حدیثی عن عمر بن
لحقی عن ابیه قال کان عقی یکتب من النور و گفت عمر و سپهر یکی که بود عمر من یعنی عمر و سپهر یکی سن عمر از برای عمر و سپهر یکی بر
سپهر حقیقت است چنانچه در سابق گذشته فقال لعبد الله بن زید انی رایت فی النور
آخر فی کیف رایت النور علیه و سلم یوضا پس گفت عمر من از برای عبد الله
سپهر زید که خوشنود با و خدای تعالی که زید و هر چه بود دیدی تو پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم
را که وضوء میکند قد علمت من ماء پس طلب کرد عبد الله سپهر زید بطرفی که مشابیه طاس
بود از آب و گفتا علی یکا یکا پس چه کرد و ریخت آن آب را بر هر دو دست خود
فصل ثانی در طهارت پس شست آن هر دو دست را سه بار ثم دخل یسجد
فی النور پست داخل کرد و دست خود را در همان ظرف آب که مشابیه طاس بود و قصد وضوء
و انبشاش بر آب بدین کرد و پنی را نشد و ذکر استنشاق را بجهت آنکه در استنشاق
از برای استنشاق است ثلاث مراتب من عوفه و واحد سه بار از یک کف رست از
آب و قول او من عوفه و اعدا متعلق بقول و قصد وضوء است اگر چه احتمال دارد که قول

و ملاش مرات متعلق باشد و معنی آن باشد که او جمع کرده بار از یک کف دست آب
 و اول موافق تر از برای سائر روایات است پس آن اولی است که داخل بدن را پست
 داخل کرد و هر دو دست خود را فاعل گرفت و پست آب گرفت بآن هر دو غسل و غسل
 ثلاث و اگر پس شست روی خود را سه بار و غسل یکبار و الا المرفقین مرفقین مرفقین
 پست شست دو دست خود را تا دو آرنجهای آنها دو دو بار و غسل یکبار و مرفقین پست
 گرفت هر دو دست خود آب را قسم گرفته پس مسح کرد بر خود را فاعل و یکبار و یکبار
 پس بر هر دو دست خود را پیش آورد بآن هر دو و بعضی علماء باین حدیث مبارک
 استدلال کردند بر آنکه ادا بار در مسح بر مقدم بر اقبال است و جواب او آن است که
 حرف و واجب وضع بر ترتیب دلالت نمیکند مع ذلک در روایت سابقه تقدیم اقبال
 بر ادا بار آمده جای که گفت فاقبل بها و ادا بر فعل سول پیش در تقدیم و تا غیر مختلف ازین
 جهت شد که تا اتمه خود را تعلیم نشت نماید و پیش و توسع نیز از برای آنها بیان نماید
 و غسل یکبار و پست شست هر دو پای خود را فقال هذا کذا و این الی الی علیه السلام
 و ستم و ستم بگو چنانکه پس گفت عبد الله بن زید که همچنان دیدم من غیره ادا بر اصلی علیه
 و سلم که وضو میکند و میباحث این حدیث مبارک در ساجی که کشته حکمتش مسند
 بر صیغه اسم مفعول از تسدید انا حاکم و ترشید میم عن ثابت عن أنس رضی الله عنه
 و رجال این اسناد احمد بن حنبل و ابوداود و ترمذی و مسند و عیال و ابوداود و قن ماه
 که بر رستی غیره ادا بر اصلی علیه و سلم خواند و طلب کرد ظرفی را از آب فاقی یغذج و غلج
 پس آورده شد او را بکاسه فرافی و اقی بضم حمزه است و قدح بضم قاف و دال جمله است
 و در حرج بر او مله مفتوحه پس بکا جمله ساکنه پس بر او مله پس بکا جمله که الف فاعله و زمان
 آنها واقع شده شی و وسیع و قن را بگویند و غیره شی من ماء که در آن کاسه چری اندکی
 از آب بود و تموین در نقطه شی از برای تعلیل و کلام من از برای تمهیل است و وضع اصابعه
 و غیره پس نهاد و رسول مقبول نکشتمان مبارک خود را در آن آب که در میان کاسه
 بود قال آن بگفت حضرت انس خادم سید من و انس کجکلت انظر الی الماء پس
 کرد و پنجه من منی شریع نمودم من که بر پنجه بگوئی آن آب بین من و غیره اصابعه
 که جاری میشود و بیرون می آید از میان انگشتان مبارک او و منیع بضم باء موحده

و ملاش مرات متعلق باشد و معنی آن باشد که او جمع کرده بار از یک کف دست آب
 و اول موافق تر از برای سائر روایات است پس آن اولی است که داخل بدن را پست
 داخل کرد و هر دو دست خود را فاعل گرفت و پست آب گرفت بآن هر دو غسل و غسل
 ثلاث و اگر پس شست روی خود را سه بار و غسل یکبار و الا المرفقین مرفقین مرفقین
 پست شست دو دست خود را تا دو آرنجهای آنها دو دو بار و غسل یکبار و مرفقین پست
 گرفت هر دو دست خود آب را قسم گرفته پس مسح کرد بر خود را فاعل و یکبار و یکبار
 پس بر هر دو دست خود را پیش آورد بآن هر دو و بعضی علماء باین حدیث مبارک
 استدلال کردند بر آنکه ادا بار در مسح بر مقدم بر اقبال است و جواب او آن است که
 حرف و واجب وضع بر ترتیب دلالت نمیکند مع ذلک در روایت سابقه تقدیم اقبال
 بر ادا بار آمده جای که گفت فاقبل بها و ادا بر فعل سول پیش در تقدیم و تا غیر مختلف ازین
 جهت شد که تا اتمه خود را تعلیم نشت نماید و پیش و توسع نیز از برای آنها بیان نماید
 و غسل یکبار و پست شست هر دو پای خود را فقال هذا کذا و این الی الی علیه السلام
 و ستم و ستم بگو چنانکه پس گفت عبد الله بن زید که همچنان دیدم من غیره ادا بر اصلی علیه
 و سلم که وضو میکند و میباحث این حدیث مبارک در ساجی که کشته حکمتش مسند
 بر صیغه اسم مفعول از تسدید انا حاکم و ترشید میم عن ثابت عن أنس رضی الله عنه
 و رجال این اسناد احمد بن حنبل و ابوداود و ترمذی و مسند و عیال و ابوداود و قن ماه
 که بر رستی غیره ادا بر اصلی علیه و سلم خواند و طلب کرد ظرفی را از آب فاقی یغذج و غلج
 پس آورده شد او را بکاسه فرافی و اقی بضم حمزه است و قدح بضم قاف و دال جمله است
 و در حرج بر او مله مفتوحه پس بکا جمله ساکنه پس بر او مله پس بکا جمله که الف فاعله و زمان
 آنها واقع شده شی و وسیع و قن را بگویند و غیره شی من ماء که در آن کاسه چری اندکی
 از آب بود و تموین در نقطه شی از برای تعلیل و کلام من از برای تمهیل است و وضع اصابعه
 و غیره پس نهاد و رسول مقبول نکشتمان مبارک خود را در آن آب که در میان کاسه
 بود قال آن بگفت حضرت انس خادم سید من و انس کجکلت انظر الی الماء پس
 کرد و پنجه من منی شریع نمودم من که بر پنجه بگوئی آن آب بین من و غیره اصابعه
 که جاری میشود و بیرون می آید از میان انگشتان مبارک او و منیع بضم باء موحده

و کسر آن و فتح آن آمده است قال انش حضرت من قضا و ما بین السبعین الى الثمانین
گفت حضرت انس پس تخمین دوازده گزدم من آن کسانی را که وضو از آن آب کردند
بودند بمقدار پنج در میان هفتاد و بیست تا دوازده عدد واقع اند یعنی آن کسان زیاد
از هفتاد و کمتر از بیست و دو در سابق نیز و بیست تخمید که نه شسته که آنها زیاد از بیست
نفر بودند پس در جمع و توفیق آنست که حضرت انس باز هم وضو بعد معین نبود بلکه
او باز هم بآن بود که آنروم زانده هفتاد نفر بودند پس و آنسک می کرد در آنکه آنها
بهشتا رسیدند و متجاوزان شدند یا کمتر از بیست و دو در پس بنا برین خود کا و جزم
بمجاوزت کرد و گاهی بمنافقت پس در هر وقت حسب ظن خود خبر داد یا وجه توفیق
آن است که آنها قضایای مقدره و قبههای متوجه در ماکن مختلفه و احوال متغیره
بود پس در هر واقعه اخبار مطابق نفس الامم بیان کرد و دیگر مباحث این حدیث مبارک
در باب التماس الوضوء که شسته خطاب گفته که رجاء آن کاسه را گویند که چنانچه
و قهر او نزدیک باشد و این رنگ کاسه آب بسیار را نمیکشاند و درین مقدمه
آید ظاهر و مجرّه با نهره از برای رسول اکرم صلی الله علیه و سلم بود بلکه گفته اند
که این مجرّه رسول مصطفی از مجرّه حضرت موسی که آن انفجار آب از سنگ
بود وقتی که او عصای خود بر آن سنگ میزد و کامل تر و بالغ تر در اعجاز است
زیرا که بیرون آمدن آب از سنگ موافق طبع سنگ است چنانچه موجود
است و بیرون آمدن آب از انکشان آدمی موافق طبع انسان نیست بلکه
موافق طبع او آن است که از خون می بر آید چنانچه موجود است و ایضا حضرت
موسی علیه الصلوٰه و السلام در انفجار آب حمان بزردن صابون و حضرت رسول
مایان صلی الله علیه و سلم در وی حمان بزردن هیچ چیزی نشد بلکه بزردن
ولی آن آب از انکشان آن منبع رسالت جاری شد و اگر گفته شود که ذکر توبه در بخیریت
تبارک کجا واقع شد تا این حدیث مبارک مناسب از برای ترجمه باب آید جواب آنکه
تور عبارت از ظریفی است که در آب خورده شود و او بر توج رجاء صادق است و این
تعالی اعظم **باب** الوضوء بالماء است در بیان طهارت کردن بدن و وضوء
سیم و تشدید و ال مصلحت عبارت از پیمانه است که در و بطول ثلث و میلند و این نزد اهل حجاز

قال انس حضرت
من قضا ما بین
السبعین الى
الثمانین کس
الوضوء بالماء

یا آن چنانه ایست که در دور و دروطل میکنند و این نزد اهل عراق است امام شافعی بحدیث حضرت
 انس که الحال در باب سابق گذشت استدلالت کرده بر رد قول آن کسی که گوید که آب
 در وضو، مقدار بقدر معین از آب است و وجه دلالت آن حدیث مبارک بر رد قول آن
 قائل آنست که اصحاب کرام از آن کاه آب وضو کردند و آن مقدار بقدر معین نبود
 زیرا که آن آب نایب از آنکشان مبارک آنسرور عالم بود و قدر او از اصحاب کرام معلوم
 نبود پس دلالت کرد که مقدار معین در وضو، منسوخ نیست لهذا مؤلف آن حدیث
 مبارک را تعقیب باب الوضوء با له نمود و حدیثی که ابو نعیم معنم ثناوشعرا کبیر میسر و
 سکون سین جمله دست عین جمله و بر، جمله پس کرام بکاف کسوره و بدل جمله و
 بوسلمه طلالی کوفی است بیغم گفته که مسعر شاک در حدیث خود بود و آتش گفته که شیطان
 مسعر او را ضعیف می کند و او را در شک می اندازد و شعبه گفته که میان مسعر را مصحف
 مینامیدیم از جهت حال صدق او و احمد گفته که حدیث مسعر حدیث اهل صدق است
 و ابراهیم بن سعد و صفیان چون در یک چیز اختلاف میکردند با یکدیگر می گفتند که یا
 برویم پیش مسعر هر کس را که او تصدیق کند پس او صادق است و در سائر یکصد و پنجاه
 پنج وفات یافت حدیثی ابو جبرین گفت چه دم و سکون با، موده است و مراد با وسط
 جبر است زیرا که مراد با و عبید الله بن عبد الله بن جبر است قال ابو جبر انک
 رضی الله عنه و در بعضی نسخها انس بدون الف آمده و جواف حذف الف از او از
 برای کثرت تخفیف است یقول که میگوید کان النبی صلی الله علیه و سلم یغتسل که بود
 پنجمه خدا صلی الله علیه و سلم که غسل میکند و تمام بدن خود می شوی او کان یا یغتسل یا بود
 که تمام بدن خود میشوید و این شک از ابن جبر است در آنکه حضرت انس لفظ النبی صلی الله
 علیه و سلم ذکر کرد یا نکرد و در آنکه یغتسل جرد گفت یا یغتسل از باب افعال لغت و فرق در بیان
 غسل و اغتسال تخمین نیست که در میان کسب و اکتساب است که در ثانی مبالغه در وجه و قصد
 است نه در اول لهذا حق سبحانه بل ثمانه فرمود لها ما کسبت و علیها ما اکتسبت زیرا که نفس
 بحسب طبع خود میان سیار بسوی سیما دارد یا تصاع یا بصاع و آن عبارت از چهار امر است
 ۱- جملة التذات یا تاج نه با و حاصل آنکه از پنج مزایا ده نمیکرد و از چهار مد کم نمیکرد و یا حضرت
 انس مطلع نشد بر آنکه رسول مقبول در اغتسال زیاد و از پنج مد کم از چهار مد مستعمل کرده

حدیثی که ابو جبر
 میسر و سکون
 جبرین قال حدیث
 انس رضی الله عنه
 یقول کان النبی
 صلی الله علیه و سلم
 یغتسل و کما
 یغتسل یا تصاع
 یا بصاع

باشد زیرا که در روایت مسلم از حضرت عائشه صدیقه آمده که او در رسول خدا صلی الله علیه و سلم از یک طرف غسل میکردند و آن یکطرف فرق بود این عین و نام شافعی و حنن نگویند که فرق عبارت از سه صاع است و ایضا مسلم روایت کرده که رسول علیه السلام اغتسال میکرد از هر فیکه در دو سه نذر آب جایی می شد پس معلوم شد که درین مقدمه حال رسول علیه السلام مختلف بر قدر حاجت بود و **وَيُكْوِضُ يَأْمَلُهُ** و وضوء میکند چهار رطل یا دو رطل قشمان و این بطل گفته که اهل عراق بسوی آن رفته اند که صاع عبارت از شش رطل است و در عبارت از دو رطل مذکور خفیه همین است و اهل حجاز بسوی آن رفته اند که صاع عبارت از پنج رطل است و در عبارت از رطل ثلث رطل است و در عبارت از رطل است و اهل عراق احتیاج کردند با آنچه مروی شده که رسول خدا صلی الله علیه و سلم وضوء میکرد بدو رطل و غسل میکرد بصاع پس در صدقه خطر نیز خفیه نصف صاع عراقی واجب است و آن دو من است و من چهل تیار است و چهار و نیم مثقال پس من صد و شصت مثقال بود کذا فی شرح التوقیة به **الکلمة** علما اختلاف کرده اند که وضوء باب کمتر از دو غسل باب کمتر از صاع جائز است یا نیست پس کرده ای گفته اند که آن جائز نیست زیرا که حدیث رسول مقبول بآن وارد شده و جمیع گفته که جائز است و مقدار بدو وضوء و صاع در غسل واجب نیست و جز این نیست که در حدیث مبارک اخبار از آن قدر آب وارد شده که آنحضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم را کفایت میکردند آنکه احدی را کمتر از دو جائز نیست و مقصود از آن اخبار این است بر رعایت اقتصاد و ترک اسراف در استعمال آب و مستحب از برای آنکسی که قادر بر اسبغ وضوء و غسل باب قلیل باشد آنست که آب قلیل استعمال نماید و اسراف در ریزد زیرا که اسراف ممنوع و مخطور است نووی گفته که جمیع اهل اسلام اجماع بر آن کردند که در آب مقدار معینی در وضوء و غسل تجد و نیست بلکه در واجب قلیل کثیر کفایت میکند و شش رطل غسل موجود شود و آن جاری شدن آب بر اعضا است و مستحب آنست که در وضوء کم از دو رطل غسل کم از صاع نکند و الله تعالی اعلم **باب** **الکسح علی الخنجر** باب است در بیان کسح کردن بر بدن و موزه این مندر گفته که در باب موزه در میان اصحاب اگر چه اختلاف نیست از جهت آنکه از هر کسی که بر دهنش انگار او پیش بسته روایت

کسح علی الخنجر
 باب کسح علی الخنجر
 کسح علی الخنجر

اثبات او از و نیز آمده و این عهد برگرفته که نمیدانم، هیچ یکی را از سلف که انکار او کرده باشد و روایت انکار او از آمده باشد در کماز امام مالک مع ذلک روایات صحیح از و نیز تصحیح اثبات او میکنند و امام شافعی در کتاب امام انکار بسیار بر مالکیه در انکار او کرده و معروف الحال نزد مالکیه درین باب دو قول اند یکی جواز مسج بر خفین پس بیل الملاق دویم جواز او از برای مسافر بجز از خفیم و بعضی گفته اند که توقف امام مالک در مسج حال اقامت در حال خود بود اما فتوای او در حق مردم بر جواز بود و مثل این منقول از ابی یوب الضاری است در موهب لدنیه میگوید که جمعی از حفاظ حدیث مبارک تصحیح کرده اند که مسج خفین تواتر دارد شده است که شک و شبهه را بدان راه نیست و بعضی از علماء را و بیان آن را جمع کرده و از پشت تا در گذشته و عشره به عشره داخل ریش اندیشی گفته که مسج بر موزه جائز است بسنت مشهوره و از امام ابی حنیفه تواتر میکنند که فرمود حکم کردم من مسج خفین تا ندیدم در وی آثار و اخبار مثل صومعه و انبار و حمه فرمود که سی و هفت نفر از صحابه روایت مسج خفین از رسول خدا صلی الله علیه و سلم میکنند و روایتی دیگر از آمده که چهل کس از صحابه حدیث کرده اند بدان مسج مرفوعا و موقوفاً و این مبارک گفته که مردی می آید و می پرسد از مسج خفین شک می افتم که از اهل جوانان باشد اما آنکه بعضی علماء قراة جز را در و از حکم من مسج کرده اند و قراة نصب را بر فضل فانی از گذشته نیست چه مسج خفین غیا بعمین با اتفاق علماء نبود و امام حسن بصری فرمود که حدیث کردم از اعتقاد نفر از صحابه رسول اکرم صلی الله علیه و سلم مسج کرد بر خفین و در هدایه میگوید که اخبار در مسج خفین متفق و مشهور است و هر که آن را اعتقاد نکند مبتدع باشد و اگر کسی گوید که میترسم من کفر را بر انفس که اعتقاد مسج خفین نکنم و از امام ابی حنیفه نیز مثل این آمده و این منذر گفته که علماء اختلاف کردند در اینکه فضل مسج بر خفین است یا فضل کشیدن خفین و شستن آیدین است و آنچه مرا اولی و اجزئی ظاهر می شود آن است که مسج اولی است زیرا که اهل جمع از و فضل و خواج در وطن کرده اند و اجاء آنها در و مخالفان حسن هستند از سنن رسول اکرم فضل حسن است از ترک او و خفین تشبیه خف بعضی خارج است و تشدید فاء، حَدَّثَنَا أَصْبَغُ بْنُ الْفَرَجِ صَنِيعٌ عَنْ

حَدَّثَنَا أَصْبَغُ
بْنُ الْفَرَجِ

وارد در سفر شده بود پس استعماله جری را وارد حضرت با بحث تعجب از برای آنها شد
 خطابی کفبه و درین دلاله تبیت بر آنکه اصحاب کرام نسخ سنت را بقرآن جایز نمیدانستند
 خودی گفته که مرا که اسلام جری میمیرد خرد و پس داشتیم که حدیث او معمول بهست و حدیث
 او همین آن شد که مراد باید مایه و غیر صاحب خف است پس سنت تخصص از برای آیه
 مایه شد و قال موسی بن عقبه بضم عین مهمل و سکون قاف و بیاء موحده است و او
 مدنی تابعی صاحب بغاز نسبت و در سال یکصد و چهل و یک فوات یافت و این با تعلیق
 از امام بخاری است پس این کلام درین هنگام معطوف بر قول او حدیثی عمر دامت اخبرنی
 أبو النضر ان اباسمدا اخبرنا ان سعدا که بدرستی حضرت سعد بن ابی وقاص و را خبر
 داده که بدرستی رسول خدا صلی الله علیه و سلم مسجیمه بنوره خود که پس خبر آن مخدوف
 است و دال بروی قرینه مقام و سیاق است و تقدیر کلام چنان است ان سعد
 اخبرنا ان النبی صلی الله علیه و سلم مسجیمه علی النخین فقال عمر لعبد الله بن مسعود حضرت
 عمر فاروق از برای پس بر خود عبد الله مانند آن قول مذکور که آن قول او است اذا
 غمک شیا سعد النخ پس لفظ فقال معطوف بر مقرر است و دلیل بروی با قبل و سیاق
 است و تقدیر کلام چنان است قال لعبد الله بن عمر فانک رش علیه ذک فقال عمر عبد
 الله بعد بحیه الیه حدیثا عمر و بن خالد الحارثی عمرو و ابو اسیر خالد پس سر و رخ بفرغ
 و تشدید را مهمل مضمومه و بنجا منقطه ابو الحسن خراسانی است و حران بفتح حاء مهمل
 و تشدید را مهمل موضع است بجزیره میان عراق و شام است و او در مصر دال
 و و صد و بیست و نه فوات یافت انا الکلیث و این اسم مراد ف اسم است
 عن یحیی بن سعید عن سعد بن ابی ایهیم عن نافع بن جبیر بضم جیم و فتح باء موحده و عن
 بضم عین مهمل بن المغیرة عن ابیه المغیرة بن شعبه بضم شین معجم عن رسول الله صلی
 الله علیه و سلم ان الله صرح لکما جتیه که بدرستی بیرون آمدن برای حاجت خود و در باب
 لاحق می آید که این مقدمه در سفر بود و در مغازی از مؤلف می آید که این مقدمه در غزو
 تبوک بود و این مقدمه نزد نماز فجر بود و مراد از حاجت غلط است فاتبعه المغیرة
 بار او و پیغمبرها را پس پیروی کردانید و را مغیر و پس شعبه مطهره که در آن مطهره ای
 بود و تابعه بفتح تاء و سکون تا مثانه از باب افعال نیست و در بعضی روایات فاتبعه

قال موسی بن عقبه
 عن یحیی بن سعید
 عن سعد بن ابی ایهیم
 عن نافع بن جبیر
 عن ابیه المغیرة
 عن رسول الله صلی
 الله علیه و سلم
 ان الله صرح لکما
 جتیه
 عن یحیی بن سعید
 عن سعد بن ابی ایهیم
 عن نافع بن جبیر
 عن ابیه المغیرة
 عن رسول الله صلی
 الله علیه و سلم
 ان الله صرح لکما
 جتیه

بسقوط مهره و تشدید آزارها آمده و مؤلف در کتاب جماعی آورد که مغیره را رسول خدا
 امر کرده بود که او را پیروی کرد اندر مطهره و در آن باز یاده کرده و گفته فاعلم ان حق تواری
 خنی یقینی حاجت نه اقبل توفضا و امام احمد از طریق دیگر از مغیره آورده که مغیره گفت ان المار
 الذی توفضابه افذه المغیره من اعزبته صبیته من قرینه کانت من بعلد مینه پس او را رسول
 خدا صلی الله علیه وسلم گفت که سنگها فان کانت و یفتها فهو مطهورا پس مغیره از رسول
 کرد و آن گفت ای و الله لقد یفتها و آدا و یکس مهره دست **قَصَبَ عَلَیْهِ جَنَّتِ**
مِنْ حَاجَتِهِ پس یخت مغیره آب را از آن مطهره بر رسول خدا صلی الله علیه وسلم و گفت
 که فایغ شد او را حاجت انسانی خود **فَتَوَضَّأَ وَ مَسَحَ بِمِطْمَئِنِّ** پس وضو کرد و مسح
 کرد بر دو موزه خود و مؤلف در کتاب چهار یاده آورده و گفته و علیه جبه شامیه و ابو
 داؤد آورده من صوف من جاب الروم و مؤلف در باب الرجل یوضئ صا جبه زیاده
 برین آورده فصل چهارم و دیده و ازین معلوم شد که کلمه فایغ در قول و فصل تفصیلیست
 و مراد از قول و توفضا وضو تکلیفیست نه کوره است نه آنکه هر دو پای را شست و مسح کرد
 با دست لال کرده که اتقما بر فرایض وضو جزا زینن و ما از است خصوصا در جای
 که محل از برای آب قلیل باشد مانند سفر و احتمال دارد که رسول علیه السلام غسل برجل هم
 کرده باشد لیکن مغیره او را ذکر کرده باشد و در نیکویش مبارک فوائده است اول
 آنکه در رفیق در قضاء حاجت انسانی تا آنکه از چشم مردمان غائب گردد مستحسن
 است و دوم آنکه دوام بر طهارت مستحب زیرا که رسول علیه السلام مغیره را امر کرد تا
 او را تبع بآب کند و در وقت رجوع وضو بآب کرد و سوم آنکه استعانت بغیر خود
 در باب طهارت جایز است و چهارم آنکه شستن آنچه میرسد دست را از نجاست
 نزد استجار مستحب است و دور کردن او بجز آب کفایت نمیکند و یاری طلب
 کردن بر ازاله آلودگیها و نجاسات و مانند او و گاه استناده کرده می شود از و که آنچه از
 مقدار پراکنده شود پس او بجز از آب زائل نمیشود و چه آنکه نفع گرفتن به پوست مینه
 و قمی که او دباغ کرده شود جایز است و ایضا نفع گرفتن بکاههای که در باران است
 تا وقتی که یقین به نجاست آنها متحقق شود زیرا که رسول خدا صلی الله علیه وسلم جدا
 رو میة را از شیعده و استفسار از و نکرد و همین محقق و طبعی است لال کرده بر آنکه صوف

قَصَبَ عَلَیْهِ جَنَّتِ
مِنْ حَاجَتِهِ
فَتَوَضَّأَ وَ مَسَحَ
بِمِطْمَئِنِّ
 علی از حدیث

موت بخش نشود زیرا که آن چه شامیه بود شام هنوز در آن وقت برای کفر بود
 و اهل شام میتات را میخوردند و قشت شمر زده است بر آن کسی که گوید که مسیح خنین بآید
 وضو و مسخ شده زیرا که آید وضو و در غزو و مریح نازل شده و این قصه در غزو
 تبوک بوده و غزو و تبوک با اتفاق جمیع علماء متاخر از غزو و مریح بود و مدیث
 جری نیز دلالت بر عدم مسخ مینماید چنانچه بیان کردیم و مفتی آنکه تشمیر در سفر
 و پوشیدن جامهای تنگ در در سن است زیرا که آنها بر سفر اغوان است و
 هشتم آنکه ایق است که مواظبت بر سن وضو کند تا آنکه در سفر نیز مراعات آنها
 نماید و نهم آنکه خبر واحد در احکام مقبول است اگر چه آن یک نفر زن باشد اعم
 از آنکه عموم بلوی بآن باشد یا نباشد زیرا که رسول علیه الصلوة و السلام خبر
 زن اعرابیه قبول کرد و الله تعالی اعلم حدَّثَنَا أَبُو هُرَيْرَةَ عَنْ مَعْمرِ بْنِ أَنَسٍ أَنَّ
عَنْ عَجِيجَةَ عَنْ أَبِي سَلَمَةَ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ عَمْرٍو بْنِ أُمِّ قَيْسٍ أَنَّ
الْعَمْرِيَّ بَلَغَ فَنَادَى بِمَجْرَةٍ وَبَكُونَ يَسْمَعُونَ وَبِرَأْسِهِ اسْتَوْدَعُوا وَبِرَأْسِهِ
رَضَاعِيٍّ أَوْ رَأْيَ عَبْدَ اللَّهِ بِسَرْمَرٍ وَأَنَّهُ بُوْدُوا وَوَأَزْكَارُ ثَمَلِيِّينَ وَاجِلَ عَالَمِينَ
بُوْدُوا وَدَّرَسَالُ نَوَاحِجٍ وَفَاتٍ يَأْتِ أَقْبَاءُ أَهْلِ بَيْتِهِ كَبُرَتْ سِتْرِي أَوْ بَدْرٍ
يَعْنِي عَمْرٍو بِسَرْمَرِيٍّ كُنَّا فِي خَيْرِ دَاوَاوٍ وَوَعْدُ مَذْكَورٍ وَوَأَتَقَدُّ بَدْرُ وَاحِدٍ
هَمْرَاهُ مُشْرِكَانِ أَوْ بَرَاءٍ بِنْتِ مُؤْمِنَانِ آمَدَ بُوْدُ جَوْنِ مُشْرِكَانِ أَوْ
بَرَكْتُ تَدْرِيسٍ أَوْ بَعْدَ مَتِ رَسُولِ عَالَمِيَانِ آمَدَ وَاسْلَامَ آوَرْدُوا وَوَأَزْكَارُ مَدَامَانَ
عَرَبٍ بِمَرَاةٍ وَشَجَاعَةٍ مَتَّازٍ وَتَهْوَتِ وَتَهْوَتِ سِرْفَرُ زَلْزَلَةٍ وَوَأَوْرَأَ رَسُولُ تَهْمِيٍّ
بَسْوِيٍّ بِأَدَاةٍ نَجَاشِيٍّ كَمَا مَلِكٌ جَبَشَةٍ بُوْدَ هَمْرَاهُ مَكْتُوبٌ شَرِيفٌ نَبُوْدُ فَرَسْتَادُ وَوَأَوْرَأَ
مَكْتُوبٌ دَلَّخُوا رَأْيَانِ بِأَدَاةٍ رَسَانْدُ وَوَأَوْرَأَ دَعْوَتِ بِاسْلَامِ مِيَانِ زَمْرَةٍ أَنَامُ كَرْدِ
بِسْ أَوْ بَادُشَاهُ أَوْ تَصَدَّقَ دَلَّ بِاسْلَامِ شَرَفُ شَدَّ وَوَأَزْكَارُ مَقْدَارِ مَدِيْنَتِ حَدِيثُ أَرْسُو
نَحْمَارِ مَوْسَى شَدَّ وَوَأَمَامِ بَنَارِيٍّ أَوْ جَلَّةِ أَهْلَانِ دُوْدِ مَدِيْنَتِ آوَرْدَ وَوَأَوْرَدَ هَمْرَاهُ
دَّرَسَالِ ثَلَاثَتِ وَفَاتٍ يَأْتِ أَقْبَاءُ أَهْلِ بَيْتِهِ كَبُرَتْ سِتْرِي أَوْ بَدْرٍ وَوَأَتَقَدُّ
بَدْرُ وَوَأَوْرَدَ هَمْرَاهُ مَكْتُوبٌ شَرِيفٌ نَبُوْدُ فَرَسْتَادُ وَوَأَوْرَدَ
مَكْتُوبٌ دَلَّخُوا رَأْيَانِ بِأَدَاةٍ رَسَانْدُ وَوَأَوْرَدَ دَعْوَتِ بِاسْلَامِ مِيَانِ زَمْرَةٍ أَنَامُ كَرْدِ
بِسْ أَوْ بَادُشَاهُ أَوْ تَصَدَّقَ دَلَّ بِاسْلَامِ شَرَفُ شَدَّ وَوَأَزْكَارُ مَقْدَارِ مَدِيْنَتِ حَدِيثُ أَرْسُو
نَحْمَارِ مَوْسَى شَدَّ وَوَأَمَامِ بَنَارِيٍّ أَوْ جَلَّةِ أَهْلَانِ دُوْدِ مَدِيْنَتِ آوَرْدَ وَوَأَوْرَدَ هَمْرَاهُ

حدَّثَنَا أَبُو هُرَيْرَةَ عَنْ مَعْمرِ بْنِ أَنَسٍ أَنَّ
 عَنْ عَجِيجَةَ عَنْ أَبِي سَلَمَةَ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ عَمْرٍو بْنِ أُمِّ قَيْسٍ أَنَّ
 الْعَمْرِيَّ بَلَغَ فَنَادَى بِمَجْرَةٍ وَبَكُونَ يَسْمَعُونَ وَبِرَأْسِهِ اسْتَوْدَعُوا وَبِرَأْسِهِ
 رَضَاعِيٍّ أَوْ رَأْيَ عَبْدَ اللَّهِ بِسَرْمَرٍ وَأَنَّهُ بُوْدُوا وَوَأَزْكَارُ ثَمَلِيِّينَ وَاجِلَ عَالَمِينَ
 بُوْدُوا وَدَّرَسَالُ نَوَاحِجٍ وَفَاتٍ يَأْتِ أَقْبَاءُ أَهْلِ بَيْتِهِ كَبُرَتْ سِتْرِي أَوْ بَدْرٍ
 يَعْنِي عَمْرٍو بِسَرْمَرِيٍّ كُنَّا فِي خَيْرِ دَاوَاوٍ وَوَعْدُ مَذْكَورٍ وَوَأَتَقَدُّ بَدْرُ وَاحِدٍ
 هَمْرَاهُ مُشْرِكَانِ أَوْ بَرَاءٍ بِنْتِ مُؤْمِنَانِ آمَدَ بُوْدُ جَوْنِ مُشْرِكَانِ أَوْ
 بَرَكْتُ تَدْرِيسٍ أَوْ بَعْدَ مَتِ رَسُولِ عَالَمِيَانِ آمَدَ وَاسْلَامَ آوَرْدُوا وَوَأَزْكَارُ مَدَامَانَ
 عَرَبٍ بِمَرَاةٍ وَشَجَاعَةٍ مَتَّازٍ وَتَهْوَتِ وَتَهْوَتِ سِرْفَرُ زَلْزَلَةٍ وَوَأَوْرَأَ رَسُولُ تَهْمِيٍّ
 بَسْوِيٍّ بِأَدَاةٍ نَجَاشِيٍّ كَمَا مَلِكٌ جَبَشَةٍ بُوْدَ هَمْرَاهُ مَكْتُوبٌ شَرِيفٌ نَبُوْدُ فَرَسْتَادُ وَوَأَوْرَدَ
 مَكْتُوبٌ دَلَّخُوا رَأْيَانِ بِأَدَاةٍ رَسَانْدُ وَوَأَوْرَدَ دَعْوَتِ بِاسْلَامِ مِيَانِ زَمْرَةٍ أَنَامُ كَرْدِ
 بِسْ أَوْ بَادُشَاهُ أَوْ تَصَدَّقَ دَلَّ بِاسْلَامِ شَرَفُ شَدَّ وَوَأَزْكَارُ مَقْدَارِ مَدِيْنَتِ حَدِيثُ أَرْسُو
 نَحْمَارِ مَوْسَى شَدَّ وَوَأَمَامِ بَنَارِيٍّ أَوْ جَلَّةِ أَهْلَانِ دُوْدِ مَدِيْنَتِ آوَرْدَ وَوَأَوْرَدَ هَمْرَاهُ

واجب شد و اما متابعت معمر از برای او راعی پس آن مرسل است زیرا که ابوسلمه از عمر و
سمع حدیث نموده مع فلکب در روایت عبد الرزاق از معمر ذکر عمامه هرگز وارد نشده
پس در آن متابعت هیچ حجتی نیست لیکن بعضی محققین از شارحین گفته که سماع ابی
سلمه از عمر و ممکن است زیرا که معمر و مدینه مقدسه در سال شصت وفات یافت و ابوسلمه
نیز مدنی و هرگز او موضوعی تدلیس نشده و او سمع حدیث از خلق کرده که آنها
پیش از عمر و مذکور وفات یافته اند و بیکر پس را تنبیح شدید چنانکه ابی سلمه روایت
کرده که ابوسلمه حضرت عمر و پس از مدینه بسوی پدر خود در ستاد نماز و سوال از همین
حدیث مبارک کند پس او رجوع کرد بسوی او و خبر داد و از این حدیث مبارک
پس جائز است که ابوسلمه بعد از این زمان همراہ عمر و مذکور جمع شده باشد و بکوش خود
این حدیث مبارک را نیز از شنیده باشد و ازین هیچ مانعی نیست زیرا که آنها حرم
تمام راجع در مسجد نبوی داشتند و قبل ازین ذکر کردیم که این مندرج این حدیث را
از معمر ذکر کرده و در ذکر عمامه نیز وارد شده و بر تقدیری که در راعی مذکور عمامه
منفرد باشد پس نسبت خطا کردن باو خطا است زیرا که آن زیادت از نفع حفاظ
است و آن مقبول و معتبر است خصوصاً و تنبیه منافی از برای روایت رفیقان
نباشد چنانکه در ما نحن فیہ از همین قسم است و در کردن روایات صحیح باین تعلیلات
ضعیفه هیچ معنی ندارد و سلف اختلاف کردند در معنی مسح بر عمامه پس بعضی گفته اند که اول
رسول علیه السلام مسح بر نایبه کرد و بعد از آن او را مکمل مسح عمامه گردانید و در روایت
مسلم آمده است دلالت برین سخن میکنند و نه سبب جهو و علما انشت که گفتا کردن بر مسح
عمامه بجز از نایبه جایز نیست و با فرض فطیغه سر او انمی شود خطای گفته که حق سبحانه
جل شانہ مسح بر او فرض کرده و حدیث مبارک که در مسح عمامه آمده و مجملی از برای تاویل است
پس متیقن را از برای محتمل ترک کرده نشود و قیاس کردن مسح عمامه بر مسح موزه بسیار
بعید از صواب است از جهت آنکه کشیدن موزه از پای دشوار است و کشیدن دستا
از سر دشوار نیست و اعتراض کرده شده بروی با کلمه آنکه کشیدن عمامه بر سر کشیدن
شمار کردند در جواز آن بموجب مشقت را و کشیدن آن مانند موزه و طریق او است که آن
عمامه محتمل مانند عمامه عرب باشد و اگر چنین نباشد پس آنها نیز او را جائز نمیدانند و اول

برجواز او آوردند که سر عضو می است که فرضیه او در تنجیم ساقط میشود پس بر عاقل او
که دست مار است مسج جان شد مانند هر دو قدم و آنها گفته اند که آیه کریمه نفی این مسج
نمیکنند و مخصوصا نزد انکسی که لفظ مشترک را بر حقیقت و مجاز او حمل میکنند زیرا که هر کسی
که گفت قَبَلْتُ رَأْسَ فُلَانٍ یعنی بوسه کردم من شتر فلانی را پس آن کس البته دست
کو کرده شود بوسه کردن او اگر چه آن بوسه بر سر عاقل او باشد مانند دستار و غیر
آن و ادو زائی و ثوری در یک رویت و احمد و اسحاق و ابو ثور و ابن خزیمه و ابن
منذر و جز آنها بسوی همین قول رفته اند و این مندر گفته که این مسج عامه از حضرت
ابوبکر و عمر رضی الله عنهما ثابت شده و به تحقیق صحیح شده که پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم فرموده ان یطعم الناس ابابکر و عمر یترشدوا و لیکن جهل بر آن رسد که گویند
که آن مسج آنها بر عامه بعد از مسج ناصیه بود چنانچه در مسج عامه رسول علیه
السلام گفته شده زیرا که حضرت ابوبکر و عمر از برای رسول خدا تاج تر بود و بعد
تعالی علم **باب** اذا دخل دخلک و هم ظاهراً باین باب است در بیان
وقتی که داخل کرد کسی هر دو پای خود را در دو موزه خود و حال
آنکه آن هر دو پاسه پاک از حدت باشند حدت شستن
ابو نعیم مصری نقل می کند که یافتم من یانصد نفر از اصحاب کرام بلکه زیاده از آن و آن هر یک گفته
علی و طلحه و الزبیر بن العجنه عن عروجه ابن العجنه عن ابیہ و رضی الله عنه قال
کُنْتُ مَعَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي سَفَرٍ كُنْتُ بِرَأْسِ الْفَرَسِ وَهُوَ يَمْشِي بِرَأْسِ الْفَرَسِ
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم در سفری از اسفار او قاضی بود و آن را از آن جهت که
اشارت کردم من بدست خود تا آنکه بکشم من از دو پای مبارک او دو موزه
او را این بطلال گفته که درین اشاره است بآنکه خدمت عالم بر سبیل سرعه الیقین
است و از برای غایب لائق است که پیش از امر مردم خود قسمه و اراده بسوی خدمت
او نماید و بآنکه فهم کردن مراد از اشارت و رد کردن جواب از لازم است زیرا که رسول
علیه السلام امر فرمود غما چنانچه گفته فقال دَعُمَا كَأَنَّكَ دَخَلْتُمَا ظَاهِرَ بَابَيْنِ
گفت رسول علیه السلام که بگذار آن هر دو موزه را زیرا که من در آوردم آن هر دو پای

باب ان یطعم الناس ابابکر و عمر یترشدوا
و هم ظاهراً باین باب است در بیان
وقتی که داخل کرد کسی هر دو پای خود را در دو موزه خود و حال
آنکه آن هر دو پاسه پاک از حدت باشند حدت شستن
ابو نعیم مصری نقل می کند که یافتم من یانصد نفر از اصحاب کرام بلکه زیاده از آن و آن هر یک گفته
علی و طلحه و الزبیر بن العجنه عن عروجه ابن العجنه عن ابیہ و رضی الله عنه قال
کُنْتُ مَعَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي سَفَرٍ كُنْتُ بِرَأْسِ الْفَرَسِ وَهُوَ يَمْشِي بِرَأْسِ الْفَرَسِ
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم در سفری از اسفار او قاضی بود و آن را از آن جهت که
اشارت کردم من بدست خود تا آنکه بکشم من از دو پای مبارک او دو موزه
او را این بطلال گفته که درین اشاره است بآنکه خدمت عالم بر سبیل سرعه الیقین
است و از برای غایب لائق است که پیش از امر مردم خود قسمه و اراده بسوی خدمت
او نماید و بآنکه فهم کردن مراد از اشارت و رد کردن جواب از لازم است زیرا که رسول
علیه السلام امر فرمود غما چنانچه گفته فقال دَعُمَا كَأَنَّكَ دَخَلْتُمَا ظَاهِرَ بَابَيْنِ
گفت رسول علیه السلام که بگذار آن هر دو موزه را زیرا که من در آوردم آن هر دو پای

خود را درین هردو موزه در حالیکه آنها پاک از حدت بودند فسیح علیه السلام بر سر آمد
 رسول علیه السلام بران هردو موزه و آنها را از پانی خود نکشید و مرا از طهارت
 در قول و طهارتین طهارت با کلمه شرعی است و تدبیر بهر دو عالم است
 و او وظایف هر دو موزه درین مسئله مخالفت بهر دو موزه کرده و گفته وقتیکه بر پای متوضی
 نزد پوشیدن موزه بجایسته حقیقه نباشد پس مسیح خفین از برای او جائز است
 و اگر نمیکنم و بعد از آن موزه را پوشد مسیح خفین از برای او و اینست زیرا که تیمم
 بهر دو موزه و رافع حدت نیست و درین مسئله اصح همراه جمهور مخالفت کرده
 و اگر متوضی هر دو پای خود را شست پس از آن موزه را پوشد بعد از آن وضو را
 بر باقی اعضا اتمام کرد پس مسیح خفین او را نزد امام شافعی مباح نیست و همچنان
 نزد انکسی که همراه او در وجوب ترتیب در اعضا وضو موافق است و همچنان
 نزد انکسی که او را در وجوب ترتیب موافق نیست زیرا که طهارت شرعی متجزی
 نمیشود لیکن صاحب دایره از حقیقه گفته که شرط جواز مسیح خفین پوشیدن آن بر
 بر طهارت کامل است و مرا از طهارت کامل در وقت حدت است نه در وقت لبس
 پس در همین صورت مذکوره وقتیکه متوضی وضو بعد از لبس خفین کامل کرد بعد از آن او
 محدث شد پس او را مسیح کردن بر موزه جائز است زیرا که او در وقت حدت بر طهارت
 کامل است و آنچه بعضی شاعرین گفته که این حدیث مبارک حجت است بر وی زیرا که طهارت
 قبل از لبس موزه شرط از برای جواز مسیح کردن و آنچه معلق بشرط باشد صحیح نمیشود مگر نزد وجود
 شرط و آن خود مسلم کرده که مراد طهارت کامل است پس آن بر حقیقه تمام نیست زیرا که خفیه
 قائل بمفهوم مخالف در تعلیق بشرط نیستند و اگر متوضی وضو یا ترتیب و یکپای خود را شست
 پس از آن یک پای موزه را پوشد پستری دایم را شست و موزه در آن پوشد پس نزد اکثر علماء او
 مسیح بر موزه روا نباشد و متینا ثوری جمیع کوفیان و در فی صاحب شافعی و مراد صاحب لکن این مندر و غیره
 او را جائز نیست اندر آنکه روی صاف است که او را در خفین داخل کرد در حالیکه آن دو پاک و بعضی وی تعرض کردند
 حکمی که مرتب است ایند باشد لیکن او را این قیاس ضعیف کرده از جهت آنکه احتمال مذکور باقی است باینکه لیکن
 که ضم کرده شود بلکه که دلاله میکند بر آنکه طهارت شرعی متجزی نیست ایند آن تعرض خودی میشود و
 خفین خاص وضو است و از مسیح غسل و مسامحه در اعضا با جواز عکاست و علم و با من و غیره

مسیح علیه السلام
 متوضی وضو
 مسیح علیه السلام

باب بیست در بیان آنکسی که وضو نکرده از گوشت بز و کوفته سفند و از تخان بر سبیل
الطریق و تخصیص بز گوشت شاید از آنجهت گرفته اند که مانند او آنچه کثرت از او باشد مندرج در
بر سبیل اولی شود و اما آنچه فوق از دوست پس شاید که او اشارت کرده بسوی استسنا
گوشت شتر از زبیر که آن کسی که او را از عموم چو از خاص کرده پس او را معطل به شدت و ستم
و چه او کرده لکن او را مقیده بطبیخیت نکرده و در وی دو معدیست نزد ستم اند و قول احمد
و ابن خزیمه و جز آنها از محدثین شافیه همان است و ابن تین که در احادیث باب ذکر سبوی
هرگز کیفیت و جواب او آنست که آن بر سبیل اولی دخل شده زیرا که کثرت وضو و از گوشت
بز و کوفته نکرده با وجود آنکه آن دسومه دارد پس عدم وضو و از سبوی بر سبیل اولی ثابت
شد یا شاید مؤلف اشارت کرده بسوی آنچه پیشی که در باب لاتی می آید و اصل
ابوبکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم لثما فله یقوضا و خورد حضرت ابوبکر صدیق و
حضرت عمر فاروق و حضرت عثمان ذی النورین که خوشنود با و خدای تعالی از آنها گوشت
را پس وضو نکرده و حضرت ابوبکر پس رالی قحافه پس عام پس عمر و پس کعب پس سعد پس تیر
پس زهرا است که همراه رسول خدا صلی الله علیه و سلم در مملقات میکند و او
خلیفه اول از برای رسول اکمل صدیق و رفیق از برای رسول شفیق بود و افضل مردمان
بعد از پیغمبران است و نام او عبد الله پس رالی قحافه است و نام پدر او عثمان است و کا و
ام الخیر و خیر صحر است و پدر او را در دو قرشی اند و در د مشرف با سلام بکنیت رسول
علیه السلام شده اند و گفته اند که چهار پشت در صحبت رسول علیه السلام ازال ابوبکر دخل
شده اند و آن مانند عبد الله پس اسماء دختر حضرت ابوبکر پس رالی قحافه است که جلای این چهار
کس از اصحاب کرام اند و همه از نسل یکدیگر اند و این رتبه ریفه از برای امدی از صحاب کبار
جز او بعینه نشده و او را از جهت کمال حسن مسمی با سم عتیق گردانید یا نه بخت آنکه او معقیق از
و اب از آنش و اولی خدای بود یا نه بخت آنکه نسب او خالص از شو ارب عیب بود و او
اول از جمیع مردمان اسلام بر رسول عالمیان آورد و او در راه این در مقام در صحبت رسول علیه
السلام بجهت از که شریفه بسوی مدینه مقدر نم کرد و در جمیع شاهان همراه رسول شاهان
حاضر بود و بعد از وفات آن سرور کائنات او والی خلافت در ولایات مدت دو سال
بحکم میزد متعال بود و او با نقضا آن مدت خلافت سن آن منبع رسالت را کامل کرد و بد پس

عمر او در حال وفات و انتقال شصت و سه سال بود و وفات او در سال میزدیم از هجرت
 رسول اکرم بود و در مسجد نبوی حضرت عمر فاروق بروی نماز جنازه کرد و در حجره حضرت
 عایشه صدیقینه و رسول مقبول صلی الله علیه و سلم دفن شد و این فخر عظیم از برای اوست
 و از وی احادیث رسول خدا صلی الله علیه و سلم بقدر یکصد و چهل و دو حدیث مروی
 شده که امام بخاری از جمله آن هفده حدیث آورده و این تعلیل حدیث از دوازده جهت
 آن بود که اول بعد از وفات رسول اکرم صلی الله علیه و سلم مشغول باصلاح امور اهل اسلام
 و تقبال اهل ردت بجهت تمام بود با وجود آنکه مدت حیات او بعد از وفات سرور کائنات
 قصیر بود و اگر نه او از جمیع اقوال و افعال احوال آن رسول با کمال واقف تر از جمیع اصحاب
 گرام بود زیرا که او از اول عهد نبوت آن منبع رسالت تا حین وفات او کامی از صحبت
 و رفاهت او جدا نشده و فضائل مناقب در احاطه بیان و تصویر او مان میگذشت لیکن بعضی
 از اینها در اینجا بیان نمائیم تا جماعه مسلمانان از دست نیندازند و این فقیر حافظ محمد احسن خط
 را در دو عاویض خود یاد نمائید حضرت جابر بن عبد الله گفت که رسول علیه السلام فرمود که ابو بکر از
 من است و من از پیش هر کس که دوست میدارد او را البته آنکس یقین یابان در بهشت
 باشد و از حضرت ابی هریره آمده که رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود که چون ابو بکر متولد شد
 ملائکه عظام بشارت پاکیکه مکتوب بود او دادند و حق سبحانه و تعالی بسوی بهشت عدن نظر کرد
 و گفت که مرا سوگند است بغزت و جلال خود که داخل نمیشود در تو مگر آن کسی که دوست
 دارد این فرزند مولود را که اشب از شکم مادر متولد شده و از حضرت انس آمده که رسول
 خدا صلی الله علیه و سلم فرمود که اگر وزن کرده شود ایمان ابو بکر صدیق با ایمان جمیع مؤمنان
 جز از پیغمبران بر آنکه ایمان او زیادتر است و سنگین باشد بر ایمان جمیع مؤمنان زیرا که از
 بهشت حضرت آدم علیه السلام احدی جز از پیغمبران پیرون نشده که آن بهتر از ابو بکر باشد
 و از حضرت عایشه صدیقینه آمده که ابو بکر بر رسول خدا صلی الله علیه و سلم در آمد پس رسول
 علیه السلام او را گفت انت عقیق احمد پس از جهان روزه نام او عقیق مشهور شد و از
 حضرت عبداللہ بن عمر آمده که رسول علیه السلام از برای حضرت ابو بکر فرموده که انت
 سائبی علی الحوض و صاحبی فی الغار و در حدیث صحیح آمده که رسول مختار از برای او در غار فرمود
 یا ابوبکر ما ظنک بائین الله و النبی و از حضرت علی کرم الله وجهه آمده که رسول خدا

DISTRICT : AMBALA

AMBALA-133201 STD CODE- 0171

Aggarwal Rice Mills

Hissar Road,
Ambala-133201 (Hr.)
Ph. 0171-2840477, 2530477
Contact Person: Ashok Gupta
Mobile: 09416020477

Ambala Rice Mills

Jain College Road,
Ambala-133201 (Hr.)
Ph. 0171-3091129
Contact Person: Tarlochan S.

Atma Rice Agro Foods

Hissar Road, Ambala - 133201 (Hr.)
Phone: 0171-3291913,
2840589, 2532049
Contact Person: Rajesh Bansal
Mobile: 098120-37725

Baljeet Agro Rice mill

Hissar Road,
Ambala - 133201 (Hr.)
Ph. 0171-2840601, 2532845
Contact Person: Rahul
Mobile: 094162-25656

Bhagat Rice Mills

Neneola Road,
Ambala - 133201 (Hr.)
Ph.: 0171-2855417
Contact Person: Ashok. K. Singla
Mob.: 098120-05217, 092156-45717

Bhagwati Rice Mills

Hissar Road,
Ambala-133201 (Hr.)
Ph.: 0171-2840480, 2531453,
2551298
Contact Person: Chander Gupta
Mobile: 098969-25155

Bharat & Company

Jain College Road,
Ambala - 133201 (Hr.)
Ph.: 0171-2890854, 2555284
Contact Person: Bharat Kumar
Mobile: 098963-00188

Gagan Rice Mill

Hissar Road, Ambala-133201 (Hr.)
Mobile: 09416020937

Ganeshi Rice Mill

Hissar Road, Ambala - 133201 (Hr.)
Ph.: 0171-6450465, 2519907
Sheller: 0171-2840625
Contact Person: Naresh Kumar
Mobile: 092158-28600

Gopal Agro Foods

Hissar Road, Ambala - 133201 (Hr.)
Ph.: 0171-2840629
Contact Person: Sunil Kumar

G.S. Agro Foods

Hissar Road,
Ambala - 133201 (Hr.)
Ph.: 0171-2840640, 2530398
Contact Person: Rajinder Kr.
Mobile: 098121-60001

Jay Vee Rice Mill

Hissar Road, Ambala - 133201 (Hr.)
Ph.: 0171-2515680, 2515681
2840501
Contact Person: Satpal Gupta
Mobile: 09416428920

Khosla Rice Mill

Circular Road,
Ambala - 133201 (Hr.)
Ph.: 0171-2518680, 2518132
Contact Person: Rajesh Khosla
Mobile: 098120-56822

Mahabir Rice & Dal Mill

Hissar Road, Ambala - 133201 (Hr.)
Ph.: 0171-2840680
C.P.: Dharam Pal Jain
Mobile: 094160-20590
Mohinder Jain
Mobile: 094160-28700

Mahesh Dal & Rice Mill

Hissar Road,
Ambala - 133201 (Hr.)
Ph.: 0171-2251871, 2515872
Contact Person: Jatinder Kumar
Mobile: 099920-20449

Mahindra Rice Mill

Vill. Matehdi, Ambala - 133201
Contact Person:
Mahinder K. Singla
Mobile: 098137-62017

Mittal Rice & General Industry

Hissar Road,
Ambala - 133201 (Hr.)
Ph.: 0171-2530232, 2550392
Contact Person: Rajinder Jain
Mobile: 098960-17301

Modern Rice Mill

Jain College Road,
Ambala - 133201 (Hr.)
Ph.: 0171-2518315, 3202929
Contact Person: Sukh Darshan
Mobile: 093555-02929

New Haryana Rice Mill

Ambala - 133201 (Hr.)
Ph.: 0171-2551094,
2519891-90, 2516551
Contact Person: Vikas Khosla

Raj Trading Company

Shahbad Road, Near Choupal
Restaurant, Ambala Cantt.-133201
Ph.: 0171-2642034
Contact Person: Raj Kumar

R.S. Rice Mill

Hissar Road, Ambala - 133201 (Hr.)
Ph.: 0171-2840579
Contact Person: Anil Kumar
Mobile: 098120-39951

Sahibdittamal Jiwandas Rice Mills

Vill. Seggi, Hissar Road,
Ambala - 133201 (Hr.)
Ph.: 0171-2532845, 2858138
Contact Person: Sandeep
Mobile: 094160-29045

Shankar Rice Mill

Jarol Road, Ambala - 133201 (Hr.)
Ph.: 0171-2777450
Contact Person: Brij Lal
Mobile: 094163-67757

Shiv Agro Industries

Neneola Road, Ambala - 133201 (Hr.)
Ph.: 0171-530058, 2840582
Contact Person:
Om Parkash Gupta
Mobile: 09896053458

Shiva Dal & Rice Mill

Layalpur Basti, Ambala -133201 (Hr.)
Ph.: 0171-2516950, 2516951
Contact Person: Arvind Kr.
Mobile: 094161-76278

Singla Rice Mills

Neneola Road, Ambala - 133201 (Hr.)
Ph.: 0171-2515782
Contact Person: Ashok K. Singla
Mobile: 098120-05217, 092156-45717

Suraj Rice Mill

Hissar Road, Ambala - 133201 (Hr.)
Ph.: 0171-2530780, 2534672
Contact Person: Naresh Mittal
Mobile: 098120-06684

Vardhman Rice Mill

Hissar Road, Ambala - 133201 (Hr.)
Ph.: 0171-3298900, 2299700
Contact Person: Manish Jain
Mobile: 09416028400

Ved Agro Industries

Hissar Road, Ambala - 133201 (Hr.)
Ph.: 0171-2515070, 2515072
Contact Person: Adarsh Kr.
Mobile: 098962-22999

Ved Parkash Anil Kumar

Circular Road, Ambala - 133201 (Hr.)
Ph.: 0171-2517221, 2517220
Contact Person: Vinod Kr.
Mobile: 093156-20118

BARARA-133201 STD CODE-01731

Aggarwal Agro Industries

Shahbad Barara Road,
P.O. Kambassi, Barara-133201
Distt. Ambala (Hr.)
Phone: 01731-284416, 816
Contact Person: Neeraj Goyal
Mobile: 09416024416

Attar Singh Manjit Singh Rice Mills

Anaj Mandi, Barara-133201
Distt. Ambala (Hr.)
Phone: 01731-283230
CP: Surjit Singh: 098963-19229

Bajrang Rice & General Mill

Barara Road, Barara-133201
Distt. Ambala (Hr.)
C.P. Ashwani Goel : 093161-94161

K.G. Rice Mill

Barara Shahabad Road,
Barara-133201 Distt. Ambala (Hr.)
Contact Person: Kanish Kumar
Mobile: 094161-16350

Maa Bhagwati Rice Mills

Near Sandhu Dharm Kanta,
Barara-133201 Distt. Ambala (Hr.)
Mobile: 098134-15227

Rajinder Pal & Company

Barara Sadhaura Road, Vill. Holi,
Barara-133201, Distt. Ambala (Hr.)
Ph: 01731-260051
CP: Ravinder Garg : 094160-23086

Oswal Rice Mills

Barara Shahabad Road,
Barara - 133201, Distt. Ambala (Hr.)
Contact Person: M.P. Sharma

GRT Overseas

Vill. Budon, P.O. Holi,
Barara Do Sadka Road,
Barara-133201, Distt. Ambala (Hr.)
Ph.: 01731-260051
CP: Ravinder Garg: 09416023086

Rama Rice Mill

Shahbad Barara Road,
Barara-133201, Distt. Ambala (Hr.)
Ph.: 01731-283007, 2830407
CP: Mohint Gambhir : 9416027007

CHOUDMAST PUR**Bhagat Rice Mills**

Neneola Road, Choudmastpur,
Distt. Ambala (Hr.)
Contact Person: Pardeep Kumar
Phone: 0171-2855417

Mahindra Rice & General Mills

Neneola Road, Choudmastpur,
Distt. Ambala (Hr.)
Ph. 0171-2855717
CP: Mahinder Pal: 098137-62017
Sachin Kumar : 098134-55617

MULLANA-133203 STD CODE - 01731

Ashoka Rice & General Mills

Near Anaj Mandi, Barara Road,
Mullana-133203, Distt. Ambala
Ph.: 01731-275209, 275228,
Resi.: 01731-275246
Contact Person: Sham Murari Ji
Mobile: 094663-27228

Bhriagu Rice Mills

Hema Majra Road, Mullana-133203
Distt. Ambala (Hr.)
Ph.: 01731-275277
Contact Person: Atul Mittal
Mobile: 094664-65277, 094664-12920

Divyamal Industries

Mullana-133203 Distt. Ambala (Hr.)
Phone: 01731-289392
Contact Person: Dinesh Kumar
Mobile: 094160-86499, 094163-67776

Gouravji Rice Mills

Mullana-133203 Distt. Ambala (Hr.)
Phone: 01731-275232
Contact Person: Monu

Nagpal Rice Mills

G.T. Road, Mullana-133203
Distt. Ambala (Hr.)
Ph.: 01731-275354
Contact Person: Lucky

Om Rice Mills

Mullana-133203 Distt. Ambala (Hr.)
Phone: 01731-275141
Contact Person: Subhash Kumar

Shankracharya Rice Mills

Hema Majra Road,
Mullana-133203 Distt. Ambala (Hr.)
Ph.: 01731-275383
Contact Person: Harminder Singh
Mobile: 098963-75342

صلی الله علیه و آله و سلم از برای حضرت ابی بکر فرمود که بدرستی مرا خدای تعالی ثواب ستمسان
 داد و منعت که با یاران همراه من از ابتدا غفلت حضرت آدم علیه السلام تا قیامت آورده
 اند و بدرستی که تو خدای تعالی ای بابکر داد و هست ثواب آنکسانی که از ابتدا
 بهشت من تا قیامت قیامت همراه من یاران آورده اند و از حضرت جبرائیل علیه السلام
 آید که رسول الله علیه و آله و سلم فرمود که چون در شب معراج مرا مهدی آسمان بردند
 و من و پروردگار خود ایستادم حق سبحانه جل شانده مرا فرمود که ای حبیب من مردم اهل
 زمین را بر کلام کسی که شش به شش بخنور مآدمی پس گفت من که ای پروردگار بر حضرت ابوبکر
 صدیق گذشتم پس حق تعالی فرمود که بدرستی او دوست تراز هیچ بنده ای پس از تو
 یسوی من هست پس وقتی که رجوع کردی پس او را از طرف من سلام بخوان و از سلیمان
 بن یسار آید که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که جمیع خصال حسنه سه صد و
 شصت فضیله اند پس فتنه حق تعالی به بنده از بنده دارده نیکی میکند پس خصلی از خصال
 در میان آن بنده مظهر میکند پس سبب آن یک فضیله او را در بهشت داخل میکند پس
 حضرت ابوبکر صدیق سوالی کرد و گفت یا رسول الله آیا چیزی از آن خصال در میان
 من موجود است پس رسول علیه السلام فرمود که در میان تو جمیع آن خصال متحقق اند
 و تو از جمیع اهل این نزد رب العالمین جز از انبیا و مرسلین بهتر هستی و در بهشت کرده
 شده که هر روز وفات حضرت ابوبکر رضی الله عنه کرده اند و در بهشت مقدسه بسیار
 شد مثل آن روزی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در وفات یافته بود و حضرت
 علی کرم الله وجهه بسر قه تمام کرد که آید و گفت که امروز خلافت نبوت منقطع شد و او
 فخرن صدق و صفاء معدن کرم و وفا و صاحب علم و حیا و کامل علم و سخا و صاحب قه
 قدسیه در علوم کیه و جبریه جامع کالات صوریه و مجهولیه فائز به خات علمیه و عظمه و جف
 بر احکام الهیه اصلیه و ترجمه فاضل در علوم عقلیه و نقلیه موصوفه باوصاف علمیه و معروف
 باخلاق سنیة منبع انوار بر یانیه انوار الیسی بود و آیات و احادیث در فضائل او بسیار
 و در هر چه از چنانچه از انبیا و مرسلین هیچ مبارک نخواهد آمد ان شاء الله تعالی آیت پیروی
 گفته که اجل کرد و در آنکه حق سبحانه جل شانده و جبریه الا حق الذی یوتی ما یشاء و یقرر
 تا آخر سوره مبارکه در شان حضرت ابوبکر نازل شد و چون بود و توفی فاضل تر شد

الهه نزد خدای تعالی زیر کمرش زیرا که حق سبحانه و تعالی فرموده ان اگر کرم غلبه کند
 انقیاد و طاعتی بیرون گوید که بر هر کسی حضرت ابوبکر صلی الله علیه و آله در راه خدا شهادت
 کرد که ان هفت نفر را کفار بدکردار در راه پروردگار خدای بیکدیگر و در پیش حق تعالی آید که
 و پیغمبرانشی تا آخر سوره مبارکه در شان او نازل کرد و حضرت علی کرم الله وجهه در
 تفسیر قول حق سبحانه و آله فی بار بالصدق و صدق به غیرمود که مراد از قول او
 الذی بار بالصدق محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم است و مراد از قول او و صدق به حضرت
 ابوبکر صدیق است این عساکر از ابن عیینه روایت کرده که حق تعالی از جمیع مسلمانان
 را جز از ابوبکر صدیق و حق رسول خدا صلی الله علیه و سلم عتاب کرد و او را تنها از
 عتاب بیرون کرد و پسر خواند ابن عیینه آید که میفرماید لا تمضوه فقد نصر الله و آخر خبر
 الدین کفر و الکفر فی الشیخ ازینها فی القاری فیقول لیسوا وجه لا یخون ان الله یمننا ما آخر
 و از همین آیت که میفرماید علماء را یمنین و فضلا کالمین گفته اند که هر کس از وصیت حضرت ابوبکر
 بعد حق منکر شود پس آن کس با جماع علماء کافر است بخلاف سایر صحابه که منکر صحبت
 آنها مبتدع است و کافر نیست اما احادیث مناقب او بسیارند چنانکه حضرت ابوبکر
 را در او روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود که طلح نکرد اقباب
 جهان تاب و غروب نکرد او و چنانکه بعد از پیغمبر آن که آن کس بهتر از حضرت ابوبکر
 بکبر باشد یعنی حضرت ابوبکر بعد از پیغمبر ان از جمیع مردمان افضل است و از حضرت
 عایشه صدیقه آمده که چون رسول اکرم صلی الله علیه و سلم در شب بخراج سیر کرد اندید شد
 بسوی بیت المقدس و آسمان پس جاوید مشرکان نزد حضرت ابوبکر آمدند و گفتند که
 صاحب تو زعم میکند که ان شب او را میر کرد اندید شده بسوی بیت المقدس آسمان و غیره
 آنجا مشرکان ازین قول آن بود که اتفاقا حضرت ابوبکر صدیق از رسول شفیق
 بر کرد و پس حضرت ابوبکر در جواب آنها گفت که آیا صاحب من این سخن گفته است
 گفتند آری پس حضرت ابوبکر صدیق گفت که سوگند نیست مرا بان خدای که خالق جمیع
 مخلوقات است که هر آینه صاحب من راست گفته زیرا که منی او را راست گوید اتم
 بخیر که در تر ازین سخن باشد که او را راست میگویند و منی او را
 صدق دل و در راست گوید اتم پس او را همان روز مخصوص با سه صدق و صدق

و در حدیث حضرت ابی هریره آمده که چون رسول الله صلی الله علیه و آله در شب سحران بکای ذی
الحویلی حاضر گردید پس بدحضرت ابوبکر گفت که ای عزیز من در عید من در عید من در عید من
مرخصه یقینا که این روز در پیش حضرت عزیز من است که تعذیبی میکند ترا و بگویم که او صدیق است
و در بعضی کتب معتبره آورده که چون رسول الله صلی الله علیه و آله در روز عید از حضور باز آمد و سلام کرد و عرض
نمود که ای برادر دگر من قوم من درین تقدیر مرخصه یقینا که این روز در پیش حضرت عزیز من است که تعذیبی میکند ترا و بگویم که او صدیق است
که تعذیبی میکند ترا و بگویم که او صدیق است که این روز در پیش حضرت عزیز من است که تعذیبی میکند ترا و بگویم که او صدیق است
و در وجه سوم که میفرماید که اسم صدیق از برای او از اسمان نازل شده و از حضرت ابی هریره
آمده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که هیچکس با احسان نکرده بود مگر با اینان مگر با شما
و مجازات او نمودیم ما سواد ای ابی بکر از جهت آنکه از برای او بر ایمان انعام و احسان است
که حتی سجدان جل شانهد در روز جزا و در امکافات خواهد کرد و مالی هیچکس بمن نفع نرساند
آنچه مال ابی بکر بمن نفع رساند و اگر من دوست و خلیل جز از رب علیل میگردم هر آینه ابوبکر
را دوست و خلیل میگردم گاه باشد که صاحب شهادت دوست غدا خلیل است و مردار و احباب
ذات مبارک خود کرد و نیز از حضرت ابی هریره آمده که روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله
فرمود که کیست از شما که امروز روزی طلب رضا از خدای تعالی کند و بگوید که باشد حضرت
ابوبکر گفت که یا رسول الله امروز من روزی نگاه کردم باز رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که کیست
از شما که امروز برادر و مسلمان جنازه کرده باشد حضرت ابوبکر گفت که یا رسول الله من امروز
جنازه بر مسلمان کردم باز رسول محمد فرمود که کیست از شما که امروز مسکین را از جمله مسکینان
طعام داده باشد حضرت ابوبکر گفت که یا رسول الله من امروز مسکین را طعام دادم باز رسول
محمد فرمود که کیست از شما که امروز بیماری را بر سیده باشد حضرت ابوبکر گفت که یا رسول
الله امروز من بیماری را بر سیدم پس رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که این چهار خصله در هیچ کسی
بیک فرجمع نمی شوند مگر آنکس البت در بهشت داخل خواهد شد و در روایت حضرت انس
آمده که رسول الله صلی الله علیه و آله از برای ابی بکر فرمود که در بهشت تو بهشت و نیز از حضرت
ابی هریره آمده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که در شب معراج من بر پنج آسمانی
نگاه داشتم مگر نوشته یافتیم من نام خود را در لوحی از لوح علی و سلم و نهال بودم ابوبکر را و از
سید بن طاووس نیز آمده که نزد رسول مجبور آید که بگوید یا ایها النضر النضر تا آخر خوانده شد

پس حضرت ابو بکر گفت که این خطب بسیار خوش است پس رسول خدا صلی الله علیه و سلم
فرمود که که آگاه باش ای ابابکر که باو شاه یعنی این کلام را از برای تو نزد موت تو بخوانم
گفت و از عبد الله بن زبیر آمده که چون قول حق جل و علی شانه زد و او را گفتند ایاهم ان اقلوا
انفسکم و آخرتوا من و یاکرم با فعلوه الا قلیل منهم نازل شد ابو بکر گفت که یا رسول الله
اگر تو مرا مرغرمای که من جان خود را بکشم و قتل نامم هرگز نه الحال فی الفور جان خود را
می بکشم رسول علیه السلام فرمود که راست گفتی تو ای ابابکر و از حضرت الش آمده که
رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود که جب ابی بکر و شکر او واجب است بر هر کسی که از
امت من است و از حضرت عمر فاروق آمده که روزی رسول خدا صلی الله علیه و سلم میایند
امر بصدقه داد و فرمود در آن وقت نزد من مال بود پس گفتم من در دل خود که مروان
من بهقت بر حضرت ابی بکر مینمایم اگر کاهی من بهقت مینمایم از و در عمل از اعمال صالحین
آنوقت امر و راست پس آورد من نصف مال خود را و نصف او را نه برای عیال خود که داشتم
پس رسول علیه السلام مرا فرمود که ای عمر چه چیز از برای عیال خود که داشتی پس گفتم من که مثل
این معتقد از مال از برای عیال که داشتم و از و حضرت ابو بکر که چنانچه نزد او بود پس رسول
خدا صلی الله علیه و سلم فرمود که ای ابابکر چه چیز از برای عیال که داشتی گفت یا رسول الله خدا
تعالی و رسول او را که داشتم پس رسول علیه السلام فرمود که فرق میان شما در تبه رفیع
نزد خدای تعالی مانند آن فرق است که میان دو قول شماست است حضرت عمر میگوید
پس من در دل خود گفتم که من هرگز در هیچ عملی از اعمال صالحه مسابقه بر حضرت ابی بکر کرده
نیست و نه و از عبد الله بن عمر و بن عاصم آمده که شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و سلم
که میگوید حضرت جبریل از جانب رب علیل بر من آمد و گفت که یا محمد خدا فی تعالی امر میفرماید
بأنک و هر کار هر امر ابی بکر طلب مشورت کرده باش که رای و صواب است و آن ابی سعید
خدری آمده که رسول تخلیه صلوة و سلام فرمود که هیچ پیغمبری از پیغمبران نیست مگر از برای
نمود و وزیر از اهل آسمان و دو وزیر از اهل زمین میباشد خدا و دو وزیر من از اهل آسمان
پس جبریل و میکائیل اند و وزیر من از اهل زمین پس ابوبکر و عمر است و از عمر ابن ابی سلمه
آمده که فرمود و ای من رسول خدا صلی الله علیه و سلم که ای عمار الحال بخت جبرئیل نزد
من آمد پس گفتم من از برای او که ای جبرئیل مرا مریت کن و حال من در خطاب که در آسمان

بیان کرده می شود پس چهره یل گفت یا محمد اگر من ترا حدیث کنم فضا علی عمر که در اسمان
 انداخته دار آن در می که حضرت نوح علیه السلام در قوم خود در تک کرده که آن احد و پنجاه
 سال است هرگز نام نمی شود فضا علی عمر بن خطاب و صحیح ائمه که یک حسنه از حسنات
 الی بکر است و حضرت عمر رضی الله عنه می گفت که هر آنکه یک شب و یک روز ازانی بکر بهتر از نایاب
 عمر غرض است اما شب و پس است که رسول خدا صلی الله علیه و سلم چون از کعبه شریف بیرون
 شد پس در شب بیرون شد و همراه او رفیق ابو بکر صدیق بود پس ابو بکر گاهی پیش از رسول
 اکرم می رفت و گاهی دنباله او و گاهی جانب راست او و گاهی جانب چپ او پس رسول
 علیه السلام از برای او گفت که ای ابابکر این چه کار است که تو می کنی گفت یا رسول الله یاد
 میکنم ز صد را پس میباشم من جانب پیش از تو و یاد میکنم طایفه از جانب پس پس میباشم
 من جانب پس تو و گاه از آمدن دشمن بر تو از جانب راست میترسم پس میباشم من جانب
 راست از تو و گاه از از جانب چپ میترسم پس من بجانب چپ میید و هم حاصل آنکه او در
 هر جانب جان خود را فدای رسول مقبول میکرد حضرت عمر گفت پس و ان شد رسول خدا
 صلی الله علیه و سلم در آن شب بر اطراف انکشتانی پای مبارک خود تا آنکه هر دو پای
 مبارک او برهنه شدند چون ابو بکر دید که هر دو پای مبارک او برهنه شدند پس او در پشت
 رسول خدا صلی الله علیه و سلم را بر هر دو شان خود تا او را بفراوانه ثور آورد پس او را از شانه
 خود فرو آورد و باز او را گفت که یا رسول الله که سوگند هستم تا بان خدا می تعالی که ترا
 بعبودت کرده که جان مبارک خود را در غار داخل نمکنی تا آنکه اول من در او داخل شوم
 پس اگر در و چیزی از موزیات باشد پس اول من نازل شود و اول مرا پیش و آثار برسان
 پس او در غار درآمد و در آنجا چیزی را از منس موقوفیت ندید پس او را بر پشت رسول خدا
 صلی الله علیه و سلم زد و او را در غار آورد و بود در آن غار سوراخهای بسیار که حاجی فرود
 از برای بار بود پس ابو بکر رسید از آنکه باشد در آن سوراخ چیزی که رسول خدا صلی الله
 علیه و سلم را از آن ساند پس چادر پیش قیمت خود را پاره کرد و دهن آنرا در آنجا گذارد
 و بعد از تمامی آن چادر و سوراخ باقی ماند پس ابو بکر هر دو قدم خود را بان برد و سوراخ
 نقیمه را در و چون رسول مختار در آن غار داخل شد پس از حسب انجا بسیار بر ترا توی
 آن بابر نر که از خواب کرده مار با شریک کرد و ندان که پیشش خود بر پای ابو بکر می زدند

و او هرگز از جای خود نشو و نشوید تا در کلام رسول علیه السلام صلوات الله علیه و لیکن بقیه ای
 بیشتر است اشک فرودان از چشمش نوری روان شد و بی اختیار اشکی بر رسول خدا افتاد پس
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم بیدار شد چون او را گریان دید پس زود از پرسید و گفت
 که چه حال تو است ای ابوبکر پس او گفت یا رسول الله ما را باره ازین موراجعاتش زده اند
 فرمود که ترا که هم جانشین زده اند پس آنچه ما را ابوبکر بان چه بشارتشان داد پس رسول
 علیه السلام آب از دهن مبارک خود دران جامه انداخت پس در دامن او ریخت و فرمود
 چون کفار بد کردار بر دهن آنکار رسیدند و پای آنها بخفت ابوبکر محسوس شد پس حضرت
 ابوبکر گفت که یا رسول الله اگر کافران بجای پای خود بینند الهه یا این را خواهند دید رسول
 علیه السلام فرمود یا ابوبکر فاطمک یا شین الله ما لهما چنانچه حق خیمه در قرآن محمد فرمود
 (و یقول لصاحبه لا تحزن ان الله معنا و آکار و زو او پس آن روزی است که رسول خدا
 صلی الله علیه و سلم چون انتقال از دار فناء بدار بقا کرد پس عرب مرتد شدند و گفتند
 که نماز میگذاردیم و زکوة میدادیم پس ابوبکر گفت که مرا سوگند بخدا ای تعالی است که اگر
 مرا یک بزغال ماده منع کردند که آن را در وقت رسول خدا صلی الله علیه و سلم
 میدادند بر آئینه البیت من همراه آنها چنگ و جدال خواهم کرد و آنها را می کشتم حضرت عمر
 میگوید که گفتم من از برای حضرت ابی بکر که می خلیفه رسول خدا صلی الله علیه و سلم زنی
 حقن همراه مردمان که در شش همراه آنها دین زمان بکار نیست پس ابوبکر مرا گفت
 که اگر بجا بیت جوان مرد و دلاوری و الحال در سلام سست و ضعیف شدی
 باز گفتم من که ای خلیفه رسول خدا بد رستی که آیا رسول خدا صلی الله علیه و سلم نموده
 که امرت ان اتاقل الناس حتی یقولوا لا اله الا الله فاذا اتاقلوا حصموا منی و ما بهم و ما لهم الا
 بخی الاسلام و حسابهم علی الله پس حضرت ابوبکر گفت که آری این قول حق است
 رسول علیه السلام او را فرموده لیکن در ضمن آن الا بخی الاسلام فرموده و ای عمر
 شک نیست که زکوة از حق اسلام است حضرت عمر میگوید پس من به تحقیق
 شناختم من که بد رستی خدا فی تعالی میداد ابوبکر را بر اسرار حق
 منشرح ساخته چون ابوبکر استقامت تمام بردین رسول علیه السلام کرد
 پس باز دین را بر سر نهی قرار داد و که در عهد رسول علیه السلام زبان قرآن بود

و رویت کرده است زین با سنا و خود در کتاب خود که سنی است بتعالی عرض تماموا لی
 فرشی که حضرت ابوهریره گفت که روزی جمع شدند مهاجران و انصار بکعبه رسول خدا
 پس حضرت ابو بکر از برای آن خیرش گفت که مرا هم کنند است باینکه که با رسول خدا من کامی
 مانند مشرکان سجده از برای نبی از زبان خودم و بودم من در زبان جهل و ضلال که عمر بن خطاب
 و چنان سال بود که پدر من ابو قحافه دست من رفت و مرا بجای تیان همراه خود برد چون
 بحضورتی از تیان رسیدیم پدر من بمن گفت که ای فرزند دل بند من خدای بلند از ترا
 تو هست پس از برای او سجده بر سبیل تعظیم و تکریم بجا آورد پدر من مراد را آنجا نهاد گشته
 از آنجا در گذشت پس من بسوی آن بت بر سبیل سرخه نزدیک شدم پس گفتم من او را
 که بدرستی من گشتم طعام ده مرا و شنیدم آب ده مرا پس مرا هیچ جواب از آن کلام
 و خطاب نداد پس گفتم که من بر مندهم مرا لباس ده پس هیچ جواب نیز از آن خطاب نداد و بعد
 از آن سنگی را از سنگها بدست خود در همان جا گرفتم و گفتم که من این سنگ بر تو می اندازم پس
 اگر تو ندانی و جان خود را نگاه کرده میتوانی پس نهادار پس مرا ازین سخن خیر جواب داد
 پس من آن سنگ بدست خود بردم و آن سنگ بر روی زدم پس او بر روی
 خود افتاد بعد از آن پدر من آمد چون این حال را دید گفت که این چه چیز است ای فرزند
 دل بند من گفتم این آنچه نیست که می بینی پس پدر من مرا پیش مادر من برد و بر سر او تمام قصه
 مذکور را بیان کرد پس مادر من به پدر من گفت که بگذار این پسر خود را و او هیچ غرضی
 مکن از چرت آنکه این همان چیزی است که حق تعالی بمن قبل ازین مناجات کرده بود چون
 این سخن را از مادر خود بگوش خود شنیدم پس گفتم که ای مادر من آن که من چه چیز است که
 حق تعالی قبور از و خلوت کرده بود مادر من بمن گفت که ای فرزند چون در دنیا دیدن تو
 مرا در شب گرفت و در آن وقت احدی نزد من نبود پس شنیدم من با شفی را که میگوید
 شمس یا امه الله علی تحقیق یا نبشری یا لولد العقیق یا اسمہ فی سما و ارض
 محمد صاحب و رفیق ابوهریره گفت چون کلام ابو بکر نزد آن خیر البشر تمام شد بر
 رسول میل آمد و گفت که یا رسول الله هر چه ابو بکر گفته است و جزا در سینه خود
 آورده که حضرت علی کرم الله وجهه روزی از برای مردمان گفت که خبر دهید مرا که کدام
 کس از شما در شفاعت و جراته فائز تر است پس مردم گفتند که اکمل تو نبی حضرت علی کرم

آمد و هر که گفت که من بپوشم و مقابله نکردم مگر استقامت خود را از او گرفتم
 و بیک شام خود دیدم که آمد امس در باب شجاعه از منج اهل بیت فائق تر است
 مردم گفتند که بایان نیندایم که آن که امس است پس حضرت علی کرم الله وجهه گفت
 که امس از بکر است چون روز غزو بدر شد بایان از پی رسول خدا صلی الله علیه
 و سلم درین عیش میباشند و بپوشی از مشرکان بسوی او میل میکند و اگر احدی از آنها
 بسوی او میل کند بپوش آن کس را و دفع نماید پس سوگند است مرا آن خدا نیکو را فریده
 است که بپوشی از بایان و والی و شهید از برای این کار بخرازی بگرشند در حالیکه او بشهر
 خود را از نیام پیرون کرده و کشیده بر سر مبارک رسول خدا صلی الله علیه و سلم بنیاد
 بر نهی که بپوشی از مشرکان بسوی رسول عالمیان میل قصد اید او نیکو دگر حضرت ابو بکر
 میادرت و مسابقه بسوی او میکرد و او را از رسول مقبول دفع مینمود پس کامل در شجاعت
 از منج مردم است باز حضرت علی گفت که من بپوشم خود دیدم که جماعه قریش رسول
 خدا صلی الله علیه و سلم را گرفته بودند و یکی از آنها او را میکوفت و دیگری او را شور و صد
 نمیداد و آن جماعه او را میکشیدند که تو انگبسیستی که ندایان بسپار را یک خدا کرد اندیدی
 پس بپوشی از بایان بخرازی بگرشند یک رسول عالمیان نشد پس ابو بکر شرفیج کرد که یکی را
 از کافران میزند و دیگری را میکوبد و دیگری صدمه میدهد در حالیکه میبخت و یکم اتقون
 رجلا ان یقول بی الله تا آنکه رسول مختار را از شر کفار بدر کردار خلاص گردانید بعد از آن
 حضرت علی چادر خود را بلند کرد پس گریه کرد تا آنکه ریش او تر شد پشتر گفت که ای مردمان ایها
 مؤمن اهل فرعون بهتر است یا ابو بکر پس آن گروه خاموش شدند و گفت که شما من جواب
 نداید پس سوگند است مرا بخدا تعالی که هر یک از شما که از این بگره بهتر از منج عزمین آل فرعون
 است زیرا که بومردمی بود که بایان خود را پوشیده کرد و ابو بکر بایان خود را آشکارا کرد
 و این داود و زاری خضر آورده که ابو بکر مناجات حضرت جبرئیل را همراه رسول جمیل می شنید
 و این سبب گفته که ابو بکر در پیش رسول شریف را برای رسول بشیر بود که در جمیع امور همراه او بود
 مقبول شاوره میکرد و آثانی رسول علیه السلام در بایان و اسلام بود و بانی او در حار و
 او در عیش و نوز در بایان او و در خود رسول علیه السلام بپوشی را بر و مقدم نمیکرد و از

و از منج
 و از منج
 و از منج

امام حسن بن حضرت علی آمد که چون وفات ابو بکر نزدیک شد پس از پدری و دختر خود عارف
 صدیق گفت که ای عایشه نظر کن بسوی شتر را بنده که مایان از شیر او میخوردیم و بسوی
 کاسه که مایان نان را با دویم رنگ میگردیم و بسوی کلیمی که مایان او را در شب میپوشیدیم
 پس آن همه را رد کنی بسوی حضرت عمر زیرا که مایان آن اشیا در وقت ولادت
 امیر مسلمانان نفع میکردیم چون آن ولایت از مایان بموت من منقطع شد پس آن اشیا را
 را بسوی دالی امور مسلمانان واپس بدهی چون ابابکر وفات شد حضرت عایشه صدیق
 آن اشیا را بخیرت عمر فاروق فرستاد حضرت عمر فاروق گفت که رحمت خداست
 ترا ای ابابکر که در ریج انداختی خلیفه را که بعد از تو می آید و این عمر گفته که سبب موت
 ابی بکر وفات رسول خدا صلی الله علیه و سلم بود که از سبب وفات رسول مختار غم و اندوه
 بسیار میکرد پس جسم او همیشه ناقص می شد تا آنکه او وفات یافت و از این شهاب
 صیحه شد که حضرت ابو بکر دمارش پس گرفته هر دو در یکجا خیزد و خوردند که آن حریره را کسی
 ز برای حضرت ابی بکر میفرستاده بود پس عارف از برای حضرت ابی بکر گفت که ای
 خلیفه رسول خدا صلی الله علیه و سلم دست خود را از زمین حریره بردار که ما را سوگند است
 بخدای لایزال که درین حریره هر آینه ز هر یک سال است و من و تو در یک روز می میریم پس
 حضرت ابو بکر دست خود را از آن حریره برداشت پس آن هر دو همیشه علیل و مریض بودند
 چون یک سال از آن روز تمام شد آن هر دو در یک روز وفات شدند و بعضی گفته اند
 که سبب موت ابی بکر آن بود که زهر مار که او را در غار نیش زده بود پان صاحب خانه
 شد و بسبب آن وفات یافت و واقعی و حاکم از حضرت عایشه صدیق آردند که حضرت
 عایشه صدیق گفت که اول ابتدا مرض ابی بکر آن بود که او در روز دوشنبه در
 وقتی که هفت روز از شهر حواد الاخر که نشسته بود غسل بضم فین میبرد و آن روز
 سرد بود پس در شب پانزده روز تپ کرد که بسوی نماز میخوانی شد و در سال
 پنجاهم بر دوش شنبه در وقتی که هشت روز از شهر حواد الاخر مانده بودند وفات
 یافت و عمر او در آن حال شصت و سه سال بود و حضرت عمر فاروق بر دوش
 نماز خواند کرد تا آمد و انابه را چون و فضائل و مناقب حضرت ابی بکر
 بسیار در بی شمارند و حال اهلین مقدار گفتاری کنیم پس همانند بی شمارند بحکم متجمع

یعنی وضو کنید از خود بدن آن چیزی که رسیده باشد و آتش پس گویا زهری میداد
 که حدیث وضو از مائمه نازمانه از برای احادیث اباحت است زیرا که اباحت سابق
 بود و اعتراض کرده شده بر وجه حدیث حضرت جابر که گفت کان غیر الامرین من سوا
 الله صلی الله علیه وسلم ترک الوضوء مما مست النار و مراد بامر در اینجا نشان و قصه هست
 نه متعایل نبی و این لفظ مختصر از حدیثی است که مشهور از جابر است در قصه زن و لفظ او چنان
 است که صنعت النبئی صلی الله علیه وسلم شاة فاکل منها ثم توضأ و صلی الظهر ثم اکل منها
 و صلی العصر و لم يتوضأ و پس احتمال دارد که این قصه شاید که پیش از امر آنحضرت صلی الله علیه
 و سلم بوضو کردن از آنچه او آتش رسیده باشد واقع شده است و شاید که وضو آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم از برای نماز ظهر از طریق آن حدیث واقع شده باشد نه از سبب خوردن
 گوشت بز و پیهی از عثمان داری حکایت کرده که هرگاه احادیث نبویه درین باب مختلف
 شده اند در ارجح از آنها معلوم نشد پس نظر کردیم مایان بسوی آنحضری که خلفا را شدين
 بعد از رسول خدا صلی الله علیه و سلم بان عمل کرده اند پس ترجیح دادیم مایان بعمل آنها
 آن جانب را که ایشان بان عمل کردند و نووی همین سخن را پسند کرده و همین معلوم
 شد و وجه تمیز مؤلف این باب با ثری که منقول از خلفا را شدين بوده و نووی گفته
 که اختلاف درین باب معروف و مشهور در میان اصحاب بکار و تابعین اختیار بود
 پستراحمار بران مقرر شد که وضو از آنچه او آتش نباشد نیست مگر آنچه استننا
 او مقدم شده که آن گوشت شتر است و حقیقه گفته اند که وضو در حدیث حضرت
 ابی هریره که رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود: **تَوَضَّأُوا مِمَّا مَسَّتِ النَّارُ** مجبول بر وضو
 لغوی است که آن شستن دهن است یا آنکه مراد وضو شرعی است و امر از برای
 استجاب است نه وجوب و استدللال کرده است امام بخاری باین حدیث نبوی
 بر آنکه امر بقدیم طعام شام بر نماز مختص بغیر امام است و بر آنکه بر بدن گوشت بکار دجاست
 و آنکه حدیث در زهد او آمده ضعیف است و بر تقدیر صحت آن حدیث میگوئیم که آن ضعیف
 مخصوص بجالسی است که حاجه داعی بسوی او نباشد چنانچه اجماع از برای استبکار
 این کار میکنند و از حدیث مبارک معلوم شد که شهادت بر فنی و قتی که آن محصور
 باشد مقبول است و الله تعالی اعلم **باب** **مَنْ مَقْبُولٌ مِنَ التَّبَوُّقِ وَصَلَّى**

بَابُ مَنْ مَقْبُولٌ
 مِنَ التَّبَوُّقِ وَصَلَّى

و گفته شد باینکه در بیان آن کسی که مضغه کرد در خوردن طعام نماز خواندن و وضو نکرد و آودوی گفته شد سوتن آورد بجهت یا بجوی برهنه یعنی بی پوست که بریان باشد حد شنا عبد الله بن یوسف نا مالک عن یحیی بن سعید عن کثیر بن یضم با موعده و فتح شین معیضه مصفر بن یسار ضد بین مولی بنی حارثه که آن بشیر مولای انبرای بنی مازنه بود و او شنج کبیر و فقیه مدنی مابنی بود که اگر اصحاب کرام را یافته بود آن سؤید بن النعمان اخیر که بدرستی سؤید پدر نعمان خبر داد بشیر را و سؤید بضم سین جمله و فقه و او و سکون یا تختانیه است و نعمان بضم نون و سکون بین جمله است و آن سؤید انصاری اسی مدنی است و او از اصحاب بیعه رضوان است که از وفات امام حدیث از رسول علیه الصلو و السلام مروی شده و از آن جمله امام بخاری همین یک حدیث آورده که خرج مع رسول الله علیه و سلم و استقامت عام حجه که بر استیوید بیرون آمدند و رسول خدا صلی الله علیه و سلم در سال جنگ خیبر و جبر بنی فاحه و سکون یا تختانیه در فتح یاب و برا و جمله نام شهر است مشهور که بر چهار منزل از مدینه مقدسه بسوی ناحیه شام واقع شده و آن غزو در سال هفتم از هجرت رسول اکرم واقع شده بود حتی که از آنکه احوال آنجا و توفیق که شد از مسلمانان و رسیدند بصحبها بفتح صاد جمله و بیاموده و بعد از آنکه می آید از مدینه و آن صبا و کافی است نزدیک تر از خیبر یا جانی است است تر از خیبر در طریقه نزدیک مدینه مقدسه است و مؤلف در جای دیگر بیان کرده که این زیادت از طریق سلیمان پسربلال از نجیبی است فصل العاصم پس نماند که در عمر را غایب از کوفه و پس ترطلب کرد و توشهها را از جمیع یاران خود آرد و جمع زاد است و ازین معلوم شد که اتباع رفیقان در سفر بر توشه امر متحسن است اگر چه بعضی از آنها بسیار خوار باشند و ایضا معلوم شد که بردشتن توشهها در سفر با مشغول است و این در توکل خلل نمیکند و مطلب ازین است تا طاهر کرده که ازیرا امام باقر است آنکه محمد بن را که در آنکه طعام را نزد قلت ابو بیرون گفته و مردمان صاحب حاجت بیج کنند و نیز از برای امام حاضر است که از اهل عسک خود توشهها جمع نماید تا آنکه برسد از آن توشهها آن کسی را که توشه ندارد و فقه و توشه و آنکه بالسویق پس آورده نشد رسول قبول نمکرمه نعمان فاکم و فخر بنی پس امر کردن سوتن

و گفته شد باینکه در بیان آن کسی که مضغه کرد در خوردن طعام نماز خواندن و وضو نکرد و آودوی گفته شد سوتن آورد بجهت یا بجوی برهنه یعنی بی پوست که بریان باشد حد شنا عبد الله بن یوسف نا مالک عن یحیی بن سعید عن کثیر بن یضم با موعده و فتح شین معیضه مصفر بن یسار ضد بین مولی بنی حارثه که آن بشیر مولای انبرای بنی مازنه بود و او شنج کبیر و فقیه مدنی مابنی بود که اگر اصحاب کرام را یافته بود آن سؤید بن النعمان اخیر که بدرستی سؤید پدر نعمان خبر داد بشیر را و سؤید بضم سین جمله و فقه و او و سکون یا تختانیه است و نعمان بضم نون و سکون بین جمله است و آن سؤید انصاری اسی مدنی است و او از اصحاب بیعه رضوان است که از وفات امام حدیث از رسول علیه الصلو و السلام مروی شده و از آن جمله امام بخاری همین یک حدیث آورده که خرج مع رسول الله علیه و سلم و استقامت عام حجه که بر استیوید بیرون آمدند و رسول خدا صلی الله علیه و سلم در سال جنگ خیبر و جبر بنی فاحه و سکون یا تختانیه در فتح یاب و برا و جمله نام شهر است مشهور که بر چهار منزل از مدینه مقدسه بسوی ناحیه شام واقع شده و آن غزو در سال هفتم از هجرت رسول اکرم واقع شده بود حتی که از آنکه احوال آنجا و توفیق که شد از مسلمانان و رسیدند بصحبها بفتح صاد جمله و بیاموده و بعد از آنکه می آید از مدینه و آن صبا و کافی است نزدیک تر از خیبر یا جانی است است تر از خیبر در طریقه نزدیک مدینه مقدسه است و مؤلف در جای دیگر بیان کرده که این زیادت از طریق سلیمان پسربلال از نجیبی است فصل العاصم پس نماند که در عمر را غایب از کوفه و پس ترطلب کرد و توشهها را از جمیع یاران خود آرد و جمع زاد است و ازین معلوم شد که اتباع رفیقان در سفر بر توشه امر متحسن است اگر چه بعضی از آنها بسیار خوار باشند و ایضا معلوم شد که بردشتن توشهها در سفر با مشغول است و این در توکل خلل نمیکند و مطلب ازین است تا طاهر کرده که ازیرا امام باقر است آنکه محمد بن را که در آنکه طعام را نزد قلت ابو بیرون گفته و مردمان صاحب حاجت بیج کنند و نیز از برای امام حاضر است که از اهل عسک خود توشهها جمع نماید تا آنکه برسد از آن توشهها آن کسی را که توشه ندارد و فقه و توشه و آنکه بالسویق پس آورده نشد رسول قبول نمکرمه نعمان فاکم و فخر بنی پس امر کردن سوتن

و عمر باشد یعنی اذان دو حد است عمل کرده باشد پس آن چته است بر آنکه حق در آن
 چیزی است که آنها عمل بآن چیز کردند و آنرا می گفته که بود که محمول که وضو میکرد
 از آنچه تشاور او را مس کرده باشد پس روزی عطاء همراه او طلاق است کرده و او را
 گفت که حضرت ابو بکر صدیق رضی الله تعالی عنه گوشت شامه خورد و بعد از آن نماز
 کرد و وضو تازه نکرد چون محمول این را از عطاء شنید پس او وضو کرد و آنرا بخور
 او را آتش مس کرده باشد ترک کرد و گفت شد از برای او که چرا محال وضو از دو
 ترک کردی پس گفت که هر آینه حضرت ابو بکر را اذان از آسمان بسوی زمین
 بسیار دوست است از آنکه مخالفت کند و رسول خدا صلی الله علیه و سلم را در
 قولی از اقوال یا در فعلی از افعال و بعضی علماء بسوی آن فریبند که مراد وضو
 در قول او تَوَضَّؤْا مَاسَمَةً النَّارِ شِسْتَن دَسْت است و این قول از آنها بلامانع
 بر آن میکنند که آنها با شیخ منقول از سلف علم اندک دارند زیرا که تاریخ سلف
 در ایجاب وضو از آنچه او را آتش مس کرده باشد مشهور است و کجادی گفته
 که دلیل عقلی در وی آن است که خوردن آن شیئی پیش از تاثیر آتش در ناقض از برای
 وضو نیست پس همچنان خوردن پس از تاثیر آتش در وضو ناقض نیست چنانچه آب
 که گرم باشد آتش شده باشد زیرا که علم آن آب بعد از گرم شدن او با آتش مانند علم او
 است پیش از گرم شدن او با آتش و امام احمد رحمه الله تعالی همه در میان گوشت
 شتر و بز آن فرق کرده پس گفته که اگر کسی گوشت شتر عالم یا مطبوخ بخورد پس وضو
 است بر آن تجدید وضو واجبست لکن اگر کسی بر آب چانه آمده که سوال کرده علم رسول
 خدا صلی الله علیه و سلم این وضو است من لحوم الا لعل فقال نعم فقيل ايضاً من لحوم الغنم
 فقال لا و این حدیث اگر صحیح شود پس منسوخ است زیرا که میان از خمرت باید زدند
 و گویم که آنرا دوم ترک وضو بود و احتمال دارد که آن هر محمول است چنانچه باشد زیرا که
 گوشت شتر دسومه بسیار دارد و بر ایجاب زیرا که خوردن اشیا و نجسه مثل خوردن سیر
 ناقض از برای وضو نیست پس خوردن اشیا و ظاهر بر سبیل اولی ناقض از برای وضو
 میباشد و گفت امام احمد که عده مضطرب از موقوفی هر چندی که آن دسومه ندارد آن است
 که بسا اوقات بقیه او میان ذنبا و اطراف و میان می پانند پس بآن

پس زبان مصفی به تنج از لائش تغل میشود ابتدا اول مضمضه کند تا این غلظت در زبان واقع
 نشود و الله اعلم **باب** من مضمض من اللبن باب است در بیان آنکسی
 که مضمضه کرد از نوشیدن شیر و در بعضی سخن باب علی مضمض من نصفه مستقبل خجل
 آمده و در بعضی مضمض نیز آمده حد ثنا یحیی بن یزید مضمض بر و فقیه مضمض فقیه
 قال انا الکلیث عن عقیل بن مضر عقیل عن ابن شهاب عن عیسی بن النعمان عن عبد الله
 بن عتبة عن ابن عباس رضی الله عنهم ان رسول الله ﷺ قال الله علیه و سلم شرب
 لبناً که بدستی رسول خدا صلی الله علیه و سلم نوشید شیر را مضمض پس آب بدن مبارک
 خود کرد و قال ان له دسماً و گفت در بیان علت او که بدستی برای این شیر دسومی
 است پس مضمضه باید کرد تا آن دسومه در میان دهن نماند و دسوم به فتح ذال جمله
 و فتح سین مهمل یعنی دسومه است و از این حدیث مبارک معلوم شد که مضمضه
 نزد خوردن طعام از جمله مستحبات است و در شرح سنت گفته که مضمضه از هر چیزی که
 دسومه دارد یا از بقیه در دهن ماندستحب است تا بعد یونس و صاحب الزکیان
 عن الزهري متابعت کرده است عقیل بن یونس صاحب یسرکیان بفتح کاف از زهری
 و متابعت وفائده او در سابق چند بار گذشت **باب** الوضوء من
 النوم باب است در بیان لزوم وضوء از خواب یا استحباب آن و من که یونس من النفس
 او النفسین او النفس و وضوء و باب است در بیان آنکسی که ندانسته از سستی حواس
 یک بار باشد یا دو بار یا از حیثان سر وضوء و طهارت را و این قول معظم است و مشهور است
 که نوم و لغاس مختارند و آن کسی که حواس او معطل شد پس آن کس اگر کلام مجلس خود می شنود
 و معنای و نمیفهمد پس آن کس ناخس است و اگر سستی حواس اند برین مقدار شد پس آن
 کس ناخس است و از علامات نوم خواب دیدن است در دراز باشد یا کوتا و ظاهر از
 کلام مؤلف آن است که آن هر دو متحدند و استنباط کرده میشود از گردانیدن لغاس
 عین نوم نزد آن کسی که میگوید که نوم در ذات خود محدث است اگر وضوء از لغاس لازم
 میشود و سلم در صحیح خود در قصه این حماس که همراه رسول خدا صلی الله علیه و سلم در
 بخانه میمونه نماز کرده بود روایت کرده که حضرت ابن عباس گفت جملات اذا اغتسلت اغتسل
 بشمعة اذنی و این کجاست مراحت دلالت میکند که وضوء در نوم غیر مستغنی و واجب نمیشود

باب من مضمض من اللبن
 من الکلیث عن عقیل بن مضر
 عقیل عن ابن شهاب عن عیسی بن النعمان
 عن عبد الله بن عتبة عن ابن عباس
 رضی الله عنهم ان رسول الله ﷺ
 قال الله علیه و سلم شرب لبناً
 که بدستی رسول خدا صلی الله علیه و سلم
 نوشید شیر را مضمض پس آب بدن مبارک
 خود کرد و قال ان له دسماً
 و گفت در بیان علت او که بدستی
 برای این شیر دسومی است پس مضمضه
 باید کرد تا آن دسومه در میان دهن
 نماند و دسوم به فتح ذال جمله و فتح
 سین مهمل یعنی دسومه است و از این حدیث
 مبارک معلوم شد که مضمضه نزد خوردن
 طعام از جمله مستحبات است و در شرح
 سنت گفته که مضمضه از هر چیزی که
 دسومه دارد یا از بقیه در دهن ماندستحب
 است تا بعد یونس و صاحب الزکیان
 عن الزهري متابعت کرده است عقیل بن
 یونس صاحب یسرکیان بفتح کاف از زهری
 و متابعت وفائده او در سابق چند بار
 گذشت **باب** الوضوء من النوم
 باب است در بیان لزوم وضوء از خواب
 یا استحباب آن و من که یونس من النفس
 او النفسین او النفس و وضوء و طهارت
 را و این قول معظم است و مشهور است
 که نوم و لغاس مختارند و آن کسی که
 حواس او معطل شد پس آن کس اگر کلام
 مجلس خود می شنود و معنای و نمیفهمد
 پس آن کس ناخس است و اگر سستی حواس
 اند برین مقدار شد پس آن کس ناخس است
 و از علامات نوم خواب دیدن است در دراز
 باشد یا کوتا و ظاهر از کلام مؤلف آن
 است که آن هر دو متحدند و استنباط کرده
 میشود از گردانیدن لغاس عین نوم نزد
 آن کسی که میگوید که نوم در ذات خود
 محدث است اگر وضوء از لغاس لازم میشود
 و سلم در صحیح خود در قصه این حماس
 که همراه رسول خدا صلی الله علیه و سلم
 در بخانه میمونه نماز کرده بود روایت
 کرده که حضرت ابن عباس گفت جملات
 اذا اغتسلت اغتسل بشمعة اذنی و این
 کجاست مراحت دلالت میکند که وضوء
 در نوم غیر مستغنی و واجب نمیشود

و این مندر از این عباس رویت کرد که او گفته که وضو بر هر نام واجب است مگر آن کسی که شو
 دهر سر خود شور و ادن و لغت و بفتح نون و سکون عین جمله است و غفقه بفتح فاء و مجه
 و سکون فاء است این تین گفته که حقیقه همان نفسیه است و مؤلف از چهره است و اهل گفته
 نظم مکرر کرده پس این ظاهر است که این اقترام عطف فاعل عام است و اهل گفته گفته
 که غنی بر آیه وقتی گفته میشود که او سر خود را بجنباند در حالیکه او ناعین باشد و ابوزید گفته که گفته
 میشود غنی بر آیه من الغاس یعنی میل داد سر خود را از غاس و بر وی گفته که معنی غنی بر وی
 است که زخم آن آیه بر سر سینههای آنجا میفتد و آواشارت کرده باین قول موسی حدیث
 حضرت اش که گفته کان اصحاب رسول صلوا علیهم و سلم یمنظرون الصلوة فیغفون حتی
 یتحقق رؤسهم ثم یقومون الی الصلوة و حدیثنا عبد الله بن یوسف انما الاک عن هشام
 بن عمار عن ابيه عن عائشة رضی الله عنها ان رسول الله صلی الله علیه
 و سلم قال که بدستی رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود ادا کن حدیث و هو یصل
 فلیزید که وقتی که سستی حواس کند یکی از شما در حالیکه او نماز او میکند پس باید که خواب
 کند و نفس بفتح عین جمله است حتی یزید هب عنده النقص ما انک برود و در شور و از خواب
 کان احدکم اذا صلی و هو کاعی پس بدستی یکی از شما وقتی که او نماز کند در حالیکه او ناعین
 باشد یعنی سستی حواس او را عارض شده باشد گفته که یستغفر فلیست نفسه شایر که او را ده
 میکند که شش از خدا برای کفایت طلب کند یعنی او را ده دعا کند پس و شام میدرد و بدو
 کند جان خود را و در رویت نسائی از هشام بجای فلیزید فلیست نفسه آمده و مراد از و سلام
 کردانیدن از نماز است و مطلب او را بظاهر حمل کرده و گفته که رسول علیه السلام او را
 بقطع صلوة امر کرد زیرا که خواب برونی غالب است پس ازین معلوم شد که وقتی که غاس کمتر
 از آن مقدار باشد پس آن عاف است و باز گفته که علماء اجماع کردند بر آنکه نوم قلیل ناقص
 از برای وضو نیست و آنچه فری گفته که قلیل و کثیر و ناقص است پس آن خرق اجماع است
 و این بطلال و این تین و جز آنها درین سخن متابعت مطلب کرده اند ولیکن درین دعوی
 بر مطلب حدیث است زیرا که این مندر و جز او از ابرار نقل از اصحاب مجبار و تابعین اخبار
 کردند که نوم حدیث است و قلیل و کثیر و ناقص از برای وضو است و همین قول ابی حنید
 و اسمعیل بن را حوید بهیفت بلکه این مندر گفته که من نیز همین قول علی میکنم و مختارین همین

حدیثنا عبد الله بن یوسف
 بن عمار عن ابيه عن عائشة
 رضی الله عنها ان رسول الله
 صلی الله علیه و سلم قال
 که بدستی رسول خدا صلی الله
 علیه و سلم فرمود ادا کن حدیث
 و هو یصل فلیزید
 که وقتی که سستی حواس کند
 یکی از شما در حالیکه او نماز
 او میکند پس باید که خواب
 کند و نفس بفتح عین جمله
 است حتی یزید هب عنده
 النقص ما انک برود و در شور
 و از خواب کان احدکم اذا
 صلی و هو کاعی پس بدستی
 یکی از شما وقتی که او نماز
 کند در حالیکه او ناعین
 باشد یعنی سستی حواس او را
 عارض شده باشد گفته که
 یستغفر فلیست نفسه شایر
 که او را ده میکند که شش
 از خدا برای کفایت طلب
 کند یعنی او را ده دعا کند
 پس و شام میدرد و بدو
 کند جان خود را و در رویت
 نسائی از هشام بجای فلیزید
 فلیست نفسه آمده و مراد
 از و سلام کردانیدن از نماز
 است و مطلب او را بظاهر
 حمل کرده و گفته که رسول
 علیه السلام او را بقطع
 صلوة امر کرد زیرا که خواب
 برونی غالب است پس ازین
 معلوم شد که وقتی که غاس
 کمتر از آن مقدار باشد پس
 آن عاف است و باز گفته که
 علماء اجماع کردند بر آنکه
 نوم قلیل ناقص از برای
 وضو نیست و آنچه فری گفته
 که قلیل و کثیر و ناقص است
 پس آن خرق اجماع است و این
 بطلال و این تین و جز آنها
 درین سخن متابعت مطلب
 کرده اند ولیکن درین دعوی
 بر مطلب حدیث است زیرا که
 این مندر و جز او از ابرار
 نقل از اصحاب مجبار و تابعین
 اخبار کردند که نوم حدیث
 است و قلیل و کثیر و ناقص
 از برای وضو است و همین
 قول ابی حنید و اسمعیل
 بن را حوید بهیفت بلکه این
 مندر گفته که من نیز همین
 قول علی میکنم و مختارین
 همین

قول است زیرا که در حدیث صحیح صفوان بن عثمان آمده الا من قاله او بول او نوم پس
 سناوات در حکم آن مرسله از آنها معلوم شد و مراد بقلیل و کثیر نوم درازی زمان او و کوتاهی
 اوست نه مبادی نوم و آنکسانی که گویند که نوم منقطع حدیث است میان خود اختلاف کرده اند
 بعضی از آنها میان نوم قلیل و نوم کثیر فرق کرده و این قولی را هر دو مالک است و بعضی از آنها
 میان نوم مضطرب و نوم جزان فرق کرده و این قول ثوری است و بعضی از آنها میان نوم
 مضطرب و نوم جزان هر دو فرق و این قول ابی حنیفه است و بعضی از آنها میان
 نوم مضطرب و مستند و ساجد که قصد او از سجده خواب باشد نوم جزان هر سه فرق کردند
 و این قول امام ابی یوسف است و بعضی از آنها گفتند که نوم غیر قاعد بر سبیل اطلاق
 است و این قول قدیم از امام شافعی است و از وی قول دیگر نیز آمده که اگر آن نوم
 خارج از نماز باشد پس آن ناقص از برای وضوء است و اگر داخل نماز باشد پس آن ناقص
 نیست و در قول جدید از تفصیل آمده که اگر آن نام قائم قاعد و متمکن بر زمین باشد پس
 نوم او ناقص نیست و اگر جزان باشد پس ناقص است و در مذهب آورده که اگر نام
 قاعد باشد و محل حدث از متمکن بر زمین باشد پس وضوء واجب است که وضوء او
 ناقص نمی شود و بویکی گفته که ناقص می باشد و اختیار مرستی همین است لیکن بروی مختص
 کرده شده که لفظ بویکی صحیح درین مدعی نیست زیرا که لفظ او چنان است و این نام
 جالس او قاعد برای روی او واجب علیه وضوء تووی گفته که این لفظ قابل تخریج برای نماز نیست
 است و مطلب گفته که در قول رسول علیه السلام خان بدمکم الخ اشارت بسوی مدعی است
 که آن موجب انبرای قطع نماز است پس هر کسی در مثل این حالت باشد پس وضوء واجب متضمن
 شد لیکن در قول و نظر است زیرا که اشارت در قول مذکور بسوی قطع وضوء است یا
 انصراف از آن مدعی که سلام بعد از آن نماز ناقص وضوء پس از بیاق حدیث ظاهر است
 زیرا که جریان نماز اگر شده بر زبان از آن منکر نیست و مطلب خود گفته که قلیل از نوم
 ناقص نیست پس تماس نزد او سبیل اولی ناقص نشد و آنچه او دعوی جماع کرد
 پس باطل است زیرا که در حضرت ابی موسی اشعری و ابن عمر و سعید بن مسیب صحیح شده
 که نوم بر سبیل اطلاق ناقص از برای وضوء نیست و در صحیح مسلم و ابی داود آمده که
 واجب رسول الله علیه و سلم نظروا لی لا تصدقوا مع الی و الله علیه و سلم

است طحاوی گفته که احتمال دارد که این کار بر رسول مختار بر سبیل خصوص و جبیل بود
 بعد از آن در روز فتح مکة شریفه منسوخ شد و دلیل بروی حدیث بریده است که رسول علیه
 السلام در روز فتح مکة شریفه نمازی بسیار بیک وضوء ادا نمود پس حضرت عمر فاروق از او
 سوال کرد و گفت یا رسول الله که امروز برخلاف عادت سابقه کایه فرمودی رسول علیه السلام
 فرمود که این کار بر سبیل قصد دیده و دانسته کردم نه بر سبیل سهو و نسیان تا آنکه بخواز
 ادا نمازهای بسیار بیک وضوء معلوم کرد و گفت طحاوی که احتمال دارد که رسول علیه
 السلام او را بر سبیل استحباب کرده باشد بعد از آن ترسید که مردمان کمانه و جبیل
 کنند پس او را ترک نمود تا میان بوزار و واضح دلالت کرد بعضی محققین گفته اند که این توجیه
 اقرب بسوی صواب است و بر تقدیر اول پس نسخ پیش از فتح مکة شریفه بود دلیل حدیث
 سویی پیرنغان زیرا که آن در واقعه خیبر بود و مشک نیست که واقعه خیبر پیش از فتح مکة شریفه
 بود حد ثنا خالد بن ولید بن سکن فاجعه و فتح لام است قال اناسکما فی حدیثی
 یحیی بن سعید قال اخی فی البصرة یسار بشیر بن مجمر بر صیغه مضمر است و بسیار ضد
 این است قال خیر فی سؤید بن النعمان سؤید نیز بر صیغه مضمر است و آن سؤید انصار
 حارثی است که در بیعة رضوان حاضر شده بود و آن سعد گفته که قبل ازین در غزوه حد
 نیز حاضر شده بود و نزد امام بخاری از برای سؤید پیرنغان جز این یک حدیث نیست
 و این حدیث را در چند جا مکرر آورده قال کتبنا مع رسول الله صلی الله علیه و سلم
 عام خیبر گفت سؤید که میروم ایامان هم از رسول صلی الله علیه و سلم در سال غزوه
 خیبر که ای کتبنا با الصحاباء تا و قیلکه شدیم ایامان بموضع صهبا یعنی در انجا رسیدیم و
 صهبا بفتح صاء و ممل و بدای نام موضعی است صلی لکنا رسول الله صلی الله علیه و سلم
 العصر نماز خواند ایامان رسول خدا صلی الله علیه و سلم نماز عصر را فلما صلی دعا بالانعم
 پس هرگاه نماز خواند و او را تمام کرد خواند و طلب کرد طعام را فکلمتوا له الا بالسهو فی پس
 آورده نشد و را مکرر تلخا فاجک تلخا و شربنا پس خوردیم ایامان و نوشیدیم ایامان
 آب را یا آن تلخا را از جهنت آنکه تلخا نیز بآب تر کرده میشود تا آنکه
 مانع کرد پس نطفه نوشیدن نیز بر و صادق می آید ثقه قاه النبی صلی الله علیه و سلم
 ایامان پس شربت را تا و پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم بسوی نماز شبام مخصوص پس آب در

حد ثنا خالد بن ولید بن سکن فاجعه و فتح لام است قال اناسکما فی حدیثی یحیی بن سعید قال اخی فی البصرة یسار بشیر بن مجمر بر صیغه مضمر است و بسیار ضد این است قال خیر فی سؤید بن النعمان سؤید نیز بر صیغه مضمر است و آن سؤید انصار حارثی است که در بیعة رضوان حاضر شده بود و آن سعد گفته که قبل ازین در غزوه حد نیز حاضر شده بود و نزد امام بخاری از برای سؤید پیرنغان جز این یک حدیث نیست و این حدیث را در چند جا مکرر آورده قال کتبنا مع رسول الله صلی الله علیه و سلم عام خیبر گفت سؤید که میروم ایامان هم از رسول صلی الله علیه و سلم در سال غزوه خیبر که ای کتبنا با الصحاباء تا و قیلکه شدیم ایامان بموضع صهبا یعنی در انجا رسیدیم و صهبا بفتح صاء و ممل و بدای نام موضعی است صلی لکنا رسول الله صلی الله علیه و سلم العصر نماز خواند ایامان رسول خدا صلی الله علیه و سلم نماز عصر را فلما صلی دعا بالانعم پس هرگاه نماز خواند و او را تمام کرد خواند و طلب کرد طعام را فکلمتوا له الا بالسهو فی پس آورده نشد و را مکرر تلخا فاجک تلخا و شربنا پس خوردیم ایامان و نوشیدیم ایامان آب را یا آن تلخا را از جهنت آنکه تلخا نیز بآب تر کرده میشود تا آنکه مانع کرد پس نطفه نوشیدن نیز بر و صادق می آید ثقه قاه النبی صلی الله علیه و سلم ایامان پس شربت را تا و پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم بسوی نماز شبام مخصوص پس آب در

و این مبارک کرد و گفت صلی الله علیه و آله و سلم هر نماز خوانده از برای ما یا آن نماز شام را قیام
 یقیناً و وضوء تازه نکرد بلکه وضوء سابق ادا نمود و اگر گفته شود که توفیق میان مقتضای
 دو حدیث این باب چگونه حاصل آید زیرا که از حدیث اول معلوم شد که رسول علیه
 السلام از برای هر نماز وضوء تازه میکرد و از حدیث ثانی معلوم شد که آن ذات مبارک
 وضوء تازه از برای بعضی نمازها نکرد و جواب آنکه حدیث اول مبنی بر اطلب و اکثر اوقات
 است از جهت آنکه اکثر حکم کل دارد و حدیث ثانی محمول بر نادر اوقات است و نادر
 در حکم معدوم است اگر چه بر سیل ندره موجود است یا آنکه راوی اول هرگز از رسول علیه
 السلام مشاهده ترک وضوء از برای هیچ نماز نکرد و بود راوی ثانی مشاهده آن ترک
 در بعضی نمازها کرده بود پس هر یک از آن دو راوی با آنچه مشاهده کرده بود خبر داد و رسول
 علیه السلام ترک تجدید وضوء در بعضی اوقات ازان جهت نمود که تا مدت موقوفه او آگاه
 کرد و که تجدید وضوء از برای هر نماز بر هر مسلمان لازم نیست و اگر گفته شود که قاعده
 کلیه چنان مقرر شده که و تنبیه بیان نفی و اثبات تعارض واقع شود پس اثبات مقدم
 و بر آنچه بر نفی باشد زیرا که در وی زیاده علم است جواب آنکه این سخن وقتی هست
 که نفی محصور و محدود نباشد و درین مقام نفی محصور و محدود است پس آن مساوی در
 علم از برای اثبات است پس هیچ یکی از آن هر دو مقدم بر دیگر از جهت زیاده علم نشد
 زیرا که در اینجا نیز زیاده علم نیست و اگر گفته شود که تا بهین تقریر پس لازم است که
 نفی مقدم بر اثبات کرده شود زیرا که نفی خاص است و اثبات عام و شک نیست که
 خاص مقدم بر عام میباشد جواب آنکه معنی تقدیم خاص بر عام آنست که آن عام را مخصوص
 باین خاص کرده شود نه آنکه عمل بخاص کرده شود و عام را باطل جعل نموده شود و در مانحن
 فیہ همچنان عمل نمودیم اصحاب شافعیہ گفته اند که وقتی که خاص معارض بعام شود پس ایه
 آن خاص مخصوص از برای آن عام گردد اعم از آنکه تاخیر آن خاص ازان عام معلوم باشد یا
 نباشد و امام ابو حنیفه خاص مقدم را منسوخ بعام می گرداند و جایگزین آن را جمیع باشد
 توقف بیناید و این اختلاف مبنی بر اختلاف دیگر است و آن اختلاف دیگر
 آنست که امام شافعی عام را بر سیل اطلاق حقیقه می داند و امام ابو حنیفه عام را
 قبل از حقوق مخصوص مثل خاص حقه قطعیه نمیداند و تفصیل این قول در اصول فقه مذکور است

و تنبیه بیان
 نفی و اثبات

و اگر گفته شود که این حدیث مبارک پاکونه بر ترجمه باب و دلائل میکند جواب آنکه لفظ حکما
نزد ترجمه باب مقدر است پس تقدیر کلام چنان است که باب حکم احوط و من غیر حدیث
و حکم شامل است مرثیوث و انتفاء و از پس دلائل این حدیث مبارک بر ترجمه باب برین
تقدیر واضح شد و سید تعالی علم **ف** ان الله لا یستخیر من کون له
باب است در بیان آنکه بدستی که بعضی از کلمات بزرگ و کلان آن است که رده
نکند و چنان خود نکند از بول خود و دست برزد و تا فوقانیه یا خود از دستار است حدیث
عثمان انا جئنا فی فتح جیم و برا و مهله مکرره عن منصور بن عمار عن ابن عباس
رضی الله عنهم انه قال که بدستی ابن عباس گفت مَرَّ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
بِحَاطِطٍ مِنْ حِيطَانِ الْمَدِينَةِ أَوْ مَكَّةَ که گذشت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم به بستای
از بستانها مدینه مقدسه یا مکه مشرفه و مکه علم است و مدینه اسم جنس است لهذا بروی
الف لام داخل کرد تا بر سبیل جدا شارت بسوی مدینه رسول مقبول حاصل آید و لفظ الف
در ادب چنان است که خرج النبی صلی الله علیه و سلم من بعض حِيطَانِ الْمَدِينَةِ پس انجول
است بر آنکه آن بستای مکه سرور عالم از آن بیرون شده بود و مغایر است از برای آن
بستای مکه آن سرور عالم با آن گذشت نه بود و در اقطنی از حدیث بابر چنان آورده
ان النبط کان لاهم بمشرفة الانصارية و این روایت تقویة میکند روایت ادب را از راز
در و جزم بدینه مقدسه بجز از سنگ وارد شده و شک در قول او او گفته از جریر راوی است
فَصَبَّحَ صَوْتُ الْإِنْسَانِيَّاتِ يُعَذِّبَانِ فِي مَقْعَرِيهَا پس شنید آواز دو آدم را که عذاب کرد
میشوند آن مرد و در کوره و خود آن مالک گفت که در قول رسول علیه السلام صوت انسانین شایه است
بر آنکه نفر بودن مضاف شنی جائز است و فیکه مضاف جزا از مصداقیه باشد چنانکه گوید مالک
شاید آن مصداقیه بسیار خوش است چنانچه حتی بجا نعل شان زده و داده قد صغت قلوبنا و شنید آن
و جمع او جزو جمع شده اند در قول فاعلم که گفته اند ما مثل ظهور الترسین و اگر مضاف جزا از مصداقیه نباشد
پس در اگر است محال مضاف بلفظ نشین می آید و اگر خوف التبان شدن پس آوردن مضاف
جمع جائز است و قول رسول علیه السلام بعد یان فی قبورهما شاید از برای می است و در روایت
اعمش مرثیون آمده و این آنچه لفظ بدین نیز زده آورده فقال انهما لیعد بان یس احضار ارد که غیر
راجع بسوی صاحب قیاس باشد و آنها اگر چه در کلام مذکور نیستند لیکن سیاق کلام دلائل آنها می کند

و احتمال دارد که آن ضمیر راجع بقبرین بر سیل مجاز باشد و قرآن از قبرین انگشتان باشد که سنگین
 و مستقر در آن دو قبر بوده اند فقال لکبی صلی الله علیه و سلم انکم کما یعتقد بان پس
 گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم که بدستی که آن هر دو صاحب قبر را کینه عذاب کرده و نه
 در نور باری خود و کما یعتقد بان ^{در بعضی کتب} و عذاب داده نمی شدند آن هر دو و کما بزرگ
 و کلان یعنی سبب عذاب آن هر دو کناه کبیره بنود که از آن دو نفر صادر شده باشد ^{فقال}
 بلی پیغمبر گفت رسول علیه السلام که آری کناه هر یکی از آن دو نفر بزرگ و کلان بود چنانچه
 مؤلف در آداب از منصور مرصع آورده و گفته و ما یعتقد بان فی کبیره و انه کبیره و بحسب ظاهر درین
 کلام تعارض واضح است و در دفع آن علماء محققین اتفاق و دلیل مختلفه آورده چنانچه ابن عبد الملک
 گفته که در ابتدا حال سول با کمال چنان گمان کرد که آن کناه کبیره و کلان نیست پیغمبر در مال
 قادر و الجلال حی بسوی او فرستاد که آن کناه کبیره است پس انذات مبارک استدراک گمان
 سابق کرد و گفت که آری آن کناه کبیره است و بعضی گفته اند که ضمیر در قول اند کبیره راجع
 بسوی عذاب است نه بسوی کناه یعنی آری که آن عذاب بزرگ و سخت است اگر چه کناه
 کناه کبیره نیست و دلیل بروی است آنچه از اقبالی برهبر روایت کرده که لفظ او چنان است
 یعتقد بان عذابا باشد یعنی ذنب این دو راوردی و این عربی که کبیره منفی یعنی اگر است کبیره
 مثبت بمعنائی اصل کبر است پس حاصل معنی آن باشد که کناه آن هر دو نفر بزرگ و کبیره است
 لیکن بزرگ تر و کبریا تر مانند کشتن بناحق نیست و خلاصه آنست که آن کناه کبیره بر سیل
 اطلاق نیست اگر چه کبیره فی الجمله باشد و بعضی گفته اند که مراد آنست که آن کناه بحسب
 صورت کبیره نیست زیرا که تعالی او دلالت بر ذات و عوارث میکند لیکن بحسب حقیقت در
 کناه بودن خود بر آئینه کبیره است و بعضی محققین گفته اند که آن بحسب اعتقاد آن دو نفر
 یا بحسب اعتقاد مخالفان کبیره نیست لیکن نزد پروردگار عالمان بزرگ و کلان است
 چنانچه حق سبحانه و جل شانہ فرموده و تحسبونه مینا و جو عند الله عظیم و بعضی گفته اند که مراد
 آنست که آن کناه بزرگ نیست از جهت قصر احتراز از و بلکه او کبیره و بزرگ است از جهت
 ترتب عقاب بروی حاصل آنکه آن کناه همچنان کناه نیست که پر هیز کردن از و دشواری
 باشد بلکه احتراز از و سهل و آسان است و لیکن آن کناه کبیره است لهذا عذاب سخت بر و مرتب
 شده و این مالک گفته که در قول سول علیه السلام فی کبیره دلیل است بر آنکه کلمه فی از بر است

فقال لکبی صلی الله علیه و سلم انکم کما یعتقد بان و ما یعتقد بان فی کبیره و انه کبیره و بحسب ظاهر درین کلام تعارض واضح است و در دفع آن علماء محققین اتفاق و دلیل مختلفه آورده چنانچه ابن عبد الملک گفته که در ابتدا حال سول با کمال چنان گمان کرد که آن کناه کبیره و کلان نیست پیغمبر در مال قادر و الجلال حی بسوی او فرستاد که آن کناه کبیره است پس انذات مبارک استدراک گمان سابق کرد و گفت که آری آن کناه کبیره است و بعضی گفته اند که ضمیر در قول اند کبیره راجع بسوی عذاب است نه بسوی کناه یعنی آری که آن عذاب بزرگ و سخت است اگر چه کناه کناه کبیره نیست و دلیل بروی است آنچه از اقبالی برهبر روایت کرده که لفظ او چنان است یعتقد بان عذابا باشد یعنی ذنب این دو راوردی و این عربی که کبیره منفی یعنی اگر است کبیره مثبت بمعنائی اصل کبر است پس حاصل معنی آن باشد که کناه آن هر دو نفر بزرگ و کبیره است لیکن بزرگ تر و کبریا تر مانند کشتن بناحق نیست و خلاصه آنست که آن کناه کبیره بر سیل اطلاق نیست اگر چه کبیره فی الجمله باشد و بعضی گفته اند که مراد آنست که آن کناه بحسب صورت کبیره نیست زیرا که تعالی او دلالت بر ذات و عوارث میکند لیکن بحسب حقیقت در کناه بودن خود بر آئینه کبیره است و بعضی محققین گفته اند که آن بحسب اعتقاد آن دو نفر یا بحسب اعتقاد مخالفان کبیره نیست لیکن نزد پروردگار عالمان بزرگ و کلان است چنانچه حق سبحانه و جل شانہ فرموده و تحسبونه مینا و جو عند الله عظیم و بعضی گفته اند که مراد آنست که آن کناه بزرگ نیست از جهت قصر احتراز از و بلکه او کبیره و بزرگ است از جهت ترتب عقاب بروی حاصل آنکه آن کناه همچنان کناه نیست که پر هیز کردن از و دشواری باشد بلکه احتراز از و سهل و آسان است و لیکن آن کناه کبیره است لهذا عذاب سخت بر و مرتب شده و این مالک گفته که در قول سول علیه السلام فی کبیره دلیل است بر آنکه کلمه فی از بر است

تعلیل در استعمال ارد میشود چنانچه در قول رسول علیه السلام وارد شده که عذبت امرأة
فی برء و جزآن و علماء در کلمات اختلاف کرده اند پس بعضی گفته اند که آنها هفت اند و بعضی
گفته اند که نه اند و بعضی گفته اند که هر کدامی که حق تعالی او را با تش یا بعلت یا بغضب یا بعد از
ختم کرده پس آن کینه هست و مردی از حضرت ابن عباس پرسید که کلمات هفت اند پس ابن
عباس او را گفت که کلمات تا به هفت صد نزدیک اند و بدستی که همراه استغفار پنج کناه بگیرد
نیست و همراه امر با نسیح کناه صغیره نیست و این حدیث حجّه از برای اوست زیرا که ترک
تجاوز بول از جمله آن هفت کناه یا نه کناه نیست و ایضا در شان او و عید خاص مقدم برین
واقع و وارد شده و درین کلام رسول علیه السلام دلیل است بر آنکه عذاب قبر حق است و ایمان
و تسلیم آوردن با و واجب است **كَانَ أَحَدُهُمَا لَا يَشْتَرِي مَوْلَاهُ** بود یکی از آن برود
که پرده نمیکند یا نمیکرد و همان خود را نگاه نمیکند یا نمیکرد از بول خود و در اکثر روایات نطق میسر
به و ما شناة فوقا نیه که اول آنها متعق و ثانی مفسور باشد وارد شده که آن ما خود را دستیار
است و در روایت ابن عباس که استعیری بها موحده تخمینه ساکنه ما خود را دستیار آمده و
در روایت اعلمی مستنزه بنون ساکنه بعد از آن بزرگتر مفسوره پس از آن بها ما خود را از
استنزه آمده پس بنا بر اکثر روایات معنی استنزه آن است که آن شخص میان خود و بول
خود ستره و پرده نمیکرد یعنی جان خود و جامه خود از بول خود نگاه میداشت و احتیاط در
حفظ نمیکرد و برین تقریر پس موافق آمد این معنی بروایت لایستنه زیرا که او ما خود را از استنزه
بمعنی دور کردن جان خود از بول است چنانچه در روایت دیگر از اعلمی لایثوقی مفسر از
برای مراد واقع شده و معنی استبراد و بعضی روایات استفرغ بول بجهت تمام خود است
یعنی آنکس بول خود را استفرغ تمام بول خود بعد از فراغ از بول خود نمیکرد پس بعد از
وضو بول از دپرون آمد و اختلاف کردند علماء در ازاله نجاسات امام مالک گفته که
ازاله آنها فرض نیست و امام ابو حنیفه گفته که ازاله آنها فرض است و فیکه آنها بر قدر دویم
زائد باشند و امام شافعی گفته که ازاله آنها بر سبیل الطلاق واجب است و استدلال کرده
که رسول خدا صلی الله علیه و سلم خرد او که یکی از آن دو نفر عذاب کرده میشود و بسبب بول
و این و عید شدید است و امام مالک گفته که اجبال دارد که آن معذب از جقه آن باشد
که آن شخص بول خود را میکشد است که سیلان میکنند روی پس او بغیر از طهارت نماز او میکند

کتاب آن کلمات
لایستنه
نکله

زیرا که دعوا با وجود سیلان بول صحیح نمی شود و احتمال دارد که آن شخص دیده و دانسته
 بجز خداوند کار کرده باشد و هر کسی که سنت رسول خدا صلی الله علیه و سلم بی غدر ترک کند
 پس البته انگار کند کار هست و گنگان الاغ و قیچی با لجامه و بود آن و دیگر نفر که میبرد
 بنیمة یعنی سخن چینی و غیبه عماره است از نقل کردن کلام بعضی مردمان از برای بعضی دیگر
 بر وجه فساد اما آنکه مقتضای فعل مصلحت یا ترک مضرة باشد پس آن مطلوب است
 و نقل کلام غیر از برای ضرر از ارتقای قبایح است خصوصا وقتی که آن عاده مستمر و کرد
 چنانچه لفظ کما دلالت بر روی می کند و گراما گفته که این سخن بر قاعده فقها و دست
 نمی آید زیرا که کبیره نزد آنها آن گناه است که موجب از برای حد باشد و شک نیست
 که در مثنی بنیمة حد شرعی نیست مگر آنکه گفته شود که استمرار آن فعل که مستفاد از لفظ کما
 می شود او را کبیره گردانیده است زیرا که اصرار بر صغیره او را در حکم کبیره میگرداند یا مگر آنکه
 مراد از کبیره معنی دیگر بجز از معنی اصطلاحی باشد تمام شد کلام گراما و آنچه او از فقها
 نقل کرده است قول جمیع فقها نیست لیکن کلام رافعی مشعر بر ترجیح آن قول است
 زیرا که او در تعریف کبیره دو وجه ذکر کرده یکی آنچه ذکر کرده شده در آن قول دویم که کبیره
 آن گناهی است که در دو حد می رسد و دارد شده باشد و بعد از آن گفته که علماء بسوی قول
 اول مائل تر اند تمام شد کلام رافعی و لیکن درین مقام یک نکته بیان کردن از جهه ضروریات
 است و آن این است که مراد از قول اول آن گناهان است که منصوص در احادیث
 صحیح شده اند و اگر نه چنین باشد پس بر قول مذکور لازم می آید که حقوق والدین و شهادت
 زور از جمله کبائر نباشند با وجود آنکه رسول خدا صلی الله علیه و سلم آن هر دو را از جمله
 کبائر الحساب گردود و همین تقریر جواب از اعتراض گراما می نیز معلوم شد زیرا که نفس
 در حدیث صحیح وارد شده که نیمه گناه کبیره است فتحد کما یحذر لئلا یطلب کرد رسول
 علیه السلام بشان درخت خرما تازی که برگ از و دور کرده باشد و در روایت اعش
 فدعایم سیب رطب آمد و عسین بعین جمله و سیدین جمله عبارت از آن شلخ خرما
 است که برگ هنوز بروی نرویده باشد چون برگ بروی پیدا آیند پس آنرا سعه
 گویند و گفتنیها کسری کین پس شکست رسول علیه السلام آن شاخ خرما را
 از دریا که آن دو قطعه بودند یعنی آن جریده را دو نیمه دو پارچه کرد و کسریه

و گنگان الاغ و قیچی
 با لجامه و بود آن
 و دیگر نفر که میبرد
 بنیمة یعنی سخن چینی
 و غیبه عماره است
 از نقل کردن کلام
 بعضی مردمان از برای
 بعضی دیگر

دوسره بکسر کاف است و آن عبارت است از قطعه شاهی کسور و در رویت اعش
آمده آنها کانت نصفاً و نووی گفته که تا از برای تاکید زیاد شده و نصب کسر
بنا در حال است و اما آنچه مسلم از حدیث جابر آورده که آن جابر قطع کرده بود
ووشاخ را از درخت پس آن در قصه دیگر است و مغایرة میان این قصه و آن
قصه یکدیگر وجود نیست اول آنکه این قصه در مدینه مقدسه بود و همراه رسول علیه
السلام جاعله از اصحاب کرام بود و قصه حضرت جابر در سفر واقع شده بود
و رسول علیه السلام از برای قضای حاجت انسانیه بیرون شده بود و او را
متابعت نموده بود حضرت جابر پس بس و دیم آنکه در قصه جابر رسول علیه
الصلوة و السلام امر کرده بود حضرت جابر را پس پرید ووشاخ را از درخت
درخت که رسول مقبول بآن هر دو شاخ نزد قضای حاجت انسانیه پرده کرده
بود پستتر امر کرد حضرت جابر را که انداخت آن هر دو شاخ را یکی را بجانب ریه
او و دیگری را بطرف چپ او در همان جایکه رسول علیه السلام نشسته بود و حضرت
جابر از سوان از سبب آن کرد پس رسول علیه الصلوة و السلام گفت که من درین
مقام گذر نمودم بر دو قبر که صاحبان آنها خذاب کرده میشوند پس دوست
نمودم که آن هر دو مرقه الحال شوند شفاعت من مادم که آن هر دو شاخ
تازه و تر باشند و سیوم آنکه در حدیث جابر سبب خذاب آن هر دو هم همین
نشده و کلمه ترجمی که در قول اول علیه می آید مذکور نشد پس معلوم شد که در حدیث
حضرت ابن عباس و حدیث حضرت جابر متغایرند و آن هر دو در قصه مختلفه واقع
شده اند و تعدد قصه بعید نیست و آن جان در هیچ خود از حضرت نبوی
هریزه آورده که اندک علیه و سلم فرقی بر فو قف علیه فقال لا یستوفی
بکرمه بدین فجل احدیما عند راسه والاخری عند رجليه پس احتمال دارد که این قصه
ماله مغایر از برای دو قصه مذکوره باشد فوضیع علیک قبره انما کسرت پس نهاد
رسول علیه السلام بر هر قبری از آن دو قبر یک قطعه را از آن دو قطعه و در هر دو بیت
اعش لفظ فقر بیدل فوضیع آمده و آن انضی از وضع است فقیل له ما رسول الله
لم یصلک هذا پس گفته شد مراور که ای پسر شایه خدا پنهانی خود را گردنی این کار را

صالح علی بن
قبره کسرت
فقیل له ما رسول
الله

و در روایت اعش فقالوا آمده است پس گفتند بحساب کرام و بر تقدیر سائل معین معلوم
 شد فقال لعنه ان يتحقق عنهم ما كلفنا ان نبيسنا او الى ان يتبيننا پس فرمود رسول علیه السلام
 که امید این شان و حال است که تخفیف و سبک کرده شود عذاب از انان هر دو میت ما
 و اینکه خشک نشوند آن هر دو شاخ یا تا آنکه خشک شوند آن دو شاخ و این خشک از
 راوی است این مالک گفته که جائز است که ضمیمه شان باشد و تفسیر او بان وصله
 او جائز شد زیرا که آن با صله خود در حکم جمله است از جهت آنکه او مثل برسد و مسند
 ایست و احتمال دارد که کلمه آن زائد باشد با وجود آنکه ناصبه باشد چنانچه کلمه باء
 زائد باشد یا بود آنکه جاره باشد و در روایت آئینه حذف کلمه آن ثابت شده
 پس احتمال ثانی قوی شد و گرامی گفته که کلمه لعل در معنی مشابه از برای کلمه عسی است
 لهذا در خبر او کلمه آن آورده شد و احتمال دارد که ضمیر لعل راجع بسوی میت باشد و معنی
 آن باشد که امید است آن هر دو میت بجای باشند که سبک کرده شود عذاب را
 از ان هر دو میت ما و اینکه آن هر دو شاخ خشک نشوند و در بعضی روایات بجای
 عنهما عذاب آمده و برین تقدیر ضمیر مؤنث راجع بسوی میت باعتبار تاویل و بلفظ است
 چنانچه ضمیر مذکر در قول و لعل راجع بسوی او است باعتبار تاویل او به شخص انسانی
 و قول او ما لم تبسب افترج باء موصوله تخانیه است و کسر او نیز در بعضی لغات آمده و در
 بعضی روایات الا ان يتبيننا آمده و در بعضی روایات الى ان يتبيننا بکلمه الى و بباء
 تخانیه مشناه و برین تقدیر ضمیر راجع بسوی او کسر است یا بسوی جریدتین باعتبار
 تاویل به خصمین یا زری گفته که احتمال دارد که بسوی رسول علیه السلام و حی از جانب
 ایزد علام رسیده باشد که بقدر آن مدت عذاب از ان هر دو میت سبک کرده
 میشود پس بنابرین تقدیر کلمه لعل از برای تعلیل باشد و قرطبی بروی اعتراض کرده
 و گفته که اگر دجی بر رسول علیه السلام از جانب ایزد علام می آمد پس کلمه ترجی را درین
 کلام نمی آورد لیکن این اعتراض مدفع است و قیاس کلمه ترجی بر تعلیل حمل کرده شود
 چنانچه بیان کردیم و قرطبی گفته که احتمال دارد که آن منبع رساله همین قدر مدت شفاعت
 برگاه حق سبحانه جل شانده کرده باشد چنانچه مد پیش حضرت جابر و دلالت میکند از
 جهت آنکه ظاهر آنست که قصه یک است و لیکن در قول او بحث است زیرا که آن هر دو

فقال لعنه ان
 يتحقق عنهم ما
 كلفنا ان نبيسنا
 او الى ان يتبيننا

بسوی تحویل رسد و است چنانچه گذشته و بعد کثرت خالد بن عقیل منتهی میسر و سکون
 فاما بعد و فتح لام انکاسلیمان عن یحیی بن سعید قال سمعت ابا الحسن
 علیه السلام قال جاء اهل البیت فی طایفة المسجد کنت حضرت انس که آمدیم و گویم که
 که آن بروایت سلیمان پس بسیار و ذوالخویره یانی است پس بول کرد در یک
 نوشته مسجد نبوی که کونجر و التماس پس زجر کردند و او را مردمان بزبان
 فنهضوا فی حق الله علیه و سلم پس من کرد آنها را پیغمبر خدا صلی
 الله علیه و سلم از زجر کردن آن مرد پس اصحاب کرام او را گذاشتند تا او از
 بول خود فارغ کرد و دید فلما قضی قوله امیر المومنین صلی الله علیه و سلم بول کرد
 و من ماء فاهن فی حق علیه پس هرگاه تمام کرد آن مرد کو برستانی بول خود را
 و او از فارغ کرد دید فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم بدو لیا به از آب را بران
 موضع از مسجد نبوی که آن مرد کو بی در اینجا بول کرده بود و در توبه بفتح
 ذال میجه است و اهریق بضم نهمه و سکون ماء است و درین حدیث
 از رسول مختار فرمود بسیار است یکی آنکه آخر از از شجاست حقیقه و حکیمه
 زیر نفوس زکیر اصحاب بیکته مقرر بود و لهذا قبل از رسیدن آن از رسول
 مختار بحضور او میادرت با نکاز کردند و ایضا چون طلب امر به معروف
 و نهی از منکر در عقول گاه آنها مرکوز است حکم بود لهذا سرعت تمام در اداء آن
 امر مطلق نمودند و استتلال گرفته باین حدیث مبارک آن کسیکه تسک
 بعموم جائز دانسته تا آنکه خصوص ظاهر شود این دقیق عبد گفته که تسک بعموم
 در وقت احتمال تشخیص او نزد مجتهد واجب است و توقف از عمل کردن
 بعموم بان مجرد اثمان لازم نیست و این قصه نیز دلیل بر ذی است
 زیرا که رسول مختار بر اصحاب کبار درین واقعه انکار نمیکرد و نه گفت
 که چرا این مرد اعزای را منع و زجر می کنید بلکه امر چنان کرد که جان خود را
 در زجر او بکشد از پیرایه که در وی مصلحت غامضه است و آن دفع اعظم
 از دو مضربه است با اختیار کردن این بر آن مرد و است و تفصیل از شرح
 و مصلحت است بگذراشتن این بر آن مرد و است و دیگر

و بعد کثرت خالد بن عقیل
 منتهی میسر و سکون
 فاما بعد و فتح لام
 انکاسلیمان عن یحیی بن
 سعید قال سمعت ابا الحسن
 علیه السلام قال جاء اهل
 البیت فی طایفة المسجد
 کنت حضرت انس که
 آمدیم و گویم که
 که آن بروایت
 سلیمان پس بسیار
 و ذوالخویره یانی
 است پس بول کرد
 در یک نوشته
 مسجد نبوی که
 کونجر و التماس
 پس زجر کردند
 و او را مردمان
 بزبان فنهضوا
 فی حق الله علیه
 و سلم پس من کرد
 آنها را پیغمبر
 خدا صلی الله
 علیه و سلم از زجر
 کردن آن مرد
 پس اصحاب کرام
 او را گذاشتند
 تا او از بول
 خود فارغ کرد
 و دید فلما
 قضی قوله
 امیر المومنین
 صلی الله علیه
 و سلم بول کرد
 و من ماء
 فاهن فی حق
 علیه پس هرگاه
 تمام کرد آن
 مرد کو برستانی
 بول خود را
 و او از فارغ
 کرد دید فرمود
 پیغمبر خدا
 صلی الله علیه
 و سلم بدو لیا
 به از آب را بران
 موضع از مسجد
 نبوی که آن مرد
 کو بی در اینجا
 بول کرده بود
 و در توبه بفتح
 ذال میجه است
 و اهریق بضم
 نهمه و سکون
 ماء است و درین
 حدیث از رسول
 مختار فرمود
 بسیار است یکی
 آنکه آخر از از
 شجاست حقیقه
 و حکیمه زیر
 نفوس زکیر
 اصحاب بیکته
 مقرر بود و
 لهذا قبل از
 رسیدن آن از
 رسول مختار
 بحضور او
 میادرت با
 نکاز کردند
 و ایضا چون
 طلب امر به
 معروف و نهی
 از منکر در
 عقول گاه آن
 ها مرکوز است
 حکم بود لهذا
 سرعت تمام
 در اداء آن
 امر مطلق
 نمودند و استتلال
 گرفته باین
 حدیث مبارک
 آن کسیکه تسک
 بعموم جائز
 دانسته تا آنکه
 خصوص ظاهر
 شود این دقیق
 عبد گفته که
 تسک بعموم
 در وقت
 احتمال
 تشخیص
 او نزد
 مجتهد
 واجب
 است و
 توقف
 از عمل
 کردن
 بعموم
 بان
 مجرد
 اثمان
 لازم
 نیست
 و این
 قصه
 نیز
 دلیل
 بر
 ذی
 است
 زیرا
 که
 رسول
 مختار
 بر
 اصحاب
 کبار
 درین
 واقعه
 انکار
 نمیکرد
 و نه
 گفت
 که
 چرا
 این
 مرد
 اعزای
 را
 منع
 و
 زجر
 می
 کنید
 بلکه
 امر
 چنان
 کرد
 که
 جان
 خود
 را
 در
 زجر
 او
 بکشد
 از
 پیرایه
 که
 در
 وی
 مصلحت
 غامضه
 است
 و آن
 دفع
 اعظم
 از
 دو
 مضربه
 است
 با
 اختیار
 کردن
 این
 بر
 آن
 مرد
 و است
 و تفصیل
 از
 شرح
 و مصلحت
 است
 بگذراشتن
 این
 بر
 آن
 مرد
 و است
 و دیگر

و دیگر مبارت بهی دفع مفسد از عظم مقاصد است و وقتی که مانع از آن ناکل شود لهذا
 رسول علیه السلام اصحاب کرام را امر بر یختن آب نزد فارغ شدن اواز بول کرد و دیگر
 آنکه از برای ازاله نجاست و ازاله طهارت آب معین است زیرا که اگر خشک شدن
 آب یا بجفاف با قناب کافی بودی البته تکلیف بطلب دو لچ آب نیکر و دیگر آنکه
 غسل نجاست که بر زمین افتد پاک است و آن غسل که بر زمین نیفتد لاحق با دست
 زیرا که آن رطوبتی که بر زمین باقی ماند غسل نجاست است پس وقتی که خاک شسته
 نمی شود و دستتیم که مقصود نظم است البته متیقن شد که آن تری پاکست و وقتی که آن
 پاک شد پس بطوبیت منفصله نیز پاک شد زیرا که فارق متقی است و پنجمان فشار دادن
 جامه شرط نیست زیرا که فارق نیست و دیگر آنکه رفق و نرمی کردن بجا بل در تعلیم و آنچه
 لازم است بر دهر مستحسن است و وقتی که او معاند نباشد خصوصاً وقتی که ایلاف و مقصود
 باشد و دیگر آنکه آن منبع رسالت سخت مرحمت و رافعه در حق است بی بضاعت داشت
 و آن رسول کریم صاحب خلق عظیم بود و چنانچه فرمودند ای کریم و آنک علی خلق عظیم و آن
 ماحه و این جوان از برای هر چه آورده فقال لا اعزالی بعد ان فقه فی الاسلام فقال لی انبی
 صلی الله علیه و سلم بانی داعی فله رتب و لم یسب و دیگر آنکه تعظیم مسجد بزرگوار و پاک
 اواز نجاست و اقدار لازم است و در حدیث حضرت الشائمه لایحور فی مسجد شیخی غیر مذکور
 من الصلوة و القرآن و الذکر لیکن اجماع بر آن واقع است که آن ضرر معمول به نیست و شک
 نیست که فعل مذکورات و آنچه در معنی آنهاست در مسجد خلاف اولی است و الله تعالی اعلم و دیگر
 آنکه بجز در یختن آب زمین پاک میکرد و کند آن زمین شرط در طهارت نیست و درین سخن
 خلاف خفیه است که آنها گفته اند زمین بجز از کندن پاک نیکر و تو وی و غیر او پنجمان
 بر سبیل اطلاق ذکر کرده اند و مذکور در کتب خفیه تفصیل است که اگر آن زمین نرم است
 باشد بوی یک آب در وی در آید تا آنکه فرو میکشید پس در طهارت آن احتیاج بهی است کندن
 نیست و وقتی که آن زمین سخت و درشت باشد پس طهارت او بجز از کندن و انداختن آن
 خاک صورت ندارد زیرا که آب علی و غسل او را زد و کفر فیه و دلیل گرفته برین حدیثی که
 است اواز سه طرق که یکی آنها موصول است و دوم مسل و وقتی که برین طریق دیگر باشد
 شود پس نام شافعی آنها را نیز حجت و اند و اما آنچه بعضی شافعیان در توحیت مذکور است شافعی

آورده که اگر کندن زمین واجب باشد پس میر شعلبیه عیسی میگرد و سقیان ثوری گفته
 که در آب بجز از سقه جز کر نیاقیم و برین بن سلیمان گفته که پرسیده شد امام شافعی را از حکم
 کسی که در نجاست افتد بعد از آن طیران نماید پستز افتد بر آینه مردی پس در جواب او گفت که
 جائز است که باشد در طیران او آنچه شک میکند آنچیزی را که بر پای اوست پس اگر واقع بچنان
 باشد پس مطلوب حاصل شد و اگر سخن بچنین باشد پس هر امر وقتی که تنگ شود پس البته آن امر
 فرائح گردد و در محال گفته و از اصابت الارض نجاست و طهرت طراعا ما کان ذلک مطهر
 لها و درین دلیل است بر آنکه در شان آب سیر و سقه مرعی است چنانچه رسول علیه السلام فرمود
 فانما یجتمعون من غیر من و لم یبعثوا معصون پس تمام بر حقیقت نیست زیرا که سیر و سقه بحسب عقل صرف
 مضبوط است و بحسب شرع منحصر بر آنچه وارد از شارع شده است و شرط کندن زمین در
 طهارت او ثابت بحدیث است که از سه طرق مروی شده چنانچه بیان نمودیم این
 بطلان گفته که اصحاب شافعی فرق کردند میان ورود نجاست بر آب و میان ورود آب
 بر نجاست پس در ورود نجاست بر آب مقدار قلین را رعایت کردند و در ورود آب
 بر نجاست آن مقدار را مرغی نکردند و این قصار گفته که این فرق هیچ معنی ندارد زیرا که آب
 وقتی که وارد شود بر نجاست پس آن آب نجس نمیشود مگر وقتی که آن آب تنگ گردد پس چنانکه
 واجب است که وقتی که نجاست بر آب وارد شود پس آن آب نجس شود مگر وقتی که آن نجاست
 متغیر گردد زیرا که فرق در هر دو موضع هیچ نیست و گویا گفته که عدم فرق مسلم نیست
 زیرا که نزد ورود آب بر نجاست قوت از برای آب ثابت است زیرا که وارد داخل است و
 قوت از برای عامل است و دلالت میکند بر فرق مذکور آنکه رسول خدا را از برای آنکه بگوید
 از خواب شوند منع فرمود تا دست خود را قبل از شستن در ظرف آب فرو نبرد و اگر فرق میان
 وارد و موردی بود البته منع از غسل و بر غسل منظم نمی شد و لیکن حقیقت که قوت از برای
 نجاست است زیرا که رعایت احتیاط در باب طهارت و عبادات لازم است لهذا اهل اصول
 گفته اند که محرم و مباح چون متعارض شوند پس از جهت رعایت احتیاط محرم را بر مباح است
 و نهی از غسل قبل از غسل نیز نهی برای رعایت احتیاط است چنانچه قول رسول علیه السلام خانه لایم
 این बात و چه منی جسده بروی دلالت میکند و اختلاف کردند علما در تطهیر زمین از نجاست
 پس اگر کسوشافعی گفته اند که آن زمین بجز از آب پاک نمیشود و امام ابو حنیفه گفته که آفتاب نیز

مطلب گفته که مراد از نفی کثرت غسل صی است زیرا که عرب نافع میگوید از برای شستنی که
 با و آب از چاه بیرون میزنند و بعضی از آنها گفته اند که اجماع علماء بر آن منعقد شده که در میان
 بول مرد و زن هیچ فرق نیست پس بر چنان در بول صبی و صبیحه هیچ فرق نیست و اما قول
 او در حدیث مبارک فانه یغسله پس از قول راوی است نه از لفظ حدیث و اما آنچه بعضی
 شافعیه گفته اند که قیاس بر بول مرد و زن فایده است زیرا که بول مرد و زن هر دو غلیظ
 اند اگر چه در غلظت میان خود متفاوت اند بخلاف بول هر دو طفل که رقیق و تخفیف اند و بول
 صبی تخفیف تر از بول صبیحه است و بول آن صبیحه غلیظ مانند بول ذکور بالغین است بعضی
 از آنها گفته اند که بول صبیحه از جهت استسلا رطوبه و برودت بر مزاج او غلیظ تر و بد بوی
 تر است از بول صبی و بعضی از آنها گفته اند که در بول صبیحه رطوبتی است که از وجهه دارد پس
 بول محل سخت الصاق میکند لهذا غلیظ تر و بد بوی تری باشد بخلاف بول صبی و بعضی از آنها
 گفته اند که بول صبی متفرق و پراکنده میباشد بخلاف بول صبیحه که آن مجتمع در یک محل
 می باشد پس اثر او در محل ظاهر میشود و باین بین بر تقدیر اتمام وجه فرق آن هیچ دخل
 و اثر در تمییز عدم آن ندارد زیرا که غلظت موجب تمییز نیست و رتبه موجب عدم تمییز
 نیست و بر همین قیاس رطوبه و برودت و از وجهه و شدة اتصال و اجماع و در حدیث مبارک
 فوائد است اول آنکه برداشتن المغال بسوی اهل کمال از جهت تمییز و تبرک مستحب است و درین
 استحباب مولود در حال ولادت و پس از آن برابر است و دیگر آنکه لین و حسن معاشرت
 و رفیق و تواضع همراه صفاتند و است و الله تعالی اعلم **باب** البول قایل
 و قاعدتاً باب است در بیان شاشه کردن در حالیکه بول کهنه استاده باشد یا شسته
 حدیثاً آدم انا لم ننبه عن الاغتسل عن ابي و ائيل عن حذيفة قال اني انبى لي الله
 عليه وسلم سبابة قوم گفت حضرت فدیقه که آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله توده کرد و
 را و سبابة بضم سین مهمل و تخفیف بار است **فقال** قایل پس بول کرد در حالیکه استاده بود
 نه در جایگاه پست طلب کرد آب را و تخفیف و سبابة پس آورد و من او را بآبی فتوحاً پس وضوء
 کرد و این حدیث مبارک دلالت کرد که بول در حالت قیام جایز است و از دلالت این حدیث جواز
 بول در حالت قعود و بیاض اولی معلوم شد و علماء با اختلاف کردند که بول در حالت قیام مکروه است
 یا مکروه نیست و امام مالک قول ثالث گفته که اگر بول کهنه در جای باشد که از آنجا بول بر جای

باب البول قایل
 و قاعدتاً باب است
 حدیثاً آدم انا لم ننبه
 عن الاغتسل عن ابي و ائيل
 عن حذيفة قال اني انبى
 لي الله عليه وسلم سبابة
 قوم گفت حضرت فدیقه
 که آمد پیغمبر خدا صلی
 الله علیه و آله توده کرد
 و را و سبابة بضم سین
 مهمل و تخفیف بار است
 فقال قایل پس بول کرد
 در حالیکه استاده بود
 نه در جایگاه پست طلب
 کرد آب را و تخفیف و سبابة
 پس آورد و من او را بآبی
 فتوحاً پس وضوء کرد و
 این حدیث مبارک دلالت
 کرد که بول در حالت قیام
 جایز است و از دلالت این
 حدیث جواز بول در حالت
 قعود و بیاض اولی معلوم
 شد و علماء با اختلاف
 کردند که بول در حالت
 قیام مکروه است یا مکروه
 نیست و امام مالک قول
 ثالث گفته که اگر بول
 کهنه در جای باشد که از
 آنجا بول بر جای

او نمی برد پس بول کردن در حالت قیام هیچ پاک ندارد و اگر چنین نباشد پس آن مکرده است
 و دلیل او همین است مبارک است زیرا که اغلب آنست که از سیاحت چیزی از بول با انسان
 نمی برد و هر کس که او را کرده داشته پس جز این نیست که که و داشته از جهت ترس بریدن
 بول بسوی بول کننده و هر کس که او را جائز داشته پس جز این نیست که او را جائز داشته از جهت
 صوت از مقعد انسان در اغلب اوقات وقتی که بول ایستاده کند بیرون نیشود و بجای بول
 در حالت قعود که آن صوت در اغلب اوقات از بول کننده خارج میشود لهذا حضرت عمر فاروق
 رضی الله عنه گفت ما بول قائما حصن الله بر و بود رسول خدا صلی الله علیه و سلم چون ایستاده بول
 میکرد و مردم را از جان و جان خود را از مردم دور نمیکرد بلکه حضرت خدیجه را هم به نزدیکی شدن
 میکرد و علماء در بول کردن رسول قبول در حال قیام چندین وجوه ذکر کرده اند بعضی گفته اند
 که در آن بقعه جائی پاک است برای نشستن نبود پس بسوی قیام مضطر شد و بعضی گفته اند که طهارت
 آن سبب مطلق و عالی بودند و بعضی گفته اند که در پای مبارک رسول کریم زخمی بود که سبب
 آلودگی قدرت بر نشستن نداشت چنانچه روایت آمده که رسول علیه السلام انما یال قائما من
 جرح مکان یا بغضه و یا یضن بهن و ساکنه بعد از نیم مفتوحه پست بر موده کسور و مضاعفه باطن
 بر آن است و بعضی گفته اند و او را از امام شافعی نقل کرده اند که مردم عرب بول کردن در حالت
 قیام را شفاء از برای درد پست و کرمی شمرند پس شاید در آن هنگام رسول علیه السلام درد به
 پست مبارک داشت لهذا بول ایستاده کرد و بعضی گفته اند که در اغلب اوقات وقت بول
 کردن در حالت قعود چیزی از بدن بر انسان بیرون میشود اما در حالت قیام پس انسان مأمون از خروج
 صوت و حدث از در می باشد و این از جهت آنست که در حالت قعود استرخا و انسان را عارض
 میشود بخلاف حالت قیام که هرگز استرخا با انسان عارض نمی شود چنانچه قول حضرت عمر فاروق
 که گذشت بر همین دلالت میکند و بر تقدیر پس معنادار فعل رسول کرم بول کردن در حالت قعود
 بود و اما بول در حالت قیام پس نادر بود از جهت ضرورتی که داعی شد او را بسوی آن فعل و در وقت
 مبارک دلیل است که در آن وقت بول مصابرت در وقتی درنگ کردن در و بعد از آن که او
 مکرده است زیرا که در وقتی ضرر است و لا ضرر ولا ضرار فی الاسلام و تنوی گفته که استمالا
 که رسول علیه السلام ایستاده بول از جهت کرده باشد که تا بیان جواز آن فعل مخلوق معلوم کرد
 و اما بول کردن آن ذات مبارک در سیاحت قوم پس از جهت بود که آن قوم اذن بحجب راحه

حاله قیام کرد و ترس غریب آنچه حضرت محمد یغفار و ترسیده بود زانکه شش پیا او امر
 به نزدیک شدن کرد و این بطال گفته که از سنت است نزدیک شدن بسوی بول کنند
 وقتی که آن استاده بول کند بندگان این سنت و قبی است که آن کس مامون از دیدن عورت
 و باشد و آو قبی که ششست بول کند پس سنت دور شدن از دولت و باقی تحقیقات که شش
 و الله تعالی حکم **باب** بگوید که سباطه قوم باب است در بیان شاشه کردن
 نزد توده یک گروه و سباطه بضم سین جمله عبارت از فریاد و گناسه است که مردم خس
 و غنا شک و جمیع مکرویات را در اینجا اندازند حدیثی از محمد بن عبد الله بن ابراهیم
 و برادر کمره است اننا شعبه عن منصور بن ابی وائل قال کان ابو موسی الأشعری
 یسئل دخی البول گفت ابو وائل که بود حضرت ابو موسی اشعری بجای که سختی میکند بر
 جان خود در حال بول کردن خود یعنی احتیاط بسیار در احتراز از وشاشات بول میکرد
 تا آنکه او در قارور بول میکرد و یقول ان یسئل ائمه کما ان اذا اصاب قوب
 احدیهم قوضه و میکوید که بدستی که فرزندان حضرت یعقوب علیه السلام بود
 شتابان و حال آنها چنان که وقتی که می رسید بول مامنه یکی را از آنها قطع میکرد آن یکی
 آنی جامه را بقدربان موضع که با بول رسیده بود پس بر میان نیز زحمت کمال
 احتیاط در شان آن بول لازم است و اسرائیل لقب از برای حضرت یعقوب پسر
 حضرت اسحاق پسر حضرت ابراهیم خلیل الله است و معنی او زبان کنعانی بنده خدا
 است و قرضه بصادیحه یا خود را قرض بمعنی قطع است و مقراض از بهمان مأخوذ است
 فقال حدیثه لیت له امسک پس گفت حضرت خدیجه که کاشکی آن ابو موسی
 اشعری بندش نکرد و فکاه میکرد جان خود را از آن سختی کردن در بول یا زبان خود را از آن
 قول یا آن مرد و در افان هر دو انی لیتی خسته الله علیه و سلم سباطه قوم
 فبال قائما نیز که آمد رسولی خدا صلی الله علیه و سلم توده یک قوم را پس بول کرد در
 حالیکه آن ذات مبارک استاده بود و مقصود حضرت خدیجه آنست که آن تشدید
 ابی موسی اشعری خلاف سنت نبوی است زیرا که رسول اگر مصلی الله علیه و سلم پیش
 بول کرد و شک نیست که ایستاده خالی از شاشات بول نمی باشد و رسول مخلوقات
 بسوی این اعمال لغات برگزیده بول کردن در قارور بر جان خود تکلیف اختیار نکرد

این حدیثی است که در بعضی کتب آمده است که ابو موسی اشعری را از بول کردن منع کردند و او گفت که من نمی دانم که این سنت است یا نه و این حدیثی است که در بعضی کتب آمده است که ابو موسی اشعری را از بول کردن منع کردند و او گفت که من نمی دانم که این سنت است یا نه

این بطل گفته که در چندین جبارک حجه است از برای کسی که در بول سیر رخصه کرده زیرا که
 معهود است که هر کس که ایستاده بول کند پس البته بسوی او از بول مثل سرهای سوزنهای می رود
 و علما اختلاف کردند بول که مقدار سر سوزن باشد پس امام مالک گفته که او را بر سوزن متعین
 و قمره غسل نماید و امام شافعی بر سبیل و جوب غسل و دانسته و این حدیث مبارک حجه بر وی
 است و امام ابو حنیفه و امام عاف دانسته مانند قلیل از نجاسات دیگر و ثوری گفته که بود و بلف
 که رخصه میکردند در بول قلیل و اما علم فی **باب غسل الکلی** باب است در بیان
 شستن خون از جامه و بدن حدیثنا محمد بن المثنی بر صیغه اسم مفعول از شیشه انا یحیی بن عوف
 حدثنی قاططه عن أسماء قالت جاءت أم أرواحی البتی من الله علیه و سلم فقلت فأتوا
 اسما و فخر حضرت ابی بکر صدیق که آمد یکی بسوی پیغمبر صلی الله علیه و سلم فقلت انی آتیت
 یا رسول الله پس گفت آن زن که خبر ده مرا ای رسول خدا و درین مجازت زیرا که اطراق
 کرده و بیه راه را و مراد گرفت اخبار را از جهت آنکه رؤیت سبب اخبار است و متعین امام را یعنی امر کرده
 زیرا که هر دو بر طلب الله میکند اخذ یکا یحیی بن النوف کیف تصنع که یکی از از نهما
 حیض میکند در جامه خود یعنی خون حیض در مدت حیض بسوی جامه میرسد چگونه میکند آن
 یکی از ایما پس یعنی آن جامه را چه کار کند تا آن جامه پاک شود و کیف تصنع متعلق با متعین
 است قال فحتمه فرمود رسول محمود که بایده آن خون را و مراد از حث و در کردن عین خون
 است و تحت بضم هاء جمله و تشدید تا مشاء فو قانیه ما خود از حث یعنی پاک است که تفرصه
 بالماء پسته میکند آن خون را از آن جامه بآب یعنی آن موضع با طراف کشتنها و نا خنها باله
 تا آن خون تخیل شود و آنچه در جامه سرایت کرده بود بیرون آید و قمره بفتح تا مشاء فو قانیه
 و سکون قاف و ضم را ممل و ضم صاد ممل ما خود از قره سبب قطع و کند است و تصحیه و
 تصحی قیده و ضم که آن زن آن جامه را و ناز کند در آن جامه خطابی گفته که نفع درین مقام بخ
 غسل است یعنی میشود آن زن آن جامه را و قرطبی گفته که مراد باورش است یعنی پاشیدن
 آب زیرا که شستن خون مستفاد شده از قول او ثم قمره بالماء و اما نفع پس از برای
 آن چیز است که از خون در وسط لوب سرایت کرده لیکن برین تقدیر لازم می آید که ضمیر در نفع
 بسوی لوب باشد یعنی می باشد آن جامه را بر خلاف ضمیر تحت و قمره زیرا که آن لایح بسوی
 خون است پس انتشار رضا لازم می آید و آن قبیح است و بعد ازین که گویم که روش باشد

باب غسل الکلی
 حدیثنا محمد بن المثنی
 عن أسماء قالت
 جاءت أم أرواحی البتی
 من الله علیه و سلم
 فقلت فأتوا
 اسما و فخر حضرت
 ابی بکر صدیق
 که آمد یکی
 بسوی پیغمبر
 صلی الله علیه
 و سلم فقلت
 انی آتیت
 یا رسول الله
 پس گفت
 آن زن که
 خبر ده مرا
 ای رسول خدا
 و درین مجازت
 زیرا که
 اطراق کرده
 و بیه راه
 را و مراد
 گرفت اخبار
 را از جهت
 آنکه رؤیت
 سبب اخبار
 است و متعین
 امام را
 یعنی امر
 کرده زیرا
 که هر دو
 بر طلب
 الله میکند
 اخذ یکا
 یحیی بن
 النوف
 کیف
 تصنع
 که یکی
 از از نهما
 حیض
 میکند
 در جامه
 خود یعنی
 خون حیض
 در مدت
 حیض
 بسوی
 جامه
 میرسد
 چگونه
 میکند
 آن یکی
 از ایما
 پس یعنی
 آن جامه
 را چه
 کار کند
 تا آن
 جامه
 پاک
 شود و
 کیف
 تصنع
 متعلق
 با متعین
 است
 قال
 فحتمه
 فرمود
 رسول
 محمود
 که
 بایده
 آن
 خون
 را و
 مراد
 از حث
 و در
 کردن
 عین
 خون
 است
 و تحت
 بضم
 هاء
 جمله
 و تشدید
 تا
 مشاء
 فو
 قانیه
 ما
 خود
 از حث
 یعنی
 پاک
 است
 که
 تفرصه
 بالماء
 پسته
 میکند
 آن
 خون
 را
 از آن
 جامه
 بآب
 یعنی
 آن
 موضع
 با طراف
 کشتنها
 و نا
 خنها
 باله
 تا آن
 خون
 تخیل
 شود
 و آنچه
 در جامه
 سرایت
 کرده
 بود
 بیرون
 آید
 و قمره
 بفتح
 تا
 مشاء
 فو
 قانیه
 و سکون
 قاف
 و ضم
 را
 ممل
 و ضم
 صاد
 ممل
 ما
 خود
 از قره
 سبب
 قطع
 و کند
 است
 و تصحیه
 و تصحی
 قیده
 و ضم
 که
 آن
 زن
 آن
 جامه
 را
 و ناز
 کند
 در آن
 جامه
 خطابی
 گفته
 که
 نفع
 درین
 مقام
 بخ
 غسل
 است
 یعنی
 میشود
 آن
 زن
 آن
 جامه
 را و قرطبی
 گفته
 که
 مراد
 باورش
 است
 یعنی
 پاشیدن
 آب
 زیرا
 که
 شستن
 خون
 مستفاد
 شده
 از قول
 او
 ثم
 قمره
 بالماء
 و اما
 نفع
 پس
 از برای
 آن
 چیز
 است
 که
 از خون
 در وسط
 لوب
 سرایت
 کرده
 لیکن
 برین
 تقدیر
 لازم
 می آید
 که
 ضمیر
 در نفع
 بسوی
 لوب
 باشد
 یعنی
 می
 باشد
 آن
 جامه
 را بر خلاف
 ضمیر
 تحت
 و قمره
 زیرا
 که
 آن
 لایح
 بسوی
 خون
 است
 پس
 انتشار
 رضا
 لازم
 می آید
 و آن
 قبیح
 است
 و بعد
 ازین
 که
 گویم
 که
 روش
 باشد

آب در جامه مشکوک فیه هیچ خاندۀ نمیکند زیرا که اگر آن جامه پاک باشد پس حاجۀ بسوی ریش نیست و اگر نجس باشد پس برش با پاک نمیشود و خطابی گفته که درین حدیث مبارک دلیل است بر آنکه نجاسات زائل با آب میشوید پس و با لغات دیگر نیز از آب زائل میشوند زیرا که جمیع نجاسات مثل خون اند و هیچ تفاوت و فرقی در میان آنها و میان آب با جمیع آنها نیست و این حدیث مبارک نزد علماء و محول هر خون بسیار است زیرا که حتی سحابه چل شلندۀ در حجامه خون شرط کرده که آن مسفوح باشد و آن کلمه از خون بسیار و جاری است لیکن علماء اختلاف کردند در مقدار آنچه از خون معاف است پس کوفیان در و در سائر نجاسات قدر در هم معاف دانسته اند و امام مالک گفته که قلیل از خون معاف دانست بخلاف قلیل در سائر نجاسات که غسل آن لازم است و در روایت ابن وهب از امام مالک آمده که خون حیض مانند سائر نجاسات است و قلیل دیگر او در وجوب غسل برابر است بخلاف سائر خونها و ترجمه این قول اینست که رسول علیه السلام است که هر گاه ای اسما گفت حتی سه اتر حصه و فرقی در میان قلیل و کثیر نکرد و او را مقدار بر هر هم و مادران نکرد و وجه روایت دیگر او آنست که خون قلیل موضع فروخته است زیرا که انسان در طلب احوال خالی از دانه یا دبل یا شقاق یا لیک نمیباشد و از همین جهت حتی سحابه چل شلندۀ خون مسفوح را حرام گردانید و غیر مسفوح را حرام نکرد و در سائر نجاسات غیبه مسفوح اعتبار نکرد و نزد امام شافعی غسل خون قلیل مانند کثیر واجب است و مانند سائر نجاسات مگر خون را غیث که تخر از آن ممکن نیست و بود حضرت ابو هریره که یک قطره یا دو قطره خون به یک باک در نماز نمیدانست و حضرت ابن عمر زانه را از بدن خود غصه نمود پس خون از دیر و ن آهسته آهسته را بر بست خود مالید و نماز ادا کرد و حدیثی شریفی است که در این باب به تخفیف لام انا انما معاویة انا هشیام من عود عن ابی بن عمار عن عائشة قالت جاءت فاطمة بنت ابی حشیش الی النبی صلی الله علیه و سلم فبشیه من عود و فاطمة بنت عمار و فاطمة دختر ابی حشیش نسوی پنجم خدا صلی الله علیه و سلم و پیش بغیم ماهیله و دستها با و موده و تهنیه و سکون یا نشانه تخمینه و پیشین معصیت و آن فاطمه قرشیه اسدییه است و فاطمه کثیری و سوسو الله الی امراة انما کما عن ابی حشیش که ای رسول خدا! پدر رستی که من زنی ام که پیشه خون میکند و بر جان خودی منم و دستهای من بغیم بزه و فتح ما دشناه غوغایه ما خود را ستیاده است و آن عبارت از تهنیه و سکون یا نشانه تخمینه و پیشین معصیت و فاطمه کثیری و سوسو الله الی امراة انما کما عن ابی حشیش که ای رسول خدا! پدر رستی که من زنی ام که پیشه خون میکند و بر جان خودی منم و دستهای من بغیم بزه و فتح ما دشناه غوغایه ما خود را ستیاده است و آن عبارت از تهنیه و سکون یا نشانه تخمینه و پیشین معصیت و فاطمه کثیری و سوسو الله الی امراة انما کما عن ابی حشیش که ای رسول خدا! پدر رستی که من زنی ام که پیشه خون میکند و بر جان خودی منم و دستهای من بغیم بزه و فتح ما دشناه غوغایه ما خود را ستیاده است

عن ابی حشیش الی النبی صلی الله علیه و سلم
عن عائشة قالت جاءت فاطمة بنت ابی حشیش الی النبی صلی الله علیه و سلم فبشیه من عود و فاطمة بنت عمار و فاطمة دختر ابی حشیش نسوی پنجم خدا صلی الله علیه و سلم و پیش بغیم ماهیله و دستها با و موده و تهنیه و سکون یا نشانه تخمینه و پیشین معصیت و آن فاطمه قرشیه اسدییه است و فاطمه کثیری و سوسو الله الی امراة انما کما عن ابی حشیش که ای رسول خدا! پدر رستی که من زنی ام که پیشه خون میکند و بر جان خودی منم و دستهای من بغیم بزه و فتح ما دشناه غوغایه ما خود را ستیاده است

می شوم من کا فی و اظهر بهم فاست افادع الصلوة یا پس ترک کنم و بگذارم نماز را
 فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا پس فرمود رسول مجبور در جواب آن زن
 معبود که ترک کن نماز را انما ذلک عرقه بجز این نیست که آن خون ای زن رک
 است که شکافته است یعنی آن خون خونی است که از رک آمده که آن رک عاقل
 بعین مهمل و ذال مجر کسوره میگویند و از رحم نیست پس در قول او عرق مذق مضاف
 و قائمه مضاف الیه مقام اوست یعنی انما ذلک دم عرق و لکن یحیی و نیست آن
 خون خون حیض که مانع از نماز است فاذا اقبلت حیضتک پس و قیکه پیش آید حیض
 تو یعنی آن ایام بر حسب عادت تو بیایند فلن یحیی الصلوة پس بگذار تو نماز را زیرا که آن
 خون حیض است و حیض مانع از نماز است و اذا اذبرت فاعیسی عنک الذم لکم
 ضللی و وقتی که پشت دهد حیض تو یعنی آن ایام بگذرند پس بشوی از جان خود آن خون
 را پست نماز خوان زیرا که آن خون از رک است و از رحم نیست تا مانع از نماز نشود
 و هر بافتسالی بعد از پاک شدن از حیض و وجوب آن از ادله دیگر مستفاد است
 چنانچه بسط آن در کتاب حیض می آید انشاء الله تعالی و مراد از ادبار حیض انقطاع او است
 و علامت انقطاع او آنست که خون وزردی و کدورت از رحم بیرون نیاید و علم
 از آنکه رطوبه سفید از رحم بیرون آید یا هیچ چیزی از وی بیرون نیاید پس وقتی که
 حیض منقطع شد پیش غسل جمیع بدن بران حالتی برای اول نماز که می باید او را واجب
 کرد و در یک روایت از امام مالک آمده که آن زن جان خود را سه روز بند
 کند از نماز و مراد از قول او انما ذلک عرق آنست که آن خون خون رک است و خون
 رحم نیست و چون خون از رحم نشد پس حیض نشد زیرا که حیض عبارت از خونی است
 که حق تعالی او را مهیا از برای جنین گذاشته و او را بقدرت کامل خود بسوی مجاری رحم
 دفع میکند تا آنکه در آن محل مجتمع شود و از همین جهت او را حیض میگویند زیرا که او را خود
 است از قول عرب رستخوض لهما یعنی مجتمع شد آب و حوض نیز ما خود از این است پس و
 که آن خون در رحم جمع شود و بسیار بگردد و چنین معتقدی در و نباشد پس آن بکلمه بالغه
 حق جل و علی شانه میریزد و آخرین حدیث مبارک معلوم شد که اداله نجاسته و جب است
 و خون نجس است و محرر انقطاع حیض نماز واجب کرد و در از ادله نجاسته و شرط نیست

انما ذلک عرق
 فقال رسول الله
 صلى الله عليه
 وسلم لا
 و قیکه پیش
 ذلک عرق
 لیس حیض
 اقبلت حیضتک
 قد عی الصلوة
 و اذا اذبرت فاعیسی
 عنک الذم لکم
 ضللی

دلالة بر آن میکند که این غسل از آن صلیح بر سبیل عمل از او صادر شده است فخرج
 الى الصلوة پس در این می آید بسوی نماز و آن یقع الماء فی ثوبه و مال آنکه قطعهای آب
 که رنگهای آنها مخالف از برای رنگ باقی جامه بود ثابت و متحقق بود و یقع بضم باء
 موحده و فتح قاف و بعین مجهله جمع بقعه بضم باء موحده است مثل لطف و لطفه و بقعه بضم
 از قطعۀ زمین است که رنگ او مخالف از برای رنگ زمین متصل باشد و در بعضی نسخها یقع
 بضم باء موحده و سکون قاف آمده و آن جمع بقعه بضم باء موحده مانند تمر و تمره است
 تیمی گفته که مراد درین مقام به بقعه اثر است یعنی رسول علیه السلام میروان فی آید بسوی
 نماز و حال آنکه اثر و نشانیهای آب هنوز در جامه او باقی بود و او اهل لغت گفته اند که یقع
 عبارت از اختلاف دو رنگ است و اگر گفته شود که این حدیث مبارک بر فرک منی هر
 دلالت نمیکند پس همراه ترجمه باب چگونه مطابق آید جواب آنکه از غسل منی معلوم شد که فرک
 او کفایت در تطهیر نمیکند و مراد از باب آنست که این باب است و در بیان حکم منی از غسل
 و فرک او که کدام یکی ازین دو حکم در منی بحدیث مبارک ثابت شده و اگر گفته شود که
 این حدیث مبارک دلالت نمیکند بر غسل آنچه میزنند جامه مرد را ازین و حال آنکه در ترجمه باب
 آن نیز مذکور است جواب آنکه او کسب دلالت از حدیث مبارک معلوم شد زیرا که مشک نیست
 که نزد جماع رطوبت فرج زن با منی مخالطه میآید پس شستن منی شستن آن طوطی
 نیز حاصل شد یا آنکه در ترجمه باب دو چیز یاد کرد و در وقت بیان یکی از آنها گفتا کرد
 و مؤلف این کار بسیار بار میکند از جهت آنکه در قصه او بود که روایت متعلقه بطلب دیگر نمی
 آرد لیکن آن از برای او میسر نشد و اگر گفته شود که این حدیث مبارک حجة از برای کسی است که
 میگوید منی نجس است جواب آنکه حجة از برای او نیست زیرا که حمل او در غسل و از جهت آن باشد که
 مجرای او نجس است از جهت آنکه مجرای او و مجرای ندی و بول و دوی یک است یا غسل و از جهت
 آن باشد که رطوبت فرج زن با آن مختلط شده لیکن این احتمال بحدیث تمام است که میگوید
 که رطوبت فرج زن نجس است یا آنکه حدیث مبارک دلالت بر غسل میکند اما وجوب غسل از او هرگز
 معلوم نیست و در اینجا نیز حدیث مبارک دلالت بر نجاست رطوبت فرج زن نمیکند و در
 صحاح آمده که حضرت عائشه صدیقه گفت لقد رأیتنی افرک من ثوب رسول الله صلی الله
 علیه و آله و سبب فرک آن فیصله فیہ و ازین قول حضرت عائشه معلوم شد که منی آدم طاهر است

فخرج الى الصلوة
 و یقع الماء فی ثوبه

زیرا که اگر آن نجس میبود البته فرسود در طبع آن کفایت نمیکرد مانند خون و اینضا از بهین قول
 معلوم شد که آنچه بعضی گفته اند که آن جامه خواب بود نه جامه نماز صحیح نیست زیرا که قول
 او فیصلی فیه دلالت بر آنجا میکند که آن جامه نماز و جواب صحیح از برای آن کسی که میگوید که منی
 نجس است ازین قول است که احتمال دارد که آن منی در ذات خود نجس باشد و جامه نماز
 از دیگر پاک کرد و چنانچه روایت آمده که در از لاله نجاسته از غلین خاک کفایت میکند
 و این ولایت نمیکند زیرا که آن نجاسته نیست و اما آنچه بعضی در جواب گفته اند که منی رسول
 علیه السلام پاک بود مانند سایر فضلات آن لهذا بجز در خاک کفایت نکرد بخلاف منی دیگر
 مردان که آن نجس است و این از جمله فضائل آن ذات مبارک است پس بر تقدیر
 صحت اولایم و وارد می شود بروی که منی آن ذات مبارک خالی از اجماع نبود
 پس البته همراه منی زن مخلوط می شد و شک نیست که آن نزد آن قائل نجس است پس
 فک در روی کفایت گفته اند شیخ موفقی و تاحان او استدلال کرده اند بر آنکه رطوبت
 در ج زن نیز پاک است و چنان قول آن کسی که گفته منی خالی از منی میباشد پس منی
 آن نجس شود اگر چه در ذات خود پاک است صحیح نیست زیرا که دقت شده شہوت
 منی بجز از منی دبول بیرون می آید مانند حالت اختلاف فائده بدلائل علماء
 دین متین در طهارت منی آدمیین اختلاف کرده اند پس مذہب امام ابی حنیفه و مالک
 آنست که آن نجس است لیکن امام مالک گفته که عقل او واجبست خواه آن منی خشک
 باشد خواه تر و امام ابو حنیفه گفته که وقتی آن منی خشک باشد پس فک در تطہیر آن نیز
 کفایت میکند و مذہب امام شافعی و احمد آنست که آن منی پاک است و اما منی سگ و خوک
 پس نجس است با تعاقب جمیع مذہب و در نجاست وی یکس را اختلاف نیست و در منی
 ماسوا ای آن هر دو از حیوانات است و اولی است قول اول آنست که منی آنها پاک است
 خواه گوشت آنها خورده شود خواه خورده نشود و قول دوم آنست که منی آنها نجس
 بر سبیل طهارتی نیست و قول سنجیم آنست که منی آنها که گوشت آنها خورده می شود
 پاک است و منی آنها که گوشت آنها خورده نمی شود نجس است ابن حصار گفته که منی
 الفلین مثل منی آن نجس است زیرا که آن هر دو از خارج پهل بیرون می آید و اگر
 گفته شود که منی انسان طاهر است زیرا که از حیوانات طاهر متولد میشود جواب آنکه

پیش امر کردند آنها را پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم به شترهای شبیه داریان مردم با آنها
 لاحق شوند و شبیه را از آنها بکشند و در روایت حماد فامر لهم زیادت لام آمده و
 این لام زائد است یا از برای تعلیل یا از برای شبهه ملک یا از برای اختصاص و از
 برای تملیک نیست و در روایت مسلم از معاویه بن قمره آمده انهم بدوا بطلب
 الخروج الی اللقیح فقالوا یا رسول الله قد وقع هذا الوجع فلو اذنت لنا فخر جفا
 الی الابل و در روایت مؤلف از وهیب آمده انهم قالوا یا رسول الله انما
 رشتة یعنی گفتند که ای رسول خدا طلب کن از برای ما یا ان شتر را پس رسول علیه
 السلام فرمود ما نجدکم الا ان تملقوا بالاد و ذود و ذبال مجمره شترها را که می بیند
 که از من نهاده باشد و لقا و لقا بلام که سور جمع لقوح است و آن شتر شمره و اگر بگوید
 مانند قلاص و قلو و گفته اند که لقا را لقوح ناده و یا سه ماهه گویند چون
 ازین مدت زیاده شود پس آن را بون گویند و از ظاهر آنچه گذشته معلوم
 شد که آن قلع محلوک از برای رسول علیه الصلو و السلام بوده و در روایت
 وهیب تصریح باین سخن آمده و لفظ او چنان است الا ان تملقوا بالابل یا رسول الله
 صلی الله علیه و سلم و در روایت دیگر از وهیب و قتاده آمده فامرهم ان یا توالا
 الصدق و این دلالت میکند که آن شتر در ملک رسول مقبول نبوده و وجوب
 توفیق میان دو روایت آن است که شتران صدق بپردن از مینه مقدسه
 می پذیرند و اتفاق چنان واقع شد که شتر شمره را در خود را رسول مختار بسوس
 مرغی فرستاد چون آن نفره طلب کردند که بیرون شدند بسوی صحرا از برای خوردن
 شتر شتران بردند پس رسول علیه السلام آنها را امر کرد تا همراه چراغده شتر
 او بیرون روند پس آنها همراه او بیرون شدند بسوی آن شترهای صدق پس
 کردند آنچه کردند و بپسین فعل آنها ظاهر شد مصداق قول رسول علیه السلام
 که فرموده ان الذی یفتنی جنبها و ابن سعد ذکر کرده که عدد آن شتران پانزده
 بود و آنها یکی از آن شترها را بخر کردند که آن را خطا بگفتند می باشد
 و آن شتر خواص ابو الحسن و الکلبانها و امر کرد آنها را تا بنگه نوش
 کنند و بخورن از بولهای آن شترها و شترها سفتی آنها و در

و ان تملقوا
 بالابل یا
 رسول الله

و در روایت ابی رباح، فخر جو افشار یو امین البناها و ابو البها بصیغه آمده و در روایت قنبر
 آمده فرض اهلیم البناها و ابی الصدیقه فیشر ابو اما شرب آنها از ابی صدقه پس بنا بر آن بود که آنها از
 ابنا سبیل بودند و اما شرب آنها از قنبر رسول مقبول پس بنا بر اولی پور و همین شرب بول
 تمسک بر فقه تمسکی که گوید که بوال حیوانات ماکول اللحم پاک است اما طهارت بول اهل بین همین
 نفس حیوان ثابت شده و اما طهارت بول سایر حیوانات ماکول اللحم بین سبیل قیاس بر اهل ثابت
 شده و این قول امام مالک و احمد و طائفه از سلف بهت و از شافعیه این خزمه و ابن منذر و ابن
 جان و مطهری و روانی موافقت با آنها درین قول اختیار کردند و مذکور است امام شافعی و امام
 احناف و جمهور علما آنست که جمیع ابوال و ارواث نجس اند خواه از ماکول اللحم باشد خواه غیر از
 ماکول اللحم باشد این منذر دلیل بر قول خود آورده که اصل در شجاء طهارت است تا آنوقت که نجاست
 آنها بلیل قطعی ثابت شود و آن کسی که زعم کرده که با حشر بول و طهارت آن مختص بآن
 جامع عربین بود پس آن باطل است زیرا که خصائص بجز دلیل قطعی ثابت نمیشود و دلیل دیگر
 بر طهارت آن ابوال آنست که مردمان در زمان قدیم و جدید هیچ پیک شتر و غم در بازار را نمیکردند
 و چنان است حال ابوال اهل در او دید میگردند و هیچکسی از اهل علم و فقه بر آنها درین باب نکلام
 نکرد پس معلوم شد که آن بوال طاهر اند ما مشاء کلام ابن منذر لکن تحقیق گفته اند که این
 استدلال ضعیف است زیرا که انکار غثف فیه واجب نیست پس ترک انکار بر جواز شرب آن
 ابوال طهارت آنها دلالت نمیکند و ایضا نجاست جمیع ابوال دلالت نمیکند آنچه حضرت ابو هریره از
 رسول علیه السلام روایت کرده که رسول علیه السلام فرمود استنزهوا من ابول فان عامته عذاب
 القبر منه چنانچه تقریر بر او در سابق گذشت و ابن عربی گفته که بخیر شرب مبارک تمسک از برای کسی
 است که میگوید که ابوال اهل طاهرند لکن استدلال آنها معارض است با تکرار شرب بول از برای
 آنها از جهت تدای بود و بعضی علما بروی اعتراض کرده اند که تدای واجب نیست پس آن حال
 فزوره نشد پس حرم چگونه از برای غیر واجب مباح شود و جواب دادند که عدم ضروری بودن
 ممنوع است بلکه بیشک آن حال فزوره است زیرا که آنها را باین تدای خبر صادق خبر داد
 و آنچه از برای ضرورت مباح شده باشد را آنرا در عرف شرح حرم نمیکوند زیرا که حق سبحانه و تعالی
 شان در کلام خود فرموده و قد فصل لکم ما حرم علیکم الا ما مضی تم الیه پس آنچه شخص سوی او مضطر
 آورد پس آن حرم بروی نیست مانند بیت از برای مضطر و اما آنچه کلام ابن منذر را اقتضای است

که حرام مباح نمیشود مگر از برای امر و وجب پس آن نیز مسلم نیست زیرا که اظهار در ماه مبارک
 رمضان حرام است و با وجود آن پس از برای او جائز باشد سفر مباح میشود و اقوال غیر ابن
 منذر که گفته اگر بول باطن من مبدوء باشد و تدای با و جائز باشد زیرا که رسول خدا صلی الله علیه و سلم
 فرمود ان الله تعالی لم یجعل الخاء اثنی فیما حرم علیها و این حدیث مبارک را ابو داود و ابن مسعود و غیره
 کرده و از برای او طریقۀ قدس شرعی این کتاب خواهد داشت و الله تعالی و شک نیست که نجس
 حرام است پس تدای با و جائز شد زیرا که شفاء در وی منفی است پس جواب او آنست که
 این حدیث بنابر جمول مستقر بر حالت اختیار و اما در حالت اضطرار پس البته آن حرام نباشد مانند
 میتۀ از برای مضطرب و دلیل بروی آیه کریمۀ مذکور است و اما آنچه وارد شده که رسول علیه السلام فرمود
 شد از دو اکر در بنجر پس در جواب فرمود انها لیست بدوا و انبارا پس آن تحقیق خمر است
 و سایر منکرات نیز درین حکم با و الا تحقیق در میان مسکرات و سایر نجاسات آنست
 که مدثری با استعمال مسکرات در حالت اختیار ثابت نمیشود نه در سایر نجاسات و ایضا شراب
 مسکراته منجر بسوی مخاص بسیار می شود بخلاف سایر نجاسات و ایضا مردم جا بلیته در بنجر مقتدا و شفا
 میکرد و پس شرب شراب بخلاف معتقد آنها در شده و اما بول باطن من منذر از ابن عباس
 حدیث مرفوع در حال آنها آورده که رسول علیه السلام فرمود ان فیما بول الابل لابل شفاء و لذیبه
 بقولهم و در باب عبارت از شفا و معده است پس قیاس انچه می گوید و او بودن آن ثابت شد
 بر آنچه نفی در آیه در آن ثابت شد صحیح نیست و الله تعالی اعلم فانطلقا پس و این شدن آن
 مردمان بسوی شترهای شیردار پس خوردن از شترهای آن شترها و از بولهای پس شفا یا قند
 فَاَمَّا كَيْفَ قَتَلُوا رَاغِي النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِرُكَاةٍ تَدْرُسُ شِدَّةَ وَارِثِ مَرَضِ
 شَفَا يَا قَتَلَتْ شِدَّةَ جِرَانْدَةِ شَرَّهِي بِغَيْرِ خَارِصِيٍّ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَ تَدْرُسُ دَهِيَّتَ وَ هَيْبَ بَعْدَ
 اَرْصَحَا وَ سَمَوَا نِزَارَةً بِعَنِي فَرِيَّةٍ شَدِيدَةٍ وَ تَدْرُسُ دَهِيَّتَ ثَابِتَ وَ رَجَبَتِ الْبِهِمِ الْوَانِهِمْ نِزَارَةً
 بِعَنِي وَ پَسِ كَشَبَتِ لِسُورِي اَنْهَارَ بَكْمَايِ اَنْهَارِيَّتِي رُكْمَايِ اَصْلِي اَنْهَارَ بَرَالِ شَدَّ وَ اَسْتَاقَا لِنَعْمَةِ
 وَ رَوَانِ كَرْدِ دُغْمِي وَ رَدْدِ هَمَاهِمْ خُودِ بِرُشْتِي چِهَارِ پَايَه رَا وَ نَعْمَ فَرَسَ نُونِ وَ قَرَمَ عَيْنِ وَ دَهِيَّتِ
 وَ جَمْعِ اَوْ اَنْعَامِ نِسْتِ كَجَمْعِ الْكَبَرِ فِي اَوَّلِ الْكَلَامِ وَ سَنَدِ خِرَالِ اَنْهَارِ نَزْدِ رِجُولِ جَمُولِ دِرَاوَلِ رُوزِ
 وَ تَدْرُسُ دَهِيَّتَ وَ هَيْبَ اَزِ يَوْ بَ اَمْدِهِ فَا بَصَرِيَّ بِنَا وَ مَجِيَّ اَنْ فَعِيلَ مَعْنِي فَا بَصَرِيَّ بَعْنِي اَمْدِ
 فَرَا بَكْمَه وَ بَعْنِي مَسْتَقْبُولِ رَاوَلِ وَ زَوَا نِ ذَاتِ مَبْلَكِ لِي اَنْفَرِ دُخُو اَعْلَامِ

فَاَمَّا كَيْفَ قَتَلُوا
 رَاغِي النَّبِيِّ صَلَّى
 اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
 بِرُكَاةٍ تَدْرُسُ
 شِدَّةَ وَارِثِ
 مَرَضِ

کرد با چنانچه او را نازل شده بود و آن وقت که یکی از دو چنانچه در روایت
 حضرت انس آمده و لفظ مسلم چنان است قتلوا احد الراعین و جاء الآخر قد جرح فقال
 قتلوا صاحبی و ذنبوا بالابل و نام آن را جمعی مقتول از رسول مقبول میارند بدین بود
 چنانچه طبرانی از حدیث مسلم بن الحنفی با شواهد آورده و کان النبی صلی الله علیه و سلم
 غلام یقال له بسیار و ابن اسحاق برین زیاد کرده و گفته اصحابه فی غزوة بلی ثعلبة یعنی سید
 بود رسول محمود آن غلام را بدست او آورده بود در جنگ قبیلہ بنی ثعلبه سلمه بن الحنفی
 گفت قرأه یحسن الصلوة فاعتقه و بعثه فی الفاح له بالحرۃ فکان بهما و بعد از آن آن سلمه
 قصه عربیین را یاد کرد و گفت انهم قتلوه و نام را جمعی دیگر که خبر آورده بود و اعلام کرده
 بود معلوم شد و ظاهر آنست که آن مخبر را جمعی از برای اهل حدقه بود و روایات امام
 بخاری مختلف نشد که را جمعی مقتول را جمعی رسول بود و متفق بر صیغه افترا شده و لیکن
 مسلم در روایت حضرت انس آورده ثم مالوا علی الراعی فقتلوه جمیع یعنی بصیغه جمع ذکر کرده
 پس احتمال دارد که چنانچه شتر با صدقه بسیار بودند پس بعضی از آنها را همراه چنانچه
 لقاح رسول مقبول مقتول شده پس بعضی از روایات شقات گفتا بر دیگر را جمعی رسول
 مقبول کردند و بعضی از آنها دیگران را همراه او نیز ذکر کرده اند و احتمال دارد که بعضی
 روایات او را بمعنی ذکر کرده باشند پس بنا برین آوردن ضمیمه جمیع جائز شد و جواب
 همین است زیرا که هیچکسی از اصحاب مخازی ذکر نکرده که آنها جز از سیار شخص دیگر
 راکشته اند و الله اعلم فبعث فی انکار همت پس فرستاد رسول علیه السلام طایبان را
 در پای آنها و دنبال آنها چنانچه در روایت او را جمعی آمده فبعث الطلعب فی آثارهم
 و در روایت سلمه بن الحنفی آمده خلا من المسلمین امیرهم کرز بن جابر الغری و ابن
 اسحاق و اکثر علماء و همین ذکر کرده اند و ذکرند بضم کاف و سکون را جمله که بعد از آن را
 معجمه است و در روایت نسائی از او را جمعی آمده فبعث فی طلبهم قاتله و آن جمیع قاتلست
 و در روایت مسلم از انس آمده اللهم شباب من الانصار قریب من عشرين رجلا و بعث
 معهم قاتلا یقتل آثارهم یعنی پی شناس را که معلوم کند پانجا آنها و نام این قاتل معلوم
 نشده و همچنان نام یکی از آن پست نفر معلوم نشده و لیکن در نهانی و اهدی آنرا
 که آن سید طایبان است پست نفر بودند و لفظ من الانصار را او ذکر کرده بلکه حارث را از آنها جدا

فبعث فی
 آثارهم

و ستم گفته در سبیل است و مخرج هر دو متعارف است و گاهی سیم را خود از سیم باز باشد یعنی
 چشمهای آنها سریده کرده شدند بیهلای که سخت کرم کرده شد بودند چنانچه تعجب میکرد در
 روایت مولف از و هیب آمده ثم امر سنا میر فاحمیت فکلمهم بها بعضی از علماء گفته که وقوع این
 واقعه قبل از نزول حد و دواته بخار به و قبل زور و دنی از مقام جزم سیم بود پس این حکم منسوخ
 است و بعضی گفته اند که منسوخ نیست و این فعل را رسول علیه السلام با آنها بر سهیل قصاص
 کرده بود زیرا که آنها یان چنانند که مانند حیوان کار کرده بودند و بعضی گفته اند که نهی از مشله
 نهی تنزیه است و نهی تحریم نیست و القوا فی الحکج و انداخته شدند آنها در زمین کرم و
 سنگستان و حره بفتح حاء جمله و تشدید را، جمله زمین است مشهور بدین معنی
 که سنگهای سیاه دارد و در وقت شدت آفتاب مانند آتش سخت کرم میشود و انداختن
 آنها در آن قطعه زمین آن بود که صدر و قتل مذکور و جز آن از آنها نزدیک از آن قطعه شده
 بود و یستحقون فلا یستحقون طلب میکردند نوشیدن آب را از کمال عطش و تشنگی پس
 آب داده نمی شدند زیرا که رسول علیه السلام از آن منع فرموده بود و در روایت و هیب
 و اوزاعی آمده حتی ما تواودر روایت ابی رجا ثم نبذهم فی الشمس حتی ماتوا و دیده و هیب
 قاده آمده یعضون الحجاره یعنی می گزیدند و می لیسیدند زبان سنگها را و در روایت
 انس آمده فرایت الرجل منهم یکدم الارض بلسانه حتی میوت و کدم در لغت گزیدن و لیسیدن را
 گویند و در روایت ابی عوانه آمده فرایت الرجل منهم بعض الارض لیسید بر دماغه یکدیگر من الحرو و شفا
 یعنی پس دیدم من مردی را از آنها که گزیدن میکند زمین را سما آنکه می یابد سردی آن زمین را
 از جهت آنچه یکدیگر یافت و از کرمی و سختی او و اقامتی زعم کرده که آنها را بر سر دار کردند
 و لیکن روایات صحیح او را رد میکنند لیکن نزد ابی عوانه از روایت حضرت انس آمده فصل الثمین
 و قطع الثمین و سهل الثمین و بنابرین روایت پس عقوبه آنها موزع بود و اما منع آب از آنها پس
 قاضی عیاض و او را مشکل دانسته از جهت آنکه اجماع علماء منعقد شده بر آنکه هر کسی که تلبس روی
 واجب شده باشد پس آب خوردن طلب نماید پس آب از او منع گرفته نشود و بجا بود
 که آن عدم تنقی از هر رسول خدا صلی الله علیه و سلم واقع نشده و نهی از سقی آنها نیز از و صادر نشده
 بود و این عوایب بسیار ضعیف است زیرا که رسول علیه السلام برین واقعه مطلع شده و سکوت و در
 ثبوت حکم کافی است و تودی گفته که از برای محارب متدبر هر مرتضی نیست نه در سقی آب و نه در زخم

و القوا فی الحکج
 یستحقون فلا
 یستحقون

قَالَ كَانَ الْبُكْرَةُ صَلَّيَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَبْلَ أَنْ يُنْبِئَ الْمَسْجِدَ فِي مَرَايَضِ الْعَفْ كُنْتُ
 حضرت انس که بود و پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم که نماز کند پیش از آنکه بنا کرده شود مسجد نبوی
 را در جانی نشستن کو سپند تا و به همین حدیث مبارک تمسک گرفته انگسی که گفته
 که ابوال و اباعر که سپند تا پاک اند زیرا که آن مرايض غالی ابوال و اباعر نبی باشند
 پس معلوم شد که آن سرور نام و اصحاب کرام مباشرت با آنها میکردند پس آنها بخس
 نشدند لیکن بعضی علما درین سخن نزاع کردند و گفته اند که جائز نیست آنکما بجای حائل
 باشد و جواب داده شدند بآنکه رسول علیه السلام و اصحاب کرام بر مائل جز از زمین
 نمازی خوانند و آنچه گفته اند که این شهادت بر نفی است پس جواب او آن است
 که جائز است که این نفی مستند بسوی اهل باشد و جواب آنست که در صحیحین از
 حضرت انس ثابت شده که رسول خدا صلی الله علیه و سلم بر پور یا در سرهای
 آنها نماز میکرد و آن حزم گفته که این حدیث مبارک منسوخ است زیرا که این مقدمه
 پیش از بنا و مساجد در اول هجرت بود و آن حضرت عایشه صدیقہ رضی الله عنها
 صحیح شده که امر انبی صلی الله علیه و سلم بنماز کس جددی الدور و آن تطیب و متلف
 و این بعد از بنا مساجد است لیکن گفته اند که آنچه این حزم از دعوی شیخ بیان کرده
 موقوف بر چهار است که باین از آن منع باشد و در وی نظر است زیرا که رسول
 مقبول به نماز او کردن در مريض غنم ثابت شده آری در وی دلالت بر طهارت آن
 مريض نیست زیرا که در وی نبی از نماز خواندن در معاطن ابل نیز وارد شده پس اگر
 اذن مقتضی از برای طهارت آن باشد البته نبی مقتضی از برای نجاست آن باشد و چه چای
 بفرق قائل شده لیکن معنی مؤثر در اذن و نبی چیزی دیگری است که آن تعلق به طهارت
 و نجاست ندارد و آنست که کو سپند تا از دو آب جفت اند و شتر از شتر یا ملین
 پدید آمده شدند و الله تعالی اعلم **باب** مَا يَقَعُ مِنَ الْجَنَابَاتِ فِي التَّكْبِيرِ
 و الله باب است در بیان آنچه افتد از نجاستها در روض و در آب و قال الترمذی
 لا یأمن بالملء و کفبت ابن شهاب که هیچ پاک باب نیست یعنی هیچ حرج در
 استعمال آن نیست بلکه او بر طهارت اصل خود باقی است ماکه تغیر نطفه
 اقمیر نه اوله بن با دایمی که متغیر نشود خوردن یعنی لذت و نزهت او یا بوی بارک

حاکم کان البکرۃ
 صلی الله علیه
 و سلم قیل
 و سلم قیل
 ان یسجد
 فی مریض
 باب ما یقع من
 الجناباۃ التین
 و الماء و قال
 الترمذی لا یأمن
 بالملء و کفبت
 ابن شهاب
 لا یأمن بالملء
 و کفبت ابن شهاب
 لا یأمن بالملء
 و کفبت ابن شهاب

یعنی اگر یکی از اوصاف آن آب متغیر نشود پس آن آب طاهر است خواه قلیل باشد
 خواه کثیر و مذہب زہری همین است و طائفه از علمای یسوی قول او قنیه و ازین قول
 لازم می آید که اگر کسی در کوزه خورد یا در کاسه خورد و آب بول کند بوجهیک هیچ یکی از
 اوصاف آن آب متغیر نگردد البته طهارت کردن بآن آب جائز باشد و این دور
 از صواب است لهذا شافعی مقدار یقین کرد و امام ابوحنیفه دور کرده و اعتبار
 کرد و زہری گفته که درین باب حدیث صحیح مرفوع وارد شده که الماء لا ینجس شیءاً باشد
 و امام شافعی گفته که قنیه از من هیچ کسی از اهل علم که مثل این حدیث ثابت کند
 لیکن در مسئله شارب الیها هیچ کسی اختلاف نکرده و او آن است که آب نجس نیست
 و قنیه که یکی از اوصاف او متغیر گردد و قال حماد و گفت حادثی بدیدیم لا بائس
 بر قنیه المیت که نیست هیچ باک بر حیوان مرده یعنی آن پر نجس نیست و آب
 بملاقات او نجس نمیکردد خواه آن پراز حیوانی باشد که گوشت آن خورده می شود
 یا از حیوانی باشد که گوشت آن خورده نمی شود و این اثر را عبد الرزاق از عمر و صل
 کرده و قال الزہری فی عظام المتوفی و گفت ابن شہاب زہری در حکم استخوانهای مرده
 نحو الفیل و غیره مانند پلخ بر آن از حیواناتی که گوشت آنها خورده نمی شود آن گوشت
 نا سائن سلف الفلماء که یافتم من آدمهای بسیار را عالمان پیشینه میگویند
 و بعضی که شان نمیکند مویهای خود را بر آن استخوانها و یک هتوک فہما دروغ می اندازند
 و بر آن استخوانها و یک هتوک به تشدید دال جمله از باب افعال است لک یروون فینہ
 بائسا که نمی بینند درین فعل هیچ باک و کناہ را و این قول بر طہارت آنها دلالت
 میکند یعنی آن استخوان اگر در آب واقع شود آن آب نجس نہ شود و قال ابن
 سہیون و انزل اہلیم و گفت محمد بن سیرین و ابراہیم بنی لا بائس بچاقو الکلیج
 کہ نیست هیچ باک در سوزاگری استخوان دندان پهل و این قول بر طہارت آن
 دلالت می کند زیرا کہ هیچ شئی نجس و متنجس کہ تعلیم او ممکن نباشد
 جائز نیست و دلیل بر دوس قصہ اینست کہ در زمین مشہور
 شدہ خلیل گفت کہ در استخوان و پیل علماء اختلاف کرد و مذکور
 و استخوان حیات ملول مکررہ یا تکررہ و ایضا مر

و قال حماد لا
 ینجس شیءاً
 المیت و قال
 الزہری فی عظام
 المتوفی و قال
 ابن سہیون و انزل
 اہلیم و قال
 ابن سہیون و انزل
 اہلیم و قال
 ابن سہیون و انزل
 اہلیم و قال

امام شافعی بسوی شقی اول رفته و بروی استدلال کرده بقول حق سبحانه و تعالی فرمود
 قَالَ مَنْ يَجْعَلِ الْمَاءَ وَهِيَ زَيْمٌ فَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لَهُ نَصيبًا مِنَ الْأَمْرِ قَالَ مَنْ يَجْعَلِ الْمَاءَ وَهِيَ زَيْمٌ فَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لَهُ نَصيبًا مِنَ الْأَمْرِ
 حیات از برای استخوان است و امام ابوحنیفه بسوی استمال ثانی رفته و گفته که استخوان در جگر
 اخلاقی پاک است و امام مالک میگوید که پاک است و قنبله را زنده کرده شود و خون
 مسفوح را بکشتن از و بیرون کرده شود و کین بستی بر قول
 او است که غیر مالک و لایم به ترکیه پاک میگرد و قول امام ابی حنیفه نیز همین است و امام شافعی گفته
 که زکوة در سراج هیچ اثر نمیکند و عا ج به تخفیف جیم است حد ثنا الله عیال حد ثنی سلاک عن
 ابن شهاب عن عیال الله بن عبد الله عن ابن عباس عن مینونة ان رسول الله صلى الله عليه
 وسلم سئل عن فارة سقطت في بئير بدرستی پرسیده شد رسول خدا صلی الله علیه و سلم
 از موشی که افتاد در روغن که حکم آن چیست و در روایت نسائی فی من جادیده و از ابن شهاب
 فرات زاده آمده فقال لقوها و ما حولها پس گفته رسول کامل در جواب آن سائل که
 بینه از ید آن موش را و آنچه را از روغن که گرد آن موش است و کلا صفتکم و بخورید
 باقی روغن خود را و از همین قول معلوم می شود که آن روغن جاد بود زیرا که از برای روغن
 مائع حل نیست بلکه کل آن حل است حد ثنا عیال بن عبد الله ثنا مینونة ان رسول الله صلى الله عليه
 وسلم سئل عن فارة سقطت في بئير بدرستی پرسیده شد از حکم موشی که افتاد
 در روغن قال فرمود رسول کامل در جواب آن سائل خذوها و ما حولها که بینه آن
 موش را و آنچه گرد اوست از روغن فاطر خور پس بینه از ید آن گرفته شده را و بخورید باقی
 روغن خود را و از این حکم از روغن جاد است و اما در حکم مائع پس اختلاف کردند بهر گفته
 اند که تمام آن روغن بلا فایده نخاشه بخش شود و یا حتی از علماء درین قول مخالفت مهور کردند
 و او را می در هر ی از آنها است و ایضا این سکه در کتاب ذیاب خواهد آمد ان شاء الله تعالی
 و همچنان سکه اتعاج بدین بخش و تنفس می آید این نیز گفته که مناسب است پس از برای
 آثار مقرر است که مخار و لطف است که معتبر در بخش غیر هفت است پس چون هر مته
 متغیرو است آن مته نمی شود و همچنان استخوان او بخش نمیشود پس همچنان روغن که از موش

حد ثنی سلاک عن
 ابن شهاب عن عیال
 الله بن عبد الله عن
 ابن عباس عن مینونة
 ان رسول الله صلى الله
 عليه وسلم سئل عن
 فارة سقطت في بئير
 بدرستی پرسیده شد
 رسول خدا صلی الله علیه
 و سلم از موشی که
 افتاد در روغن که حکم
 آن چیست و در روایت
 نسائی فی من جادیده
 و از ابن شهاب
 فرات زاده آمده
 فقال لقوها و ما
 حولها پس گفته
 رسول کامل در جواب
 آن سائل که بینه
 از ید آن موش را و
 آنچه را از روغن که
 گرد آن موش است و
 کلا صفتکم و بخورید
 باقی روغن خود را و
 از همین قول معلوم
 می شود که آن روغن
 جاد بود زیرا که از
 برای روغن مائع حل
 نیست بلکه کل آن
 حل است حد ثنا
 عیال بن عبد الله
 ثنا مینونة ان
 رسول الله صلى الله
 عليه وسلم سئل
 عن فارة سقطت
 في بئير بدرستی
 پرسیده شد از
 حکم موشی که
 افتاد در روغن
 قال فرمود رسول
 کامل در جواب
 آن سائل خذوها
 و ما حولها که
 بینه آن موش را
 و آنچه گرد اوست
 از روغن فاطر خور
 پس بینه از ید آن
 گرفته شده را و
 بخورید باقی روغن
 خود را و از این
 حکم از روغن جاد
 است و اما در حکم
 مائع پس اختلاف
 کردند بهر گفته
 اند که تمام آن
 روغن بلا فایده
 نخاشه بخش شود
 و یا حتی از
 علماء درین قول
 مخالفت مهور
 کردند و او را می
 در هر ی از آنها
 است و ایضا این
 سکه در کتاب
 ذیاب خواهد
 آمد ان شاء الله
 تعالی و همچنان
 سکه اتعاج بدین
 بخش و تنفس می
 آید این نیز گفته
 که مناسب است
 پس از برای
 آثار مقرر است
 که مخار و لطف
 است که معتبر در
 بخش غیر هفت
 است پس چون
 هر مته متغیرو
 است آن مته نمی
 شود و همچنان
 استخوان او
 بخش نمیشود
 پس همچنان
 روغن که از موش

بادامیکه یکی از اوصاف متغیر نشود پس استدلال کرده باین حدیث مبارک بر آنکه
 بدن صفته تاثیر در تبدل موصوف نمیکند پس چنانچه تقدیر صفت خون بر آنکه طبع او را از
 دم بسوی مزاج بیرون کرد پس همچنان تغییر صفت آب بوقوع نجاست بیرون میکند و برین
 تقریر بعضی از علما ایراد کرده اند که مقصود درین مقام اثبات آنجه که رئیس آب در تغییر است
 و آنچه ذکر کرده شده دلالت بر آن نمیکند که رئیس آب به تغییر ماضی میشود و اما آنکه آن رئیس
 منحصر در تغییر است پس هرگز از موصوف نمیشود و بعضی گفته اند که مقصود مؤلف بیان حکم
 مشک است که آن پاک است و در دست بر آنکسی که گوید که مشک نجس است زیرا که
 او خونی است که بسته شده و تقریر او چنان است که چون مشک از حالت کثرومه خون
 که آن جبری و بدبوئی است متغیر شد بسوی حالت حمد و تحک آن خشکی و خوشبوئی است
 پس البته بروی حکم مل آنکه و آنجا که بسوی طهارت منتقل شد مثل خون شهید و مثل غری
 است که آن سر که رود و این رشید گفته که او مؤلف نیست که انتقال دم بسوی رانگه
 طیب او را بیرون کرد از دم بسوی مزاج پس این سخن تغلیب یک وصف که آن را نجس است
 بر دو وصف که آن طعم و لون است ماضی شد پس از و بر سبیل تنبیه معلوم شد که هر دو
 که یک وصف از اوصاف ثلاثه متغیر صلاح یا فساد شد پس دو وصف دیگر تابع او باشد
 پس گویا مؤلف باین حدیث اشارت بسوی رد قول بیعت و غیر آن کرده که گفته اند تغییر
 یک وصف از اوصاف ثلاثه تاثیر نمیکند تا آنکه دو وصف از آنها جمع شوند و باز گفته که
 ممکن است که استدلال کرده شود باین حدیث مبارک بر آنکه نام آب به تغییر بوی او از مسلول
 نمیشود چنانچه خون از نام خون منتقل نشد با وجود آنکه بوی او متغیر بسوی بوی مشک خاص
 شد زیرا که رسول علیه السلام او را با وجود تغییر بوی سسمی با سسم خون کرده پس بادامیکه آن سسم
 واقع بر سسمی باشد پس حکم تابع از برای او است کلام ابن رشید تمام شد لیکن بر قول اول او
 وارد میشود که وقتی که اوصاف ثلاثه از آب فاسد باشند بعد از آن یک صفت او متغیر بسوی
 صلاح بشود پس آن آب باطل صالح و پاک کرد و فساد این ظاهر است و ممکن است که ازین
 ایراد جواب کرده شود بآنکه سبب تنبیه مذکور این سخن را اقتضا میکند لیکن در صورت مذکور
 عمل با ترک کرده شد بحدیث رسول علیه السلام که گفته ما جمیع الحرم و الحلال فی شیء الا غلب الحرام
 علی الحلال بر غیر ثنائی وارد میشود که از عدم سلب اسم آب و زوال رطوبت آنکه او منصفی نباشد

و تقوی بهی اخصاص کرده و گفته که بنابرین تقدیر پس لازم می آید که منتهی غنای جمع در میان
آن دو کار باشد و هر یکی از آن دو کار ممنوع نباشد و حال آنکه مقصود همین اخصاص است
و این دقیق بعد قول او را ضعیف کرده و گفته که لازم نیست آنکه لفظ یک حدیث مبارک
بر احکام متعدد و دلالت کننده پس جائز است که نهی از جمیع آن دو کار باین حدیث مبارک ثابت است
اگر روایت نصب صحیح شود و نهی از افراد هر یکی از آن دو کار مستفاد از حدیث دیگر باشد که او را
مسلم از اخبار روایت کرده که ان النبی صلی الله علیه وسلم نهی عن البول فی الماء الراکد و از ابی
هریره که رسول محمود فرمود لا یفتل احدکم فی الاراء المکرمه بهو جنب و در روایت ابی داود
آن هر دو نهی از یک حدیث مبارک مستفاد شده که لفظ او چنان است لا یبول احدکم فی الاراء
المکرمه و لا یفتل فیمن الجنباته و بعضی از خفیه استدلال بر همین حدیث از احادیث بنویسند
بر نجاسته آب متصل کرده و جهت آنکه بول نجس از برای آب است پس همچنان اغسال پذیر نجس و
شد زیرا که رسول علیه السلام در یک کلام هر دو نهی با انتظام داد و آن نهی از برای تحریم است پس
دلالت کرده که هر دو نجس اند لیکن بروی ایراد وارد می شود که از اقران دوشی در یک نظم لازم
نمی آید اقران آن دوشی در حکم چنانچه در علم اصول مقرر شده و بر تقدیر تسلیم آن پس تسبیح
از جمیع وجوه لازم نیست پس جائز است که نهی از بول را بجزیه باشد که او نجس آب است و نهی از
اغسال از آن جهت شده که این صفت ظهوریت او را زایل میکند اگر چه طهارت آن باقی باشد پس
مشتمل ناهم باشد و طهر نباشد فاش در میان بول آدمی و غیر او در حکم مذکور که از برای
آب را که گفته شد هیچ فرق نیست بخلاف بعضی از ضابطه که آنها فرق کردند و همچنان فرق
نیست میان آنکه از ابتدا بول در آن آب ریخته بخلاف ظاهره که آنها فرق کردند و این جمیع
مذکور در آب قلیل است لیکن در حد آب قلیل احتیاط کرده اند و قول آن کسی که اعتبار نمیکند مگر
تغیر او عدم را مقدم گذاشته و آن قویست لیکن فصل به مقدار قلیقن اقوی است زیرا که
در وی حدیث صحیح وارد شده و حکما وی که از خفیه است نیز باین اعتراف موقوفه لیکن او را
قائش شدن بان قولی مذکور کرده بآنکه قله بغیر قاف و تشدید لام لاننده جره بر صغیره و غیر
الطالق کرده می شود و از حدیث مبارک تقدیر را آن بمقدار معین ثابت نشده پس آن مجمل
شده از ظلف و سلف در تعیین مقدار آن نقول منقول شده اند و الله تعالی اعلم

باب از آنکه
نهی عن البول
فالمکرمه
و لا یفتل فیمن
الجنباته
علیه

باب از آنکه علی ظاهر المصلی قلن انی جئت انکم تشبهون علی و صلی الله

است و گنیت او در اول ابو الحکم بود پس او را افضل بشیر در روز شنبه بانی جهان
 کرد و جلوس بنهم جمع باس شل شهود و شاهنشست از قائل بعضی بنهم نگاه
 گفت بعضی از ان بد بختها از برای بعضی دیگر و تسکیم گفته که آن کو بنده دشمن
 اهل دین ابو جمل لیسر است ایستگرم بنهمی و سلی جز قریب بنی فلان که گریست
 از شما که می آرید بپوست بچه و ان شتر می قیلند خلائی که در ان قبیل در روز
 گذشته شتر می بسیار کشته شده بودند چنانچه در روایت مسلم آمده و قد خرجت
 جردن بالا من و سلی بنهم سین و لامل و لام و لاف مقصوره عبارت از پوستی
 است که در ان پوست ولد نمکن و مستقر و مطمئن می باشد و این لفظ را
 در حیوانات بهیمه اطلاق میکنند و اما در آدمیان پس لفظ شیمه اطلاق میکنند
 و صاحب حکم گفته که لفظ سله در آدمیان نیز مانند سایر حیوانات اطلاق کرده
 کرده می شود و جزو رفیع جیم معنی بخور است و آن عبارت از شتری است
 که کشته شده باشد و آورا پارچه پارچه کرده باشند فیضه علی ظهیر تخم
 از انسجک پس می نهند آن پوست بچه و ان را بر پشت محمد و قتیله او سجده
 کنند و در روایت اسرائیل آمده فیعدالی ذلها و ذلها و سلا ثم یمله حتی یسجد فیضه
 علی ظهره و انسجک یعنی پس قصد کند لبوی سرکین آن شتر و خون آنها و پوست
 موده آنها که در وی ولد مناسب پسر حملت دید آن محمد را اما آنکه سجده کند او
 پس می نهد او را بر پشت او و حتی که سجده کند او فانیعت اشقی القوم پس بزحمت
 از جای خود آن کسی که بد بخت تر از ان جماعه کفار بد کردار که در اینجا ماضویه
 قرار بودند و آن عقبه بنهم عین جمله پسر ابی موطع بنهم جمله و طاه جمله بر صیفه
 منفرع مط است و از بعضی سیاقها معلوم می شود که آن بد بخت این کار را
 بر سیل ابتداء ابی گفته احدی از اشتیاء کرده چنانچه در سیاق ابی داود
 طیان آمده فجاء عقبه بن ابی معیط فغذفه علی ظهره فجاء و یسجد
 پس آور در آن بد بخت تر آن پوست و نظر پس دید و حملت
 و رزید انسجک الشیء الله علیه و سلم
 و وضعه علی ظهره بین کتفیه

لَا قَالُ لَعْنَةُ
 لَعْنَةُ
 قَسَمِي حَرْفِي
 بَوَانِ قِصَّة
 عَلَى الظَّهْرِ خَلَا
 سَجَدَ قَانِعَت
 اَشَقَى الْقَوْمِ فَجَاءَ
 بِهِ فَنَزَلَ عَلَى
 سَجَدَ الْبَنِي صَلَ
 اَللّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
 وَوَضَعَهُ عَلَى
 ظَهْرِهِ بَيْنَ كَتِفَيْهِ

بخند رسول علیه السلام آمد و اکثر فحول را بیل عقول برانند که حضرت فاطمه قبول از جمیع و خیر
 تر رسول مقبول خود بود که در سال چهل و یکم از مولد رسول اکرم متولد شده و این اتفاق
 گفته که جمیع اولاد رسول مقبول جز از برای همین قبل از نبوت متولد نشده و آن جزوی گفته
 که حضرت فاطمه پیش از نبوت به پنج سال از رسول اکمال متولد شده و فاطمه دوست تر
 از جمیع اهل عیال رسول صاحب جمال بود و رسول عباد از کمال و داد او را در دین
 بوسته میداد و زبان او را زبان مبارک نمودی میداد و گفته که آن افضل شرفه و اراد
 سفر میکرد پس آخر همه در خیمه او بآن دختر رزقوار بود و وقت آمدن از سفر اول ملاقات
 آن نیز پیشتر همراه آن دختر رزقوار بود رسول مجبور از برای او فرمود فاطمه بختی
 من غلبها الغنمی و انفسا فرمودا مازنین ان نکلونی سیده بنی اهل الجنة و قاضی پشاک
 در تفسیر خود روایت آورده که روزی حضرت فاطمه چون از برای رسول مقبول دوزبان
 و پارچه گوشت بر سیل بدید و تخمه فرستاد پس رسول علیه السلام بآن بدید رجوع بسوی
 حضرت فاطمه کرد گفت که بیاری دختر که من پس حضرت فاطمه پاره را از طبق دور کرد
 پس ناگاه آن طبق و خوان پر از گوشت و نان بود پس رسول بخود و فرمود
 ای لکب نذا حضرت فاطمه گفت هو من عند الله ان الله یرزق من یشاء بغیر حساب
 پس رسول علیه السلام فرمود الحمد لله الذی جعلک سیده نساء بنی اسرائیل پسر جمع کرد آن رسول
 تعلین حضرت علی و امام حسن و حسین و جمیع اهل بیت خود را بر آن طعام پس همه خوردند تا
 آنکه سیر شدند و آن طعام بر حال خود ماند پس حضرت فاطمه آن طعام را بر همسایه های خود
 فرایح کرد و ایند و او را رسول مایح با مرغی غائب حضرت علی پس را طلب نکاح
 کرده داد و آیین بعد از واقعه اعهذ بود و اکثر علماء برانند که آن نکاح در سال دوم از هجرت
 رسول اکبر بود و در آن وقت عمر آن قانون به پانزده سال پنج ماه رسیده بود و حضرت
 علی در آن حال پست و یکسال فیض ماه بود و از او حدیث رسول خدا صلی الله علیه و سلم
 بمقدار شربده روایت کرده شده که از جمله آنها در هر دو صحیح یک حدیث آمده و هر دو متفق
 همه حاجیه و مغفرت بود و در روز قیامت مقرر شده و و حیات او بعد از رسول فصیح پیش
 ماه بر قول صحیح واقع شد و او را بعد از وفات حضرت علی غسل داد و این جو از غسل مخصوص بان
 شیر خوار و نیز را که غرض خلق بیان او و حضرت فاطمه بیخفتن نشد بود از جهت آنکه رسول علیه السلام

با فضیله کلام حضرت علی را گفت ایشان را و جنگی فی الاخره و در وان خاتون همیشه
 خرافه قرآن بزبان و فهم معانی آن بجهان و شنیدن آن با وفایان و تسبیح کردن
 بهر دو دست و کار جنبیدن امام حسن و حسین و بزرگواران پای خود و در ویرای حضرت
 علی نماز جنازه خواند و در شب بسوی قبر مبارک رسول اکرم بر درفش و بر دشته
 بر دو گفت السلام علیک یا رسول الله این دختر محبوب شما حاضر است پس قبر مبارک
 در همان ساعته بلرزه آمد و هر دو دست مبارک آن سرور عالم از آن قبضه رو و
 شدند و آن خاتون را بآن هر دو دست گرفت و بعد ازین روایات مختلف شدند
 بعضی گفته اند که حضرت فاطمه را رسول اکرم بگرفت علی باز پس جدا و حضرت علی او را برد
 و در بقعه بقیع دفن کرد و بعضی گفته اند که آن خاتون همراه رسول مقبول در جهان
 مبارک ماند و حضرت علی غابی پس آمد و آن خاتون همراه رسول علیه السلام در جهان
 قبر مبارک تا قیامه ماند و از و جدا شد و فضائل آن خاتون آنقدر بسیار اند که در حد
 شمردن نمی آید و پدای حضرت علی از فرزندان امام حسن و حسین و محسن متولد شد
 لیکن محسن در خرد سالی وفات یافت و از دختران ام کلثوم و زینب متولد شد
 و از برای رسول اکرم شکل یافته ماند که از فاطمه رضی الله عنها از جهت سبطین تقوی
 حسن و حسین پس این فاطمه و از آنان جهت او را نام شد که حق تعالی او را
 و اولاد او را یاوراد و ستان او را از آتش دوزخ بلند میسازد و بر پیر و دور
 کرده است و بتول میزان جهت گویند که او ما خود از بقل معنی قطع است و آن
 خاتون منقطع و مشغول از زمان زمان خود از جهت فضل و دین و حسن جبین
 بود یا آنکه او از دنیا می فاسد بسوی خدا باقی منقطع شده بود و فطر حشر
 عت ظنیه پس انداخت آن پوست را دور کرد و او را از پشت مبارک بر سر
 خدا علی الله علیه و سلم و اسرائیل و اقبلت ششتم زیادت آورده
 و بزرگ بردی زیاد کرد و آورده فهم بر ذوا علیها شیا وقع و آنه پس بلند کرد
 حضرت رسول مقبول سر خود و از آنان سجد و گفت قاک اللهم سکنک بقرش کلک
 میزانت چتر گفت رسول علیه السلام که ای بار خدا یا لازم گیر ملاک کردن جامه
 آفرینش را من به بار یعنی این دعا را سه بار بگوید و بزرگ از این سحاقی ز ماده

عَدَدُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَرَّعِي فِي الْقَلْبِ قَلِيلٌ بَدَلًا لَهُ مِنْهُ بَرَسْتِي بِمِنْ
 مِنْ أَنْكَسَايَا رَاكِبَةً بُوَدَّ أَنْهَا رَا رَسُولَ خَدَا صَلَّي اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَكَادَ هُوَ يَهْلِكُ شَدِيدًا
 وَرَمِيَانِ أَنْ جَاهُ كَرْدَنَ كَرَفَتَ يَا أَنْ جَاهُ كَهَنَهْ مَنَدَرَهْ كَهْ صَاخَبِ أَنْ بِعِلْمِ نِسْتِ كِهْ أَنْ
 جَاهُ بَدَرَسْتِ وَتَمَرِي أَنْ سَجَ صَادِ مَهْلَهْ جَمْعِ مَرِيحِ مَعْنَى مَصْرُوحِ أَنْتَ تَقْبِي فَكَلَنَدَهْ شَدِيدًا وَطَلَبِ
 بَفَتْ قَافِ عِبَارَتِ أَنْ جَاهُ مَطْلُوقِ سَبْتِ يَا عِبَارَتِ أَنْ جَاهِیْ سَبْتِ كِهَنَهْ كَرْدَنَ كَرَفَتَ بَلَكِ
 وَجَزَانِ وَطَلَبِ بَدَرَجُودِ رِنَا بَرِ بَدَلِ نِسْتِ وَدَرِ رَوِیْتِ اسْمَ بِلِ آدَمِ لَقَدْ رَا بَشَرِ مَرَعِ
 یَوْمَ بَدَرَسْتِ شَبَّوْا إِلَى الْقَلْبِ قَلْبِ بَدَرِ بَشَرِ كَشْ كَرْدَنَ شَدَّ أَنْهَا رَا سَبُویْ جَاهُ كِهْ أَنْ جَاهُ بَدَرَسْتِ
 ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَاتَّعَى اصْحَابُ الْقَلْبِ لَفْتَهْ بَعْنِیْ پَسْرُویْ كَرْدَنَهْ شَدَّ
 اصْحَابِ أَنْ جَاهُ رَا لَفْتَهْ وَغَدَابِ خَرَهْ چَا نَخَرِ حَقِ سَجَانَهْ چَلِ شَانَهْ فَرَمُودَهْ وَتَبَعُوفِیْ بَدَرَهْ
 الدُّنْيَا لَفْتَهْ وَیَوْمَ الْقِيَامَةِ یَسْأَلُ الْقَوْلُ سَوَّلَ مَقْبُولَ بَعْدَ أَنْ ذَا خَتَنِ أَنْ الشَّقِیَاءُ وَدَرَانِ جَاهُ
 وَاقِعَ شَدِيدًا وَاحْتِمَالِ دَارِ دَرِ كَرْدَنَ تَمَرِیْ جَاهُ سَابِقِ بَاشَدِ پَسْ وَرَوِیْ عِلْمِ عِلْمِ اَزْ اَعْلَامِ بِنُوتِ
 وَرَسَالَتِ ثَابِتِ شَدَّ عِلْمًا كَفْتَهْ اَنْدَكْ اَنْخَرْتِ رَسَالَتِ پَنَاهِ بَانَدِ اَخْتَنِ أَنْ الشَّقِیَاءُ وَدَرَانِ
 جَاهُ اَزْ اَنْ جَمْعِ مَرَعِ فَرَمُودَهْ كِهْ تَامَرِ دَمَانِ بِهْ بَدَبُویْ اَنْهَا اَزْ رَا نِیَانَدِ وَاَكْرَنَهْ اَنْجَنِ بَاشَدِ
 پَسْ وَفَنِ كَا نَزْ حَزَلِ دَرِ شَرَحِ نَبُویْ وَاجِبِ نِسْتِ وَظَاهِرِ اَنْتِ كِهْ دَرِ اَنْ جَاهُ اَتَبِ
 جَارِ عَزَامُودِ وَبَدَرِ نَسْتِ بَا مَوْعِدَهْ وَسَكُونِ دَالِ مَهْلَهْ نَامِ اَنْ مَوْضِعِ مَعْرُوفِ سَبْتِ كِهْ جَاهُ
 بَدَرِ دَرِ جِهَانِ مَوْضِعِ وَاقِعِ شَدِيدًا وَبَعْضِیْ كَفْتَهْ اَنْدَكْ نَامِ اَنْ جَاهُ سَبْتِ وَبَعْضِیْ كَفْتَهْ اَنْدَكْ نَامِ سَبْتِ
 اَنْ پَنَاهِ سَبْتِ وَاَكْرَفْتَهْ شَدَّ كِهْ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ چَا نَهْ مَسْتَمُودِ مَرَمِ بَرِ نَارَشَدِ وَحَالِ
 اَنْ كِهْ نَخَاسْتِ بَرِ شَبْتِ مَبَارَكِ اَوْ مَوْجُودِ بُوَدِ قَاضِیْ عِیَاضِ دَرِ جَوَابِ كَفْتَهْ كِهْ اَنْ شَیْءُ نَخَسْتِ
 زَرِ اَكْرَهْ رِشْتِ وَرُطُوبَتِ بَرِ نَاكِ اَنْدَ وَخِرَانِ نِسْتِ كِهْ نَخَسْتِ اِنْ سَبْتِ وَایْنِ مَرْبَبِ
 اِمَامِ مَالِكِ وَتَلْبِیْعَانِ اَوْ سَبْتِ كِهْ كَفْتَهْ اَنْدَ رُوشِ حِیَوَانِیْ كِهْ كُوشَتِ اَنْهَا خُورَدَهْ مِیْ شَوُ
 پَاكِ سَبْتِ وَتَمَرِیْ مَبَارَكِ اَمْ اَوْ حِیْفَهْ اَنْتِ كِهْ اَنْ رُوشِ نَخَسْتِ سَبْتِ وَایْنِ جَوَابِ
 قَاضِیْ عِیَاضِ ضَعِیفِ سَبْتِ زَرِ اَكْرَهْ دَرِ اَكْثَرِ اَوْقَاتِ اَنْ سَلْیَ شَفَاكِ اَزْ رُوشِ نَخَسْتِ بَاشَدِ
 وَاَكْثَرِ نَخَسْتِ پَسْ نَخَاسْتِ مَوْجُودِ دَرِ شَدِ وَایْنِ اَنْ دِیْمَهْ دِیْمَهْ مَشْرُكِنِ بُوَدَهْ پَسْ نَخَسْتِ
 شَدَّ اَنْجَنِ دَرِ بَعْضِیْ رُوشِ اَتَبِ دَرِ مَرَمِ اَتَبِ چَا نَخَرِ قَبْلِ اَنْ پَنَهْ كِهْ شَبْتِ قُودِیْ كَفْتَهْ كِهْ جَوَابِ
 مَعْنَى اَنْ اَنْجَنِ اَلْهَاضِیْ اَلْقَلْبِ كِهْ پَسْرُویْ مَقْبُولِ نِسْتِ كِهْ بَرِ شَبْتِ مَبَارَكِ دِیْمَهْ

عَدَدُ رَسُولِ اللَّهِ
 صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
 مَرَّعِي فِي الْقَلْبِ قَلِيلٌ

و آنکه پیش بطول نزد مؤلف در کتاب الصلوة و باب حکم آنکه قضا باید از مسجدها
 آمدن باشد و درین استناد و تصریح حمید بسای این حدیث از انس است و بعد
 از آنکه **باب لا یجوز التوضوء بالقیلین الا بالکثیر** است و بیان آنکه
 روایت طهارت کردن نانی که از دانهها بماند آنها گرفته شده باشد و نه چیزیکه مستی
 و پیهوشی آرنده باشد و قول و اولایا لم یسکر از قبیل علف عام بر خاص است یا مراد از قبیل
 که بحد اسکار رسیده باشد و کراهه الحسن و اولایا تعالیة و مکرره و نه مست آن طهارت
 کردن را به بنیام حسن بصری و ابوالحالیة لیکن آنچه ابو عبید از امام حسن بصری روایت
 کرده که اولایا بس گفته دلالت بر آن میکند که آن کراهه تدریجی است نه تحریم و قال عطاء
 البیهقی **باب لا یجوز التوضوء بالقیلین و اللب** و گفت عطاء بصری را رایج که تیمم درست
 است بسوی من از طهارت کردن بانی که از جوب و مانند آنها گرفته شده باشد و به شیر
 و قهیب از زای آنست که وضو کردن بجمع بنید با جائز است و قول عکرمه مولای ابن
 عباس همین است و او همین قول را از حضرت علی و ابن عباس روایت کرده لیکن آن
 روایت از ابن جریج و یحیی بن زبیر و امام ابو حنیفه بر قول شهیر وضو کردن به بنید تمس
 بس جائز دانسته لیکن بصری و عطاء بصری و عطاء بصری و عطاء بصری و عطاء بصری و عطاء بصری
 و درین قول هر دو صاحب اختلاف شده پس امام محمد گفته که میان آن وضو و تیمم جمع
 کند بعضی بر سبیل ایجاب گفته اند و بعضی بر سبیل استحباب و قول اسحاق همین است و امام
 یوسف موافق از برای قن جمهور عا گفته که وضو به بنید بر سبیل اطلاق در جمیع حال از
 احوال جائز نیست و حمادی همین قول را اختیار کرده و قاضی خان ذکر کرده که امام ابو حنیفه
 از قول سابق بسوی این قول رجوع نموده لیکن در کتاب مغیذ از کتب خفیه آورده و اولاً
 فی الامتراء فحل و لم یزال غنه اسم الاما و عاز التوضوء به بلا خلاف غنه هم در مستدلال
 کردند بحدیث حضرت عبداللہ بن مسعود که رسول اللہ اسلام از برای او گفت که پیست و در طهر
 تو پس عید بعد گفت که بنید است پس رسول عید السلام فرمود قرة چشمه و اما طهر و این حدیث
 را ابو داود و در روایت کرده و ترمذی بروی زیاده کرده گفته فتوضاء به و علماء سلف
 اتفاق بر آن کرده اند که این حدیث ضعیف است و بر تقدیر صحیح او پس فسوخ است زیرا که
 این واقع حضرت عبداللہ بن مسعود در که شریفه شریف شده بود و قرائت صحیحاً ظاهر است

باب لا یجوز التوضوء بالقیلین و اللب
 و کراهه الحسن و اولایا تعالیة و مکرره
 عطاء البیهقی
 البیهقی و اللب

بابی بر طعن غسل معنی ازاله است. بمقصود ازین باب آنست که استعانت با غیر در
 ازاله نجاست جایز است و بهین قدر تقریر مناسبه اثر الی العالیه از برای حدیث قبل ظاهر
 شد و قال ابو العالیه امسحوا علی برصی قالها من یضه و گفت ابو العالیه ربایم بکسر
 را مهله یا شما نیکه که مسح کنید بر پای من زیرا که بد رستی آن پای من چهارست و بعد
 الرزاق این اثر را از عمر از عاصم بن سلیمان وصل کرده و گفته که گفت عاصم و علما علی
 ابی العالیه و هو و جمع قوم سوره فلما بعثت احدی رعلیه قال مسحوا نه فانها من یضه و کان
 بها جرح و این ششینه زیاده برین آورده و گفته انها كانت معصوبه حاشا لشکلیه و کان
 قال اناس فقیهان یمنه عینه عن ابی حازم سمع سهل بن سعد الساعی عن کعب
 بن مهله و ابو الصاری است که گفت ابو العباس است و در ابتداء حال نام او حزن
 است و جرح عاقل بود پس او را برل مقبول سهل نام کرد و از وی یکصد و ششاد و شست
 حدیث از رسول مقبول وایت کرده شده که امام بخاری از جمله آنها سی و نه حدیث
 آورده و در سال خود یک وفات یافت و عمر او در آن حال صد سال بود و او آخر
 از جمیع صحابه بزرگوار در مدینه مقدسه وفات یافت ابی ابو حازم ششینه سهل بن سعد
 ساعی را و سألہ الناس در حالی که پرسیده بودند او مردان و ما یبکی و یکت
 احد ابو حازم گوید و نبود میان من و میان آن سهل پس سعد فاصله چکسی بلکه من سهل
 او بودم و این دلالت بر قوت سمع میکند و این جمله معترضه است که محل از اعراب ندارد و از قول
 ابی حازم است یا بی شیخ ذو ی جرح الی الله علیه و سلم که بکدام چیز دوا
 کرده شد زخم پیغمبر خدا رحلی الله علیه و سلم که آن زخم بآن ذات مبارک در واقع احد رسیده
 بود که آن شکستن مهر مبارک و زخم روی مبارک بود و ذوی بر صیغه ماضی مجهول ماخوذ
 از مدوات است و ذوی می را از دو و او در کتبه حذف کرده شده مانند لفظ داود
 و جرح بضمیمه و فتح آن آمده فقال ما کفی احدکم یه منی پرسفت حضرت سهل پس سعد که
 باقی مانده و چکسی که داناتر بآن دوا و علاج زخم رسول خدا باشد از من و او این قول را بجز گفته
 که او از جمیع اصحاب کبار در مدینه مقدسه پسر بسنه مانده چنانچه مولف در کتاب نوح یمن سخن نقل
 کرده و ذکر سبب آن زخم و نام فاعل او و جمیع قصه او در کتاب مغازی خواهم انشاء الله تعالی
 و در میان آن قصه و میان آن سهل زیاده از حد است و شتاب سال بود که آن کس را علی بن ابی طالب

قال ابو العالیه
 و هو و جمع قوم
 سوره فلما بعثت
 احدی رعلیه قال
 مسحوا نه فانها
 من یضه و کان
 بها جرح و این
 ششینه زیاده
 برین آورده و
 گفته انها كانت
 معصوبه حاشا
 لشکلیه و کان
 قال اناس فقیهان
 یمنه عینه عن
 ابی حازم سمع
 سهل بن سعد
 الساعی عن کعب
 بن مهله و ابو
 الصاری است که
 گفت ابو العباس
 است و در ابتداء
 حال نام او حزن
 است و جرح عاقل
 بود پس او را برل
 مقبول سهل نام
 کرد و از وی یکصد
 و ششاد و شست
 حدیث از رسول
 مقبول وایت کرده
 شده که امام بخاری
 از جمله آنها سی
 و نه حدیث آورده
 و در سال خود یک
 وفات یافت و عمر
 او در آن حال صد
 سال بود و او آخر
 از جمیع صحابه
 بزرگوار در مدینه
 مقدسه وفات یافت
 ابی ابو حازم
 ششینه سهل بن
 سعد ساعی را و
 سألہ الناس در
 حالی که پرسیده
 بودند او مردان
 و ما یبکی و یکت
 احد ابو حازم
 گوید و نبود میان
 من و میان آن سهل
 پس سعد فاصله
 چکسی بلکه من
 سهل او بودم و
 این دلالت بر قوت
 سمع میکند و این
 جمله معترضه
 است که محل از
 اعراب ندارد و از
 قول ابی حازم
 است یا بی شیخ
 ذو ی جرح الی
 الله علیه و سلم
 که بکدام چیز
 دوا کرده شد زخم
 پیغمبر خدا رحلی
 الله علیه و سلم
 که آن زخم بآن
 ذات مبارک در
 واقع احد رسیده
 بود که آن شکستن
 مهر مبارک و زخم
 روی مبارک بود
 و ذوی بر صیغه
 ماضی مجهول
 ماخوذ از مدوات
 است و ذوی می را
 از دو و او در
 کتبه حذف کرده
 شده مانند لفظ
 داود و جرح
 بضمیمه و فتح
 آن آمده فقال
 ما کفی احدکم
 یه منی پرسفت
 حضرت سهل پس
 سعد که باقی
 مانده و چکسی
 که داناتر بآن
 دوا و علاج زخم
 رسول خدا باشد
 از من و او این
 قول را بجز گفته
 که او از جمیع
 اصحاب کبار در
 مدینه مقدسه
 پسر بسنه مانده
 چنانچه مولف در
 کتاب نوح یمن
 سخن نقل کرده
 و ذکر سبب آن
 زخم و نام فاعل
 او و جمیع قصه
 او در کتاب
 مغازی خواهم
 انشاء الله تعالی
 و در میان آن
 قصه و میان آن
 سهل زیاده از
 حد است و شتاب
 سال بود که آن
 کس را علی بن
 ابی طالب

یعنی در آن شب که در آن ماه بود حضرت علی رضی الله عنه که می آرد با سپر خود در حالی که در روی آب
 بود یعنی آب را در میان آن سپری آورد و فاطمه رضی الله عنها گفت که این کار را که می کنی چه بود و حضرت
 فاطمه در آن قبول کرد می شود خون آن زخم را فاطمه بکشید پس گرفته شد و بریاریا و آغذ
 بضمیمه زهره بریاریا بجهول بسته و مویف در طب آورده و فاطمه را در فاطمه اندم زید علی الماکثره
 عدت الی حصیر فاجر قتها و المصفتها علی البحر پس هرگاه دید حضرت فاطمه که خون آن زخم زیاد
 می نشود در آب از چوبه بسیاری قصد کرد حضرت فاطمه بسوی زهره پائی پس سوختن آن بویاریا
 را و چوبه چاند آن بویاریا سوخته را بران زخم فاحرق می نمود چوبه پس سوخته شده شد
 از آن بویاریا پس بر کرده شد بکن بویاریا سوخته زخم او را و آخرق دوشی مرد و بر مینه بجهول
 اند و اگر گفته شود که تعلق این باب کتاب وضو چیست جواب آنکه اگر در سابق نسخه
 کتاب الطهاره باشد پس در تعلق این باب هیچ فضا نیست و اگر نسخه در اینجا کتاب الوضو
 باشد پس مراد از وضو یعنی لغوی است که آن مطلق طهارت و تخافت است و آن معنی
 خست و از آنکه است حقیقه را نیز شامل است یا آنکه مراد از وضو معنی اصطلاحی است و اگر
 طهارت از خست بر سبیل معینه از برای طهارت حدث واقع شد بنا بر آنکه آن هر دو از شرط
 نماز و از باب طهاره و نظایر آن حدیث مبارک دلالت میکند بر آنکه مبارک است زن پدر
 خود را در جمیع عارم را و در او است امراض آنها جائز است و از این جهت ابو العالیه از
 برای اهل و عیال خود بر سبیل عموم گفت استسحار علی فانها مریفته و بر آنکه دوا و فوطه
 کردن امراض مسنون است زیرا که آن تلج انبیاء زخم خود را دوا کرد و بر آنکه
 استقام و امراض بر انبیاء و اکر واقع شد تلج تلج تلج تلج تلج تلج تلج تلج تلج تلج تلج
 از برای آن جماعه کرم حاصل آید و تا آنکه آنها بدانند که انبیاء کرم بشر و حاضرند و بر این
 از برای طاری می شود آنچه بر ابدان سائر افراد بشر طاری می شود تا آنکه سحرات
 را دیده و مفتون آنها نشوند چنانچه جماعه نصاری کفرت عیسی مفتون شدند و دعوی
 الوهیت پانویث در وی کردند و بر آنکه دوا کردن و علاج کردن امراض خلل در توکل
 نمیکند و الله تعالی اعلم **باب** التیوالک باب است در بیان مسواک کردن
 بچوب و صواک کسریین بلکه گاه اطلاق بر فعل کرده می شود که آن گفته شد تا ندان
 بچوب بردندان و جز آن باشد و گاه اطلاق کرده بر نفس چوب که آن مسواک گفته شد

یعنی در آن شب که در آن ماه بود حضرت علی رضی الله عنه که می آرد با سپر خود در حالی که در روی آب
 بود یعنی آب را در میان آن سپری آورد و فاطمه رضی الله عنها گفت که این کار را که می کنی چه بود و حضرت
 فاطمه در آن قبول کرد می شود خون آن زخم را فاطمه بکشید پس گرفته شد و بریاریا و آغذ
 بضمیمه زهره بریاریا بجهول بسته و مویف در طب آورده و فاطمه را در فاطمه اندم زید علی الماکثره
 عدت الی حصیر فاجر قتها و المصفتها علی البحر پس هرگاه دید حضرت فاطمه که خون آن زخم زیاد
 می نشود در آب از چوبه بسیاری قصد کرد حضرت فاطمه بسوی زهره پائی پس سوختن آن بویاریا
 را و چوبه چاند آن بویاریا سوخته را بران زخم فاحرق می نمود چوبه پس سوخته شده شد
 از آن بویاریا پس بر کرده شد بکن بویاریا سوخته زخم او را و آخرق دوشی مرد و بر مینه بجهول
 اند و اگر گفته شود که تعلق این باب کتاب وضو چیست جواب آنکه اگر در سابق نسخه
 کتاب الطهاره باشد پس در تعلق این باب هیچ فضا نیست و اگر نسخه در اینجا کتاب الوضو
 باشد پس مراد از وضو یعنی لغوی است که آن مطلق طهارت و تخافت است و آن معنی
 خست و از آنکه است حقیقه را نیز شامل است یا آنکه مراد از وضو معنی اصطلاحی است و اگر
 طهارت از خست بر سبیل معینه از برای طهارت حدث واقع شد بنا بر آنکه آن هر دو از شرط
 نماز و از باب طهاره و نظایر آن حدیث مبارک دلالت میکند بر آنکه مبارک است زن پدر
 خود را در جمیع عارم را و در او است امراض آنها جائز است و از این جهت ابو العالیه از
 برای اهل و عیال خود بر سبیل عموم گفت استسحار علی فانها مریفته و بر آنکه دوا و فوطه
 کردن امراض مسنون است زیرا که آن تلج انبیاء زخم خود را دوا کرد و بر آنکه
 استقام و امراض بر انبیاء و اکر واقع شد تلج تلج تلج تلج تلج تلج تلج تلج تلج تلج تلج
 از برای آن جماعه کرم حاصل آید و تا آنکه آنها بدانند که انبیاء کرم بشر و حاضرند و بر این
 از برای طاری می شود آنچه بر ابدان سائر افراد بشر طاری می شود تا آنکه سحرات
 را دیده و مفتون آنها نشوند چنانچه جماعه نصاری کفرت عیسی مفتون شدند و دعوی
 الوهیت پانویث در وی کردند و بر آنکه دوا کردن و علاج کردن امراض خلل در توکل
 نمیکند و الله تعالی اعلم **باب** التیوالک باب است در بیان مسواک کردن
 بچوب و صواک کسریین بلکه گاه اطلاق بر فعل کرده می شود که آن گفته شد تا ندان
 بچوب بردندان و جز آن باشد و گاه اطلاق کرده بر نفس چوب که آن مسواک گفته شد

از این مبارک از اسامه دغیه بنون مقهوره و بعضی مصلحت و بیاض مشبه محتاجه ساکنه پس
 حاد و نوری خراجی الحور است که دو سر سگفته میکرد آدام احد بن جبل گفته که هر گاه او را نگاه
 کیا بود از طلا و صاحب و قار بود که در عصر او هیچکسی را فائق در علم از او ندیدم و در قرآن رسید
 شد پس بروقی لای اهل هوا جواب نداد پس او را حبس کردند تا آنکه در زندان در غلابه ای محبوس
 پس باره این رشید و سال دو نهد و چست و پشت و فاقه یافت و معنی اختصار کردن
 او درین تمام آنست که او محصل حدیث مذکور ذکر کرد و بعضی از معنیها و مفرد کرده و سال
 بضم هجره بهر زبانی بشا و مشبه مدنی است و بعضی موعوم حدیث در وی طعن کرده اند لهذا امام
 بخاری او را سبیل شهادت ذکر کرده و او در حلال یکصد و پنجاه و سه وفات یافت عن کافه
 عن عثمان بن عفان و غیره و بعضی نفع مذکور چنان آورده که رایت رسول الله صلی
 الله علیه و سلم میتن فاعطاه اکبر القوم ثم قال ان جبریل علیه السلام امرنی بذلك پس این
 روایت معلوم شد که این واقعه در عالته بیداری واقع شده بود و آنچه توفیق میان این
 روایت و روایت صحیح آنست که چون این واقعه بر نط سابق و زبیدی تحقیق شد پس
 رسول علیه السلام اصحاب کرام را اخبار و اعلام با آنچه در خواب و منام دیده بود گفت و پس
 از روایت آنست که باقی گفت انجیری را که بعضی دیگر از آنها را و یا دیگر گفت و شاید است برای
 این وجه مذکور آنچ بود و از مشهور روایت از حضرت عایشه صدیقیه کرده که گفت کان رسول
 الله صلی الله علیه و سلم یسکن و عنده رجلان فاوحی الیه ان اعطاهما ان الاکبر ابن بطال
 گفته که در نیکویش مبارک دلیل است بر آنکه تقدیم نزرک سال بر خور و سال در اعطاء مساوی
 در نهمان در خوردن و نوشیدن و راه رفتن و سخن گفتن و جز آن هر سخن است مطلب
 پس که این سخن وقتی است که هنوز جماعه مسلمانان در شستن مرتب نشده باشند آنوقت
 در شستن مرتب شدند پس سنون درین هنگام ابتدا به این است و این صحیح است و در
 حدیث آنست که در کتاب الاثره خواهد آمد انشاء الله تعالی و ازین حدیث مبارک معلوم شد که
 درست حال منوای غیر کرده نیست لیکن مقب آنست که اول آن مسواک بشوید بعد از آن
 استعمال آن نماید و درین باب حدیث مبارک از حضرت عایشه آمده که گفت کان رسول الله
 صلی الله علیه و سلم یطیئ البواک ثم یغسل یدیه و فاتهاک ثم یغسل ثم یدفع الیه یعنی بود و
 خدا صلی الله علیه و سلم که میباید منوای استمال و در این مبارک آنست که تا آنکه میباید

عن عثمان بن عفان
 رایت الله صلی الله علیه و سلم

و بر این کلمات دعا را آخر آنچه کلام میکنی تو بآن چیز یعنی بعد از این دعا سخن دیگر گوئی
 خواست کن و در بعضی روایات نیز آمده و از وقت تقاضا میشود که دیگر اوقات را مشروط
 بعد از کلمات این دعا باشد و وقت خواست کردن منع و مخلو نیز نیست و در بعضی روایات
 تکلم بحدف یک آمده چنانچه در قول حق سبحانه بل ثلثه تنزل الملائکه و اروح یک تار
 را حذف از برای تخفیف کرد و این قاعه جمله در تاء با تفعیل است فلک گفت برای پسر عاز
 فود فاعلی النبی صلی الله علیه و سلم پس بگو و گرم من آن کلمات دعا و مبارک را بر خیمه خدا
 الله علیه سلم ما انتبارا یا دنایم قلنا بلغث اللهم انت یکتات الذی یزک
 رسید من قول و را که در دعا مبارک فرمود اللهم انت یکتات الذی یزک
 و آخر قول مذکور رسید که آن لفظ انزل است قلت و من شؤک گفت من در سوگند
 از لفظ و نیست قال لا و یکتات ان یکتات است رسول علیه السلام از برای من که گو
 چنان و لیکن بگو و نمیک الذی ارسلت یعنی در لفظ رسول خطا کردی پس لفظ نبی را به بدل
 در تکلم و خط خود از خطابی گفته که رسول علیه السلام باین افعی کلام اشارت بآن کرد که نبی
 بودن او پیش از رسول بودن او بود یا آنکه در قول و در سوگند الذی ارسلت و صفی
 نیست زیرا که لفظ رسول نبی از ارسال است بخلاف قول و و نمیک الذی ارسل
 و صفی زائد است و از تکرار در و نیست یا آنکه ذکر هر دو وصف از نبوت و رسالت
 او و نمیک الذی ارسلت بر سبیل تفسیر متحقق است بخلاف قول او و رسول الذی ارسل
 که وصف نبوت در آن قول بر سبیل تصریح مذکور نیست بلکه بر طریق التزام از جهت آنکه وصف
 رسالت مسلم از برای وصف نبوت است یا آنکه الفاظ او کار در تعیین لفظ و مقدار ثواب موقوف
 بر سماع از شایع است زیرا که بسا اوقات در یک لفظ بتری از سرار باشد که آن سه در لفظ دیگر
 نباشد اگر چه آن لفظ دیگر کسب ظاهر را در ف بآن لفظ باشد یا آنکه آن دعا و لفظ نبی بسوی اذن
 جانب پروردگار علی وجی شده بود پس تغییر لفظ و بی را خطا دانست یا آنکه ذکر نبی از برای کسی است
 که از مرسل خزان نبوت باشد و آن حضرت جبرئیل امین و جبر و از ملا که خطاب را که آنها رسول اند
 و اینها نیز هستند پس باید رسول علیه السلام تخلص کلام از التباس مراد کرد یا آنکه لفظ فی در وجه
 در آمد لفظ رسول است زیرا که لفظ رسول با جهت اطلاق عرفی قابل برای جمیع رسولان است
 بخلاف لفظ که شرکاء در وی بحسب فرق نیست و چهارم در قول کسی که گفته است

قال قلت قال لا و یکتات ان یکتات است رسول علیه السلام از برای من که گو
 چنان و لیکن بگو و نمیک الذی ارسلت یعنی در لفظ رسول خطا کردی پس لفظ نبی را به بدل
 در تکلم و خط خود از خطابی گفته که رسول علیه السلام باین افعی کلام اشارت بآن کرد که نبی
 بودن او پیش از رسول بودن او بود یا آنکه در قول و در سوگند الذی ارسلت و صفی
 نیست زیرا که لفظ رسول نبی از ارسال است بخلاف قول و و نمیک الذی ارسل
 و صفی زائد است و از تکرار در و نیست یا آنکه ذکر هر دو وصف از نبوت و رسالت
 او و نمیک الذی ارسلت بر سبیل تفسیر متحقق است بخلاف قول او و رسول الذی ارسل
 که وصف نبوت در آن قول بر سبیل تصریح مذکور نیست بلکه بر طریق التزام از جهت آنکه وصف
 رسالت مسلم از برای وصف نبوت است یا آنکه الفاظ او کار در تعیین لفظ و مقدار ثواب موقوف
 بر سماع از شایع است زیرا که بسا اوقات در یک لفظ بتری از سرار باشد که آن سه در لفظ دیگر
 نباشد اگر چه آن لفظ دیگر کسب ظاهر را در ف بآن لفظ باشد یا آنکه آن دعا و لفظ نبی بسوی اذن
 جانب پروردگار علی وجی شده بود پس تغییر لفظ و بی را خطا دانست یا آنکه ذکر نبی از برای کسی است
 که از مرسل خزان نبوت باشد و آن حضرت جبرئیل امین و جبر و از ملا که خطاب را که آنها رسول اند
 و اینها نیز هستند پس باید رسول علیه السلام تخلص کلام از التباس مراد کرد یا آنکه لفظ فی در وجه
 در آمد لفظ رسول است زیرا که لفظ رسول با جهت اطلاق عرفی قابل برای جمیع رسولان است
 بخلاف لفظ که شرکاء در وی بحسب فرق نیست و چهارم در قول کسی که گفته است

باب من استحي
باب ما جاء في كم وضوء
باب ما جاء في الوضوء
باب ما جاء في غسل الخلاء
باب ما جاء في خروج النساء
باب غسل العتق
باب ما جاء في الاستنار
باب غسل الأقدام
باب الماء الذي يغسل به
باب ما جاء في القار بعد الحدث
باب استعمال موضع التماس
باب ما جاء في غسل اليدين
باب ما جاء في غسل الرجلين
باب ما جاء في غسل القدمين
باب ما جاء في غسل البول
باب ما جاء في غسل الصبيان
باب غسل الدم
باب ما جاء في البول

باب ذكر العالم
باب ما جاء في الاستنار
باب ما جاء في الوضوء
باب ما جاء في غسل الخلاء
باب ما جاء في خروج النساء
باب غسل العتق
باب ما جاء في الاستنار
باب غسل الأقدام
باب الماء الذي يغسل به
باب ما جاء في القار بعد الحدث
باب استعمال موضع التماس
باب ما جاء في غسل اليدين
باب ما جاء في غسل الرجلين
باب ما جاء في غسل القدمين
باب ما جاء في غسل البول
باب ما جاء في غسل الصبيان
باب غسل الدم
باب ما جاء في البول

باب ما جاء في الوضوء
باب ما جاء في غسل الخلاء
باب ما جاء في خروج النساء
باب غسل العتق
باب ما جاء في الاستنار
باب غسل الأقدام
باب الماء الذي يغسل به
باب ما جاء في القار بعد الحدث
باب استعمال موضع التماس
باب ما جاء في غسل اليدين
باب ما جاء في غسل الرجلين
باب ما جاء في غسل القدمين
باب ما جاء في غسل البول
باب ما جاء في غسل الصبيان
باب غسل الدم
باب ما جاء في البول

باب ما جاء في الوضوء
باب ما جاء في غسل الخلاء
باب ما جاء في خروج النساء
باب غسل العتق
باب ما جاء في الاستنار
باب غسل الأقدام
باب الماء الذي يغسل به
باب ما جاء في القار بعد الحدث
باب استعمال موضع التماس
باب ما جاء في غسل اليدين
باب ما جاء في غسل الرجلين
باب ما جاء في غسل القدمين
باب ما جاء في غسل البول
باب ما جاء في غسل الصبيان
باب غسل الدم
باب ما جاء في البول

الکتاب

بسم الله الرحمن الرحيم
 بيان انوار علم حديث قمريه باب
 الكاف و ب و ه و م و ه و ل و ن
 ت فارنامه قباين غرور و حله و حل
 بدلت و كاشف قباير و موزنه در سال
 در اربع النور ارشاد
 معالي المصنعي قرة العين في شرح خرو اول صحيح البخاري رقمه خامه بلاغت الثار فصاحت
 كنه بوجهي و سنا سني زبور كمال عليه جلال متكليست و زيارت شقيقه كنه سلسله حسن
 احاديث سلسله صادق عداوتها مستشركات الاله في قوازي العقاص في
 متني و مدسل اعني شرح خرو اول صحيح البخاري رقمه خامه بلاغت الثار فصاحت
 في فضل كل قدره العزيم رقمه الماخرين الماخرين الماخرين الماخرين الماخرين
 في رايه ريجان في تاليه رقمه حيا الماخرين
 في و كنه المعنى فرخنده نصيب سعادت كنجش ميدان احمد نجش
 رياض دولته منوره بالنور والنور قطع له تاريخ طبعه اذنده
 در كاه احد طلا محمد چنان ختم خامه كتاب نموده اند اعلم بالصواب
 لنون و توفيق اعلى خداوند باري و كتابي مطهر و مجموع كل كتابي مروج چنان
 بعبير علم و عايت و ياد مستهي اصل نقد اي سعادت معاش خلكه ده كنه
 هم تدرسي و مضامين فرخنده در و نو و فروزان چرخ مقرر
 بر كتابات كنجش عاين عاين عاين عاين عاين عاين عاين عاين عاين عاين عاين
 في سلال كل كتاب بخار
 ختمها بجان كل رايه
 ختمها بجان كل رايه

